به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان سبحانه تعالی

جلد اول

# ترجمه مشکوة شریف فارسی

۱۸۷۳ء

مقام لکھنو

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبول جهان شد

# فہرست اشعۃ اللمعات ترجمہ مشکوٰۃ شریف جلد اول

تمت

بعون صانع ملک و مکان و فضل خلاق زمین و زمان سبحانه تعالی

جلد اول

# ترجمه مشکوة شریف فارسی

۱۸۷۳ع

۱۲۹۰ھ

مقام لکهنو

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الملك الحميد علی كل حال وفی كل حين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان علی سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين
محمد وآله واصحابه واتباعهم اجمعين هداة طريق الحق وحماة علوم الدين اما بعد بنده مسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوی المتوطن
البخاری الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما وحصول اجازت روايت حديث از مشايخ
آن ديار شريفه چون توفيق وتاييد الهی تعالی دستگيری كرد و در خدمت اين علم شريف در مقام استقامت بنشاند خواست
كه كتاب مشكوة المصابيح را كه درين روزگار بسبب تداول واشتهار موسوم است شرح كند واز فوائد آنچه كه در كتب قوم ديده واز مشايخ وقت شنيده يا بخاطر
فاتر وی رسيده بطالبان برساند بعضی از اجله اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند كه اگر شرح آن بزبان فارسی واقع شود اتم نفع
آن اعم واشمل باشد پس چون شروع كرده شد در اثنای مطالعه آن سخنان روی نمود كه درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد واز دست دادن
آن سخنان نیز گنجایش نداشت پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسی وعربی معا تسويد می یافت آخر چنان گشت
كه عربی چون اسپ تازی پیشتر رفت وتمام شد وفارسی در نیمه راه ماند چون بامر از نظر ثانی بران مقید شد وبتبییض نمود وزمانی مدید بران گذشت
و سواد فارسی حكم نسيا منسيا گرفت باز امر شد كه فارسی نیز تمام گردد واز سواد به بیاض رسد وبر روی كار آید بحكم المامور معذور آنقدر كه تسويد يافته بود به بیاض
آورد و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع كرد وبالله التوفيق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی كل شیء قدير وانت الغفور الرحيم وپیش
از شروع در شرح كتاب مقدمه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حديث شريف بقدر كفايت نیز نوشت مقدمه بدانكه حديث در اصطلاح محدثين
قول وفعل وتقرير رسول را گويند صلی الله عليه وعلی آله واصحابه وسلم ومعنی تقرير آنست كه مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله عليه وآله وسلم كاری
كرد يا چیزی گفت ووی صلی الله عليه وسلم بران مطلع شد واز ان نهی نكرد وانكار ننمود وسكوت فرمود وآنرا مقرر داشت اين را تقرير گويند واين نیز داخل
حديث است ونیز حديث قول وفعل وتقرير صحابه وتابعين را رضوان الله عليهم اجمعين نیز حديث گويند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله عليه وآله وسلم گرد

آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گوید گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و آنچه منتهی به صحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف ست بابن عباس مثلا و آنچه منتهی بتابعین ست آنرا مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده است و بعض اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی ست و بعض حدیث مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شده و گاهی در حکم صریح چنانکه اصحاب و تابعین کار و سخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه آیه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین ست این نیز در حکم رفع ست و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد و اول سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند یعنی اظهار آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل گویند و این عدم سقوط را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند و اول آن است آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق و ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین ست و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار ست همه آن صحیح ست و حکم باتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از آنها را در موضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر ست نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف ست نزد جمهور علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار ست و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول ست مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد ست زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمیبود ارسال نمی نمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول ست و از امام احمد دو قول ست بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط در آن یک باشد یا زیاده متوالی بهم آنرا معضل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه بهم بلکه از دو جا یا از سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل بدین اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند بلفظیکه موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه ست مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن یا عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن ست و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند با جهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که گفته شد

واگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی بمکان راوی دیگر یا متنی بمکان متنی وامثال آن آن را حدیث مضطرب خوانند واگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی و مصلحتی آن را مدرج گویند تنبیه این کلام منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و درینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز نیست اما از کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت حدیث ست بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه والتباس مذکور و هر حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آن را مسند خوانند اصطلاح مشهور همین ست و بعض متصل را مطلقاً مسند نامند هر چند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند هر چند مرسل و معضل و منقطع بود والمعتمد هو الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل ست شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آن را ثقات لیس راوی آن ثقه نیست مردود ست واگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح ست بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آن را که راجح ست محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف ست پس در منکر معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرد بود و بدان از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیاید و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاحة فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح ست در صحت آن و در می یابند آن را اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این ست معنی آنکه محدثان میگویند تابع فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید ست و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد و در مرتبه نیز متابعت را میشاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی ست نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط ست که هر دو حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و شهد به بحدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بالقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند **وصل** حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آن را صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آن را حسن لذاته نامست و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آنست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست فقط که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط ست فقط و باقی صفات بحال خود ست و در ضعیف

وحسن بغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت وضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است مگر اصرار و دوام بر آنکه آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگیست مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع مر اوست از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است و ضبط کتاب نگاهداشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از وی ثابت نشده و روایت مخالف بقواعد معلومهٔ ضروریهٔ شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث و این چنین کسی اگر توبه کند و توبهٔ وی صحیح شود و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیهٔ حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت است اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آنرا داخل بدعت دارند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگرچه داخل فسق است و لیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت ابهام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اخبرنی عدل او اخبرنی ثقه اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه هست و اگر امام حاذق بگوید مقبول است و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبول است و بعض گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود و اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است بانضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر نه اینچنین بود قبول کنند

مگر آنکه چیزی روایت کند که تقوی بدعت وی بود بر این تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع
و اهوا و ارباب مذاهب نافعه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر
و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را نیات
است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ
است چه بثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند
والله اعلم + وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم
سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای آن و مخالفت ثقات در
اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث ست و اعتبار وی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث
بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت
بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقرائن و الهی‌ران و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم
حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید
و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی دریافت نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلل از
اقامت حجت قاصر بود در تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب
بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل
در سوء حفظ است و معتبر غلبه کثرت صواب و اتقانست و سوء حفظ اگر لازم حال وی در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را
نیز شاذ گویند بر رای بعض محدثین و اگر طاری و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب آن قسم را
مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و تمیز گردانیده است از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده
و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همینست
حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل + وصل + حدیث صحیح اگر راوی وی یکیست آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض
خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب حمل نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی
بود آن ست که اگر در یک مقام هم یکی باشد غریب ست ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بآنکه از
دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آمد و اگر یک جا یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس است اعتبار
زیادت بر دو در مشهور و لیست معنی قول ایشان که بعض اقل ما کم بود اکثر است فافهم و ازینجا معلوم شد که غرابت منافات صحت ندارد
و حدیث غریب صحیح نیز تواند بود چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید ازین شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است
و مطعون است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض شاذ را به تفرد راوی تفسیر کرده اند لیکن اعتبار

مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ ست و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات ست + **وصل** + حدیث ضعیف آنست که یکی از این شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقاً مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد او بانقطاع متهم بود و باشند و ذو نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افراداً و ترکیباً و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و لغیرهما نیز متفاوتست بتفاوت مراتب درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده اند و تعیین نموده اند و امثلهٔ آنرا اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل ست و لیکن بعضی از آن فوق بعض ست اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلافست و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمرؓ و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمرؓ و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه درینجا مرتبهٔ اعلا است و عدتی از اسانید درانجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درستست والله اعلم

+**تنبیه** + عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن باغرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگرست و بعض گویند کہ اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب ست و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او ست که شک و تردد دارد درانکه غریبست یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه مایمیل الیه الطبع است بعیدست + **وصل** + احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح ست در احتجاج اگرچه در رتبه کمترست و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهورست که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبرست نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن ست نه ضعیف صرح به الائمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برینصورت محمول خواهد بود آنچه بعض گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمی کند قوت را و الا این تحریر ظاهر الفساد است فتدبر + **وصل** + چون مراتب صحیح متفاوتست و صحاح بعض اصح از بعض ست باید دانست که مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنفه حتی گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و دانستهٔ ان ترجیح کتابست در مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در قوت و صحت و آنچه متعلق است بدان میرود و در قوت و صحت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبرست در رجال وی و بعض توقف کرده در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاریست بر صحیح مسلم اما بنوه فی موضعه اما علماء و حدیثی را که جمع نموده بخاری و مسلم بتخریج آن حدیث

بمتفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پستر آنچه منفرد است بآن بخاری پستر آنچه منفرد است بآن مسلم پستر آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پستر آنچه بر شرط بخاری بود پستر آنچه بر شرط مسلم بود پستر آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود و از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمه شرح سفر السعادت گفته است والله اعلم + **وصل** + احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمام صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود و بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح و بخاری گفت که نیاورده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است ولابد درین ترک ایشان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فروگذاشت شده است آنرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که مبتدعه عصر ما جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن را بر ائمه دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار نمی رسد و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر آنست که صحیح بشرط خود در اینجا گفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و او شیخ ابن حبانست و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در فقه و حدیث و لغت و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و ابهر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختاره حافظ ضیای مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و براه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم + **وصل** + کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین وجه معنی حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر است

بگردانیدن وی سادس کتب سته را که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ در وی نادر است این مذکورات خلاصه کتب ائمه
و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاورده‌ام
که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمه حدیث کرده ما نیز بیان احوال
آنها تبعیت که وی نموده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بوجه اتم و اکمل
ذکر کرده‌ایم وبالله التوفیق + **احوال بخاری** + کنیت او ابو عبد الله و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح
موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزله علم او و کتاب او گشته
و او را جعفی بضم جیم و سکون عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او ست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که دران زمان والی بخارا بود مسلمان
گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را میان
محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه القاب است و علمای زمان او را در میان محدثان اندازه
کرده اند و مسلم صاحب صحیح چون نزد وی در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه دهم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ الاستاذین یا سید المحدثین
و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدا تعالی او را زینت این امت و ابن مدینی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته
نیست زیر کبود آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که بر روی زمین
میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال
زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی
از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک که طبقه پیشان اند دارد و بوده رضی الله
عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها میگفت که خداوند دعای مرا همه در دنیا مستجاب کرد مگر دانم چیزی برای آخرت نگاه دارد و مادرش نیز مستجاب
الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم
خلیل الله علیه السلام را در خواب دید که با او میگفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعای بکای تو و در صباح
آن بینا برخاست آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب
ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت انگاه پدر او مع والده و برادر او را بحج برد و در سن هژده سالگی کتاب قضایای
صحابه و تابعین را تصنیف کرد و بعد ازان در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهای ماهتاب مینوشت پس برای سماع
و قرات حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نموده منقول است از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کرده‌ام و چهار بار به بصره
در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و احصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث
دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده‌ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشائخ او به پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران
و اصحاب او و بعض تلامذه او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقول

است که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه وعمن هو مثله وعمن هو دونه وخلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و
ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه وعلیهم وعلی سائر عباد الله
الصالحین آورده اند که بخاری در غایت تمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوانمرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود
در جمیع امور و تصدق بر فقرا مینمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام یا سه بادام میگذرانید
و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه شربتی با نان
اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر این
جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط
و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب الوحدان
و کتاب العلل و کتاب الکنی و کتاب المبسوط و کتاب فوائد ؛ **ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را** ؛ پوشیده نماند که در عصر اصحاب کبار
تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطه برکت
صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف اعتقادی
و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط
شود و در بادی النظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف
سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند
و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک
که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای
تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج همین اول مفهوم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه
سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد و بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد
بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ کدام از این مولفات صحیح
حدیث را از ضعیف تمییز نمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع برین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست
که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شده اند و من در مقابل آنحضرت استاده ام و مروحه بر دست منست و آن سرور را
باد میکنم و مگس را از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بمعبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر
مرا باعث و موکد شد بر تالیف و تصنیف جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة
بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفته در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام
از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نموده و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود و از خدا

تبارک وتعالی وود و رکعت نماز گزاردی و بروایتی آمده که غسل باب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگزارد و هرچه نزد وی صحت آن بتقریر
می پیوست دران کتاب ایراد مینمود وابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه درمیان قبر
و منبر حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگزارد و وجه توفیق میان این نقل که ودیعه
آن گفته اند که مسوده کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینه مطهره آنرا به بیاض برده و ازو منقولست که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف
کرده و بران گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت هست و نسخ وی در حقیقت روایاتست که مختلف
آمده و گفته اند شاید که احادیث را بآنحضرت عرض میکرد و هرچه او را یقین میشد و از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم در واقعه یا بالهام مجاز و
مرخص میگشت مینوشت والله اعلم و ابوزید مروزی گوید که درمیان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم که گفت
ای ابوزید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علمای عظام آورده اند
که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور
علما برانند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ
شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والمتابعات ومع المکررات نه هزار و
هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و درینجا میان علمای
اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست الله اعلم ÷ اعلی واقرب اسانید احادیث جامع صحیح وی آنست که میان او و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول
مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند
و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده و میر
جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمۃ اللہ علیہ نقل کرده گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات
برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری
را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات و کشاد از ان شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته
و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده ÷ **ذکر قصه وفات بخاری رحمۃ اللہ علیہ** ÷ آورده اند
که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشائخ فارغ شده و بخارا که وطن و مولد او بود باز گشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام
او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام دران یک فرسنگ برای او زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود
و بیشتر باحادیث و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر
را بیارد تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمیکردانم علم را و نمیبرم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی
از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص

با اولاد او معین سازد که دران مجلس غیر ایشان نباشند و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دعا کرد بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خداوندا بنمای ایشان را جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهلها و اولاد ایشان حق تعالی دعای او در شان آن جماعه قبول کرد ماهی از این امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و آنکه وی را بر درازگوش نشانده در گرد شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بدکار اینست و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند که ماده عبرت خلائق گشتند * شعر * هم قوم اذا حلوا المنزلة * حل الرضا و مسیر الجود ان ساروا * نقل ست که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریه خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی دران بلده در انجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظه اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنه ایشان که منجر بدین گردد ملول و دل تنگ شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بعد از هر او بکشش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شده وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم در ماه شوال سنه اربعه و تسعین و مائه ببلده بخارا و وفات وی شب شنبه غره شوال سنه ست و خمسین و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابوبکر بغدادی باسناد خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب ایستاده بودند و انتظار میکشیدند سلام کردم جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظار محمد ابن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نقل ست که چون ویرا دفن کردند رائحه بسیار خوش از قبر او میدمید و این رائحه مدتی از خاک تربتش استشمام میکردند و مردم می آمدند و از خاک تربت وی تبرک میبردند چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجره از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره میبردند و همان رائحه می شنیدند تا مدتهای مدید آن رائحه باقی بود * نظم * هر جا که تو بگذری و برداری پی * گل روید و لاله روید اندر ته وی * کمال همنشین در من اثر کرد * وگرنه من همان خاکم که هستم * احوال مسلم * ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیشاپوری وطنا و مسکنا یکی از علمای اعلام است و حفاظ ثقات ست در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکی از متقنان و مبرزان این علم شریف بوده و قدوه و عمده و اوستاد نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران جمال و ابی غسان مسمی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و غیرهما و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرمله بن یحیی و غیرهما و جمعی از رواة حدیث و از اکابر علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و رحلت کرده بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت

حدیث کرده اند از وی طائفه از مشائخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابو بکر بن خزیمه و غیر هم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آن را بالقبول تلقی کرده اند چنانکه صحیح بخاری را و در صحیح خویش گفته نه هر حدیث صحیح بود آن را درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آورده ام و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعلم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پس تر گفت یا ابا عمر گاهی غلط میکند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از ایشان را بکنیت و ذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده میشود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود در اغلاط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و بر همان سیر رفت و برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت او شتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمی بود نه میرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او ست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که با و منسوب نساخت و در صحیح خود بذکر او روایت نکرده و الله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او بدین حال وارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر است مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمییز و کتاب من لیس له الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خویش آورده که هر که از سر تحقیق و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایت و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای سابق ست که هیچ لاحق بعد از وی بدو نرسیده و کسیکه مساوی یا مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت ست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح ست بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاقت ست از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بران دائر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتقان رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری دران صفات اقوی و اشد و ولادت مسلم در سال دو صد و چهار و بقولی در سال دو صد و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلدهٔ نیشاپور و مقبره رحمة الله علیه

احوال مالک + ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجرة یعنی مدینهٔ مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین ست از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعهٔ دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جملهٔ تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعد و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب خلائق بیشمار

و طوائف علما از وی سماع نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک
و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقولست که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که موطا است گفته ما تحت ادیم السماء
اصح من موطاء مالک و دران زمان صحیح بخاری و مسلم مولف نشده بودند و ذهب بن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق
و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقولست که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت
حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون
طالبان علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب
فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و وساده بنهادی
و بر بالای وساده با هیبت و وقار نشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام
سلطنت خود بزیارت روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس بپرسش و مصاحبت و مکالمت
بانجام رسید مالک خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از و
سماع حدیث کنند منت از و بر ماست مالک بگریست و در وی نگریست و گفت یا امیر المومنین لاتضع فی عزة شئی رفعه الله العلم یوتی ولا یاتی یعنی بگذار و
مگردان عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی می بایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی آنکه اعزک الله علم از پیغمبر که اصل
قبیله شما است ناشی و پیدا شده بر شما است که آنرا عزیز دارید هارون بانصاف در آمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاسترها
علی است گفتی ای پیر این سهوی و لغزشی بود که از من صادر شد بپوش آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی
و مالک ایشانرا انگاه بار دادی که دیگر طالب العلمان را و همراه ان صف نشاندی که دیگر از آورده اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک
بخدمتگاران خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد از ان هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب ترا
مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابیست که من باندازه علم و دانش خود جمع کرده و فراهم
آورده ام و شاید که در انجا خطا ها کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگرانرا بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المومنین فرستاد و تیارات
و امانت نهاده پس آن مبلغ به هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی
و قطعه چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز بهتر از انها و بسبیل تعجب با وی گفتم چه نیکو مینمایند این افراس و بغال گفت یا ابا عبد الله این هدیه
است از من بسوی تو قبول کن آنرا گفتم پس از انها یک دابه برای خود نگاهدار تا سواری کنی بران گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر
زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم دران باشد سواره بران روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدی
و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یکبار برای حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه
خمس و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین یا سبع و تسعین بود و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب + **احوال شافعی**
هو ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی

ویا مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف ست برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر ست صلی الله علیه
وسلم واو نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم بن عبد منافست که جد آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المومنین علی ست رضی الله عنه و گویند
که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزه بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را باینجهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد
و آورده اند که شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب
اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیهٔ خویش داد و مسلمان گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی و او را بمکه بردند
و نشو و نما در آنجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطا مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه
بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از آن رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقولست که
در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که برنیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزی در سایهٔ خانهٔ کعبه نشسته بودم
و هیچکس نزد من نبود از عقب خود شنیدم که گوینده می گفت یا محمد علیک بالفقه و دع الشعر و هم از وی منقولست که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی گفتم از قوم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان
کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفته بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود امض بارک الله فیک دیگر بعد ازین واقعه در من لحنی و
خطا در حدیث و در کلام عربی واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود و مالک را فراستی بود پرسید نام تو
چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شانی عظیم ست در میان امت محمد صلی الله علیه
وسلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستی
که خدای تعالی در دل تو نوری القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز
دراوردی و غیرهم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک ببغداد
رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را آنجا تصنیف نموده بعد از آن
بمکه بازگشت پس نوبتی دیگر ببغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدیده را آنجا تصنیف نمود و آورده اند
که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز ست و از احمد بن حنبل منقول ست که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی
الله علیه وسلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقولست که گفت هرگز
بر شافعی در نیامده ام الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده میکرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس
الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب ست مر روز را و مانند عافیت ست مر مردم را و گفت سی سال ست که شب نگذرانیده ام الا که
دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث ست با احمد بن حنبل گفت
چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بهمین بغلهٔ شافعی می روی احمد گفت اگر دوست می داشتی تو علم و فقه را تو نیز

پیاده میرفتی بر بسیار بغله او + بیت هر کو دانش نباشد ش روز ... + ننگ دارد زو دانش آموزی + و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح
شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یک شبانروز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ
بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست
و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجهٔ کمال داشت و از ابو محمد خواهرزادهٔ شافعی منقولست که گفت شافعی در یک شب
چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایهٔ چراغ کتابت میکرد و مطالعه مینمود و آنچه میخواست بعد از ان میگفت
چراغ بردار پس تذکر و تفکر اشتغال مینمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که ازین مصباح چه اراده میکرد گفت در تاریکی ذکر جلا
بیشتر میبود و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ
علانیة فقد فضحه و شانه فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقولست که گفت اگر علما اولیای حق تعالی
نیستند پس ویرا در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو نقفه انگاه مینمی بر حکمت
درین چیست گفت برودت آب و طلب هوا و قلت ذباب و حسم مادهٔ طمع در موائد احباب هارون گفت هذا بیت القصید و وی گفته آنچه علما را زینت است
فقر است یا قناعت و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاریست و فقر جهال اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت
بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردهٔ و چه حال داری در جواب وی گفت صباح کردم بر قصد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و قصد
آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از ان در گریه شد و ابیات چندی خواند در رجاء عفو و
مغفرت الهی و جان داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون
گشت بقرافه مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک به رحمة الله علیه **احوال امام احمد بن حنبل** ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد
ابن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و
باز شناختن صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در ان دیار کرده بعد از انکه از سماع حدیث از مشائخ
آن ناحیه فارغ شد رحلت نموده و تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث
و سماع آن از علما و مشائخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار و
و روایت دارند از و مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعة و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و
اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد حنبل حجة است میان خداوند و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و
نگذاشتم در انجا که احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوانرا که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروفست و در ان مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده کتاب او در زمان او اعلی
و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از زیاده هفتصد و پنجاه هزار حدیث ابو داود سجستانی
منقولست که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آورده اند که احمد بن حنبل

فقر اختیار کرده و هفتاد سال بران صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد و محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث صد هزار دینار
رسید چون پاک کرده پیش او فرستادند از آنجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه
میراث حلال من رسیده است بگیر و بآن عیال خود را نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر گر چه کرد ابو دقرم
چرم با را از همه نگر تا بچشم خود شنیده ام که بکنم و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و حیا حکایات عجیب و غریب
نقل کرده اند که دلالت دارد بر کمال او و بر غایت علو او و در نهایت فضل او رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة رباعی دست و دل ما هرچه تهی تر خوشتر
دامن ما ز هرچه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود سجستانی منقول است که گفت
دویست شخص از کبار مشایخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل ندیدم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چشمان من هیچ
کس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوییها علی بن المدینی گوید در اصحاب ما در احادیث پیغمبر صلی الله
علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید
که دانا شوید و حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در استهزاء و مذمت ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن
گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون احمد بن حنبل پیدا شد گفتند تحقیق که آن مرد که میخواستی آمد ابو عاصم بار نگریست و او را گفت بگذر
و بالا نشین گفت مکروه میدارم که پا بگردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقها است آنگاه گفت کشاده سازید
برای او مجلس را پس کشاده ساختند او را در برابر خود نشاند و پرسید از وی مسئله را فکر کرد و در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید
و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائلش می گفت ابو عاصم گفت این از آن مردان است که بر روی دریا سیر میکنند تا آنکه بر روی
زمین سیر کنند و از اقوی حجج و اسنادی بر علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ
قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد الاحباب غوث الاعظم شیخ محیی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه بر این مذهب بوده و از اقوال
او ست و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی که کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که آن حضرت
را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی ازین دو مذهب و مشهور و معروف را آنست که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله
واقع و ثابت است و الله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائة و وفات او هم در بغداد در احدی و اربعین
و مائتین یافت رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر **احوال ابو داود سجستانی** ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق
بن بشیر سجستانی یکی از آنجمله است که رحلت کرده و در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده و در آن طلب جمع کرده و تدوین
و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از
مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر ایشان و روایت کرده از وی
پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیر ایشان و ابو داود در بصره ساکن بود و به بغداد در آمده و مرات متعدد
و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن تا حین روایت سنن از او نموده و عرض کرد تصنیف را بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود

از ابی داود منقول ست که پانصد هزار حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشایخ در قید ضبط و حیطهٔ کتابت در آورده ام و سنن خود را از آن
پانصد هزار بیرون آورده ام و دران کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح ست و آنچه نزدیک بآن ست و آدمی را ازین جمله این
احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافی ست اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون
المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابوبکر خلال در شان او گفته که ابو داود
پیشوای بود و در عهد خود مقدم بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت در فن حدیث موصوف و معروف و ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابی ست
شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داود منقول ست که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای
حدیث اجماع کرده باشند بترک آن و گفته اند که اگر جزوی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا المصحف بعد از ان کتاب ابو داود احتیاج
نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که تتبع میکردند او را
و مخالفت نمیکردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شده برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او
گفته که ابو داود یکی از مقتدایان روزگارست در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دو صد و دو و وفاتش در سال
دو صد و هفتاد و پنج بوده **احوال ترمذی** ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث
سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه بوده و مراو را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع
حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب
علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول ائمه و از
مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث
از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این
حدیث ست که یاتی علی الناس زمان الصابر فیهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علمای
حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آنرا و مرضی یافتند ایشان آنرا و شمائل النبی تصنیف اوست و آن از حسن کتبی ست که درین باب تصنیف یافته و محاسن کتاب
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب و کافی ست ولادت ترمذی در سال دو صد و ... و وفات او در سال دو صد و هفتاد و نه بوده و الله اعلم
**احوال نسائی** ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوه بود در میان اصحاب حدیث و
جرح و تعدیل وی معتبر بین العلما و در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابی ست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان
مخرج آن و بعد از ان اختصار کرد آنرا و مسمی ساخته بمجتبی بنون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح ست گفت نه
پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از ان انتخاب نمود و هر حدیثی را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته انداخت از آن کتاب اسقاط نمود و چون
محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابو داود و
جامع ترمذی و مجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبد الله نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث من اهل الاسلام یاد کرد

اول نام ابوعبدالرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول ست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکبار که گفت ابوعبدالرحمن مقدم ست بر
هر کسیکه بعلم حدیث و بجرح و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع نمی‌بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین
می کند که قرئ علیه وانا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگر از مشایخ خود میگوید و گفته اند سبب این
کردن آنست که میان حارث و نسائی خشونتی واقع شد و دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه نهان
میشد چنانکه حارث او را نمی‌دید ولیکن آواز او را می‌شنید و از وی استماع حدیث مینمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث
دارد از کبار مشایخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن حجر و محمود بن غیلان و ابوداود سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی
از کبار مانند ابوجعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابوالقاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبدالله یافعی منقول ست که در تاریخ خود
آورده که ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر ست
و مردم بسیار از وی اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و اهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با او گفتند چه میگوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد
شده او در جواب سائل گفت اما یرضی معاویة ان یخرج رأسا برأس حتی یفضل و در روایتی آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه
پس مردم برخاستند و در وی پیچیدند و بخصیتها کوفتند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری
برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از آن جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص
در فضل امیرالمؤمنین علی و اهل البیت علیهم التحیة والسلام تصنیف کرد ما او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون در دمشق درآمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیرالمؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد بسبب آن کتاب نیکو
را تالیف کردم و او یک روز روزه میداشت و یک روز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسمت میکرد
و سوای آن سراری نیز میداشت و ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه

**احوال ابن ماجه**

ابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان احادیث و ثقه و صحیح است و صاحب سنن از اصحاب
مالک و لیث سماع حدیث کرده و رحلت نموده در طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین العلما باصول ستة
کتب ستة مشهور شده و بصحاح ستة نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه
و چون محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این ست که این شش تن در این شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعة
مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیثی ایراد کرده و بروی و
بر کتاب وی از جهت طعن و عیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیثی ست منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان
آنهمه موضوع ست و بسیر و تفحص بود از وضاعان که آنها را وضع کرده و ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه بود و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه

**احوال دارمی** ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ
والمسندین ست با زهد و ورع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث ست روایت دارد از یزید بن هارون و حبان بن هلال و النضر

بن شمیل و جمعی دیگر روایت کرده اند و از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قربانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را از
دارمی پس در جواب گفت که من شناسم او را بتحقیق که عمر و دهر کشیده غیبت بر او در این ماورا النهر اگر عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید
علیک بذاک السید علیک بذاک السید و بندار گوید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله
بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او باین طریق
مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که
خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت آنگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله
علیهما **احوال دارقطنی** ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عامل فرید عصر و وحید دهر
خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بعدیل بوده با صدق و دیانت و ثقت و عدالت و صحت اعتقاد و گویند
که علم انتهی در یافت کسی زیاده در این فن بوی ختم شده و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال و تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث
از وی خلائق بسیار دارد و در روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری
و از وی پرسید که مثل دارقطنی دیدی گفت او خود مثل خود ندیده من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و شش و وفاتش
هم در آنجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج **احوال بیهقی** ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان و ائمه
حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف در عهد داشته و تصانیف بسیار کرده
گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند
و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته اند یعنی از استادان یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سوم ابو محمد عبد الغنی
بن سعید ازدی مصری حافظ چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمر و بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم
خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و در عهد وی در خراسان کسی نبود که در
آن نمود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم تبحر یعنی در اسناد و بی اجازت استاد و بی ممارست تصرف کردی و او روایت حدیث از
حاکم ابو عبد الله دارد که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات وی
کتاب مبسوط و کتاب سنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب
فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسروجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد
و هشتاد و چهار بوده وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه و هشت بوده و جنازه او را از آنجا بگردانیده بوطن خودش باز آوردند و دفن نمودند در جمادی الاولی
سال مذکور و دفن گشته **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معاویة العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال
پانصد و بیست بوده و عبدری منسوبست بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام نووی** لقب وی محیی الدین
کنیت وی ابو زکریا نام وی یحیی بن شرف حزامی بحا مهمله مکسوره و بزا منسوبست بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی

در عشر اول از محرم سنه احدی وثلثین وستمائه در نوی از شام که از اعمال دمشق است ونسبت بوی نواوی نیز گویند قرائت کرد قرآن مجید را پس
قدوم آورد بدمشق در سنه تسع واربعین وخواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار ونیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و تکمیل
کرد در دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده درس بر مشایخ در انواع علوم دینیه وتفقه کرد و بر بسیاری از مشایخ واکثر
انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی والآن مدار مذهب شافعی بر ترجیح و تصحیح
و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل آن
دیار بر آنست بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بآنچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز
مگر یکبار بعد از نماز عشاء و شرب نمیکرد مگر یکبار در سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرده و انفراد او اتفاق افتاد
مر او را از تزوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر بمعروف و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیر ایشان را و نمیداد مداهنت را درین کار
و دو بار حج گزارد و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس وستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت از عالم و نبود در لحیه مبارک وی
مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب
خود از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشائخ بعد از آن مسافرت کرد به بلد خود و زیارت کرد قدس و خلیل را و باز بوطن آمد و بیمار
افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست وسبعین وستمائه و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله
علیه وعلی جمیع عباد الله الصالحین **احوال ابن جوزی** کنیت وے ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن
بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوزی گویند و میگویند جد او را بکار رونیه گویند
عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر
خود درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب میداد سوالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست
که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی
و وی بر منبر وعظ میگفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابه پس رعایت جانبین کرده و ترس اصابت نکرده و نمود و گفت افضل صحابه
رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر ننمایند همچنین ذکر کرده این حکایت را امام یافعی در تاریخ
خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود از
ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابی است
در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بجرح و توهم مخالفت آنچه
نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث لا
ابن جوزی در سنه عشر وخمسمائه و وفات او در سنه سبع وتسعین وخمسمائه در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن جوزی را کتابی است مشهور مسمی
بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهائیکه راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در تلبیسات و غلط و بعضی خصوصاً طوائف صوفیه

ومبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول ست ازین قوم از حکایات بغلبهٔ حال و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را
بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته ست بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این تیر از کمین ابلیس
ست که بروی ازین راه درآمده و مغرور ساخت وی را اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم و تائید سنت ست تا اتباع آن کنند نه تشنیع
بر عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر مشهور که وی از منکران این طائفه علیه است
و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند ناصحان ازین کتاب وی که مورث سوء ظن ست بر کبار مشائخ
و گفته که دلی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت و غلبهٔ حال و سابقهٔ تقدیر لازم ست ستر زلات ائمه و مقولات کبار اگر ممکن باشد
در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قائل زیرا که ستر زلل ائمه واجب ست و انصاف در حق ائمه لازم
و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و این طریق اسلم ست والله اعلم فقیر بتحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی و
افراط کرده است در شان این طائفه و انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم و آنچه جمع میکنند میان طریقین و اصلاح میدهد
بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است آنرا شیخ امام اجل عفیف الدین عبدالله یافعی در تالیف خود و سیدی احمد بن زروق را کتاب است
دقیق متین بسیار مسمی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعة و الحقیقة که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را
بی تعصب و اعتساف که کاتب حروف در آن تعلیم کرده آن کتاب را و اجازت داده است آن بیشتر از شیخ القطب الامام عبدالوهاب متقی و
ترجمه کرده ام بعض مسائل آنرا در رسائل خود خصوصاً در رسالهٔ مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین باسم التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم
و فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعسف علیه انحش ما فاء الله و بعید بود از طریقه قوم و صحبت و اعتقاد ایشان و محروم
ماند تا آنکه در بغداد بود در زمان که بهشت نشان شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مشهور و معمور بود از برکات صحبت و حسن تقید بایشان
و سلوک میکرد با آنحضرت طریقه اجتناب و انکار را و غافل ماند بعد من ذالک تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر مثالب و معایب ایشان خود
از بغداد و غیر آن از بلاد و تشنیع و تکمیل میکرد آنرا با وجود تکریم حضرت شیخ و شهرت داده شده است این حال از وی با وجود مرتبه علم و فضل و شیخ
عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین بفیضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است ذکر کرده
ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام
حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده و بود مراد در قبول تام نزد خاص و عام و بود ولادت او ببغداد در سنه عشر
و خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان و اسطه و پنهان ماند در بیمارخانه بجهت احوال بسبب انکار وی بر شیخ
عبدالقادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان
و تلبیس شیطان بر وی و عجب از وی در انکار وی بر ایشان حال آنکه بمحاسن کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان مطرز میگرداند کلام خود را اگر مسلم
میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشائخ علمای باطن پاینده و سلامت میماند تلبیس و متحلی بحال محاسن او و سبط وی محی الدین یوسف بغداد
منقولی شد مدرس مدرسه مستنصریه بود ازین طائفه راضی انتهی کلام خواجه محمد پارسا بلفظه رحمة الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید املح الله شانه عمان شافی

که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مولف آن
رساله میگوید برداشته بردند او را بعض مشائخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس عفو کرد شیخ
عبد القادر رضی الله عنه از وی و درگذشت از جریمه وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب او و نقل کردم حکایت
عفو حضرت شیخ را از ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و فرمود وی مردی عالم محدث کبیرست الحمد لله نجات یافت از این
ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگست و شان او عظیم ست و انکار ایشان زهر قاتل ست خدای تعالی نگاهدارد از ان و فرمود حق سبحانه
داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشائخ نسأل الله العافیة والعاقبة بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنیم در شرح کتاب و بالله التوفیق
و بگوییم الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه
دوام و اتصال ثابت ست مر خدای را و راجع و آیل ست بوی و مخصوص ست بذات اقدس وی که بخشنده جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات
و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات ست و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان و اقدار بخشنده همگنان اوست و با قطع نظر از وجود
حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خود و ستایش در کلام قدیم و به بث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ
نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرده بندگان را به ثنا و تمجید ذات مجید و شکر نعم غیر عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن بزبان بحمد و
ثنای حضرت وی مشغول شدن پس گفت مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میگوییم با جمیع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال
و حال آنکه هیچیم وی را الانعام و الافضال و چون حصول این ثنا و تتمیم و تکمیل آن نعمت عظیم و خطیرست یاری میجوییم و مددگاری میخواهیم از
حضرت وی و نیز یاری میخواهیم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از وجود نقصان و تقصیر در تحریر و تقریر آن و ادای حق آن به تحقیق و اختصار
چنانکه باید و درگاه ربوبیت حق را شاید قطعیم اگر از اول تا آخر تمام جمع آیند که ادای شکر خدا نموده توانند با اتفاق در جستجوی آن بزنند و با جماع بر
گفت و گوی آن جویند عجز ایشان گویند ممکن نیست چه که حمد و شکر نعمت نیز نعمت دیگرست و نعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم بخدا از
بدیهای نفسهای خود و من سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس ست با شوب ریا و سمعه خلق و اثبات حول و قوت نفس
با تکلف و اشتغال تعبیر حمد و سپاس منعم حقیقی یا آلات و ادوات [illegible] یا قصدی برای تصنیف [illegible] یا قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت یا تقصیر در
شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری یا تحلی بباطل و الغیبی [illegible] غفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات
و مکروهات مطلقا من یهده الله فلا مضل له هر کرا راه نماید او را خدای تعالی نیست هیچ گمراه کننده مر او را و من یضلله فلا هادی له و هر که
گمراه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبرست از بیان واقع و اثبات توحد و تفرد حق در هدایت
و ضلال و در معنی طلب و سوال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت ست از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه
کننده و جز تو کسی نیست عطا کن ما را هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو قادری بر هر چه خواهی و تحقیق آنست که هدایت دو معنی دارد
یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آن و این اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه وسلم توان کرد که سبب هدایت اند
چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصود و رسانیدن بآن و این کار حضرت حق سبحانه ست و از غیر وی نیاید

و چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بی فایده آورد مصنف شهادتین را
گفت و اشهد ان لا اله الا الله و گواهی میدهم و اخبار مینمایم بسبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن یکذات که متصف
است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال وحده لا شریک له در ان حال که تنهاست و نیست انباز مر او را شهادة یکون
للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر گنهگاری را از آتش دوزخ و از عذاب و عقاب و بعد و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز و لرفع الدرجات کفیلة
و مر بلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را ضامن و پذیرفتار و آن شهادتی است که بصدق و اخلاص و مواطات قلب و
موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بران تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و آورد صیغه جمع
در حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد در شهادت بجهت آنست که در آنجا ملاحظه کثرت و رویت آلاء و تقصیرات و ذنوب و کشف صفات است
و اینجا محل مشاهده وحدت ذات و سقوط ما سوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بسبیل
جزم و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف این معنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق و مطابق بود
بکلمه ایمان و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم بسبیل جزم و یقین که محمد بنده خدا و فرستاده اوست الذی بعثه و طرق الایمان
قد عفت آثارها آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالیکه راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود و نشانهای
آن و خبت انوارها و فرو نشسته بود روشنیهای آن و وهنت ارکانها و سست و بی بنیاد گشته بود رکنهای قوی آن رکن بضم کرانه قوی
هر چیزی کذا فی الصراح و جهل مکانها و نادانسته و پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان قواعد که انبیا و رسل باشند صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین یا آنانکه پیروان و تابعان ایشانند از علمای دین و سالکان طریق یقین و مراد به ناپدید شدن آثار و فرو نشستن انوار
و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده اند از اعمال و اخلاق و آداب
و علوم و معارف و ترک تعلم و تخلق و تادب و تحقق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت و ناشناسائی حق ایشان
و احتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات و تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان مرتبه ایمان کامل که
مقصد و مقصود سالکان طریق حق است توان رسید و مراد از عفای آثار و خبو انوار و وهن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت و
اهتمام تحصیل و تکمیل آن فشاد صلوات الله و سلامه علیه من معالمها ما عفا پس بر افراشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمتهای خدای تعالی
و سلام او نازل باد بر وی از علمهای نشانه طرق ایمان آنچه پست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان او پوشیده گشته اگرچه کور چشمان باطن
آنرا تبصر ننمودند و بدان نرسیدند با وجود غایت ظهور و کمال وضوح آن و شفی من العلیل فی تائید کلمة التوحید من کان علی شفا و تندرستی داد و بهبودی
صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک در قوت دادن کلمه توحید کسی را که بود و مشرف بر موت و هلاک یا بود بر کرانه و گوشه از راه راست و سلوک نیکو در طریق
مستقیم را یا بود بر کنار حفره آتش دوزخ و این تلمیح بود بقول حق تعالی و کنتم علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله الا الله
محمد رسول الله است و علیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیماران است و من بیانیه است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است
و سید جلال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع با جمیع نسخ حاضر از کتاب مشکوة علیل بعین و بی تصحیح شده بمعنی بیمار و معنی آنست که گفته شد و در روایت است که بغین

معجمه خوانند و برین تقدیر میتواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بروزن جبل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی سینه و مراد جماعتی باشند
که کینه ور اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشته‌اند والله اعلم بالصواب انتهی گفتم من وجدنا الغلیل
غلیل مصدر بمعنی تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش سینه آمده است کما قال الشاعر ع یشفی غلیل صدره ... پس اگر باین معنی باشد متعلق یشفی
گردد نیز وجهی دارد و معنی آن ظاهرست کما لا یخفی واوضح سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها و روشن گردانید راه هدایت و دین را برای کسیکه خواهد برود
در ان راه واظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها و هویدا و پیدا ساخت گنجهای سعادت و نیکبختی را برای کسیکه قصد و آهنگ آن داشته باشد که مالک گردد
آن گنجها را مراد بگنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجهات که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و نعم و
اسرار که نتائج و مواهب این مکاسب اند و هر که این کنوز و ذخائر را گرد آرد بسعادت ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی تعالی
و تقدس نصیب وی گردد و لا حول و لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا و لعمری قال ع بیت اسیر لذت تن مانده
و گرنه ترا هم چه گنجهاست که در ملک جان پنهانیست اگر گوید بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار راه یا گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم
ست برای همه یکسان است خواه اراده سلوک و قصد تملک آن نمایند و خواه نمایند جواب آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فائده و نفع آن
بایشان عائد میشود گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند اما بعد فان التمسک بهدیه لا یستتب اما بعد
کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی و خواهد که باسلوبی دیگر بیاید گوید اما بعد و اختلاف ست ارباب تواریخ و اخبار را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود
کیست و مشهور آن ست که اول کسی که تکلم باین کلمه نموده داود پیغمبر ست علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور ست والله اعلم و تقدیر
کلام آن ست که اما بعد حمد و صلوة و تشهد مذکور میشود که تمسک و چنگ در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
تمام نمی‌شود و درست نمی‌آید و استوار نمی‌گردد الا بالاقتفاء لما صدر من مشکوته مگر به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است
از مشکوة آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشکوة روزنی در دیوار که گذاره ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینه مبارک
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بطاقی که در ان چراغ باشد و افاضه نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزله چراغ است بخلق می نماید یا قلب شریف
بمنزله زجاجه است مانند کوکب درخشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر او بمثابه چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة والاعتصام بحبل الله لا یتم الا ببیان کشفه اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا و گشاده
گفتن کشف گشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی گردد
تمام نمی‌شود مگر به بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانی
ست که خداوند سبحانه و تعالی بسوی بندگان عهد در میثاق فرموده و آن ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت
او ست بود در روز الست ایشان آن عهد را بسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح با بدان و بسبب طریان
کدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبائح و معاصی که پیدا شده فراموش کرده‌اند و پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیاد
مردم میدهند خصوص سید رسل علیه و علی آله من الصلوة افضلها و اکملها ببیانی فصیح و کشفی صریح اثر اظهار میسازد و بآیات بینه و معجزات باهره

تاکید و اثبات میکند و میگوید که آن عهد را بجای آرید تا بجای آرم او فوا بعهدی اوف بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعدی که بنعیم مقیم و
رضا و قرب و مودت وجه کریم خود کرده وفا نماید فنظم چونکه در عهد خدا کردی وفا ☆ از کرم عهدت نگهدارد خدا ☆ یک زمان اوفوا بعهدی
گوش دار ☆ تا که اوف بعهدکم آید ز یار ☆ آن جماعت را که وافی بوده اند ☆ بر همه اصناف شان افزوده اند ☆ تو یک عهد خود گر بجا آوری ☆
سر نه فلک زیر پا آوری ☆ و تواند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض یعنی
قرآن ریسمان خدا است فرو هشته از آسمان تا زمین و در باب فضائل القرآن این حدیث و مانند آن بیاید ان شاء الله تعالی و همچنانکه ریسمان سبب
رسیدن تا بآب چاه که سبب زندگانیست میشود تمسک بقرآن سبب وصول آب علم و معرفت که وسیله حیات جاودانیست میگردد و یا چنانکه
چنگ در زدن بریسمان سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج تا به آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم
میگردد و شک نیست که وصول بحقیقت معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از احادیث
معلوم میشود و کان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدای عصر خود و تصنیف گونه گونه کردن
چیزی را و جدا کردن بعض از بعضی مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی گونه و اصناف جمع اوست محی السنة زنده گرداننده سنت و سنت
در لغت روش و طریقه و در شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه وسلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه گذشت و آنچه آنحضرت بر ان
مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند و بعضی با مواظبت مع ترک او احیانا نیز اعتبار نموده اند قامع البدعة
قهر کننده و خوار گرداننده بدعت و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان اقسام و انواع آن در باب
اعتصام بکتاب و سنت گفته آید ان شاء الله تعالی ابو محمد کنیت امام است الحسین نام شریف وی بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء
بفتح فا و تشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ است که انکار میکرد البغوی منسوب به بغشور که دهی است میان هرات و مرو و در قاموس
گفته که بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب بغشور و محی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب باو است
و غالب در اسم مرکب فرجی نسبت بجزء ثانی افتد و گاهی بجزء اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت معدیکرب و بعلی در نسبت بعلبک
و آن قریه را بغ نیز گویند و این هنگام احتیاج یا اعتبار بود و در نسبت واو و را زیاده میکنند چنانکه در نسبت دهلی دهلوی گویند و در نسبت غزنه غزنوی
و آنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند رفع الله درجته بلند گرداند خدای تعالی پایه آن امام را و مجمل احوال امام محی السنة آنست که وی پیشوای امامان
و مقتدای عصر و اوان خود بود و مفتی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام صاحب تفسیر مسمی
بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة را او اعتقاد بیست و در مذهب شافعی مشهور بفتاوای بغوی در مذهب و دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین
جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرآت مهارت تمام داشته و بی تکلفی و قناعت عیش و فقر میگذرانیده
و از اول حال پیوسته در اکل نان خشک اکتفا کردی تا چون اصحاب و تلامذه وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن موجب ضعف بدن است قدری
از زیت و بروایتی زیتون بان خورش ساختی و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقه سلف صالحین و در وجه تلقب او بمحی السنة آورده اند که چون
کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه زنده داشتی

توسعت مراد وی فقه را به قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بوده‌اند شنیده جماعه
از مشایخ و علما روایت حدیث از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفات او در شوال سال پانصد شانزده از هجرت
و سن وی از هشتاد متجاوز نموده و قبر وی در دار اقامت وی در مرو است و قبر استاذ وی قاضی حسین نیز واقع شده رحمهما الله تعالی رحمة واسعة اجمع کتاب
صنفت فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام
ایمان و اسلام و مانا که مراد آنست که از جمله جامع ترین کتب حدیث است والا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آنست یا مراد مبالغه است در
مدح کتاب و این نوع مبالغه در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد یا آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد مطالب
و دینی کتابی مختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم و ضبط شوارد الاحادیث
فما و ابدها و بود کتاب مصابیح نگاه دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آن را شوارد جمع شارده مشرود و رمیده شتر و اوابد جمع آبده بهمینه
و فی الصراح ابد رمیدن و نا آمیختن بستور با مردم و اوابد رمندگان میر جمال الدین محدث فرموده که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول
و مواضع ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان رمیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت
آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و بایراد معنی آنها در بابی که مناسب و لائق است در مصابیح از وی
شرود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته و لما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد و چون
رفته است شیخ خوشنود باد خدای تعالی از وی در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند
در آن و اعتراض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمییز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث
بنظر در اسانید آنها ظاهر می شود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی بچیزی
و بر داشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و
اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارتست از آنچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور می گردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک
ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف در مشکوٰة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیثی نموده بخلاف صاحب مصابیح
که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمیعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج
چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی بعض از برای
تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه البخاری
یا خرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خود آورده اند [illegible] میگویند بعضی نقاد
بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و ان کان نقده و انه من الثقات کالاسناد و اگرچه بجهت نقل شیخ حال آن که
وی متصف است از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت مصدر است
اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن اطلاق می کنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال

اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود ولیکن نسبت راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه
دران نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز بر وزن
جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که دران اثر عمارت نبود و آنرا هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز
روایت است فاستخرت الله تعالی و استوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی بر عمل خیر فاعلمت
ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق منشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آنرا بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله
صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و او ذکر مخرج احادیث به وجهی که در هر حدیث بخصوصه
معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم اول
حدیث شیخین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون
چنانکه روایت کرده اند آنرا از مصنفات خود امامان که استوار کنندگان کار اند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوار و پا برجا اند
در علم حدیث مثل ابی عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری و ابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابی عبدالله مالک بن انس الاصبحی و ابی عبدالله محمد
بن ادریس الشافعی و ابی عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی و ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی
و ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی و ابی عبدالله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و ابی محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی و ابی الحسن علی بن عمر
الدارقطنی و ابی بکر احمد بن الحسین البیهقی و ابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانیدی
که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را با ایشان نسبت کرده و اندکی است که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه
گفت و غیرهم و قلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر صاحب مصابیح از جهت
ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقی است چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید و انی اذا
نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه وسلم و بدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که من اسناد
کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زیرا که این ائمه تحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند
از اسناد آوردن و فارغ و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد و سردت الکتب والابواب کما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها و ابواب
را چنانکه آورده محیی السنة در مصابیح و اقتفیت اثره فیها و پیروی کردم و برگزیدم پی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرد کاری پیوسته کردن
سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اقتفا از پی فرا شدن و برگزیدن و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین نشان پای یعنی چون وی کتب و ابواب را
بترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه الائق و طریق صواب آورده من نیز همان بی تبدیل و تغییر و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم
و عادت مصنفان آنکه مبحث تمام منفصل بعنوان عام و شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از ان چنانکه
کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بابی نهند و از غسل بابی دیگر و از تیمم بابی دیگر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی از ان نوع چنانکه غسل جنابت و غسل
جمعه و غسل عیدین مثلا لیکن مصنف درینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب جز آنچه در فصول است چیزی دیگر ذکر نکرد چنانکه ما تصویر کردیم

قسمت بر چنانکه گفت و قسمت کل باب منها علی ثلثة فصول بخش کردم هر بابی را از کتاب به بیشتر بر سه فصل و بیشتر برای آن گفت که اندک
باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما اول آن فصول احادیثی که
اخراج کرده و روایت نموده اند آنرا هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی ازان دو و اکتفیت بهما و بسنده کردم بذکر شیخین وان اشترک فیه الغیر و اگرچه
انباز شده اند دران احادیث غیر شیخین در روایت کرده اند آنرا ائمه دیگر غیر ایشان لعلو درجتهما فی الروایة از جهت بلندی پایهٔ شیخین در روایت
و رفعت شان ایشان دران که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه برای تایید
و تاکید دخل دارد با حصول اختصار و هرانکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو
از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه نخوانند صرح به الشیخ
ابن حجر فی شرح نخبة الفکر وثانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین و فصل دوم ازان سه فصل احادیثی است که آورده اند آنرا غیر شیخین از ائمه
که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب و فصل سوم از فصول ثلثه چیزهائیست که در گیرنده و فرا رسنده است معنی که مقصود است
از باب و منعقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقات مناسبة از چیزهائی که رسانیده و چسپانیده و درهم آورده شده است که مناسب
و مشاکل و موافق و مشابه است بمقصود باب رامع محافظة علی الشریطة با نگاه داشت و رعایت شرطیکه ذکر کرده شد که آن ذکر راوی و بیان
تخریج است در هر حدیثی وان کان مأثورا عن السلف والخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است مأثور و منقول باشد از جماعهٔ که پیش
گذشته اند و طائفهٔ که پس ایشان آمده یعنی متقدمان و متاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و من بعدهم که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه
معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادتی است که مصنف آورده و در مصابیح نیست و در مصابیح همان دو قسم اول و ثانی آورده
و آنها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث
غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیهٔ این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح و الا درینجا احادیث صحاح و ضعاف
نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم و صاحب مشکوة معنون ساخته بقول
خود الفصل الاول و الفصل الثانی و فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره احادیث التقاط نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال
و آثار سلف نیز بآن ضم کرده و درینجا نیز ذکر راوی از صحابه و غیرهم و ذکر تخریج از ائمهٔ مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا فی
باب [illegible] که تو اگر گم کنی و نیابی حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح
آن حدیث را دران باب آورده باشد فذلک عن تکریر اسقطه پس آن گم کردن و نیافتن از جهت تکرار آوردن صاحب مصابیح است که من آن
مکرر را اسقاط نموده و انداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره و اگر بیابی تو بعضی دیگر را از احادیث گذاشته شده بر اختصار خود یعنی
مضموما الیه تمامه یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فعن داعی اهتمام اترکه و الحقه پس از جهت داعی و باعث اهتمام و اعتنا است که گذارم آن حدیث
با اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمامش را یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث بر ترک آن با اختصار آن باشد که یاد کرده شد

تسمیه آن که مشکوة طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث را تشبیه کرده بچراغ که روشنائی می بخشد
شخص را وسیله که طریق ایمان و یقین منور میگرداند در دل او انوار علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محی السنه است در جوف او ست و این
کتاب مشتمل است بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسال الله التوفیق میخواهم از خدای تعالی توفیق را بتصنیف این کتاب بر وجه مذکور و
اتمام آن بلکه در سائر امور و احوال و توفیق دستگیری و مستکسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را
در بنده و الاعانة والهدایة والصیانة و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از
خطا درین کتاب و غیره و تیسیر ما اقصده و میخواهم از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آنرا و ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از
خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطای
اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که نتیجه کثرت است جمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانان از مرد و زن حسبی الله و نعم الوکیل بس است مرا خدای و وی نعم
نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را بوی گذارند شعر کار خود را بخدا بازگذار تا کشت فی منهم ازین بهتر کار ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم
و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اسمای حسنی اول کتاب
معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و نعم
و بدانکه مصنف رحمه الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب طالب بتحسین و تصحیح
نیت و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبه اغراض و اعواض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا و
رسول خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است درینجا نیز باید و همین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات
خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرگروه این طائفه است نیز کرده و خطابی گفته که متقدمین مشائخ ما مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال
بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وی و عظم موقع و کثرت
فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آنرا ثلث علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه سه قسم است قلبی و قالبی و نیت اصل اعمال
قلب و اصل آنست و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام
علم و مجموع دین گویند نیز گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و ظاهر آنکه مقصود وی رحمه الله ازین عبارت تکثیر
و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر ازین ابواب دخل است چه اقسام عبادات و معاملات و
عادات لا تعد و لا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علما متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه گذشته
قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها و قبول آن در بارگاه حق تعالی و تقدس مگر بنیتهای آن در اکثر روایات و
اشهر آن همچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همه این
عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نمیشود و ثواب

بدان مترتب نگردد و غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلا درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی
دیگر وسیلهٔ عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت ست ولیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضوی بی نیت درست گردد بمذهب امام ابو حنیفه
اینچنین ست و نزد ائمهٔ دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد بنیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای
خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل ست بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گوید و دل غافل
باشد اعتبار ندارد و اگر فرضا نیت در دل حاصل گردد و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت
نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع ست که تلفظ به نیت شرط صحت نماز ست یا نه صحیح آنست که شرط نیست و شرط داشتن
آن خطاست ولیکن بعضها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر ست و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت
و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان
گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خوانده بودی هر آینه روایت نمودندی پس طریقهٔ سنت اتباع
آن آنست که هم بنیت بدل اقتصار کند و اتباع همچنانکه در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع
نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون ثم قال و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات
انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این جمله مؤکد و مقرر کلام سابق ست و مؤدی و مآل هر دو کلام یکی ست که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود
و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان ست که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه
بفقیری که قریب و خویش او ست چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت
قرابت کند نه فقر ثواب صلهٔ رحم شود بیابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطه
نیات متعدده که در آن دارد برسد مثلا نشستن در مسجد یک عمل ست ولیکن در وی نیات متعدده میسر شود و بر هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه
وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می آید گو یا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم است
و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز ست پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت
که در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین ست و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و
کفارت ذنوب و رفع درجات ست مکرر فرمود فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند
و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعتست
ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی ست که حصول آن آسان ست و مردم از تحصیل آن غافل و جاهل اند پنجم و تمد صلوة و سلام
بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیهٔ دیگر که در در آمدن و بر آمدن مسجد مسنون و ماثور ست و فضیلت و ثواب بسیار دارد ششم تجرد برای ذکر
خداوند عز و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد

برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارست آن ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هرکه وضو کند و بمسجد رود و نماز گزارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی ست و بمقتضای بای اضافت بیتی حاصل ست مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادت ست اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریههٔ موذیه از خود و از غیر خود و ترویح همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کنند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتند و بقصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت ست و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود فمن کانت هجرته الی الله والی رسوله پس کسیکه باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الی الله والی رسوله پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول ست و ثواب عظیم بران مترتب ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها و در روایتی لدنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که برسد بدان او امرأة ینکحها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزی ست که هجرت کرده است بسوی آن یعنی بمقصد دنیا یا نکاح کردن بزن و تصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول ست و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت در آن مشوب و ممزوج باشد که هم بقصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار و بعض گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همین ست یا رب مگر نیت حق غالب بود والله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف ست زیرا که وی از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هرچه ما سوای حق و شاغل از ذکر اوست از جهت زیادت تحذیر و تخویف ست زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر ست از ذکر حق و از سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس می گفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن ست که عرب نمی دادند موالی یعنی عجمان نساء عرب را و رعایت میکردند کفاءت را در نسب و چون نوبت

اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری
ظاهر گردد والله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل وعلا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف
شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال
از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت
دران وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح تا برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که
لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت یعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر کرا بران قدرت بود باقی
ماند تا روز قیامت و منسوخ نیست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمیشود هجرت در بطرف شدن و حکم
وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد در های آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن ست بغیر وطن خواه از مکه باشد
یا غیر آن بمدینه باشد یا غیر آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امراة نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگرست خاص که هجر
حقیقی آن ست و آن برآمدن ست از وطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از ان مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر
من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی ست که گذاشته است چیزیرا که نهی کرده است الله تعالی از ان چنانکه جهاد نفس جهاد اکبر خوانده
متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث
انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بلکه همه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح ست و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده
ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده ازان رسیده و بعض گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از هفتصد
کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم **فائده** در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین
موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال ست اول آنکه نیت تنها بی اقتران عمل نیز عبادت ست و
اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت ست و در حدیث آمده است که نیة المؤمن خیر
... و نیت حسنه ... نیز آمده که هرکه بخواب رود و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد
اگرچه غلبه خواب مانع گردد در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیارست و وجه ثانی آنکه محل نیت دل ست و دل محل
معرفت الاهی ست هرچه از محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و آورده اند که بعضی
رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافریده که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مومن ... 
را کرامت فرموده عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از ان معرفت خود را دران نهادی ... 
همت بنده که عزیزترین مکانها را از ذکر حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند ... آنرا که وی تعالی در جای خود نشانده بدر کند و بجای آن دیگری را نشاند

وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ موجب
نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همانقدر از زمان بودی که عمل کرده‌اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد
بخلاف نیت خیر که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان می‌برند حق تعالی بعضی از ایشان را بفرماید
الق تلک الصحیفة الق تلک الصحیفة بینداز آن صحیفه را بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان
حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید که اکتب لفلان
کذا و کذا بنویس در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است
وجه خامس آنکه اعمال خیر بحد و اندازه است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی
نیست و خیرات و طاعات در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیت الکافر شر من عمله که نیت تمامه معاصی وارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی
از آن است کذا قال بعض المشائخ الصوفیة **ابیات** چون نباشد پاک اعمال از ریا + هست بیحاصل چو نقش بوریا + هر کرا اندر عمل اخلاص نیست +
در جهان از بندگان خاص نیست + هر کرا کار از برای حق بود + کار او پیوسته بارونق بود + پاک گردانی عمل را از ریا + شمع ایمان ترا باشد ضیا +
وبالله التوفیق

## کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از نزد
خدای تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بوجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق است یا بسبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزی که آورده ایمان آرند
و بگروند و ایمان اجمالی در اصل اتصاف بایمان کافی است و لیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و باید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر
و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا مرتبه تصدیق که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن از
قرار و آرام نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار رفته‌اند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر
می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق
قلبی است و اقرار بزبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه یا یکی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در اینجا قسمی
دیگر است که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب
این امور نیز بحکم شرع کافر است اگرچه فرضا تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال است و ایمان
بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق باید و صاحبش را مومن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود و این
مذهب اهل سنت و جماعت است و صحابه و سلف همبرین اعتقاد بوده‌اند و فاسق را مومن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلما
دفن میکردند و آنچه از بعض سلف صحابه و تابعین و غیر ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و
بهمین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم خلاف است و بعضی از
علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف بظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین کرده‌اند چنانکه صاحب مواقف و غیره و تحقیق همانست که گفته شد

باشد الله تعالى و خوارج مرتكب كبيره بلكه صغيره را نيز كافر گويند و معتزله نه كافر گويند و نه مومن و واسطه ميان ايمان و كفر اثبات كنند و اين اول
بدعتى ست كه در عقايد پيدا شده و بعض آيات و احاديث كه ظاهر دران ست تمسك كنند و آيات و احاديث ديگر را كه نص در مذهب اهل سنت و جماعت ست
تاويل كنند و در حقيقت مراد بآيات و احاديث همان ست كه سلف اوائل كه زبان دان دين و مراد شناس شريعت اند ازان فهميده اند از جهت علم
ايشان بقرائن و موارد اگرچه بظاهر خلاف آن در فهم در آيد و اين اصلى عظيم ست در باب فهم نصوص و تعيين مراد آن و وجود زيغ و زلل مبتدع
ازينجاست و من الله العصمة والتوفيق و بدانكه مولف چنانكه در اول كتاب حديث انما الاعمال بالنيات آورد كه مبناى تمامه طاعات و عبادات ست
در اول كتاب الايمان حديثى آورده كه مشتمل بر اصول و فروع دين ست و اين را حديث جبرئيل گويند از جهت آنكه سائل آن از حضرت رسالت صلى الله
عليه وسلم وى بود و ام الاحاديث و ام الجوامع نيز گويند زيرا كه متضمن جمله علوم ست كه از احاديث معلوم ميگردد چنانكه فاتحة الكتاب را ام القرآن
و ام الكتاب خوانند باعتبار تضمن اين سوره كريمه تمامى معانى و مقاصد قرآن عظيم را و ائمه حديث اتفاق دارند بر صحت اين حديث و بخارى و مسلم
و ائمه ديگر اين حديث را بطرق مختلف از صحابه رضوان الله عليهم اجمعين در كتب خود روايت كرده اند و صاحب مشكوة از امير المومنين عمر بن الخطاب
رضى الله عنه آورده و گفت **الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال** روايت ست از عمر بن الخطاب رض كه گفت **بينما نحن عند رسول الله**
در اثناى آنكه ما يعنى جمعى از صحابه نزد پيغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم** بوديم **ذات يوم** يكروزى **اذ طلع علينا رجل** ناگاه پيدا گشت و ظاهر شد
در غايت هيبت و جلالت چنانكه آفتاب يا ماه بر آيد بر ما مردى **شديد بياض الثياب** سخت سفيد جامها **شديد سواد الشعر** سخت سياه موى
همين فتح آن هر دو آمده **لا يرى عليه اثر السفر** ديده نميشد بروى نشان سفر مثل غبار آلودگى موى و شكستگى رنگ روى و سستى و واماندگى گويا مردى است
از همين شهر آمده **و لا يعرفه منا احد** و حال آنكه نمى شناسد او را از ما هيچ يكى يعنى ازين شهر هم نيست و اگر ازينجا بودى شناختيم او را **حتى جلس الى النبى
صلى الله عليه وسلم** تا آنكه نزديك آمد و نشست پيش آنحضرت مائل و متوجه بسوى وى چنانكه متعلم پيش معلم نشيند **فاسند ركبتيه الى ركبتيه**
پس تكيه داد و متصل گردانيد هر دو زانوى خود را بهر دو زانوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مبالغه كرد در قرب و اتصال بحضرت وى تا آسان گردد استماع
سوال و جواب از جانبين و بسبب كمال محبت و وداد و مونست كه ميان ايشان بود **و وضع كفيه على فخذيه** و نهاد آن مرد هر دو كف دست خود را
بر دو ران آنحضرت صلى الله عليه وسلم از براى تمكين و تثبيت وى صلى الله عليه وسلم تا در اصغاى كلام و فهم و انهام آن حاضر و ثابت باشد يا نهاد هر دو
كف دست خود را بر رانهاى خود چنانكه صورت ادب و رسم متعلمان ست و اين بظاهر مناسب تر ست بآمدن جبرئيل و تقرب او با آنحضرت صلى الله عليه وسلم و نشستن
در پيش وى بر صورت متعلم وليكن معنى اول راجح تر ست زيرا كه در روايت نسائى صريح آمده ست حتى وضع يديه على ركبتى النبى صلى الله عليه وسلم و جبرئيل گرچه
بظاهر در صورت سائل متعلم بود وليكن بحقيقت معلم و ملقى علم بود بر ان حضرت صلى الله عليه وسلم از جانب حق و آمدن وى براى تعليم و اسماع احكام دين بود
مر حاضران را چنانكه از آخر حديث معلوم ميگردد و اسناد تعليم بجبرئيل در قرآن مجيد نيز واقع شده آنجا كه فرموده علمه شديد القوى و هم درينجا والله اعلم **و قال
يا محمد اخبرنى عن الاسلام** و گفت آن مرد اى محمد خبر ده مرا از حقيقت اسلام كه چيست **قال** گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در جواب آن مرد **الاسلام ان
تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله** حقيقت اسلام آنست كه گواهى دهى بر آنكه نيست هيچ معبود بحق مگر خدا و گواهى دهى كه تحقيق محمد فرستاده خدا است بسوى
خلق براى تبليغ احكام وى و اسلام در لغت بمعنى انقياد و فرمان بردارى و گردن نهادن بطوع و رغبت و تسليم شدن مر حكم كسى را بى سركشى

و اعتراض و در شرع عبارتست از انقياد و اطاعت احكام الهى و بجا آوردن اركان خمسه دين مسلمانى كه مذكور شد پس اسلام اسم ظاهر اعمال
است و ايمان نام باطن اعتقاد و درين عبارت از مجموع اسلام و ايمان است و آنكه در عقايد مذكور است كه اسلام و ايمان يكى است بآن معنى
است كه هر مومن مسلم است و هر مسلم مومن و نفى يكى از دين و اعم از مسلمان نتوان كرد و تحقيق اسلام ثمره ايمان و فرع آنست و علما را درين
مسئله كلام بسيار است و تحقيق اين است كه گفته شد پس اول اركان اسلام گواهى دادن است بوحدانيت حق تعالى و تقدس و رسالت محمد مصطفى صلى الله
عليه وسلم و از ظاهر حديث چنان معلوم ميشود كه تكلم بلفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگويد يا بجاى اشهد اعلم آرد مسلمان نشود
و ليكن بضرورت از دين معلوم شده است كه اگر مجرد لا اله الا الله محمد رسول الله گويد مسلمانست و لابد چون صيغه اشهد در احاديث واقع شده است تلفظ بآن
اولى و اصوب باشد كذا قالوا دوم از اركان اسلام نماز است چنانكه فرموده و تقيم الصلوة و بر پا دارى نماز را و مراد باقامت صلوة گزاردن
اوست راست و درست بتعديل اركان و محافظت شرائط و رعايت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقويم بمعنى راست ساختن چنانكه
گويند اقام العود راست ساخت چوب را كه كج بود يا مراد مداومت و ملازمت بر آن است و جد و جهد نمودن در ان مشتق از اقامت بمعنى مقيم شدن
يا از قيام سوق بمعنى رائج و گرم شدن بازار سوم از اركان اسلام بر آوردن زكوة مال است چنانكه فرموده و تؤتى الزكوة و ميدهى زكوة را و زكوة
در لغت بمعنى نما و تطهير است و دادن زكوة سبب نما و زيادت مال و بركت در ان و موجب طهارت مال و طهارت صاحب اوست از رذيله بخل و
امساك و اشتقاق از تزكيه شهود نيز احتمال دارد گويا گواهى ميدهد بصحت ايمان و صدق دعوى محبت پروردگار تعالى چهارم روزه رمضان داشتن است چنانكه
گفت و تصوم رمضان و روزه دارى ماه رمضان را و صوم در لغت بمعنى امساك يعنى نگاه داشتن است و در شرع عبارت از نگاه داشتن نفس
از طعام و شراب و جماع و نزد بعضى علما و سفيان ثورى از ايشان است نگاه داشتن زبان از غيبت نيز و غيبت كردن نزد ايشان نگ كند صوم
و روزه كامل آنست كه جميع اعضا و حواس را از نا فرمودۀ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنى گرم كردن و سوختن چون روزه
سوختن و گداختن نفس است باين علاقه ماه روزه را رمضان نام كردند و اين وجه بر تقديرى درست افتد كه لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و
گويند كه در وقتى كه تعيين اسماى شهور مينمودند در ان وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم و تحج البيت پنجم از اركان اسلام آنست كه قصد كنى خانه كعبه
را و بگزارى مناسك حج را ان استطعت اليه سبيلا اگر بتوانى رفت و راه يافت بسوى وى و مراد باستطاعت نزد اكثر علما زاد و راحله است و نزد
امام مالك كسيكه قوت پياده رفتن دارد نيز واجب است و امن راه نيز داخل استطاعت است و معتبر درين باب غالب احوال است و برين وجه
وجود دريا منافى امن طريق نبود چه غالب در وى سلامت است اگر در موسم نشينند و صحابه براى جهاد در كشتى نشسته اند پس براى حج نيز روا باشد
و سقوط فرضيت نگردد و در حديث آمده است كه افضل شهدا كسى است كه در كشتى غرق شود و نيز آمده كه حق تعالى قبض ارواح ايشان بيواسطه ملك ميكند
قال چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت معنى اسلام را بيان كرد گفت آنمرد صدقت راست گفتى حقيقت اسلام همين است كه بيان كردى
فعجبنا له يسأله و يصدقه عمر رضى الله عنه ميگويد پس شگفت داشتيم با حال آن مرد كه ميپرسد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم و تصديق مى كند او را
چه پرسيدن بظاهر دلالت بر جهل و ناوانى دارد و تصديق بايش عبارت اشعار بعلم ميكند و حقيقت بجاى شگفت نيست زيرا كه وى جبرئيل بود
كه براى تعليم و تذكير صحابه آمده بود تا از آنحضرت سوالها صلى الله عليه وسلم بيان كنند و صحابه بشنوند و تجديد آن را ياد گيرند

و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود. قال فاخبرنی عن الایمان. گفت آن مرد پس چون خبر دادی از شرائع اسلام خبر ده
مرا از حقیقت ایمان که چیست. قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان اینست که بگروی بخدای تعالی
بذات وصفات ثبوتیه وسلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث. وملائکته. و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و
نیستند متصف بنری و مردی و باقی صفات ایشان در کتاب وسنت واقع شده است. وکتبه. و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم اوست
مجرد از حرف وصوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر زبان ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه
کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث
و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان والله اعلم. ورسله. و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی
که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا
بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس
از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست اگر
هست بخطا و نسیان است و صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده بنابر علو شان
قرب اوست و مالک را میرسد که بنده کند اولی را نیز اگرچه معصیت نرسد به بنده خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و نه جا
ادبست که لازمست رعایت آن و آن اینست که اگر از جانب حضرت بعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که
بندگان خاص او اند تواضعی و ذلتی و انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و محل اعتقاد در حق سید ما
صلی الله علیه وسلم آنست که هرچه جز مرتبه الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه
راسخ و کامل. والیوم الآخر. و ایمان آری بروز پسین که آخر ازمنه محدوده است و آن عبارت است از مدت ممتد از بعد موت تا قیام قیامت
یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث
و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است. وتؤمن بالقدر خیره وشره. و ایمان آری بآنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته
و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادت اوست چنانکه فرمود انا کل شیء خلقناه بقدر و با وجود آن
بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل اوست و عقاب
عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر اوست و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده
و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل
مسائل آن از اهل قبل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروری است از آن در رساله تکمیل الایمان فی
تقویة الایقان بیان کرده ایم بالله التوفیق و بدانکه در بعضی روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده و بعد سوال و جواب اسلام و یکی ایمان بعمل اسلام

ومقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهرست ووجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقهٔ ترقی ست چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان
کرد که مرتبهٔ تکمیل وتجرید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات ست چنانکه فرمود • قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان گفت آنمرد آنحضرت را
گفتی پس خبرده مرا از احسان که چیست چون بسیاری از آیات واحادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال انگاشته
اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن ست و آن
بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی بمردم بانعام واکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل وتجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا
گویا اینجا نیز احسان کردن ست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم ست بر نفس و بدی کردن ست با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع ست
در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان ست • قال • گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان
ان تعبد الله کانک تراه • احسان عبادت کردن ست خدا تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که اینحال باشد در نهایت هیبت
و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور
و فروتر از ان مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن ست از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه یراک • پس اگر نیستی
تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی از انکه می بیند وی ترا در ینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات
و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه در حضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و
مشاهد احوال وی است ایستاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنگ گردد و آنکه باوجود آن ناظر و مشاهد جمال بادشاه بود او را حالی دیگر
و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول ست
و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدانست ثم فنقم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بانقدر که اجزا می کند از ادای واجب چنانکه
قضاء واجب نگردد و دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی
ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات ست محاذاتی معنوی
بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن بنور آنحضرت آن متنور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و از این حدیث امکان
رویت حقتعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا بر اکثر حجب جسمانی از ان محروم و محجوب است و چون این حجاب افتد کانک تراه انک تراه گردد
چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت برای ادای نماز در اول روز و آخر آن که
مقامات رویت باری تعالی ست و در شست یعنی تا آنکه شهود ذات بهم رسد و مستعد رویت بصری گردد که قوت بصیرت در دیگر ان نشأت ست
خواهد یافت • قال صدقت • گفت راست گفتی همین ست معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف ست و این
حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده اسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شریعت است ایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول
کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین
معنی ست و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نپذیرد و صورت تصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که حکم الهی بی فقه

شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیراکه عمل بی صدق توجه تمامی نه پذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیگری وجود
نگیرد و کمال نه پذیرد و ازینجا فرموده امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق کمال
جامعیت این ست باقی همه زیغ و ضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین گشت اشارت بقیام
قیامت و وجوه علامات و امارات کرد تا تنبیه گردد و باعث شود بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود + قال فاخبرنی عن الساعة گفت آنمرد
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود
طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت
در لغت بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یکجز و از بیست و چهار جزو از روز و شب + قال گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ما المسئول عنها باعلم من السائل نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستیم من دانا تر
از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در ندانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند و وی تعالی هیچکس را از ملائکه
و رسل بران اطلاع نداده + قال فاخبرنی عن اماراتها گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او + قال ان
تلد الامة ربتها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید داه مالک و مربی خود را در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح اقوال
است اکثر برانند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری ست و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم
مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد ست و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت
آن یا بعرف و عادت و علامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دائره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت ست
که مفضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال ست یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین
میان بعضی از اولاد مادران خود را بند کرده و اسیر ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دائم و مستمر بر ملک باشند
و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون
هر کمالی را زوالی در پی ست مخبر و منذر بانتهاء و انقطاع دور دولت اسلام گردد که علامت قیام قیامت ست و یا بجهت استلزام سوء آداب
اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام
بسیار بود و ظاهر آن ست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان ست به نسبت آنچه گذشته و اگر
دران وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از بیشتر گردد والله اعلم و بعضی
گویند که این اخبارست ببیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی
و تردد او مشتری یابد بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعضی گویند که این کنایت ست از زائیدن امهات ملوک و امرا که چون
حکام شوند مادران ایشان از اهل رعایای ایشان باشند و ایشان ملاک و سادات شوند نسبت بآنها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در ابتدای
دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربتها بتا که برای تانیث ست بچه جهت گفت نه ربها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور

وانا ث هست چه ادبش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مونث ست و معنی او شامل ذکور و اناث ست و نیز رب گفت از جهت تعظیم و اجلال شان
حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده یا مراد ثبت ست و چون حکم در روی آنچنین ست در این طریق اولی خواهد بود
و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید ست و اگر بمعنی زوج بود نیز بعض توجیهات مذکوره صادق ست چنانکه کسی کنیزی را
بهم رسانده آزاد کرده و او را با خود نکاح بسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول آباء و استنکاف داشتند از وطی اماء و تجنب میکردند چرا که والله اعلم و ان تری
الحفاة العراة العالة رعاء الشاء و دیگر از علامات قیامت آن ست که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان یعنی
ببینی مردم فقیر بینوا را بدین صفت که یتطاولون فی البنیان تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بنا و خانه‌ها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت
در بیابانها میگذرانیدند و گوسفندان که احقر اموال عرب ست میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانه‌ها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند این نیز
علامت قیامت و نشان آخر زمان ست که موجب اختلال و بی انتظامی مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت
اعالی و اکابر و علما ست آورده اند که ذو القرنین در عهد دولت خود همه را حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد میورثت خود بوده مناسب حال هر طائفه بود تعیین داشت
تغییر و تبدیل آن را نمیداد و باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قائم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ور
و بختمندترین مردم در دنیا لکع بن لکع و نیز آمده است که از علامات قیامت ست که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که
علامات قیامت از صغری و کبری بسیار اند چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید ان شاء الله تعالی و لیکن اقتصار نموده بذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام آن اقتضای
کرده باشد والله اعلم قال ثم انطلق گفت عمر بن الخطاب ثم انطلق یعنی پس رفت آن مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیشتر روان شد فلبثت ملیا
پس درنگ کردم من زمانی دراز یعنی نپرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آن مرد که بود و توربشتی گفته که مراد ساعتی طویله است یعنی درازی و کوتاهی هر چیزی نسبتی ست
در مثل این قصه عجیب و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل بروی کثیر و طویل بود و در روایت
ابوهریره آمده که پشت داد آن مرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگردانید وی را بیارید او را پس شتافتند تا بازگردانند پس ندیدند چیزی را ثم قال لی گفت پس
آنحضرت عمر را یا عمر اتدری من السائل ای عمر آیا درمی یابی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا دانا تراند بدان این
داب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند
قال هذا جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانیست معنی او عبد الله اتاکم یعلمکم دینکم آمد شما را در حالی که تعلیم
میکند شما را دین شما را قواعد و احکام آن را و اسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آن را و شنوانیدن آن صحابه
را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم ست نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد و غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم
بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان ست و شریعت نام این مجموع ست و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق
یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می‌یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب
اجزای دین اند و حقیقت حقیقت شریعت ست تا آنچه بدان ایمان آورده اند بحقیقت آن برسند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر
آن و بالجمله دین یکی ست و منقسم نشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری

نیز آنرا روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد که بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت + و رواه ابو هریره رض مع اختلاف + و روایت کرد این حدیث را ابو هریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد + وفیه + و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده است اینچنین آمده که + واذا رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض + و نشان قرب قیامت آنست که چون ببینی تو برهنه پایان برهنه تنان گران گنگان یعنی نادانان بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم + فی خمس لا یعلمهن الا الله + علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل ست دران پنج چیز که نمیداند آنها را هیچ کس مگر خدای تعالی + ثم قرأ + پس تر خواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که آنرا خبر خدا اندا این آیت را که + ان الله عنده علم الساعة + بدرستی که خداوند تعالی نزد اوست نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید + وینزل الغیث الآیة + و نزد اوست علم باران که کی خواهد فرستاد تا آخر آیت که + ویعلم ما فی الارحام + و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زن حامله پسر یا دختر + وما تدری نفس ماذا تکسب غدا + و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا + وما تدری نفس بای ارض تموت + و نمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها را نداند و اینها از امور غیب اند که جز خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بدانا ند بوحی و الهام + متفق علیه + وعن ابن عمر رضی الله عنهما + ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور او احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و بغایت احتیاط و تحری و توقی در فتوی و تقوی و مستقیم بود در اتباع سنت تا بحدی که گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرده دنیا با میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنهما + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم + روایت ست از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + بنی الاسلام علی خمس + برآورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز + شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله + اول گواهی دادن بجدائی خدا تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم + واقام الصلوة + دوم برپا کردن نماز و گزاردن آن راست و درست + وایتاء الزکوة + سوم دادن زکوة مال + والحج + چهارم حج کردن + وصوم رمضان + پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه بایشان برپاست + متفق علیه + وعن ابی هریرة رضی الله عنه + در نام وی اختلاف بسیارست اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد شمس بود یا عبد عمرو غالب آمده بروی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربه صغیره را از بلاد دوس ست اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت و حاضر شد آن را با آنحضرت بعد ازان ملازمت کرد و مواظبت نمود در طلب علم و قانع شد بسیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تهلیل رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم + روایت ست از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + الایمان بضع وسبعون شعبة + ایمان هفتاد و چند شاخ ست بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عدد ست از سه تا ده که بفارسی ازوی بلفظ چند یاد تعبیر کنند پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و حصر است و تعیین عدد مفوض بعلم شارع ست شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف

این روایت شاید که بجهت آن باشد که ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده وگاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی
بعد و کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بران افزوده شد و بعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و
تکثر ست و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف ست نه در ستین با آنکه ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از
منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی
از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصار اجع
است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت اوست در مبدأ و معاد و تحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه
در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبدأ و منتهای
آنرا بیان فرمود بقول خود فافضلها قول لا اله الا الله پس فاضلترین و سابقترین شعبهای ایمان گفتن کلمهٔ طیبه ست و ایمان آوردن
بدان و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و فروترین و پستترین آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهر
از دور کردن بر داشتن ست بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و
آزار ایشان ست بناحق و بتحقیق این امر نیست ترک وجود و دعوی هستی که سبب همه شرور و قبائح ست شعر بر دار خار و سنگ ز ره این چه
رمز بود یعنی وجود خود همه بردار از میان و الحیاء شعبة من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناشایستها شعبهٔ عظمی ست از ایمان عمده
است در کار دین لهذا او را جدا آورد و تخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغیر و انکساری ست که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان
و در شرع مراد بدان سیرتی ست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از ناخوش و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن
در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخل هست چنانکه در سائر اخلاق و تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز
فرموده الحیاء حالة تتولد من رویة الآلاء و رویة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید
از وی شرم متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم
بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابوهریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث مینوشت و من نمینوشتم و محبت ایشان
بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه بود و در مهم وی بود و نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله
علیه وسلم عبد الله نام کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من
لسانه و یده مسلمان کامل کسی ست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام ندهد و غیبت نکند و نانزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند
و غضب نکند و تخصیص بدست و زبان بجهت آن ست که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان معبر ست از آنچه در نفس انسان ست و بیشتر
کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالبتر و سختتر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذای دست
جز بحاضران نبود و کتابت در حکم زبان ست بلکه در وی دست و زبان هر دو واند است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و
مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عامتر ست کذا ذکره السیوطی و بر تقدیر مراد ایذا

بنا حق ست و الا بحکم شرع هرچه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردد **بیت** به بی حکم شرع آب خوردن خطاست + و گر
خون بفتوی بریزی روا ست + و مراد آنست که مسلمانرا صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که برین صفت باشد و هرکه نه باین صفت
باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هرکه این صفت دارد تنها مسلمان کامل ست اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند **شعر**
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن + که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + و حقیقت مراد اینست که هرکه باداء حقوق پروردگار تعالی حقوق
خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست + والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه + و هجرت کننده کسی ست که ترک کند چیزیرا که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی
ازان بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دار کفر بدار اسلام و گریختن از فتنه دین ست و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از مواطن
طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان بدان داعی ست بگریزد و ترک دهد و بحقیقت شریعت هجرت برای این غرض ست و هرکه از وی این غرض
حاصل شد در معنی مهاجر ست اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان
را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مهاجران ست بر ترک مناهی تا بمجرد اسم و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور
نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آن از دنیا فقند بحصول ثواب آن بترک منهیات + هذا لفظ البخاری + این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری ست که
وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و بار روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت + ولمسلم ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و
سلم + و مر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم + ای المسلمین خیر + کدام یکی از مسلمانان بهتر ست + قال + گفت پیغمبر خدا
در جواب سائل + من سلم المسلمون من لسانه و یده + و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم ست که باشد
فافهم + **وعن انس** + بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و درآمد در
خدمت و وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست که مرد ببصره سنه احدی
و تسعین مناقب او بسیار ست رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بالتماس والده انس دعا کرد در دنیا و دین در دین چگونه یادا اما در دنیا
عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز رسید و نخلستان او در سالی دو بار میوه میداد + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی
اکون احب الیه + ایمان نمی آرد یکی از شما و نمیگردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر بسوی وی + من والده و ولده والناس اجمعین +
از پدرش و فرزندانش و مردم همه + متفق علیه + نشان ایمان مؤمن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر و معظم تر از همه چیز و همه کس
باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقهای محبت و مودت درمیان دارد
چه بجبلت و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم ست یکی جبلی ست که از اختیار بنده بیرون ست و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار با آنها انجذاب
دارد و این قسم خارج مبحث ست چه سخن در ایمان ست که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن
مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد باحبیت اینجا ترجیح جانب آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام
دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هرکه و هرچه غیر اوست از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه
راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب بفوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد چنانکه

در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرموده اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی ومالی وولدی زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن هست بدان در محبت خود شدتی و حرجی یافت پس تکلیف بدان نکرد و بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لهذا در بعض روایات ومن الماء البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب را در تعلیم و تربیت رعایت کرده تا هر مرتبه را که محبت نسبت بوالد و ولد حاصل کنند پس از ان نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری پس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت که محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد و تصرفی کرد و پرسید اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال واما محبت نفس هنوز باقی ست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم **رباعی** عمرم همه صرف در وفایت بادا جانم دلم و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر توئی هر چیز من خسته برایت بادا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر ست در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق ست صلی الله علیه وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور ست در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال اوست پس محبت را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح ست بتحقیق هر دو یکی ست **رباعی** هم حسن جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بحد غایت داری هم حسن و هم احسان محبوبی توئی که هر دو آیت داری **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ثلث من کن فیه سه خصلت است که هر که باشد آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة الایمان می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را ذوق میگیرد بدان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هر چه غیر خدا و رسول اوست و من احب عبدا لا یحبه الا لله و دوم آنکه دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او و من یکره ان یعود فی الکفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز در آید در کفر بعد ان انقذه الله منه بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدای تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ متفق علیه **وعن العباس بن عبد المطلب** عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه سال و بعض گفته اند بدو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت مسجد حرام و سقایت آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن او بغزوه بدر بهمراه مشرکان بکره و جبر بود عمر او هشتاد و هشت و آزاد کرد پیش از موت خود هفتاد بنده مناقب او بسیار ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید مزه ایمان را من رضی بالله ربا کسیکه خوشنود شد بخدا و گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و به بندگی کردن او را و بالاسلام دینا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بآنچه در دست و بمحمد رسولا و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد در طریق اتباع او را رواه مسلم و درینجا اشارت ست بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکنند بلذات معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذات اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین چیز بود و هر که

همچنین بود حلاوت ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه کار بعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد **وعن ابی هریرة**
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت ست از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم والذی نفس
محمد بیده سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لا یسمع بی احد من هذه الامة نشنود مرا هیچ یکی ازین امت و نرسد خبر
رسالت من بوی و امت جماعه را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی ولا نصرانی یهودی باشد
آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به پستر بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان
نیاورده بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا کان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخیان یعنی هر که خبر رسالت مرا شنید و
ثابت شد نزد وی معجزه من و نگروید بدین من کافر است و دائم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد رواه مسلم **وعن ابی موسی** الاشعری صحابی
جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکی از اجداد اوست اول از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر است و ثواب ایشان مضاعف است رجل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب
یهودی یا نصرانی که آمن بنبیه و آمن بمحمد ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم والعبد المملوک اذا ادی
حق الله وحق موالیه دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که
فرمایند ورجل کانت عنده امة یطأها سوم مردی ست که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه عادت است فادبها فاحسن تادیبها
پس ادب کرد آن را و او را بیاموخت او را آداب متعلق باحوال اخلاق و نیک کرد تادیب او را وعلمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را علم متعلق بمسائل و
احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آنست که بروجهی کند که میباید کرد و بقدر کفایت کند نه کم از آن و بلطف و نرمی کند نه بعنف و
درشتی ثم اعتقها فتزوجها پس آزاد کرد آن را او را پس نکاح کرد با وی فله اجران پس این مرد را دو اجر است تکرار بجهت تاکید و مبالغه است در ثبوت
دو اجر مر این مرد پس نیز ثبوت دو اجر مر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کردند اما آن مرد را که داشت و ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق
و تزوج است و اما تادیب و تعلیم عام و شامل است همه مردم را خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استهال اعتاق و تزوج است متفق علیه مانند
آنکه میگویند که تعدد اجر بتعدد عمل حسابی است غرابتی ندارد و اجر بمقابله عمل هر چند باشد و هر که بند فضل و زیادت ثابت است و زیادتی که مر این سه کس راست
کدام است که مخصوص بمنا گردد بهمه ایشان ایراد جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر و ضاعفت اوست در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر
دیگران را ده حسنه ست ایشان را بیست باشد و هر ثوابی که دیگرانرا بر اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم

**وعن ابن عمر** رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که خدا یکی است و محمد فرستاده اوست مراد بشهادت اینجا اقرار بدین کلمه است
یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن تا آنکه صدور این قول پیش از شروعیت این احکام بود ویقیموا
الصلوة و یؤتوا الزکوة و تا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بشهادتست و ذکر عبادات اشارت

تمام میکرد اورا و سنت باشد یا رکنی از ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرائض و اصرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکه
صدیق اکبر رضی الله عنه بمنع کنندگان زکوة کرد و بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک دهند و بران مصر و دائم باشند
امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بذکر بجهت بودن اینهاست اصل عبادات یا اشارت است بعبادات بدنیه و مالیه و در
قرآن مجید نیز هردو باهم مذکور اند و شاید که در آنوقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد • فاذا فعلوا ذلک • پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و
زکوة را عصموا منی دماءهم واموالهم • باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا بحق الاسلام • مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا
کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص و حد بازگشت یا مالی که بر وی واجب ست نه دهد مال او باید گرفت • وحسابهم علی الله • وحساب ایشان در سرت امور
بر خداست عزوجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدای تعالی داناست بدان
حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد • متفق علیه • این حدیث روایت بخاری و مسلم هردو است • الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام • مگر آنکه مسلم بلفظ
الا بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل ست بر قبول توبه ملحدان و زندیقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان
بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال ست که طیبی آنرا ذکر کرده اصح اقوال قبول ست و اظهر اقوال آنکه اگر یکی الحادی کرد
و تا سزای گفت و از وی داران برگشت و برغبت توبه کرد قبول کرده شود و اگر مصر ست و متمرد از ترس جان و مدافعه وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم
و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته می کشیم اما اگر در واقع توبه وی صحیح ست در آخرت سود خواهد کرد • وعن
انس رضی الله عنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا • کسیکه میگذارد نماز ما را یعنی نمازی که در دین اسلام است • واستقبل
قبلتنا • و روی می آرد بقبله ما که کعبه است • واکل ذبیحتنا • و میخورد ذبح کرده شده ما را • فذلک المسلم الذی له ذمة الله • پس آن کس
مسلمانی ست که مر او راست عهد و امان و ضمانیت خدا • ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و این همه معانی
نزدیک یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت ست که در عهد و امان و ضمانیت مسلمانان در آمده اند • فلا تخفروا الله فی ذمته
پس غدر و عهد شکنی مکنید خدا را در ذمه او سبحانه • و تخفروا بضم تا و سکون خا و کسر فاست از اخفار بمعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا نمود
این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست ست بر اسلام و تمییز مسلمان
از غیر مسلمان چه هر که نماز بگزارد چنانکه مسلمانان می گزارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و قبول آنچه
آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز ست و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله
مشهور ست و مخصوص بنماز ما بخلاف قیام و قراءت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام ست و یهود
ذبیحه ما را نمی خورند • رواه البخاری • وعن ابی هریرة رضی الله عنه • قال اتی اعرابی النبی • آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال • پس گفت
آن اعرابی با آنحضرت • دلنی علی عمل • راهنمائی کن مرا و مطلع گردان بر کاری که • اذا عملته دخلت الجنة • چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را • قال • گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی • تعبد الله ولا تشرک به شیئا • پرستش میکنی خدا را و شریک نمیگردانی با وی چیزی را
اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شهرت آن یا سوال از عملی ست که بعد از شهادتین ست و مراد باشراک یا پرستش بتان ست یا ریا که

و روی نیز شریک میگرداند خلق را بخدا و لهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند ظاهر درین حدیث همین ست بعد ازان بیان کرد عبادات
را بقول خود + وتقیم الصلوة المکتوبة + و برپا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان + وتؤدی الزکوة المفروضة + و میدهی
زکوتی را که فرض کرده شده است زکوة نام همین فریضه است و مراد بزکوة اینجا صدقه است + وتصوم رمضان + و روزه میداری ماه
رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بهشت کافی ست و شاید که فرائض در آن وقت ها همه
برین نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود + قال + گفت + والذی نفسی بیده + سوگند بآن خدا که بقای ذات من در دست قدرت
اوست + لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه + زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل و نقصان نکنم ازین فرائض چیزی را و صاحب این حال
ناجی ست بی شبهه اگرچه بترک سنن مسیئ بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد مشروع ست و نقصان از ان مثل زیادت
رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده نکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قومی بود پس سوگند خورد که زیادت و نقصان
نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت ست از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت کلام مراد نیست + فلما ولی + پس چون پشت گ
کرد و روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت + قال النبی + گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة + کسیکه شاد میگرداند ا
او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را ببیند + فلینظر الی هذا + پس باید که نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت
صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را ببهشت + متفق علیه + **وعن** سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت + سفیان
بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابیست عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم + یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا +
بگو برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که + لا اسأل عنه احدا بعدک + محتاج نشوم که پرسم از ان سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو
از عالم + وفی روایة غیرک + و در روایتی بجای بعدک غیرک آمده و این روایت مبین معنی اول ست + قال + گفت آنحضرت در جواب وی + قل آمنت
بالله ثم استقم + بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر ان یعنی گواهی ده بوحدانیت حق یا باسما و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه
خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل ست تمامی آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد پس از ان التزام کن که بحق آن قیام نمائی و بر آن استقامت
ورزی و استقامت ملازمت کردن انسان ست راه راست را و بر راست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و ثبات
و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری ست در اتباع حق بر منهاج سداد بی افراط و تفریط
و در قواعد الطریقه فرموده که استقامت بر داشتن نفس ست بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن اوست و تفصیل ملکات آنست درو
از فضائل + رواه مسلم + **وعن** طلحة بن عبید الله رضی الله عنه + قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد + روایت ست از طلحه که از
عشره مبشره ست و برادر زاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین
زمین پست را + ثائر الراس + پراگنده موی سر + نسمع دوی صوته + در حالی که می شنویم آواز پست او را و دوی آوازی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و
شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد و مانند آن + ولا نفقه ما یقول + و نمی فهمیم چیزی را که میگوید تا آمد

و نسمع و نفقه بفتح نون ست بصیغه متکلم عربی بلیسے تحتانی مضموم بصیغه مجهول از زره وایت ست و بر تقدیر اول وجوه منصوب
ست و بر ثانی مرفوع حتی دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام پس ناگاه
آن مرد می پرسید از احکام اسلام و فرائض وی ظاهر آنست که سوال از حقیقت اسلام نکرده باشد بعد عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل
علی غیرهن آیا هست بر من از نمازها بجز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آن حضرت نیست بر تو بجز این پنج نماز
مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن
ماه رمضانست فقال هل علی غیره پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو
جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری قال گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث است و ذکر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الزکوة زکوة را فقال هل علی غیرها پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه
نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آن مرد و هو یقول و حال آنکه وی میگفت والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه بخدا سوگند
که زیاده نمیکنم بر این فرائض و نه کم میکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق
رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان می کند یا در این عزیمت و اهتمام که از کلام وی مفهوم میشود راست گوست پس فوز
و فلاح بر معنی ان صدق این نیست و ان صدق بفتح همزه نیز روایت ست متفق علیه چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آنرا برای وی و ذکر نکرد حج را یا در آن وقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و یا نیز در آن وقت واجب نشده باشد یا چون وی فرض قطعی نبود ذکر نکرد
بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود و جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت
تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه حنفیه ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضی الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد
او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله یا ده ساله و دو بار جبرئیل را دید و در
دیدار اجمل الناس بود و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المومنین علی
ابن ابی طالب بود و عاقل و حلیم و صبور بود و طویل القامة بود و مردم چنان میگفتند گویا بر کرسی سوار است و عباس از وی درازتر و عبد المطلب از وی بود
ابیض بود مشرب بصفرت جسیم و سیم صبیح الوجه و از اعلام بالطائف سنة ثمان و ستین بود و عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه قال گفت ابن عباس
ان وفد عبد القیس بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام یکی از بزرگان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر
نامهای قبائل بچنین است که بنام پدر ان میخوانند لما اتوا النبی چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است قالوا ربیعة گفتند
این قوم ربیعه اند قال گفت آنحضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را یا این وفد را مرحبا جای فراخ را گویند و این کلمه را برای
اکرام و استیناس و آینده گویند یعنی در آمدی بجای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم ملائم را

غیر خزایا ولا ندامی و آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و پشیمان نشوید یا تشنیه و این بشارت و دعای خیر ست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر این
قوم را • قالوا • گفتند وفد • یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیک • بدرستی که نمی توانیم که بیائیم ترا • الا فی الشهر الحرام • مگر در ماههای حرام مراد بآن
ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب ست که عرب در ان بایکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را در این ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم و تشرف این ماهها
و امن گردانیدن زائران بیت الله را پس ایمن بودی و قافله امین بودند از هجوم دشمنان در این ماهها و پیدا است چنانکه • فان بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر • و حایل ست میان ما
و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز نام قبیله ایست مقابل ربیعه و لا دو پسر نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و
محاربت بود • فمرنا بامر فصل • پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمدن و از شرایع پرسیدن امر کن ما را بحکم محکم و واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا
کننده میان حق و باطل • نخبر به من ورائنا • تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را گذاشته آمده ایم • وندخل به الجنة •
و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را • و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت است • وسالوه عن الاشربة • و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم را از اشربه در ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید • فامرهم باربع ونهاهم عن اربع • پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز داشت
ایشان را از چهار خصلت • امرهم بالایمان بالله وحده • امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها • قال • گفت آنحضرت • اتدرون ما الایمان بالله
وحده • آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنها • قالوا الله ورسوله اعلم • گفتند خدا و رسول خدا داناتر ست این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله
علیه و سلم که چون چیزی پرسیدی در برابر آن این کلمه گفتندی اگر چه خود نیز میدانستندی • قال • گفت آنحضرت ایمان آوردن بخدا • شهادة ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله • گواهی دادن ست بالوهیت خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم • واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وصیام رمضان • و چهار چیز که امر کرد بدان اینها ست و آنانکه هیچ ذکر نکرد وجه آن که در گذشت و ایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد
بدان اینجا اسلام ست • و قول او • وان تعطوا الخمس من المغنم • و امر کرد بانکه بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن چهار بجهت اهتمام
بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند با کفار مضر و بعض گفته اند نخستین آن چهار اقامت صلوة ست که باعطای خمس چهار میشود
و ذکر شهادت برای تبرک ست زیرا که قوم مؤمن بوده اند و مقر بدان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد • ونهاهم عن اربع •
جواب ست از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود • عن الحنتم • نهی کرد از حنتم
بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزه سبز • والدباء • و نهی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحده ممدوده کدو و وی نیز از ظروف خمر ست
یا کدو بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن بسازند • والنقیر • و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی ست که بکاوند و
در وی شراب نبیذ اندازند • والمزفت • و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون
فا چیزی ست که بکشتی و مانند آن بمالند تا آب نه در آید و آنرا قار و قیر نیز گویند • وقال احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم • و گفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند • متفق علیه و
لفظه للبخاری • بدانکه مراد نهی از این ظروف یا نهی از استعمال آنهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از شبه بشاربان خمر و اوانی آن
یا نهی ست از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا که شدت و اسکار در آنها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده ست که انتباذ

در شکمها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار دران دیر می گشت و کمتر می آید و با وجود آن جمهور برانند که حرمت این در ابتدای اسلام بود که مبالغه در
اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بود و بعد از ان این حکم نسخ شد ٭ وعن عبادة بن الصامت ۔ رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف
موحده از نقبای انصار بود حاضر شد عقبهٔ اولی و ثانیه را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکی از انها که جمع کردند قرآن را و ستاد اوراعمر رضی اللہ
عنہ بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب در اسامی اهل بدر بیاید ٭ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از عبادہ بن صامت که گفت
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ٭ وحوله عصابة من اصحابه ٭ و گرد آنحضرت جماعه بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعت از ده تا چهل ٭ بایعونی
علی ان لا تشرکوا باللہ شیئا ٭ مبایعت کنید و عهد کنید مراد عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع ست گویا هر که عهد می بندد با کسی میفروشد
ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بدست میزنند در معاهدت نیز عادت بران جاری شده پس میفرماید بیعت کنید بر آنکه شریک نگردانید
بخدا چیزی را و او باشد اگر بت پرستی ست یا ریا در عمل ٭ ولا تسرقوا ٭ و دزدی نکنید ٭ ولا تزنوا ٭ و زنا نکنید ٭ ولا تقتلوا اولادکم ٭ و نکشید اولاد
خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند ٭ ولا تاتوا ببهتان تفترونه ٭ و نیارید و نگوئید دروغی را که پیدا می کنید ورا
بین ایدیکم وارجلکم ٭ میان دستهای خود و پایهای خود یعنی از نزد خود و دست و پا را کنایت از ذات و از بهتان افترا همان باشد
که از پیش خود پیدا کنند و مردم از ان پاک و مبرا باشند یا پیدا می کنند از دلها و ضمائر خود بنا بر گمانهای فاسد و دل آدمی چون در سینه است
میان دستها و پاهاست یا آنکه نسبت افترا بدست و پا بجهت آن ست که اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگرچه جمیع اعضا دران دخل دارند
و این هر سه وجه در اصل مقصود یکی ست یا معنی پیدا کردن میان دستها و پاهای خود آنست که آشکارا بر روی مردم می گویند و داد بیحیائی
و بی شرمی میدهند ٭ ولا تعصوا فی معروف ٭ و بیفرمانی نکنید در امر یکه شناخته میشود در شرع و جه و طیفی در امر مشروع و مقابل آن منکر ست که
شناخته نمی شود در شرع وجود او یعنی امر نا مشروع ٭ فمن وفی منکم فاجره علی اللہ ٭ پس هر که وفا کند با ین مبایعت پس جزاء او لازم ست بر خدا
که بفضل خود ثواب دهد ٭ ومن اصاب من ذلک شیئا ٭ و کسی که برسد و بکند ازین گناهان مذکوره غیر اشراک چیزی را ٭ فعوقب به فی الدنیا ٭
پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و سزا داده شود بران ٭ فهو کفارة له ٭ پس آن عقاب کردن کفارت ست مر او را
و سبب محو و عفو آن گناه شود و در آخرت بران عقابی نه بیند ٭ ومن اصاب من ذلک شیئا ٭ و کسی که کرد چیزی از ان گناهان ٭ ثم ستره اللہ
علیه ٭ پس پوشید او را خدای تعالی بروی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بران ٭ فهو الی اللہ ٭ پس وی یعنی کار وی مفوض ست بسوی خدا
٭ ان شاء عفا عنه ٭ اگر خواهد خدای تعالی درگذرد از وی و عقاب نکند ٭ وان شاء عاقبه ٭ و اگر خواهد عقاب کند او را و این مذهب اهل سنت و جماعت
ست نیز و معتزله واجب ست عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این حدیث حجت ست بر ایشان ٭ فبایعناه علی ذلک ٭ پس بیعت و عهد بستیم با آنحضرت برین
شرط که مذکور شد ٭ متفق علیه ٭ وعن ابی سعید الخدری ٭ رضی اللہ عنه صحابی مشهور ست از اصحاب شجره از بنی خدره بضم خاء
معجمه بطنی ست از انصار او از مشاهیر اوست خندق ست و دوازده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان
ست و پدر او نیز صحابی ست ٭ قال خرج رسول اللہ ٭ گفت ابو سعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی اضحی ٭ در روز عید
قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است و وی در اصل نام گوسفندیست که قربانی کرده شود و به روز نحر نیز اطلاق میکنند ٭ او فطر ٭ یا عید

راوی ست که در روز عید ضحی یا عید فطر برآمد + الی المصلی + بسوی عیدگاه + فمر علی النساء + پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جماعهٔ
زنان و زنان نیز در عهد رسالت بامر شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند + فقال + پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم + یا معشر النساء + ای گروه زنان + تصدقن + تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا + فانی اریتکن اکثر اهل النار +
زیرا که بدرستی که من نموده شده‌ام یعنی دانیده شده‌ام باخبار وحی و یا بکشف و عیان که شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفهٔ زنان
باشند و مردان کمتر + فقلن و بم یا رسول الله + پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند + قال تکثرن اللعن + گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار می رود
و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی ست بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران ست و بر هیچکس مشخص حکم بدان نتوان کرد
اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم گردد موت او بر کفر و این بخبر شارع معلوم گردد چنانکه با ایمان رفتن نیز
معلوم نیست و بوصف و بعنوان عنوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود و النصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد
از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص بکافر نیست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت
ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل بازگردد + وتکفرن العشیر + و کفران نعمت می کنید شوهر ان از زنان اگر چندین نعمت از شوهر دیده باشد
و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده‌ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و
ظاهر آن ست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا + ما رأیت من ناقصات عقل و دین + ندیده‌ام هیچ یکی از ناقصات عقل و دین را + اذهب
للب الرجل الحازم + بحای مهمله و زای معجمه + من احداکن + برنده تر و رباینده تر مر عقل مرد دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود
از یکی از شما + قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا + گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آنرا + یا رسول الله قال الیس
شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل + گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمهٔ گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد ست + قلن بلی +
گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد ست + قال فذلک من نقصان عقلها + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت
بگواهی مرد از نقصان عقل زن ست که آن مقدار ثقه و تحفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد + قال الیس اذا حاضت لم تصل و لم تصم +
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد + قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها +
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جملهٔ نقصان دین زن ست اگرچه آن بمحض پیدایش خدای تعالی ست و زن را درینجا اختیاری نیست
ولیکن همین پیدا کردن ایشان برین وجه منع کردن وی از عبادات نه مردان را نقصان کردنست درجهٔ زنان را از درجهٔ مردان + متفق علیه +
و ازینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین ست و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد مانند آنکه آیا حائض را
ثواب نمازها که از وی بعذر فوت میگردد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت میگردد می نویسند ظاهر
حدیث آنست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت مداومت دارند و اهل آن هستند بخلاف حائض که نه اهل نیت ست کذا قال الطیبی +
وعن ابی هریرة + رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم + گفت خدای تعالی نسبت بدروغ

کرد مرا فرزند آدم + ولم یکن له ذلک + و درو نیست مر او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبهٔ
عبودیت + وشتمنی ولم یکن له ذلک + و دشنام کرد مرا و نمی سزد او را که دشنام کند مرا + فاما تکذیبه ایای + اما نسبت بدروغ کردن او مرا +
فقوله لن یعیدنی کما بدأنی + پس گفتن وی است که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدای تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب درین قول راجع بأخبار
آلهی ست تعالی شانه بدان یا بسبب تضمن ابداء از اعادت را چنانکه فرمود + ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته + و نیست نخست
پیدا کردن از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسان تر از ابداست چه همه اند که شکسته را
باز بهم بربستن آسان ترست از اختراع کردن از محض عدم بوجود آوردن این حکایت نسبت بآدمیان ست والا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق ست
همه یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمی باشد این قول آدمی ست که قائل ست بابدا و اگر نیز نباشد ممکن ست او را که بداند اگر نظر صحیح کار
فرماید + واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا + واما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او ست که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری عیسی را
گویند و یهود عزیر را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم بجهت آن ست که این قول اثبات
والدیست مر الله تعالی را و ماهیت استحالات و مراو را چنانکه عادت ست و چندین نقائص و عیوب دیگر منافی صفات کمال که ازین لازم
می آید چنانکه فرمود + وانا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد + و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نزادیم و نه زائیده
شده ام + ولم یکن لی کفوا احد + و نیست مرا مثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج می باشد تا ولد از میان برآید یا ولد نیز
شامل ست چه وی نیز مثل پدر می باشد + وفی روایة ابن عباس + و در روایت ابن عباس رض چنین آمده که + واما شتمه ایای + واما دشنام او
آدمی مرا + فقوله لی ولد + پس گفتن او ست که مرا ولدیست + وسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا + و پاک و منزه ام من ازین که بگیرم زن را یا فرزند را
و در بعض روایات وارد ست سبحانی اما + رواه البخاری + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه سلم قال
الله تعالی + گفت خدای تعالی + یؤذینی ابن آدم + میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی را که مکروه ست نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که +
یسب الدهر + دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانه و روزگار کنند و بد گویند + وانا الدهر چهار آنکه
منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر را مشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف است گویا فرمود منم فاعل و متصرف پس من منم دهر یعنی دهر را
که فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوفست ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته مراد بانا الدهر انا الدهر ست ای مقلبه
و بعض گفته اند دهر از اسمای حسنی آلهی ست تعالی شانه و خطابی آنرا منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از آن درین مقام
جز این معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت ست و وجه اندار سب دهر بجهت آن ست که ذم و سب وی
مستلزم نسبت تصرف باو ست یا بجهت آنکه این ذم و سب راجع بجناب آلهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او ست سب بر وی واقع میشود از افعال او
+ بیدی الامر + در دست قدرت منست کار و بیدی قلبه نیز روایت ست + اقلب اللیل والنهار + میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم
اینها را پیهم بیت و پیچ را و در شبانه روزی هم + شب بر هم روز آوردم روزی هم + متفق علیه + وعن ابی موسی الاشعری + رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه سلم ما احد اصبر علی اذی سمعه من الله + نیست هیچ یکی صابر تر از خدا بر مکروهی که می شنود آنرا + یدعون له الولد +

ميخوانند براى وى فرزند واثبات ميكنند براى وى تجيد انشايسته جناب قدس او ست + ثم يعافيهم ويرزقهم + پس تندرستى وسلامت ميدارد
ايشانرا از بلايا وآفات وروزى ميرساند ايشانرا بانواع نعم وحقيقت صبر نگاهداشتن نفس ست بر مكروه وضد وى جزع ست ومراد بصبر در شان حق تعالى
عدم تعجيل ست بانتقام از گناهكاران بعفو يا بتاخير وصبور يكى از اسماى حسنى الهى ست تعالى وتقدس وحليم نيز قريب بمعنى صبور ست ليكن گناهكار
از صبور ايمن نبود شايد در وقتى ديگر انتقام بكشد ودر حليم ايمن ست + متفق عليه + وعن معاذ + رضى الله عنه از اكابر صحابه وفضائل ويست
مناقب او خارج از حد حصر وحساب ست در آخر كتاب چيزى از ان مذكور گردد ان شاء الله + قال + گفت معاذ بن جبل + كنت ردف النبى + بودم من
رديف پيغمبر خدا + صلى الله عليه وسلم على حمار + بر خرى كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم احيانا بجهت تواضع وعدم تكليف بران سوار ميشدند
پس معاذ ميگويد كه من نيز رديف وى در عقب آنحضرت صلى الله عليه وسلم سوار بودم در حالى كه + ليس بينى وبينه الا مؤخرة الرحل + نبود ميان من
وميان آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر چوبى كه پس پالان مى باشد وسوار بران تكيه ميكند ومؤخره بضم ميم وسكون همزه وكسر خاى معجمه
وبهمزه مفتوح وتشديد خاى مفتوحه نيز آمده ومقصود معاذ ازين سخن بيان قرب ويست از حضرت صلى الله عليه وسلم وضبط كردن كلام
شريف وى + فقال + پس گفت آنحضرت + يا معاذ هل تدرى ما حق الله على عباده + اى معاذ هيچ ميدانى كه چيست حق خدا كه واجب
گردانيده ست بر بندگان خود بحكم عبوديت وامر شريعت + وما حق العباد على الله + وچيست حق بندگان بر خدا كه لازم گردانيده است وى تعالى بر خود بفضل وكرم
قلت الله ورسوله اعلم + گفتم خدا ورسول خدا داناتر ست + قال فان حق الله على العباد + گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بدرستى كه حق
خدا بر بندگان + ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا + آنست كه بپرستند او را وشريك نگردانند باوى چيزى را يعنى بت پرستى نكنند يا آنكه ريا
واخلاص ورزند در عبادت + وحق العباد على الله ان لا يعذب + وحق بندگان بر خدا آنست كه عذاب نكند + من لا يشرك به شيئا + كسى را كه شريك
نگردانند باوى چيزى را اگر مراد بشرك كفر باشد مراد آن ست كه عذاب نكند مثل عذاب كافران واگر ريا ست عذاب اصلا نخواهد بود وقيامت
پس گفتم من + يا رسول الله افلا ابشر به الناس + آيا پس بشارت ندهم باين مردم را وبشارت بكسر وفتح وضم نيز آمده خبر خوش ساختن كسى را مشتق از بشره است
اثر خبر خوش شنيدن بيشتر در بشره ظاهر ميشود + قال لا تبشرهم فيتكلوا + فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باين خبر تا اعتماد كنند باين
وترك دهند عمل را فيتكلوا بتاى فوقانيه مشدده وكسر كاف از اتكال بمعنى اعتماد وفينكلوا بفتح تحتانيه وسكون نون وضم كاف
نيز روايت ست از نكول بمعنى باز استادن از چيزى + متفق عليه + اگر گويند پس چرا خبر داد معاذ باين حديث با آنكه نهى كرده بود آنحضرت
ازان جواب آنكه معاذ رضى الله عنه دانست كه نهى مخصوص باهل آن زمان ست كه نو عهد بمسلمانى بودند ومعتاد بتكاليف شرعيه نشده
پس از ان چون شرايع وتكليفات ثابت شد وقضيه امر ونهى استقامت گرفت خبر داد يا روايت كرد بعد از امر بوجوب تبليغ وورود وعيد
بر كتمان علم يا نهى از تبشير نسبت بجماعه مخصوص بود كه اتكال كنند چنانكه از حديث آينده معلوم گردد ودر روايت كرد با آنها كه نه باين صفت بود
+ وعن انس + رضى الله عنه + ان النبى صلى الله عليه وسلم ومعاذ رديفه على الرحل قال + روايت ست از انس كه آنحضرت در حالى كه معاذ
رديف او بود گفت + يا معاذ قال + گفت معاذ + لبيك يا رسول الله وسعديك + ايستادگى ام در خدمت تو بار ديگر اى رسول خدا صلى الله عليه
وسلم ويارى ميدهم ترا + قال + گفت آنحضرت بار ديگر يا معاذ + قال + گفت معاذ + لبيك يا رسول الله وسعديك + قال + باز گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم +

یا معاذ قال + گفت معاذ + لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا + سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در القای
این کلام و بیدار و هوشیار کردن معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری ست و معنی سعدیک یاری و مدد و موافقت کردنست یعنی
ایستاده‌ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بعد از موافقت منصرمانی + قال + گفت آنحضرت + ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله + نیست
هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید باآنکه خدا یکی ست و محمد فرستادهٔ اوست + صدقا من قلبه + از روی صدق و اخلاص ناشی از دل مبرا از شائبهٔ کذب و نفاق +
الا حرمه الله علی النار + مگر آنکه حرام میکرداند خدای تعالی آن گوینده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بروی خلود را + ابن المسیب میگوید
که این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با ادای حق و فریضهٔ آن و بعض گفته اند مراد آنست که بگوید در وقت ندم و توبه
گفت و همبرین میرد + قال + گفت معاذ + یا رسول الله افلا اخبر به الناس + آیا پس خبر ندهم این خبر خوش مردم را + فیستبشروا + پس بشارت یابند بآن و
خوش دل شوند بدان + قال + گفت آنحضرت + اذا یتکلوا + اکنون که خبر دهی مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدهند عمل را + فاخبر بها معاذ عند موته
پس خبر داد باین قصه یا باین کلمات معاذ نزد موت خود + تاثما + از جهت احتراز کردن از اثم و بازایستادن از بزه در کتمان علم و ترک تبلیغ از این کلام ظاهر و مفهوم میگردد
که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود + متفق علیه + **وعن ابی ذر** + از زهاد صحابه و صادقان ایشان است مذهب او ترک ادخار مال است اگرچه
حق آن را ادا کرده باشند مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاءالله تعالی رضی الله عنه + قال + گفت + اتیت النبی + آمدم پیغمبر را + صلی الله
علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض + و حال آنکه بود بر آن حضرت جامهٔ سفید + وهو نائم + و آن حضرت خواب بود + ثم اتیته وقد استیقظ + پستر باز آمدم
و حال آنکه تحقیق بیدار شده بود و ذکر این احوال برای تحقیق و تثبیت و مزید اطلاع خود باحوال شریف میکند تا بدانند که رعایت او از روی تثبت
و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از ان شیرین و لذیذ است علی الخصوص در همین مقام شد پس ذکر آن ازین جهت نیز تواند بود والله اعلم
+ فقال + پس گفت آنحضرت + ما من عبد قال + نیست هیچ بنده که گفت + لا اله الا الله ثم مات علی ذلک + پستر مرد بر اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن
نگفت و نکرد + الا دخل الجنة + مگر آنکه می درآید آن بنده بهشت را ابوذر میگوید + قلت + گفتم من + وان زنی وان سرق + آیا می درآید بهشت را
اگرچه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد + قال + گفت آن حضرت + وان زنی وان سرق + می درآید اگرچه زنا کرده باشد و دزدی
کرده باشد و چون این حکم مستبعد و مستغرب بود ابوذر بار بار اعاده کرد برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور به جهت حق و شکر گزاری
نعمت و هیجان حال و علا باشد بار میگوید + قلت + گفتم + وان زنی وان سرق قال + گفت آنحضرت + وان زنی وان سرق قلت + باز گفتم + وان زنی وان سرق قال + گفت
آنحضرت + وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر + می درآید بهشت را بر رغم انف ابی ذر رغم بمعنی بخاک مالیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد به رغم انف
و بخواری خواری و انقیاد است یا کراهیت چون ابوذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مبالغه و محبوب نزد وی خلاف آن بود پس حکم کرد بان بر وجه خواری
و شکست اوست و امر او را بکراه و جبر بران آورده است انکه مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت یعنی دارد + وکان ابوذر اذا حدث بهذا +
و بود ابوذر چون حدیث میکرد باین حدیث + قال + میگفت این کلمه را + وان رغم انف ابی ذر + چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای فخر و
استلذاذ و تحقیق آن و انقیاد بدان و بعضیت کرد و شادمان آن محبوب جانی بکشی و عمر بگذشت و هنوزم لذت آن در دل است + متفق علیه + بدانکه این حدیث
و امثال آن از دلائل اهل سنت اند برآنکه مومن اگرچه فاسق باشد مرتکب کبیره می درآید بهشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا بشفاعت رسول صلی الله علیه

وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه او ما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست که در حدیث معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت وجماعت اینست که
فاسق مومن ست و مآل مومن آخر بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار ست و اجماع سلف از صحابه و تابعین همبرین بود و تحقق اعتقاد مهتا پیش از ظهور اهل بدعت از
معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست و مخلد ست در نار و عمل داخل ست در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوییم بنده بمجرد
لا اله الا الله به بهشت در آید جهت میگردد او را باعتماد و غرور بر ارتکاب معاصی و فسق و فجور میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت و قید شریعت می برآرد و نه چنین ست
که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که ورود یافته بسیار ست و آن کافی ست در اندزوا انزجار و اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بر آن
حد حصر و حساب نیست نیز آمده است که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهگار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال ست و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدور
این کلمه بسبب غلبه اخلاص و ثبات و دوام بران بی عروض منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو ست از تراکم
ظلمات و شبهات و واقع اند در ورطه تخفیفات و استحلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبه شهوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع
و فزع و عزم بر توبه بآن متقارن باشد بمقتضای مد کرم امیداری هست که بخشد و بعد از جزا و سزا دادن و عذاب عقاب کردن آخر به بهشت در آرد و بحکم الله یفعل ما یشاء
و یفعل ما یرید هو العزیز الحکیم • **وعن عبادة بن الصامت** • رضی الله عنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له
وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله • کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد بر حق و گواهی دهد که عیسی بنده خداست و رسول اوست در اثبات بندگی
مر عیسی را رد هست بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی رد ست بر یهود که منکر رسالت اویند • وابن امته • و گواهی دهد که عیسی
پسر زاده خدای تعالی ست که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و داده بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آنست
که این رد بر نصاری ست و تاکید است و طیبی گفته که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد برائت ساحت اوست از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند • وکلمته القاها
الی مریم • و عیسی کلمه حق تعالی ست که افگند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمة الله ازین جهت گویند که بمجرد کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی
در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت و معوسین بس مظهر کامل اسم المتکلم باشد • وروح منه • و عیسی حیثیت صادر از جناب حق او را روح بجهت آن
گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانیده یا مراد خدا او روح ست صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و ماده • والجنة حق
والنار حق • و گواهی دهد که بهشت حق ست آتش دوزخ حق ست • ادخله الله الجنة • در آرد او را خدای تعالی به بهشت ابتدا یا بعد از عذاب • علی ما کان
علیه من العمل • بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد این حدیث صریح ست در مذهب اهل سنت و جماعت • متفق علیه • **وعن عمرو بن العاص** • رضی الله عنه از
مشاهیر صحابه ست از عقلای قریش و از اهل دهاست احوال وی در کتاب جامع المناقب باید • قال • گفت عمرو بن العاص • اتیت النبی • آمدم پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم • فقلت ابسط یمینک فلابایعک • پس گفتم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لابایعک بکسر لام و نصب
عین و بفتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند • فبسط یمینه • پس فراخ کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را • فقبضت یدی • پس کشیدم من
دست خود را • فقال • پس گفت آن حضرت • مالک یا عمرو • چه شد ترا چه کار میکنی چرا دست کشیدی ای عمرو • قلت اردت ان اشترط • گفتم میخواهم
که شرط کنم • قال تشترط ماذا • گفت شرط میکنی چه شرط میکنی • قلت ان یغفرلی • گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش ازین کرده ام
قال • گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم • اما علمت یا عمرو ان الاسلام یهدم ما کان قبله • آیا نمیدانی ای عمرو تو نمیدانی که اسلام آوردن می افکند

و بر طرف میگرداند هر گناهی را که پیش از آن بوده مظالم و غیر مظالم . و ان الهجرة تهدم ما کان قبلها . و نمیدانی که هجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام
هدم میکند گناهانرا که پیش از وی بوده . و ان الحج یهدم ما کان قبله . و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص ست
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب ورود یافته والله اعلم . رواه مسلم . و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت
موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و بگریه میکرد پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا
داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت مارا در عمر سه حالت پیش آمده است تا آخر حدیث اول دشمن ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با وی کارزارها کرده
کمر بعداوت او بسته بودیم تا بنیاد دین او برکنیم دوم آنکه بآنحضرت گرویده شده و در خدمت او بودیم و فرمانبردار او گشته بودیم ثالث بعد از حضرت امارتها و حکومتها و
واقعهای غریب پیش آمده در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم . والحدیثان المرویان
عن ابی هریرة . و دو حدیثی که روایت کرده شده اند از ابی هریرة در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول وی این لفظ است . قال الله تعالی
انا اغنی الشرکاء عن الشرک . والآخر . و حدیث دیگر که در اول وی این لفظ است . الکبریاء ردائی سند کرده شد . در انجام است که ذکر کنیم آن دو حدیث را . فی باب الریاء
والکبر ان شاء الله تعالی .

## الفصل الثانی

عن معاذ قال قلت . گفت معاذ بن جبل گفتم . یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة ویباعدنی من النار
خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ . قال . گفت آنحضرت . لقد سألت عن عظیم . تحقیق پرسیدی از کاری بزرگ
وانه لیسیر علی من یسره الله علیه . و بدرستی و براستی این کار هر آینه آسان ست بر کسی که آسان گردانید آنرا خدای تعالی بر آنکس بعد از آن بیان آن کار را
امر کرد بقول خود . تعبد الله ولا تشرک به شیئا . عبادت کنی خدا را و شریک نگردانی با وی چیزی را . وتقیم الصلوة . و برپا داری نماز را . وتؤتی الزکوة .
و بدهی زکوة را . وتصوم رمضان . و روزه داری ماه رمضان را . وتحج البیت . و قصد کنی زیارت خانه کعبه را . ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر . پستر
گفت آنحضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی انواع و اقسام دارد پس بیان کرد آنها را بقول خود . الصوم جنة . روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید
از رسیدن تیر معصیت بصائم بسبب منع شهوات و بسته شدن راه شیطان . والصدقة تطفی الخطیئة . و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند
آتش گناه را . کما یطفی الماء النار . چنانچه سرد میگرداند آب آتش را اگرچه نیکی مطلقا سرد و محو میگرداند بدی را بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
ولیکن در صدقه بیشتر ست که سبب حصول نفع بغیر ست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی . وصلوة الرجل فی
جوف اللیل . و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه در آمد فیوض و انوار و سبب اطفای نار خطیئات ست . بیت . گر روز نیابیش
ز نغمهای عرب . شب محرم عاشقان ست شبهاش طلب . ثم تلا . پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بر فضیلت نماز شب
و صدقه این آیت را که . تتجافی جنوبهم عن المضاجع حتی بلغ یعملون . تا آنکه رسید آخر آیت را که جزاء بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این که بیان ست
که پروردگار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان پهلو از بستر راحت دور دارندگان را از آنچه مولی کریم عز و علا ایشانرا از نعمتها داده نفقه میکنندگان
لا میفرماید که نمیداند هیچکس آنچه پنهان داشته شده است ایشانرا در دار آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سردی چشم ایشان گردد از نعمتهای
بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند و میگزاردند نماز شب را و میدادند از اموال . بیت . شرف مرد بجود است و کرامت
بسجود . هر که این هر دو ندارد عدمش به وجود . ثم قال . پستر انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین سه خصلت فضل و خلاصه

آنرا بگفت + الا ادلک برأس الامر + آیا راه نمایم ترا باصل و سر همه کارها یعنی که دین است که بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد + وعموده + و راه
نمایم ترا بستون وی یعنی که بدان وی بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون + وذروة سنامه + و راه نمایم ترا ببلندی کوهان وی یعنی که دین از ان
علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلندی کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر + قلت بلی + چون
بجهت شوق سائل باستماع و دریافت آن امر عظیم درین مرتبه باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان + یا رسول الله
+ صلی الله علیه وسلم قال + فرمود + رأس الامر الاسلام + سر تمامه ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که قائل میگردد بدان اصل دین +
وعموده الصلوة + وستون وی نماز است که قوت می یابد بدان بنای دین مسلمانی + وذروة سنامه الجهاد + و بلندی کوهان وی کارزار کردن است با کافران
که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جهاد و کارزار کردن غالب بوده ارده می باشد در صورت نیز بلندی دارد + ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله +
پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزها است که مذکور شدند با ذلک اشارت باسلام است و تاکید باعتبار اجزاء و ارکان اوست
و ملاک آنچه شئ بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده توربشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است +
قلت بلی + گفتم آری خبر ده مرا بدان + یا نبی الله + صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه + پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را
و اشارت کرد بدان + و قال + و گفت + کف علیک هذا + باز دار ازین نفس خود و نگاه دار این را یعنی زبان را + فقلت + پس گفتم من بطریق تعجب و
استفهام + یا نبی الله وانا لمواخذون بما نتکلم به + ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفته و گیر کرده شویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن + قال
ثکلتک امک + بگرید ترا مادر تو + یا معاذ + ثکل بضم موت و هلاک و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعا است بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی
از وقوع درین ورطه که در وی افتاده و گفته اند که این لفظی است که بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب از کار مخاطب است +
وهل یکب الناس فی النار + آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ + علی وجوههم + بر رویهای ایشان + او علی مناخرهم + شک راوی است که علی وجوههم
گفت یا علی مناخرهم گفت و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خای معجمه یا بکسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آید اینجا مراد بینی است چه که
بر روی افتند نخست بر بینی افتند که بلند ترین اجزای روی است یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد + الا حصائد السنتهم + مگر سخنهای ایشان که هر چه بر زبان
آید بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک را از بد ناشناسند و یا یعنی را از نا یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصید است بمعنی آنچه درو کرده شود و از کشت جدا
و درو و کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرده سخنان بی حزم گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هر چه بآدمی
برسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان برسد + نظم + هر چه بآدمی رسد ز زیان + همه از آفت زبان برسد + هر چه آمد بزبانت
گفتی + آنچه آمد بدهانت خوردی + دیگر برای چه گناه است که تو + خویش و اقربای خویش بدوزخ بردی + رواه احمد والترمذی وابن ماجه + وعن ابی امامة
رضی الله عنه اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا و صحابیست اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او و باتفاق کنیت وی و
ساکن شده مصر را بعد از ان انتقال کرد و بحمص و وفات یافت و دران کثیر الروایة است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است مات سنة ست وثمانین
او احدی وثمانین وله احدی وتسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله
کسیکه دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا + واعطی لله ومنع لله + و بدهد برای خدا و منع کند برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود

وهر چه کند بطلب رضای حق واراده وجه الله کند + بیت + وطن برای تو گیرم سفر برای تو بریم + خمش برای تو باشم سخن برای تو گویم + فقد
استکمل الایمان + پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال این ایمان اخلاص ست که مقام کمل صدیقان ست رزقنا الله + رواه ابو داود +
روایت کرد این حدیث را ابو داود + ورواه الترمذی عن معاذ بن انس + و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس + مع تقدیم وتاخیر + با تقدیم وتاخیر
بعض فقرها بر بعض ولفظ مصابیح همان اول ست + وفیه + ودر حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان + فقد استکمل ایمانه + آمده + وعن ابی ذر
رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله + فاضل ترین عملها دوست داشتن ست کسی را
از جهت خدا ودشمن داشتن از جهت خدا + رواه ابو داود + معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است وبودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر
بجهت آن ست که باعث ومبنای جمیع خیرات محبت خدا ست وچون محبت غلبه کرد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و
دشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر وانتها از جمیع نواهی وامثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب
اسلام وایمان واحسان ومتضمن تمامهٔ احکام شریعت وآداب طریقت واسرار حقیقت ست امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر کسی طباخی را دوست دارد
که طعام خوب می پزد وبفقرا وصلحا میخوراند این دوستی از جهت خدا ست واگر کسی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد وآنرا وسیله دنیا سازد
این دوستی نه از جهت خدا ست + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه
ویده + مسلمان کامل کسی ست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت +
والمؤمن من امنه الناس علی دمائهم واموالهم + ومؤمن کامل کسی ست که ایمن گیرند مردم اورا بر خونهای خود ومالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که
تصرفی در خون ومال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد + ظاهر حدیث موهم ست مغایرت اسلام وایمان ومسلم ومؤمن را واختلاف احکام ایشان لیکن اینجا
مراد با سلام وایمان یکی ست وفقرهٔ ثانیه تاکید وتتمیم اولی ست وبا اسلام سلامت مردم را مترتب ساخت وبر ایمان امن مردم را از جهت تفنن
رعایت مناسبت ودر ثانی بر گناهان دست اقتصار نمود وگناهان زبان را از آنکه ازنگرد زیرا که آفت زبان ظاهر وشایع ست حاجت بتکرار ندارد وآفت
دست محتاج به بیان اتم ست کذا ذکره الطیبی میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق ست عمل قلب وی کامل تر از اسلام که عبارت از انقیاد و
استسلام در ظاهر ست تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت ست چه در سلامت عدم اصابت ضرر ست با وجود توهم اصابت واحتمال آن ودر امن قطع
این توهم واحتمال ست مطلقا ونیز امن خوف در دما واموال مخصوص ست بد نیست زبانرا نیز دخلی تواند بود وبسعایت ونمیمه خبر آن وعدم ذکر اعراض
بجهت اکتفا بدماست ودر حکم آن ست فافهم وبالله التوفیق + رواه الترمذی والنسائی + روایت کرده اند این حدیث را ترمذی ونسائی + وزاد البیهقی
فی شعب الایمان بروایة فضالة + وزیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضالة بن عبید که از موالی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم
این عبارت را که + والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله + ومجاهد حقیقی کامل کسی ست که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس وی ابا می آرد وتمرد
می ورزد واطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند واسیر میگرداند ومیکشد اورا + بیت + سهل شیری دان که صفها بشکند + شیر آن باشد که
خود را بشکند + والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب + وهمچنین مهاجر حقیقی آنکس ست که ترک میدهد ومیگذارد گناهان را از صغائر وکبائر وعمد وخطا
وتحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت + وعن انس + قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم + روایت ست از انس که

که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای ما + الا قال + مگر آنکه میگفت این کلمه را وصیت میکرد بعمل آن + لا ایمان
لمن لا امانة له + نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را + ولا دین لمن لا عهد له + و نیست دین مر کسی را که نیست عهد و پیمان مر او را + رواه
البیهقی فی شعب الایمان + بدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف اوست که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و
بعهد نگاه داشت پیمانی که با یکدیگر می‌بندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد نفی ایمان کامل است و اگر مراد بامانت
تکالیف شرعیه که منطوق کریمهٔ انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت
فلا اشکال چه آن شامل تمامهٔ دین و ایمان است فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر و تتمه و الله اعلم الفصل الثانی

+ وعن عبادة بن الصامت + رضی الله عنه عباده بضم عین و تخفیف باء ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان است +
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم + گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم + یقول + میگفت + من شهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار + کسی که باین کلمه بصدق و یقین بگوید و اقرار کند حرام میگرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را
شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت + رواه مسلم + وعن عثمان + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من مات
و هو یعلم انه لا اله الا الله + کسی که بمیرد در حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق تعالی و رسالت پیغمبر + دخل الجنة + در آید بهشت را
اگرچه در مقابلهٔ گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب بیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در گذرند از گناهان وی
و در نیارند او را در دوزخ + رواه مسلم + وعن جابر + رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است
کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر او عقبهٔ ثانیه را و حاضر شد بدر را و صحیح آن است که حاضر نشده حاضر شده بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت
و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه علی آبائه از وی روایت دارد و خلق کثیر عنه مات بالمدینه
سنة اربع و سبعین و قیل غیر ذلک + قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثنتان موجبتان + فرمود دو خصلت واجب گرداننده اند جزای
خود را + قال رجل + گفت مردی + یا رسول الله ما الموجبتان + چیست معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب گرداننده اند جزای
خود را + قال من مات یشرک بالله شیئا + کسی بمیرد در حالتی که شریک میگرداند بخدا چیزی را او کافر میورزد بوی + دخل النار + در می آید البته
دوزخ را و همیشه میباشد در آن + و من مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة + و کسی که بمیرد در حالتی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را می در آید
البته به بهشت در حال یا در مآل + رواه مسلم + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال کنا قعودا حول رسول الله + گفت ابوهریره بودیم ما
نشسته گرد پیغمبر خدا + صلی الله علیه و سلم معنا ابوبکر و عمر + در حالی که بودند با ما ابوبکر و عمر رض + فی نفر + در ضمن جماعتی که بودند و نفر جماعت
از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید + فقام رسول الله + پس برخاست و بیرون رفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه و سلم
من بین اظهرنا + از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت چون هر که در میان قومی است میان پشتهای ایشان است
زیرا که پشت هر یکی در جانبی است از وی نیز در ظهر معنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومی است مستظهر و مستند است بایشان الحق لفظ را
مقحم می آرند و زیاده میکنند و لهذا بمعنی لفظ این میشود که برآمد از میان و پشتهای ما یعنی از میان ما این لفظ همچنین شایع است در زبان عرب +

فابطأ علینا + پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن و زمانی بگذشت که باز نیامد + وخشینا ان یقتطع دوننا + وترسیدیم ما که
تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا جز آن جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن +
وفزعنا + وخشیت و فزع هر دو بمعنی ترسیدن است غالبا بخشیت ترسیدن دل و متوهم شدن مرادست بفزع وجود اثر آن و ظاهر شدن آن چنانکه بحرکت
و فکار ان شدن لهذا گفت + فقمنا + پس ایستادیم ما همه جامه و نگران شدیم + بیت + نشست آن لبر جانی بجانم همچو جان در تن + اگر یکدم
جدا افتاد جان از تن برون آید + فکنت اول من فزع + پس بودم من نخستین کسی که ترسید و بایستاد و اینجا زیادت محبتی و التجائی نسبت بسرور
کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن غریب مراد را غیر از جناب وی و لطف و کرم او پشت و پناهی و ملجائی
نبود + بیت + جز آستان توام در جهان پناهی نیست + سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست + فخرجت ابتغی رسول الله + پس بیرون آمدم
در حالیکه میجویم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار + تا آمدم بستانی را که مرکسی از انصار را بود + لبنی النجار +
مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند و گویا که ابوهریره بعیان
و قرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد بود بلکه بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت + بیت + رفت بر بوی
سر زلفت تو حتی بچمن + ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض + فدرت به لی اجد له بابا + پس گردیدم گرد آن بستان تا بیابم مر آنرا دری و در آیم در آن
بستان + فلم اجد + پس نیافتم دری مر آن بستانرا گویا در آنرا بسته بودند یا ابوهریره بجهت قلقی و اضطرابی که در آنوقت داشت نیافت + فاذا ربیع
یدخل فی جوف حائط + پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار + من بئر خارجة + از چاهی که بیرون آن بستان بود و بعض گویند
خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن وی بود در بیشتر اصل بیر و خارجه با تنوین باید خواند و بر ثانی بیر بجر بلا تنوین و خارجه بفتح + والربیع الجدول
و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است + قال + گفت ابوهریره + فاحتفزت + پس گرد آوردم دست و پای خود را
تا بگنجانم خود را در آن جدول و در آیم فی الصراح احتفاز بفاوزای معجمه خود را گرد آوردن و بر سر پای نشستن و خویشتن را چیدن + فدخلت علی رسول الله
پس در آمدم بر پیغمبر خدای + صلی الله علیه وسلم فقال + پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و استفهام + ابوهریره + تو ابوهریره عجب است آنحضرت
از در آمدن وی در بستان با وجود آنکه راه بسته بود یا آنحضرت در آنوقت بجهت استغراق و غیبتی که از ورود وحی داشت و از خود غائب بود او را
نشناخت + فقلت نعم + پس گفتم آری منم ابوهریره + یا رسول الله قال ما شانک + فرمود چیست حال تو و چه کار میکنی و چون آمدی + قلت کنت
بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت هذا الحائط + ابوهریره بالتمام قصه را خواند و صورت حال
وانمود و گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکروهی رسانیده شود ترا بی ما پس برخاستیم ما
پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستانرا + فاحتفزت + پس آمدم من جدول + کما یحتفز الثعلب + چنانکه در می آید روباه
در سوراخ خود و در تمام قصه برخواندن ابوهریره و شکایت الم جدائی و ترس از اصابت مکروه نمودن اظهار کمال محبت و دوستی است و اعتذار از
در آمدن در خلوت و گستاخی و ادب نیز متضمن است + وهولاء الناس ورائی + و این مردم می در آیند در پس من + فقال + پس گفت آنحضرت
یا اباهریره واعطانی نعلیه + و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که از پیش حضرت می آیم و تخصیص نعلین بجهت آن باشد که ازین جنس چیزی

حاضر بود که ببینند و یقین کنند و بعض مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده‌اند که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی رفتن است اشارتست بآنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برای تیسیر و تسهیل است و آسانی کارایشان است و نیز اشارتست به ثبات قدم و استقامت بعد از شهادت چنانکه فرمود آمنت بالله ثم استقم +
فقال اذهب بنعلی هاتین + پس گفت ببر این نعلین مرا + فمن لقیک من وراء هذا الحائط + پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان + یشهد ان لا اله الا الله
درحالیکه گواهی میدهد بالوهیت حق و بنبوت پیغمبر + مستیقنا بها قلبه + درحالیکه یقین کننده است باین شهادت دل اوی + فبشره بالجنة + پس
بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که هر کرا این صفت است او بهشتی است + فکان اول من لقیت عمر + پس بود نخستین کسی که پیش آمدم من او را عمر +
فقال + پس گفت عمر رض + ما هاتان النعلان + چیست این نعلین + یا اباهریرة قلت هاتان نعلا رسول الله + گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی الله علیه
وسلم بعثنی بهما + فرستاده است مرا با نها برای آنکه + من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه + هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد باین کلمه
بیقین دل خود + بشرته بالجنة + بشارت دهم من او را به بهشت + فضرب عمر بین ثدیی + پس زد عمر میان دو پستان من + فخررت لاستی + پس
بزمین افتادم بمقعد خود + فقال ارجع + پس گفت عمر بازگرد + یا اباهریرة فرجعت الی رسول الله + پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم
فاجهشت بالبکاء + پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت در حیثی و اجهاش پناه بردن آدمی بکسی باراده بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود فی الصراح
جهش زاری کردن بکسی و آماده گشتن گریستن را جهشت و جهشت هر دو روایت است + ورکبنی عمر + و رسیده آمد بالای من عمر + فاذا هو علی اثری +
پس نگاه کردم ناگاه وی عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت است هر دو لغت فصیح است + فقال رسول الله + پس گفت
پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم مالک یا اباهریرة + چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگریی ای ابوهریره + قلت + گفتم من که + لقیت عمر + پیش آمدم
عمر را + فاخبرته بالذی بعثتنی به + پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستاده بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت مر کسی را که گواهی دهد لا اله
الا الله + فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی + پس زد عمر در میان دو پستان من زدن سخت که افتادم بر مقعد خود + فقال ارجع + پس گفت عمر
بازگرد + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت + ای عمر چه داشت ترا بر آنچه کردی تو یعنی چرا زدی
ابوهریره را و بازگردانیدی او را + قال + گفت عمر + یا رسول الله بابی انت وامی + مادر و پدر من فدای تو باد + ابعثت اباهریرة بنعلیک +
آیا برانگیختی و فرستادی ابوهریره را با نعلین خود و حکم کردی که + من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم + گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری فرستاده‌ام او را که این بشارت دهد + قال فلا تفعل + گفت عمر رض پس مکن این حکم را + فانی اخشی ان یتکل الناس علیها
زیرا که من می‌ترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمهٔ مجرد و عمل نکنند + فخلهم یعملون + پس بگذار مردم را که عمل کنند + فقال رسول الله + پس گفت
پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فخلهم + پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می‌بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر رض را که منع کند از
امری که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آن حکم فرموده باشد و بازگرداند ابوهریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آن است که عمر رضی الله عنه
علم داشت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت از برای تطییب قلوب مومنان است و اگر ایشان می‌شنوند اعتماد میکنند
بران چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا لیکن عنایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بران داشت
و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می‌بود چرا تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم و بالله التوفیق

روا‌ه مسلم ✝ وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله ✝ کلیدهای بهشت گواهی دادن ست باین کلمه طیبه وجمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برای مبالغه است گویا هر جزوی ازوی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است ✝ رواه احمد ✝ وعن عثمان رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه ✝ قال ✝ روایت ست از عثمان که گفت ✝ ان رجالا من اصحاب النبی ✝ بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی ✝ در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ✝ حزنوا علیه ✝ اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم یوسوس ✝ تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسوسه شبهه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند و در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که دران سودی و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو ست و فتح خطاست بمعنی وسوسه افتاده در وسوسه افگند نیز بر دو آمده است ✝ قال عثمان فکنت منهم ✝ گفت عثمان بودم من از آن مردان که نزدیک بودند که در وسواس افتند ✝ فبینا انا جالس مر علی عمر ✝ پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر ✝ وسلم ✝ و سلام داد عمر ✝ فلم اشعر به ✝ پس آگاه نشدم من بعمر بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی عمر الی ابی بکر ✝ پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما ✝ ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا ✝ پس روی آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو ✝ فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه ✝ چه داشت ترا برین که رد نکردی برادر تو که عمرست سلام او یعنی جواب سلام وی نگفتی ✝ قلت ما فعلت ✝ گفتم من نکرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر ست یعنی نمیدانم که کرده ام ✝ فقال عمر بلی والله لقد فعلت ✝ پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آینه تحقیق کرده تو آنرا ✝ قال ✝ گفت عثمان بعمر ✝ قلت ✝ گفتم ✝ والله ما شعرت انک مررت ✝ بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشته ✝ ولا سلمت ✝ ونه آگاه شدم که سلام کرده تو ✝ قال ابوبکر صدق عثمان ✝ گفت ابوبکر بعمر بتفرس حال عثمان و بوثوق بصدق وی راست گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن خطاب کرد و گفت ✝ قد شغلک عن ذلک امر ✝ بتحقیق باز داشت ترا از آگاهیدن بمرور عمر و سلام وی امری عظیم ✝ فقلت اجل ✝ پس گفتم من آری همچنین ست که گفتی باز داشت مرا از آن امری ✝ قال ✝ گفت ابوبکر ✝ ما هو ✝ چه چیز ست آن امر ✝ قلت ✝ گفتم من ✝ توفی الله تعالی نبیه ✝ میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را ✝ صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر ✝ پیش از آنکه بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر ✝ قال ابوبکر قد سألته عن ذلک ✝ گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر ✝ فقمت الیه ✝ پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب وی ✝ و قلت له بابی انت وامی ✝ گفتم مر او را پدر و مادر من فدای تو باد ✝ انت احق بها ✝ تو سزاوارتری باین نجات یا باین خصلت پرسیدن از آن از جهت کمال قرب تو از حضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص بودن تو بمزیت اسرار ✝ قال ابوبکر ✝ گفت ابوبکر ✝ قلت ✝ گفتم ✝ یا رسول الله ما نجاة هذا الامر ✝ چیست نجات این کار ✝ فقال ✝ پس گفت آنحضرت ✝ صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی ✝ کسی که قبول کند از من کلمه را که ظاهر کردم بر عمم خود ابوطالب ✝ فردها ✝ پس قبول نکرد عم من آن کلمه را ✝ فهی له نجاة ✝ پس آن کلمه مر آنکس را نجات ست ✝ رواه احمد ✝ بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جایز ست که مراد بامر امر دین باشد یعنی نجات دین آتش دوزخ و خلاص از ان بچه چیز ست یا مراد بامر آنچه اکثر مردم در ان افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و تتبع در شهوات و ارتکاب معاصی سبب نجات از ان چیست فرمود این کلمه است که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ ست و مداومت و ملازمت وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب منع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی ست انتهی پوشیده نماند که در وجه اول از دو وجه نظر ست زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله را می در آید بهشت را پس چون گوید که نپرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

از انچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ ست و خود چون نبود که این علم کلمه اول اوائل دین اسلام ست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرده بود رضی الله عنه آنرا از دهشت مصیبت و شدت حیرت با وجود آن صواب آن ست که مراد نجات از وسوسه شیطان ست چنانکه سوق حدیث دران ناظر ست در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر رض گذشت بر عثمان رض سلام کرد بروی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر رض برد پس گفت ابوبکر رض چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود گفت عثمان رض بخدا سوگند نشنیدم من آنرا و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت درچه ادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاص شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که دوست ندارم که بزبان آرم آنرا اگرچه تمام انچه بر روی زمین ست مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از انچه نجات دهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را ازان حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابو یعلی فی مسنده و قال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشائخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول وی یوسوس گفته که مراد بوسوسها نجاتی که نزدیک بود که مردم دران بیفتند انقضامی من انطفاء نور او انقطاع سلسله آن بود فتدبر + وعن المقداد انه سمع رسول الله + روایت ست از مقداد بن الاسود که از فضلا و نجبای صحابه است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رض و نسبت او با سود از جهت آنکه حلیف او یا ربیب او بود و در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی ست ذکر او در آخر کتاب ذکر اسمای اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت + لا یبقی علی ظهر الارض + نمی ماند بر پشت زمین + بیت مدر ولا وبر + خانه خشت و کلوخ و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و با موحده پشم یعنی خیمه مراد به بیت مدر شهرها و قریهاست و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در انجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب ست این مفر باید هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا + الا ادخله کلمة الاسلام + مگر آنکه می در آرد خدای تعالی دران خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله تصریح بذکر جلاله نیز آمده + بعز عزیز و ذل ذلیل + می در آرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میگردد به سبب آن کلمه چنانکه فرمود + اما یعزهم الله + یا آنکه عزیز و غالب میگرداند خدای تعالی اهل این خانها را + فیجعلهم من اهلها + پس میگرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن گروه به بدان + او یذلهم + یا خوار و زبون میگرداند ایشان را + فیدینون لها + پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمه را بالقبول و دادن جزیه پس چون این کلمه در همه خانها می در آید + قلت + مقداد میگوید گفتم من + فیکون الدین کله لله + پس میباشد دین همه مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها + رواه احمد + وعن وهب بن منبه + بضم میم و فتح نون و تشدید موحده مکسوره از صنعای یمن ست و تابعی ثقه است قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر ومائة + قیل له + گفته شد مر وهب ابن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید کرد بر ترک آن و مبالغه نمود دران + الیس + آیا نیست + لا اله الا الله مفتاح الجنة + کلید بهشت که کشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت ست عمل چه شرط است باشد یا نباشد + قال بلی + گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت ست + ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان + ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه مراد او دندانهاست + فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک + پس اگر می آری تو کلیدی که مر او را دندانهاست کشاده میشود در بر تو + والا لم یفتح لک + و اگر نه کشاده نمیشود برای تو اسنان کنایت از اعمال نیک ست تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان

و مقصود از آن فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود و مبالغه در اتیان عمل ست + رواه البخاری فی ترجمة باب + روایت کرده است این حدیث را
بخاری در ترجمه بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه + چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد + فکل حسنة یعملها
تکتب بعشر امثالها + پس هر کاری نیک که میکند آنرا نوشته میشود به ده مانند آن + الی سبعمائة ضعف + تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است
+ وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها + و هر بدی که میکند نوشته میشود بمانند آن حاصل که جزای نیکی یکی به ده است تا هفتصد باندازه صدق و اخلاص و بکمر
صفات و جزای بدی یکی بیکی + حتی لقی الله + تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت ست +
متفق علیه + وعن ابی امامة + رضی الله عنه + ان رجلا سأل رسول الله + روایت ست از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را + صلی الله
علیه وسلم ما الایمان + چیست نشان صحت و درستی ایمان + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + اذا سرتک حسنتک + چون شاد و خوشحال
گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی + وساءتک سیئتک + و اندوهگین و بدحال گرداند
ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب + فانت مؤمن + پس تو مؤمنی ست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق
و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای اعمال ست یکی از موضع یقین کی و جهت یقین آوردن ان یقین ست بجزای اعمال شیخ امام عالم
عارف عبدالوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز ست که سالک این راه را
از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی ست بجمیع صفات کمال موصوف هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و خیر و شر و منع و عطا همه
بحکم و تقدیر اوست و فائده آن عدم التفات ست بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی
را در رسانیدن رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سوم یقین کردن به جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن ست
بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم یقین کردن به اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن
شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب ناامید و اندوهگین شدن ست بر فوت طاعات و پشیمان نابودن از وجود زلات + قال
گفت آن مرد + یا رسول الله فما الاثم + پس چیست گناه و نشان نیست آن که درین کار گناه کاریست + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم +
اذا حاک فی نفسک شیئ + چون بخلد در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و متردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو + فدعه +
پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی گناه است این سخن است بمعنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب کسی ست متحلی بحلیه
تقوی و متنور بنور ایمان و صافی بصفای یقین این چنین دلی اگر در کردن کاری متردد شود و خلجان پذیر شود علامت آن است که درین کار
چیزی هست از شبهه نه دل عامه مومنان که محشو است به ظلمت معصیت و کدورت که نیک را بد پندارد و بد را نیک انگارد و نیز باید دانست
که فتوای قلب و رجای معتبر ست که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علما
درآنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق

[illegible] صحابی جلیل است سوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن وی و بملازمت شریف و اسلام آوردن وی [illegible] ذکر کرده شده

رضی الله عنه + قال + گفت + اتیت رسول الله + آمدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم + در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام
+ فقلت + پس گفتم + یا رسول الله من معک فی هذا الامر + کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام + قال حر و عبد + گفت آنحضرت موافق است
با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه هست و قول اول اصح ست زیرا که در روایتی از مسلم آمده
که و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس ست از حر و عبد مراد بآن خبر از استقبال خواهد بود یعنی بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا که گفت
که موافقت خواهد کرد ترا درین امر فرمود تمامه مردم از آزاد و بنده + قلت ما الاسلام + گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن + قال + گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم + طیب الکلام و اطعام الطعام + خوبی و نرمی کردن سخن و طعام خورانیدن بمردم غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق و محامد
صفات ست لیکن اکتفا کردن از جمله آنها باین دو صفت که تواضع و سخاوت است اصل ست از آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل
و اصلح بود بحال سائل لهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه وارد و واقع ست و سبب هر کسی صفاتی ذکر کرده که مناسب و ملائم بحال او ست
همچنین ست کلام در قول او + قلت ما الایمان + گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن + قال + فرمود + الصبر و السماحة + گفته اند محصل تمام خصال
ایمان صبر و سماحت ست و اول اشارت ست بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود
الصبر عن معصیة الله و السماحة علی اداء فرائض الله + قال + گفت عمرو بن عبسه + قلت + گفتم + ای الاسلام افضل + کدام اسلام یعنی
کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر ست و از مسلمانان کدام فاضل تر ست + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + من سلم
المسلمون من لسانه و یده + کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی + قال + گفت عمرو بن عبسه + قلت + گفتم + ای الایمان افضل
کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضل تر ست + قال خلق حسن + گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش ست که اصل اعمال و
اصعب آنهاست بنفس و انفع بخلق + قال قلت ای الصلوة افضل + کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال نماز فاضل تر ست + قال
طول القنوت + گفت درازی قیام و قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام ست و محل اختلاف
است که طول قیام افضل ست یا درازی سجده بعض برانند که طول قیام افضل ست و بعض گویند درازی سجده و بعض برانند که در نماز شب طول قیام
افضل ست و در روز سجده و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعض برانند که این هر دو رکن مساوی اند و منقول تفضیل قیام
بقراءت قرآن ست و فضیلت سجود بهیئت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام ست که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر ست
+ قال قلت ای الهجرة افضل + گفت گفتم کدام هجرت فاضل تر ست + قال ان تهجر ما کره ربک + گفت ترک کنی تو چیزی را که مکروه دارد آنرا پروردگار تو
و در نهی ست این کلام درین معنی سابقا گذشته است + قال فقلت + گفت عمرو بن عبسه چون از همه احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن
شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین ست پرسیدم پس گفتم + فای الجهاد افضل + پس کدام جهاد فاضل تر است + قال من عقر جواده و اهریق دمه
گفت جهاد کسی که پی کرده شده است نیک دوی وی و ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفته و لابد غالب سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد
که باین مرتبه رسیده و نیز محض ثواب آخرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل
اوقات وی را نیز تحقیق کرده و غالبا مقصود سوال از نماز شب و قیام آن بود + قال قلت ای الساعات افضل + گفت گفتم کدام یکی از اوقات

یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام و نماز فاضل تر است + قال جوف اللیل الآخر + گفت میان شب که در جانب آخر است که آن انگ چهارم است یا پنجم و اگر
ششم باشد نیز در حمل و ارند شامل گردد سدس اخیر را نیز + رواه احمد + وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله + گفت شنیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم
یقول + میگفت من لقی الله + کسی که ملاقات کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را + لا یشرک به شیئا + در حالیکه شریک نمیگرداند با وی هیچ چیز را + ویصلی الخمس + و
بگزارد نمازهای پنجگانه را + ویصوم رمضان + و روزه دارد ماه رمضان را + غفر له + آمرزیده شود مر او را گناهان و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت فضیلت و شهرت و
اهمیت آنهاست یا زکوة و حج در آن وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی از قدر و شرف عزت است که اگرچه گناهان کرده و ترک نوافل و یا بقوه با
ببرکت این دو عبادت می بخشد این خاصیت است و منوط بمشیت و بمشیت الله تعلم + قلت + گفتم + افلا ابشرهم + آیا پس بشارت ندهم مردم را + یا رسول الله قال
دعهم یعملوا + فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است + رواه احمد + وعنه + انه سال النبی + و هم از معاذ روایت است که وی پرسید
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن افضل الایمان + از فاضل ترین افراد ایمان و خصال وی + قال ان تحب لله + گفت فاضل ترین صفات ایمان این است که هر کرا دوست
داری برای خدا دوست داری + وتبغض لله + و هر کرا دشمن داری برای خدا داری + وتعمل لسانک فی ذکر الله + و در کار داری زبان خود را در یاد خدا + قال
گفت معاذ + وماذا + و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست + یا رسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک + گفت آنکه
دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را + وتکره لهم ما تکره لنفسک + و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیر خواه
همه باشی و بهیچکس بد نخواهی + رواه احمد + **باب الکبائر و علامات النفاق** + باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه
در شرع بروی حدی تعیین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از آن بدلیل قطعی وارد یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هر چه نه چنین بود صغیره است و مراتب
کبیره متفاوت است بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عددی چند از آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آنچه بروحی شده بقدر حاجت و حضور سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بوقت دیگر گذاشته و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض
اصحاب شافعی آورده که کبائر این است خون بناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک و تناول
کردن مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربوا خوردن و روزه ماه رمضان عمدا بی عذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم
کردن و مادر و پدر مسلمان را بناحق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و در وزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت
درگذرانیدن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن
و گواهی بعد از پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد
از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بر مرد بی سبب تن ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت اهل علم و حاملان قرآن
کردن و با زن ظهار کردن اینقدر ذکر کرده و تفسیر کبیر ذکر کرده شد بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر نسأل الله العافیة +
**الفصل الاول** + عن عبد الله بن مسعود + روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون از شمار است و کتاب جامع لمناقب در آخر کتاب
مذکور است رضی الله عنه + قال قال رجل + گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی + یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله + کدام گناه بزرگتر و بدتر است
نزد خداوند تعالی + قال ان تدعو لله ندا و هو خلقک + فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از و گناهی نیست این است که بگردانی برای پروردگار عالم را مانند

همتا و حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدانکه پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی و کبریاء و ندیکه ترا مانند تحقیق وی در ذات
و صفات که مخالف بود او را در افعال و احکام ضد مخالف نظیر مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگر چند بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی
نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و معتقد اند که ایشان را از عذاب خدا وامی دارند و بالجمله شرک
سه قسم است در وجود در خالقیت و در عبادت + قال ثم ای + گفت آنمرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است + قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک
فرمود گناه بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد
صغار را می کشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است لیکن قتل اولاد بازجهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیرتر و بدتر
این قید از جهت که دیا بملاحظه خصوص حال سائل اینچنین فرمود + قال ثم ای + گفت پس کدام گناه بعد از قتل بزرگتر است + قال ان تزانی حلیلة جارک
فرمود زنا کردن تست با زن همسایه تو معنی تقیید بهمان قیاس است که در قتل معلوم شد + فانزل الله تصدیقها + پس فرو فرستاد خدای تعالی برای تصدیق
این احکام این آیت را که حق تعالی بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید + والذین لا یدعون مع الله الٰها آخر + و آن کسانیکه نمی خوانند با خدای تعالی
خدای دیگر را + ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق + و آنانکه نمی کشند ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آنرا مگر بحق شرع چنانکه
حد و قصاص + ولا یزنون + و زنا نمی کنند + الآیة + تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب بران میکند و ازین آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث
بیان مطلق قتل و زناست و آن قید یا برای قصد زیادت تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد + متفق علیه + وعن عبد الله
ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر + گناهان کبیره این گناهانند + الاشراک بالله + شریک دانستن است بخدا در وجود یا در عبادت
و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آنست که کفار مکه مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک
واقع شده مراد ریا است یا نهی است از ارتداد + وعقوق الوالدین + و دیگر رنجانیدن مادر و پدر مسلمان را بناحق شرعی ظاهر حدیث و نهست که رنجانیدن
مادر و پدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همانست که گفته شد بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد
درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی
مشرکه و معرضه است از ایمان صلهٔ رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید + وقتل النفس + و دیگر کشتن کسی را بناحق + والیمین الغموس + و دیگر
از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزیکه گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و نگفته یمین غموس بفتح غین معجمه
این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آن که
بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین چیز اهم کرد و نکرد آنرا کفارت است کفارت
بدهد و از بزه آن خلاص شود + رواه البخاری و فی روایة انس و شهادة الزور بدل الیمین الغموس + و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن
بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس + متفق علیه + پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی الیمین الغموس مذکور است از افراد
بخاری است و بروایت انس که دران بجای والیمین الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات + یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کنندگانند + قالوا + گفتند صحابه + یا رسول الله

یا امین + وچه چیز اند وکدام اند آن هشت خصلت + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + الشرک بالله + شرک آوردن بخدا + والسحر +
وجادوی کردن تعلیم وتعلم سحر نیز همین حکم دارد وبعضی گویند که آموختن او درست تا دفع سحر از خود تواند کرد وخیالی در حاشیهٔ شرح عقائد
گفته که سحر کردن کفر ست باتفاق وجماعهٔ از صحابه غیر ایشان برانند که ساحر را باید کشت وبعضی میگویند که اگر سحر بموجبات کفر باشد
باید کشت اگر از ان توبه نکند وکهانت وتنجیم وپرسیدن کاهن ومنجم ورمل وشعبده وتعلیم کردن ومزد گرفتن بران همه حرام ست + وقتل النفس
التی حرم الله الا بالحق + وکشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مگر بحق + واکل الربوا + وخوردن ربا + واکل مال الیتیم + وخوردن
مال یتیم + والتولی یوم الزحف + وپشت دادن وروی گردانیدن روز جنگ کافران صف جنبیدن ورفتن بر مقعد چنانکه گویی کرده نام لشکر
رانده بسوی دشمن که در رفتن شبقت واز وحام مشابه بزحف ست وگریختن وپشت دادن یک مسلمان از ده کافر کبیره است واز زیاده بران نیست
ودر ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود وبعد ازان تخفیفی واقع شد وبر دو قرار یافت + وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات
+ واز کبائر ست دشنام دادن بزنا بزنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را وحد قذف هشتاد تازیانه است واین مسئله در فقه بتفصیل مذکور ست
ازانجا باید جست + متفق علیه + وعنه قال قال رسول الله + وهم از ابی هریره روایت ست که گفت گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم
لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن + زنا نمی کند زنا کننده دران هنگام که زنا میکند وحال آنکه مؤمن ست یعنی زانی در وقت زنا کردن
مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل ست وزجر وتشدید ست برا ارتکاب آن ومبالغه ست در نهی ازان + ولا یسرق السارق حین یسرق
وهو مؤمن + ودزدی نمیکند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند وحال آنکه او مؤمن ست + ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن + و
نمی نوشد شراب را کسی هنگامی که مینوشد وحال آنکه او مؤمن ست + ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن
وغارت میکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت کننده دران غارت کردن چشمهای خود را ونگران می مانند دران یعنی آشکارا غارت
میکنند چنانکه مردم در وی می نگرند ومی نالند وقدرت بر دفع آن ندارند وحال آنکه وی مؤمن ست غارت کردن مال معصوم حرام ست خصوصاً
باین صفت برین حالت ونهبه بفتح نون معنی غارت کردن وبضم آن مال غارت کرده شده در حدیث هر دو معنی محتمل ست + ولا یغل احدکم حین یغل
وهو مؤمن + وخیانت نمی کند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند وحال آنکه او مؤمن ست غلول خیانت از غنیمت ودزدیدن ازان
پیش از قسمت ومعنی مطلق خیانت نیز آمده سابقاً در حدیث گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له + فایاکم ایاکم + پس دور دارید ودور دارید خودرا ازین گناهان
مذکور + متفق علیه وفی روایة ابن عباس + ودر روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده + ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن + ونمی کشد هیچکس هنگامیکه
میکشد وحال آنکه او مؤمن ست + قال عکرمة قلت لابن عباس + گفت عکرمه که خادم ومولی وکاتب ابن عباس بود با وی از دوست گفتم
مر ابن عباس را + کیف ینزع الایمان منه + چگونه کشیده میشود ایمان ازین شخص + قال هکذا + گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود + وشبک بین
اصابعه ثم اخرجها + پس تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان خود ودر یکدیگر درآورد انگشتان را پستر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای
نمودن صورت برکشیدن ایمان که نخست مخلوط ممزوج بود با ذات آدمی پس ازان برآمد + فان تاب عاد الیه + پس اگر توبه کرد وبرگشت
ازان معصیت باز میگردد ایمان بسوی وی + وشبک بین اصابعه + وباز در یکدیگر درآورد انگشتان را برای نمودن صورت عود ظاهر این حدیث آنست

که جدا شدن ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریرة بیاید که چون بیرون آید ایمان عمل باشد باز آید ایمان + قال ابو عبد الله + و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة + لایکون هذا مؤمنا تاما + نمی باشد این شخص گناهگار مسلمان کامل + ولا یکون له نور الایمان نمی باشد مر او را در حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست + هذا لفظ البخاری + این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و بدین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال وست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث + نشان منافق سه خصلت است + زاد مسلم + زیاده کرده است مسلم این عبارت را + وان صام وصلی وزعم انه مسلم + و گرچه روزه میدارد و نماز میگزارد و گمان می برد و میگوید که من مسلمانم + ثم اتفقا + پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است + اذا حدث کذب + چون سخن گوید دروغ گوید + واذا وعد اخلف + و چون وعده کند خلاف کند و وفا نکند بانچه وعده کرده است مگر بجهت ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیری است که وعده کند به نیت خلاف و وفای وعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد بیاید + واذا اؤتمن خان + و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت را نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لائق منافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آن نیست که ازینها پاک و مبرا باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بران نباشد تا مبادا بدان خوگیر و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بران کسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را باشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان و اسما نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و ازینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهر تر است + متفق علیه + وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه + چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی + کان منافقا خالصا باشد آنکس منافق ساده بی آمیزش ایمان + ومن کانت فیه خصلة منهن + و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت + کانت فیه خصلة من النفاق + باشد در وی یک خصلت از نفاق و همچنین قیاس کن دو و سه + حتی یدعها + تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است + اذا اؤتمن خان + چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند + واذا حدث کذب + و چون سخن گوید دروغ گوید + واذا عاهد غدر + و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزد بعضی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از وست + و اذا

فاصم فجر ۔ و چون جدال کند و پیکار کند میل کند بدروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند ۔ متفق علیه ۔ وعن ابن عمر رضی الله عنهما ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق کالشاة العائرة بین الغنمین ۔ حال منافق و مثال او مانند گوسپندی ست مائل و متردد میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة ۔ تردد میکند و سیر و بسوی این گله یکبار ۔ والی هذه مرة ۔ و بسوی این گله دیگر باری دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دو روئی میکند و در اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد که بروی برجهد ۔ رواه مسلم ۔

الفصل الثانی ۔ عن صفوان بن عسال ۔ بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی ست ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه ۔ قال قال یهودی لصاحبه ۔ گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را ۔ اذهب بنا الی هذا النبی ۔ ببر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند ۔ فقال له صاحبه ۔ پس گفت مر او را یار او ۔ لا تقل نبی ۔ مگو که پیغمبر ست ۔ انه لو سمعک ۔ بدرستی که وی اگر بشنود این کلمه ترا ۔ لکان له اربع اعین ۔ هر آئینه باشد مر او را چهار چشم کنایت ست از غایت سرور و خوشحالی چه سرور و شادی در قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید چنین گفته اند در شرح این کلام مشکل ست که گفته شود و الله اعلم که مراد آن ست که اگر این کلمه را شنود منتظر و امیدوار ظهور امر و بود و اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار ست ۔ فاتیا رسول الله ۔ پس آمدند آن هر دو یهودی پیغمبر خدا را ۔ صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات ۔ پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و هویدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند و لیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور ست احکام اند که همه ادیان و ملل اشتمال اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام پرسید که انهم و اهم ست و این روش جواب اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است و بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام و دین نیز زیاده کرد برای انذار و ارشاد و راوی بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد بآیات بینات همین احکام ست که احکام شرع علامات و نشانها اند بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند در جمیع ملل ۔ فقال رسول الله ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا بالله شیئا ۔ شریک نگردانید بخدا چیزی را ۔ ولا تسرقوا ۔ و دزدی نکنید ۔ ولا تزنوا ۔ و زنا نکنید ۔ ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ۔ و نه کشید ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ۔ ولا تمشوا ببری ۔ و نبرید شخصی را که پاک و بیزار ست از آنچه تهمت میکنید او را و نرسانید قصه او را بدروغ ۔ الی ذی سلطان ۔ بسوی کسی خداوند سلطنت و قوت و زور ست ۔ لیقتله ۔ تا بکشد او را بیگناه و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را میگیرانند و بکشتن و مصادره میدهند ۔ ولا تسحروا ۔ و سحر نکنید ۔ ولا تاکلوا الربوا ۔ و ربوا نخورید ۔ ولا تقذفوا محصنة ۔ و تهمت زنا نکنید زن پارسا را ۔ ولا تولوا للفرار یوم الزحف ۔ و پشت مدهید و روی مگردانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این نه حکم که همه ملتها اشتمال ست تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص بیهود ست فرمود وعلیکم خاصة الیهود ۔ و بر شما که یهود اید بخصوص ۔ ان لا تعتدوا فی السبت ۔ که تجاوز از حد نکنید و بیفرمانی نورزید و شکار کردن

روز شنبه كه نهی كرده اند شما را ازان گویند كه سائلان ده حكم برای سؤال مهیا ساخته بودند كه مخصوص با ایشان ست ودر دل مضمر داشته آمده بودند واز
نه حكم بصحیح سوال كردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن نه را ذكر كرد ودهم راكه مضمر داشته بودند باین عبارت جدا كشف فرمود واز جهت
بوسه بر دست و پای شریف او زدند فقال گفت صفوان فقبلا یدیه ورجلیه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست وهر دو پای آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم وقالا نشهد انك نبی وگفتند گواهی میدهیم كه تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم وشناختیم ترا كه پیغمبری چنانكه یهود میدانستند
واین شهادت ایمانی نیست كه اذعان وقبول با وی باشد بلكه اظهار علم ومعرفت ست كه داشتند وایمان تنها معرفت نیست بلكه تصدیق باید چنانكه
در محل خود تحقیق یافته است ازین جهت قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فما یمنعكم ان تتبعونی پس چه باز میدارد شما را
ازین كه اذعان وقبول نمائید ومتابعت كنید مرا قالا ان داود گفتند آن دو مرد كه داود پیغمبر علیه السلام دعا كرد ان لا یزال من
ذریته نبی دعا كرد پروردگار خود راكه همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت ولابد دعای وی مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از
فرزندان او مبعوث خواهد شد ویهود تابع وی خواهند شد ومر ایشان را غلبه وشوكت خواهد بود وانا نخاف ان تقتلنا الیهود وما میترسیم اگر متابعت
كنیم ترا وبگذاریم دین یهود را بكشند ما را یهود واین افترای محض ست از یهود ناصبور كه كذب وافترا شیمه مستمره ایشان ست هرگز داود علیه السلام چنین دعا نكرده است
ونخواسته وچگونه درخواهد وی در توریت وزبور خوانده است كه محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین ست ودین وی ناسخ تمامه ادیان وبعض گویند كه
یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا وآنحضرت را نبی الامیین میخوانده اند ودرینجا نیز ملزم میشوند چه دروغ بر پیغمبر روا نباشد
وآنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی كرد كه من فرستاده شده ام بكافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی دران رواه الترمذی وابو داود والنسائی

وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الایمان سه خصلت ست از جمله اصول ایمان وقواعد آن كه اگر نباشند بنای
ایمان از پای درافتد واز بیخ بركنده شود الكف عمن قال یكی ازان سه چیز باز ایستادن از كسی كه گفت لا اله الا الله لا نكفره بذنب بیان كف ست
یعنی كافر ندانیم ونگوئیم آنرا كه این كلمه گوید بسبب گناهی كه صادر گردد از وی اگرچه كبیره باشد ودرین رد ست مر قول خوارج را كه گویند مومن بارتكاب معصیت
اگرچه صغیره بود كافر گردد ولا نخرجه من الاسلام بعمل وبیرون میاریم وحكم مكن به برآمدن او از مسلمانی بهر عمل بد كه بكند ودرین رد ست مر قول معتزله را كه گویند
بنده بارتكاب كبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه درنمی آید در كفر وایشان واسطه اثبات كنند در ایمان كفر وگویند كه مرتكب كبیره نه مومن ست
ونه كافر وفاسق قسمی ثالث دارند غیر مومن وكافر والجهاد ماض منذ بعثنی الله ودیگر از اصول دین ست كه كارزار كردن بكفار دائم ومستمر ست ازانگاه كه برانگیخته
وفرستاده است مرا خدای تعالی وامر كرده است به جهاد الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال تا آنكه كارزار كنند آخرین این امت در آخر زمان با دجال وبعد از
خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند ومجال كارزار با ایشان تنگ گردد بی احتیاج بكارزار فانی شوند وبعد از فنای ایشان هیچ كافری
بر روی زمین نماند وشریعت جهاد منتهی گردد لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل باطل نمیگرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر ونه عدل سلطان عادل
یعنی جائز نیست ترك جهاد اگرچه پادشاه ظالم وفاسق باشد وبهر حال واجب ست موافقت وی در آمدن با وی از برای جهاد واگر گفته شود كه
جور جائر محل آن ست كه معطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آن ست كه مقصود استوای هر دو حالت ست
یعنی چنانكه عدل معطل نیست جور نیز همین حكم دارد یا آنكه چون عدالت موجب امن ایمان بعدم خوف از كفار وعدم احتیاج بغنائم ست

جائی نیست که از جهاد و نشنیند محتاج بدان شوند از جهت فرمود لا عدل عادل فاهم + والایمان بالاقدار + سوم اصل جز ایمان آمده دانست تبقدیرات الهی
واعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر اوست تعالی + رواه ابوداؤد + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد
خرج منه الایمان + چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان + فکان فوق راسه کالظلة + پس میباشد ایمان بالای سر وی مانند سایبان وظله
بضم ظای معجمه هرچه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی ست مر ایمان را و هرچیز را در عالم مثالی ست چنانچه از اجسام
بعض مثال علم ست و گوسفند مثال موت وظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده جماعه از شرح گرده شده
است و در تمثیل ایمان بظله اشارت ست که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده است لیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقاً
از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود + فاذا خرج من ذلک العمل + پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زناست و در تعبیر بعمل
تلویح ست که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا و چه غیر زنا + رجع الیه الایمان + باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان + رواه الترمذی و ابوداؤد + الفصل الثالث
عن معاذ قال اوصانی رسول الله + گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم بعشر کلمات + بده سخن + قال لا تشرک بالله شیئاً + گفت
انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمهٔ کفر را + وان قتلت وحرقت + اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و
مبالغه فرمود دران و دیگران را برخصت نیز اذن کرد + ولا تعقن والدیک + و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرمودهٔ ایشان را و هم که آن فعل مباح باشد +
وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک + اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکیدست درین باب و واجب نیست بیرون آمدن آن
از ان جهت حرج + ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا + و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته + فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا + زیرا که کسی ترک کند نماز فرض را بعمد
+ فقد برئت منه ذمة الله + پس بتحقیق بیزار شد و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة ست
و همین ست مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب حنفیه مالکیه او را باید تعزیر کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناهگار را متهم بکفر نمیدیدند مگر تارک صلوة را
+ ولا تشربن خمرا + والبته منوش خمر را + فانه راس کل فاحشة + پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاریست چه مدار ایمان و طاعت بعقل ست چون عقل
رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک + وایاک والمعصیة + و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از آن + فان بالمعصیة حل سخط الله + زیرا که بگناه کاری فرود
می آید خشم و غضب الهی + وایاک والفرار من الزحف + و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران + وان هلک الناس + اگرچه هلاک شوند مردم درین نیز
مبالغه است و قاعده همان ست که سابقا گفته شد که یک مسلمان از دو کافر نگریزد + واذا اصاب الناس موت وانت فیهم + و چون برسد مردم را مرگ
از وبا و طاعون و حال آنکه تو در ایشانی + فاثبت + پس برجای خود باش و بیرون مرو و حکم آن ست که در شهری که وبا پیدا گردد از انجا بیرون نباید رفت و از
جای دیگر بآن شهر هم نباید شد و گریختن از طاعون معصیت ست و در حکم فرار از زحف ست و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می رود و اگر بگریزد
البته بسلامت می ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک + وانفق علی عیالک من طولک + و صرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقه
واجبه بر گردن تست + ولا ترفع عنهم عصاک ادبا + و برمدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب + واخفهم فی الله + و بترسان
ایشان را از جهت حق خدا + رواه احمد + وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله + حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان ست
۶۱۹ صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق بود مگر در زمان پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم

واما الیوم + اما ھو الکفر و زمان ما فاما ھو الکفر او الایمان + پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان
سه قسم بودند مومن و کافر و منافق و حکم شریعت دران زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان
می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها و مصلحتها که دران بود اما الآن آن حکم نماند اگر صریحاً ظاهر شود و ثابت گردد که کسی
نفاق میکند و نهان کفر می ورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر روی اجرا می نمائیم + رواه البخاری **باب فی الوسوسة** وسوسه در اصل لغت آواز نرم
آواز پیرایه زنان مثل خلخال غیر آن و اندیشه بد مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث
بر ایمان و طاعت گردد آنرا الهام خوانند و سواس بفتح واو و کسر نیز هم باین معنی ست و بمعنی شیطان نیز آمده کریمه من شر الوسواس بعضی بآن تفسیر کرده اند
**الفصل الاول + عن ابی ہریرة** + رضی اللہ عنہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تجاوز عن امتی + بدرستی که خدای تعالی
درگذرانیده است از امت من + ما وسوست به صدورها + چیزیکه وسوسه کرده بآن چیز سینهای ایشان + مالم تعمل به + مادام که عمل نکرده بدان چیز
+ او تتکلم + یا نه گفته یعنی عملی که نباید کرد نفس و شیطان بآن وسوسه میدهد در خواطر میگذراند تا او را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس
میکنند تا بگویند نمی نویسند و بران مواخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمدیه صلی اللہ علیہ وسلم ست و امم دیگران بآن ماخوذ و معاقب بودند
+ متفق علیه + و ظاهر این حدیث آن ست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر عزم معصیت ماخوذ ست
و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس یکایک فتاد بی اختیار او آنرا هاجس نامند عفو ست از همه امتها از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند
و در ساحت سینه جولان کرد آنرا خاطر خوانند این قسم هم عفو ست از این امت و این فضل و رحمت مخصوص ست بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز
مرفوع ست از این امت بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این هست را
برین نیز مواخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامه اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد و پیشتر باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند و اینجا قسمی دیگر ست
که نام آن عزم ست و آن قرار دادن نفس ست بر معصیت و جد و جزم بران چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست
اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب ست چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ ست بر اعمال قلب چنانکه
بر اعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلاً عزم زنا معصیت ست و بنده بران ماخوذ لیکن
زنا نیست و مواخذه بران مثل مواخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت ست فروتر از پایه زنا + **وعنه** قال و هم از ابی ہریرہ روایت ست
که گفت + جاء ناس من اصحاب رسول اللہ + آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم + الی النبی + بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فسألوه
پس پرسیدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + انا نجد فی انفسنا + بدرستی که ما می یابیم در ذاتهای خود از وسوسه خواطر + ما یتعاظم احدنا ان
یتکلم به + چیزیکه سخت بزرگ می شمرد و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید بزبان آرد آنرا + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + اوقد
وجدتموه + آیا به تحقیق یافتید شما کراهیت و گرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسها خود + قالوا نعم + گفتند آری یافتیم + قال ذاک
صریح الایمان + فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان ست زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت حق و تعظیم
امر او ست این همه از آثار و نتائج ایمان ست چه قبیح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان ست + رواه مسلم + **وعنه**

عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم + می آید شیطان یکی از شما این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان وی‌اند بلکه اگر عام تر از شیطان جن و انس دارند نیز متوجه است چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و اضلال مفوض به ابلیس است و مرجع و مدار این کار اوست + فیقول + پس میگوید شیطان در وسوسه میدهد + من خلق کذا من خلق کذا + که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را لابد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه پروردگار من + حتی یقول + تا آنجا میرسد که میگوید شیطان + من خلق ربک + که پیدا کرد پروردگار ترا + فاذا بلغه + پس چون رسید شیطان این قول را + فلیستعذ بالله + پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان + ولینته + و باید که باز آید از این وسوسه و گفتگوی شیطان و از بحث و مجادله با وی و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز موثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع وی فرموده‌اند آن آنست که گفته‌اند زیرا که در مناظره و محاجه شیطان فتح باب وساوس و مزید اثارت شر اوست و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع از وی و گریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیه قلب از نقوش اغیار است و مجرد استعاذه بزبان کافی نیست و لیکن این نیز هم از آن کار است و پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است و مستلزم تناقض است زیرا که هر چه موصوف بمخلوقیت است در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از آن نسبت خلق بالله تعالی و گفتن که من خلق الله نامعقول و متناقض است فافهم + متفق علیه + و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایزال الناس یتساءلون همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند یکدیگر بر وجه مجادلت و محاجت یا با نفس و شیطان از طریق وسوسه و خواطر + حتی یقال هذا + تا آنکه گفته شود این قول که + خلق الله الخلق + پیدا کرد خدا خلق را + فمن خلق الله + پس که پیدا کرد خدا را + فمن وجد من ذلک شیئا + پس کسی که یابد از این قول و از این سخن چیزی را + فلیقل آمنت بالله و رسله + پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از مشابهت و مماثلت به مخلوقات و به پیغمبران که آورده‌اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه است که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع مجادله و وساوس و طیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب گردد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بطریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور وسوسه نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آنست که سخن بر نهج تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول آمنت بالله و رسله تجدید ایمان است و اگر بطریق خطور وسوسه است از برای دفع وسوسه است و رجوع خلجان است و ظاهر شق اخیر است فافهم + متفق علیه + و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا و قد وکل به قرینه من الجن + نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه تحقیق گماشته شده است بروی قرین و مصاحبی از جنیان + و قرینه من الملائکة + و قرین و مصاحبی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار وی همیشه آنست که وسوسه می افگند او را بشر و دیگر فرشته که بکار نیک امر میکند و الهام مینماید بخیر و در بعض روایات آمده است که زائیده نمی شود آدمی زاد فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن با وی و آن دو را همزاد میگویند + قالوا و ایاک + گفتند صحابه و خود را نیز ای رسول الله همچنین داخل میداری درین عموم و ترا نیز قرین از جن است + یا رسول الله قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + و ایای + و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینی از جن است + و لکن الله اعاننی علیه + و لیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بروی + فاسلم + این لفظ را بدو وجه روایت کرده‌اند یکی برفع میم بصیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی

واز آفت وسوسهٔ وی ایمنم وی منقاد و مسخر من ست و دوم بفتح میم بر لفظ ماضی یعنی اسلام آورد و درین معنی ابن دو احتمال ارویکی آنکه اسلام بمعنی
استسلام و انقیاد و فرمانبرداریست و این معنی راجح بوجه اول ست و در بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان ست یعنی
مسلمان شد و ایمان آورد و قرین من از جن هیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و
مخصوص گردانیده باشد و صاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شاهد این معنی ست + فلا یامرنی الا بخیر + پس امر
نمیکند مرا بهیچ چیزی و در هیچ حال مگر به نیکی و طاعت + رواه مسلم + وعن انس + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الشیطان یجری من الانسان + بدرستی که شیطان میرود در آدمی + مجری الدم + مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی
در آدمی و بیان تصرف و تمکن او ست بر اغوا و از راه بردن او و بر نمایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود
نیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که جریان او در اجسام کثیفه ممکن ست چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی ست
والله اعلم + متفق علیه + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود + نیست از فرزندان آدم هیچ
زائیده شده + الا یمسه الشیطان حین یولد + مگر آنکه میساید و مس میکند او را شیطان و می خلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند و
دردناک میگرداند او را + فیستهل صارخا + پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند و می لرزد گریه میکند + من مس الشیطان از دست سودن شیطان
یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن باین سبب است و نعوذ بالله همین از بس تباه گردانیدن فرزند ست از فطرت اسلام و بر آوردن او بر ضلالت و فساد
در وجود دیگر + غیر مریم وابنها + جز مریم و پسر وی که عیسی علیه السلام ست که این هر دو تن از مس شیطان و افساد او منزه و مطهر بودند از جهت دعای مادر مریم او را و ذریت
او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را که گفت و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی و مادر وی بعصمت از مس شیطان
دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات ست که هیچ یکی از انبیا را نیست و تواند که
در فضول جزئی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور ست که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود و گفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مستثنی ست از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی ست از آنکه شیطان را در هنگام ولادت او
دست تصرف شد بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق حال قرینه ست بر آن و این سخن موید آنست که
گفتیم والله اعلم + بیت + دامن اجلال آن پاک نهال باغ دین + برتر آمد زین که بر وی دست نامحرم رسد + متفق علیه + وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم + و هم روایت از ابی هریره ست رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم + صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان
آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون می افتد از شکم مادر خلانیدنی ست از شیطان و نزغه بفتح نون و سکون زای و بالغین معجمه خلانیدن نیزه و در خستن
بچوب آید یعنی افساد و اغوا نیز آمده + متفق علیه + وعن جابر + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء +
بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سلطنت اگر مراد نهادن تخت است بر روی آب پس نگاه داشتن حق تعالی آن را
از باب مکر و استدراج ست و اگر بر کنار آب ست فلا اشکال + ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس + پس می انگیزد و میفرستد ابلیس فوجهای خود را که در بلا
و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن بفرستند از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی

امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی گداختن نقره و طلاست تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند محنت و رحمت و گناه و عذاب و جز آنرا فتنه از ان گویند که همه
محل امتحان و آزمایش اند + فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة + پس نزدیکترین لشکریان شیطان از روی قدر و مرتبه بزرگترین ایشان است از روی
فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیزتر نزد وی مقرب‌تر و معتبرتر + یجیء احدهم فیقول + می آید یکی از ان شیاطین یعنی
نزد ابلیس پس میگوید + فعلت کذا و کذا + کردم من چنین و چنین کاری و فتنه + فیقول ما صنعت شیئاً + پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساختی تو
کاری را + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + ثم یجیء احدهم فیقول + پستر می آید یکی از لشکریان او
پس میگوید + ما ترکته حتی فرقت بینه و بین امرأته + نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افگندم میان وی و میان زن وی + قال فیدنیه منه +
پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود + و یقول نعم انت + و میگوید نیکو یار و مددگاری تو + قال الاعمش + گفت اعمش که راوی این
حدیث است از جابر + اراه قال + گمان می برم من جابر را که گفت این لفظ را که + فیلتزمه + پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را
جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد + رواه مسلم + اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین ابلیس مر آنرا گفته اند که
مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی که کند حرام افتد و فرزندی که بزاید حرامزاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روی
زمین بیشتر شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت اینچنین گفته اند در توجیه این کلام و ممکن است که
گفته شود مراد به تفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان
بسیار نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قد ایس من ان
یعبده المصلون فی جزیرة العرب + بدرستی که شیطان نا امید شد از ینکه پرستند او را نمازگزارندگان در جزیرهٔ عرب و زمین عرب را حد زمین عرب در طول
و عرض در شرح تفصیل و اختلافی که در وی است نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآنجهت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات
+ ولکن فی التحریش بینهم + و لیکن شیطان در مقام برانگیختن و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیرهٔ عرب و طمع و امید دارد در ان چنانکه
بعد از ان حضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقائع افتاد + رواه مسلم + بدانکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست
توربشتی گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان که نماز بر پا میدارند بعد از ان اشکال آورده که بعضی از مومنان بعد از
حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمهٔ کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفرموده که ایشان کفر
و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان از انجهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مومنان لیکن با وجود نا امیدی وی
واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیه نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام
بجائی رسد که شیطان نا امید گردد که بعد از وی ارتدادی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعاً و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر متبادر
از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت است از ان و طیبی گفته که مراد بمصلین مومنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام
و اگر چه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است بعدم
تبدل دین و انهدام قاعدهٔ اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد بارتداد کسی که مرتد گشت

بلکه اگر عبادت اصنام کنند نیز منافات ندارد والله اعلم **الفصل الثانی** + **عن ابن عباس** + رضی الله عنهما + ان النبی + روایت ست از ابن عباس بدرستیکه پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم جاءه رجل + آمد او را مردی + فقال + پس گفت آن مرد + انی احدث نفسی بالشیء + بدرستی که من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسه + لان اکون حممة احب الی + هر آینه این که من انگشت شوم و سوخته شده تر ست بسوی من + من ان اتکلم به + از تکلم کردن من بدان چیز که حدیث میکنم با نفس و بزبان آوردن آن حممه بضم حا و فتح هر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاه نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر ارم بزبان آرم + قال + گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم + الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة + حمد مر خدائی را که باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمین قدر درگذرانید و نگذاشت که عمل کند بدان و بزبان آرد آنرا تا مواخذه یشد او را بران + رواه ابو داود + **وعن ابن مسعود** + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة بابن آدم + بدرستی که مر شیطان را لمه هست بفرزند آدم + وللملک لمة + و مر فرشته را نیز لمه ایست بوی لمه بفتح لام و تشدید میم از المام ست یعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطان را با او و هم فرشته و هر دو را با او کار است + فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر + فاما کار شیطان ترسانیدن ست ببدی و گفتن که اگر این کار خیر کردی ببدی گرفتار خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواهی شد + وتکذیب بالحق + و نسبت بدروغ کردن بحق ست + واما لمة الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق + واما کار فرشته نوید دادن ست به نیکی و نسبت راستی کردن ست بحق و اندختن یقین ست در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری ست که کلمه خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند + فمن وجد ذلک + پس کسی که بیابد آنرا یعنی وعده خیر را که لمه ملک ست + فلیعلم انه من الله + پس باید که بداند که آن از خداست یعنی صادر ست از جناب رحمت و لطف وی + فلیحمد الله + پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانه + ومن وجد الاخری + و کسی که بیابد لمه دیگر را که از شیطان ست + فلیتعوذ بالله من الشیطان + پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان + ثم قرأ + پس تر خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم موافق مضمون این حدیث و موید وی این آیت را + الشیطان یعدکم الفقر + شیطان وعده میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید + ویامرکم بالفحشاء + و امر میکند ببخل و عرب بخل را فحشا میخوانند یا مطلق معاصی مراد ست کذا قال البیضاوی و آخر آیت اینست والله یعدکم مغفرة منه وفضلا و خدای تعالی نوید میدهد شما را در انفاق آمرزیدن گناهان را و زیاده بران یعنی ثواب بر انفاق میدهد زیاده بر آنچه انفاق کرده اید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمه ملک منسوب بجناب حق ست پس وعده مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمه ملک ست + رواه الترمذی وقال + روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت + هذا حدیث غریب + این حدیث غریب ست و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت ست بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم ست و میسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیه قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آنست که خواطر چهار قسم ست حقانی و نفسانی و ملکانی و شیطانی و وجوه تمیز میان انها مذکور ست در کتب قوم و بسی تحقیق ست و بعضی از متاخرین مشائخ گفته اند که خاطر اگر در شهوات مباحه هست نفسانی ست

و اگر در محرمات است شیطانی ست و اگر در طاعات ست ملکی و اگر در قطع از ما سوی الله ست حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبدالوهاب متقی را قدس سره
رساله ست مسمی بمفاتیح الغیب فی معرفت خواطر القلوب بسی نافع و مفید در شرح جزری ازان نقل کرده ایم + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه
ان رسول الله + روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم قال + گفت + لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال هذا + همیشه اند مردم
که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن را + خلق الله الخلق فمن خلق الله + پیدا کرد خدای تعالی خلق را پس که پیدا کرد خدای را عز و جل و تعالی
و تقدس + فاذا قالوا ذلک + پس چون بگویند ایشان این سخن را + فقولوا + بگوئید شما ای سامعان برای رد و ابطال این سؤال و دفع این وسوسه خاطر +
الله احد + خدا یگانه است در ذات و صفات خود و بی همتاست + الله الصمد + خدای سیدیست که محتاج ست بوی هر که غیر اوست همه در حوائج و
مقاصد و قصد بدرگاه او دارند + لم یلد + نزاد او هیچکس را + ولم یولد + و زائیده نشده از هیچکس + ولم یکن له کفوا احد + و نیست مر او را همتا و مانند هیچ یکی + این صفات
منافی مخلوقیت است و جز خالق را نشاید + ثم لیتفل عن یساره ثلثا + پس باید که بعد از ذکر این صفات تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسی که
شنیده آن کلمات را تفل دم کردنی که با وی اندکی از آب دهن آید و این تفل از برای استکراه و استقذار و خوار داشتن شیطان ست و او را تاثیریست
در دفع شیطان و شر او و تخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان ازانجانب میباشد + ولیستعذ بالله من الشیطان الرجیم + و باید که استعاذه جوید بخدا
از این رانده شده + رواه ابو داود و سنذکر حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر + و سر انجام ست که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص را که
در مصابیح درین باب ذکر کرده ست در باب خطبه روز نحر بجهت آنکه مناسبت وی بآن باب ظاهرتر و بیشتر ست + انشاء الله تعالی + الفصل الثانی
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا + همیشه اند مردم که سوالها میکنند از یکدیگر تا آنکه
میگویند این قول را + الله خلق کل شیء + خدای تعالی پیدا کرد هر چیز را + فمن خلق الله عز و جل + پس که پیدا کرد خدا را + رواه البخاری + روایت کرد
این حدیث را بخاری باین لفظ که مذکور شد + ولمسلم + و مر مسلم را روایت باین لفظ است که + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله
گفت خدای + عز و جل ان امتک لا یزالون یقولون + بدرستی که امت تو همیشه میگویند + ما کذا ما کذا + این چیست این چیست یعنی سوال میکنند
از حقائق اشیا و کاوش مینمایند از احوال آن + حتی یقولوا هذا + تا آنکه میگویند این قول را + الله خلق الخلق فمن خلق الله عز و جل + وعن عثمان
ابن ابی العاص + قال + ثقفی ست عامل کرده بود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف همبران بود در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت
ابی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما
آخر مردم در اسلام پس مباشید اول در ردت پس بگفته او باز ماندند و مرتد نگشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب با دراو
گفت چون آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم زانکه من حاضر بودم روایت ست از عثمان بن ابی العاص که گفت + قلت + گفتم + یا رسول الله
ان الشیطان قد حال بینی و بین صلوتی و بین قرأتی + بدرستی که شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرأت من یلبسها علی
+ تخلیط میکند قرأت را بر من و در شک می اندازد مرا و ازان در وسواس می افگند مرا + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه
وسلم ذاک شیطان + آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس میکند قرأت را بر تو شیطانی ست که + یقال له خنزب + گفته میشود
مر او را خنزب بکسر خاء و زای معجمه و بفتح هر دو و بضم اولی و فتح ثانیه و بکسر اولی و فتح ثانیه و بهر جهه نون ساکن ست و این لقب آن شیطان ست که در نماز وسوسه

می اندازد و خنزب در اصل معنی گوشت پارهٔ گندیده را گویند + فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون دریابی این وسوسه را + فتعوذ بالله منه + پس پناه جوی بخدا از آن شیطان + واتفل علی یسارک ثلثا + و تفل کن بجانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابوهریره معلوم شد + ففعلت ذلک + پس کردم من آن را + فاذهبه الله عنی + پس ببرد و دور گردانید او را خدای تعالی از من + رواه مسلم + **وعن القاسم بن محمد** + روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین فقهای سبعهٔ مدینه است و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی ابن خاله امام زین العابدین است و جد امام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة و عمر وی هفتاد یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه + ان رجلا ساله + که مردی پرسید او را + فقال + پس گفت آن مرد + انی اهم فی صلوتی + من هم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام و درست نکرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن و نگاه داشتن حساب و جز آن + فیکثر ذلک علی + پس بسیار می شود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بیای موحده این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من + فقال له + پس گفت قاسم بن محمد مر آن مرد + امض فی صلوتک + بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسهٔ او را + فانه لن یذهب ذلک عنک + پس بدرستی که هرگز نمیرود آن وهم و وسوسه از تو + حتی تنصرف + تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن + و انت تقول + و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان + ما اتممت صلوتی + آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن قبول میکنم سخن تو و اعاده نمیکنم آن را برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسه شیطان کار نکند و بر گفته او نرود + رواه مالک + و در حکایت مشائخ آورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت ای کریم باز گردان این نماز را که خوب نگزارده گفت باز نمی گردانم گزاردم چنانکه از دست من آید و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاه حق شیطان گفت مساهله مکن و نماز باز گردان که نماز جای مساهله نیست گفت باز نمی گردانم شد هرچه شد پس الحاح کرد شیطان گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواه تو ام نماز عبادتی عظیم است مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی شانه رفیع و بلند است مکن حضرت خداوند تعالی را با چنین نمازی گفت اعاده نمیکنم و راضی شدم به پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند چنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست من نمی آید تو برو من هرگز آن را اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه رد و انکار نسازی شیطان و دفع وسوسه و بستن راه آنست نه که عمل نادرست ناتمام کند و مساهله در آن راضی باشد بتسویل نفس و بهانهٔ اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می بخشد زیرا که اصل وسواس از خیال عقل و تباهی او که نیز روشن بهم که شیطان عالم انفس است و سبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت هیچ چیزی موثر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطان نیست بزرگی را در طهارت مکان نماز وسوسه افتاد پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبهه می بود همانجا نماز میکرد از برای دفع وسواس + **باب الایمان بالقدر** فی القاموس قدر محرکة القضاء والحکم و فی النهایة قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدای بر بنده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند که قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لایزال باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرمود یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

محو و اثبات عبارت از قدرست و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و بر عکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن و فق آن چنانکه
فرمود فقضهن سبع سموات ای خلقهن باین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شأن عبارت از قضا و امام غزالی در کتاب المقصد الاقصی
فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم ست و قضا ست و قدر ست متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست و وی سبحانه مسبب همه اسباب ست مجمل و مفصل و
از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر آلهی اصل وضع اسباب را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل
زمین و آسمان و کواکب و حرکات متناسبهٔ آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمی گردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا ست و متوجه گردانیدن این اسباب
باحوال و حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات حادث گشتن آن لحظه لحظه قدر ست پس حکم تدبیر اولی کلی و امر اوست کلمح البصر و قضا
وضع کلی مر اسباب کلیه دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین زیادت و نقصان نگردد و ازینجا ست که هیچ چیز از قضا و قدروی تعالی
بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هر چه در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر
آلهی ست و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق اوست و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیاری هست که
ثواب و عقاب بآن مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیهٔ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی ست و وجهی تمام ارند و در کتب کلامیه
تحقیق آن کرده اند آنچه درین جمه توان گفت این قدر ست که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار میخوانند که دیده و دانسته باعث شوق و
نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که جماد در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات
جمادست باطل باشد این خود بمشاهده معلوم ست و بخبر کتاب و سنت معلوم شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است همه بارادت و مشیت حق و
پیدا کردن اوست پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خودست و مستقل ست در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر و قدر باشد
چنانکه امام عارفان ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه علی آبائه الکرام فرمود لا جبر و لا قدر و لکن امر بین الامرین بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق
و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیر ساختن و طعام برای سیر
شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و ایجاد اوست لیکن بمد خلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید
آدمی و قصد و اختیار او سببیست مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده همه اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطهٔ قضا
و قدر و داخل اند منافات بآن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت ست و ثواب و عقاب تصرف ست در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفته اند که این سری ست که هیچ یکی از انبیا و اولیا را بران
اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت ست ظاهر نگردد و این مشکل جز در انجا حل نشود و همچنین گفته اند و ظاهر آنست که مر انبیا و
خلاصهٔ اهل صفا صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین از ین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین را بوی داده و حقائق اشیا کما هی نموده اند
والله اعلم و علمه احکم + **الفصل الاول** + عن عبد الله بن عمرو رضی قال قال رسول الله + گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق + نوشت خدای تعالی اندازهٔ احکام خلقان را یعنی ثابت گردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم بران
یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعضی گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنهاست چنانکه خلاف آن نرود و این تاویل ست و ظاهر

از نوشتن اثبات نقوش و حروف ست در لوح مانند آن * قبل ان یخلق السموات والارض * پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها * بخمسین الف سنة * بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت ومبالغه در تمادی ست میان تقدیر وخلق سموات وارض نه تعیین و تحدید این عدد مخصوص یا که تقدیر و تعیین مقادیر خلق در ازل ست پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان ست نباشد کذا قالوا واین سخن مبنی بر تاویل کتابت ست بتقدیر و تعیین واگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد وکتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و درینجا کلامی ست که در شرح ذکر آن کرده شده ست * قال وکان عرشه علی الماء * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود حائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و باین استدلال کردند بر آنکه اول حادث از اجرام این عالم که بوجود آمده آب ست وبعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی وصاحب کشاف گفته که درین آیت دلیل ست عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات وارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد با آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه می سبحانه وتعالی خواسته ویحتمل که مراد آب دریا باشد بمعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند انتهی وبعض گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست والله اعلم

* رواه مسلم * وعن ابن عمر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر * هر چیز که در عالم ست بقضا و قدر الهی ست * حتی العجز والکیس * تا آنکه عجز وکیس که از صفات آدمیان ست نیز بتقدیر او ست مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در مضای امور بضعف رای و قلت عقل و تجربه و مراد بکیس توانائی وچالاکی در گذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم وکیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد عجز * رواه مسلم * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احتج آدم وموسی عند ربهما * خصومت کردند و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی و عالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمانها یا زنده گردانیدن در عالم برزخ یا زنده گردانیدن آدم در حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا * فحج آدم موسی * پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصه انیست که * قال موسی * گفت موسی آدم را * انت آدم الذی خلقک الله بیده * تو آن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود * ونفخ فیک من روحه * ودمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود * واسجد لک ملائکته * وساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را * واسکنک فی جنته * وسکونت داد ترا در بهشت خاص خود * ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض * پستر فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بزمین گویا اگر این خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولاد می آوردی پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بزمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد و مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد * فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه * پس گفت آدم در جواب موسی که تو آن موسی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بیواسطه * و اعطاک الالواح * وداد ترا الواح * فیها تبیان کل شیء * در ان الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند امت ترا و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که تورات در ان نوشته فرود آمده و گویند که ضخامت تورات بمقدار هفتاد شتر بار بود و قرات جزوی از وی در سالی تمام میشد * وقربک نجیا * و نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و راز گوینده * فبکم وجدت الله کتب التوریة

قبل ان اخلق + پس بازگو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توریت را پیش ازانکه پیدا کرده شوم من + قال موسی باربعین عاما + گفت موسی
نوشته شد توریت پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توریت خود قدیم ست و لیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بسال
سال این عالم ست یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد + قال آدم فهل وجدت فیها + گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این
آیت را که + وعصی آدم ربه فغوی + وگناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را + قال نعم + گفت موسی آری یافتم دروی این معنی را
+ قال افتلومنی علی ان عملت عملا + گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین که کردم من کاری را که + کتبه الله علی ان اعمله + نوشته است
خدای تعالی بر من و تقدیر کرده که بکنم آنرا + قبل ان یخلقنی باربعین سنة + پیش ازانکه پیدا کند مرا بچهل سال + قال رسول الله + گفت پیغمبر خدا
+ صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی + پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت + رواه مسلم + پوشیده نماند که وجود اسباب و شرائط و امر و نهی
و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقۂ قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر ست پس موسی علیه السلام بمقتضای
ظاهر عالم اسباب که موجب امر و نهی تکلم کرد و آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو بر حق اند زیرا که این محاجه و مناظرۂ ایشان
در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع مواجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام
نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ازین تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام
انسب ست تا موسی علیه السلام در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم + وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله +
گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو الصادق المصدوق + و او راست گوینده که خبر داده است راستی ورا
گفته شده که خبر داده خدای تعالی او را براستی حدیث این است که + ان خلق احدکم + بدرستی که مادۂ پیدایش یکی از شما که آب منی ست + یجمع فی بطن
امه + فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش در رحم وی + اربعین یوما نطفة + چهل روز بصورت نطفه با تغییری که دروی میرود از
تاثیر حرارت رحم + ثم یکون علقة مثل ذلک + پس ترمیگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر + ثم یکون مضغة مثل ذلک + پس تر میگردد
گوشت پاره چهل روز دیگر + ثم یبعث الله الیه ملکا + پس تر میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث و را نست که فرستادن فرشته بسوی
مضغه است و لیکن مراد فرستادن او ست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکه از آیت قرآنی معلوم میگردد
و کلام درین مقام بسیار ست پارۂ از ان در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکته ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب ست و آن اینست که پروردگار
تعالی شانه قادر ست که در یک لمحه بصورت آدمی درآرد و آفریند و آفریدن باین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت ست حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت ست
چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات بران قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان ست
در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمین ها در شش روز مثل این نکته گفته اند و محققان نیز گفته اند که این نکته تنبیه و اعلام
مر انسان را با آنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال ظاهر رسیدن بدن که بدرجه بدرجه انتقال از طوری بطوری پس
همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویۂ بدن میفرستد حق تعالی فرشته را
که موکل ست برارحام امر میکند حق تعالی فرشته را + باربع کلمات + بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات

وارض ست سنت الهی برین جاری شده که از برای تاکید تقریر تقدیر سابق در این وقت نیز نویسند و در حدیثی دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم
است و سر نوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند + فیکتب عمله + پس می نویسد آن فرشته عمل بنده را که چه کارها خواهد کرد
از نیکی و بدی + واجله + و می نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری نهند و باجل گاهی تمام این مدت
مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین جهة اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید + ورزقه + و می نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع
و مرافق + وشقی او سعید + و می نویسد که بدبخت است وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و ضجیع و مصائب نیز آمده یعنی آنکه
کجا ها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت مرده و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید تا آنکه این یادداشتها بعد از آن حی شده باشد
والله اعلم + ثم ینفخ فیه الروح + پس دمیده میشود در وی روح + ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است و درین باب
و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده لیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است و الله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود
نوشتن عمل خفائی داشت در بیان آن کرده فرمود + فوالذی لا اله غیره + پس سوگند آنکسی است که نیست هیچ خدا غیر وی + ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة +
بدرستی و راستی که یکی از شما هر آئینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح + حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع + تا آنکه نمی باشد میان وی و
میان بهشت مگر مقدار یکدست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن به بهشت + فیسبق علیه الکتاب + پس سبقت میکند و پیشی مینماید بر وی
سرنوشت وی که در تقدیر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت + فیعمل بعمل اهل النار + پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد + فیدخلها
پس می در آید در دوزخ + وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار + و بدرستیکه یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان + حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع
تا آنکه نمیباشد میان وی و میان دوزخ مگر یکدست + فیسبق علیه الکتاب + پس سبقت میکند بر وی سرنوشت + فیعمل بعمل اهل الجنة + پس عمل
میکند بعمل بهشتیان + فیدخلها + پس می در آید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت چنین هم واقع میشود لیکن غلبهٔ لطف و رحمت وی
آن اقتضا کرده که انقلاب و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس این حال در نهایت قلت و ندرت است الحمد لله علی ذلک +
متفق علیه + و این حدیث دلالت کرد بر آنکه اعتبار بخاتمه است و در حدیث آمده بصریح نیز آمده و لنعم من قال و بیت + حکم مستوری و مستی
همه بر خاتمت است + کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد + باید دانست که درین حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات
و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین در آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخن خوب است بر زعم بعض مردم که شنیدن خبر قضا و قدر
از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر است و هر چه سرنوشت است
شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید هر کس را توفیق داده شده است
برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن قضیهٔ قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی شارع وارد
شده و شما را قوت فهم خطاب داده و در شما قصد و اختیاری که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگانرا
امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران سودی نه اگرچه کنه این سر
غامض است بکنه آن نتوان رسید بسا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی هیچ حقیقتی کشف آن موقوف نبود وی آنها الا الملک است

و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام این است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان از
ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی مقتضای صفت ربوبیت و عبودیت است فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق و بواطن بندگان است
تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی کدام و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف الله اعلم بحقائق الامور + وعن سهل بن سعد + کنیت وی ابو العباس و بعض گفته اند ابو یحیی سهل
بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری ست وی و پدر او را صحبت است نام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی
آخر کسیست که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار + بدرستی که بنده هر آئینه میکند بالفعل
کار دوزخیان را + وانه من اهل الجنة + و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقه ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است + ویعمل عمل اهل الجنة وانه من اهل النار
+ و گاهی میکند کار بهشتیان را و حال آنکه در واقع از دوزخیان است + وانما الاعمال بالخواتیم + و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل است
همان را اعتبار است چنانکه گذشت خواتم بر وزن مساجد خواتیم بر وزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است + متفق علیه + وعن عائشة رضی الله عنها +
قالت دعی رسول الله + گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار + بسوی جنازه کودکی از قبیله انصار
تا نماز بگذارد و جنازه بکسر جیم و بفتح آن هر دو آمده و بعض فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی میت است و بفتح بمعنی سریر یا عکس یا بکسر سریر با میت + فقلت +
پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا + خوشی و نیکی باد مر این کودک را + عصفور من عصافیر الجنة + گنجشکی است از گنجشکان بهشت گنجشک خواندن
بسبب خردسالی اوست از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی + لم یعمل السوء + نکرده است بدی را + ولم یدرکه + و در نیافته
آنرا + فقال + پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + او غیر ذلک + این کلمه را بفتح واو و سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح
چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی است حال آنکه غیر آنچه تو میگوئی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی آنست
که یا واقع آنست که تو میگوئی یا غیر آنکه تو میگوئی و نیز گفته اند که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو میگوئی و مقصود آنست
که جزم نتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان کرد وجه آنرا فرمود + یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا + ای عائشه بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعه مستحق
سزاوار بدان + خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم + پیدا کرد ایشانرا برای بهشت حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند + وخلق للنار اهلا + و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل سزاوار + خلقهم لها
وهم فی اصلاب آبائهم + پیدا کرد ایشانرا برای آتش حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند + رواه مسلم + ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک
و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی است و حق تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت آفریده خواه عمل نیک کند یا نه و بعض را برای دوزخ
پیدا کرده گو کارهای بد کند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است می در آید آنرا اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عائشه که وی بهشتی است
اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است
اول در آمدن در آتش و دوم توقف سوم در آمدن در بهشت این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بی گناه هیچکس را
عذاب نکند و بعض گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت آن بود که در وی حکم بغیب بود

وجزم بایمان او درو پدر این چه بی چه پیچیتی تبع ابوین در حکم بایمان چه وا آنست که صدور این قال از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود با آنکه اطفال
مشرکین در بهشت اند و بعد از ان وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران که مسلمان اند در بهشت خواهند در آورد چنانکه در حدیث آمده است
والله اعلم * وعن علی * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد نیست از شما هیچ یکی * الا وقد کتب مقعده من النار
مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ * ومقعده من الجنة * ونوشته شده است جای نشست وی
از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام است * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا * آیا پس چرا تکیه نکنیم بر نوشته شده
و تعیین کرده شده است جای هر یک از ما در بهشت و دوزخ اعتماد کنیم بر نوشته خود * وندع العمل * و ترک بکنیم عمل را زیرا که چون آمدن در بهشت و
دوزخ پیش از عمل متعین شده عمل سبب آن نباشد پس عمل برای چه کنیم * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * اعملوا فکل میسر لما خلق له * عمل کنید
پس هر کس موفق و مهیا گردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آنچیز * اما من کان من اهل السعادة * اما کسی که هست از اهل سعادة
و در تقدیر الهی بسعادت نامزد شده * فییسر لعمل السعادة * پس موفق و مهیا گردانیده شده است مر عمل سعادت را * واما من کان من اهل الشقاوة فییسر
لعمل الشقاوة * اما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا گردانیده میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست
زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شد و عمل را علامت سعادت و شقاوت گردانیده است
و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کسی تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب نصیب کسیست که در سلک خود
میکند بر بهر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیست * ثم قرأ * پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ثبوت و تایید
این عمل این آیت را که * فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی * اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از نافرمودۀ حق و تصدیق کرد
کلمه را که نیکتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکتر از همه ملتهاست یعنی ملت الاسلام * الآیة * تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس
نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای اعمالی که مؤدی و مفضی باسانی است که در آمدن بهشت است * اما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری * واما
کسی که بخل ورزید بمال یا باداء هر چه امر کرده شده بان و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد بکلمه توحید و ملت اسلام پس
نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای اعمالی که مؤدی است بدشواری که در آمدن آتش دوزخ است * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم * بدرستیکه خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی * حظه من الزنا * نصیب او را از زنا * ادرک ذلک لا محالة
* در می یابد آن نصیب خود را از زنا البته ومحالة بفتح میم بتخفیف لام بمعنی تغییر حولان یعنی گردیدن از حالی بحالی و معنی لامحالة لابد البته یعنی این سخن را
تغییر و گردیدن نبود و معنی حدیث بر آن چه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس و قوی
که بدان لذتی می یابند بابداع و ترکیب شهوت و میل نسا و البته آن نصیب از زنا بوی میرسد در می یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از ان کسی را
که میخواهد میگذراند بعض را از حقیقت زنا که ادخال فرج در فرج است می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود * فزنی العین النظر *
پس زنای چشم نظر حرام است * وزنی اللسان المنطق * وزنای زبان سخن حرام بهمین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل * والنفس تمنی وتشتهی نفس
آدمی آرزو میکند و میخواهد * والفرج یصدق ذلک ویکذبه * و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست میگرداند آرزوی نفس و شهوت وی را

واطاعت میکند او را و دو زنا می خوانند گاهی تکذیب میکند و دروغ میگرداند او را و اطاعت نمیکند و اباء می آرد از زنا + متفق علیه + این حدیث را بخاری
و مسلم هر دو روایت کرده اند و در ان اتفاق دارند + وفی روایة لمسلم + و در روایتی مر مسلم را که متفرد است بدان اینچنین آمده که + قال + گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم + کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی + نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا + مدرک ذلک لا محالة + در یابنده است
آدمی آنرا البته + العینان زناهما النظر + چشمها زنای ایشان نظر حرام است + والاذنان زناهما الاستماع + و گوشها زنای ایشان شنیدن
سخنان حرام است + واللسان زناه الکلام + و زبان زنای او کلام حرام است + والید زناها البطش + و دست زنای وی گرفتن است و فی الصراح
بطش حمله کردن و سخت گرفتن + والرجل زناها الخطی + و پا زنای وی گام زدن و رفتن است بجانب آن + والقلب یهوی و یتمنی + و دل دوست
میدارد و آرزو میکند + ویصدق ذلک الفرج ویکذبه + و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا + وعن عمران بن حصین رضی الله عنه
بضم حاء و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریره تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملائکه سلام میکردند
بر وی یکباری داغ کرد پس ملائکه نهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم اقدم و افضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند + ان رجلین من مزینة قالا + که دو مرد از قبیله مزینه بضم میم و فتح زای
و سکون یا و بنون گفتند + یا رسول الله أرأیت ما یعمل الناس الیوم + خبر ده مرا که آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است
و یکدحون فیه + و کوشش می نمایند سعی میکنند در ان + اشیء قضی علیهم + آیا چیزی ست که قضا کرده شده است بر ایشان و حکم کرده شده
و مضی فیهم + و گذشته است در ایشان + من قدر سبق + از تقدیر الهی که پیش رفته است در ازل + او فیما یستقبلون به + یا واقع است در
چیزی که استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش ازین
از قضا و قدر + مما اتاهم به نبیهم + از ان چیزی که آورده است ایشانرا آنرا پیغمبر ایشان + وثبتت الحجة علیهم + و ثابت شده است حجت و برهان
بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمده امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار
طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکه مذهب قدریه است + فقال لا + پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل
بل شیء قضی علیهم و مضی فیهم + بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است در ازل در باب ایشان + وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز و جل +
و تصدیق آن و دلیل صدق بر ان در کتاب خدا است که فرموده + ونفس وما سواها فألهمها فجورها وتقواها + تسویه نفس عبارت از پیدا کردن وی بر وجه سویت
و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت و ترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام گردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور با موجب جبلیه
و قضایای طبیعیه بود و ترکیب حب شهوات حسیه و وحی و الهام تقوی بنصوص شرعیه و ادله عقلیه و تلقین علوم و مقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در
قول وی سبحانه است فسویها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر او ست + رواه مسلم + وعن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال قلت
گفت ابو هریره گفتم + یا رسول الله انی رجل شاب + من مردی جوانم + وانا اخاف علی نفسی العنت + و من می ترسم بر نفس خود زنا را عنت
بفتحتین بمعنی فساد و اثم و هلاک و مشقت و زنا آید + ولا اجد ما اتزوج به النساء + و نمی یابم از مال چیزی که بزنی بگیرم بدان زنانرا + کانه یستاذنه
فی الاختصاء + راوی میگوید گویا ابو هریره باین سخن دستوری میخواست از ان حضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن + قال فسکت عنی +

گفت ابوہریرہ پس خاموش شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روی گردانیده از من ثم قلت مثل ذلک پستر گفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار
کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرة
جف القلم بما انت لاق ای ابوہریره خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر وفارغ شدن از کتابت آن فاختص
علی ذلک او ذر پس خصی شو بر علم بآنکه ہرچه قضا رفته ست شدنی است و درین تہدید ست بر وی بسبب تدبیر در مقابله تقدیر و گریختن ازان یا بگذار اختصا
و راضی شو بقضا یعنی ہرچه از خیر و شر شدنی است و در ازل تقدیر آن رفته خواہد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در اختصا نیست بلکه توبیخ و ملامت
ست بر دستوری خواستن در قطع عضو بی فائده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار یعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی
که ہرچه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه کن بران و تسلیم شو و ترک اعتراض یا بگذار اختصار و تسلیم را و ہرچه خواہی بگو و تہدید بر نسخه اولی را مراول است
و بر ثانی در ثانی فافہم رواه البخاری وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قلوب بنی آدم کلہا بدرستیکه
دلہای فرزندان آدم ہمه بین اصبعین من اصابع الرحمن میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی کقلب واحد این دلہا در دو انگشت وی
مانند یکدل است یصرفه کیف یشاء میگرداند آن یکدل را چنانکه میخواہد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام
باعتبار فہم مردم و عادت ایشانست که تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبکتر است از تصرف در اشیای متعدده و الا بر حضرت پروردگار تعالی
شانه ہمه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابہات ست و در متشابہات دو مذہب ست بعضی توقف
کنند و علم آن را بحضرت حق حواله نمایند و بعض از ابر وجه مناسبت حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قہر و لطف است که با دل تقلیب
و تصریف بجانب طاعت می نماید و بجانب بسوی معصیت و اشارت است بآنکه این تصریف و تقلیب بر غایت سرعت نفوذ و نہایت تاثیر است و اضافت
برحمان از جہت سعت رحمت و غلبه اوست بر غضب بآنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت بہر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی ثم قال رسول اللہ
پستر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از برای تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عز وجل اللہم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده
دلہا بسوی طاعت و معصیت صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلہای ما را بسوی طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران و ظاہر آنست که صیغه
جمع از برای شمول امت ست بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نہایت اعتدال و استقامت ست تصریف و تقلیب چه باشد رواه مسلم
وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنه قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة نیست ہیچ زائیده شده مگر آنکه زائیده
میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکافتن و نو پیدا کردن و آفریدن آید و معنی فطرت اینجا خلقت مولود ست که زائیده میشود بران و مراد
بآن حالتی و ہیئتی ست که ساخته کننده و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمییز میان حق و باطل بابداع صفت
عقل و ترکیب آن در جوہر ذات وی که متمکن گردد بدان بر ہدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از
نظر صحیح کردن و بر دین اسلام ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه یہودانه پس پدر و مادر وی یہودی میگردانند او را
او ینصرانه یا نصرانی میکنند او را او یمجسانه یا مجوسی میسازند او را یا متابعت و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان در یابد
حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر و قہر او را درین خود میدارند و با وجود نظر صحیح در دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین اسلام نمی نماید الخ

و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که یمین الله ملأی یعنی دست راست خدا پرست چون عطا غالب بدست راست میباشد بخصوص یمین را ذکر کرده قال ابن نمیر ملأن گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ ملأن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار یعنی نمیر در حدیث بجای ملأی ملأن گفت و آنچه موافق لغت است ملأی است نه ملأن چه یمین مؤنث سماعی است و ملأن لفظ مذکر است اگر روایت آن صحیح باشد باید تأویل نحو و احسان پیدا کرد و نیز بجای نفقه شیء آورده و در بعضی الفاظ تقدیم و تأخیری نیز کرده والله اعلم وعنه قال سئل رسول الله وهم از ابی هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین یعنی از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اندیا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند فقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل الله اعلم بما کانوا عاملین خدای تعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این مینماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بانچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدای تعالی که بر تقدیر رسیدن ببلوغ بایمان میمردی در آرد به بهشت و آنرا که دانسته است که کافر میمردی در آرد در آتش و این سخن مشکل است یکی ازین جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او ببلوغ و مردن بایمان یا بکفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهگاران بر گناهان که بر تقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند احق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حق تعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاهانیده نشده از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشده چیزی بسوی او درین باب پس توقف کرد در آن یا دانست و آنحضرت حق اذن در کشف آن و اظهار آن نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بانچه داد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بانچه باز گشت ایشان بدانست و بانچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع ایشان اند در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند ولیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک و قصور منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آن است که توقف نموده شود و در شان ایشان جزم کرده نشود و هیچ جانب هیچ قول زیرا که جزم درین باب بنا و اخبار از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی درست باشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب وارد نیافته و هرچه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب است توقف کذا قال التورپشتی والله اعلم

## الفصل الثانی

عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم بدرستی که نخستین چیزیکه پیدا کرد خدای تعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس قال ما اکتب گفت چه نویسم قال گفت خدای تعالی اکتب القدر بنویس هر چیز را که تقدیر کرده شده است فکتب ما کان وما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن ازلی بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون

یعنی آنچه پیش ازما بود و بعد ازما خواهد بود نسبت بزبان تقدیر و کتابت یا گوییم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش
از خلق سموات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در ان زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود
چنانچه ظاهر تعبیر جف دلالت دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال ست چنانچه اولیت خلق او دلالت بران دارد
و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد + رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا + روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد
وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب + رضی الله عنه + عن هذه الآیة + روایت ست از مسلم بن یسار که از کبار تابعین ست و ثقه
و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و هیچکس را در زمان وی بر وی فضیلت نمی نهادند توفی سنة مائة رض گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از
تفسیر این آیت که + واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة + و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد
ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین تا قیامت چنانکه بطریق توالد
و تناسل خواهد بود و لیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از پشت وی نکرد از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه
مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم ست از یهود و غیر هم بنقض عهدی که در روز میثاق بستند تمام آیت نیست و اشهدهم علی انفسهم گواه گردانید
ایشان را بر ذاتهای ایشان و گفت پروردگار تعالی با ایشان الست بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تویی پروردگار
ما گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای ایشان بجهت آن بود که مبادا
بگویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه + قال عمر + گفت عمر در جواب این سوال + سمعت
رسول الله + شنیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یسأل عنها + پرسیده میشد از تفسیر این آیت + فقال + پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم + ان الله خلق آدم + بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را + ثم مسح ظهره بیمینه + پس مالید وی تعالی پشت آدم را بدست راست
خود اسناد مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز ست باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه شهری بنا کرد و بنا کنندگان دیگران بودند و
چون بامر پادشاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست
خداوند تعالی یمین ست و بالجمله این از قبیل متشابهات ست علم بحقیقت آن مفوض بعلم الهی ست عز شانه + فاستخرج منه ذریة +
پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بروجهی که گفته شد ذریتی را + فقال خلقت هؤلاء للجنة + پس گفت خدای تعالی در شان
ایشان پیدا کردم این جماعه را برای بهشت + وبعمل اهل الجنة یعملون + و بعمل اهل بهشت عمل میکنند + ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة + پستر
باز بمالید پشت آدم را پس بیرون آورد از ان جماعه دیگر را از ذریت + فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار یعملون + پس گفت پیدا کردم اینها را
برای آتش و بعمل اهل آتش عمل میکنند + فقال رجل ففیم العمل + پس گفت مردی از صحابه پس بجهت چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل
یا رسول الله فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة + بدرستیکه خدای تعالی
چون پیدا کند بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان + حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة + تا آنکه می میرد بر کاری از کارهای

بهشتيان + فيدخله الجنة + پس مى درآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت + واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال
اهل النار فيدخله النار + وچون پيدا كند بنده را براى آتش در كار ميدارد او را بكار دوزخيان تا آنكه مى ميرد بر كارى از كارهاى دوزخيان پس مى آرد
خداتعالى آن بنده را بآن عمل در دوزخ يعنى در بهشت و دوزخ كه مى درآرد بعمل مى درآرد و عمل علامت برآنست و بعمل امر كرده و عمل نيز تقاضاى اوست پس
عمل براى چه كنيم و فائده آن چيست چه معنى دارد + رواه مالك والترمذى وابوداود + وعن عبد الله بن عمرو رضى قال خرج رسول الله + گفت
عبد الله بن عمرو بن العاص بيرون آمد يعنى از خانه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفى يديه كتابان + وحال آنكه در هر دو دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم
دو كتاب بود + فقال + پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم + اتدرون ما هذان الكتابان + آيا مى دريابيد كه چيست اين دو كتاب چه نوشته اند درين
اهل تاويل گويند كه اين تمثيل و تصوير و تعبيرست از معنى بصورت و مبالغه است در تحقيق آن و تيقن بران متكلم چون خواهد كه تحقيق قول خود نمايد بغير خود و تفهيم
كند معنى دقيق خفى را بمشاهده سامع وانمايد تصوير كند آنرا بصورت و اشارت كند بدان اشارت محسوس اگرچه در خارج عالم حس نباشد و چون كشف كرده شد
بران حضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت اين امر و مطلع شد بران چنانكه شبهه و خفاى نماند دران تمثيل و تصوير كرد معنى حاصل در قلب شريف را بچيزى كه گويا در دو دست
اوست و حال آنكه در خارج كتابى نيست و نوشته نه و اهل باطن و ارباب مكاشفه گويند كه وجود كتاب حق است و محمول بر حقيقت بى شائبه مجاز و تاويل
امام حجة الاسلام در كيمياى سعادت گفته كه امتياز خواص از عوام بدو چيزست يكى آنكه آنچه حاصل گردد مر عامه را از علوم بكسب و تعلم حاصل شود مر خواص را
بى كسب و تعلم از نزد پروردگار بتعليم حكيم و آنرا علم لدنى خوانند ديگر آنكه آنچه عامه در خواب بينند خواص آنرا در بيدارى مشاهده نمايند و حكايات مشائخ
درين باب بسيارست و در كتاب الرؤيا بيايد ان شاء الله تعالى و چون خواص امت را اين حالت و رتبه حاصل بود چگونه سيد المرسلين را صلى الله عليه وسلم
بلكه ظاهر حديث دال است كه صحابه آن دو كتاب نيز نمودند ليكن مضمون آنچه در آنها بود ندانستند و مشائخ گفته اند هر كه اين اعتقاد ندارد ايمان بحقيقت نبوت ندارد
قلنا لا + گفتيم ما نمى دانيم كه چيست اين دو كتاب + يا رسول الله الا ان تخبرنا + مگر آنكه خبر مى كنى تو ما را و اين التماس است از حضرت وى كه خبر دهد ما را + فقال الذى
فى يده اليمنى + پس گفت آنحضرت عليه السلام در شان آن كتابى كه در دست راست وى بود + هذا كتاب من رب العالمين + اين كتابيست از پروردگار جهانيان
+ فيه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم + درين كتاب نامهاى بهشتيان ست و نامهاى پدران ايشان و نامهاى قبيلهاى ايشان بجهت تعيين و تمييز + ثم اجمل
على آخرهم + پس اجمال كرده شده است بعد از تفصيل بر آخر ايشان چنانكه عادت اهل حساب ست كه بعد از تفصيل اعداد در آخر عدد مجمل نويسند
كه چندين شد + فلا يزاد فيهم + پس چون چندين چندين بمبالغه در ضبط و تعيين كرده شده زياده كرده نميشود در ايشان تا ديگرى كه نوشته نشده است
در ايشان در آيد + ولا ينقص منهم + و كم كرده نميشود از ايشان تا از آنها كه نوشته شده است كسى بدر رود + ابدا + هميشه + ثم قال للذى فى شماله + پس
گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن كتاب كه در دست چپ وى بود + هذا كتاب من رب العالمين فيه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل على آخرهم
فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم ابدا + ترجمه اين عبارت از ترجمه عبارت اول ظاهر شد + فقال اصحابه ففيم العمل + پس گفتند ياران آنحضرت صلى الله عليه
وسلم پس براى چيست عمل + يا رسول الله ان كان امر قد فرغ عنه + اگر هست امرى كه پرداخته شده است از وى + فقال + پس گفت آنحضرت
صلى الله وسلم در جواب ايشان + سددوا + بگردانيد عملهاى خود را مستقيم بر طريق حق + وقاربوا + و بجوئيد قربت خدا را و طاعت كنيد او را
كذا قال الطيبى و بعضى گفته اند كه قاربوا تاكيد سددوا است يعنى طلب كنيد باعمال خود سداد و استقامت را و ميانه روى كنيد در عمل و دور مرويد

و افراط و تفریط مکنید در مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد یعنی صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از آن عاجز آیید قریب بآن کنید و بعض
روایات قاربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید از قضا و قدر ذکر نکنید + فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة + پس
بدرستی که بهشتی ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان + وان عمل ای عمل + و اگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل نیک
بود + وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار وان عمل ای عمل + و دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان اگرچه عمل کند هر عملی که باشد + ثم قال رسول الله
+ پس اشارت کرد پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم بیدیه + بهر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بسیار آید و در احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده
قال بیده قال برأسه قال برجله و جز آن + فنبذهما + پس انداخت هر دو کتاب را از هر دو دست پس پشت خود نبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش
یا پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند اشارت بآنکه این امریست که پرداخت کرده شده است از آن و انداخته شده است پس پشت + ثم قال + پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم + فرغ ربکم من العباد + بپرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را + فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
+ گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ + رواه الترمذی + وعن ابی خزامة + بکسر خای معجمه و زای تابعی ست حدیث او در رقی ست و ابو خزامه
صحابی دیگر یست حدیث او در غیر رقی ست کذا فی جامع الاصول + عن ابیه + روایت میکند از پدرش + قال قلت + گفت گفتم + یا رسول الله
ارایت رقی نسترقیها + ای پیغمبر خدا خبر ده ما را از حال افسونهای که افسونگری میکنیم ما بآنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون
که بخوانند آنرا یا در گلو یا بازو به بندند و حکم او آنست که اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست ست و الا حرام و این معنی تفصیل در کتاب الطب الرقی بیاید
+ و دواء نتداوی به + و خبر ده از داروهای که تداوی میکنیم بآن + وتقاة نتقیها + و پناه های که پناه میجوییم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر
و زره امثال آن + هل ترد من قدر الله شیئا + آیا باز میگردانند اینها از قضا و قدر خدای تعالی چیزی را + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
+ هی من قدر الله + این چیزها نیز از جمله قضا و قدر الهی اند اگر خواسته است تقدیر رفته که شفا بخشند و پناه دهند اسباب آنها را نیز میسر گرداند
و تقدیر منافات با اسباب و شرائط ندارد و همه داخل تقدیر یست تقدیر همه را شامل ست و محیط هیچ چیز از احاطه وی بیرون نرود + رواه احمد والترمذی
وابن ماجه + وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله + گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم ونحن
نتنازع فی القدر + و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئله قضا و قدر که چون ست و چگونه است + فغضب حتی احمر وجهه + پس خشم گرفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی + حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان + تا آنکه گویا شکسته شده است در هر دو رخسار وی
دانهای انار + فقال ابهذا امرتم + پس گفت آیا باین تنازع امر کرده شده اید شما + ام بهذا ارسلت الیکم + آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما
یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن در قضا داخل آن نیست آن سر الهی ست او را بوی بگذارید
و بعمل مشغول شوید بقضا وی راضی باشید + انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر + هلاک نشدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر هنگامیکه
تنازع و بحث میکردند در شان قضا و قدر + عزمت علیکم عزمت علیکم + سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم بر شما
+ ان لا تنازعوا فیه + که نزاع نکنید درین امر + رواه الترمذی + روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی + وروی ابن ماجه نحوه عن عمرو
ابن شعیب عن ابیه عن جده + و روایت کرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش محدثان نحوه در جایی میگویند که هر دو حدیث

در معنی متحد باشد و در لفظ متغایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل گویند چنانکه در مقدمه گذشت + وعن ابی موسی قال
سمعت رسول الله + گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت + ان الله تعالی خلق
آدم من قبضة + بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی از خاک فی الصراح قبضة بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا
مشتی از خاک است + قبضها من جمیع الارض + که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع می یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن + فجاء بنو آدم علی قدر الارض
+ پس آمدند اولاد آدم بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلف صورت و سیرت + منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک + بعضی از ایشان
سرخ و بعض سفید بعض سیاه و بعض میان سرخ و سفید و سیاه + والسهل والحزن + و بعض نرم و بعض درشت سهل بفتح سین و سکون ها و کـ آن هر چه
مائل نرمی زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زاء درشت + والخبیث والطیب + و بعض پلید بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره
که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات باطنه است چهار اول از ظاهره + رواه احمد والترمذی وابو داود + وعن عبد الله بن عمرو
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه فی ظلمة + بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی +
فالقی علیهم من نوره + پس بینداخت بر خلق از نور خود + فمن اصابه من ذلک النور + پس کسیکه رسید او را از آن نور + اهتدی + راه راست
یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت + ومن اخطاه ضل + و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام + فلذلک اقول جف القلم علی علم الله
+ پس از این جهت میگویم خشک شد قلم و گذشت تقدیر بر آنچه در علم خدا در ازل از احوال خلائق از هدایت و ضلالت + رواه احمد والترمذی +
گفته اند که مراد بخلق جن و انس است احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول اند بران از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب
ضلال و هلاک است مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده حق سبحانه آن را از آیات بینه و حجج نیره منبثه در نفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه
و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست خدای تعالی که هدایت کند
و بآن نور و آیات مهتدی و منتفع گردانید راه راست یافت و هر کرا نخواست که هدایت کند و محروم گردانید از آن نور گمراه شد چنانچه فرموده اومن کان
میتا فاحییناه وجعلنا له نورا و فرموده افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر او ست
جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا خود همه مهتدی و نورانی بودند
و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت و خروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جواب آنست آنکه
در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعضی برغبت کردند و بعضی بکره از هیبت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند القا کرده
بر ایشان نور هدایت را و اصابت کرد بدیشان و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بران تهیو و تمکن است از اصابت حق
نزد نظر صحیح این منافات ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیی هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیی ضلالت و بعد از
وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت حق والقای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ظلمت
ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه ورای فطرت است این حدیث اشاره بسابقه تقدیر و علم و ارادت الهی است با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفیق
وعن انس رضی الله عنه + قال کان رسول الله + گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مکرر این یقول + بسیار میکرد گفتن این قول را + یا مقلب القلوب

ثبت قلبی علی دینک + ای گرداننده دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود و بظاهر اضافت قلب بذات شریف خود کرد و در حقیقت عبارت از دیگری
امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مأمون العاقبه و محفوظ القلب است همچنین جمیع انبیاء و غرض اصلی تعلیم و تلقین امت است بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس
گفت + فقلت یا نبی الله آمنا بک + ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم ما بتو + وبما جئت به + و بدانچه آوردی تو آنرا + فهل تخاف
علینا + پس آیا می ترسی بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان را بان که ایمان ما میلی + قال نعم + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری
میترسم برشما + ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله + زیرا که دلها در تصرف قدرت الهی است + یقلبها کیف یشاء + میگرداند دلها را چنانکه میخواهد +
رواه الترمذی و ابن ماجه + وعن ابی موسی رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل القلب + حال و مثال دل در تقلب و گشتن از
حالی بحالی + کریشة بارض فلاة + مانند پری ست در زمین دشت که + یقلبها الریاح ظهرا لبطن + میگردانند آن پر را بادها و مختلف میسازند ظاهر آنرا
بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الهی عارض میشود و میگردانند + رواه احمد + وعن علی قال قال رسول الله +
روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع + ایمان نمی آرد و مومن نمیگردد
هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد بچهار خصلت + یشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله + خصلت اول ایمان آوردن بزبان گواهی دادن بوحدانیت
الله تعالی و بپیغمبری من باین طریق که + بعثنی بالحق + برانگیخته و فرستاده است مرا الله تعالی بجانب کافه خلق بحق + و یومن بالموت + دوم ایمان آوردن
بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک جمیع اجزای او یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و فساد مزاج یا مراد علم است بمقتضای
ایمان بموت + والبعث بعد الموت + سوم ایمان آوردن به برانگیختن حق تعالی بندگان را و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن + و یومن بالقدر +
چهارم ایمان آوردن بتقدیر الهی در ازل همه کائنات از جواهر و اعراض و ذوات و صفات را بتقدیر کرده و تعیین نموده است + رواه الترمذی و ابن ماجه
وعن ابن عباس رضی الله عنهما + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة + دو قسم اند
از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی آن دو گروه که ام اند یکی مرجیه دیگری قدریه + رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب + مرجیه بهمزه
از ارجاء بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنکه ایمان قول است بی عمل است و تسمیه ایشان باین نام بجهت موخر گردانیدن و ساقط کردن
ایشان است عمل را و اکثر برآنند که مرجیه نام فرقه جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را خلع اختیاری در آن حاصل نه و نسبت فعل بوی بمنزله نسبت فعل
بجمادات است چنانکه گویند آسیا گشت و جوی روان شد ایشان را مجبره نیز گویند و اما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان آنست که
بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و قدریه [illegible] است جبریه [illegible] افراط اند بجهت [illegible] عمل [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] اهل سنت [illegible] جبریه [illegible] آنکه عمل [illegible] ایمان [illegible]
نمیدانند و بنده را خالق افعال نمیگویند و این غلط است زیرا که اهل سنت و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال ایمان دانند و قول
بلا عمل و مذهب ایشان متوسط است میان جبر و قدر و لیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه لیکن صحیح آنست که
مسارعت نمی باید کرد بتکفیر اهل هوا که بتاویل رفته زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکه بتاویل میگریزند از کفر و تمسک
میکنند بکتاب و سنت و بذل جهد مینمایند در اصابت حق و لیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای سلف

ہمین ست و احتیاط ہم درین ست و نہی کردہ شدہ ایم از تکفیر اہل قبلہ ہر چہ در شان ایشان واقع شدہ است از انچہ دلالت دارد بر کفر از باب تہدید و تشدید
مبالغہ و تغلیظ ست و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علماء محدثین سخن ست واللہ اعلم ٭ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال سمعت
رسول اللہ ٭ گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ٭ می گفت یکون فی امتی ٭ میباشد در امت من
خسف و مسخ ٭ خسف فرو بردن زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن ٭ وذلک فی المکذبین بالقدر ٭ و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار
کنندگان قدر ست و ازینجا معلوم شد که قدریہ نام آن جماعہ است که منکر قدر اند نہ آنانکہ مثبت قدر اند چنانکہ ایشان با میگویند که این نام بشما مناسب تر
و اولی تر ست خذلہم اللہ ٭ رواہ ابوداود وروی الترمذی نحوہ ٭ و ازین حدیث معلوم گردد که درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی ست چنانکه در امم سابقہ بود
و تحقیق وارد شدہ است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید بعض گفته اند که مراد آنست که اگر درین امت خسف و مسخ
واقع میشد درین فرقہ واقع میشد واللہ اعلم ٭ وعنہ ٭ و ہم از ابن عمر ست ٭ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم القدریۃ مجوس ہذہ الامۃ فرقۂ
قدریہ که انکار قدر میکنند و میگویند که بندہ خالق افعال خود ست مجوس این امت اند یعنی حال اعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابہ حال اعتقاد مجوس ست
که قائل اند بتعدد آلہ و اثبات میکنند دو خدا در یزدان و اہرمن و میگویند یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعض علما براہ مبالغہ رفته و گفته اند که حال ایشان
بدتر از حال مجوس ست که اثبات شرکای لا تعد و لا تحصی میکنند ٭ ان مرضوا فلا تعودوہم ٭ اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشانرا ٭ وان ماتوا فلا تشہدوا ٭ و اگر
بمیرند حاضر نشوید ایشانرا یعنی نماز نکنید بر جنازۂ ایشان یعنی رعایت نکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نہ در حالت حیات و نہ بعد از ممات ٭
رواہ احمد و ابوداود ٭ وعن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجالسوا اہل القدر ٭ ہمنشینی نکنید با اہل قدر ٭ ولا تفاتحوہم ٭ و حاکم
نسازید ایشانرا مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در آیۂ کریمہ ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق آمدہ حاکم را فاتح گویند و در تفسیر فتاح که از اسمای حسنای الہی تعالی ست
گفته اند کشایندۂ ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند که مراد بمفاتحت ایشان ابتدا بمجادلہ و مناظرہ ست با ایشان و بحث و نزاع
در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبہہ نگردد و ازینجا معلوم گردد که سلامت در سد باب مجادلہ و مباحثہ است با اہل بدع متعصبہ که ضرر میکنند در اعتقاد
و می توان گفت که مراد نہی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا و اشد و اغلظ ست در ترک مصاحبت و
اختیار مجانبت خصوصا از بحث و جدال و قیل و قال ٭ رواہ ابوداود ٭ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ ٭ گفت عائشہ رضی
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ستۃ لعنتہم ٭ شش کس اند که لعنت کردہ ام من ایشانرا ٭ لعنہم اللہ ٭ لعنت کناد ایشانرا خدای تعالی پس این جملہ
دعائیہ است یا چون گفت لعنت کردہ ام ایشانرا گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد زیرا که لعنت کردہ است ایشانرا خدا و ہمچنین کلامی را
اہل عربیت استیناف گویند ٭ وکل نبی یجاب ٭ و ہر پیغمبر قبول کردہ شدہ است دعای او و این جملہ کلامی ست که ذکر کردہ شدہ بجہت تاکید و تقریر
لعنت بر ایشان ٭ الزائد فی کتاب اللہ ٭ یکی از آن شش کس آنکس ست که زیادہ کنندہ است بر کتاب خدا یعنی در آرندہ در وی چیزی که نیست از ان
یا تحریف کنندۂ لفظ یا معنی او را چنانکه اہل کتاب کردند پس مراد بکتاب اللہ جنس آن باشد از قرآن و غیرہ گفته اند که تواند که مراد بکتاب اللہ حکم اللہ باشد
و ارادۂ حکم از کتاب درست ست و شائع چنانکه کتب بمعنی فرض آمدہ است ٭ والمکذب بقدر اللہ ٭ دوم از ان شش کس تکذیب کنندہ تقدیر الہی است
تعالی شانہ و انکار کنندۂ آن چنانچہ قدریہ کنند ٭ والمتسلط بالجبروت ٭ سوم تسلط و قہر و غلبہ نمایندہ بر مردم بتعظیم و تکبر ٭ لیعز من اذلہ اللہ ٭ تا گرامی

وارجمند گردانید کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی + ویذل من اعزه الله + و خوار و بیقدر گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی
مراد ظلمه سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبهٔ قهر این خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند
+ والمستحل لحرم الله + و چهارم استحلال کننده مر حرم خدا را که از هست آنچه گرد بر گرد وی است از زمین حرم که آن را حرم خوانند ...
بکسر حا و تحتل کسی که بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حق تعالی در آن شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بفتحتین ضبط
کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گرداننده چیزی را که حرام است و توربشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن
صحیح نیست بقیاس خود چنین ساخته است والله اعلم + والمستحل من عترتی ما حرم الله + پنجم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزی را
که حرام گردانیده است آن را خدای تعالی کردن آن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام مطلقا خواه از
حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است لیکن درینجا بیشتر و سخت تر است
پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبی گفته
که من در من عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را استحلال نماید عتاب و عقاب وی ازان بیشتر است که با وجود شرف
فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نسای مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما ای زنان پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی دوچند گردد و درینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت
سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند + **بیت** + شرمی از روی خوب خویش بدار + که بدان رو کار زشت
کنی + عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صبیحی + ولی چه سود که قدر جمال خویش ندانی + والتارک لسنتی + ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا
و رسول خدا ترک کننده سنت من است و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانت و قلت مبالات است کفر است
و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیانا
ترک شود معصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق + رواه البیهقی فی المدخل و رزین فی کتابه + روایت
کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب اوست و روایت کرد رزین در کتاب خود + **وعن مطر بن عکامس** + رضی الله عنه بضم عین
و تخفیف کاف و کسر میم و بسین مهمله و مر او را صحبت است معدود است در کوفیین همین یک حدیث دارد و بعض گفته اند که شناخته نشده است
او را صحبت والله اعلم + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض + چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده را از
از بندگان را که بمیرد در زمینی از زمینها + جعل له الیها حاجة + بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت ادای آن حاجت
و در آن زمین برود و بمیرد + **بیت** + از کویش میروم با صد هزاران حسرت و زاری + نمیدانم که روزی میدهندیا اجل ما را + رواه احمد والترمذی +
**وعن عائشة** قالت قلت + روایت است از عائشه که گفت گفتم + یا رسول الله ذراری المؤمنین + اطفال مسلمانان که مرده اند
چیست حال ایشان آیا در بهشت اند یا در دوزخ و ذراری جمع ذریت است چنانکه براری جمع بریت + قال من آبائهم + فرمود از پدران خود اند یعنی حکم
پدران خود دارند و در بهشت اند با ایشان + فقلت + پس گفتم + یا رسول الله بلا عمل + بی عمل در بهشت اند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت

میرفتند + قال + فرمود + الله اعلم بما کانوا عاملین + خدا دانا تر است بچیزی که بودند ایشان از عمل کنندگان آن اشارت بقضا و قدر است چون
عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن اطفال را اگرچه بالفعل عمل نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و
تقدیر بروی چنین رفته + قلت + گفتم + فذراری المشرکین + پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست + قال من آبائهم + فرمود ایشان نیز از
پدران خود اند حکم ایشان دارند + قلت بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین + کلام درین مقام سابقا گذشته است فتذکر + رواه ابو داود +
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوائدة والموؤدة فی النار + وائده زن گور کننده فرزند خود را زنده که اکثر اهل عرب دختران را
میکردند و موؤده دختری گور کرده شده + رواه ابو داود + و اشکال درین حدیث آنست که وائده صحیح است بودن وی در آتش از جهت کفر وی اما موؤده که
طفل است و هیچ گناه نکرده چه کفر ورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بتوجیهات متعدده یکی آنکه موؤده [illegible]
که از اطفال مشرکین است و فتوی او در فریق بحکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را
درین باب آورده اما کسانی که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را که مراد بوائده اینجا قابله است و بموؤده مادر است
یعنی الموؤدة لها یعنی آنکه گور میکند اطفال را داخل باشد در حق بعض گفته اند که وارد این حدیث در باره خاص است بهر که کرده این حکم از عالم غیب است
وغیره آنرا بران قیاس نتوان کرد که حق تعالی حکم میکند در بندگان خود بهرچه میخواهد و این مثل است بقتل خضر علیه السلام و توان گفت که آن موؤده بحد بلوغ
رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم +

**الفصل الثالث** + عن ابی الدرداء + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل فرغ الی کل عبد
من خلقه من خمس + بدرستی که خدا تعالی فارغ شده منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات اوست از پنج چیز و چون فراغ محال است
بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبدیل و تغیر تقدیر اوست و فی الصراح فراغ پرداختن از کاری پس از ان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود + من اجله و عمله
ومضجعه واثره ورزقه + یعنی فارغ شد از اجل هر بنده تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و
فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین مراد اینجا سکونست و مراد باثره حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان
مقدر است و آن یا مراد بمضجع مکان موت واثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت است باقامت واثر که بمعنی نشان پاست بر روی زمین اشارت
بسافرت مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق + رواه احمد + وعن عائشة + رضی الله عنها + قالت سمعت رسول الله + گفت عائشه
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت من تکلم فی شیء من القدر + کسیکه سخن کند و بحث کند در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر + سئل عنه
یوم القیمة + پرسیده شود از ان در روز قیامت + ومن لم یتکلم فیه لم یسئل عنه + و کسیکه سخن نکند در ان پرسیده نشود از ان [illegible]
در افتادن مسئله قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن در افتادن از ان گرفتار پرسش و عتاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بان بیارند و سکوت بدان
ورزند و بعمل مشغول باشند کاوش نکنند که فائده ندارد + رواه ابن ماجه + وعن ابن الدیلمی قال + روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت اتیت ابی بن کعب
فقلت له + آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه و اجله ایشان بود پس گفتم مر او را + قد وقع فی نفسی شیء من القدر + تحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه
از رهگذر آنکه اگر همه بقضا و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه و حکایت نفس بود

فحدثنی پس حدیثی بخوان مرا از احادیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود * لعل الله ان یذهبه من قلبی * شاید که خدای تعالی
ببرد آن شک وشبه را از دل من * فقال * پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبه مرا و استبعاد مرا التعذیب مواخذه بر ذنوب که تعالی بندگان را و
بیان کرد که وی جل وعلا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک اویند میکند هرچه میخواهد و هر تصرف که مالک در مملوک خود کند ظلم نباشد
گفت * لو ان الله عزوجل عذب اهل سمواته واهل ارضه * اگر فرضست که خدای تعالی عذاب میکرد تمامه آسمانیان و زمینیان را * عذبهم وهو
غیر ظالم لهم * عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را * ولو رحمهم کانت رحمته
خیرا لهم من اعمالهم * و اگر رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمند تر مر ایشان را از عملهای ایشان بپستر اشارت کرد که ایمان بقدر
و بجمیع کائنات عموما و در احوال انفس آدمی خصوصا از واجبات است و برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بسی عظیم باشد بیرون از
قدرت بشر و شرطاست مر در آمدن بهشت را و گفت * ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله * و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا *
ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر * قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر * وتعلم ان ما اصابک لم یکن لیخطئک
و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا * وان ما اخطاک لم یکن لیصیبک * و بدانی که آنچه گذشته است از تو
و نرسیده است نبود برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد تو نگوئی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد نگوئی که اگر سعی میکردم
میرسید بلکه باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه * ولو مت علی غیر هذا لدخلت النار * و اگر فرضا بمیری بر
غیر این حال اعتقاد و ایمان بقدر هر آئینه در آئی آتش دوزخ را * قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود * گفت ابن الدیلمی پستر آمدم عبد الله بن
مسعود را که از مخصوصان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت بهرچه وی راضی است * فقال
مثل ذلک * پس گفت ابن مسعود مانند این سخن که ابی بن کعب گفته بود * قال ثم اتیت حذیفة بن الیمان * گفت پستر آمدم حذیفة بن الیمان را که صاحب
سر رسول صلی الله علیه وسلم بود * فقال مثل ذلک * پس گفت حذیفه نیز مانند همان سخن * ثم اتیت زید بن ثابت * پستر آمدم زید بن ثابت را که نیز
از عظما و علمای صحابه بود * فحدثنی عن النبی * پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل ذلک * مانند آن * رواه احمد وابو داود
وابن ماجه * از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد نکردند و رفع آن بحضرت صلی الله
علیه وسلم ننمودند و زید بن ثابت رفع نمود * وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر * روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است
دیلمی است و بعض گفته اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما * فقال * پس گفت آن مرد با ابن عمر که * ان فلانا یقرئ علیک السلام
فلان کس نام مردی بود که مذهب قدر پیدا کرده بود و این بدعت را در میان آورده میخواناند بر تو سلام یعنی ترا سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که
میگویند فلان خواناند مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همان ست که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وی سلام وی نیز میخواند بر وی سلام پس یار است
می آید که خواناند او را سلام * فقال * پس گفت ابن عمر * انه بلغنی انه قد احدث * بتحقیق شان اینست که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده
در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن * فان کان قد احدث * پس اگر است که بتحقیق او احداث کرده است * فلا تقرئه منی السلام *
پس نخوانان او را از جانب من سلام * فانی سمعت رسول الله * پس بتحقیق که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت *

یکون فی امتی * یعنی باشد در امت من * او فی ہذہ الامة * یا گفت میباشد درین امت شک از راوی است که این لفظ فرموده یا آن خسف
ومسخ او قذف فی اہل القدر * در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن با سنگ از آسمان باریدن در اہل قدر یعنی آنہا که منکر اند آنرا و ازینجا
معلوم شد که ظہور این بدعت حدوث این مذہب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیہم اجمعین * رواہ الترمذی وابوداود وابن ماجه و
قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب * تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است * وعن علی
رضی الله عنه قال سألت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیر المؤمنین علی گفت پرسید خدیجه * النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم * عن
ولدین ماتا لها فی الجاهلیة * از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده بودند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ *
فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار * آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند * قال * گفت علی رضی الله عنه فلما رأی الکراهة
فی وجهها قال * پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت * او رأیت مکانهما لابغضتهما * اگر ببینی تو مکان [و منزلت]
آن دو فرزند را و حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی تعالی هر آئینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان * لابغضتهما بیا بعد از تا از
اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده قالت * گفت خدیجه * یا رسول الله فولدی منک * پس فرزند من که از تو شد و هم
حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آن فرزند تو که از من بود * فی الجنة * در بهشت است * ثم قال رسول الله * باز گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة * بدرستی
که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند * وان المشرکین و اولادهم فی النار * و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند * ثم قرأ رسول الله
پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * از جهت استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدران اند تا مادران و از برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی
مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که * والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم * و آن کسانیکه ایمان آوردند و پیروی کردند
ایشان را اولاد ایشان بایمان الی آخر آیه اینست که الحقنا بهم ذریتهم * پیوست کردیم با ایشان ذریت ایشان را * رواه احمد * وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره * هرگاه که پیدا کرد خدا تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته موکل را بر
ارحام که بمالد * فسقط عن ظهره کل نسمة * پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسمه بفتح نون و سین مردم * هو خالقها من ذریته الی یوم القیامة
که خدا تعالی پیدا کننده اوست از اولاد آدم تا روز قیامت باین طریق که درینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذرات و نسبات از پشت بنی آدم برآمدند
و چون همه از پشت آدم بود نسبت بوی داده * وجعل بین عینی کل انسان منهم * و گردانید میان دو چشم هر آدمی ازین آدمیان * وبیصا من نور *
بریق و لمعان از نور وبیص بفتح واو و کسر موحده و صاد مهمله درخشش * ثم عرضهم علی آدم * پس عرض کرد و نمود ایشانرا بر آدم * فقال * پس گفت
آدم ای رب * ای پروردگار من * من هولاء * کیستند این کسان * قال ذریتک * گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند * فرأی رجلا منهم * پس دید آدم
مردی را از ایشان فاعجبه وبیص ما بین عینیه * پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود * فقال ای رب من ہذا * پس گفت آدم
ای پروردگار من کیست این مرد * قال داود * گفت پروردگار تعالی این داود پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داود آدم را
از ہر باید که بہر بودی اکمل و اجمل از دیده و اتم باشد شاید که در آنجا آنی باشد که در چشم آدم آنرا خوب نمود و الا اقلین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر

و تمام متر و کامل عمر خواهد بود با آنکه مشهور است که فصل کلی منافی فصل جزئی نیست * فقال ای رب کم جعلت عمره * پس گفت آدم پروردگار را چند گردانیده عمر
او را * قال ستین سنة * گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال * قال چون آدم داؤد علیهما السلام خوش نمود و را ابله وداد و محبت پیدا شد
گفت آدم * رب زده من عمری اربعین سنة * ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد * قال رسول الله *
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة * پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنچه مشهور است
هزار سال بود * جاءه ملک الموت * آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند * فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة * آیا باقی نمانده است از
عمر من چهل سال * فقال * پس گفت ملک الموت با آدم * اولم تعطها ابنک داؤد * آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست پسر ترا که داؤد است * فجحد آدم
فجحدت ذریته * پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار * ونسی آدم * و فراموش کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره
فاکل من الشجرة * پس خورد از آن شجره * فنسیت ذریته * پس فراموش کردند اولاد او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی * وخطا آدم وخطات ذریته * خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بعین حمل کرد
و خطا کردند ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود در اولاد او از آنجا سرایت کرد * رواه الترمذی
مانند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که صادر شد این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود
که پیدا میکند حق تعالی آنرا در بشر از عرض سستر و پیری و کبر سن چنانکه در حدیث یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحدیث آمده است
نه بقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی میگذراند و از آن منزه نیستند وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم * وعن ابی الدرداء عن النبی
و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه * پیدا کرد خدا تعالی آدم را
هنگامیکه پیدا کرد او را * فضرب کتفه الیمنی * پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست آدم را * فاخرج ذریة بیضاء * پس
بیرون آورد ذریت سفید را * کانهم الذر * گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله یعنی مرواریدها بر بنا تقدیر
بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است * وضرب کتفه الیسری * و زد شانه چپ او را * فاخرج ذریة سوداء
پس بیرون آورد ذریت سیاه * کانهم الحمم * گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی * فقال للذی فی یمینه * پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند
الی الجنة * اگر خطاب بآن کرده است معنی کلام چنین شود که بروید بسوی بهشت و اگر خطاب بملائکه است که معنی از حال این گروه با ایشان میگوید
معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروه را * ولا ابالی * و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل ایشان
و متصرف مطلق ام هرچه میخواهم میکنم * وقال للذی فی کتفه * و در بعض نسخ فی کفه * الیسری الی النار * و گفت مر آن گروه را که در کتف چپ یا در کف چپ
بودند بسوی آتش و دوزخ روید * ولا ابالی * رواه احمد * وعن ابی نضرة * بفتح نون و سکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث است
سنة سبع ومائة * ان رجلا من اصحاب النبی * روایت است از ابی نضرة که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله * که گفته میشود
او را ابو عبد الله * دخل علیه اصحابه * در آمدند بر وی یاران او * یعودونه * در حالتیکه بیمار پرسی میکردند او را * وهو یبکی * و حال آنکه او میگریست * فقالوا له ما یبکیک
پس گفتند یاران او مر او را چه چیز میگریاند ترا * الم یقل لک رسول الله * آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک * بگیر از موی بروت
خود و پست و کوتاه کن آنرا * ثم اقره حتی تلقانی * پس بر قرار دار آن را بهمین حال و دراز مکن و دائم باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی و پیش من آئی مرا بر حوض

یاد بهشت یا در جاهی دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بلاقات خود داده لابد آنچ تابع اسلام
بود قال بلی گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است ولکنی سمعت رسول الله ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول میگفت ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة بدرستیکه خدا تعالی گرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را واخری
بالید الاخری وگرفت جماعه دیگر را بدست دیگر وقال وگفت هذه لهذه وهذه لهذه این قبضه واین جماعه که در دست راست اند مر این را است یعنی
بهشت را واین جماعه دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالی وباکی ندارم ولا ادری فی ای القبضتین انا ونمی دانم که در کدام
یکی ازین دو قبضه ام من یعنی اگرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بی نیاز
وقادر مطلق هرچه خواهد بکند وگفته که می درآرم در بهشت هرکرا خواهم ومی افگنم در دوزخ هرکرا خواهم وباک ندارم وهیچکس را نمیرسد که بگوید که چرا کرد
این خوف از دل نمیرود وموجب گریه همینست بعضی از عرفا گفته اند که اگرچه بمقتضای صدق وعده وبشارت شارع امنی واطمینانی حاصل میشود ولیکن
خوف لاابالی از ساحت سینه بیرون نمی شود وبرین حال مبتنی است تمنی صحابه با وجود بشارت یا لیت کذا ویا لیت کذا یکی گفته ای کاش من
گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی وبخوردندی وبیرون افگندندی ودیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی خاشاکی بودمی واین را تحقیقی است که
در رسالۀ تسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی روایت است از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله
المیثاق من ظهر آدم گرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بفتح نون نام وادی است نزدیک بعرفات در میان مکه وطائف ...
راوی تفسیر کرد نعمان را وگفت یعنی عرفه از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها پس بیرون آورد حق تعالی از پشت
آدم هر ذریتی را که پیدا کرد آنرا فنثرهم پس پاشید ایشانرا بین یدیه پیش آدم کالذر مانند مورچه های خرد ثم کلمهم قبلا پس کلام کرد با ایشان
روبرو قبلا بضمتین یعنی روبرو قال الست بربکم گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شهدنا گواهی دادیم
بربوبیت تو ... سلیمان است وهو علی کل شیء قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت بدرستیکه ما بودیم ازین
غافل او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل یا نگوئید روز قیامت که شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما وکنا ذریة من بعدهم و بودیم ما ذریت
بعد از ایشان پس اقتدا واتباع کردیم ایشان را افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس هلاک میگردانی ما را بکردار اهل بطالت واین ...
عذر نشود ... که ... میثاق توحید الهی ... از ذریت واقع شده وپیغمبران باخبار ... خبر ...
عارفان ... که این یاد دادن عهد الست برای غافلان وبیخبران بود والا هوشمندان بیداردل هنوز بگوش هوش آن سوال وجواب میشنوند
**بیت** الست ازل همچنان شان بگوش وبفریاد قالوا بلی در خروش علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان
یاد دارم که گوئی دیروز بود پیر هری قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی وفردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده صوفی
در همان روز است انتهی از محققان گویند که در عالم اله ماضی ومستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء **بیت** آنکه از حق
نیست غافل یکنفس ماضی ومستقبلش حال است وبس سرور انبیاء صلوات الله علیه وسلامه موسی را می بیند که با عصا ... نفر بنی اسرائیل
بحج می آید وبحقیقت در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد آنکه از ماضی خبر میدهد بدین کلام تحقیق است در مقام خود مذکور

**وعن ابی بن کعب** • انصاری است حاضر شد عقبهٔ اولی را و بود از کاتب وحی و اقرء صحابه و ملقب بسید القرا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مامور شد که سورهٔ لم یکن الذین کفروا بروی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال او در بسیاری از مواضع
مذکور است • فی قول الله • روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عزوجل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم • و این تفسیر را
اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله علیه وسلم
ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت • قال • گفت ابی ابن کعب جمعهم • فراهم آورد پروردگار ایشان را • فجعلهم ازواجا • پس خواست که بگرداند
ایشان را اصناف • پس گردانید • ثم صورهم • پس صورت بخشید ایشان را • فاستنطقهم • پس گویا گردانید ایشان را • فتکلموا • پس سخن کردند ایشان
ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق • پس گرفت ایشان عهد و پیمان را • واشهدهم علی انفسهم • و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان • الست بربکم
گفت آیا نیستم من پروردگار شما • قالوا بلی • گفتند آری تو پروردگار مائی • قال فانی اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع • گفت پروردگار
پس بدرستی که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را • واشهد علیکم اباکم آدم • و گواه میگیرم بر شما پدر شما را که آدم است • ان تقولوا • تا نگوئید
کنایه است از اشهاد و اقرار گواهی بر ایشان بر شما و ثابت گردانیدن شما آنرا گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی ببعث رسل که یاد دهند ایشان را اخطارها
گفته ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا • تا نگوئید روز قیامت ندانستیم ما این قضیه را • اعلموا انه لا اله غیری • بدانید که بدرستی که شان این است که نیست هیچ معبود
بحق جز من • ولا رب غیری • و نیست پروردگار جز من • ولا تشرکوا بی شیئا • و شریک نگردانید بمن چیزی را • انی سارسل الیکم رسلی • بدرستی که من سرانجام است که
بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را • یذکرونکم عهدی ومیثاقی • که یاد دهند شما را عهد مرا و پیمان مرا • وانزل علیکم کتبی • و فرود آرم بر شما کتابهای خود را • قالوا شهدنا بانک ربنا و الهنا
گفتند ایشان گواهی دادیم ما باینکه تو پروردگار مائی و معبود مائی • لا رب لنا غیرک لا اله لنا غیرک • نیست پروردگار ما را جز تو و نیست معبود ما را جز تو
فاقروا بذلک • پس اقرار کردند بآن • ورفع علیهم آدم • و برداشته شده مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان آدم علیه السلام • ینظر الیهم
در حالیکه نگاه میکند بجانب ایشان • فرای الغنی والفقیر • پس دید آدم توانگر و محتاج را • وحسن الصورة ودون ذلک • و دید نیکو صورت را
و پایان تر و کمتر از آن در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوبصورت و بعض بدصورت و غیر آن مختلف
در اشکال و صفات و احوال • فقال رب لولا سویت بین عبادک • پس گفت آدم ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان تا آنکه
همه بندگان تو از یک نوع بودندی یکسان و آن هر دو یکیست • قال انی احببت ان اشکر • گفت پروردگار تعالی از جهت آن سویت
نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر یک حال بر یک نعمت می آفریدم حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی
چیزی نهاده ام که در دیگری نیست چون درویش را باید شکر گوید مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و هکذا +
ورای الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور • و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغها که تابد بر ایشان روشنی • خصوا بمیثاق آخر
فی الرسالة والنبوة • مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنرا ادا کنند و
از عهدهٔ آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام الهی بخلق برسانند • از ینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب
کلامیه مذکور است • وهو قوله • و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم • و چون گرفتیم

تا که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت + الی قوله + تا قول وی تعالی + وعیسی ابن مریم + تمام این آیت اینچنین ست
واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم + کان فی تلک الارواح + بود عیسی بن مریم درمیان ارواح
آن ذریات نه درمیان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و مسمی بروح الله بود و او را مصور بجسم نساخت و هم درمیان
ارواح گذاشت + فارسله الی مریم + پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود درمیان ارواح بسوی مریم + علیها السلام فحدث عن ابی انه
دخل من فیها + پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهان وی + رواه احمد + **وعن ابی الدرداء** رضی الله عنه
قال بینما نحن عند رسول الله + گفت ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نتذاکر ما یکون + مذاکره و گفتگو میکردیم
چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که بسابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود ولی آن سابقه ازینجا ظاهر میشود که مذاکره قضا
که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را ازان منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد
اذ قال رسول الله + ناگاه جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که این همه مقتضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعاً متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی
ازان و آن خلق مردم است بضم خا بمعنی سیرت باطن او که قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا بمعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه + چون بشنوید کوهی را که جنبیده و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید
و باور دارید آنرا که ممکن است + واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه + و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از خوی و خصلت خود + فلا تصدقوا
پس تصدیق نکنید بدان و باور ندارید آنرا + فانه یصیر الی ما جبل علیه + زیرا که بدرستی آن مرد می گردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول
و مخلوق شده است بران صفت و مقدر گشته بر وی پس آنکه او را کیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر آلهی بران رفته که چنین باشد اگر احمق
و نادان و گول میگردد و بر عکس نیز و اما آنکه در ظاهر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث گول و نادان
نمی گردد یا گول است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه ازین قبیل است سخن دران کس است که مجبول و مخلوق بر خلقی
افتاده و قضا و قدر آلهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغیر و تبدیل نپذیرد و در ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب دران قسم دیگر میرود نه در این
رواه احمد + **وعن ام سلمة** + رضی الله عنها + قالت + روایت است از ام سلمه که گفت + یا رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام وجع +
همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال دردی + من الشاة المسمومة التی اکلت + ازان گوسفند زهر دار که خورده بودی یعنی در خیبر + قال + گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم + ما اصابنی شیء منها + نرسید مرا چیزی از درد ازان گوسفند + الا وهو مکتوب علی + مگر که آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من
و آدم فی طینته + و حال آنکه آدم در طینت خود بود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پاره گل و خلقت و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر مجاز
کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهر دار کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که این همه بتقدیر آلهی است که در ازل رفته +
رواه ابن ماجه + **باب اثبات عذاب القبر** چون قومی از مبتدعه اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و
احادیث مشهوره که قدر مشترک ازان بحد تواتر رسیده دران باب آمده است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند
بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث وارده درین باب و عذاب مشتق است از

عذب بمعنی منع است زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعضی گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو نه آن گوی که مرده در وی گور کنند چه بسا مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی از ان که آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را متعلق سازد و حیاتی بخشد و عذاب کند و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسیکه عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیدهٔ بصیرت در ان نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد و بیت کن بهرچه خواهد بر و حکم نیست که چه پیدا و پنهان بنزد وی شکی نیست و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصح و اسلم و اقرب آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم گزیدن ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند محض مثال و خیال و آنکه ما نبینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر است که بآن توان دید و اگر بچشم سر نمایند بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذرانید و صحابه در مجلس همه نشسته می بودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر درینجا تردد است فکر ایمان بیرازین باید کرد چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزنده گردانیدن میت است یا در مقابله داشتن روح با وی یا بنوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت کنه حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیات است چنانکه ظاهر احادیث دال است بران و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق سازند حلیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب بدان از دل آدمی نباشد که ینبوع حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال **الفصل الاول** عن البراء بن عازب صحابی است اول مشاهد او خندق است و پیش از ان صغیر شمردند او را و حاضر نشد احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین و نهروان رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فرمود مسلمان در وقتیکه پرسیده میشود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم فذلک قوله پس آن گواهی دادن مراد است بقول خدای تعالی که فرموده است یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ثابت و برجای میدارد خدای تعالی مومنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنان بر قول ثابت که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالی است که مومن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است چه دین اسلام همین است وفی روایة و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فرمود این آیت که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر فرود آمده است

در شان عذاب قبر یقال له من ربک گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید پروردگار من خداست و نبیی محمد

پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه ولفظ مصابیح چنین است اذا قیل له من ربک ما دینک من نبیک چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو
وچیست دین تو وکیست پیغمبر تو فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است ودین من اسلام است وپیغمبر من محمد است
صلی الله علیه وسلم واین لفظ اتم واظهر است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که
بنده چون نهاده شود در گور خویش وتولی عنه اصحابه وروی بگردانند از وی یاران وی وانه لیسمع قرع نعالهم بدرستیکه وی بتحقیق میشنود کوفتن نعال
اصحاب یعنی آواز پایهای ایشان را که بر زمین میروند اتاه ملکان می آیند او را دو فرشته فیقعدانه پس می نشانند آن دو فرشته او را فیقولان
ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لمحمد یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه وسلم
واشارت بهذا بآن حضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر وحضور اوست در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی است
در عیان باین طریق که در قبر مثالی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا بمشاهده جمال جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده
گشاده شود وظلمت فراق بنور لقای دلگشای او روشن گردد ودرینجا بشارتیست مر مشتاقان غمزده را که اگر بر امید این شادی جان دهند وزنده
بگور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهیم چه غم غم نیست اگر ز ماه رخت پرتوی فتد شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد فاما المؤمن فیقول اما مومن که مصدق فضل وکمال ودلداده حسن وجمال اوست میگوید اشهد انه عبد الله ورسوله
گواهی میدهم بدل وجان میگوییم که وی بنده خاص خدا وفرستاده برحق اوست فیقال له انظر الی مقعدک من النار پس گفته میشود مر مومن را
که نگاه کن بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده وساخته بودند قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو
خدای تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود جای نشستنی در بهشت فیراهما جمیعا پس می بیند آن مومن هر دو جای را که از دوزخ است وبهشت وحکمت
در نمودن هر دو جای آنست که فرح وسرور وی بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیه دوزخ ودیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت وکافر احال عکس
این خواهد بود واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل اما منافق وکافر پس گفته میشود هر یک را چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق وکافر نمیدانم ودرنیافتم کنت اقول ما یقول الناس بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند
مردم ودر نیافتم حقیقت حال را فیقال له لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود ونخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اهل حق را
واصل تلیت تلوت بود واو را بیا بدل کردند ودر تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم ویضرب بمطارق من حدید وزده میشود
هر یک از منافق وکافر بمطارق از آهن ومطارق جمع مطرقه بکسر میم وسکون طا خایسک آهنگران ضربة زدنی عظیم شدید فیصیح صیحة یسمعها من یلیه
غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که میشنود آنرا که نزدیک اوست جز آدمیان وپریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعده ابتلاء وتکلیف بجای
ماند وایمان بغیب باشد وضروری وعیانی نگردد ونیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد وثقلین نام جن وانس است وثقل بفتحتین در اصل لغت
مسافر وحشم وی وهر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس متفق علیه ولفظه للبخاری است
این حدیث را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن بلفظ وی مر بخاری راست تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات مومن و
عذاب کافر ومنافق است وانحال مومن مطیع نیز معلوم بود ونکو نشد که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مومن فاسق

که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در اینها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا تو اند که نوعی از عذاب
نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا مغفرت او را والله اعلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم
اذا مات عرض علیه مقعده * بدرستی که یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده میشود بر وی و نموده میشود او را نشستگاه وی * بالغداة والعشي بامداد و شبانگاه * ان کان
من اهل الجنة فمن اهل الجنة * اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه بهشتیان * وان کان من اهل النار فمن اهل النار *
و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان * فیقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیمة * پس گفته میشود که این
جای نشست تست * و توقف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آنوقت که برانگیزد ترا خدا تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود روز قیامت متفق علیه *
وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها * روایت است از عائشه که یهودیه زنی در آمد بر وی * فذکرت عذاب القبر * پس یاد کرد
آن زن قضیه عذاب قبر را * فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر * پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدا تعالی از عذاب قبر *
و چون عائشه رضی الله عنها قضیه عذاب قبر را ندانسته بود و نام آنرا هرگز نشنیده و حیران ماند و غریب پنداشت آنرا * فسألت عائشة رسول الله
پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر * از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد * فقال نعم عذاب القبر حق *
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است * قالت عائشة فما رأیت رسول الله * گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم بعد * بعد ازین حکایت * صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر * که گزارد هیچ نمازی را مگر آنکه استعاذه کرد و پناه
جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را ندانسته و وحی بدان نیامده بود و پس از ان
وحی آمد که عذاب در قبر میباشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از ان خبردار نبود و بعد از پرسیدن وی
بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است والله اعلم متفق علیه * وعن زید بن ثابت * الانصاری منی کاتب وحی
از اجله فقها قائم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر شمردند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی
بود و وی منجمله یکی از ان کسانیست که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر رض و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض * قال بینا
رسول الله * گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار * بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از
انصار * علی بغلة له * سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود * ونحن معه * و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم * اذ حادت به * ناگاه
رمید و رم گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حیدت بفتح مهمله رمیدن و میل کردن * فکادت تلقیه * پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم بر زمین * واذا اقبر ستة او خمسة * و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج * فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر * پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که می شناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در ان * فقال رجل انا * گفت مردی که من می شناسم * قال فمتی مات هؤلاء * گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند * قال فی الشرک * گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند * فقال ان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها * این امت یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود

فلولا ان لا تدافنوا پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و ترسم گور کردن برخیزد از عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آئینه دعا
میکردم خدا تعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از ان یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب
دیگر مردهای خود را و گور نمی نمیدید [illegible] اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدا تعالی
اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگرچه پاشیده در صحرا یا در شکم [illegible] باشد و جز آن نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات ترک آن از ایشان بجهت این
ترس چگونه باشد [illegible] ازین اشکال چند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی عارض شود شما را که
بیهوش و بی عقل میگردید و توجه [illegible] بدفن نمی ماند چنانکه در بیان [illegible] ثقلین صیحه میت را گذشته که اگر بشنوند کار خانه معیشت معطل
و منقطع گردد پس ترک دفن نه از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب زوال عقل و پریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشت و وحشت
حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بجای که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن نمائید وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است
بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که زود دفن کنید تا که باخیر در مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای
بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و اطلاع نگردد بر حالهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس متوجه آورد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم بر ما روی مبارک خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید بخدا از عذاب آتش قالوا گفتند صحابه نعوذ
بالله من عذاب النار پناه میجوئیم بخدا از عذاب آتش فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جوئید بخدا از
عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله
من الفتن ما ظهر منها وما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها آنچه آشکار است از فتنها آنچه تعلق دارد بظاهر و آنچه پوشیده است که میل تعلق دارد بباطن
ظاهر است بر شما و پوشیده است بر شما و آنچه پوشیده است بر شما [illegible] قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن قال فرمود
تعوذوا بالله من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنه دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم

**الفصل الثانی**

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان چون گور کرده شود مرده می آیند او را دو فرشته
در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ با اول است بر حقیقت چه در سیاهی وحشتی و دهشتی پیدا شود که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است
از قبح منظر و شناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن [illegible] اند چنانکه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم بر گردد
و سیاهی او پوشیده شود و سفیدی نماید و بعضی گفته اند که عرب دشمن را بکبود چشمی از ان صفت کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند
یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی از ان دو فرشته را منکر بفتح کاف و دیگری را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند
مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر هر میت بمثل حاضر آیند و بعضی گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام
ازین دو گروه [illegible] بسیار است و بعضی گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیانست و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان
ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در شان این مرد فیقول پس میگوید مرده در جواب این سوال هو عبد الله ورسوله
وی بنده خداست و فرستاده او اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان قد کنا نعلم انک تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته

بہ تحقیق بودیم ما کہ میدانستیم کہ تو میگوئی این جواب را یعنی بیان ایمان و رسالت حال تو چنین بودیم + ثم یفسح لہ فی قبرہ سبعون ذراعا فی سبعین +
پس فراخ کشادہ کردہ میشود مر میت را در قبرش ہفتاد گز در ہفتاد گز کنایت است از وسعت و مبالغہ در آن نہ عدد معین + ثم ینور لہ فیہ + پس روشن کردہ
میشود مر میت را در قبرش + ثم یقال لہ نم + پس گفتہ میشود میت را بخواب و استراحت کن + فیقول ارجع الی اہلی فاخبرہم + پس میگوید میت باز گردم و
بروم بسوی اہل خانہ خود پس خبر دہم ایشان را ازین حال تا خوش گردند یعنی آرزو میکند کہ باز بہ دنیا رود و بہ بیند گویا کہ گفتگی بروم و کسان خود را بینم
و حال خوش خود را بایشان بنمایم + فیقولان نم کنومة العروس + پس میگویند دو فرشتہ مر میت را بخواب ہمچو خواب کردن عروس کہ لفظی است کہ اطلاق کردہ میشود بر
مرد و زن ہر دو را گویند + الذی لا یوقظہ الا احب اہلہ الیہ + آن عروس کہ بیدار نمیکند او را مگر محبوب‌ترین اہل خانہ وی نزد وی چہ بیدار گردانیدن
از ہر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتوانند ہر کس بیدار کردن مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند + حتی یبعثہ اللہ من مضجعہ ذلک + تا آنکہ برانگیزد
او را خدا تعالی ازین خوابگاہ وی + وان کان منافقا قال + و اگر باشد میت منافق و کافر میگوید + سمعت الناس یقولون قولا + شنیدم من
مردم را کہ میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + فقلت مثلہ + پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را + لا ادری
و نمی دانم حقیقت حال را + فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک + پس میگویند فرشتگان بہ تحقیق بودیم ما کہ میدانستیم کہ تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر
در روی تو یافتہ بودیم + فیقال للارض التئمی علیہ + پس گفتہ میشود مر زمین را بہم برآی بر وی و بپیچ او را + فتلتئم علیہ + پس بہم بر می آید و می پیچد
زمین بر وی + فتختلف اضلاعہ + پس مختلف میشوند و در یکدیگر در میروند پہلو ہای وی یعنی پہلوی راست بجانب چپ می آید و پہلوی چپ بجانب راست +
فلا یزال فیہا معذبا + پس ہمیشہ است وی در زمین عذاب کردہ شدہ + حتی یبعثہ اللہ من مضجعہ ذلک + تا آنکہ برانگیزد او را خدا تعالی ازان
خوابگاہ وی + رواہ الترمذی + وعن البراء بن عازب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + یاتیہ ملکان فیجلسانہ +
می آیند مومن را در قبر دو فرشتہ پس می نشانند او را + فیقولان لہ من ربک + پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو + فیقول ربی اللہ + پس میگوید مومن
پروردگار من خداست + فیقولان لہ ما دینک + پس میگویند مر او را چیست دین تو + فیقول دینی الاسلام + پس میگوید دین من اسلام است + فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم + پس میگویند چیست حال این مرد کہ برانگیختہ شدہ است در میان شما + فیقول ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم + پس میگوید
مومن وی فرستادہ خداست + فیقولان لہ وما یدریک + پس میگویند مر او را چہ دریافتی تو یعنی از کجا دانستی کہ وی رسول خداست + فیقول قرات کتاب
اللہ فامنت بہ وصدقت + پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم + فذلک قولہ + پس آنست مراد بقول خداوند تعالی
یثبت اللہ الذین امنوا بالقول الثابت الایة + یعنی مراد بہ تثبیت درین قول جواب فرشتگان است در قبر برین وجہ کہ مذکور شد + قال + گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم + فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی + پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ راست گفت بندہ من ظاہر لفظ آنست کہ آواز دہندہ حق
جل وعلا باشد بہ پیدا کردن آواز چیزی کہ دلالت کند بر ارادہ حق تعالی و مراد کہ فرشتہ آواز دہد کہ او از جانب حق تعالی + فافرشوہ من الجنة + پس بگردانید
بگسترانید برای وی فرشی از فرشہای بہشت و افرشوا روایت بفتح ہمزہ است از افراش + والبسوہ من الجنة + و بپوشانید او را از پوششہای بہشت + وافتحوا لہ
بابا الی الجنة + و بگشائید برای او دری بسوی بہشت + فیفتح + پس گشادہ میشود برای وی دری بسوی بہشت + قال + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم +
فیاتیہ من روحہا وطیبہا + پس می آید مومن را از راحت و رحمت و نسیم باد بہشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن + ویفسح لہ فیہا مد بصرہ + و فراخ کردہ میشود

مر مومن را در جانب بهشت گشاده شده است دری بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی و اما الکافر فذکر موته و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه موت او را قال فرمود ویعاد روحه فی جسده و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانکه در دنیا مگر آنکه گفته میشود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر حیثیت آنرا والله اعلم ویاتیه ملکان فیجلسانه و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان من ربک پس میگویند وی را کیست پروردگار تو فیقول پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست که حیران زده دردناک گوید چنانکه آه آه و وای وای لا ادری نمیدانم و درنمی یابم فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول پس میگوید هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در میان شما فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازه دین اسلام و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود نداند چه معنی دارد بدانکه مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و نسبت بنفس داکرام و اضافت بخواست و در کافر اگرچه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص بمومنان است فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار پس بگسترانید برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیاتیه من حرها وسمومها پس می آید کافر را از گرمی و تاب آتش و باد گرم آن که در مزاج زهر دارد قال گفت ویضیق علیه قبره و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حتی تختلف فیه اضلاعه تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای پهلوی او ثم یقیض له اعمی اصم پس مسلط گردانیده میشود بر وی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل میزند از دیدن حال وی و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بر وی معه مرزبة من حدید با وی کلوخ کوبیست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه و تشدید با و تخفیف آن نیز خوانده اند لو ضرب بها جبل لصار ترابا همچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آینه میگردد خاک فیضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن مرزبه زدنی فیصیح صیحة پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق والمغرب می شنود آواز آن زدن را هر چه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز الا الثقلین مگر جن و انس که ایشان نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا پس کافر میگردد خاک و نابود ثم یعاد فیه الروح پس باز آورده میشود در بدن وی همان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر می کنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار او ست بعث را اعاده روح را طیبی گفته که بر این تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض تفسیر کرده ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض باماتت اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب و نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب آن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند و از احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد

کہ مردہ تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح او را باشد با وجود موت و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ شعور و
ادراک زائران و شناختن او ایشان را نیز روح او را است فتدبر واللہ اعلم ۔ رواہ احمد و ابوداود ۔ **وعن عثمان** رضی اللہ عنہ انہ کان اذا وقف
علی قبر بکی ۔ روایت است از عثمان کہ بود وی رضی اللہ عنہ چون می استاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی یبل لحیتہ تا آنکہ تر میساخت
ریش خود را باشک ۔ فقیل لہ تذکر الجنۃ والنار فلا تبکی ۔ پس گفتہ شد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بہشت و دوزخ را و نمیگریی ۔ وتبکی من ہذا ۔ و
میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن ۔ فقال ان رسول اللہ ۔ پس گفت عثمان کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قال ۔ گفتہ است ۔ ان القبر اول منزل من منازل الآخرۃ ۔ بدرستی و راستی کہ قبر نخستین منزلی ست از منزلہای آخرت ۔ فان نجا منہ ۔ پس اگر رست
کسی از عذاب قبر و محنت آن ۔ فما بعدہ ایسر منہ ۔ پس چیزی کہ پس از وست از منازل دیگر و عقبہای دیگر آسان تر ست از ان ۔ وان لم ینج منہ فما بعدہ
اشد منہ ۔ و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچہ بعد از وست سخت تر ست از ان چنانکہ در عالم ظاہر گناہگاری را کہ در حضرت سلطان بیارند اگر در اول
آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد از وی آسان تر شود و اگر ہم از اول پیچیدند کار سخت تر می افتد ۔ قال ۔ گفت عثمان ۔ وقال رسول اللہ ۔ و
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما رأیت منظرا قط ۔ ندیدم من ہیچ منظر گاہی زشت و ناخوش را مگر ۔ الا والقبر افظع منہ ۔ مگر آنکہ دیدن گور زشت
تر از انست کہ محنت و شدت را یاد دہد و عیش را منغص گرداند ۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ۔ **وعنہ قال کان النبی**
و ہم از عثمان است رضی اللہ عنہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیہ ۔ چون می پرداخت از گور کردن مردہ می استاد
بر وی ۔ فقال ۔ پس میگفت ۔ استغفروا لاخیکم ۔ طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ۔ ثم سلوا لہ بالتثبیت ۔ پستر طلب کنید درخواہید برای وی از خدا کہ
ثابت دارد او را در جواب سؤال نکیرین ۔ فانہ الآن یسأل ۔ پس بدرستی کہ وی اکنون پرسیدہ میشود ۔ رواہ ابوداود ۔ درین حدیث دلیل است کہ
دعای زندگان سود میکند مردہ را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و ہمین است مذہب مشائخ اہل سنت و جماعت رضوان اللہ علیہم
اجمعین و در عقائد نوشتہ اند وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتہم عنہم نفع لہم و این دعا و طلب تثبیت نحو تلقین میت ست کہ بعد از دفن کنند و مستحب
نزد بسیاری از شافعیہ و بعضی از حنفیہ حدیثی از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون مردی از برادران شما دفن
کردید او را و ریختید بر وی خاک باید کہ بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانہ و وی یعنی میت می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدہد
پستر بگوید یا فلان بن فلانہ چون این بار بشنود بر می نشیند در قبر پستر بگوید یا فلان بن فلانہ درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند
خدا تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پستر گوید یاد کن ای فلان آن کلمہ را کہ بر آمدہ تو بران از دنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ و رسولہ و آنکہ راضی
شدہ کہ خدا تعالی پروردگار تست و محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این ہر یکی از منکر و نکیر دست دیگری را
میگیرد و میگوید بیرون آئید از پیش این بندہ چہ کار داریم با وی اکنون کہ حق سبحانہ و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول اللہ اگر نام
مادر میت ندانیم چگوییم و بکہ نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا کہ مادر ہمہ است انتہی و خواندن اول سورہ بقرہ تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز
آمدہ است و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیدہ شدہ است کہ اگر مسئلہ از مسائل فقہ ذکر کنند نیز فضیلت وارد و باعث
نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئلہ فرائض است و مختار آنست کہ خواندن قرآن بر سر قبر مکروہ نیست خلافا لبعضہم کذا قال الشیخ ابن الہمام

**وعن ابی سعید** رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره
هر آیینه برگماشته میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة میگزند کافر را تا آنکه بر پا میشود قیامت
تنین بکسر فوقانیه وکسر نون اولی وتشدید آن مار بزرگ که آنرا اژدها گویند لدغ گزیدن است ونهس بفتح نون وسکون ها با سین مهمله گرفتن بدندانهای
پیش وآن نیز گزیدنست ومقصود از ذکر هر دو تاکید ست لو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهای از آن اژدها دم زند در زمین ما انبتت خضرا
نمی روید از زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود وخضر بفتح خا وکسر ضاد وبفتح خا وسکون ضاد وبالف ممدوده هر دو روایت است
رواه الدارمی روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی وروی الترمذی نحوه وروایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است ودر لفظ
مختلف وقال سبعون بدل تسعة وتسعون وگفت ترمذی هفتاد بجای نود ونه که در روایت دارمی واقع شده است ومراد بهر دو مبالغه است وعلم قطعی
باین عدد موکول بشارع است وبعض علما وجه مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آنرا نقل کرده وگفته است که در حدیث آمده است که حضرت حق سبحانه تعالی
صد رحمت آفریده که یکی را در این دنیا فرستاده است که هر مهربانی که در عالم است از اوست ونود ونه را برای آن جهان نگاه داشته وکافر چون تکذیب
احکام الٰهی کرد در حق خود [illegible] واو انکار کرده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است یا گوییم الله تعالی را نود ونه اسم است که بهر یک از آن
ایمان باید آورد وکافر چون [illegible] انکار کرد [illegible] اژدهای بروی گماشته شد انتهی واقرب آنست که این اعداد [illegible] مفصل صفات ذمیمه واخلاق
نکوهیده است وشاید که احوال واعمال [illegible] شارع باین عدد باشد وبعضی [illegible] گفت [illegible] والله اعلم

**الفصل الثالث عن جابر** رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله گفت جابر بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ
حین توفی بسوی سعد بن معاذ که از اکابر [illegible] انصار بود رضی الله عنه هنگامیکه وفات یافت یعنی بجنازه وی فلما صلی علیه رسول
الله پس هرگاه که نماز گزارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ووضع فی قبره [illegible]
سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وگفت سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما [illegible] ثم کبر
فکبرنا پس تکبیر گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت الله اکبر پس تکبیر آوردیم ما نیز [illegible] فقیل یا رسول الله لم
سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی وتکبیر آوردی قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره [illegible] تسبیح وتکبیر از آن
جهت گفتم که بتحقیق تنگ گردید برین بنده صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه گشاده ساخت وبیرون آورد او را خدا تعالی ازین تنگی ودشواری و
تسبیح وتکبیر برای استخلاص وی بود ازین شدت یا بجهت تعجب واستغراب از مشاهده این حالت رواه احمد از این حدیث معلوم گردد که تنگی قبر وفشطه آن
عیب باشد اگرچه میت مرد صالح بود در نهایت صلاح وچه مرد صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت وفات وی عرش جنبید ودرهای آسمان برای وی گشاده شد
وهفتاد هزار فرشته بر جنازه وی حاضر گردیدند این یا بجهت تقصیری که از وی واقع شد یا سنت الٰهی برین جاری شده مثل ورود جهنم
مر هر یکی را والله اعلم **وعن ابن عمر** قال قال رسول الله وروایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این کسی است که جنبید بجهت وی عرش ودر روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ
ودر روایتی اهتز عرش الرحمن ودر بیان معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک واهتزاز کنایت از ارتیاح ونشاط است یعنی نشاط وفرح نمودند

اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و بسته بشارت نمودند بقدوم شریف وی از جهت آنکه کرامت او نزد پروردگار تعالی بسیار است یا کنایت است از عظم شأن موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند موت فلانی زمین را تاریک شد و قیامت بپاست یا از تحرک و تحریک انقیاد آن بجهت نزول رحمت یا صعود عمل که پیش چنانکه آمده است که زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین بجا نیکه عمل میکرد و از آسمان جای که صعود میکرد عمل او بران و مشرف و مبارک میگردانید آنها را و توجیه تعلیل الفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق است با نچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت کیست از امت تو که امشب مرد و ساکنان سموات بدان مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصه موت وی در غزوه خندق مذکور است. وفتحت له ابواب السماء و گشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یا برای صعود روح پاک وی بران. وشهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر گردیدند او را یعنی بر جنازه او هفتاد هزار فرشتگان. لقد ضم ضمة ثم فرج عنه بتحقیق تنگ کرده شد و قبض کرده شد قبض کردنی سخت پس آسان کرده شد از وی این دشواری. رواه النسائی

وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خواننده است. فذکر فتنة القبر التی یفتتن فیها المرء پس یاد کرد فتنه قبر را که آزمایش کرده میشود در وی مرد. فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بانگ برآوردند و بانگ برآوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان بانگ در غایت عظیم. رواه البخاری هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری بهمین قدر. وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت را که اسماء گفت. حالت بینی وبین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما سکن ضجیجهم حائل گردید در میان من و میان آنکه بفهم کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی بانگ و فریاد مردم برآمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشنیدم. فلما سکنت ضجیجهم پس هرگاه که ساکن و آرام شد بانگ و فریاد ایشان. قلت لرجل قریب منی گفتم مر مردی را که نزدیک بود بمن. ای بارک الله فیک ای مرد برکت کند خدا در تو. ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود. قال گفت آنمرد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما در فتنه انداخته میشوید و آزمایش کرده میشوید در قبرها. قریبا من فتنة الدجال فتنه که نزدیک بفتنه دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند ممکن نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطرار چون هیبت فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد چون از وی پرسند که پروردگار تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک. وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آورده میشود مرده در گور. مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب می باشد زرد و کم تاب. فیجلس یمسح عینیه پس می نشیند در حالیکه می مالد هر دو چشم خود را. ویقول دعونی اصلی و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگزارم یا بآن فرشتگان می گوید که بگذارید مرا که نماز بگزارم پس از آن هرچه خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانه خود نشسته است و این دلالت میکند بر رفاهیت حال وی می کند گویا که هنوز در دنیاست و بخواب رفته بود و دلالت دارد

بر رسوخ وی در اداء حق و لقاء وی مراد وست و محبت وی برآن دردنیا با تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه درآید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند **نظم** تو زلف را تا یک شد جهان ، اکنون فتاد و شام غریبان کجا روند ، نماز شام غریبان چو گریه آغازم ، بمویهای غریبانه قصه پردازم ، رواه ابن ماجه **وعن ابی هریرة**

عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر ، باز گشتی که میت باز میگردد و میرود بسوی قبر فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع ولا مشعوف ، در حالتی که نه ترسنده است و نه مفتون یعنی امین و خوشحال و فارغ البال و اصل شغف بفتح تین و فتح غین بمعنی سکون آن برانگیختن شر و فتنه و تباهی ، ثم یقال فیم کنت ، پستر گفته میشود و پرسیده میشود مراورا که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا فیقول پس میگوید کنت فی الاسلام ، بوده ام در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل ، پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چه گونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستاده خداست جاءنا بالبینات من عند الله آورد ما را معجزات ظاهره و هویدا را از نزد خدا فصدقناه پس تصدیق کردیم ما اورا و راست گو داشتیم فیقال له هل رأیت الله ، چون گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورد گفته میشود اورا آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و این امتحان اوست در تصدیق آنکه او فرستاده خداست فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیشاید هیچ کس را که ببیند خدا تعالی و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل معجزه صدق او میگویم معجزات بینات فیفرج له فرجة قبل النار پس کشاده میشود مراورا شگافی بجانب آتش و فرجه بضم فا و سکون را بمعنی جانب و جهت و بحیثیت بمعنی شگاف و منفذ است قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش که میشکنند و پایمال میکنند بعضی بعض را این کنایت است از شدت آتش و هجوم و تلاطم آنها و ریختن آنها بر یکدیگر فیقال له انظر الی ما وقاک الله پس گفته میشود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدا تعالی از آن و در بعض نسخ منه مذکور است ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پستر کشاده میشود مراورا شگافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نگاه میکند بسوی آنچه ام کنند و انگاه کردن بسوی خوبی و تازگی و خوشی بهشت و آنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدک این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین ایمان بوده تو در حیات دنیا وعلیه مت و همبرین یقین ایمان مردی تو وعلیه تبعث ، و هم بر ایمان و یقین برانگیخته میشوی از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی ، اگر خواسته است خدا تعالی و این کلمه از برای تبرک و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماری را یا مبتلای را گویند خاطر جمع دار که بشوی و خلاص میشوی ان شاء الله تعالی ویجلس الرجل السوء فی قبره ، و نشانده میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است فزعا مشعوفا ، ترسناک مفتون شده فیقال له فیم کنت پس گفته میشود مراورا در چه حال و کدام دین بوده تو فیقول پس میگوید لا ادری ، نمیدانم و درنمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراورا چیست صفت این مرد فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید شنیدم مردم میگفتند سخنی را پس گفتم من هم آنرا فیفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراورا شگافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نظر میکند بسوی خوبی و تازگی بهشت و چیزیکه در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنک پس گفته میشود مراورا نگاه کن بسوی چیزیکه باز گردانیده است خدا تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پستر کشاده میشود مراورا شگافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او

که می شکنند بعض را و بعضی را فیقال له هذا مقعدک پس گفته میشود و مراد ازین باب ... و علیه ... 

مرده تو و علیه تبعث ان شاء الله تعالی و می برانگیخته شوی اگر خواسته است خدا **باب الاعتصام بالکتاب والسنة**

فی الصراح الاعتصام چنگ زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد آوردن بحقیت آن و عمل کردن بآنچه در آنها واقع شده و دور بودن از بدع

و مذاهب اهل اهوا و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلوکه در دین آمده بمعنی آنچه ثابت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم بی وجوب و مراد اینجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان و تعبیر بسنت بقرینه مقابلت **الفصل الاول** عن عائشة رضی الله عنها

قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پیدا کند در دین ما که این دین ماست ما

لیس منه چیزی را که نیست از وی یعنی احداث کند چیزی که نیست در کتاب و سنت صریحا یا مستنبطا از وی و حکم کرده ... کتاب پس فاسد شد

اجماع و قیاس و مراد چیزیست که مخالف آن باشد ... فهو رد پس آن چیز یا آن کس باطل و مردود است متفق علیه وعن جابر قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و صلوٰة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث

کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید است و خیر الهدی هدی محمد و بهترین طریقها و سیرتها طریقه و سیرت محمد است صلی الله

علیه وسلم و شر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین و بدعت عبارت از آنست و کل بدعة ضلالة و هر بدعت

سبب گمراهی است مراد آنکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس

کرده شده است بران آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعة ضلالة محمول بر اینست و بعض بدعتهاست که

واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزهائیکه حفظ دین و ملت

بران موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح

مثل فراخی در طعامهای لذیذه و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم نبودند چنانکه بیری و غربال و مانند آن و بعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفاء

راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است

زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین وعن ابن عباس رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن ترین و دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم

اول الحاد کننده در زمین حرم و الحاد در لغت بمعنی میل است و بانمعنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر کنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و

مراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزیرا که نهی کرده شده است از آن در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه

مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت در زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد زیرا که شناعت بی ادبی در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر است

و لهذا او رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت دیگر بد داشت حرمت و تعظیم این مکان شریف بیرون رفته و در طائف سکونت ورزیده

و مبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة و دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را و شعار آنرا چنانکه نوحه کردن بر مرده و زدن و گریبان چاک کردن بر سر مرده

وفال بد گرفتن از طیره و امثال آن • و مطلب دم امرئ بغیر حق سیوم طلب کننده خون مردی را بناحق • لیهریق دمه برای مجرد آنکه بریزد خون
او را نه برای غرضی دیگر اگرچه خون ریختن مطلقا مذموم و ممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر و قبیح تر ست گویا مقصود نفس معصیت و ذات
اوست و باید دریافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را اینحال ست حال فاعل آن چه خواهد بود • رواه البخاری • وعن ابی هریرة
رضی الله عنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة • همه امت من می درآیند بهشت را الا من ابی • مگر کسیکه سرکشی کرد • قیل
ومن ابی • گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد بآنکه سرکشی کرد کیست پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب
آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح و بیان • قال • گفت • من اطاعنی دخل الجنة • کسیکه فرمان برداری کند مرا چنگ
در زند بکتاب و سنت در آید بهشت را • ومن عصانی فقد ابی • و کسیکه بفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و
در نیاید بهشت را • رواه البخاری • وعن جابر رضی الله عنه • قال جاءت ملائکة الی النبی • گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان
بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم • وحال آنکه آنحضرت خوابیده بود • فقالوا • پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگر • ان لصاحبکم هذا مثلا • بدرستیکه
مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیبی است و اطلاق صاحب بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
نسبت بملائکه باعتبار صحبتی ست که ایشان را حاصل ست • فاضربوا له مثلا • پس ذکر کنید و بیان نمائید مر او را آن قصه و حال را تا بداند و دریابد آن
[illegible] • قال بعضهم انه نائم • گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مر او را چه فائده کند که نمی شنود • وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب
یقظان • گفتند بعضی از ایشان که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و این حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته
بودی و اما چشم دل [illegible] بیدار بودی و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث
آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی • فقالوا • پس ذکر کردند آن قصه و حال عجیب را و گفتند • مثله کمثل رجل بنی دارا • قصه و حال عجیب این حضرت
صلی الله علیه وسلم مانند قصه و حال عجیب است که مردی [illegible] • وجعل فیها مأدبة • و ساخت در آن سرا [illegible] ضم دال
طعامی است که مردم را بر آن بخوانند [illegible] • وبعث داعیا • و بفرستاد آن مرد کسی را که بخواند
مردم را بر آن طعام • فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبة • پس کسیکه پاسخ داد آن خواننده را و در آمد در سرا و خورد از آن طعام • ومن لم
یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة • و کسیکه اجابت نکرد آن خواننده را و در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام • فقالوا اولوها له یفقهها
پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصه این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست • فقال بعضهم انه نائم • و یکمرتبه نیز گفتند بعضی
از ایشان که وی [illegible] • وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان • گفتند بعضی که چشم در خواب و دل بیدار است • فقالوا • پس بیان کردند
تاویل آنرا و گفتند • فالدار الجنة • مراد بسرایی که بنا کرده شده بهشت است • والداعی محمد • و خواننده مردم را بآن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم
و طعامی را که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شد که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از حیثیت ظهور آن و مردی را که بنا کرده سرای را نیز
ذکر نکرد [illegible] بطریق اطلاق مر وی حق تعالی و تقدس اگرچه بطریق تشبیه است • فمن اطاع محمدا • پس چون محمد بفرموده خدا تعالی
[illegible] فرمانبرداری [illegible] محمد را صلی الله علیه وسلم • فقد اطاع الله • پس بتحقیق فرمانبرداری کند خدا را • ومن عصی محمدا فقد

عصی

عصی الله، و کسیکه نافرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم نافرمانی میکند خدا را، ومحمد صلی الله علیه وسلم فرق بین الناس ومحمد فرق وتمیز کننده
میان مردم کافر و مومن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مومن شد و هر که تکذیب وی نمود کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که
عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنی فارق و بعض بتشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در توریت فارق لیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که
مسیح مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیطا می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و میگوید آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی
میدهد بر صدق من و هر آنچه آماده گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح
گفت فارقلیط نمی آید شما را تا آنکه نمیروم من و چون می آید توبیخ میکند عالم را بر گناهان و نمیگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهد
شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را و باسرار بیان میکند شما را و خبر میدهد و وی گواهی میدهد بر من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من بر
شما امثال را و می آرد وی تاویل و تفسیر آنرا، رواه البخاری، وعن انس قال جاء ثلثة رهط الی ازواج النبی گفت انس رضی الله عنه آمدند سه تن از صحابه
بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبی، در حالیکه میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه قدر بود، فلما اخبروا
پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت ایشان اینقدر بود، کانهم تقالّوها، بتشدید لام گویا که
این سه تن کم پنداشتند آن عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او
بیشتر خواهد بود و لیکن [illegible] فقالوا این نحن من النبی، کجائیم ما از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یعنی ما را چه نسبت باوی، چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میسزد، و قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر، و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است
خدای تعالی مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان و آنچه پس آمد [illegible] اگر کم کند عبادت بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان
و ندانستند آن عزیزان و نیک نگریستند که اندک عبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر از همه بیش است از جهت کمال معرفت و وقوف و حضور
و تمام احسان وی در عبادت و نیز از جهت نور و رحمت و کمال شفقت او است بر امت و در وی تعلیم و رعایت حقوق نفس و اهل و عیال است و نیز
استقامت و رعایت اعتدال او است در عمل سنت و میانه باشد که [illegible] تقصیر و ملال آرد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال است بهترین اقوال آنست که این کنایت است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنب وجود
داشته باشد چنانکه صاحب مر بنده خود را گوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش و هیچ اندیشه مکن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد و توجیه
مشهور اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین، فقال احدهم اما انا فانی اصلی اللیل ابدا، پس گفت یکی از آن سه کس اما من پس عهد کردم که نماز بگزارم در شب
ابدا، همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب، وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا، و گفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه ولا افطر یعنی نکشایم روزه را،
وقال الآخر انا اعتزل النساء، و گفت دیگری من کناره میگیرم از زنان فلا اتزوج ابدا، پس نکاح نمیکنم همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است
و اگر داشته باشد مراد اعتزال طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن، فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال، پس آمد آن حضرت بسوی ایشان پس گفت
انتم الذین قلتم کذا و کذا [illegible] اما والله انی لاخشاکم لله، آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که من بتحقیق ترسکارترم

مرخدا یرا + واتقاکم له + و پرهیزگار ترین شما ام مرخدا یتعالی را + لکنی اصوم وافطر + ولیکن من روزه میدارم ومیگشایم نیز روزه را یعنی گاهی میدارم
دگاهی نمیدارم + واصلی وارقد + ونماز میکنم وخواب نیز میکنم + واتزوج النساء + ونکاح میکنم زنانرا وجماع میکنم با ایشان + فمن رغب عن سنتی
فلیس منی + پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از من تابعان من + متفق علیه + وعن عائشة + رضی الله عنها قالت صنع رسول الله
گفت عائشه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شیئا + عملی را + فرخص فیه + پس آسانی کرد دروی ومساهله نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود
عزمت را ورخصت در لغت آسانی وفراخی در کار و ترخیص رخصت دادن و آسانی کردن + فتنزه عنه قوم + پس تنزه کردند و دوری جستند ازان
عمل گروهی یعنی نپسندیدند که برخصت عمل کنند + فبلغ ذلک رسول الله + پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم + فخطب فحمد الله ثم قال +
پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت + ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه + چیست حال قومهایی که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آنرا + فوالله
انی لاعلمهم بالله + پس بخدا سوگند بدرستی که من هر آینه داناترین ایشانم بخدا + واشدهم له خشیة + وسخت ترین ایشانم از روی
ترسیدن مرخدا را یعنی من با وجود کمال تقوی ومرتبه علیا برخصت عمل میکنم ایشان کیانند وچه کس باشند که نکنند ودر حقیقت عمل برخصت متضمن سکینت
از ترفیه نفس واظهار عجز وضعف بشریت ومشاهده تخفیف وترخیص پروردگار که با نضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد ولهذا فرموده اند که خدای تعالی
دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای وی چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او + متفق علیه + وعن رافع بن خدیج + بروزن کریم
صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جهت صغر وحاضر شد احد وخندق را وسائر مشاهد را ورسید او را تیر وگفت آنحضرت گواهی میدهم من
ترا روز قیامت وشکست جراحت وی در زمان عبد الملک بن مروان سنة ثلث وسبعین وبود عمر وی هشتاد وشش وبعض گفته اند در زمان معاویه
وفات یافت + قال قدم نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة + گفت قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدینه را + وهم یابرون النخل + وحال آنکه
اهل مدینه گشنی میدادند خرما را واصلاح میکردند و آبستن میگردانیدند آنرا وآن چنین باشد که شگوفه نر را در شگوفه ماده در آرند تا بارور شود و آنرا تأبیر
گردد و یابرون بفتح یا وسکون همزه وکسر با وضم اوست وبضم یا وفتح همزه وکسر بای مشدده نیز روایت ست + فقال + پس گفت آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکار + ما تصنعون + برای چه میکنید شما این عمل را + قالوا کنا نصنعه + گفتند بودیم ما از قدیم بعادت که
میکردیم این عمل را یعنی این عمل با آور میگرداند خرما را + قال + فرمود + لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا + شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر یعنی ظن حال
وهر آنرا تاثیری ظاهر نیست تا کردن او اولی باشد + فترکوه + پس گذاشتند آن کار را + فنقصت + پس کم آورد خرما بار را یا کم شد بار خرما + قال گفت او
فذکروا ذلک له + پس گفتند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را + فقال + پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + انما انا بشر + نیستم من مگر بشر
اذا امرتکم بشیء من امر دینکم + چون امر کنم شما را بکاری از کارهای دین شما + فخذوا به + پس بگیرید آن فرموده را وکار بندید آنرا + واذا امرتکم بشیء من رأیی
وچون امر کنم شما را بچیزی از رای واجتهاد خود + فانما انا بشر + پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز بکنم بچنین آمده است حصر وجاور روایت احمد حاصل
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتهاد خود از ان منع کرده بود نه آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید آنرا از امور جاهلیت و
عادت آن قوم تاثیر آنرا در بار دیده ونقصان از ترک آن نیافته بود انکه نظر فرماید در ان یا آنکه شاید آنرا خاصیت باشد در ان بجریان عادت الهی تعالی
و دانسته اجزم نکرد ومنع نکرد فرمود اگر نکنید بهتر باشد ودر حدیث دلالت ست بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود بامثال این امور دنیاوی

ومتعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام وی نبود مگر به بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر آنرا
خاصیتی هست بجریان عادت الٰهی و منعی نیز درین باب وارد نشده سکوت فرمود و اغماض نمود و دانست معنی آنچه در بعض روایات همدرین قضیه آمده
که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی مرا کاری و التفاتی بدان نیست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم داناترست از همه
در همه کارهای دنیا و آخرت • رواه مسلم • وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به • جز این نیست که قصه و
حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت
کمثل رجل اتی قوما فقال • مانند قصه و حال مردیست که آمد قومی را پس گفت آن مرد • یا قوم انی رأیت الجیش بعینی • ای قوم بدرستی که من دیده ام
لشکر را بدو چشم خود • وانی انا النذیر العریان • و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکری را
میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت
می آید یا دیده بان که برای خبرداری از دشمن میگذاشتند چون دشمن را می دید جامه را از بدن میکشید و بلند میگردانید باین جهت برهنه می ماند بعد از ان
مثل شد در هر امر ناگهانی که ترسیده میشود از ان و شبهه نیست دران و این هر دو معنی در انذار آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویداست
از جهت کمال صدق خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان • فالنجاء النجاء • بمد و قصر هر دو آمده و معنی وی شتابی کنید شتابی
کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت • فاطاعه طائفة من قومه • پس فرمانبرداری کردند و باور داشتند خبر آن مرد را بعضی از قوم او • فادلجوا • پس
رفتند و گریختند شبا شب • وادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال بهر دو وجه خوانده اند اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر
در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است • فانطلقوا علی مهلهم • پس رفتند بر آهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است و حمیدی
از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و بتا بعد از لام نیز روایت کرده • فنجوا • پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند • وکذبت
طائفة منهم • و تکذیب کردند آن مرد خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفه دیگر از قوم وی • فاصبحوا مکانهم • پس صبح کردند و بایستادند
بجای خود و نگریختند • فصبحهم الجیش • پس صبح کرد ایشانرا لشکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح • فاهلکهم واجتاحهم • پس هلاک گردانید ایشانرا
آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشانرا • فذلک مثل من اطاعنی • پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مرا و باور داشت
خبر مرا • فاتبع ما جئت به • پس پیروی کرد چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت • ومثل من عصانی وکذب ما جئت به من الحق • و حال کسیکه بی فرمانی
کرد مرا و دروغ داشت چیزی را که آورده ام من آنرا از حق • متفق علیه • وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل
رجل استوقد نارا • حال من همچو حال مردی ست که افروخت آتشی را • فلما اضاءت ما حولها • پس هرگاه که روشن شد آتش مکانها که گرد او ست
یا روشن کرد آتش مکانها را که گرد او ست یا روشن شدند مکانها که گرداگرد آتش اند و در روایت بخاری ما حوله آمده پس ضمیر راجع برجل ست • جعل الفراش
وهذه الدواب التی تقع فی النار • در ایستادند پروانها و این جنبندها که عادت ایشان است که می افتند در آتش • یقعن فیها • می افتند دران آتش
که افروخته شده • وجعل یحجزهن • و در ایستاد آن مرد منع میکند و باز میدارد آنها را از افتادن در آتش • ویغلبنه • و چیره میشوند آن دواب
بران مرد و باز نمی آیند از افتادن در آتش • فیتقحمن فیها • تقحم بی تامل در افتادن و جای سختی ست پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش

بيفكر و انديشه هلاك . فانا آخذ بحجزكم عن النار پس من گيرنده ام جاى بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش وانتم تقحمون فيها
ميكنيد و مى افتيد در ان و حجز بضم حا و فتح جيم و سكون ان نيز گفته اند و راى در آخر جمع حجزه بالضم و سكون جاى بستن ازار مشتق از حجز بمعنى
منع واين كنايت است از شدت منع چه هر كه خواهد كه كسى را باز دارد از حركت چنگ در زند و روى مى گيرد جامه او را خصوصًا چون بند ازار بگيرد مجال
جنبيدن بروى تنگ گردد از جهت خوف كشاده شدن بند ازار و انكشاف عورت متفق عليه اين روايت بخاريست و لمسلم نحوها
و مر مسلم را مانند او ست باختلاف در بعض الفاظ . وقال فى آخرها . و گفته است مسلم در پايان روايت خود اين عبارت را كه قال گفت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم فذلك مثلى و مثلكم پس آن مذكور حال من و حال شماست كه حدود الهى را كه محارم و نواهى اويند اجتناب بايد كرد و دور بايد بود
از انها روشن و واضح بيان كرده ام چنانكه كسيكه آتش افروزد و شما در وى مى افتيد و باز ميدارم من شما را از ان چنانكه فرمود . انا آخذ بحجزكم
عن النار . من گيرنده ام جاى بندهاى ازار شما از آتش ديگر ميگويم هلم عن النار هلم عن النار . بيائيد بسوى من و دور شويد از آتش . فتغلبونى پس غالب
مى آييد مرا و چيره ميشويد بر من . وتقحمون فيها . و مى افتيد در آتش و تغلبونى بتشديد نون و تخفيف آن بقاعده نحو هر دو درست است وليكن روايت
بتشديد نون است . متفق عليه . وعن ابى موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما بعثنى الله به من الهدى والعلم . مثل چيزى كه فرستاده
مرا خدا بآن چيز كه هدايت و علم است كمثل الغيث الكثير . همچو مثل باران بسيار است كه . اصاب ارضا . رسيد آن باران زمينى را . فكانت منها طائفة
طيبة . پس بود از ان زمين قطعه و طائفه پاك و طيب از ارض انچه برويانند گياه را ضد خبيث و طائفه طيبه هر دو برفع اند در روايت . قبلت الماء
پذيرفت آن قطعه زمين و فرو برد آب را . فانبتت الكلا والعشب الكثير . پس برويانيد گياه بسيار را و كلا بهمزه مقصوره بر وزن ملا گياه تر است
يا خشك يا بعض مخصوص بخشك دارند و عشب بضم عين و سكون شين گياه تر . و كانت منها اجادب . و بود بعضى از ان زمين زمين سخت كه نگاه دارد
آب را و فرو نبرد آنرا در خود و ويرانه . و اجادب بجيم و دال مهمله جمع جدب و همين است صحيح از روى روايت و موجود در اصول نسخ و قاضى عياض
گفته همچنين روايت كرده شده ايم ما همچنين بخلاف و در قاموس آورده است اين لفظ را از احاديث در ماده جيم و دال مهمله و بعض اين لفظ را
اجاذب بذال معجمه و اجارب بجاى مهمله براى و اجادير بدال روايت كرده اند و بعض اخاذات بكسر همزه و خاى معجمه مخففه و ذال معجمه مخففه
و در آخر با جمع سوخت نيز روايت كرده و معانى اين الفاظ در شرح مبين شده است و صحيح همان اول است والله اعلم . امسكت الماء . نگاه داشت
آن زمين آب را . فنفع الله بها الناس . پس سود مند گردانيد خداى تعالى بآن زمين بسبب آبى كه نگاه داشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله بمعنى
نفع داد بآبى كه در ان زمين بود . فشربوا . پس نوشيدند مردم . وسقوا . و نوشانيدند آن آب را . وزرعوا . و زراعت كردند بآن آب و در بعض
روايات بجاى زرعوا رعوا آمده از رعى بمعنى چرانيدن . واصاب منها طائفة اخرى . و رسيد آن باران طائفه ديگر را از زمين . انما هى قيعان .
جز اين نيست آن طائفه از زمين مگر قيعان بكسر قاف و سكون يا جمع قاع بمعنى زمين هموار فراخ و بعض گفته اند زمين ريگ دار كه نرويانند گياه را و نگاه
ندارد آب را چنانكه فرمود . لا تمسك ماء ولا تنبت كلا . فذلك مثل من فقه فى دين الله . پس آن مجموع مذكور حال كسى است كه فقيه و عالم و دانا و زيرك
شد در دين . ونفعه ما بعثنى الله به . و نفع كرد او را چيزى كه فرستاد مرا خداى تعالى بدان چيز . فعلم وعلم . پس دانست دين را و دانانيد ديگران را
فقه در لغت بمعنى فهم و ماضى وى فقه بكسر قاف است آيد و در شرع بمعنى علم دين و ماضى وى فقه بضم قاف و در حديث بهر دو وجه روايت آمده ثانى كه

و اشهر است و مثل من لم یرفع بذلک راسا و حال کسیکه سر بر نداشت بآنچه فرستاده است مرا خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال
بدان و لم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرد
قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت همچنین منتفع
بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه معلم بر مثال زمین پاک که خورد از آب سود مند گردید از ان در ذات خود و برویانید گیاه را و سود مند
گردانید غیر خود را نیز و دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادت عمل نکرد و در انچه جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثل زمینی که آب در وی قرار گرفت
و مردم بدان منتفع گردیدند و انکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواند در دین
در آمد یا نه در آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزیرا این حاصل تحقیقیست که بعضی
از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارتست از کسیکه تعلم کرد و اجتهاد نمود دران و استنباط کرد از ان معانی و نکات
و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقدمین و محققین مثل گیاها که از زمین بر آید و ثمرات و نتایج بر آرد و ثانی
عبارتست از کسیکه تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و
رواة آن والله اعلم **و عن عائشة** رضی الله عنها قالت تلا رسول الله و گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این آیت را
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات و قرأ الی و خواند آن حضرت صلی الله علیه و سلم این آیت را تا آنجا که فرموده است و ما یذکر
الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت اینست که آن خدایست که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از ان کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن بیک
و شبهه در لفظ و در معنی هن ام الکتاب این آیتها اصل و عمدهٔ کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنها است و اخر متشابهات و آیتهای
دیگر است متشابهات بر خلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی هست و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی
مبین و محکم و قسمی دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم افتد فاما الذین فی قلوبهم زیغ پس آن
کسانیکه در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزیرا که متشابه است از کتاب بجانب همان
وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبه بیندازند و از برای طلب کردن
تاویل و حقیقت معنی آن و ما یعلم تاویله الا الله و نمیداند حقیقت معنی آنرا که مآل و بازگشت بآن ست مگر خدا و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به
و آنهائیکه قوی و استوار اند در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هرچه مراد حق تعالی ست حق ست اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کل من عند
ربنا همه از نزد پروردگار ماست چه محکم و چه متشابه و فهم محکم ما را راه داده اند نه بمتشابه و او را درین حکمتهاست که عمدهٔ آن اظهار عجز و شکستگی علماست
که کمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقائق اشیا و ما یذکر الا اولوا الالباب و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله و گفت
عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاذا رأیت و در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون بینی تو ای عائشه و لیکن در اکثر روایات
بفتح تاست بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب موید این روایت ست دیگر که گفت که و عند مسلم رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمده بصیغه
جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آن کسانی را که پیروی میکنند چیزیرا که متشابه است از کتاب فاولئک الذین

سماهم الله پس آنکسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است ایشانرا خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروهم پس بپرهیزید پرهیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و جدا باشید از راه و روش ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیمروز وقت تفتی گرما بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتی از آیات قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افگند و بفتنه و خصومت کشد و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومیکه مبادی مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف رحمت است و باعث توسیع دائرهٔ دین و ملت و همیشه بوده سلف بران و نهی کرده نشده اند ازان بلکه مامور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از عشرهٔ مبشره است جملهٔ از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما بدرستیکه بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از روی گناه من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس کسیست که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده است بر مردم فحرم من اجل مسئلته پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بی حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال گردد و آن بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعهٔ باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشائخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغهای خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا اباؤکم می آرند شما را از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا و مراد با حادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عام تر ازان شامل اخبار مردم نیز فایاکم وایاهم پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود لا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنهاکه دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست خوف در روشیان بدزد و مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه از ابو هریره روایت است قال گفت کان اهل الکتاب یقرؤن التورٰة بالعبرانیة بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را بزبان عبرانی که لغت یهود بود ویفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در هر چیزی شاید که تحریف و خیانت کرده باشند [illegible] ایشانرا در همه چیز شاید که راست میگفته باشند

زیرا که توریت در اصل حق و صدق ست ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هرچه نقل کنند تصدیق و تکذیب ممتنع است
و قولوا آمنا بالله وما انزل الینا. و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده بسوی ما الی آخر الآیة تا آخر آیة آنچه
که فرموده است وما اوتی موسی وعیسی. رواه البخاری. وعنه. وهم از ابوهریره است. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا
بس ست مرد را از روی دروغ گفتن. ان یحدث بکل ما سمع. اینکه حدیث کند و بگوید هرچیزی را که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغ نگوید
ولیکن هرچه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هرکه را حال این بود البته در دروغ افتد چه
غالب آنست که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن. رواه مسلم.
و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود آورده والله اعلم. وعن ابن مسعود
رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امة قبلی. نیست هیچ پیغمبری که برانگیخته است او را خدای تعالی
در امت وی پیش از من. و در بعض روایات فی امته قبلی. الا کان له من امته حواریون. مگر آنکه بودند همراه آن پیغمبر را از امت وی حواریان
و اصحاب یاخذون بسنته و یقتدون بامره. و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی
و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق ست از حور یعنی بیاض خالص
و یاران و مخلصان عیسی را علیه السلام که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی عم اند
که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت
و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشتهر بحواریین گشتند هر محب و مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی عم بحواریین
بجهت آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت بعلم و طاعت پس ازان غیر ایشان را نیز حواری گفتند.
پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هرکه باین صفت
برابر ست باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص ست چنانکه گفته شد فافهم. ثم انها تخلف من بعدهم خلوف. بعد ازان بدرستی که قصه است که پیدا
میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف ست بسکون لام و خلف
بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود ولیکن غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید
و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و ذلک خلف سوء پس معنی آنست که پیغمبر را اصحاب میباشند مخلص و محب و ناصر
و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان آنست که یقولون ما لا یفعلون. میگویند بمردم چیزیکه خود نمی کنند. و یفعلون ما لا یؤمرون
و میکنند چیزی را که امر کرده نشده اند چیزها که صفت علمای سوء و امرای سوء است اعاذنا الله من ذلک. فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن. پس کسیکه
کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر و بدو هم شکند کارهای ظلم و فساد ایشان را پس وی مؤمن کامل است. و من جاهدهم بلسانه فهو مؤمن. و کسیکه
کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بگوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن ست که حصه از کمال دارد. و من جاهدهم بقلبه
فهو مؤمن. و کسیکه کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متألم و متغیر شود دل وی بمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز

مومن است ودر درجهٔ پایان از ایمان. ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل. ونیست پس ازین مرتبه از ایمان مقدار دانهٔ خردل ودر حدیثی دیگر وارد
شده است که وذلک اضعف الایمان یعنی این مرتبه ضعیف ترین است از مراتب ایمان. رواه مسلم. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسیکه بخواند کسی را بسوی راه راست وارشاد کند بآن خواه بالفعل یا بالقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را
از مزد وثواب مقدار مزدها وثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را وعمل میکنند بهدایت او. لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مر او را
از اجرهای ایشان چیزی را یعنی باوجود آنکه ازین کسان اجرها وثوابها بتمام وکمال حاصل میشود این شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجر آن
ایشان بسبب عمل وکسب ایشانست واجر اینکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت وارشاد اوست که عمل اوست. ومن دعا الی ضلالة کان علیه
من الاثم مثل آثام من تبعه. وکسیکه بخواند کسی را بگمراهی باشد بروی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشانرا مقدار بزهها کسانیکه پیروی کنند
او را وگمراه شوند بگفتهٔ او. لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا. کم نمیکند آن ثبوت آثام مر او را از آثام ایشان چیزی را. رواه مسلم. وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا. پیدا شد دین اسلام در آغاز کار غریب وتنها وبیکس. وسیعود کما بدأ. وباز انجام است که باز گردد غریب
تنها وبیکس چنان شود که در ابتدای حال بود. در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام حقیقت اوست که دین وملت است وبرین تقدیر مقصود
تشبیه اوست بغریب که در شهر بیگانه باشند تنها ودور از اهل واصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان وانصار او باشند یا مراد باسلام مسلمانان
باشند بطریق مجاز وبرین تقدیر مراد غربت وقلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان بر آمدند وهجرت نمودند وخبر میدهد که چند معدود بودند
وباز گشتن ایشان در آخر غریب وقلیل چنانکه در ابتدا بودند وظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء. ناظر بمعنی ثانی است
میفرماید خوشی وخرمی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند وتمسک بکتاب وسنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو
ابن عوف بیاید. رواه مسلم. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز بهمزه وتقدیم را بر زای. الی المدینة. بدرستیکه
ایمان هر آینه گرد می آید وجمع میشود وباز میگردد بسوی مدینه که موطن اصلی اوست ودر حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه
ومدینه است وتوجیه آن همانجا گفته میشود. کما تأرز الحیة الی جحرها. چنانکه باز میگردد ومیرود مار بسوی سوراخ خود وجحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای مهمله
ساکنه سوراخ مار وما نند آن وتخصیص مار بتشبیه بجهت آنست که این دابه گرد آمدن وفراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب ونیز
بر آوردن وی ایذا رسانیدن وسوراخ دشوار است [illegible] هجرت میگردد بجانب مدینه وی در آید وقرار میگیرد در آن چنانکه بر آوردن وی
از آن ممکن نباشد وبعضی گفته اند که این بشارتست از احوال آخر زمان که دین مسلمانی ووجود مسلمانان کمتر شود وجز در مدینه وجود آن نادر باشد و
[illegible] حال که جز در مدینه مطهره علم ودین [illegible] وجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم میگردد. متفق علیه.
وذکر حدیث ابی هریرة [illegible] که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اول وی [illegible] نیست. [illegible] فی کتاب المناسک. در کتاب مناسک حج
وحدیثی معاویة وجابر [illegible] دو حدیث معاویه وجابر را که در اول باب حدیث انیست لایزال من امتی [illegible] والآخر. وحدیث دیگر که در اول اوست ولا یزال طائفة
من امتی [illegible] فی باب ثواب هذه الامة در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است. ان شاء الله تعالی. پوشیده نماند که آنچه مذکور کرده است
درین باب جز حدیث معاویه وحدیث جابر [illegible] نشده. الفصل الثانی. عن ربیعة الجرشی بضم جیم وفتح را وشین معجمه دمشقی اختلافست

وصحبت دری دیده وخفیف ناست وزرین معاویه روایت میکند از عائشه وسعد وابی هریره روایت میکند ازوی پسرش ابوهشام وعطیه بن قیس
وجز ایشان + قال اتی نبی الله گفت آورده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی آمد اورا فرشته + فقیل له پس گفته شد مرآنحضرت را صلی الله علیه
وسلم بزبان فرشته + لتنم عینک + باید که خواب کند دیده تو + ولتسمع اذنک + وباید که بشنود گوش تو + ولیعقل قلبک + وباید که بداند دل تو
مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابرست که در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب است لیکن گوش شنواست
ودل بیدار پس بیان کنید برای وی مثل که بشنود ودر فهمد + قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + فنامت عینی وسمعت اذنای وعقل قلبی +
پس خواب کرد چشم من وشنیدند هردو گوش من ودریافت دل من + قال فقیل لی سید بنی دارا + پس بیان کرده شد مثل وگفته شد مرا که مهتری بنا کرد
سرای را + فصنع مأدبة + پس ساخت طعامی را برای مردمان + وارسل داعیا + وفرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام + فمن اجاب الداعی
دخل الدار + پس کسیکه پاسخ داد وپذیرفت گفته خواننده را درآمد سرای را + واکل من المأدبة وخورد از آن طعام که ساخته شده بود + ورضی عنه السید
وخوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را باوجود آنکه دعوت محض از برای فائده آنکس ست وسید را در آن نفعی وغرضی نه + ومن
لم یجب الداعی + وکسیکه اجابت نکرد داعی را + لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة + ودرنیامد سرا را ونخورد از آن طعام + وسخط علیه السید + وخشم کرد ونا راضی
شد از وی سید + قال گفت آن فرشته یا راوی + فالله السید + پس خدای تعالی بمثابه آن سید ست که بنا کرد دار را + ومحمد الداعی ومحمد صلی الله
علیه وسلم بمثابه آنکس ست که مردم را بطعام میخواند + والدار الاسلام + وسرای بنا کرده شده مشبه باسلام است + والمأدبة الجنة + وطعام که ساخته شده
بهشت ونعیم اوست ودر حدیث سابق دار را بهشت گفت وماد به را نعیم او وچون اسلام سبب درآمدن بهشت ست اینجا اورا مشبه بدار ساخت وماد به
خود بهردوجا نعیم بهشت ست فافهم + رواه الدارمی + وعن ابی رافع مولای آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید اورا بآنحضرت
وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... دیگر که بیش از آن بود
پدر را اگرچه بود اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود بر قول مشهور ... وفات کرد در خلافت علی رض + قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا الفین بضم همزه وسکون لام وکسر فا + احدکم متکئا علی اریکته + باید که نیابم من هیچ یکی شما را تکیه کننده بر تخت آراسته خود ومراد بیان
از تکبر وسلطنت وآسایش وفراغت وبیرون نیامدن بطلب علم وحدیث + یأتیه الامر من امری + در آن حال که می آید یکی از شمار احکامی از احکام
مما امرت به او نهیت عنه + از آنچه امر کرده ام من بدان یا نهی کرده ام از آن + فیقول لا ادری + پس میگوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را ومتابعت
نمیکنیم جز آنرا + ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه + چیزی که می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آنرا خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی
از اهل جهل وفراغت وتکبر که متقاعد ومتکاسل اند از عمل کردن بحدیث وچیزیکه یافته نمیشود در قرآن وگمان میبرند که احکام شرع منحصر اند در قرآن
وجاهل اند بآنکه در احادیث بسی احکام ست که در قرآن مجید نیست وچنانکه قرآن حجت ست سنت حدیث پیغمبر نیز حجت است وچنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند وهردو وحی است چنانکه در حدیث آینده بیاید + رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجه
والبیهقی فی دلائل النبوة + وعن المقدام بن معدیکرب بکسر را صحابی کندی نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او در اهل شام
حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع وثمانین وله احدی وتسعون سنة + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی اوتیت القرآن

دانا و آگاه باشید بدرستیکه من داده شده ام قرآن را و مثله معه و داده شده ام مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت
در بودن وی است از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جناب حق غایت آنکه وحی جلی است و وحی خفی
متلو و غیر متلو متلو آنکه با الفاظ و عبارت وی نیز احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب باعجاز نظم و آن قرآنست و غیر متلو آنکه نه
اینچنین باشد و آن احادیث است و تواند که مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده معلوم شود الا یوشک رجل شبعان علی اریکته یقول
آگاه باشید که نزدیکست که مردی سیر یعنی بر تخت خود بطریق غفلت افتاده میگوید علیکم بهذا القرآن لازم گیرید بر خود این قرآن را فما وجدتم فیه من حلال
فاحلوه پس چیزیکه بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا و کنید و ما وجدتم فیه من حرام فحرموه و چیزیکه بیابید در وی از حرام پس حرام گردانید آنرا و اعتقاد کنید
و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم است که شبع و سیری طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که تنعم و ترفه موجب آن میگردد و ان ما حرم رسول الله
کما حرم الله و بدرستی چیزیکه حرام گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی
ما و الا است بعد از آن مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله و مذکور نیست در کتاب الله فرمود الا لا یحل لکم الحمار الاهلی آگاه باشید
حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی که آنرا گورخر گویند که آن حلال است ولا کل ذی ناب من السباع و نه حلال است
هر خداوند نیشک از درندها مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن ولا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد و لقطه بضم لام و فتح قاف مال بر داشته شده از زمین
و بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز است کسیکه میان تو و میان او عهد بود و مراد بوی در حدیث ذمی است پس
میفرماید که مال ذمی که در راه افتاده و یافته شده باشد حلال نیست زیرا که ذمی و مال وی معصوم است بلکه حکم مال مسلمانان است الا ان یستغنی عنها صاحبها
مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالک وی که معاهد است این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آنرا و ببخشد مر کسی را که یافته است و دوم آنکه شی قلیل
خسیس باشد که در عادت نیازمندی بآن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر باشد تصرف لاقط در آن اگر محتاج باشد جائز است و احکام
لقطه بتفصیل در بابش می آید ان شاء الله تعالی و من نزل بقوم فعلیهم ان یقروه و یکی از احکام که بحدیث ثابت شده و در کتاب الله ذکر آن نیست
آنست که کسیکه نزول کند بر قومی و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم که مهمانی کنند آنکس را و این بطریق سنت و استحباب است نه بر سبیل
فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب نیست بالاجماع از باب مروت و سیرت اهل ایمان است و لهذا این حکم را در صورت نهی نیاورد و نگفت
حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان چنانکه در قرائن دیگر گفت فان لم یقروه فله ان یعقبهم بضم یا و سکون عین و
کسر قاف بمثل قراه پس اگر مهمانی نکنند آن قوم مر آنکس را پس میرسد مر او را که جزای فعل ایشان و بمقدار مهمانی خود بگیرد از ایشان بدل آنچه فوت
شد او را یعنی جای آن دارد که بگیرد و ایشان مستحق و سزاوار آن شده اند که فوت آن گرفته اگرچه واجب نیست قرا بکسر قاف و بر الف مقصور و ظاهر این کلام
ناظر بوجوب ضیافت است پس بعض گویند که این حکم در کسیست که مضطر است و اگر نگیرد خوف هلاک وی است چنانکه در حالت مخمصه میباشد و بعض گفته اند
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم لشکری میفرستاد و ایشان بوادی و مفاوز بازاری بر نمیگذرند که از آنجا چیزی بخرند و بخورند پس سخت گرفته شد
کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر
چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که نزد

در ابتدای اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرضیت زکوٰۃ واللہ اعلم • رواہ ابو داود • روایت کرد این حدیث را ابو داود تا اینجا • و
روی الدارمی نحوہ وکذا ابن ماجۃ الی قولہ کما حرم اللہ • و روایت کرد دارمی نحو این و روایت کرد ابن ماجہ تا قول وی کما حرم اللہ و نشان داد این کلام را کہ الا ان
الی آخرہ ذکر نکردہ اند • وعن العرباض بکسر عین مہملہ وسکون را و موحدہ وضاد معجمہ بن ساریۃ بسین مہملہ و را و یای تحتانیہ صحابی ست از اہل صفہ و از
گریہ کنندگان کہ فرود آمدہ در باب ایشان آیۃ کریمہ لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد وفات سنہ خمس وسبعین رضی
اللہ عنہ • قال قام رسول اللہ • عرباض بن ساریہ گفت استاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند • فقال • پس گفت آنحضرت • ایحسب احدکم متکئا
علی اریکتہ • آیا گمان میبرد یکی از شما تکیہ زدہ بر تخت آراستہ خود • یظن ان اللہ لم یحرم شیئا الا ما فی ہذا القرآن گمان میبرد کہ خدا تعالی حرام نگردانیدہ است
چیزی را مگر چیزی کہ در این قرآن ست • الا وانی واللہ قد امرت • آگاہ باشید بدرستیکہ من بخدا سوگند بتحقیق امر کردہ ام • ووعظت • و پند کردہ ام • ونہیت
عن اشیاء • و باز داشتہ ام مردم را از چیزہا • انہا لمثل القرآن • بدرستیکہ آنچہ امر و نہی و وعظ کردہ ام من ہر آئینہ مقدار قرآنست • او اکثر • بلکہ بیشتر ست
ازان پس ازان بیان کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم احکامی چند از آنچہ نہی کردہ ست و در قرآن نیست بقول خود • وان اللہ لم یحل لکم ان تدخلوا بیوت
اہل الکتاب الا باذن • و بدرستیکہ خدا تعالی حلال نگردانیدہ است مر شما را کہ در آیید خانہ ہای اہل کتاب را مگر باذن • ولا ضرب نسائہم • و حلال
نگردانیدہ است شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیہ و خراج و مانند آن • ولا اکل ثمارہم • و حلال نگردانیدہ است خوردن میوہ ہای ایشان را • اذا اعطوکم
الذی علیہم • وقتیکہ بدہند اہل کتاب شما را چیزی کہ بر ایشانست از جزیہ و خراج • رواہ ابو داود • روایت کرد این حدیث را ابو داود • وفی اسنادہ
و در اسناد وی این شخص ست کہ نام وی • اشعث بن شعبۃ المصیصی است • قد تکلم فیہ • بتحقیق سخن کردہ شدہ ست در وی کہ ثقہ ست یا نہ • والمصیصی
بکسر میم و تشدید صاد مہملہ اولی و بفتح میم و تخفیف صاد نیز گفتہ اند نسبت ست بشہری کہ نام آن مصیصہ ست و در قاموس گفتہ کہ مصیصہ بوزن
سفینہ نام شہری ست بشام و تشدید دادہ بعضی و صاد را • وعنہ • وہم از عرباض بن ساریہ روایت ست • قال • گفت • صلی بنا رسول اللہ • نماز گزارد
با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم • یکروزی • ثم اقبل علینا بوجہہ • پس متوجہ گرد بر ما بروی مبارک خود • فوعظنا موعظۃ
بلیغۃ • پس پند داد مارا پند دادنی سخت رسا و موثر • و قول بلیغ آنکہ مدلول وی بمقصود برسد و بالغ نیکو و سرہ و بلیغ فصیح کہ بعبارت خود کنہ ضمیر را
برسد • ذرفت منہا العیون • اشک ریخت ازان موعظہ چشمہا • ذرفت بذال معجمہ و فتح اشک ریختن چشم • ووجلت منہا القلوب • و ترسید ازوی دلہا • فقال
رجل • پس گفت مردی • یا رسول اللہ کان ہذہ موعظۃ مودع • گو یا کہ این پند کسی ست کہ وداع کنندہ ست چہ شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت
ہر چہ کردنیست چیزی فرو نگذارد • و ہرچہ گفتنی ست بگوید و دل یار از تصور وداع و رحلت تو گرفتہ میشود و محزون میگردد • فاوصنا • پس وصیت کن
مارا یعنی اندرزی بکن ترحم و احسان تا دل ما بیاساید و ازجا نرود • فقال اوصیکم بتقوی اللہ • پس گفت وصیت میکنم شما را بہ پرہیزگاری و ترس از خدا •
والسمع والطاعۃ • و بقبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچہ موافق حکم شرع بود و تقوی جامع شود • وان کان عبدا حبشیا • واگرچہ فرمانفرما حاکم
غلام حبشی بود و این مبالغہ ست در طاعت امرا و لا بندہ و امیر شدن یکی از شرائط امارت آزادیست و این چنانست کہ در حدیث آمدہ ست کہ ہر کہ مسجدی بنا کند
او را در بہشت خانہ بنا کنند اگرچہ آن مسجد مثل آشیانہ گنجشک بود و مسجد ہرگز مثل آشیانہ گنجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغہ ست در خردی و تنگی و تواند کہ
بندہ حبشی نائب سلطان کبیر بود بر تقدیر طاعت وی بغیر بود و سلطان واجب گردد پس ازان علت سمع و طاعت امر بیان فرمود بقول خود • فانہ من

و یعیش منکم بعدی زیرا که هر کسی که میزید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا پس سرانجام ست که ببیند اختلاف بسیار را در مردم و در دین و
طاعت امرا من ست از فتنه که پیدا گردد و از اختلاف اشارت کرد بحفظ التقوی والقول فخود فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین پس
لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلیفهای مرا که اهل رشد و ارشاد و راه یافتگانند و رشد و ارشاد بمعنی راه بردن خلاف غی و مراد بخلفاء
راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و هر که بهوای نفس خود بدعتی پیدا کند و تحقیق سنت
خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود و در زمان ایشان
رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده و چون مطلع آن بوده یکی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند منکر گردد و وصیت کرد
باتباع آن پس هرچه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت است اطلاق بدعت بران نتوان کرد
چنانکه فرقه ضاله کنند پس از ان مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت فرمود تمسکوا بها چنگ زنید بسنت من و سنت خلفای راشدین و عضوا علیها
بالنواجذ و سخت بزنید بر سنت دندانهارا و محکم گیرید آنرا و عض گزیدن و نواجذ جمع ناجذ دندانهای اقصی دندانها که آنهارا اضراس
و بعضی انیاب و مطلق اضراس نیز آمده و ایاکم و محدثات الامور و دور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و زمان خلفا
نبوده اند فان کل محدثة بدعة زیرا که هر خصلتی احداث کرده شده بدعت ست و کل بدعة ضلالة و هر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت ست
و ابو داود والترمذی و ابن ماجه این حدیث را ابن عباس روایت کرده اند الا انهما لم یذکرا الصلوة مگر اینست که ترمذی و ابن ماجه ذکر نکرده اند قصه
نماز گزاردن را یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله بلکه افتتاح حدیث از وعظنا کرده اند وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم خطا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطی یعنی راه راست را مثال نماید ثم قال هذا سبیل الله پس گفت
صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیده ام راه خداست ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط و از جانب
و قال هذه سبل و گفت این راههاست علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه بر سر هر راه ازین راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه
از راه راست و قرأ و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة پروردگار عالم میفرماید که این است راه راست
پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت اینست که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و پیروی مکنید راههارا که چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفه
طرق زائغه تا پریشان نگردانند آن راهها شمارا و دور نبرند از راه راست رواه احمد والنسائی والدارمی بدانکه درین حدیث و در احادیث دیگر
در رو یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خطی مستوی و فرمود این سبیل رشد ست و راه خداست پیروی کنید آنرا پس کشید در هر جانب شش خط مائل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانیست که
میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از ان و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پس می گردد هر یکی ازین دوازده راه شش راه پس می گردد هفتاد و دو راه
پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته ست که کبار فرق اسلامیه
هشت ست معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از ان معتزله را بیست فرقه ساخته و شیعه را بیست و دو فرقه و خوارج را بیست و مرجیه را پنج
و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را یکی یکی التفریق کرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقه ناجیه

اهل سنت و جماعت اند و این راه درست است و راه خدا همین است و دیگر همه راهها ناراست و هر فرقه دعوی میکند که براه راست است و مذهب وی
حق است و لیکن آنکه این چیزی نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است
و مجرد عقل را بان راه نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم
همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و هوا در مذاهب و اقوال بعد از صدر اول حادث شده و از صحابه و سلف متقدمین هیچکس بران نبوده
و ایشان ازان متبری بوده اند و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت که با آن قوم داشتند قطع کرده رد نموده و محدثین اصحاب کتب سته و غیرها از
کتب مشهوره معتبره که مبنا و مدار احکام اسلام بر آنها افتاده و ائمه فقهای ارباب مذاهب اربعه و غیرهم از آنها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذهب
بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده بدلائل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه و سلم
و اجماع سلف بران رفته بوده مؤکد ساخته اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم
و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر عقول و آرا و اهوای
خود و تحکیمات دیگران مثل معتزله و شیعه و آنها که در اعتقادات بطریقه ایشانند تشبث بفلسفه و استرسال آرا و اوهام ایشان نموده و مشائخ صوفیه از متقدمین
و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاض متورع و متقی و متوجه بجناب حق و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب بوده اند
چنانکه از کتب معتبره ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم است و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف
ما عرفنا التصوف اقوال صوفیه که اجماع دارند بران آورده که همه عقائد اهل سنت و جماعت است بی زیادت و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست
که کتابهای حدیث و تفسیر و کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ معتبره که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و تحقیق آن نیز
کتابها ایشان نمایند ظاهر شود که حقیقت حال چیست و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است عرفنا الله و ایاکم من الفضل و الانصاف
و تجنب عن التعصب و الاعتساف و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل ۞ وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی
یکون هواه تبعا لما جئت به ۞ ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو مر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت اگر مراد
و انقیاد و تحمل در عبادات و عادات بروجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله علیه و سلم در وقت معارضه داعیه حق و باعثه هوی پس مراد نفی ایمان
کامل است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت وی است مراد نفی اصل ایمانست و فرمود هوا تابع شود و نگفت منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفا
و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز فیست موجب اجر و ثواب نه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد ۞ رواه فی شرح السنة ۞ روایت کرد
این حدیث را محیی السنة در شرح السنة ۞ وقال النووی فی اربعینه ۞ و گفته است امام نووی در چهل حدیث خود ۞ هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد
صحیح ۞ وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم و فتح زای و کسر نون صحابی است آمد بر آن حضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین و له ثمانون
سنة ۞ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احیی سنة من سنتی کسیکه زنده گرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا که ۞ قد امیتت بعدی ۞ بتحقیق میرانیده شده
و مهمل کرده شده است بعد از من ۞ فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها ۞ پس بدرستیکه مر آنکس راست از اجر و ثواب بمقدار اجرها و ثوابهای کسانیکه
کار کنند بآن سنت ۞ من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا ۞ بی آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرهای این کارکنندگان چیزی یعنی هم

آن عاملان را اجر با کمال و تمام حاصل میشود و هم این احیای سنت کننده ثواب و اجر میدهد باعتدار اجرهای ایشان ثابت میگردد و من ابتدع بدعة ضلالة
لا یرضاها الله ورسوله و کسیکه بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج
آن باشد کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا باشد بران کس از بزه و مقدار بزهای کسیکه عمل کند بآن بدعت کم نمی کند
آن از بزهای ایشان چیزی را شرح این حدیث و سخن دران در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره از روایت مسلم گذشت رواه الترمذی ورواه
ابن ماجه عن کثیر بن عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده و عن عمرو بن عوف انصاری ست حاضر شده بدر را و سکونت کرد بمدینه رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیارز الی الحجاز کما تارز الحیة الی جحرها ترجمه این عبارت در حدیث آخر فصل اول گذشت الا آنکه آنجا
الی المدینه گفت و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو ست چنانکه آنجا نیز بدان اشارت کرده شد تا آنکه سبب ورود درین مقام بیان فضیلت
مدینه مطهره بود و درین مقام اظهار تفضیلات حرمین ادامهما الله تعظیما و تشریفا والله اعلم و لیعقلن الدین من الحجاز و هر آئینه پناه جوید دین از زمین حجاز
و بگیرد او را ملجا و مسکن و بازمیگردد بسوی او و آن وقتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد یا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت
معقل الاروية من راس الجبل همچو پناه جستن بز کوهی از سر کوه و بر آمدن و آن آرازه بضم همزه و سکون را و کسر واو و تشدید یا بز کوهی و بعض مخصوص
بماده دارند ان الدین بدا غریبا و سیعود کما بدا بدرستیکه دین پیدا شده است غریب تنها و سر انجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی للغربا
پس خوشی و خنکی باد مر غریبان را و هم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی و غریبان آنکسانی اند که نیکو میسازند چیزی را که تباه ساختند مردم
بعد از من از سنت من رواه الترمذی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیاتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل
هر آئینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل در اتفاق و مطابق بایکدیگر و اصل این ترکیب آنست که چون نعلین را فرزند
طاقات آنها یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل و حذو بمعنی اندازه کردن و بریدن نعل را و طابق النعل بالنعل نیز گویند
پس این مثل شده در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسیکه آمد بمادر خود را یعنی جماع کرد با وی
آشکار لکان فی امتی من یصنع ذلک هر آئینه باشد در امت من کسیکه آن فعل شنیع را بکند اگر گفته شود که مراد بمادر درینجا زن پدر است که بصورت مادر ست یا مادر حقیقی خواهد این فعل کند یا
طبعی یا شرعی همراه است اما در تعریف بکردار است و صورت امکانی دارد از جهت تعمیم بالع الطبعی و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و بدرستیکه بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و دو
و تفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة و جدا جدا شوند امت من که اهل ایمان آورده اند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقائد کلهم فی النار همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهت
اعتقاد و اعمال عمل شاید که فرقها نیز در آیند دو امانکه از وقوع فرقه ناجیه مطلق مغفورست سخن بلیل ست الا ملة واحدة مگر یک اهل ملت قالوا من هی گفتند صحابه کیست آن
یک اهل ملت یا رسول الله قال ما انا علیه و اصحابی فرمود اهل ملتی ست که من بر آنم و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی و فی روایة احمد و ابی داود عن معاویة و در روایت امام احمد و ابی داود
از معاویه چنین است ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هی الجماعة اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت و آن اهل یک ملت مسمی بجماعت است از جهت
اجماع ایشان بکلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بران سلف که بر راه حق بوده اند و درین عبارت نیز درین روایت آمده است که و انه سیخرج فی امتی اقوام و بدرستیکه شان این است که بیرون خواهند آمد
در امت من گروهها که تتجاری بهم تلک الاهواء بیرون میشود با ایشان و سرایت میکند در رگ و پی ایشان آن اهوا که متفرق شدند با آنها و اهوا جمع هوی بمعنی اراده النفس و شهوت او و خواهش
ایشان از آن مذاهب کما یتجاری الکلب بصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب بصاحب خود و کلب بفتح لام علتی ست عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بر وی

شبیه مالیخولیا و سرایت میکند از وی به دیگری و نحیف اند که بجانب آب نگاه کنند و اگر ببینند فریاد کنند و بمیرند تشنه [illegible] و بسا که از تشنگی بمیرند و نتوانند

آب بخورد و این علتی است که میرسد ماده آن بر تمامه بدن و متولد میگردد از وی عوارض بد و سرایت میکند در رگ و پی چنانکه گفته شود الا [illegible]

والمفصل الا دخله و باقی نماند از مفاصلش هیچ رگی و پیی مگر آنکه در وی آید آن علت و در آن تشبیه اهل هوا بصاحب این علت آنست که بر صاحبش

مستولی گردد و اعراض بد از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگری تجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوی در اهل هوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب

بگریزد و نتواند آنرا خورد و تشنه بمیرد همچنین اهل هوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شدن محروم از آن بمیرند و در بادیه جهل هاویه بدعت جان دهند

نسأل الله العافیة * وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی * بدرستی که خدای تعالی

گرد نمی آرد امت مرا * او قال امة محمد * شک از راویست که بجای امتی امة محمد گفت * علی ضلالة * بر گمراهی و این خاصیت و منقبتی است که پروردگار

این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که همه ایشان اتفاق نکنند جز بر صواب * وید الله علی الجماعة * دست قدرت و احسان [illegible]

و این کنایت است از حفظ و نصرت حق تعالی اهل حق را از ایذای خلق و [illegible] و توفیق و هدایت مر ایشان را از برای [illegible] احکام و اطلاع بر اسرار

حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زایل گرداند حفظ و نصرت و سکینه را و غالب گرداند اعدا را بر ایشان و فاسد گرداند احوال او و بیرون آرد

از آنچه آن حضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی رضی الله عنهم بر آن بودند * ومن شذ شذ فی النار * و کسی که تنها افتد از جماعت و بیرون آید

از سواد اعظم انداخته شود در آتش دوزخ شذ اول بصیغه معلوم است و دوم مجهول و بمعلوم نیز آمده و [illegible] در حدیث آمده *

رواه الترمذی * وعنه * قال قال رسول الله * و هم از ابن عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد

الاعظم * پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی است و مراد جمهور و اکثر از هر چیز است چنانکه سیاهی لشکر گویند و کثرت و زیادت انوار

مراد حث و ترغیب است بر اتباع آنچه اکثر علما در آن باشند * فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجه من حدیث انس * و [illegible] [illegible]

و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض و ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده * وعن انس قال قال لی رسول الله * گفت انس که

مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی * ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و شام کنی * ولیس فی قلبک غش لاحد * و حال آنکه نیست در دل تو غش

و عداوت مر هیچ یکی را * فافعل * پس بکن که کار بزرگ است * ثم قال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * [illegible]

یا بنی وذلک من سنتی * ای پسرک من آن کار از سنت منست و طریقه من * ومن احب سنتی فقد احبنی * و کسیکه دوست دارد سنت مرا یعنی

بتحقیق دوست میدارد مرا چه دوستی آن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت او و باعث بر محبت او است * ومن احبنی کان معی فی الجنة * و کسیکه دوست دارد مرا

باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن سنت [illegible] [illegible]

محبت آن حضرت و علامت دوستی او است صلی الله علیه وسلم * جعلنا الله من اهل محبته و رزقنا اتباع سنته * رواه الترمذی * وعن ابی هریرة [illegible]

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید * کسیکه چنگ زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت [illegible] [illegible]

و تقصیر در آن * فله اجر مائة شهید * پس مر او راست مزد و ثواب صد شهید کنایت است از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و ثواب بر آن * رواه البیهقی فی کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و در تحقیق [illegible] [illegible] [illegible] در حاشیه [illegible]

نوشته * وعن جابر عن النبی * روایت ست از جابر از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حین اتاه عمر * وقتیکه آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه * فقال * پس گفت عمر * انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا * بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها از یهود که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات * افتری ان نکتب بعضها * آیا می بینی ورای میزنی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و انکار * امتهوکون انتم * آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب دیگر پرسید و استفاده نمائید * کما تهوکت الیهود والنصاری * چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه * لقد جئتکم بها * بتحقیق آورده ام من ملت و شریعت را * بیضاء نقیة * سفید پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه مبرا از اشتباه التباس * ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی * و اگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم عمر ایشان زیرا که شرایع همه منسوخ شده بشریعت من * رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان * وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا * کسی که بخورد حلال را * وعمل فی سنة * و کاری کند از جهت بودن او سنت اگر چه قلیل باشد * وامن الناس بوائقه * وامین باشند مردم از شرهای او یعنی از دی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگردانند و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که مراد عام تر از این باشد و بوائق جمع بائقه است بمعنی داهیه و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسیکه امین نباشد همسایه او بوائق او و تفسیر کرده اند آنرا بظلم و غشم و ستم و شر * دخل الجنة * میدر آید بهشت را * فقال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس * بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیار است در مردم بعد از این چه حال خواهد بود * قال وسیکون فی قرون بعدی * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و لیکن خواهد بود در جماعتها که بیایند بعد از من یعنی منقطع نشود بکلی از امت من مطلقا اگر چه تفاوت کنند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود * رواه الترمذی * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به * بدرستی که شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک آنچه امر کرده شده است بدان * هلک * هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را * ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا * پس بیاید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده میشود بر آن و این در سنن و نوافل و خیرات خواهد بود والا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعض گفته اند که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان صحبت و قرب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بر نقیض آنست اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد * رواه الترمذی * وعن ابی امامة * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه * گمراه نشدند هیچ قومی بعد از هدایتی که بودند بر آن * الا اوتوا الجدل * مگر آنکه داده شدند جدال او جدال تحقیق شده است در خصومت و عناد و تعصب و ترویج گفته خود در باطل * ثم قرأ رسول الله * پس خواند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم هذه الآیة * این آیت که در بیان جدال و خصومت کافران است * ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون * رواه احمد والترمذی وابن ماجة * و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم * بتحقیق شما و چیزیکه می پرستید شما بجز حق هیمه دوزخند مشرکان خوشحال شدند و فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما

[illegible] است [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صلوات [illegible] چه [illegible] که [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] گفت [illegible] است [illegible]

میگویند [illegible] این [illegible] که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] گفت [illegible] رسول الله [illegible] است [illegible]

[illegible] گفت [illegible] است [illegible]

[illegible] پروردگار تعالی [illegible] است [illegible]

[illegible] خدا تعالی [illegible] حق [illegible] شد [illegible]

[illegible] گفت خدا بر ایشان [illegible] الصوامع والبیع [illegible]

ایشانند [illegible]

ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سلیمان دارانی گفت [illegible]

اخلاص [illegible] اخلاص [illegible] است [illegible]

لم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب [illegible] رواه ابو داود [illegible] وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه

فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال [illegible] حلال وحرام ظاهر است [illegible] محکم ومتشابه [illegible] حدیث عائشه [illegible]

ومراد بامثال [illegible] است فاحلوا الحلال پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان واعتقاد کنید حلیت آنرا [illegible]

وحرموا الحرام [illegible] واعملوا بالمحکم وکار کنید بمحکم وآمنوا بالمتشابه [illegible]

[illegible] واعتبروا بالامثال [illegible] پند گیرید [illegible] بامثال [illegible]

[illegible] در کتاب شعب الایمان [illegible] بیهقی [illegible]

واتبعوا المحکم [illegible] عمل کنید بحلال [illegible] حرام [illegible] پیروی کنید محکم را [illegible] بالمتشابه واعتبروا بالامثال [illegible]

[illegible] بیهقی [illegible] وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة [illegible]

امر بین رشده [illegible] حکمی ست که ظاهر [illegible] است [illegible] بودن او فاتبعه پس متابعت پیروی کن آنرا وامر بین غیه [illegible] حکمی ست که

پیداست نا به بودن او ❊ فاجتنبه ❊ پس پرهیز کن از ان و یکسو شو از ان ❊ وامر اختلف فیه ❊ و حکمی دیگر است که اختلاف کرده شده است و اشتباه
در رشد و غی او ❊ فکله الی الله ❊ پس بسپار او را بخدا و توقف کن در ان و طلب کن رشد و هدایت در ان ❊ رواه احمد ❊

## الفصل الثالث

عن معاذ بن جبل ❊ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستی که شیطان گرگ آدمی است میرباید میدرد
انرا که از جماعت برآمده پس هلاک میکند ❊ کذئب الغنم ❊ مانند گرگ گوسفند یا خدا افتاده میگیرد گوسفندی را که گریزنده است و انس ناگیرنده است بگله
والقاصیة ❊ و میگیرد گوسفندی را که دور رونده است از گله بی نفرت ❊ والناحیة و گوسپندی را که یک جانب افتاده است اگرچه نگریخته و دور نرفته است
و آنکه در درون گله است امین و بسلامت ست ❊ وایاکم والشعاب ❊ و دور دارید خود را از راه ها میان دو کوه مقصود آنکه بر آمدن از میان جماعت بیرون
نیفتاد و از راه مسلوک ست چنانکه فرمود ❊ وعلیکم بالجماعة والعامة ❊ و بر شما باد که لازم گیرید جماعه را و اکثر را اشارتست بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است
چه اتفاق کل در همه احکام واقع نه بلکه ممکن نیست ❊ رواه احمد ❊ وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا ❊ کسی که جدا شد
از جماعت به مقدار یک بدست ❊ فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه ❊ پس بتحقیق برکشید ربقه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد که شاید از ربقه اسلام
و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند و هر حلقه را در گردن گوسفندی اندازند و هر حلقه از ربقه گویند ❊ رواه احمد
و ابو داود ❊ وعن مالک بن انس مرسلا ❊ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال ❊ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم امرین
لن تضلوا ما تمسکتم بهما ❊ گذاشته ام در میان شما دو چیز که البته گمراه نخواهید شد مادام که چنگ درزنید با آن دو چیز آن دو چیز کدام است ❊ کتاب الله وسنة
رسوله ❊ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ❊ رواه فی الموطا ❊ روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است
و موطا مقصور و ممدود هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آمده چنانکه در مقدمه گذشت
پس گفته شود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل گفته شود اولی آنست که بجای مرسلا معلقا گوید که بمعنی حذف اول اسناد است ❊ وعن غضیف
بن الحارث الثمالی ❊ غضیف بفتح غین معجمه و کسر ضاد معجمه ... بن الحارث الثمالی بضم ثا مثلثه و تخفیف میم [illegible] شامی و در صحبت وی اختلافست ابن ابی حاتم و پدرش ابو زرعه گفته اند
که صحابی است و عجلی گفته که تابعی ثقه است و ابن سعد او را در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات آورده و وی گفته
که من در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعضی بطا غطیف بدل ضاد گفته اند ❊
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احدث قوم بدعة ❊ نو پدید نکرد هیچ قومی بدعتی را ❊ الا رفع مثلها من السنة ❊ مگر آنکه برداشته شد مانند
آن از سنت [illegible] چون احداث بدعت رافع سنت باشد همچنین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود ❊ فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة ❊
پس تمسک کردن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا شود نور و بگرفتار شدن ببدعت ظلمت آید
ظلمت [illegible] بهتر است از بنای [illegible] برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند
[illegible] ❊ رواه احمد ❊ وعن حسان رضی الله عنه ❊ قال
[illegible] در جای دیگر ذکر کرده شده است گفت ❊ ما ابتدع
قوم بدعة فی دینهم [illegible] الا نزع الله من سنتهم مثلها ❊ مگر آنکه کشید خدا [illegible] که

دین ایشان ست مانند آن * ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة * پس تر باز نمیگردانند و نمی فرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت * رواه
الدارمی * **وعن ابراهیم** بن میسرة * تابعی ثقه صحیح الحدیث ست بی نظیر زمان خود بود حدیثا و در اهل مکه است * قال قال رسول الله *
گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم * من وقر صاحب بدعة * کسیکه تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را * فقد اعان علی هدم الاسلام
پس تحقیق مدد میکند بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف و استهانت سنت ست و این میکشد بویران کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در
توقیر و تبجیل سنت آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت * رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا * **وعن ابن عباس** * رضی الله عنهما
قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه * کسیکه بیاموزد قرآن را پس تر پیروی کند احکامی را که در وست * هداه الله من الضلالة فی الدنیا * راه راست نماید
او را خدا تعالی و برهاند از گمراهی در دنیا * ووقاه یوم القیمة سوء الحساب * و نگاه دارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب * وفی روایة قال
و در روایتی چنین آمده است * من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة * کسیکه پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا
و بدبخت نگردد در آخرة * ثم تلا هذه الآیة * پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را * فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی * پس کسیکه پیروی کند
کتاب مرا که سبب هدایت ست گمراه نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکه دولت سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین شریعت ست **بیت** زهی سعادت
اگر دولت ابد آنم کرد * که نیکبختی دنیا و دین رفیق است * رواه رزین * **وعن ابن مسعود** * رضی الله عنه * عن رسول الله * روایت ست
از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال * گفت * ضرب الله مثلا صراطا مستقیما * گردانیده است خدا تعالی قصه حال دین را یا آنچه در وست از محارم
و حدود و احکام قرآن قصه حال راه راست * وعن جنبتی الصراط سوران * و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر ست * فیهما ابواب مفتحة *
در آن دو باره شهر درها ست کشاده * وعلی الابواب ستور مرخاة * و بر درها پرده ها ست فرو هشته * وعند رأس الصراط داع * و بر سر راه نخستین
کس خواننده است مردم را * یقول استقیموا علی الصراط * میگوید راست بروید بر راه * ولا تعوجوا * و کج نروید * وفوق ذلک داع * و بالای آن خواننده
دیگر است * یدعو * میخواند مردم را * کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب * هرگاه که قصد میکند بنده از بندگان که بگشاید چیزی را از آن درها و پرده
پرده را * قال * میگوید آن داعی * ویحک لا تفتحه * وای بر تو مگشا این را * فانک ان تفتحه تلجه * پس بدرستی که اگر میگشائی تو آن در را میدرائی او را
و اگر میدرآئی عذاب الیم میکشی در وی * ثم فسره * پس تر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد از آن چیست * فاخبر ان الصراط هو الاسلام * پس
خبر داد و گفت که مراد بصراط طریق اسلام ست که بدان راه به بهشت جاودان میرسند * وان الابواب المفتحة محارم * و خبر داد که درهای کشاده که پرده ها
بر آن فرو هشته افعالیست که حرام گردانیده است خدا تعالی آنها را بر بندگان * وان الستور المرخاة حدود الله * و بیان کرد که پرده های فرو هشته
حدها است که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگذرد و فاصل و بازدارنده است بنده را از آن و عبارت است از احکام وی سبحانه * وان الداعی
علی رأس الصراط هو القرآن * و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه ست قرآن ست که میخواند مردم را براه راست * وان الداعی من فوقه * و آنکه خواننده است
بالای قرآن * هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن * آن پند دهنده از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طیبی آنرا تفسیر به لمه ملک کرده که الهام خیر میکند
و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه می نماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و پذیرا شدن بر آن
رفتن راه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و هدایت اوست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد رزقنا الله * رواه رزین * و روایت کرد

این حدیث را رزین از ابن مسعود ✽ رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان ✽ و روایت کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان ✽ وعن النواس ✽ بفتح
نون و تشدید واو ✽ ابن سمعان ✽ بکسر سین و فتح آن صحابی است ساکن شام ✽ رواه الترمذی عنه ✽ و همچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان ✽ الا انه ذکر
اخصر منه ✽ ولیکن نیست که ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کرد احمد و بیهقی ✽ وعن ابن مسعود ✽ رضی الله عنه ✽ قال من کان مستنا ✽
کسیکه بخواهد که برود براه راست ✽ فلیستن بمن قد مات ✽ پس باید که برود براه و اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند ✽ فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة
پس بدرستیکه زندگان ایمن کرده نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردگان صحابه اند
و نهی است زندگان اهل زمان خود از صحابه چنانکه گفت ✽ اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة ✽ آن مردمان یاران محمد اند که بودند
فاضلتر از هر که جز ایشانست ازین امت ✽ ابرها قلوبا ✽ و نیکوترین است از روی دلها ✽ و اعمقها علما ✽ و دور اندیشه تر از روی علم ✽ و اقلها تکلفا ✽ و کم
از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که آن استعارست میان مردم و تکلف آنرا گویند که نهند و تکلف در لغت بخود گرفتن کار بمشقت [illegible]
بر خود نهادن و تکلف پیش آینده بکاری که [illegible] ✽ اختارهم الله لصحبة نبیه ولاقامة دینه ✽ برگزید ایشانرا خدای تعالی
برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن دین وی این دلیل است بر فضیلت و کرامت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان جمیع خلائق ایشانرا
برگزید یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق [illegible] بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای [illegible] ایمان قابلتر و لائق تر
چنانکه در قرآن مجید میفرماید والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها [illegible] سزاوارتر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر [illegible] که پروردگار تعالی
نظر کرد در تمامه ارواح بندگان و یافت ارواح محمد صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاکتر پس نهاد نور نبوت را در ان و یافت ارواح صحابه را صاف تر و لائق تر پس
برگزید برای صحبت او ایشانرا و این خود ظاهرست چنانکه هیچ عاقل نپسندد که آنانکه یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و [illegible] عمرها
در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند مریدان مشائخ را بینیم که در مدت
ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عاید میگردد مگر منافق باشند و منافقان خود بعد از نزول سوره توبه متعین شده
و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد ✽ فاعرفوا لهم فضلهم ✽ پس بشناسید برای ایشان فضل
ایشانرا ✽ واتبعوهم علی اثرهم ✽ و پیروی کنید ایشانرا و بروید بر نشان پای ایشان ✽ وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم ✽ و چنگ
در زنید بآنچه توانید از خویها و روشهای ایشان ✽ فانهم کانوا علی الهدی المستقیم ✽ پس بدرستیکه بودند ایشان براه راست در غایت راستی سبحان الله
ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود
بآنچه راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن دیگر است فنسأل الله العافیة ✽ رواه رزین ✽ وعن
جابر ان عمر بن الخطاب ✽ رضی الله عنه ✽ اتی رسول الله ✽ روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ✽ بنسخة من التورٰة ✽
نسخه را از توریت ✽ فقال ✽ پس گفت عمر ✽ یا رسول الله هذه نسخة من التورٰة ✽ این نسخه ایست از توریت ✽ فسکت ✽ پس خاموش شد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ✽ فجعل یقرء ✽ پس [illegible] عمر که میخواند پس شروع کرد خواندن گرفت ✽ و وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیر ✽ وحال آنکه روی مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ✽ فقال ابوبکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل ✽ پس گفت ابوبکر عمر را گم کنند ترا زنان گریه [illegible]

گشتہ بگوئید یعنی متحیر و تحقیق معنی این انتہ و فصل ثانی از باب بیان گذشت و پس تغیر یافت روی مبارک پیغمبر خدا [illegible]
چہرہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فنظر عمر الی وجہ رسول اللہ پس نگاہ کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم [illegible]
اعوذ باللہ من غضب اللہ وغضب رسولہ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ بطریق اعتذار و استغفار پناہ میجوئیم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا باللہ
ربا یعنی راضی شدیم بخدا کہ وی پروردگار ماست و باالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام کہ دین ماست و بمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد
صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغمبر ماست فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ سوگند بخدائیکہ ذات محمد در قدرت
اوست لو بدا لکم موسی [illegible] پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا لضللتم عن سواء السبیل ہر آئینہ
گمراہ شوید [illegible] ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی و اگر میبود موسی زندہ و در می یافت زمان پیغمبری مرا ہر آئینہ پیروی میکرد مرا
رواہ الدارمی و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلامی لا ینسخ کلام اللہ کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را و کلام اللہ ینسخ کلامی
و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا [illegible] وکلام اللہ ینسخ بعضہ بعضا بعضی را از نسخ تغییر و تبدیل حکم است حکمی دیگر و اصطلاح کار دین و ملت
قرآن و حقیقت بیان [illegible] آنکہ این حکم تا این وقت مشروع بود و در واقع تغییری و تبدیلی نیست لیکن چون حکم اول در ظاہر مطلق بود
[illegible] چنان [illegible] نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب و لیکن
[illegible] حدیث [illegible] نسخ کتاب بحدیث [illegible] آن شاید کہ بطریق رای و اجتہاد فرمودہ باشد نہ بوحی یا این حدیث منسوخ است
و اللہ اعلم و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضہا بعضا کنسخ القرآن بدرستیکہ
[illegible] منسوخ میگرداند بعض آن [illegible] منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن
[illegible] باشد قرآن [illegible] مذکور [illegible] ناسخ آن حدیث سابق باشد و عن ابی ثعلبۃ الخشنی [illegible] و فتح شین منسوب
[illegible] نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است [illegible] کہ ذکر کردہ شدہ وانہ
[illegible] وفات یافت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض [illegible] بدرستیکہ خدای تعالی فرض
[illegible] فلا تضیعوہا پس ضائع مکنید [illegible] وحرم حرمات فلا تنتہکوہا [illegible] بعضی چیزہا [illegible]
[illegible] کردن حرمت آن و حد حدودا فلا تعتدوہا و بست حدہا پس [illegible] از آنہا و سکت
عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعضی چیزہا و بیان نفرمود آنہا را نہ آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی بروی روا نیست بلکہ رحمت کرد امت
[illegible] فلا تبحثوا عنہا پس کاوش مکنید [illegible] روی الاحادیث الثلثۃ الدارقطنی [illegible] روایت کرد این [illegible]
دارقطنی [illegible] نسبت باو تمام شد کتاب الایمان والحمد للہ علی ذالک کتاب العلم مراد بعلم دین است
[illegible] کتاب [illegible] مبادی و مقاصد مبادی علومی کہ موقوفست معرفت کتاب و سنت بر آن [illegible] و صرف و جز آن
[illegible] و مقاصد [illegible] اعمال و اخلاق و عقائد و اینہا ہمہ علم معاملت است و علم مکاشفہ [illegible] طریق حق و [illegible]
[illegible] حقائق اشیا چنانکہ ہست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانہ و تعالی [illegible] و این [illegible]

و علما وارث خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هرکه عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است اعطا فرماید هر روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت باین معنی است و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همین قسم است بر تفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول ✤ عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة ✤ برسانید بامت از جانب من دین و شریعت را اگرچه آیتی باشد یعنی هر آیتی آیت قرآنست لیکن دلالت بر تبلیغ و رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشتهر است و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هرگاه امر کرده شد بانکه برسانید او را برسانیدن احادیث بطریق اولی باشد و بعضی از آیت کلام مفید مراد دارند که مفید است فایده شریفه را و علامت است بر عظم معنی که مراد داشته شده است بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من اگرچه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث بتبلیغ آن بود که قرآن را احتیاج بتبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد ✤ وحدثوا عن بنی اسرائیل ✤ و حکایت کنید و خبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل ✤ ولا حرج ✤ و نیست گناهی حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند و نقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده و فرموده بود که مگر متحیر شده اید شما در کار دین خود که کتاب خدا کم دست تورات میزنید چنانکه در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از آن و فرمود که اگر قصص و مواعظ و امثال که از ایشان بشنوید بیان و تحدیث کنید نه شرائع و احکام که منسوخ تا نفی نیست و در کتاب ایشان آیات خوفیه و وقایع عجیبه هست که میتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند مسامحه رود نیز غم نیست چه مقصود عبرت و اتعاظ است و این باب سعتی دارد و بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا ✤ ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار ✤ و هر که دروغ بر بندد بر من و آنچه نگفته ام من بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ بستن بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جمله کبائر است باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بتخلید در نار کرده و قومی بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطاست و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع ✤ رواه البخاری ✤

وعن سمرة بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ✤ سمره و مغیره که دو صحابی مشهور اند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ✤ من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین ✤ کسیکه حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان و در حکم ایشان است زیرا که چون اعانت او کرد در شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد در وزر آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود ظن کذب کافیست و بعضی گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه آن نیز روا نباشد و صواب نیست که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت است بتقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است ✤ رواه مسلم ✤

وعن معاوية قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین * کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند
او را در دین وفهم وزیرکی ودانائی می بخشد در آن ومیکشاید دیده بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب وسنت را ومیرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل
بمعنی فهم وفطانت است ودر عرف شرع غالب شده بر علم باحکام عملیه * وانما انا قاسم والله یعطی * وجز این نیست که من قسمت کننده ونهاده میدهم هر که میخواهد وهر چه
میخواهد از فقه وفهم در دین وغیر آن * متفق علیه * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس معادن
کمعادن الذهب والفضة * مردمان کانها اند مانند کانهای طلا ونقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق ومحاسن صفات باندازه استعداد وجوهر وشرف ذات
چنانکه کانها نیست که استعداد وقابلیت آن دارد که در وی لعل یا یاقوت پیدا گردد وکانی دیگر مستعد طلا ونقره دارد وکانی دیگر آهن ومس ودیگر سرمه وچونه
وغیر آن * خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام * نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد وقابلیت ذات
در جاهلیت نیک بود واز اخیار قبائل بود وبر اقران خود فوقیت داشت وصفات نیک داشت وکارهای نیک که عقلا واهل عرف آنرا پسندند میکرد
بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده وافعال گزیده از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر وجهل مستور ومحجوب بود چنانکه طلا ونقره در کان بخاک
ممزوج ومخلوط میباشد وبعد از در آمدن در اسلام که خلق در بوته مجاهدت وریاضت از آلایش بشریت وخصائص شد وبنور علم ومعرفت منور گشت جوهر آن
استعداد وجوهر مآثر وصفات بر اقران خود در دین فائق آمد وقول وی که فرمود * اذا فقهوا * وقتیکه فقیه شوند وعلم دین بیاموزند وصاحب بصیرت
در آن شوند اشاره است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم ومعرفت است واگر شرف نسب وکرامت ذات با آن جمع باشد معتبر است وبی آن اعتبار ندارد و
گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل است * بیت * حافظا علم وادب ورز که در حضرت شاه * هر که را نیست ادب لائق خدمت نبود * رواه مسلم *
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین * نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی ونیک بودی
در این دو کس بودی وبعض گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد واین جائز است اما حسد که عبارت از تمنی
زوال نعمت غیر است جائز نبود مگر از مفسدان وظالمان وتخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار واهتمام
وشرافت وفضیلت این دو صفت است که از صفات انبیا ومرسلین اند آن دو کس کدام اند * رجل آتاه الله مالا * اول مردی است که داد او را
خدای تعالی مالی * فسلطه علی هلکته فی الحق * پس برگماشت وی تعالی آن مرد را بر هلاک کردن وصرف کردن آن مال در طاعت وفرمود
خدا احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف ودر نامرضیات وهلکته بفتحتین ای اهلاکه وتعبیر بهلاک اشارت است بکمال جود یعنی باقی نمیدارد از آن
چیزی را مادر حق ومرضیات * ورجل آتاه الله الحکمة * ومردیست دیگر که داد او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین وشریعت را * فهو یقضی بها ویعلمها
پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردمان وتعلیم میکند آنرا ودر اکثر روایات الا فی اثنتین آمده تا بای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت
یکی مال ودیگر علم بصفتی که مذکور شدند وتوربشتی گفته که روایت اول اوثق است * متفق علیه * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله * چون بمیرد آدمی بریده می شود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه
نماز وروزه وحج وزکوة وغیر آن * الا من ثلثة * مگر از سه عمل [illegible] یکی صدقه روان که بعد از وی دائم وباقی باشند [illegible] وسلسله
خیر از چاه وحوض ومسجد ورباط ومانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید * او علم ینتفع به * یا علمی که نفع گرفته شود

باقی علم و تصنیف بکتابت و استنساخ و الله اعلم * او ولد صالح یدعو له * یا فرزند نیک که دعا کند او را بعد از فوت ازین عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود آمده است از سائل شمرده که ثواب آن بوی واصل است * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا * کسی که بگشاید و آسایش دهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چه جای اندوه دین چنانکه بلیه و مصیبت اکراه کرده باشند * نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة * دور گرداند خدای تعالی از آن کس اندوه را از اندوههای آخرت * ومن یسر علی معسر * و کسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشوار افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و از ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام ادا کند یا اگر او را است از وی بخواهد و بخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی * یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة * آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا و آخرت * ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة * و کسیکه بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی او را در دنیا و آخرت * والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه * و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهیکه باشد * ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما * و کسیکه برود در راهی که طلب کند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد مراد بطریق حسی از وجوه و از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف * سهل الله له به طریقا الی الجنة * آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی یعنی بهشت یعنی در آرد او را در بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد * وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله * و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته شده باشد و اختیار کرده باشند برای آنکه * یتلون کتاب الله * بخوانند قرآن را … در وظیفه مسجد یا غیر مسجد * ویتدارسونه بینهم * بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن و درس بمعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست فهم و درست کسر در اصل بمعنی ریاضت آمده پس مغز باید که هیچ قومی تلاوت و درس قرآن در جای نه نشینند * الا نزلت علیهم السکینة * مگر آنکه فرود آید بر ایشان آرامش باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف … زایل شود و حضور مع الله است و صفا و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی … رحمت است و با وی ملائکه اند که … در صورت ابری نزول کند چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید ان شاء الله تعالی * وغشیتهم الرحمة * می پوشد و در میگیرد ایشان را رحمت * وحفتهم الملائکة * و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان * وذکرهم الله فیمن عنده * و یاد میکند ایشان را الله تعالی … یعنی ملاء اعلی از انبیاء که مقربان جناب قدس اند … از جهت مباهات و مفاخرت … بعد از آن … میکرد * بیت * بزم وصل خودم خواندیا در خلوت * کنون … پیشه کو بسوز از شک * ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه * کسیکه پس اندازد او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرده در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند * بیت * بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی * که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة * بدرستیکه نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل * رجل استشهد * مردیست که کشته شده در راه خدا * فاتی به * پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس * فعرفه نعمه * پس می شناساند الله تعالی آن مرد را نعمت خود که بوی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح تر است بحسب روایت * فعرفها * پس می شناسد وی

نعمت خدا را و عمر او میکند بآن * فقال فما عملت فیها * پس میگوید وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه کار کردی تو در شکر این نعمتها * قال قاتلت
فیک حتی استشهدت * میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو * قال کذبت * میگوید پروردگار تعالی دروغ
گفتی تو کارزار نکرده خالص از برای رضای من * ولکنک قاتلت لان یقال جری * ولیکن کارزار کردی برای ریای خلق و نام و آوازه تا گفته شود
فلان دلیر است * فقد قیل * پس بتحقیق گفته شد یعنی غرض خود و جزای عمل خود را از خلق گرفتی از من مطلبی * ثم امر به فسحب علی وجهه * پس امر کرده
میشود فرشتگان را بجهت وی که بکشند او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود * حتی القی فی النار * تا آنکه انداخته میشود در آتش * ورجل تعلم العلم و علمه
دیگر مردی که آموخت علم را * و علمه * و آموزانید آنرا * و قرأ القرآن * و خواند قرآن را * فاتی به فعرفه نعمه فعرفها * پس آورده میشود او را پس شناسانیده
او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس می شناسد آن نعمتها را * نعمه بلفظ جمع آمده و همچنین در ما بعد * قال فما عملت فیها * میگوید پروردگار تعالی
پس چه کار کرده تو در شکرگذاری آن نعمتها * قال تعلمت العلم و علمته و قرأت فیک القرآن * میگوید آن مرد آموختم علم را و آموزانیدم آنرا و خواندم
از برای رضای تو قرآن را * قال * پس میگوید حق تعالی * کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم * دروغ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا بگویند
مردم که تو عالمی * و قرأت القرآن لیقال انک قاری * و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خواننده قرآنی * فقد قیل * پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا
ثم امر به فسحب علی وجهه * پس امر کرده میشود بجهت وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی * حتی القی فی النار * تا آنکه انداخته میشود در آتش *
ورجل وسع الله علیه * و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی روزی را * و اعطاه من اصناف المال * و داده است او را از گونه گونهای
مال * کله * همه مال را * فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک * میگوید
آن مرد نگذاشتم هیچ راهی را که دوست میداری تو که صرف کرده شود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو * قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد
فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار * از کلام معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر است * رواه مسلم * وعن
عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا * بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی
از خاطرها بطریق کشیدن * ینتزعه من العباد * که برکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند * ولکن یقبض العلم بقبض العلماء * ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما *
حتی اذا لم یبق عالما * تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی * اتخذ الناس رؤسا جهالا * میگیرند مردم
سران قوم جاهلان را * رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فضلا جمع رأس یعنی سر و سرور و چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤسا بفتح همزه و مد
بر وزن فصحا جمع رئیس بمعنی مهتر و کلانتر * فسئلوا * پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند * فافتوا بغیر علم * پس فتوی میدهند بی علم و دانش *
فضلوا و اضلوا * پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را گمراه میکنند * متفق علیه * وعن شقیق * از کبار تابعین و ثقه و ثبت و حجت است و از
علمای عالمین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ولیکن بشرف رویت مشرف نشده و گفته اند هیچ قرینه نیست مگر آنکه
در وی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن بلا بسبب شقیق از ایشان * بود و روی نموده از عمر رضی الله عنه مخصوص با ابن مسعود و از کبار اصحاب است * قال * گفت شقیق *
کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس * بود عبد الله بن مسعود که پند میداد مردم را در هر روز پنجشنبه * فقال له رجل * پس گفت مر او را
مردی * یا ابا عبد الرحمن * و کنیت عبد الله بن مسعود ابو عبد الرحمن است ... میکرد

قوم را در هر روز پنجشنبه: فقال: گفت ابن مسعود: اما انه یمنعنی من ذلک: آگاه باش بدرستیکه شان چنین است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز: انی اکره ان املکم:
اینکه من ناخوش دارم که ملول گردانم شمارا: وانی اتخولکم بالموعظة: و بدرستیکه من گاه گاه وعده میدهم شمارا به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال:
کما کان رسول الله: چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها: تعهد میکرد مارا بوقت: مخافة السآمة علینا: از بیم رسیدن ملالت بر ما:
متفق علیه: و یتخول بجای معجمه و لام بمعنی تعهد و تفقد است و تفقد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حال آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن
و رعایت کردن است چنانچه گویند فلان تفقد حال فلان میکند و یتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند یتخول و یتخون هر دو بیک معنی است و بعض
یتحولنا بحای مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور تر که در صحاح آمده یتخولنا است
بخای معجمه و لام: **وعن انس** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا: روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردانید آنرا سه بار: حتی تفهم عنه: تا فهم کرده شود و دریافته شود آن سخن از وی غالبا این عادت شریف در
غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال نا شنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است قدر مشهور میان جمهور است که افاده
دوام و استمرار میکند یعنی چنان گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اینکار میکرد و مراد آن باشد که دائم میکرد و عادت شریف آنچنین بود و بعض متاخرین را
درینجا سخن است چه در بسیاری از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا نگنجد کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر: واذا اتی علی قوم فسلم علیهم:
چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد بر ایشان: سلم علیهم ثلثا: و سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که مراد باعاده
تسلیم ثلثا صحیح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس این حدیث را دو توجیه است یکی آنکه مراد
آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و درون بطلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن
و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس و بر آمدن او از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن و توجیه دیگر آنکه
این در استیذان است که اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و درون نطلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار هم نطلبیدند می باید گشت و مسنون
همچنین است: رواه البخاری: **وعن ابی مسعود الانصاری**: ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر عبدالله بن مسعود هذلی است
از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نام وی عقبة بن عمرو الانصاری بدری نیز مشهور بکنیت: قال جاء رجل الی النبی: گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال: پس گفت آن مرد: انه ابدع بی: بدرستیکه باز مانده شتر من از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن
راحله از سیر بجهت سستی یا گرانی بار: فاحملنی: پس سوار گردان مرا و شتری بده: فقال ما عندی: پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست نزد
من شتری و چیزیکه شتر بدان توان خرید و کرایه کرد: فقال رجل: پس گفت مردی: یا رسول الله انا ادله علی من یحمله: من راه نمائی میکنم او را بر کسیکه
سوار گرداند او را و بدهد او را شتری: فقال رسول الله: پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله: کسیکه راه نماید بر خیری
پس مر او راست مانند مزد کننده خیر و دلالت خیر در حکم خیر است چون دلالت متضمن تعلیم است آنحدیث را در کتاب العلم آورد: رواه مسلم: **وعن جریر** قال
کنا فی صدر النهار عند رسول الله: روایت است از جریر بن عبدالله بجلی که از مشاهیر صحابه بود و موصوف بحسن صورت و سیرت و تمام صفات و کرائم
اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجاءه قوم عراة: پس آمدند بنزد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن ٭ مجتابی النمار ٭ گلیم پوش و نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون و کسر میم گلیمیکه خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه
اعراب را میباشد ٭ او العباء ٭ شک از راویست که النمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نیز نوعی از گلیم است ٭ متقلدی السیوف ٭ شمشیرها در گردن
انداخته ٭ عامتهم من مضر ٭ اکثر ایشان از قبیلهٔ مضر بودند بعد ازان مبالغه میکند و میگوید ٭ بل کلهم من مضر ٭ بلکه همه ایشان از مضر بودند ٭ فتمعر وجه
رسول الله ٭ پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة ٭ بسبب آنچه دید بایشان از اثر فقر و حاجتمندی بیت
من از بینوائی نیم روی زرد ٭ غم بینوایان رخم زرد کرد ٭ فدخل ٭ پس درآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درخانه ٭ ثم خرج ٭ پستر برآمد بعد از زمانی
و تفحص نمود و چیزی درخانه نیافت ٭ فامر بلالا فاذن واقام ٭ پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر برآرد پس اذان گفت و تکبیر برآورد و بلال ٭
فصلی ٭ پس نماز بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٭ ثم خطب ٭ پستر خطبه خواند ٭ فقال ٭ پس خواند این آیت را ٭ یا ایها الناس اتقوا ربکم ٭ ای
مردمان تقوی کنید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی ٭ الذی خلقکم من نفس واحدة ٭ آن پروردگاریکه پیدا کرد شما را از یکذات ٭ الی آخر الآیة ٭ تا آخر
آیت که آخرش اینست ٭ ان الله کان علیکم رقیبا ٭ بدرستیکه هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صلهٔ ارحام است ٭
والآیة التی فی الحشر ٭ و خواند آیت دیگر را که در سورهٔ حشر است و در وی نیز ذکر تصدق و خیر و آن آیت اینست که ٭ اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد ٭ بپرهیزید از خدا و
باید که بنگرد هر نفس که چه چیز فرستاده است برای فردای قیامت ٭ تصدق رجل ٭ در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر تقدیر گفته اند که بمعنی امر است
چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید که تصدق کند مرد ٭ من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره ٭ از دینار خود از درهم خود از جامهٔ خود از پیمانهٔ
گندم خود از پیمانهٔ خرمای خود هرچه یابد و هرچه از دست برآید ٭ حتی قال ولو بشق تمرة ٭ تا آنکه فرمود تصدق کند اگرچه بنیم خرما باشد ٭ قال ٭ گفت جریر راوی حدیث ٭
فجاء رجل من الانصار بصرة ٭ پس آورد مردی از انصار همیانی را که ٭ کادت کفه تعجز عنها ٭ نزدیک بود که کف دست وی نتواند داشت آنرا ٭ بل قد عجزت ٭
بلکه بتحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت ٭ ثم تتابع الناس ٭ بعد ازان پیاپی شدند مردم در آوردن صدقات ٭ حتی رأیت
کومین من طعام وثیاب ٭ تا آنکه دیدم من دو توده از خوردنی و جامها و کوم بفتح کاف و بضم آن نیز آمده توده از طعام و جای بلند از زمین و
بزرگ و بلند از هر چیز ٭ حتی رأیت وجه رسول الله ٭ تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یتهلل ٭ می درخشید و روشن
می گردد از خوشحالی ٭ کانه مذهبة ٭ گویا که روی مبارک او مذهبه است این لفظ را دو نوع ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و
ضم ها و نون بعد از وی و این را دو معنی گفته اند یکی شگافی و کوی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن تیل نگاه دارند
و مقصود تشبیه روی مبارک آن حضرتست صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفای
روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمهٔ اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و بس و وجه دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی
بای موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آن را دو معنی گفته یکی نقرهٔ زراندود و این ابلغ است در حسن وجه و
اشراق آن دوم چرم زراندود و تشبیه داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان ٭ فقال رسول الله ٭ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ٭ از برای بیان فضل مردیکه اول آورد صره را و بعد از وی دیگران متابعت او کردند ٭ من سن فی الاسلام سنة حسنة ٭ کسیکه بنهاد و پیدا کرد در
دین مسلمانی راه و روش نیک را در مردم ٭ فله اجرها واجر من عمل بها من بعده ٭ پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد

ازوی چیزی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء * بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی * ومن سن فی الاسلام سنة سیئة * وکسیکه نهاد و
پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد * کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء * باشد بروی بار گناه آن روش و
بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی * رواه مسلم * شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة
گذشته است * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها * کشته نشود
هیچ نفسی بظلم مگر که باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده * لانه اول من سن القتل * زیرا که آن پسر آدم نخستین کسیست که
بنهاد رسم قتل را در بنی آدم اشارتست بقصه کشتن قابیل هابیل را و آن مشهورست * متفق علیه * سند کرد حدیث معویه * و زود باشد که ذکر کنیم حدیث
معویه را که اوثق نیست * لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی * در باب ثواب هذه الامة که آخرین ابواب این کتابست

## الفصل الثانی

عن کثیر بن قیس * رضی الله عنه * قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق * روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم نشسته
با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم کسر آن که پای تخت ملک شام است بنای دمشاق بن کنعان * فجاءه رجل فقال * پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت *
یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول * بدرستی که آمده ام ترا از مدینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله * از جهت شنیدن
حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة * نه آمده ام از جهت حاجتی دیگر * قال فانی سمعت رسول الله * گفت
ابو الدرداء پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من سلک طریقا یطلب فیه علما * کسیکه برود راهی که
طلب کند در وی علمی را از علوم دین * سلک الله به طریقا من طرق الجنة * ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت * وان الملائکة لتضع
اجنحتها رضی لطالب العلم * وبدرستی که فرشتگان هر آینه مینهند بازوهای خود بجهت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایه
از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق
حصول قرب حق تعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق است و بعضی گفته اند که مراد
بوضع اجنحه باز ماندنست از طیران و فرود آمدن برای استماع علم چنانکه نزول سکینه و حفوف ملائکه بر تالیان قرآن آمده است و این وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم
دنیاست یا آخرت یا هر دو * والله اعلم * وان العالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الارض * و بدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در
آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز * والحیتان فی جوف الماء * و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان
در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است و لیکن تخصیص کرد ماهیان را اشارت بآنست که آب آسمان ببرکت علمای امت که
معیشت ماهیان در آنست چنانکه واقع شده است بهم یمطرون و بهم یرزقون و سبب در دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ خیری از اعمال
اهل عالم نیست که صلاح وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار تعالی بر هر صنف مر طالب علم را استغفار بجهت جزای خیری که
واصل میگردد از وی بایشان و از این حدیث معلوم میگردد که گناهان عالم مغفورست باستغفار اهل زمین و آسمان مر او را انشاء الله تعالی وهو الغفور الرحیم
وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب * و بدرستی که فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرده
عالم را بماه تمام که فروزی زمین را در گرفته است چون فائده علم متعدی است و بهجه عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف

عابد را که فائده وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب و نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم که آفتاب عالم است تشبیه بغایت مناسب است اگر گویند که عالم بی عبادت نخواهد بود و عالم بی عمل افضل است و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد
پس معنی تفضیل عالم بر عابد چه باشد گوئیم آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات
باشتغال علم تعلیم و تصنیف و مانند آن نماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی
معمور بدان و چون فائده نشر علم و اشتغال آن در دین اکثر و اوفر و نفع آن مر خلائق را اعم و شامل تر است لاجرم فضل وی بر عابد بیشتر بود چنانکه
از احادیث دیگر مفهوم میگردد * ان العلماء ورثة الانبیاء * و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا را جز علم ارثی
نبود چنانکه فرمود * ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما * و بدرستی که پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث
دینار و نه درهم را * و انما ورثوا العلم * و نگذاشته اند بارث مگر علم را * فمن اخذه اخذ بحظ وافر * پس کسیکه گرفت علم را و تعلم کرد آنرا گرفت نصیبی تام را
از دین و سعادت یا مر آراسته یا آنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام و قانع نگردد باندکی از آن * رواه احمد والترمذی وابوداود و
ابن ماجه والدارمی و سماه الترمذی قیس بن کثیر * و نام کرده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است
و بخاری آنرا نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابوالدرداء روایت کرده همان حدیث است که آن مرد در طلب او
آمده بود یا طرفی تمهید است که در طرح طلب او آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم *
وعن ابی امامة الباهلی * قال ذکر لرسول الله * گفت ابوامامه باهلی که صحابیست و منسوبست بباهل بن اعصر که جد کلان اوست ذکر کرده شد
مر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم رجلان * دو مرد * احدهما عابد والآخر عالم * یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پوشیده شد از آنحضرت و
کدام از ایشان افضل است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم * فضل عالم بر عابد
همچو فضل من است بر ادنای شما چنان باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیا و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا
بر ادنای ایشان * ثم قال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها *
بدرستی که خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ خود * وحتی الحوت * و تا ماهی در آب * لیصلون علی معلم الناس الخیر * هر آئینه درود
میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت او درین اشارت است بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارتست بآنکه مفضل عالمی است که تعلیم میکند
تا نفع او متعدی گردد و فضل باشد از عبادت که غیر متعدیست * رواه الترمذی * روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی *
ورواه الدارمی عن مکحول مرسلا * و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و افقه اهل شام است تا گفته اند که
علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال * ولم یذکر رجلان * و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر
کرده شد مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو مرد * وقال * و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم * فضل العالم علی
العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة * پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت که * انما یخشی الله من عباده العلماء * می ترسند خدا را
از بندگان وی مگر علما * وسرد الحدیث الی آخره * و ذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش * وعن ابی سعید الخدری * از صحابه

صحابه هست پسر سعد بن مالک بن سنان است فقیه نبیل بکثر حدیث ست واز علما وفضلا وعقلا است از اصحاب شجره هست اول مشاهد او خندق است
مشهور شده بکنیت ✽ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع ✽ گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شمارا که یاران
منید وبا من صحبت داشته وعلم از من بی واسطه گرفته اید تابعان وپیروانند ✽ وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض ✽ وبدرستی که مردان خواهند آمد
شمارا از کرانهای زمین عرب وعجم واکثر تابعین از عجم اند وصحابه از عرب ✽ یتفقهون فی الدین ✽ درحالیکه طلب کنند فقه وعلم در دین چنانکه آیه کریمه
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الآیة ناطق بدانست ✽ فاذا اتوکم ✽ پس چون بیایند نزد شما ✽ فاستوصوا بهم خیرا ✽ پس بکنید
بایشان نیکی را وتعلیم کنید ایشانرا علم دین وتحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کرده شده است ✽ رواه الترمذی ✽ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة ✽ ودر روایتی کلمة الحکمة ✽ ضالة الحکیم ✽ وفی روایة ضالة المؤمن ✽ میفرماید سخن علم وحکمت گم شده حکیم است یا گم شده مسلمانست
فحیث وجدها فهو احق بها ✽ پس هر جا که یافت واز هر کس یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه کسی گم شده خود را در دست
هر که یابد میگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند وعمل بدان میکند ونظر بآن میکند که مردی فقیر وحقیر میگوید بعض بزرگان گفته اند اگر یکی سخن حق
از بایزید بسطامی بشنود همان سخن از راه خود بشنود وقبول نکند متکبر باشد ✽ **بیت** مرد باید که پند برگیرد ✽ ور نوشتست پند بر دیوار ✽ ونیز این حدیث
دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود وفهم نکند معنی آن باید که برساند آنرا بکسی که اهل او است وفقیه تر از وست چنانکه هر گم شده بیابد اولی است که تفحص کند
صاحبش برساند وبر آن که منع علم از مستحق اهل آن جایز نباشد چنانکه گم شده یابنده امنع آن از صاحبش درست نیست همچنانکه منع علم از اهل آن جایز نیست
اعطای آن بنااهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر بیاید ✽ **بیت** بی ادب را علم وفن آموختن ✽ دادن تیغ است بدست راهزن ✽ وهمچنین چنانکه باختلاف
اشخاص متعلمان وطالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود پس احکام شریعت که متعلق بعبادات ظاهر است عموم همه کس را باید گفت وحقایق ودقایق
جز با اهل آن در میان نباید نهاد وذکر اختلافات علما در مسائل ومذاهب با عوام نیز چنین حکم دارد خصوصا در زمانیکه در انکار وتردد بهانه طلبند ودر جواب حال
سائل نیز در نظر باید داشت وجنید را قدس سره گفتند که دو کس نزد تو بیایند واز یک مسئله پرسند هر کدام را جواب دیگر گوئی وباید که جواب
از یک مسئله یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولهم این باشد ✽ رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث ✽ این حدیث را ترمذی وابن ماجه روایت کرده اند وترمذی گفته این حدیث
غریب است وابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث ✽ **وعن ابن عباس** ✽ رضی الله عنهما ✽ قال قال رسول الله
گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا ✽ صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد ✽ یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد
اگر مراد بفقیه مردیست که داده شده است او را فهم در دین وفطن مدارک وموارد آن پس پیدا است که عابد است بلکه شیطان مدخل کند
در علم خواطر وتمیز در آن اگر مراد عالم باحکام دین وشریعت وتفاصیل آن باحوز یا لا تحوز است پس لا بد هر چند خواهد بود از وقوع در محرمات واقلش آنکه در
استخفاف معصیت واستحلال آن خواهد افتاد وکافر خواهد گشت بخلاف متعبد یکه نه در درجه او است در دین ومعنی ✽ رواه الترمذی وابن ماجة ✽
**وعن انس** رضی الله عنه ✽ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم ✽ طلب علم فرض است بر هر مسلمان
ودر مسند امام ابی حنیفه است علی کل مسلم ومسلمة ومراد بعلم در اینجا علمی است که ضروری وقت مسلمانان است مثلا چون در اسلام در آمد

واجب شد بر وی معرفت صانع و صفات وی و علم نبوت رسول صلی الله علیه وسلم جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد
آموختن علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هرگاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر بیع و شرا کند فرض شد تعلم
آنکه و عاصی نباشد و چون نکاح است علم حیض و نفاس جز آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوی ست واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند
که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفاصیل آنست و هر طائفه حمل بر علمی کرده اند که مخصوص بآنست و صواب آنست که کل و چون اخلاص
و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن ست سخن صحیح فیه قدس الله سره [illegible] اعلم و اتصال شد و واضع العلم عند غیر اهله و نهنده
علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب ** همچو در گردن اندازنده خوکان ست گوهر مروارید
و طلا ** رواه ابن ماجه ** روایت کرد این حدیث را تا آخر ابن ماجه ** وروی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم ** و روایت کرد بیهقی حدیث را که
طلب العلم فریضة علی کل مسلم ** وقال هذا حدیث متنه مشهور واسناده ضعیف ** و گفت بیهقی این حدیثی ست که متنه مشهور شده است در میان مردم
و اسناد او ضعیف ست ** وقد روی من اوجه کلها ضعیف ** و گفته است بیهقی که روایت کرده شده ست این حدیث بوجوه و طرق متعدده که همه
ضعیف اند تا شک نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعض بعض را قوی خواهد یافت و حدیث ابدا ان قوتی پیدا خواهد شد بیان
طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است در انجا باید نگریست ** وعن ابی هریرة ** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان
لا تجتمعان فی منافق ** دو خصلت ست که جمع نمیشوند در منافق ** حسن سمت [illegible] حسن سمت ست یعنی راه و روش نیک و سمت
در اصل بمعنی راه است میانه لیکن از ان استعاره کردند برای هیئت نیکان در روش نیک که متضمن خشوع باشد و دیگر فقه در دین یعنی فهم مسائل در دین و احکام
دین و مقصود ترغیب و تحریض ست مسلمان را تا جامع این دو صفت باشد [illegible] این دو صفت ** رواه الترمذی
و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور ست ** وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع ** کسی که
بیرون آید از خانه برای طلب علم پس وی در راه خدا ست و ثواب آن می یابد تا هنگام باز آمدن بجا چنانکه یکی با کفار برآید تا باز آمدن در راه خدا ست و در حج
همچنین گفته اند و اگر گفته شود که از اینجا معلوم گردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد و بعد از ان
ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود ** رواه الترمذی والدارمی ** وعن سخبرة ** بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و فتح بای موحده ** الازدی
بفتح همزه و سکون زا ای صحابی ست روایت کرده است از وی پسر عبدالله و او را روایت ست در کتاب العلم ** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من طلب العلم کان کفارة لما مضی ** هر که طلب کند علم را باشد این طلب کفاره مر گناهان را که گذشته است و بپوشد گناهان گذشته وی را و آمرزیده شود
هر چه پیش از این کرده است از گناهان و امتثال آن الا در حج که کبائر نیز آمرزیده میگردد
و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد ** رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد ابو داود الراوی یضعف
ترمذی در این حدیث سخن کرده و گفته که ابو داود که نام وی نفیع [illegible] است از اهل کوفه و قاضی آن بود و اعمی بود و حدیث ضعیف ست
ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابو داود صاحب سنن ست که از ثقات و کبار محدثین ست ** وعن ابی سعید الخدری قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه ** سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی بار علم ** حتی یکون منتهاه الجنة ** تا آنکه

بیاشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد و ببرکت آن در بهشت میرود و درین حدیث بشارتست مر طالب علم را
که از عالم با ایمان میرود ان شاء الله تعالی و تقصد یافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود حصول مرتبهٔ
اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائرهٔ علم وسیع و بی نهایت ست هر که مشغول ست بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و نیل
آنست * رواه الترمذی * **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه * کسی که پرسیده شود
از علمی که میداند آنرا * ثم کتمه * پس پوشید آن علم را * الجم یوم القیمة بلجام من نار * لگام کرده میشود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن
ضروریست و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا مانع صحیح از ان نباشد از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود * رواه احمد و ابو داود و الترمذی و رواه
ابن ماجه * عن انس * **وعن کعب بن مالک** * صحابی مشهورست از شعرای اسلام و یکی از ان سه تن که تخلف کردند از غزوهٔ تبوک و قبول افتاد توبهٔ ایشان
چنانکه منطوق قرآن مجیدست * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء * هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را
برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان * او لیماری به السفهاء * یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و در سلک مراد
دنیا آرد * او یصرف به وجوه الناس الیه * یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بسوی خود و مایل کند از ایشان مال و جاه صرف کند آنرا در کار دنیا و
شهوات نفس * ادخله الله النار * هر که علم را از برای مجرد این اغراض طلب کند در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبی از ریا و داعیه
نفس با مقصد ورع و احتراز از ان حکم با مقصود و را بحکم ندارد چنانکه در حدیث آینده اشارتی بدان و افتاده است گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری
شریف و عزیز که متضمن حکمت ست حادث گرداند بی اختیار داعیهٔ از نفس آدمی بوجود آرد که تا بی تکلف ترددی آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیهٔ شهوت و در
وجود آن آورده که بی اختیار بکیفیت میل و رغبت نماید همچنین وجود علم داعیهٔ نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعث بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الهی یار و معین حال بنده
گردد از ان نیز برآرد و تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند این معنی دارد و نسال الله العافیة * رواه الترمذی و ابن ماجه عن ابن عمر
**وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله * کسی که بیاموزد علمی از جنس علمهایی که طلب کرده شود بدان علم
ذات مقدس الهی و رضای او و تنبیه است بانکه آنچه بوی وجه الله توان اراده نمود سزا نیست که از او در طلب متاع دنیا مقصود گرداند [illegible]
که بسبب آن مکرد [illegible] یوسف بزر ناسره بفروخته بود * یا مراد آنست که اگر علمی باشند نه از علوم دین آنرا وسیلهٔ دنیا سازند مذموم نباشد [illegible]
[illegible] میبود طالب علمی بود که در تحصیل معانی و عروض و قافیه و اقسام شعر جد بسیار مینمود و میگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیلهٔ دنیا سازم
نه علوم دین را * طیبی نقل این سخن از بعضی از زهاد و علما نیز نقل کرده والله اعلم * لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا * نیاموزد آن علم را مگر از برای
آنکه برسد بسبب و وسیلهٔ این علم متاعی را از دنیا و این دلالت ست بر آنکه هر که اراده سعادت ثواب الهی بطلب علم کند و همراه بحکمت عرض دنیا و اگر [illegible]
و تحصیل جاه بران باشد بنیت عمل و ترویج دین نیز دارد و بر اندازهٔ آن ثواب نیز یابد هر چند از مرتبهٔ کمال تمام محروم [illegible] در حدیث انما الاعمال بالنیات
[illegible] * لم یجد عرف الجنة * نیابد بوی بهشت را روز قیامت * یعنی ریحها * تفسیر عرف است که
بفتح عین و سکون را بمعنی بوی خوش [illegible] مبالغه است در حرمان آنکس از در آمدن بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان
[illegible] چنانکه شما این تاویل در احادیث آمده است و بعضی گفته اند که چون بندگان [illegible]

بیاید وبوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از همه جهت آن مقام موقف رحمت یابند و همهٔ ایشان قدرت گیرد لیس این مخصص از آن کی بوی خوش محروم شد یا و بغلبه بخار معصیت محبت دنیا حکم مزکوم گیرد * رواه احمد وابو داود وابن ماجه * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا * نضر بتشدید وتخفیف هر دو روایت است نضرت و نضارت اصل بمعنی خوبی رو و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر و علو منزلت و یا دعا بتحیت و سرور در دنیا و آخرت میفرماید نضارت دهاد خدای تعالی بنده را که * سمع مقالتی * بشنید کلام مرا * فحفظها * پس یاد گرفت آنرا * ووعاها * ونگاه داشت آنرا و فراموش نکرد و بعد یاد گرفتن تکرار و تذکار * واداها * و گذارد آنرا و رسانید یعنی بمردم چنانکه شنید چنانکه امانت بصاحبها رسانند * فرب حامل فقه غیر فقیه * پس بسا بردارنده فقه و یاد دارنده آنرا که غیر فقیه است * ورب حامل فقه الی من هو افقه منه * و بسا بردارنده فقه که فقیه است بسوی کسیکه فقیه تر است از وی پس باید چنانکه شنیده است برساند تا آن کس که بوی میرساند مراد آنرا فهمد که وی نه رسانند فهمیده و این حدیث دال است بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علما را اختلاف است مختار آنست که جائز است آنرا کسی که عارف است بمورد کلمات و خواص تراکیب و عبارات و حاذق بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اعلی و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله بشارت بدان است و در جواز نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینیم که کتب احادیث از کتب سته و غیرها بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است * ثلث لا یغل علیهن قلب مسلم * سه خصلت است که کینه و عداوت نیکند یا خیانت نورزد دل مسلمان در حالتیکه بر این خصلتها است لا یغل را بصیغه نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت و این کلمه را زیاده تحقیقی است که در شرح مذکور است آن سه خصلت کدام است یکی * اخلاص العمل لله * خالص گردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر بر سمعه و ریا نباشد بلکه قطعاً ملاحظه غرض و عوض نبود * والنصیحة للمسلمین * دوم خیرخواهی و خیراندیشی مر مسلمانان را و امداد و اعانت کردن ایشانرا * ولزوم الجماعة * و سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن * فان دعوتهم تحیط من ورائهم * زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگیرد کسی را که ورای ایشان است و را بالمد یعنی پس و پیش هر دو آمده و فعلیت التزام جماعت است و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد بر ادای آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه قوی و موید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم جماعت مسلمانان نبود ادای مذکور حصول نگیرد و اتمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود اداء این کلام است که جامع است * تعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله را * فهم * رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل * روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود * ورواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی عن زید بن ثابت * روایت کرده اند آنرا این جماعت از زید بن ثابت * الا ان الترمذی وابا داود لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره * مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام اخیر را که ثلث لا یغل علیهن الخ آخر حدیث است * وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله * ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم * یقول * میگفت * نضر الله امرأ سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه * تر و تازه گرداند خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید آنرا چنانکه شنید آنرا * فرب مبلغ اوعی له من سامع * پس بسا کسیکه رسانیده شده بوی حدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر است آنرا از شنونده و حاصل معنی این حدیث همین حدیث سابق است با اندک تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است * رواه الترمذی وابن ماجه ورواه الدارمی عن ابی الدرداء * و گفته اند که اگر طلب

حدیث و حفظ او و تبلیغ وی و فضیلت وی فائده بخودی جز امید و آنکه برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوی رسید در دنیا و آخرت [illegible] *

وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم * بپرهیزید از حدیث کردن از من مگر چیزی را که دانسته اید
بیقین یا بظن غالب که از من است تا مرتکب دروغ بستن بر من نشوید * فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار * پس کسیکه دروغ بندد
بر من قصد و دانسته پس باید که بگیرد جای نشستن خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت * رواه الترمذی ورواه ابن ماجه
عن ابن مسعود و جابر و لم یذکر * و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که * اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار * کسیکه بگوید در تفسیر قرآن به رأی و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشستن
خود را از آتش دوزخ * وفی روایة * و در روایتی چنین آمده است * من قال فی القرآن بغیر علم * کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم * فلیتبوأ مقعده من النار
رواه الترمذی * وعن جندب بضم جیم و دال و فتح دال نیز آمده نام پدر وی عبد الله است لیکن غالب کرده نسبت او بجد او و مناقب او کثیرست و در بعض نسخ نوشته
جندب بن عبد الله بجلی نیز صحابی است که حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما روایت از جندب کرده اند … که وی علقمی هست …
و در بعض نسخ مصابیح قشیری است … قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب
فقد اخطأ * هر که بگوید در قرآن سخنی که … از پیش خود … پس خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاده اما چون
قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد … که اگرچه خطا کند بر وی ثواب است یعنی یک اجر و ثواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد
مجمل آنکه تفسیرست و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق چنین است این نمی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که برسند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
درست نباشد. تاویل آنکه بطریق احتمال … که تواند بود مراد این … این باشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم *
رواه الترمذی و ابو داود * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء * بکسر میم و مد *
فی القرآن کفر * جدال و نزاع در قرآن کفرست یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعضی گفته اند که مراد بمراء درینجا شک و تشکیک است برین تقدیر مراد حقیقت
کفر باشد * رواه احمد و ابو داود * وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده * ضمیر جده راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد
و در بعضی مواضع گفته شده است * قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن * گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد که شنید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قومی را که … جدال و نزاع میکردند در قرآن * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * انما هلک من کان
قبلکم بهذا … ضربوا کتاب الله بعضه ببعض * زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض پیدا کردن
منافات میان آیات … که این آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات ببعض عدم تمیز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین
و ناسخ و منسوخ … انما نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا * و فرود نیامده است کتاب خدا مگر از برای آنکه تصدیق
میکند بعض آن بعض را * فلا تکذبوا بعضه ببعض * پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض * فما علمتم منه فقولوا * پس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما بدان
پس بگوئید بیان کنید * وما جهلتم فکلوه الی عالمه * و آنچه ندانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بداننده او یعنی الله تعالی و رسول او
صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند مراد بعالم کسی ست که علم کتاب و تفسیر آن دارد * رواه احمد و ابن ماجه * وعن ابن مسعود * رضی الله عنه

تعالی و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف [illegible] شده است [illegible] بر هفت حرف [illegible] وقت [illegible]
و بهر هفت [illegible] آن [illegible] است [illegible] آنکه مراد بآن هفت
لغت است که در عرب مشهور است [illegible] قریش [illegible] است و آورده اند
که قرآن اول [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت
عزت التماس کرد [illegible] امیر المؤمنین عثمان و چون وے
رضی الله عنه [illegible] زید بن ثابت [illegible] استصواب عمر فاروق
رضی الله عنهما جمع کرده بود [illegible] لغات [illegible] لغات مگر چیزی اندک
متفق شدند [illegible] اختلافی که در [illegible]
اما قول [illegible] قرآن [illegible] قراءات سبعه است که
متواتر [illegible] هفت معانی مراد است
که قرآن برای [illegible] اشتمال [illegible] تفسیر کرده اند و
بعض گویند که مراد [illegible] است که قاعده زبان و مکان
نیست [illegible] بعض [illegible] این [illegible] ظهر و بطن است
و این ضمیر راجع بقرآن است [illegible] تعالی بر آن
مطلع [illegible] آنچه متعلق بروایت است [illegible]
گویند مراد بظهر بیان [illegible] مراد است که قصص
قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار [illegible] مطلع [illegible] مطلع شوند [illegible]
طرف و نهایت [illegible] واقع شود بر آن
حد و نهایت [illegible] معرفت اسباب نزول [illegible] اشتمال آن [illegible]
ریاضت [illegible] قرآن [illegible] گفته
بیت جمال شاهد قرآن [illegible] که دار الملک [illegible] گفته اند که مراد [illegible]
[illegible] است [illegible] احکام [illegible] آن [illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible] طبقات و منازل [illegible] است [illegible] گفته اند [illegible]
رواه فی شرح السنة [illegible] و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة آیة [illegible]
محکمة [illegible] آیت محکمه [illegible] است [illegible]

از متشابهات محمول بر سنت و علوم کلیه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان (او سنة قائمة) یا سنتی که ثابت است بصحت متون و اسانید آن (او فریضة
عادلة) یا فریضه ایست که مثل و عدیل کتاب و سنت است اشارتست باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و باین اعتبار آنرا مساوی
و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآن واجبست چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین
چهارست کتاب و سنت و اجماع و قیاس (وما کان سوی ذلک فهو فضل) و هرچه بجز اینست از سایر علوم جز این نیست که آن فضل است و لا یعنی و فضل در لغت
بمعنی زیادت و نقص هر دو آمده [illegible] و آنچه غیر نیست در وی مشغول کسی که مشغول باشد بما لا یعنی هست هرچه قال الله
قال الرسول (و فضله) باشد [illegible] (رواه ابوداود و ابن ماجه) (وعن عوف بن مالک الاشجعی) و صحابیست اول مشاهد او خیبر
و بود با وی رایت اشجع [illegible] سکونت کرد بشام [illegible] وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین (قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا
قص بمعنی اعلام اخبار [illegible] و قصه گفتن [illegible] و نصیحت [illegible]
[illegible] و مراد اینجا [illegible] (الا امیر) [illegible] (او مأمور) [illegible] و ایشان را از اعتبار [illegible]
[illegible] (او مختال) [illegible] اثر پیش وی [illegible] و حکم امیرست [illegible]
یا مردی متکبر [illegible] و در بعض روایات مختال [illegible]
[illegible] و در بعض روایات [illegible]
و مهربان [illegible] علم و تقوی و دیانت [illegible]
[illegible] ارشاد و ولایت [illegible] اذن مشایخ [illegible] اجازت [illegible]
ایشان [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] (رواه ابوداود و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده) [illegible] و در روایت دارمی [illegible]
[illegible] (وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم
[illegible] فتوی [illegible]
اثم [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] فتوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جزاء وسکافات شنید با پنهانکه دیگری را در مفاد دادا [illegible] آن اگر غیر او دران [illegible] اند بتحکیم [illegible] باشد چنانکه امام شافعی هم با امام ابو یوسف در
در مجلس هارون رشید کرده والله اعلم رواه ابو داود * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن * بیاموزید
فرائض را و قرآن را * وعلموا الناس * وبیاموزانید مردم را * فانی مقبوض * بدرستیکه من قبض کرده شده ام و برده شده ام از عالم و مراد بفرائض احکام میکند
فرض ملازم است که بیان در ضمن مقابله قرآن واقع شده و مراد احکامی خواهد بود که [illegible] ثابت شده [illegible] و بعض علم وارث مراد داشته اند
رواه الترمذی * وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو الدرداء بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء * پس برداشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم مبارک خود را بسوی آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد و [illegible] پس [illegible] ثم قال هذا اوان یختلس العلم
من الناس * پس گفت این وقت وقتیست که ربوده شود [illegible] علم را [illegible] مردم حتی لا یقدروا منه علی شیء
تا آنکه قادر نباشند از علم بر چیزی * رواه الترمذی * وعن ابی هریرة روایة [illegible] [illegible] است [illegible] روایت است از
حدیث است بجای آنکه گوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل [illegible] [illegible]
[illegible] که روایت کرده [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] یضرب الناس اکباد الابل [illegible] که [illegible] جگرهای شتران
کنایت است از سرعت سیر اول [illegible] یطلبون العلم * در حالیکه طلب کنند علم را فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینة * پس نیابند یکی را دانا تر از عالم مدینه
رواه الترمذی وفی جامعه [illegible] در جامع ترمذی که [illegible] ابن عیینة انه مالک بن انس [illegible] گفت سفیان بن عیینه که آن [illegible]
مالک شیخ [illegible] است که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه کرده [illegible] مالک است * ومثله عن عبد الرزاق * و مانند این نقل [illegible]
منقول است از عبد الرزاق که [illegible] گفته است که [illegible] بعالم مدینه امام مالک [illegible] اسحاق بن موسی * و گفته [illegible]
[illegible] سفیان بن عیینه [illegible] العمری الزاهد [illegible] عالم [illegible]
[illegible] که در [illegible] العمری [illegible] عبد العزیز بن عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الرزاق [illegible] نقل کرده اند که عالم مدینه امام مالک [illegible] گفته [illegible] نقل کرده که عمری زاهد [illegible] گفته [illegible] عمری زاهد
[illegible] عمری [illegible] عاصم بن عمر بن الخطاب است [illegible] ذکر کرده [illegible]
[illegible] تخصیص مراد از عالم مدینه تعیین و اجمال نگشت هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته و [illegible] امام مالک [illegible]
[illegible] است [illegible] باطن و ظاهر [illegible] است که [illegible] کرد [illegible]
[illegible] عالم [illegible] [illegible]
[illegible] عالم [illegible] [illegible]
این قول [illegible] علم [illegible] گفته [illegible] علم [illegible] [illegible]
[illegible] علم [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] قال [illegible] آنحضرت [illegible]
علیه وسلم [illegible] ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملوک و امرا و فقرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم بن عبد الرحمن العذری [illegible]

[illegible] ابراهیم بن عبد الرحمن [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم [illegible]

[illegible] من کل خلف عدوله [illegible]

ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از دو باشند لیکن صرف اوقات بعبادت میکنند نه بنشر علم و تعلیم آن * ایهما افضل * پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکی ازین دو مرد فاضل تر
و ثواب یابنده تر است * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر * زیادت ثواب این مرد عالم
که همتش همین است که نماز فرض را گزارد و بعد از فرض راست نشست و تعلیم میکند مردم را علم * علی العابد الذی یصوم النهار و یقوم اللیل * بر آن مرد عابد که
روزه میدارد و شب را بنماز میگزارد و شب * کفضلی علی ادناکم * چون فضل من است بر مردی که ادنی و پست پایه ترست از شما * رواه الدارمی *
وعن علی * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین * نیکو مردیست آنکه فقیه است در دین و عالم است
باحکام آن منتفع است از وی * ان احتیج الیه نفع * اگر احتیاج بیارند بسوی وی و رجوع کرده شود بوی فائده رساند مردم را * وان استغنی عنه اغنی نفسه * و اگر بی نیاز
کرده شود از وی بی نیاز گرداند خود را از ایشان * رواه رزین * حاصل معنی آنکه لایق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بصحبت
خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افادۀ علم نکند بلکه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افادۀ علم
بحکم این ضرورت واجب است بر وی که نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند باستفاده نمایند بی نیاز گردد از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولی و تجدید
علم و مطالعۀ کتب و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم * وعن عکرمة * مولای ابن عباس یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است
از اهل مغرب شعبی گفته که هیچکس نماند که داناتر باشد بکتاب الله از عکرمه و تابعی ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نماند هیچ یکی از
از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکند بعکرمه مات سنة سبع ومائة * ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة * روایت میکنند که گفت
ابن عباس مر او را یا عکرمه طلب یکبار حدیث کن و سخن کن مردم را در هفته یکبار * فان ابیت فمرتین * و اگر ابا آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بران
می خواهی پس حدیث کن در هفته دوبار * فان اکثرت فثلث مرات * و اگر بسیار خواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت از سه بار مکن که ملول گردانی
مردم را * ولا تمل الناس هذا القرآن * و ملول مساز و خسته و بیزار مردم را ازین قرآن عظیم و ایشان را که شوق و ذوق در این مطلوب است * ولا الفینک تاتی
القوم وهم فی حدیث من حدیثهم * و نیابم ترا برین حالت که بیائی مردم را و در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند * فتقص علیهم * پس
قصه خوانی بر ایشان و موعظه گوئی * فتقطع علیهم حدیثهم * پس ببری بر ایشان سخن ایشان را * فتملهم * پس این سبب آن گردد که ملول گردانی ایشان را
ولکن انصت * و لیکن خاموش شو * فاذا امروک * پس چون امر کنند ترا و التماس نمایند از تو حدیث را * فحدثهم وهم یشتهونه * پس حدیث کن
ایشان را و حال آنکه ایشان مشتاق آن باشند بحدیث تو خواه سخن دنیا باشد که مردم در آن میباشند یا سخن دین اگر سخن دین باشد قطع آن مناسب نبود و اگر سخن
دنیاست شاید که بحکم بشریت گشتن از آن خوش نشمارند و بعلاقۀ صحبت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در اثر نفعت مند و بیت این
نماند یا بی مگر مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریب ایشان را از آن سخن برآرد و نظر بر مصلحت وقت باید گماشت و آنچه ابن عباس فرموده
بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و در آن روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است * وانظر السجع من الدعاء * و ترک کن
و تاخیر کن یا تجنب از دعا که بتکلف باشد بسبب با شروع و تفریع گردد * فاجتنبه * پس پرهیز کن و یکسو شو از آن * فانی عهدت رسول الله *
پس بتحقیق من یافتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و اصحابه * و یاران ویرا * لا یفعلون الا ذلک * نمی کنند مگر آن یعنی ترک سجع در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیه
ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه بعضی مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد اراده * رواه البخاری * وعن واثلة * ثنای مشائخ * بن الاسقع *

بسین بمعاونت صحابی است اسلام آورده در هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش تبوک میکرد و از اهل صفه بود نزول کرد بصره و بعد از آن بشام رفت
در بیت المقدس بسال عمرانیست و بعضی گفته اند بود و هشت رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه * کسیکه بجوید علم دین را
پس بیابد آنرا * کان له کفلان من الاجر * باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی اجر طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب عمل علم
و تعلیم و تدریس که دیگران را خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد کرد * فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر * پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد
مر او را یک نصیب از ثواب بر تقدیر طلب علم را بنیت و اگر نیت آمد و نور علی نور رو اگر نه طلب علم در نه هم سعادتست * بیت * گرچه نتوان بدوست ره بردن
شرط یاریست در طلب مردن * دیگر مقصود جای از طالم گفته که * بیت * مقصود او همین که دهد جان درین طلب * رواه الدارمی *

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله و حسناته بعد موته * بدرستیکه از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را
از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی * علما علمه و نشره * علمیست که دانست آنرا و پراگنده ساخت آنرا و در بعض نسخ علمه بتشدید آمده برین وجه
و نشره تفسیر و بیان اوست یا مراد نشر تعلیم و اشاعت اوست * و ولدا صالحا ترکه * و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود * او مصحفا ورثه *
بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود * او مسجدا بناه * یا مسجدی که برآورد او را * او بیتا لابن السبیل بناه * یا خانه که برای
مسافران بنا کرد آنرا * او نهرا اجراه * یا جوئی که روان ساخت آنرا * او صدقة اخرجها من ماله فی صحته و حیوته * یا صدقه که بیرون آورد آنرا از مال خود در تندرستی خود
و حیات خود اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید حیات دارد * یلحقه من بعد موته * می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مرگ وی
مکرر آمده این جهت تاکید یا این متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی آنست
که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاریه گردد و اگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی ماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقه
جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد همه داخل صدقه جاریه است * رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان * وعن

عائشة رضی الله عنها * قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت عائشه رض شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * یقول * میگفت *
ان الله عز وجل اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم * بدرستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر که برود راهی را و پیش گیرد طریقی را در طلب علم *
سهلت له طریق الجنة * آسان گردانم مر او را راه بهشت را * و من سلبت کریمتیه * و هر که بربایم و دور گردانم هر دو چشم او را * اثبته علیهما الجنة * جزا
و ثواب دهم او را در مقابله هر دو چشم بهشت را کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمیست گویند مراد اینجا چشم افتاده * و فضل فی علم خیر من فضل فی عبادة *
و زیادتی در علم اگرچه اندک باشد بهترست از زیادتی در عبادت اگرچه بسیار بود * و ملاک الدین الورع * و قوام و نظام کارخانه دین و سبب استحکام و قوت
وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبه ورع بالاترست از تقوی تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب از شبهه و باصطلاح بعض تقوی کاملتر و تمامترست
از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی است * رواه البیهقی فی شعب الایمان * وعن ابن عباس * رضی الله عنهما * قال تدارس العلم
ساعة من اللیل خیر من احیائها * درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یکساعت از شب بهترست از زنده گردانیدن
تمام شب و نماز گزاردن در آن احیای لیل دو معنی دارد یکی زنده گردانیدن شب را که یا شبی که در وی برخیزند و نماز کنند در آن
مرده است و طاعت و عبادت کردن در آن زنده میگردد و دیگر زنده گردانیدن نفس خود را در شب چه خفته و بیکار در حکم مرده است * رواه الدارمی *

وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله ﷺ روایتست از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر بمجلسين في مسجده بگذشت بدو
مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه بدو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعه دیگر بمذاکره علم فقال کلاهما
علی خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس را هر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار نیک می کنند واحدهما افضل من صاحبه
ولیکن یکی ازان دو اهل مجلس فاضلتر و بهتر از دیگریست اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند
خدای تعالی را و رغبت می کنند بسوی او و امید دارند از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعای ایشان در مشیت حق ست فان
شاء اعطاهم پس اگر میخواهد میدهد ایشان را بدعای ایشان وان شاء منعهم و اگر می خواهد منع میکند و نمیدهد واما هؤلاء فیتعلمون
الفقه او العلم ویعلمون الجاهل واما این طائفه دیگر که مشغول بمذاکره علم اند پس می آموزند فقه یا علم با شک راویست و می آموزانند جاهل را فائده
ایشان نفعست و متعدی بغیر فهم افضل پس ایشان فاضلتر اند از جماعه اول وانما بعثت معلما و فرمود من برانگیخته شده ام و فرستاده نشده ام
مگر آموزاننده علم و تعلیم کننده آنرا ثم جلس فیهم پس نشست در میان این قوم که مذاکره علم میکردند بالاتر ازین چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم
با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدایان ازین معنی خبر نیست که سلطان جهان با ماست امروز رواه الدارمی وعن ابی الدرداء
قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی اذا بلغه الرجل کان فقیها پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبه
علمیکه چون برسد مرد بآن مرتبه باشد فقیه و در عداد فقها در آید و ثواب ایشان بیابد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها کسیکه یاد گیرد و برساند بامت من چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند که مراد و مقصود رسانیدن چهل حدیث ست به
ایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده بعثه الله فقیها برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمره فقها وکنت له یوم القیمة شافعا وشهیدا
و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینیات
تصنیف کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده
هر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این علم شریف بدان توفیق یافته ام آن اربعین ست وعن انس بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا آیا می دانید که کیست بیشتر و بهتر رساننده تر از روی جود و کرم قالوا الله ورسوله
اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناترست بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الله اجود جودا خدای تعالی کاملتر و بزرگتر ست
از روی جود از هر که غیر اوست ثم انا اجود بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان واجودهم من بعدی و جوادترین نوع
انسان و در بعض نسخ اجودهم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره مردیست که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه
بکتابت نیز والله اعلم یاتی یوم القیمة امیرا وحده می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال امة واحدة
شک راویست که بجای امیرا وحده امة واحدة گفت یعنی تن تنها مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که ان ابراهیم
کان امة مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق و با شوکت و حشمت آید در آن روز وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان
و هم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند منهوم فی العلم یکی حریص در علم لا یشبع منه

سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند متعطش تر میگردد ❊ ومنهوم فی الدنیا لا یشبع منها ❊ و حریص در دنیا که هیچ مرتبه سیر نمیگردد از ان ❊
روی البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان ❊ روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان ❊
وقال ❊ وگفت بیهقی که ❊ قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء ❊ گفته است امام در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت
کرده ❊ هذا متن مشهور فیما بین الناس ❊ متن این حدیث مشهور است میان مردم ❊ ولیس له اسناد صحیح ❊ و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی اول
اربعین خود گفته که این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعض ببعض قوت پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف
در فضائل اعمال خصوصا که ائمه کبار آنرا بتلقی بقبول کرده و عمل بران نموده اند ❊ **وعن عون** ❊ بنون تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از
ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی زهری و ابو حنیفه ❊ قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم
و صاحب الدنیا ❊ دو حریص سیر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا ❊ ولا یستویان ❊ و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه ❊ اما صاحب العلم فیزداد رضی
للرحمن ❊ اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی مر خدای مهربان را ❊ واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان ❊ واما صاحب دنیا پس بنهایت میرسد
در سرکشی و عصیان ❊ ثم قرأ ❊ پس خواند عبد الله ❊ مناسب بر تمادی صاحب دنیا در طغیان بر تقدیر توانگری این آیت را ❊ کلا ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی ❊ قال ❊ گفت عون ❊ گفت عبد الله ❊ الآخر ❊ یعنی دلیل جانب دیگر که صاحب علم است در زیادت خشنودی رحمن این آیت است ❊ انما یخشی
الله من عباده العلماء ❊ که وارد است در فضیلت علماء چون خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان مربوط است ❊ **وعن ابن عباس** ❊ رضی الله عنهما
قال ❊ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ناسا من امتی ❊ بدرستیکه بعض مردم از امت من ❊ سیتفقهون فی الدین ❊ نزدیک است که تفقه کنند و فقیه شوند در دین ❊
ویقرؤن القرآن ❊ و بخوانند قرآن را ❊ یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم ❊ میگویند می آییم امرا را پس میرسیم و میگیریم حصه از دنیای ایشان ❊ ونعتزلهم
بدیننا ❊ و کناره میگیریم از ایشان بدین خود ❊ ولا یکون ذلک ❊ و نمیشود و ممکن نیست آن جمع کردن میان اقتصاد دین و تقرب امرا و سلاطین و تحصیل بتقرب
ایشان مگر ضرر و خسران را ❊ کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک ❊ چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار قتاد نام درختیست خار دار که میوه ندارد ❊ کذلک لا یجتنی من
قربهم الا ❊ همچنین حاصل کرده نمیشود از قرب امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که زبان بیان و تعبیر از ان کوتاه است این معنی از حذف مستثنی مفهوم میگردد
مستثنی را حذف کرد تعمیم را ❊ قال محمد بن الصباح کانه یعنی الخطایا ❊ گفت محمد بن صباح شیخ بخاری و مسلم و ابو داود و احمد است
گویا مراد مصنف همین گناهها خواهد ازین مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکنند از قرب ایشان مگر خطایا را و در حذف کردن اشارتست
بآن که زیان صحبت ایشان چنان و چندانست که بیان نتوان کرد ❊ رواه ابن ماجه ❊ **وعن عبد الله بن مسعود** ❊ رضی الله عنه ❊ قال لو ان اهل العلم
صانوا العلم ❊ اگر بدرستی که اهل علم نگاه میداشتند علم را ❊ ووضعوه عند اهله ❊ ومی نهادند علم را نزد اهل آن قابل آن ❊ لسادوا به
اهل زمانهم ❊ هر آینه سرور شدندی بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هرکه عزت علم نگاه دارد علم نیز عزت او نگاه دارد ❊ ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا ❊ ولیکن اهل علم در باختند
علم را مر اهل دنیا را و نگاه نداشتند از ایشان ❊ لینالوا به من دنیاهم ❊ تا برسند بسبب علم چیزی از دنیای ایشان ❊ فهانوا علیهم ❊ پس خوار شدند نزد اهل دنیا و
سبک آمدند در نظر ایشان ❊ سمعت نبیکم ❊ شنیدم پیغمبر شما را ❊ صلی الله علیه وسلم یقول ❊ میگفت ❊ من جعل الهموم هما واحدا هم الآخرة ❊ کسی که
بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد ❊ کفاه الله تعالی هم دنیاه ❊ بس است کفایت شود او را خدای تعالی

مقصود

مقصود دنیاهای او را + ومن تشعب به الهموم احوال الدنیا + وکسیکه متفرق وپریشان گردانند او را قصدها او که احوال پریشانیهای دنیاست +
لم یبال الله فی ای اودیتها هلک + باک ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا واحوال دنیا هلاک گردد آنکس + رواه ابن ماجه +
روایت کرده این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العلم تا آخر + ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله + وروایت کرده آنرا بیهقی
از ابن عمر از قول وی + من جعل الهموم الی آخره + واول حدیث را روایت نکرده + **وعن الاعمش** + ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست
انس بن مالک را دیده ولیکن شنیدن وی از وی خلاف ست واز بسیاری از تابعین شنیده وسفیان ثوری وابن عیینه وغیر ایشان از وی روایت میکنند
از اعلام مشهور بعلم حدیث وقرات بود یکهزار وسه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی بود
اعمش که فوت نشده از وی تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود ومات سنة ثمان واربعین ومائة ودر وی تشیعی بود ومناقب او بسیار ست
وبعضی او را سید المحدثین گفته اند + قال قال رسول الله + گفت اعمش که از تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آفة العلم النسیان + آفت علم فراموشی ست
واین در حقیقت تنبیه ست بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی ومشاغل نفس ودنیا ومتاعب آن چنانکه امام شافعی گفته
**شعر** شکوت الی وکیع سوء حفظی + فاوصانی الی ترک المعاصی + فان العلم فضل من اله + وفضل الله لا یعطی لعاصی + واضاعته ان تحدث به غیر اهله + وضایع
وهلاک گردانیدن علم آنست که حدیث کنی بعلم یا بگوئی آنرا بغیر اهل علم وقابل آن + رواه الدارمی مرسلا + **وعن سفیان** ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
قال لکعب + روایت ست از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب حبار را + من ارباب العلم + کیستند خداوندان علم یعنی اینها که مالک علم اند
وبوی یافته است علم در ایشان ومستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم توان خواند ورب هر چیز مالک آن چیز ومستحق آن چیز را گویند + قال + گفت کعب
الذین یعملون بما یعلمون + ارباب علم آن کسانی اند که عمل میکنند بانچه علم دارند + قال + گفت عمر بن الخطاب + فما اخرج العلم من قلوب العلماء +
پس چه چیز بیرون کشید نور وهیبت وبرکت علم را از دلهای علما + قال الطمع + گفت کعب حبار بیرون کشید علم را از دلهای علما طمع در مال وجاه
ورغبت در اسباب وهواهای دنیا وگفته اند الطمع یصیر الاسود ذبابا بالطمع شیر از آنکس میانه وبالطمع کلمه حق گفتن دشوار است + **مثنوی** طمع بند ودفتر حکمت
بشوی + طمع بگسل وهرچه دانی بگوی + طمع را سه حرف ست وهر سه تهی + ازان نیست مر طمعان را بهی + منقول ست از شیخ ابو العباس مرسی
قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سرحد سکندریه افتادم واز مردیکه مرا می شناخت بنصف درهم چیزی خریدم وچون قلیل بود بخاطر گذشت
که شاید ازمن نگیرد ناگاه هاتفی آواز داد که السلامة فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین + رواه الدارمی + **وعن الاحوص بن حکیم** + تابعی ست انس را
وعبد الله بن بسر را دیده واز انس سند او ضعیف ست وامام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد وابن معین گفته لیس بشیئ وابن عدی گفته میتوان حدیث او
نوشت وپدر او حکیم بن عمیر صحابی ست + عن ابیه قال سال رجل النبی + گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر + از بدی یا مردم
یا از بدترین مردم که چه کسانند واین معنی موافق ترست بجواب ودر صراح گفته که شر بمعنی بدی وبد وبدتر بیاید میگویند فلان شر الناس
ونمی گویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف وخیر نیز بسه معنی آید نیکی ونیک ونیکتر وسیاق حدیث ناظر در معنی اخیر ست + فقال +
پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم + لا تسالونی عن الشر + نه پرسید مرا از شر + وسلونی عن الخیر + وبپرسید مرا از خیر +
یقولها ثلثا + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار ودران وقت ذکر کردن مردم بد ونشان نهادن بر طائفه مخصوص

به بدی بر خاطر شریف خویش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس نیز ذکر کرد از برای تدارک و تلافی آن کراهت ۞ ثم قال ۞
پس فرمود ۞ الا ان شر الشر شرار العلماء ۞ و دانا و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند ۞ و ان خیر الخیر خیار العلماء ۞ و بدرستی که نیکترین نیکان
نیکان علما اند زیرا که علما متبوع اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند که ایشان مردم دیگر ۞ رواه الدارمی ۞ **وعن**
**ابی الدرداء** قال ان من شر الناس عند الله منزلة یوم القیمة ۞ بدرستی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت ۞ عالم لا ینتفع
بعلمه ۞ عالمی ست که فائده میگیرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لاینفع بصیغه مجهول نیز تصحیح کرده آمده یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی یا ترک
تعلیم و تدریس و تصنیف یا ترک امر معروف و نهی منکر و موید اینست حدیث ابی هریره که در آخر فصل آینده که در وی لاینفع بصیغه مجهول ست البته ۞
رواه الدارمی ۞ **وعن زیاد** بن حدیر ۞ بضم حا و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی ست شنیده از عمر و علی و شنیده از وی
شعبی و غیره ۞ قال قال لی عمر ۞ گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه ۞ هل تعرف ما یهدم الاسلام ۞ آیا میشناسی چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و
ویران میکند آنرا و هدم بمعنی شکستن بنا نیز آید و اینجا معنی نیز مناسب ۞ قال لا ۞ گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم ۞ قال یهدمه زلة العالم ۞ گفت عمر میشکند بنای
مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او ۞ و جدال المنافق بالکتاب ۞ و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال و نزاع مبتدعه بشبهه
باطله و تاویلات زائغه که باعث شک و تشکیک در دین میشود ۞ و حکم الائمة المضلین ۞ و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوی و شهوت
خود و جبر و کره دیگران بر قبول آن و اطاعت آن ۞ رواه الدارمی ۞ **وعن الحسن** قال العلم علمان ۞ روایت ست از حسن بصری رضی الله عنه گفت
علم دو علم ست ۞ فعلم فی القلب ۞ پس یک علمیست که در دل ست ۞ فذاک العلم النافع ۞ پس آن علمیست سود دهنده مردم را که طلبیده شده است
از پروردگار تعالی در ادعیه ماثوره ۞ و علم علی اللسان ۞ و دیگر علمی ست بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخت دل او را ۞ **بیت** ۞ علم چون
بر دل زند یاری شود ۞ علم چون بر تن زند باری شود ۞ فذاک حجة الله عز و جل علی ابن آدم ۞ پس این علم بر سر زبان حجت خدا ست بر آدمیان
که بآن الزام خواهد داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چرا بدان کار نکردید و اینجا گفته میشود که وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته
گمراه شد و در چاه خذلان افتاد ۞ رواه الدارمی ۞ و شیخ محقق عارف بالله احمد ابن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر
شعاعه و یکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی ست که گسترده و فراخ گرداند در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه شعاع
آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و بر افگند از دل پرده را که عبارت ست از حجاب مانع از فهم و ادراک حقائق اشیا و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن علی
الحکیم الترمذی فرمود علم نافع علمی ست که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت بست در آن زیرا که نور چون تابد بر دل صورت بندد در وی تمامه امور نیک و بد
و بنفسد از آن سایه در سینه پس معجل آید نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب ست که بر آمده از آن علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و کسب
حاصل کنی علم اللسان ست که ظلمت شهوت بران غالب آمده و نورانیت او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب ست که
باعث ست بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است به بهشت و دور اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت
اوست و این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله علم نافع دو قسم ست
یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجه عمل ست و اول را علم درایت و ثانی را

علم وراثت خوانند ❊ وعن ابی هریرة رضی الله عنه ❊ قال حفظت من رسول الله ❊ گفت ابو هریره یاد گرفته ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وعائین ❊ دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمده و وعا علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف
باعتبار احتوا و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست ❊ فاما احدهما فبثثته فیکم ❊ اما یکی از ان دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آنرا در میان شما
واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم ❊ واما علم دیگر اگر پراگنده کنم آنرا و ظاهر گردانم بریده میشود این بلعوم بضم با موحده راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده
بقوله یعنی مجری الطعام ❊ رواه البخاری ❊ و گفته اند که مراد باول علم احکام و اخلاق است که منتشر گشته میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است
از اغیار بجهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان مخصوص است بخواص از علما بالله از اهل عرفان و بعضی از شارحان گفته اند
که مراد بان اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر دست بعضی از بچگان قریش
خواهد بود و ابو هریره میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را بنام ایشان یا مراد احادیث است که دران اسامی امرای جور و احوال ایشان و مدت
ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضی از ان اخبار میگفت و از اظهار آن بصریح می ترسید تا مباد او را بکشند و از جمله آنکه میگفت اعوذ بالله من امارة
الستین وامارة الصبیان پناه میجویم بخدا از بادشاهی شصت سال و امارت خردان اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویه که بر سر شصت سال بود و وقوع یافت
و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره و او برفت از عالم پیش از ان والله اعلم و پوشیده نماند که اگر مراد درین قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار است که فهم عوام از ان قاصر
و افشای آن مصلحت وقت نباشد مصالح و در کار بعض مخاطبان را ان نبود مبنا در دائره علم و دین اینچنین علمها است بیشک بر هست و اشارت بدان
در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بان میتواند بود و لابد هر ظاهری را باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد بود
که بیان آن و فهم آن بخصوص بعضی باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی سازند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد ایشان بر ذم و انکار آن حکم ظاهر
معذور و متهم باشند و آن افشا و اظهار آن از تهمت باشند بسبب مخالفت اوامر دین و علم شریعت او اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است لیکن
در حدیث ابی هریره اشارت بچیزی دیگر است که گفته شد نه بان علم بوجود قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظمای صحابه
و عدم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل او خالی از بعدی نیست این سخن دیگر است والله اعلم ❊ وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا
فلیقل به ❊ ای مردمان آگاه باشید هر کسیکه بداند چیزی را از علوم پس باید بگوید آنرا ❊ ومن لم یعلم فلیقل الله اعلم ❊ و کسیکه نداند آنرا باید که تفویض کند
علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بدان نمیدانیم ❊ فان من العلم ان تقول لما لا تعلم ❊ پس بدرستیکه از جمله علم و دانش است این که بگوئی تو مر چیزی را
که نمیدانی ❊ الله اعلم ❊ چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانست نوعی از علم است و این است معنی آنچه مشهور است که لا ادری
نصف العلم ❊ قال الله تعالی لنبیه ❊ گفته است خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم ❊ قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین ❊
بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن هیچ مزدی و نیستم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزی را که اهل آن نیستند
یعنی هر آنچه مرا می دانانند و امر برسانیدن آن میکنند میگویم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش
از اشیای غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن از قبیل تکلف است متفق علیه ❊ منقول است که امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه از آیه وفاکهة واباً پرسیدند که معنی ابا چیست فکر کرد و چون در نیافت فرمود هل هذا الا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس

خواہ کہ دستا علم ست اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی ست * وعن ابن سیرین * نام او
محمد ست از کبار تابعین ست و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک ست در علم رویا آیتی بود و چیزهای غرائب از وی دریں باب منقولست * قال ان هذا
العلم دین * این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدوست * فانظروا عمن تاخذون دینکم * پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید
دین خود را اشارتست باهتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از هر که روایت کند خصوصا
ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند * رواه مسلم * وعن حذیفة * از مشاهیر صحابه است
ابو عبد الله کنیت اوست و یمان نام پدر او و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفت حدیث کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم هر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه * قال یا معشر القراء استقیموا * ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند که
عمل ندارند ثابت و مستقیم باشید بر راه راست بروید * فقد سبقتم سبقا بعیدا * پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغه ماضی خطاب معلوم است
مر آنکسانرا که دریافته اند اوائل اسلام و صحابه رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هر گاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر خیر را و هر که بعد از ایشان
بیاید اگر چه عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغه مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کرده شد شمارا و پیشی
برده شد بر شما آنهائیکه متصف بودند و مستقیم بودند باستقامت و سلوک طریق مستقیم * وان اخذتم یمینا و شمالا فقد ضللتم ضلالا بعیدا * و اگر میگیرید شما و میروید راه چپ و راست
و میگذارید راه راست را پس به تحقیق گمراه شوید گمراه شدنی سخت میروید در گمراهی راه دور و دراز * رواه البخاری * وعن ابی هریرة رضی الله عنه *
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب الحزن * پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با چاه سر نا پا ورده و اطلاق کرده شده
در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله وما جب الحزن * و چیست جب حزن و چه مراد از آن *
قال وادی فی جهنم * فرمود وادی ست در دوزخ که * تتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة * پناه میجوید از ان دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح و
موحش ست که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ ست بر آنکه
و پروردگار تعالی قادر ست که دوزخ را سخن آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد * قیل * گفتند صحابه * یا رسول الله ومن یدخلها * و که میدر آید در آن وادی
* قال القراء المراؤن باعمالهم * فرمود میدر آیند در وی قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود و قرا بر عالمان و متعبدان نیز اطلاق میاید چه علم از
قرآن حاصل میگردد و عبادت بحکم اوست * رواه الترمذی وکذا ابن ماجة وزاد فیه * و زیاده کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام آخر که * وان من ابغض القراء
الی الله الذین یزورون الامراء * و بدرستی که از جمله دشمن داشته شده ترین قرا بسوی خدا آن کسانی اند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهت
طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان * قال المحاربی یعنی الجورة * گفته است محاربی که از راویان حدیث ست
و نام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت می کند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس و تسعین ومائة مراد بامرا جائران و ظالمان اند
و نا روندگان براه دین و شریعت اعاذنا الله * وعن علی * رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان *
نزدیک ست که بیاید بر مردم روزگاری که * لا یبقی من الاسلام الا اسمه * باقی نماند از دین مسلمانی مگر نامی و علم وی و از عمل اثری نے * ولا یبقی من
القرآن الا رسمه * و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ بی تفکر و تدبر در معانی و عمل باوامر و نواهی آن

مساجدهم عامرة * و مسجدهای ایشان آباد است که گرد می آیند در آن نه از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه فرمود * وهی خراب من الهدی *
وحال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت علم و عبادت * علماؤهم شر من تحت ادیم السماء * دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند و ادیم آسمان
روی آنها و ظاهر آنها * من عندهم تخرج الفتنة * از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین با عانت ظالمان و ستمگاران * وفیهم تعود *
و باز هم در ایشان باز میگردد بسبب مسلط گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هرکه خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدای تعالی همان
ظالم را بروی گمارد تا دمار از روزگارش برآرد * رواه البیهقی فی شعب الایمان * **وعن زیاد بن لبید** * صحابیست انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بمکه و بود با او تا هجرت کرد و عامل گردانید اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکنند ازوی عوف بن مالک و ابو الدرداء مات
فی اول ایام معویة * قال ذکر النبی * گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا * چیزیرا از فتنه و ابتلا * فقال * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ذلک عند اوان ذهاب العلم * وجود آن فتنه و ابتلا نزد وقت رفتن علم است از عالم * قلت * گفتم * یا رسول الله وکیف یذهب العلم * وچگونه میرود علم *
ونحن نقرأ القرآن * وحال آنکه ما میخوانیم قرآن او میدانیم احکام آنرا * ونقرئه ابناءنا * ومیخوانیم قرآن او میدانیم احکام آنرا پسران خود را * ویقرئه ابناءنا
ابناءهم * ومیخوانانند او را پسران ما پسران خود را * الی یوم القیمة * تا روز قیامت همچنین سلسله علم میرود * فقال ثکلتک امک زیاد * پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بگرید بر تو مادر تو ای زیاد * ان کنت لاراک من افقه رجل بالمدینة * بدرستی که بودم من هر آئنه گمان می بردم ترا داناتر و فهیم تر
مردے در مدینه تعجب کرد مقصود از کلام من فهمیدی و گمان بردی که قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن است هرکه خواند و دانست عمل کرد
و چنین نیست * اولیس هذه الیهود والنصاری یقرؤن التوریة والانجیل * آیا نیستند اینجماعه یهود و نصاری که میخوانند توریت وانجیل را * لایعملون بشیء مما
فیهما * عمل نمیکنند بچیز یکه سود کنند ایشانرا از آنچه در توریت و انجیل است * رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة * روایت کرد
این حدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی
مانند آن لیکن از ابی امامه * **وعن ابن مسعود** قال قال لی رسول الله * گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
تعلموا العلم وعلموه الناس * بیاموزید علم را و بیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا الفرائض وعلموها الناس * بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را
وبیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا القرآن وعلموه الناس * بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آنرا مردم را * فانی امرؤ مقبوض * زیرا که بدرستی من مردم که
میرسیده میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن * والعلم سینقبض * وعلم زود باشد که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سینقص
از نقصان یعنی کم میگردد * ویظهر الفتن * و پیدا میشوند فتنه ها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن او * حتی یختلف اثنان فی فریضة * تا آنکه مختلف میشوند
دو کس در حکم فرض چه جای سنن و نوافل * لایجدان احدا یفصل بینهما * نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا کند حق از باطل * رواه الدارمی والدارقطنی *
**وعن ابی هریرة** * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لاینتفع به * حال علمیکه نفع گرفته نمیشود ازوے
بتعلیم * کمثل کنز لاینفق منه فی سبیل الله * همچو حال گنجی ست که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود ازوی در راه خدا * رواه احمد والدارمی * تمام شد کتاب العلم
والحمد لله و در پے می آید آنرا * **کتاب الطهارة** * * طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طهور
بضم طا مصدر ست و بفتح طا هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوے چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در

توجیه این خفائی هست در شرح آن مذکور کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارتست از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند و وضو بضم و او بمعنی مصدر بفتح بمعنے آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنست که بفتح بمعنے مصدر نیز آید کما قیل

## الفصل الاول

عن ابی مالک الاشعری ✤ صحابی مشهور است عم ابو موسیٰ اشعری رضی الله عنه ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان ✤ طهارت نیمهٔ ایمان است این مبالغه است در بیان زیادتی اجر طهارت که مرتبه ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا بنا بست آن نصف ایمان خوانند که ایمان میپوشد گناهانرا که پیشتر از آن کرده است و همچنین وضو میپوشد گناهانرا و لیکن ایمان میپوشد صغائر و کبائر را و وضو نمی پوشد مگر صغائر را پس در مرتبهٔ نصف ایمان باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاهر را و بعض گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمهٔ وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغة و اگر تشطیر مبالغه ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا همه ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از رزائل و تحلیه بفضائل است و مراد بطهور اینجا تخلیه است و اینهمه بر تقدیریست که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد و لیکن این نیز مبالغه است گویا که داخل است در حقیقت ایمان ✤ والحمد لله تملأ المیزان ✤ والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که یکبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد که میزان را پر سازد و سبحان الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بین السموات والارض ✤ و این دو کلمه پر میکند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملأ شک راویست که تملآن گفت بلفظ تثنیه یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر تقدیر بتاء فوقانیه و یاء تحتانیه هر دو آمده و بلفظ تثنیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و وجهش آنست که سبحان الله اعتراف است بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمان و زمین را و هر چه در آنهاست چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از نقص و زوال و نقصان و الحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرون است از شمار و پر است بدان عالم و دال است بران و شک نیست که اگر این کلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شهود ذات و صفات و اسمای الٰهی که افراد عالم مظاهر اوست پر میکند ثواب آن آنرا اما تجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ارد و باوجود آن فضل خدا واسع است وی تعالی اندک پذیر و بسیار بخش است باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند میان آسمانها و هر چه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون باین آسمان و زمین امری بین و مکشوف است ذکر کرد آنرا و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم ✤

والصلوٰة نور ✤ و نماز روشن کننده دل است بشهود حق و طلوع معارف و یا روشن کننده روی بظهور سیمای صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است بطرق حق و صواب و بازدارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرموده ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا سبب ظهور نور اوست روز قیامت که روان میگردد پیش روی و جانب راست مومنان مصلی چنانکه فرموده نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم ✤ والصدقة برهان ✤ و تصدق مال برهانیست از برای ادا کننده آن بر وی بر یا دلیل و حجت تولیست بر صدق ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت است مر طالب اجر را زیرا که آن فرضی است که داده است مر خداوند تعالی را ✤

والصبر ضیاء ✤ و شکیبائی نمودن از معصیت خدای و پابرجا بودن در طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب روشنائی کامل و نور تام است چه ضیا اتم و اکمل از نور بود و لهذا در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور آنجا که فرموده وجعل الشمس ضیاء والقمر نوراً و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مهتاب و شک نیست که مدار کار و بار دین تمام بر صبر است و تمامه طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل است

که مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینهٔ ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمهٔ واستعینوا بالصبر والصلوة مراد داشته اند * والقرآن حجة لک او علیک * وقرآن دلیلست برسود تو ومدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بآن و نگاهداشتی حق او را ویا بر زیان تو وخصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی وحق نگاه نداشتی * کل الناس یغدو * همه آدمیان بامداد میکنند هر یک از ایشان وغدو بضم بامداد یا از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب * فبائع نفسه * پس فروشنده و خرنده کننده است ذات خود را در کاریکه متوجه است بآن * فمعتقها او موبقها * پس آزاد کننده است نفس را از عذاب حق تعالی یا هلاک گرداننده و مهیا گرداننده است او را از برای غضب یعنی چون فرشد آدمی بکاری متوجه ورو آرنده است اگر در کار آخرت را بدنیا خرید وترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را باخرت خرید وترجیح نمود هلاک شد خود را در ورطهٔ عذاب افگند * **بیت** * بدنیا توانی که عقبی خری * بخر جان من ورنه حسرت بری * رواه مسلم وفی روایة * و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که * ولا اله الا الله والله اکبر تملآن ما بین السماء والارض * اینچنین گفته است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید * لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین * نیافتم این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز * ولا فی کتاب الحمیدی * و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین * ولا فی الجامع * و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده * ولکن ذکرها الدارمی * ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان الله والحمد لله * یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملآن ما بین السماوات والارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل اول درست نباشد * **وعن ابی هریرة** * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات * آیا راه نمایم شما را بر عملها که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را و بلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را و محو در اصل ستردن و پاک کردن چیزی را چنانکه اثر و نشان آن نماند و مراد بمحو گناهان آمرزیدن و بخشیدن آنهاست یا ستردن از دفتر آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است * قالوا بلی * گفتند صحابه بلی راه نما ما را بآن عملها * یا رسول الله قال * فرمود آن عملها اینست * اسباغ الوضوء علی المکاره * تمام و کمال کردن وضو و رسانیدن آب بهر اندام هر جا که میباید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما مثلا * وکثرة الخطی الی المساجد * و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجد یا چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد رفتن بوقار و آهستگی باشد که سبب بسیاری گامهاست * وانتظار الصلوة بعد الصلوة * و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد و نماز آینده را انتظار برده بنشیند در مسجد و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد * فذلکم الرباط * پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند و اصل رباط نگاهداشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در آن و بربستن اسپان و دیگر اسباب خود را در آن پس این انتظار نشستن برای نماز در مسجد مشابه نشستن در سرحدست در مقابل شیطان و لشکر اوست تا دخل نکنند و تواند که اشارت بتمامه اعمال ثلثه باشد که مذکور شد زیرا که اینها می‌بندند راههای در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند هوای نفس را * وفی حدیث مالک بن انس * و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که * فذلکم الرباط فذلکم الرباط * ردد مرتین * مکرر گردانید این لفظ را دو بار بجهت تقریر و تاکید * رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا * و در روایت ترمذی سه بار مکرر گردانید این اعتراضیست بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد و سه بار مکرر گردانید و صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک آورده دو بار مکرر گردانید و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست * **وعن عثمان** * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء * کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن * خرجت خطایاه من جسده * بیرون آیند گناهان او

از تمامهٔ تن او + حتی تخرج من تحت اظفاره + تا آنکه بیرون آید گناهان از زیر ناخنان او و مبالغه است در حصول طهارت + متفق علیه +

**وعن ابی هریرة** + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم + چون وضو میکند بندهٔ مسلمان + او المؤمن + شک راوی است + فغسل وجهه + پس میشوید روی خود را + خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه + بیرون می آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم + مع الماء + همراه آب + او + او مع آخر قطر الماء + یا گفت بیرون می آید با آخر قطره از قطرهای آب اگرچه در دیگر اجزای چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمدهٔ گناهان و اکثر آن بچشم است تخصیص آن کرد + فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء + پس چون میشوید هر دو دست را بیرون می آید هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطره های آب + فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء + پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطره های آب + حتی یخرج نقیا من الذنوب + تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره + رواه مسلم +

**وعن عثمان** + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ مسلم تحضره صلوة مکتوبة + نیست هیچ مرد مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض + فیحسن وضوءها + پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن + وخشوعها + و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمامه است و خضوع بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد و به بدن و جامه و ریش بازی نکند و بجهت چپ و راست روی نگرداند و چشم نه بندد و بعض بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کنند و در تفسیر قول حق سبحانه والذین هم فی صلوتهم خاشعون گفته اند که خائف متذلل باشند و نظر را بر سجده گاه لازم دارند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت انتظار وحی میبرد چون این آیت نازل شد بند ساخت نظر را بجانب سجده گاه در روایتی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وی هر آئینه خشوع میکرد اعضای او و بعض گفته اند که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار + ورکوعها + و نیک کند رکوع نماز را تخصیص رکوع کرد و سجود ذکر نکرد زیراکه رکوع مقدمهٔ سجود است و نیز رکوع سخت ترست که مصلی خود را گرفته استاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصهٔ نماز مسلمانان است و در نماز یهود و نصاری رکوع نباشد + الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب + هیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت و هیئت مگر آنکه باشد باین صفت این نماز پوشنده و محو کننده مر چیزی را که پیش ازین کرده است از گناهان مالم تؤت کبیرة + مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ مالم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهرترست و اول بحسب روایت قویتر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را + وذلک الدهر کله + و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص بزمانی دون زمانی ندارد + رواه مسلم + **وعنه** انه توضأ + و هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وی وضو کرد + فافرغ علی یدیه ثلثا + پس بریخت آب بر هر دو دست خود سه بار + ثم تمضمض واستنثر + پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و افشاند آنرا استنثار بتاء مثلثه بینی افشاندن بعد از آب در وی کردن و استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد + ثم غسل وجهه ثلثا + پس بشست روی خود سه بار + ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا + پس بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار + ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثلثا + پس بشست

بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار ؛ ثم مسح براسه ؛ پس مسح کرد بسر خود و مسح گذرانیدن دست تر بر سر ؛ ثم غسل رجله الیمنی ثلثا ؛ پس شست
پای راست خود را سه بار ؛ ثم الیسری ثلثا ؛ پس شست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضوء بیاید ؛ ثم قال رأیت رسول الله
پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا ؛ وضو کرد مانند وضوی من که این است ؛ ثم قال من توضأ وضوئی هذا ؛ پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه وضو کند مانند وضوی من که این است ؛ ثم یصلی رکعتین ؛ پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اعم است و اگر پیشتر کنند اوا
فاضلتر باشد ؛ لا یحدث نفسه فیهما بشیء ؛ در حالیکه حکایت نمیکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار نگیرد
و از حضور باز ندارد زیان ندارد و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب و ریا است والله اعلم ؛ غفر له ما تقدم من ذنبه ؛ آمرزیده میشود مر آنکس را
آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگزارد یا سنت راتبه نیز کفایت است و نیت این نماز
تحیة الوضوء یا شکر وضو یا چیزی که متعلق بنماز است نیت کند اما در در آمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضوء
معنی ندارد اما مسجد بملاحظه عظمت و مشاهده روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است
و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی ؛ متفق علیه و لفظه للبخاری ؛
**وعن عقبة** بن عامر بضم عین و سکون قاف صحابی است امیر بود بر مصر از جانب معویه بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد
و بمصر فرستاد ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح
مقری فرضی شاعر والی کرده شد بغزای بحر او مرد بمصر ؛ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ ؛ نیست هیچ مسلمان که وضو سازد ؛
فیحسن وضوءه ؛ پس نیک سازد وضوی خود را ؛ ثم یقوم فیصلی رکعتین ؛ پس برخیزد پس بگزارد دو رکعت ؛ مقبل علیهما بقلبه و وجهه ؛ در حالیکه وی پیش آینده
و توجه نماینده است برای دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده و این بحسب اعراب ظاهرتر است ؛ الا وجبت له الجنة ؛
مگر واجب گردد مر او را بفضل الهی تعالی بهشت ؛ رواه مسلم ؛ **وعن عمر** بن الخطاب رضی الله عنه ؛ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ ؛
نیست از شما هیچ یکی که وضو کند ؛ فیبلغ او فیسبغ الوضوء ؛ پس بنهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و او شک راوی است ؛ ثم یقول ؛ پس بگوید ؛ اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و فی روایة ؛ و در روایتی چنین آمده که بگوید ؛ اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله الا فتحت له ابواب الجنة
الثمانیة ؛ مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است ؛ یدخل من ایها شاء ؛ در آید از هر در ازین درها که خواهد اینجا تمامه هشت بهشت را یکی اعتبار کرده
و هر یکی از انها را در گفت و گاهی هر کدام را بهشت خوانند باین حساب هشت بهشت گویند فافهم ؛ هکذا رواه مسلم فی صحیحه ؛ همچنین روایت کرد این
حدیث را مسلم در صحیح خود ؛ و الحمیدی فی افراد مسلم ؛ و همچنین روایت کرد آنرا حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست ؛
و کذا ؛ و همچنین روایت کرد ؛ ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویناه ؛ و ذکر کرده است
امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که ؛ و زاد الترمذی ؛ و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی
این دعا را ؛ اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و الحدیث الذی رواه محی السنة فی الصحاح ؛ و حدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح
در صحاح و آن حدیث این است که ؛ من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره ؛ و آخرش این است ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا

عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین * رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا * روایت کرده است آنرا ترمذی
در جامع خود بعینه مگر کلمه اشهد که پیش انکه ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که
این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در حسان می باید آورد و بدانکه جزری در حصن حصین بر مز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و
ابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و نسائی و از حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک

**وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء * بدرستیکه امت من خوانده شوند
در محشر یا بسوی بهشت یا نام کرده شوند روز قیامت غر محجل از آثار وضوء و غر بضم غین و تشدید راجمع اغر سفید روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند
که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست و پای او سفید باشد و این امت را در روز قیامت روی و دست و
پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا باغر محجل * فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل * پس کسیکه می تواند از شما که دراز
کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ
آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن است در آن و الله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا
گوش دیگر بمبالغه بشوید و اطالت تحجیل بآنکه پایها تا بالای پاشنه بشوید و ازینجا معلوم شود که غره در متوضی مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد
و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را با بیض الوجه و الله اعلم * متفق علیه * **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث
یبلغ الوضوء * میرسد سیما و نشان وضوء در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از آنست تا آنجا که میرسد آب وضوء و بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند
که بهشتیان را زیور دست و پا خواهد بود و ردکرده شده است این وجه بآنکه حلیه بکسر حا و سکون لام بمعنی سیما و هیئت و آنچه بمعنی زیور است حلی بفتح حا و
سکون لام و بضم حا و سکون لام و تشدید یاست جواب داده است که می توان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه بمجاز بود * رواه مسلم *

**الفصل الثانی**

**عن ثوبان** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا * استقامت ورزید با عمال و بر راه راست روید و
میل بچپ و راست نکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون این امری بود در غایت صعوبت فرمود * ولن تحصوا * و هرگز طاقت ندارید
که استقامت ورزید و حصول آن بجهت تمام کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه وسلم و بعضی از اکمل اولیا را بقدر و اندازه متابعت بحقیقت مجازات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر * **تنبیه** * اینجا سخنی است مشهور میان مردم و آن قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود شیبتنی
سورة هود پیر گردانید مرا سورة هود و گفته اند که این اشارتست با مر فاستقم کما امرت که شدت و عظمت آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در غم و حزن انداخت
و پیر ساخت و کاتب حروف گوید عفا الله عنه که غم و حزن آن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم درین امر بجهت امت بود که فرمود و من تاب معک و لهذا
تخصیص بسورة هود کرد و الا این امر در سورة شوری نیز آمده و در آنجا ذکر امت نیست و تحقیق چنین میباید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت
محض است که توهم میل و اعوجاج در آنجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغی فافهم اللهم صل وسلم علیه چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفای
حق او در جمیع اعمال و احوال تنبیه کرد بر آنچه عمده و ملاک عبادتست که اگر در دیگر استقامت ورزند و درست باستند تدارک و تلافی همه تقصیرات
کرده باشند و آن نمازست پس فرمود * واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة * و بدانید که بهترین و مقرب ترین عملهای شما نمازست پس

محافظت بهاریه شروط آنرا و رعایت کنند آداب آنرا و ادا کنند حقوق آنرا پس ازان بشارت فرمود بمقدمه آن که آنرا نصف ایمان گفته و آن وضو و طهارت ست گفت
ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن * و محافظت نکند و احتیاط نفرماید برعایت سنن و آداب او مگر کسیکه ایمان کامل دارد و بحدیست که نماز را بروجه کمال
ادا کند * رواه مالک و احمد و ابن ماجة والدارمی * وعن ابن عمر رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ علی طهر کتب له عشر
حسنات * کسیکه وضو سازد بطهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر اراده آن خواهد بود که ورای جزای که متعین ست برفعل زیاده برآن ده حسنه نیز نوشته
یا مراد آنست که ده وضو نوشته شود هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث و ضائع است بلکه بروی نیز ثواب موعود بر حسنات
مترتب ست و گفته اند که این مقید ست بآنکه میان آن دو وضو نمازی گزارده باشد فرض یا نفل و بعض مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی
نگزارد بعد از وضوی اول * رواه الترمذی * **الفصل الثالث** * عن جابر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مفتاح الجنة الصلوة * کلید بهشت مقدمه در آمدن آن نماز ست چنانکه در بی کلید کشاده نشود در بهشت نیز بی نماز در آورده نشود و این مبالغه و
تاکید ست در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان ست که بی آن در آمدن در بهشت میسر نشود و اسناد تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت * و مفتاح
الصلوة الطهور * و کلید نماز و مقدمه او طهارت ست پس طهارت مقدمه آمدن بهشت باشد * رواه احمد * وعن شبیب * بفتح شین معجمه و کسر بای موحده *
ابن ابی روح * بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوة همچنین واقع شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب نیز همچنین ست ولیکن در اکثر کتب
اسماء الرجال ابی روح را کنیت شبیب داشته اند و نام وی را نعیم گفته اند بضم نون بر هر تقدیر شبیب از حبیب روایت میکند * عن رجل من اصحاب رسول الله *
از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان رسول الله * که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح * گزارد نماز بامداد را * فقرأ الروم * پس خواند
سوره روم را * فالتبس علیه * پس مشتبه شد قرأت بروی التباس پوشیده شدن کاریست * فلما صلی * پس چون نماز بگذارد و فارغ شد ازان *
قال * فرمود * ما بال اقوام یصلون معنا * چیست حال قومهائیکه نماز میگزارند با ما * لا یحسنون الطهور * نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و
آداب آنرا * وانما یلبس علینا القرآن اولئک * و پوشیده میگردانند بر ما قرآن را مگر ایشان اینجا محل عبرت و تنبه است مر عاقل را در تاثیر صحبت که سید رسل
صلوات الله وسلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان در حالت قرأت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از آحاد امت بترک
سنن بعض آداب وضو که نه عبادت مقصوده لذاته است متاثر گردد چه جای دیگران که بمصاحبت و مخالطت اهل فسق و بدعت گرفتار باشند شب و روز
با ایشان باشند * رواه النسائی * وعن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول الله * روایت ست از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست
گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشوند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یدی او فی یده * در دست من یا در دست خود شک راوی ست یعنی گرفت انگشتان مرا یا
انگشتان خود را و عقد کرد آنها را برکت دست پنج بار بعدد این پنج کلمه * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * التسبیح نصف المیزان * سبحان الله
گفتن نصف میزان ست * والحمد لله یملأه * والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را زیرا که
متضمن سلب نقائص و اثبات کمالات ست و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و همین معنی موافق تر ست بحدیثی که در اول باب گذشت
که فرمود الحمد لله یملأ المیزان * والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض * والله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین ست * والصوم
نصف الصبر * و روزه نصف صبر ست و سبب آن میتواند بود که ایمان تمام صبر ست بر طاعات و از معاصی و روزه قامع تر ست شهوات

نفس است که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانده باعتبار شب و روز و در روزه صبر در روز است پس نصف صبر باشد ÷ والطهور نصف الایمان ÷ و طهارت نصف ایمان است توجیه این در حدیث اول از باب گذشت ÷ رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن ÷ **وعن**

**عبد الله** الصنابحی ÷ بضم صاد و تخفیف نون و کسر موحده و حای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد و ابو عبد الله نیز گفته اند و بعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابیست و ابو عبد الله صنابحی تابعی ÷ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض ÷ چون وضو سازد بنده مسلمان پس آب در دهن میکند ÷ خرجت الخطایا من فیه ÷ بیرون می آیند گناهان از دهن وی ÷ واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه ÷ چون بینی می افشاند بعد آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی ÷ واذا غسل وجهه خرجت الخطایا من وجهه ÷ چون می شوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی حتی تخرج من تحت اشفار عینیه ÷ تا آنکه بیرون می آیند از زیر جای روئیدن موی در پلک چشم ÷ فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه ÷ پس چون می شوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی ÷ حتی تخرج من تحت اظفار یدیه ÷ تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو دست وی ÷ فاذا مسح برأسه خرجت الخطایا من رأسه حتی تخرج من اذنیه ÷ پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی از اینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است و لهذا برای مسح گوش آب جدا نگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید ÷ فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه ÷ پس چون می شوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پای وی تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک میشود ÷ ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له ÷ پس میباشد رفتن او بسوی مسجد و نماز گزاردن وی زیادتی بر پاک شدن از گناهان میگردد سبب رفع درجات و نافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و در شامه را نافله خوانند و تهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده بر وی فرض بود ÷ رواه مالک والنسائی ÷ **وعن ابی هریرة**

رضی الله عنه ÷ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی المقبرة ÷ روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت کند و آمرزش خواهد اهل آن مقبره را و مقبره بفتح میم و مثلثة الباء و بکسر و بضم میم و فتح با نیز آمده ÷ فقال ÷ پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم ÷ السلام علیکم دار قوم مؤمنین ÷ سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان ÷ وانا ان شاء الله بکم لاحقون ÷ و بدرستیکه ما اگر خدا خواسته هست بشما رسنده و بشما در یابنده گانیم و کلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت و تبرک یاد کرد خدا عز و جل و تحسین کلام است نه برای شک و تردد چه رسیدن موت و لحوق باموات یقینی است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر سابقان کرد و ایشانرا تفقد نمود تقریبا ذکر لاحقان که بعد از وی بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف و کرامت و محبت و فرمود ÷ وددت انا قد رأینا اخواننا ÷ دوست میدارم و آرزو میبرم که کاش من کسانیکه با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد از ین بیایند ÷ قالوا اولسنا اخوانک ÷ گفتند صحابه که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند آیا برادر نیستیم ما برادران تو ÷ یا رسول الله قال انتم اصحابی ÷ فرمود شما مصاحبان من و یاران من و رفیق گاه و بیگاه و خواص درگاه منید و اخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانانرا شامل است ÷ واخواننا الذین لم یأتوا بعد ÷ برادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از ان سوالی دیگر کردند که شاید ترا فردای قیامت امت خود را باید شناخت و دید تا شفاعت کنی و امداد و اعانت نمائی ایشان را ÷ فقالوا ÷ پس گفتند صحابه ÷ کیف تعرف من لم یأت بعد من امتک ÷ چگونه می شناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو و ندیده تو ایشان را ÷ یا رسول الله فقال ÷ پس گفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ❊ ارأیت لو ان رجلا له خیل غر محجلة ❊ خبر دهید مرا اگر ثابت شود که مردیست که مراورا اسپانند سفید روی و سفید دست و پا ❊
بین ظهری خیل دهم بهم ❊ میان اسپان دیگر سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر ❊ الا یعرف خیله ❊ آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی
سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر که سیاه یکرنگ اند ❊ قالوا بلی ❊ گفتند آری می شناسد ❊ یا رسول الله قال ❊ فرمود ❊ فانهم یاتون غرا محجلین من
الوضوء ❊ پس ایشان می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست و پا و میشناسم ایشان را باین علامت و وضو بعضی اوقات
هر دو روایت ست بعد از آن بشارت داده امت مرحومه خود را و فرمود ❊ وانا فرطهم علی الحوض ❊ و من سبقت کننده پیش رونده ام ایشان را تا کار و بار مغفرت
و نوبت شفاعت ایشان را در درگاه عزت ساخته گردانم و فرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب تجهیز سپاهان از دلو و رسن پاک کردن چاه بجا آرد ساخت کند و همین معنا علی محض
فرموده و مقصود تهیه جمیع اسباب و آلات روز قیامت ست صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء ❊ رواه مسلم ❊ **وعن ابی الدرداء** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا اول من یؤذن له بالسجود یوم القیامة ❊ نخستین کسی ام که دستوری داده میشود مراو را بسجده روز قیامت ❊ وانا اول من یؤذن له ان یرفع
راسه ❊ و من نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مراو را که بردارد سر خود را از سجده حقیقت اینحال در حدیث شفاعت مشرح گردد که چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در سرا عزت و درگاه صمدیت باریتعالی درآید و سجده رود و تا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشند پس حکم در رسد که سر بردار ای محمد صلی الله علیه وسلم
و بخواه ای محبوب من هرچه بخواهی تا داده شود ترا و بگو هرچه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلایق
بکشاید و فتح باب شفاعت نماید چنانکه فرمود ❊ فانظر الی ما بین یدی ❊ پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش دو دست من یعنی پیش من
فاعرف امتی من بین الامم ❊ پس شناسم امت خود را از میان امتهای دیگر ❊ و من خلفی مثل ذلک ❊ و می بینم از پس خود مانند آن اجتماع و ازدحام خلق
و عن یمینی مثل ذلک ❊ و می بینم از جانب راست خود مانند آن ❊ و عن شمالی مثل ذلک ❊ و از جانب چپ مانند آن ❊ فقال رجل ❊ پس گفت مردی
یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم ❊ چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند ❊ فیما بین نوح الی امتک ❊ در میان امتی که
که میان نوح ست تا امت تو تخصیص نوح بجهت شهرت اوست. بیان پیغمبران لا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند ❊ فقال ❊ پس گفت ❊ هم غر محجلون من
اثر الوضوء ❊ امت من غر محجل اند از اثر وضو ❊ لیس احد کذلک غیرهم ❊ نیست هیچ یکی باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو ساخته باشند اما این
کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت ست از اینجا لازم نمی آید که دیگران را وضو نباشد چنانکه بعضی مردم از اینجا فهمیده اند ❊ واعرفهم انهم یؤتون کتبهم
بایمانهم ❊ و میشناسم ایشان را یعنی امت خود را باین که داده میشود ایشان را نامه های اعمال ایشان بدست های راست ایشان ❊ واعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم
و میشناسم ایشان را بانکه میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن
ذریت ایشان خاصه این امت باشد اما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان ست نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم ❊ رواه احمد

## باب ما یوجب الوضوء

❊ باب در بیان چیزهای که واجب میگرداند وضو را و آن چیزهاست که میشکنند وضو سابق را و واجب میگرداند
وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بحقیقت اراده صلوة ست مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بنابر آنچه گفته شد

## الفصل الاول

❊ **عن ابی هریرة** ❊ رضی الله عنه ❊ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث ❊ قبول کرده نمیشود
و درست نمی است نماز کسیکه شکسته شده وضوی وی ❊ حتی یتوضأ ❊ تا آنکه باز وضو سازد و وضوء این در حق کسی ست که آب را

واگر آب ندارد تیمم باید دیخاک و اگر آب نیابد و نه خاک قدرت ندشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز میکند از برای نگاهداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بران بمیرد اثم نگردد و اگر یافت قضا کند قول مختار این ست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگزارد و قضا نکند متفق علیه * **وعن ابن عمر** * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور * قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت * ولا صدقة من غلول * و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد * رواه مسلم * **وعن علی** * رضی الله عنه * قال کنت رجلا مذاء *

روایت ست از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه و تشدید یا نیز آید رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت قوت شهوت پدید آید * فکنت استحیی ان اسأل النبی * پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم * که حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو * لمکان ابنته * از جهت وجود دختری که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی ست و تنبیه ست برانکه داماد را ذکر حکایت شهوت و انچه متعلق ست بمباشرت زنان نزد ایشان مناسب نباشد * فامرت المقداد * پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق * فسأله * پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم یغسل ذکره ویتوضأ * بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مهمله بر وزن مذی آب ابی ست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی نیز اگر بشهوت و جهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست * متفق علیه * **وعن ابی هریرة** * رضی الله عنه * قال سمعت رسول الله * گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * توضؤا مما مست النار * وضو سازید از خوردن انچه مساس کرده و رسیده ست آنرا آتش یعنی پخته شده ست بدان * رواه مسلم * این را دو تاویل ست یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن ست از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت ست و این را وضوی طعام گویند دوم آنکه مراد وضوی نماز ست ولیکن این حکم در ابتدای حال بود و بعد ازان منسوخ شد چنانکه گفت * قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث ابن عباس * محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن انچه پخته شده باتش منسوخ ست بحدیث دیگر که روایت کرده ست آنرا ابوداود و ابن ماجه از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید * قال ان رسول الله * گفت بدرستی که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة * خورد گوشت شانهٔ گوسپندرا ثم صلی ولم یتوضأ * پس نماز بگزارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک گردانیدم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده الیس بخورد وازان پس برخاست بنماز و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از انچه مساس کرده ست از آتش صحیح ترست و مفید ست تاخر ترک وضو از وضو و در حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نه * متفق علیه *

**وعن جابر** بن سمرة * صحابی مشهور ست خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع وسبعین و قیل ست وسبعین * ان رجلا سأل رسول الله * روایت ست از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم * انتوضأ من لحوم الغنم * آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ان شئت فتوضأ وان شئت لم تتوضأ * اگر میخواهی وضو بکن و اگر میخواهی وضو مکن * قال * گفت اندر و پرسید * انتوضأ من لحوم الابل * آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای شتران * قال نعم * گفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آری وضو بکن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضوست بخوردن گوشت شتر بانچه حدیث و نزد ائمه ثلثه این
حدیث منسوخ ست یا مراد بوضو معنی لغویست چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند
و حال آنکه دسومت که علت مشروعیت اوست در هر دو موجودست گوئیم تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسپند والله اعلم ۞
قال ۞ باز پرسید آنمرد ۞ اصلی فی مرابض الغنم ۞ آیا نماز بگزارم در جایگاه نشست گوسفندان ۞ قال نعم ۞ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری بگزار ۞
قال اصلی فی مبارک الابل ۞ گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاه شتران ۞ قال لا ۞ فرمود نی مگزار و گفته اند که نهی از گزاردن نماز در نشستگاه
شتران تنزیهی ست و علت کراهت بیم تشویش وقت و فوت خضوع و طلب ست بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنها بخلاف گوسپندان که ساکن و آرمیده اند ۞ رواه مسلم ۞
و در روایتی آمده است که نماز نگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانی ست و نیز آمده که سگ سیاه
شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب و بگزارید در جای نشست گوسفندان که اینها برکت اند و در حدیث ابی هریره نیز آمده که گوسفندان از
چارپایهای بهشت اند ۞ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا ۞ چون یابد یکی از شما در
شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن ۞ فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا ۞ پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه ۞ فلا یخرجن من المسجد
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت ست از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم نیست و اشارتست که مؤمن را باید که نماز وی جای
آرام وی در مسجد باشد ۞ حتی یسمع صوتا او یجد ریحا ۞ تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست به بر آمدن باد
از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوی نیابد و از اینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود
زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این اصل جوازست و شک نیست که احتیاط در اعاده وضو خواهد بود ۞ رواه مسلم ۞ وعن عبد الله بن عباس
قال ان رسول الله ۞ ابن عباس گفت که پیغمبر خدا ۞ صلی الله علیه وسلم شرب لبنا ۞ نوشید شیر را ۞ فمضمض ۞ پس آب در دهن کرد ۞ وقال ان له دسما
و فرمود بدرستی که مر شیر را چربی هست که میباید از آن دهان شست و از اینجا معلوم گردد که هر چه دهان را چرب کند یا چیزی از آن در دهن باقی ماند و خوف آن باشد
که در شکم فرو رود اگرچه مانع قرأت نباید دهان شستن از آن مستحب ست ۞ متفق علیه ۞ وعن بریدة ۞ بضم با و فتح را و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از
بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بیعت رضوان او حاضر شد خیبر او مشهور است که اسلام او در راه مدینه است وقتیکه میرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهجرت
و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشته شده است ۞ ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الصلوات
یوم الفتح بوضوء واحد ۞ روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگزارد چند نماز و برداشت پنج نماز روز فتح بیک وضو ۞ ومسح علی خفیه ۞ و مسح کرد بر هر دو
موزه خود ۞ فقال له عمر لقد صنعت الیوم شیئا ۞ پس گفت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه بتحقیق کردی تو امروز چیزی را که ۞ لم تکن تصنعه ۞
نبودی تو که میکردی آنرا ۞ فقال عمدا صنعته یا عمر ۞ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر ۞ رواه مسلم ۞ بدانکه عادت شریف
آن بود که برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم ست چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت
صلی الله علیه وسلم و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر نزد حدث و بعض گفته اند که
بحکم نص اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود پس از آن منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام

سورهٔ مائده کلام ست والله اعلم ✤ **وعن سوید** ✤ بضم سین مہملہ و فتح واو ✤ بن النعمان ✤ بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را
وگویند که حاضر شد احد او انچه بعد از وست از مشاہد معدود ست در اہل مدینه و حدیث وی در ایشان ست ✤ انه خرج مع رسول الله ✤ روایت می کند
بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا ✤ صلی الله علیه وسلم عام خیبر ✤ در سال غزوهٔ خیبر ✤ حتی اذا کانوا بالصهباء ✤ تا چون بودند و رسیدند بصہبا بفتح مہملہ و سکون ہا و مد
وہی من ادنی خیبر ✤ و صہبا نام موضعی ست از نزدیک خیبر ✤ صلی العصر ✤ بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز دیگر را ✤ ثم دعا بالازواد ✤ پس طلبید توشہا را
که ہمراہ بود ✤ فلم یؤت الا بالسویق ✤ پس آورده نشد مگر سویق ✤ فامر به فثری ✤ پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد ✤ فاکل رسول الله ✤
پس بخورد پیغمبر خدا ✤ صلی الله علیه وسلم واکلنا ✤ و بخوردیم ما نیز ✤ ثم قام الی المغرب ✤ پس برخاست بنماز مغرب ✤ فمضمض ومضمضنا ✤ پس مضمضه کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مضمضه کردیم ما نیز ✤ ثم صلی ولم یتوضأ ✤ پس نماز بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی ما نیز وضو نکردیم
پس معلوم شد که بخوردن انچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد ✤ رواه البخاری ✤ **الفصل الثانی** ✤ **عن ابی ہریرة**
رضی الله عنه ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح ✤ نیست وضو واجب بصورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوی
یافتن یعنی نه از قرقرهٔ شکم و در حاشیه نوشته ہست که نزد امام احمد بقرقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اصل و جامع کتب
مذہب ایشان ست یافته نشد والله اعلم ✤ رواه احمد والترمذی ✤ **وعن علی** ✤ رضی الله عنه ✤ قال ✤ روایت ست از امیر المؤمنین علی
که گفت ✤ سألت النبی ✤ پرسیدم پیغمبر را ✤ صلی الله علیه وسلم عن المذی ✤ از حکم مذی ✤ فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل ✤ جواب داد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که واجب ست از مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نه پرسیده بود و لیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب اشتباه میان وی و منی
آنرا نیز ذکر کرده پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم داشت که خود پرسید پس مقداد فرمود تا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود مجاز ست یا قضیه متعدد بود والله اعلم ✤ رواه الترمذی ✤ **وعنه** ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مفتاح الصلوة الطہور ✤ کلید نماز که فتح باب نماز و در آمدن در ان بی آن میسر نگردد طہارت ست ✤ وتحریمها التکبیر ✤ و چیزی که حرام میگرداند بدان ہر کاری که
جز نماز ست تکبیر ست تکبیر تحریمه که میگویند یعنی ست چنانکه برای حج احرام می بندند و بعض چیزہا که پیش از وی حلال بود حرام میگردد ✤ وتحلیلها
التسلیم ✤ و چیزی که بآن از نماز بر آیند و انچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردد سلام دادن ست چنانکه محرم را چون از احرام بر آید ہر چه
حرام شده بود حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاہر دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام
دادن فرض نیست بلکه واجب ست و حکم واجب آنست که اگر عمداً ترک دہد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدهٔ سہو واجب گردد
و فرض آنکه بی او اصلاً نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم نماز نمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر
فرض بودی البته ذکر کردی ✤ رواه ✤ روایت کرد این حدیث را ✤ ابو داود والترمذی والدارمی ✤ از ابی ہریره رض ✤ ورواه ابن ماجة عنه وعن ابی سعید
و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی ہریره و از ابی سعید نیز ✤ **وعن علی بن طلق** ✤ بفتح طا و سکون لام ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ✤
روایت ست از علی بن طلق که از صحابه ہست و گفته اند که او را ہمین یک حدیث ست و در بعض نسخ طلق بن علی ست و از وی غیر این حدیث دیگر ہم
نقل آورده ہست که ✤ اذا فسا احدکم ✤ چون کند یکی از شما یعنی بی وضو شد به بر آمدن باد از راه معتاد ✤ فلیتوضأ ✤ پس باید که وضو کند ✤

ولا اناقوا النسائي اعجاز بين * در نيايند زنان از حجاج مکلف ایشا نرا در دبر های ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر ست
چون ذکر کرد فسا را که خارج ست از دبر و شکننده است طهارت را ذکر کرد آنچه غلیظ تر و شدید تر ست از ان از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبیه کردن
بر آنکه چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب جناب الهی ست حال زیاده بران چه خواهد بود * رواه الترمذي وابوداود * **وعن معوية بن ابی سفیان**
ان النبي صلی الله علیه وسلم قال انما العینان وکاء السه * نیستند هر دو چشم مگر بند سر بره و وکا بکسر او بند سر مشک و خیک و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها
حلقهٔ دبر و مقعد و ذات که چون کسی بیدار ست گویا بندی ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی باد وی و چون بخفت بند از ان کشاده میشود و بیرون می آید
از درون وی باد چنانکه فرمود * فاذا نامت العینان استطلق الوکاء * پس چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دبر و ازینجاست که
خواب تکیه زده ناقض وضوست که سبب استرخای دبر و عدم ضبط اوست بخلاف هیات دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که
مقعد دران متمکن باشد * رواه الدارمي * **وعن علي** * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان
بند سر دبر هر دو چشم ست * فمن نام فلیتوضأ * پس کسیکه خواب کند پس باید که وضو کند * رواه ابوداود * وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه
هذا في غير القاعد * این وجوب وضو مر نائم را در غیر کسی ست که نشسته خواب کند * لما صح عن انس * از جهت حدیثی که بصحت رسیده از انس
قال کان اصحاب النبي * گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء * انتظار می بردند گزاردن نماز عشا را که کی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر آید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشانرا حتی تخفق رؤسهم * تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینه های ایشان * ثم یصلون ولا یتوضؤن
پستر نماز میگزاردند و وضو نمیکردند پس معلوم شد که نشسته خواب کردن نمی شکند وضو را و فهمیده باشند از حدیث تخصیص ستها نائم قاعد معلوم شد نیز آن از قیام
خواب بر هیاتیکه مقعد بران متمکن باشد بقیاس بران یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد * رواه ابوداود والترمذي الا انه ذکر فیه ینامون بدل ینتظرون
که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون بجای این عبارت که * ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم * که مودای آن نیز معنی ینامون ست یعنی خواب میکنند
**وعن ابن عباس** * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا * بدرستی که وضو واجب ست بر کسیکه خواب
کرده بر پهلو * فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله * زیرا که بدرستی شان اینست که چون خواب کند بر پهلو سست میگردد بندهای او و چون سست شد بند ها بیرون
می آید چیزی از شکم او * رواه الترمذي وابوداود * **وعن بسرة** * بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادر زادهٔ ورقة بن
نوفل * قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ * چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند
رواه مالك واحمد وابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن طلق بن علي * رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره
بعد ما یتوضأ * روایت ست از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق ست و در شرح رفع اشتباهی که میان این و هم ست ذکر کرده شده است که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو را یا نه * قال وهل هو الا بضعة منه * فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آیا هست ذکر مگر گوشت پارهٔ از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بضم
لقمه پارهٔ از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضوست پس ذکر
چنانکه مس اعضای دیگر * رواه ابوداود والترمذي والنسائي وروی ابن ماجة نحوه * بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای ائمه

ومنقول از صحابه نیز اختلافست و در احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل
ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض ست و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلافست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی
از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانکه تمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شد
و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی ست که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه
از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شد و شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر
مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز
آورده از علی و عمار و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند و فرقی نیست
میان آنها و از ابن عباس روایت ست که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل آن آورده و از
امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم
از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی
که متمسک حنفیه است منسوخ ست چنانکه مؤلف گفت که ٭ قال الشیخ الامام محیی السنة هذا منسوخ ٭ این حدیث طلق بن علی منسوخ ست ٭
لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق ٭ زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابوهریره در سال هفتم ست در غزوه خیبر
و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق ٭ وقد روی ابو هریرة عن
رسول الله ٭ و بتحقیق روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر خدا ٭ صلی الله علیه وسلم قال ٭ که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٭ اذا افضی
احدکم بیده الی ذکره ٭ چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود ٭ لیس بینه وبینها شیء ٭ در حالیکه نیست در میان ذکر و دست وی
چیزی حائل ٭ فلیتوضأ ٭ پس باید که بکند آن کس ٭ رواه الشافعی والدارقطنی ٭ روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی ٭ وروا
النسائی عن بسرة ٭ و روایت کرد آنرا نسائی از بسره بنت صفوان ٭ الا انه لم یذکر ٭ مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که ٭ لیس بینه
وبینها شیء ٭ این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع
ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس توان که
طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابوهریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بلکه گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و امثال این در احادیث بسیار ست
و آنرا مراسیل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تاخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است ٭

**وعن عائشة** ٭ رضی الله عنها ٭ قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه ٭ عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوسه میکرد
بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد که این کنایت از خود داشت ٭ ثم یصلی ولا یتوضأ ٭ پس تر نماز میگزارد و وضو نمیکرد ٭ رواه ابوداود
والترمذی والنسائی وابن ماجه ٭ این مسئله نیز مختلف فیه ست میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا بسودن زن بدست ناقض وضو ست یا نه

میکنند بنا نقض ست بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه تفصیلی که در کتب ایشان مسطورست و نزد شافعی مس مرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند
نه صغیر ناقض ست و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآنست که او لامستم النساء و امامان ما مراد مس اینجا جماع ست چنانکه در کتب تفسیر معلوم
شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگزاشت می بودم من خواب میبودم و پای من در
سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون بسجده میرفت غمز میکرد پاهای مرا و میکشیدم من پاها را و چون برمیخاست باز دراز میکردم پاها را بار دیگر
میکردم و لابد غمز کردن مساس واقع میشد پس مس کردن امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است و لیکن
شافعیه درین حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث
که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در وی روایت حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب بن ثابت سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت
مؤلف موهم ست بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیرا که سماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و متحقق ست و این معنی بنظر در عبارت ترمذی
در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ائمه این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین ست از عائشه روایت کرده است و
در آن نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت وایضا اسناد ابراهیم التیمی عنها یعنی صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه وقال ابوداود هذا مرسل ابراهیم
التیمی لم یسمع عن عائشة و ابوداود نیز گفته که این حدیث مرسلست بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع ندارد و جواب
ازین کلام آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبرست پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلک فی موضعه **وعن ابن عباس** قال اکل رسول الله
ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کتفا گوشت شانه را ثم مسح یده بمسح بکسر میم و سکون سین کان تحته پس مالید
پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پای وی ثم قام فصلی پس برخاست پس گزارد نماز از اینجا معلوم شد که وضو بخوردن طعام پخته واجب نمیشود و نیز ازینجا
معلوم شد که شستن دست و دهان اگرچه چیزی آلودگی از طعام نباشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس پلاس نیز فارسی معرب ست یعنی گلیم رواه ابوداود و ابن ماجه
**وعن ام سلمة** انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد رواه احمد

## الفصل الثالث

**عن ابی رافع** مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور و غالب آنست که کنیت قبطی بود و نخست غلام عباس بود رضی الله عنه
بود پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از وی ست
قال اشهد لقد کنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة روایت است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که بتحقیق بودم من که بریان میساختم
برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلی ولم یتوضأ پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه مسلم **وعنه** قال اهدیت له شاة وهم از ابی رافع ست که گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندی
فجعلها فی القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد فدخل رسول الله پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا ابا رافع
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این که در دیگست ای ابا رافع فقال شاة اهدیت لنا پس گفت ابو رافع این گوشت
گوسفندیست که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها فی القدر پس پختم آنرا درین دیگ قال ناولنی الذراع یا ابا رافع

گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا آنچه درو دست را تا بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم می گشت
فناولته الذراع ٭ ابو رافع میگوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع ٭ ثم قال ناولنی الذراع الآخر ٭ پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر ٭ فناولته
الذراع الآخر ٭ پس دادم او را ذراع دیگر ٭ ثم قال ناولنی الذراع الآخر ٭ پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر ٭ فقال ٭ پس گفت ابو رافع ٭ یا رسول الله
انما للشاة ذراعان ٭ جز این نیست مر گوسفند را دو ذراع هر دو داده شد دیگر از کجا دهم ٭ فقال له رسول الله ٭ پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما انک
لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت ٭ آگاه باش بدرستیکه تو اگر خاموش می ماندی و نمیگفتی گوسفند را جز دو ذراع نیست هر آئینه میدادی تو مرا ذراعی بعد ذراعی
مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع هر چند می طلبیدم بطریق معجزه گویا که در ظهور چیزی از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط ست که از ان انکار و شک
و تردد و ابا ازان نه نمایند تا خللی در یاده یقین نیفتد والله اعلم ٭ ثم دعا بماء ٭ پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب را ٭ فتمضمض فاه ٭ پس مضمضه کرد دهان
مبارک خود را ٭ و غسل اطراف اصابعه ٭ و شست کرانهای انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن بقدر
که چربی پاک شود کفایت ست ٭ ثم قام فصلی ٭ پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگزارد نماز ٭ ثم عاد الیهم فوجد عندهم لحما باردا ٭ پس باز گشت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را ٭ فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء ٭ پس بخورد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آن گوشت سرد را پس در آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را ٭ رواه احمد ٭ روایت کرد این حدیث را احمد از ابی رافع ٭ ٭
و رواه الدارمی عن ابی عبید ٭ و روایت کرد آنرا دارمی از ابی عبید ٭ الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره ٭ مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را
که ثم دعا تا آخر آن ٭ وعن انس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابو طلحة جلوسا ٭ گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و جلوس جمع
جالس ست ٭ فاکلنا لحما و خبزا ٭ پس خوردیم ما گوشت و نان را ٭ ثم دعوت بوضوء ٭ پس طلبیدم من آب وضو را ٭ فقالا لم تتوضأ ٭ پس گفتند ابی و
ابو طلحه برای چه وضو میکنی ٭ فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا ٭ پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام که خوردیم ما ٭ فقالا اتتوضأ من الطیبات ٭
پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک و حلال ٭ لم یتوضأ منه من هو خیر منک ٭ وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس
مراد بوضو که در بعض احادیث واقع شده دست و دهان شستن ست یا منسوخ ست ٭ رواه احمد ٭ وعن ابن عمر ٭ رضی الله عنهما ٭ کان یقول ٭ روایت ست
از ابن عمر که میگفت ٭ قبلة الرجل امرأته ٭ بوسه دادن مرد زن خود را ٭ وجسها بیده ٭ و مس کردن مرد زن را بدست خود ٭ من الملامسة ٭ از جمله
ملامسه ست یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حقتعالی در قرآن مجید او لامستم النساء و ایجاب وضو کرده بدان بلفظ زنان بیان کرده آنرا بقول خود ٭ من قبل امرأته او جسها بیده
فعلیه الوضوء ٭ و کسیکه بوسه کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب ست بروی وضو ٭ رواه مالک والشافعی ٭ وعن ابن مسعود ٭ رضی الله عنه
از ابن مسعود روایت ست ٭ کان یقول ٭ که میگفت ٭ من قبلة الرجل امرأته ٭ از بوسه دادن مرد زن خود را ٭ الوضوء ٭ واجب ست وضو ٭ رواه مالک ٭
وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب ٭ رضی الله عنهما ٭ قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها ٭ ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوسه کردن
از جمله لمس ست پس وضو کنید ازان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو ست چنانکه مذهب شافعی و مخصوص بزن اجنبیه
ساخته و بعضها دلالت دارند که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و مانا که این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطاء بن
ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء و شاید که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را

که بر خلاف آن وارد شده وصدور این که مولف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد والله اعلم * **وعن عمر بن عبد العزيز عن تميم الداري قال قال رسول الله** صلى الله عليه وسلم الوضوء من كل دم سائل * وضوء واجب است از هر خونی که روان شود این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی ست و نزد ائمه ثلثه ناقض همان ست که بیرون آید از یکی ازین دو راه بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد وحجت ما این حدیث ست و روایت کرده است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دار قطنی درین سخن کرده چنانکه گفت * رواهما الدارقطني وقال عمر بن عبد العزيز لم يسمع من تميم الداري ولا راه * روایت کرد این حدیث را وحدیث سابق را دار قطنی و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المومنین علی ست رض و ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه سبع و ستین * ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان * ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند وجواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول ست و جهالت این دو راوی مذکور مختلف فیه است والله اعلم *

## باب آداب الخلاء

* ادب نگاه داشتن حد هر چیزی و بعضی گفته اند که نگاه داشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلا بفتح و مد آب دست جا و در اصل بمعنی جای خالی *

## الفصل الاول

**عن ابی ایوب الانصاری** رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتيتم الغائط * چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس ازان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب برای قضای حاجت درین جای نشینند می فرماید چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن * ولكن شرقوا او غربوا * ولیکن روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب این مخصوص بمدینه مطهره علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه جنوبیست و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله بضرورت روی و پشت بجانب مغرب یا مشرق باید کرد و در دیار ما قبله غربیست پس اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی یا پشت بجانب قبله افتد * متفق علیه * قال الشيخ الامام محي السنة رحمه الله * یعنی صاحب مصابیح گفته است که * هذا الحديث في الصحراء * این حدیث نهی از استقبال و استدبار در دشت و جای کشاده است * اما في البنيان فلا باس * اما در دیوار گرد بر آورده و خانها و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای حاجت کنند * لما روي عن عبد الله بن عمر * از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما * قال * گفت * ارتقيت فوق بيت حفصة لبعض حاجتي * بر آمدم بالای خانهٔ حفصه که ام المومنین و دختر عمر بن الخطاب ست از برای بعض کارهای خود * فرايت رسول الله * پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقضي حاجته * قضای حاجت انسانی میکند * مستدبر القبلة مستقبل الشام * پشت دهنده قبله را و روی آرنده بشام و مکه با شام مقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند روی بشام گردد پس ازین حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد * متفق علیه * و بدانکه این مسئله مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله و استدبار آن در بول و غائط حرام است چه در صحرا و چه در خانها و نزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و بر جانبی جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم رفته اند و بر روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه در استقبال و همچنین از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت است

استقبال آورده نیز گفت که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از آن باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی ست که گذشت و در اینجا فرقی نکرده
میان صحرا و خانه و مطلق گفته و حدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام جانب اوست و خانه و صحرا در اینجا برابرست
چنانکه براق اند اختلاف یاد از کردن بآنکه منسوخ و جواب از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد اگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در آن نکرده و مقام اقتضا میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد و
شرح سخن درینجا بسیارست والله اعلم ۞ **وعن سلمان** ۞ رضی الله عنه ۞ قال نهانا یعنی رسول الله ۞ روایت ست از سلمان فارسی
که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة لغائط او بول ۞
از آنکه روی آوردن بقبله برای بجا نه و شاشه ۞ وان نستنجی بالیمین ۞ و نهی کرد از آنکه استنجا کردن با دست راست و در بعض نسخ او ان نستنجی بالیمین و این مشکل
شود و در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست
راست گیرد و عضو بدست چپ بجنباند و بسر عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط است نه در بول
و این قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن ست حاجت
باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح ست و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو
برای ازاله آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند ۞ وان نستنجی باقل
من ثلثة احجار ۞ و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ مانند آن و این مذهب امام شافعی ست که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد
و مذهب امام احمد نیز همین ست و نزد ما شرط تفاوت ست نظافت ست اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم و هر دو سنگ را
بگرفت و سرگین را برتافت و از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه بجهت استحباب و تمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان ست و
بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک
بر تقدیری ست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب باید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث ۞ وان نستنجی
برجیع او بعظم ۞ و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس ست و استخوان
املس ست که نجاست را دور نگرداند و صواب آنست که نهی بجهت آنست که اینها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد
رواه مسلم ۞ **وعن انس** ۞ قال کان رسول الله ۞ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول ۞ چون می درآمد بخانه را
میگفت ۞ اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث ۞ خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث ۞ متفق علیه ۞ خبث بضم خا و با جمع خبیث
بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از ایشان پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت ست بمعنی
پلیدی و تواند که مخفف خبث بضمتین باشد و در وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آن ست که کنف و
منازل محل حضور شیاطین ست چنانچه بتصریح در حدیث دیگر بیاید و غایت آنکه هر که منع میکنند ذکر خدا را درین حالت چنان که جمهور

علما برانند تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آنجا نه این دعا را پیش از در آمدن آن بخوانند و در غیر آن اماکن بخوانند در اوان شروع کردن
در آن مانند دامن جامه برزدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند در وقت هم در دل بخوانند نه بزبان و هر که منع نمیکند هم جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است
از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل * **وعن ابن عباس** * رضی الله عنهما * قال مر النبی * گفت گذشت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم
بقبرین * بدو گور * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * انهما لیعذبان * بدرستیکه صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند * *
وما یعذبان فی کبیر * و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کار یعنی شاق و دشوار بود پرهیز کردن از آن نه آنکه آن چیز
در دین کاری سهل است و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث به بول و نمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند در دین چنانکه فرمود * اما احدهما
فکان لا یستتر من البول * اما یکی از آن دو صاحب قبر حال آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت میان
خود و بول و نگاه نمیداشت از آن خود را و احتیاط نمیکرد تا برشاشه بول آلوده نشود و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب است بروایت دیگر که مسلم آورده است چنانکه
گفت * وفی روایة لمسلم لا یستنزه من البول * و در روایتی دیگر مسلم راست که لا یستنزه است یعنی پاکی نمیکرد از بول و نمی احتیاط میکرد در عین بول و در
استنجا و در روایتی دیگر لا یستبری نیز آمده از استبرا است که نزدیک بمعنی تنزه است و در روایتی لا یستنثر بنون میان تا و تا و استنثار یعنی افشاندن کشیدن آلت
بجهت آنکه قطره از بول که در مجری مانده است بتمام بیرون آید * واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة * واما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسعی در مردم بسخن چینی
و نمیمه سخن نقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد فساد و فتنه و از قبح قبائح و اشنع شنائع است و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید
مذمت آن کرده و فرموده همّاز مشاء بنمیم و در حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند بکسی که دو روی است و در صحیحین آمده که سخن چین در بهشت نه در آید
و نقلست که ابن مسعود رضی الله عنه کعب احبار را گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی
کردن قتل حادث گردد و چندین شرها از یکی پیدا آید * ثم اخذ جریدة رطبة * پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود * فشقها
بنصفین * پس پاره کرد آن شاخ تر را بدو پاره * ثم غرز فی کل قبر واحدة * پس تر بخلانید در هر قبری یکی از آن دو پاره را * قالوا * گفتند صحابه *
یا رسول الله لم صنعت هذا * چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در هر قبر * فقال * پس گفت آنحضرت * صلی الله علیه وسلم لعله
ان یخفف عنهما ما لم ییبسا * کردم این کار را امید آنکه سبک گردانیده شود عذاب ازین دو قبر تا آن زمان که تر مانند این دو شاخ پاره و خشک نشوند *
متفق علیه * و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشتن تخفیف عذاب با مدت طراوت آن شاخها چیست بعضی برآنند که بنای آن
آنست که نباتات تا زمانیکه تر و تازه اند تسبیح میگویند یعنی را و مراد شیئ در کریمه و ان من شیئ الا یسبح بحمده شیئ حی است و حیات چوب تا زمانیست که خشک
نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیئ را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفات کمال او است
و تمسک کنند جماعه باین حدیث و انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده است
انداختن سبزه و گل را بر قبور و تمسک باین حدیث انکار نموده گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت
بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمه لعل
ناظر است بدین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر به برکت دست مبارک سید انبیا صلی الله

علیه و سلم وصیت اگر دوست بسازی بگو مرده فلان * روان مرده آید پیش در بنش * و بعض گویند که علم آن مفوض و موکول است بعلم نبوت
تا در اینجا چه سر باشد * و در جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد بید آوردن دو جریده در قبرش تا شاید که در آنجا سری باشد
و سبب نجات گردد و این از اشفاق حیله گر باشد * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین
بپرهیزید از دو کار که لعنت کننده اند یعنی سبب لعنت میشوند * قالوا وما اللاعنان * گفتند صحابه چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند یا رسول الله * قال * گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم * آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایه ایشان یعنی زیر درختیکه مردم در سایه آن می نشینند
و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه در دست و در سایه دیواری که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت
ظلهم مناسب این معنی است و گفته اند که مراد براه نیز راهیست که مسلوک است نه مهجور که بطریق ندرت کسی از آنجا میگذرد و نیز گفته اند که مراد راه مسلمانان است نه کافران
رواه مسلم * وعن ابی قتادة * ابو قتاده حارث بن نعمان انصاری ظفری از اهل عقبه و بدر و تمام مشاهد را حاضر شده و روز
احد یک چشم وی بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر رخسار افتاده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز گرفت بجای آن نهاد پس بهترین دو چشم او بود
و قوی تر ... و بعضی گفته اند که ابو قتاده انصاری سلمی دیگر است از صحابه ... فارس رسول الله ... بدر را
... و احد و مشاهد ... حاضر شده ... امیر المؤمنین علی فوت کرده و همه مشاهد او را حاضر شده
و معلوم نشد که درین حدیث مراد کدام یکی از این دو است * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس
فی الاناء * چون بنوشد آب یکی از شما پس باید که دم نزند در درون آوند آب بلکه جدا گرداند دهان را از آوند تا چیزی از دهان وی در آب نیفتد
و کراهت طبعی نینداز و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان
مبارک جدا میکرد و آب به نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشربه بیاید * واذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه * و چون بیاید یکی از شما در آنجا
پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود و اجتناب نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طیبات است *
ولا یتمسح بیمینه * و باید که استنجا نکند بدست راست خود و طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکه مساس که همین لازم آید و استنجا بحجر و در استنجا
از غائط ظاهر است بی اشکال * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر *
هر که وضو کند باید که استنثار کند بشاید شکل یعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق است * ومن استجمر فلیوتر *
و کسیکه استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که طاق از سه کند و کلام درین گذشت استجمار استفعال از جمار که جمع جمره بمعنی سنگریزه است مراد بآن استنجاست و بعضی گفته اند
آنکه بخور جمره یعنی اخگر و بعض این حدیث را برین معنی نیز حمل کرده اند و تحقیق آن در فصل اول از باب الترجل در کتاب اللباس بیاید * متفق علیه * وعن
انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در می آمد خلا را پس بر میداشتم من و پسر کی دیگر
و گفته اند مراد بدان ابن مسعود که اداوه و مسواک و نعلین حضرت صلی الله علیه وسلم حواله وی بود و او ملقب بابن لقب است * اداوة من ماء * اداوه را بر از آب
اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند * وعنزة * و بر میداشتم من و آن غلام عنزه را و عنزه بعین مهمله
و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلانتر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آن حضرت ۱۴

صلی الله علیه وسلم رسید نشستند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند پیش نماز و اغراض دیگر * یستنجی بالماء *
استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آب بعد از تنقیه بحجاره تا تعلیم کند مر امت خود را که شستن با آب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است * متفق علیه *

**الفصل الثانی * عن انس *** قال کان النبی * گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه * چون میخواست که درآید در متوضا میکشید انگشتری خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد رسول الله و اینجا مسئله شده که داخل متوضا را باید که چیزی را که در وی نام خدا و رسول خدا یا قرآن است با خود نبرد و در بعض شروح گفته که این شامل است اسمای تمام انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد دیانة و اهل علم * رواه ابوداود والنسائی والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب * وقال ابوداود هذا حدیث منکر * این حدیث را ترمذی و ابوداود و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خوانده و ابوداود منکر گفته و نسائی از هر دو ساکت مانده * وفی روایته وضع بدل نزع * و در روایت ابوداود وضع آمده بجای نزع یعنی مینهاد خاتم خود را و این لازم است که از دست کشیده بجای می نهاد * **وعن جابر** * رضی الله عنه *
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد * گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی قضای حاجت انسانی بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا آنجا که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نبیند و معنی اول اظهر و اولی است کما لا یخفی و براز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع است کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت آنکه تصریح باسم خاص وی تا آنجا که [illegible] بشنید بگوش نیز نشنوند این عادت مستمره است در شرع و عرف و عادت نزد اهل مروت * رواه ابوداود *

**وعن ابی موسی** * رضی الله عنه * قال کنت مع النبی * بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم * روزی * فاراد ان یبول * پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند * فاتی دمثا فی اصل جدار * پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم را در بیخ دیواری فبال * پس بول کرد * ثم قال * پس فرمود * اذا اراد احدکم ان یبول * چون خواهد یکی از شما که بول کند * فلیرتد لبوله * پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جای مناسب مانند آنجا که هموار و نرم باشد تا آنکه بر وی نیاید رشاشه بول نرسد * رواه ابوداود * **وعن انس** رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را * لم یرفع ثوبه * برنمیداشت جامه خود را * حتی یدنو من الارض * تا آنکه نزدیک میشد از زمین در نشستن * رواه الترمذی وابوداود والدارمی * **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد * هستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی مگر مانند پدر برای فرزندان خود * اعلمکم اذا اتیتم الغائط * تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی نیارید بقبله و پشت نکنید [illegible] وامر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
ونهی عن الروث والرمة * بکسر را و تشدید میم نهی کرد از استنجا کردن بسرگین [illegible] عادت [illegible]
[illegible]
حکم دارد [illegible] استنجاست [illegible] * رواه ابن ماجه والدارمی * **وعن عائشة** رضی الله عنها قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه * گفت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی و چیزهائی که [illegible] وکانت یده الیسری لخلائه

ما کان من آدمی و چه چیز است چیزی که مستعمل بود و آنچه بمانند آن تعلق دارد و آنچه بمانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدی و مکروهات ❊ رواه ابوداود ❊

وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب احدكم الى الغائط فليذهب معه بثلثة احجار ❊ چون برود یکی از شما بسوی آبخانه پس باید که ببرد با خود سه سنگ یستطیب بهن پاکی طلبد بآن سنگها فانها تجزی عنه ❊ زیرا که آن کفایت میکند وی را ❊ سنگ بسنگی مکنید برای وی و استعمال آب بعد چون سنگ کافی است اگر آب نیز کنند بهتر است کرد ان اهل طهارت بهتر از علوه حاجت آب نیست اگر آب نیز کنند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث الی بیاید بعضی گفته اند که سنت است ثلث استنجاء و اصح آن است که حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند

می انداختند پشک بسنگی و شما بسنگی و آب چنانچه اتباع تمامی آیه بی بی ❊ رواه احمد و ابوداود والنسائی والدارمی ❊ وعن

ابن مسعود رضی الله عنه ❊ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام ❊ استنجا مکنید بسرگین واستخوانها ❊ فانها

زاد اخوانکم من الجن ❊ زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند و در بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک

چاروایان ایشان و اضافت بجمیع جن است که چاروایان ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده که جن استخوانی نمی یابند

مگر آنکه بر آن گوشتی است که نخست داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز نخست خورده ❊ رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر

لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که ❊ زاد اخوانکم من الجن ❊ وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله ❊ گفت رویفع بضم را و

فتح واو و کسر فا که صحابیست معدود در مصریان امیر گردانید او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع واربعین مرد بشام سنه ست و خمسین

گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة ستطول بک بعدی ❊ ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من دریابی مردمی را که کنند

عادات وشیوه جاهلیت را و ترک کنند بعض اعمال سنت را ❊ فاخبر الناس ان من عقد لحیته ❊ پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر برانند که مراد

معمول گردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبه است بفعل آنها که نه از اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب و غیر ایشان

از جهال و بعضی گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکه های جنگ میکردند بقصد عجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد

از آن و بعضی گفته اند مراد عقد لحیه ستر وجه است تا راه زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند ❊ او تقلد وترا ❊ یا کسیکه قلاده سازد و در

گردن به بندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن ستوران زه می بستند و اعتقادی کردند که این سبب نارسیدن و زیان نا کردن چشم زخم است

پس نهی کرده شد از آن بجهت تشبیه بر آنکه تدبیر و تغییر نمیکند تقدیر را و بعضی گفته اند مراد بستن جرسها است در گردن اسپ یا بستن مهره ها در

گردن اطفال از برای دفع چشم بد ❊ او استنجی برجیع دابة او عظم ❊ یا استنجا کند بسرگین چارپایان یا باستخوان ❊ فان محمدا منه بری ❊ پس

بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است از ینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشند سبب بیزاری و بیرضائی

جناب نبوت است و ارتکاب کبائر و فواحش از خود چه گویند ❊ رواه ابوداود ❊ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل

فلیوتر ❊ هر کسیکه سرمه کشد در چشم باید که وتر کند یعنی عدد طاق کشد و این از وجه طاق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح

و اشهر است و دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و

اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بر هر تقدیر

این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده دران مختار است چنانچه فرموده * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * کسی که بکار برد ابتار را
پس تحقیق نیک کرده باشد و کسی که نمیکند پس نیست بزه و گناه و تنگی * و من استجمر فلیوتر * و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که طاق کند و جمعی استجمار را
استعمال بخور نیز اراده کرده اند * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * کسی که بکند پس بتحقیق نیک کند و کسی که نکند پس نیست حرج این حدیث مؤید مذهب
حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست * و من اکل فما تخلل فلیلفظ و ما لاک بلسانه فلیبتلع * و کسی که بخورد طعامی پس چیزی
بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آنرا و چیزی که بجاید و بیرون می آرد از گوشه های دهن پس باید که فرو برد و علت دران آنست
آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه های دهان برآرد و اگر بیقین باشد که بخون آلوده نیست حلال
در هر صورت و اگر بخون آلوده است بیقین در هر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فرموده * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج *
و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت در اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و باوجود آن مخیر است اگر بکند
نیک است و اگر نکند حرجی نیست * و من اتی الغائط فلیستتر * و کسی بیاید آبخانه را پس باید که پرده کند تا پوشیده شود از وی و کشف عورت نشود *
فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل * پس اگر نیابد چیزی را که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ * فلیستدبره * پس باید که پس خود کند
آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده گردد مر او را و تخصیص استدبار بجهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده میتوان کرد و آسان است
کردن آن * فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم * پرده کردن اگرچه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان
و مراد ببازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش و کشادن و برهنه کردن عورت ایشان و انداختن شاشه بول بر تن و جامه ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند
و ستر عورت ننماید در وسوسه می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن بریگ و نهیه
تکلف و مبالغه کردن امری واجب نیست بلکه * من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج * کسی که بکند خوب میکند و کسی که نکند حرج نیست * رواه ابوداود و ابن ماجة
والدارمی * **وعن عبد الله** بن مغفل * بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی است از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از ان رفت ببصره
و بنا کرد آنجا سرای و وفات یافت دران روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی مات سنة تسع و خمسین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن
احدکم فی مستحمه * باید که بول نکند یکی از شما در غسلگاه خود و مستحم در اصل بآب گرم غسل کردن است پس از ان بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود
ثم یغتسل فیه * پس ترک غسل میکند دران جایگاه یعنی دور است از عاقل که بول کند در جای غسل پس از ان غسل کند در انجا * او یتوضأ فیه * یا وضو
میکند در انجا همچنین باید که نکند * فان عامة الوسواس منه * زیرا که اکثر وسواس از ینجا پیدا میشود که چون بول کند در جاسی
و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگاه نجس میگردد و از انجا چکیده های آب بر وی میافتد و در وسواس می افگند و رفته رفته متمکن میگردد و
این در جائیست که آب راه روی ندارد و جای سخت است اگر جائیست که آب بدر میرود و در ریگستان است باکی نیست و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم
رواه ابوداود والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا * مگر آنست که ترمذی و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه * همین قدر آورده اند که
در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی دیگر در انجا غسل کرده شود یا وضو ساخته شود و باعث حدوث وسواس میگردد و لیکن صریح ذکر نکرده اند
**وعن عبد الله** بن سرجس * بفتح سین مهمله اولی و آخری و کسر جیم بینهما بر وزن نرجس صحابی است متأخر الاسلام بصری است و حدیث او در ایشان است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی جحر ✤ باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکن سوراخ جانوران خزنده وگزنده وعلت نهی آنست که شاید ماری یا کژدمی در سوراخ باشد که بگزد ونیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری سانند ودر حکایات آمده است که سعد بن عباده که از کبار انصار است در سوراخی بول کرد وجنیان او را کشتند وآواز در دادند وشعری خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباده را وانداختیم دو تیر که خطا نکرد دل او را ✤ رواه ابو داود والنسائی ✤ وعن معاذ ✤ رض ✤ از اکابر صحابه وعلماء انصار است واحوال شریف وی بعض مواضع نوشته شده است ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة ✤ بپرهیزید کارها را که محل لعنت ومظنه آنند ✤ البراز فی الموارد ✤ یکی آنجا انداختن در جاهاییکه مردم در وی آیند ومجلسگاه ایشان است یا مراد موارد جاهاییکه آبی است مثل چشمه وجوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند ✤ وقارعة الطریق ✤ دوم در راهیکه جای پاکوب مردم است یعنی محل مرور ایشان ✤ والظل ✤ سوم در زیر درختیکه مردم در سایه او می نشینند وخواب میروند ✤ رواه ابو داود وابن ماجه ✤ وعن ابی سعید ✤ رضی الله عنه ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخرج الرجلان یضربان الغائط ✤ باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه وفی شیفند ✤ کاشفین عن عورتهما ✤ کشاده وبرهنه کننده اندام نهانی خود را ✤ یتحدثان ✤ درحالتیکه سخن میکنند بیکدیگر ✤ فان الله یمقت علی ذلک ✤ زیراکه خدای تعالی دشمن میگیرد ایشانرا بر این فعل شنیع دور از مقام شرم ومروت ✤ رواه احمد وابو داود وابن ماجه ✤ وعن زید بن ارقم رضی الله عنه ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة ✤ بدرستی که این آبخانها دو مزبلها جاهای حاضر شدن جن وشیاطین اند وحشوش جمع حش است بفتح حاء وضم نیز آمده در اصل بمعنی بستان نخلستان عادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس ازان مطلق آبخانها را نام شد ✤ فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل ✤ پس چون بیاید یکی از شما آبخانه را باید که پناه بجوید بخدا از خبائث جن وبگوید این کلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث ✤ تصحیح لفظ وتحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد ✤ رواه ابو داود وابن ماجه ✤ وعن علی رضی الله عنه ✤ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین الجن وعورات بنی آدم ✤ پرده میان چشمهای جن واندام شرم آدمیان ✤ اذا دخل احدهم الخلاء ✤ چون خواهد که درآید یکی از ایشان محل قضای حاجت را ✤ ان یقول ✤ اینست که بگوید ✤ بسم الله ✤ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب واسناده لیس بقوی ✤ گفته است ترمذی که این حدیث غریب است واسناد وی قوی نیست زیراکه یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی است ومردم در وی اختلاف است که ثقه است یا نه ✤ وعن عائشة ✤ رضی الله عنها ✤ قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال غفرانک ✤ گفت عائشه که بود [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مقام قضای حاجت [illegible] غفرانک [illegible] از تو آمرزش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ✤ رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی ✤ وعن ابی هریرة ✤ قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة ✤ گفت ابو هریره [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد بجای قضای حاجت آوردم [illegible] آب در تور بفتح تا وسکون واو ظرفی خرد از روی یا سنگ که آب از وی خورده میشود وگاهی وضو نیز ساخته میشد یا در رکوة بفتح را وکسر وضم نیز آمده وسکون کاف ظرفی از چرم که آب خورده میشود ووضو ساخته میشود ودر شرح جامع الاصول گفته دلو خرد وانچه [illegible] آن [illegible] است وابن برای شک راوی است یا مراد آن است که گاهی درین ظرف می آورد ✤

گاهی درین * فانتضح * پس آب بپاشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب * ثم نضح به علی الارض * پس بپاشید دست خود را بر زمین بعد از
استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تعلیم * و شستن دست * ثم اتیته باناء آخر * پس آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب دیگر [illegible] وضو
پس وضو ساخت و گفته اند که معنی این حدیث آن نیست [illegible] اتفاقا آب بجا نماند
یا مگر [illegible] والله اعلم *
رواه ابو داود و روی الدارمی والنسائی [illegible] وعن الحکم بن سفیان * قال [illegible]
و بعض گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من
صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والله اعلم * قال
کان النبی * بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه * چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را * رواه ابو داود
والنسائی * و گفته اند که مراد موضع فرج است از ازار * و بعض گفته اند که مراد پاشیدن آب [illegible] فرج است با آب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد
با آب و وضو میساخت و صحیح آنست که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو [illegible] وسواس [illegible]
بکند آنرا با آب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است تا راه نیابد تعلیم امت است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] وسواس کذا
قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول است [illegible]
صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی از آب [illegible] پاشید بر فرج [illegible] وعن امیمة * بضم همزه و فتح میم و سکون یا * بنت رقیقة *
بضم اول و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابیه است [illegible] ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه
[illegible] است * قالت کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان * امیمه بنت رقیقه [illegible] ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند
که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از [illegible] بود
والله اعلم در قاموس گفته که عیدان بفتح [illegible] باشد واحد [illegible]
باللیل * نهاده میشد گاهی آن قدح در زیر چارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بول میکرد در آن در شب [illegible]
که آورده اند که شخصی از تشنگان ندانسته بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام وی یافته میشد یا چیزی مثل
[illegible] رواه ابو داود والنسائی * وعن عمر * رضی الله عنه * قال رآنی النبی * گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا ابول
قائما * و من بول میکردم ایستاده * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * یا عمر لا تبل قائما * بول مکن ایستاده * فما بلت قائما بعد * عمر
رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد [illegible]
کردن بول تحریمی یا تنزیهی [illegible] قال الشیخ الامام محیی
السنة رحمة الله علیه * قد صح عن حذیفة قال اتی النبی [illegible] آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم
[illegible] فبال قائما * پس بول کرد ایستاده [illegible] حدیث که بود این بول

کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری بود و احتمال دارد که در عهد جاهلیت بود که بر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوٰة والسلام
که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محاسن افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت
عذری که اورا نیز عارض شده بود اما عذری که مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند دردی بود در استخوان صلب که بدان نشستن
دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند که عرب استشفا میکنند و علاج مینمایند در دفع وجع صلب بایستاده بول کردن و امام شافعی برین رفته
و حاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردیکه در درون دو زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند
عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیراکه خاکدان از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود دیگر آنکه جانب بلند را
پس پشت کنند و در چنین هنگام کشف عورت لازم آید بجماعه که از آن سو ام میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن است و سباطه در غالب نرم و بلند میباشد
و در جاهلیت نشستن ممکن نبود و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون احتمال نهی که ظاهر در تحریم است
خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده
تر است دبر را پس گویند که در آنوقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و باد و بجهت آن نهی کرد از آن اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود والله اعلم ۞ **الفصل الثالث** ۞ **عن عائشة** ۞ رضی الله عنها ۞ قالت من حدثکم
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما ۞ عائشه گفت هر که خبر دهد شمارا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده ۞ فلا تصدقوه ۞
پس راست گوئید اورا ۞ ما کان یبول الا قاعدا ۞ زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمی کرد مگر نشسته ۞ رواه احمد والترمذی والنسائی
و تطبیق بحدیث حذیفه نشسته که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد
و آنچه حذیفه دیده در بیرون بود و آن از عذری بود چنانکه بیان کرده شد و ناسخ حکم معدوم دارد و آنچه مثبت را اعتبار است بیرون از دایره
۞ **عن زید بن حارثة** عن النبی صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل علیه السلام اتاه فی اول ما اوحی الیه ۞ زید بن حارثه مولای آنحضرت
و آزاد کرده و متبنای آنحضرت میگفتند زید بن محمد نسب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اهل بیت در آخر کتاب بیاید روایت
میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد اورا در آغاز وحی فرستادن بسوی او ۞ فعلمه الوضوء والصلوٰة ۞ پس تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
وضو و نماز را و این تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گزارد و آنحضرت نیز بود بطریق تعلیم کرد چنانچه در روایات آمده است و تعلیم فعلی آن
۞ فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة من الماء فنضح بها فرجه ۞ پس هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید بدان فرج خود را
جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و تر کرد بدان اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر
بود که برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آنحضرت آمده بود و توان که مراد تعلیم باشد تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفی از آب
بعد از وضو پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید آنرا بر فرج
یکبار گرفتن آب گرفتن و پاشیدن آب بر فرج گفته شده و این معنی ظاهر است لیکن روایت صحیح مشهور است ۞ رواه احمد والدارقطنی ۞
۞ **عن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءنی جبرئیل فقال یا محمد اذا توضأت

[illegible] رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وضعف محمد بن اسمعیل البخاری [illegible]

این حدیث را غریب گفته [illegible] محمد بن اسمعیل بخاری شنیدم که میگفت الحسن بن علی الهاشمی الراوی منکر الحدیث [illegible]

[illegible] این حدیث است منکر الحدیث است یعنی حدیث منکر [illegible] احمد و نسائی و ابو حاتم [illegible]

**وعن عائشة** رضی الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقام عمر خلفه بکوز من ماء

عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این

یا عمر ای عمر برای چه گرفته ایستاده آنرا فقال ماء تتوضأ به پس گفت عمر آبی است که وضو میکنی تو بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امرت

کلما بلت ان اتوضأ امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم ولو فعلت لکان سنة واگر میکردم هر بار

مدوام هر آئینه سنت مؤکده در حکم واجب که مردم در ان حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی

وافضل را بجهت تخفیف امت و آسانی بر ایشان رواه ابو داود و ابن ماجه **وعن ابی ایوب** وجابر وانس ان هذه الآیة لما نزلت

روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هر گاه که فرود آمد فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین در ان مسجد یعنی مسجد [illegible]

مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت مراد بدان گروه انصار اند فقال رسول الله

گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا معشر الانصار ان الله قد اثنی علیکم فی الطهور ای گروه انصار بدرستی که خدای تعالی ثنا گفته است بر شما

در طهارت کردن و مبالغه در ان فما طهورکم پس چیست طهارت شما و چگونه میکنید آنرا و مبالغه شما چیست در ان قالوا نتوضأ للصلوة

گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان میکنند ونستنجی بالماء

و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا بالحجاره [illegible] مبالغه [illegible] در طهارت و خصوص بود بایشان قال فهو ذاکم گفت آنحضرت صلی الله

علیه وسلم پس این است آنچه گفت حق تعالی [illegible] فعلیکموه پس لازم گیرید آنرا رواه ابن ماجه **وعن سلمان**

رضی الله عنه قال قال لنا بعض المشرکین گفت سلمان که گفت یکی از مشرکان [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] انی لاری صاحبکم یعلمکم [illegible] که من می بینم یار شما را [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند تعلیم

میکند شما را [illegible] حتی الخراءة [illegible] و آداب آن [illegible] برای قضای حاجت [illegible]

[illegible]

نشستن را [illegible] بلکه از کمال شفقت و رحمت او ست بر امت [illegible] بیان کرد سلمان [illegible]

آداب خلاء و احکام استنجا را و گفت امرنا ان لا نستقبل القبلة [illegible] روی بجانب قبله در وقت نشستن قضای حاجت ولا نستنجی

بایماننا [illegible] استنجا نکنیم [illegible] ولا نکتفی بدون ثلاثة احجار [illegible] کمتر از سه سنگ [illegible] لیس فیها رجیع ولا عظم [illegible]

[illegible] رواه مسلم و احمد [illegible] **وعن عبد الرحمن**

روایت است از عبد الرحمن بن حسنة [illegible]

ابوموسی اشعری را ** قال خرج علینا رسول الله ** گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا ** صلی الله علیه وسلم وفی یده الدرقة ** و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
درقه بدال و را و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی چوب بود و نه پی ** فوضعها ** پس بنهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را و حائل گردانید
آنرا در میان خود و مردم ** ثم جلس ** پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم ** فبال الیها ** پس بول کرد بسوی آن سپر ** فقال بعضهم **
پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا ** انظروا الیه یبول کما تبول المرأة ** بنگرید بجانب این مرد بول میکند پرده در پیش گرفته
چنانکه بول میکند زن ** فسمعه النبی ** پس شنید این سخن را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ** فقال ویحک ** ای وای تو ای مرد بیچاره ویح کلمه ایست که در مقام
ترحم و شفقت گویند و در دناکی بر کسیکه در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی ست که مستحق مهلکه بود و بمقام اگرچه مقام آن بود که
گویند ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل ** آیا ندانستی تو
که چه رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل یعنی یکی از ایشان را ** کانوا اذا اصابهم البول ** بودند بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت خود که چون میرسید بدن یا جامه
ایشان را بول ** قرضوه بالمقاریض ** می بریدند آن موضع از بدن را یا جامه را بکارد یا ** فنهاهم ** پس منع کرد و باز داشت آنکس ایشان را ** فعذب
فی قبره ** پس عذاب کرده شد آن شخص در قبر بجهت نهی کردن او از فعل شرعی و تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار این منافق بجانب ستر را باو در بودن
او مانع از امری معروف و تحسین نهی کردن او شرعی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و درینجا مبالغه
دیگر است در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت و لیکن با قطع نظر از ان بحکم طبیعت قطع و قرض که
قریب بتعذیب حال است محل منع و انکار مینماید و منع این منافق است که او درینجا منع میدارد و تعذیب میکند از ستر بجانب بول امری محمود و مستحسن است
شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب ** رواه ابوداود وابن ماجه ** روایت کرد این حدیث را ابوداود
وابن ماجه از عبد الرحمن بن حسنه ** ورواه النسائی عنه عن ابی موسی ** و روایت کرد آنرا نسائی از عبد الرحمن و او از ابی موسی اشعری ** وعن
مروان الاصفر ** ... تابعی ست ثقه از تابعین بصره روایت کرد مر او را مسلم و بخاری یک حدیث **
قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة ** مروان اصفر که ثقه است و از طبقه رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر را که بنشاند شتر بار بردار خود را
بجانب قبله ** ثم جلس یبول الیها ** پس نشست در حالیکه بول میکند بجانب قبله یا راحله ** فقلت ** پس گفتم من ** یا ابا عبد الرحمن ** کنیت ابن عمر
است ** الیس قد نهی عن هذا ** آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله ** قال بلی انما نهی عن ذلک فی الفضاء ** گفت ابن عمر
آری نهی کرده شده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده شده است از ان مگر در جای کشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد ** فاذا کان بینک وبین القبلة
شیء یسترک ... ** رواه ابوداود ** ... ** وعن انس ** قال کان النبی **
...
...
** وعن ... قال لما قدم وفد الجن علی النبی ** ... هرگاه که قدوم آوردند جنیان بر پیغمبر صلی الله علیه
... استنجا کردن ایشان ...

فان الله جعل لنا فیها رزقا * زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما درین سه چیز یعنی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف چارپایان ایشان است و انگشت
استعمال آن نیز وارد است و تصریحی در آنجا نمی یابم والله اعلم * فنهانا رسول الله * پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذلک * ازان * رواه ابوداود *

**باب السواک** * سواک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر آلت مالیدن دندان یعنی چوب که بدان مالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن سنت است
باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از فجر و ظهر مؤکد تر است و گویند که چهل حدیث در فضل سواک واقع شده است و منافع مسواک در بدن
و دین بسیار است و مسواک کردن در محافل نزد بعضی آمدن آب حلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است
و نزد وضو و قرأت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن مستحب تر است و مسواک
باید که از درخت تلخ باشد و اراک بهتر است و در احادیث نیز در آن واقع شده و در سطبری همچون خنصر باید و در درازی مقدار شبر و باید که بر عرض کنند نه طول
که موجب مجروح گشتن گوشت دندان است و در بعض روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا یکی دندان ندارد
انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه نیز درست باشد
درست است

**الفصل الاول** * **عن ابی هریرة** * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی *
اگر نبودی آنکه دشواری اندازم من امت خود را * لامرتهم بتاخیر العشاء * هر آئینه واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر آمده که
تا دو ثلث شب * وبالسواک عند کل صلوة * و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب است
و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب داند و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف معنی ظاهر است چه مسواک
برای هر تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند مستحب است خصوصا بر مذهب ایشان والله اعلم * متفق علیه * **وعن شریح بن هانی** * از کبار تابعین و ثقات
ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آنحضرت پدر او را که هانی بود در وقت قدوم او و دید که آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم
چون آنحضرت شنید پرسید او را از پسران هانی گفت شریح و عبدالله و مسلم گفت بزرگترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از جمله اصحاب
علی است در واقعه جمل و صفین با وی بود ثقه معمر قتل سنة ثمان وسبعین * قال سألت عائشة * گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها * بای شیء کان یبدأ
رسول الله * بکدام چیز ابتدا میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته * چون در می آمد بخانه خود یعنی نخست کدام کار میکرد چون در خانه می آمد چه چیز بود
قالت بالسواک * گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اهل بود شاید که بجهت
طول مکث در مجلس و محادثت با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و از آن بمسواک اهتمام و اقدام مینموده و این در حقیقت تعلیم است مر امت را بحسن معاشرت با اهل در
غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت می ورزیده باشد بجهت تغیری بدهان شریف راه می یافت یا خالی از غرابتی نیست
چه راه از مجلس که در غالب احوال در مسجد بوده باشد چندان بعید نیست که سکوت آن موجب تغیر بدهان راه یابد و بعض گویند که ابتدا بمسواک کفایت است از گذاردن نماز نفل
که در حضور آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در می آمد اول کاری که کردی نماز نفل بود والله اعلم * رواه مسلم * **وعن حذیفة** * رضی الله عنه * قال
کان رسول الله * گفت حذیفه بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من اللیل * چون بر میخاست از برای نماز تهجد از شب *
یشوص * بضمه معنی شستن نیک و پاکیزه میکرد * فاه بالسواک * دهن خود را بمسواک و تهجد بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب و چون

نماز شب ملازم ترک خواب است آنرا تهجد گفتند و تهجد بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة تهجد درست زیرا که این صلوة نسبتی بخواب دارد
متفق علیه * **وعن عائشة** رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر من الفطرة * ده خصلت از فطرت است و فطرت بالکسر
آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شگافتن است و بمعنی خلقت آید فاطر بمعنی خالق یعنی جبلیست که بر آن مولود زاید یعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام است
نیز آید چنانکه گذشت یعنی از فطرت است یعنی سنت انبیا کرده اند که قدیم است آنچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و محبت اتفاق شرائع بر آن حکم جبلت
گرفته که مخلوقست بر آن آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمه فطرة الله التی فطر الناس علیها بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر آن
نیز جائز است و ایمای سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بروی نازل شد پس آنرا انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند * قص الشارب * یکی از آن
ده خصلت کوتاه کردن سبلت است شارب نام موییست که بر لب زبرین است مختار کوتاه کردن آنهاست چنانکه پیدا گردد طرف لب و بیست کردن آنها
چنانکه اثری از آن بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب این حدیث است که احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و احفا
پست گردانیدن موی لب است و اختلاف در حد احفا است که چه مقدار است روایت کرده شده است از امام ابو حنیفه که شارب بمقدار ابرو باید و بازیان را زیاده
گذاشتن نیز آمده است که باعث هیبت در چشم اعداست و زیاده گذاشتن دنبالهای بروت که آنرا سباله گویند نیز آمده است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و
بعض صحابه دیگر منقولست * واعفاء اللحیة * دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشهور قدر یک مشت است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بر آن بگذارد
نیز جائز است بشرطیکه از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بحد رازی شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده است و نزد بعض
مستحسن و این مذهب شعبی و ابن سیرین است و حلق کردن لحیه حرام است و روش افرنج و هنود و جوالقیان است که ایشان را قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه
واجب است و آنکه آنرا سنت گویند بمعنی طریقه مسلوک در دین است یا بجهت آنکه ثبوت آن بسنت است چنانکه نماز عید را سنت گفته اند * والسواک * سوم مسواک
کردن است و شرح آن گذشت * والاستنشاق الماء * چهارم آب در بینی کردن است در وضو * وقص الاظفار * پنجم گرفتن ناخنان دست و پا و طریق گرفتن
ناخنان دست آنست که ابتدا از سبابه دست راست کند و ختم بابهام آن نماید چنانکه از سبابه دست راست ابتدا کند و بترتیب تا انگشت خنصر آن برسد و باز از
دست چپ بترتیب تا بابهام وی برسد و ختم بابهام یمنی کند و در پا ابتدا از خنصر پای راست تا ابهام وی و باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در
تخلیل خلیل است نیز گفته اند که گرفتن ناخنان روز جمعه سنت است و جزای نیز در آن نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخنان بگیرد تا جمعه دیگر از هر بلا در امان
باشد و بعض علما را شعری است در ترتیب آن **شعر** قلم الاظفار بالسنة والادب * یمینها خوابس اوخسب * و این حروف رموز اسامی
اصابع است و بعض کور کردن ناخنان را مستحب داشته اند و اگر جنب باشد نیز باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و مورث
بلاست و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب نیست که مورث فقر و برص است کذا قیل و شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی
متقی رحمة الله علیهما نقل میکرد که ایشان خریطه ساخته بودند که در وی از موی و ناخن و هر چه از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت
میفرمودند که آنها را در کفن ما همراه کنند تا باید که ایشان را از دانجا سند و استنباط ایشان باشد والله اعلم * وغسل البراجم * ششم شستن براجم یعنی پاکیزه شستن آنها و براجم نام
بندهای انگشتانست و چین و پوست آنها که چرک مادر آنجا جمع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت تر باشد و شستن تمامه معاطف بدن
که مظنه اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن * ونتف الابط * هفتم بر کندن موی بغلست حلق کردن و نوره زدن نیز

جائز ست واولی واوفق نیست کسی را که آنحضرت عادت کرده بقصّ شعر حلق ووجه تخصیص ابط بنتف آنست که وی محل رائحهٔ کریه است بسبب احتباس
ابخره نزد مسامات ونتف مضعف اصول شعرست وحلق مقوی آن وگفته اند که در بغلهای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی نبود وبیجا نحن ست
واما وجود رائحهٔ کریهه واوساخ ومانند آن در سائر بدن مبارک وی نحاشا وکلا وهو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم * بیت از فرق تا قدم همه جا نسبت
آن نهال * گویا همه آب حیاتش سرشته اند * بالا تر ازین آنست که نزد قضای حاجت از وی رائحهٔ طیبه فائح میشد وفضلات ورا زمین فرو میبرد بلکه [illegible]
که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه وعلیهم اجمعین * رباعی خوبان گل گلشن حیاتند همه * شکر لب وشیرین حرکاتند همه * از آدمیان عرض عین ذاتند
وان باقی دیگر حشراتند همه * وحلق العانة * وهم ستردن موی عانه است عانه نام موی ست که بر فرج روید یا موضعیکه در انجا روید وستردن موی که قبل و
دبر گرد بر گرد آنست نیز مستحب ست ونتف ونوره در حکم آنست وروایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد والله اعلم * وانتقاص بصاد مهمله
وانتقاص الماء * یعنی کم کردن آبست واین را دو معنی گفته اند یکی استنجا که آب در وی صرف مینمایند وکم میکنند چنانکه گفت * یعنی الاستنجاء * واین کلام راوی است
دیگر کم کردن بول باستعمال آب مذاکیر چه بول باستعمال آب باز بر گردد وبایستد واگر آب استعمال نکنند فرود می آید وتقاطر میکند وبرین وجه انتقاص بقاف است و
در روایتی بفاء آمده ومعنی آن پاشیدن آبست بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلا معلوم شد * قال الراوی * گفت راوی حدیث
ونسیت العاشرة * وفراموش کردم خصلت دهم را * الا ان تکون المضمضة * وگمان میبرم مگر آنکه باشد مضمضه یعنی آب در دهان کردن * رواه مسلم وفی روایة
الختان بدل اعفاء اللحیة * ودر روایتی الختان آمده بکسر خاء معجمه بجای اعفاء اللحیه ختنین گفته است صاحب مصابیح ومؤلف میگوید * لم اجد هذه الروایة
نیافتم من این روایت را * فی الصحیحین ولا فی کتاب الحمیدی * نه در صحیح بخاری ومسلم ونه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را * ولکن ذکرها صاحب الجامع
ولیکن ذکر کرده این روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود * وکذا الخطابی فی معالم السنن * وهمچنین ذکر کرده خطابی در معالم السنن که شرح [illegible] است و
عن ابی داود بروایة عمار بن یاسر * وختان سنت ست نزد امام ابو حنیفه [illegible] شافعیه از شعائر اسلام ست تا اگر اجتماع کنند
اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانکه اذان وامثال آن وواجب است نزد شافعی ووجهی از مالکیه وجماعهٔ دیگر از علما ورجال ونسا و
ختان بعض گویند روز هفتم ست چنانچه عقیقه ونزد بعض هفت سال ونزد بعض نه سال ونزد بعض ده ونزد بعض هر وقت که خواهند و
بالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصا نزد آنکه سنت ست والا واجبست اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت ست جائز نباشد و در بعض روایات
آمده است که صحابه بعد از بلوغ فرزندان ختان میکردند مراد ببلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مرادست یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت و
سن تمیز واین دلیل آن جماعه است که ختان را واجب گویند * **الفصل الثانی** * **عن عائشة** * رضی الله عنها * قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم السواک مطهرة للفم * مسواک پاک کننده است مر دهن را ومطهره بفتح میم وسکون طا وبعض بکسر میم تصحیح کرده اند بر صیغهٔ آله * مرضاة للرب
راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی اوست زیرا که سبب تکمیل وتتمیم وضو وپاکی دهن ست که مقدمه مناجات وقراءت قرآن وذکرست *
بیت هزار بار بشستم دهن بمشک وگلاب * هنوز نام تو بردن مرا نمی شاید * رواه الشافعی واحمد والدارمی والنسائی ورواه البخاری فی صحیحه بلا اسناد
وروایت کرده این حدیث را بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم وحکم آن در مقدمه گذشت * **وعن ابی ایوب** * صحابی انصاری
مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت وصول در منزل او فرمود * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع

من سنن المرسلین. چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقا گفته شد و درینجا اتفاقا همه
ذکر همین چهار که درین حدیث تنها اقتصار کرده یا در وقت همین مقدار وحی شده و بعد ازان زیاده بر آن شده. الحیاء. یکی شرم است مراد حیا
و ترس نفس است از ارتکاب قبایح چنانکه مستور و پنهان باشد ازان ذکر بود و آنچه متضمن مروت والحیاء صفت غریزی و خلق جبلی است آدمی
و روی الختان. و روایت کرده شده الختان بجای الحیاء و این مناسب تر است بانچه تمام چنانکه در عشر فطرت مذکور شد و در بعضی روایات الحناء
آمده بکسر حاء مهمله و تشدید نون گفته اند که این روایت خطا و تصحیف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پاست پس آن تشبه بنساست حاشا که
از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب موی است پس آن از خصائص این امت است در امم سابق نبود کذا قالوا. والتعطر والسواک. و دوم استعمال خوشبو
و سوم مسواک کردن. والنکاح. و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نساست که در سائر امم از زمن آدم تا این امم مسنون و مشروع است. رواه
الترمذی. وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار. گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که خواب نمیکرد نه از شب نه روز. فیستیقظ. پس بیدار میشد. و یستیقظ برفع و نصب هر دو روایت است. الا یتسوک قبل ان یتوضأ. مگر آنکه مسواک
میکرد پیش از آنکه وضو بکند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است مؤکده. رواه احمد و ابوداود. وعنها قالت کان النبی. و هم از عائشه
روایت است که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یستاک. مسواک میکرد. فیعطینی السواک لاغسله. پس میداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشویم آنرا.
فابدأ به فاستاک. پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم نیز من آن بجهت تبرک بدهان آنحضرت و بجهت محبت آنحضرت و مسواک کردن عائشه
نه مجرد شستن بود. میان عاشق و معشوق رمزیست. ثم اغسله. بعد ازان میشستم مسواک را. وادفعه الیه. و باز میدادم مسواک را بآنحضرت و در روایت
نیز آمده است که مسواک بعائشه داده که بدهان خود نرم کرده بدهد. رواه ابوداود. و ازینجا معلوم میشود که مسواک یکبار کرده و از دهن جمع اسنان
بشوید تا بار دیگر بکند. و تنبیه است بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان.

## الفصل الثالث

عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک. روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت نمودند مرا در خواب که مسواک میکنم بمسواکی
فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر. پس آمدند مرا دو مرد که یکی ازان دو بزرگتر است از دیگری. فناولت السواک الاصغر منهما. پس دادم مسواک را خردتر ازان
دو. فقیل لی کبر. پس گفته شد مرا بده بزرگتر را. فدفعته الی الاکبر منهما. پس دادم مسواک را ببزرگتر ازان هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند
بدادن او ببزرگتر که افضل است از خردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و جز آن. متفق علیه. و احمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را
فی قصه منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک ببزرگترین قوم و فرمود و امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آنرا ببزرگتر
قوم و حدیث عائشه که بیاید نیز ناظر درین است مگر آنکه این مرویست در غیر منام بود. وعن ابی امامة ان رسول الله. روایت است از ابی امامه
باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال. گفت ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط. نیامد مرا جبرئیل هرگز. الا امرنی بالسواک. مگر آنکه امر کرد مرا
بمسواک کردن. لقد خشیت ان احفی مقدم فمی. بتحقیق ترسیدم از مبالغه کردن در مسواک که بپوست کنم و از بیخ برکنم پیش دهان خود را. احفی بضم همزه
و سکون حاء مهمله و کسر فا بلفظ مضارع از احفاء یعنی ستردن و پوست کندن. رواه احمد. وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم
فی السواک. بهر آینه بتحقیق بسیار کردم و دراز کردم بر شما در مسواک کردن این یا مبالغه است در رعایت امتثال این امر و گزاردن این فضیلت باعتبار مقدار است

باست در تشدید و مبالغه درین باب چنانکه عادت اهل کرم و مهربانی و حسن ادا و تکلیف و تکمیل ٭ رواه البخاری ٭ **وعن عائشة** ٭ رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن ٭ بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا
از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان ٭ وعنده رجلان ٭ و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند ٭ احدهما اکبر من الآخر ٭
یکی از ان دو مرد بزرگتر بود از دیگری ٭ فاوحی الیه فی فضل السواک ٭ پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک ٭ ان کبر ٭
تفسیرش این است که ٭ اعط السواک اکبرهما ٭ بده مسواک را بزرگترین این دو را ٭ رواه ابو داؤد ٭ **وعنها قالت** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تفضل الصلوة التی یستاک لها ٭ زیاده میشود در ثواب نمازیکه مسواک کرده میشود برای وی ٭ علی الصلوة التی لا یستاک لها ٭ بر نمازیکه مسواک کرده نمیشود برای آن ٭
سبعین ضعفا ٭ هفتاد چند این یا کنایت از کثرت است یا مراد خصوص این عدد است والله اعلم ٭ رواه البیهقی فی شعب الایمان ٭ **وعن ابی سلمة** ٭
تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کبیر کثیر الحدیث واسع الروایة احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند ازوی
زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع و تسعین و قیل اربع و مائة ٭ عن زید بن خالد الجهنی ٭ صحابی مشهور است مات بالکوفة سنة ثمان و سبعین زمن عبد الملک و قیل
فی آخر ایام معویة ٭ قال سمعت رسول الله ٭ گفت شنیدم پیغمبر خدا را ٭ صلی الله علیه وسلم یقول ٭ میگفت ٭ لولا ان اشق علی امتی ٭ اگر نمی بود ترس آنکه
در مشقت اندازم امت خود را ٭ لامرتهم بالسواک عند کل صلوة ٭ هر آئنه واجب میگردانیدم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز ٭ ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث
اللیل ٭ و هر آئنه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب ٭ قال ٭ گفت ابو سلمه فکان زید بن خالد ٭ پس بود زید بن خالد ٭ یشهد الصلوات فی المسجد ٭ حاضر میشد
نماز ها را در مسجد ٭ و سواکه علی اذنه ٭ و مسواک او بر گوش او می بود ٭ موضع القلم من اذن الکاتب ٭ بجای قلم از گوش نویسنده ٭ لا یقوم الی الصلوة الا استن ٭
نمی استاد برای نماز مگر آنکه مسواک میکرد ٭ ثم رده الی موضعه ٭ بعد از ان مینهاد آنرا بجای او یعنی در گوش خود ٭ رواه الترمذی و ابو داؤد الا انه لم یذکر ٭
مگر نیست که ابو داؤد ذکر نکرده است این عبارت را که ٭ ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل ٭ وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح ٭ **باب**

**سنن الوضوء** ٭ سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه و راه و روش آید و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را
بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواه دلالت کند بران کتاب خدا یا سنت
پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران با ترک احیانا و این معنی اصطلاح است و ثالث مشهورتر است میان اصولیان
و مراد بسنن وضوء اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از فرائض و سنن و آداب که در وضو میکرد ٭ **الفصل الاول** ٭ **عن ابی هریرة**

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه ٭ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود ٭ فلا یغمس ٭ و در بعض روایات فلا یغمسن بنون
تاکید ٭ یده ٭ پس باید که البته فرو نبرد دست خود را ٭ فی الاناء ٭ در آوند آب ٭ حتی یغسلها ثلثا ٭ تا آنکه بشوید دست را سه بار و دست شستن پیش از وضو سنت
باین حدیث ثابت است و آنکه مقید ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهت آنست که چون آب آن بلاد کم است و غالب اهل استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون خواب
روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند باشد که دست بر استنجا افتد پلید گردد چنانکه فرمود ٭ فانه لا یدری این باتت یده ٭ زیرا که در نمی یابد یکی از شما که کجا شب گذرانید یعنی کجا
و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید و سه بار بشوئید تا پاک و نظیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امر مسنون و مستحب است که بنظر
احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و وجوب و اگر نشوئید دست پاکست و آبیکه در وی دست فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت

خواب یقین نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته دست
در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور
شد بعد از آن سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و
مطلق نه * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ * چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود و بعد از آن
وضو کند * فلیستنثر ثلثا * پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار پراگنده انداختن چیزیرا * فان الشیطان یبیت علی خیشومه
زیرا که بدرستیکه شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جا ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع است و
افهام و عقول را از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر و طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از
بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعضی تاویل کنند آنرا و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ادراک
قوای دراکه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه
مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان را انجا نشسته چنانکه فرموده ترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و ترک ذکر نزد خواب همخوابه میگردد و این نیز احتمال
هر دو طریق دارد و این وجوه مناسبت و طریق اول اسلم و احکم والله اعلم * متفق علیه * وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم * و گفته شد مر عبد الله بن زید را که
از کبار انصار است و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی
بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه دیگر است و او صاحب الاذان گویند و این هر دو از اصحاب حسب وضوء رسول الله صلی الله
علیه وسلم پرسیدند از وی * کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ * چگونه وضو میکرد آنحضرت * فدعا بوضوء * پس طلبید عبد الله بن زید آب را
که بدان وضو توان کرد تا وضو کند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت * فافرغ علی یدیه * پس بریخت آب بر هر دو دست خود * فغسل یدیه مرتین مرتین
* پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار * ثم مضمض واستنثر ثلثا * پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن
در آن سه بار * ثم غسل وجهه ثلثا * پس بشست روی شریف خود را سه بار * ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین * پس بشست هر دو دست را
دو دو بار تا هر دو آرنج * ثم مسح راسه بیدیه * پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست خود و مسح دست تر بر عضو گذرانیدن یا بر اندام
فاقبل بهما وادبر * پس برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که * بدأ بمقدم راسه * آغاز کرد
مسح را به پیش از سر خود * ثم ذهب بهما الی قفاه * پس برد هر دو دست را بجانب قفای خود و معنی اقبال این است * ثم ردهما * پس باز گردانید
هر دو دست خود را * حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه * تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از انجا یعنی دو بار است و کیفیت مسح سر چه مسنون و مستحب است آنکه بنهد
از هر دو دست سه انگشت بر پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست از یکدیگر جدا دارد و سه انگشت مذکور را بجانب قفا بعد از آن بنهد هر دو کف دست
بر پس سر و باز کشد بجانب پیش پس مسح کند بیرون هر دو گوش را بهر دو ابهام و درون بهر دو سبابه همچنین نقل کرده منی از محیط و از شرح کنز نقل کرده
که بنهد هر دو کف و اصابع را بر پیش سر خود و بکشد آنرا بسوی قفا بر وجهی که در گیرد تمام سر را پس مسح کند هر دو گوش را بانگشت ها و مستعمل نمیگردد آب بانیطریق زیرا که
استیعاب سنت است و مسح گوش بانیطریق و نیز مسح گوش بآب نو نباشد بلکه بآبی که مسح کرده است بدان سر را * ثم غسل رجلیه * پس بشست هر دو پای خود را

حدیث درشستن پاها عدد واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایها را و پاکیزه شست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده + رواه مالک والنسائی
روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در سنن و لابی داود نحوه + و مر ابی داود را مانند این حدیث ست که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی متفق است
و در لفظ مخالفتی دارد + ذکره صاحب الجامع + ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مولف ازین سخن اعتراض است بر صاحب
مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با آنکه حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مولف ذکر کرده بقول خود
وفی المتفق علیه + و در حدیث بخاری و مسلم آمده که + قیل لعبد الله بن زید بن عاصم توضا لنا وضوء رسول الله + گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن
برای تعلیم ما مانند وضوی پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فدعا باناء + طلبید ظرف آب را + فاکفا منه علی یدیه + پس نگون کرد آن ظرف را و بریخت آب از آن بر دو
دست خود + فغسلهما ثلثا + پس بشست هر دو دست را سه بار + ثم ادخل یده + پس درآورد دست را یعنی در اناء + فاستخرجها + پس بیرون آورد
از آن + فمضمض واستنشق من کف واحدة + پس آب در دهن و در بینی کرد از یک کف آب + ففعل ذلک ثلثا + پس کرد آنرا سه بار + ثم ادخل یده + پس درآورد
دست خود را + فاستخرجها + پس بیرون آورد آنرا + فغسل وجهه ثلثا + پس بشست روی خود را سه بار + ثم ادخل یده فاستخرجها فغسل یدیه الی المرفقین
مرتین مرتین + پس در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار + ثم ادخل یده
فاستخرجها فمسح برأسه + پس درآورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس مسح کرد بسر خود + فاقبل بیدیه وادبر + پس در آورد دست خود را از جانب پیش و آورد از
جانب پس چنانکه صورت آن معلوم شد + ثم غسل رجلیه الی الکعبین + پس بشست هر دو پای خود را با هر دو شتالنگ + ثم قال هکذا کان وضوء رسول الله +
پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم + این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرده که مولف گفت آن
مالک و نسائی است قول مولف که گفت + وفی روایة فاقبل بهما وادبر بدأ بمقدم رأسه ثم ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی
بدأ منه ثم غسل رجلیه این روایت است از متفق علیه بجای فمسح براسه فاقبل بیدیه وادبر و این اوفق است بانچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرده بدان که
که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمهٔ آن نوشته شد و اما این روایات دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید + وفی روایة
فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء + پس آب در دهن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار به سه کف آب + و در بعض نسخ
مصابیح واستنثر موجود نیست + وفی اخری + و در روایت دیگر از متفق علیه اینچنین آمده که + فمضمض واستنشق من کفة واحدة + پس مضمضه کرد و استنشاق کرد
از یک کف آب + ففعل ذلک ثلثا + پس کرد آنرا سه بار + وفی روایة للبخاری + و در روایت دیگر که مخصوص ببخاری است اینچنین آمده + فمسح راسه فاقبل بهما
وادبر مرة واحدة + پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار + ثم غسل رجلیه الی الکعبین + پس بشست هر دو پای خود را با هر دو شتالنگ
وفی اخری له + و در روایت دیگر مر بخاری را آمده + فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة + پس آب در دهان کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب
و غرفه بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست و بضم آن پری یک مشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده
و در بعض بیک غرفه بفصل و وصل و مجموع صور محتمله آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کرده ایم و مذهب شافعی بقول صحیح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول
مضمضه کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفیه آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل ... در طریق در احادیث آمده و
که گاهی چنین کرده باشند و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت است ... جمع کرده

آنها چنانکه در سائر اعضا ولا بد چیزی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و ثمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده وصل
جائز است نیز نزد امام ابو حنیفه و فصل هم روا است نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است
و جدا جدا کردن هر یک آب تازه دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم **وعن عبد الله بن عباس** رضی الله عنهما قال توضأ رسول الله
گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و شست اعضا را مرة مرة یک یکبار لم یزد علی هذا زیاده نکرد بر یکبار شستن رواه البخاری **وعن عبد الله**
ابن زید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین عبد الله بن زید گفت وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شست اعضا
دو دو بار رواه البخاری **وعن عثمان** رضی الله عنه انه توضأ بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و
گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع
مقعد است بمعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان رض الا اریکم وضوء رسول الله آیا ننمایم و ندانم شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار رواه مسلم پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یک یک بار
بود و زمانی دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود و دو دو بار مبالغه است
در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده اند و سبب تضاعف ثواب مضاعفت اجر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز
و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این بصورت زیادتی است بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن سطل و خصوصیت و در بعض
احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این صورتهای متعدده است که در احادیث ورود یافته و اینهمه برای بیان جواز
و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث و لازم
در آن امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر با سباغ و اکمال باشد نیز کافی است مذهب
ابی حنیفه اینست و شافعی گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی **وعن عبد الله**
ابن عمرو رض قال رجعنا مع رسول الله باز برگشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة از مکه بسوی مدینه حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنکه
رسیدیم ما بر سر آبی که در راه مکه بود تعجل قوم عند العصر شتابی کردند و اضطراب نمودند گروهی در وضو کردن و نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد و میگذشت
فتوضؤا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی کنندگان بودند در وضو و عجال بکسر عین و خفت جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو روایت
آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما بایشان و اعقابهم تلوح و پاشنههای پاهای ایشان سپید بود بجهت خشکی لم یمسها الماء نرسیده بود بآنها
آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار وای مر پاشنهها را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنهها
بود نسبت ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنهها که تقصیر کرده در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنهها باشد و هو الظاهر و ویل بمعنی
سختی عذاب و هلاک آید و نام وادی است در دوزخ اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی
دیگر آمده است که اگر بمقدار یک سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود رواه مسلم و در این حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که
بر ترک آن وعید فرموده و مسح کفایت نمیکند و همین است مذهب جمهور فقهای اعصار و امصار و نشان شده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد اجماع

وهر که بیان کرده وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرده آنرا مردم را از صحابه عظام مثل علی و عثمان و عبدالله بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبدالله بن عمرو جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌شست پاهای مبارک خود را در وضو و مسح نه کرد بر موزه نبودند و احادیث لاتعد و لاتحصی بمرتبه تواتر معنوی در این باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پایهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضوء و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوخ گردید آن طحاوی از عبدالملک بن سلیمان روایت کرد که گفت گفتم مر عطای خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند که علما اجماع کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقاً اختلافی در آن داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر حکمی و درینجا خود خلافی نقل میکنند که بعضی قائل اند بمسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح و بعضی بجمع میان هر دو جواب آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی غایت آنکه این اجماعی نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علما حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم خلاصه سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله اینست والله اعلم

**وعن المغیرة** بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورد عام الخندق و بعضی گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب رای و مشورت اوست + قال ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته + گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس کرد مسح بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح سر اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق است سر است کل یا بعض اگرچه یک موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر است بسر و آن معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بمسح ناصیه نکردی و اگر بکمتر از آن واجب یافتی گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و روایات در مذهب امام احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر و از بعض مشائخ حرمین شنیدم که از مشائخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة مسح الرأس مع مالک و امام ابوحنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود + وعلی العمامة + و مسح کرد بر دستار محمول بر آنست که چون باد ای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه که در جهت تکمیل آن ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه سر مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد بر آن والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقاً الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود + وعلی الخفین + ناظر بدین معنی است و توربشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث

واکثر دوران فتاوی هر دو دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی والصحیح مجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور
و اشتهار مانند روشنی آفتاب والله اعلم + رواه مسلم + وعن عائشة رضی الله عنها + قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن + گفت عائشه که بود آنحضرت
دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست + ما استطاع + تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود + فی شانه کله
در کارهای خود همه کارهای خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از ان بیان کارها و تفصیل آن کرد بقول خود + فی طهوره +
در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی آثار خسارها و گوشها معا شسته میشوند + و ترجله + و در شانه کردن
موی سر و ریش ابتدا بجانب راست کردی + و تنعله + و در نعلین پوشیدن اول پای راست درآوردی + متفق علیه + و ذکر این سه چیز بطریق تمثیل است
و هر چه از باب تشریف و تکریم و تزئین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن پا در موزه درآوردن و در مسجد درآمدن و مسواک کردن از متوضا بیرون شدن
و سرمه کشیدن ناخن چیدن موی بغل و شارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق این بعض یمین حالق اعتبار کرده اند و بعض یمین محلوق کذا ذکره
بعضهم فی مناسک الحج والاول اصح والظهر و آنچه ضد ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و درآمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و برآوردن جامه
و مانند آن مستحب سوی آغاز بچپ است و این همه بجهت شرف و کرامت راست است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ همسایه
دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ + ع راستی در همه جا معتبر است + الفصل الثانی + عن ابی هریرة رضی الله عنه + قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم + چون بپوشید بپوشیدنیها را از جامه و نعلین و موزه و جز آن + و اذا توضاتم + و چون وضو کنید + فابدؤا بمیامنکم +
پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در بعضی نسخ بایامنکم و هر دو بیک معنی است اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن + رواه احمد و ابوداود + وعن سعید بن زید +
یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه + نیست وضوی کامل مر کسی را
که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد و منقول از سلف این لفظ است سبحان الله العظیم و بحمده و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم
است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام + رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد و ابوداود عن ابی هریرة والدارمی
عن ابی سعید الخدری عن ابیه و زادوا فی اوله + و زیاده کرده اند احمد و ابوداود و دارمی در اول حدیث این کلام را که + لا صلوة لمن لا وضوء له + پس معنی
حدیث اینچنین شد که نیست نماز مر کسی را که نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وی پس لازم آید که نیست نماز مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بدانکه
تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب و از امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور
این محمول بر نفی کمال است اما روایت احمد و ابوداود و دارمی که مذکور شد این احتمال را دور ترمی اندازد کما لا یخفی و حجت جمهور قول خداوند تعالی است که
فرمود اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیه فرمود چون بایستید برای نماز بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را و ذکر تسمیه نکرد و اصحاب سنن اربعه روایت
کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر
فصل ثالث از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر کرد او را وضو و ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر
اعضای وضوی او و سیاق این کلام دلالت بر کمال وضو است بتسمیه و این امارت سنیت و استحباب بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هدایه
گفته که اصح آنست که مستحب است + وعن لقیط + بروزن کریم + بن صبرة + بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است معدود است در اهل طائف + قال قلت

لقيط بن صبره گفت گفتم + يا رسول الله اخبرني عن الوضوء + خبر ده مرا از وضو كه حسن وى وكمال وى در چيست + قال اسبغ الوضوء + گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تمام وكمال وى تر و تازه كن ضو را + وخلل بين الاصابع + وتخليل كن ميان انگشتان دست و پا و تخليل لغت چيزى را در ميان چيزى در آوردن وتخليل اصابع سنت است نزد ابى حنيفه وشافعى ونزد احمد تخليل انگشتان پا سنت است بى خلاف وآنرا نيز اگر نكند باكى نيست وليكن گفته است كه تخليل خوش آينده تر است نفس را ودر تخليل انگشتان دست از وى دو روايت است ومشهور آنست كه سنت است در روايتى نيست زيرا كه تفريج آنها مغنى از تخليل است ونزد مالك تخليل مخصوص بانگشتان پا است كه انگشتان دست بحسب خلقت از هم جدا وكشاده باشند واگر بيك ديگر چسبيده ومتصل باشند چنانكه بى تكلف آب ميان آنها نه در آيد واجب است تخليل و وعيدى كه بر ترك تخليل در حديث دارقطنى وارد شده چنانكه در هدايه آورده است محمول برين صورت است وبعض گفته اند كه اين حديث ضعيف است كذا ذكره الشيخ ابن الهمام وكيفيت تخليل انگشتان پا آنست كه بخنصر دست چپ ابتدا كند بخنصر پاى راست وختم كند بخنصر پاى چپ وتخليل انگشتان دست بدر آوردن بعض در بعض است + وبالغ فى الاستنشاق + ومبالغه كن در استنشاق ودر روايتى وبالغ فى المضمضة والاستنشاق وحد مضمضه تر كردن تمام دهن است بآب ومبالغه آنست كه آب تا حلق برسد ونزد بعض گردانيدن آب است در تمام دهن وحد استنشاق آنست كه آب تا نرمه بينى رود ومبالغه در آن آنكه از وى بگذرد ونزد بعض كشيدن آب بنفس تا نهايت بينى + الا ان تكون صائما + مگر آنكه باشى روزه دار كه مبالغه در آنها درين هنگام سنت نيست بلكه مكروه است بجهت توهم فساد روزه ومضمضه واستنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل ووضو وسنت است نزد امام مالك وشافعى در هر دو وسنت در وضو وفرض در غسل نزد امام ابو حنيفه رحمة الله عليهم اجمعين + رواه ابو داود والترمذى والنسائى وروى ابن ماجة والدارمى الى قوله بين الاصابع + يعنى اين عبارت كه وبالغ فى الاستنشاق الا ان تكون صائما در حديث ابن ماجه ودارمى نيست + وعن ابن عباس رضى الله عنهما + قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع يديك ورجليك + چون وضو كنى تو پس تخليل كن انگشتان هر دو دست وهر دو پاى خود را + رواه الترمذى وروى ابن ماجة نحوه وقال الترمذى هذا حديث غريب + وعن المستورد بن شداد + مستورد بضم ميم وسكون سين مهمله وفتح فوقانيه وسكون واو وكسر را در آخر دال وشداد بفتح شين وتشديد دال معدود است در اهل كوفه ودر وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم كودك بود وليكن سماع دارد از وى صلى الله عليه وسلم + قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ يدلك + گفت ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم چون وضو ميكرد ميماليد ونرم ميكرد + اصابع رجليه بخنصره + انگشتان هر دو پاى خود را بانگشت خورد خود كه بخنصر است يعنى تخليل است بدان وبعض گفته اند دلك اينجا بمعنى تخليل است ووجه تخصيص خنصر بتخليل آنست كه در آمدن وى در درون انگشتان آسان تر است ونيز خدمت بخرد ان مناسب تر است + رواه الترمذى وابو داود وابن ماجه + وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ اخذ كفا من ماء + بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون وضو ميكرد ميگرفت كفى از آب + فادخله تحت حنكه + پس مى در آورد آنرا زير ريش شريف از جانب حلق وحنك بفتحتين بود زير دهان وتحت حنك زير زنخدان واين تر داشتن وى بود اتمه اوست نه بعد از فراغ وضو چنانكه بعض توهم كرده اند + فخلل به لحيته + پس تخليل ميكرد بآن كف از آب لحيه خود را + قال + وفرمود + هكذا امرنى ربى + اينچنين امر كرده است مرا پروردگار من + رواه ابو داود + وعن عثمان ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته + روايت است از عثمان رضى الله عنه كه بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم تخليل ميكرد لحيه شريف خود را + رواه الترمذى والدارمى بدانكه احاديث در تخليل لحيه بطرق متعدده آمده ودر بعضى از آن سخن است وترمذى از بخارى آورده كه گفت صحيح ترين چيزى در ينباب حديث عثمان است

عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کرده است و تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول
ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی نیز سنت است و امام مالک گفته گذرانیدن دست بران جنبانیدن آن می کفایت است کذا قال الشمنی
و نزد امام احمد در روایتی واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیه را بسهو وا باشد و اگر عمدا کرد اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه آنست که درآرد انگشتان را
زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکه ظاهر حدیث در انست + وعن ابی حیة بفتح حای مهمله و تشدید یای تحتانیه نام وی
عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کرده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه + قال + گفت ابو حیه + رایت علیا + دیدم علی را + رضی الله عنه توضأ فغسل
کفیه + پس بشست هر دو کف دست خود را + حتی انقاهما + تا آنکه پاک گردانید هر دو کف دست را + ثم مضمض ثلثا و استنشق ثلثا + پستر آب در دهان
کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار + وغسل وجهه ثلثا + وشست روی خود را سه بار + وذراعیه ثلثا + وشست هر دو دست را تا آرنج سه بار + ومسح برأسه مرة
ومسح کرد بر سر خود یکبار + ثم غسل قدمیه الی الکعبین + پستر بشست هر دو پای خود را تا دو پاشنه + ثم قام فاخذ فضل طهوره + پستر ایستاد علی رضی الله عنه
پس گرفت بقیه آب وضو را + فشربه وهو قائم + پس نوشید آن آب را و حال آنکه وی ایستاده است + ثم قال احببت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله + پستر گفت دوست
داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود طهارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + و ازینجا معلوم میشود که آب ایستاده خوردن جائز باشد و بعضی آنرا مخصوص آب بقیه وضو داشته اند
تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف دران در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی + رواه الترمذی والنسائی + وعن عبد خیر بفتح خای معجمه
و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود
از کبار اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرد از ابو بکر و علی صدیق و بیست سال عمر یافته و روایت است از عبد خیر که از کبار اصحاب امیر المومنین علی
رضی الله عنهما + قال نحن جلوس ننظر الی علی + گفت نشسته بودیم ما نگاه میکنیم بجانب علی رضی الله عنه + حین توضأ + هنگامی که وضو کرد + فادخل
یده الیمنی + پس درآورد دست راست خود را یعنی درآوند آب + فملأ فمه + پس پر کرد دهن خود را + فمضمض + پس بجنبانید آب در دهن و معنی مضمضه
جنبانیدن آب است در دهان + واستنشق + و آب در بینی کرد + ونثر بیده الیسری + و بیفشاند بینی را بدست چپ خود + فعل هذا ثلث مرات + کرد این را
سه بار + ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله + کسی که خوشحال میکرداند او را که نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره + پس
باید که نظر کند باین وضو که من کردم زیرا که این وضوی پیغمبر خدا است یعنی وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق بود و اینجا آنچه روایت کرد همین مضمضه
و استنشاق است بر وجهی که مذکور شد ما ناکه مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت همین مضمضه و استنشاق و استنثار و تثلیث آنها بود و بیان آنکه
هر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی دران نبود والله اعلم + رواه الدارمی + وعن عبد الله
بن زید + رضی الله عنه + قال رایت رسول الله + گفت دیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم مضمض واستنشق من کف واحد + مضمضه کرد و استنشاق کرد
از یک کف آب + فعل ذلک ثلثا + کرد آنرا سه بار و اینجا نیز مقصود همان است که در حدیث علی رضی الله عنه بود + رواه ابو داود والترمذی + وعن ابن عباس
رضی الله عنه + ان النبی صلی الله علیه وسلم مسح برأسه + روایت است از ابن عباس رض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کرد بسر خود + واذنیه + و بهر دو گوش
خود + باطنهما بالسباحتین + مسح کرد بباطن هر دو گوش که جانب روست بدو انگشت که نام آنها سباحتین است و مشهور مسبحتین است بجهت اشارت بدانها
نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی است که متصل انگشت نر است و آنرا انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا

سبابہ نام ہست انگشت سبحہ یعنی دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند وہم از ینجہت ذکر این نام مکروہ پنداشتہ گاہی
در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد و در ینجا نیز در بعض نسخ بالسباحتین واقع شدہ + وظاہرہما بابہامیہ + و مسح کرد ظاہر ہر دو گوش را کہ در جانب سر است
بہر دو انگشت ابہام خود + رواہ النسائی + وعن الربیع بضم را و فتح بای موحدہ و کسر یای تحتانیہ مشددہ + بنت معوذ بضم میم و فتح عین و تشدید واو
مکسورہ و در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ بخاریہ از مبایعات تحت الشجرہ صاحب قلب عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + انہا رأت النبی + کہ وی دید پیغمبر را
صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ + وضو میکرد + قالت + گفت ربیع بنت معوذ + فمسح رأسہ ما اقبل منہ وما ادبر + پس مسح کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر خود را آنچہ پیش آمدہ است
از وی و آنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس + وصدغیہ + و مسح کرد ہر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و یکے فرو افتادہ بر بین آن موی نیز صدغ گفتہ
واذنیہ + و مسح کرد ہر دو گوش خود را + مرة واحدة + یکبار + وفی روایة انہ توضأ + و آمدہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد + فادخل اصبعیہ +
پس در آورد سر ہر دو انگشت خود را + فی حجری اذنیہ + در دو سوراخ ہر دو گوش و حجر بتقدیم جیم بر حا بمعنی سوراخ + رواہ ابوداؤد + روایت کرد این حدیث را
باین ہر روایت ہم ابوداؤد + وروی الترمذی الروایة الاولی + و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انہا رأت تا مرة واحدة + واحمد وابن ماجة الثانیة +
و روایت کرد احمد و ابن ماجہ روایت دوم را از انہ توضأ تا اذنیہ بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض
احادیث مرتین نیز آمدہ و آن را موسوم بضعف داشتہ اند اما تثلیث مسح در ہیچ حدیثی صحیح نیامدہ چنانچہ آمدہ ہمین است کہ وضو کرد یک بار و دو دو بار و سہ سہ بار
و وضو شامل غسل و مسح ہر دو است و قول شافعی بتثلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جوابش آنست کہ این حدیث محتمل است و احادیث
دیگر صریح اند کہ مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنا مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفتہ کہ در ہیچ طریق از صحیحین
ذکر عدد مسح نیامدہ و اکثر علما ہم بر انند مگر شافعی کہ میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابوداؤد گفتہ احادیث عثمان کہ ہمہ صحاح اند دلالت دارند کہ مسح یکبار بودہ است
و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ تکرار مسح بوجوہ غریبہ آمدہ ولیکن آنہا بمخالفت احادیث صحیحہ حجت نیست نزد اہل علم انتہی و آنچہ از ین قبیل آمدہ محمول است بر تکرار بیک آب
نہ باب جدید و شمنی گفتہ کہ تثلیث مسح بآب جدید بدعت است و در روایتی غریب از امام ابوحنیفہ آمدہ اما تثلیث مسح بیک آب در ہدایہ گفتہ کہ مشروع است و مروی است
از ابی حنیفہ و در بعض شروح ہدایہ گفتہ کہ حسن از ابی حنیفہ روایت کردہ است کہ اگر سہ بار مسح کند بیک آب مسنون باشد واللہ اعلم + وعن عبد اللہ
بن زید انہ رأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ وانہ مسح رأسہ + روایت است از عبد اللہ بن زید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دید کہ وضو کرد و مسح کرد سر خود را بماء
غیر فضل یدیہ + بآبی کہ جز آب زیادتی ہر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تری آب کہ در کف ماند از شستن دستہا اکتفا نکرد و در کتب حنفیہ مذکور است
کہ اگر یکی مسح کرد بتری آب کہ باقیست از غسل اعضای مغسولہ کافی است و حکم آن دارد کہ گویا از انا گرفت و کافی نیست تری باقی از مسح و حدیثی نیز در باب
از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بروایت ابن لہیعہ آمدہ بماء غیر بای موحدہ من فضل یدیہ یعنی آبیکہ باقی ماندہ است از زیادتی یدین و صحیح
ہمان روایت مذکور در متن است زیرا کہ در روایت دیگر صریح آمدہ کہ گرفت برای مسح سر آب جدید را پس اولی و افضل ہمان باشد و آب باقی در دست نیز
روا باشد + رواہ مسلم مع زوائد + ورواہ الترمذی + ترمذی این حدیث را ہمین قدر روایت کردہ و مسلم نیز روایت کردہ است لیکن با زیادتہا کہ ذکر مضمضہ
و استنشاق و غسل وجہ و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر آوردہ است بر ہمین حدیث ترمذی کہ در وی
ذکر مسح راس است بمای جدید اقتصار نمود فافہم + وعن ابی امامة ذکر وضوء رسول اللہ + روایت است از ابی امامہ کہ ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را

صلی اللہ علیہ وسلم قال + گفت ابوامامہ + وکان + و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + یمسح الماقین + مسح میکرد در شستن روی ہر دو کنج چشم را و ماق
و موق گوشۂ چشم را گویند [illegible] طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس جوہری گفتہ از جانب بینی و گوش ہر دو و لفظ حدیث احتمال
ہر دو دارد و لفظ تثنیہ بمعنی اول باعتبار ہر دو چشم است و بمعنی ثانی بملاحظہ ہر یک و شک نیست کہ شستن ہر دو داخل است در نظافت + وقال
و گفت ابوامامہ یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + الاذنان من الراس + گوشہا از سر است و داخل در دست و از ینجا دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکہ گوشہا را
ہمراہ سر مسح کردہ شود و ببقیۂ آب سر کردہ شود نہ باب جدید و در حکم اول ائمہ اربعہ متفق اند و نزد بعض گوشہا از روی است و ہمراہ وی مسح کنند و
بعض گویند ظاہر گوشہا از سر است و باطن از روی و ایشان الاذنان من الراس ضعیف گویند یا از قول ابی امامہ دارند و حکم ثانی کہ مسح گوش با آب
سر است مذہب ماست و مذہب امام احمد نزد اکثر از مشایخ مذہب وی زیرا کہ غالب کسیکہ وصف کردہ وضوی رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ کہ
سر او گوشہا را بیک آب مسح کردہ و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشہا را با آب جدید مسح کنند و در ینباب نیز حدیثی
آمدہ غالبا در اکثر احوال آب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی واللہ اعلم + رواہ ابن ماجۃ وابوداؤد والترمذی وذکرا + و ذکر کردہ اند
ابوداؤد و ترمذی کہ + قال حماد + گفتہ است حماد کہ یکی از رواۃ این حدیث است + لا ادری + در نمی یابم کہ این قول الاذنان من الراس من قول ابی امامۃ
از قول ابی امامہ است کہ باجتہاد خود گفتہ + او من قول رسول اللہ + یا از قول پیغمبر خدا است صلی اللہ علیہ وسلم + و عبارت حدیث کہ مولف آوردہ محتمل ہر دو معنی است
و تردد حماد ہم از ینجا ناشی است + وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال جاء اعرابی الی النبی + آمد بادیہ نشینی بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسالہ
عن الوضوء + در حالیکہ میپرسید او را از کیفیت وضوء وکان وی + فاراہ ثلثا ثلثا + پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سہ بار ثم قال
ہکذا الوضوء + پستر فرمود ہمچنین است کمال وضوء + فمن زاد علی ہذا فقد اساء وتعدی وظلم + پس کسیکہ زیادہ کرد بر سہ بار شستن بی تحقیق بد کرد و از حد در گذشت
و ظلم کرد + رواہ النسائی وابن ماجۃ وروی ابوداؤد معناہ + وعن عبد اللہ بن مغفل انہ سمع ابنہ یقول + روایت است از عبد اللہ بن مغفل بضم میم
و فتح غین معجمہ و فتح فای مشددہ صحابی مشہور است کہ وی شنید پسر خود را کہ میگفت + اللہم انی اسالک القصر الابیض عن یمین الجنۃ + [illegible] سوال
میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست [illegible] بہشت + قال + گفت عبد اللہ + ای بنی سل اللہ الجنۃ + ای پسرک من بطلب از خدا بہشت را + و تعوذ بہ من النار +
و پناہ جوی بخدا از آتش دوزخ یعنی این تحکم و فضول کلام چیست کہ جای معین و مقامی خاص صفت مخصوص از بہشت طلب میکنی تو آن خواہ کہ ترا خدای تعالی
از آتش دوزخ نگاہدارد و بہ بہشت درآرد + فانی سمعت رسول اللہ + پس بدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول + میگفت + انہ سیکون
فی ہذہ الامۃ قوم + بدرستیکہ شان اینست نزدیک است کہ باشند درین امت گروہی کہ + یعتدون فی الطہور والدعاء + میگذرند از حد در اعتدال در طہارت
و در دعا یا از حد در گذشتن در طہارت بزیادت بر سہ بار شستن در ریختن آب و اسراف نمودن در شستن و مبالغہ تا بحد وسواس کردن و در دعا بانبساط یا از بسط ادا
کشیدن و مطلبی معین درخواستن و خارج از حیطۂ امکان و عادت طلب داشتن + رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ + وعن ابی بن کعب صحابی عظیم الشان است
سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشتہ شدہ است رضی اللہ عنہ + عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال لہ الولہان +
فرمود بدرستیکہ مر وضو را دیوی است در وسواس افگنندہ کہ گفتہ میشود و نام بردہ میشود مر او را ولہان مشتق از ولہ کہ بمعنی [illegible] اندوہ و رفتن عقل [illegible]
حیرت [illegible] بولہان بجہت اندوہ و تحیر او در حرص بر طلب وسوسہ و افگندن مردم را در آن یا از ین صفت انسانی است کہ بجہت وسوسۂ وی در حیرت

واندوه افتاده مجازا بر آن شیطان اطلاق کرده اند + فاتقوا وسواس الماء + پس بپرهیزید وسواس ورا که در وضو می آرد و در اسراف آب می اندازد

واز حد سنت بیرون می افگند + رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی عند اهل الحدیث + گفت ترمذی که این

حدیث غریب است که جز یک کس آنرا روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث + لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة + زیرا که نمیدانیم هیچکس را که مسند آورده باشد

آنرا جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی + وهو لیس بالقوی عند اصحابنا + و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند و خلاف کرده اند علمای

حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را + وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه + قال رأیت رسول الله + گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه + چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشه جامه خود و ازینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک کرد

نه دستمالی جدا برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست + رواه الترمذی + وعن عائشة رضی الله عنها + قالت کان

لرسول الله + گفت عائشه بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم خرقة + جامه که ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء + می چیده و میگرفت بآن خرقه آب از

اعضای خود پس از وضو و ازینجا معلوم شود که جامه علیحده داشت برای نشف اعضای وضو + رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس بالقائم + روایت

کرد آنرا ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست ایستاده یعنی قوی و برپا + وابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث + وابو معاذ که روایت

کننده این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را روایت کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در

حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آن حضرت

صلی الله علیه وسلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آنست که آب وضو

وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر نه بقصد تکبر باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نزد بعضی اولی آنست که

نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعضی مکروه زیرا که در وی ازاله اثر عبادت است و آب وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که

تر است والله اعلم الفصل الثالث + عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری وابن عیینه از وی

شنیده اند و ائمه دیگر او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بوده وابن معین گفته که لیس بشیء + قال قلت

لابی جعفر هو محمد الباقر + گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما وعلی آبائهم الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم

فقهای مدینه مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین وابن عمر و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبد الله انصاری

بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجابر اشارت کرده بود که یکی از اولاد من ببینی تو تعلیم خواهد نمود و ملقب بباقر

نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و بقر در لغت شگافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون

امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر که پیر السن شده بود و اعمی گشته می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی بن حسین جابر میگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد

سبطه و ریحانه پس دست در جیب امام محمد باقر می در آورد و بر گردن و سینه و بغل وی میگذرانید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت میرسید

+ بیت + ای گل ز تو خرسندم تو بوی کسی داری + وی سرو ز تو نازم قدت بکسی ماند + و میگفت بپرس از من یا ابن اخی هر چه میخواهی از احادیث

رسول الله صلی الله علیه وسلم که در هر باب احادیث بسیار از وی یاد دارم و احادیث طوال از جابر بسیار است که تفصیل خصوصیات احوال روایت میکند

رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت + حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة مرة ومرتین مرتین وثلثا ثلثا +
آیا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاهی یک یک بار و گاهی دو دو بار و گاهی سه سه بار +

قال نعم + گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا جابر بدان + رواه الترمذی وابن ماجه + وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه + قال ان
رسول الله + و روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین + وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار + وقال
هو نور علی نور + و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت است و دو بون لفظ
بقصه تجمیل + وعن عثمان رضی الله عنه + قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثا ثلثا + گفت عثمان بن عفان که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار + وقال + و فرمود + هذا وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و وضوء ابراهیم + این وضوی تام کامل است وضوی من
و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که مقتضی طهارت و نظافت مخصوص است و از اینجا معلوم میشود که وضو
پیغمبران سابق نیز همین نهج و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت باشد بخصوص تثلیث بالله دلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بدان دلالت دارد +
رواهما رزین + هر دو روایت کرد این دو حدیث را رزین + والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم + و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف
حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم + وعن انس + قال کان رسول الله + گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ لکل صلوة
+ وضو میکرد برای هر نماز + وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث + و بود یکی از ما که بسندگی میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضوی شکست پس بعض
میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بران و بعض میگویند که آن بطریق اخذ بعز
و عمل بظاهر کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الخ و چونها الله اعلم + رواه الدارمی + وعن محمد بن یحیی بن حبان + بفتح حا و باء موحده
مشدده ابو عبد الله الانصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در ثقه صاحب طبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از غیر ایشان و وی از
مشائخ امام مالک است تجمیل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقه و علم مات سنة احدی و عشرین ومائة + قال قلت + گفت محمد بن یحیی گفتم + لعبید الله
بن عبد الله بن عمر + مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی است و ثقه قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة +
ارأیت وضوء عبد الله بن عمر لکل صلوة + خبر ده مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز + طاهرا کان او غیر طاهر + با وضو باشد یا بی وضو + عمن اخذه +
از که گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت + فقال + پس گفت عبید الله بن عبد الله + حدثته اسماء بنت زید بن الخطاب + حدیث
کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم او است و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلان تر از وی و از مهاجرین اولین است اسلام
آورد پیش از عمر و حاضر شد در وقعه بدر و مشاهد دیگر را که بعد از آن است شهید شد یوم الیمامه در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت
روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسماء حدیث کرد عبد الله بن عمر را + ان عبد الله بن حنظلة بن
ابی عامر الغسیل + که عبد الله بن حنظله غسیل که پدر و پسر هر دو صحابی اند و حنظله غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصه وی که بدان الغسیل لقب
یافته مشهور است و عبد الله در وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود و روایت کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود
و شهید شد در وقعه حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل هاویه شقاوت گشت + حدثها ان رسول الله + حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسماء را

تبست زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰة + بود که امر کرده شده بود بوضو برای هر نماز + طاهراً کان او غیر طاهر + با وضو میبود یا بی وضو +
فلما شق ذلک علی رسول الله + پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر بالسواک عند کل صلوٰة + امر کرده شد بمسواک کردن نزد
هر نماز + و وضع عنه الوضوء + ونهاده شد از ذمه شریف وی و منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز + الا من حدث + مگر از جهت بی وضوئی + قال گفت
عبید الله بن عبد الله + فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک + پس بود عبد الله بن عمر رای میزد یعنی اعتقاد میکرد که مر او را قوت است بر وضو کردن
برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است و لیکن اولویت و فضیلت آن مرتفع نگشته و کرد باقی است فافهم + ففعله حتی
مات + پس کرد عبد الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد + رواه احمد + وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد
وهو یتوضأ + روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت
فقال ما هذا السرف یا سعد + پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این اسراف ای سعد + قال افی الوضوء سرف + گفت سعد آیا در وضو اسراف هست
و در آب که نه عزیز الوجود و کمیاب است و مبذول است عامه چه اسراف باشد + قال نعم + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در آب اسراف میباشد + وان کنت
علی نهر جار + و اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف در این صورت متصور نیست و بعض گویند که اگرچه در ریختن
آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین است آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگرچه در اثنا
آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثم هست + رواه احمد و ابن ماجة + وعن ابی هریرة و ابن مسعود و ابن عمر
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من توضأ و ذکر اسم الله + کسیکه وضو کند و ذکر کند نام خدا را + فانه یطهر جسده کله + پس بدرستیکه وی پاک میگرداند تن خود را
همه آن + ومن توضأ ولم یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء + و کسیکه وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت
و مستحب بود نه واجب چنانکه گذشت + وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوٰة + بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون وضو میکرد وضوی نماز را + حرک خاتمه فی اصبعه + می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است
و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود جنبانیدن وی سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است + رواهما الدار قطنی
و روی ابن ماجة الاخیر + روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را + **باب الغسل** بضم غین و غسل بفتح غین شستن
مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضم قیل آبی که بدان بشویند و بکسر غین چیزی که بدان سر بشویند چنانکه گل اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب
و سر شستن هر دو بیاید و غسالة بضم آبیکه برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در شستن اعضا و معنی باعث شدن دیگری را بر غسل نیز آید + **الفصل
الاول** + عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع + چون بنشیند مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین
پاره از چیزی و شاخ مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دو ران او و دو ساق وی یا دو ران او و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج + ثم جهدها + پس تعب دهد
و مشقت اندازد زن را یعنی جماع کند + فقد وجب الغسل + پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن + وان لم ینزل + و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون
نیاید منی و بهمین است مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان + متفق علیه + وعن ابی سعید قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء + گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال وی یعنی وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی +

رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد واشارت کرد مولف بجواب آن بقول خود + قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ + گفت محیی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد ازان نهی کرده شد ازان وترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد ازان منسوخ گشت وحکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت والتقای ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه + وقال ابن عباس + وگفت ابن عباس که این حدیث + انما الماء من الماء فی الاحتلام + در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمی گردد اگرچه خوابی که دیده ولذتی که چشیده یاد دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد وحق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام وچه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتدای اسلام بود پس ازان منسوخ گشت + رواه الترمذی + روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی + ولم اجده فی الصحیحین + ونمی یابم آنرا در صحیح بخاری ومسلم این اعتراض است از مولف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده باآنکه در صحیحین نیست وجواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است نه بآن طریق که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده + وعن ام سلمة قالت قالت ام سلیم + گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما + یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق + ای پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق وپرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق واین توطیه واعتذار است ازین سؤال کردن + فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت + پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق لیس میپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند + قال نعم + گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن + اذا رأت الماء + چون ببیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم اینچنین است + فغطت ام سلمة وجهها + پس بپوشید ام سلمه روی خود را بجهت شرم + وقالت + وگفت + یا رسول الله او تحتلم المرأة + آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی + قال نعم + گفت آنحضرت آری می بیند ومی برآید آب از وی + تربت یمینک + خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعاست بذل وافتقار بعد ازان همچنین بان زد عرب شده که در وقت تعجب وبمذمت این عبارت را اطلاق کنند وحقیقت معنی آنرا مراد ندارند ومراد آنست که عجب از تو ای ام سلمه که اینچنین میگوئی وبغواست خود درک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست + فبم یشبهها ولدها + پس بچه چیز وچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او + متفق علیه + این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هر دو مذکور است + وزاد مسلم بروایة ام سلیم + وزیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود + ان ماء الرجل غلیظ ابیض + بدرستیکه آب مرد سطبر است وسفید + وماء المرأة رقیق اصفر + وآب زن تنک است وزرد + فمن ایهما علا او سبق + پس هر کدام از آب مرد یا زن که بالا برآید وغالب گردد یا بیشتر در رحم افتد + یکون منه الشبه + میباشد ازان مانند شدن فرزند واگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود + وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة + چون غسل میکرد از جنابت + بدأ فغسل یدیه + آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را + ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة + پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از ریختن آب بر بدن وحدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صحیح است در تاخیر آن ازان غالبا هر دو میکرد گاهی چنان وگاهی چنین ومذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه وعلما گفته که تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب مستعمل ازانکه مستعمل آب غسل ما فائده نبود واگر زمین مستعمل آب نبود سنگ وتخته باشد مثلا پیشتر بشوید

وتاخیر نکنند وتحمل حدیثین این میتواند بود والله اعلم ونیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو وهمین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح ودر روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد دور ریختن آب بعد از وی معدوم الست وصحیح قول اول ست وبالجمله بعد از وضو سر مبارک نشست باین کیفیت که فرمود + ثم یدخل صابعه فی الماء + پستر می درآورد انگشتان خود را در آب + فیخلل بها اصول شعره + پس تخلیل میکرد بانگشتان تر بیخهای موی خود را + ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه + پستر میریخت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست خود + ثم یفیض الماء علی جلده کله + بعد ازان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد + متفق علیه + ودرین روایت ذکر غسل فرج نیست + وفی روایة لمسلم + ودر روایت دیگر مر مسلم را آمده که + یبدأ + آغاز میکرد غسل را + فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء + پس می شست هر دو دست خود را پیش ازانکه در آرد آنها را در آوند آب + ثم یفرغ بیمینه علی شماله + پستر میریخت آب را بدست راست بر دست چپ از فراغ ریختن آب + فیغسل فرجه + پس می شست فرج خود را + ثم یتوضأ + پستر وضو میکرد + وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم + گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج مطهره وخاله ابن عباس است نهادم برای آن حضرت + غسلا + آبیکه بدان غسل کند وغسل بفتح وضم بمعنی غسل وبسکون بمعنی هر دو روایت است + فسترته بثوب + پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را ونزدم پیش وی پرده + وصب علی یدیه + وبریخت آب آنحضرت بر هر دو دست خود + فغسلهما + پس شست هر دو دست را + ثم صب علی یدیه فغسلهما + پستر ریخت آب بر هر دو دست پس شست هر دو دست را + ثم صب بیمینه علی شماله + پستر بریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دوبار بر هر دو دست آب بریخت وبشست وسوم بار بدست راست بر دست چپ آب بریخت + فغسل فرجه + پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ + فضرب بیده الارض + وبعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن شست فرج خود را بر زمین + فمسحها + پس بسود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف والقا + ثم غسلها + پستر بشست آن دست را + فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه + پس آب در دهن کرد ودر بینی کرد وبشست روی خود را وهر دو دست را تا آرنج + ثم صب علی رأسه وافاض علی جسده + پستر بریخت آب بر سر خود وبریخت وروان کرد آب بر تن خود + ثم تنحی + پستر یکسو شد از انجای که غسل کرده بود + فغسل قدمیه + پس شست هر دو پای خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر وتاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق واخذ امام ابی حنیفه در مسح سر بآن حدیث است ودر غسل قدم باین وبآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد + فناولته ثوبا + میمونه میگوید پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند وبمالد بدن را وبچیند آب را + فلم یأخذه + پس نگرفت آن جامه را وپاک نکرد بدان بدن را ودر حدیث دیگر آمده که آوردم منديلی را پس نفیشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان وپاک نکرد وبیفشاند آب را بدست از روی خود واختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب یا مباح وبعض گفته اند که از جهت آن نگرفت وپاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم + فانطلق وهو ینفض یدیه + پس روان شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را ظاهر در افشاندن دست است از آب ودر حدیث آمده است که چون وضو کنید نیفشانید دستها را وبعض گفته اند که مراد بنفض یدین اینجا جنبانیدن آنهاست در مشی چنانکه داب اهل قوت است در راه رفتن زیرا که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت واین معنی بعید است ازین مقام + متفق علیه ولفظه للبخاری + واین حدیث را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند واین لفظ حدیث که مذکور شد بخاری راست ومسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده + وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله + گفت عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض + از کیفیت غسل کردن وی از حیض + فامرها کیف تغتسل + پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند

وبیان کرد کیفیت آنرا + ثم قال خذی فرصة + بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و صاد مهمله بمعنی قطعه و بقاف مفتوحه نیز آمده بمعنی چیزی اندک و بقاف
مفتوحه و ضاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه + من مسک + پس فرمود آن زن را بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک
و در روایتی من ممسک آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده و تحمل و در روایتی من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم
و بعض این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بران کجا بود که مشک استعمال کنند لیکن بحسب روایت
بیان قوی است و فقها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر بدان بر تقدیر قدرت بران
خواهد بود و بالجمله آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهری بها + پس پاک شو بهمان قطعه + قالت کیف اتطهر بها + گفت آن زن چگونه پاک شوم
بان قطعه + فقال تطهری بها + پس فرمود آنحضرت پاک شو بان قطعه + قالت کیف اتطهر بها + باز گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن + قال + باز گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن زن مکرر پرسیدن وی + سبحان الله تطهری بها فاجتبذتها الی + عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را
بسوی خود و در بعض نسخ فاجتبذتها بتقدیم با بر ذال جذب و جبذ هر دو بیک معنی اند + فقلت تتبعی بها اثر الدم + پس گفتم من مر وی را فهمانیدن معنی تطهر
طلب کن تتبع کن بآن قطعه نشان خون را که در فرج تست یعنی معنی تطهر ظاهر است پرسیدن چیست + متفق علیه + وعن ام سلمة قالت قلت + روایت
است از ام سلمه که گفت گفتم + یا رسول الله انی امرأة اشد ضفر راسی + من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا تافتن و بافتن موی
بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است + افانقضه لغسل الجنابة + آیا پس بکشایم آنرا از برای غسل جنابت + فقال لا + پس گفت آنحضرت نه مشکن + انما یکفیک ان
تحثی + بسکون یا نیست جز این نیست که بس است ترا که بریزی آب بهر دو کف دست + علی راسک + بر سر خود + ثلث حثیات + سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن
و در معنی بریزی دو کف دست + ثم تفیضین علیک الماء + پس تر میریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را + فتطهرین + پس پاک میشوی + رواه مسلم + وعن
انس قال کان النبی + گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع + وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل و ثلث رطل
و صاع چهار مد + الی خمسة امداد + و گاهی غسل بزیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب اهل حجاز است و ما آنرا در شرح سفر السعادة بحساب اهل دیار
خود فرود آورده و تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبر شاهی که سیری سی سیر شاهی بود پنج سیر ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری ابد الله ملکه و سلطانه که سیری
سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و یکپا و میشود بیک سیر شاهی کم پس چون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب بهر دو وزن که گویم
مرعی باید داشت و در روایتی وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد و گفته اند مقصود ازین تعیین تحدید نیست که بزیاده و کم ازان درست نباشد فضیلت
شستن تمام شستن است بلی اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز رواست + متفق علیه + وعن معاذة
بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه و غیرهما + قالت + گفت معاذه
که گفت عائشه رضی الله عنها + کنت اغتسل انا و رسول الله + بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی
و بینه + از یک آوند که میان من و او میبود و آوند مذکور چنان بود که سه صاع آب در وی می گنجید چنانکه هر یک اندر وی دست
می انداخت و آب میگرفت + فیبادرنی + پس زود می شتافت آنحضرت بسوی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب + حتی اقول دع لی دع لی + تا آنکه
می گفتم من بآن حضرت بگذار برای من بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب گیرم + قالت + گفت معاذه که راوی حدیث است

است + وهما جنبان + و حال آنکه آنحضرت و عائشه هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند + متفق علیه + و درین حدیث دلیل است
بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد نه بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب نمیکند و زیان ندارد و سبا که گرفتن آب و تتبع آنها
آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میگردد و آب چه ضرورت متحقق
میگردد با آنکه باین قصد در آرد و اگر عضوی دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در وی تا در ون آن کذا قال الشمنی عن المحیط و امام
محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب
بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفه انتهی و مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که میفرماید که زن غسل نکند بقیه آب مرد و مرد غسل نکند
مرد بقیه آب زن و درینصورت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت نمود و بیشتر آب میگرفت
و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شده است نهی تنزیه است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن
حدیث آینده نیز بیاید ان شاء الله تعالی + **الفصل الثانی** + عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الرجل یجد البلل + پرسیده شد آنحضرت
از حکم مردی که می یابد بر جامه خود یا بدن خود تری را + ولا یذکر احتلاما + و یاد ندارد خواب را و لذت آنرا + قال + گفت آنحضرت در جواب یغتسل + غسل کند
وعن الرجل الذی یری انه قد احتلم + و پرسیده شد از حکم مردی که میداند و یاد دارد که خواب دیده است + ولا یجد بللا + و نمی یابد تری را + قال لا غسل علیه + نیست غسل
بروی + مسأله اگر مرد و زن یکجا هم خفته باشند و تری بر جامه خواب ببینند و ندانند که از کیست و هر کدام یکی از ایشان غسل واجب گردد و جواب اگر سفید است
از مرد است و غسل بروی واجب آید و اگر زرد است از زن است و بر وی است غسل و بعض گویند اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بعرض افتاده
از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمنی + قالت ام سلیم + گفت ام سلیم مادر انس رضی که حاضر بود و شنید این مسأله را + هل علی المرأة
تری ذلک غسل + آیا هست بر زنی که ببیند تری را و یاد ندارد خواب را و مقصودش آنست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد + قال + پس
جواب داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم + نعم + آری غسل واجب است بر آن زن و زن آب منی دارد + ان النساء شقائق الرجال + بدرستیکه
زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان راست از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده و وجود منی
از قبیل اول ست و شقائق جمع شقیقه و هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پاره دیگر گویند و لهذا برادر را شقیق خوانند که دو پاره اند از یک
اصل پس زنان و مردان نیز شقیق یکدیگر اند و از یک اصل اند و آن آدم است علیه السلام + رواه الترمذی و ابو داود و روی الدارمی و ابن ماجه الی قوله
لا غسل علیه + ترمذی و ابو داود این حدیث را تا آخر روایت کرده اند اما دارمی و ابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم
و سوال او و جواب وی در روایت ایشان مذکور نیست + وعنها قالت قال رسول الله + گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم اذا جاوز الختان الختان + چون درگذشت ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات و مماس کنند بهم و ختان موضعی از مرد و زن که ختنه
کردن آنرا میبرند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشه میفرماید که چون این دو موضع بهم رسیدند
بدر آمدن آلت مرد در فرج زن + وجب الغسل + واجب میگردد غسل بر مرد و زن + فعلته انا و رسول الله + کردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنرا
فاغتسلنا + پس غسل کردیم ما هر دو + رواه الترمذی و ابن ماجه + پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و مجرد دخول حشفه واجب است

و در روایت احمد [illegible] آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر به برآمدن
آب و مهاجرین گفتند که واجب میگردد به مجرد مخالطت پس گفتم من کفایت میکنم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و درآمدم بر عائشه رضی الله عنها و گفتم سلام دادم
و گفتم [illegible] پس گفت عائشه [illegible] شرم مکن که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو در این سوال
[illegible] گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار شعبه زن و مساس کرد
ختان مرد ختان زن را [illegible] پس واجب شد غسل [illegible] معلوم گردد که مراد [illegible] وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة + زیر هر موئی که بر تن آدمی است جنابت است + فاغسلوا الشعر + پس بشوئید موی را
[illegible] وانقوا البشرة + و پاک بشوئید [illegible]
و شعره بسکون عین و فتح آن و بشره [illegible] + رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس
بذاک + ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که روایت کننده این حدیث است پیری است که [illegible]
[illegible] در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه [illegible] بفتح واو و سکون جیم [illegible]
خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله + گفت امیرالمؤمنین علی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترک موضع شعرة من جنابة
لم یغسلها + کسی که بماند جایی یکموی از جنابت که نشوید آنرا فعل بها کذا وکذا من النار + کرده شود با وی چنین و چنین از عذاب آتش دوزخ قال
علی رضی + گفت علی کرم الله وجهه فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی + پس از جهت همین دشمن گرفتم موی سر خود را
یعنی ببریدم آنرا از بیخ چنانکه دشمن دشمن را [illegible] کنایت است از دوام حلق + ثلثا + سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید + رواه ابوداود
واحمد والدارمی + روایت کردند این حدیث را این سه تن + الا انهما لم یکررا + لیکن احمد و دارمی تکرار نیاوردند این عبارت را که فمن ثم
عادیت رأسی + وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل + بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو
نمیکرد پس از غسل یعنی بهمان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باره نمیکرد + رواه الترمذی وابوداود
والنسائی وابن ماجه + وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی + بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا
و فتح میم [illegible] و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد [illegible]
[illegible]
[illegible] + رواه ابوداود + وعن یعلی قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا یغتسل بالبراز + دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه + فصعد المنبر
[illegible] شریعت [illegible]
[illegible] + ثم قال + پس گفت
آنحضرت + ان الله حیی + بدرستیکه خدا شرم دارنده است از فضاح بندگان و اظهار قبائح و شنائع ایشان + ستیر + بر وزن صدیق بتشدید بسیار پوشنده است گناه بندگان را

وعیوب ایشان را [illegible] یحب الحیاء والستر + دوست میدارد از بندگان شرم ساری را و پرده پوشی را یعنی حیا و ستر از صفات حق اند و دوست میدارد
حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی را [illegible] هست از ایشان + فاذا اغتسل احدکم فلیستتر + پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد
اندام نهانی خود را [illegible] تخلق باخلاق الله تعالی [illegible] + رواه ابوداود والنسائی وفی روایة [illegible]
وچنین آمده است که + قال ان الله ستیر + گفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است + فاذا اراد احدکم ان یغتسل + پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند +
فلیتوار بشیء + پس باید که پوشیده [illegible] الفصل الثالث + عن ابی بن کعب + صحابی جلیل القدر [illegible] ایشان است
کنیت او ابو المنذر است [illegible] ابو الطفیل [illegible] سید القراء [illegible] عمر بن خطاب رضی [illegible] سید المسلمین میخواند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم او را بامر الله تعالی قرآن بشنوانید روایت کرده اند ازوی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی + قال انما کان + گفت
ابی بن کعب نبود این حکم که + الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام + مگر رخصتی در آغاز دین اسلام و حکم کرده بود که اگر جماع بکنید و انزال نکنید غسل نکنید
ثم نهی عنها + پس منع کرده شد ازین رخصت و گفته شد [illegible] غسل بکنید [illegible] در فصل اول بیان آن گذشت + رواه الترمذی وابوداود والدارمی
وعن علی رضی الله عنه + قال جاء رجل الی النبی + روایت است از امیرالمؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال + پس گفت
آن مرد + انی اغتسلت من الجنابة + بدرستیکه من غسل کردم از جنابت + وصلیت الفجر + وگزاردم نماز بامداد را + فرایت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء
پس دیدم بعد از نماز گزاردن [illegible] بدان که نرسیده است او را آب + فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدک
اجزاک + پس فرمود آنحضرت بآن مرد اگر می بودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] بود کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکردی تو نماز را که گزارده اگر گویند مسح در غسل چون [illegible] آنست که [illegible] غسل
خفیف است [illegible] آنست که چون دست تر بران موضع رسد [illegible] کفایت میکند [illegible] غسل [illegible]
منسوخ شد + رواه ابن ماجه + وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوة خمسین + بود نماز در شب معراج پنجاه [illegible] والغسل من الجنابة سبع مرات
و بود غسل از جنابت هفت بار + وغسل البول من الثوب سبع مرات + و بود شستن بول از جامه هفت بار + فلم یزل رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یسأل + سوال میکرد از حضرت عزت تخفیف دران + حتی جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة + تا آنکه
گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار + رواه ابوداود + و ظاهر آنست که این قضیه [illegible] است و
حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است [illegible] غسل جنابت و غسل ثوب درانجا مذکور نیست [illegible] این حدیث را
از حدیث ابی داود [illegible] و این حدیث [illegible] ضعیف [illegible] شستن جامه یکبار [illegible] است
و سه بار شستن [illegible] مستحب است [illegible]
که پاک شد [illegible] کذا فی [illegible] باب مخالطة الجنب وما یباح له + باب در بیان مخالطت جنب و آنچه
مباح است مر جنب را از ذکر و نوم [illegible] آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن [illegible] جنابت [illegible] از مواضع نماز [illegible]
اجتناب [illegible] است و جنب [illegible] صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر [illegible] برابر است [illegible]

و معانقت و مواكلت و مشاربت و مثال آنست او نيز همه جائز ست با جنب وارد شده است در احاديث + **الفصل الاول** + **عن ابي هريرة**
رضی الله عنه + قال لقيني رسول الله + گفت ابو هريره پيش آمد مرا پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم و انا جنب + و حال آنكه من جنبم + فاخذ بيدي + پس گرفت
آنحضرت دست مرا + فمشيت معه + پس رفتم با وی + حتی قعد + تا آنکه نشست آنحضرت + فانسللت + پس بيرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بيرون آمدن
از ميان چيزی و سل بكشيدن شمشير از نيام + فاتيت الرحل + پس آمدم منزل خود و رحل بفتح را و سكون حا منزل است و جای باش مرد + فاغتسلت + پس غسل كردم
ثم جئت و هو قاعد + پس آمدم و حال آنكه آنحضرت نشسته بود + فقال اين كنت يا ابا هر + پس گفت آنحضرت كجا بودی تو ای ابا هريرة و هر بكسر ها و تشديد را
بمعنی گربه و هرة تاء تانيث آن و هريرة تصغير هرة است + فقلت له + پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را و موجب بيرون رفتن را + فقال + پس گفت آنحضرت
بطريق تعجب + سبحان الله ان المؤمن لا ينجس + بدرستيكه مسلمان پليد نميشود يعنی جنابت نجاست حكمی ست كه در شرع بدان حكم كرده اند و غسل بران واجب گردانيده اند
اما بدن انسان بدان نجس نميشود لهذا عرق جنب و سور او طاهر است و مخالطت با وی جائز + هذا لفظ البخاري + اين لفظ بخاری است + و لمسلم معناه + و مر مسلم را
معنی اوست يعنی مسلم اين مضمون را بالفاظ ديگر روايت كرده + و زاد بعد قوله + و زياده كرده است مسلم بعد از مقول وی كه + فقلت له + اين عبارت را كه +
لقيتني و انا جنب فكرهت ان اجالسك حتی اغتسل + يعنی گفتم تا آن حضرت در اعتذار از بر آمدن از مجلس ملاقات كردی تو مرا و من جنب بودم پس كراهت داشتم
كه همنشينی كنم با تو تا آنكه غسل كنم + و كذا للبخاري في رواية اخرى + و همچنين آمده است مر بخاری را در روايت ديگر + **وعن ابن عمر** رضي الله عنهما + قال ذكر
عمر بن الخطاب لرسول الله + گفت ابن عمر كه ذكر كرد عمر رض مر پيغمبر خدا را صلی الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة من الليل + كه بدرستيكه شان اين است كه می رسد مر او را
جنابت از شب + فقال له رسول الله + پس گفت مر عمر را پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم + وضو كن و بشوی عضو خود را پس خواب كن
پس نوم هم جائز است جنب را اما بعد از وضو و اين قدر طهارت نوم است مر جنب را چون اين كرد باك نيست بخواب رفت + متفق عليه + **وعن عائشة** رض قالت
كان النبي صلی الله عليه وسلم اذا كان جنبا فاراد ان ياكل او ينام + گفت عائشه بود آنحضرت چون می بود جنب پس ميخواست كه بخورد يا خواب كند + توضأ
وضوءه للصلوة + وضو ميكرد مثل وضوی او مر نماز را و اين نيز امری مستحب است نه واجب + متفق عليه + **وعن ابي سعيد الخدري** رض قال قال رسول الله صلی الله
عليه وسلم اذا اتی احدكم اهله + چون بيايد يكی از شما زنان خود را يعنی جماع كند زن خود را + ثم اراد ان يعود + پس خواهد كه عود كند يعنی ديگر از جماع كند + فليتوضأ
بينهما وضوءا + پس بايد كه وضو كند ميان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نكند + رواه مسلم + **وعن انس** رض قال كان النبي صلی الله عليه وسلم
يطوف علی نسائه بغسل واحد + بود آنحضرت كه می گشت گرد زنان خود يعنی جماع ميكرد بيك غسل و برای هر جماع غسلی عليحده نمی كرد +
رواه مسلم + و ظاهر اين حديث دلالت دارد به عدم وجوب قسم و رعايت نوبت بران حضرت در ازواج مطهره و الا در نوبت يكی بحجره
ديگری چون می رفت و مذهب حنفيه نيز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع ميكرد مگر آنكه شايد كه طوف بر جميع نسا باذن صاحب نوبت باشد
والله اعلم + **وعن عائشة** رض قالت كان النبي + گفت عائشه بود پيغمبر صلی الله عليه وسلم يذكر الله علی كل احيانه + ذكر ميكرد خدا را در همه زمانها و در هر وقتا خود
چه در حالت حدث و جنابت و چه غير آن الا قرآن كه در حالت جنابت نمی خواند و ذكر وی متوضا نمی كرد و بعضی می گويند كه مراد بذكر اينجا ذكر قلبی و تفكر در صفات و افعال
وی سبحانه است + رواه مسلم و حديث ابن عباس سنذكره في كتاب الاطعمة + و حديث ابن عباس كه در مصابيح اينجا مذكور است باشد كه ذكر كنيم آنرا در كتاب الاطعمه انشاء الله
تعالی + **الفصل الثاني عن ابن عباس** قال اغتسل بعض ازواج النبي + گفت ابن عباس كه غسل كرد بعضی از زنان پيغمبر صلی الله عليه وسلم في جفنة + تا بيكه در جفنه بود

بفتح جیم وسکون فا کاسهٔ بزرگ که آنرا تغار گویند فغار در رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ منه + پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که فاضل
مانده بود دران کاسه از غسل بعضی از ازواج + فقالت + پس گفت آن بعض ازواج + یا رسول الله انی کنت جنبا + بدرستیکه من بودم جنب و این آب
بقیهٔ آبیست که از غسل جنابت من مانده بود + فقال ان الماء لا یجنب + بضم یا وکسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد و بغسل نمودن تو آن و رسیدن دست و بدن او بدان + رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجه وروی الدارمی نحوه وفی شرح
السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح + و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت
میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم من از جفنه و زیاده ماند در وی آبی از بقیهٔ آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب
پس گفتم که من غسل کرده ام یا رسول الله از ان پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب نمی باشد بروی جنابت و در روایتی که آب جنب نمیشود و اختلاف
در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیهٔ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیهٔ آب غسل زن و در آخر
فصل ثالث بیاید که هر دو منهی عنه است جواب اینست همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت + وعن عائشة + رضی الله عنها + قالت کان رسول الله
بود پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم یغتسل من الجنابة ثم یستدفئ بی + غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسپانید بمن
تا گرم گردد و مرا بجای جامهٔ خود می ساخت که بآن گرم شود + قبل ان اغتسل + پیش از آنکه من غسل کنم پس ازینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است
رواه ابن ماجه وروی الترمذی نحوه وفی شرح السنة بلفظ المصابیح + و در حدیث مسلم آمده است که عائشه حائض میبود و آب میخورد پس آنحضرت مینهاد
پس مینهاد آنحضرت دهن خود را بر جای دهن وی و حیض و جنابت یک حکم دارد + وعن علی + رضی الله عنه + قال کان النبی + بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یخرج من الخلاء + بیرون می آمد از آبخانه + فیقرئنا القرآن + پس میخوانانید ما را قرآن را + ویاکل معنا اللحم + و میخورد با ما گوشت یعنی
بیش از وضو + ولم یکن یحجبه او یحجزه + شک راوی است و معنی یحجبه و یحجزه یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را + عن القرآن + از خواندن قرآن
شیء + هیچ چیز + لیس الجنابة + مگر بودن جنب + رواه ابوداؤد والنسائی وروی ابن ماجه نحوه + وعن ابن عمر + قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب + نخواند حائض و نه جنب خواه مرد باشد یا زن + شیئا من القرآن + هیچ چیز را از قرآن + رواه الترمذی + پس نزد
ابوحنیفه تمام آیت خواندن حرام است و کمتر از آیت بعضی خواندن گفته اند و نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است
و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار
را باکی نیست + وعن عائشة + قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وجهوا هذه البیوت عن المسجد + روی بگردانید این خانها را از جانب مسجد
تا در خانه بآن سو نبود و به عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید + فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب + زیرا که بدرستی من حلال نمیدانم در آمدن
مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است و مالک نیز همین … و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است
والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه واطلاقه مؤید مذهب ماست + رواه ابوداؤد + وعن علی + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة
بیتا فیه صورة + و در نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانیست + ولا کلب + و نمی در آیند خانه را که در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر بیاید ولا جنب
و نمی در آیند در خانه که در وی جنبی است مراد کسی است که جنب بودن عادت دارد و تهاون در غسل میکند و تکاسل میورزد تا وقت نماز بگذرد و این بر تقدیری

که وضو نکند + رواه ابوداؤد والنسائی + وعن عمار بن یاسر + مولای بنی مخزوم بود و یاسر را ابوحذیفه داد خود را که سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید
تحتانیه بوی تزویج کرده و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر او همه قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین ست که عذاب کرده شده در راه خدا بسیاری مشرکان او را
میسوختند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم و وی از مهاجرین اولین سابقین ست حاضر شد
بدر را و تمامه مشاهد را و وی از دلائل حقانیت امیر المومنین علی است رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد
بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابوجهل ملعون دشنه در فرج زد و بکشت + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا یقربهم الملائکة + سه کس اند
که نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان + جیفة الکافر + یعنی مرده کافر و بعض ذات کافر مراد دارند مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر ست + والمتضمخ بالخلوق
دوم مردی بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیب مشهوری است که در وی غالب زعفران است و درین زجر و تشدید ست در منع از ان + والجنب الا ان
یتوضأ + سوم جنب تا آنکه وضو کند + رواه ابوداؤد + وعن عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم + وی و پدر وی و جد وی همه تابعین اند و جد کلان
وی عمرو بن حزم صحابیست که آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند + ان فی الکتاب الذی کتبه رسول الله +
بدرستیکه در کتابی که نوشته است آنرا پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم + مر عمرو بن حزم را بفتح حای مهمله و سکون زای که آنحضرت او را در ناحیه از یمن
عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود کتابی بوی همراه ساخته که در وی بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور ست در یابنین
دران کتاب نوشته بود + ان لا یمس القرآن الا طاهر + هرگز مساس نکند قرآن را مگر کسی که پاک ست و مراد بطاهر از حدث داشته اند + رواه مالک والدارقطنی
وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة + نافع که مولای ابن عمر ست و تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل او از دیلم ست و بعض گفته اند از مغرب ست
و از کبار تابعین و ائمه ایشانست مات سنه سبع عشر و مائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت + فقضی ابن عمر حاجته + پس وا کرد ابن عمر
آن حاجت خود را + وکان من حدیثه یومئذ ان قال + و بود از جمله حدیث ابن عمر که دران روز کرد این که گفت + مر رجل فی سکة من السکک + گذشت
مردی در کوچه از کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدد بمعنی راه هموار و برابر + فلقی رسول الله + پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم وقد خرج
من غائط + و حال آنکه بتحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آنجا + او بول + یا از پیشاب کردن شک راوی است + فسلم علیه + پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم + فلم یرد علیه + پس باز نگردانید آنحضرت سلام بر وی یعنی نداد جواب سلام وی را + حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکة + تا وقتی که نزدیک بود
آن مرد که پنهان گردد در کوچه + ضرب رسول الله + زد پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم بیدیه علی الحائط + هر دو دست خود را بر دیوار + ومسح بهما وجهه + و مسح کرد بهر
دو دست روی مبارک خود را + ثم ضرب ضربة اخری فمسح ذراعیه + پس تر زد هر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد بهر دو دست خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد
ثم رد علی الرجل السلام + پس تر باز گردانید بران مرد سلام را + وقال انه لم یمنعنی ان ارد علیک السلام + و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام تو
چیزی + الا انی لم اکن علی طهر + مگر آنکه نبودم من بر طهارت + رواه ابوداؤد + ظاهر نظر در حدیث آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت کرده
داشت رد سلام را بی وضو بجهت اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الهی ست اگرچه مراد بدان اینجا غیر سلامتست و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر
خدا و ندتعالی و نام او را و مکروه است بی وضو ذکر خدا و ند تعالی در هر وقت بهر حال و اگر گویند که مراد بان
ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیده است ذکر لسانی نیز خروج از خلا که میگفت الحمد لله الذی اخرج عنی ما یؤذینی الحدیث و تسمیه پیش از وضو نیز گذشت

که باز نمیداشت او را از قرآن هیچ چیز مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابه را قرآن پیش از آنکه وضو سازد و مانند آن میگویند که عزیمت
آنست که بی وضو نام خدا نگیرند و آنچه شما ذکر کردید همه از قبیل رخصت است که برای تعلیم جواز و تسهیل امر سنت آنرا کرد گفتیم من و بالله التوفیق که این جواب جاری نمیگردد
در تسمیه قبل الوضوء چه آن از قبیل عزیمت است بی شبهه بلکه هرچه وارد شده در موضع خاص مستحب ست ذکر آن کما لا یخفی پس ظاهر آنست والله اعلم که ذکر
خدای تعالی بی طهارت جائز ست لیکن با طهارت افضل و اکمل و اولی است و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنوقت چیزی از سلطان عظمت الهی
جل ذکره وارد شده که نگذاشت او را که ذکر نام وی کند بی طهارت خصوصاً در رد سلام که گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نه و لیکن تا وضو کردن
تاخیر نکرد و دران مبادا آن مرد بدر رود و سلام فوت شود و عهد بعید گردد پس تیمم کرد و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد که تیمم در امثال این کافیست مع وجود قدرت
بر آب فافهم * وعن المهاجر بن قنفذ انه اتى النبي * روایت است از مهاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمه در آخر نام که او خلف بن عمیر
و مهاجر لقب اوست که آنحضرت فرموده هذا المهاجر حقا و صحابی قرشی تیمی است و بعض گفته اند اسلام او روز فتح مکه است و حسن بصری و غیر وی از وی
روایت کرده اند که وی آمد پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم وهو یبول * و حال آنکه آنحضرت بول میکرد * فسلم علیه * پس سلام کرد بر آنحضرت * فلم یرد علیه * پس نکرد
آنحضرت سلام را بر وی * حتى توضأ * تا آنکه وضو ساخت اینجا چون بیم غائب شدن سلم و فوات رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از ان جواب سلام
وی داد * ثم اعتذر الیه * پس عذر خواهی کرد بوی * و قال * و فرمود * انی کرهت ان اذکر الله الا على طهر * بدرستیکه من مکروه داشتم که ذکر کنم نام خدا را
مگر بر طهارت * رواه ابو داود و روى النسائي الى قوله حتى توضأ * روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و روایت کرد نسائی تا قول او حتى
توضأ و قصهٔ اعتذار ذکر نکرد * و قال * و گفت نسائی این عبارت را که * فلما توضأ رد علیه * طیبی گفته که درین حدیث دلیل است بر آنکه هر که تقصیر کرد در جواب
سلام بعذری از اعذار باید که اعتذار کند بسوی وی تا منسوب نگردد بکبر و بعض شروح گفته که حاشا که رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در ادای عبادت مقصر
توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجود شروعه بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود در جبر و تشدید بود و تنبیه بر آنکه سلام بر بول کننده مکروه ست و ترک کلام و ذکر
آن مقتضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی که ذکر شود در آن حین وقتی از جهت بودن سلام از اسماء
وی تعالی والله اعلم * الفصل الثالث * عن ام سلمة * قالت كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب * بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون
ثم ینام * بود آنحضرت که جنب می شد پس خواب میکرد * ثم ینتبه ثم ینام * بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت
بغسل نمیکرد و سابقاً معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس همان وضوی بود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگرچه
خواب ناقض ست اما ظاهر آنست که همان وضو که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی ست اگرچه بعد از آن بیدار شده باز بخواب
رفته است والله اعلم * رواه احمد * وعن شعبة قال ان ابن عباس كان اذا اغتسل من الجنابة * گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت
یفرغ * بضم یا و کسر را * بیده الیمنى على یده الیسرى * میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ * سبع مرار * هفت بار * ثم یغسل فرجه * پس میشست فرج خود را
فنسي مرة كم افرغ * پس فراموش کرد ابن عباس یکبار که چند بار ریخته است * فسألني * پس پرسید مرا که چند بار ریخته شده است آب * فقلت لا ادري *
پس گفتم من در نمییابم و یاد ندارم من که چند بار ریخته شده * فقال * پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ * لا ام لك وما يمنعك ان تدري * نیست مادر
مادر ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن * و لا ام لك کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند و لا ابا لک نیز بر سبیل ... ذکر کرده و اینجا ...

که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل او حاضر و متیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و نگاه دارد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید
ثم توضأ وضوءه للصلوة + پس تر وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وی برای نماز + ثم یفیض علی جلده الماء + پس تر میریخت بر بدن خود آب را + ثم یقول هٰکذا کان
رسول الله + پس تر میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که تطهیر و غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارت + رواه ابو داؤد + بدانکه آنچه وارد شده است
در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شمار اعضای او از شستن فرج یا مطلق است یا دو بار یا سه بار یا هفت و در فصل اول از باب الغسل هم از روایت
ابن عباس گذشت که ریخت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد وی و همین پس آنچه از
ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعض احادیث آمده
است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افاده عدد سبع نمیکند مگر آنکه قید کنند که نجاستی سخت بود که تنزه
در غسل نزد وی سبع عددی است که روی بکمال دارد و اگر گویند که آن اتفاقی بود از ابن عباس پس سوال او از شعبه نزد نسیان و در شدت نمودن عدد
در روایت منافات دارد با آن چه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است + وعن ابی رافع + مولای آنحضرت است و بعض گفته مولای عباس بود
که بآنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است در اصل قبطی است اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد از وست و گفته اند که چون
بشارت آورد با سلام عباس آن حضرت او را اعتاق کرد + قال ان رسول الله + گفت ابی رافع که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی
نسائه + گشت کرد یکروزی بر زنان خود و گذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همه ایشان + یغتسل عند هذه وعند هذه + در حالیکه غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد
هر کدام غسلی علیحده کرد + قال فقلت له + گفت رافع پس گفتم من مر آنحضرت را + یا رسول الله الا تجعله غسلا واحدا آخرا + آیا نمیگردانی یا چرا نمیگردانی آن
غسل را یعنی چرا بعد از همه یک غسل نکردی و الا بتخفیف و تشدید هر دو روایت است + قال + فرمود + هٰذا + این هر بار جدا غسل کردن + ازکی + زیاده
تر است از روی ثواب + واطیب + و خوش آینده تر است نفس را + واطهر + و پاک تر و نظیف تر است و ظاهر آنست که این هر سه یک معنی است
یا قریب در معنی اند برای تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته که ظاهر آنست که تطهیر برای ظاهر است و تزکیه و تطییب برای باطن یا اول یعنی تزکیه
از برای ازالهٔ اخلاق ذمیمه و ثانی یعنی تطییب برای تحلی با وصاف حمیده و از یخا ظاهر شد که از اینجا که بعد از همه یک غسل کرد چنانکه در فصل اول از حدیث انس
گذشت از برای تعلیم رخصت و تسهیل امر بر امت بود + رواه احمد و ابو داؤد + وعن الحکم بن عمرو + صحابیست نزول کرد بصره را و معدود است در ایشان
و والی گردانید او را زیاد بر بصره و پس از ان عزل و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنهٔ خمسین یا احدی و خمسین روایت کرد از وی حسن بصری و غیر وی +
قال نهی رسول الله + گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ الرجل + از وضو کردن مرد + بفضل طهور المرأة + ببقیهٔ آب طهارت زن یعنی آب
آب وضو باشد یا غسل + رواه ابو داؤد و ابن ماجه والترمذی وزاد + و زیاده کرده است ترمذی این لفظ را + او قال بسورها + یا گفت
وضو کند مرد بسور زن و سور بضم سین و سکون همزه بقیهٔ شئ و بیشتر اطلاق وی بر بقیهٔ طعام یا شراب که کسی بخورد یا بنوشد واقع شود و اینجا مراد فضل طهور یعنی بقیهٔ
طهارت است و شک راوی در تعبیر بلفظ است که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قال الشیخ ابن حجر + وقال + و گفت ترمذی + هذا حدیث حسن صحیح +
وعن حمید الحمیری قال + حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بر سبا بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از فقهای
تابعین از ثقات بصریین و ائمه ایشان است و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره و افقه ایشان بود گفت + لقیت رجلا صحب النبی + ملاقات

کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اربع سنین + چهار سال، کما صحبه ابو هریرة + چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره که در
غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد + قال نهی رسول الله + گفت آن مرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل +
از غسل کردن زنی بزیادتی و بقیه آبی که غسل کرده است بدان مرد + او یغتسل الرجل بفضل المرأة + یا غسل کند مرد به بقیه آبی که غسل کرده است بدان زن +
زاد مسدد + زیاده کرده است مسدد بر وزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبه احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که + ولیغترفا جمیعا +
و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از مرد و زن یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه
سابقاً در حدیث عائشه در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما اینقدر عفو است و منهی عنه غسل است بفضله که بعد از غسل در ظرف
بگذارد + رواه ابو داود والنسائی وزاد احمد فی اوله + و زیاده کرده است امام احمد هم از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که + نهی ان یمتشط
احدنا کل یوم + نهی کرده است آنحضرت از این که شانه کند یکی از ما هر روز + او یبول فی مغتسله + یا بول کند در جای غسل کردن + رواه ابن ماجه عن
عبد الله بن سرجس + بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث سخن است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن
بیهقی تضعیف آن کرده و ابهری گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل مای مرأة و اغتسال امرأة
بفضل مای رجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از امت بآن نرفته محال است که حدیث صحیح باشد و هیچکس بآن عمل نکرده
و کسی بآن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در
تفصیل بیان کرده ایم + باب احکام المیاه + باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین و چشمه و غیر چشمه که دریا است
و آب ایستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خورده حیوانات و آب حوضها که در میان آنها می باشند و آب گرم شده در آفتاب و غیر آن که در
درین باب مذکور شده + الفصل الاول عن ابی هریرة + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم + باید که بول نکند یکی از شما
فی الماء الدائم الذی لا یجری + در آب ایستاده که نمیرود و روان نیست + ثم یغتسل فیه + پس تر وی غسل میکند در آن آب و این گویا علت نهی از بول کردن است
یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکند در وی + متفق علیه + باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
و نجس نمیگردد و غسل در وی جائز و بعضی گفته اند که اگر چه کثیر هم باشد نجس نگردد اولی در تعمیم نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت
گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات او است از رنگ و بوی و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت است
و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد اگرچه جاری باشد نجس گردد و قید
اغتسال اتفاقیست و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از آن و گفته اند که این تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت
در آب مطلق مکروه و ممنوع است از جهت ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هر جا که آب است می باشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی +
وفی روایة لمسلم قال + و در روایتی مر مسلم را آمده است + لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب + غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی
جنب است و اینجا مراد نیز مای قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و در معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد + قالوا کیف یفعل + گفتند
چون در آب غسل نکند چگونه کند + یا ابا هریرة قال + گفت ابو هریره + یتناوله تناولا + بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آن آب را بدست

و غسل کند بیرون آب ازینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب در آرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست
از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی + وعن جابر قال نهی رسول الله گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء
الراکد + از بول کردن در آب ایستاده + رواه مسلم + وعن السائب بن یزید + حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم
از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدر خویش و در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدر خویش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه
بر بازار مدینه + قال ذهبت بی خالتی الی النبی + گفت سائب برد مرا خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت + پس گفت خاله من + یا رسول الله
ان ابن اختی وجع + بدرستیکه پسر خواهر من دردناک و رنجور است + فمسح راسی + پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا +
ودعا لی بالبرکة + و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر + ثم توضأ + پس وضو کرد آنحضرت + فشربت من وضوئه + پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد
بقیه آب وضو است که در ظرف مانده باشد یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما بر آنند چنانکه در حدیث دیگر
آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی آنحضرت و جماعتی گفته اند که بقیه آب وضو مراد است و اگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد
قول امام ابی حنیفه به نجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت
دانند و خود چگونه طاهر نباشد و تن پاک او رسیده و زوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز تماس بدن شریف تاثیر و طهارت نکرده و حال
آنکه بعضی از علما طهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر و باطن مزکی و مطهر است + ثم قمت خلف ظهره
پس ایستادم من پس پشت آنحضرت + فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه + پس نگاه کردم بخاتم النبوت میان هر دو شانه آنحضرت + مثل زر الحجلة
مانند زر حجله زر بتقدیم زای مکسوره بر رای مهمله و حجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانه عروسی و آن خانه میباشد مثل خرگاه که مها دارد کلان تشبیه کرده
خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعضی روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضه کبوتر و آن گوشت پاره بود باین شکل غایت نورانی و درخشانی و در
بعضی روایات آمده که در باطن او مکتوب بود [illegible] و در ظاهر وی [illegible] منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن
گفته اند که در کتب پیشین صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود بر آنکه وی نبی موعود بود یا علامت
بود که وی خاتم النبیین است [illegible] پیغمبری نباشد و گویند که در وقت [illegible] از کتف مبارک برداشتند و باین شناختند که وی صلی الله علیه
وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب شمائل آنحضرت در اواخر کتاب بتفصیل ازین بیاید ان شاء الله تعالی + متفق علیه + الفصل الثانی
عن ابن عمر رضی الله عنهما + قال سئل رسول الله + گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من
الارض + از حال آبی که باشد در بیابان صحرا از زمین + وما ینوبه من الدواب والسباع + و حال آنچه نوبت میآیند در آن آب از چارپایان و درندگان
و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن + فقال اذا کان الماء قلتین + پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله + لم یحمل الخبث + بر نمیدارد
و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی در آن و قله بضم یعنی جره عظیم یعنی سبوی بزرگ که در آن آب کنند و در اصل قله چیزی
بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان و تارک سر و جره را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از آنجهت که بر میدارد و او را مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک
که آنرا قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه بمقدار یک سبوی کلان که متعارف دیار ما است باشد و بحساب شرع پنجاه من

گفته اند پس قلتین پانصد و بیست و پنجاه من باشد و بعض گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقیست و رطل عراقی صد و سی و هشت درهم و من شرعی چهل سیر بتقریبی
است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و بوی و مزه آب را تغییر ندهد الا آنکه
نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کننده باشد نجس می گرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند
که همه آب نجس چون رفته رفته بمقدار قلتین شود پاک می گردد و باز چون اندکی از ان آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر عجیبیست
است در طهارت آب والله اعلم + رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجه وفی اخری لابی داود + و در روایتی دیگر مر ابی داود
را چنین آمده که + فانه لا ینجس + و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادة گوید حنفیه می گویند که این حدیث صحیح
نشده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آنرا در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام
ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند
که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامه آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار
بران نکرد والله اعلم و گفته اند هیچ یک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در تنجس و عدم آن حدیثی صحیح از آن حضرت ثابت نیست و طحاوی که
از ائمه مذهب حنیفه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه
و سر کوه و یقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه
روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغییر یابد رنگ و بو و مزه وی یا نیابد و عامه علما از فقها و محدثین برآنند که اگر کثیر باشد نجس نمی گردد و اگر
قلیل بود نجس گردد و آنکه در حدیث بیر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء تمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و خلاف
است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغییر نیابد اوصاف وی از رنگ و طعم و بو کثیر است و آنچه تغییر یابد قلیل پس وی همین تغییر و عدم تغییر را
معیار قلت و کثرت دانسته و نزد امام شافعی و احمد هرچه بقلتین رسد کثیر و هرچه کمتر از ان باشد قلیل و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب او که اگر آب بقدری بود
که بجنبانیدن یک طرف آن طرف دیگر از اهم متحرک نگردد نزد بعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بتحریک دست رسد پس در شدت و ضعف کثیر است والا قلیل و نزد متاخرین
مشایخ بمساحت قرار یافته نزد بعض بده در ده و نزد بعض بپانزده در پانزده و نزد بعضی بیست در بیست و بعض بظن غالب معتبر داشته اند اگر ظن غالب وصول
نجاست بجانب دیگر است وضو نکنند والا کنند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب
ثم + وعن ابی سعید الخدری قال + گفت + قیل + گفته شد + یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة + آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بضاعة
است بضم بای موحده و ضاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره + وهی بئر یلقی فیها الحیض + و حال آنکه آن چاهی است که انداخته می شود در وی حیض
بکسر حا و فتح یا جمع حیضه بکسر و سکون خرقه و جامه بخون حیض آلوده + ولحوم الکلاب + و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان + والنتن + و انداخته میشود نتن بفتح نون
و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بد بو است + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء + بدرستیکه آب اینجا پاک
است پلید نمی گرداند او را هیچ چیز زیرا که بسیار و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در ان وقت جاری بود در بساتین آب او میرفت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود و ما نقص بود
که آب وی بتحریک منفعل نگردد فافهم و در بعض روایات از مشایخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد + رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی + وعن ابی هریرة

قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله یا رسول خدا انا نرکب البحر بدرستیکه ما سوار میشویم دریا را
ونحمل معنا القلیل من الماء و بر میداریم با خود اندک از آب فان توضأنا به عطشنا پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم افنتوضأ بماء البحر آیا
وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وانزلنا من السماء ماءً طهورا یا مخالفت
وی آب آسمان را در اوصاف فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان جواز توضی بآب دریا هو الطهور ماؤه وی پاک
کننده است آب وی والحل میتته و حلال است خورد مرده او مراد ماهی است که او را ذبح نمیکنند و میته بفتح میم چیزیکه او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و بر آوردن است
از آب تا اگر در آب مرده مذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید ان شاء الله تعالی رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجة والدارمی وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابوزید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن
حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را لیلة الجن
در شب جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان
بر قوم خود باز گشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو
ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک چه چیز است در مطهره تو فقال قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم
نبیذ است در مطهره من قال گفت آنحضرت تمرة طیبة وماء طهور نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو رواه
ابوداود روایت کرد این حدیث را بدین مقدار ابوداود وزاد احمد والترمذی و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که فتوضأ منه پس وضو کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ که در مطهره بود وقال الترمذی ابوزید مجهول و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابوزید که روایت وی از
ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابوزید مولای ابن حریث که حدیث وضو بنبیذ از ابن مسعود روایت کرده و آنرا ابو فزاره روایت کرده
حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را غیر این یک حدیث نیست و بعض ابو فزاره را نیز تضعیف
نموده اند و در مصابیح گفته است وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال و بصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر شان
و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود رضی در راه و روش و سمت و سیرت که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود
لم اکن لیلة الجن مع رسول الله نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم و چون ابن مسعود در شب جن با حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بنهند و بگذارند تا شیرینی آن جدا گردد
و تیزی پیدا نکند و این تا بسیار تیز نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامه احوال و احکام آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی
و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و ابو حنیفه نزد ایشان نیز جائز و این حدیث ابوزید را که از ابن مسعود روایت کرده
دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهت کلامیکه در وی شنیدی می نمایند و تضعیف میکنند و تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و جهالت راویان حدیث ممنوع
است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و تحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن
مسعود را در جای نشاندند و دایره گرد وی کشیدند فرمود تا ازین دایره بیرون نرود تا آنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت

مقام خود دیگر آنکه با این حاضر نبودم با ورد و تسبیحوات آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه شودم و در آخر شب بخوتیم و تحقیق هر اینجا دراز است بیان نمی رسید

نموده شده است اینجا بانگاریست والله اعلم * وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة * روایت است از کبشه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از شاهیر صحابه است و یکی از ثلاثه که تخلف از غزوهٔ تبوک نموده بودند و زن پسر ابی قتادة

ابی قتاده برصحابی مشهور است که از کبار سوال رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و این بیان گفته که کبشه را صحبت است * ان ابا قتادة

دخل علیها * روایت میکند که ابوقتاده در آمد بروی یعنی بر کبشه * فسکبت له وضوء * پس ریخت کبشه برای او در ظرفی آب وضو را

فجاءت هرة تشرب منه * پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود * فاصغی لها الاناء * پس مایل کرد ابوقتاده

ابوقتاده و خم کرد برای گربه آن آب را تا بآسانی آب بخورد * حتی شربت * تا آنکه بخورد گربه آن آب را * قالت کبشة * فرآنی انظر الیه * گفت کبشه پس دید مرا

ابوقتاده که نگاه میکنم بجانب وی از روی تعجب از آنکه با گربه از ظرف کرد آب وضو نهاده بود بخورد * فقال * پس گفت ابوقتاده * اتعجبین یا ابنة اخی

آیا عجب میداری ای دختر برادر من و عادت عرب است که مخاطب را برادرزاده و پسر عم خوانند اگرچه در واقع چنین باشد و اخوت اسلام خود باقیست * قالت

فقلت نعم * گفت کبشه پس گفتم من آری عجب میدارم از آن * فقال ان رسول الله * پس گفت ابوقتاده بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال

گفته است که * انها لیست بنجس * بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم یعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند یعنی

پلیدی * انها من الطوافین علیکم او الطوافات * بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گردش نمایندگان است اگر نر است از طوافین است که بمعنی ذکور است

و اگر ماده است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمه او برای شک راوی باشد بلکه لفظ آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرموده یا من الطوافات و طواف صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون او

گرد شما بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس عذر که اکنیم در حرج و مشقت افتید بنابرآن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی را هم گرد شما میگردد چنانکه

سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم باشد بهر تقدیر باعث مسامحه و مسامحت آمد و نزد امام ابوحنیفه سور هره مکروه است

اگر آب دیگر یافته شود وضو کنند بآن و تیمم نکنند و اگر با وجود آب پاک وضو کنند جائز بود ولیکن مکروه و نزد ابی یوسف و ائمه دیگر طاهر است و قول

ابوحنیفه بکراهت بسبب آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس است ولیکن حدیث انها من الطوافین آورده نجاست بکراهت

رواه مالک و احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجة و الدارمی * وعن داود بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة الی

عائشة * روایت است از داود بن صالح بن دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعضی گفته اند مولای ابوقتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند

که زنی آزاد کننده مادر او بود فرستاده مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه

رضی الله عنها * قالت * گفت مادر وی که هریسه برده بود * فوجدتها تصلی * پس یافتم عائشه را که نماز میکند * فاشارت الی ان ضعیها * پس اشارت کرد با

نمود بجانب من که بنه هریسه را و از اینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و نماز بدان تباه نگردد و در بعضی روایات آمده است

که اشارت بیضه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر * فجاءت هرة * پس آمد گربه * فاکلت منها * پس خورد از آن

از آن هریسه * فلما انصرفت عائشة من صلوتها * پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود * اکلت من حیث اکلت الهرة * خورد هریسه از همانجا که

خوردہ بود گربہ گویا این زن تعجب کرد وی پرسید + فقالت ان رسول اللہ + پس گفت عائشہ بدرستیکہ پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم قال انہا لیست بنجس
گفتہ است کہ گربہ پلید نیست و پس خوردہ او پلید نہ + انہا من الطوافین علیکم + بدرستیکہ گربہ از جملہ گردندگانست برگرد شما + و + گفت + انی رایت رسول اللہ
بدرستیکہ من دیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ بفضلہا + وضو میکرد بآبیکہ باقی میماند از گربہ + رواہ ابو داود + وعن جابر قال سئل رسول اللہ
گفت جابر پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر + آیا وضو کنیم بآبیکہ زیادہ و باقی گذاشتہ اند خران + قال نعم فرمود آری
وضو کنید + وبما افضلت السباع کلہا + و بآنچہ باقی گذاشتہ اند درندگان نیز ہمہ درندگان + رواہ فی شرح السنۃ + و ازینجا معلوم میگردد کہ سور سباع
پاک باشد چنانکہ مذہب شافعی است و نزد ما سور سباع نیز نجس ست زیرا کہ آن متولد ست از لحم وی کہ نجس ست و مذہب امام احمد نیز ہمین ست
با اختلافی کہ در روایات است نزد اصحاب او و احادیثی کہ در طہارت آن آمدہ در صحت آنہا سخن ست و اگر بصحت برسند مراد حوضہا و غدیرہا کہ
بزرگ خواہد بود کہ دریا یا بہا است چنانکہ بیاید و اگر درندہا علی العموم مراد باشند لازم آید کہ سور کلب نیز پاک باشد و ہیچ جانب بآن کس نرفتہ +
فائدہ + در محیط گفتہ است کہ اگر سگ عضو انسانی یا جامہ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید نگردد و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید گردد
چہ وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندانہا وی رطوبت نیست و در حالت مزاح بلبہا میگیرد و آنہا رطب اند کذا قال الشمنی + وعن
ام ہانی قالت اغتسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہو و میمونۃ + روایت است از ام ہانی بنت ابی طالب اسم او فاختہ بود و بعض گفتہ اند
عاتکہ اسلام آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی و ابن عباس و جماعۃ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد اربعین در زمان معاویہ کہ گفت
غسل کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و میمونہ بنت حارث کہ از امہات المومنین است + فی قصعۃ فیہا اثر العجین + آبی کہ در کاسہ کلان بود کہ در وی
اثر و بقیہ خمیر بود و گفتہ اند کہ اگر اثر خمیر در قصعہ بسیار نبود چنانکہ تغیر یابد آب کذا قال الشافعیۃ و نزد ما اگر تغیر نیز یابد بیکے از اوصاف آب بشئ طاہر
رواست مگر آنکہ آب را از طبع وی کہ سیلانست برآرد + رواہ النسائی و ابن ماجہ + **الفصل الثالث** + عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر
رضی اللہ عنہ + خرج فی رکب فیہم عمرو بن العاص + یحیی بن عبد الرحمن کہ از تابعین مدنی و ثقہ و رفیع القدر و کثیر الحدیث ست حفید حاطب
ابن ابی بلتعہ کہ صحابی مشہور ست گفت کہ امیر المومنین عمر بیرون آمد در سواران کہ در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود + حتی وردوا حوضا + تا آنکہ فرود
آمدند بر بالای حوضی + فقال عمرو یا صاحب الحوض ہل ترد حوضک السباع + پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند و در
می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان + فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخبرنا + پس گفت امیر المومنین عمر ای صاحب
حوض خبر مدہ ما را یعنی خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر ست نزد ما چنانکہ فرمود + فانا نرد علی السباع وترد علینا + زیرا کہ ما فرود می آئیم بر درندگان
و فرود می آیند ایشان بر ما یعنی آمیست بسیار گاہے ما پیش می آئیم و گاہی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکہ در حدیث اول از فصل ثانی گذشت
رواہ مالک و زاد رزین قال + روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کردہ است رزین گفتہ است کہ + زاد بعض الرواۃ فی قول عمر + زیادت کردہ اند بعض
راویان در قول عمر بن الخطاب این را کہ گفت + وانی سمعت رسول اللہ + و بدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول + کہ میگفت و میفرمود +
لہا ما اخذت فی بطونہا + مر سباع راست چیزیکہ گرفتند در شکمہای خود و نوشیدند از آب + وما بقی فہو لنا طہور و شراب + و چیزیکہ باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کنندہ
و نوشیدنی + وعن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکۃ والمدینۃ + روایت است از ابی سعید خدری کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند + ترده‌ها السباع والکلاب والحمر + فرود می آیند و در می آیند آنرا درندگان و سگان و خران + عن الطهر منها
پرسیدند از طهارت کردن ازان حوضها که آیا طهارت حاصل میشود ازان + فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر + پس گفت آنحضرت مر سباع و کلاب
و حمر راست آنچه بردا شتند و در شکمهای خود بار است آنچه باقی ماند + طهور + پاک کننده است + رواه ابن ماجه + وعن عمر بن الخطاب + رضی الله عنه
قال لا تغتسلوا بالماء المشمس + امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب + فانه یورث البرص + زیرا که بدرستیکه غسل کردن بآب
گرم شده بآفتاب میآرد برص را + رواه الدارقطنی + این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت
نرسیده کذا قالوا و در شرح السنه از عائشه رضی آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث
برص است رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد و فی السنن و ابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب
وی که میرساند ببرص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشده از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم درین باب چیزی اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی آنرا بسندی آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی
اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دارقطنی از طریق دیگر آورده و منذری و غیر وی آنرا تحسین نموده است والله اعلم و دیگر بدانکه قول عمر رض
که مولف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو هر دو است و بوده باشد
که بر تقدیر ثبوت هم اعتبار و دوام بران خواهد بود یا بر عدم معارض و مانع ازان چنانکه در بعض ازمنه اطبا ازان منع کرده اند و گفته اند +

## باب تطهیر النجاسات

+ نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس نجس
از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد اراده انواع او است که مختلف است احکام آن +

## الفصل الاول

+ عن ابی هریرة رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب الکلب فی اناء احدکم + چون آب خورد سگ در آوندی از شما + فلیغسله سبع مرات +
پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار + متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که + قال طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب + پاک شدن
ظرف یکی از شما چون آبخورد سگ در ان ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان و آن مخصوص است بدرندگان + ان یغسله سبع مرات +
بشستن آن ظرف است هفت بار + اولهن بالتراب + نخستین ازان هفت بار شستن بخاک است بدانکه شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار مذهب
اکثر محدثین است و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الامام ابو حنیفه که نزد وی حکم سایر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب
یا این در ابتدای اسلام بود پس ازان منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابو داود اخراهن آمده و در ترمذی
اولهن او اخراهن و در روایتی نزد بزار احدهن آمده و در روایتی از امام احمد هشت بار بشویند هشتم بار بخاک + وعنه قال قام اعرابی + گفت ابو هریره ایستاد
بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم نیز بود اعراب گویند + فبال فی المسجد + پس بول کرد آن اعرابی در مسجد + فتناوله
الناس + پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که بول کند + فقال لهم النبی + پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعوه + بگذارید او را
که بول کند + وهریقوا علی بوله سجلا من ماء + و بریزید بر جای بول او دلوی از آب + او ذنوبا من ماء + شک راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا این بر تقدیری که
سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بهمین و برین تقدیر او برای تخییر

باشد و صواب آنست که چون تغیر بود تطهیر آن آب است و او بجهت شک * فانما بعثتم میسرین * جز این نیست که برانگیخته شده اید و پیدا کرده شده اید شما آسانی کنندگان
در دین بمهربانی خلائق * ولم تبعثوا معسرین * و برانگیخته نشده اید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بنایت رفق و مهربانی
و سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابه که متبعان ویند بآن موصوف ساخته تشویق و ترغیب و تحریض بر رفق و ملاطفت است بآن آنحضرت که بآنها
رواه البخاری * و این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست و گفته اند شرط آنست که آب چندان بریزند که نجاست غالب شود و آب غالب آید پاک است اگر زمین نرم
باشد و اگر سخت بود و زمین را حفر کنند و خاک را بیرون اندازند یا اختلاف است نزد ما آنست که اگر زمین خشک شود و اثر نجاست رفته باشد پاک است و اگر نه پس باید کند
و خاک را دور کرد و بعضی ماء را طاهر گویند و نه مطهر آن بعضی باشد که اگر دلو را بخشکانند یا خشک شدن آب کند این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین بآن پاک
گردد و بخشک شدن پاک گردد که درین وقت آن خشک شدن این را از جهت شبهت و تر تر نجاست زمین را بخشک شدن پاک گردد و اگر آنکه خشک شدن بجز آنکه
بیاید کنده و خاک ازین ببرد تا پاک گردد و نیز معلوم شده که صحابه باید که چیزی که گفته اند و گفتیم بدون توقف که حدیث دلالت کرد بر آنکه تطهیر زمین
خشک شدن شاید که بریختن آب بالفعل بر آن بوده باشد که نجاست یک گردد و بوی در آن باقی بماند که حجت باشد که آب بریزند تا خشک شدن شده با
و حدیث ازین ساکت است و الله اعلم * وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله * گفت انس در اثنائی که ما
بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی * ناگاه آمد اعرابی * فقام یبول فی المسجد * پس ایستاد که بول کند در مسجد * فقال اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم * پس گفتند صحابه * مه مه * یعنی باز ایست باز ایست که بول و مراد این با آنحضرت که در حدیث سابق ذکر شده و مراد بودند
اگر قضیه یکی باشد * قال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه * قطع مکنید بول او را * دعوه * بگذارید او را * فترکوه * پس
بر قطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول را گفته اند و درین صفت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است از آنحضرت بجهت آنکه اگر اعرابی
را منع کرده نصیحت شود او را بنا بر مرض و شفقت و حکمت درین باب تا نرسد اعرابی را آنکه پیدا کرده شده و قطع بول مضر است و
با وجود آن جامه آن پلید میگردد و موضع مسجد از مسجد تنجیس بیشتر شود * حتی بال * پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد * ثم ان
رسول الله * پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه * خواند آن اعرابی را * فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا
البول و القذر * پس گفت آنحضرت مرا و را که این مسجدها لائق نیست و سزاوار چیزی را ازین بول و پلیدی * انما هی لذکر الله
و الصلوة و قراءة القرآن * نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن * او کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم * یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جایی می گویند که مخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که یا این لفظ فرموده که گفتم
یا بلفظ دیگر که مشابه اوست * قال * گفت راوی * فامر رجلا من القوم * و فرمود آنحضرت مردی را از جماعت که دلوی آب بیارد و بریزد در جایی
که بول کرده است * فجاء بدلو من ماء فشنه علیه * پس آورد آن مرد دلوی را از آب پس بر ریخت آنرا بر بول و شن بمعنی ریختن و اگر بریزند و پریشان کنند شن گویند
* متفق علیه * و در حدیث سهل است در نسخ متعدده فشنه و در بعض نسخ فشنه بمعجمه بنیز واقع شده است * وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت جاءت
امرأة رسول الله * گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبدالله بن الزبیر رسید زنی به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقالت * پس گفت آن زن * یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة * خبر ده یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض

بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است + کیف تصنع + چکنند و چگونه پاک کند جامه را از ان + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة + چون برسد جامه یکی از شما را خون حیض فلتقرصه + پس باید که بمالد آنرا بسر انگشتان فاختان ثم لتنضحه بما
بستر بشوید آنرا و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب ست ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن ست ثم لتصل فیه + پس اگر خواهد که نماز گذارد در آنجامه یعنی بعد از آنکه
خشک گردد چنانچه در احادیث آینده بیاید + متفق علیه + وعن سلیمان بن یسار + مولای ام المؤمنین میمونه برادر عطای بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین
فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة سبع ومأة + قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب + گفت سلیمان
پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را + فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله + گفت عائشه بودم من که می شستم منی را
از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة + پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز + واثر الغسل فی ثوبه + ونشان شستن که تری باشد در جامه آنحضرت
می بود + متفق علیه + وعن الاسود وهمام + اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زاده علقمه بن قیس ست و بود سن او کم از وی و بود خال ابراهیم نخعی است
زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکنند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر او شصت حج و عمره بر آورده و بود صائم
تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع او خمس و سبعین + همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه ست از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود
عائشه و غیر ایشان از صحابه روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وی مات سنة خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین + عن عائشة قالت کنت افرک المنی
من ثوب رسول الله + گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت
اسود و همام از عائشه و بروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه + روایت کرد علقمه و اسود عائشه مانند آن + وفیه + و درین روایت این زیادتی نیز هست
که ثم یصلی فیه + پس نماز میگزارد آنحضرت در ان و این احادیث دلیل ست بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک و روایتی از احمد ست و نزد
شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر ست و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خدا است پس چگونه گوئیم که نجس ست و دار قطنی و طبرانی
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی
است و آب حلق ست کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا بخشبی و دلیل ما احادیث ست که وارد شده در غسل از ان و فرک برای تسهیل امر ست بجهت شدت
ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای طهارت جوابش آنکه این خلاف ظاهر ست و تمام دلیل آنست که نبی
با شیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده ست که یغسل الثوب من الخمس البول والغائط والدم والمنی والقی و آنکه ایشان گویند که منی اصل آفرینش دوستان
خدا ست علقه که خون بسته هست نیز ماده آفرینش دوستان خدا است و خون باتفاق نجس ست و نیز گاهی از پلید پیدا میگردد چنانکه شیر از خون و منی
همچنانکه اصل اولیای خدا ست اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک ست و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت
این حدیث سخن ست و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم + وعن ام قیس بنت محصن + بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن ست
اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند + انها اتت بابن لها + روایت است از ام قیس که وی
آورد پسری را که مر او را بود + صغیر لم یاکل الطعام + پسر خورد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را + الی رسول الله + آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره + پس نشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود + فبال علی ثوبه + پس بول کرد آن پسر

در جامۀ شریف آنحضرت + فدعا بماء . پس طلبید آن حضرت آبی را فنضحه ولم یغسله + پس پاشید آب بران جامه و نشست آنرا متفق علیه + بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بران و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل می باید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و طلب تغسیل بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و ثمنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و فشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود آنحضرت بریزید آب بروی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب باعصر می باید پس هر دو غسل است ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده است و ظهر وجوه آنست که با پسران ابتلاء و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه دران حرج و مشقت است + **وعن عبد الله بن عباس** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر + چون دباغت داده شد چرم پس بتحقیق پاک شده و دباغت پیراستن پوست است از گندگی و تباهی آنرا بهر چه خواه باشد ویرا آنچه مانند آن باشد بچیزی خشک شدن و در باد داشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و بعضی گفته که اهاب جلد پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند + رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامیست و محققان ایشان بطهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از ان مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نه چنین است و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و دندانها می نمودند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابیها الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان دیگر است دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم + **وعنه** قال تصدق علی مولاة لمیمونة بشاة + و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شده بر جاریۀ آزاد کرده شده که مر ام المؤمنین میمونه را بود گوسفندی + فماتت + پس مرد آن شاة مرده و افتاده بود + فمر بها رسول الله + پس گذشت بران شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها + پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آنرا + فدبغتموه + پس دباغت میکردید آنرا + فانتفعتم به + پس سودمند میشدید بدان + فقالوا انها میتة + پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام + فقال انما حرم اکلها + پس فرمود آنحضرت حرام نیست اگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را + متفق علیه + **وعن سودة زوج النبی** + روایت است از سوده که از ازواج مطهرۀ پیغمبر است + صلی الله علیه وسلم قالت ماتت لنا شاة + گفت سوده مرد گوسفندی که ما را بود + فدبغنا مسکها + پس دباغت دادیم ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده + ثم ما زلنا ننبذ فیه + پس همیشه بودیم ما که نبیذ می ساختیم در مشکی که از ان مشک ساختیم + حتی صار شنا + تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون + رواه البخاری + **الفصل الثانی** + **عن لبابة بنت الحارث** ام الفضل هلالیه خواهر ام المؤمنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس + قالت کان الحسین بن علی

رضی الله عنها فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال علی ثوبه ۔ گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی

فقلت البس ثوبا واعطنی ازارک ۔ لبابه میگوید گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مرا ازار خود را ۔ حتی اغسله ۔ تا آنکه بشویم آنرا ۔ قال انما یغسل من بول الانثی

گفت آنحضرت شسته میشود جامه مگر از بول دختر ۔ وینضح من بول الذکر ۔ وپاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد

رواه احمد وابوداود وابن ماجه وفی روایة لابی داود والنسائی عن ابی السمح ۔ وآمده است در روایتی مر ابی داود ونسائی را از ابی السمح بفتح

سین وسکون میم که خادم آنحضرت بود ۔ قال ۔ گفت یغسل من بول الجاریة ویرش من بول الغلام شسته شود از بول دختر وپاشیده شود از بول

پسر که تمیز غذاره باشد وطعامی نخورده باشد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطی احدکم بنعله الاذی ۔ چون پی سپر کند یکی

از شما با پاپوش خود پلیدی را واذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از آن نفرت آرد واطلاق او بر قذورات هم ازین جهت است ۔

فان التراب له طهور ۔ پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است ومراد بنجاست

خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یعنی پس دلک کردن آن نعل به زمین پاک میکند آنرا ... نزد امام ابوحنیفه وامام

محمد این است ونزد ابویوسف وشافعی در قول قدیم مراد عام تر است وار رطب نیز بدلک پاک میگردد وایشان میگویند که امر مبنی بر یسر ورفع

حرج است ونزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول وخمر غسل واجب است وتورپشتی این حدیث را تاویلی

دیگر کرده است وگفته که مراد ببودن تراب مطهر آنست که منتفی چون پی سپر کند نجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب میرسد او را که درآید در مسجد

وپی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست بلکه طهارت در حق دخول مسجد ووطی ارض اوست زیرا که طهارت در نجاست مستحسن

است اگرچه واجب نیست واین تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث وبالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسبد بجامه

وبدن وملوث گردد چون بلکه مس یابس از آنست که موجب تلوث نباشد ودر صورت تلوث غسل واجب است باجماع ۔ رواه ابوداود

ولابن ماجه معناه ۔ روایت کرد این حدیث را ابوداود باین لفظ که مذکور شد وابن ماجه این معنی را بلفظی دیگر آورده ۔ وعن ام سلمة قالت لها

امراة ۔ وروایت است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت او را زنی ۔ انی اطیل ذیلی ۔ بدرستیکه من دراز میکنم دامن جامه خود را ۔ وامشی فی المکان

القذر ۔ وراه میروم در جای پلید یعنی او را بچه چیز پاک کنم وبشویم یا حکمیم ۔ قالت ۔ گفت ام سلمه ۔ قال رسول الله ۔ گفت پیغمبر خدا ۔ صلی الله

علیه وسلم یطهره ما بعده ۔ پاک میگرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میروی خاکی که بدان

میرسد پاک میگرداند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد ودرین حدیث ام سلمه البته حمل بر قدر یابس مے باید کرد چه اجماع منعقد است

که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین وخفین که جماعه از تابعین بران رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب

باشد چنانچه قول امام شافعی وابی یوسف معلوم شد ۔ رواه مالک واحمد والترمذی وابوداود والدارمی وقالا ۔ وگفته اند ابوداود ودارمی

که ۔ المراة ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف ۔ آن زن که پرسید از ام سلمه این مسئله را ام ولد است مر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را

پس آن مراة مجهول نباشد واین حدیث مطعون نگردد ۔ وعن المقدام بن معدیکرب ۔ بکسر را صحابیست معدود در اهل شام نزول کرد حمص را ووفود

آورده بر آنحضرت از کنده روایت میکند از آنحضرت واز صحابه وروایت میکنند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنة سبع وثمانین ۔ قال نهی رسول الله

گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن و از کوب
علیها و از سوار شدن بران پوستها مراد گسترانیدن آنها است و زیر و نشستن بر آنها است یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نهی
آن گفته اند که آن از سیرت جباران و داب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید موی میتة نجس ست و پاک نمیگردد
بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند شد رواه ابوداود والنسائی **وعن ابی الملیح** بفتح میم بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
نهی عن جلود السباع روایت است از ابو الملیح که نام وی عامر بن اسامه بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامه از صحابی
است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت منع کرد از پوستهای درندگان رواه
احمد و ابوداود والنسائی و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب بران وزاد الترمذی والدارمی ان تفترش و درین
روایت مخصوص بافتراش گردد **وعن ابی الملیح** انه کره ثمن جلود السباع و روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای
چرمهای درندگان را این مذهب ابو الملیح است و بعضی تقیید کرده اند که مراد پیش از دباغت ست که بسبب نجاست بیع آن مکروه و حرام
داشته است و در نسخه اصل درینجا بیاض ست و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس و سنده جید روایت کرد این حدیث را
ترمذی و سند وی سره و قوی است **وعن عبد الله بن عکیم** بضم عین و فتح کاف جاهلی اسلامی است که دریافته زمان سعادت نشان
آنحضرت را و شناخته نشده او را روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است قال اتانا کتاب رسول الله گفت
آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة که سود مند نشوید از مرده باهاب ولا عصب نه بپوست و نه پی رواه
رواه الترمذی و ابوداود والنسائی و ابن ماجه این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب امام احمد ست که جلد میتة را طاهر ندارند
اگرچه مدبوغ باشد و در صحت احادیث وارده در طهارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان که التزام صحت آنها میکنند عموم قرآن را که فرموده است
حرمت علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند که مقصود حرمت هر جزو یست بانچه مقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانکه
مقصود از لحم اکل است و حدیثی از دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میتة چون بیاید
شما را کتاب من سود مند نشوید از میتة نه باهاب و نه بپی و این منسوخ ست که نهی بعد از رخصت و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار
اند و مشهور که بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد ست پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری و مسلم آمده که حرام از میتة اکل وست
نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز بهمین جانب اند که طاهر ست و حدیث عبد الله بن عکیم ضعف و اضطرابی دارد
که مقاومت با آن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت او نیز سخن ست و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم ست والله اعلم و موافق بعد ازین حدیث که
دلالت دارد بر نجاست اهاب میتة احادیث آورد که دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت باآنکه مراد درین حدیث اهاب پیش
از دباغت ست پس گفت **وعن عائشة** رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت گفت عائشه
که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بچرمهای میتة وقتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظه منع از انتفاع است و امر فرمود امر استحباب نیز
مراد دارند صورتی دارد والله اعلم رواه مالک و ابوداود **وعن میمونة** قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش گفت میمونه

گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قریش که + یجرون شاة لهم مثل الحمار + میکشیدند گوسفند مرده که مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجهت کلانی یا فربهی یا بسبب آماسیدگی + فقال لهم رسول الله + پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها + کاشکی میگرفتید شما پوست او را + قالوا انها میتة + گفتند که این شاة خود مرده است پوست او دیگر نه گیریم + فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ + پس گفت آنحضرت پاک میگرداند او را آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست پیرایند + رواه احمد و ابوداود + وعن سلمة بن المحبق + بضم میم و فتح حای مهمله و کسر بای موحده مشدده و غالب بر زبان محدثان فتح با است صحابیست معدود در بصریین روایت میکنند ازوی حسن بصری و غیر وی + قال ان رسول الله + گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک + آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت ست در سال نهم + علی اهل بیت + بر اهل خانه + فاذا قربة معلقة + پس ناگاه مشکی آویخته بود + فسال الماء + پس طلبید آنحضرت آب را + فقالوا + پس گفتند اهل آن خانه + یا رسول الله انها میتة + این قربه از پوست میته است که دباغت داده شده است + قال دباغها طهورها + فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده اوست + رواه احمد و ابوداود

## الفصل الثالث

عن امرأة من بنی عبد الاشهل قالت قلت + روایت است از زنی از قبیله عبد الاشهل که مجهول ست و معلوم نیست حال وی گفت گفتم + یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة + بدرستیکه مارا راهی است بسوی مسجد گندیده + فکیف نفعل اذا مطرنا + پس چگونه کنیم او احتراز کنیم وقتیکه باران داده شویم + قالت + گفت آن زن + فقال + پس گفت آنحضرت + الیس بعدها طریق هی اطیب منها + آیا نیست بعد از آن راه گندیده راه دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن + قلت بلی + گفتم آری هست + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + فهذه بهذه + پس این راه پاک بعد می آید مقابل است با این راه گندیده است یعنی از آن راه گندیده اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال هر دو دارد و نیز قرینه مظهر ظاهر میشود که رطوبتی در نجاست باشد والله اعلم + رواه ابوداود + وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله + گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا نتوضأ من الموطئ + و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضوی را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن نجاستی که در جای پا سپر کردن بودی + رواه الترمذی + این خبر محمول بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که تعلق نگیرد به تر که آلوده شود و بشستن آن از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت + وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب تقبل و تدبر فی المسجد فی زمان رسول الله + گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک + پس نبودند اصحاب که بپاشیدند چیزی را از آب از جهت آن + رواه البخاری + و این بتقدیریست که سگان تر نباشند بجای سگی که ازوی آمد با جدا گردد پس آب نه پاشند از سجده در مسجد آمدن سگان و گفته اند که این در ابتدای اسلام بوده بر اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر آن و محافظت آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و در بندها تا آنکه یکسر وقتی امر کرد بکشتن سگان + وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا باس ببول ما یوکل لحمه + روایت است از براء بن عازب که صحابی مشهور است گفت فرمود نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی وفی روایة جابر + و در روایت جابر همچنین آمده که + قال + گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + ما اکل لحمه فلا باس ببوله + چیزیکه خورده میشود گوشت وی نیست باک ببول او تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک و احمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابی حنیفه و ابی یوسف نجاست خفیفه است از جهت تعارض آثار و شاید که تاویل نزد ایشان آنست که باس عظیم نیست و در مناسبت استعمال این کلمه در جای بود که بجانب نقیض حکم

اولی بود امر حق است والله اعلم - رواه احمد والدارقطنی - **باب المسح علی الخفین** - بدانکه مسح موزه جائز ست بسنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که اعتقاد آن
نکند مبتدع ست کذا فی الهدایه - و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر ست و جمع کرده اند بعضی از محدثان راویان آنرا از صحابه از هشتاد در گذشته اند
و عشره مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفت نمیدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده مگر کذا فی المواهب اللدنیه و حسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از
صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفته که میترسم کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در خبر تواتر ست و امام
ابو حنیفه گفته که قائل نشدم مسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت ست و عزیمت شستن پای است
و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع ست اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را
اختلاف ست که مسح کردن بر موزه فاضل تر ست یا برکشیدن آنها و یا پا شستن بعض گفته اند که مسح کردن فاضل تر ست از جهت رد بر اهل بدع از روافض
و خوارج که طعن میکنند بران و مختار در مذهب امام احمد همین ست و امام نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل ست از جهت بودن وی
اصل اما بشرط آنکه ترک نه کند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر ست از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادت گفته که مر آن حضرت صلی الله
علیه و سلم را تکلف نبود در هیچ جانبی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای بشوید و اگر پا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف
است دران و احسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهی - **الفصل الاول** - عن **شریح** - بضم شین معجمه و فتح را - ابن هانی - بهمزه در آخر از جمله
اصحاب امیر المومنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت ست و پدر او هانی صحابیست و آنحضرت او را مکنی بابو شریح ساخته - قال سألت
علی بن ابی طالب - رضی - عن المسح علی الخفین - گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزه ها که حکم آن چیست - فقال جعل رسول الله - پس گفت
علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر - سه روز و شبهای سه روز مسافر را - و یوما و لیلة للمقیم - و یک روز و یک شب مقیم را -
رواه مسلم - **وعن المغیرة بن شعبة** انه غزا مع رسول الله - روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور ست که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم غزوهٔ
تبوک - که آخرین غزوات آنحضرت ست - قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل الغائط - پس بصحرا برآمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی
فحملت معه اداوة - پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آوند خرد از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت قبل الفجر -
پیش از نماز بامداد - فلما رجع - پس هرگاه که بازگشت آنحضرت از جانب صحرا - اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة - آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک
وی از اداوه و ازینجا معلوم میشود که استعانت بغیر در وضو جائز ست و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد والله اعلم - فغسل یدیه و وجهه - پس شست آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هر دو دست خود را و روی خود را - و علیه جبة من صوف - و بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد
و قمیص جامهٔ جیب دار و قبا آنکه جیب ندارد و در اسم جبه همه را شامل هست - فذهب یحسر عن ذراعیه - رفت آنحضرت و خواست که کشف کند و برهنه کند
هر دو ارش دست خود را - فضاق کم الجبة - پس تنگ آمد آستین جبه - فاخرج یدیه من تحت الجبة - پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه - و القی الجبة علی
منکبیه - و انداخت جبه را بر هر دو دوش مبارک خود و این جبه است که در احادیث ذکر او واقع شده است که بردی جبه رومیه بود و تنگ بود و ازینجا معلوم شود
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامهٔ تنگ پوشیده است و لیکن میگویند که آنرا در سفر می پوشید - و غسل ذراعیه - و شست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته - پس مسح کرد بر
پیشانی خود را که آنرا چهارم حصه سر میدارند - و علی العمامة - و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح راس و اقامت سنت مسح چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهوت

لا انزع خفيه مغيره ميگويد پس خم شدم و دست بردم تا بكشم موزه هاى آنحضرت را + فقال دعهما فانى ادخلتهما طاهرتين + پس فرمود بگذار و مكش موزه ها
را زيرا كه من در آورده ام پايهاى را در حالتى كه پاك اند يعنى پوشيده ام آنها را بر طهارت و در ينجا كلامى است كه در شرح آنرا ذكر كرده ايم + فمسح عليهما + پس
مسح كرد بر هر دو موزه + ثم ركب وركبت + بعد از ان سوار شد آنحضرت و سوار شدم من + فانتهينا الى القوم + پس منتهى شديم و رسيديم بقوم + وقد قاموا الى الصلوة
وحال آنكه بتحقيق ايستاده بودند بنماز گويا انتظار فوت از حضرت يافته بودند كه اگر آمدن او دير كشد شما نماز بگذاريد + ويصلى بهم + و ميگذارد نماز بقوم يعنى امامت
ميكرد + عبد الرحمن بن عوف وقد ركع بهم ركعة + و بتحقيق گذارده بود وى با قوم يك ركعت + فلما احس بالنبى + پس هرگاه كه آگاه شد به پيغمبر صلى الله
عليه وسلم ذهب يتاخر + رفت كه پس تر شود و آنحضرت بامامت پيش آيد + فاومى اليه + پس اشارت كرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف كه پيش
ايستاده باش و بحال خود باش + فادرك النبى + پس دريافت پيغمبر صلى الله عليه وسلم احدى الركعتين معه + يكى از دو ركعت با عبد الرحمن بن عوف
فلما سلم قام النبى صلى الله عليه وسلم وقمت معه + پس هرگاه سلام داد امام بايستاد آنحضرت و ايستادم من نيز با وى + فركعنا الركعة التى سبقتنا + پس گذارديم
آن ركعتى را كه سابق شده بود و آن ركعت ما را وگذارده بود امام با قوم چنانكه حكم مسبوق است + رواه مسلم + و ازين حديث معلوم شد كه حضرت پيغمبر صلى الله
عليه وسلم ببعض اصحاب اقتدا كرده است و مجموع آن دو بار است يكبار ديگر بابى بكر صديق رضی کرده و در مثل همين واقعه كه بعبد الرحمن رضی بن عوف گذارد
و آن آنكه در مرض اخير گذارد و آنجا امام آنحضرت بوده و ابو بكر رضی مقتدى بود بوى چنانكه در محل خود تحقيق يافته است + **الفصل الثانى عن ابى بكرة**
عن النبى صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن وللمقيم يوما وليلة + ابو بكره بتاء در آخر صحابى ثقفى كه نام او نفيع است بضم نون و فتح فاء روايت
ميكند از آنحضرت كه رخصت كرد براى مسافر سه شبانه روز و مقيم را يكشبانه روز + اذا تطهر فلبس خفيه + وقتى كه طهارت كرد پس پوشيد هر دو موزه خود را + ان
يمسح عليهما + كه مسح كند بر ان در وضوى كه بعد ازين خواهد كرد + رواه الاثرم فى سننه + روايت كرد اين حديث را اثرم بثاى مثلثه در سنن خود + و ابن خزيمة
والدارقطنى + روايت كرد ابن خزيمة و دارقطنى + وقال الخطابى هو صحيح الاسناد + و گفته است خطابى كه اين حديث صحيح است اسنادش + هكذا فى المنتقى
اينچنين است در منتقى بضم ميم و سكون نون و فتح قاف كه نام كتاب خطابى است + وعن صفوان بن عسال + بفتح عين مهمله و سين مشدده صحابيست
ساكن كوفه و دوازده غزوه كرده و گفته اند كه عبد الله بن مسعود از وى روايت كرده + قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامرنا اذا كنا سفرا + گفت بود
آنحضرت كه امر ميكرد ما را وقتى كه مى بوديم ما مسافر و سفر بفتح سين و سكون فا جمع سافر است چنانچه صحب جمع صاحب و ركب جمع راكب + ان لا ننزع
خفافنا + بكسر خا + ثلثة ايام ولياليهن + كه نكشيم موزه هاى خود را از پايهاى سه روز و شبهاى آن + الا من جنابة + مگر از غسل جنابت كه در وى مسح
بر موزه درست نيست و موزه ها بايد كشيد + ولكن من غائط وبول ونوم + وليكن در وضو كردن از غائط و بول و نوم نمى بايد كشيد و همبران مسح بايد كرد
و درين عبارت بحسب قاعده عربيت كلامى هست كه در شرح آنرا بيان كرده ايم + رواه الترمذى والنسائى + **وعن المغيرة بن شعبة** قال
وضأت النبى + گفت وضو ساختم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يعنى بريختم آب بر اعضاى شريف وى + فى غزوة تبوك + در جنگ تبوك +
فمسح اعلى الخف واسفله + پس مسح كرد آنحضرت بالاى موزه را كه پشت قدم است و پايان آن را كه جانب پايان قدم است + رواه
ابو داود والترمذى وابن ماجة وقال الترمذى + و گفت ترمذى + هذا حديث معلول + اين حديث معلول است و در وى اسباب
و علل است كه قادح اند در صحت آن و گفت + وسألت ابا زرعة ومحمدا يعنى البخارى عن هذا الحديث + و پرسيدم ابا زرعه را كه از كبار ائمه

حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد + فقال لیس بصحیح + پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست + وکذا ضعفه
ابوداؤد + وهمچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیرة ثابت
نشده است زیرا که بوراد وی ورّاد کاتب و مولای مغیره بود وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره
و ثور سماع ندارد از رجاء و در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح علی الخفین بے ذکر اعلی و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما
پس در حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قادحه در صحت است + **وعنه** انه قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما
و هم از مغیرة بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها + رواه الترمذی وابوداؤد + **وعنه** قال توضأ النبی صلی الله
علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین + و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین + رواه احمد والترمذی وابوداؤد
وابن ماجه + جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه و آنرا جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده
که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی گفته جرموق موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح
بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بطهارت جائز ست نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابوحنیفه اگر ثخین و مجلد و منعل باشد
چنانکه راه رفتن بآن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز ست ولا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه در وی میرسد گویا که بنابران مسح کرده
و همچنین جائز ست نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است
از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و [illegible] رضی الله عنهم اجمعین + **الفصل الثالث** + **عن المغیرة**
قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین + روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین + فقلت + پس گفتم من بطریق استفهام + یا
رسول الله نسیت + فراموش کردی یعنی شستن پاها را که برکشیدی موزه ها را + قال بل انت نسیت + فرمود بلکه تو فراموش کرده ام یا که تو فراموش
کرده یعنی خطا کرده و نسبت کرده نسیان بمن درین فعل + بهذا امرنی ربی + باین امر کرده است مرا پروردگار من + عزوجل + و من بامر او
کرده ام نه بفراموش کردن شستن پاها را گویا این اول بار است که مغیره مسح موزه را دیده و خیال کرد که مگر از شستن پاها فراموش شده باشد
پس فرمود امر الهی [illegible] شده و سبب آن بود که مغیره می پنداشت که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته + رواه احمد و ابوداؤد + **وعن**
**علی** + رضی الله عنه + انه قال + گفت امیرالمؤمنین علی + لو کان الدین بالرأی + اگر میبود کار و بار دین برای و حکم عقل + لکان اسفل الخف اولی
بالمسح من اعلاه + هر آینه میبود پایان موزه بهتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل تلوث پس تطهیر وی
آن اولی وانسب باشد + وقد رأیت رسول الله + وبتحقیق دیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه + مسح میکرد بر ظاهر یعنی بالای
موزه های خود + رواه ابوداؤد وللدارمی معناه + روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداؤد و دارمی مضمون آنرا بعبارت دیگر آورده و ازینجا معلوم
گردد که حکم عقل و اتباع وی در مقابله حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است + **باب التیمم** + تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارتست
از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان بنیت تطهیر و قصه ابتدای شرعیت تیمم آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
میکند که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیداء یا بذات الجیش پس گسسته گردید عقد من

آنحضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم بادی و دران منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی‌بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این اول نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتیم گردن بند را در نشیب شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه عاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر رضی پس گم گشت قلاده پس فرستاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگذاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خداوند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر دیگر بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای وجه دوم برای هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست و اول قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل ست و قول علی مرتضی و ابن عمر رض و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای امصار و امصار ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و غیر ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی ست و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند و تمام این مبحث در شرح تفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم ۰

## الفصل الاول

۰ عن حذیفه رضی الله عنه ۰ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث ۰ فزونی داده شده است ما را و شرف کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای ایشان بسه خصلت و سه فضیلت ۰ جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة ۰ گردانیده شده است صفهای ما در معرکه جنگ با کافران در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هیبت یا تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است والصافات صفا قسم ست بملائکه مصلین ۰ وجعلت لنا الارض کلها مسجدا ۰ و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا گردانید برای نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس اینچنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزی میساخته باشند و بنامی نموده باشند مثل صوامع و کنائس تا ... و در غیر آن درست نه ۰ وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء ۰ و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب را رواه مسلم ۰ و از این حدیث تخصیص تراب برای تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابی یوسف اینست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بریگ نیز درست ست و امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بهرچه از جنس زمین ست و آن هرچه باتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر ست که در صحیح بخاری ست که وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل هست و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل و بعض گفته اند که تربت مخصوص

بتراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در دست از تراب و غیره و ما در قاموس گفته است که ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی است و تعبیر شد
بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیره او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهوراً کذا فی فتح الباری و بدانکه خصائص
و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن بسیار و بی شمار است جمعی از علماء بعض آنرا ذکر کرده اند
و چیزی از آن در شرح نقل کرده شده است والله اعلم ✢ وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم ✢ گفت عمران بن الحصین که
از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سی سال صاحب فراش بود و ملائکه بوی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فصلی بالناس پس نماز گزارد و بمردم یعنی امامت کرد ایشانرا فلما انفتل ✢ پس هنگامی که گشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز اذا هو برجل معتزل لم یصل
مع القوم ✢ ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملتفت بامردی و بر گوشه نشسته که نماز نکرده است با قوم فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و
سلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن با قوم ✢ قال اصابتنی جنابة ولا ماء گفت مرا رسید جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم ✢ قال ✢ گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ✢ علیک بالصعید ✢ بر تو باد که لازم گیری صعید را ✢ فانه یکفیک ✢ زیرا که وی بسنده است ترا و صعید یعنی خاک آید بعض گفته اند صعید یعنی روی زمین و قالبا ایشم و عالم بود
بجواز تیمم برای حدث نه برای جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را ✢ متفق علیه ✢ وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن
الخطاب رضی الله عنه ✢ روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر المؤمنین عمر ✢ فقال انی اجنبت فلم اصب الماء ✢ پس گفت آن مرد که
من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برای جنابت و در این حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند و جواب
مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیهٔ سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافی است و در بعض
طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل و بعض شراح زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود و نزاع و قع
درست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم هست یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض گفته اند که توقف
عمر رضی الله عنه جهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و بیاد او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر گفت از خدا بترس یا عمار
که چه میگوئی ✢ فقال عمار لعمر ✢ پس گفت عمار مر عمر را ✢ اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت ✢ آیا یاد داری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب
بودیم ✢ فاما انت فلم تصل ✢ فاما تو که عمر بن خطابی نگذاردی نماز را و توقف کردی در آن بگمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمیکند
واما انا فتمعکت ✢ واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده
مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که اجتهاد در زمان آنحضرت ✢ اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و عمار عامل
به اجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را نهی از اعاده نکرد ✢ فصلیت ✢ گفت پس از آن نماز گزاردم ✢ فذکرت
ذلک للنبی ✢ پس ذکر کردم این ماجرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم ✢ فقال انما کان یکفیک هکذا ✢ پس گفت آنحضرت نیست جز این نیست که کفایت میکند ترا این ✢
فضرب النبی صلی الله علیه وسلم ✢ پس زد آنحضرت برای بیان آنکه مراد بدان صورت تیمم است ✢ بکفیه الارض ✢ بهر دو کف دست خود بر زمین ✢ ونفخ فیهما ✢
و دمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آن تا آنکه شده و زشت نشود بدان روی که حکم مثله است ✢ ثم مسح بهما وجهه وکفیه ✢ پس مسح کرد بهر دو کف
خود روی خود را و هر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ بدست راست و در بعض

روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفین وعکس نیز آمده ودر بعض تیمم آمده بتقدیم کفین بر وجه واز اینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ
رواه البخاری + روایت کرد این حدیث را بخاری + ولمسلم نحوه + ومر مسلم را مانند این آمده + وفیه + ودر روایت مسلم این چنین است + قال + گفت آنحضرت
انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض جز این نیست که بسنده بود ترا که بزنی بهر دو دست خود زمین را + ثم تنفخ + پس بدمی در هر دو کف دست را + ثم تمسح بهما وجهک
وکفیک + پس مسح می کردی بهر دو دست روی خود را بهر دو کف دست خود را واین حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه
مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور وشیخ محی الدین نووی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای التعلیم
عمار ونمودن او را که زدن دست بر زمین این چنین است ونمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه وتمامه آنچه
حاصل میگردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داود ذکر آن آمده است آنچه نص
در بودن تیمم دو ضربه ونیست در بعض روایات این حدیث ضربه واحده صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه واین باطلاق
خود احتمال ضربتین نیز دارد واما ذکر کفین ومسح آنها پس جهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم
ضرب بدین ذکر وذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جاهای که مقصود ذکر تیمم تمامه بود وبعض می گویند که مراد بکفین اینجا یدین است وچنانکه گاهی ذکر
میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما اگر کف ذکر کنند ومراد ید دارند دور نباشد وکلام در تیمم در شرح زیاده
برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح واقوی است والله اعلم + وعن ابی الجهیم + بضم جیم وفتح ها وسکون یای تحتانیه بن الحارث
بن الصمة + بکسر صاد وتشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهر زاده ابی بن کعب باقیماند تا امارت معاویه + قال مررت بالنبی + گفت
ابو جهیم گذشتم من بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یبول + وحال آنکه آنحضرت بول میکرد + فسلمت علیه + پس سلام کردم بروی + فلم یرد علی + پس نگفت
جواب سلام مرا + حتی قام الی جدار + تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری + فحته + پس کاوید دیوار را حت بمهمله وتشدید تا تراشیدن منی خشک از جا
وبرگ از درخت وحتات تراشه هر چیز بعصا کانت معه + بچوبی که با آنحضرت بود بعادت شریف بود که چوبی سر کج در دست می بود یا همان عنزه مراد است
که نهاده بودند پیش روی آنحضرت چنانکه در کتاب طهارت گذشت وظاهر عبارت معه ناظر درین معنی است وکاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار
بدست بچسپد اگرچه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست + ثم وضع یدیه علی الجدار + پس نهاد هر دو دست خود را بر دیوار
فمسح وجهه وذراعیه + پس مسح کرد روی مبارک خود را ودو ذراعین خود را + ثم رد علی + پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است
وتحقیق این در باب الخلا گذشت ومؤلف می گوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده + ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین + ونیافتم
من این روایت را در صحیحین + ولا فی کتاب الحمیدی + ونه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین + ولکن ذکره فی شرح السنة + ولیکن ذکر کرده است
آنرا بغوی در شرح السنة از طریق شافعی + وقال + وگفته است + هذا حدیث حسن + الفصل الثانی عن ابی ذر + رضی الله عنه + قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم + بدرستیکه خاک پاک کننده مسلمان است + وان لم یجد الماء عشر سنین + اگرچه نیابد آب را ده سال
وده سال برای مبالغه وتاکید است در طهوریت خاک که نه بر اینست که خاک نائب مطلق است مر آب را چنانکه نزد ابی حنیفه است نه ضروری مثل وضوی معذور
چنانکه مذهب شافعی است وتحقیق این معنی در اصول فقه وفروع آن در فقه مذکور است + فاذا وجد الماء فلیمسه بشره + پس چون یابد آب پس باید که

برساند وصرف کند آب را بشرۂ خود را یعنی اندام خود را امیس بفتح یا و کسر میم از امساس بمعنی مسح است و مراد اینجا وضوست و بشرۃ بفتحتین پشت پوست یعنی ظاہر
جلد و مراد اندام است + فان ذلک خیر + زیرا کہ برستی آب نیکو است و اصل ست در تطہیر مراد آن نیست کہ نزد وجود آب وضو و تیمم ہر دو جائز است لیکن
وضو اولی و افضل است بلکہ وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نہ و لفظ خیر باین معنی کہ اینجا است نیز می آید چنانکہ در قول حق تعالی اصحاب الجنۃ یومئذ
خیر مستقرا و احسن مقیلا + رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وروی النسائی نحوہ الی قولہ عشر سنین + وعن جابر قال خرجنا فی سفر + گفت جابر بن عبد اللہ
انصاری بیرون آمدیم ما در سفری + فاصاب رجلا منا حجر + پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی + فشجہ فی راسہ + پس جراحت کرد آن سنگ
در سر آن مرد + فاحتلم + پس محتلم شد آن مرد + فسأل اصحابہ + پس پرسید یاران خود را + ھل تجدون لی رخصۃ فی التیمم + آیا می یابید برای من رخصت در تیمم +
قالوا ما نجد لک رخصۃ + گفتند یاران وی نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم + وانت تقدر علی الماء + و حال آنکہ تو قدرت داری بر آب و آب موجود است
نزد تو و فہم کردند این جماعہ از قول حق سبحانہ فلم تجدوا ماء کہ وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع ست از جواز تیمم و ندانستند کہ مراد قدرت بر استعمال
و عدم تضرر بآنست + فاغتسل + پس غسل کرد آن مرد + فمات + پس بمرد + فلما قدمنا علی النبی + پس آنگاہ کہ قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اخبر بذلک
خبر کردہ شد آنحضرت باین واقعہ + قال + فرمود + قتلوہ قتلہم اللہ + کشتند او را بکشد ایشانرا خدای تعالی و ازینجا معلوم شد کہ تکلم بچنین دعا بسبب
جائز ست از اہل حقیقت بعد از آنکہ اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد + الا سألوا اذ لم یعلموا + چرا سوال نکردند علما را وقتی کہ ندانستند حکم را + فانما
شفاء العی السؤال + پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافہمیدن مراد و نرسیدن بوی مگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان + انما کان
یکفیہ ان یتیمم + این ست جز این نیست کہ بس بود او را کہ تیمم میکرد + ویعصب علی جرحہ خرقۃ + و می بست بر جراحت خود جامہ پارہ + ثم یمسح علیہا + بعد از آن
مسح میکرد بر آن خرقہ + ویغسل سائر جسدہ + و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث امر ست بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن + رواہ ابوداؤد
وروی ابن ماجہ عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس + وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر + بیرون آمدند دو مرد در سفری
فحضرت الصلوۃ + پس در آمد وقت نماز + ولیس معہما ماء + و نبود با ایشان آب + فتیمما صعیدا طیبا + پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند
فصلیا + پس بگزاردند نماز + ثم وجدا الماء فی الوقت + پس تر یافتند آب را در وقت نماز یعنی ہنوز وقت باقی بود کہ آب یافتند + فاعاد احدہما
الصلوۃ بوضوء + پس بازگردانید یکے از آن دو مرد نماز را بوضو + ولم یعد الآخر + و بازنگردانید دیگری + ثم اتیا رسول اللہ + پس تر آمدند آن دو مرد نزد
پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم فذکرا ذلک + پس ذکر کردند این قصہ را + فقال للذی لم یعد + پس گفت آنحضرت مر آنکس را کہ بازنگردانید نماز را
اصبت السنۃ + یافتی تو طریقہ مسلوک را در دین کہ بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعادہ نکردی حکم شریعت ہمین ست
واجزأتک صلوتک + و بس ست ترا نمازی کہ کردی + وقال للذی توضأ واعاد + و گفت آن حضرت مر آنکسے را کہ وضو کرد
و بازگردانید نماز را + لک الاجر مرتین + مر ترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار بادای فرض بہ تیمم بجہت عذر و بار دیگر بگزاردن
نماز نفل نزد زوال عذر + رواہ ابوداؤد والدارمی + روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و دارمی + وروی النسائی نحوہ + و روایت
کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ + وقد روی ہو وابوداؤد ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا + و بتحقیق روایت کرد نسائی و ابوداؤد نیز از عطاء
بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال + الفصل الثالث + عن ابی الجہیم بن الحارث بن الصمۃ + بکسر صاد و فتح میم مشدد + قال اقبل النبی

گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل + از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه + فلقیه رجل +
پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که ابوالجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود
از طریق اعرج + فسلم علیه + پس سلام کرد آنمرد بر آنحضرت + فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم + پس نداد آنحضرت جواب سلام او را + حتی اقبل علی الجدار + تا آنکه
روی آورد آنحضرت بر دیوار + فمسح بوجهه ویدیه + پس مسح کرد بروی مبارک خود و هر دو دست خود + ثم رد علیه السلام + پس جواب سلام وی داد او را
این حدیث هر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجهه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین حدیث نیز وجهه و ذراعیه آمده است
اما از ضرب و ضربتین ساکت ست + متفق علیه + وعن عمار بن یاسر + رض + انه کان یحدث انهم تمسحوا + و روایت ست از عمار که وی حدیث میکرد
که صحابه مسح کردند + وهم مع رسول الله + وحال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم بالصعید + بخاک + لصلوة الفجر + برای نماز بامداد +
فضربوا باکفهم الصعید + پس بزدند بکفهای دست خود خاک را + ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة + پستر مالیدند بروبهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند
چنانکه در وضو میکنند + ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید + پستر بازگشتند پس بزدند بکفهای خود صعید را + مرة اخری + بار دیگر + فمسحوا بایدیهم کلها +
پس مالیدند بدستهای خود تمامه دستها را + یعنی الی المناکب والآباط + تا دوشها بر ظاهر و تا بغلها در باطن + من بطون ایدیهم + بیان آباط است
رواه ابوداؤد + این حدیث از عمار نص ست در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربهٔ واحده و تاویلش معلوم شد لیکن
درین حدیث تا مناکب و آباط آمده و غالباً نظر قوم بدان افتاد که ایدی در آیت تیمم مقید بنهایت نیامده و ید تمام کل ست از غیر ملاحظهٔ فرعیت
تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم مے گردد و جمهور نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول
بیان از جانب شارع فافهم + باب الغسل المسنون + بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت
و نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب ست نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب
عیدین نیز حدیثے نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکهه
ابن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبدالله بن عمر از
حدیث موطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل مے کرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند
که حدیثی درینباب صحیح شده است و نیز مؤلف غسل روز عرفه ذکر نکرده و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق
مسنون است و در احادیث صحیحه واقع و اگر از جهت آن ذکر نکرد که در فصل مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و از اینجا نیز ذکر کرد و بعد از آن بدانکه اختلاف
در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بر روایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب ست از جهت ورود آن بصیغه امر
چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسے که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل
جمعه واجب است بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است
چنانکه از احادیث که درین باب وارد آورده معلوم گردد + الفصل الاول عن ابن عمر + رضی الله عنهما + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة
فلیغتسل + چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار آنست که غسل برای نماز جمعه است نه برای آن طهارت نماز جمعه بگزارد و بعضی گفته اند که

برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و در روایت لنصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از
شما را جمعه متفق علیه * وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه
واجب ست بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ ست زیرا که بر غیر بالغ هیچ چیز واجب نبود متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل * واجب و سزاوارست بر هر مسلمان که غسل کند * فی کل سبعة ایام یوما * در هر هفت روز یکروز که
مراد روز جمعه است * یغسل فیه رأسه وجسده * بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام
اشارت ست بسبب وجوب غسل در روز جمعه * متفق علیه * الفصل الثانی * عن سمرة * بفتح سین و ضم میم * بن جندب صحابی مشهورست حلیف
انصار نزول کرد کوفه را و بعض گویند بصره را و معاوی دست در بصره بود و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند ازوی حسن بصری
و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین و قیل ست و خمسین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ یوم الجمعة * کسیکه وضو کند
روز جمعه * فبها * پس باین خصلت و رخصت میاید اهل فضیلت و طهارت را یا فی آنست که بروی باد که اخذ کند باین خصلت که در ادای فرض
کافی است * ونعمت * و نیکو خصلت ست این در حد ذات اگرچه مفضول ست نسبت بغسل * ومن اغتسل فالغسل افضل * و کسیکه غسل کند
پس غسل با فضلیت ست * رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی * وعن ابی هریرة * رض * قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من غسل میتا فلیغتسل * کسیکه بشوید میت را پس باید که غسل کند از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشه غسل و جزآن * رواه ابن ماجة
روایت کرد این حدیث را ابن ماجة * وزاد * و زیاده کرده است * احمد والترمذی وابوداود * این را که * ومن حمله فلیتوضأ * و کسیکه بردارد میت را
یا جنازه را که دروی میت ست باید که وضو کند و گفته اند که مراد بحمل میت مس اوست و این توجیه مناسب ست بمعنی اول یا مراد آنست که باید
در وقت حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز و این ملائم معنی ثانی نیست و بعض گفته اند که برداشتن میت قربت ست و قربت بالطهارت
اولی است و به تقدیم وضو بجهت حمل واجب نیست و همچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما نیست و در جامع الاصول
می آرد که اسماء بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وی پس ازان پرسید از انها که حاضر بودند از مهاجران و گفت که من روزه
دارم و امروز روز سخت سرد است آیا واجب است بر من غسل همه گفتند که واجب نیست و از موطا می آرد که ابن عمر تجهیز و تکفین کرد پسر را که مر سعید بن زید
را بود و برداشت او را پس ازان * آمد و نماز گذارد و وضو نکرد ترمذی گفت که درین باب از علی و عائشه نیز حدیث آمده است و حدیث ابی هریرة حسن ست
و گفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل دهد میت را بعض گفته اند واجب است بروی غسل و نزد بعض واجب ست بروی وضو و بعض گفته اند
که مستحب ست غسل و اقل آنست که بشوید و عبد الله بن المبارک گفته که غسل کند و وضو * وعن عائشة * رض * ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع
روایت کرده عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز * من الجنابة * از جنابت * ویوم الجمعة * و در روز جمعه * ومن الحجامة
و از خون کم کردن * ومن غسل المیت * اما غسل از جنابت واجب ست و روز جمعه سنت و از حجامت و غسل میت مستحب و اجمع کردن این سه چیز
که مستحب ست الا نیز ما یکه اینها نیز واجب اند چنانکه اشارت بان کردیم * رواه ابوداود * مانند که از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت نفس نفیس
خود میت را غسل میداد و ازان غسل میکرد و بعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را ازان و امر میکرد بدان مع آنحضرت هرگز میت را خود

غسل نداده بود و بعض شروح از صاحب این ها نقل کرده که اول اقرب است از عبارت و صاحب حاوی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت او را
غسل کرده است و اصحاب دیگر نیز کرده اند والله اعلم. **وعن قیس بن عاصم** صحابیست قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تمیم و اسلام آورد در سال
نهم و چون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اهل الوبر بود عاقل حلیم شریف جواد معدود است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر او
انه اسلم. روایت است از قیس بن عاصم که وی اسلام آورده. فامره النبی. پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر
که غسل کند بآب و برگ کنار و این امر برای وجوب است اگر جنب باشد والا استحباب است و استعمال سدر بآب بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف است
رواه الترمذی وابو داود والنسائی. و ظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام باشد چنانکه در لفظ
ابی داود آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل و گفته اند که اصح آنست که امر کرده شود
اول بشهادتین بعد از ان غسل داده شود و اختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب و ثانی اصح است و همچنین مستحب است که سترده شود جاهای او و حلق کرده شود
و اختتان نموده شود. **الفصل الثالث عن عکرمة** مولای ابن عباس از فقهای مکه و تابعین است اصل او از بربر است باقی احوال
در مواضع دیگر نوشته شده است. قال ان اناسا من اهل العراق جاءوا. روایت است از عکرمه گفت که بعض مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس.
فقالوا. پس گفتند یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا. آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب. قال. گفت. لا. اعتقاد نمیکنم غسل را
روز جمعه واجب. ولکنه اطهر. ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل است از تطهیر بحذف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة است
یا پاکیزه تر است صاحب آن را. وخیر لمن اغتسل. و غسل بهتر است مر کسی را که غسل کند. ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب. و کسی که غسل نکند پس نیست
بروی غسل واجب و آثم نمیگردد بوی ترک آن. وساخبرکم کیف بدأ الغسل. گفت ابن عباس و زود است که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مشروعیت
غسل روز جمعه. کان الناس مجهودین. بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت. یلبسون الصوف. می پوشیدند جامه پشمینه بجهت فقر و بی سامانی
ویعملون علی ظهورهم. و کار میکردند بر پشتهای خود. وکان مسجدهم ضیقا. و بود مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان در ان تنگ. مقارب السقف
نزدیک بود سقف وی و در بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع آورده گویا مراد اجزای سقف اند و آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود
انما هو عریش. نبود مسجد مگر مانند خانه که برای سایه بسازند از برگها و شاخهای خرما و همچنین بود سقف مسجد و عریش نیز آن خانها را گویند که برای مو
بسازند. فخرج رسول الله. پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار. در روزی گرم. وعرق الناس فی ذلک الصوف. و عرق
کرده بودند مردم در ان پشمینها که پوشیده بودند. حتی ثارت منهم ریاح اذی بذلک بعضهم بعضا. تا آنکه برخاست از ایشان بویهای که ایذا میکردند بسبب آن
بعضی از ایشان بعض را. فلما وجد رسول الله. پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریاح. آن بویها را. قال. گفت. یا ایها الناس
ای مردم. اذا کان هذا الیوم. چون باشد این روز یعنی روز جمعه. فاغتسلوا. غسل کنید. ولیمس احدکم. و باید که بساید یکی از شما. افضل ما یجد من
دهنه. بهتر و خوشتر از آنچه بیابد از روغن خود. وطیبه. و خوشبوی خود. قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر. پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی و توانگری
و فراخی و خیر مال کثیر را گویند. ولبسوا غیر الصوف. و پوشیدند جامهای غیر پشمینه را. وکفوا العمل. و کفایت کرده شدند عمل را که در ان مشقت میکشیدند و وجه
معیشت بهم رسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت. ووسع مسجدهم. و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و نخست کسی که توسعه در مسجد کرد

عمر بن الخطاب بود پس اند عثمان بن عفان رضی الله عنهما + وذهب بعض الذی کان یؤذی بعضهم بعضا من العرق + ورفت پاره از آنچه ایذا میکرد
بسبب آن بعض مردم بعض را از عرق + رواه ابو داؤد + وحاصل این حکایت آنست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد چون
علت منتهی شد حکم نیز منتهی شد با نتهای علت چنانکه برطرف شد سهم مؤلفة القلوب ببرطرف شدن علت آن وبعض گفته اند که غسل اول واجب بود
بعد از ان منسوخ گشت اما قول بنسخ بی علم بتاریخ بعید ست وبعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب در جائی که واقع شده است
تاکید استحباب ست پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود وبعلت مذکور سابقا در غایت تاکید ومبالغه بود وپس از ان
تاکید ومبالغه رفت واصل استحباب باقیماند ووجه اول اوجه است وبعضی از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم + باب الحیض + حیض
در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی سے گویند چون سیلان کند آب وی وحوض نیز ازو ست ودر شرع عبارت ست از خونی که از رحم
آید بے علت وولادت وآنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند وآنچه بعد از ولادت رود آنرا نفاس خوانند بالکسر ومحیض نیز بمعنی حیض آید وحیضه
بکسر حا حالتی که زن بران باشد وبفتح یکبار حیض آمدن وگفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد ست پس در زمان حمل مصروف میگردد بحکمت
الهی بتغذیه ولد ازین جهت است که حیض نمی آرد حامله وچون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از ان خون آن نفاس باشد وبعد از ان
نیز میگرداند آن خون را که ماده حیض بود وبازین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد واگر نه حامله ونه مرضعه بود باقی میماند خون وچون مصرفی ندارد
بیرون می آید واغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت ومزاج اقتضا کند بیرون آید اما ابتدای حیض در حدیث آمده است
که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم ونیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و
زنان ایشان در مساجد جمع مے شدند ونماز میکردند ومختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض ومنع کرد ایشانرا از در آمدن در مساجد
ودر تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث واقع شده است منافات عنای بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بیواسطه مراد نیست
وحاکم وغیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم + الفصل الاول عن انس + قال ان الیهود کانوا
اذا حاضت المرأة فیهم + گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان + لم یؤاکلوها + باهم نمیخوردند با آن زن + ولم یجامعوهن
فی البیوت + ونمی بود آوردند زنان را در خانه وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها + فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم النبی + پس پرسیدند
یاران پیغمبر پیغمبر را ازین حال یهود که حق ست یا باطل + فانزل الله تعالی + پس فرو فرستاد خدای تعالی برای رد یهود این آیت را که + ویسألونک عن المحیض
الآیة + تا آخر آیت تفسیرش آنکه مے پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب ایشان که حیض چرک وپلیدی ست که طبع از ان نفرت دارد
وانید امساک شد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس کناره گیرید از زنان ویکسو کنید زنانرا در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن ونزدیک نشوید زنانرا تا آنکه
پاک شوند + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + در تفسیر وبیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض + اصنعوا کل شیء
الا النکاح + بکنید با زنان همه چیز از مواکلت ومجالست ومخالطت مگر جماع + فبلغ ذلک الیهود + پس رسید این سخن یهود را + فقالوا ما یرید هذا الرجل + پس گفتند
یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم + ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه + که بگذارد از کار وبار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند
ما را در ان چیز + فجاء اسید بضم همزه وفتح سین مهمله + بن حضیر بضم حای مهمله وفتح ضاد معجمه + وعباد بفتح عین وتشدید موحده + بن بشر بکسر بای موحده وسکون

شتین معیم به دو صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی فقالا یا رسول الله ان الیهود تقول کذا و کذا بدرستیکه یهود می گویند از مضار
و مفاسد و علل و اسقام مجامعت و مخالطت با زنان در حالت حیض افلا نجامعهن یعنی آیا پس مجامعت و مصاحبت نکنیم با زنان در این
حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن بلفظ استفهام و در بعض فلا نجامعهن بلفظ نفی یعنی طلب فتغیر وجه رسول الله پس گردید از حال خود روی مبارک
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران دو صحابی که این حرف
گفتند و سوء ادب نمودند فخرجا پس بیرون آمدند آن دو صحابی فاستقبلتهما هدیة من لبن پس پیش آمد آن دو کس را شخصی که می آورد
پیشکش از شیر الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فارسل فی آثارهما پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را و طلبیدن را
فسقاهما پس نوشانید ایشان را شیر که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست
فعرفا انه لم یجد علیهما پس دانستند آن دو صحابی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کنت اغتسل انا والنبی گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم من اناء واحد از یک ظرف وکلانا جنب و حال آنکه ما
هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت وکان یامرنی فاتزر و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بر بندم در ته خود پس
ازار بر بستم و اتزر بتای مشدد آمده و بمقتضای قاعده صرف فائتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است فیباشرنی پس می سود
و میرسانید بدن خود را ببدن من وانا حائض و من حائض بودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد
ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد
که استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی در غیر فرج جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که گویا در آخر توسعه
و ترخیص کردند و غیر وطی هر چه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را در مجامعه سه مذهب است
اصح آنست که حرام است و دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و بوثوق ثقه باشد
بجود دیا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است والا نه وکان یخرج راسه الی و عائشه گوید که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را
از مسجد بسوی من که در خانه میبودم و هو معتکف و حال آنکه آنحضرت معتکف می بود فاغسله پس میشستم من سر مبارک او را وانا حائض و من حائض
می بودم و از اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست است متفق علیه
وعنها قالت کنت اشرب وانا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائض بودم ثم اناوله النبی
پس میدادم آن را به پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من فیشرب پس می نوشید اعنی
صحبتی و عنایتی که بمن داشت واتعرق العرق و می بودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان وانا حائض و حال آنکه من حائض بودم
و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت از وی خورده شده است ثم اناوله النبی بعد از ان میدادم آن استخوان را به پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فیضع فاه علی موضع فی پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من و در اینجا فیاکل نه گفت گویا مقصود همان دهان نهادن بجای دهان محبوب
بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بران استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه بسیار است رواه مسلم وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم

یتکی فی حجری وانا حائض + بود آنحضرت که تکیه می کرد در کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح حا و کسر هر دو آمده است ثم یقرأ القرآن پس میخواند
آنحضرت قرآن را متفق علیه وعن عائشة قالت قال لی النبی گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناولینی الخمرة من المسجد بده
و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره بضم خا و سکون میم در اصل سجاده خرد از حصیر بهمان قدر که یک کس بران نماز
تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند و بگیرد + فقلت انی حائض + پس گفتم من که من حائضم چگونه دست در مسجد درآرم +
فقال پس گفت آنحضرت دست درآر باکی نیست + ان حیضتک لیست فی یدک + بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو + رواه مسلم + وعن میمونة قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرط + گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگزارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم درازی از صوف یا خز + بعضه علیّ و بعضه
علیه + پاره ازان گلیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت + وانا حائض + و حال آنکه من حائض بودم متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض
پاک ست جز فرج والا نماز در جامه که پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود + الفصل الثانی + عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اتی حائضا او امرأة فی دبرها کسی که بیاید حائض را یا زنی را در دبر وی خواه حره باشد یا امت تا جماع کند او را در جانب
پس + او کاهنا + یا بیاید کاهن را و پرسد حکم اوست تا بپرسد ازو اشیا را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب طب در پی بیاید ان شاء الله تعالی + فقد
کفر بما انزل علی محمد + پس بتحقیق کافر شد بدینیکه فرستاده شده است بر محمد + رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وفی روایتهما + و در روایت ابن ماجه و دارمی
اینچنین آمده که + فصدقه بما یقول + یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزی که میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید + فقد کفر + پس
بتحقیق کافر شد بآنکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر اینچنین باشد مراد کفران نعمت ست و مقصود تغلیظ
این شنایع و تشنیع بر آنهاست شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت ست
از جهت شهرت حرمت وی در ادله بعضی اجماع بر تحریم او نیست چه جای آنکه از ضروریات دین باشد و باستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف
است چنانکه میگوید انتهی و بعض تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکرتر باشد اما اتیان مذکور در غایت شدت و شناعت ست که
استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست + وقال الترمذی + و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث + لانعرف هذا الحدیث
الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمة عن ابی هریرة + نمیشناسیم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه و وی از ابی هریره
و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول است بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابوتمیمه الهجیمی
نام وی طریف بن مجالد است انتهی و در تقریب گفته است از حکیم اثرم بصری در وی لین ست از طبقه سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که
لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نود و هفت رفته از عالم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین گفته است
که ثقه است و عجلی گفته است ان شاء الله تعالی + وعن معاذ بن جبل قال قلت + روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم + یا رسول الله ما یحل لی من امرأتی
وهی حائض چه چیز حلال ست مرا از زن من در حالتی که وی حائض ست + قال ما فوق الازار + فرمود آنحضرت حلال ست چیزی که بالای ازارست این
مؤید مذهب امام ابوحنیفه ست و با وجود آن فرمود + والتعفف عن ذلک افضل + و پارسائی نمودن و باز ایستادن ازان فاضلتر ست ازترس آنکه مبادا بوطی کشد
که حرام ست واما آنحضرت مامون ست ازان + رواه رزین وقال محیی السنة اسناده لیس بقوی + روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنة

که اسناد او قوی نیست + وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وقع الرجل باهله وهی حائض + وقتیکه جماع کند مرد با اهلیه خود
در حالت حیض فلیتصدق بنصف دینار + پس باید که تصدق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک بیک روپیه وثمن آن باشد وبعض یک دینار گفته
وبعض عتق رقبه گفته وبعض گفته که در آغاز خون دینار ودر پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون ونصف دینار بعد از انقطاع وبعض عتق رقبه گفته وبعضی گفته

که اکثر بر آنند که کفارت آن استغفارست وبس مذهب شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند + رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجه + وعنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار واذا کان دما اصفر فنصف دینار + وهم از ابن عباس ست از آنحضرت که فرمود وقتی که باشد
حیض خون سرخ پس کفارت آن دینارست وچون باشد زرد کفارت او نصف دینارست واین موافق آن قول ست که از بعض نقل کرده شده
که در آغاز خون دینارست ودر پایان آن نصف واحتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد + رواه الترمذی + وگفته است که کفارت نزد اتیان
حیض از ابن عباس آمده واین قول بعضی از اهل علم ست وامام احمد واسحق باین قائل اند وابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را ونیست
کفارت بروی که واز بعض تابعین نیز همچنین منقول ست وسعید بن جبیر وابراهیم نخعی از ایشانست + الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال ان رجلا
سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال + روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب واز اکابر تابعین ست وامام زین العابدین
علی بن الحسین در مجلس او مے نشست وسماع حدیث میکرد وباقی احوال در جای دیگر نوشته شده وارسال میکرد در حدیث گفت که مردے
پرسید از آنحضرت پس گفت آن مرد + ما یحل لی من امرأتی وهی حائض + چه چیز حلال ست مرا از زن من در حالتی که وی حائض ست + فقال
رسول الله + پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تشد علیها ازارها + استوار می بندی بر زن ازارش را + ثم شأنک باعلاها + بستر
کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح ست وما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است + رواه مالک والدارمی مرسلا +
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر + گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم
از بستر بر بوریا + فلم نقرب رسول الله صلی الله علیه وسلم + پس نزدیک نمی شدیم یعنی ازواج پیغمبر آنحضرت را + ولم ندن منه حتی نطهر + وقریب نمی شدیم
از وی تا آنکه پاک نمی شدیم + رواه ابوداؤد + ظاهر این حدیث منافی ست بعض احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت ومخالطت
آنحضرت با ازواج مطهره خود در حالت حیض وجواب مے دهند با آنکه شان ایشان با آنحضرت نگاهداشت ادب چنین بود که ملاحظه میکردند از خود بمباشرت
ومبادرت نمیکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را بخود می طلبید پس میرفتند وبعض گفته اند که این حدیث منسوخ ست باحادیث مباشرت ومخالطت
پوشیده نماند که در اکثر نسخ فلم نقرب ست بنون چنانکه تقریر کردیم ومیگویند در جمیع نسخ اصل ابی داؤد همچنین ست وبعض فلم یقرب بیا نیز روایت کرده اند یعنی نزدیک
نمی آمد آنحضرت ویا از قربان ست بمعنی جماع والله اعلم + باب المستحاضة + مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض ونفاس بلکه از رگی
که نام او عاذل است والفاظ که مشتق ست از استحاضه همه بلفظ مجهول مستعمل میشوند وبعض الفاظ هستند که غیر مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون واغمی از اغماء وذلک
سماعی وحکم وی حکم معذوران ست مثل سلس بول ومانند آن ووی نماز میگزارد وروزه میدارد وجماع با وی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید
الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش + بضم حای مهمله وفتح موحده وسکون تحتانیه وشین معجمه + الی النبی
صلی الله علیه وسلم فقالت + گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات ست وقرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی امرأة استحاض فلا اطهر

بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم پس پاک نمیشوم هرگز + افادع الصلوة + آیا پس بانم نماز را قیاس بحیض کرد که همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن
درست نیست در استحاضه نیز نباشد + فقال + پس گفت آنحضرت + لا + یعنی نماز را + انما ذلک عرق ولیس بحیض + نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها و نیست
حیض که از رحم میرود و در حیض چون در هر ماهی چند روز البته میرود از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود در قضای
روزه واجب گردانیدند نه قضای نماز بعد از ان حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود + فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة + پس چون پیش آید ایام حیض تو گزار
معتاده است همان ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدیه است اکثر حیض که ده روز است این در مذهب ماست و نزد ائمه دیگر در مبتدیه عمل بتمیز میکنند یعنی اگر
خون سیاه غلیظ است از حیض است و اگر چنین نیست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمیز متعسر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند و ظاهر است
که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم + واذا ادبرت + و چون بگذرد ایام حیض تو + فاغسلی عنک الدم + پس بشو از خود خون را + ثم صلی + پس نماز بگزار +
متفق علیه + الفصل الثانی + عن عروة بن الزبیر + تابعی کبیر ست برادر عبدالله بن الزبیر پسر اسما بنت ابی بکر صدیق رض + عن فاطمة بنت ابی حبیش انها
کانت تستحاض + عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد + فقال لها النبی + پس گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا کان دم الحیض فانه دم اسود + چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه + یعرف + شناخته میشود باین نشان + فاذا کان
ذلک فامسکی عن الصلوة + پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است + فاذا کان الآخر فتوضائی وصلی + پس چون باشد
خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گزار چنانکه حکم معذوران ست + فانما هو عرق + پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است
رواه ابوداود والنسائی + وعن ام سلمة قالت ان امرأة کانت تهراق الدم + بضم تا و فتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این لفظ در کتب
آن و شرح کرده شده است + علی عهد رسول الله + در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم + پس استفتا کرد و پرسید
مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت + فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضهن من الشهر + پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها را که بود
آن زن که حیض میکرد در آن شبها و روزها از ماه + قبل ان یصیبها الذی اصابها + پیش از آن که برسد آن زن را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه
دائمی + فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر + پس باید که ترک کند نماز را بمقدار آن ایام از ماه + فاذا خلفت ذلک فلتغتسل + پس چون خود بگذارد آن قدر را
از زمان یعنی فارغ شود از ان پس باید که غسل کند + ثم لتستثفر بثوب + پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پارچه که منع کند سیلان دم را
تفرشبانه و فای مفتوحین پارچه + ثم لتصل + پس باید که نماز بگزارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است و جائز ست او را دخول مسجد و اعتکاف
و طواف و امثال آن + رواه مالک وابوداود والدارمی وروی النسائی معناه + وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده + روایت است از
عدی بن ثابت از پدرش از جدش + قال یحیی بن معین + گفته است یحیی بن معین در تعیین نام + جد عدی اسمه دینار + نام جد عدی دینار است و عدی
بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی مفرط ست و دارقطنی گفته رافضی
غالی ست اما ثقه و صدوق است مات سنه ست عشر ومائة + عن النبی + جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة + که آنحضرت
گفته است در حق مستحاضه + تدع الصلوة ایام اقرائها + ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها + آن روزها که بود آن مستحاضه
که حیض میکرد در آن روزها + ثم تغتسل + پس غسل میکند + وتتوضأ عند کل صلوة + و وضو میکند در وقت هر نماز + وتصوم وتصلی + و روزه میدارد و نماز میگزارد

رواه الترمذی و ابوداؤد + وعن حمنة + بفتح حای مهمله و سکون میم + بنت جحش + بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش ست نخست تحت مصعب بن عمیر بود و چون شهید شد مصعب طلحه بن عبید الله گرفت + قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة + گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت + فاتیت النبی + پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه + تا طلب فتوی کنم او را + واخبره و خبر دهم او را از حال خود و واقعه خود + فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش + پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات المؤمنین است + فقلت + پس گفتم + یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة + بدرستیکه من استحاضه کرده میشوم استحاضه بسیار سخت + فما تأمرنی فیها + پس چه میفرمائی مرا در حکم آن استحاضه + قد منعتنی الصلوٰة والصیام + بتحقیق منع کرده مرا استحاضه نماز و روزه را + قال انعت لک الکرسف + گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پاره پنبه را که بر کنی بدان فرج خود را و کرسف بضم کاف و سین پنبه + فانه یذهب الدم + زیرا که آن دور میکند خون را و منع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر تا خون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض و استحاضه متحقق نگردد + قالت + گفت حمنه + هو اکثر من ذلک + خون بیشتر ست ازین که باز دارد آنرا کرسف + قال فتلجمی + بفتح لام و جیم مشدد فرمود پس لجام بربند فرج خود را یعنی جامه ببند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرسف بالای آن و ظاهر اول ست + قالت + گفت حمنه + هو اکثر من ذلک + خون بیشتر ازان است + قال + گفت آنحضرت + فاتخذی ثوبا + پس بگیر جامه را یعنی زیر لگام + قالت هو اکثر من ذلک + گفت ازین هم بیشتر ست + انما اثج ثجا + انیست خبر این نیست که میریزم خون را ریختن سخت مانند باران + فقال النبی + پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سامرک بامرین + بزودی امر کنم ترا بدو چیز + ایهما صنعت + هر کدام یکے ازان دو را که بکنی و قوت آن و قدرت بران داشته باشی نه بر دیگری + اجزأ عنک من الآخر بسندگی میکند ترا از دیگری آنها را بر فع و نصب هر دو خوانده اند + وان قویت علیهما + و اگر قوی و قادری بر هر دو که هر کدام را که بتوانی کرد فانت اعلم + پس تو دانا تری بانچه اختیار کنی ازان دو + قال انما + گفت آنحضرت مر حمنه را در بیان حقیقت استحاضه و تسلیه و تعزیه وی انما هذه رکضة من رکضات الشیطان + نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خبط و حیرت که افتاده تو را در ان مگر زدنی از زدنهای شیطان یعنی افساد و ضرر از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو و طهارت و نماز تو و اصل رکض و رفع و جنبانیدن پا و زدن بپا در برانگیختن اسپ برای دوانیدن و اینجا معلوم مشهور که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که علتها اگر فتار میگرداند که بدن از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد و بعد ازان بیان آن دو امر میکند و میفرماید فتحیضی + بتشدید یای مشدده + ستة ایام او سبعة ایام + پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک نماز و صلوٰة و صوم شش روز یا هفت روز از انچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که اورا شک بود و مخیر یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و آنکه فرمود + فی علم الله + یعنی نیست که رجوع تو بآن عادت سند ج است در انچه دانسته است ترا خدای تعالی نزد یا ان من یا داخل ست در انچه دانسته و تشریع نموده است مر مردم را و اگر او برای شک باشد این قول راوی مشهود معنی والله اعلم که بیست ایام فرمود یا سبعة ایام ثم اغتسلی پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند حتی اذا رایت انک قد طهرت + تا آنکه چون دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن ایام مذکوره + واستنقأت + و پاکیزه شدی بحسب مقدور + فصلی ثلثا و عشرین لیلة + پس بگزار نماز بست و سه شبانه روز را یا ایام

حیض ہفت روز اعتبار کنی + او اربعا وعشرین لیلة + یا بیست وچهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی + وایامها + ودر روزہای این شبها یعنی بعد غسل
کردن برای هر نماز چنانکه حکم مستحاضه است + وصومی + وروزه دار + فان ذلک یجزئک + پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا + وکذلک فافعلی کل شهر
وهمچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبیست وسه روز یا بیست وچهار روز نماز وروزه کن
کما تحیض النساء + چنانکه حیض میبینند زنان + وکما یطهرن + وچنانکه پاک میشوند ایشان + میقات حیضهن وطهرهن + در وقت حیض خود وطهر خود یعنی ازان
میان اعتبار کنی ازان دو امر که مخیر گردانید در ان بقول خود + وان قویت علی ان تؤخرین الظهر + واگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض
بر تاخیر کردن ظهر از وقت + وتعجلین العصر + وشتابی کردن بعصر وگزاردن آن در اول وقت + فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر + پس یک غسل کنی
وجمع کنی میان این دو نماز که ظهر وعصر است + وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین + وتاخیر کنی مغرب را وشتابی کنی عشا را وگزاردن
آن در اول وقت پس غسل کنی وجمع کنی میان دو نماز + فافعلی + پس بکن این دو غسل را وجمع را میان این نمازها + وتغتسلین مع الفجر + وگر قوت داری
که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر + فافعلی + پس بکن آنرا وگزار آن نماز فجر + وصومی + وروزه بدار + ان قدرت علی ذلک + اگر قدرت داری بر انچه ذکر
کرده شد و تاخیر ظهر ومغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت گذارد در وقت عصر وعشا چنانکه جمع میکنند مسافر در مذهب شافعی جمع
تاخیر چنانکه از امام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه که حقیقة اول ... جمع صوری نام
چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده وحدیث آینده ... پس حاصل این ... غسل ... ظهر ... دیگر ...
فجر وصورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند چنانکه در ضمن قول وی فرمود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارت ست بآن زیرا که ازین
عبارت مجوزی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد واین مذهب امیر المؤمنین علی وعبد الله بن مسعود وابن الزبیر وجماعه از تابعین ست وطیبی گفته
که این مذهب اشبه والیق است بفقه ومذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد واین مذهب اشبه است باین حدیث که در وی تسهیل
وتیسیر ست نسبت بغسل برای هر نماز واشارت باین ست که گفت + قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی + واین یعنی غسل کردن
بر وجه مذکور خوشتر آینده ترست نزد من از امر دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل وتیسیر برامت ودر حدیث آمده ما خیر
بین الامرین الا اختار ایسرهما + رواه احمد وابو داود والترمذی + الفصل الثالث + عن اسماء بنت عمیس + بضم عین وفتح میم صحابیه جمیله
صالحه ست هجرت کرده همراه زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برای وی عبد الله بن جعفر را ومحمد وعون را پس هجرت آورد بمدینه وچون شهید شد
جعفر تزوج کرد او را ابو بکر صدیق وتولد کرد محمد بن ابی بکر را وچون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی ابن ابی طالب پس زائید برای وی یحیی
وبود از خادمان ومحبان ومخلص فاطمه زهرا واهل بیت نبوت روایت کرده اند ازوی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب وعبد الله بن عباس وابو موسی اشعری رضوان الله
علیهم اجمعین + قالت قلت + گفت اسما گفتم + یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا + فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین چندین
... فلم تصل + پس نماز نگزارده + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب + سبحان الله ان هذا من الشیطان + بدرستیکه
این علت از شیطان ست که ویرا از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث گذشت انما هو رکضة من رکضات الشیطان + لتجلس فی مرکن + میباید که بنشیند آن زن
در مرکن بکسر میم وسکون را وفتح کاف نام آوندی کلانست که گرفته میشود در وی آب برای غسل + فاذا رأت صفارة فوق الماء + پس چون ببیند زردی بالای آب

وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون نمی شود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه میابد اگرچه ظاهر نیست واین غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر می باشد و عصر بوقت اصفرار آفتاب وقت مکروه است مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید + فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا + پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل + وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا + و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل + وتغتسل للفجر غسلا واحدا + و غسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت + وتتوضأ فیما بین ذلک + و باید که وضو کند فیما بین ذلک + و در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد تنفل است در اوقاتی که در میان این نمازهاست اگر خواهد تنفل کند از برای وضو کند + رواه ابوداود وقال + و گفت ابوداود + روی مجاهد عن ابن عباس + روایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل + هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز + امرها ان تجمع بین الصلوتین + فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله و توفیقه ترجمه کتاب الطهارة والحمد لله تعالی و الشکر [illegible] + کتاب الصلوة + صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة ازین جهت گفتند که مشتمل است بر این معنی و گفته اند بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و راست کردن آن بآتش نیز آمده و این معنی نیز مناسب است بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد بآتش محبت و میسوزد گناهان او را و راست میگرداند از کجی که در طبیعت اوست + الفصل الاول + عن ابی هریرة رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس + نمازهای پنجگانه + والجمعة الی الجمعة + و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر + ورمضان الی رمضان + و روزه ماه رمضان تا روزه ماه رمضان دیگر + مکفرات لما بینهن + کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها اذا اجتنبت الکبائر + وقتیکه یکسو کرده شود و پرهیز کرده شود گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمیشوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده می شوند اگر حق بندگان بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد + رواه مسلم + اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای پنجگانه مکفر شدند برای جمعه چه ماند و چون بجمعها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفرند و صلاحیت آن دارند که اگر یکی نشد دیگری میشود مثلا اگر کسی در نماز تقصیر کرده جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در رمضان [illegible] تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر همه جمع شوند هیچ مکفر گردد و باعث زیادت [illegible] شود و افزوده شد [illegible] که هر یکی در روشن کردن خانه کفایت دارد و [illegible] از ابی هریرة است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم + خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوئی که روان است بر در خانه یکی از شما + یغتسل فیه کل یوم خمسا + غسل میکند در وی در آن جوی هر روز پنج وقت + هل یبقی من درنه شیء + آیا باقی می ماند از چرک و ریم وی چیزی [illegible] + قالوا + گفتند [illegible] در جواب آنحضرت + لا یبقی من درنه شیء + باقی نمیماند از چرک وی چیزی + قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا + فرمود آنحضرت پس آن حال و مثال نمازهای پنجگانه است که محو میکند و پاک میگرداند خدای تعالی بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را + متفق علیه + وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة + گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را و گفته اند که نام آن مرد ابوالیسر است بفتح یای تحتانیه و سین مهمله از قبیله انصار بود و خرما فروخت پس زنی پیش وی آمده تا خرما بخرد پس او را با آن زن میل شهوت پیدا شد گفت خرمای بهتر درون خانه است بهتر ازین است [illegible]

بهانه زن را درون خانه برد و با وی بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فاخبره پس خبر داد آنحضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالی چه فرماید بعد ازان آنمرد نماز کرد فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد
خدای تعالی این آیه را که واقم الصلوة طرفی النهار و بر پا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد
از زوال آفتاب جانب شبانگاه است وزلفا من اللیل و بگزار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب
و عشا است و زلف بضم زا و فتح لام جمع زلفه بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و در ان جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی از
طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیده
ان الحسنات یذهبن السیئات مقصود اینست بدرستیکه نیکیها می برند بدیها را و مراد ببدی گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز و روزه و مرجیه این آیت
را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت بر انند که مخصوص بصغائر است بدلیل احادیث که دلالت دارند
بران کذا فی فتح الباری فقال الرجل پس گفت آنمرد یا رسول الله الی هذا آیا مراست این حکم و این فضل مخصوص بمن است قال
گفت آنحضرت لجمیع امتی کلهم مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است در تاکید و در بعض روایات کلهم نیست و فی روایة و در روایتی آن
چنین واقع شده لمن عمل بها من امتی مر هر کس راست که عمل کند بحسنات از امت من متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال
گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستیکه من رسیده ام و کرده ام فعلی را که موجب حد است فاقمه علی پس برپا کن
حد را بر من و بزن حد مرا قال و لم یساله عنه گفت انس نپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است وحضرت الصلوة و حاضر شد نماز و در رسید
وقت آن فصلی مع رسول الله پس بگزارد آنمرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الرجل پس هرگاه که بگزارد
آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله بدرستیکه من کرده ام کاری که موجب حد است
پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خدا است قال الیس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست که بتحقیق گزارده تو نماز با ما قال نعم گفت
آری گزارده ام نماز با شما قال گفت آنحضرت فان الله قد غفر لک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناه ترا او حدک
شک راوی است که ذنبک فرمود یا حدک متفق علیه بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا یا سرقه و غیر آن و آنحضرت حکم کرد
بآمرزیده شدن آن بسبب نماز گزاردن وی با آنحضرت پس ازینجا معلوم میگردد که کبائر نیز مکفر میگردد مگر آنکه آنمرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگر چه در واقع
نه چنان بوده یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز ظاهر از نا پرسیدن آنحضرت و تحقیق نا کردن که صغیره کردی یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند
که آنحضرت دانسته بقرینه یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از جهت نپرسید و هم از جهت گفت آنمرد در کرت ثانیه که اقامت کن در من کتاب خدا را
یعنی حد آنچه باشد هر چه حکم خداست اقامت فرما کذا قالوا گفتم من و بخدا توفیق شاید که آن از خصوصیات نماز گزاردن همراه آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق
ثابت نشده همت نماز گزاردن آنمرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آنمرد را که وضو کند و بگزارد دو رکعت را و این نکته در خاطر کاتب حروف
مطرح افتاد و در بعض روایات تصریف امید که بصواب باشد و پرتوی از نور نبوت آن وقت باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سالت النبی گفت ابن مسعود
پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام یکی از عملها محبوب تر و فاضل تر است نزد خدای تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوب ترین عملها نماز گزاردن

در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف ست • قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب تر است • قال بر الوالدین • فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را • قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است • قال الجهاد فی سبیل الله • فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد • قال حدثنی بهن • گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت باین اعمال یا باین کلمات • ولو استزدته لزادنی • و اگر طلب زیادت میکردم از آنحضرت و می پرسیدم از حضرت از دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات آنحضرت است و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه • بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گزاردن در شب وقتیکه مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنکه دائم کنند و بران مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات است چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضلترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه نماز فاضلتر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد و بالجمله وجوه فاضلترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظ • **وعن جابر** رضی الله عنه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة • حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که نگذارد که بنده بکفر برسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع برطرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس میباشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد فاصله برطرف شد و این بآن متصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر • رواه مسلم • و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چنین مروی است که نزدیک تکفیر است و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس در زندان تا وقتیکه بگزارد نماز را •

## الفصل الثانی

**عن عبادة** بن الصامت • روایت است از عبادة بضم عین و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالی • پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی • من احسن وضوءهن و صلاهن لوقتهن کسیکه نیک کند برعایت سنن و آداب وضوء برای آن نمازها و بگزارد آنها را در وقت شان • و اتم رکوعهن و خشوعهن • و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم دران تهاون می نمایند • کان له علی الله عهد ان یغفر له • میباشد مر او را بر خدا عهد که بیامرزد او را مراد بعهد وعده حق تعالی است بآمرزیدن کسی و چون وعده او حق است و خلف دران جائز نه تعبیر بعهد کرده که شبیه میکرد و لازم میکند کسی بر خود و نگاه میدارد آنرا • ومن لم یفعل فلیس له علی الله عهد • و کسیکه نکند آنرا و نگزارد نماز را بران وجه پس نیست مر او را بر خدا عهد لازم بآمرزیدن

ان شاء غفر له وان شاء عذبه • اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل ست بران که تارک صلوة کافر نیست مرتکب
کبیره و واجب نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است • رواه احمد وابو داود وروی مالک والنسائی نحوه • وعن
ابی امامة رضی الله عنه روایت ست از ابو امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز
خود را • وصوموا شهرکم • و روزه دارید ماه خود را که رمضان است • وادوا زکوة اموالکم • و بدهید زکوة مالهای خود را اظهار او در ان وقت که انحکم کرده ان ایچ فرض
نشده بود • واطیعوا اذا امرکم • و فرمان برداری کنید خداوند امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکنند • تدخلوا جنة
ربکم • می در آئید بهشت پروردگار خود را • رواه احمد والترمذی • وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده • حال این اسناد در مواضع نوشته شده است •
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین • امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن و حال آنکه ایشان هفت ساله باشند
تا عادت کنند نماز گزاردن • واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین • و بزنید فرزندان خود را بر نا گزاردن نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید • و
فرقوا بینهم فی المضاجع • و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه ها چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و پرهیز است از مواضع
تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است
مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود و در هفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه
دران فرمود بآنکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم ازین جهت فرمود که تفریق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنه شهوت و وقوع در مفسده است
• رواه ابو داود • روایت کرد این حدیث را ابو داود از عمرو بن شعیب • وکذا رواه فی شرح السنة عنه • و همچنین روایت کرد محیی السنة در شرح السنة
از عمرو بن شعیب • وفی المصابیح • و روایت کرده در کتاب مصابیح • عن سبرة • بفتح سین مهمله و سکون بای موحده • بن معبد • بفتح میم و بای موحده
صحابیست ساکن مدینه منوره حدیث روایت کرده • وعن بریدة • رضی الله عنه بضم با و فتح را اسلمی از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع
نوشته شده است • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة • عهد امانی که میان ما و میان منافقان است نماز است مانکه منافقان
را نمی کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میگردانیم بجهت آنست که ایشان تشبه بمسلمانان در انقیاد ظواهر احکام دارند و عمده دران حاضر شدن ایشان
برای نماز • لزوم جماعت است • فمن ترکها فقد کفر • پس هر کس که از ایشان نگزارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او و بیرون آمد از دائره اسلام
و جاری نمیگردد بروی احکام مسلمانی و محتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت باشد و معنی مناسب تر است بقول
فقد کفر • رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه • الفصل الثالث • عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه • قال جاء رجل الی النبی • آمد
مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم • این مرد همان ابو الیسر است که قصه او گذشت یا دیگری است ظاهر همین است از جهت اختلاف و مغایرتی که در
هر دو حدیث است والله اعلم • فقال • پس گفت آن مرد • یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة • من رسیده ام و ملاعبت کرده ام با زنی دگر که ام
او را در نهایت مدینه و جانبی از دوران • وانی اصبت منها مادون ان امسها • و رسیدم که من رسیده ام از ان زن و کرده ام با وی آنچه جز جماع و پایان
کار است مانند بوس و کنار و جز آن • فانا هذا فاقض فی ما شئت • پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی • فقال له عمر • پس گفت
مر آن مرد را عمر رضی الله عنه • لقد سترک الله • بتحقیق پوشیده است ترا خدا تعالی این حال ترا بر مردم و آشکارا نساخت • لو سترت علی نفسک • اگر میپوشیدی

تو بر نفس خود بوده حکم همچنین است که گناه پوشیده را توبه هم پوشیده باید کرد و آشکارا کردن گناه پوشیده هتک حرمت شریعت است + قال ولم یرد
النبی صلی الله علیه وسلم شیئا + گفت عبد الله بن مسعود جواب باز نداد آن مرد را آنحضرت چیزی یا ذکر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عمر رض درین سخن که
گفت + وقام الرجل فانطلق + وایستاد آن مرد و روان شد + فاتبعه النبی + پس بفرستاد در پس آن مرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم رجلا + مردی را + فدعاه +
پس خواند او را + وتلا علیه هذه الآیة + وخواند بران مرد این آیت را که + واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات + تفسیر
این آیت در فصل اول معلوم شد + ذلک ذکری للذاکرین + آن یاد دادن و پند کردن است مر یاد کنندگان را این تتمه آیت است که در انجا ذکر نبود + فقال
رجل من القوم + پس گفت مردی از قوم و بعض گفته اند که آن مرد عمر است رضی الله عنه و بعض گفته اند معاذ بن جبل + یا نبی الله هذا له + ای پیغمبر خدا آیا
این حکم مر او راست + خاصة + فقال + پس گفت آنحضرت + بل للناس کافة + بلکه برای مردم است همه + رواه مسلم + وعن ابی ذر رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج زمن الشتاء + روایت است از ابی ذر که آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان + والورق یتهافت + وحال آنکه برگهای
درختان می افتاد پیاپی چنانکه در خزان می افتد + فاخذ بغصنین من شجرة + پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی + قال + گفت ابو ذر + فجعل ذلک
الورق یتهافت + پس افتادن گرفت برگهای آن درخت بیشتر از انچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت است که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد
قال فقال + گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و ندا کرد مرا که + یا ابا ذر قلت لبیک + بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی + یا رسول الله قال + گفت
آنحضرت + ان العبد المسلم لیصلی الصلوة یرید بها وجه الله + بدرستی که بنده مسلمان هر آینه میگذارد نماز را در حالیکه میخواهد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی
را بی شائبه غرض و عوض بلکه بمحض امتثال امر و طلب رضای او سبحانه + فتهافت عنه ذنوبه + پس پیاپی می افتد از بنده گناهان او + کما تهافت هذا الورق
عن هذه الشجرة + چنانچه می افتد این برگها ازین درخت و تهافت در هر دو جا برفع روایت است و در ثانی بفتح نیز آمده + رواه احمد + وعن زید بن خالد الجهنی
بضم جیم و فتح ها رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما + کسیکه بگزارد دو رکعت نماز را که سهو و غفلت نکند
دران یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگزارد + غفر الله له ما تقدم من ذنبه + بیامرزد خدای تعالی مر او را هرچه گذشته است از گناه وی یعنی صغائر + رواه احمد
وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوة یوما + روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز
را روزی + فقال + پس گفت آنحضرت + من حافظ علیها + کسیکه نگاهبانی کند بر نماز بادامت و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن + کانت له
نورا + باشد مر او را نماز سبب نورانیت + وبرهانا + وحجت قوی و پیدا + ونجاة + وسبب رستگاری او از عذاب + یوم القیمة + روز قیامت + ومن
لم یحافظ علیها + وکسیکه محافظت نکند بر نماز و نگذارد بر وجه مذکور + لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة + نباشد نماز برای وی نور و نه برهان و نه نجات + وکان
یوم القیمة + و باشد آنکس روز قیامت + مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف + با این کافران کنایت است از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید
است دران اگرچه اینها همیشه در دوزخ باشند و درجای بدتر ازان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از اشقیای قریش است که آنحضرت او را بدست شریف
خود روز احد بدوزخ رسانید و او را اشقای امت گویند + رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان + وعن عبد الله بن شقیق قال کان
اصحاب رسول الله + عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است و کبار ائمه ایشانست از عمر و علی و عثمان و عایشه سماع دارد مات سنة ثمان ومائة گفت
بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوة + اعتقاد نمیکردند هیچ عملی را که ترک او کفر باشد جز نماز + رواه الترمذی

**وعن ابی الدرداء** رضی قال اوصانی خلیلی گفت ابو الدرداء اندرز کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ان لا تشرک بالله شیئا که انباز مگردان بخدا چیزی را و کافر مشو وان قطعت وحرقت و اگر چه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی وصیت ست باخذ عزیمت وقطعت بتشدید و تخفیف هر دو روایت ست و حرقت بتشدید ولا تترک صلوة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته و اگر بخواب برد یا فراموش گردد آن چیزی دیگر ست فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمة پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته پس بتحقیق بیزار شد از وی عهد مسلمانی و بر آمد از دائرهٔ اسلام ولا تشرب الخمر و منوش شراب را فانها مفتاح کل شر زیرا که وی کلید هر بدی ست چه مانع و زاجر از بدی عقل ست و چون عقل رفت در هر بدی گشاده شد و لهذا او را ام الخبائث خوانند رواه ابن ماجه

**باب المواقیت** مواقیت جمع میقات ست بمعنی وقت و وقت زمانی مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمتها در ان میتوان دریافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانهٔ نعمت شب از امن و امان و عاقبت غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکم میت داشت و به بر آمدن روز حیاتی نو نصیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانهٔ این نعم و تلافی تقصیرات گذشته نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب جز آن مخصوص گشت بشکرانهٔ آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت ست از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر ببازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت تعیشی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت بر ایمانست و بالجمله عبادات همه از برای شکرانهٔ نعم ست و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی ست باید که بنده یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمدهٔ اوقات ست مقسوم و مقصور گردانید ما گر نه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت ست **مثنوی**

هر که او غافل از حق یکزمانست
در آن دم کافرست اما نهانست
اگر آن غفلتش پیوسته بودی
در اسلام بروی بسته بودی

نعوذ بالله من الکفر والکفران

**الفصل الاول عن عبد الله** بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس ابتدا به بیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست که بجماعت گزارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را الصلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب ست از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش آنکه میفرماید وکان ظل الرجل کطوله و بگردد سایهٔ شخصی مقدار درازی وی ورای فیء زوال که عبارت ست از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد ورای این سایه تا وقتیکه سایه مثل آن چیز گردد وقت پیشین ست ما لم یحضر العصر مادام که حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست و در وی دلیل ست برآنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده ست پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر ست و ابتدای وقت عصر و وقت العصر ما لم تصفر الشمس و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی شخص ست مادام که زرد نشده ست آفتاب و این وقت بی کراهت ست و وقت جواز تا وقت غروب ست و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد

ونزد بعض تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوارها افتاده ست چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمه ثلثه وابی یوسف ومحمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص ست بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین ست و بعض گفته اند که فتوی هم برین ست و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه ست بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آن گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد برابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته ست و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر را پیش از مثلین نکنند والله اعلم ۔ ووقت صلوة المغرب مالم یغب الشفق ۔ و وقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده ست شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت ست از سرخی که بعد از فرو رفتن آفتاب پیدا آید و عامه اهل لغت نیز برانند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی ست و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده ست و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول میکند حمرت پس میپوشد آن را دیوارها و گمان برده میشود که غائب شده و چون غائب گردد بیاض تعیین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت ست ولیکن اعتبار کرده ست بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت ست و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت ست و رافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا در هر دو روز در یک وقت گزارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نماز ها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر ست و شیخ محیی الدین نووی گفته ست که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید ست والله اعلم ۔ و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط ۔ و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه ست یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط ست یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر ترست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این در ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر ست ۔ و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس ۔ و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق ست تا آن زمان که نه بر آمده ست آفتاب و ظاهر حدیث آنست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعض گفته اند که وقت اختیار تا اسفار ست و بعد از وی وقت جواز ست ۔ فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة ۔ پس چون بر آید آفتاب باز مان از نماز ۔ فانها تطلع بین قرنی الشیطان ۔ پس بدرستیکه آفتاب می بر آید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده ست که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب نزدیک به ... [illegible] وقت طلوع و غروب پس میباشد مقابل کسیکه سجده میکند آفتاب را و واقع میشود سجده کفار بسوی او ... [illegible] در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او میکنند بسوی او سجده می برند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا تشبه نشود بپرستندگان جز خدا و عبادت پرستندگان شیطان ... [illegible] بدین خصلت موصوف باشند و در بیان معنی ... [illegible]

نیز کرده اند که در شرح مذکور اند * رواه مسلم * وعن بریدة رض قال ان رجلا سأل رسول الله * گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم عن وقت الصلوة * از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست * فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین * پس گفت آنحضرت
مر آن مرد را بگزار با ما نماز درین دو روز تا بنمائیم ترا اوقات نمازها را * فلما زالت الشمس امر بلالا * پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید *
فاذن * پس اذان گفت بلال * ثم امره * پستر فرمود او را که تکبیر برآرد * فاقام الظهر * پس تکبیر برآورد وی ظهر را * ثم امره فاقام العصر * پستر امر کرد بلال را
پس تکبیر برآورد عصر را * والشمس مرتفعة بیضاء نقیة * وحال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین
نیست و شک نیست که ارتفاع و بیاض و تفاوت در مثلین نیز میباشد * ثم امره فاقام المغرب * پستر فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را * حین غابت
الشمس * هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر * ثم امره فاقام العشاء * پستر امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را * حین غاب الشفق
* هنگام ناپیدا شدن شفق * ثم امره فاقام الفجر * پستر امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را * حین طلع الفجر * هنگامیکه برآمد صبح صادق درین روز
بگزارد آنحضرت نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است * فلما ان کان الیوم الثانی * پس چون شد روز دوم * امره فابرد بالظهر
فرمود او را به سرد گردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر * فابرد بها * پس سردی کرد در آن * فانعم ان یبرد بها * پس زیادتی کرد و مبالغه نمود
در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی بتمام سوق حدیث دانست که این ابراد و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم
آخر وقت چنانکه در دیگر نمازها کردند و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است و مانا که در آن وقت که این سائل آمد فصل تابستان
بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید * وصلی العصر والشمس مرتفعة * و گزارد نماز عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین نیز بلند بود و لیکن
اخرها فوق الذی کان * تاخیر کرد آنرا بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و علما
بران حمل میکنند بقرینه روایات دیگر * وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق * و بگزارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق و درین عبارت اشارتی
است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگزارد همین قدر کرد که پیش از شفق گزارد فافهم * وصلی العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل
و بگزارد عشا را بعد از رفتن سه یک از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرموده و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد
و نزد حنیفه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض تا نیم شب با کراهت بی اثم
و بعد از نیم شب با اثم * وصلی الفجر فاسفر بها * و بگزارد نماز بامداد را وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد * ثم قال این السائل عن وقت الصلوة * پستر گفت
آنحضرت کجاست آن سوال کننده از وقت نماز و کیست آن * فقال الرجل انا * پس گفت آن مرد منم یا رسول الله * قال وقت صلوتکم بین ما رأیتم * فرمود وقت
نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آنرا شناختید یا بین آن همه وقت است * رواه مسلم *

## الفصل الثانی

عن ابن عباس رض * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امّنی جبریل عند البیت مرتین * امامت کرد مرا جبرئیل علیه السلام نزد خانه کعبه دوبار یعنی گزارد هر نماز را دو بار در دو روز * فصلی
بی الظهر حین زالت الشمس [illegible] و کانت قدر الشراك * و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد
در آن وقت بمقدار بند نعل [illegible] آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که افزونی زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و
بعض [illegible] کلی بود از جهت بودن آفتاب

بر سمت الراس و تفاوت آن بر حسب عرض بلدست چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریقهاست مذکور در کتب و صلی بی العصر حین
صار ظل کل شی مثله و بگزارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایهٔ هر چیز مقدار آن چیز و رای سایهٔ اصلی و صلی بی المغرب حین افطر الصائم و بگزارد با من نماز
مغرب را در هنگام افطار کردن روزه دار و صلی بی العشاء حین غاب الشفق و گزارد با من عشا را هنگام نا پیدا شدن شفق و صلی بی الفجر حین حرم الطعام و الشراب
علی الصائم و گزارد با من نماز بامداد را در هنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است در همه نمازها را در اول
وقت گزارد فلما کان الغد صلی بی الظهر حین کان ظله مثله پس چون شد فردا گزارد با من ظهر را هنگام بودن سایهٔ هر چیز مانند آن و صلی بی العصر حین کان ظله
مثلیه و گزارد با من عصر را هنگام بودن سایهٔ هر چیز دو چندان در این حدیث ذکر اضطرار در غروب نیست ثبوت آن با حادیث دیگرست که مثبت زیادت اند
وصلی بی المغرب حین افطر الصائم و گزارد با من مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردد که مغرب را یک وقت است بخلاف
نمازهای دیگر چنانکه قول جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم و صلی بی العشاء الی ثلث اللیل و گزارد با من عشا را تا ثلث
اخیر شب و صلی بی الفجر فاسفر و گزارد با من فجر را پس اسفار کرد ثم التفت الی بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت یا محمد هذا وقت
الانبیاء من قبلک این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچه مجموع خمس اوقات مخصوص این
امت ست فافهم والوقت ما بین هذین الوقتین و وقت نماز وقتی ست که میان این دو وقت ست و این دو وقت اول و آخر وقت اند رواه ابو داؤد والترمذی

**الفصل الثالث عن ابن شهاب** زهری که تابعی مشهورست یکی از اعلام ست و آئمهٔ ایشانست در فقه و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمدست
و اکثر بکنیت و نسبت میگویند ان عمر بن عبد العزیز آخر العصر شیئا روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین ست احوال وی در امارت و عدالت مشهور
و معروف ست تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه فقال له عروة پس گفت مر او را عروه بن الزبیر که از
کبار تابعین ست خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق ست اما ان جبرئیل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد
فصلی امام رسول الله پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت ست مقصود ش تذکیر آن
حدیث امامت جبرئیل ست که بگزارد در روز اول نمازها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن یعنی اعتقاد وی و لابد نماز در اول وقت
فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود فقال عمر اعلم ما تقول یا عروة پس گفت مر عروه را عمر بن عبد العزیز
بدان و هشدار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و در ورطهٔ کذب
نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان ست بآن که از وی نهان توان گفت اما عظمت شان روایت او را برین تنبیه تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای
بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت
رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که وی
از کبار تابعین ست و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میفرمود نزل جبرئیل فامنی فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه
پس گزاردیم نماز را با جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه یحسب باصابعه خمس صلوات که عدد نمازهای پنجگانه است

بحسب ... یک شی شمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را و بحسب بیاست و فزون نیز روایت است یعنی
... ظاهر نیست و بر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خودش ست احوال شریف را متفق علیه وعن عمر
بن الخطاب ... انه کتب الی عماله روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که وی نوشت بجانب گماشته های خود ان اهم امورکم عندی الصلوة
بدرستیکه ... نماز است و ذکر کلمه عندی برای تهدید و مبالغه است که همه از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند من حفظها و حافظ
علیها حفظ دینه ... کسیکه حفظ کند نماز را و محافظت نماید بران نگاه میدارد دین خود را و ذکر این کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن
و فراموش نکردن ... ادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و
بدوم محافظت احوال باطنه ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسیکه ضایع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که جز نماز است ضایع کننده تر
خواهد بود چه هر که بعمده ارکان دین و اهم مهمات آن نپردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیئ ذراعا پس تر نوشت عمر بجانب
عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیئ زوال یک گز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این بجاهای خاص و زمانهای مخصوص
خواهد بود که درین جامه را نجا خواهد بود چه معلوم شد که فیئ زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و اوقات الی ان یکون ظل احدکم مثله تا آنوقت که
باشد سایه یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت اوست والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگزارید عصر را در حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه
است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة بمقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب
والمغرب اذا غابت الشمس و بگزارید مغرب را وقتیکه ناپدید گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و بگزارید عشا را وقتیکه غائب
گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او و دعای
بدست به بیقراری و عدم آرامی ... کسیکه تغافل ورزد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم بادیة مشتبکة
و بگزارید نماز صبح را در حال آنکه ستاره ها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی است رواه مالک وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله
صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام زمانیکه سایه سه قدم بود
تا پنج قدم در ظهر صیف وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایه
اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصاً در حرمین شریفین و الا این هر دو وقت برابر است و بر تقدیر این حدیث صریح است
در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار
آنکه قامت هر آدمی هفت قدم اوست رواه ابوداود والنسائی **باب تعجیل الصلوة** باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز و مذهب ائمه
درین مختلف است و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقا بی تفصیل و ایراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و
مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت براه دور میرود نه برای آن کسیکه تنها میگزارد یا در مسجدی که بدر خود
دارد و بعض شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالک نیز نزدیک باین است الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گزار را
تبرید افضل داشتند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین است و لیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مطلقا بجماعت را و تقدیم ... افضل ... نزد ایشان ... خود

یکوقت است تعجیل دروی مستحب است با جماع و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل است مگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست
ونزد امام ابوحنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که بآفتاب تغیری راه نیابد نیز افضل میدارند و همین تفصیل با دلائل
در ضمن شرح احادیث مبین گردد انشاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آنست که کفایت میکنند در تعجیل صلوٰۃ و گذاردن آن در اول وقت
وقوع وی در نصف اول **الفصل الاول عن سیار** بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین
**قال** گفت **دخلت انا و ابی علی ابی برزة الاسلمی** در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است **فقال له ابی کیف کان رسول الله** پس گفت
مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا **صلی الله علیه و سلم یصلی المکتوبة** میگذارد نماز فرض را و در چه وقت میگذارد **فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی**
پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگذارد نماز نیمروز را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه وی بدین او ست پیشین نمازی که گذارده شد با جبرئیل بامامت
چنانکه گذشت **حین تدحض الشمس** هنگام لغزیدن زوال پذیرفتن آفتاب و لا بد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وی **و یصلی**
**العصر** و میگذارد آنحضرت نماز عصر را **ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة** پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در نهایت
مدینه بود **والشمس حیة** و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفائی لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که اینوقت در بیان
سایه مثلین میباشد و این محل بحث و تردد است **و نسیت ما قال فی المغرب** میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب اگر چیزی گفته
باشد هم بجای اندازه بر آنکه در وی اختلاف وقت نیست **و کان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة** و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن
نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و سکون تاء نام تاریکی اول لیل است بعد از غیبوبیة شفق و در اصل معنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب
نماز عشا را بدان میخوانند و در آخر زمان نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید **و کان یکره النوم قبلها** و بود آنحضرت که مکروه میداشت
خواب را پیش از گذاردن نماز عشا **و الحدیث بعدها** و مکروه میداشت سخن کردن را بعد از وی و در سهر و خصیتی هست در خواب اگر به جهة طلب تخفیف نوم و دفع کسل
و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و الا یعنی بود **و کان ینفتل من صلاة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه** و بود
آنحضرت که برمیگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در آن تاریکی میکرد و در آخر
فصل ثانی بیاید که امر میکرد با سفار و گذاردن نماز فجر در روشنی **و یقرأ بالستین الی المائة** و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را تا زیاده
بران تا صد **و فی روایة** و در روایتی همچنین آمده است که **و لا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل** و باک نمیداشت از پس گذاردن نماز عشا را تا سه یک از
شب اگر چه ظاهر این عبارت در اباحت است اما با استحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند **و لا یحب النوم قبلها** و دوست نمیداشت خواب
کردن را پیش از عشا **و الحدیث بعدها** و سخن کردن را بعد از وی و از این روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هر چه محبوب نبود مکروه باشد مگر آنکه
دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد **متفق علیه** **و عن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم** تابعی است کنیت او ابو عبد الله است ثقه
است روایت میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند **قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوٰة النبی** گفت پرسیدیم جابر را از اوقات
نماز پیغمبر **صلی الله علیه و سلم فقال کان یصلی الظهر بالهاجرة** پس گفت جابر میگذارد آنحضرت نماز ظهر را در نیمروز یعنی بعد از زوال **و العصر و الشمس**
**حیة** و میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از باز گشتن بر حل زنده بود و از اینجا معلوم شد که

تند گویا آفتاب پنهان شده و شستن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد و کمال است که بزودی نگشت چنانکه مذهب حنفی است • والمغرب اذا وجبت •
و میگزاریم مغرب را وقتیکه می افتاد آفتاب یعنی غروب میکرد و العشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر • و میگزارد عشا را بدین طریق که چون بسیار
حاضر میبودند مردم شتابی میکرد و چون کم میبودند دیر میکرد و ازینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند
که امام ابو حنیفه و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم ازین جهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت ذاتاً افضل است لیکن
تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی و واجب میگردد • والصبح بغلس • و میگزارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیراکه
صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول میشدند و در عشا بجهت بعض بقایای حوائج نهار تفرق گونه راه می یافت والله اعلم • و غلس بفتحتین
تاریکی آخر شب مختلط بسیاهی صبح و در روایتی بغیس بیا بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک معنی است و بعض گفته اند
که غبش بمعجمه بیشتر است و غیس بمهمله غلس بعد از غبس بمهمله آخر شب است و غبش بمعجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث
نص نیست در دوام و اگر باشد هم در سفر واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه • **وعن انس** رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا
خلف النبی • گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر • در نیم روزها • سجدنا علی ثیابنا • سجده میکردیم بر
جامهای خود • اتقاء الحر • از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میخورد و ازینجا معلوم میگردد که سجده بر جامهای مصلی که پوشیده باشد درست
است و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اکثر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجده میگستردند و نزد
ایشان سجده بر جامه که بجنبش مصلی بجنبد درست نیست چنانکه در بیان سجود بیاید • متفق علیه ولفظه للبخاری • و مناسبت آوردن مؤلف این حدیث را در باب
تعجیل صلوة بدین خیال که گرمی زمین در اول وقت بیشتر میبود و تخصیص سجده در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرمتر میباشد
چنانکه در حدیث آینده بگوییم • **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة • چون
سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز یعنی نماز ظهر را و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه ابراد میکردند
تا آنکه سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزها دراز مانند مناره و جز آن که سایه آنها زود تر
نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده و در بعض روایات آمده که در سایه دیوار نماز میگزاردند و دیوارها در آن زمان هفت گز بوده و بعض تا میانه وقت
گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت و نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سرد تر نیست با استوا اختلاف
تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب تجربه میگردد هرچند که آفتاب نزدیکتر می آید و نیز در باب
مواقیت گذشت که ذکر کرده بیاید سرد کردن و در روایه میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن
باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با ابراد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیمروز پس قبول نکرد
از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجدها
می شتابند و مشقت میکشند و هر که تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی
آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع میبودند و گفته است ترمذی که قول کسیکه رفته است

بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی و انسب است با تبلغ . متفق علیه . و فی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر . و در روایتی مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر
واقع شده بجای بالصلوة و درین روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرمود . فان شدة الحر من فیح جهنم . زیرا که سختی گرمی از جوشیدن
دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست . واشتکت النار الی ربها . و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و احری
و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استبعاد آن از فضول
نفس و گرفتاری بعادت است . فقالت . پس گفت آتش . رب اکل بعضی بعضا . ای پروردگار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط
اجزاء و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن . فاذن لها بنفسین . پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس آوردن
و دم زدن که مراد بدان زبانه زدن و بیرون آمدن است چنانکه تنفس حیوان . نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف . دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان
و نفس و نفس برفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد در قول وی . اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر . سخت تر آنچه می یابید شما از
گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند . متفق علیه . و فی روایة للبخاری . و در روایتی دیگر مر بخاری را اینچنین آمده
که . فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها و اشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها . پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است
و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد اوست و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آنست که سلب خشوع میکند یا از آنکه
وقت انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب است و اول اظهر است و اینجا سخن است یکی آنکه شکایت آتش کردن از دم سرد
برآوردن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقه زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که
گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آن را از آثار دم زدن دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرموده نه اصل گرمی و سردی اگر گفته شود
گوییم که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آنکه تواند که دم دوزخ سخت تر ساخته باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از
طریقه اسلام است سوم آنکه مقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد است تا برآمدن آفتاب و اگر تا آن وقت
تاخیر کنند وقت میگذرد . **وعن انس** رضی الله عنه قال کان رسول الله . گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر . میگزارد نماز دیگر را .
والشمس مرتفعة حیة . و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان بی تغیر میبود . فیذهب الذاهب الی العوالی . پس میرفت رونده بسوی جاهای که
بالای مدینه اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن . فیأتیهم والشمس مرتفعة . پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و باقی
افق می بود و غروب نکرده بود . و بعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال . و بعض جایها از عوالی مدینه بر چهار کروه میبود . او نحوه . یا مانند این مقدار مسافت
و نزدیک بآنست و این قول زهری است که راوی از انس است تا بکدام جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده
و بهر تقدیر از اینجا لازم می آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثل بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم . متفق علیه . وعنه . قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تلک صلوة المنافق . آن نماز عصر که در آخر وقت قبیل غروب بی عذر بگزارد نماز منافق است یا کسیکه صفت نفاق دارد . یجلس
یرقب الشمس . می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را . حتی اذا اصفرت . تا آنکه چون زرد گردد آفتاب . و کانت بین قرنی الشیطان . و باشد میان
دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت . قام . برمیخیزد برای نماز . فنقر اربعا . پس سجده میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه

وچهار سجده با وجود آنکه نماز عصر هشت سجده میباشد باعتبار آن فرموده که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا اراده جنس یا باعتبار یک رکعت با خود
سر یک بر نداشت گویا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان عصر برای باعث نهادن تقصیر باشد که هنگام مشغولی مردم ست به بیع و
شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر ست که احوال نمازهای دیگر هم برین قیاس خواهد بود . لایذکر الله فیها الا قلیلا . ذکر
نمیکند خدا را دران نماز مگر اندک اشارت ست به نهادن تقصیر و ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع ست که ولا یذکرون
الله الا قلیلا . رواه مسلم . وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر . آن کسیکه در میگذرد
او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله . برفع و نصب هر دو روایت ست و بر روایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وی
و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آنمرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی با اصل معنی وتر مناسب تر ست و روایت جمهور هم نصب
ست و بیان این شرح کرده شده ست متفق علیه . وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک صلوة العصر فقد حبط عمله
کسیکه ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقة حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است
یا ثبوت بران بنا بر اختلافی که در آنست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب ست بجهت فوت شدن نمازی که فاضلترین نمازها ست
و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده ست نعم امام احمد حنبل برآنست که تارک نماز عمدا کافر ست و کلام دران گذشت در آخر کتاب الصلوة
رواه البخاری . وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری ست حاضر نشده به بدر از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاهد دیگر
را روایت میکنند از وی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله . بودیم ما که میگذاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله . پس برمیگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آئینه میدید جاهای افتادن تیرهای خود را یعنی
انداختن آن تیرها را امید بود که آن قدر روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن مستحب ست بالاتفاق متفق علیه . وعن عائشة
رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة . گفت عائشه بودند آنحضرت و صحابه که میگذاردند نماز عشا را فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول
در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و سه یک از شب پس میبود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت
فضیلت و اختیار ست و وقت جواز وسیع تر ازین ست چنانکه معلوم شد متفق علیه . وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح
و هم روایت ست از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آئینه میگذارد نماز بامداد را فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن پس برمیگشتند زنان از نماز پیچیده
و پوشیده تنها و بدنها خود را بچادرها و گلیمهای خود . ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن رو
و بدن بجهت آنست که اگر گشاده باشند البته شناخته میشوند درین قسم از تاریکی که در انوقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعض شخصها میتوان شناخت
تاریکی در انوقت آنقدر بود که شناخته نمیشدند زنان و این حدیث با آنچه در حدیث ابی برزه گذشت که می شناخت هر کس همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن نزدیک
ست و این از دور متفق علیه . وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و زید بن ثابت تسحرا . روایت ست از قتاده که از مشاهیر
تابعین ست و حافظ و مفسر و اکمه بود احفظ اهل زمان خود بود و گفته ست هر چه شنید گوش من یاد داشت آنرا دل من مات سنة سبع
عشر و مائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما .

پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن تسحّرا یعنی طعام سحر خوردند و وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر بود و ضبط کرده شده است در بعضی
نسخ و در روایتی فتح است قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فصلی پس نماز گزارد
نماز آنحضرت و در روایتی فصلینا یعنی گزاردیم آنحضرت و زید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم قلنا لانس کم کان بین
فراغهما من سحورهما و دخولهما فی الصلوة پس گفتیم ما مر انس را چه بود میانه آنکه چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت
از سحر خوردن و میان آمدن ایشان در نماز قال گفت انس قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة مقدار خواندن مرد پنجاه آیت یعنی متوسطا نه طوالا
نه دراز و نه قصیر برفع و نصب هر دو آمده است و در روایتی دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از اینجا پیدا است تاخیر سحور و معلوم میگردد تعجیل فجر نیز
مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین است و عادت اعمال کردن بیان تقدیر است اگر چه در آن ایام کار تقدیر بر وقت بگیرند اصطلاح رواه البخاری
وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال لی رسول الله گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء چگونه خواهی بود
حال تو و چه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو پادشاهان که مخالفت ایشان را ممکن نیست فتنه است یمیتون الصلوة که میرانند نماز را و
رعایت نمیکنند شرائط و آداب آنرا و اوقات آن را او یؤخّرونها یا پس می اندازند نماز را از اول وقتش یعنی از اوقات مختار و فاضل قلت
فما تأمرنی ابوذر میگوید گفتم پس چه میفرمائی مرا در این حکم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگزار نماز را در وقتش فان ادرکتها
معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار با ایشان نیز فانها لک نافلة پس بدرستی نماز یکه همراه ایشان بگزاری نفل خواهد بود
برای تو رواه مسلم و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت
گزارد پس نیز بگزارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو دریابد و این غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در آن وقت و عدم
مشروعیت نفل سه رکعت با آنکه از کتاب ابن حجر و ابو ... اشارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از مخالفت امرا جائز است و آنکه شراح
گفته اند که مراد باین امراء امرای بنی امیه اند و تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود آن مخبر صادق و بودند این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان
نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سنه اثنین و ثلثین و وی در شام بود
در امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاعها کرد با معاویه پس طلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه
و بربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت و القصة طویلة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصبح کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه برآید آفتاب فقد ادرک الصبح
پس بتحقیق دریافت صبح را و من ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر و هر که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه
فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام گرداند نماز را متفق علیه
و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب در اثنای نماز فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع آفتاب
باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد و در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب
و تمام کند نماز را و این حدیث حجت میگردد برایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی

و نماز جنازه و سجده تلاوت باشد نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کنند به قیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع
به حدیث کنند و چون دو حدیث تعارض کنند رجوع به قیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز
فجر همه کامل است و نقصانی در آن نیست پس واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر
که وقت ادای وی است ناقص است پس وجوب آن به صفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث
نهی را مخصوص به نوافل دارند و فرائض را در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر احادیث عموم است و درین مقام زیاده کلامی است که در حاشیه ذکر کرده شده
است . وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوة العصر . و وقتیکه دریابد یکی از شما رکعتی از نماز عصر قبل ان تغرب
الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب فليتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را باداء رکعت دیگر و اذا ادرك سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع
الشمس فليتم صلوته . و چون دریابد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق
است و مراد به سجده رکعت است . رواه البخاري . وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي صلوة او نام عنها کسیکه فراموش
کند نمازی را یا خواب کند غافل از آن فكفارتها ان يصليها اذا ذكرها پس کفارت آن نماز اینست که بگزارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار
گردد از خواب بیداری را بعد از تذکر زیرا که یاد آوردن ملازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد . و فی رواية . و در
روایتی این زیادت آمده که لا كفارة لها الا ذلك نیست کفارت مر آنرا مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میشود
متفق عليه . وعن ابي قتادة . ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی و بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود
برادر ابو سعید خدری بود از مادر . قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس في النوم تفريط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست
انما التفريط في اليقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه خواب برخاست و چرا کاری کرد که سبب خواب و نسیان شد مثل پهلو نهادن و شغل
با غفلت و بیکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد . فاذا نسي احدكم صلوة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى قال و اقم الصلوة
لذكري . زیرا که حق تعالی و راستی خدا تعالی گفته است و بر پا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست . رواه مسلم . الفصل الثاني
عن علي رضي الله عنه ان النبي . روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر صلى الله عليه وسلم قال . گفت . یا علي ثلاث لا تؤخرها . سه
خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن . الصلوة اذا اتت . یکی نماز چون بیاید یعنی در آید وقت آن و اتت به دو تای فوقانیه است و انت بنون
و تای با مد الف نیز روایت است و بعضی گفته اند که این روایت تصحیف ترست و اول تصحیح است والله اعلم . والجنازة اذا حضرت . دوم جنازه چون
حاضر شود اگر وقت مکروه باشد و در گزاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سغناقی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست
که بگزارد و تاخیر نکند . والايم اذا وجدت لها كفوا . سوم زنی بی شوی وقتیکه بیابی مر او را کفو و ایم بفتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوی
نداشته باشد بکر بود یا ثیب . رواه الترمذي . وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله . اول وقت
از نماز و گزاردن نماز در آن سبب رضای خدای تعالی است جز آنچه در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر و اسفار فجر و جز آن جا که تاخیر سبب تکمیل
نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت . والوقت الاخر عفو الله . و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذه

مصلی را برای نماز و تعجیل نصیب است اول وقت رسول باب جلوه‌گر شده شد که گزاردن در روی فضیلت اول که ابتدای مصلی نزدیکان بود

الترمذی ۔ وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل ۔ ام فروه بفتح فا و سکون را صحابیه انصاریه است و بعضی
گفته‌اند که خواهر ابو قحافه خواهر ابوبکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضل‌تر است ۔ قال الصلوة لاول وقتها ۔ فرمود
گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود را ضمیر وقتها است بمعنا بیان که ابتدا در اول وقت گزاردن فاضلتر خواهد بود اگرچه با وقت میسر گردد و
مستحب بود در بعضی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خوانده‌اند و وجه فضیلت در اینها اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق
است چنانچه سابقا گذشت ۔ رواه احمد والترمذی وابوداود وقال الترمذی لا یروی الحدیث ۔ روایت کرده نمیشود این حدیث ۔ الا من
حدیث عبد الله بن عمر العمری ۔ مگر از حدیث عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت او را عمری خوانده‌اند شده احمدی او
سعید عجالة ۔ وهو لیس بالقوی عند اهل الحدیث ۔ و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگرچه منتسب بود زاهد و مرتاض و لیکن زهد و شغل عبادت او
او را باز داشته بود از حفظ حدیث و ضبط آن باز داشته و او برادری بود عبیدالله بن عمر بصیغه تصغیر و وی ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک
تقدیم میکند و عمری بسیار اند سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در آن واقع شده است و در شرح استیفا نموده شده ۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت
ما صلی رسول الله ۔ گفت عائشه گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین ۔ هیچ نمازی را در آخر وقتش دو بار ۔ حتی قبضه الله تعالی ۔ تا آنکه
گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت ۔ رواه الترمذی ۔ یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را گزارده است نمازی را در آخر وقت اما زیاده
از یکبار نبوده است و آن هم آن بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوة پس گزارد هر نماز را دو روز و هم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت
جبرئیل خارج از مبحث است مقصود گزاردن با امت است و در روایتی الآخرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن
بغیر قصد تعلیم باشد و بعضی گفته‌اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی و از آنچه احاطه کرده است علم وی بدان
والله اعلم و این نفی گزاردن آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را واقع بسیار است که در شرح آنرا
بیان کرده‌ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و فرصتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست
وعن ابی ایوب ۔ روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشان است آنحضرت بعد از هجرت چندگاه منزل او را بنزول تشریف
مشرف داشت ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال امتی بخیر ۔ همیشه امت من پیوسته بنیکی ۔ او قال ۔ یا گفت بجای بخیر ۔ علی الفطرة
یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام ۔ ما لم یوخروا المغرب ۔ مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را ۔ الی ان تشتبک النجوم ۔ تا آنکه مختلط نشوند ستاره‌ها کنایت
از کثرت نجوم ۔ رواه ابوداود و در روایت آمده که عن العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود باکی ندارد و
گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هرچند کم باشد و درین حدیث اشارت گویند می توان یافت بودن شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر
تا اشتباک نجوم جائز باشد و لیکن مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم ۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لولا ان اشق علی امتی ۔ اگر نبی بود سخت بر امت من ۔ لامرتهم ان یوخروا العشاء الی ثلث اللیل ۔ هر آینه امر میکردم ایشان را
که تاخیر کنند گزاردن نماز عشاء را تا ثلث شب او نصفه ۔ یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راوی است و هر کدام یکی از دو قول در صحاح

نه بطریق شک واقع شده وظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشاست از اول وقت کما لا یخفی • رواه احمد والترمذی وابن ماجه • وعن معاذ
ابن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة • در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا را • فانکم قد فضلتم بها علی
سائر الامم • زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید باین نماز بر باقی امتها • ولم تصلها امة قبلکم • ونگزارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون
در تاریکی شب گزارید حقیقت بیشتر خواهد بود وفضیلت بیشتر خواهد داشت • رواه ابوداود • واین حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا وحمل اعتام بر
تحقیق غیبوبت شفق وتیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید • وعن النعمان بن بشیر از صغار
صحابه است واول مولودی است در انصار بعد از هجرت در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود وکشتند او را اهل حمص بامر مروان سنه اربع وستین
قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة • گفت نعمان بن بشیر که من داناترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد وعشای آخره برای
آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند • کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة • میگزارد آن حضرت آنرا در وقت
افتادن ماه وغروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ ودرین سخن نظر است
بحساب تقاضا میکند که قریب ثمن از شب باشد پس این حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث • رواه ابوداود والدارمی • وعن رافع
ابن خدیج صحابی انصاری حارثی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر وحاضر شد احد را ومشاهد را که بعد از وست همه • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اسفروا بالفجر • اسفار کنید بفجر در روشنی بگزارید آنرا • فانه اعظم للاجر • پس بدرستی که اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد وثواب • رواه الترمذی وابوداود
والدارمی ولیس عند النسائی • ونسائی نیز این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که • فانه اعظم للاجر • بدانکه ظاهر متبادر از عبارت
حدیث آنست که شروع در نماز در وقت اسفار کنند واسفار صبح انکشاف وتنور وانتشار اوست وبعضی از حنفیه گفته اند تا دلیل ظلمت است وبعد اسفار
چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرائت در نماز تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند بعد از فراغ از نماز
اگر فسادی معلوم شود در طهارت اعاده ممکن باشد ونماز پیش از طلوع آفتاب گفته اند که ابوبکر وعمر رضی الله عنهما کرده اند ومذهب شافعیه
تغلیس است یعنی در اول وقت در تاریکی گزاردن میگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین کرده شود که صبح طلوع کرده وعدم مبادرت بظن بطلوع صبح است
و ادای نماز در تیقن بدخول وقت اعظم افضل خواهد بود واین تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این اعظمیت از جهت خصوصیتی است که
در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را وبعضی گفته اند که امر باسفار در شبهای ماهتاب است احتیاطا از جهت تبیین فجر
در آن شبها وطحاوی که از ائمه مذهب ماست میگوید که ابتدا بتغلیس کنند وختم باسفار وجمع کنند میان هر دو بتطویل قرائت وگفته اند که این تاویل اولی واحسن
است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا وختم هر دو باسفار کنند وچندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد
ودر روایتی از امام احمد تقدیم افضل است ودر روایتی دیگر اسفار ودر روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که تفصیل جماعت بحسب اولی است وحدیثی
از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن وفرمود در شتا تغلیس کن بفجر وتطویل کن قرأت را آنقدر که طاقت آرند
مردم وچنان مکن که ملول شوند ودر تابستان اسفار کن که شب کوتاه است ومردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند وگفته اند که این جمع روایات
بر تقدیری است که همه حاضر آیند یا بعضی واگر همه حاضر نشوند پس اولی تاخیر است بی خلاف وامام شافعی وائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند

گویند که در تقدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه وسارعوا الی مغفرة من ربکم و ایشان میگویند که در اسفار تکثیر جماعت ست و بیشک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت بمغفرت در چیزیست که افضل ست نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه ست و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه ست چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل قرأت و فرمود افتان انت و حال آنکه تطویل قرأت در نماز سنت ست فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن جماعتی تا نماز تا برآمدن آفتاب مستحب در غایت تاکید این در اسفار میسر ست و در تغلیس متعسر اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه که در فصل اول گذشت که فتنصرف النساء متلفعات معارض ست با این حدیث و قول ارجح ست از فعل نزد ما و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بعد از ان منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

## الفصل الثالث

عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله بودیم ما که میگذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ننحر الجزور بعد از ان نحر کرده میشد شتر جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی و اطلاق میشود بر نر و ماده و لفظ وی مؤنث ست کذا فی الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ثم یطبخ پس پخته میشد فنأکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق علیه ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بشتابی معلوم گردد که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه ست و امامین بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی بر این ست و شاید که در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر همچنین میکردند و دلالت کان بر دوام استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر کرده شده است آسان بر جماعه طباخان ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و حکی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر عصر ست مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بران حدیث ابن مسعود ست رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر ست تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل ست از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل ست از اداء در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب ست که نظر در وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول ست و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست و چون فروتر ازان آمد تغیر یافت

**وعن عبد الله بن عمر** رضی الله عنهما قال مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله در حالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است فخرج الینا حین ذهب ثلث اللیل او بعده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی فلا ندری اشئ شغله فی اهله پس ندانستیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانه وی او غیر ذلک یا جز آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری پیدا شد که مشغول داشت فقال حین خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد و اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تسلیه و تثبیت ایشان انکم لتنتظرون صلوة ما ینتظرها اهل دین غیرکم بدرستیکه شما هر آئینه انتظار می برید نمازی را که انتظار نمی برند آنرا هیچ اهل دینی از یهود و نصاری غیر شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه ست چنانکه گذشت

ولولا ان اثقل علی امتی ۔ واگر نبودی خوف گران آمدن بر امت من ۔ لصلیت بهم هذه الساعة ۔ هر آئینه میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ۔
ثم امر المؤذن ۔ پس امر کرد مؤذن را به تکبیر برآوردن ۔ فاقام الصلوة وصلی ۔ پس تکبیر برآورد موذن و نماز گزارد آنحضرت ۔ رواه مسلم ۔ واز اینجا
معلوم میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است وگاهی در اول وقت نیز میگزارد وقتیکه حاضر
می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون پیشتر می آمدند پیشتر میگزارد و چون پستر می آمدند پستر میگزارد و مذهب امام احمد همین است ۔
وعن جابر بن سمرة ۔ صحابیست و پدر او نیز صحابی است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنه اربع
وستین وقیل سنه ست وستین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم ۔ بود آنحضرت میگزارد نمازها را مانند از نماز شما
و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات ۔ وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا ۔ ولیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی
این حدیث صریح است در تاخیر عشا و نا گزاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگزارند یا بعد از وی ۔ وکان یخفف الصلوة ۔ و بود
آنحضرت که سبک میگزارد نماز و مراد رعایت ضعفا از مقتدیان و این حکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سوره اعراف خوانده
و تحقیق این در محلش بیاید انشاء الله تعالی ۔ رواه مسلم ۔ وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة ۔ گفت ابوسعید
خدری گزاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبها ۔ فلم یخرج ۔ پس بیرون نیامد یک شبی ۔ حتی مضی نحو من شطر اللیل ۔ تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب ۔ فقال
پس بیرون آمد و گفت ۔ خذوا مقاعدکم ۔ بگیرید نشستگاه های خود را یعنی صفها ببندید برای نماز ۔ فاخذنا مقاعدنا ۔ پس گرفتیم ما نشستگاه های
خود را و بستیم صفها ۔ فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم ۔ پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل نواحی زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و
بخفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها
که نه درین مسجد یا حاضر نیند نماز عشا گزاردند و خفتند و همین معنی مناسب تر می نماید باین قول که ۔ وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة ۔ و بدرستیکه
شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز بوده اید مادام که انتظار می برید نماز را ۔ ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم ۔ واگر نبودی سستی و ناتوانی ضعیفان
و بیماری بیماران ۔ لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل ۔ هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب از این دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر
نماز عشا رواست بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق و لا اقل مکروه خود نباشد ۔ رواه ابوداود والنسائی ۔ وعن
ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم ۔ گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی
در غیر شدت حرارت جهت استحباب ابراد در آن ۔ وانتم اشد تعجیلا للعصر منه ۔ و شما سخت ترید در شتابی کردن مر عصر را از آنحضرت مقصود تحریض و ترغیب
بر التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر میگردد که آنحضرت عصر را فی الجملة تاخیر میکرد ۔ رواه احمد والترمذی ۔ وعن انس قال کان
رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة ۔ چون میبود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظهر را ۔ واذا کان البرد عجل ۔ و چون می بود سردی
شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت ۔ رواه النسائی ۔ وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد
بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است مکرر نوشته شده است ۔ قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء ۔ بدرستیکه شان
قصه اینست مر انجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که ۔ تشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها ۔ باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان

از گزاردن نماز در وقت مستحب آن حتی یذهب وقتها تا آنکه میرود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا نماز بگزارم با ایشان نیز قال نعم فرمود آری بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابو داود

وعن قبیصة بفتح قاف وکسر موحده وصاد مهمله بن وقاص بتشدید قاف صحابیست ساکن بصره معدود است در ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من یؤخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لکم پس ثواب آن نماز که ایشان میگزارند و نفع آن برای شماست چه اگر پیش از وی وقتش گزارده اید این نماز که با ایشان میگزارید نافله خواهد بود برای شما و اگر نگزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگزارید وهی علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر گردن ایشان است فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بگزارید نماز همراه ایشان مادام که بگزارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بر حقیقت باشد فرضا اگر نه بجانب قبله بگزارند و از ربقه اسلام بیرون آینده نمی باید گزارد رواه ابو داود

وعن عبید الله بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان روایت است از عبید الله بن عدی قرشی نوفلی که از کبار تابعین است و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المومنین عثمان وهو محصور و حال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس گفت عبید الله بن عدی بعثمان انک امام عامة بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی ونزل بک ما تری و فرود آمده است بتو بلای حادثه که می بینی ویصلی لنا امام فتنة و نماز میگزارد برای ما و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشیر بود ونتحرج و پرهیز میکنیم ما از بزه و نمی خواهیم که بگزاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما یعمل الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملهاست که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکی کنند مردم نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بدی کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل کلام مرعم در نیکی شریک باش در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دینداری و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گزاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه البخاری

## باب در توابع و تتمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات و اوقات آن

## الفصل الاول

عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم بن رؤیبة براء و بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است معدود است در کوفیین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عمارة شنیدم آنحضرت را میگفت لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که هر که این دو نماز بگزارد و بران مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر ولیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغائر و طیبی گفته که ظاهر از حال کسیکه محافظت کند برین دو نماز با وجود شاقل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس ازین دیده میشود مراد او در آورده نمیشود در آتش دوزخ فتدبر و ظاهر آنست که مراد مبالغه و بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید و لیکن پروردگار تعالی جزا میدهد بگناهان بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد ببخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة گناهانی که کرده باشد والله اعلم وعن ابی موسی

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة کسیکه بگزارد نماز بامداد و شبانگاه را میدر آید بهشت را اکثر برآنند که مراد
نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعضی فجر و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق موید و مقوی قول اول است متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان
در شب و جماعه از فرشتگان در روز برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان ویجتمعون فی صلوة الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این جماعت بیکدیگر در نماز
فجر که طایفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن
یکی از وجوه فضیلت این وقت و نماز گزاردن دران اینست ثم یعرج الذین باتوا فیکم پس بالا میروند آنکسانی که شب کردند در میان شما فیسألهم ربهم
پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن می پرسد
از برای اظهار فضیلت و مباهات بایشان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را به تسبیح و تقدیس لهذا می پرسد از ملائکه شب که عمل
در وی افضل و اکمل است در صدق و اخلاص و نیز گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد کیف ترکتم عبادی
چه گونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناهم وهم یصلون پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالتیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد واتیناهم
وهم یصلون و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه وعن جندب القسری بفتح قاف و سکون سین مهمله صحابی است
و قسری منسوب است بقسر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسیکه بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان خداست
فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که طلب نکند خدای تعالی شما را از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان سبب خدا شما را طلب کند
و مواخذه کند شما را بران یعنی مرنجانید کسی را که نماز صبح را گزارده است که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید چون عهد خدا شکستید و خیانت
در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که بدرستی شان اینست که هر که طلب کند
خدا او را بچیزی از ذمه خود دریابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی نار جهنم پستر می اندازد خدای تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ رواه
مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری است بضم قاف و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه
بدل القسری و بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و توربشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن
و در یافتن صف اول است ثم لم یجدوا الا ان یستهموا علیه پستر نیابند و نتوانند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر آینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت
ندا و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر سر آن ندا و صف اول قرعه بیندازند تا بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه
و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای نماز پیشین هر آینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود چه ابراد دران مستحب و مرغوب است
و بعض گفته اند که مراد بتهجیر تبکیر است و تبکیر مبادرت گرفتن بهر چیز و زود رفتن بان و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر
بهر نماز است و مخصوص بظهر نه و برین تقدیر مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند
و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گزاردن نماز عشا و

صبح است هر آئینه بیایند آنرا رونده بر سرین و دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند هر آئینه باین طریق که ضعیفان
روند متفق علیه + وعنه قال قال رسول الله + وهم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء
نیست هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گزارد + ولو یعلمون ما فیهما
لاتوهما ولو حبوا + و اگر بدانند ثوابی که در هیچ نماز ست و فضیلتی که در ان نهاده اند هر آئینه می آیند این نماز را اگر چه بطریق حبو باشد متفق علیه + وعن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة + کسیکه بگزارد نماز عشا را بجماعت + فکانما قام نصف اللیل + پس چنانست
که گویا نماز گزارد و تهجد کرد نیمه شب + ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله + وکسیکه گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب
نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این حکم نماز تمام شب ست و آن در حکم نماز نیمه شب یا مراد آنست که بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است
و بنماز فجر که میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامه شب حاصل میشود والله اعلم + رواه مسلم + وعن ابن عمر رضی الله عنهما + قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان + علی اسم صلوتکم المغرب + بر نام نماز شما که مغرب ست + قال
+ گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب + ویقول الاعراب هی العشاء + و میگویند اعراب که نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را
عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه ست + وقال + وگفت + لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء + باید که غالب نیایند اعراب
بر نام نماز شما که عشا است که آنرا عتمه میخوانند + فانها فی کتاب الله العشاء + زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرموده
یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم تا قوله ومن بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب خواندن این نماز بنامی که ایشان
میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق ست پس بظاهر اگر چه نهی مر اعراب راست بغلبه نا کردن لیکن بحقیقت مر مسلمانان راست نهی از موافقت
ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع گردد و از تکلم بانچه زبان قوم اهل جاهلیت و ارباب بطالت ست باید
نگاهداشت و بعد از ان که نهی فرمود علت نهی بیان کرد و اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازاله خفا بقول خود + فانها
تعتم + بضم تا و سکون عین و فتح تای دوم بکسر آن و معنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدرستی نماز عشا در تاریکی در آورده میشود + بحلاب الابل + بدوشیدن
شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشا است باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است
و بر تقدیر کسر تا معنی میشود که اعراب تاریکی میکردند و دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز
درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شدند از ان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه با اهل جاهلیت
و بجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی ست و نماز همه نور ست و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم
رواه مسلم + وعن علی رضی الله عنه + ان رسول الله + روایت ست از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق + گفت
روز خندق که آنرا غزوه احزاب نیز خوانند و در تردد جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شد و در ان میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت
فضل نماز عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی + منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضلتر صلوة العصر + که نماز عصر ست + ملاء الله
بیوتهم و قبورهم نارا + پر گرداند خدای تعالی خانهای ایشان را و گورهای ایشان را آتش این کنایه است بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که

در روز احزاب چنین آزارها از کافران بوجود مبارک او رسید و دعای بد کرد و اینجا کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نخواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و از این حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابوحنیفه و احمد و جز ایشان این است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالباً اختلافیکه در صحابه و تابعین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن این حدیث و رسیدن آن بود یا اجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

**الفصل الثانی** عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الوسطی صلوة العصر - گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است - رواه الترمذی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد - **وعن ابی هریرة** عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی - ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی - ان قرآن الفجر کان مشهودا - بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر وی بقرآن باعتبار بودن قرائت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرائت او را نیز مراد دارند چنانکه بعضی کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است نیز درست است و از اینجا فضل نماز فجر لازم می آید - قال - فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که - تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار - حاضر میشوند در آن وقت فرشتگان شب که صعود میکنند باسمان و می برند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول می نمایند بزمین فرود می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است و لیکن منافات ندارد با آنکه در تفسیر این کریمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز وارد یافته بودی تفسیر آن نیز همین کردی - رواه الترمذی

**الفصل الثالث** عن زید بن ثابت و عائشة رضی الله عنهما قالا الصلوة الوسطی صلوة الظهر - گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر است - رواه مالک عن زید - روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت - والترمذی عنهما تعلیقا - روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته است در جامع خود و قال زید بن ثابت و عائشه صلوة الوسطی صلوة الظهر و این قول دو صحابی است و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم نکرده اند **وعن زید بن ثابت** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة - گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بران که صلوة الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگزارد نماز پیشین را در نیمروز - ولم یکن یصلی صلوة اشد علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم منها - و نبود هیچ نماز سخت تر بر اصحاب از این نماز - فنزلت حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی - نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصاً نمازی که فاضلتر است و میانه است این دلالت میکند که صلوة وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی بخصوص امر کرده اند و این صفت در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر فاضلتر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی برای اثبات آن میگوید که - وقال - و گفت زید بن ثابت - ان قبلها صلوتین - بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد - و بعدها صلوتین - و پس از وی نیز دو نماز است همین صفت که عصر و مغرب است پس نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت برای اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول اجتهاد وی است

چنانکہ گفتیم فافہم۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ **وعن مالک** بلغہ ان علی بن ابی طالب و عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کانا یقولان الصلوٰة الوسطی
صلوٰة الصبح۔ و روایت است از امام مالک کہ رسیدہ است او را کہ علی و ابن عباس رضی اللہ عنہما میگفتند کہ صلوٰة وسطی نماز صبح است زیرا کہ وی
مشہود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حد مشترک است میان آنہا۔ رواہ فی الموطا ورواہ الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا۔
و مذہب امام مالک و امام شافعی نیز ہمین است و نووی گفتہ کہ احادیث صحیحہ وارد شدہ است در آنکہ صلوٰة وسطی نماز عصر است و از روی کہ ائمہ شافعیہ
است گفتہ شافعی تصریح کردہ است کہ آن نماز صبح است و لیکن چون احادیث بصحت رسیدہ است کہ نماز عصر است مذہب شافعی ہمین خواہد بود بحکم
وصیتی کہ وی کردہ است کہ اگر حدیث صحیح بیابید کہ من برخلاف آن حکم کردہ باشم بدانید کہ مذہب من آنست کہ بدان حدیث وارد شدہ و برنہید
مذہب مرا بر دیوار رضی اللہ عنہ۔ **وعن سلمان** قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ سلمان فارسی گفت کہ شنیدم آنحضرت را کہ می گفت
من غدا الی صلوٰة الصبح غدا برایة الایمان کسیکہ برود بسوی نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکہ غازیان با علمہا بروند
ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس۔ و کسی کہ بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس مراد آنست کہ نماز را گذارد و بازار بجا بیاورد و برود
و اگر بعد از آن برود و نیت بکسب رزق حلال کفایت معیشت عیال نہ این حکم خواہد بود۔ رواہ ابن ماجہ۔ **باب الاذان** اذان در لغت بمعنی اعلام
و خبر کردن و در شرع اعلام بدرآمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشہور آنست کہ ثبوت آن بخواب دیدن عبد اللہ بن زید انصاری آمدہ است
و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکہ در حدیث بیاید و بعض گفتہ اند کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نیز دید و امام غزالی گفتہ کہ دہ صحابی اند کہ اذان را بخواب دیدند
و بعض بعد چہاردہ تصریح کردہ اند و صحیح آنست کہ بعد از خواب دیدن صحابہ وحی نیز آمد و بعض گویند باجتہاد از آنحضرت ثابت شدہ و در روایتی
از امیر المومنین علی آمدہ کہ چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسدرة المنتہی رسید کہ محل خاص کبریای حق بود فرشتہ از آنجا برآمد آنحضرت از جبرئیل پرسید کہ
این فرشتہ کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای کہ ترا بحق فرستادہ نزدیک ترین خلق بدرگاہ عزت منم و ندیدم این فرشتہ را از آن باز کہ پیدا کردہ شدہ ام
من جز در این ساعت پس گفت آن فرشتہ اللہ اکبر اللہ اکبر پس پردہ آواز آمد راست گفت بندہ من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را
تحقیق آنست کہ آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد کہ این کلمات را اذان برای نماز گوید و آنحضرت در مکہ بی اذان نماز میگزارد
تا بمدینہ آمد و در این باب باصحاب مشورت کرد و بعضی از اصحاب او را در خواب شنیدند پس وحی آمد کہ آن کلمات را کہ بر آسمان شنیدہ بود بر زمین سنت
اذان باشد واللہ اعلم۔ **الفصل الاول عن انس** رضی اللہ عنہ قال ذکروا النار والناقوس انس گفت یاد کردند بعض صحابہ رضی اللہ عنہم
آتش و ناقوس را فذکروا الیہود والنصاری پس یاد کردند بعض دیگران از اصحاب یہود و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز او اول و قصہ آنست
کہ در فصل ثالث بیاید از ابن عمر کہ مسلمانان چون بمدینہ قدوم آوردند خواستند کہ وقتی معین گردانند برای نماز کہ در آن وقت ہمہ خبردار شدہ حاضر آیند
پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آن را ببینند ہمہ فراہم آیند یا ناقوسی باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند
کہ آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یہود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبہ بآنہا خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کردہ اند بچوب
بزرگ کہ وی را زدہ شود بچوب خرد کوتاہ و برنہند آن را ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شدہ نسبت بیہود و در بعض قرن و بوق
و قرن معروف اند ہمہ میدمیدہ شوند در آن و در بعض شروح ہدایہ ناقوس برای نصاری و بوق برای یہود و نار برای مجوس واقع شدہ لیکن اینجا ذکر نشدہ

که مجوس را نمازی نمی باشد مگر مراد آن باشد که آتش افروختن و آب آتش پرستان است ارتکاب آن خوش نباشد و توربشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است
و شاید که بعضے از ایشان آتش افروزند و بعض قرن بسوزند و بالجملہ قرار بر اذان و اقامت افتاد * فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده شد بلال را
که جفت کند اذان را یعنی دوگان گوید الفاظ آنرا * وان یوتر الاقامۃ * و امر کرده شد که طاق گرداند اقامت را و یگان گوید کلمات آنرا و مذہب
امام مالک و شافعی و بعض علما این است که کلمات اذان دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذہب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت
هر دو دو دو بار است و احادیث نیز در هر دو آمده است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دو دوگان بود و بعض ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از
بر آمدن اقامت را یگان ساختند و در شرح تحقیق این مقام بتفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست * قال اسمٰعیل * گفته است اسمٰعیل بن ابراهیم
که از راویان این حدیث است و شیخ شیخ بخاری و مسلم است * فذکرته لایوب * پس ذکر کردم آنرا یعنی آنچه شنیدم این حدیث را از ایوب که وی نیز این حدیث را روایت
دارد * فقال * پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یکیکبار باید گفت * الا الاقامۃ * مگر لفظ قد قامت الصلوٰۃ که دو بار باید گفت * متفق علیه * و این
حدیث را بخاری نیز تنها روایت کرده است و در وی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرد و نزد ایشان قد قامت الصلوٰۃ را نیز یکبار میگویند

وعن ابی محذورۃ صحابی است نام او سمره و بعض گفته اند اوس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت است در مکه راوی ترجیع
در اذان است * قال القی علی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم التاذین هو بنفسه * گفت ابو محذورہ القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات
شریف خود * فقال قل * پس فرمود بگو * اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر * چهار بار و در روایتی دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است * اشهد ان لا اله الا اللّٰه
اشهد ان لا اله الا اللّٰه اشهد ان محمدا رسول اللّٰه اشهد ان محمدا رسول اللّٰه ثم تعود * فرمود پس باز میگردی بذکر شهادتین فتقول پس میگوئی بار دیگر * اشهد ان
لا اله الا اللّٰه اشهد ان لا اله الا اللّٰه اشهد ان محمدا رسول اللّٰه اشهد ان محمدا رسول اللّٰه * و این را ترجیع میگویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک
و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را با آواز پست میگویند باز بر میگردند و با آواز
بلند میگویند و متمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پست گفت
و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبداللّٰه بن زید که اصل در باب اذان است
نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس و مقدم مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظ
که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که از آن ظاهر میگردد که تعلیم تکرار شهادتین مراد و را نه برای تشریع بود و در شرح آنرا
نقل کرده ایم * حی علی الصلوٰۃ حی علی الصلوٰۃ * روی آرید و شتابی کنید بنماز * حی علی الفلاح حی علی الفلاح * شتابی کنید بخیری که سبب نجات و پیروزیست
اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه * رواه مسلم

## الفصل الثانی

عن ابن عمر رضی اللّٰه عنهما قال کان الاذان علی عهد رسول اللّٰه * گفت ابن عمر بود کلمات
اذان در زمان پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم * مرتین مرتین * دو دو بار * والاقامۃ مرۃ مرۃ * و بود کلمات اقامت یکیکبار * غیر انه کان یقول * جز آنکه بود مؤذن که
میگفت * قد قامت الصلوٰۃ قد قامت الصلوٰۃ * مکرر دو بار * رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی * وعن ابی محذورۃ ان النبی صلی اللّٰه علیه وسلم
علمه الاذان تسع عشرۃ کلمۃ * روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این بر قاعده ترجیع است * والاقامۃ سبع عشرۃ کلمۃ * و تعلیم
کرد او را اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوٰۃ زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه

این حدیث ست و حدیث اول اگر صحیح ست منسوخ ست بان والله اعلم - رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی وابن ماجة - و
عنه قال قلت - و هم از ابی محذوره روایت ست که گفت گفتم یا رسول الله علمنی سنة الاذان - بیاموز مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم رأسه
گفت ابومحذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این اشارت ست بانکه تعلیم اذان امری شریف ست که اگر جسم بودی سزاوار بودی
که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میگوید بالرأس والعین انچنین ست در شرح شیخ ابن حجر - قال تقول - گفت آنحضرت برای تعلیم اذان
بابی محذوره میگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک - بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا انچنین ست که اول دوبار پست میگوئی
و بار دوم دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را باآواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب ست - ثم تقول - پس میگوئی - اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک - پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثم ترفع صوتک بالشهادة
پس بلند میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت - پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر
من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابوداود - و عن بلال رضی الله عنه قال قال لی رسول الله - گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لا تثوبن فی شیء من الصلوات الا فی صلوة الفجر - تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب بلغت رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام ست
که یکبار باذان اعلام کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم ست الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و سنت
است همین ست و بعد از آن علمای کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند
اما مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل ست بعد از آن متاخرین در جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن انگاشتند و این احداث بعد از احداث ست
و بدعت ست و از امیر المؤمنین علی انکار آن منقول ست و آورده اند که ابن عمر رضی در مسجدی در آمد و مؤذن را شنید که در نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد بر آمد
و گفت بیرون رو بیا از پیش این مرد که مبتدع ست - رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ابواسرائیل الراوی لیس هو بذاک القوی عند اهل الحدیث - این
حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابواسرائیل که راوی این حدیث ست نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان - و عن جابر
ان رسول الله - روایت ست از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال - گفت مر بلال را - اذا اذنت فترسل - چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو
گو و شتابی مکن - و اذا اقمت فاحدر - و چون اقامت گوئی شتابی کن و تیز گو - واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله - و بگردان میان اذان
و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود - والشارب من شربه - و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود - والمعتصر اذا دخل لقضاء
حاجته - و فارغ گردد آنکه محتاج ست ببول و غائط چون در آید در آنجا نه برای قضای حاجت خود - ولا تقوموا حتی ترونی - و بر نخیزید برای نماز بجز تکبیر
بر آوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در فقه مذکور ست که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون
می آمدند - رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم - گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان
ست و اسناده مجهول - و اسناد این حدیث مجهول ست و گفته اند که این حدیث را شواهد ست و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی معین نیست
بر تمکن و حصول وقت تا اجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف نکرده در تطوع میان اذان و اقامت چنانکه بیاید - و عن زیاد بن الحارث الصدائی

بضم صاد و مهمله منسوب بصدا قبیله است از یمن صحابی ست بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش وی صدود است در بصریین • قال امرنی رسول الله ان
امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن که اذان گو • فی صلوة الفجر • این امر باذان نماز بامداد بود • فاذنت • پس اذان گفتم • فاراد بلال ان یقیم
پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید • فقال رسول الله • پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن بدرستیکه
برادر صدا یعنی زیاد بن الحارث الصدائی تحقیق اذان گفته است و هرکه از قبیله میباشد او را برادر آن قبیله میخوانند • ومن اذن فهو یقیم • و هرکس که
اذان میگوید پس همان کس اقامت میگوید • رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة • **الفصل الثالث عن ابن عمر** رضی الله عنهما • قال کان
المسلمون حین قدموا المدینة • گفت ابن عمر بودند مسلمانان وقتیکه آمدند از مکه بمدینه • یجتمعون • فراهم می آمدند • فیتحینون للصلوة • پس اندازه میکردند و می طلبیدند
وقتی را که بیایند در وی برای نماز • ولیس ینادی بها احد • و نبود که آواز میداد و میخواند بنماز هیچکس • فتکلموا یوما فی ذلک • پس سخن کردند و مشاورت نمودند
روزی در آن باب • فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصاری • پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز میزنند • وقال
بعضهم قرنا مثل قرن الیهود • و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یهود که میدمیدند آنرا • فقال عمر • پس گفت عمر رضی الله عنه • اولا تبعثون رجلا ینادی
بالصلوة • آیا نمیفرستید مردی را که آواز بکند و بخواند بنماز • فقال رسول الله • پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد
بالصلوة • ای بلال برخیز و ندا کن بنماز • ظاهر است که مراد اینجا مجرد فریاد کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و بانوجه حاصل شود
توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بوده پس اذان دیدن خواب بتشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد
بنماز بلفظ الصلوة جامعة • متفق علیه • **وعن عبد الله** بن زید بن عبد ربه قال • روایت است از عبد الله بن زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و
او را صاحب اذان گویند • قال لما امر رسول الله • چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس یعمل • بناقوس که ساخته شود • لیضرب به للناس
لجمع الصلوة • تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز از اینجا معلوم میشود که باوجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بدان واقع شد که ساخته شود و شاید که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم • طاف بی وانا نائم رجل • در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی
یعنی دیدم مردی را در خواب که • یحمل ناقوسا فی یده • بر میدارد ناقوسی را در دست خود • فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس • پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی
این ناقوس را • قال وما تصنع به • گفت آن مرد چه میکنی آنرا • قلت ندعو به الی الصلوة • گفتم میخوانیم مردم را با زدن ناقوس بسوی نماز • فقال • پس گفت آن مرد •
افلا ادلک علی ما هو خیر من ذلک • آیا میخواهی ناقوس را پس راه نمائیم و تعلیم نکنم ترا بر چیزیکه آن بهتر است از آن • فقلت له بلی • پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه
نما بچیزی که بهتر است از آن • قال • گفت عبد الله بن زید • فقال • پس گفت آن مرد • تقول • میگوئی • الله اکبر الی آخره • تا آخر اذان بر کیفیت سابق
وکذا الاقامة • و همچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است در عدد کلمات و شافعیه گویند که معنی عبارت نیست که همچنین تعلیم کرد
اقامت را و تشبیه در مجرد تعلیم است • فلما اصبحت اتیت رسول الله • میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاخبرته
بما رایت • پس خبر دادم آنحضرت را بآنچه دیدم در خواب • فقال انها لرؤیا حق • پس گفت آنحضرت بدرستیکه این خواب که تو دیدی خوابی راست است
• ان شاء الله تعالی • اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردد و بعض گویند که معنی
کلام اظهار ترقب و توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتهاد و استصواب گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله

بن زید را + فقم مع بلال پس بایست با بلال فالق علیه ما رایت + پس القا کن بروی چیزی را که دیدهٔ در خواب + فلیؤذن به + پس باید که اذان بگوید بلال و
اعلام کند بانچه دیدهٔ تو + فانه اندی صوتا منک زیرا که بدرستی نرم تر و بلند تر و شیرین تر و بهتر ست آواز وی از تو + فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال
+ فجعلت القیه علیه پس ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بروی + ویؤذن به + واذان میگوید وی بدان + قال + گفت عبد الله بن زید + فسمع بذلک
پس شنید این قصه را یا اذان بلال را + عمر بن الخطاب وهو فی بیته + وحال آنکه عمر در خانهٔ خود بود + فخرج یجر رداءه + پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشد
ردای خود را + یقول + میگوید یا رسول الله والذی بعثک بالحق + سوگند بخدای که فرستاده ست ترا براستی + لقد رایت مثل ما اری + هر آینه بتحقیق دیدم
من مانند آنچه نموده شده ست عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده ست که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این
حدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شد وی ایمای بآن معنی دارد والله اعلم + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلله الحمد + پس مر خدای
راست سپاس و ستایش بر توافق این دو رویت یا بر رویت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صواب + رواه ابو داود والدارمی وابن ماجة الا انه لم یذکر
الاقامة + مگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگران واقع شده + وقال الترمذی + و گفته ست ترمذی + هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس
لیکن ترمذی ذکر نکرده ست قصهٔ ناقوس را و لفظ حدیث نزد وی اینست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آنحضرت پس خبر دادیم مر آنحضرت را بخواب
پس فرمود که این خواب حق ست پس گفت برخیز با بلال که وی است از تو نرم آوازتر و القا کن بروی آنچه گفته شده ست مر ترا و باید که ندا کند بلال بآن پس
چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید وی ازار خود را و میگوید یا رسول الله سوگند بخدائیکه فرستاده است
ترا براستی هر آئینه دیدم من مانند آنچه وی میگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فذلک اثبت + وعن ابی بکرة قال خرجت مع النبی + گفت ابی بکره ثقفی
که نام وی نفیع بن الحارث ست بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لصلوة الصبح + وقت نماز صبح + فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت
که نمیگذشت بهیچ مردی از آن مردان که در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز + او حرکه برجله + یا میجنبانید او را بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار
کردن کسی را برای نماز جائز ست خواه بخواندن یا بجنبانیدن + رواه ابو داود + وعن مالک بلغه + روایت ست از مالک که رسیده ست او را + ان
المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح + که مؤذن آمد عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از آن که اذان گفته بود + فوجده نائما + پس
یافت مؤذن عمر را در خواب + فقال + پس گفت مؤذن + الصلوة خیر من النوم + فامره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح + پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را
در اذان صبح از حدیث ابی محذوره سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعض روایات نیز آمده ست که بلال نزد
آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان می گفته باشی و ما نا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت متروک
شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد والله اعلم + رواه فی الموطا + وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال + گفت عبد الرحمن حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار ست + عن ابیه + از پدر خود که عمار بن سعد ست
+ عن جده + و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ ست بفتح قاف و را و زای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آنحضرت
ست صحابی ست و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول ست از طبقهٔ ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مستور ست از طبقهٔ سادسه روایت میکنند هر یکی روایت
میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار ست و وی از پدر خود که سعد صحابی ست و جد پدر پدر جد ست

و ضمیر ابیه بجده هر دو راجع بابی ست فافهم — ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا ان یجعل اصبعیه فی اذنیه — آنحضرت فرمود بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود — وقال انه ارفع لصوتک و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان را در گوش بلندگرداننده تر است مر آواز ترا — رواه ابن ماجه

## باب فضل الاذان واجابة المؤذن

فضل اذان در حدیث خود بسیارست چنانکه در احادیث بیاید سخن در آنست که اذان گفتن فاضلتر ست یا امامت کردن و مختار آنست که اگر داند که حقوق امامت تمام بجا می تواند آورد امامت افضل ست والا اذان و سخن کرده اند در آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر بنفس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کرد و بعض این تاویل کنند که مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیارست که هر که امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند بادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست که امر بدان کرده است و در روایت دار قطنی تصریح نیز آمده است که امر کرد باذان والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و نشست در میان و مختار و ظاهر از کلام سغناقی آنست که امامت نیز خود کرد و فقد بر واجابت مؤذن واجب ست که اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول راست واگر از جوانب اذان بشنود واجب ست اجابت مؤذن مسجد خود را واگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن دو قول ست و مختار عدم اجابت ست —

## الفصل الاول

عن معاویة قال سمعت رسول الله — گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — میگفت — المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة — مؤذنان درازگردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت ست از بزرگی و گردن فرازی ایشان در ان روز یا از ترقب انتظار اذن در در آمدن بهشت و امتداد دیدها امید ایشان بفضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت ست از قرب و نواز درگاه عزت و بعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتافتن کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت — رواه مسلم

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان وقتیکه آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد — وله ضراط — در حالیکه شیطان را تیز میزند — حتی لایسمع التاذین — تا نشنود اذان را — بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی ست متغذی اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان باوازی که پر میکند گوش را و باز میدارد از شنیدن چیزی آن اذان تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص واقع شده و بضم حای مهمله و اهمال صادین بمعنی سخت دویدن — فاذا قضی النداء اقبل — پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان — حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر — تا آن وقتیکه اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد — حتی اذا قضی التثویب اقبل — تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید — حتی یخطر بین المرء ونفسه — تا آنکه حائل میگردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را — یقول اذکر کذا اذکر کذا — میگوید یاد کن چنان یاد کن چنان را — لما لم یکن یذکر — یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن — حتی یظل الرجل لایدری کم صلی — تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است — متفق علیه — اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی و عظمتی نهاده که او را از خوف و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگرچه وی مقدمه نماز است اما از عجب و ریا عاری است و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب می اندازد و از ان رخنه وسوسه شیطان راه می یابد و قرآن نیز بجنس این سبب است و بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایسمع مدی صوت المؤذن

جن ولا انس مگر شنود غایت آواز مؤذن را نه جن ونه انس ولا شیء و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات الا شهد له یوم القیمة مگر آنکه گواهی میدهد برای او روز قیامت بایمان و فضل و کرامت مدی بفتح میم مثال غایت چیزی و نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی بدهد که هرکه آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست میباشد پس آنکه از نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد رواه البخاری **وعن عبد الله** بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید فقولوا مثل ما یقول پس بگوئید مانند آنچه وی میگوید ثم صلوا علی پس درود بفرستید بر من فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه بها عشرا از برای آنکه بدرستی هرکه درود بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا درو مستجاب است ثم سلوا الله لی الوسیلة پس سوال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را فانها منزلة فی الجنة زیرا که وسیله درجه است در بهشت که لا تنبغی الا لعبد من عباد الله نمیسزد و نمیرسد آن منزلت مگر برای یک بنده از بندگان خدا وارجو ان اکون انا هو و امید میدارم که باشم من آن بنده فمن سال لی الوسیلة پس هرکه بخواهد و سوال کند از خدا برای من وسیله را حلت علیه الشفاعة فرود آید بر وی و واجب گردد برای وی شفاعت رواه مسلم وسیله در لغت سبب و دستاویز و توسل نزدیکی جستن بچیزی و وسیله کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی او بعمل مراد بوسیله که بسوال آن برای پیغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد اوست در ان حضرت جل جلاله و عظم شانه که بسبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت و قربت در بهشت نیز اثر و نتیجه آن قرب و درجه است و باین جهت تفسیر آن بمنزلتی که در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تادب است مر حضرت الهیه را و بحقیقت کنایت است از جزم و یقین بحصول آن چه رجای حبیب بحضرت محبوب هرگز خیبت نپذیرد **وعن عمر** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن وقتیکه بگوید مؤذن الله اکبر الله اکبر فقال احدکم پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر ثم قال پس تر بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله قال میگوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله ثم قال پس تر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله قال میگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حی علی الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله و در احادیث در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و آنچه بعض مردم میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن آنرا اصلی یافته نشده است و جمع میان حیعله و حوقله روایتی است از حنابله ثم قال الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگوید مستمع اذان آنرا از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص دخل الجنة می آید بهشت را رواه مسلم **وعن جابر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع النداء کسیکه بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و در روایت بیهقی آمده اللهم انی اسالک بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از منقصت شرک منزه است و از تغییر و تبدیل محفوظ تا روز نشور باقیست و بحقیقت اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و آخرت است والصلوة القائمة اشارت است بمضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند از قائمه دائمه لیس این بیان و تاکید دعوت تامه میشود آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده محمد صلی الله علیه وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و درجه زیاده بر همه خلائق وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و ایستاده کن محمد را صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامیست که ستوده شود صاحب وی بر زبان همه کس و رشک برند بر وی تمامه خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است که تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچکس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتواند زد و سر بالا کرد و پس آنحضرت در برابر

غفرت دعا آید و این بگشاید و در حدیث آمده است که پروردگار تعالی محمدی با نحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد حق تعالی را بستاید در رحمت مفتوح
گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حلۂ خضر اپوشانند و اذن دهند که هرچه خواهد بگوید و هرچه در خواهد از دست بخواهد آن
روز معلوم شود که مقام محمدی صلی الله علیه وسلم چه هیبت و صدر و سلطان آن مجلس محشر کیست لطف الله چشم و چراغ اہل بینش ۔ سلطان سریر آفرینش ۔
در مقامی که صدارت بہ بزرگان بخشند چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی ۔ الذی وعدته آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرموده
عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا حلت له شفاعتی یوم القیمة ہر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر او را روز قیامت و
مستحق میگردد آن را اگر چہ اہل امت گناہگاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت
لازم باشد و بشفاعتی خاص حتمی بزرگ مخصوص ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند
چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت با ایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده
اللهم ارزقنا ۔ رواه البخاری ۔ وعن انس رضی الله عنه قال کان النبی ۔ گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر ۔ غارت میکرد و تاراج
بر سر دشمنان میرفت بوقت برآمدن صبح و غارت نمی دوانیدن اسپان برای قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت در ہنگام
نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید ۔ وکان یستمع الاذان ۔ و بود آنحضرت گوش می نهاد اذان را ۔ فان سمع اذانا امسک ۔ پس
اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند ۔ والا اغار ۔ و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت
ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت فقهیه آمده است که اگر قومی اذان گفتن ترک دهند مستحق قتال میشوند گو اگرچه سنت است اما شعار اسلام است ۔
فسمع رجلا یقول ۔ پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را از آن قوم که میگوید ۔ الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم علی الفطرة ۔ بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواہی داد بایمان وی ۔ ثم قال ۔ پس گفت آن مرد ۔ اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرجت من النار ۔ این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشوی آن در آتش درآئی
آخر بیرون می آئی از آن ۔ فنظروا الیه پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند که کیست فاذا هو راعی معزی ۔ پس ناگاه وی چرانندۂ بزهاست و
معزی بکسر میم و سکون عین نام ای بمد و قصر و معز بفتحتین و بفتح و سکون بر خلاف ضان ۔ رواه مسلم ۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن کسیکه بگوید بہنگام شنیدن اذان ۔ اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله رضیت بالله ربا
و بمحمد رسولا و بالاسلام دینا ۔ شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است ۔ غفر له ذنبه ۔ آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنی صغائر چنانچه مذهب است
رواه مسلم ۔ وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة ۔ در میان هر دو اذان
نماز است ۔ ثم قال فی الثالثة ۔ بعد از آن فرمود در کرت سوم ۔ لمن شاء ۔ مر هر که بخواهد یعنی لازم نیست که بگذارد اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد نگذارد ۔ متفق علیه
بدانکه مراد به دو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن
حسین را حسنین و نیز از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که میان اذان و نماز
بایکدیگر وقت شریف است و دعا در وی مستجاب یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعادی که در این حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی

پیش از ادای فرض نفل مکروه است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد موذن برای
مغرب برمیخاستند قومی از صحابه میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از خانه بیرون می آمد و ایشان را
در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون می آمد گمان میبرد که نماز فرض گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید
بعض مردم گمان برند که این دو رکعت راتبه مغرب بود و نه چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگزاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن
و امام ابوحنیفه میگوید که این اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت با این حدیث وقت جواز را بعد از آن
منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم **الفصل الثانی** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الامام ضامن امام پذیرنده و برعهده گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میدارد قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر دیر رکوع دریابند
او را نگاه میدارد برایشان افعال صلوة و اعداد رکعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه
اللهم ارشد الائمة خدایا ارشاد و راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنین و بیامرز موذنان را در تقصیر و تفریطی
که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است مر هر کدام را فافهم
رواه احمد و ابوداود والترمذی والشافعی وفی اخری له بلفظ المصابیح و در روایت دیگر مر شافعی را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة
ضمناء والمؤذنون امناء فارشد اللهم الائمة واغفر للمؤذنین وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اذن سبع سنین
کسیکه اذان گوید هفت سال محتسبا جسته لله و برای طلب اجر و ثواب رضای او کتب له براءة من النار نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه
الترمذی و ابن ماجة وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را
و وفات یافت در سنه ثمان و خمسین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و
راضی است از آن چرانندهٔ گوسفندان فی رأس شظیة للجبل در سر بلندی از کوه یؤذن بالصلوة ویصلی اذان میگوید برای نماز هرچند جماعت
ندارد و میگزارد نماز را فیقول الله پس میگوید حق عز و جل بفرشتگان انظروا الی عبدی هذا نظر کنید بسوی بندهٔ من که اینست بودن
یقیم الصلوة اذان میگوید و بر پا میدارد نماز را یخاف منی میترسد از من ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت
لعبدی تحقیق آمرزیدم این بندهٔ خود را وادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت رواه ابوداود والنسائی وعن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم القیمة سه کس بر تلهای مشک اند روز قیامت و کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن عبد ادی حق الله
وحق مولاه یکی بنده که بگزارد حق خدا را و حق خداوند خود را و حقیقت آن نیز چون بفرمودهٔ شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا
میکند و بهمه ابواب بار تکلیف بروی بیشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون دیگر مردیکه امامت کرد گروهی را و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت
احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قرائت و حسن آن ورجل ینادی بالصلوات الخمس دیگر مردیکه اذان میگوید پنج وقت نماز را کل یوم ولیلة
هر روز و شب رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی
صوته بانگ نماز گوینده آمرزیده میشود و مراد از مدی غایت آواز اوست یعنی هر مقدار که آواز وی بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رساند

غایت مغفرت یا بعد احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشند که پر کنند این مسافت را که از مکان وی است تا جای که آواز وی بسد آمرزیده میشود برای او ٭ مؤذن یعنی اول است روایت مصوته ٭ و یشهد له کل رطب و یابس ٭ و گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات تمام او هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دهاوند جن و انس بطریق اولی دهند ٭ و شاهد الصلوة یکتب له خمس و عشرون صلوة ٭ و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزار بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین اجر رسید ٭ و یکفر عنه ما بینهما ٭ و بخشیده میشود مر او را گناهان که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها ٭ رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجة و روی النسائی ٭ و روایت کرده است نسائی ٭ الی قوله ٭ تا قول وی ٭ کل رطب و یابس ٭ و فضل شاهد صلوة را روایت نکرده ٭ و قال ٭ و گفته است نسائی این زیادتی را که ٭ وله مثل اجر من صلی ٭ و مر مؤذن راست مثل ثواب کسیکه نماز گزارده است چه دال بر خیر شریک فاعل او است در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار ثواب تمامه نماز گزارندگان میباشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت ٭ عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود او را آنحضرت بر طائف و همیران بود در حیات آنحضرت علیه السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم ٭ یا رسول الله اجعلنی امام قومی ٭ بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم ٭ فرمود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت ٭ واقتد باضعفهم ٭ و اقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند ٭ واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا ٭ و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت را ٭ رواه احمد و ابو داؤد و النسائی ٭ وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله ٭ گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب ٭ اینکه بخوانم نزد بانگ نماز شام ٭ اللهم هذا اقبال لیلک ٭ خداوندا این وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کردهٔ آنرا ٭ و ادبار نهارک ٭ و وقت پشت دادن روز تست ٭ و اصوات دعاتک ٭ و این آوازهای خوانندگان تست بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی و حضور صلواتک زیاده آمده است ٭ فاغفر لی ٭ و در روایتی اسألک ان تغفر لی ٭ رواه ابو داؤد و البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ٭ روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد ٭ قال ان بلالا اخذ فی الاقامة ٭ گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن ٭ فلما ان قال ٭ پس چون گفت ٭ قد قامت الصلوة قال رسول الله ٭ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها ٭ بر پا دارد نماز را خدا و پاینده داراد آنرا ٭ وقال فی سائر الاقامة ٭ و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت ٭ کنحو حدیث عمر فی الاذان ٭ مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در آن حدیث مبین گشته است ٭ رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة ٭ رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء ٭ رواه ابو داؤد والترمذی ٭ وعن سهل بن سعد قال ٭ گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة ٭ قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم است الا ثنتان لا تردان ... فضیلت رد کرده نشوند دو دعا که گفت عند النداء علیه اسم است که ذکر کرده شوند و قت کنایت از هر دم است و الدعاء عند النداء

یکی دعا نزد اذان و وقت البأس و یکی دعا نزد جنگ با کافران حین یلحم بعضهم بعضا در وقتیکه بپیوندد بعضی از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر

بیفتند یکدیگر را بکشند و یلحم بمعنی کشتن بهم پیچیدن در جنگ هر دو آمده و التحام نیز باین معنی است و یلحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است

وفی روایة و در روایتی بجای عند البأس و تحت المطر آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد و باران بروی می باریده باشد و احتمال ارد

که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است رواه ابو داود والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابو داود و دارمی هر دو روایت کرده اند

لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که و تحت المطر وعن عبد الله بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا

بدرستی که مؤذنان زیاده میشوند بر ما در اجر و ثواب که ایشان با اذان میگویند و ما نمیگوئیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما

یقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتهیت فسل تعطه پس چون بآخر رسی بخواه از خدا تعالی چیزی تا داده شوی آنرا این

زیادت است بر جواب اشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعا کند زیاده میشود در فضل رواه ابو داود و از این حدیث مستفاد میشود

که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید که ثواب آن بیابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی درکار نیست فافهم الفصل الثالث

عن جابر قال سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة بدرستی که چون شیطان می شنود

آواز اذان را ذهب میرود و دور میرود حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه میباشد در جای روحاء بفتح را و سکون واو و مد قال الراوی گفته است راوی

والروحاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا روحاء از مدینه برسی و شش میل است و بعض جیل نیز گفته رواه مسلم وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند

معویة علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معویة کما قال

مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتی اذا قال تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوة قال گفت معاویه لا حول

ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و درین مرتبه العلی العظیم

زیاده کرد و قال بعد ذلک ما قال المؤذن و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت رسول الله پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم

قال ذلک گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله گفت ابو هریره بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام

بلال ینادی پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را

رواه النسائی سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسیکه مثل گفته وی گفت این باشد

ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد چون می شنید

مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است رواه ابو داود

وعن ابن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة کسیکه اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب گردد

مر او را بهشت سابقا در فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر

هفت سال هم بگوید بس ست بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءة از خصوص مراد داشته یا گویند که در اذان دوازده سال این زیادت ست که فرمود • وکتب له بتاذینه فی کل یوم ستون حسنة • و نوشته شود بجزای اذان گفتن وی هر روز هر بار شصت نیکی • و لکل اقامة ثلثون حسنة • و هر بار اقامت را سی نیکی در ظاهر چنین متبادر بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و تخییل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت دران باشد و بهر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع ست والله اعلم • رواه ابن ماجه • و عنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب • و هم از ابی هریرة ست گفته بودیم ما که امر کرده میشدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان ست که در حدیث ام سلمه گذشت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

## باب در لواحق و تتمات آنچه گذشت در دو باب سابق الفصل الاول

عن ابن عمر رضی الله عنهما • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل • بدرستی که بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت غسل و استنجا و وضو کنند و مستعد نماز شوند و ازینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف ست و امام شافعی نیز برین ست فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان تا آنکه ندا دهد • ابن ام مکتوم • که صحابی مشهورست و وی نیز مؤذن بود و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بودی یکی برای تسحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو مؤذن سنت ست یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت • قال • گفت راوی • وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی • و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا • لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت • ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد مگر یعنی نزدیک شد صبح مبالغه میگفتند صبح شد و این تاویل از جهت آن کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از بر آمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافهم متفق علیه • و عن سمرة بن جندب صحابی مشهورست از حفاظ مکثرین نزول کرد بصره را و روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و غیر ایشان • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال • باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان بشب میگوید • ولا الفجر المستطیل و نه باز دارد صبح دراز که نام سفیدی ست که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ دهند • ولکن الفجر المستطیر فی الافق • و لیکن باز دارد صبح پرنده یعنی منتشر شونده در کرانهء آسمان یعنی از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند • رواه مسلم و لفظه للترمذی • و عن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان ست صحابی ست اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب نزول کرد بصره را و مات سنة اربع و سبعین فی خلافة عبد الملک • قال اتیت النبی • گفت مالک بن الحویرث آمدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا و ابن عم لی • من و پسر عم من که همراه بود غالبا از برای وداع آمده بودند • فقال لنا • پس فرمود آنحضرت • اذا سافرتما فاذنا و اقیما • چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت در میان شما واقع شود چون فرمود • و لیؤمکما اکبرکما • و باید که امام شود بزرگترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبرست و ظاهرا که آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد با کبر افضل ست و ازینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم با وقات و صالح و متدین رفیع الصوت و خوش آواز بوده کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد • رواه البخاری • و عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی • و هم از مالک بن الحویرث ست که گفت گفت مارا آنحضرت بگزارید

نماز را چنانچه دیده اید مارا که میگزاریم + و اذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم + و چون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما + ثم ليؤمكم اكبركم +
پس باید که امامت کند شما را بزرگ ترین شما + متفق علیه + وعن ابي هريرة قال ان رسول الله + گفت ابوهریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حين
قفل من غزوة خيبر + در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه + سار ليلة + راند شبی حتی اذا ادركه الكرى عرس + تا وقتیکه دریافت او را خواب فرود آمد
تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب استراحت + وقال لبلال اكلأ لنا الليل + و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب را
فصلى بلال ما قدر له + پس نماز گزارد بلال آن قدر که تقدیر کرده شد برای وی + ونام رسول الله + خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصحابه + و یاران
فلما تقارب الفجر استند بلال الى راحلته + پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود + موجه الفجر + متوجه بجانب فجر بود بکسر جیم بمعنی متوجه
از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند + فغلبت بلالا عيناه + پس غلبه کرد بلال را چشمان وی بی اختیار در خواب
شد + وهو مستند الى راحلته + و حال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود + فلم يستيقظ رسول الله + پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا بلال
+ و بیدار نشد بلال + ولا احد من اصحابه + و نه هیچ یکی از اصحاب آنحضرت + حتى ضربتهم الشمس + تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب یعنی برآمد آفتاب + فكان
رسول الله + پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استيقاظا + نخستین قوم از روی بیداری + ففزع رسول الله + پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم + از خواب رفتن و نماز فوت شدن یا بشهود صفت جلالیه حق تعالی + فقال ای بلال + پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب
رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی + فقال بلال + پس گفت بلال + اخذ بنفسي الذي اخذ بنفسك + گرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا
قال + فرمود آنحضرت + اقتادوا + بکشید شتران را و برانید از اینجا + فاقتادوا رواحلهم شيئا + پس بکشیدند شتران خود را اندکی از آن وادی و براندند
و نزدیک بآنجا فرود آمدند و سبب برآمدن از آن وادی اختلاف دارند کسیکه تجویز نمیکند چنانکه اصحاب ما قضای فوایت را در وقت منهی میگوید که
برآمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان بود که تا سفید گردد آفتاب و آنکه تجویز میکند وی را بخصوص ... میداند چنانکه شافعی میگوید
که سبب برآمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر بیاید + ثم توضأ رسول الله + پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وامر بلالا + و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز + فاقام الصلوة + پس اقامت گفت بلال + فصلى بهم الصبح + پس گزارد آنحضرت باصحاب نماز بامداد
ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی اینست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست که نه اذان هست و نه اقامت
و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضا کرد فجر را در غداة ليلة التعريس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم
و ابی داود و جز ایشان و از موطا آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات با آن ندارد و چگونه منافی باشد
و حال آنکه بصحت رسیده که باذان و اقامت هر دو گزارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن جماعت
و در فائته هیچ ازین امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز لهذا افضل آنست که منفرد
اذان و اقامت بگوید کذا قال السغناقی + فلما قضى الصلوة + پس هرگاه که قضا کرد نماز را + قال + گفت + من نسي الصلوة فليصلها اذا ذكرها +
کسیکه فراموش کند یا بخواب بگذارد آن نماز را پس باید که بگزارد آنرا وقتیکه یاد آرد آنرا + فان الله تعالى قال + زیرا که بتحقیق خدای تعالی فرموده است +
واقم الصلوة لذكري + و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من یا یاد کردن نماز یاد کردن خداست + رواه مسلم + تنبيه + اینجا اشکال می آرند که در

حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جواب گفته اند که دریافت
طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا منکشف نشد
وحی و الهام دریافت گویم این فعل بار تعالی است اگر خواست وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد در آنجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و بیان سنت
متابعت گردد و جواب دیگر آنست که هر چند دل بیدار است و لیکن تواند که در حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق گردد از ما سوای مشهود و از
جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان
حالتی عظیم که جز خدای رب العزة حقیقت آن را نداند و الله اعلم و بالله التوفیق * و عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا
اقیمت الصلوة فلا تقوموا چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید حتی ترونی قد خرجت تا آنکه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون خانه
فقها گفته اند مذهب آنست که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت میبود متفق علیه * و عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اقیمت الصلوة فلا تأتوها تسعون چون اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتابی کنان و
اتوها تمشون و علیکم السکینة و الوقار و بیائید نماز را در حالیکه میروید بر قدم رفتار و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم
فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگزارید و ما فاتکم فاتموا و آنچه فوت گردد شما را پس تمام کنید بعد از فراغ امام برخاسته
بگزارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بی عقلی و حماقت در دین است برای نماز و اگر شتابی کنید و خواهید که تکبیر اولی دریابید بیش ازین نمی بایست
شتابید و منهی شتابی که مود است اینست متفق علیه و فی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة زیرا که یکی از شما وقتیکه قصد میکند نماز را
و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز است پس رونده را حق تعالی ثواب میدهد مگر اینکه نماز باید که چنانکه در نماز وی باشد و حاضر وقت باشد
و از بعض علما مسارعت به تکبیر اولی منقول و ماثور است * و هذا الباب خال عن الفصل الثانی * و این باب تهی است از فصل ثانی

الفصل الثالث

عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیلة بطریق مکة شبی در راه
مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است و الا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریرة است که گذشت
و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بقرینه بعض از الفاظ چنانکه ظاهر میگردد * و وکل بلالا ان یوقظهم للصلوة * و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که
بیدار گرداند صحابه را در وقت نماز * فرقد بلال * پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب * حتی استیقظوا * تا آنکه بیدار شدند * و قد طلعت
علیهم الشمس و حال آنکه بتحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب * فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم * فقد فزعوا پس بتحقیق ترسیدند برین تقصیر خود *
فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان یرکبوا * اینکه سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی * تا آنکه بیرون آیند از آن
وادی * و قال ان هذا واد به شیطان * و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است * فرکبوا حتی خرجوا من ذلک الوادی * پس سوار شدند
تا آنکه برآمدند از آن وادی * ثم امرهم رسول الله * پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان ینزلوا * که فرود آیند نزدیک به آن وادی * و ان
یتوضؤا * و امر کرد که وضو سازند * و امر بلالا ان ینادی للصلوة * و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز * او یقیم * یا اقامت گوید شک راوی است
فصلی رسول الله پس نماز بگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالناس ثم انصرف و قد رای من فزعهم * پس برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید

فزعهم

از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت از برای تسلیه از فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی گرفت
جانهای ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا و اگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی پیش ازین وقت
فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردد یا یاد آورد و پناه
آرد بسوی نماز فلیصلها کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگزارد نماز را چنانکه بود که میگزارد آنرا در وقتش یعنی باذان و اقامت و
جماعت و سایر شرائط و آداب ثم التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر
صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستیکه شیطان آمد بلال را در حال آنکه وی ایستاده است و نماز میگزارد
فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یهدؤه پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را کما یهدأ
الصبی چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخوابد وفی الصراح هدوء و هدوء آرمیدن و اهداء آرام دادن و دست زدن کودک را تا بخواب شود حتی
نام تا آنکه خواب کرد بلال ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا پس بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را فاخبر بلال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل الذی اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر
پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت اشهد انک رسول الله گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک
این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق
المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را و گذاشته اند در عهده ایشان تا نگاه دارند آنها را و
احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها ان دو خصلت کدام است صیامهم و صلاتهم روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و تسحر و نماز در رعایت
اول وقت و آخر رواه ابن ماجه باب المساجد و مواضع الصلوة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص
برای نماز گزاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی جبهه نیز آمده و مساجد اعضو هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بمواضع صلوة اینجا جاهای که نماز دران
مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید **الفصل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما دخل النبی صلی الله
علیه وسلم البیت روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه در آمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها دعا کرد در کرانهای خانه
همه کرانها یعنی در هر چهار گوشه خانه ولم یصل حتی خرج و نماز نگزارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون
بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش روی کعبه مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت و اول صحیح تر است وقال و گفت آنحضرت
هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که امر قبله بر توجه بجانب وی قرار یافته و هرگز منسوخ نگردد نه بآن معنی که قبله همین جانب پیش
ست و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است در نه بمعنی آنکه توجه به بیت از خارج معتبر است و درون خانه نماز درست نیست چنانکه امام مالک گوید
نماز فرض و بعض علما نقل نیز رواه البخاری و رواه مسلم عنه وعن اسامة بن زید وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دخل الکعبة روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت و اسامة بن زید و عثمان بن طلحة الحجبی که حاجب خانه کعبه و صاحب
مفتاح وی بود و بلال این چهار هم در آمدند فاغلقها علیه پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش ندهند

و گشت خانه را و در بند کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حین خرج + ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت از درون ما صنع
رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درون کعبه که در آمد + فقال جعل عمودا عن یساره + پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون خانه
را از جانب چپ خود + وعمودین عن یمینه + و گردانید دو ستون را از جانب راست خود + وثلثة اعمدة وراءه + و گردانید سه ستون را از پس خود + وکان البیت
یومئذ علی ستة اعمدة + و بود خانه کعبه در آن روز بر شش ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بجهت تغیراتی که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه
در کتب تواریخ مذکور است ثم صلی + پس نماز بگزارد آنحضرت متفق علیه + ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد که آنحضرت در درون خانه
که در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگزارد و وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون
در کعبه در آمدند و در را بستند هر یکی در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا
مشغول شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گزارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و مشغول بدعا بود
و نیز نماز سهل و دو رکعت بود و سبک گزارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوار
کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا + یک نماز درین مسجد من + خیر من الف صلوة فیما سواه
بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز این است + الا المسجد الحرام + مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در
مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه که این عبارت را بر آن حمل کنند
که نماز در مسجد من [illegible] از نماز در مسجد حرام [illegible] قائل است بافضلیت مدینه از مکه و تواند بعد از تسلیم قول بافضلیت
مدینه چنانکه مذهب ایشان است آنکه افضلیت [illegible] در معنی مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع
کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص بمدینه مطهره است در افضلیت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای آنست
و تواند که یک چیز نفیس [illegible] بهتر از صد هزار [illegible] پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب جوار روضه صلی الله علیه وسلم و فضل و عظمت
بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این مبحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و مفصل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست

متفق علیه + وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد + بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود
سفر مگر بسوی سه مسجد + المسجد الحرام + یعنی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن حرام است + والمسجد الاقصی + دوم بیت المقدس که او را
مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیشتر از وی بنا کرده نشده بود پس انتهای مساجد او بود یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام + ومسجدی
سوم مسجد من که اینست + متفق علیه + ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت اینها
را ممتاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب بهم اند و بر زبان شارع هیچ یکی از آنها بخصوص فضل نشده مقصود داشت
که از حیثیت تقرب [illegible] آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای بعض حقوق مثل آن دیگر
است و سفر بزیارت [illegible] مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا فی

مجمع البحار والله اعلم و بعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه جا واجب نگردد وفای آن و
بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام
است و گوید بنده مسکین کاتب حروف عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه و عنا که مقصود بیان اهتمام شان این مساجد و سفر کردن بجانب
آنهاست که متبرک ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن کرای مشقت کشیدن نمیکنند چنانکه سفر بجز این مواضع درست
نباشد مصرع دل اگر یار کشد بار کشد بار نگاری باری، والله اعلم، وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین بیتی
و منبری روضة من ریاض الجنة، موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضه های بهشت و در روایتی ما بین قبری و منبری آمده و در روایتی
بین حجرتی و مصلائی و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع
سبب در آمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی
ذکر حق می نمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه بایمعنی خصوصیت باین مکان شریف ندارد و حکم تمامه مساجد و بقاع
خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا بایمعنی که این بقعه را بجنس روز قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع
ارض فانی و هالک نگردد یا بایمعنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بر زمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آورده اند این روضه را برای
حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر از زمین می نماید و در دیدهٔ باطن از آن عالم است و آدمی تا محجوب بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت است
انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور اخرویه از وی دور است و بحجت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم تورع و ظلمات امثال آن درین
مکان رحمه الله علما و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود و منبری علی حوضی، و منبر من که الآن مسمی است قائم است بر حوض من
و در روایتی آمده که منبری علی ترعة من ترع الجنة و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمد آب بجوی و پایه منبر آید و روایت است که روزی آنحضرت
بر منبر خود ایستاده بود فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده است که فرمود پای من بر عقر حوض من است
و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمد آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف
بر آن قائم است و بعض گفته اند که این اخبار است از منبری که آنحضرت را روز قیامت باشد و نهاده شود بر حوض که اثر دارد این منبر که در مسجد شریف
است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی، متفق علیه، وعن ابن عمر قال کان النبی، بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء
می آمد مسجد قبا را کل سبت، هر روز شنبه، ماشیا و راکبا، پیاده و سوار، فیصلی فیه رکعتین، پس میگزارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدیست
در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور کریمه لمسجد اسس علی التقوی من اول
یوم در شان اوست و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد در وی است، متفق علیه، وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد
الی الله مساجدها، دوست داشته ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در ان عبادت خدا میکنند و بکار دین مشغول اند، و ابغض البلاد الی الله
اسواقها، و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازار است که در آنجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند، رواه مسلم، وعن عثمان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بنی لله مسجدا، کسیکه بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجدی را بنی الله له بیتا فی الجنة

بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و نفاست و الا مماثلت در خانهای دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است و **عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسیکه برود بمسجد در اول روز یا برود در آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده گرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت کلما غدا او راح هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است بآنکه مسجد گویا خانه خداست ضیافت میکند وی تعالی زائران را و محروم نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید کرد نیت چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه و **عن ابی موسی** قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورترین ایشانست پس دورترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آن کسیکه نشسته است در مسجد در انتظار میبرد نماز را تا بگزارد آنرا با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام بزرگتر است از روی اجر از آن کسیکه میگزارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمی برد اگرچه در اول وقت میگزارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت نیست گزارد و دیگری انتظار جماعت کثیر برد و بکسی گزارد که احق بامامت است باین قیاس عظیم تر باشد در اجر وی خصوصا که باعث بر آن تکاسل و تهاون بود و انیست سر افضلیت اسفار در فجر نزد حنفیه متفق علیه و **عن جابر** رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاهای گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه مردند ساکنان آن یا رفتند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله ایست از انصار که بیایند از منازل خود که دورتر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای خود در قرب مسجد قالوا نعم گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم ما آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه اعمال ثواب گامهای که شما میرسید در آمدن مسجد دیارکم تکتب آثارکم لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دور تر می آیید ثواب بیشتر می یابید رواه مسلم و **عن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله روزیکه نیست هیچ پناهی جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشاند در زیر عرش تا از تاب آفتاب قیامت در امان باشند امام عادل یکی از آن هفت پادشاهی عادل است که در رعیت پروری و داد گستری بر فرموده خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد و شاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا و هم از کودکی متعبد و صالح برخاسته و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه سوم مردی که دل وی آویخته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از آن حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید در وی و رجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین و طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی

اجتمعا علیه و تفرقا علیه ۔ بهم جمع آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت ۔ و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه ۔ پنجم مردیکه یاد کرد خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا را در آن مدخلی نباشد ۔ و رجل دعته امرأة ذات حسب و جمال ۔ ششم مردیکه بخواند او را زنی صاحب جاه و جمال و خواست که از راه ببرد ۔ فقال انی اخاف الله ۔ پس آن مرد گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت بآن زن بدرستیکه من میترسم خدا را ۔ و رجل تصدق بصدقة ۔ هفتم مردیکه صدقه کرد نوعی از صدقه ۔ فاخفاها ۔ پس پنهان کرد صدقه را حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه ۔ تا آنکه نداند دست چپ آنچه میدهد دست راست او کنایت است از غایت سر و اخفا ۔ متفق علیه ۔ و عنه قال قال رسول الله ۔ و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته ۔ نماز مرد که میگزارد در مسجد بجماعت زیاده گردانیده میشود ثواب آن بر نماز او که میگزارد تنها در خانه خود ۔ و فی سوقه ۔ و در بازار خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند ۔ خمسا و عشرین ضعفا ۔ بیست و پنج درجه ۔ و ذلک انه اذا توضأ ۔ و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد ۔ فاحسن الوضوء ۔ پس نیکو کرد وضوء او را و رعایت کرد آداب و شرائط آنرا ۔ ثم خرج الی المسجد ۔ پس بیرون آمد بسوی مسجد ۔ لا یخرجه الا الصلوة ۔ در حالیکه بیرون نمی آورد او را مگر نماز و قصد ادا آن بر وجه سنت و نه غرضی دیگر ۔ لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة ۔ نمیزند هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود هر او را بآن گام پایه در ثواب ۔ و حط عنه بها خطیئة ۔ و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی ۔ فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه ۔ پس چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بر وی ۔ ما دام فی مصلاه ۔ تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و نخاسته از آنجا و درود باین صیغه میفرستند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه ۔ خداوندا درود بفرست بر وی خداوندا رحمت کن او را ۔ و لا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة ۔ و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این را از برای بیان فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود ۔ و فی روایة ۔ و در روایتی چنین آمده است که ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔ اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه ۔ چون در آمد مسجد را در حالیکه تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن ۔ و زاد فی دعاء الملائکة ۔ و زیاده کرده است درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له ۔ خداوندا بیامرز او را ۔ اللهم تب علیه ۔ خداوندا رجوع کن برحمت بر وی ۔ ما لم یؤذ فیه ۔ ما دام که نرنجاند در مسجد هیچکس را از مسلمانان بدست و زبان خود ۔ ما لم یحدث فیه ۔ ما دام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذاء ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و از اینجا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آنست و اگر نماز گزارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء ۔ متفق علیه ۔ و عن ابی اسید ۔ بضم همزه و فتح سین صحابی انصاریست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل ۔ وقتیکه در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتک ۔ خداوندا بگشای بر من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق نماز در آن یا در نماز بکشف حقائق آن ۔ و اذا خرج فلیقل ۔ و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید ۔ اللهم انی اسألک من فضلک ۔ خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برای تو فضل و کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و لو آنکه [illegible] باشد که موجب [illegible]

که بار اول حاصل شده. رواه مسلم. وعن ابی قتادة ان رسول الله. و روایت ست از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهورست عقبی بدری حاضر شده همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال. گفته ست. اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین. چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو رکعت قبل ان یجلس. پیش از آنکه بنشیند. متفق علیه. و این حدیث متمسک شافعیه ست در ایجاب تحیة المسجد و حمل امر بوجوب و نزد ما امر برای ندبست و ظاهر سیاق حدیث ناظر درین ست و الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و چنین نیست بالاتفاق. وعن کعب بن مالک صحابی مشهور و قصه تخلف او از غزوهٔ تبوک و توبه وی از احاسن قصص ست و بود وی رضی الله عنه از شعرای اسلام. قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لایقدم من سفر الا نهارا فی الضحی. کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت. فاذا قدم بدء بالمسجد. پس چون قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد. فصلی فیه رکعتین. پس میگزارد در مسجد دو رکعت. ثم جلس فیه. پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند. و بعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی و از این حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش از درآمدن بخانه بود و اگر بعد از درآمدن بخانه نشیند نیز جائزست کذا قالوا. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد. هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد. فلیقل لا ردها الله علیک. پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آنرا. فان المساجد لم تبن لهذا. زیرا که مسجدها بنا کرده نشده ست برای اینکار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از درآمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا بکند و نخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گردد این کار نکرده و دور نباشد. والله اعلم. رواه مسلم. وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة. کسیکه بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز ست یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسیکه بخورد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر. فلا یقربن مسجدنا. پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را. فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس. زیرا که بدرستی آزار میکشند فرشتگان از چیزیکه آزار میکشند آدمیان از بوهای ناخوش و هرچه بوی ناخوش دارد از ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخل ست از گندهٔ دهنی و گندهٔ بغلی و در حکم مسجد ست جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر و سائر مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعض المسجد نیز واقع شده و آن مخصوص بزمان آنحضرت ست بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد بود. متفق علیه. وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة. آب دهن افگندن در مسجد گناه ست. وکفارتها دفنها. و پوشنده آن گناه و دور کننده آن گور کردن آنست یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شد گور باید کرد که برده آنرا و پی برده بزاق و بصاق و بساق برای و صاد و سین آب دهن که از دهن بیرون افگنند و نادر هست آنرا ریق گویند. متفق علیه. وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی. [illegible] کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان. حسنها وسیئها. کارهای نیک امت و کارهای بد ایشان. فوجدت فی محاسن اعمالها. [illegible] کارهای نیک امت. الاذی یماط عن الطریق. پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور کرده شود از راه. ووجدت فی مساوی اعمالها. [illegible] کارهای بد ایشان. النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن. آب بینی که باشد در مسجد گور کرده نشود [illegible]

آب دهن که از سینه برآید یا از بینی + رواه مسلم + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة + چون ایستاد یکی از شما بنماز + فلا یبصق امامه + پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله + فانما یناجی الله + و در بعض نسخه فانه یناجی الله + مادام فی مصلاه + زیراکه وی مناجات میکند و توجه نمی آرد مگر خدای تعالی را مادام که در جای نماز خود ست پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی ست پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب نبود + ولا عن یمینه + و نه بیندازد بجانب دست راست خود + فان عن یمینه ملکا زیراکه بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات ست که از مظاهر رحمت الهی است که غالب ست بر مظاهر غضب یا مراد ملکی ست که حاضر شود نزد نماز از برای تائید و الهام بر حال مصلی و آمین گفتن برای دعای او و حکم زائر دارد و حق مزور آنست که اکرام کند زائر را زیاده بر آنچه میکند با آنهای که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند + ولیبصق عن یساره + و باید که بیفگند آب دهن را در جانب چپ خود + او تحت قدمه + یا بیفگند زیر پای خود + فیدفنها + پس گور کند آنرا + وفی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری + و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد ست اما در مسجد باید که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه + وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه + آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن + لعن الله الیهود والنصاری + لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را + اتخذوا قبور انبیائهم مساجد + که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها متفق علیه + چون دانست آنحضرت قرب اجل را و ترسید از امت که مبادا بقبر شریف وی آن کنند که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند بیاگاهانید ایشانرا بنهی از آن بلعن بر یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب رضای وی تعالی ست و موقع وی عظیم تر ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیا او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست و هر دو طریق لعن متوجه ست و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست و هیچکس را دران خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نماز بکنند بی توجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست و بامداد و نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی یابد درینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی + وعن جندب + نام ابوذر غفاری و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار ست و جندب غیر وی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبدالله بجلی و جندب قسری تا اینجا مراد کیست + قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول + شنیدم آنحضرت را که میگفت + الا و ان من کان قبلکم + بکسر ان و فتح آن آگاه باشید و بدانید که میگویم کسانیکه می بودند پیش از شما + کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها + الا فلا تتخذوا القبور مساجد + آگاه باشید پس مگیرید قبرها را مسجدها + انی انهاکم عن ذلک + بدرستیکه من شما را نهی کردم از آن رواه مسلم + وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بعبادت باشد + ولا تتخذوها قبورا + و مگیرید و مسازید خانهای خود را مانند گورهای که مرده صفت در وی افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت ست خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه

## الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلة

میان مشرق و مغرب قبلة است، و این محمول است بر قبلهٔ مدینهٔ مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکهٔ معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از
جهات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد بموجب و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام ❊ رواه الترمذی
وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابیست و روایت کرده است از وی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود ❊
وفدا الی رسول الله قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ❊ و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که بر رئیس قومی بیایند از برای مهمی چنانکه
زیارت یا ایلچی گری و این جماعهٔ طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت ❊ فبایعناه ❊ پس بیعت کردیم ما آنحضرت را ❊ وصلینا معه ❊ و نماز گزاردیم
با وی ❊ واخبرناه ان بارضنا بیعة لنا ❊ و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که
آن کلیسا را بشکنند ❊ فاستوهبناه من فضل طهوره ❊ پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که
آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند ❊ فدعا بماء ❊ پس طلبید آنحضرت آبی را ❊ فتوضا ❊ پس وضو کرد ❊ و تمضمض
و آب در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو ❊ ثم صبه لنا فی اداوة ❊ پس تر بریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم
❊ وامرنا ❊ و امر کرد ما را به بر آمدن از نزد وی ❊ فقال اخرجوا ❊ پس گفت بیرون آئید ❊ فاذا اتیتم ارضکم ❊ پس چون
بیائید شما زمین خود را ❊ فاکسروا بیعتکم ❊ پس بشکنید کلیسای خود را ❊ وانضحوا مکانها بهذا الماء ❊ و بپاشید و تر کنید جای آن کلیسا را که شکسته آید
باین آب تا انوار و برکات وی شامل آن بقعه گردد ❊ واتخذوها مسجدا ❊ و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی ❊ قلنا ان البلد بعید ❊ عرض
کردیم ما که شهر ما از مدینهٔ مطهره دور است ❊ والحر شدید ❊ و گرما سخت است ❊ والماء ینشف ❊ و آب در ظرف خشک میگردد و در هوای گرم و نشف بجذب کشیدن
جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و جذب آب را ❊ فقال مدوه من الماء ❊ پس امر کرد آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر ❊ فانه لا یزیده
الا طیبا ❊ زیرا که بدرستی آن آب بقیهٔ وضو که در اداوه است زیاده نمیگرداند این آب را که بروی ریخته شده است یا این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی
هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر میریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاده بود بدیدند که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک
نگردد پس آنحضرت نیز تدبیر از همین عالم کرد و اگر ساکت میماندند و بفعل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب بتمام و کمال و هرگز آفتاب را راه
تصرف دران نمی بود شک و تردد و تسبب را یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است
به بقیهٔ آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن به بلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم که آنحضرت چون در مدینه میبود آب زمزم را از حاکم مکه میطلبید
و تبرک میساخت و فضل و آثار او که علما و صلحا اند و تبرک بآثار و انوار ایشان بهترین قیاس است ❊ رواه النسائی ❊ وعن عائشة رضی الله عنها
قالت امر رسول الله ❊ گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور ❊ بر آوردن مسجد در سرایها و محلها و قبیلها اگر بقصد
ضرار نباشد تا هر قومی در محل خود جماعت میکرده باشند ❊ وان تنظف وتطیب ❊ و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند
بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مصلیان و معانی تنظیف و تطییب بعد از تنظیف ساختن و پاکیزه کرده شده اند ❊ رواه ابوداود والترمذی وابن ماجة ❊ وعن
ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد ❊ امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن
و آراستن و منقش کردن مساجد ❊ قال ابن عباس ❊ گفت ابن عباس لتزخرفنها کما زخرفت الیهود والنصاری ❊ هر آینه

مزخرف میکنید شما مسجدها را۔ کما زخرفت الیهود والنصاری۔ چنانکه مزخرف کردند یهود ونصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزی را گویند یعنی نقش
خواهند کرد و روی آورند و خواهند ساخت بطلا و بعض متاخران آنرا تجویز کرده گفته اند که مردم خانها میشود مزخرف و مطلا میسازند اگر ما مسجدها از خشت
و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید۔ رواه ابوداود۔ وعن انس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة
ان یتباهی الناس فی المساجد۔ بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین بنا و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق
سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند۔ رواه ابوداود والنسائی والدارمی وابن ماجه۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی
اجور امتی۔ عرض کرده شد بر من نموده شد مرا عملهای امت من که بران ثواب می یابند حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد۔ تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون
می آرد او را مرد از مسجد و قدری انچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک درینجا اشارت است که مسجد بمثابه چشم انسان است که آزار میکشد و خیانت وی
ازان یا مانند آن للل است از حقیقه حیات معنوی که بران تیره میگردد و هر که پاک ارد آنرا ازان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد۔ وعرضت علی ذنوب
امتی۔ و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم۔ پس ندیدم هیچ گناهی بزرگ تر من سورة من القرآن۔ از فراموش کردن سوره
از قرآن او آیة۔ یا فراموش کردن آیتی۔ اوتیها الرجل ثم نسیها۔ که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آنرا و درین زجر و تشدید است
بر فراموش کنندهٔ قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آنرا از کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه۔ رواه الترمذی وابوداود۔ وعن بریدة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد۔ گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مر روندگان
را در تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم القیمة۔ بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح است بقول حق عزوجل نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا
رواه الترمذی و ابوداود و رواه ابن ماجه عن سهل بن سعد وانس۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم
الرجل یتعاهد المسجد۔ وقتیکه ببینید مردی را که تعهد تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت می نماید و را بمحافظت نمودن و مرمت کردن و جاروب
دادن و نماز گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند۔ فاشهدوا له بالایمان۔ چون کسی را
به بینید که اینچنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مؤمن است۔ فان الله یقول۔ زیرا که خدای تعالی میفرماید۔ انما یعمر مساجد الله من آمن
بالله والیوم الآخر۔ معمور نمیسازد مسجدهای خدا را مگر کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز آخرت۔ رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی۔ وعن عثمان
بن مظعون قال۔ گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء۔ دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن باز رهیم۔ فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی۔ نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسیکه خصی سازد دیگری را۔ ولا اختصی۔ و نه کسیکه خصی شود از خود
لان خصاء امتی الصیام۔ بدرستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان شکست شهوت طبیعی و نفسانی حاصل میشود خصوصاً در وقتیکه امساک
جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات بآن ضم گردد۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة۔ اذن کن ما را و دستوری ده
برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم۔ فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکه سیاحت امت من نفس است از برای جهاد در
راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده
است که لا سیاحة فی الاسلام۔ فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب۔ اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند عزلت میگزیدند

ومشاغل دنیا و لذات آن را بالکلیه ترک میدادند و گردنهای ایشان قطع میگردیدند و از همه کس و همه چیز یکسو میشدند و ایشان را راهب میگویند و ترهب در اصل از
رهب است بمعنی خوف • فقال پس گفت آنحضرت که • ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة • بدرستیکه ترهب امت من نشستن است در مسجدها
بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز برگردانیده متوجه بپروردگاری نشینند و آن ترهب که رهبان میکردند چیزی نیست و عاقبت آن محمود نبود آن را
نیز بسر نمی بردند • رواه فی شرح السنة • وعن عبد الرحمن بن عایش بتحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابوحاتم گفته که هر که گفته است
در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده والله اعلم • قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ربی • دیدم پروردگار خود را عز و جل اگر این دیدن
در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداریست چنانکه در روایت دیگر آمده است پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج
بر قول مختار یا ما حاصل است بدیدن مثالی و تمثیل حق جل و علا بدان مثال • فی احسن صورة • در نیکوترین صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت
صفت است که متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بوده و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است
و اگر بیان حال خود میکند که من آن وقت در صورت خوب و جمال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد که وقت شهود خاص و تجلی تام و انعام عام بود • قال
فیم یختصم الملاء الاعلی • گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه و ملاء جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست که
کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن و صعود قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک میبرند بر بنی آدم بسبب
در آن فضائل و رغائب که با وجود شهوات جسمانی بدان مخصوص و متمیز میشوند • قلت • گفتم پیغمبر یعنی آنحضرت که گفتم من برابر این سوال پروردگار • انت
اعلم • تو دانا تری که کدام است آن اعمال • قال • گفت آنحضرت • فوضع کفه بین کتفی • پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را میان دو شانه من کنایت
است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعض از خادمان خود کنند چون خواهند که مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضه نعم
• فوجدت بردها بین ثدیی • پس یافتم من سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول تیقین
و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و انساع فیض آن بود فرمود • فعلمت ما فی السموات والارض • پس دانستم هر چه در آسمانها و هر چه در زمین بود عبارت
است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و احاطه آن • وتلا • و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که • وکذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات والارض • و همچنین نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام را ملک عظیم تمامه آسمانها را و زمین را • ولیکون من الموقنین • و تا آنکه گردد ابراهیم
از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو رویت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را
دید و حبیب هر چه در آسمان و زمین بود حالی از ذوات و صفات و ظواهر و بواطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراو را یقین بوجود ذاتی و وحدت حق جدا از
و دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حاصل اهل استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد و حبیب حاصل شد مراو را یقین وصول الی الله اول بذات
دانست عالم را و حقائق آن را چنانکه شان مجذوبان و محبوبان و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما رایت شیئا الا رایت الله بعده و ثانی بما رایت شیئا
الا رایت الله قبله و شتان ما بینهما • رواه الدارمی مرسلا • روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق ارسال •
وللترمذی نحوه • و مر ترمذی را مانند این حدیث است با اختلاف در بعض الفاظ • عنه وعن ابن عباس و معاذ بن جبل • از عبد الرحمن مذکور و از ابن
عباس و از معاذ بن جبل • وزاد فیه • و زیاده کرده است ترمذی درین حدیث این را که • قال • گفت پروردگار تعالی بعد از افاضه علم

سوال را کہ یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی ای محمد آیا می یابی کہ در چہ چیز خصومت میکنند ملائکہ قلت نعم این بار گفتم آری میدانم در چہ
چیز خصومت میکنند فی الکفارات خصومت میکنند در کفارات یعنی در اعمالی کہ سبب بخشیدن و پوشیدن گناهان میگردند والکفارات
المکث فی المساجد بعد الصلوات و آن اعمال کہ کفارات گناهان میشوند سه اند یکی از آنها درنگ کردن در مسجدها بعد از نمازها مشغول بذکر و دعا
یا برای انتظار نمازهای دیگر والمشی علی الاقدام الی الجماعات دوم رفتن بر پاها یعنی پیاده رفتن بسوی جماعتهای نماز واسباغ الوضوء فی المکاره
سوم رسانیدن وضو بکمال یعنی اسباغ او در احوالی کہ مکروه و ناخوش است طبیعت آنرا چنانکہ حال مرض و سردی هوا ومن فعل ذلک عاش بخیر و هر
کہ بکند آنرا زندگانی میکند بنیکی ومات بخیر و می میرد بنیکی وکان من خطیئته کیوم ولدته امه و میگردد پاک از گناهان خود چون در روز زائیدن مادر
او او را وقال و گفت پروردگار تعالی یا محمد اذا صلیت فقل ای محمد چون نماز بگزاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را اللهم انی اسألک
فعل الخیرات خداوندا بدرستی کہ من سوال میکنم ترا کردن نیکیها را وترک المنکرات وگذاشتن کارهای بد را کہ ناشناختہ شده و ناآشنا اند در دین
وحب المساکین وسوال میکنم دوستی مسکینان را کہ ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست دارند مرا یا هر دو یکی است چون من ایشان را دوست دارم
ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چہ هر کس دوستدار خود را دوست دارد و محبت یکیست در جانبین پرتو انداختہ محب بمحبوب ست و محبوب بمحب
واذا اردت بعبادک فتنة و چون خواهی به بندگان خود ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای نفرستی کہ بدان بیم زوال ایمان باشد فاقبضنی
الیک غیر مفتون پس بمیران مرا پیش از آنکہ گرفتار فتنہ شوم و دین و ایمان از دست دهم این دعا [illegible] ست و ترسانیدن
ایشان ست وقال گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بعد از آن کہ بیان کرد کفارات را یا گفت آنحضرت برای زیادت
بیان بامت بحصول علم از جانب حق والدرجات و عملهای کہ بآن قدر و مرتبہ بندگان در درگاه حق بلند گردد نیز سه اند افشاء السلام یکی فاش
گفتن سلام یعنی ظاهر و پیدا گفتن سلام بر آشنا و بیگانه واطعام الطعام دوم خورانیدن طعام بمسکینان و محتاجان و تصدق کردن برایشان و امداد
و اعانت نمودن ایشان را والصلوة باللیل والناس نیام سوم نماز گزاردن بشب در حالتی کہ مردم در خواب باشند کہ آن بصدق و اخلاص
نزدیکتر ست و مشقت و ریاضت در آن بیشتر اشارت ست باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود ست و کرامت بسجود هر کہ
این هر دو ندارد عدمش بہ ز وجود ولفظ الحدیث کما فی المصابیح و لفظ این حدیث بر آن وجهی کہ در مصابیح ست لم اجده عن عبد الرحمن الا فی
شرح السنة و نیافتم من آنرا از عبد الرحمن بن عایش مگر در شرح سنت کہ آن نیز تصنیف صاحب مصابیح ست وعن ابی امامة قال گفت
ابو امامہ باهلی کہ صحابیست و ابو امامة از تابعین نیز هست مشهور همین صحابیست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند
کہ همہ ایشان ضمانند ضمان اند کرده شده بر خدا [illegible] کہ نگاه دارد ایشان را از فتنه و خسارت و ضرر آفت [illegible]
رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی از آن سه کس مردیست کہ بیرون آمد قصد کننده غزا را در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی بر خداوند ضمانت
ست بر خدا حتی یتوفاه فیدخله الجنة تا آنکہ بمیراند او را خدا پس درآرد او را در بهشت این سعادت دینی ست او یرده بما نال من اجر یا باز
گرداند او را زنده با آنچه یافته ست از ثواب غزا این نیز سعادت دینی ست او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال غنیمت این سعادت
دنیاست بهر تقدیر سود و سعادت دنیا یا دین حاصل است ورجل راح الی المسجد و دوم مردی ست کہ رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله

پس وی ہم در ضمان خداست و در ضمان ست بر خدا و واجب ست بر خدا حفظ و رعایت و وقایت و اجر و ثواب وی ٭ و رجل دخل بیتہ بسلام ٭ سوم مردیست کہ
در آمده ست خانۂ خود را بسلام ٭ فھو ضامن علی اللہ ٭ پس وی نیز ضامن ست بر خدا و در آمدن بخانہ بسلام دو معنی دارد یکی آنکہ نزد در آمدن بخانہ سلام گوید
بر اہل خانہ و ضمانت در اینجا بحصول خیر و برکت در وی و در اہل خانہ اوست دوم آنکہ لازم گیرد خانہ را و بیرون نیاید از ان برای طلب امن و سلامت از صحبت
خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات و فتن ست و چون مراد درین دو قسم اخیر ظاہر بود تصریح بدان نفرمود ٭ رواه ابو داؤد ٭ وعنہ وہم از ابی امامۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج من بیتہ متطہرا ٭ کسیکہ بیرون آید از خانۂ خود بطہارت ٭ الی صلوٰة مکتوبۃ ٭ بسوی نماز فرض ٭ فاجره
کاجر الحاج المحرم ٭ پس اجر او ہمچو اجر کسی ست کہ بحج بر آینده ست احرام بستہ نماز مشبہ بحج ست و وضو مشبہ باحرام و وجہ تشبیہ ثبوت اجر و ثواب ست از وقت
بر آمدن از خانہ تا وقت باز آمدن بخانہ چنانکہ در باب فضیلت حج واقع شده ست نہ مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا این از باب الحاق ناقص بکامل ست
از جہت مبالغہ در ترغیب و الا اجر برقدر تعب ست اگرچہ نماز از جہت ذات اہم و ارجح ست ٭ ومن خرج الی تسبیح الضحی ٭ و کسیکہ بیرون آید بسوی نماز
چاشت تسبیح و سبحہ بضم نماز نفل را گویند ٭ لا ینصبہ الا ایاه ٭ در تعب و مشقت ندر آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز بر آید بی شوب ہمچ
غرضی دیگر ٭ فاجره کاجر المعتمر ٭ پس ثواب آنکس ہمچو ثواب کسی ست کہ عمره بجای آورد و عمره نسبت بحج ہمچو نماز نفل ست نسبت بنماز فرض ٭ وصلوٰة
علی اثر صلوٰة لا لغو بینہما ٭ و نمازی بر پی نمازی دیگر کہ نیست کلام بیہوده در وی ٭ کتاب فی علیین ٭ عملی ست مکتوب در دیوان حفظہ یا در اعلی مراتب
و اشرف آنست و گفتہ اند کہ علیین نام مقامی ست در آسمان ہفتم ٭ رواه احمد و ابو داؤد ٭ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا مررتم بریاض الجنۃ فارتعوا ٭ وقتیکہ بگذرید شما بر مرغزارها و بستانهای بہشت پس بچرید ٭ قیل ٭ گفتہ شد ٭ یا رسول اللہ وما ریاض الجنۃ ٭ و چیست ریاض
جنت ٭ قال المساجد ٭ گفت ریاض جنت مسجدهاست کہ عمل در وی سبب آمدن در ریاض جنت ست ٭ قیل ٭ پرسیده شد ٭ وما الرتع ٭ و چیست
چریدن یعنی چیست کہ می باید چرید یا رسول اللہ ٭ قال سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر ٭ رواه الترمذی ٭ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من اتی المسجد لشیء فھو حظہ ٭ کسیکہ بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی و کار دینی یا دنیاوی پس ہمان چیز نصیب اوست و حاصل وقت اوست
مضمون این حدیث فرعی ست از افراد انما الاعمال بالنیات ٭ رواه ابو داؤد ٭ وعن فاطمۃ بنت الحسین عن جدتہا فاطمۃ الکبری رضی اللہ عنہما ٭
تابعیہ ہاشمیہ است خواہر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب و چون وفات یافت زوج او تزوج کرد
عمرو بن عثمان بن عفان روایت ست از فاطمہ صغری دختر امام حسین از جده وی کہ فاطمہ زہراست رضی اللہ عنہم ٭ قالت کان النبی ٭ گفت بود پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل المسجد ٭ چون می در آمد مسجد را ٭ صلی علی محمد وسلم ٭ صلوٰة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی اللہ علی محمد وسلم یا اللہم
صل علی محمد وسلم ٭ وقال ٭ و میگفت ٭ رب اغفر لی ذنوبی ٭ خداوندا بیامرز مر گناهان مرا و میگفت اللہم صل علی یا صلی اللہ علی و اللہم اغفر لمحمد از
جہت تعلیم امت ست لفظی را کہ بدان تکلم نماید یا مناسبتی کہ این اسم شریف را بصلوٰة و رحمت ست و انکساری کہ در اللہم اغفر لی ست ٭ وافتح لی ابواب
رحمتک ٭ و بکشا مر ادر هاعی مہربانی خود را ٭ واذا خرج ٭ و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت ٭ صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی
وافتح لی ابواب فضلک ٭ رواه الترمذی واحمد وابن ماجہ وفی روایتہما ٭ و در روایت احمد و ابن ماجہ اینچنین آمده ست کہ ٭ قالت ٭ گفت فاطمہ
رضی اللہ عنہا ٭ اذا دخل المسجد ٭ چون می در آمد آنحضرت مسجد را ٭ وکذا اذا خرج ٭ و ہمچنین وقتیکہ بیرون می آمد ٭ قال ٭ میگفت بسم اللہ والسلام

على رسول الله بعل بجای صلى على محمد وسلم ۔ وقال الترمذي ليس اسناده بمتصل ۔ وگفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل ۔ وفاطمة بنت الحسين
لم تدرك فاطمة الكبرى ۔ وفاطمه دختر امام حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را که جده امام حسین است وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبود پس البته راوی
در میان متروک است ۔ وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال نهى رسول الله ۔ نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن تناشد الاشعار في المسجد ۔ از خواندن
شعرها در مسجد مراد شعر زهد و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصاً در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعری که در توحید باری سبحانه
وتعالی ونعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثنای صحابه و تابعین رضی الله عنهم و مواعظ و نصائح باشد به همه حال و در همه جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری برپا میکرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت و معارضت
میکند از پیغمبر خدا ۔ وعن البيع والاشتراء فيه ۔ ونهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا هم برین قیاس است ۔ وان تحلق الناس يوم الجمعة قبل
الصلوة في المسجد ۔ ونهی کرد از حلقه گردیده نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه
گفته اند یکی آنکه تحلق مخالفت هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر
گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است و باین دو وجه نهی مخصوص تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال
باستماع خطبه و توجه بآن است و باین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی میباشد و در سوم تحریمی ۔ رواه ابوداود والترمذی
وعن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم من يبيع او يبتاع في المسجد ۔ چون ببینید کسی را که میفروشد
یا میخرد در مسجد ۔ فقولوا ۔ پس بگوئید ۔ لا اربح الله تجارتك ۔ سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا ۔ واذا رأيتم من ينشد فيه ضالة ۔ و چون ببینید کسی را
که میجوید در مسجد گمشده را ۔ فقولوا لا ردها الله عليك ۔ پس بگوئید باز نگرداند و نرساند آنرا خدای تعالی بر تو ۔ رواه الترمذي والدارمي ۔ وعن حكيم
بن حزام ۔ بجای حاء مکسوره و زای برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود
شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی در جای دیگر ثبت یافته است ۔ قال نهى رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان يستقاد في المسجد ۔ نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد ۔ وان ينشد فيه الاشعار ۔ و از خواندن اشعار در مسجد ۔
وان تقام فيه الحدود ۔ و برپا کردن حدها مثل حد زنا و حد شرب خمر آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند
رواه ابوداود في سننه ۔ روایت کرد این حدیث را ابوداود در سنن خود ۔ وصاحب جامع الاصول فيه عن حكيم ۔ و روایت کرد صاحب جامع الاصول
در جامع الاصول از حکیم بی نسبت با بن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیگر حکیم
بن معاویة النمیری است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم ۔ وفي المصابيح عن جابر ۔ و روایت کرد در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده
است ۔ وعن معوية بن قرة عن ابيه ۔ تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده اند و او را ابن حبان در ثقات در یافت هفتاد تن را از صحابه روایت
میکند از پدر خود و روایت میکنند از وی قتاده و شعبه و اعمش خبر داد ایشان ۔ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن هاتين الشجرتين ۔ معاویه بن قره از
پدرش قره بضم قاف و تشدید را روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت ۔ يعني البصل والثوم ۔ این تفسیر از راوی است که گفت مراد
ازین شجرتین پیاز و سیر است ۔ وقال ۔ و گفت آنحضرت ۔ من اكلهما فلا يقربن مسجدنا ۔ کسیکه بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغة است

در نماز درآمدن مسجد که نمره یک بآن نگردد چه جای در آمدن - وقال ان کنتم لابد آکلیهما - وگفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورنده این دو درخت فلیمیتوها

طبخا پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را بپختن وسابقا معلوم شد که هر چه بوی بد دارد از ماکولات وجز آن داخل ست درین حکم ومراد بمسجد عام ترست

مخصوص بمسجد نبوی نیست ومجالس مجامع خیر هم درین قیاس اند - رواه ابوداؤد - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد

زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز ست بی کراهت - الا المقبرة والحمام - مگر مقبره وحمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت واختلاط تربت اوست

بانچه جدا میگردد از مرده ها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهتی نه وبعض برانند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا از جهت

ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد واگر نه حکم مقبره دارد اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات ست ماوای شیاطین ست

رواه ابوداؤد والترمذی والدارمی - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت

از نماز گزاردن در هفت جا - فی المزبلة - بفتح با وضم آن جای سرگین انداختن وزبل بکسر زای سرگین ودیگر نجاسات در حکم آنست بلکه بعض سخت تر از آن - والمجزرة

بجیم وزای ودر جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات - والمقبرة - ودر مقبره چنانکه گذشت - وقارعة الطریق - ودر میان راه که جای

پا کوب مردم ست که میگذرند از آن از جهت شغل خاطر بگذرندگان وتنگ کردن جای برایشان ونیز اگر مردم بی ضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند واگر ایشان

راضرورتی باشد معطلی بره کار میشود - وفی الحمام - ودر حمام چنانکه گذشت - وفی معاطن الابل - ودر جای نشاندن شتران تا از رسیدن ایشان تشویش راه نیابد

وفوق ظهر بیت الله - وبر پشت خانه کعبه از جهت ترک ادب - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم بگزارید نماز در جای نشستن گوسفندان - ولا تصلوا فی اعطان الابل - ومگزارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که

نفرت شتران موجب تشویش ست بخلاف گوسفندان که نفرتی ندارند وتشویش نمی رسانند - رواه الترمذی - واختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم ست

یا تنزیه وبر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس ست والا جائز نباشد واماکن نجسه منحصر نیست درآن ونیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گزاردن

نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست وقرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشد وبالای سجاده نماز کنند نیز مکروه ست وعن ابن عباس

قال لعن رسول الله - گفت ابن عباس لعنت کرده ست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور - زنان را که زیارت کنند قبرها را بدانکه آنحضرت در ابتدا

حال منع کرده بود از زیارت قبور مردان را وزنان را پس از آن رخصت کرد وفرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعض

میگویند که این رخصت شامل ست مردان وزنان را اگرچه بصیغه مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع ست در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند وزنان

نیز داخل اند ودران بعض گویند رخصت مخصوص مردان ست وزنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع ونوحه گری واین حدیث اگر بعد از رخصت

مردان ست چنانکه ظاهرست موید این قول ست - والمتخذین علیها المساجد والسرج - ولعنت کرده ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند

بر قبور مسجدها را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت وکسانی را که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم نزد بعض حرام ست اگرچه نه بقصد

تعظیم باشد از جهت اسراف وتضییع مال وبعض گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند جائز ست ودرین صورت چراغ گرفتن

بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر ست که قبر دران منظور نیست - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی - وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود

سال النبی - گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر - کدام از جاها بهتر ست واین متضمن سوال از بدترین

بقعه‌ها بهتر است کما لا یخفی • فسکت عنه • پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال • وقال • وگفت آنحضرت • اسکت حتی یجئ جبرئیل • خاموش میباشم
تا آنکه بیاید جبرئیل • فسکت • پس خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل • وجاء جبرئیل • وآمد جبرئیل • علیه السلام فسأل • پس پرسید آنحضرت • فقال
ما المسؤل عنها باعلم من السائل • پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام یکی از آنها خیر است دانا تر از سوال کننده یعنی
من هم نمیدانم که بهترین بقعه‌ها کدام است چنانکه شما نمیدانید • ولکن اسأل ربی • ولیکن می پرسم پروردگار خود را • تبارک وتعالی ثم قال • پس گفت
جبرئیل • یا محمد انی دنوت من الله دنوا • من نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط • نزدیک نشده بودم در مدت عمر از
آنجناب هرگز • قال • گفت آنحضرت • وکیف کان • وچگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی • یا جبرئیل قال • گفت جبرئیل • کان بینی وبینه • بود میان
من ومیان خدا • سبعون الف حجاب من نور • هفتاد هزار پرده از نور • من نور از جهت آنکه گفت که جبرئیل روحانیست آنجا حجاب ظلمانی وجسمانی وجود ندارد وباید دانست
که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق وحق سبحانه محجوب نیست محجوب بندگانند چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب اوست نه آفتاب
وحجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی ونورانی روحانی وآدمیان بعض محجوب اند برویت نعم از منعم وبعض برویت اسباب از مسبب وبعض
برویت شهوات مباحه یا محرمه ودیگر حجابهای طبیعی ونفسانی وملائکه وبعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسماء وصفات وافعال حق گردیدن
محجوب اند بنور نهایت عظمت وکبریا وجلال وقدس • بیت • بدر همه پردهای خیال • نماند سراپرده الاجلال • وبالجمله صفات پردهٔ ذات اند وانه
لیغان علی قلبی هم ازین قبیل است • هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست • اگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد • بیت • ما
از پس پرده گفت وگوی من وتو • چون پرده بر افتد نه تو مانی ونه من • رمزی ازین معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم • پس جبرئیل میگوید که
بنهایت مرتبه قرب رسیدم وازحق سبحانه پرسیدم • فقال • پس گفت وی سبحانه • شر البقاع اسواقها • بدترین جایها بازارهاست • وخیر البقاع مساجدها
وبهترین جاها مسجدهاست • رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر • روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر ودر اصل کتاب درین موضع
بیاض است • **الفصل الثالث** • **عن ابی هریرة** • رضی الله عنه • قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول • گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت
را که میفرمود • من جاء مسجدی هذا • کسیکه بیاید بمسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است ومساجد دیگر تابع وی وفرع وی خواهند بود درین حکم • لم یأت
الا لخیر یتعلمه او یعلمه • نیاید مگر برای کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری را ونماز وذکر واعتکاف نیز همین حکم دارند وتخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت
اوست • فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله • پس آنکس در اجر وثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا • ومن جاء بغیر ذلک • وکسیکه بیاید
برای کار دیگر جز امر خیر همچو لهو ولعب وعبث ومرور • فهو بمنزلة الرجل ینظر الی متاع غیره • پس آنکس همچو مردیست که می نگرد بجانب متاع دیگری که این مرد آن
متاع ندارد وحسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد ومتالم میگردد که چرا ازین دولت
محروم ماندم • رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان • **وعن الحسن** • مرسلا قال قال رسول الله • روایت است از حسن بصری که گفت گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی علی الناس زمان • می آید بر مردم زمانی که • یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم • میباشد گفت وگوی ایشان در مسجدهای
ایشان در کارهای دنیای ایشان • فلا تجالسوهم • پس همنشینی مکنید ایشان را وشریک نشوید با ایشان اگرچه همزبانی نکنید • فلیس لله فیهم حاجة •
پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان وعدم اعتناء ومبالات بایشان وبر آمدن ایشان از عهده وحمی پناه وی

والا وی تعالی منزه ست از حاجت ٭ رواه البیهقی فی شعب الایمان ٭ این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجد و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از ان بسیار آمده ست و مانا که مراد آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ باشد و الا یک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده ست که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و غالب مجالس شریف در مسجد بود والله اعلم ٭ وعن السائب بن یزید صحابی صغیر ست حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس قال کنت نائما فی المسجد ٭ گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل ٭ پس زد مرا بسنگ ریزه مردی ٭ فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر ست ٭ فقال اذهب فأتنی بهذین ٭ پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با آواز بلند ٭ فجئته بهما ٭ پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را ٭ فقال ممن انتما ٭ پس گفت از کدام جماعه اید شما ٭ او من این انتما ٭ یا گفت از کجا اید شما شک از راوی ست ٭ قالا من اهل الطائف ٭ گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جای مشهور ست از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن ست ٭ قال ٭ گفت عمر رضی الله عنه ٭ لو کنتما من اهل المدینة ٭ اگر می بودید شما از اهل مدینه یعنی می شناختید حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب نمی بودید مستحق عفو و شفقت ٭ لاوجعتکما ٭ هر آینه دردناک میگردانیدم و میزدم شما را ٭ ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله ٭ بلند میگردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم رواه البخاری ٭ از اینجا معلوم میشود که بلند گردانیدن آواز در مسجد بی ادبی ست خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه سلم که مقام خاص و محل ورود نور و حضور ست و در صحبت عالم که آواز بلند گردد زشتی ست ٭ وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد ٭ روایت ست از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضا در یکسوی مسجد تسمی البطیحاء ٭ نامیده شد آن رحبه را بطیحا بضم با و فتح طا بمعنی زمین سنگریزه ٭ قال ٭ وگفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه من کان یرید ان یلغط ٭ کسیکه خواهد غوغا کند و گفتگو با مردم و لغط بفتحتین معجمه و طای مهمله مفتوحتین بانگ و خروش ٭ او ینشد شعرا ٭ یا بخواند شعر را ٭ او یرفع صوته ٭ یا بلند گرداند آواز خود را ٭ فلیخرج الی هذه الرحبة ٭ پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه ٭ رواه فی الموطا ٭ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست ٭ وعن انس قال رأی النبی ٭ گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة ٭ نخامه بر دیوار که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون نراق که از حلق بر آید و آنرا انخاع نیز گویند ٭ فشق ذلک علیه ٭ پس دشوار آمد آن بر آنحضرت ٭ حتی رئی فی وجهه فقام فحکه بیده ٭ تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از انجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود ٭ فقال ٭ پس گفت آنحضرت ٭ ان احدکم اذا قام الی الصلوة ٭ بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز ٭ فانما یناجی ربه ٭ پس مناجات میکند و راز میگوید مگر پروردگار خود را ٭ وان ربه بینه و بین القبلة ٭ و بدرستی که پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او بجانب حق ٭ فلا یبزقن احدکم قبل قبلته ٭ پس باید که بزاق نیفگند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ٭ ولکن عن یساره ٭ ولیکن باید که بیفگند بزاق بجانب چپ خود ٭ او تحت قدمه ٭ یا بیفگند زیر پای خود ٭ ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه ٭ پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس بزاق افگند در وی ٭ ثم رد بعضه علی بعض ٭ پس باز گردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بجامه ٭ فقال او یفعل هکذا ٭ پس گفت یا بکند همچنین و گفته اند که

اگر در مسجد است البته همچنین کند و در غیر مسجد اختیار داده که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت • رواه البخاری • وعن السائب بن خلاد وهو
رجل من اصحاب النبی • و سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم • و کنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه
بر یمن • قال • گفت سائب که ان رجلا ام قوما • مردی امامت کرد قومی را • فبصق فی القبلة • پس بصاق کرد در جانب قبله • اگر در مسجد بود کراهت
سخت تر بود • و اگر در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی است • ورسول الله • و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر • میدید آنرا • فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه • مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین فرغ • هنگامیکه فارغ شد از امامت • لا یصلی لکم • امامت
نکند این مرد مر شما را بعد ازین • فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم • پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مر آن قوم را • فمنعوه • پس باز
داشتند او را از امامت کردن • فاخبروه بقول رسول الله • و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را بگفته پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را • فذکر ذلک لرسول الله • پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت
و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه وسلم • که آیا در واقع منع کرده ما را از امامت کردن • فقال نعم • پس گفت
آن حضرت آری منع کرده ام • وحسبت انه قال • و گمان میبرم که آن حضرت گفت بآن مرد در بیان سبب منع از امامت
• انک قد آذیت الله ورسوله • بدرستی که تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی عنه خصوصا در نماز و
در مسجد بزاق کردن بجانب قبله • رواه ابوداود • **وعن معاذ بن جبل قال** • روایت است از معاذ بن جبل که گفت احتبس
عنا رسول الله • باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح • در یک وقت بامداد
از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد • حتی کدنا نتراءی عین الشمس • تا نزدیک بودیم ما که ببینیم آفتاب را طلوع
کرده • فخرج سریعا • پس بیرون آمد از خانه شتابان • فثوب بالصلوة • پس تکبیر گفته شد برای نماز • فصلی رسول الله
پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته • و سبک و شتاب بگزارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز
بامداد • فلما سلم دعا بصوته • پس چون سلام داد خواند بآواز بلند • فقال لنا • پس گفت ما را • علی مصافکم کما انتم • بر جای خود باشید در
جایهای که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته • ثم انفتل الینا • پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما • ثم قال اما
انی ساحدثکم ما حبسنی عنکم الغداة • پستر گفت آگاه باشید بدرستی که من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد • انی قمت
من اللیل • اینست که بدرستی من برخاستم پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد • فتوضأت • پس وضو کردم • وصلیت
ما قدر لی • و بگزاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست • فنعست فی صلوتی • پس خواب کردم در نماز • و نعاس بفتح
نون گرانی اول خواب که آنرا بفارسی پینکی گویند چنانچه فرموده • حتی استثقلت • تا آنکه گران شدم [illegible] است که این روایت
در خواب بوده و در روایتی آمده که فاستیقظت • پس بیدار شدم [illegible] بیدار شدن [illegible] فاذا انا بربی • پس ناگاه
می بینم من که با پروردگار خودم تبارک وتعالی فی احسن صورة • در نیکوترین صورتی و حال آنکه بیان صورت [illegible] است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت • فقال • پس گفت
پروردگار تعالی یا محمد • قلت • گفتم لبیک رب • ایستاده ام در خدمت تو [illegible] پروردگار من • قال • گفت فیم یختصم الملأ الاعلی • در چه چیز

بحث و نزاع میکنند فرشتگان یعنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری درنمی یابم و نمیدانم قالہا ثلثا گفت این کلمہ را پروردگار تعالی
و پرسید از من سہ بار و ہر بار ہمین جواب گفتم قال فرأیتہ وضع کفہ بین کتفی گفت آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالی را کہ نہاد دست قدرت خود را
میانہ ہر دو شانہ من حتی وجدت بردانا ملہ بین ثدیی تا آنکہ یافتم سردی انگشتان او را میان ہر دو پستان خود فتجلی لی کل شیئ و عرفت پس ظاہر شد
و روشن شد مرا ہر چیز از علوم و شناختم ہمہ را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملاء الاعلی در چہ چیز
خصومت میکنند ملاء اعلی قلت فی الکفارات گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملہائیکہ کفارات گناہان گذشتہ میشوند قال گفت پروردگار تعالی ما ہن
چہ چیزاند و کدام اند کفارات قلت گفتم کفارات سہ چیز اند مشی الاقدام الی الجماعات یکی رفتن بپایہا بسوی جماعتہای نماز و الجلوس فی المساجد بعد الصلوات دیگر نشستن در مسجدہا
بعد از نماز ہا و اسباغ الوضوء حین الکریہات دیگر کامل و سیراب کردن وضو در حالتہا کہ ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکہ در سرما و بیماری قال گفت پروردگار تعالی ثم فیم بعد از آن
در چہ چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی عملہائیکہ بدان پایہ در ثواب و قرب الٰہی تعالی بلند و بیشتر گردد قال ما ہن
گفت پروردگار تعالی چہ چیز اند و کدام اند درجات قلت اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام است بمسکینان و محتاجان و مہمانان یعنی
جود و احسان کردن بخلق یکی از ان میان اطعام ست کہ عام است نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن و
بمردم بخلق و لطف بودن و یاری دستان و شکستہ دلان درشتی نمودن والصلوۃ باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن بہ شب و حال آنکہ مردم
در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای خود ہر چہ خواہی قلت گفتم دعا کردم باین دعا اللہم انی
اسالک فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنۃ فی قوم فتوفنی غیر مفتون ترجمہ این الفاظ در فصل ثانی
معلوم شد باندک تفاوتی کہ درینجا است بازیادتی طلب آمرزش و مہربانی و اینجا این زیادتی نیز ہست کہ واسالک حبک و سوال میکنم از تو
دوستی ترا کہ من ترا دوست دارم تا آنکہ تو مرا دوست داری و حب من یحبک و سوال میکنم دوستی کسی را کہ دوست دارد ترا بہر دو معنی و حب
عمل یقربنی الی حبک و دوستی کاری کہ نزدیک گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول تعین است فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہا حق
پس گفت آن حضرت العباد از تحدیث این واقعہ کہ اینواقعہ کہ دیدم و گفتم راست و درست است فادرسوہا ثم تعلموہا پس بخوانید آنرا و یاد گیرید
معانی و الفاظ آنرا بعد از ان تعلیم کنید آنرا بمردم رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح ست
وسالت محمد بن اسمعیل عن ہذا الحدیث و گفت پرسیدم محمد بن اسماعیل یعنی بخاری را ازین حدیث کہ چہ حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسماعیل
بخاری ہذا حدیث صحیح وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دخل المسجد میگفت
در وقت در آمدن مسجد این کلمات را اعوذ باللہ العظیم پناہ میجویم بخدای بزرگ و بوجہہ الکریم و بذات پاک وی کہ جامع جمیع بزرگیہا است و گفتہ اند
کہ سر کرا الکریم وصف کردی گویا ہمہ صفات کمال وصف کردی و سلطانہ القدیم و بسلطنت و قہرمان وی کہ قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان
سنگسار کردہ شدہ قال گفت آن حضرت فاذا قال ذلک پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد در آمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم
میگوید شیطان نگاہداشتہ شد این بندہ از شر من تمامہ روز رواہ ابو داؤد وعن عطاء بن یسار قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عطاء
بن یسار کہ از تابعین است و مشاہیر علماء و کبار ایشانست ثقہ کثیر الحدیث مولای ام المؤمنین میمونہ مات سنۃ اربع وتسعین بر قول اشہر و ہو ابن اربع

و ثمانین گفت که گفت آن حضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود واشتد غضب الله علی قوم اتخذوا
قبور انبیاءهم مساجد سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها بر وجهی که سابقا معلوم شد رواه مالک مرسلا
**وعن معاذ بن جبل** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آن حضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان قال
بعض رواته گفتند بعضی از راویان این حدیث در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواهند از حیطان بساتین را و حیطان در اصل جمع
حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند بموضعی و او بمعنی بستان می آید بجهت احاطه دیوار با وی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر
قد ضعفه یحیی بن سعید وغیره بتحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید و غیر وی از بعض ائمه حدیث و گفته اند که حسن بن ابی جعفر شتاب ست در روایت
حدیث و منکر الحدیث ست و یحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث ست از وی روایت نمیکرد و ابو حاتم گفته که حسن مستجاب الدعوات بود و لیکن
چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث و حفظ آن بوی غفلتی و وهمی راه یافت والله اعلم **وعن انس** بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة
و نماز وی در مسجد محلها محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة و نماز وی در مسجدی که جمعه گزارده میشود در وی
بپانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی و نماز وی در بیت المقدس بخمسین الف صلوة به پنجاه هزار نماز و در بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز و بعضی از علما
نوشته اند بر وی که صواب همین است وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة و نماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است وصلوته فی المسجد الحرام
بمائة الف صلوة و نماز او در مسجد حرام بصد هزار نماز رواه ابن ماجه **وعن ابی ذر** قال قلت گفت ابوذر گفتم یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض
اول کدام مسجد است که نهاده شد و بنا کرده شد در زمین نخست قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است در زمین مسجد حرام است
که کعبه معظمه است قلت ثم ای گفتم بعد از ان کدام مسجد است که نهاده شده است قال گفت آن حضرت ثم المسجد الاقصی بعد از ان مسجد اقصی
است قلت کم بینهما گفتم چند مدت ست میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما گفت چهل سال ثم الارض لک مسجد پس تر زمین تمام
مر ترا مسجد ست یعنی حکم مسجد دارد که جائز ست نماز در وی چنانکه فرمود فهیت ما در کتاب الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز و برسد
وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیه درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام
و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت جواب داده اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا
نهادن این دو مسجد ست و نیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه او نه سلیمان نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت
کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود پس از ان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را
نهاده باشند پس از ان بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که بتحقیق یافتم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان
گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد آنرا و عبادت کرد
در وی و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم **باب الستر** پوشیدن

و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است و مؤلف درین باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و صحابه بنماز دران کرده اند وانچه مکروه است دران نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت **الفصل الاول** ❊ **عن عمر بن ابی سلمة**
رضی الله عنه از عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که ربیب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات
آن حضرت نه ساله بود و یاد گرفته از ان حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنه ثلث و ثمانین رض قال رأیت رسول الله
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز میگزارد در یک جامه که روا است مشتملا به در حالتی که اشتمال کننده بود آن حضرت
بآن جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه و صورت اشتمال آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ
بنهد و دو طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بنهد از دو سر به بنهد و هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج
به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیریست که گوشه های جامه دراز نباشد و بیم وا شدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه
از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد و لهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز گویند ماخوذ از وشاح بمعنی حمائل که درگردن
اندازند واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالتیکه نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه و **عن ابی هریرة**
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نگزارد یکی از شما در یک جامه که لیس علی عاتقیه منه شیء نیست
بر هر دو دوش وی از ان جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته
نگاه ندارد و درین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل شد نماز درست است نزد اکثر
ائمه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که بگزارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت
کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخاری و **عن عائشة** رضی الله عنها قالت صلی رسول الله
گفت عائشه نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام در خمیصه که مر او را علمها بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر
سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند فنظر الی اعلامها نظرة پس نگاه کرد آن حضرت بجانب علمها که مر آن خمیصه را بود یک نگاه کردنی فلما انصرف قال
چون برگشت آن حضرت و فارغ شد از نماز گفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید این خمیصه مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمر بود
از پیران قریش و این خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده بود و چون آن حضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد
وی ببرید وائتونی بانبجانیة ابی جهم و بیارید پیش من انبجانیه وی را انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده
گلیمی پشمین درشت از فرومایه ترین جامهها غفس و بی منقش که انبجان نام جای است منسوب بدان انبجانیه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود پس باز
فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که فانها الهتنی آنفا عن صلوتی پس بدرستیکه این خمیصه بنظر
افتادن بر نقوش و علامات و الوان آن باز داشت مرا از توجه و حضور در نماز اکنون متفق علیه و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده
قال کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة گفت آن حضرت بودم من که نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من در نماز ام فاخاف ان تفتننی

پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور وی و ازینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر
هائی هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر به تحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه
اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را ازان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیه ست
مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن انس رضی الله عنه قال روایت است
از انس گفت کان قرام پس گستردنی و تخفیف را بود پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه بآن پرده
گوشه خانه خود را ظاهر انیست که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعی
که در خانه داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد
و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک دور کن و بردار
از پیش ما پرده خود را فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی پس بدرستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من رواه البخاری
وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور ست هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فروج حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه در آخر جیم قبای که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند و اهدا کننده آن اکیدر بود
کلان تر دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود فلبسه پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعض گویند بعد از تحریم بود
از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت بعید ست و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گزارد در ان قبا
ثم انصرف پس باز گشت از نماز فنزعه پس کشید آن قبا را از بدن مبارک نزعا شدیدا کشیدنی سخت کالکاره له همچو کراهت دارنده آنرا ثم قال لا ینبغی
هذا للمتقین لائق و سزاوار نیست این چنین جامه مر متقیان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگر چه مباح و روا ست ولیکن
از مقام عزیمت و فضیلت دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم متفق علیه

## الفصل الثانی

عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور ست و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد گفتم یا رسول الله انی رجل
اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که ازار با وی نباشد تا دنبال شکار باسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز کنم
در یک پیراهن قال نعم گفت آری اگر نماز در آن یک پیراهن وازرره و تکمه ها کن پیراهن را یعنی بربند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت ازان
نمایان گردد نزد رکوع و سجود ولو بشوکة اگر چه تکمه کردن و بستن بخاری باشد رواه ابوداود و روایت کرد این حدیث را ابوداود و ... وروی النسائی
نحوه و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر وعن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابو هریره در اثنای آنکه مردی میگزارد
نماز را مسبل ازاره که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص نیست
بازار ولیکن بیشتر استعمال در ازار آید قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضأ برو پس وضو کن فذهب فتوضأ
پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس باز آمد فقال رجل پس گفت مرد دیگر که حاضر بود یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی او را
بوضو کردن قال گفت آن حضرت انه کان یصلی و هو مسبل ازاره از جهت آنکه وی نماز میگزارد و حال آنکه وی اسبال کننده است ازار خود را ان الله لا یقبل

رجل مسبل ازاره وبدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بدان اگرچه صحیح
صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد رواه ابوداود و ماند آنکه قبول ناکردن نماز از وی چگونه علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه
امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان است و دوم دیگر
آنرا همچو غضب دانسته اند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بتوضی باوجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل
خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث
شده است او را بر اسبال ازار زیراکه طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میدر آید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب
کراهت در ان کردن اما شراح بیان آن چنین کرده اند فافهم **وعن عائشة** رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که رسید بسن حیض ... الا بسر پوشی وخمار بکسر خای معجمه چیزیکه پوشیده شود
بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آید شراح گفته که خمار کبسر یعنی زنان یعنی سر موی زنان عورت است واجب است ستر آن
در نماز و این در حره است و امه حکم مرد دارد در عورت چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابوداود والترمذی **وعن ام سلمة** انها
قالت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار آیا نماز گزارد زن در پیراهن
وسرپوش لیس علیها ازار که نباشد بر تن وی ازار قال گفت آن حضرت بگزارد اذا کان الدرع سابغا وقتیکه باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه بپوشد
ظهور قدمیها بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است رواه ابوداود روایت میکرد این حدیث را ابوداود وذکر جماعة وقفوه علی
ام سلمة وذکر کرد ابوداود جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول رسول الله
صلی الله علیه وسلم و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است **وعن ابی هریرة** ان رسول الله روایت است از ابی هریره که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرد از سدل در نماز و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بنهد از دو اطراف جامه را
در جوانب رها کند و گذاشتن ردا بر دوش و رها کردن اطراف آن و پوشیدن قبا بی آنکه دستها در آستین در آرد نیز داخل سدل است
وان یغطی الرجل فاه ونهی کرده است از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثیم که بستن
دهن است بگوشه دستار و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض
گفته اند که مانع ست از قرأت و تحسین آن و صاحب فائده و آروغ یا آنکه از دهن او بوی بد می آید آن مستثنی است و بستن دهن بدست در تثاؤب تنها
مستحب و تحسن است رواه ابوداود والترمذی **وعن شداد بن اوس** صحابیست برادر زاده حسان بن ثابت نزول کرد ببیت المقدس معدود است
در شامیین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را در گزاردن نماز در موزه و نعلین فانهم لا یصلون فی نعالهم
ولا خفافهم زیراکه یهود نمیگزارند نماز در نعلهای خود و موزه ها خود و از ینجا معلوم میشود که عمل بر رخصت از برای اظهار خلاف با اهل کتاب مستحب است
هرچند رخصت است اما چون متضمن خلاف با ایشان است حکم عزیمت میگیرد رواه ابوداود **وعن ابی سعید الخدری** رضی الله عنه قال بینما رسول
در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه نماز میگزارد با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگاه برکشید نعلین خود را فوضعهما عن یساره پس بنهاد

نعلین خود را در چپای خود تا آنکه کسی در جانب چپ آن حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از آن چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما
رای ذلک القوم پس چون دیدند برکشیدن نعلین را از آن حضرت صحابه القوا نعالهم برکشیدند نماز پاهای خود نعلهای خود را و بینداختند فلما قضی رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوته پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را قال ما حملکم علی القائکم نعالکم فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهای خود را قالوا رأیناک
القیت نعلیک گفتند دیدیم ما ترا که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا پس انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان جبرئیل اتانی پس گفت آن حضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست و قذر بفتح قاف و ذال معجمه
در اصل آنچه مکروه بپندارد آنرا طبع و ظاهر آنجا ستی نبود که نماز بآن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد و الا نماز از سر میگرفت
که بعضی از نماز بآن گزارده بود و خبر دادن جبرئیل بآن و برآوردن آنرا بجهت کمال تنظیف و تطهیر بود که لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه
گویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را بعد از آن فرمود آن حضرت
اذا جاء احدکم المسجد فلینظر وقتیکه بیاید یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رأی فی نعلیه قذرا پس اگر به بیند در نعلین خود پلیدیرا
فلیمسحه ولیصل فیهما پس باید که مسح کند آن پلیدیرا و بگزارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت رواه ابوداؤد والدارمی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز گزارد یکی از شما پس
باید که ننهد نعلین خود را در دستهای خود و لا عن یساره و نیز باید که ننهد در چپای خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در دستهای غیر او یعنی اگر
نهاد بسمت چپ خود نهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ او ایستاده است واقع میشود و چون در دستهای خود خوش
ندارد در دستهای دیگری چون روا دارد بیت هرچه بر جان خویش نپسندی آن نیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مگر آنکه
نباشد در جانب چپ او هیچ یکی ولیضعهما بین رجلیه و باید که بنهد نعلین میان دو پای خود و فی روایة و در روایتی این زیادت آمده است
او لیصل فیهما یا باید که بگزارد نماز را در نعلین و برگشت آن نماز را انبار رواه ابوداؤد و روی ابن ماجه معناه **الفصل الثالث** عن
**ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی** گفت ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرأیته یصلی علی حصیر پس دیدم که نماز میگزارد آن حضرت بر بوریا یسجد علیه سجده میکرد بر وی و از اینجا معلوم شد که نماز گزاردن و سجده کردن بر چیزی
که حائل باشد میان آن و زمین درست است خواه از جنس زمین باشد و گیاهها یعنی نباتات یا نه و اگرچه در این حدیث حصیر تخصیص کرده اند لیکن دلائل دیگر دارند
که بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جائز است و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس زمین و گیاهها نیست مکروه است قال گفت ابوسعید و رأیته یصلی
فی ثوب واحد متوشحا به و دیدم آن حضرت را که نماز میگزارد در یک جامه در حالتیکه متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت رواه مسلم وعن عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا و متنعلا نماز میگزارد گاهی پابرهنه و گاهی نعلین
پوشیده رواه ابوداؤد وعن محمد بن المنکدر تابعی است شنیده از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و غیر ایشان قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل
قفاه گفت نماز گزارد با ما جابر بن عبد الله انصاری صحابی مشهور در ازاری که بسته بود آنرا از جانب گردن خود از آنجا که درست که او را ردائی نبود
و جامه بر آنرا بسته که نماز گزارد و ثیابه موضوعة علی المشجب و حال آنکه جامهای وی نهاده شده بود بر مشجب بکسر میم و سکون

شین معجمه وفتح جیم چوبهای که سرهای آنها را بهم پیوندند و پایهای آنرا گشاده دارند و جامهها را بروی نهند وگاهی مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد
گردد و اهل عرب اینجا آنرا سه پایه خوانند فقال له قائل پس گفت مر جابر را گوینده تصلی فی ازار واحد آیا میگزاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه
جامهای تو حاضر است فقال پس گفت جابر انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک نکردم من آنرا مگر برای آنکه تا به بیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز گزاردن
در یک جامه جائز است و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت او بانکار پیش از تامل و سوال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و ترک سنت و حسن ظن با ایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و بر همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولیا
و سوال بر سبیل استفسار است نه اعتراض و انکار وایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم واگرچه بعد از
وسعت وقدرت نماز گزاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر
کرد نه بطریق تهاون و تساهل رواه البخاری وعن ابی بن کعب از مشاهیر صحابه و عظمای ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب وی بسیار است
و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند قال گفت الصلوة فی الثوب الواحد سنة نماز گزاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است در دین و جائز است
چنانکه گفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم ما که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا و عیب گرفته نمی شد بر ما فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود
انما کان ذاک اذ کان فی الثیاب قلة نبود نماز گزاردن در یک جامه مگر وقتیکه بود در جامها اندکی فاذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی پس چون فراخ گردانید
خدای تعالی ارزاق را پس نماز گزاردن در دو جامه فاضلتر و در ثواب زیاده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت رواه احمد

## باب الستره

ستره بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا متمیز شود سجده گاه او و بنده کار نکرد و گذرنده بگذشتن از پیش آن
مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و جز آن و باید که درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری از انگشت و احکام آن در احادیث بیاید

## الفصل الاول

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یغدو الی المصلی میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید والعنزة بین یدیه
تحمل و عنزه در پیش آن حضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد بمقدار سه گز و عادت چنان بود که خادمان شریف
آنرا می برداشتند برای مصلحتها و کارها که یکی از آن ستره ساختن است در نماز چنانکه میگوید و تنصب بالمصلی بین یدیه و ایستاده کرده میشد بمصلا پیش
آنحضرت و ستره ساخته میشد فیصلی الیها پس نماز میگزارد آنحضرت بسوی آن رواه البخاری وعن ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار
صحابه است در وقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود لیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی او را بر بیت المال کوفه گذاشته بود قال رأیت رسول الله
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکه در مکه وهو بالابطح و حال آنکه بود آن حضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک مکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز گو
و دیگر را بجهت آن نیز بطحا گویند و آنحضرت را ابطحی خوانند و ابطح بمعنی سیل آب که در وی سنگریزههای خرد بود فی قبة حمراء من ادم در خیمه سرخ از ادیم و آنحضرت در خیمه
شرح از جیم و دال مهمله بفتحتین چرم دباغت کرده شده ورأیت بلالا اخذ وضوء رسول الله و دیدم بلال را که گرفت آب باقیمانده را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ورأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء و دیدم مردم را که میشتافتند و شتابی میکردند برای گرفتن آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسیکه
میرسید وی یافت چیزی را از آن آب مسح میکرد بآن آب و میمالید بر روی خود و بر اندام خود ومن لم یصب منه اخذ من بلل ید صاحبه و کسیکه نمی یافت از آن آب
میگرفت از تری دست یار خود ثم رأیت بلالا اخذ عنزة پس دیدم بلال را که گرفت عنزه را فرکزها پس خلانید آنرا در زمین و ستره ساخت و خرج رسول الله و بیرون آمد پیغمبر

صلی الله علیه وسلم فی حلة حمراء در جبت یا جامه ازار و رد آکه خطهای سرخ داشت چنانکه جامهٔ الاجه در دیار ما می باشد نه آنکه سراسر همه سرخ باشد اهل علم آنرا مکروه ست
کراهت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید ان شاء الله تعالی مشمّر در حالتی که دامن برزده بود آن حضرت و برداشته گوشه ازار را عن الساق صلی الی العنزة بالناس
رکعتین گزارد آن حضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و رأیت الناس والدواب و دیدم مردم را و چارپایان را که میروند بین یدی العنزة میگذشتند
پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمیشوند متفق علیه و عن نافع عن ابن عمر
ان النبی روایت است از نافع از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعرض راحلته بود که می نشاند شتر سواری خود را برپهنا بجانب قبله فیصلی الیها
پس نماز میگزارد آن حضرت بسوی راحله و یعرض بفتح یا و سکون عین و ضم را و کسر آن و ضم افصح است و بضم یا و فتح عین و کسر رای مشدد نیز روایت است
و یعرض بتعریض برپهنا نهادن متفق علیه این مقدار از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند وزاد البخاری و زیادت کرده است بخاری این عبارت را
که قلت افرأیت اذا هبت الرکاب گفت نافع گفتم با ابن عمر خبر ده مرا که چون بیرون میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آن حضرت
و بجانب چه چیز نماز میکرد قال گفت ابن عمر کان یاخذ الرحل بود آن حضرت میگرفت پالان شتر را فیعدله پس راست می نهاد آنرا مشتق از عدل
یا از تعدیل فیصلی الی آخرته پس نماز میگزارد آن حضرت بجانب پس پالان و آخرة بفتحات بمد همزه و کسر خای چوبی که تکیه میکند آن شتر سوار
و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد و عن طلحة بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع
احدکم بین یدیه و تعلیکه بنهد یکی از شما پیش خود مثل مؤخرة الرحل الخ پس پالان شتر و مؤخرة بضم میم و سکون همزه و کسر خای و فتح آن و بضم میم
و فتح همزه و تشدید خای مشدد به معنی آخره که در حدیث سابق گذشت و آخره فصیح تر از مؤخره است تا آنکه گفته اند که ظاهر است که لفظ آنحضرت
آخرة الرحل است و راوی بلغت خود مؤخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت و آن حضرت افصح قریش است فلیصل
پس باید که نماز گزارد ولا یبالی من مر وراء ذلک و باک ندارد کسی را که گذرد پیش آن ستره و قطع نمیکند خشوع او را و باک ندارد کسی که بگذرد
و اثم نمیکند رواه مسلم و عن ابی جهیم بضم جیم و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی معروف است خواهرزاده ابی بن کعب باقی مانده تا امارت
معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چه گناه است بر وی لکان
ان یقف اربعین هر آئینه باشد ایستادن و نگذشتن از پیش مصلی تا چهل خیرا له من ان یمر بین یدیه بهتر مر او را از گذشتن وی
پیش مصلی قال ابو النضر گفته است ابو النضر بضاد معجمه که یکی از رواة این حدیث ست از ابی جهیم لا ادری قال و ندانم یا هم که گفت اربعین
یوما چهل روز او شهرا او سنة یا گفت چهل ماه یا چهل سال از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفته و مبالغه همدرین است متفق علیه و عن
ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس چون نماز گزارد یکی
از شما بسوی چیزی که پوشیده شد او را از مردم یعنی ستره برپا کند که حائل گردد میان وی و مردم فاراد احد ان یجتاز بین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی
یعنی میان وی و ستره فلیدفعه پس باید که براند و دور کند او را فان ابی فلیقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی
فلیقتله پس باید که بکشد او را و این مبالغه است در دفع و ظاهر گفته اند اگر بچیزی رفع کنند که جایز است دفع کردن بآن و ناگاه کشته شود و بمیرد
قصاص واجب نگردد و در دیت اختلاف است فانما هو شیطان زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کند که آن قطع خشوع است یا همراه شیطان

انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان انس گویند هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است و لمسلم معناه و مسلم را
معنی او است و لفظ او دیگر است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب می برد و باطل میگرداند نماز را زن که از
پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ ویقی ذلک مثل مؤخرة الرحل و نگاه میدارد قطع را از راه یافتن بنماز و منع میکند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رحل
در پیش وی ستره ساختن آنرا چنانکه معلوم شد رواه مسلم بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد چه این سه چیز و چه
غیر آن و احادیث که وارد شده است دران چنانکه این حدیث و جز آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است
که سر صلوة و روح او است یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است در آن
اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکه استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار دلالت دارد بران و اما کلب
پس از جهت غلظ نجاست وی و بعضی بر آنند که مرور زن حائض و سگ سیاه قاطع است و منقول است این از عائشه و ابن عباس نسبت میکنند وعن عائشة
قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل نماز میگزارد در شب وانا معترضة بینه وبین القبلة و من بر پهنا افتاده بودم
میان آنحضرت و میان قبله کاعتراض الجنازة همچو بر پهنا افتادن جنازه میت در پیش نمازگزار دران اشارت است بآنکه تمام مقابل افتاده بودم نه در یک گوشه
و با وجود آن آنحضرت نماز میگزارد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را متفق علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان
روایت است از ابن عباس که گفت پیش آمدم من سواره بر ماده خری و اتان بفتح همزه و کسر تا آمده و حمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند و اتان مخصوص
باشی و اتانه بتا نیز آمده و در ذکر اتان اشارتست بآنکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امرأة نیز نخواهد بود و انا یومئذ قد ناهزت الاحتلام و من در آن روز
تحقیق نزدیک شده بودم بحد بلوغ و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنا میگزارد نماز با مردم در منی که موضعی است
از مکه الی غیر جدار نه بسوی دیواری که ستره وی باشد فمررت بین یدی بعض الصف پس گذشتم پیش بعض صف نماز فنزلت پس فرود آمدم
وارسلت الاتان ترتع و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد و دخلت فی الصف و در آمدم در صف نماز فلم ینکر ذلک علی احد پس انکار نکرد آنرا بر من
هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع اتان صلوة را و از جهت عدم بلوغ
من اگرچه قریب بدان شده بودم متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم چون نماز
بگزارد یکی از شما فلیجعل تلقاء وجهه پس باید که بگرداند در مقابل روی خود شیئا چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون و جز آن فان لم یجد فلینصب عصاه
پس اگر نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را و بخلاند آنرا در زمین اگر زمین سخت بود و بنهد عصا را بران طولانه عرضا
تا بر شمال خلافیان بود فان لم یکن معه عصا پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا پس باید که بکشد خطی را در زمین ثم لا یضره مامر امامه پس ضرر نرساند و زیان ندارد
او را چیزی که بگذرد در پیش او در قطع خشوع رواه ابو داؤد و ابن ماجه بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی از متاخرین مشائخ ما نیز بآن
قائل شده و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط لیس بشیء و شافعی نیز در قول جدید آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب
ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت اولی است باتباع
و فی الجمله ظهوری و امتیازی هم دارد و جمعیت خاطر و دفع انتشار میگردد و بعد از ان اختلاف است در صفت خط نزد بعضی بشکل هلال معتبر است و نزد بعضی طول بجانب قبله و نزد بعضی

بعضی

به عرض پیش ما و شما لا منحنا رقوس بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل ابن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر است ولادت
وی در سنه ثالث از هجرت است انصاری است مات فی امارة معاویة مراو را چند حدیث است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم
الی سترة چون نماز گزارد یکی از شما بسوی ستره فلیدن منها پس باید که نزدیک بایستد از ستره بقدر امکان سجود لا یقطع الشیطان علیه صلوته تا نبرد
شیطان بر وی نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بران چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و [illegible] آن در وسوسه می افتد رواه
ابوداود وعن المقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود گفت مقداد ندیدم من آن حضرت را
که گزارد نماز بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر آنکه میگردانید آنرا برابر ابروی
راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد نمی کرد مر آنرا قصد کردنی راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میل میکرد از وی از جهت
خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه ازان اگرچه از روی ظاهر باشد رواه ابوداود وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال
اتانا رسول الله گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمه نام برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا
و بودیم ما در بادیه که ما را بود و معه عباس و همراه آن حضرت عباس بود و عرب را رسم است که از شهر برآیند و در بادیه خیمه زنند و منزل سازند چندگاه
آنجا بگذرانند و هر جماعه را بادیه معین و جائی مخصوص است که در آنجا باشند پس آن حضرت در بادیه که اهل بیت عباس را بود آمد فصلی فی صحراء
پس نماز گزارد در صحرا که لیس بین یدیه سترة نبود پیش آن حضرت ستره از دیوار و درخت و عصا و جز آن و از ینجا معلوم شد که ستره نهادن
واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرگاه مردم بود وحمارة لنا وکلبة و خرکی ما را بود و سگکی نیز بود وتعبثان بین یدیه بازی میکردند
پیش آن حضرت در نماز وتعبثان بفتح تا و با فوقانی نیز آمده پس باک نداشت آن حضرت بآن و تا در حمارة و کلبه یا برای تانیث است یا برای
وحدت رواه ابوداود وللنسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیئ نمی برد و باطل
نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع
فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابوداود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت انام
بین یدی رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته و حال آنکه هر دو پای
من در قبله آن حضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی پس چون میخواست که سجده کند زیر میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم
و گرد می آوردم من هر دو پای خود را فاذا قام بسطتهما و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پایهارا قالت گفت عائشه والبیوت
یومئذ لیس فیها مصابیح و خانهای ما دران هنگام نبود در انها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پایهای خود را
در سجده گاه آن حضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آن حضرت پاها را شاید که گمان آن باشد که آنحضرت
انتقال کرده باشد از آنجا و بستر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ما له اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر
مسلمان در نماز معترضا فی الصلوة برپهنا رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیر له باشد هر آینه ایستادن او صد سال بهتر مر او را من الخطوة التی خطا

از کلامی که برند آنرا رواه ابن ماجه وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند
گذرنده از پیش مصلی آنچه بروست از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هرآینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه
از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیرا له اهون علیه آمده یعنی باشد خسفت او در زمین آسان تر بروی رواه مالک
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة چون نماز بگزارد یکی از شما بدون ستره فانه یقطع صلوته
الحمار بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر والیهودی والمجوسی والمرأة و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این
در فصل اول گذشت ویجزی عنه اذا مروا بین یدیه و بسندگی میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة
بحجر بیک سنگ انداز و گفته اند که مراد بآن رمی جمار است در حج و مقدار آن سه ذراع گفته اند رواه ابو داود

## باب صفة الصلوة

در صفت گزاردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزای آن چیست و ازینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است
بیان کرده چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود

## الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا
دخل المسجد ورسول الله روایت است از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه
مسجد فصلی پس نماز گزارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان و قومه جلسه خوب نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر آنحضرت
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل باز گرد و نماز گزار برای خود پس بگذار نماز را فانک لم تصل
زیرا که بدرستی تو نگزارده نماز را فرجع پس بازگشت آن مرد فصلی پس باز گزارد نماز را در دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود ثم جاء فسلم علیه
باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده فقال فی الثالثة
پس گفت آن مرد در مرتبه سوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم علمنی بیاموز مرا یا رسول الله نماز را که چگونه
گزارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و در تعلیم وی مقدم داشت استقبال قبله را بر سائر افزود که عمده تر و قریب تر است از شرائط است فقال پس گفت آنحضرت
اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواستی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام برسان وضو را ثم استقبل القبلة پستر روی آر بجانب قبله
فکبر پس تکبیر گو ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن پستر بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که یاد تست و محفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا
پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع حتی تستوی قائما پستر بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پستر بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده بکن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه استراحت گویند
و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده ثانیه بنشینند بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی
تطمئن جالسا این آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پستر بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین
روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و ذکر جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پستر بکن آنچه
گفته شد در همه نماز خود متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که

آنحضرت نفی کرد از ان نماز مرد را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان فرضیت است که فعل آن مقتضی آن است و باطل گردد

و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة

نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی

این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از ان نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب سنت است که فعل بی آن ناقص ناتمام بود

پس معلوم شد که مراد باعاده نماز آن مرد از برای آن بود تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بودی

هم از اول منع کردی و ازان باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگزارد والله اعلم و عن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام والقراءة و شروع میکرد قرائت را بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورة

فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره

میدارد و ازینجا لازم نمی آید که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند و اگر مراد عدم جهر به بسمله باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل

مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله وکان اذا رکع لم یشخص رأسه و بود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را ولم یصوبه

و پست نیز نمیکرد ولکن بین ذلک ولیکن نگاه میداشت میان شخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن را وکان اذا رفع رأسه من الرکوع

لم یسجد حتی یستوی قائما و بود آن حضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند وکان

اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا و بود چون بر میداشت سر خود را از سجده بسجده دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام وکان یقول فی کل

رکعتین التحیة و بود آن حضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التحیات را وکان یفرش رجله الیسری و بود که میگسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود

میگردانید آنرا و می نشست بران وینصب رجله الیمنی و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعده اولی و اخری چنین

میکرد و همین است قول امام ابو حنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعده اولی و تورک در قعده ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است

و نزد امام مالک تورک است در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که

در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علحده است و وجه قول امام ابو حنیفه آنست

که در بسیاری از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد نشستن آن حضرت در تشهد همچنین بوده بی تقیید باولی و اخری

و جلوس برین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعض احادیث تورک در قعده اخیر

نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبرسن است زیرا که قعود در دوم طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و در ینجا تورک را دو صورت

گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را از زیران راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند پای راست را

و بیرون آرد هر دو پای را از زیر او را بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین وکان ینهی عن عقبة الشیطان و بود آن حضرت که نهی میکرد از عقبه

شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند

هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است

وینهی ان یفترش الرجل ذراعیه ونهی میکرد از انکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنها را افتراش السبع تا گسترانیدن
درنده دستها را بر زمین وقید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن ستر نزدیکتر است وکان یختم الصلوٰۃ بالتسلیم وبود آن حضرت که ختم میکرد
نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما وتحقیق آن در شرح کرده شده است رواه مسلم **وعن ابی حمید الساعدی** قال فی نفر
من اصحاب رسول الله گفت ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی اجمع احادیث است در بیان نماز آن حضرت مشهور است بکنیت
ودر نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونفر بفتحتین از سه تا ده را گویند انا احفظکم لصلوٰۃ رسول الله
من یاد دارنده ترم از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه دیدم آن حضرت را چون تکبیر احرام میگفت میگردانید
هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است و نزد ما مقابل نرمه هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات
تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان
برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه وچون رکوع
میکرد آن حضرت محکم و توانا میگردانید هر دو دست خود را بر سر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را به هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند
که انگشتان را در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره بسترد تا گردانید پشت خود را و پیچید بجانب زمین تا هموار
و برابر نشیند با گردن هصر بصاد مهمله کشیدن و مایل گردانیدن و شکستن فاذا رفع رأسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع برابر
و درست ایستاده میشد حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز میگشت همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فای مقدم بر قاف بندها و مهرهای
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقر بمعنی درویشی مشتق از وست که از گرسنگی و ناتوانی پشت شکسته شده
است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر مفترش ولا قابضهما نگسترانند دستها را
بر زمین و نه گرد آرنده آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بر دارنده چنانکه اگر خواهد بزغاله خرد از میان آنها بدر رود
و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست است و اول افضل است و مختار اکثر ائمه است واستقبل باطراف
اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای
تشهد جلس علی رجله الیسری می نشست بر پای چپ خود ونصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست را فاذا جلس فی الرکعة الآخرة پس چون می نشست در رکعت
آخر برای قعدهٔ اخیره قدم رجله الیسری پیش می آورد پای چپ خود را ونصب الاخری و ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد وقعد علی مقعدته
و می نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری **وعن ابن عمر** رضی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوٰة [illegible] روایت است
از ابن عمر که آن حضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را واذا کبر للرکوع وچون تکبیر میگفت برای رکوع واذا
رفع رأسه من الرکوع وچون سر بر میداشت از رکوع رفعهما کذلک بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وقال ومیگفت سمع الله لمن حمده
شنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست [illegible] تست یعنی هر حمد که
گویند و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کننده همه چیز [illegible] تست جز تو کسی ثنای تو نتواند گفت

دیگو ہر این را چنانکہ باید کس نتواند سفت بلیت ما را چہ حد حمد و ثنای تو بود ٭ ہم حمد و ثنای تو سزای تو بود ٭ و در روایتی بزیادت اللّٰہم بالای ربنا و بزیادت واو بر لک الحمد نیز آمدہ و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابوحنیفہ این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا کہ در حدیث قسمت کرد آنرا میان امام و مقتدی و نزد امام ابویوسف تحمید نیز گوید تا از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نگردد و کان لا یفعل ذلک فی السجود و نبود آن حضرت کہ میکرد رفع یدین را در سجدہ یعنی در وقت سر برداشتن از سجدہ و رفتن بسجدہ و بعض شافعیہ آنرا نیز کنند اما مختار ایشان آنست کہ نکنند و آنچہ بصحت رسیدہ نزد شافعیہ رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن از آن و در غیر این سہ موضع بہ ثبوت نرسیدہ کذا فی سفر السعادۃ متفق علیہ

**وعن نافع** ان ابن عمر رضی اللّٰہ عنہما کان اذا دخل فی الصلوٰۃ روایت است از نافع مولای ابن عمرؓ کہ ابن عمر بود چون در می آمد در نماز و شروع میکرد در آن کبر و رفع یدیہ تکبیر میگفت و بر میداشت ہر دو دست خود را و اذا رکع رفع یدیہ و چون رکوع میکرد بر میداشت ہر دو دست خود را و اذا قال و چون میگفت سمع اللّٰہ لمن حمدہ رفع یدیہ و اذا قام من الرکعتین رفع یدیہ و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت ہر دو دست خود را و رفع ذلک ابن عمر الی النبی و رفع کردہ است این حدیث را ابن عمر بہ پیغمبر صلی اللّٰہ علیہ وسلم یعنی روایت کردہ است کہ آن حضرت ہمچنین کردہ است و حدیث مرفوع آن بود کہ آنرا نسبت برسول صلی اللّٰہ علیہ وسلم کنند از قول و فعل و آنچہ از صحابی آمدہ آنرا موقوف خوانند چنانکہ در مقدمہ گذشت رواہ البخاری

**وعن مالک** بن الحویرث قال کان رسول اللّٰہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم اذا کبر رفع یدیہ چون تکبیر تحریمہ میگفت بر میداشت ہر دو دست خود را حتی یحاذی بہما اذنیہ تا آنکہ مقابل میکرد بہر دو دست خود ہر دو گوش خود را و اذا رفع راسہ من الرکوع و چون بر میداشت سر خود را از رکوع فقال پس میگفت سمع اللّٰہ لمن حمدہ فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی بر میداشت ہر دو دست خود را محاذی ہر دو گوش و فی روایۃ و در روایتی ہمچنین آمدہ کہ حتی یحاذی بہما فروع اذنیہ تا آنکہ محاذی میکرد بآنہا ہر دو دست بالاہای ہر دو گوش را متفق علیہ بدانکہ بر داشتن دستہا در غیر تکبیر احرام اختلاف عظیم است میان ما و شافعیہ و احادیث و آثار در ہر دو جانب آمدہ و قدر متحقق در وی آنست کہ یا ہر دو بودہ است گاہی آن و گاہی این و از صحابہ ہر کہ آنچہ دیدہ روایت کردہ است یا رفع یدین در ابتدا بودہ است و در آخر منسوخ گشتہ است و اینکہ علمای ما [illegible] از قول ابن مسعود رضی اللّٰہ عنہ کہ عالم و دانشمند [illegible] اسلام و احکام آن متفقہ بود باحوال رسول خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر [illegible] ظاہر احتمال ثانیست و از امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضی اللّٰہ عنہ نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا ہر دو بود عدم رفع اولی است [illegible] سکون است کہ مناسب است بحال صلوٰۃ کہ خضوع و خشوع است و کلام درین مقام واسع است اجمالی از آن در شرح سفر السعادۃ

[illegible] **وعنہ** انہ رأی النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلم یصلی و ہم از مالک بن الحویرث است کہ وی دید آنحضرت را کہ نماز میگزارد فاذا کان فی وتر من صلاتہ [illegible] از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سہ رکعت لم ینہض حتی یستوی قاعدا نمی ایستاد تا برابر می نشست یعنی بعد از سر برداشتن از سجدہ می نشست تا بعد از آن بر میخاست رواہ البخاری و این جلسہ استراحت است کہ شافعیہ بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعدہ اولی است و بعد از جلوس بہر دو دست تکیہ بر زمین کردہ بر میخیزند و نزد امام ابوحنیفہ و امام احمد بروایت مختار آن از جہت عذر و حاجت بود نہ بسبب غیر آن پس ہر کہ محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نہ و متمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر وی است نزد اہل علم و ہمین قائل اند بعضی از اصحاب ما انتہی و دلیل ما حدیث ابی ہریرہ است کہ ہم ترمذی آوردہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللّٰہ علیہ وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکہ بنشیند و اگرچہ بعض طرق این حدیث ضعیف است و لیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الہمام و ابن ابی شیبہ

از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش
آورده که دریافتم بسیاری از اصحاب را چون برمیداشتند سر را از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار
و آثار درین باب بسیار است و اگر بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود وعن وائل بن حجر انه رأى النبي
روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از ملوک یمن بود و در پیش آن حضرت معزز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامیکه در آمد در نماز و کبر و تکبیر بر آورد و در صحیح مسلم بی واو است ثم التحف
بثوبه پستر پیچید و در گرفت دستها را بجامهٔ خود و ظاهر آنست که بجهت پیچید و در آورد و بعض گفته اند که مراد در آوردن دستهاست در آستین و گفته اند
که شاید بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پستر نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان ائمه
الا امام مالک که نزد وی ارسال است یا جواز وضع ولیکن نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهند و نزد شافعی برابر سینه یعنی بالاتر از ناف
و بروایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع است هر چه کند درست است و آنچه متیقن است
نهادن دست راست است بر چپ در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد است در تعظیم اختیار
کرده و آن تحت سره است فلما اراد ان یرکع پس هنگامیکه خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثم رفعهما
ثم کبر فرکع پستر برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و ازینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن و تکبیر گفتن از جامه [illegible]
باید آورد فلما قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه برداشت هر دو دست را فلما سجد سجد بین کفیه پس چون سجده کرد سجده کرد میان
هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت رواه مسلم وعن سهل بن سعد صحابی مشهور [illegible] قال
کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن مرد دست راست را [illegible]
در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست باید دست می نهادند تا چیزی نزدیک بذراع واقع میشد [illegible]
و قید رجل اتفاقیست و امرأة را نیز همین حکم است رواه البخاری وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ثم یکبر حین یرکع پستر تکبیر میگفت
در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پستر میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول
وهو قائم پستر میگفت و حال آنکه وی ایستاده است ربنا لک الحمد ثم یکبر پستر تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع
راسه پستر تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت یعنی از سجده ثم یکبر حین یسجد پستر تکبیر میگفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه
پستر تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پستر میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه نماز حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام
میکرد نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات
و احوال نه رفع یدین متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت بهترین از نمازیست که در وی
درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است

زیرا که در وی مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاهرتر است و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثم رواه مسلم

## الفصل الثانی

عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی من داناترم در میان شما بکیفیت نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارده و ازینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد قالوا گفتند آن جماعه از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرد فاعرض پس چون دعوی میکنی که تو داناتری عرض کن بر ما و ظاهر کن آنرا تا بدانیم که صحیح است دعوی تو قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز برمیداشت هر دو دست را تا آنکه برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر پستر تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است ثم یقرأ پستر قرائت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پستر تکبیر میگفت و برمیداشت هر دو دست را تا برابر میگردانید هر دو دست را بهر دو دوش خود ثم یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه پستر رکوع میکرد و می نهاد هر دو کف دست خود را بر سر هر دو زانوی خود ثم یعتدل پستر اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال میگوید که فلا یصبی راسه ولا یقنع یصبی بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر بای مشدده ولا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نمیکرد سر را و نه برمیداشت بلکه برابر و هموار میداشت پشت و سر را و اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان دارند چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسهٔ استراحت خواهد گفت و فلا یصبی راسه ولا یقنع جدا دارند و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب بی فا ظاهرتر است و در لفظ یصبی تحقیقی است که در شرح ذکر کرده شده است ثم یرفع راسه فیقول پستر برمیداشت سر خود را پس میگفت سمع الله لمن حمده و درین حدیث ذکر ربنا لک الحمد نیست ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا پستر برمیداشت هر دو دست خود را تا دوشها باعتدال تمام ثم یقول پستر میگفت الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا پستر می افتاد بجانب زمین برای سجده فیجافی یدیه عن جنبیه پس دور میداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو و یفتخ اصابع رجلیه و دوتا میکرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بودی و فتخ بخای معجمه سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و اصله اللین کذا فی الصراح ثم یرفع راسه پستر برمیداشت سر از سجده و یثنی رجله الیسری و دوتا میکرد یعنی میشکست انیه پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بران ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعه پستر اعتدال و اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز برمیگشت هر استخوان در جای خود معتدلا در حالتی که تمام معتدل است و این تاکید یعتدل میکند ثم یسجد پستر سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد ثم یقول پستر میگفت الله اکبر و یرفع و برمیداشت سر را و یثنی رجله الیسری و دوتا میکرد پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر پای چپ از برای جلسهٔ استراحت ثم یعتدل پستر قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعه تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای خود ثم ینهض پستر برمیخاست ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پستر میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مراد اکثر آنست از جهت عدم استفتاح ثم اذا قام من الرکعتین پستر چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرائت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مر ابی داود را ذکر کند یابد کبر و رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه تکبیر گفت و برداشت هر دو دست را تا مقابل دوش کما کبر عند افتتاح الصلوة چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در نماز ثم یصنع ذلک پستر میکرد آنچه مذکور شد

فی بقیة صلوته در باقی نماز خود حتی اذا کانت السجدة التی فیها التسلیم تا آنکه چون می بود سجدهٔ دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است اخرج رجله الیسری بیرون می آورد پای چپ خود را وقعد متورکا علی شقه الایسر و می نشست بر سرین بر جانب چپ ثم سلم پستر سلام میداد قالوا گفتند آن صحابہ که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آنحضرت صدقت راست گفتی هکذا کان یصلی همچنین بود آنحضرت که نماز میگزارد ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل بوده اند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید رضی الله عنه درست نباید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مراد را جهت وثوق بخبر او است والله اعلم رواه ابو داؤد الدارمی وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح واین حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن حبان ومسلم نیز روایت کرده است وفی روایة لابی داؤد من حدیث ابی حمید و در روایتی مر ابی داؤد را از حدیث ابی حمید همچنین آمده که ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه پستر رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر سر دو زانوی خود کانه قابض علیهما گویا که وی پنجه گیرنده است بر دو زانو ووتر یدیه وزه ساخت هر دو دست را و توتیر زه کردن کمان را یعنی دور گردانید مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت فتجافی عنهما عن جنبیه پس دور داشت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود وقال و گفت ثم سجد پستر سجده کرد فامکن انفه وجبهته الارض پس تمکن و ثابت گردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده به بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آن حضرت نیز همبرین مواظبت میکرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بران و اگر بر یکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفه اما مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبیه جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بهفت عضو باید و بروایتی بهفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای روی پیشانی واقع شده و تحقیق آن در باب السجود بیاید ونحی یدیه عن جنبیه و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود ووضع کفیه حذو منکبیه و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود وفرج بین فخذیه و کشاده کرد میان هر دو ران خود غیر حامل بطنه علی شیء من فخذیه باز نهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثم جلس پستر نشست فافترش رجله الیسری پس بگسترانید پای چپ خود را واقبل بصدر الیمنی علی قبلته و پیش داشت پشت پای راست بر قبله خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی و بنهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود وکفه الیسری علی رکبته الیسری و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود واشار باصبعه یعنی السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است به برداشتن آن در نفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که متقارن بانگشت نر است و او را سبابه ازان گویند سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت همچنانکه اشارت است بتوحید باری تعالیٰ متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قیل وفی اخری له و در روایت دیگر مر ابی داؤد را همچنین آمده که واذا قعد فی الرکعتین و چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد اول قعد علی بطن قدمه الیسری می نشست بر کف پای چپ خود ونصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست واذا کان فی الرابعة و چون می بود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم رکعت سوم در ثلاثی نیز همین خواهد بود افضی بورکه الیسری الی الارض مساس میکرد و میرسانید سرین چپ را بسوی زمین واخرج قدمیه من ناحیة واحدة و بیرون می آورد هر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است

وعن وائل بن حجر انه ابصر النبی صلی الله علیه وسلم حین قام الی الصلوة رفع یدیه روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است
از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامی که می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو دست
خود را حتی کانتا بحیال منکبیه تا آنکه بودند در مقابله هر دو دوش وی و حاذی ابهامیه اذنیه و برابر میکرد سر هر دو انگشت نر خود را بهر دو گوش خود را
ثم کبر پس تکبیر می برآورد و این حدیث نیز موافق مذهب امام ابو حنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه ابو داود وفی روایة له و در روایتی مر ابی داود
را بجای حاذی ابهامیه اذنیه اینچنین آمده که یرفع ابهامیه الی شحمة اذنیه برمیداشت سر هر دو انگشت نر خود را بسوی نرمه دو گوش خود وعن
قبیصة بفتح قاف وکسر با ابن هلب بضم ها و سکون لام و بعضی گفته اند صواب بفتح ها و کسر لام ست تابعی ثقه است و پدر او را صحبت ست
قدوم آورد و پدر وی بر آن حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس روئید موی او و هلب بضم موی را گویند
واهلب موی دار و این لقب اوست و نام وی یزید بن عدی است و بعضی گفته اند سلام و صحیح قول اول ست عن ابیه روایت میکند از پدر خود
که هلب ست قال گفت پدر وی کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یؤمنا امامت میکرد ما را فیاخذ شماله بیمینه پس میگرفت دست چپ
خود را بدست راست خود رواه الترمذی وابن ماجة وعن رفاعة بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است بدری است
و پدر او از نقبا است و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج و حاضر شد عقبه اولی را و بود
با علی رضی الله عنه در حرب جمل و صفین قال گفت جاء رجل آمد مردی فصلی پس نماز گزارد فی المسجد در مسجد ثم جاء فسلم علی النبی پس آمد پس سلام داد
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل بازگردان نماز خود را زیرا که بدرستی تو نماز نگزاردی
فقال علمنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله کیف اصلی که چگونه نماز بگزارم قال اذا توجهت الی القبلة فرمود آن حضرت چون روی آری
بجانب قبله فکبر پس تکبیر بگو ثم اقرأ بام القرآن پستر بخوان سوره فاتحه را وماشاء الله ان تقرأ و بخوان چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد
خدای تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهی تو و چون خواست بنده بخواست حق نمیباشد باین عبارت میگویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک
علی رکبتیک پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر سر دو زانوی خود و مکن رکوعک و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را وامدد ظهرک و دراز کن
و برابر دار پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک پس چون برداری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را وارفع راسک و بردار سر خود را یعنی
راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جاهای خود فاذا سجدت فمکن للسجود پس چون سجده کنی
پس قرار بکن و اطمینان کن برای سجود فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود
احتمال دارد که این را بعد از هر دو سجده میگوید پس مراد جلسه استراحت بود و احتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجده اولی باشد و بهر تقدیر اختصار کرده
درین کلام کرده ثم اصنع ذلک فی کل رکعة وسجدة پستر بکن این مذکور را در هر رکوع و سجود حتی تطمئن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و قومه و سجده و جلسه هذا لفظ المصابیح
این لفظ مصابیح است رواه ابو داود مع تغییر یسیر روایت کرد آنرا ابو داود با اندک تغییری وروی الترمذی والنسائی معناه و مضمون این حدیث مضمون آن حدیث است که بر ابی هریره
که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع ست و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد وفی روایة الترمذی و در روایتی مر ترمذی را
اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد اذا قمت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی بسوی نماز پس وضو کن کما امرک الله چنانکه

امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو ثم تشهد پس تر اذان گو فاقم پس اقامت گو و بعضی از تشهد قرأت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن
بعد از وضو فضیلتی کثیر دارد و از اقامت بر پا داشتن نماز و گزاردن آن خواهد کان معک قرآن پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقداری از قرآن
فاقرأ پس بخوان و الا و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از ان فاحمد الله پس حمد بگو خدای تعالی را وکبره و تکبیر بگو و به بزرگی یاد کن او را
وهلله و تهلیل کن و توحید کن او را و ازینجا معلوم میشود که هرکه قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند
چنانکه کسی ایمان آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل بکند و نیز و بعضی از شافعیه هفت ذکر کنند بعدد آیات
فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام و شرائع به تمام نیاموخته بود و ازینجا بود تقصیر وی در اداء نماز کما ینبغی ثم ارکع
پستر برکوع رو **وعن الفضل** بن عباس اسن اولاد عباس است او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعض گفته اند ابو عبد الله
وفات یافت در زمان امیر المومنین عمر رضی در طاعون عمواس سنة ثمان عشر و بعض گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر والله اعلم قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گزارند چه در روز و چه در شب و امام شافعی باین اخذ کرده است
و نزد امام ابو حنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است
و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح و امام ابو حنیفه میگوید بصحت رسیده است که آن حضرت بعد از عشا چهار رکعت میگزارد و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده
و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه و هر عبادت که در وی مشقت بیشتر فاضل تر و آنکه فرمود که نماز دوگان دوگان است معمول برآنست
که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نمی باید گزارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلیکه گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد
فافهم و بصحت رسیده است که آن حضرت نماز تهجد دو دو گزارده است تشهد فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی
است و تاکید او است و تخشع و فروتنی کردن و نیازمندی کردن است در باطن و تضرع و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر و تمسکن و مسکینی
و نامرادی داشتن ثم تقنع یا یک پستر بر میداری هر دو دست خود را اقناع دست بر داشتن در دعا یقول و این قول ابن عباس است تفسیر کلام
آن حضرت یعنی میگوید آن حضرت و میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک این معنی را که ترفعهما الی ربک بر میداری هر دو دست را بسوی پروردگار
خود مستقبلا ببطونهما و جهک مقابل کننده کفهای دست را بروی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب ای پروردگار
ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا ومن لم یفعل ذلک و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را فهو کذا و کذا پس آنکس یا نماز آنکس
چنین و چنین است کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وی و فی روایة فهو خداج و در روایتی آمده که آن نماز خداوند خداج است یعنی
نقصان و خداج بکسر خای معجمه و در آخر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة رواه الترمذی **الفصل الثالث عن سعید**
بن الحارث بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال صلی لنا ابو سعید الخدری گفت سعید بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین است و ثقه است
و قاضی مدینه مطهره بود نماز گزارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع رأسه
من السجود هنگام برداشتن سر خود از سجده و حین سجد و هنگام سجده کردن بار دوم و حین رفع من الرکعتین و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت
سوم و قال هکذا رأیت النبی و گفت همچنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری مقصود آنست که امام جهر کند تکبیرات و تخصیص باین چند تکبیر اتفاقی است

شاید که سخن در اینها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ما سوای آن از تکبیرات و سمع الله لمن حمده بران و در روایت اسمعیلی ذکر
باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار شد ابوهریره یا غائب شد پس بگزارد ابوسعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در غیر روایت
اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابوهریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم خلاف کردند در نماز تو که در ان جهر کردی تکبیر پس بر منبر آمد
و گفت باک ندارم از شما اگر اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که همچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم در ان زمان
در بلند گفتن تکبیر یا پست گفتن آن و مروان و غیر او از بنی امیه پست میگفتند و ابوهریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه کذا فی
بعض الشروح **وعن عكرمة** قال صليت خلف شيخ بمكة گفت عکرمه که مولای ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه
و گفته اند که مراد باین پیر ابوهریره است فكبر ثنتين وعشرين تكبيرة پس تکبیر گفت یعنی جهرا بیست و دو تکبیر در این نماز چهار گانه بیست بضم کردن
تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انه احمق پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل و بیخرد است
که جهر میکند بتکبیرات فقال پس گفت ابن عباس عکرمه را ثكلتك امك بگرید ترا مادر تو و این دعائی است که بقصد زجر و منع کنند و گاهی بمعنی تعجب
نیز اطلاق کنند و حقیقت آن که دعا بمرگ وست مراد نیست سنة ابی القاسم این جهر بتکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم
رواه البخاری **وعن علی بن الحسین** رضی الله عنهما مرسلا روایت است از امام زین العابدین بن علی بن امام حسین بطریق ارسال قال كان
رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوة کلما خفض ورفع تکبیر میگفت در نماز هر گاه که پست میکرد سر خود را چنانکه در وقت رفتن
برکوع و سجود و هر گاه که بر میداشت سر را چنانکه در قومه و جلسه فلم تزل تلك صلوته صلی الله علیه وسلم پس همیشه بود [illegible] حتی لقی الله
تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت رواه مالک **وعن علقمة** قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمه بن قیس بن مالک که
از کبار فقها و مشاهیر تابعین و از یاران ابن مسعود است و علقمه چند کس اند همه از تابعین و آنکه مخصوص است از یاران ابن مسعود او است و نیز روایت
دارد از ابوبکر و عمر و عثمان گفت ما را ابن مسعود الا اصلی بکم صلوة رسول الله آیا نگزارم با شما نماز را چنانکه میگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی
پس بگزارد ابن مسعود با ایشان نماز آن حضرت را ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة و بر نداشت هر دو دست خود را مگر یکبار مع تکبیرة الافتتاح تا تکبیر
تحریمه این حدیثی است از ان احادیث که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابوداود والترمذی والنسائی وقال ابوداود ليس
هو بصحيح على هذا المعنى نیست این حدیث صحیح برین معنی و ترمذی دو باب عقد کرده اول در رفع یدین و باب دیگر در عدم رفع یدین و درین باب احادیث را
آورده و گفته که درین باب از براء بن عازب نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائلند بسیار از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری
و اهل کوفه این است انتهی و از عبدالله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نه و جز این
حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانکه سابقا على الاجمال اشارت بدان کردیم **وعن ابی حمید الساعدی** صحابی مشهور است
انصاری از بنی ساعده حافظ صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة استقبل القبلة بود
آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبله ورفع یدیه و بر میداشت هر دو دست خود را وقال و میگفت الله اکبر رواه ابن ماجة **وعن**
**ابی هریرة** رضی الله عنه قال صلی بنا رسول الله گفت گزارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر نماز ظهر را وفی موخر الصفوف رجل و در صف پایان از صفها

مردی بود فاساء الصلوٰة پس بد گزارد نماز را فلما سلم ناداه رسول الله پس چون سلام داد آن مرد آواز داد و بخواند او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و فرمود یا فلان الا تتقی الله ای فلان نمی ترسی از خدا و پرهیز نمیکنی از عذاب وی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی که چگونه نماز میگزاری انکم ترون
انه یخفی علی شیء مما تصنعون بدرستیکه شما گمان میبرید که پوشیده است بر من چیزی از آنچه میکنید شما والله انی لاری من خلفی بخدا سوگند بدرستیکه
من هر آئینه می بینم از پس پشت خود کما اری من بین یدی چنانکه می بینم از پیش روی خود رواه احمد بدانکه این دیدن آن حضرت صلی الله علیه وسلم
از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا با لهام و گاه گاهی بود نه دائم و مؤید آنست آنچه در خبر آمده است که چون ناقه آن حضرت گم شد و در نیافت
که کجا رفت منافقان گفتند که محمد میگوید که خبر آسمان میرسانم و نمیداند که ناقه او کجاست پس فرمود آن حضرت والله من نمیدانم مگر آنچه بداناند
مرا پروردگار من اکنون نمود مرا پروردگار من که وی در جای چنین و چنان است و مهار وی در شاخ درختی بند شده است و نیز فرموده است
که من بشرم نمیدانم که در پس این دیوار چیست یعنی بی دانانیدن حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل و ارفع حالات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم
انکشاف حقائق اشیاء و اعیان موجودات و اطلاع بران درین حالت اتم و اکمل بوده باشد و شهود آن حضرت موجب استغراق و غیبت
از کائنات نبود چنانکه حال متمکنان و کاملان باین اند بیا شد و مشائخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت
و استغراق و اضمحلال و بعضی میگویند که میان دو کتف آن حضرت صلی الله علیه وسلم آلهٔ ابصار نیز مخلوق بود مانند سوراخ این سخن غریب است
و بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم **باب ما یقرء بعد التکبیر** باب در بیان چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث
صحیحه ادعیه و اذکار در استفتاح صلوٰة وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللهم و جز آن و آن مستحب است
نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلا و بعضا و نزد حنفیه و حنبلیه در ظاهر مذهب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره و هرچه غیر آن
مروی و منقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایة و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است
و میان توجیه که وجهت وجهی است و مختار طحاوی همین است و مصلی مخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا

**الفصل الاول** عن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسکت بین التکبیر و بین القراءة
اسکاتة خاموش شدنی میان تکبیر و میان قرائت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است
بمعنی اول و اسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس و مراد بسکوت درینجا ترک جهر است
نه سکوت از ذکر فقلت بابی انت و امی ابو هریره میگوید پس گفتم من آن حضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله اسکاتک
بین التکبیر و بین القراءة ما تقول می پرسیم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرائت چیست که چه میگوئی و چه میخوانی و دران اسکاتک ترا ست
شبه منصوب است و برفع نیز روایت است قال اقول گفت آن حضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین خطایای یا رب خدایا دوری کن
میان من و میان گناهان من که کرده ام کما باعدت بین المشرق والمغرب چنانکه دوری کرده میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را
بستر و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا من الخطایا از گناهان کرده و ناکرده کما ینقی
الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک و ریم ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده

وتخصیص بجامہ سفید بجہت مبالغہ در تنقیہ است کہ ظہور دنس در وی بیشتر است اگرچہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ مولود است آدمی زاد
بران اللهم اغسل خطایای خداوندا بشوی گناہان مرا کہ کردہ ام بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژالہ اشارت است بانواع مطہرات و تمام مغفرت
و مبالغہ در غسل و تنقیہ است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را متفق علیہ وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان النبی گفت امیر المومنین علی بود پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز و فی روایة و در روایتی بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمدہ است کہ کان اذا افتتح الصلوة
بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبر ثم قال تکبیر میگفت برآوردہ پس میگفت وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض روی آوردم بسوی کسیکہ
بشگافتہ و از عدم بوجود آوردہ آسمانہا و زمین را حنیفا مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق وما انا من المشرکین و نیستم از کافران انباز
کنندہ غیر حق را بحق در عبادت ان صلوتی ونسکی بدرستیکہ نماز من و عبادت من ومحیای ومماتی و زندگی من و مردن من للہ رب العالمین
مر خدای راست کہ پروردگار جہانیان است لا شریک لہ نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت وبذلک امرت و بتوحید و اخلاص و
روی آوردن بسوی حق امر کردہ شدہ ام وانا من المسلمین و من از جملہ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام
امر حق را چہ اطاعت شریعتی و چہ امر ارادی و در روایتی چنانکہ در فصل ثالث بیاید وانا اول المسلمین و من اول مسلمانانم و گفتہ اند کہ این مخصوص جناب
نبوت مآب است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول سابق است در اسلام بر ہمہ کہ جز او است چہ ہر پیغمبر سابق ست در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید
بآنحضرت امر واقع شدہ کہ اینچنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست نباید و دروغ بود پس بعض گفتہ اند کہ نماز بوی فاسد گردد و صحیح آنست
کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نہ اخبار از حالت خود فاسد نگردد گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ اگر این جملہ را خبر نداند و مقصود انشاء و تجدید
ایمان و اسلام و اظہار انقیاد و استسلام و اظہار غایت اطاعت و انقیاد دارند وجہی دارد چنانکہ خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند کہ
فرمان شود و نخست کسیکہ امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد نہد من باشم مقصود اظہار و نہایت رغبت و اطاعت است واللہ اعلم اللهم انت
الملک خداوندا توئی پادشاہ علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا الہ الا انت نیست ہیچ معبودی بحق مگر تو انت ربی وانا عبدک توئی پروردگار
من و من بندہ توام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی واعترفت بذنبی و اقرار کردم بگناہان خود و تو فرمودہ کہ ہر بندہ کہ بگناہ خود معترف آید
بدرگاہ من می آمرزم او را فاغفر لی ذنوبی پس بیامرز مرا گناہان مرا جمیعا ہمہ انہ لا یغفر الذنوب الا انت زیرا کہ نمی آمرزد گناہان را ہیچکس مگر تو
واہدنی لاحسن الاخلاق و راہ نما مرا بنیکوترین خوہا و خصلتہا لا یہدی لاحسنہا الا انت راہ نمی نماید بنیکوترین اخلاق ہیچکس مگر تو واصرف عنی سیئہا
لا یصرف عنی سیئہا الا انت و برگردان از من خلقہای بد را برنمیگرداند از من خلقہای بد را مگر تو لبیک ایستادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم بران
وسعدیک و یاری و نصرت تو میدہم و دین ترا و اکرم والخیر کلہ فی یدیک و نیکی ہمہ در دو دست قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تادبا و تعظیما
اگرچہ ہمہ بآفرینش تست و حقیقت در آفرینش شر نیست کہ حق سبحانہ را در پیدا کردن ہر چیز حکمتہا است شر اگر ہست در مخلوقات ست چنانکہ گفت من شر ما خلق
و بعض گویند معنی الشر لیس الیک آنست کہ شر نیست نزدیک گردانندہ بسوی تو کہ بدان بدرگاہ تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کنندہ بسوی تو و رسندہ
بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمودہ الیہ یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من توفیق کنندہ و استواری کنندہ ام بتو والتجا آرندہ ام بسوی تو یا میزیم و می ہستم بتو
و بقدرت تو و باز میگردم و رجوع میکنم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کنندہ ام بسوی تو تبارکت وتعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک

یگانه ذات وصفات تو استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو و اذا رکع قال و چون رکوع میکرد میگفت اللهم لک رکعت
خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن و بک آمنت و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت
و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من
و پی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب میتوان بود فاذا رفع رأسه قال
پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن ملأ السموات والارض وما بینهما پری آسمانها و زمین
و چیزیکه میان آسمان و زمین است و ملأ ما شئت من شیء بعد و پری چیزیکه خواهی بوجود آوری پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان و زمین است از
از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدورات و ممکنات را گرفته است همه بسپاس و ستایش
وی پر خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارت است باخلاص
عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من باز است من مر کسی را که پیدا کرد او را و صوره
و مر کسی را که صورت داد او را والمعنی وجه مرا فی الصلاح تصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره شگافت شنوائی او را و بینائی او را و مراد
آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین بزرگ است خدا
که نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده او است تنها و جزوی پیدا کننده نیست جمع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصوران می سازند
ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد والتسلیم پس میبود از آخر آنچه می گفت آن حضرت میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت
خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت و ما اعلنت و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت
و آنچه اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد اعتدال در گذشته در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بآن از من
انت المقدم و انت المؤخر توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر کرا خواهی لا اله الا انت رواه
روایت کرد این حدیث را مسلم وفی روایة للشافعی و در روایتی که مر شافعی راست همچنین آمده که بعد از قول وی و انا من المسلمین […] گفته
والمهدی من هدیت و هدایت کرده شده و راه یافته شده کسی است که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را انا بک و الیک […] لا منجا منک
نیست نجات و رستگاری از عذاب قهر تو و لا ملجا الا الیک و نیست پناه و تکیه گاه مگر بسوی جناب رحمت تو […]
باز […] تبارکت بزرگی و عظمت تو […] عن انس ان رجلا جاء فدخل فی الصف […] از انس که مردی آمد […]
وقد حفزه النفس و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز بحای مهمله و فا و زای معجمه
دفع کردن و در شتاب آوردن و بر کشیدن از عقب فقال پس گفت آن مرد الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه خدای را حمدی بسیار پاکیزه با برکت
برکت کرده شده در وی فلما قضی رسول الله صلوته پس هر گاه که گزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز خود را قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات کیست
از شما گوینده این سخنان فارم القوم پس خاموش ماندند این گروه که نماز میکردند و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمده
که موجب خطاب و عتاب گردند ارم بفتح همزه و راء و تشدید میم یعنی سکت و در بعض روایات ازم بزای و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام آید فقال

پس باز فرمود آن حضرت ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فقال ایکم المتکلم بها باز فرمود که کدام یکی
از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود فانه لم یقل باسا هر چند اندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فقال
رجل پس گفت مردی جئت وقد حفزنی النفس آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا النفس فقلتها پس گفتم این کلمات را از تنگی نفس بیان واقع است
والا در گفتن این کلمات و اعتنا ساز ان دخلی ندارد فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آن حضرت بتحقیق دیدم دوازده فرشته را
که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بمحل قبول در جناب حضرت الهی
عز اسمه تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی از محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض را روح مجردیست که بقوام وی بر پا دارند
و وی است پس گویا ظاهر شمار ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند باسقاط مکررات و بعدم اعتبار الف و همزه که در صورت او در خط ظاهر است
نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر آمده شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار مکررات
والفاظ والله اعلم رواه مسلم **الفصل الثانی** عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللهم تنزیه میکنیم ترا و بپاکی یاد میکنیم تنزیهی که لائق باشد بجناب
قدسی تو ای خدا و بحمدک و تسبیح میکنیم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد و تبارک اسمک
و بزرگ است نام تو و تعالی جدک و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید ولا اله غیرک و نیست اله
غیر تو رواه الترمذی وابوداود روایت کرد این حدیث را ترمذی وابوداود از عائشه و رواه ابن ماجة عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ابن ماجه
از ابی سعید خدری وقال الترمذی هذا حدیث لا نعرفه الا من حارثة و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از روایت حارثه
وقد تکلم فیه من قبل حفظه و بتحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ
حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و تابعین رفته اند بدان اجله علمای حدیث
مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمه حدیث و رفته اند بدان بسیار از علمای تابعین
و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و جز وی از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود
و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل بهمین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق حارثه
تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که افتتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با دعیه دیگر زیاده نیز بود
و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثمه و عن جبیر بن مطعم انه رأی رسول الله روایت است از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است
از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة میگزارد نمازی را از نمازهای فرض
یا نفل قال گفت بعد از تکبیر احرام الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا سه بار والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا نیز سه بار و سبحان الله
بکرة و اصیلا و تنزیه میکنیم خدا را بامدادگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت این هاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند در شبها
قیل خیر است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو که مکرر مذکور شدند اعوذ بالله من الشیطان پناه میجویم بخدا از شیطان من نفخه و نفثه و همزه

از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی مراد بنفخ شیطان تکبر و خود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد و این معنی را بروی می آراید و او را در نظر وی
بزرگ می آرد گویا که در وی می دمد و پر باد میکند و مراد بنفث که بمعنی دم کردن است سحر داشته اند که شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن
آن میشود و این معنی مناسب تر است بقول حق سبحانه و من شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند و بعض گویند مراد بنفث شعر است
که وی در دهن می اندازد و نفس آدمی وی بر می آرد و اندازد و آن را می ماند بافسون و مراد بشعر مذموم خواهد بود که متضمن هجو کفر و فسق و هجو مسلمانان است
و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که بهمز شیطان وسوسه مراد است که در دلها می اندازد
چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین و همین معنی را موافق تر داشته اند رواه ابو داود و ابن ماجة الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا
و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ والحمد لله کثیرا و ذکر کرد در آخر
حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر
و همزه الموتة نفخ شیطان کبر است و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود
آدمی را و می اندازد او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متعین گردد که مراد همین است وعن سمرة بفتح سین و ضم میم
بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده و در مواضع متعدده احوال او
نوشته شده است انه حفظ عن رسول الله روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی
که در نماز میکرد سکتة اذا کبر یک سکته چون تکبیر می برآورد و بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق زیرا که در
روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید آن
و سکتة اذا فرغ من قراءة و سکته دیگر چون فارغ می شد از خواندن غیر المغضوب علیهم و لا الضالین چون این حدیث سمره بن جندب با بی بن کعب
که از علمای صحابه است رسید قصه تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجة و الدارمی نحوه بدانکه
سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد
نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرائت فاتحه کنند و منازع امام در قرائت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان
و لا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قرائت و تکبیر رکوع و نزد
حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض
من الرکعة الثانیة چون بر میخاست از رکعت دوم استفتح القراءة آغاز میکرد قرائت را بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت و سکوت نمیکرد برای خواندن
دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث در آن است که ابتدا به بسمله نمی کرد و شافعیه که قائلند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است
با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است و لیکن تخصیص بیان حکم برخاستن از رکعت ثانیه
واقع شده است زیرا که در آنجا چون شفع از نماز تمام شد جای توهم است که در آنجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم
[illegible] است در صحیح مسلم ذکره الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع

عن مسلم وحده وهمچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمیع بیان تخاریج شد کرده از مسلم تنها این کلام محل اعتراض است از روی آنکه صاحب مصابیح ذکر کرده این حدیث را
در حسان آورده ونه در صحاح **الفصل الثالث** عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین

لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت وقنی سیئ الاعمال وسیئ الاخلاق لا یقی سیئها الا انت
رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شده در آنجا وانا من المسلمین بود واینجا وانا اول المسلمین ونکته درین سخن نیز سابق گفته شد ودر اینجا اعمال واخلاق
هر دو مذکور است ودر آنجا اخلاق تخصیص ذکر یافته ودر آنجا واصرف عنی ولا یصرف عنی بود ودر اینجا وقنی ولا یقی است ومعنی هر دو عبارت یکی است وتفنن در عبارت
است **وعن محمد بن مسلمة** بفتح میم ولام وسکون سین انصاری اشهلی است حاضر شده تمام مشاهد را الا تبوک که آن حضرت او را به مدینه گذاشته رفته بود
از فضلاء صحابه بود ودر اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر در مدینه وگوشه گرفت در ایام فتنه با مرتبوی رضی الله عنه مات سنه ست واربعین قال ان النبی

صلی الله علیه وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال یعنی چون میگزارد آن حضرت نماز نفل را میگفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین شرح این گذشت وذکر الحدیث مثل حدیث جابر ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد الا انه قال مگر آنست که محمد بن مسلمه گفت وانا من
المسلمین چنانکه جابر وانا اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک وبحمدک شرح این نیز گذشته
است ثم یقرأ پس میخواند آن حضرت قرآن را ظاهر آنست که قراءة بعد از استعاذه وبسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی اینجا
بیان آنست که پیش از قرائت دعای استفتاح میخواند رواه النسائی **باب القراءة فی الصلوة** قرائت در نماز نزد جمهور ائمه وعلما فرض است ونزد شافعی
در تمام نماز ونزد ابی حنیفه در دو رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل ونزد مالک در سه رکعت ومذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است ودر روایتی
موافق مذهب ابی حنیفه ونزد حسن بصری وزفر در یک رکعت ومروی از ابوبکر اصم وسفیان بن عیینه قرائت سنت است ومبنای صلوة بر افعال است نه اقوال
ولهذا ساقط میگردد از عاجز بجهت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال ونه بعکس کذا فی شروح الهدایة **الفصل الاول عن عبادة** بضم عین
وتخفیف موحده بن الصامت مشهور است از نقبای انصار وعلمای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست نماز هر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب را متفق علیه وفی روایة لمسلم ودر روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن
نیست نماز هر کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد با مر ونهی وبیان
وعد ووعید او است یا جهت مبدأ وفتح قرآن است گویا اصل ومنشأ او است فصاعدا الیس بخوانند فوق فاتحه وزیاده بر آن یعنی فاتحه الا بچیزی بالای آن
ومقتصر بر فاتحه هم نیست واگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیت قرائت فاتحه ونزد ایشان
نفی کرده نماز کسی که فاتحه نخواند ونزد ما مراد نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه فاقرءوا ما تیسر من القرآن ونیز فرمود آن حضرت باعرابی اقرأ ما تیسر
معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد هر چه باشد فاتحه یا غیر آن وخواندن فاتحه واجب است یا که نماز بی وی ناقص بود
**وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج کسی که بگزارد نمازی را که نخواند
در وی فاتحه را پس آن نماز ناقص است خداج بکسر خاء انداختن ناقه بچه را پیش از وقت ومعنی مطلق نقصان آمده ثلثا اعاده بار فرمود این کلمه را تاکید کرد
آنرا فقول غیر تمام ودر بعض نسخ غیر تمام فقیل لابی هریرة وانا نکون وراء الامام پس گفته شد مر ابی هریره را که ما گاهی میباشیم پس امام وآنجا سر خواهیم

قال گفت ابو هریره اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را پس امام نیز اما آهسته چنانچه بشنوانی خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یقول قال الله تعالی میگفت که گفته است خدای تعالی قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان
بنده خود دو نیم یعنی نیمی برای بنده و نیمی برای من حمد و ثنا برای من است و دعا و سوال برای بنده ولعبدی ما سال و مر بنده مراست چیزیکه سوال کرده
و درخواسته است از من مراد بصلوة درینجا فاتحه است و همین است وجه استدلال ابی هریره باین حدیث بر فرضیت قرأت فاتحه بر مقتدی یعنی
پس چون شان فاتحه این باشد لابد بود از قرأت وی در نماز از جهة احتیاط گوئیم بلکه حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل وی است مبالغه چنانچه
در الحج عرفة پس لا اقل جزو نماز و داخل در وی باشد نه خارج از حقیقت آن فلیفهم بعد از آن بیان کرد مناصفه فاتحه را میان خدا و بنده بقول خود
فاذا قال العبد پس چون میگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدای تعالی حمدنی عبدی ستود مرا بنده من واذا قال و چون گوید بنده
الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بنده من بصفات کمال اذا قال و چون میگوید بنده مالک یوم الدین قال میگوید
خدای تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من مجد شرف کرم واسع و گفته اند مجید آنست که شرف ذات را با حسن فعال مقارن گرداند
این سه خالص خدا راست جل جلاله اذا قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد وایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامه مهمات خصوصا در عبادت
قال میگوید خدای تعالی هذا بینی وبین عبدی این مشترک است میان من و بنده من چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده ولعبدی ما سال و مر بنده
مراست چیزیکه سوال کرد و درخواست نمود آنرا از استعانت و استمداد واذا قال و چون میگوید بنده اهدنا الصراط المستقیم بنمای ما را راه راست صراط الذین
انعمت علیهم راه آن کسانی که نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان قال میگوید
خدای تعالی هذا لعبدی این سه چیز مر بنده مراست ولعبدی ما سال و مر بنده مراست آنچه سوال کرد حاصل آنکه فاتحه هفت آیت است سه خاص بحق و ثنای
او و سه مخصوص به بنده و سوال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا و بنده و این حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله داخل فاتحه و جزو او نیست
چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیت صراط الذین انعمت علیهم است رواه مسلم وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون
الصلوة روایت است از انس که آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین رواه مسلم سابقا معلوم شد
که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند ولیکن قرأت آن مجمع علیه است و هیچ یکی را در آن خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دارند چنانکه شافعیه میگویند یا ندارند چنانکه مذهب حنفیه است ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام
ابو حنیفه که او را مفتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در روایتی از وی و بمذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرأت است و هر رکعت مستقل است
در آن و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را نه در میان فاتحه و سورت مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را
که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سوره است چنانکه گذشت و ما میگوئیم که مراد نفی جهر است به بسمله نه نفی قرأت آن و بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده
که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرده حدیثی در آن
با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و چندین از صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیرهم از ائمة لا تعد ولا تحصی ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیانا اگر

از بعض

از بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بوده یا بجهت کمال قرب بعضی از مقتدیان آنرا شنیده و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر تسمیه دیگری در ترک جهر
و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درین مقام
در شرح زیاده برین کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام اعظم ابوحنیفه اصح وارجح است **وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا** چون آمین گوید امام آمین بگوئید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قرائت فاتحه آمین میگوید چون وی
آمین بگوید شما نیز آمین بگوئید و بعض گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره میخواند و این محل تامین امام
است شما نیز یعنی تامین باشید تا باوی آمین بگوئید چنانچه میگویند چون بادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون
وقت کوچ وی برسد شما نیز باوی کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایتش آنکه از اول هر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و از دیگری معیت
هم باشد و در نیست چنانکه در سائر افعال حال ماموان با امام است مگر اینجا مبادرت بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد نه تعقیب بعد از آن
تعلیل کرد تامین امام و ماموم را هر دو بقول خود **فانه من وافق تامینه تامین الملائکة** یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیرا که هر که موافق
افتد آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان **غفر له ما تقدم من ذنبه** آمرزیده میشود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند
که ظاهر او چنان مینماید که فرماید هر که موافق آید تامین وی استجابت کرده میشود مر او را و قبول کرده میشود دعای وی مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه
گوئیم حق جل و علا مغفرت ذنوب را از خصائص این موافقت و از لوازم وی گردانیده است یا حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درین وقت استغفار
نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه نشیننده در مسجد بانتظار نماز را دعا میکنند برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است
مر مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن
باشد که هر که موافق افتاد تامین او با تامین ملائکه او مغفور است و هر که مغفور است مستجاب است دعای او فافهم **متفق علیه وفی روایة قال
اذا قال الامام** و در روایتی گفت آن حضرت چون بگوید امام **غیر المغضوب علیهم ولا الضالین** که وقت تامین است **فقولوا** پس بگوئید
**آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری** این لفظ بخاریست **ولمسلم نحوه** و مر مسلم را مانند این است یعنی در معنی
موافق و در لفظ مخالف **وفی اخری للبخاری** و در روایت دیگر مر بخاری را چنین آمده است **قال اذا امن القاری** چون آمین گوید قاری که عبارت
از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد **فامنوا** پس آمین بگوئید **فان الملائکة تومن** زیرا که ملائکه آمین میگویند **فمن وافق
تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه** و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الهی است و مراد طلب اجابت است
از وی تعالی و بعض گفته اند درجه ایست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و قصر وی با تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت
بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعض گفته اند خطاست و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در آن ولیکن قلیل است فتدبر **وعن ابی موسی
الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم** چون بگذارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجهت فهم آن از سیاق حدیث که فرمود
**فاقیموا صفوفکم** پس راست گردانید صفهای خود را و صف در لغت رشته و مراد باقامت صفوف تسویه آنها است و برابر ایستادن بی آنکه
اعوجاج و فرجه در آن نباشد و اتمام صف اول پیشتر و آن را ... **ثم لیؤمکم احدکم** پس باید که امامت کند شما را یکی از شما هر که باشد جائز است

و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما واذا قال
و چون بگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا آمین پس بگوئید آمین یجبکم الله پاسخ دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع
فکبروا وارکعوا پس چون تکبیر گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمهٔ فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعلی که کنند عقب
فعل امام متصل وی کنند چنانکه میفرماید فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم زیرا که امام رکوع میکند پیش از شما و برمیدارد سر پیش از شما پس امام
تقدیم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن حضرت فتلک بتلک
یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما
قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو وقال گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم واذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده می شنود خدای تعالی
کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس بگوئید ربنا لک الحمد پروردگار ما مر ترا است حمد یسمع الله لکم می شنود حق تعالی حمد شما را
و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفته
که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفه را
که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم
و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از ابی حنیفه نیز آمده و لیکن تحمید بسر ادا کند و گویند جمع مر منفرد را
نیز جمع است و اکتفا بیکی نیز جائز است و ظاهر اکتفا تحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام
همچنین گفته است تمرتاشی از حنفیه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا نگوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم و فی روایة له عن
ابی هریرة و قتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده این کلمه را زیاده کرده که واذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش
دارید و این دلیل است مر ابو حنیفه را در منع قرأت مر مقتدی را و عدم وجوب قرأت بر وی خواه نماز جهری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله
بتفصیل بیاید وعن ابی قتادة انصاری عقبی بدری است حاضر شد همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب وسورتین میخواند آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره
یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره وفی الرکعتین الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه ویسمعنا الآیة احیانا و می شنوانید آن حضرت
صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخوانند یا فلان سوره میخواند
یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه یک آن آیتی جهر بخواند مفسد نیست و بعض گویند که این محمول است بر غلبهٔ استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل میشد
و ظاهر مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بظهر اتفاقیست ویطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و درازی میکرد در قرأت رکعت
نخستین آن قدر که درازی نمیکرد در رکعت پسین و کذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر و هکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه
متفق علیه بآنکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا نیز انتهی
[illegible]

وابن خزیمہ ہمچنین روایت کردہ اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفہ و ابویوسف این مخصوص بنماز فجر است کہ وقت نوم و غفلت است و اطالہ
ہر دو رکعت در وی استحقاق قرأت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکہ در حدیث پایان آمدہ کہ فی کل رکعۃ قدر ثلثین آیۃ الساعت در حدیث محمول است
بر آنکہ استفتاح و تعوذ و تسمیہ و تکبیر از سی آیت و در خلاصہ گفتہ کہ قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الہمام واللہ اعلم **وعن ابی سعید الخدری قال**
کنا نحزر قیام رسول اللہ یعنی ما اندازہ میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فی الظہر والعصر در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بجای حاء حطی و زای
را اندازہ کردن گفتن میوہ بر درخت فحزرنا قیامہ فی الرکعتین الاولیین من الظہر قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازہ کردیم قیام آنحضرت را
در دو رکعت نخستین از نماز ظہر مقدار خواندن سورہ الم تنزیل السجدة مراد خواندن مقدار این سورہ است در ہر دو رکعت یا در ہر رکعت و موافق
این معنی است قول وی وفی روایۃ فی کل رکعۃ قدر ثلثین آیۃ و در روایتی ہمچنین آمدہ کہ میخواند در ہر رکعت مقدار سی آیت چہ سورہ مذکورہ
بیست و نہ آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اول میشود وحزرنا قیامہ فی الاخریین قدر النصف من ذلک و اندازہ
کردیم قیام آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی ازان ازینجا معلوم میشود کہ در رکعتین اخریین ظہر نیز سورہ میخواند مختصر
از انچہ در اولیین میخواند وحزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامہ فی الاخریین من الظہر و اندازہ کردیم قیام او را در دو رکعت اول
از عصر بقدر قیام او در دو رکعت اخری از ظہر وفی الاخریین من العصر علی النصف من ذلک و اندازہ کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بقدر
نصف ازان رواہ مسلم بدانکہ ائمہ ہمہ قائل اند کہ در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحہ جائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است
وقرأت افضل است نزد شیخین و تمام علمای کہ غیر ایشان اند و در محیط گفتہ است کہ اگر عمداً سکوت کند مکروہ باشد از جہت مخالفت سنت و در روایت
حسن بن زیاد از ابوحنیفہ آمدہ کہ قرأت در رکعتین اولیین واجب است و ابن ابی شیبہ از علی و ابن مسعود روایت آوردہ است کہ فرمودہ اند اقرأ
فی الاولیین وسبح فی الاخریین کذا ذکرہ الشمنی و نیز گفتہ است کہ اگر در اخریین فاتحہ و سورہ خواند سجدہ سہو واجب نگردد و ہو الاصح زیرا کہ قرأت
فاتحہ تنہا در اخریین سنت است و ترک سورہ واجب نیست و اصح نزد احمد آنست کہ قرأت سورہ در اخریین مکروہ نیست زیرا کہ تحقیق آمدہ
از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ گاہ گاہی زیادہ کردہ بر فاتحہ در اخریین لیکن مستحب ترک سورہ است **وعن جابر بن سمرة** بفتح سین و ضم میم
وی و پدر وی صحابی اند خواہرزادہ سعد بن ابی وقاص است روایت دارد از آنحضرت و از عمر و علی رضی اللہ عنہما قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
یقرأ فی الظہر باللیل اذا یغشی میخواند آنحضرت گاہی در نماز ظہر سورہ واللیل اذا یغشی وفی روایۃ بسبح اسم ربک الاعلی و در روایتی آمدہ است
کہ میخواند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکہ این سورہ ہا را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکہ می شنوانید آیتی را احیانا چنانکہ گذشت
وفی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند این سورہ ہا در قصر و طول وفی الصبح اطول من ذلک و میخواند در نماز بامداد دراز تر ازان رواہ مسلم بدانکہ
در بعض احادیث واقع شدہ است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میخواند در نماز فلانی سورہ فلانی بی بیان آنکہ در کدام رکعت میخواند یا
یا در ہر دو رکعت یا در یک رکعت الاعلی التعیین اولی یا ثانیہ عبارت ہمہ این احتمالات را شامل است اما حمل بر ہر دو رکعت بتکرار یا بتقسیم
در ہر دو بتقسیم است اگرچہ جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نادر است و فقہا گفتہ اند کہ خواندن تمام سورہ اگرچہ قصیر بود
افضل است از خواندن بعض سورہ اگرچہ طویل باشد و حمل بر قرأت در رکعتی خواہ اولی یا اخری ظاہرتر این احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول

از حدیث نسائی آمده است از قطبه بن مالک که گفت گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات
اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است واحتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد نیز آنکه در اکثر احادیث بیان رکعت اولی
واقع است وشنیدیم از بعضی از ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل واوساط وقصار آن معتبر در رکعت اولی است
واین بیان وتفصیل که کرده شده از هیچ یکی از شراح در نظر نیامده فتدبر والله اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم وسکون طای مهمله وکسر عین
صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم وقور قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند
در نماز مغرب سورهٔ والطور را متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل زوجهٔ عباس است ومادر عبدالله بن عباس
وفضل بن عباس است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سورهٔ والمرسلات را متفق علیه
بدانکه این دو حدیث وحدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سورهٔ اعراف والانفال ودخان را وهمچنین احادیث که در نمازهای دیگر
واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرأت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر وظهر واوساط در عصر وعشا وقصار
در مغرب ودر آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر ونه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان در نماز فرض وصل ولیل ودر تعیین فقها این سوره را کتابت امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی
اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در آن کتاب وقرار یافت امر قرأت بر آن وبالجمله امر قرأت در زمان حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال اوقات وحکم ومصالح وتعلیم جواز ورخصت وبعد از آن مقرر شد امر کتابت عمر
لا بد او رضی الله عنه دلیلی وسماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود وشاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم تعیین
وبرین منهج خواهد بود واحیانا بر خلاف آن وصل است از روی حجت ودلیل قول عمر رضی الله عنه وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی
روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی فیؤم قومه پس می آمد پس امامت میکرد قوم خود را فصلی لیلة
مع النبی صلی الله علیه وسلم العشاء پس گزارد معاذ یک شبی با آن حضرت نماز عشا ثم اتی قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را
فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسورهٔ بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد وآن مرد یعنی قطع کرد نماز را وبرآمد از اقتدا
وصلی وحده ونزد که سلام آن آخر نماز است ولیکن آن مرد خواست که بسلام بر آید از جهت تشبیه بتمام صلوة ثم صلی وحده وانصرف پس نماز گزارد آن مرد
تنها وبرگشت وبرآمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی وکسل کردی از نماز
چنانکه در شان منافقان است واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند ام از جهت کسل
نه برآمده ام ولیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت ندارم تحمل این همه تطویل را ولآتین رسول الله وهر آینه تحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فلاخبرنه پس تحقیق خبر میکنم من آن حضرت را ازین فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله
انا اصحاب نواضح ما خداوندان شتران آبکشیم که آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه وناضح شتر آبکش ناضحه مونث ونعمل بالنهار کار میکنیم در روز یعنی در شب
کوفته از آبکشیم وان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه وبدرستیکه معاذ نماز گزارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسورهٔ بقره

وخواندن گرفت آنرا فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی معاذ فقال پس روی آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ افتان انت آیا در فتنه اندازنده و تعذیب کننده قوم را و گریزاننده ایشان از نماز و سنت جماعت و افگننده در فساد و اختلاف و باز ایستادن اقرأ بخوان والشمس وضحیها واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و اذا السماء انفطرت و سوره انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگزارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آن حضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قرات دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو این جماعه را درست نیست زیرا که تو نفل میگزاری و ایشان فرض و جواب از این استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آن حضرت با معاذ گفت مباش فتان یا با من بگزار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مراد را یکی ازین دو چیز یا نماز گزاردن همراه آن حضرت و نگزاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گزاردن با قوم بتخفیف و چون همراه حضرت نگزارد مفترض شد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آن حضرت بنیت نفل میگزارده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت قوم وعن البراء قال سمعت رسول الله گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشاء والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ یکی را خوشتر آواز از آنحضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آن حضرت در سفر بود و پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و ازینجا معلوم میشود که مراد قرات در احدی الرکعتین است لا فی کلتیهما چنانکه در حدیث جابر بن سمرة گفتیم و آنرا اظهر احتمالات داشتیم وعن جابر بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمرة بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق و امثال آن را مانند سوره قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث جابر نیز آمده است که در نماز بامداد قرات طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرات صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح و بروایتی تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرات و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آئینه دل نشسته پس تطویل آن موجب تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی نشده و مرد در تحیت است که دل با زبان و گوش موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکتهای زائد بر این گفته شده است و این مذکور نیز از آنجاست و شیخ مشائخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجار

وزراعت وضعیف وبیمار تخفیف نمود وممکن هست که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده میشد نماز وی سبک
یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوقی ولذتی و حضوری که دست میداد ایشانرا از استماع قراءت وی صلی الله علیه وسلم واز جهت لطف وسرعتی که
در قراءت آنحضرت نهاده بودند وباین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام وصاحب سفر السعادة
میگوید که مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی بسببی که گفته شد وتخفیف امری نسبتی است
فافهم وعن عمرو بن حریث بضم حای مهمله وفتح را وثای مثلثه کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده وآنحضرت دست مبارک بسر او
برآورده وببرکت وخیر دعا کرده ودر وقت رحلت آن حضرت دوازده ساله بود روایت میکند از ابوبکر وابن مسعود وروایت میکنند از وی عطاء بن السائب
وغیره انه سمع النبی روایت میکند که وی شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر واللیل اذا عسعس مراد از اذا الشمس کورت است که این کلمه
در انجا واقع است رواه مسلم وعن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح سورة المؤمنین گفت عبد الله
بن السائب که صحابیست مخزومی واهل مکه قراءت از وی گرفته اند واو از ابی بن کعب گرفته وروایت کرده است از وی مجاهد وعطا وعبد الله بن السائب
تابعی دیگر است گزارد آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه ودر روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سورهٔ قد افلح المؤمنون حتی
جاء ذکر موسی وهارون او ذکر عیسی تا رسید آنحضرت ذکر موسی وهارون را یا ذکر عیسی را که درین سوره واقع شده اخذت النبی گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
سعلة بفتح سین وضم آن وسکون عین سرفه گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فرکع پس برکوع رفت آن حضرت ونتوانست قراءت نمود رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجدة را
در رکعت نخستین وفی الثانیة ومیخواند در رکعت دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف ومؤکد ومستمر است نزد شافعیه
وبرین است عمل ایشان ودر حرمین شریفین ودر کتب مالکیه مذکور است که متعین نگردانند چیزی از قرآن را بنمازی معین وهمین مثال می آرند ومیگویند چنانکه تعیین
این دو سوره بفجر جمعه وتعیین سوره جمعه ومنافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت حدیث وورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست
وتحقیق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی واسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیریست که آنرا لازم وحتم دانند وجز آنرا مکروه پندارد اما اگر از جهت تیسر یا تبرک
بقراءت حضرت صلی الله علیه وسلم بخواند باکی ندارد بشرط آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست وتحقیق وارد شده
در احادیث صحیحه تعیین قراءت در بعض صلوات چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد در سنت نماز فجر وخواندن سبح اسم ربک الاعلی وقل
یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در نماز وتر وامثال آن نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانکه حنفیه میکنند
بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی وگفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایهام وجوب یا عدم
وغیر آن تنگ است پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انذار وتبشیر میخوانده باشد
چنانکه از اینجا وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ ومعاد ودخول جنت ونار واین معانی در روز جمعه است وقیامت واقع شود در جمعه
ظاهر میگردد وچنانکه در محافل ومجامع عظیمه سوره ق را آنحضرت میخواندند پس اگر احیانا بخوانند بهتر وافضل تر باشد والله اعلم وعن عبید الله بن ابی رافع
حدیث از مشاهیر تابعین شنیده از امیر المؤمنین علی بود کاتب وی رضی الله عنه وابو رافع مولای آنحضرت است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة

وخرج الى مكة گفت خليفه وجانشين خود گردانيد مروان بن الحكم در وقت امارت خود ابوهريره را بر مدينه مطهره و بيرون آمد خود در رفت بمكه براى حج و حج آن فصلى
لنا ابوهريرة الجمعة پس بگزارد ابوهريره براى ما يعنى امامت كرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة في السجدة الاولى وفي الآخرة اذا جاءك المنافقون پس خواند ابوهريره
در ركعت اولى سورهٔ جمعه را و خواند در ركعت دوم سورهٔ اذا جاءك المنافقون فقال سمعت رسول الله پس گفت ابوهريره شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم
يقرأ بهما يوم الجمعة ميخواند اين دو سوره را در روز جمعه يعنى در نماز جمعه رواه مسلم **وعن النعمان** بن بشير بفتح با وكسر شين صحابيست اول مولودى كه از انصار
آمده بعد از هجرت و در زمان وفات آن حضرت هشت ساله بود و احوال او در جاى ديگر نوشته شده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في العيدين
وفي الجمعة ميخواند آن حضرت در نماز عيد فطر وضحى و در نماز جمعه سبح اسم ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية قال گفت نعمان بن بشير واذا اجتمع العيد والجمعة
في يوم واحد و چون جمع ميشد و اتفاق مى افتاد عيد و جمعه در يك روز قرأ بهما في الصلوتين ميخواند همين دو سوره را در نماز عيد و نماز جمعه از اينجا تاكد استحباب قراءت
اين دو سوره در نماز عيد و جمعه مفهوم ميشود و از اينجا معلوم ميشود كه خواندن سورهٔ جمعه ومنافقون در جمعه دائمى نبود رواه مسلم **وعن عبيد الله** ان عمر
ابن الخطاب سأل ابا واقد الليثي عبيد الله بن عتبه بن مسعود پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود كه تابعيست وامام و از فقهاى سبعه مدينه است روايت ميكند
كه عمر بن الخطاب پرسيد ابا واقد ليثى را كه از صحابه است رض ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم في الاضحى والفطر چه چيز بود يعنى كدام سوره بود كه ميخواند آنرا
آن حضرت در عيد قربان و عيد رمضان فقال كان يقرأ فيهما بق والقرآن المجيد واقتربت الساعة پس گفت ابو واقد ميخواند در هر دو عيد سورهٔ ق و سورهٔ
قمر را گفته اند كه مقصود امير المؤمنين در پرسيدن از ابى واقد تقرير و تمكين در ذهن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم وى رضى الله عنه با وجود ملازمت و قرب كه
در آن حضرت داشت بدان بعيد است والله اعلم رواه مسلم **وعن ابى هريرة** قال ان رسول الله گفت ابوهريره كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم قرأ في
ركعتى الفجر خواند در ركعتين سنت نماز فجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد بايد دانست كه چون ركعتين فجر گويند يا ركعتين مغرب مراد سنت آنها است فرض
صلوة فجر و صلوة مغرب ميگويند رواه مسلم **وعن ابن عباس** قال كان رسول الله گفت ابن عباس كه بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ في ركعتى الفجر
ميخواند در ركعتين فجر اين دو آيت را كه قولوا آمنا بالله وما انزل الينا الآية كه در سورهٔ بقره است در ركعت اولى والتي في آل عمران دوم آيتى كه در سورهٔ آل
عمران است قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الآية در ركعت دوم رواه مسلم خواندن اين دو آيت ظاهرا احيانا بود و غالب احوال خواندن
قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد بود و از اينجا معلوم ميشود كه خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مكروه نيست و اگر باشد در فرائض خواهد بود
وحق آنست كه در آنچه ثابت و صحيح شده روايت آن قول بكراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم

## الفصل الثاني

**عن ابن عباس** قال كان رسول الله گفت ابن عباس بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يفتتح صلوته شروع ميكرد نماز خود را يعنى قراءت را ببسم الله الرحمن
الرحيم رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بذاك روايت كرد اين حديث را ترمذى و گفت اين حديثى است كه نيست اسناد آن قوى ظاهر آنست كه
مراد جهر تسميه خواهد بود والا در افتتاح بتسميه خلافى نيست و در بعض روايات صحيح نيز آمده كه كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم و احاديث ترك جهر اصح و ارجح
است چنانكه در فصل اول گذشت **وعن وائل** بن حجر بتقديم حا بر جيم نگاه شنيده ميگردد بتقديم جيم بر حا شيخ ما از شيخ خود نقل ميكرد كه ميگفت براى
حفظ اين الفاظ در دل خود نگاه ميداريم كه اين را بحجره مى بايد قال سمعت رسول الله گفت شنيدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم قرأ خواند غير المغضوب
عليهم ولا الضالين فقال آمين پس گفت آمين ومد بها صوته دراز كرد بآمين آواز را احتمال دارد كه مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد كه مراد مد الف باشد كه فتح

و ظاهر معنی اول است بقرینهٔ روایات دیگر که در بعض جا آمده رفع بها صوته برمیداشت بآمین آواز خود را و این صریح است در جهر و در بعض برمیداشت آواز را تا آنکه
میشنوانید صف اول را پیش می از بیرون مسجد در روایتی چنانکه میشنید کسیکه قریب می بود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است
و وجه تطبیق میان این دو روایت بآن کرده اند که مراد بخفض عدم ترجیع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه
در روایت آمده است رواه الترمذی و ابوداؤد والدارمی و ابن ماجه بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام
یا ماموم اگرچه آمین نگوید امام وی و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نگوید
از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام و وارد شده است در جهر بتامین احادیث و مذهب شافعی و احمد این ست و در مذهب مالک
خلاف است و در مذهب ابوحنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند و از عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز ست که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل آن آمده
و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم وعن ابی زهیر النمیری بضم زا و فتح ها النمیری بضم نون و فتح میم نام وی یحیی ابن نفیر است بقاف مصغر ابن عبد البر وی را در اصحاب ذکر کرده
در ابن تمام حدیث او در آمین است ذکر کرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قائم نیست والله اعلم قال خرجنا مع رسول الله
گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ذات لیلة یک شبی فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلة پس آمدیم بر مردی که بتحقیق ستهیده است در دعا
و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در ان فقال النبی صلی الله علیه و سلم اوجب ان ختم پس گفت آن حضرت واجب لازم گردانید
قبول و اجابت دعا و حصول مراد را اگر مهر کرد یا تمام و کمال کرد دعا را و معنی اول مناسب است بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار
تعالی که آفات و بلایا دفع کرده میشود بوی چنانچه خاتم نگاهداشته میشود بوی کتاب یا هرچه مهر کرده میشود بدان از فساد و اظهار اسرار فقال رجل
من القوم بای شیء یختم پس گفت مردی از قوم که حاضر بود بچه چیز ختم کند فقال بآمین پس گفت آن حضرت ختم کند بآمین که بمنزلهٔ مهر ست و تمام و
کامل میگرداند دعا بوی رواه ابوداؤد وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلی المغرب
بسورة الاعراف گزارد نماز مغرب بسورهٔ اعراف فرقها فی الرکعتین جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از ان در رکعت اولی خواند
و پارهٔ دیگر را در رکعت دوم رواه النسائی و شک نیست که وقت مغرب گنجایش آن ندارد خصوصاً اگر شفق نام بیاض باشد یا آنچه بود در قرائت آن حضرت
صلی الله علیه و سلم از سرعت و طی و مزید شوق یعنی از شافعیه گفته اند که اگر بیرون وقت برآمده باشد باکی نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز
و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است و در روایت بخاری و ابی داؤد و نسائی از زید بن ثابت قرائت بسورهٔ اعراف آمده بی ذکر
تفریق و در روایتی قرائت سورهٔ مائده و اعراف نیز آمده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند ازوی بعض صحابه مثل جابر و ابن عباس
و از تابعین خلق کثیر و بود والی مصر از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه و سلم ناقته فی السفر گفت
عقبة بن عامر بودم من که میکشیدم مهار حضرت را ناقه او را در سفر فقال لی پس گفت آن حضرت مرا یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا آگاه باش
که بیاموزم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند فعلمنی پس در آموخت مرا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سررت بهما جدا پس ندید و نیافت
آن حضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن آنها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال

این دو سوره بر عالم توحید و تنزیه و صفات کمال مشتمل بعض سوره های دیگر یاد برده و افضلیت و اعظمیت بعض سور چنانچه فاتحه و سورهٔ بقره مثلاً فلما نزل
لصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس پس هرگاه که فرود آمد آن حضرت برای نماز صبح بگزارد باین دو سوره نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت الی
پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رأیت پس گفت ای عقبه چگونه دیدی یعنی دیدی و فهمیدی فضل این
دو سوره که چه مقدار است چون آن حضرت در نفس عقبه استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست
و مستحب ست در وی تطویل قرائت تا بداند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و افضلیت آنها است در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر
خواند که محل و معرض آفات است و لفظ قرینتا اشارتی بانمعنی دارد رواه احمد وابوداود والنسائی وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة میخواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه فی شرح
السنة و رواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمره روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن
ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواند در نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعه صحیح ست
کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار نمی توانم کرد از بس کثرت که چه مقدار
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب و فی الرکعتین قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب اند و در دو رکعت
که پیش از نماز فجر اند بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره
ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال سلیمان بن یسار که
از کبار تابعین و از فقهای سبعهٔ مدینه است از ابی هریره روایت کرد گفت ابو هریره ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم
من فلان نگزاردم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز آن حضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود از جانب ولید
ابن عبد الملک و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره است بیک
سال نعم مثل این قول انس در شان عمر بن عبد العزیز گفته است چنانکه در باب رکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته است
و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعض گویند که عمرو بن سلمه بن نقیع است که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و بالجمله قال سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله
علیه وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر و یخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت
پسین را از ظهر بآنکه نمیخواند در اخیرین ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سورهٔ قصیر مقصود تطویل قرائت ظهر است و یخفف العصر و سبک میکرد قرائت عصر را
و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل و یقرأ فی العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل
در درازی و کوتاهی و یقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل در نماز ظهر طوال مفصل نگفته بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد
و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول مستقر الآن در ظهر قرائت از طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه
در عشا بدانکه مراد بمفصل بر قول مشهور از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی فصل بسمله بسیار است و بعض گفته اند

از جهت آفات منسوخ در وی و سور در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی
قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائی و رواه ابن ماجه الی تخفیف العصر وعن عبادة بن الصامت
قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ گفت عباده بودیم ما پس آن حضرت در نماز بامداد پس قرائت کرد آن حضرت فثقلت
علیه القرأة پس گرانی کرد بروی قرائت و دشوار شد فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم پس هرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز فرمود که
شاید شما که میخوانید پس امام خود نعم فرمود میخوانید پس من اشارت بآنکه اقتدا و مقتدی خاموش بودن و گوش داشتن است بر قرائت امام او را
هر که باشد من باشم یا غیر من و سبب ثقل و عسر قرائت بظاهر آن مینماید که سماع اصوات قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات
خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی است زیرا که این نه در جهر است و آن متیقن است
پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل تاثر آن حضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی میباشد مر ایشان را از عدم انصات
و استماع قرائت آن حضرت و کامل گاهی متاثر میشود و بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آن حضرت در نماز صبح افتتاح قرائت
کرد و لبسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمی کنند و آداب نمیسازند چون آن حضرت فرمود که شاید شما
میخوانید قالوا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا گفت نکنید این کار و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب را که آنرا
خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخوانده فاتحة الکتاب را ظاهر این حدیث در فرضیت قرائت فاتحه است و جوابش
سابقا معلوم شد رواه ابو داود والترمذی و للنسائی معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالف است و فی روایة لابی داود
و در روایتی مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است که قال گفت آنحضرت و انا اقول و من میگویم در دل خود و قتیکه ثقیل شد قرائت بر من
مالی ینازعنی القرآن چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قرائت پس دانستم که سبب آن خواندن شما است
قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزی را از قرآن وقتیکه جهر میکنم من بقرائت مگر فاتحة الکتاب را
و از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند روا است و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید وعن ابی هریرة
ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرده در وی بقرائت
فقال هل قرء معی احد منکم آنفا پس پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول
مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده می شوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن هر دو
روایت [illegible] قول ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله گفت ابو هریره پس
باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوات در چیزیکه جهر میکرد آن حضرت در آن از نمازها حین
سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه شنیدند آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد
رواه مالک و احمد و ابو داود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه نحوه وعن ابن عمر والبیاضی روایت است از ابن عمر و بیاضی بفتح موحده و تخفیف
تحتانیه و بضاد معجمه منسوب ببیاضة بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته ببیاضی مذکور میگردد در نسبت

بی ذکر نام خدا قال رسول الله گفت ابن عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المصلی یناجی ربه بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود بنهادن
سخن نهانی گفتن دو کس که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر بما یناجیه به پس باید که نظر کند و بیندیشد مصلی چیز یرا که مناجات میکند پروردگار خود را بدان
چیز از ذکر و قرآن پس بسیار دارد آنرا در رعایت حضور قلب و تأمل و تدبر در ان و خضوع و خشوع ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز بلند نکند بعضی از
شما بر بعض بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکروه است مأموم را جهر کردن
قرأت امام را نمی شنود رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به
گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پس روی کرده شود مر او را پس باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود مر او را فاذا کبر فکبروا
واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرأت او را که متابعت در قرأت نیست
و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش دادن است مر او را رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه بدانکه مذهب شافعی وجوب قرأت فاتحه
است بر مأموم در صلوة سریه و جهریه و جائز است قرأت ما ورای فاتحه نیز و مذهب امام مالک و احمد و شافعی نیز در قولی وجوب قرأت در سریه است
فقط و در جهریه استماع قرأت امام کافیست و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت
و نزد بعضی از اصحاب وی اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر کرا امام هست قرأت امام قرأت او
و واجب نیست بروی قرأت و منصوص و معروف نزد این امام اجل همین است و مذهب امام ابوحنیفه آن است که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن
در روایتی از محمد استحباب قرأت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آن است که
قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محمد در کتب او صحیح است بدان و در آثار گفته است و بنا اخذ و باین آمده است عامه آثار و اخبار و گفته است
که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتهی و کلام امام محمد در مؤطا او مملو است باخبار
و آثار در این باب والله اعلم ائمه ما گویند که قرأت رکن نماز است پس شریک باشند امام و مأموم در ان با همدیگر فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار
کرده اند مارا دلیل این حدیث است که من کان له امام فقرأة الامام قرأة له و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند
در هدایه گفته است که و علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلیتدبر وعن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی
و یاد آرم آنرا فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا آن چیزی که بسنده گی کند مرا یعنی بجای قرآن شنید قال قل گفت آن حضرت بگو سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله متیقنا در یافتم بقرینه ایراد این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد که مراد عدم استطاعت گرفتن
برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار
آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مردی است
که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود
استبعاد بر طرف نمیگردد پس ظاهر آن است که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آنرا ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لا بد چیزی بسیار

از قرآن باید که در خور آن بود و بعض مردم هستند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را که هر یک
گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بران و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا رسول الله هذا لله
مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید او است فما لی پس چیست برای من یعنی دعائی و سوالی از حضرت حق که مدعا و مراد من
برآید بدان قال قل گفت آن حضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر در بیان آنست
که آن مرد طلب وردی و دعائی نموده نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال بیده هکذا پس اشارت کرد آن مرد بدست خود همچنین بهر دو دست
وقبضهما و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه چیزی نفیس بدست افتد و آنرا نگاه دارند و باین نوع
اشارت کنند بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این ست قول راوی که گفت فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملا یدیه من الخیر اما این مرد پس تحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده
آن حضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آن حضرت فهمیده و دانسته
از آن مرد که حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملا یدیه من الخیر رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداود وانتهت
روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایت نسائی نزد قول آن حضرت لا حول ولا قوة الا بالله وقال یا رسول الله الی آخره
در روایت نسائی نیست وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قرء روایت ست از ابن عباس که آن حضرت بود چون
میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال میگفت سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که سبح است رواه احمد و ابوداود وعن ابی هریرة رض
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون گفت ابوهریره گفت آن حضرت کسی که بخواند از شما سورهٔ والتین والزیتون
را فانتهی الی الیس منتهی گردد و برسد باین قول که الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی
آری هست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان وانا علی ذلک من الشاهدین و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگانم و ایمان آرندگانم
ومن قرء و کسیکه بخواند سورهٔ لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس تا برسد باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آن خدای که پیدا کرد
از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن مرده ها فلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مرده ها ومن قرء و کسیکه بخواند
سورهٔ والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد این آیت را فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند و می گروند
بے پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابوداود والترمذی
الی قوله و روایت است مر ترمذی را تا قول او وانا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سورهٔ والتین و ذکر لا اقسم
بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امتثال این جوابها نزد قرأت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است
و در نماز نیز جائز بسیار رسیده اند لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند والا می بایست در باب تلاوت قرآن و آداب آن می آوردند و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر
حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآن ست توربشتی میگوید اگر کسی گمان برد که در نماز بود و نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود
نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آن حضرت میگذارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید

بآیت عذاب مگر آنکه می‌ایستاد و پناه از عذاب می‌جست و هیچ یکی مثل این را که جهر میکرد از نمازهای فرائض روایت نکرده انتهی ❊ وعن جابر
قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرأ علیهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آن حضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سوره
الرحمن علم القرآن را من اولها الی آخرها از اول سوره تا آخرش فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن گفت
آن حضرت بتحقیق خواندم این سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن
مردودا منکم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و مردود اینجا بآن معنی ست که جواب سلام را رد سلام میگویند
و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی ردی آید یقال رده ردا و مردودا بعد از آن بیان کرد حسن جنیان را کنت کلما اتیت علی قوله بودم من
هرگاه که می‌آمدم بر قول وی تعالی که فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است
قالوا می‌گفتند جن در جواب این کلام لا بشیء من نعمک ربنا نکذب به هیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار نمیکنیم فلک الحمد پس مر تراست حمد
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ❊ الفصل الثالث ❊ عن معاذ بن عبد الله الجهنی بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است
او را ابن سعد در طبقه ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستی مردی از قبیله
جهینه خبر داد او را که وی شنیده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت فی الرکعتین کلتیهما در هر دو رکعت فلا ادری انسی
ام قرأ ذلک عمدا پس نمیدانم که فراموش کرده بفراموشی خواند یا خواند آنرا دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست
که عمدا خوانده برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت تکرار سوره واحد در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی و میتوان گفت که شاید مقام مقتضی
تکرار آن کرده باشد یا اسماع قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است
و نهایت تاکید انذار چنانکه فرموده آن حضرت صلی الله علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مرا همین فقه الرجل یا تمام فقه
و نیست در وی منسوخ رواه ابو داود ❊ وعن عروة قال عروة بن الزبیر است بن اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهم و از کبار تابعین
و از فقهای سبعه مدینه کثیر الحدیث ثبت ثقه مامون صائم الدهر ولد سنة اثنتین و عشرین و مات سنة اربع
وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیهما بسورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابابکر الصدیق رضی الله عنه
گزارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا آنست که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری
چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم سوره اعراف خوانده در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک ❊ وعن الفرافصة بفتح فای اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعضی بضم
فای اولی بن عمیر بتصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیله ایست از یمامه تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان
ایاها فی الصبح گفت فرافصه یاد نگرفتم من سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یرددها از بسیاری
تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت بر تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک ❊ وعن عامر بن ربیعة صحابی است حلیف
آل خطاب ایمان آورده پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شده بدر را و تمام مشاهد را مات سنة اثنتین و ثلثین وقیل خمس و ثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب رضی الله عنه
الصبح گفت عامر بن ربیعه گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیهما پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیها یعنی در نماز صبح بسوره یوسف

در سورهٔ حج سورهٔ یوسف و سورهٔ حج را قراءة بطیئة قرائت آهسته بدرنگ قیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه
هر آئینه بتحقیق بود عمر برمیخاست برای نماز فجر هنگام برآمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی پگاه برمیخاست در اول وقت تا گنجایش این قرائت در آن می بود
قال اجل گفت عامر آری برمیخاست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری همچو نعم رواه مالک وعن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خرد و نه بزرگ مگر آن که
شنیده ام بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة امامت میکرد بدان سوره مر مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن
عبید الله بن عتبة بن مسعود برادرزاده عبد الله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی او را در صحابه
و فضلا کرده و وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بحم الدخان گفت خواند آن حضرت در نماز مغرب
حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبید الله بن عتبه تابعی است باب الرکوع رکوع
در لغت بمعنی پشت خم دادن یقال رکع الشیخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز هم ازینجاست و رکوع بمعنی صلوة نیز آمده کقوله تعالی ای صلی الفصل الاول
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است
و در باب صفة الصلوة گذشت فو الله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آئینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من
آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت متفق علیه وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه
وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء روایت است از براء بن عازب که صحابی است احوال وی
مکرر نوشته شده است بود رکوع آن حضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و هنگامیکه بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قرائت میکرد و
غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در وی قرائت میکرد بی شک دراز می بود و قعود که در وی التحیات میخواندند نیز دراز میشد اما باقی
ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار می بود متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد که قیام و قعود نیز
با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود تاویلش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است در ان لائق ست آن سجان آن
و چون در قیام تخفیف می نمود در ان ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشدند نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود
برابر می بود نعم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود به مقدار قیام می بود و شارحان آنرا نیز بهمین نوع تاویل کرده اند و تتمه
این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید انشاء الله تعالی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بود آن حضرت
چون میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیار می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را
و قیام را سر گرفت و بعض تفسیر نسیان نیز کرده اند و در کار از حیثیت لغت سخن است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم باز سجده میکرد و می نشست
میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده
بود آن حضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی یتاول القران یعنی میکرد آن حضرت باین تسبیح و استغفار بیان مراد
قرآن که فرمود فسبح بحمد ربک واستغفره امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی و در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال

خضوع وخشوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود که در غیر رکوع وسجود نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آن حضرت ﷺ در آخر عمر بعد از نزول سوره
اذا جاء نصر الله همین بود متفق علیه **وعنها ان النبی** صلی الله علیه وسلم کان یقول فی رکوعه وسجوده وهم از عائشه روایت است که بود آن حضرت
میگفت در رکوع خود وسجود خود سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبوح قدوس هر دو صیغه مبالغه اند در تنزیه وطهارت بضم وفتح وضم اکثر است مراد بروح جبرئیل است که او را
روح الامین گویند وبعض گویند نام ملکیست موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیست وبعض گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه وبشر
عظیم تر از ملائکه رواه مسلم **وعن ابن عباس** رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی نهیت ان اقرأ القرآن راکعا او ساجدا گفت ابن
عباس که گفت آن حضرت آگاه باشید بدرستیکه من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع وسجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر یکی
از هیأت نماز را بنوعی از انواع ذکر ومخصوص گردانیده قیام را که اول هیئت هاست واعلی آنست واجل در خدمت بقرآن که اعلی واقدم واعظم وافضل
اذکار است وابعد از تعیین وتخصیص وی تعالی وتقدس گنجایش ندارد که خلاف آن کنند واگر کنند حرام بود یا مکروه واین امر تعبدی است
که عقل ما را بدرک آن راه نیست وبعضی از مردم حکمتی وعلتی در این نهی برانگیزند وگویند که رکوع وسجود هیئت خضوع وتذلل وخواریست پس نهی کرده که
کتاب کریم که عالی وعظیم الشان است در این هیئت خوانده شود وطیبی از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام خلق
وکلام خالق در یکجا وبرابری داده شود میان هر دو واین هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان است که بندگی در امتثال امر وتعبد بحکم شارع است
بیت زبان تازه کردن باقرار تو ÷ نه انگیختن علت از کار تو ÷ هر چه نماید که بکن آن بکن ÷ وانچه بگوید که مکن آن مکن ÷ مانند آنکه اگر قرآن در رکوع
وسجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد وچون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع وسجود تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت است در آن
وفرمود فاما الرکوع فعظموا فیه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید وببزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را وستایش کنید بصفت حق را که مناسب حال
قرب وتذلل است واز اینجا است قول سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتهدوا فی الدعاء واما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان یستجاب لکم
پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود مر شما را از جهت حصول قرب بمحبوب ای کما قال فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان
رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا وتحمید وتکبیر وتقدیس که بخوانند پروردگار تعالی را وتقدس بصیغ ثنا وستایش کنند درگاه عزت و
جلال او را ودعای طلب سوال که بخوانند او را بطلب حوائج ومقاصد از درگاه رحمت ونوال وگفته اند که مدح وثنا در حضرت کریم جواب در حقیقت طلب
وسوال است ودعا که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع است واز اینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند واز تصریح دعا منع نمایند
نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند ولیکن میگویند بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم وذکر حق تا بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما
اعطی السائلین فرمود کسی که باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من بدهیم او را زیاده تر از آنچه بدهیم سوال کنندگان را
واعظم از آنچه خواهش کند فائز گردد وحقیقت جمع وتطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز متمثل گردد ودر فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند چنانکه
بعضی از محققین حنفیه گفته اند **وعن ابی هریرة** رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال الامام چون گوید امام سمع الله لمن حمده
فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که هر که موافق افتد قول او بقول ملائکه آمرزیده شود
مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان وی وقبول کرده شود دعای او ودر فصل اول از باب القراءة فی الصلوة کلام متعلق باین مقام گذشته است

وعن عبد الله بن ابی اوفی وی و پدر وی صحابیست حاضر شد حدیبیه و خیبر را وهو آخر من مات من الصحابة بکوفة سنة ست او سبع وثمانین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع ظهره من الرکوع قال بود آن حضرت چون بر میداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملاء الارض پری آسمانها و پری زمین وملأ ما شئت من شئ بعد و پری آنچه بخواهی و پسند کنی چیزی را بعد ازین از مکنات سعد عدله این حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است و تقدم الکلام فیه رواه مسلم

وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع راسه من الرکوع قال بود آن حضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شئ بعد اهل الثناء والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی احق ما قال العبد وکلنا لک عبد سزاوارترین و راست ترین چیزیکه بگوید بنده و حال آنکه همه ما مر ترا بنده ایم این کلام ست که اللهم لا مانع لما اعطیت خداوندا نیست هیچکس باز دارنده چیزیرا که تو دهی ولا معطی لما منعت و نیست هیچکس دهنده چیزیرا که تو باز داری و در بعض روایات ولا راد لما قضیت نیز آمده و نیست باز دارنده مر چیزی را که تو قضا کرده ولا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و بے نیازی و بعض جد بمعنی پدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده یعنی کوشش و حرص نیز فائده اموال یا در گذشتن از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بن رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری بدری است و پدر او نقیبای انصار است مات سنة احدی واربعین کنا نصلی وراء النبی بودیم ما که نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رفع راسه من الرکعة قال سمع الله لمن حمده پس هرگاه که بر داشت آن حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه پس گفت مردیکه در پس آنحضرت بود ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ای پروردگار ما مر تراست ستایش بسیار پاک از شائبه شرک و ریا افزونی کرده شده در ان حمد یکثرت حصول و حضور فلما انصرف قال من المتکلم آنفا پس هرگاه که برگشت آن حضرت از نماز و فارغ شد گفت کیست گوینده این سخن اکنون قال انا گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن قال رأیت بضعة وثلثین ملکا گفت آن حضرت دیدم سی و چند فرشته را یبتدرونها ایهم یکتبها اول میشتافتند بسوی این کلمه و شتابی میکردند که کدام یکی بنویسد نخست بجهت فضل و کرامت قبول این سخن رواه البخاری

الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبه بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه ثانیه را و او را بدری گفته اند و جمهور برانند که نسبت او به بدر بجهت سکونت او است به بدر نه حضور او غزوه بدر را ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه و بعض گفته اند در سنه احدی او اثنتین و اربعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجزی صلوة الرجل حتی یقیم ظهره فی الرکوع والسجود کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی که قومه و جلسه فرض ست نزد وی و نزد ابو حنیفه که نزد وی سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغه رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیت فسبح باسم ربک العظیم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم بگردانید این کلمه را یا این تسبیح را در رکوعهای خود فلما نزلت پس هرگاه که فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود های خود و ظاهر حدیث آنست که مطلوب است این امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی رواه ابو داؤد وابن ماجه والدارمی وعن عون بن عبد الله عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلی راوی فقیه ثقه کوفی پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود برادر عبید الله بن

عبید الله بن عتبه تابعی است شنیده ابو هریره را و ابو موسی را و شنیده از وی مسعودی و مشعر و قتاده و ابو حنیفه و گاهی او را عون بن عتبه نیز میگویند نیست
سجده و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه + چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم + ثلث مرات + بار فقد تم رکوعه
پس بتحقیق تمام شد رکوع وی بر وجه سنت + و ذلک ادناه + و این سه بار گفتن فروتر پایهٔ تسبیح رکوع است و گفته اند مراد ادنای کمال است و الا اصل تمام
یکبار گفتن است و سه بار گفتن ادنی کمال است ولیکن ادنای کمال و اعلی پنج یا هفت بار و غایت کمال احد نیست و بعض تا ده گفته اند و بعض آنکه زیاده
بسهو و بعض تا قریب از قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود +
و اذا سجد فقال فی سجوده + و چون سجده کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود + سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجوده و ذلک ادناه رواه الترمذی
و ابو داود و ابن ماجه وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل + و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست + لان عونا لم یلق ابن مسعود + زیرا که عون
ابن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس لابد راوی میان ابن مسعود است که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث
منقطع در مقدمه معلوم شده و عن حذیفة از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین رض + انه صلی مع النبی + روایت است از
حذیفه که وی نماز گزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کان یقول فی رکوعه + و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود + سبحان ربی العظیم و فی سجوده + و میگفت در
سجود خود + سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة الا وقف و سأل + و نمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و سوال میکرد و طلب رحمت را + و ما اتی
علی آیة عذاب الا وقف و تعوذ + و نمیرسید بر هیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه می جست از عذاب + رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی و روی النسائی
و ابن ماجه الی قوله الاعلی + و روایت کرد نسائی و ابن ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده + وقال الترمذی هذا حدیث حسن
صحیح + و در بعض روایات این حدیث در صلوة لیل آمده است کذا ذکر التوربشتی

## الفصل الثالث

+ عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است
منسوب باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت اشجع روز فتح ساکن شد شام را و مرد در سنه ثلث و سبعین روایت کرد
از آنحضرت و از عبد الله بن سلام و روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریره و مقدام بن معدیکرب و بسیاری از تابعین + قال قمت + گفت
ایستادم در نماز شب که مع رسول الله + با پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم + و بعض گفته اند مراد قمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود +
فلما رکع مکث قدر سورة البقرة + پس هرگاه که رکوع کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچه سورة بقره خوانده شود و از این حدیث ظاهر میگردد که
رکوع مقدار قیام بود که در وی سورهٔ بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است بر خلاف تاویلی که برای تسویهٔ رکوع بقیام کنند چنانکه
در فصل اول در حدیث براء گذشت + و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمة رواه النسائی و عن ابن جبیر +
بضم جیم و فتح با مراد سعید بن جبیر است که از تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم
مشهور است + قال سمعت انس بن مالک یقول + گفت شنیدم انس را که میگفت + ما صلیت وراء احد بعد رسول الله + نگزاردم نماز
پس هیچ یکی بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی + که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان یعنی عمر بن
عبد العزیز قال + گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک + فحزرنا رکوعه عشر تسبیحات و سجوده عشر تسبیحات + پس اندازه کردیم رکوع آن جوان را ده تسبیح

وسجود آن ده تسبیح یعنی دران مقدار از زمان که وی رکوع وسجود میکرد تا ده تسبیح میگفتیم و وی هم ده تسبیح میگفته باشد یا کمتر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم + رواه ابوداود والنسائی وعن شقیق قال ان حذیفة رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده + روایت است از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است که گفت بدرستیکه حذیفه از کبار صحابه است و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و علم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و نه سجود خود را اما هر در ترک طمانینت است و اگر شامل اعتدال ارند بهتر باشد + فلما قضی صلوته دعاه فقال له حذیفة ما صلیت پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز خواند حذیفه آن مرد را نزد خود پس گفت مر او را حذیفه نماز نگزارده تو یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده + قال گفت شقیق + واحسبه قال + وگمان میبرم حذیفه را که بآن مرد این کلمه نیز گفت که + ولو مت مت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم + واگر می میری تو توبه ناکرده ازین چنین نماز می میری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدا تعالی محمد را بران دین و درین کمال مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود + رواه البخاری وعن ابی قتادة قال قال رسول الله + گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوء الناس سرقة الذی یسرق من صلوته + بدترین مردم از روی دزدی کردن کسی است که می دزدد از نماز خود + قالوا + گفتند صحابه + یا رسول الله وکیف یسرق من صلوته + وچگونه می دزدد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد + قال لا یتم رکوعها ولا سجودها + گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد که تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود نماز را چنانکه شخصی چیزی دزد و مال کسی را + رواه احمد وعن النعمان بضم نون و سکون عین + بن مرة + بضم میم و تشدید را مفتوحه تابعی ثقه انصاری است و بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند آن وهم است و حق آنست که تابعی است و احادیث او مرسل است + ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق + گفت آنحضرت چه میگوئید شما از صحابه چه میگوئید و چه رای میزنید در شان خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و معصیت آن چه مقدار است و در چه مرتبه است وذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود + و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق را پیش از ان بود که فرود آید درین کارها آیات حدود و ظاهر فائده این قول راوی از بیان آنکه سوال است بقولش ما ترون آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع و سوا اند والله اعلم قالوا + گفتند صحابه الله ورسوله اعلم + خدا و رسول خدا داناتر اند بدان + قال + گفت آنحضرت + هن فواحش + این گناهان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد بدی او + وفیهن عقوبة + و درین گناهان گرفتی سخت است + واسوء السرقة الذی یسرق من صلوته + وبدترین دزدی دزدی کسی است که می دزدد از نماز خود + قالوا وکیف یسرق من صلوته + گفتند چگونه میدزد از نماز خود + یا رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها + فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع آنرا و نه سجود آنرا + رواه مالک وروی الدارمی نحوه

## باب السجود وفضله

باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص

### الفصل الاول

+ عن ابن عباس + رضی الله عنهما + قال قال رسول الله + روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم + امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان + علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین + بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پا که انهمه را در سجده بر زمین باید نهاد و در روایتی بجای جبهه جبه واقع شده و در روایت دیگر جبهه و انف آمده و از اینجاست که اکثر ائمه بران رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و فی این سجده روا نباشد و هر دو نزد حنفیه سجده بجبهه و انف هر دو افضل است و اگر بیکی ازین دو اکتفا کنند کفایت است پس اگر بجبهه تنها کنند روا باشد اجماعا و اگر بانف تنها روا باشد نزد ابی حنیفه و در روایتی بی کراهت و اگر

بانند تنها کنند نزد صاحبین جائز نیست و در روایتی از امام نیز جائز نبود و در روایت دیگر جائز با کراهت و اما نهادن دست تنها و زانوها سنت است نزد حنیفه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید اگر زانوها بر زمین ننهد جائز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بردارد نماز فاسد است و اگر یکپای بردارد مکروه است + ولا نکفت الثیاب ولا الشعر + و امر کرده شده ایم باینکه گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامها را و نه مویها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامها را اگر دارند تا خاک آلوده نشود یا بی این غرض همین طور گرد آرند یا دامن برزنند و بعض کمر بستن عذبه در دستار خلانیدن و حل آن ارند و کمر بستن در نماز بعض مستحب دارند و بعض مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار و بعض گویند که مکروه آن است که بیافند یا بچیزی بر بندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست + متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود + اعتدال کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت را و بر زمین نهد هر دو دست را و بردارد از زمین هر دو آرنج را و دور دارد شکم را از رانها + ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب + و باید که نگستراند یکی از شما هر دو دست خود را همچو گستراندن سگ + متفق علیه و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک + چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین + وارفع مرفقیک + و بردار هر دو آرنج خود را این حکم مردان است اما زنان بنهند آرنجها را بر زمین و بچسپانند پهلو خود را که در ستر ایشان اقرب است + رواه مسلم و عن میمونة قالت کان النبی + میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه + چون سجده میکرد دور میداشت و یکسو مینهاد هر دو بازو خود را از پهلوها و شکم را از رانها + حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت + تا آنکه اگر بره میخواست که گذرد میگذشت که اگر بزغاله میخواست که بگذرد زیر دستهای مبارک وی میگذرد میگذشت بهمة بفتح باء و سکون ها بچه بز یا میش که در اول زائیدن او را سخله گویند بفتح سین و سکون خا و چون کلانتر شود و راه رود بهمه خوانند + هذا لفظ ابی داود کما صرح فی شرح السنة باسناده + و این حدیث باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود است چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است بآنکه این لفظ ابی داود است در شرح سنت باسناد وی و لمسلم بمعناه و در روایت مسلم بمعنی اوست و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که + قالت + گفت میمونه + کان النبی + بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت + و در این روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است و مقصود ازین عبارت اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ ابی داود را در فصل اول آوردن که مقصود در موضوع برای احادیث شیخین است مناسب نیست و عن عبد الله بن مالک ابن بحینة + بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او ست و لهذا مالک را منون خوانند و الف را در ابن اثبات میکنند تا نداند که مالک ابن بحینه است بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک ابن بحینه و وی بابن بحینه مشهور است و مشهور این است و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مات فی امارة معویة ما بین سنة اربع و خمسین و ثمان و خمسین قال کان النبی + گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه + چون سجده میکرد کشاده میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود + حتی یبدو بیاض ابطیه + تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ظاهر این نماز که وی بیجامه و سیلان مبارک نبود یا مراد جای موضع او است و بیاض ابطیه بیت آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن مکرم نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد + متفق علیه و عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده + گفت ابو هریره گفتی آنحضرت در سجده خود این عبارت اللهم اغفر لی ذنبی کله + خدایا بیامرز مرا گناهان مرا همه + دقه و جله

گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر دق بکسر دال و جل بکسر جیم این هر دو بهم دیگر مستعمل میشوند و میگویند ماله دق ولا جل ای قلیل ولا جلیل + واوله
وآخره وگناه اول و آخر + وعلانیته وسره + وگناه آشکار او نهانی و در بعض نسخ سر بر علانیه مقدم است + رواه مسلم وعن عائشة + رض قالت
فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش + گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب بیافتم او را نزد خود + فالتمسته پس جستم
آنحضرت را + فوقعت یدی علی بطن قدمیه + پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که مس امرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب
ما ست + وهو فی المسجد + وحال آنکه وی در سجده است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجده گاه + وهما منصوبتان + و هر دو پای آنحضرت ایستاده
بود چنانکه در حالت سجده می باشند + وهو یقول + و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را + اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک + خدایا بدرستی که من پناه
میجویم بخشنودی تو از خشم تو و سخط بفتح سین خلاف رضا + وبمعافاتک من عقوبتک + وبعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروهات
از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان + واعوذ بک منک + و پناه میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو خلاصه معنی این فقره او
همین است که چون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد + لا احصی ثناء علیک + شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم گفت ثنا
ترا + انت کما اثنیت علی نفسک + چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو هیچکس ترا چنانکه تو ئی نشناسد و چون نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا باندازه شناخت است + رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد + نزدیکترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل ست
در حالیکه سجده کننده است + فاکثروا الدعاء + پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده + رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم
السجدة فسجد + چون میخواند آدمی زاد آیت سجده را پس سجده میکند + اعتزل الشیطان یبکی + گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالیکه میگرید + یقول یا ویلی
امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة + ای هلاک من و اندوه و فضیحت من امر کرده شد آدمی زاد بسجده پس سجده کرد پس او را بهشت شد + وامرت بالسجود
فابیت فلی النار + و امر کرده شدم من بسجده پس سرباز زدم و سجده نکردم پس شد مرا آتش + رواه مسلم وعن ربیعة + بفتح را وکسر با + بن کعب + اسلمی است
معدود در اهل مدینه و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه + قال کنت ابیت
مع رسول الله + بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوئه + پس می آوردم آن حضرت را آب وضوی وی را و تیار میساختم
آنرا + وحاجته + و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن + فقال لی سل + پس گفت آنحضرت مرا طلب کن هر چه
میخواهی از خیر دنیا و آخرت + فقلت اسألک مرافقتک فی الجنة + پس گفتم من سؤال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت + قال + گفت آنحضرت
او غیر ذلک + این کلمه بفتح واو و سکون آن و برفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آنرا تحقیقی است در محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر
خواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است + قلت هو ذاک + گفتم مدعا و مقصود من همان ست که عرض کردم دیگر نمیشود + بیت + من از تو هیچ مراد
دگر نمیخواهم + همین قدر بکنی که ز خودم جدا نکنی + قال فاعنی علی نفسک بکثرة السجود + گفت آنحضرت پس مدد کن مرا بر نفس تو در حصول این مطلب یعنی مرا
مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب خود را ببسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این رتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول
مطلب تو اما ترا هم باید که کوششی کنی و کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا
بدان کار کنی و بهر فرموده من روی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این است + بیت + فتح قفل ار چه از کلید است ای عزیز + لیک جنبش از دست می باید نیز + رواه مسلم +

و از فوائد این حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ کدام بزرگ که
سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصهٔ موجودات است صلی الله علیه وسلم و از اطلاق سوال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکرد مطلوبی خاص را معلوم میشود که
کار همه بدست همت و کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد + بیت + فان من جودک الدنیا و ضرتها
و من علومک علم اللوح و القلم + بیت + اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری + بدرگاهش بیا و هرچه می‌خواهی تمنا کن + و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید
که مطلوب جز امر آخرت که باقی و دائم است نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لا سیما انعم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت و معیت حضرت
سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن تقصیر از خود راضی نباشد و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند
که بسیار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن است + بیت + کار کن کار بگذر از گفتار + کاندرین راه کار دارد کار + ع + مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد +
خصوصاً نماز که بهترین کارها و جامع ترین و تمام ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعهٔ محمدیه است و بالله التوفیق **و عن معدان** بفتح میم و سکون
عین **بن ابی طلحة** + تابعی است شنیده عمر بن الخطاب و ابا الدرداء و ثوبان را و بعض ابن ابی طلحه را گفته اند شامی است رضی الله عنه + **قال لقیت ثوبان**
مولی رسول الله + گفت معدان ملاقات کردم ثوبان را که آزاد کردهٔ پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم **فقلت** + پس گفتم ثوبان را + **اخبرنی بعمل اعمله یدخلنی الله**
**الجنة** + خبر ده مرا بعملی که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار بهشت را + **فسکت** + پس خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت
**ثم سألته فسکت** + باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای اطلاع بر شوق و رغبت
سائل تا قدر آنرا بشناسد + **ثم سألته الثالثة** + پس پرسیدم او را بار سوم + **فقال سألت عن ذلک رسول الله** + درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم
من ازین عمل که تو می پرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم **فقال علیک بکثرة السجود لله** + پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی یعنی نماز
بسیار گزاری برای خدا + **فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة** + زیرا که بدرستی تو نمیکنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله
تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایهٔ بزرگ در درگاه عزت و قرب + **وحط عنک بها خطیئة** + و فرو می آرد و کم میکند حق تعالی از تو بآن سجده گناهی را
یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و بهر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است
**قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألته فقال لی مثل ما قال لی ثوبان** + گفت معدان بعد ازان ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را پس
گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان از سوال کردن از زبان حضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت
سجود است + رواه مسلم **الفصل الثانی** + **عن وائل بن حجر** + بضم حا و سکون جیم + **قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل**
**یدیه** + گفت وائل دیدم آنحضرت را که چون سجده میرفت می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود + **اذا نهض رفع یدیه قبل رکبتیه** +
و چون بر میخاست از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضا سجده بنسبت قرب آنهاست بزمین هرچه
بزمین نزدیک تر نهادن و پیشتر برداشتن برعکس آن و نهادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعض بینی پیشتر نهد که نزدیک تر است
بزمین و بعضی گفته اند گر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند مرض ... و جز آن نهد دستها را پیشتر + رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی
و ابن ماجه و الدارمی **و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر** گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون سجده

رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر یعنی بنهد زانوها را پیشتر + ولیضع یدیه قبل رکبتیه + و باید که بنهد هر دو دست را پیشتر از دو زانوی خود + رواه
ابو داود والنسائی والدارمی + این حدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت
دارد بر نهادن زانوها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلاف است جمهور ائمه ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل
بحدیث وائل بن حجر کرده اند و زانوها را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره
میکنند و دستها را پیش از زانوها می نهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر صحیح و ثابت است از حدیث ابی هریره و جماعة از حفاظ آنرا تصحیح نموده و
ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی و اصح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است
و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما می نهادیم
دستها را پیش از زانوها پس امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مولف بقول خود + وقال ابو سلیمان الخطابی
حدیث وائل بن حجر اثبت من هذا + گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است از این یعنی از حدیث
ابی هریره + وقیل هذا منسوخ + و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی
نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی از این دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم + وعن ابن عباس رضی الله عنه + قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم یقول بین السجدتین + بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین برداشته می نشست این دعا را + اللهم اغفر لی وارحمنی
واهدنی وعافنی وارزقنی رواه ابو داود والترمذی + وعن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین + و روایت است از حذیفه که آنحضرت
میگفت میان دو سجده این کلمه را + رب اغفر لی رواه النسائی والدارمی + در این حدیث زیاده بر این کلمه نیامده است شاید که گاهی اقتصار بر این می نمود و دعای طلب
مغفرت که اصل و عمده مطالب است حذیفه همین اشنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده نیز بر این میگفتند ابن عباس آن را روایت کرد + الفصل الثالث
عن عبد الرحمن بن شبل + بکسر شین معجمه و سکون با موحده صحابی انصاری است معدود در اهل مدینه نزول کرد حمص را مات فی امارة معویة بن ابی سفیان
+ قال نهی رسول الله + گفت نهی کرده است پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب + از دانه چیدن زاغ کنایت است از مبالغه کردن در تخفیف سجود
و عدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقر دیک واقع شده یعنی دانه چیدن خروس مبالغه در این بیشتر است + وافتراش السبع + و نهی کرده از گسترانیدن
درنده مانند سگ و شیر و جز آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات افتراس بسین مهمله نیز آمده بمعنی شکار کردن و دریدن
و این افتراش بشین معجمه مقدمه افتراس بسین مهمله است که چون درنده خواهد بر شکار حمله کند پایها را گسترانند و بدود + وان یوطن الرجل المکان فی المسجد
کما یوطن البعیر + و نهی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن در آن و باز داشتن دیگران را از آن مکان چنانچه شتر می باشد که جای
مخصوص برای خود میگیرد و جز وی در آنجا نمی نشیند و چون مسجد جای عامه و حق تمامه مسلمانان است تخصیص مکان بخود و منع مردم از آن مکروه و ممنوع
باشد و اثر این نهی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد که بعض مردم امکنه معهوده متبرکه را چنانچه قرب منبر شریف و بعض اسطوانات
منیف بنفس خود مخصوص میگردانند و مردم را از آن نعمت محروم میدارند + رواه ابو داود والنسائی والدارمی + وعن علی رضی الله عنه + قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی + ای علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم برای خود

واکره لك ما اکره لنفسی + وناپسند میدارم مر ترا آنچه ناپسند میدارم مر خود را + لا تقع بین السجدتین + اقعا مکن میان دو سجده و اقعا نهادن سرینها
بر زمین و ایستاده داشتن ساقها و زانوها همچنین تفسیر کرده در هدایه وگفته و هو الصحیح و در شرح ابن الهمام گفته که این احتراز است از قول کرخی که گفت اقعا
ایستاده داشتن پایهاست که در حالت سجده میباشد و نهادن سرینها بر پاشنها و صحیح قول اول است زیرا که اقعا را صفت کلب داشته اند و این
مناسب معنی اول است و ثانی نیز مکروه است ولیکن بمعنی اقعا نیست و بعض علما او را که سنت نیست خلاف است و از ابن عباس آمده است که گفت اقعا سنت
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و آنرا بر معنی اخیر حمل کرده اند کذا فی شرح ابن الهمام + رواه الترمذی + وعن طلق بن علی الحنفی + منسوب ست
به بنی حنیفه که قبیله ایست از یمامه صحابی ست و از قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضو بمس فرج چنانکه در کتاب الوضو گذشت + قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله عز وجل الی صلوة عبد لا یقیم فیها صلبه بین خشوعها وسجودها + قبول نمیکند خدای تعالی نماز بنده را که ایستاده نمیکند
و راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکن نماز و سجود آن + رواه احمد + وعن نافع ان ابن عمر کان یقول + روایت است از نافع که مولای
ابن عمر است که عبد الله بن عمر می گفت + من وضع جبهته بالارض + کسی که نهد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند + فلیضع
کفیه علی الذی وضع علیه جبهته + پس باید که نهد هر دو کف دست خود را بران مکانی که نهاده است بران مکان پیشانی خود را یعنی باید که در سجده
دستها نیز بر زمین نهد یا مراد آنست که دستها قریب بجای نهد که جبهه می نهد و دورتر و پستتر و پیشتر نه نهد وگفته اند که اگر در جای بلند سجده میکند
دستها را نیز بران جا بلند و پایان تر از ان نهد یا معنی عبارت آنست که دستها را نیز بر وجهی بر زمین نهد که جبهه را نهاده است یعنی مستقبل قبله
نهد + ثم اذا رفع فلیرفعهما + پس چون بردارد وجه را باید که بردارد هر دو دست خود را + فان الیدین تسجدان کما یسجد الوجه + زیرا که بدرستی
هر دو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی پس باید که دستها را بر زمین نهاد و برداشت چنانکه روی را می نهد و برمیدارد و این قول
مرجح معنی اخیر است که عبارت سابق را بران حمل کرده شد + رواه مالک +

## باب التشهد

+ شهادت خبر راست دادن که در دل
با زبان یکی باشد و گواهی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشهد گواه گشتن و اظهار علمی که در دل است و در شرع اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله ذکر که در قعده صلوة خوانند بجهت اشتمال او بر شهادتین

## الفصل الاول

+ عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد فی التشهد
بود آنحضرت که چون می نشست در تشهد اول یا ثانی + وضع یده الیسری علی رکبته الیسری + می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ + ووضع
یده الیمنی علی رکبته الیمنی + و می نهاد دست راست خود را بر زانوی راست خود + وعقد ثلثة وخمسین + وعقد میکرد پنجاه وسه را + واشار بالسبابة
+ و اشارت میکرد آنحضرت بانگشت سبابه که نام انگشتی است که همسایه انگشت نر است و سبابه از سب است بمعنی دشنام کردن عادت
عرب آنست که بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشارت
میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آنست که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمه الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد انگشت را
نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعض ائمه شافعیه منقول است که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نکند تا موهم جهت نگردد
+ وفی روایة + و در روایتی همچنین آمده است که + کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه + بود آنحضرت که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد
دست خود را بر هر دو زانوی خود + و رفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام یدعو بها + و برمیداشت انگشت دست خود را که نزدیک است بانگشت نر

کہ دعا میکرد بآن انگشت ومراد بدعا ہمان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تہلیل چنانکہ مذکور شد وذکر را دعا نیز گویند زیرا کہ مستجلب
انعام واکرام است، ویدہ الیسری علی رکبتہ + ودست چپ آنحضرت بر زانوی وی بود + باسطہا علیہا + در حالتیکہ گسترانندہ آن بود بر زانو یعنی عقد ناکردہ
وانسانی کہ میکرد بانگشت دست راست میبود ودست چپ ہمچنان بر زانوی چپ بر حال خود میداشت + رواہ مسلم + اگر گوئی کہ شرح حدیث
کردی ومضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلث وخمسین معلوم نشد کہ چیست بدانکہ اہل حساب عقدہا دارند کہ در انگشتان می بندند
ہر یکی را از آنہا برای عددی معین وضع کردہ از احاد وعشرات ومآت والوف چنانچہ ارقام مثلا ہمین عقد پنجاہ وسہ کہ درین حدیث مذکور است
صورتش آنست کہ قبض کند خنصر وبنصر ووسطی را وبسط کند مسبحہ را کہ آنرا سبابہ نیز میگویند وبنہد طرف انگشت نر را کہ آنرا ابہام خوانند در
بیخ مسبحہ وشافعی واحمد برد اند باین اخذ کردہ اند عملا بہذا الحدیث ودیگر عقد تسعین وصورت او آنست کہ قبض کند خنصر وبنصر را وبسط کند مسبحہ را
وبنہد سر ابہام را بر سر وسطی حلقہ بندد ونزد حنفیہ ومختار مذہب احمد ہم این است وشافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست
واین در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید ودر حدیث احمد وابی داؤد از وائل بن حجر
آمدہ است ونزد مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را وبسط کند سبابہ را وشافعیہ را در کیفیت این تحلیق وجہی دیگر نیز آمدہ است و
آن نہادن سر انگشت وسطی ست میان عقدہ ابہام ودر روایت ثالث آنست کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت
سجود ودر بعض احادیث اشارت بی عقد نیز آمدہ ومختار بعض حنفیہ این ست غالبا عمل آنحضرت نیز مختلف بودہ گاہی چنین گاہی چنان ووجہ تطبیق
در اکثر مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہمین است مانند آنکہ از حنفیہ ماوراء النہر وہندوستان این عمل عقد واشارت ترک یافتہ ومختار نزد
متقدمین ہمین اول بودہ ودر متاخرین ایشان خلافی ظاہر شدہ ومختار نزد علمای حرمین وغیر آن از بلاد عرب عمل بدان ست ومحقق شیخ ابن
الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند ودر وقت تہلیل عقد واشارت کند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد وگفتہ است قول بمنع اشارت
خلاف روایت ودرایت ست وحضرت شیخ علی متقی رحمہ اللہ رسالہ در این باب نوشتہ جانب عمل را راجح ساختہ اند ودر شرح سفر السعادۃ کہ آن را
نقل کردہ ایم ودر محیط گفتہ است رفع سبابہ یمنی نزد ابی حنیفہ ومحمد از سنن ست وہمچنین مروی است از ابو یوسف وعلامہ نجم الدین زاہدی
گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وی سنت وچون مذہب ائمہ از محدثین وفقہا وبسیاری از صحابہ وتابعین وعلمای کوفہ ومدینہ نیز این ست
ودلیل بسیار است از اخبار وآثار در آن عمل بدان اولی وارجح باشد + وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یدعو + بود آنحضرت
کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند ومراد بدعا تشہد ست + وضع یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی ویدہ الیسری علی فخذہ الیسری + می نہاد دست راست
خود را بر ران راست خود ودست چپ را بر ران چپ خود + واشار باصبعہ السبابۃ + واشارت میکرد بانگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد + ووضع ابہامہ
علی اصبعہ الوسطی + ومی نہاد انگشت نر خود را بر سر انگشت میانہ خود چنانکہ مذہب ما است از عقد تسعین + ویلقم کفہ الیسری رکبتہ + ومیگردانید زانوی خود را
در دست چپ مانند لقمہ در دہن + رواہ مسلم + وعن عبد اللہ بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی + عبد اللہ بن مسعود گفت بودیم ما چون نماز
میکردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ + گفتیم بلفظ السلام علی اللہ را پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی بجانب
السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان ونیز میگفتیم سلام بر جبرئیل وسلام بر میکائیل وسلام بر فلان ومراد بفلان ملائکہ دیگر باشند

غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و فرموده اند که بعض انبیا و مرسلین را ذکر میکرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم + فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه + پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز پیش آمد برما و رو آورد بما + قال لا تقولوا + گفت مگوئید + السلام علی الله فان الله هو السلام + زیرا که خدای تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است هر کرا خواهد از بندگان از آفات ظاهر و باطن پس سلامت او را است و از وست و دعا کردن بسلامت کسی را سزاست که او را احتیاجی باشد و خوفی و سلام اسم از اسمای باری تعالی است بمعنی سالم یا مسلم + فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل + پس چون نشیند یکی از شما در نماز پس باید که بگوید + التحیات لله والصلوات والطیبات مراد بتحیات عبادات قولیه میدارند و بصلوات عبادات بدنیه و بطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک درآید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفه لائق درگاه بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد شیخ محی الدین نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس مقصود تحیات همه خدا راست و بر دیگران عاریتی بیش نیست + بیت + خدا راست بزرگی و ملک بی انباز + دگر هر که بینی بعاریت ازوست + و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند و بصلوات نمازهای فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمامه اعمال طیبه + السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته + دعا بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونیهای خیر و کرم وی و وجه خطاب با آن حضرت بجهت ابقای این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت بحیثیه نصب العین مومنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادات و آخر آن که وجود نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائض گردد + السلام علینا + سلام برما که حاضرانیم از گروه مصلی و بر کسی که با وست از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین جا داخل اند + وعلی عباد الله الصالحین + و بر تمامه بندگان خدا که شایسته کارند حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند چنانکه باید بجای آرد و استقامت بر آن ورزد و بهیچ وجه خللی و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعلای مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل است و اقصی درجات و اعلای مراتب صلاح آنست که شیخ الشیوخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز در کتاب خود مسمی بفتوح الغیب ذکر کرده است که صلاح حالت زوال ارادت و فنای مطلق است و بودن بنده قائم بمراد حق و فعل او صالح بحقیقت کسی است که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امور وی گشته قوله تعالی ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین و این بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و بتقدیر متولی تربیت وی گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و کوهی هیچ کاهلی انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات [illegible]

و آفاقی سلامت خواهد بود چون خود را تسلیم کرد و سلامت یافت یعنی اسلم تسلم ثم خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین چون آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعیین بر ذات کریم خود که منبع تمامه برکات و خیرات ست منع کرد اشارت کرد بوجه آن فرموده + فانه اذا
قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض + پس هیچ رستی که وقتی که بگوید بنده این عام است شامل عموم میرسد اثر آن به هر بنده صالح را که در زمین و آسمان
است حاجت بتخصیص چیست بعد از آن ختم بر شهادتین کرد که خلاصه کار و اصل تمامه اعمال است و فرموده اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
و بعد از آن که بحقیقت اسلام متصف شده و در مقام قرب قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سؤال هرچه خواهد فرموده + ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه
فیدعوه + پس باید که اختیار کند و برگزیند از دعا هرچه خوش آینده تر است بسوی وی پس دعا کند و بخواهد از خدا متفق علیه + وعن عبد الله بن عباس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن + گفت ابن عباس بود آنحضرت که می آموخت ما را تشهد را چنانکه می آموخت
ما را سورة از قرآن از جهت تاکید و مبالغه در ضبط و حفظ آن + فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم + این تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه بر این است
و در مذهب ما تشهد ابن مسعود است وانچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این و تشهد او تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد
ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود و در مذهب امام احمد نیز همین است
و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین اند و تحقیق وارد شده است امر بدان و تعلیم آن و در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند
آنرا بمردم و در روایتی آمده که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا التشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا از قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه
است و حدیث ابن عباس که گفته از افراد مسلم روایت کرده است آنرا اصحاب کتب سته الا البخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله
الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ انتهی است و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته اند که نماز جائز است بهرچه که خواند
سخن مصنف را دلیل و افضل ست و بدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک سلام علینا بی الف ولام ذکر کرده است و مؤلف گفت + ولم اجد فی الصحیح
ولا فی الجمع بین الصحیحین + و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف ولام ولکن
رواه صاحب الجامع عن الترمذی + ولیکن روایت کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آنرا در فصل
اول درست نباشد والله اعلم بالصواب + الفصل الثانی + عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم + روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت
در کیفیت جلسه تشهد قال + گفت ثم جلس پس بنشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت دوم نشست آنحضرت + فافترش رجله
الیسری پس گسترانید پای چپ خود را + ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری + ونهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود + وحد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی
و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثی که صحیح در سنن بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی
اندر شرح آنرا ذکر کرده ایم + وقبض ثنتین + وقبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشد + وحلق حلقة + و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام
چنانکه تحقیق آن گذشت و مذهب حنفی است قول قدیم شافعی + ثم رفع اصبعه + پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را + فرأیته یحرکها یدعو بها + پس دیدم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بهم مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت + رواه ابوداود والدارمی

وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشیر باصبعہ اذا دعا ولا یحرکہا + بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید
آنرا در حدیث اول فرمود که می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود می جنبانید مراد برداشتن وی ست برای اشارت که مستلزم
جنبانیدن وی ست از مکان خود و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک ست و درین نفی مذہب امام مالک ست که نزد ایشان این انگشت را
متحرک میدارند تا آخر تشہد و میگویند که این انگشت اتصالی برگہای دل دارد و جنبانیدن وی سبب ایقاظ دل و حضور وی ست واللہ اعلم + رواہ ابوداؤد والنسائی
وزاد ابوداؤد + و زیادہ کرده است ابوداؤد این لفظ را که ولا یجاوز بصرہ اشارتہ + و در نمی گذشت بینائی او از اشارت وی یعنی ازین انگشت که برداشت
و آنرا اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمی دید از جہت شہود معنی توحید که اشارت میکرد
بآن + وعن ابی ہریرۃ قال ان رجلا کان یدعو باصبعیہ گفت ابوہریرہ بود مردی که دعا میکرد بدو انگشت یعنی بسبابہ ہر دو دست و گفتہ اند که آن مرد سعد بن
ابی وقاص بود چنانکہ ابوداؤد و نسائی روایت کرده اند + فقال رسول اللہ + پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم احد احد + توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن
بیک انگشت که خدا یک ست + رواہ الترمذی والنسائی والبیہقی فی الدعوات الکبیر + وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال نہی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوٰۃ وہو معتمد علی یدہ + گفت ابن عمر نہی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز حال آنکہ وی تکیہ کنندہ است بر دست خود یعنی بہر دو
دست خود را در تشہد بر زمین تکیہ کند بر آنہا یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن + رواہ احمد و ابوداؤد + و معنی اخیر مناسب تر ست بروایت دیگر
که گفت + وفی روایۃ لہ + و در روایتی دیگر ابوداؤد را این چنین آمده است که + نہی ان یعتمد الرجل علی یدیہ اذا نہض فی الصلوٰۃ + نہی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیہ
کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد و این حدیث موافق مذہب حنفیہ است و منافات دارد بمذہب شافعیہ که قائلند بجلسہ استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست
وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت ضعیف ست واللہ اعلم + وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرکعتین الاولیین
کانہ علی الرضف حتی یقوم + بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسہ اولی که برای تشہد می نشست خواہ نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا که بر سنگہای
گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکہ میخاست یعنی ایستاد کنایت از زود برخاستن از قعده اولی و شتابی کردن در آن رضف بفتح راء و سکون ضاد
معجمہ و فتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر اندازند تا گرم گردد + رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی

**الفصل الثالث**

عن جابر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورۃ من القرآن + بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشہد را چنانکہ تعلیم میکرد سورۃ از قرآن را
باین طریق که بسم اللہ وباللہ + بنام خدا و بتوفیق و اعانت وی + التحیات للہ والصلوات والطیبات السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا
وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمدا عبده ورسولہ اسأل اللہ الجنۃ واعوذ باللہ من النار + سوال میکنم خدا را بہشت را و پناه میجویم بخدا
از آتش دوزخ + رواہ النسائی + این نوع دیگر ست از وجوه تشہد گویا که ابتدا بسم اللہ بر اصل تشبیہ تعلیم او است بتعلیم قرآن و بود در ادای کار خود گفته است
که سخاوی و نسائی گفته اند که زیادت تسمیہ صحیح نیست از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم + وعن نافع قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع
یدیہ علی رکبتیہ واشار باصبعہ واتبعہا بصره ثم قال + روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نہاد ہر دو دست خود را بر سر زانوی خود و اشارت
میکرد بانگشت خود و در پی می فرستاد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکہ گذشت + ثم قال قال رسول اللہ + پس گفت
ابن عمر رضی اللہ عنہ گفته است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لہی اشد علی الشیطان من الحدید + ہر آئینہ این اشارت بانگشت سخت تر ست بر شیطان از آہن یعنی بکشتند

مثل تیر و شمشیر+ یعنی السبابة+ میخواهد باین انگشت سبابه را بجهت اشارت کردن بوی تیر و شمشیر ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر

رواه احمد+ وعن ابن مسعود کان یقول من السنة اخفاء التشهد+ روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت است پنهان و پست خواندن

التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخوانده جهر نکند+ رواه ابو داؤد والترمذی وقال+ وگفته است ترمذی+ هذا حدیث حسن غریب باب الصلوة

علی النبی وفضلها+ صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوة از بندگان طلب فائضه رحمت شامله خیر دنیا

و آخرت است از جناب حق بر حبیب وی صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است مومنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم

و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوب است پس بعض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه

شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن مستحب و مسنون است از اوکد سنن اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق جل و علا

بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانید مر آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود و دران و نقل است از علما

قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض گردانید آنرا در تشهد و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را دران هیچکس از علما و نزد

امام ابو حنیفه واجب است صلوة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضائل صلوة بر آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و بنده از ان در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام

و در رساله جدا نیز انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد

جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست با ایشان جز ایشان را آن بانکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که

ان علما ترک اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت

از ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول+ عن عبد الرحمن بن ابی لیلی+ بفتح اللامین+ قال لقینی کعب بن عجرة+ بضم عین و سکون جیم و فتح را روایت است از

عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت

گمان نمیبرم که زنان مانند وی زائیده باشند ولادت یافت در شش سال که باقیمانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابیست از اهل غزوه احد گفت ملاقات

کرد مرا کعب بن عجرة که از اصحاب شجره است+ فقال+ پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی+ آیا نفرستم برای تو هدیه و کلامی که شنیده ام

آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم+ و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسی فرستند بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آنرا

صدقه نام است+ فقلت+ عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجرة+ بلی+ بفرست ببکو+ فاهدها لی+ پس چون آن هدیه دوست داده است ترا بفرست آن

هدیه را بمن و این تاکید است آن چیز که مفهوم شده است از بلی+ فقال+ پس گفت کعب بن عجرة+ سالنا رسول الله+ پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله

علیه وسلم فقلنا+ پس گفتیم+ یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت+ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال

از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات

شریفه وی است و اهل بمعنی آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان امید ارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح

است بقول حق تعالی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر اراده این معنی تحول است که+ فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک+ زیرا که خدای تعالی

تحقیق دانانید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در تحیات تعلیم کرده و آن را تعلیم الٰہی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الٰہی ست زیرا که وی نطق نمیکند
در احکام مگر بوحی + قال + گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلاة + قولوا + بگوئید + اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم خداوندا
درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم + انک حمید مجید بدرستیکه تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی گرامی پس
صلاة بفرست بر اندازه کمال و بزرگی خود + اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید + خداوندا برکت ده و افزون
گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم + متفق علیه + این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند
+ الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین + مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلاة و نه در برکت و لفظ
او نیست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آن حضرت از آل ابراهیم
است تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل رسول اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع
شده است که آل کل مومن و در روایتی کل مومن تقی ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعض آل
را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسیکه حرام ست بروی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت اولاد و ازواج
آنحضرت اند و علی نیز از ایشان ست بجهت اختلاط و معاشرت وی فاطمه را رضی الله عنهما و گاهی مخصوص سازند بفاطمه و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم چنانکه در قصه
مباهلت و حدیث کساء وارد است بر آن خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آنست که ازواج
مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادیست بدخول و وجه تطبیق در فهم آل آنست که بیت بیت نسب ست چنانکه اولاد
جد قریب را بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل البیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت بیت سکنی و باین معنی ازواج داخل اند و بیت ولادت
و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمه رساله که در ذکر مبشرین بجنت مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف یافته است
مشبع تر کرده شده است ملخص آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که بمقتضی تشبیه لازم می آید که صلاة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد
و جوابها داده شده است که مشهور تر آنست که کافیست در تشبیه اشتراک در کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامه خود
و ما فیها در رساله جدا نوشته ایم آنجا باید نگریست + وعن ابی حمید + بضم حا و فتح میم + الساعدی + بکسر عین + قال + گفت + قالوا + گفتند صحابه یا رسول
الله کیف نصلی علیک + چگونه درود فرستیم بر تو + فقال رسول الله + پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم + قولوا + بگوئید + اللهم صل علی محمد وازواجه وذریته کما صلیت
علی ابراهیم + و در بعض نسخ علی آل ابراهیم + وبارک علی محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ
آل ابراهیم است و گفته اند که در حدیث احمد ذکر ابراهیم در صلاة و آل ابراهیم در برکت است + انک حمید مجید متفق علیه + شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد
و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است و بعض رواة آنرا حفظ کرده و بعض نکرده و بالجمله این صیغه صلاة بالفاظ مختلفه آمده است و خواندن
آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست که اسمها است للنتائج و آنکه در بعض روایات وارحم محمدا کما رحمت واقع شده بصحت نرسیده است
کذا قالوا + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا + فرمود که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی
بر وی ده بار + رواه مسلم + اینجا می رسند که چه گونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار صفت فعل مصلی است که بحکم

من صلی علی بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بر وی میرسد از اینجا لازم نمی آید که آنحضرت از جناب حق یک درود و دیگری را ده اگر چه یکی هم باشد شاید که آن یکی در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک گوهر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد

## الفصل الثانی

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات فرود افگنده و کم کرده میشود از وی ده گناه ورفعت له عشر درجات و برداشته و بلند کرده میشود مر او را ده پایه در قرب حق رواه النسائی

وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکتر و پیوسته ترین مردم بمن در قیامت بیشترین ایشان درود گوینده بر من و آنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد و سببش همین است که بجهت حصول قرب آن حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وی تا بکسی رسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگانند رونده در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند بمن رواه النسائی والدارمی و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین یقرئک السلام شعر لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج جان بدیدم در آرزوی قاصد آخر باز گو در مجلس آن نازنین حرفی که از ما میرود

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب وی میگویم رواه ابو داؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر در اینجا اشکال می آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح نه عود او است ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه او ست باین عالم و سماع صلوة و سلام است و آنحضرت مشغول است در برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهده رب العزة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کرده شده از افاقت وی از آن مشاهده و استغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت و انا بالمسجد الحرام یعنی بیدار شدم و حال آنکه من در مسجد حرام ام و معراج در خواب بود بر مذهب حق پس اراده افاقت و بر ابدان است از مشاهده آن عالم و نیز حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم برد روح ببدن ایشان بعد از ذائقه موت است یکبار بجریان سنت الهی و بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة و سلام امت و مفارقت روح در وی مرة بعد اخری مکرر داخل تعذیب است که واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن در آن باید کرد که این فضیلت درود و سلام از آنحضرت مخصوص زائران قبر شریف او است شامل داخل در مجلس که سلام گوید یا عام است امر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن ظاهر همین است الا آنکه سلام زائران آنحضرت بنفس شریف بی واسطه سماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد

وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول و نیز روایت است از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مردها در آن افتاده و خفته باشید و هیچ عبادتی و نمازی در آن نمیکرده باشید و همچنانکه در مساجد نماز میکنید والتماس اینجا اینکه ایشان چیزی از آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و فرائض را

در مسجد بگزارید و نوافل در خانها کنید و گذاردن نوافل در خانها افضل است از گزاردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده ها را دفن مکنید دفن آنحضرت در خانه از خواص است صلی الله علیه
وسلم ولا تجعلوا قبری عیدا و مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود
کنند و بعض گویند که مراد آنست که زیارت مرا مثل عید نسازید که در سالی جز یکدو بار حاضر نیایید پس این نهی است و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه
عالم پناه رزقنا الله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم و درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت
در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا می فرستمت و درینجا تسلیه و تبشیر است بعض مشتاقان را اگر بسبب دوری ضروری از سعادت
قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که بوسیله صلوة و سلام و وصول آن بحضرت نزدیک اند
مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی هریره روایت است گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار یا هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد
و درود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید
بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است لحوق وعید بعذاب آخرت است و این وعید برغم الانف از ان قبیل نیست و نهایت آن دلالت بر استحباب و افضلیت
است یا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت و عام او نیست بلکه مراد نوعی از تفسیح و توبیخ است ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له
و خاک آلوده شده باد مردی که در آید بروی ماه رمضان پس بگذرد این ماه پیش از انکه آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق این ماه ننماید که سبب آمرزش
وی گردد ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة و خوار باد مردی که دریابد نزد وی مادر و پدر وی بزرگ سالی را یا دریابد یکی از مادر
و پدر پس نیارند پدر و مادر او را ببهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجای نیارد حق ایشان را و حاصل نکند رضای ایشان را تا سبب در آمدن او ببهشت را شوند رواه الترمذی
وعن ابی طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه روایت است از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهور است زوج ام انس نام او زید بن
سهل و آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آواز ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزی یعنی بیرون آمد یا رسید و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و گشادگی
در روی مبارک بود فقال پس گفت آنحضرت انه جاءنی جبرئیل بدرستیکه شان اینست که آمد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک یقول بدرستیکه
پروردگار تو میگوید اما یرضیک آیا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشرا ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت
علیه عشرا این که صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة فرستم من بر وی ده بار و سلام نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که سلام فرستم بر وی ده بار
رضا و خوشحالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین بشارت یا بجهت شکرانه قدر و منزلت اوست نزد خداوند سبحانه یا بجهت حصول ثواب امت را که غایت حرص
و خواهش آنحضرت طلب خیر است برای ایشان رواه النسائی والدارمی وعن ابی بن کعب قال قلت روایت است از ابی بن کعب که از عظمای صحابه است
و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است گفتم یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک بدرستیکه من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم
فکم اجعل لک من صلوتی پس چه مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم و لیکن
میخواهم که از اعداد معین وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعاست یعنی من زمانی معین دارم که در ان برای نفس خود دعا میکنم
میخواهم که درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چه مقدار از ان زمان برای درود فرستادن تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه وسلم باختیار او گذاشت و فرمود

هرچند بیشتر کنی بهتر + فقال + پس فرمود + ما شئت + هر مقدار که میخواهی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن + قلت الربع + گفت ابی بن کعب میگویم گفتم
من که چهار یک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود + قال ما شئت + گفت آنحضرت هرچه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی ربع بکن + فان زدت فهو
خیر لک + پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر ست مر ترا + قلت النصف + گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود + قال ما شئت گفت آنحضرت هرچه میخواهی نصف کن
اگر نصف میخواهی + فان زدت فهو خیر لک + پس اگر زیاده کنی بهتر ست مر ترا + قلت فالثلثین + گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برای درود + قال ما شئت
فان زدت فهو خیر لک + قلت اجعل لک صلواتی کلها + گفتم بگردانم برای تو زمان دعای خود را همه + قال اذن تکفی همک ویکفر لک ذنبک + گفت آنحضرت آنگاه
که همه زمان دعا را برای صلوة من میگردانی کفایت کرده میشود و برآورده میشود همه مقصود های تو دینی و دنیاوی و پوشیده میشود برای تو همه گناهان تو ظاهر و باطن و اول
و آخر + رواه الترمذی + و سبب انجاح مرادم در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام آنست که چون بنده سوال طلب و رغبت خود در محاب مرضی خدا و رسول صرف کرد بصدق و اخلاص
از ارباب محاب و مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و محبت گشت و کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین
نقل از شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه است این مسکین بزیارت مدینه طیبه وداع میکرد و وصیت نمود آگاه باشید که در راه هیچ عبادت بعد از ادای فرایض
چون صلوة بر حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمام اوقات خود را در آن صرف کنید و بچیز دیگر نپردازید عرض کرده شد که آیا عددی معین مرسوم باشد فرمود اینجا تعیین عدد شرط
نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ وی رنگین شوید و در آن مستغرق گردید + وعن فضالة + بفتح فا + بن عبید + بضم عین و فتح
با ابو محمد انصاری اوسی صحابی است اول مشاهد وی حدیبیه است و بیعت کرده تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی
شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین مات بها سنة ثلث و خمسین فی قول الاصح + قال بینما رسول الله + گفت فضاله در اثنای آنکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاعد + نشسته بود + اذ دخل رجل فصلی + ناگاه درآمد مردی پس نماز بگزارد آن مرد + فقال + پس گفت آن مرد بعد از نماز + اللهم
اغفر لی وارحمنی فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلی + شتابی کردی ای مصلی که دعا کردی پیش از حمد خدا
و صلوة بر من + اذا صلیت فقعدت + چون نماز بگزاری پس بنشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای
دعا و این ظاهر و اوفق است بسیاق حدیث + فاحمد الله بما هو اهله + پس ثنا گو بر خدا بچیزیکه وی تعالی اهل آنست از صفات کمال + وصل علی + و درود فرست
بر من + ثم ادعه + پس تر دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هرچه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را ادب دعا که پیش از دعا حمد و صلوة
باید گفت بعد از آن دعا کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد + قال + گفت فضاله بن عبید که راوی
حدیث است + ثم صلی رجل آخر بعد ذلک + پس تر نماز گزارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین + فحمد الله وصلی علی النبی + پس حمد گفت این مرد خدا را عزوجل
و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + فقال له النبی + پس گفت مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب + ای مصلی دعا کن
هرچه خواهی اجابت کرده میشوی و قبول کرده میشود دعای او + رواه الترمذی و روی ابو داود والنسائی نحوه + وعن عبد الله ابن مسعود
رضی + قال کنت اصلی والنبی + گفت ابن مسعود بودم من که نماز میگزاردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر + حاضر بود و در بعض نسخ مصححه لفظ
حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست مقدر و مراد است + وابو بکر و عمر معه + و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت
حاضر بودند + فلما جلست بدأت بالثناء علی الله + پس هرگاه که نشستم بعد از گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدای عزوجل

ثم الصلوة علی النبی + پس ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم دعوت لنفسی + پس دعا کردم برای خود + فقال النبی + پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل
تعطه سل تعطه + سوال کن داده می شوی سوال کن داده میشوی هر چه میخواهی می طلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید + رواه الترمذی

**الفصل الثالث** + **عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یکتال بالمکیال الاوفی + یکتال بفتح یا و ضم آن هر دو تصحیح
کرده اند بر وجه اول معنی این باشد کسیکه شاد میگرداند او را که پیمایند ثواب را در وجه ثانی پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تمام تر و رسان تر یعنی کسیکه
میخواهد که حاصل گردد مراد او بر وجه اتم و اکمل + اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل + چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرامت ایم پس باید که
بگوید و اینچنین درود بفرستد که + اللهم صل علی محمد النبی الامی و ازواجه امهات المومنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید
امی لقب خاص آنحضرت ست که مذکور ست در توریت و انجیل و سائر کتب سماویه و امی در لغت کسی را گویند که خواندن و نوشتن نداند و در مکتب نرفته
و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر بر آمده است + نظم + نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت + بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد یعنی که
ناکرده قرآن درست + کتب خانه چند ملت بشست + به تعلیم آداب را چه حاجت + که او خود ز آغاز آمد مودب + و آنحضرت را با وجود صحت این معنی ا
نسبت بام القری که نام مکه معظمه است نیز میگویند یا نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبنی ربی میخواند صلی الله علی
النبی الامی و آله وسلم + رواه ابوداود + **وعن علی** + رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی +
بخیل سخت و تمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن نه بخیل است که مال خود را با وجود میل
طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد و بخل از این در میگذرد که بحکم کسل و غفلت یک کلمه بنام آن سرور نمی تواند از نفس خود بیرون آرد و درود و ادای
بحق و شکر نعمت گذارد در داد محبت داد جا آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند + شعر + مرحبا ای پیک مشتاقان بده
پیغام دوست + تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست + رواه الترمذی و رواه احمد عن الحسین بن علی + رضی الله عنهما + و قال الترمذی
هذا حدیث حسن صحیح غریب + معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر + **وعن ابی هریرة**
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی عند قبری سمعته + کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من میشنوم من صلوة او را + ومن صلی
علی نائیا ابلغته + و کسیکه درود بفرستد بر من از دور نه در حضور قبر رسانیده شود صلوة او هر آئکه ملائکه سیاحین میرسانند و بر هر تقدیر رد سلام میکنیم
و جواب سلام وی میگوییم از اینجا می توان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد و سلام گوینده بران حضرت را خصوصا بسیار
گوینده را چه شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب شنود + بیت + بهر سلام مکن
رنجه در جواب آن لب + که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو + رواه البیهقی فی شعب الایمان **وعن عبد الله بن عمرو** قال من صلی علی النبی
صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة + عبد الله بن عمرو گفت کسیکه درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یک درود فرستد خدا تعالی بر وی و فرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو ست اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب
اعمال وی و کمیت و کیفیت جز بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت
+ رواه احمد **وعن رویفع** بضم را و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابی است [illegible] بن ثابت [illegible] انصاری معدود است در مصریین امیر گردانیده

اورا معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع و اربعین و مات برقة وقیل بالشام سنة ست وخمسین و هست از اهل مصر روایت میکند
ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من صلی علی محمد کسی که درود فرستد بر محمد وقال و بگوید اللهم انزله المقعد المقرب
عندک یوم القیمة خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب
میگردد مر او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر همه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب و متحتم
است و شفاعتی خاص در حق مخصوص است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن
بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل نخلا تا آنکه درآمد درختان خرما را فسجد پس سجده کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که خدای تعالی به تحقیق میرانیده است آنحضرت را
قال فجئت انظر گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتیکه نگاه میکنم فرفع رأسه پس برداشت سر خود را فقال پس فرمود ما لک
چه شده است ترا و چه میکنی تو فذکرت ذلک له پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدای تعالی قال فقال
ان جبرئیل علیه السلام قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل گفت مرا الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک آیا بشارت ندهم
ترا که به تحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلیت علیه کسی که درود فرستد بر تو صلوة فرستم بروی ومن سلم علیک سلمت علیه
و کسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی رواه احمد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر رض ان الدعاء موقوف بین السماء
والارض بدرستیکه دعا ایستاده گردانیده میشود میان آسمان و زمین یعنی لا یصعد منه شیء بالا برده نمیشود و بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حتی
تصلی علی نبیک تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادنست و درود خود مستجاب و مقبول و مصعد
قبول اصل و موصول است بطفیل و توسل وی نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای
کبوتر زد و ناگاه رسید رواه الترمذی **باب الدعاء فی التشهد** در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات و درود دعا
کند بهر چه خواهد آید بعد از انکه مشابه کلام ناس نباشد و سوال و طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود
گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه و ادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده اما که مراد اعجب از همین ادعیه ماثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسک
باین ادعیه اولی و افضل و اکمل است از جهت بودن آنها تمام تر و جامع تر مر مقاصد دنیا و آخرت را و بالله التوفیق **الفصل الاول** عن
عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد
یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب که در گور بود و بیان آن و تفصیل در اول کتاب در باب
اثبات عذاب قبر گذشت واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم بتو از ابتلاء و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی خدائی
کند باستدراج خوارق عادت بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید
و مسیح اسم مشترک است باطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام لیکن چون مطلق واقع شود مراد ازو عیسی علیه السلام است و نیز اراده آن بلفظ مقید گرداند بدجال چنانکه درین
حدیث واقع شده است و وجه تسمیه وی و حضرت عیسی عم باین نام و آنچه متعلق است بدان در محلش بیاید ان شاء الله تعالی

واعوذ بک من فتنة المحیا والممات + و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنهٔ محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل
و انحراف گردد از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنهٔ ممات
وسوسهٔ شیطان در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسهٔ شیطان را داخل فتنهٔ محیا دارند و فتنهٔ ممات مخصوص بفتنهٔ قبر نیز وجهی دارد + اللهم انی اعوذ بک
من المأثم خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه و از امری که سبب وقوع در اثم گردد + والمغرم + و از وام که بر گردن گیرند و ادای آن دشوار افتد یا در
معصیت کنند اما اگر در طاعت و کار خیر کنند و از وفای آن عاجز نباشد آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بی صعوبتی نیست تا باید
که بمیرد و در ذمه وفا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذه بسیار از وام در نظر ظاهر کار آن آسان مینماید + فقال له قائل + پس گفت
مر آنحضرت را گوینده از صحابه + ما اکثر ما تستعیذ من المغرم + عجب بسیار است استعاذهٔ تو از وام + فقال + پس بیان کرد آنحضرت قباحت
وام و شناعت آنرا و گفت + ان الرجل اذا غرم حدث + بدرستیکه مرد چون وام دار شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملات خود و اظهار
فقر و فاقه یا دین بدهد یا در تمهید عذر خود در تقصیر ادای آن دروغ میگوید + فکذب + پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول
وی + و وعد فاخلف + و وعده میکند بوفای آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند + متفق علیه + وعن ابی هریرة قال قال رسول
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر + گفت آنحضرت چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین + فلیتعوذ بالله
من اربع + پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز + من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال + رواه
مسلم + وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن + روایت است از ابن عباس که
آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سوره را از قرآن بتاکید و اهتمام و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن + یقول قولوا + میگفت
بگوئید + اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات
رواه مسلم + وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه + قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی + ابوبکر صدیق رضی الله عنه بآنحضرت عرض داشت
که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعائیکه متعارف و مقرر است بخواندن
آن در نماز درین محل بود + قال قل + گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را + اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا + خداوندا بتحقیق من ستم کردم بر نفس خود
ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است و در بعض روایات مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی در اذکار گفته که اگر در خواندن
هر دو را جمع کند بهتر باشد + ولا یغفر الذنوب الا انت + و نمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس بلکه تو + فاغفر لی مغفرة من عندک + پس بیامرز مرا
آمرزیدنی خاص از نزد تو + وارحمنی + و رحمت و مهربانی کن مرا + انک انت الغفور الرحیم + بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان مهربانی کننده بر بندگان
متفق علیه + وعن عامر بن سعد عن ابیه + روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است شنیده پدر خود را و عثمان و عائشه را
و شنیده از وی زهری و غیره روایت میکند از پدر خود + قال + گفت + سعد کنت اری رسول الله + بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه
وسلم یسلم عن یمینه وعن یساره + سلام می داد از جانب راست و از جانب چپ + حتی اری بیاض خده + تا اینکه میدیدم من سفیدی رخسار
مبارک او را یعنی اینقدر روی او در سلام می گردانید که رخسار روشن او دیده میشد زهی سعادت کسیکه در پهلوی وی می بود + بیت + کاشکی اندر نمازم

جا شود بپهلوی تو + تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو + رواه مسلم وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور احوال او در مواضع دیگر گذشته
شده + بن جندب بضم جیم ودال بفتح دال نیز آمده + قال کان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة + چون میگزارد
نماز را + اقبل علینا بوجهه + توجه میکرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب روی او بود یا چپ و فرا گفته اند که مراد بعد از
سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاهی برمیگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه
در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست + رواه البخاری وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم ینصرف عن یمینه + بود آنحضرت که برمیگشت از نماز از جانب دست راست خود + رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال + گفت
ابن مسعود + لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته + باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود یری
حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه + بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق ست و لازم ست بر وی که برنگردد از نماز مگر از جانب دست
راست خود یری بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف
عن یساره + هر آئینه بتحقیق دیدم من آنحضرت را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود + متفق علیه + حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از
سلام دادن گاهی برمیگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در تیسیر احوال چنین بود که سلام میداد و دعا می خواند و بجانب
حجرهٔ شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی برعکس این میکرد از جانب یسار برمیگشت و بجانب یمین می نشست و اول را
بر عزیمت حمل کرده اند که در وی تیامن ست و فعل آنحضرت در اکثر احوال چنین بود ولیکن ابن مسعود رض میگوید که ثانی اگرچه رخصت ست
و کم بود اما درست اعتقاد وجوب نباید گرفت و از تخصیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حقتعالی دوست میدارد که
عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین و حدیث اخذ کرده اند که مصلی را باید
که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در آنجانب است یا کاری دارد در آن جانب بجانب یمین گردد
و اگر بجانب چپ ست بجانب چپ گردد و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین مروی ست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستقبل قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان خطابی میکرد و سخنی میگفت چنانکه
در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون
فارغ میشد از نماز بامداد استقبال میکرد بوجه شریف خود اصحاب را و میگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت
بفتح باء بوده خیر این احادیث و دیگر نیز ظاهر در همین معنی ست غدیر وعن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله + گفت براء بن عازب
رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه + دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست
آنحضرت + یقبل علینا بوجهه + که اقبال و توجه آرد بر ما بروی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی
بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاهدهٔ جمال وی مستسعد شویم و بخطاب وی مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد
اسرار از مواجهت شریف او بنمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب حق و انصراف از صلوة که قرة العین محل نهایت شهود و وقت تمام

قريب دوست صلى الله عليه وسلم و اين يكى از وجوه فضيلت ايستادن ست در جانب يمين امام و سر آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر ميكرد بزرگان صحابه را كه نزديك وى بايستند + قال فسمعته + گفت براء بن عازب پس شنيدم آنحضرت را + يقول + ميگفت آنحضرت بعد از سلام در دعا كه ميكرد + رب قنى عذابك + خداوندا نگاه دار مرا از عذاب خود + يوم تبعث او تجمع عبادك + روز قيامت كه برمى انگيزى يا جمع ميكنى بندگان خود را او تجمع شك راوى است كه تبعث گفته يا تجمع از اينجا معلوم ميشود كه بندگان خاص مقربان درگاه از عذاب وى مى ترسند و بجهت وى پناه ميجويند و اين براى تعليم امت ست كه از ادب آن درگاه آگاه باشند + رواه مسلم

وعن ام سلمة قالت ان النساء فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كن اذا سلمن من المكتوبة قمن + گفت ام سلمه كه زنان در زمان آنحضرت چون سلام ميدادند از نماز فرض برميخاستند و ميرفتند پيش از مردان + وثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن صلى من الرجال ما شاء الله + و بر جاى خود ميبود آنحضرت و هر كه نماز گزارده بود از مردان تا زمانيكه خواسته بود خدا پس گاهى همين قدر مى نشست كه ميگفت اللهم انت السلام ومنك السلام الى آخره و گاهى بقدرى مى نشست كه دعا ميكرد و قرآن ميخواند و تبليغ احكام ميكرد و گاهى مى نشست در مصلاى خود تا برآمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضيات آن + فاذا قام رسول الله + پس چون مى ايستاد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قام الرجال + مى ايستادند مردان + رواه البخارى وسنذكر حديث جابر بن سمرة فى باب الضحك ان شاء الله تعالى + و در انجام است كه ذكر كنيم حديث جابر بن سمره را كه در وى مذكور نشستن آنحضرت ست بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحك كه ذكر ضحك آنحضرت نيز در وى واقع ست و مؤلف ذكر آن حديث را در اين باب مناسب ديد

## الفصل الثانى

عن معاذ بن جبل قال اخذ بيدى رسول الله + گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال انى لاحبك يا معاذ + پس گفت آنحضرت بدرستيكه من هر آينه دوست ميدارم ترا اى معاذ + فقلت وانا احبك + پس گفتم و من دوست ميدارم ترا + يا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فى دبر كل صلوة + گفت آنحضرت ترك مكن اين را كه گوئى در پس هر نماز اين دعا را ظاهر از ايراد اين حديث در باب الدعاء فى التشهد خواندن وى ست بعد از التحيات پيش از سلام و از كتاب سفر السعادت معلوم ميشود كه خواندن وى بعد از فراغ از نماز بود + رب اعنى على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك + اى پروردگار من يارى ده مرا بر ياد كردن تو و سپاس داشتن تو و نيكو كردن عبادت تو و بجا آوردن آن بصفت شهود و مراقبه كه الاحسان ان تعبد ربك كانك تراه الحديث + رواه احمد وابو داود والنسائى الا ان ابا داود لم يذكر + ليكن ابو داود ذكر نكرده است اين كلمه را كه + قال معاذ وانا احبك + و اين حديث مسلسل است باين قول اخذ بيدى يقول انا احبك و در كتاب حروف نيز از قبيل بعضى از علماى حديث رسيده است والحمد لله على ذلك + وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسلم عن يمينه + بود آنحضرت كه سلام ميداد از راست خود و ميگفت السلام عليكم ورحمة الله حتى يرى بياض خده الايمن + تا آنكه ديده ميشد سفيدى رخسار راست وى + وعن يساره + و سلام ميداد از چپ خود و ميگفت + السلام عليكم ورحمة الله حتى يرى بياض خده الايسر + تا آنكه ديده ميشد سفيدى رخسار چپ وى + رواه ابو داود والترمذى والنسائى ولم يذكر الترمذى + و ذكر نكرده است ترمذى اين كلمه را + حتى يرى بياض خده + نه در ايمن و نه در ايسر و بمعنى همين آورده كان يسلم عن يمينه السلام عليكم ورحمة الله و همچنين در جانب ديگر و اين تمام حديث را از عبد الله بن مسعود روايت كرده اند + و رواه ابن ماجة عن عمار بن ياسر + و روايت كرده است او را ابن ماجه از عمار بن ياسر و معلوم نشد كه ابن ماجه موافق ابو داود و نسائى است در ذكر حتى يرى بياض خده يا با ترمذى در عدم ذكر آن [illegible] + وعن عبد الله بن مسعود قال كان اكثر انصراف النبى + گفت ابن مسعود بود بيشتر برگشتن پيغمبر صلى الله عليه وسلم من صلوته + از نماز خود + الى شقه الايسر الى حجرته + بسوى پهلوى چپ خود كه بجانب حجره خود كه بجانب شمال مسجد بود + رواه فى شرح السنة وعن عطاء الخراسانى عن المغيرة قال قال رسول الله + روايت است از عطاى خراسانى كه از مشاهير تابعين است و ولادت يافت سنة خمسين و وفات يافت

سنه خمس وثلثین ومائة ابو حاتم گفت ثقه است ونسائی گفته لا باس به روایت کرده از وی مالک ومعمر از مغیرة بن شعبه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول نگزارد امام جائی که گزارده است در وی تا آنکه برگردد وانتقال کند از جای خود بجای دیگر وگفته اند این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدی را نیز ووجه تحول مر امام را آنست که توهم نکند کسی که هنوز در نماز فرض است وبعض گویند که وجه تحول آنست که تا گواهی دهند هر دو موضع بعبادت وبعض گویند اظهار تکثیر عبادات وبعض گویند تا خیر رتبه نفل از رتبه فرض واین وجوه شامل امام ومقتدیان وتمامه مصلیان است باید که نفل در جای فرض نگزارند رواه ابو داود وقال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة وگفت ابو داود عطاء خراسانی در نیافته ودیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیرة بن شعبه سنه خمسین است وولادت عطای خراسانی در سنه خمسین است پس حدیث منقطع است وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة ونهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روایت است از انس که آنحضرت برانگیخت وبرغلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید وترغیب کرد بر محافظت وادامت آن وسیاق حدیث مر آنست که مراد مبادرت ومسارعت بجماعت وادراک تکبیره اولی باشد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونهی کرد از این که برگردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بدهند واز نماز برآیند یا بعد از سلام واذن نشیند از آنکه آنحضرت برخیزد برخیزند وبروند ومنتظر ذکر ودعا ننشینند ونهی بمعنی اول تحریمی است وبر ثانی تنزیهی رواه ابو داود

## الفصل الثالث

عن شداد بفتح شین وتشدید دال بن اوس بفتح همزه وسکون واو کنیت او ابو یعلی است برادرزاده حسان بن ثابت اورا ویدر اورا صحبت است نزول کرد به بیت المقدس ومعدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت که شداد داده شده است علم را وحلم را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوة ودر روایت احمد آمده فیها او فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز ومولف این ادرباب دعا بعد از تشهد آورده فتدبر اللهم انی اسألک الثبات فی الامر خداوندا من سوال میکنم ترا میخواهم از تو استقامت یا برجا بودن در کار دین والعزیمة علی الرشد وهمت وآهنگ بر رشد واهتدا ورشد ورشاد بره بودن وبره شدن خلاف غی واسألک شکر نعمتک وسوال میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت وحفظ اوست از هلاک وزوال وحسن عبادتک وخوبی ونیکوی عبادت ترا واسألک قلبا سلیما ومیخواهم ترا دل بی گزند وبی عیب یعنی خالی از عقاید فاسده ومیل شهوات والتفات بما سوای تو ولسانا صادقا وزبانی راستگو واسألک من خیر ما تعلم وسوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خیر پندارم چه بنده چیزها خیر پندارد ودوست دارد وبدتر نفس او مر شر باشد وورود این کلمه من که تبعیضیه است بجهت آنست که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت او است یا من ابتدائیه است وسوال کل خیر وتمامه آن را در ادعیه ماثوره بسیار است واعوذبک من شر ما تعلم وپناه میجویم بتو از بد آنچه میدانی تو واستغفرک لما تعلم وطلب آمرزش میکنم از تو مر گناهانی که میدانی تو وانیمه تعلیم امت است که چنین خواهند والا آنحضرت را حاصل است خیر کل خیر وشر را کرده است جای مجال نیست وآمرزیده شده است اورا ما تقدم وما تاخر واکثر حال ادعیه ماثوره همین است یا این همه تواضع وتذلل واظهار بندگی است وشهود کبریای حق ولاابالی درگاه اوست رواه النسائی وروی احمد نحوه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام خداست وبهترین سیرتها سیرت محمد است صلعم وهدی بفتح ها وسکون دال سیرت نیک واین کلام از آنحضرت در خطبه ها ماثور است که بعد از حمد وثنای حق

این امی گفت بعد التشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید تقریر شهادتین است۔ رواه النسائی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوٰة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یک سلام بجانب روی مبارک خود ثم یمیل الی الشق
الایمن شیئا پس میل میکرد و می خمید بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتدا میکرد سلام مستقبل قبله میکرد پس میگردانید اندکی در اثنای سلام و تمام میکرد سلام
چنانچه نموده میشد بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک سلام است بظاهر این حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بدو سلام
اند از جهت کثرت احادیث وارده دران و تاویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت۔ رواه الترمذی و عن سمرة
قال امرنا رسول الله روایت است از سمره بن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نرد علی الامام که رد کنیم سلام را بر امام یعنی قصد کنیم
که اسلام گویند نیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند۔ و ان نتحاب و ان یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد
که یکدیگر را دوست گیریم با سلام دادن بعض ما بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و
الحفظه و سلام نماز نیت ملائکه مقربین نیز باید کرد چنانکه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است۔ رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوٰة۔
بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است در احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز ها که بعد از وی
نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگزارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن است که بایستد و در جای دیگر
سنت بگزارد و مستحب است که قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز از پیش روی تا شناخته نگردد بر مردم که در آیند که هنوز در جماعت اند و ناگاه یکی از در آید
بنابر توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصره که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض
چنانکه اکثر بر آنند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بیسار و صحیح آنست که مخیر است
بهر جانب که انتقال کند و اکثر بر آنند که بجانب یسار انتقال کند تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار که حجره شریف در آنجانب
است افضل است باتفاق و آنچه باید دانست آنست که تقدیم رواتب منافی نیست بعدیتی را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث واقع
شده است تصریح شیخ ابن الهمام بتعجیل قیام بسنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی امثال آن را چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند
بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض در تعجیل بآنکه آیة الکرسی در سنت
مغرب بخواند چیزی نیست و مخالف سنت است که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است الفصل الاول
عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر۔ متفق علیه۔ گفت ابن عباس بودم من میشناختم تمام
شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است
که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میشناختم من انقضای
صلوٰة را بدان لیکن آورده است بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر
که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار

وبعض میگویند که این در ایام منی بود که تکبیرات التشریق میگفتند وطیبی گفته است که مراد تکبیراتی است که در نماز نزد سر برآوردن و فرو بردن در رکوع
و سجود میگویند و مراد آنست که می‌شناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این هم بعید است از عبارت و بر هر تقدیر مشکل میشود که
این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود شاید که در حضور بجماعت مواظبت
نمی نمود و احتمال دارد که حاضر میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس میشناخت انقضای نماز را به تسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول . گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را .
اللهم انت السلام ومنک السلام . خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقایص و متصف بتمامه کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات . تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام . بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه . رواه مسلم و این که همین مقدار در احادیث واقع شده و بصحت رسیده است و بعض والیک یرجع السلام
زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشایخ زیاده برین نیز میخوانند معلوم نمیشود که این زیادت از ایشان است یا روایتی هم دارند
والله اعلم . وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا . گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر
گاه و بیگاه درگاه بود چون برمیگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است
تفسیر آن از بعض سلف و در بعضی روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه . وقال . و میگفت نیز بعد از استغفار
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة . بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو
علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد . شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است . متفق علیه
بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و برمیخاست بی آنکه هیچ چیز بگوید و بخواند
و در بعضی دعوات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن
لا اله الا الله وحده الخ و اذکار و دعوات دیگر بسیار است که در کتب احادیث مذکور اند و در روایت آمده که آنها را بعد از نماز میخواند و معنی بعدیت حالت
که گفته شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخواند وعن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم من صلوته یقول بصوته
الاعلی . بود آنحضرت چون سلام میداد از نماز خود میگفت بآواز بلند . لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا حول
ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون رواه مسلم . این حدیث دلیل
است بر جهر بذکر که آنحضرت باواز بلند میخواند اما بعض علما گفته اند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و نووی که در مذهب گفته که افضل
اخفا است در این هم او چه آن خواه امام بود یا منفرد مگر آنکه حاجت بود بتعلیم آن هم برین حمل کرده شده است جهر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را با
و بعد از آنکه محفوظ گشت اخفا افضل است و مخفی نیست که این خلاف است که هر ذوق و حضور در اخفا دست میدهد گاه در جهر شوق و گرمی فراید و جهر
بذکر مشروع است بلا شبهه وعن سعد انه کان یعلم بنیه هولاء الکلمات . روایت است از سعد بن ابی وقاص که وی می آموخت پسران خود را این کلمات را
ویقول ان رسول الله . و میگفت که بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یتعوذ بهن دبر الصلوة . بود که پناه میجست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز

و کلمات اینست اللهم انی اعوذ بک من الجبن خداوندا پناه میجویم بتو از بددلی و ترسندگی بر جان و اعوذ بک من البخل و پناه میجویم بتو از بخل و اعوذ بک من ارذل العمر
و پناه میجویم بتو از فرومانده ترین عمر مراد آخر عمر است که بحد خرافت کشد و قوی سست و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد و اعوذ بک من فتنة
الدنیا و عذاب القبر و پناه میجویم بتو از ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور رواه البخاری وعن ابی هریرة قال ان فقراء المهاجرین اتوا رسول الله ﷺ روایت
است از ابی هریره که فقرای مهاجران آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالوا پس گفتند قد ذهب اهل الدثور بالدرجات العلی والنعیم المقیم بردند خداوندان اموال
بسیار پایهای بلند را از اجر و ثواب قرب و رضای حق و نعمت پاینده که نعمت بهشت است فقال وما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست این سخن و چیست بردن
ایشان درجات اعلی و نعیم مقیم را قالوا گفتند صحابه سبب آن اینست که یصلون کما نصلی نماز میگذارند ایشان چنانچه نماز میگذاریم ما ویصومون کما نصوم
و روزه میدارند چنانچه روزه میداریم ما ویتصدقون ولا نتصدق و صدقه میدهند ایشان و صدقه نمیدهیم ما ویعتقون ولا نعتق و برده آزاد میکنند ایشان
و آزاد نمیکنیم ما یعنی ایشان در عبادت بدنیه شریک مااند و بعبادات مالیه ممتاز زند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون به من سبقکم آیا پس
نیاموزانم شما را عملی که دریابید بسبب آن عمل فضل کسانی را که پیشی کرده اند شما را از متقدمین امت یا امم سابقه نیز وتسبقون به من بعدکم و پیشی کنید شما بسبب آن عمل
کسانی را که بعد از شما ایمان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند و درینجا بیان فضلی عظیم است مر ایشان را و رد آنچه شکایت کرده بودند از آن از انحطاط درجه ایشان از اغنیا و
مقصود اینجا همین بود ولا یکون احد افضل منکم و نباشد هیچ یکی از اغنیا فاضل تر و زیاده تر در اجر و ثواب از شما الا من صنع مثل ما صنعتم مگر کسیکه بکند از ایشان
مانند آن عملی که شما کنید قالوا بلی گفتند آری تعلیم کن یا رسول الله قال تسبحون وتکبرون وتحمدون دبر کل صلوة ثلثا وثلثین مرة فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید
و حمد خوانید پس نماز سی و سه بار ظاهر عبارت و اکثر روایات آن است که هر کدام سی و سه بار باشد و در روایتی مجموع سی و سه هر کدام یازده بار نیز آمده است و در بعض تقدیم
و تاخیر هم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شده است و در حدیث دیگر صحیح آمده است که زیان نمیکند ترا بهر کدام از ینها ابتدا کنی قال ابو صالح گفت که یکی از
رواة این حدیث است از ابی هریره تابعی است فرجع فقراء المهاجرین الی رسول الله پس باز گشته آمدند فقرای مهاجران بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقالوا پس گفتند سمع اخواننا اهل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثله شنیدند برادران ما که مالداران اند آنچه کردیم ما از تسبیح و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز فضیلت
ایشان را لازم آمد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یعنی زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است که میدهد
تعالی افضل خود را بهر که می خواهد چه توان کرد صبر کنید و بر قضای الهی و قسمت وی تعالی راضی باشید که وی سبحانه فضل نهاده بعضی از بندگان خود را بر بعض متفق
علیه این حدیث بخاری و مسلم است ولیس قول ابی صالح الی آخره الا عند مسلم ولیکن نیست قول ابی صالح که گفت فرجع فقراء المهاجرین الی آخره مگر نزد مسلم
و متفرد است بدان بخاری و در بعض روایات آمده است که فقرا در آیند به بهشت پیشتر از اغنیا بپانصد سال یعنی اگر چه اغنیا افضل بر فقرا باشند ولیکن لطف حق سبحانه تعالی در حق ایشان است در
دخول فقرا از اغنیا در بهشت و دیگر مبادا که این حدیث مخصوص است بفقرای مهاجرین تا عام و مرهم فقرا را یار ب نگو پس کنند حال سایر فقرا بر حال فقرای مهاجرین والله اعلم وفی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را
اینچنین آمده است که تسبحون فی دبر کل صلوة عشرا وتحمدون عشرا وتکبرون عشرا بدل ثلثا وثلثین پس هر یکی ده بار بود و مجموع سی گردد و در روایتی هر یکی یازده بار نیز آمده است تا
مجموع سی و سه باشد چنانکه گفتیم و درین حدیث دلیل است بر فضل غنی بر فقیر در صورتیکه برابر باشند در اعمال بر و در بعضی احادیث فضل فقیر بر غنی نیز دلایل است و علما را اختلاف
است در آنکه غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلایل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول فقرا در بهشت از اغنیا منافی فضل اغنیا و علو درجات
ایشان نیست چه آن بجهت خفت اثقال و یسر حساب ایشان است والله اعلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و برا صحابی است از اهل بیعت

شجرهٔ قصهٔ اسلام او در صحیح نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم معقبات بضم میم و فتح عین و کسر قاف مشدده و باء موحده بمعنی
بعضی عقب بعضی آینده در لفظ صفت کلمات است چنانکه در صفت ملائکه برای محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که له معقبات من بین
یدیه و من خلفه یحفظونه و صفت این کلمات اینست لا یخیب قائلهن و فاعلهن نومید گردانیده نمیشود از یافت مطلوب گوینده آنها یا کننده آنها شک
را ایشان دبر کل صلوة مکتوبة در پس نماز فرض ثلث و ثلثون تسبیحة سی و سه بار سبحان الله گفتن و ثلث و ثلثون تحمیدة و سی و سه بار الحمد لله گفتن
و اربع و ثلثون تکبیرة و سی و چهار بار الله اکبر گفتن تا مجموع صد بار گردد رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله
فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین کسیکه تسبیح کند خدا را و منزه داند او را یاد کند او را پس هر نماز بگوید سبحان الله سی و سه بار و حمد الله ثلثا و ثلثین و ثنا گوید خدا
را و بگوید الحمد لله سی و سه بار و کبر الله ثلثا و ثلثین و به بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر سی و سه بار فتلک تسعة و تسعون پس این مجموع نود و نه کرت
میشود و قال تمام المائة و بگوید برای تمام کردن عدد صد این کلمه را لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و در بعضی
روایات بعد از و له الحمد یحیی و یمیت و در بعضی بیده الخیر لا یموت و در بعضی بیده الخیر نیز آمده است غفرت خطایاه آمرزیده شود گناهان آنکس و ان کانت
مثل زبد البحر و اگر چه باشد گناهان وی مانند کف دریا در کثرت رواه مسلم در بین سنت تمامی صد باین تکبیر است که مذکور شده در حدیث سابق و بجای یا آ
گفتن تکبیر بهر وجه که خواند کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این ورد در وقت نوم نیز آمده است و در آنجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در
محل خود بیاید ان شاء الله تعالی

## الفصل الثانی

عن ابی امامة قال قیل روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است ساکن
شد مصر را پس انتقال کرد بحمص و وفات یافت در آن و از کثیرین است در روایت و اکثر حدیث وی نزد شامیین است و از بقایای صحابه بود بحمص و روایت
کرد از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه و در وقت وفات آنحضرت سی و سه ساله بود و بعضی گفته اند سی ساله بود و مات
سنة ست و ثمانین و قیل احدی و ثمانین و له احدی و تسعون سنة گفت گفته شد با آنحضرت یعنی پرسیدند صحابه یا رسول الله ای الدعاء اسمع
کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر و زودتر است باجابت و قبول او قال جوف اللیل الآخر فرمود دعای در درون شب یا معنی اینست کدام
وقت از اوقات دعا مستجاب و مقبول است در وی دعا و قول وی الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که مراد وی
وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف و الآخر برفع و نصب هر دو روایت است و بجر نیز جائز است و همچنین قول
وی و دبر الصلوات المکتوبات و عقب نمازهای فرض ظاهر عبارت متصل فرض است و اگر بعد از رواتب باشد امید است که همین حکم داشته باشد
چنانچه سابق اشارتی بدان کرده شد رواه الترمذی وعن عقبة بضم عین و سکون قاف بن عامر قال امرنی رسول الله گفت فرمود مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی دبر کل صلوة که بخوانم معوذات را در پس هر نماز و معوذات بکسر واو و تشدید آن سورتهای که در اول
آن استعاذه است میگویند آن خود دو سوره بیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب میگویند که گاهی لفظ جمع را بر دو تن
اطلاق میکنند و بعضی میگویند که در اینجا سورهٔ اخلاص آنها یا با سورهٔ کافرون نیز داخل معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچه در این
دو سوره است از توحید و برائت از شرک که در معنی استعاذه است از شرک و بعضی گویند که مراد بمعوذات آیات است که متضمن استعاذه است لفظا
او معنی و این دو سوره نیز داخل است یا مراد کلمات معوذه است و در روایتی بالمعوذتین آمده بلفظ تثنیه فلا اشکال رواه احمد و ابو داود و النسائی و البیهقی فی

الدعوات الکبیر* وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس* گفت آنحضرت آینه نشستن من با گروهی که ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب احب الی من ان اعتق اربعة من ولد اسمعیل* دوست داشته شده تر است

بسوی من از آزاد کردن من چهار مرد از اولاد اسمعیل* ولان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق اربعة* ظاهر نیست که این اربعه را نیز از اولاد اسمعیل میدارند و احتمال دارد که ندارند بادعای فضلیت ذکر در اول روز نسبت بآخر و بدانکه ظاهر از نشستن با ذاکران شریک شدن است با ایشان در ذکر و اگر مجرد قعود و مجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکه حدیث هم القوم لا یشقی جلیسهم که در کتاب دعوات بیاید ناظر در آنست و نیز بدانکه حقیقت سر عدد اربعه موکول بعلم شارع است و همچنین هر جا که عدد است و بعض علما مناسبات قریب بفهم بظن و تخمین ذکر کنند چنانکه این عمل که این جزا برای آن موعود است منقسم بچهار است ذکر الله و قعود و اجتماع بر آن و صبر تا برآمدن آفتاب و فرو رفتن آن والله اعلم و تخصیص باولاد اسمعیل از جهت شرف و فضل ایشان است* رواه ابو داؤد* وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الفجر بجماعة* کسی که بگزارد نماز بامداد را بجماعت* ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس* پس بنشیند در حالیکه یاد میکند خدای تعالی را تا آنکه برآید آفتاب* ثم صلی رکعتین* پس بگزارد دو رکعت اقل آنست و تا دوازده رکعت نیز آمده است و اول وقت وی بحکم ظاهر این حدیث طلوع آفتاب است و بعض هم برین اند و نزد جمهور تا بلند شدن آفتاب بقدر یک نیزه و در روایات نیز آمده است و مشهور در میان مردم آنست که این نماز اشراق گویند و در بعض روایات نیز باین اسم موسوم شده است و اکثر در احادیث این را صلوة ضحی نام شده و ظاهر آنست که این هر دو نماز یکی اول وقت وی نزد ارتفاع شمس است و آخر وی قبیل زوال و در باب صلوة ضحی کلام متعلق باین مقام بیاید ان شاء الله تعالی و بالجمله هر دو رکعت درین وقت بگزارد* کانت له کاجر حجة و عمرة* باشد مر او را مثل اجر حج و عمره اجر حج یا فرض و تقدیر واجب عمره بگزاردن و رکعت نفل چنانکه حج فرض است و عمره نفل* قال قال رسول الله* گفت انس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای تاکید مبالغه در زیادت اجر این عمل تامة تامة تامة صفت عمره است یا هر کدام و این اگرچه حقیقت مثل آن نباشد زیرا که اجر بقدر تعب است ولیکن مشابهت باید است و چندان ثواب است که گویا عین وی است و این از باب الحاق ناقص بکامل است* رواه الترمذی*

الفصل الثالث* عن ابی الازرق* بفتح همزه و تقدیم زای بر را در آخر قاف* بن قیس از تابعین است حارثی بصری معدود است از کوفیین ثقه است مات سنة احدی و عشرین و مائة قال* گفت* صلی بنا امام لنا یکنی ابا رمثة* گزارد نماز با ما بجماعت امامی که مر او را ابو رمثه کنیت کرده میشود و ابو رمثه بکسر را و سکون میم و شین مثلثه صحابی است* قال* گفت ابو رمثه* صلیت هذه الصلوة مع رسول الله* گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم* و این نماز اشارت است بنمازی که گزارده چنانچه ظهر یا عصر باشد مثلا او مثل هذه الصلوة شک راوی است و مثل باین ملاحظه گفت که این نمازی که با ایشان گزارده است بعینه و شخصه آن نماز نیست که با آنحضرت گزارده اگرچه نوع یکیست و احتمال دارد که مثل باعتبار آن گفته باشد که این نماز که با ایشان گزارده غیر آن نمازی باشد که با آنحضرت گزارده چنانکه آن ظهر بوده باشد و این عصر مثلا فافهم* قال* وکان ابو بکر و عمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینه* گفت ابو رمثه و بودند ابو بکر و عمر که می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت* وکان رجل قد شهد التکبیرة الاولی من الصلوة* و بود مردیکه حاضر شده بود و دریافته بود تکبیرهٔ اولی را از نماز یعنی در رکعت اولی درآمده بود و مسبوق نبود* فصلی نبی الله* پس نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم* ثم سلم عن یمینه و عن یساره* پس سلام داد از جانب راست خود و از جانب چپ خود* حتی راینا بیاض

خده + تا آنکه دیدیم سفیدی هر دو رخسار آنحضرت را آنکه در جانب یمین بود رخسار ایمن بود و کسی که در جانب یسار بود ایسر دید + ثم انفتل کانفتال
ابی رمثة + پس برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثة + یعنی نفسه + میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را بلفظ
غائب یاد کرد و این تفنن ست در عبارت و این برگشتن یا بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت معلوم است + فقام الرجل الذی
ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة + پس برخاست آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرة اولی را از نماز و فائده این قید که دریافت تکبیرة اولی
آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گزاردن سنت راتبه برخاست چنانکه فرمود + یشفع + در حالتی که جفت میکند
نماز را یا نماز یعنی برخاست تا راتبه بگزارد + فوثب + پس بجهید + عمر فاخذ بمنکبه + پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او را
فهزه + پس بجنبانید او را + ثم قال اجلس + پس گفت عمر بنشین + فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل + پس بدرستیکه هلاک نگردانیده
است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول ست و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره
آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگزارد که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج ست چنانکه در روایت مسلم آمده است
از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة دال برانست
که مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکند از آنچه وارد شده است در احادیث بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعضی
است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذهب بعض است کما مر والله اعلم + فرفع النبی + پس برداشت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بصره + چشم خود را + فقال + پس گفت + اصاب الله بک یا ابن الخطاب + برساناد ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق را یعنی همیشه ترا
براه صواب بدارد و الهام صواب کند و مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل + رواه ابو داود و عن زید بن ثابت + که صحابی مشهور ست
کاتب وحی یکی از فقهاء صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض و در وقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در
زمان عثمان رضی الله عنهم + قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین + امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم
در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوئیم سی و سه بار و تکبیر برآریم سی و چهار بار + فاتی رجل فی المنام من الانصار + پس آمده شد مردی در خواب
از قبیله انصار یعنی آمد آن مرد را فرشته در خواب در حدیث آمده است که رویای صالح از ملک است که بنماید مرد را و رویای غیر صالح از شیطان است
+ فقیل له امرکم رسول الله + پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب یا امر کرده است شما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا + که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که مفید
تنزیه و تقدیس الهی است سبحانه و تعالی + قال الانصاری فی منامه نعم + گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است + قال + گفت آن فرشته در خواب
فاجعلوها خمسا و عشرین خمسا و عشرین + پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار در هر سه + واجعلوا فیها التهلیل + و بگردانید در آن
کلمات لا اله الا الله را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود + فلما اصبح غدا علی النبی + پس هنگامی که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فاخبره + پس خبر داد آن انصاری آنحضرت را + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا + پس چون رویای صالح است
بکنید چنانکه آن مرد گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت امر نمیکرد حجت نمی شد فافهم + رواه احمد والنسائی والدارمی

وعن علي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعواد هذا المنبر روايت است از علي مرتضى گفت شنيدم آنحضرت
را كه ميگفت بر چوبهاى اين منبر من قرأ آية الكرسي في دبر كل صلوة كسى كه بخواند آية الكرسى را در پس هر نماز لم يمنعه من دخول الجنة الا الموت
باز نميدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت اين عبارت را مشكل ميدارند زيرا كه موت مانع از دخول جنت نيست بلكه موصل است بآن فلهذا
آن مينمايد كه گويند الا الحيوة چه حيات مانع دخول جنت است كه درين عالم پاى بند آنست و جواب ميگويند كه مانع از دخول جنت معجلا وجود موت نيست
و بودن او شرط دخول جنت كه موصل است اگر وجود موت و شرطيت وى نمى بود بالفعل در بهشت مى در آمد يا مراد آنست كه اگر وجوب موت و لزوم
ذوق او بر هر نفس بحكم كل نفس ذائقة الموت نميبودى در آمدى در بهشت الآن معجلا وليكن برين تقدير لازم مى آيد وجود موت در بهشت و بهشت
جاى موت نبود باين جهت در دخول جنت تاجيل و تاخير راه يافت و طيبى گفته كه موت حاجز است ميان قارى آية الكرسى و دخول جنت چون متحقق گردد
منقضى گردد حاصل گردد دخول جنت و بعض گويند مراد از موت بودن بنده است در قبر پيش از بعث و چون مبعوث شود در آيد در بهشت بى توقف
ومن قرأها حين يأخذ مضجعه و هر كه بخواند آية الكرسى را هنگاميكه ميگيرد خوابگاه خود را آمنه الله على داره ودار جاره واهل دويرات حوله آمن
گرداند او را خداى تعالى بر سراى او و سراى همسايه او و اهل چند سراكها كه گرد اويند رواه البيهقي في شعب الايمان وقال اسناده ضعيف بدانكه صاحب
سفر السعادة جزو اول اين حديث را كه من قرأ آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائى آورده و در روايتى قل هو الله احد را نيز بآن
ضم كرده و گفته كه اين حديث را جماعتى ديگر غير نسائى نيز روايت كرده اند مثل طبرانى و رويانى و دارقطنى و ابن حبان و غير ايشان و بعضى از حفاظ سند او
صحيح است و ابن جوزى در موضوعات ذكر كرده و حفاظ بر ابن جوزى ازين جهت طعن كرده اند و جزو ثانى را باين لفظ آورده من قرأ آية الكرسي في دبر
الصلوة المكتوبة كان في ذمة الله الى الصلوة الاخرى و گفته اين حديث را جماعتى از صحابه روايت كرده اند از انجمله امير المومنين على است و جابر بن عبد الله
و عبد الله بن عمرو انس بن مالك و مغيرة بن شعبة و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حديث دال است بر آنكه اين حديث را اصلى صحيح است
و موضوع نيست انتهى و فضيلت آية الكرسى چه بعد از نماز خواندن و چه غير آن بسيار است والله اعلم وعن عبد الرحمن بن غنم بفتح معجمه و سكون نون
اشعرى شامى دريافت جاهليت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شريف وى نرسيد و التزام كرد صحبت معاذ بن جبل
را در يمن تا وقت وفات معاذ و بخارى گفته كه او را صحبت است و قول اول صحيح تر است روايت ميكند از قدماى صحابه و بود افقه شام كه تابعين
در شام تفقه كردند و بود او را جلالت و مرد در سنة ثمان و سبعين عن النبي روايت ميكند عبد الرحمن بن غنم از پيغمبر صلى الله عليه وسلم قال من قال قبل ان ينصرف
ويثني رجليه كسى كه بگويد پيش از آنكه بگردد از نماز و دوتا گرداند پايهاى خود را يعنى بهم بر آن وضعى باشد كه در تشهد مى نشيند من صلوة المغرب والصبح از نماز
شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير عشر مرات و در بعض روايات بيده الخير يحيي ويميت
نيست ده بار كتب له بكل واحدة عشر حسنات نوشته ميشود مر آنكس را بهر يكى ازين كلمات ده نيكى ومحيت له عنه سيئات و محو كرده ميشود مر او را ده
بدى ورفع له عشر درجات و بلند گردانيده ميشود مر او را ده پايه وكانت حرزا من كل مكروه و باشد هر يكى ازين كلمات مر او را امان و پناه از
هر امر ناخوش وحرزا من الشيطان الرجيم و پناه از شيطان گسارده شده ولم يحل لذنب و در روايتى لم ينبغ ان يدركه و روا نيست كه در يابد او را
هيچ گناهى كه در يابد او را جاهل
كند او را و تأثير كند در وى يعنى بتوفيق توبه و استغفار يا عفو و مغفرت كردگار الا الشرك مگر كفر كه بجريان سنت الهى عفو و مغفرت بدان تعلق نميگيرد وكان من افضل الناس

تمام + و باشد گوینده این کلمات از فاضل‌ترین و زیاده‌ترین مردم از روی عمل الا رجل تفضله مگر مردی که زیاده و غالب شود او را + یقول افضل
مما قال + بگوید فاضل‌تر و زیاده‌تر از آنچه گفته است آنکس + رواه احمد + روایت کرد این حدیث را احمد + و روی الترمذی نحوه عن المغیرة الی قوله الا اکبر + و روایت
کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا اکبر و لم یذکر صلوة المغرب و لا بیده الخیر + و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده
الخیر را + و قال + و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب + و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه + عن النبی صلی الله علیه وسلم بعث بعثا قبل نجد +
آنحضرت فرستاد لشکری بجانب نجد که بلادیست مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند + فغنموا غنائم کثیرة + پس آوردند غنائم
بسیار را + و اسرعوا الرجعة + و شتاب کردند باز گشتن را از آنجا + فقال رجل منا لم یخرج + پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه ما بجنگ + ما رأینا
بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث + ندیدیم لشکری را که شتابنده‌تر باشد در گشتن وی از جنگ و نه فاضل‌تر و زیاده‌تر غنیمت
وی از این لشکر که زود برگشت و بسیار آورد غنیمت + فقال النبی + پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة + آیا راه
ننمایم شما را بر گروهی که افضل‌اند از روی غنیمت و اسرع‌اند از روی رجعت + قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس + یعنی راه می‌نمایم
قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتیکه ذکر میکنند خدا را تا برآمدن آفتاب + فاولئک اسرع رجعة و افضل غنیمة + پس آن جماعه اسرع
اند از روی رجعت و افضل‌اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است + رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث + بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و
نسائی گفته که وی ثقه نیست + **باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة** + باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعضی
نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه است و بعضی
مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیک دست توان
کردن قلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در آن استعمال دو دست است چنانکه دستار
بستن و پیراهن و [illegible] پوشیدن و ازار بستن [illegible] نیز کمان انداختن اگر این عمل را بیک دست هم کند مفسد است و هر عملی که جریان عادت در آن بیکدست
است مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علما بر آنست که اگر بحالی باشد که هرکه ببیند در وی گمان کند یقین
کند که وی در نماز نیست و اگر شک کند یا شک نیز نکند آن قلیل است و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل
کذا ذکر الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس او در میان ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار
آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار دو صف رود بدفعه
واحده فاسد میگردد و اگر مشی بمقدار یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است
اختیار آنست که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظهیر نوشته است اگر در نماز آفتاب بر آمد و گرمی آن ابتدا کند اگر بجانب سایه
رود بقدر دو گام فاسد نگردد + **الفصل الاول** + عن معاویة بن الحکم السلمی + بفتحتین صحابی سلمی است سعد و در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم + قال بینا انا اصلی
مع رسول الله + گفت در اثنای آنکه نماز میگزاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ عطس رجل من القوم + ناگاه عطسه زد مردی از قوم + فقلت + پس گفتم من +

يرحمك الله فرماني القوم بابصارهم پس انداختند مرا قوم نظرهاى خود را و در لفظ رماني كه از رمي است بمعني تير انداختن اشارت ست بشدت وحدت
نظرهاى ايشان يعني تيز تيز نگاه كردند بجانب من كه در نماز جواب عاطس ميدهي فقلت واثكل امياه پس گفتم من واى اى پسر مادر من و ثكل بضم مثلثه و سكون
كاف وضم آن و بفتحتين نيز آمده مردن پسر يا دوست پسر باشد يا غير وى واين لفظي ست كه عرب بوقت تعجب و استبعاد امرى استعمال كنند و گفتم در دل
خود ما شانكم تنظرون الي چه شده است شما را كه اين همه نگاه ميكنيد بسوى من فجعلوا يضربون بايديهم على افخاذهم پس ايستادند كه مى زنند
دستهاى خود را بر رانهاى خود از جهت زيادت تعجب و انكار و اظهار اعتراض بر من فلما رأيتهم يصمتونني پس چون ديدم من ايشان را
كه خاموش ميگردانند مرا فهميدم كه اشارت ميكنند مرا بخاموشي و انكار ميكنند بر من متغير شدم و در خشم آمدم بجهت جهل من بقبح آنچه ارتكاب
كردم و مبالغه ايشان را انكار بر من و خواستم كه چيزى بگويم و انتقام كشم از ايشان لكني سكت ليكن من سكوت كردم و عمل نكردم بمقتضاى غضب
فلما صلى رسول الله پس آنگاه كه گزارد نماز و فارغ شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فبابي هو وامي پس فداى وى باد پدر من و مادر من فداى او باد ما رأيت معلما قبله
ولا بعده احسن تعليما منه نديدم و ندانستم هيچ تعليم كننده را نه پيش از وى و نه بعد از وى نيكوتر از روى تعليم و مهربان تر از وى فوالله ما كهرني ولا ضربني
ولا شتمني پس بخدا سوگند قهر نكرد مرا و نزد مرا و دشنام نكرد مرا و كهر بانگ بر زدن و قهر كردن و ترش روئى پيش آمدن كسى را بجهت خوار داشتن و
و در قرآن آيت واما اليتيم فلا تقهر فلا تكهر نيز قرائت است و قال و فرمود ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس اين نماز
كه ما را امر كرده اند بگزاردن آن نيكو نيست و روا نيست در وى چيزى از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنى است كه خطاب توان كرد ايشان را بآن
و توان طلبيد از ايشان و در مسائل آورده اند اگر از يكى كه در نماز است پرسند كه از چه جنس ست مال تو بگويد الخيل والبغال والحمير كه كلمات
قرآنى ست يا شخصى ست كه پيش او كتابى نهاده اند و مردى يحيى نام ايستاده پس بگويد يا يحيى خذ الكتاب اگر مراد او افاده معنى ست فاسد
ميگردد نماز او و اگر اراده قرائت كند فاسد نميشود انما هي التسبيح والتكبير وقراءة القرآن نيست نماز مگر تسبيح و تكبير و خواندن قرآن كه اينها از جنس
كلام آدميان نيست و اگر يكى سوگند خورد كه سخن نكند و تسبيح و تكبير گويد و قرآن خواند حانث نميگردد او كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يعني لفظ حضرت اينست كه گفته شد يا لفظى ديگر گفت آنحضرت كه اين معنى را افاده ميكند و از اينجا معلوم شد كه تشميت عاطس يعني يرحمك الله
گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت كه او را امر نكرد باعاده نماز بجهت آنكه وى جاهل بود و نشنيده بود كه اباحت تكلم
منسوخ شده است چنانكه اعتذار كرد آنرا كه من نو عهدم بجاهليت دلالت دارد بر آن يعني نگير بر من بسخن كردن من در نماز كه من ندانستم كه آن حرام
است و مفسد نماز است مگر الآن و نزد شافعي و ابو يوسف تشميت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نميگرداند نماز را زيرا كه آن دعا است بمغفرت
و رحمت و از جهت آنكه آنحضرت امر نكرد او را باعاده و شيخ ابن الهمام گفته كه اگر مصلى براى نفس خود خطاب كند و بگويد يرحمك الله فاسد نميگردد نماز
چنانكه گويد يرحمني و اگر عاطس حمد گويد در نفس خود فاسد نميگردد و در ظاهر روايت و بروايتى از ابي حنيفه آمده است كه آن بر تقديرى است كه حمد گويد در نفس خود
و لبها نجنبانند و اگر بجنبانند فاسد ميگردد و باز معاوية بن الحكم ميگويد كه قلت گفتم يا رسول الله اني حديث عهد بجاهلية من نو عهدم بجاهليت
و نزديكم بآن وقد جاءنا الله بالاسلام و بتحقيق آورده است خداى تعالى ما را دين اسلام را وان منا رجالا يأتون الكهان و بتحقيق از ما مردانى
اند كه مى آيند بكاهنان و كاهنان جماعتى بودند كه با جن و شياطين و ارواح خبيثه مناسبتى و قربى داشتند و شياطين جن بايشان خبرهاى راست و دروغ آوردندى

القا میکردند و ایشان با دعای علم غیب بمردم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکهانة بیاید ان شاء الله تعالی قال قلت فلا ناتیهم گفت آنحضرت
پس چون اعتقاد بدین سان کرده میاید در کاهنان ، قلت ومنا رجال یتطیرون ، گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون میگیرند چنانچه جانوران را
اگر بجانب راست پرند آنرا نیک میدانند و بکاری که پیش می آید میروند و اگر بدست چپ پرند آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر
اینست بعد از هر نوع هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید ، قال ، فرمود آنحضرت ، ذلک شیء یجدونه فی
صدورهم فلا یصدنهم ، آن تطیر چیزیست که می یابند آنرا در سینه های خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشانرا از کاری که پیش کرده اند که همه
بقدرت خداست و موثر نیست تطیر و اگر خلجانی در دل بگذرد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید ،
قال قلت ومنا رجال یخطون ، گفتم و از ما مردانی اند که خطها می کشند اشارت بعلم رمل میکند و خطهای و تعرف احکام و احوال مغیبات از آن
، قال کان نبی من الانبیاء یخط ، فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها می کشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام
، فمن وافق خطه فذاک ، پس کسیکه موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیبت است درینجا تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهت انتفاء
و نهی بعض انبیا و نگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و از اینجاست که بعض باینحدیث تمسک در اباحت وی کنند اگر علما گفته اند که باینحدیث استدلال بر اباحت نتوان
کرد زیرا که معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن بجهت آنکه موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم الله نهی و رد آمده در اشتغال باین اشکال رمل نتوان یافت در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطه
زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از آن و هو الصواب ، اشکال تکسیر عملهای دیگر که ازین عالم است نزد علمای متقنین و
مشایخ محققین همین حکم دارد یکی از مشایخ گفته است که اشعر یابن البونی و اشکاله و دوافق النساج و امثاله ، و شیخ ابو العباس بونی مردی است
از اهل دعوت اسما و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدا کن و دور باش از بونی و شکلهائی که او میکشید و موافقت کن بنساج و اقران وی و طاء
شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابوالعباس بونی بوده است رحمهم الله ، رواه مسلم قوله لکنی سکت هکذا وجدت فی صحیح مسلم و فی کتاب الحمیدی ،
و در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و راوی مؤلف می گوید چنین یافتم من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و
میگوید صحیح فی جامع الاصول بلفظه کذا فوق لکنی و صحیح گردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است
بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که هر لفظی که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او
مینویسند چنانکه صاد مینویسند یا صح مینویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بروی نباید کرد و این لفظ
لکنی در لکنی سکت بظاهر مستدرک مینماید پس است که بگوید فلما رأیتهم یصمتونی سکت و در مصابیح هم نیست و بر آن توجیهی و تقدیری بکلام میکنند
چنانکه در ترجمه اشارت بدان کرده شده است فافهم ، وعن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم و هو فی الصلوة ، عبد الله
بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود ، فیرد علینا ، پس رد می کرد بر ما سلام را و جواب سلام ما میگفت ،
فلما رجعنا من عند النجاشی ، پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب حبشه و قدوم
آوردند بر نجاشی و وی بسابقه علمی که بمبعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از توریت و انجیل داشت و بر دین نصاری بود و ایمان بآنحضرت آورده و قدوم صحابه را

غنیمت نشمردہ اند آنرا کہ دروغ شنیدہ بودند سلام سہامی آیدند و بحضرت تحف و ہدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعضی بکسر آن نیز نقل کردہ اند و صاحب قاموس
کسر نون را افصح داشتہ و تخفیف جیم و آن افصح است و تشدید یا و گفتہ اند کہ صواب تخفیف اوست و ابن تین گفتہ کہ یا ساکن است زیرا کہ اصلی است نہ یای
نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفتہ و لیکن تخفیف را افصح داشتہ و نجاشی در سنہ تسع از عالم رفتہ و آنحضرت با صحابہ در مدینہ بروی نماز غائبانہ گزاردہ
پس ابن مسعود میگوید کہ چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیہ سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت قدیم کہ داشتیم فلم یرد علینا پس رد نکرد آنحضرت
این بار بر ما جواب سلام ما نگفت فقلنا پس گفتیم ما یا رسول اللہ کنا نسلم علیک فی الصلوٰۃ فترد علینا بودیم ما کہ سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب سلام ما
میگفتی و الآن کہ سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوٰۃ لشغلا پس فرمود آنحضرت بدرستیکہ در نماز ہر آئینہ کاری و آئی عظیم است کہ
محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود آنکہ تکلم کردن کہ جواب سلام از آنجملہ است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیہ
وعن معیقیب بضم میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیہ و در آخرش موحدہ صحابی است اسلام آورد بمکہ و ہجرت کرد بحبشہ و اقامت
کرد در آن تا آنکہ قدوم آورد بر آنحضرت بمدینہ و خاتم آن حضرت حوالہ او بود و استعمال کردند او را ابوبکر و عمر بر بیت المال و در کاشف گفتہ کہ او بدرست
مبتلا شدہ بجذام و در خدمت امیر المومنین عثمان بود و وفاتش نیز در زمان وی بود و بعض گفتہ اند در زمان امیر المومنین علی بود و معیقیب یکی است
تابعی نیز روایت میکند از ابن عمر و روایت کردہ است از وی آنحضرت عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد روایت
میکند از آنحضرت در شان مردیکہ برابر و ہموار میکند خاک را آنجا کہ سجدہ میکند قال گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدۃ یعنی مکن اگر میکنی
یکبار کن زیادہ بر آن مکن تا لازم نشود کہ منع از زیارت بر یکبار بجہت آن است کہ منافی صلوٰۃ است یا مکروہ است این نہی است بر تفسیر فعل اکثر کہ
گذشت متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الخصر فی الصلوٰۃ نہی کرد آن حضرت از خصر بفتح خای معجمہ و سکون
صاد مہملہ در نماز متفق علیہ و در اکثر روایات نہی عن الاختصار و در روایتی نہی ان یصلی الرجل مختصرا و در روایتی متخصرا و خصر در لغت میان مردم خاصرہ تہیگاہ
و تفسیر کردہ اند خصر و اختصار را بنہادن دست و در حدیث آمدہ است اختصار راحت اہل نار است و اشکال می کنند کہ اہل نار را راحت
نخواہد بود و جواب میدہند کہ مراد آنست کہ چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند با اختصار و بعضی گویند کہ این فعل یہود است
و مراد با اہل نار ایشانند و در روایتی آمدہ است کہ ابلیس نہادہ دست خود را بر خاصرہ در روئی کہ افتاد بر زمین رسید او را مصیبت لعن و بعضی تفسیر کردہ
اند اختصار را بگرفتن مخصرہ یعنی عصا در دست کہ در نماز بران تکیہ کردہ بایستند و بعضی کنند اختصار را با اختصار سورہ کہ تمام نخوانند و آن مکروہ
ہست یا اختصار بر آیات سجدہ تا سجدہ کنند یا ترک آیت سجدہ کہ بان قراءت سجدہ است تا سجدہ نکنند یا اختصار نماز و کوتاہی قیام در رکوع
سجود و این ہمہ از محتملات لفظ است در روایتی کہ لفظ اختصار واقع شدہ است و تفسیر بکمر مشہور است از صحابہ و سلف و ہمان اول است وعن عائشۃ رضی اللہ
عنہا قالت سالت رسول اللہ گفت عائشہ پرسیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن الالتفات فی الصلوٰۃ از نگریستن بجانب چپ و راست در نماز فقال
پس گفت آنحضرت ہو اختلاس یختلسہ الشیطان من صلوٰۃ العبد التفات ربودنی است کہ میکند آنرا شیطان از نماز بندہ یعنی میکند و میبرد شیطان از نماز
بندہ کمال آنرا متفق علیہ باید دانست کہ التفات سہ گونہ است یکی پیچیدن گردن خود را تا بگردد روی از مواجہ قبلہ و اگر سینہ نیز بگرداند تا تمام از مواجہ قبلہ برآید
فاسد میکند نماز را با گوشہ چشم نگریستن کہ آنرا لحاظ گویند نہ مفسد است و نہ مکروہ اما باید کہ آنرا نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی اللہ علیہ

و سلم صدیقی ار روایت کرده اند که گاهی لحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست ولیکن صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید گفت
بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم لاحظ و التفات میکرد امام احمد بر وی انکار عظیم کرد و رنگ روی وی متغیر شد و در
ابو داود التفات از او افتاده و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم
ابصارهم عند الدعاء فی الصلوٰة الی السماء البته باید که باز ایستند گروه های مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزد دعا در نماز بسوی آسمان +
او لتخطفن ابصارهم + یا آنکه ربوده شود بینائی های ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصرها و اگر باز نیایند ربوده میشود بصرها و روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلاتهم خاشعون پست کرد بصر خود را
+ رواه مسلم * وعن ابی قتادة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس وامامة بنت ابی العاص علی عاتقه + گفت ابو قتاده دیدم من
آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه دختر ابی العاص که شوهر دختر آنحضرت بود ابو العاص را با آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات
مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد + فاذا
رکع وضعها + پس چون رکوع میکرد آنحضرت می نهاد او را بر زمین تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود + واذا رفع من السجود
اعادها + و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت بر کتف اینجا کسی آن وهم میشود که این داشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین
و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت
غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شده و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت
او را از خود دور نمیکرد پس برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت نهادن به آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست
که متوالی باشد و این چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل یا مخصوص به آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت
رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمی انداخت گریه میکرد و موجب شغل میشد بیشتر از شغل رفع و انداختن و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل
و ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل
بجماعت نیز میگزارد والظاهر هو الاول والله اعلم * متفق علیه * وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰة
فلیکظم ما استطاع + تثاوب بهمزه است و تثاوب بواو خطا است اسم از وی ثوباء بضم ثاء و فتح همزه و بمعنی فازه و آن سستی است که
میگیرد آدمی را از سبب امتلاء معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل کسل و نوم است لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان فرموده
التثاؤب من الشیطان پیغمبر باید چون غالب کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق دفع بستن دهان است که فراهم آرد لبها را
و بگیرد لب زیرین را به دندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه یعنی باید که بند دهان خود را + فان الشیطان
یدخل + زیرا که شیطان در می آید یعنی در دهن وی + رواه مسلم وفی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰة فلیکظم ما استطاع ولا یقل ها
+ و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ ها مکرر آمده پس میفرماید نگوید این لفظ را + فانما ذلکم من الشیطان
یضحک منه + زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن او بخندد شیطان رضا و خوشحالی وست از این حالت از جهت بودن آن باعث

بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل و صورت **وعن ابی هریرة قال قال رسول الله** روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة بدرستیکه خبیثی از جنیان بیکبارگی برآمد و بگریخت وی نسب یعنی از میان جنیان که بند کرده است
ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علی صلوتی تا ببرد برمن نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید را نیز آمده شیطان قوی سرکش ظالم
عفاره خبیث و شیطنت و بعضی گویند که از عفر و تعفیر ست بمعنی غلطیدن و غلطانیدن در تراب خاک یعنی شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک
فامکننی الله منه پس قادر گردانید مرا خدا از وی فاخذته پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه علی سارية من سواری المسجد پس خواستم که ببندم
او را بر ستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم من دعای برادر خود را که سلیمان
است علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پروردگارا ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نشاید و نباید هیچ یکی را بعد از من مراد باین ملک
تسخیر جن و شیاطین و تصرف کردن در ایشان است اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرد و این ملک را مخصوص بخود خواست کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستگی در کارخانه ملک سلیمان افکند و الا بالقوه تصرف و قدرت و سلطنت وی
صلی الله علیه وسلم زیاده بران بود و ملک و ملکوت جن و انس تمامه عوالم بتقدیر و تصرف الهی عز و علا در حیطه قدرت و تصرف وی بود فرددته
خاسئا پس برانده من او را خوار و رانده و نایابنده مقصود خود را از من متفق علیه **وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله**
علیه وسلم من نابه شیء فی صلوته هر کسی که نازل شود و حادث گردد او را چیزی در نماز وی چنانچه بخوانند او را کسی یا اذن طلبد در در آمدن در
نمی داند که کسی که وی در نماز ست فلیسبح پس باید که تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز ست و دست بر هم نزند که آواز
برآید فانما التصفیق للنساء زیرا که دست بر هم زدن نیست مگر برای زنان و لائق نیست بوقار و کلانباری مردان و فی روایة و در روایتی
دیگر آمده است قال گفت التسبیح للرجال والتصفیق للنساء تسبیح برای مردان و تصفیق مر زنان است و طریق تصفیق آنست که بطن کف راست
را بر ظهر کف چپ زنند و بطن کف بر بطن نزنند بطریق لعب اگر بزنند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم متفق علیه **الفصل الثانی**
**عن عبد الله بن مسعود** رضی الله عنه **قال کنا نسلم علی النبی** گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام می گفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو
فی الصلوة و در حال آنکه آنحضرت در نماز میبود قبل ان ناتی ارض الحبشة پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را و هجرت کنیم بسوی وی فیرد علینا
پس میداد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض الحبشة پس هرگاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه اتیته آمدم
من آنحضرت را فوجدته یصلی پس یافتم من او را که نماز میگزارد فسلمت علیه پس سلام گفتم بروی فلم یرد علی پس رد نکرد بر من سلام
و نگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی صلوته قال تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت ان الله یحدث من امره ما یشاء بدرستیکه خدای تعالی نو
پیدا میکند از امر دین و حکم خود هرچه میخواهد وان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوة و بتحقیق از جمله آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است
که سخن نکنید در نماز فرد علی السلام پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را وقال انما الصلوة لقراءة القرآن وذکر الله و گفت نیست
نماز مگر برای خواندن قرآن و ذکر خدا فاذا کنتم فیها فلیکن ذلک شانکم پس چون باشید در نماز پس باید که باشد کار شما همین خواندن قرآن
و ذکر خدا و بس رواه ابو داؤد **وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی** روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر

صلی الله علیه وسلم یرد علیهم + رد میکرد بر ایشان سلام را یعنی چگونه بود که جواب میداد حین کانوا یسلمون علیه هنگامی که سلام میدادند ایشان بر وی وهو یصلی + در حالیکه وی نماز میگزارد
قال + گفت بلال + کان یشیر بیده + بود که آنحضرت اشارت میکرد بدست خود باین طریق که بسط میکرد کف خود را پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظهر را
فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده وگاهی ببستگی میکرد باشارهٔ انگشت چنانچه همین کس روایت کرده اند از صهیب و صاحب
سفر السعادة گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و ما این همه بجا در حدیث یافتیم و بعض شراح نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم و
سر و ابرو کرد حدیث والله داند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شد رد سلام بکلام بود و هو الظاهر رواه الترمذی وفی روایة النسائی
نحوه و عوض بلال صهیب و در روایت نسائی بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی اینچنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی
آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچه در روایت ترمذی ابی داود و نسائی است آنست که صهیب
گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی نماز میگزارد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد سلام مرا باشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث
بلال ذکر کرده اند وعن رفاعة بن رافع قال صلیت خلف رسول الله + گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعطست پس
عطسه کردم فقلت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه + تمام خدای را ثنای بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت کرده شده
مر گوینده را بر آن ثنا و در جزای آن کما یحب ربنا ویرضی + چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از آن حمد از گوینده آن
فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف + پس آنگاه که نماز گزارد آنحضرت برگشت + فقال من المتکلم فی الصلوة + پس گفت و پرسید چه کس بود
سخن کننده در نماز + فلم یتکلم احد + پس سخن نکرد و جواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب جرم و عتاب نگردد + ثم قالها الثانیة + پس گفت آنحضرت
همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار + فلم یتکلم احد + پس جواب نداد هیچ یکی + ثم قالها الثالثة + پس گفت آنحضرت این را سوم بار
فقال رفاعة + پس چون ضرورت شد که جواب آنحضرت باید داد گفت رفاعه + انا + من بودم متکلم یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده + سوگند بآن خدای تعالی که بقای من در دست قدرت اوست + لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا + بتحقیق
شتابی کردند بسوی آن کلمات … اند فرشته + ایهم یصعد بها + کدام یکی از ایشان بر دارد آن کلمات را + رواه
الترمذی و ابو داود والنسائی + و این حدیث دلالت دارد بر آنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر عاطس حمد گوید
لب بجنباند فاسد نمیگردد و اگر بجنباند فاسد گردد انتهی بلکه این حدیث … وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة والله اعلم وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان + فاژه کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که آن سبب کسل و نوم
و ثقل بدن و … است و شیطان آن را … است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس ویکره التثاؤب محبت عطسه بجهت آنکه وی علامت
قوت دماغ و فرح و نشاط است بعکس تثاؤب و با وجود آن وارد شده که عطسه شدیده از شیطان است چنانکه تثاؤب مفرط و آنحضرت پست میکرد آواز عطسه
می بست … تمامه فی باب العطاس والتثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع + ترجمه این گذشت + رواه الترمذی + و روایت کرده این
حدیث را … و در روایت … ابن حبان بجای فلیکظم ما استطاع + فلیضع یده علی فیه + پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود
و کظم … لب … گرفتن … چنانکه گذشت و لیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد

مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد • وعن کعب بن عجرة • بضم عین مهمله و سکون جیم صحابی ست از اصحاب شجره • قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه • وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب وی تو بهٔ حضور و گفته اند مقدار رنجه و حضور و ادب که در وضو بوده است
همان مقدار در نماز روی نماید • ثم خرج عامدا الی المسجد • پس بیرون آید بسوی مسجد قاصد و متوجه اشتغال مر عبادت و تقرب و مناجات • فلا یشبکن بین اصابعه
فانه فی الصلوٰة • پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی فرو در آرد انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز میرود گویا که در نماز است و تشبیک
در نماز منهی عنه ست از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و برهمین قیاس هرچه بحالت صلوٰة منافات دارد و درین تنبیه ست که بنده را باید که
در طریق صلوٰة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد • رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی والدارمی • بدانکه از تشبیک اصابع نهی واقع
شده است طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک
کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک اصابع بمعنی اتفاق والتیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب عطای خمس ابا ولی القربی از برای اتفاق با هاشم و بنی مطلب
ذکر کرده شده است و ظاهر است که سبب نهی بجهت بودن او است بر خلاف حال خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یا در انتظار
نماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد باب عقد کرده و بابن حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیر
است که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند • وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال
الله عز وجل مقبلا علی العبد وهو فی صلاته • همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و نظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالیکه بنده در نماز است
مالم یلتفت • مادام که چپ و راست ننگرد بنده • فاذا التفت انصرف عنه • پس چون بچپ و راست بنگرد بنده بر میگردد خدای تعالی از اقبال
و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال • رواه احمد وابو داود والنسائی والدارمی • و ترمذی از حدیث انس آورده و تصحیح نموده
است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بسوی وی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب دیگر گرداند بنده گوید پروردگار تعالی ای آدم
بجانب که می نگری ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علی همچنین
بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی را شاعر در لباس مجاز وانموده میگوید رباعی • آمد سحر آن دلبر خونین
جگران • گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران • شرمت بادا که من بسوی تو نگران • باشم تو نهی چشم بسوی دگران • وعن انس ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد • ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد
بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلاتهم خاشعون دال است بران لیکن
طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد بکنار و این اوفق است بانچه علمای حنفیه گفته اند
بازیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوش های خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعض علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد اینجا ذکر راوی را اصل
کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سننه الکبیر من طریق الحسن عن انس رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا بنی • ای پسرک من تشریف کرد انس را باین خطاب بجهت صغر سن وی و صدق او در خدمت و محبت وی صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله
بود که آنحضرت هجرت آورده و بخدمت شریف در آمد • ایاک والالتفات فی الصلوٰة • دور دار خود را از التفات کردن در نماز • فان الالتفات فی الصلوٰة

هلکة، زیرا که بدستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن ست و در آخرت از جهت بودن در طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت
رحمن هلکة بفتح ها و لام بلاک بمعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضة پس اگر هست که چاره نیست مر از التفات کردن
واقع می شود بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن سهل است بفرض سهل است نه در نماز فرض
که اهتمام بکمال و تمام آن بیشتر ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند. رواه الترمذی وعن ابن عباس
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا و شمالا. بود آنحضرت که بگوشه چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست
یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت
تعلیم اصل جواز مکروه نباشد. ولا یلوی عنقه خلف ظهره. و نمی پیچید و نمیگردانید گردن خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال هم مثلی بان طرف
وارد و از نیس معلوم شد که آنچه مکروه ست پیچیدن گردن ست نه لحظ عین. رواه الترمذی والنسائی. سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم
وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفیست و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و ابو حاتم گفته صدوق ست و گفته اند که شیعی مفرط است و بعض
گفته اند رافضی غالی است و لیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشر و مائة و نام جدا و دینار است. عن ابیه
عن جده رفعه ... است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را با نحضرت. قال. گفت آنحضرت العطاس
بضم عین و تخفیف طا عطسه زدن والنعاس بضم نون و تخفیف عین نخواب شدن یا ثقل خواب اوائل آن والتثاؤب و خمیازه کردن فی الصلوة
والحیض و القی و الرعاف من الشیطان. یعنی این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند بسبب
و خوشحالی او بنا که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگرچه محبوب الهی تعالی است اما کثرت و شدت وی گاهی مانع قرأت
و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است حیض و قی و رعاف نیز مقید اند بوجود آنها در نماز
و لیکن تخصیص کرد فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع نمیشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز آخر که مبطل صلوة اند
و اگرچه این اشیا همه امر طبیعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیاری و قادر نیست بر دفع آن ولیکن سبب تقاضا و احسان شیطان میشوند گویا
که ذکر کرده شد. رواه الترمذی وعن مطرف. بضم میم و فتح طا و تشدید را مکسوره و فا در آخر ابن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و کسر خا معجمه مشدده
و سکون تحتانیه و را در آخر. عن ابیه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است. قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و هو یصلی و لجوفه ازیز کازیز المرجل. و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد و مر درون آنحضرت را آواز جوشیدن و مانند جوش دیگ سنگین
یا مسین ازیز بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه سخت جوشیدن دیگ با آواز وی که می برآید از آن مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا از
مس ... گفته مثل دیگ بعضی گویند از مس یعنی بکا ... و این عبارت است از گریستن آنحضرت با جوش درون وی. و فی روایة قال
رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و فی صدره ازیز کازیز الرحی من البکاء. و در روایت دیگر آمده که گفت دیدم که نماز میگذارد آنحضرت و در سینه
مبارک وی آوازی بود از گریه مانند آواز آسیا که میگردد. رواه احمد. روایت کرد این حدیث را امام احمد در روایت اول. و روی النسائی الروایة الاولی و ابو داود
الثانیة. و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابو داود روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را و در هدایه گفته که اگر

یا آه گفتن یا گریه و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکند وعن ابی ذر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰة فلا یمسح الحصٰی چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و دور نه کند
فلا یسوی الحصی از تسویه یعنی برابر گردانیدن . فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی
پس لایق نیست که در چنین مقامی سوء ادب و تحجبی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گفته اند مراد آنست که رحمت نازل میشود
و بر حصی می افتد که مواجه مصلی است که زمین شاید یا حصی باشد پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد . رواه احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجه
وعن ام سلمة قالت رای النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح . گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که ما را بود گفته میشد او را افلح یعنی نام او افلح
بود و در روایتی رباح آمده . اذا سجد نفخ . چون سجده میکرد میدمید یعنی زمین را تا گرد آلوده نگردد روی وی فقال . پس گفت آنحضرت . یا افلح ترب
وجهک . خاک آلوده کن روی خود را و دم مکن که تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر است . رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الاختصار فی الصلوٰة راحة اهل النار . نهادن دست بر تهی گاه در نماز آسایش اهل دوزخ است و آسایش در دوزخ نباشد لیکن
کافران توهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت . رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوٰة الحیة والعقرب . بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که نزد بعضی یکبار
یا دو زدن و اگر سه بار زنند هم نماز فاسد گردد . رواه احمد وابوداؤد والترمذی وللنسائی معناه . و مر نسائی را معنی این حدیث است یعنی این معنی را بلفظ دیگر
روایت کرده وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق . گفت عائشه بود آنحضرت که
میگزارد نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگزارد . فجئت فاستفتحت . آمدم من طلب کردم کشادن را فمشی ففتح لی
راه رفت آنحضرت پس گشاد در را برای من یعنی از آنجا که برای نماز ایستاده بود قدمی چند زد و گشاد در را ثم رجع الی مصلاه . پس باز گشت بجای نماز گزاردن
وذکرت ان الباب کان فی القبلة . و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بگشادن در تحول از قبله لازم نیامد و برگشتن بمصلا
بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت
رواه احمد وابوداؤد والترمذی وروی النسائی نحوه وعن طلق بن علی رضی الله عنه صحابی است روایت میکند از وی پسر وی قیس بن طلق
بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوٰة . چون گند کند یکی از شما یعنی بادی بر آید بی آواز در نماز . فلینصرف
فلیتوضا . پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی . ولیتوضا بواو . ولیعد الصلوٰة . و باید که باز گرداند نماز را و این وجه روایات واو
است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است نیز جائز است رواه ابوداؤد وروی الترمذی مع زیادة و نقصان وعن عائشة رضی الله عنها
قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوٰته . چون بی وضو شد یکی از شما در نماز خود فلیاخذ بانفه ثم لینصرف . پس باید که بگیرد
بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز برافکند که
در عادت آزاد اخلال نقص میدارند و در حقیقت نقص نیست و حیا و ستر عیب از مردم و آبروی مردم نماز کردن بحدث نیز نکند و ازینجهت گفته اند که هر که در
محقق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که نفس خود و ستر و کتمان کند نماز مردم آبروی نگهدارد که ندارد منسوب نگردد اندرین زیاد کذب نیست

بلکہ از جملہ مہاربعض بفعل است و از روی دیا نیز نیست بلکہ از تجمل و تستر است و در وی رخصت ست کذا قالوا + رواہ ابو داود + حکایت آوردہ اند کہ در عہد امیر المؤمنین
عمر در جماعہ کہ در نماز ایستادہ بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطہ شرم بی وضو برآمد ہم بحدث خواست کہ نماز کند عمر رضی اللہ عنہ فرمود بیایید تا ہمہ وضو کنیم
کہ قصوری ندارد و وضو بر وضو نور علی نور ست تا آن شخص معلوم سبب نگردد و در ورطہ بی وضو نماز کردن نیفتد + وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوتہ + چون بشکند وضو یکی از شما و حال آنکہ بتحقیق نشستہ است در آخر نماز خود یعنی مقدار تشہد نشستہ + قبل ان یسلم + پیش
از آنکہ سلام گوید + فقد جازت صلوتہ + پس بتحقیق روا شد و تمام گشت نماز وی و این موافق مذہب امام ابی حنیفہ ست کہ سلام دادن نزد وی فرض نیست
نزد شافعی فرض است ولیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفہ نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاہر این حدیث موید مذہب
امامین باشد کہ خروج بفعل مصلی را بفرض نمیدارند + رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث اسنادہ لیس بالقوی + روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی
ست کہ اسناد وی قوی نیست + وقد اضطربوا فی اسنادہ + و بتحقیق اضطراب کردہ اند راویان در اسناد وی و در مقدمہ معلوم شد کہ حدیث مضطرب آنست
کہ روایت کردہ شود بر وجوہ مختلف و این علامت ضعف ست از جہت دلالت بر عدم ضبط رواۃ آن + الفصل الثالث + عن ابی ہریرۃ ان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم خرج الی الصلوۃ + روایت میکند ابو ہریرہ کہ آنحضرت بیرون آمد برای نماز + فلما کبر انصرف + پس ہرگاہ کہ تکبیر آورد برای احرام برگشت + واوما الیہم ان کما انتم
واشارہ کرد بسوی صحابہ کہ بحال خود باشید چنانکہ ہستید + ثم خرج + پس بیرون آمد از مسجد + فاغتسل + پس غسل کرد + ثم جاء و راسہ یقطر + پس آمد آنحضرت و حال
آنکہ می چکید آب از سر مبارک وی + فصلی بہم + پس گزارد نماز با صحابہ + فلما صلی قال انی کنت جنبا + پس گاہ کہ تمام کرد نماز گفت بدرستیکہ من بودم جنب
فنسیت ان اغتسل + پس فراموش کردم کہ غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم + رواہ احمد و روی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا + روایت کرد این حدیث را امام احمد
از ابی ہریرہ و روایت کرد آنرا امام مالک از عطاء بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال و در مقدمہ معلوم شد معنی ارسال و استدلال کردہ اند شافعیہ باین حدیث بر آنکہ نماز
مقتدیان باطل نمیشود ببطلان نماز امام چہ آنحضرت بنماز درآمد و قوم نیز در نماز درآمدند بعد از آن ظاہر گشت جنابت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل
شد نماز وی و مقتدیان ہم بران تحریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکردند و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذہب حنفیہ آنست کہ فساد نماز
امام متضمن فساد نماز قوم ست زیرا کہ امام ضامن نماز ماموم ست و در حدیث آمدہ ست کہ الامام ضامن + جواب میگویند اصحاب ما کہ ازین حدیث معلوم
نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام آوردہ بودند و در نماز داخل شدہ شاید کہ استشعار آنحضرت بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم
آمدہ است کہ ایستاد آنحضرت در مصلای خود پیش از آنکہ تکبیر گوید پس برگشت و غسل کرد آمد پس اگر قضیہ یک است صحیح مسلم کی ست بران حمل باید کرد کہ خواست
کہ تکبیر گوید و در نماز درآید و اگر دو قضیہ است جواب آن ست کہ گفتہ شد کہ برآمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از امام محمد
در کتاب الآثار آوردہ کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت در باب مردی کہ امامت کرد قومی را جنب یا بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز
کہ یکبار امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ امامت کرد قومی را جنب یا بی وضو پس اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند + وعن جابر قال کنت اصلی الظہر مع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم + گفت جابر بودم من کہ میگزاردم نماز پیشین را با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم + فآخذ قبضۃ من الحصی + پس میگرفتم مشتی را از سنگریزہ ہا + لیبرد فی کفی + تا سرد گردد در مشت
اضعہا لجبہتی اسجد علیہا + می نہادم زیر پیشانی خود در حالتیکہ سجدہ میکنم بران + لشدۃ الحر + میکردم این فعل از جہت سختی گرما + از ینجا معلوم شود کہ این مقدار فعل
عفو ست در نماز و کثیر ہم نیست زیرا کہ میگرفت آنرا بیک گرفتن + رواہ ابو داود و روی النسائی نحوہ + وعن ابی الدرداء قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

یصلی + گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالیکه نماز میکند فسمعناه یقول پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید + اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم
قال العنک بلعنة الله + پس گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثلاثا سه بار گفت این قول را + وبسط یده کانه یتناول شیئا + و فراخ کرد آنحضرت
دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من الصلوٰة قلنا پس آنگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز گفتیم یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوٰة شیئا
لم نسمعک تقوله قبل ذلک + بتحقیق شنیدیم ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیده بودیم ترا که میگفتی آنرا پیش از آن ورأیناک بسطت یدک + و دیدیم ترا که فراخ کردی
دست خود را + قال ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب من نار + گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است آورد شعله را از آتش درخشان فی الصراح شهاب درخش
آتش لیجعله فی وجهی + تا بگرداند آنرا و برنهد بروی من + فقلت + پس گفتم + اعوذ بالله منک ثلث مرات + سه بار + ثم قلت + پس گفتم + العنک بلعنة الله
التامة + لعنت میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است + فلم یستأخر + پس پس نرفت و دور نشد + ثلث مرات + این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم
ثم اردت اخذه + پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ ان آخذه + والله لولا دعوة اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة + بخدا
سوگند که اگر نمیبود دعای برادر ما سلیمان است که تسخیر جن اختصاص او بتصرف در ایشان که هر آینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردند بوی خردان
اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت ولیکن آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درین جا ابلیس و میگویند که تصرف و تسخیری
که سلیمان علیه السلام او را بود در جن بود نه در ابلیس جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان او را نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و دیوان
گفت که مراد از ابلیس اینجا شیطانی دیگر است که از جن است و ابلیس اسم جنس باشد بمعنی نومید از رحمت حق + رواه مسلم + عن نافع قال
ان عبد الله بن عمر مر علی رجل وهو یصلی + روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی در حالی که آن مرد نماز میگزارد فسلم علیه
پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فرد الرجل کلاما + پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکه متعارف است + فرجع الیه عبد الله بن عمر فقال له + پس
برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را اذا سلم علی احدکم وهو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیده + وقتیکه سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگزارد
پس باید که جواب سلام وی بکلام ندهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت + رواه مالک + باب السهو + و در بعض نسخ باب سجود السهو
و نسیان و غفلت و بی خبر آمدن آدمی از چیزی که در رو است و رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال
و در انچه متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده
پس چاره نیست از قائل شدن بآن و صدور سهو ازان حضرت هم لازم می آید بلکه متضمن حکمت است و تحقیق از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشان است
بتشریع احکام و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن + و اگر چه وجود سهو بقول اعتبار باشد چنانکه تمام امیر مؤمنان که سهو کنند در
و اثبات برکت سجده اما وقوع سهو ازان حضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید دانست که وقوع سهو و نسیان
آنحضرت از اعلی مقام است لا بعد از مرتبه اشتغال استغراق در مقامی خواهد بود که درست بقول زوال در آن وقت است الفصل الاول
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام یصلی جاءه الشیطان + بدرستیکه یکی از شما چون ایستد که نماز میگزارد می آید
او را شیطان فلبس علیه + پس می پوشد شیطان کار بر وی و خلط میکند و در شک و شبهه می افگند او را و لبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی
و آمیختن یکی با دیگر و بفتحتین و لبس بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید مفید مبالغه و تکثیر است + حتی لا یدری کم صلی + تا آنکه در نیابد که چند رکعت

گزارده است فاذا وجد ذلک فلیسجد سجدتین وهو جالس و چون بیابد آن لبس شک را یعنی از شمار لبس باید که سجده کند دو سجده در حال آنکه نشسته
است متفق علیه بدانکه این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک متردد است که
اینست یا آن گویا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن تلبیس شیطان اما در سهو و نسیان افتاده از غایت استغراق
و از اینجا معلوم میشود که شک نیز حکم سهو است و در وجوب سجدتین و حکم تفصیل در حدیث آینده بیاید و عن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است
[illegible] عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از شما در نماز خود
فلم یدر کم صلی پس نداند که چند رکعت گزارده است ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک
در وی است ولیبن علی ما استیقن و باید که بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد
ثم یسجد سجدتین پس باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و از اینجاست
اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد ازان فائده سجدتین بیان میفرماید
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار
رکعت بود و چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم رکعت اند مر مصلی را
یعنی این پنج رکعت با این دو سجده در حکم شش رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لاربع و اگر گزارده است رکعت دیگر را جهت بنا نهادن بر سه برای تمام کردن چهار را
چنانکه در واقع هم سه رکعت بوده پس بدین رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشد این دو سجده خوار گردانیدن و بینی بر خاک
مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجدتین ترغیم شیطان
است که شک انداخت و اعتبار نیافت و مصلی برغم او سجده کرد رواه مسلم ورواه مالک عن عطاء مرسلا [illegible]
عن عطاء مرسلا و روایت کرده این حدیث را مالک از عطاء بن یسار بطریق ارسال یعنی بی ذکر ابی سعید و در روایت وی شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته
که در روایت مسلم مذکور شد بجنس واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه در حس معلوم
شد بتشریح بدانکه ظاهر این حدیث دلالت دارد که در صورت شک بنا بر اقل نهد که متیقن است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است
و در هدایه میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک اول بار بود یعنی شک کردن عادت
او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن جانب احد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند
زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصل مقرر است در شریعت چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه و روایت حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب وارده
و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت اگر چنین کرده نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در
اعاده در صورت کثرت شک اعتبار حرجی عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام اینست که درین باب
سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیلق الشک دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که در بنا

مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس رجوع کرد ابوحنیفه میان این دو حدیث بحمل اول بر عروض شک را اول بار و ثانی بر صورت
وقوع تحری بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحری این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم رضی الله عنه والله اعلم

وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا + روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزارد نماز ظهر را پنج رکعت
فقیل له + پس گفته شد مر آن حضرت را ازید فی الصلوة + آیا زیاده کرده شده در نماز که چهار رکعت بود پنج حکم شد + فقال وما ذاک + گفت
وچیست این پرسیدن شما و برای چه می‌پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گزارده ام + قالوا صلیت خمسا + گفتند گزاردی پنج رکعت + فسجد
سجدتین بعد ما سلم + پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن وفی روایة قال + ودر روایتی آمده است که فرمود + انما انا بشر مثلکم انسی کما
تنسون + جز این نیست که من آدمی ام مانند شما فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما + فاذا نسیت فذکرونی + پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا + واذا شک احدکم
فی صلوته فلیتحر الصواب + پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن + فلیتم علیه + پس باید که تمام کند
بنا بر غالب ظن ثم لیسلم + پس بعد از آن باید که سلام گوید + ثم یسجد سجدتین + پس باید که سجده کند دو سجده + متفق علیه + درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست
ومراد آن است یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه
در صورت گزاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده اخیره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای رکعت
خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و نفل کند خامسه را و اگر کرده است قعده اخیره و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده
است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و نفل است سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب آن در شرح گفته شده است فتدبر +

وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله + ابن سیرین یکی از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده
است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گزارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد احدی صلوتی العشی + یکی از دو نماز شبانگاه
را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال + گفت ابن سیرین + قد سماها ابوهریرة ولکن نسیت انا + تحقیق نام برده بود
آن نماز را ابوهریره ولیکن فراموش کردم من + قال فصلی بنا رکعتین + پس بگزارد آنحضرت با ما دو رکعت + ثم سلم + پس سلام داد یعنی سهوا و
برنخاست برای رکعت سوم + فقام الی خشبة معروضة فی المسجد + پس ایستاد آنحضرت بسوی چوبی که بعرض نهاده شده بود در مسجد و در
بعضی از نسخ مشکوة لفظ فی المسجد نیست ولیکن در بخاری هست + فاتکأ علیها + پس تکیه کرد بران چوب + کأنه غضبان + گویا وی خشم گرفته
آنحضرت خشم گین است + ووضع یده الیمنی علی الیسری + و نهاد دست راست خود را بر دست چپ خود + وشبک بین اصابعه + و در یکدیگر در آورد انگشتان
خود را + ووضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری + و نهاد رخساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود + وخرجت سرعان الناس
من ابواب المسجد + و بیرون آمدند شتابندگان مردم از درهای مسجد ... 
اند و مراد ایشان اند که بعد از گزاردن نماز زود بیرون روند ... و توقف نکنند ... آیند ... وفی القوم ... نماز
نیز میگزارند + فقالوا + پس گفتند صحابه ... آنحضرت ... سلام داد ... اقصرت الصلوة + آیا کوتاه شده یا کوتاه

کرده شد نماز و قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت ست یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد + وفی القوم ابوبکر و عمر + و
در میان صحابه که حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما نیز بودند فهابا ان یکلماه + پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آنحضرت را از اینکه
بپرسند او را از حقیقت حال و هیبت شرح آن بزرگی و داشتن چنانکه از بادشاه هیبت میباشد و از ترس و خوف + وفی القوم رجل فی یدیه طول + و در میان
صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از ذیبت + یقال له گفته میشد او را + ذو الیدین + خداوند دو دست و بعض گویند که از انجهت ذو الیدین
میگفتند که بهر دو دست کار می کرد و بعض گویند از انجهت که دو لیس داشت و مضمون حدیث صریح ست که وجه تسمیه ان را ابودن شهاست و نام او
عمیر بن عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعض گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعض گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذو الشمالین
گویند و بعض گویند خرباق نجیز ذو الیدین ذو الشمالین و قیل غیر ذلک والله اعلم + قال + گفت این مرد که ذو الیدین ست + یا رسول الله انسیت ایا
فراموش کردی سهو شد ترا + ام قصرت الصلوة + یا کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز + فقال لم انس ولم تقصر + پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام
نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شد نماز + فقال اکما یقول ذو الیدین + پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه ایا واقع این چنین ست که میگوید ذو الیدین + فقالوا
نعم + پس گفتند آری همچنین ست که وی میگوید + فتقدم و صلی ماترک + پس پیش رفت آنحضرت و بگزاردن دو رکعت را که مانده بود و نگزارده + ثم سلم + پس
سلام داد + ثم کبر + پس تکبیر برآورد + و سجد مثل سجوده او اطول + و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا درازتر از ان بجهت امتداد از وقوع تقصیر
و مشاهده عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه + ثم رفع رأسه و کبر + پس برداشت سر از سجده و تکبیر گفت + ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول + پس تکبیر
گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از ان + ثم رفع رأسه و کبر + پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است
فرموده + فربما سألوه + بسا بود که پرسیدند ابن سیرین را که بطریق استفهام گفتند + ثم سلم + یعنی ایا گفت
ابوهریره ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام + فیقول + پس میگفت ابن سیرین + نبئت ان عمران بن حصین
قال ثم سلم + آگاهانیده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته ست ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم و لیکن
مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده ست در حدیث خود ثم سلم گفته ست و آنکه من در حدیث ابی هریره ثم سلم ذکر کرده ام از حدیث
عمران بن حصین ست که در اینجا در آورده ام و در روایتی آمده ست که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست التشهد در حدیث
ابی هریره و لیکن من شنیده ام که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین که تشهد بیاید + متفق علیه و لفظه للبخاری و فی اخری لهما + و
در روایت دیگر بخاری و مسلم را + فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدل بخاری لفظ + لم انس ولم تقصر + این لفظ آمده ست + کل ذلک لم یکن + هیچ چیز از
نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده ست که + فقال + پس گفت ذو الیدین قد کان بعض ذلک + تحقیق بود یکی از این دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول الله
و این تفسیر حدیث را در بیان علوم اهل حدیث کلام طویل ست و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمام آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد و لیکن در اینجا دو کلام
هست که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان این اخبار ست بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز
سهو در اخبار بر خلاف واقع اشکال ست دوم آنکه در اتمام صلوة و صحت آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض گفته اند در
جواب اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال اخباری ست که متعلق باشد بتبلیغ شرایع و احکام وحی نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف ست

زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و منقصت ست اگرچه نه عمدا بود و واجبست تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان
و همین ست مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است و این اشبه
یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق ست و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که مفسد نماز ست
بر تقدیر یست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان چنانکه مذهب شافعی ست و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر
آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و ایشان را حکمی مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفی نیست و جواب که در جاری نیست بر مذهب
حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلقا مفسد نماز ست پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال ست در نماز
و در اینجا کلام ست مذکور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز ست مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد
از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه ست، والله اعلم. **وعن عبدالله بن بحینة** بضم موحده و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبدالله ست چنانکه
مشهور ست و نام پدر او مالک ست و در بعض اسانید عبدالله بن مالک ابن بحینه ست بتنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک نگردد
صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین مات فی امارة معاویة. ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت
گذارد با صحابه نماز پیشین را. فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس. پس استاد آنحضرت در دو رکعت اولی نه نشست و نکرد قعده اولی. فقام الناس معه
پس استادند مردم با آنحضرت. حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه. تا آنکه چون گذارد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر وهو جالس
تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته ست. فسجد سجدتین قبل ان یسلم. پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید. ثم سلم. پس سلام داد و از نماز بر آمد
متفق علیه.

**الفصل الثانی**

**عن عمران بن حصین** ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم فسها. روایت ست از عمران بن حصین صحابی مشهور
ست و احوال وی در رساله اسماء نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد. فسجد سجدتین. پس سجده کرد دو سجده برای سهو. ثم تشهد
ثم سلم. پس تشهد خواند پس سلام داد. درین حدیث تعیین موضع سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق
مذهب ماست و مذهب امام احمد نیز همین ست و بعض مالکیه و شافعیه نیز هم برین اند و اختلاف ست که صلوة و دعا که در تشهد آمده ست در تشهد که
پیش از سجده است بخواند یا در آنکه بعد از وست. اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی ست و در هدایه گفته صحیح همین ست و در بعضی از شروح هدایه
گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب. از جهت تفرد راوی وی بزیادة تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم
گفته است که این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین و بیهقی و ابن عبدالبر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا. **وعن المغیرة بن شعبة** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین. چون ایستاد امام در دو رکعت و قعده نکرد. فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس. پس اگر یاد آورد که قعده نکرده
است پیش از برابر شدن تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعضی گفته اند که
سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند. وان استوی قائما. و اگر تمام ایستاد. فلا یجلس ویسجد سجدتی السهو. پس باید که ننشیند و سجده کند دو سجده سهو
رواه ابوداود وابن ماجه. و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام ست [illegible] ظاهر مذهب آنست که اگر به قعود اقرب بود بر گردد و [illegible]

و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و نه نشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سرینها و زانوها برداشت به قیام اقرب است و اگر نه به قعود و بعض گفته اند معتبر برداشتن زانوهاست شیخ ابن الهمام گفته اعتبار قرب و بعد روایتی ست از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود است و هو الاصح

**الفصل الثالث** عن عمران بن حصين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى العصر و سلم في ثلث ركعات + آنحضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت + ثم دخل منزله + پس در آمد منزل خود را + فقام اليه رجل يقال له الخرباق + پس برخاست و در رفت بسوی آنحضرت مردیکه گفته میشود او را خرباق و كان في يديه طول + و بود در هر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذو الیدین است که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ + فقال + پس گفت یا رسول الله فذكر له صنيعه پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آن حضرت را که کرد یعنی سلام دادن در سه رکعت + فخرج غضبان يجر رداءه + پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالی که می کشید ردای مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که سبب خشم چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم باسراره + حتى انتهى الى الناس فقال + تا آنکه رسید آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود + اصدق هذا + آیا راست میگوید این مرد + قالوا نعم + گفتند آری راست میگوید + فصلى ركعة + پس گزارد آن حضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و سهو کرده بود + ثم سلم + پس سلام داد + ثم سجد سجدتين + پس سجده کرد دو سجده برای سهو + ثم سلم + پس سلام داد و از نماز برآمد + رواه مسلم + پوشیده نماند که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی هریره که گذشت از دو جهت یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل در وجه ثانی خود ممکن است که هر دو واقع باشد ابوهریره یکی را ذکر کرده و عمران بن حصین دیگری اما مخالفت در وجه اولی صورت اجتماع ندارد از این جهت حکم کرده اند که واقعه متعدد است در هر دو واقعه متکلم ذو الیدین باشد والله اعلم

و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول + شنیدم آنحضرت را میگفت + من صلى صلوة يشك في النقصان + کسی که بگزارد نمازی را که شک کند در نقصان چنانکه شک کرد در رباعی که سه گزارده یا چهار + فليصل حتى يشك في الزيادة + پس باید که بگزارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت وا دارد پس رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد که فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت + رواه احمد + بدانکه سهو از آنحضرت در چند موضع واقع شده اول از قعده اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین واقع شده سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجده سهو برای آن واجب گردد و اصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم شد که آنحضرت در بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر است که فعل آنحضرت گاهی چنان بوده گاهی چنین هر دو جائز باشد ولیکن بنا بر اسباب ثمره تفرق افتاد امام شافعی در همه جا قبل السلام گوید و احادیث را که وارد شده اند در وی ترجیح نماید بلکه دعوی کنند که احادیث وارده در سجده بعد السلام منسوخ اند و گویند آخر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد والله اعلم و امام اعظم در همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارده در وی و قوت آنها

ودر کتب ستّه از عبدالله بن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبدالله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا
ذکره الشیخ ابن الهمام ونیز ابوداود وابن ماجه واحمد وعبدالرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم
وچون فعل وقول متعارض آمده تمسک بقول کردیم وقول اقوی است از فعل نزد امام ابوحنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده وشمنی گفته که این
قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص وعبدالله بن مسعود وعمار بن یاسر وابن عباس وابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین وامام
مالک گوید هرجاکه سهو بنقصان است سجده قبل السلام کند وهرجاکه بزیادت است بعد از سلام واگر جمع کرده هردو سهو سجده کند هردو را قبل از سلام
ومزنی وابوثور از ائمه شافعیه هم برین قائل اند وابن عبدالبر گفته که قول مالک اوفق بنظر عقل است زیراکه در صورت نقص جبر نقصان است پس
باید که داخل اصل صلوٰة باشد ودر زیادت ترغیم شیطان است ودرین سخن نظر است ومذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد ودر هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد وگفته اند که این اقوی اقوال است
ونقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم میکردیم که سجده قبل از سلام
باید کرد وباید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت واولویت است نه در اصل جواز اختلاف
نه صریح هم فی کتب الائمة الاربعة واما بودن سلام یکی یا دو اول قول محمد است ومختار فخرالاسلام گفته است که متابعت ... در تحقیق
بجانب یمین ودر هدایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد واختیار شمس الائمه این است بعد از آن اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو آن
مذکور است در بعض احادیث ومذهب ما اینست چنانکه گذشت **باب سجود القرآن** اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما
برانند که واجب است وامام مالک وشافعی واحمد برانند که سنت وفعل آن افضل از ترک است ودر روایتی از امام احمد نیز
واجب است اگر در نماز باشد وحجت وجوب آیات واحادیث است که در ذم ترک آن واقع شده وتاکید مبالغه که در ادای آن ورود یافته مگر
که سجده جزء صلوٰة است که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلیل قطعی نیست بخبر واحد
قائل شدیم نه فرضیت وتمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سوره والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم وسجده نکرد وجواب آن آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد ونیز تواند که قرائت در وقت
مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی خلاف است والله اعلم وطهارت
شرط است در سجده تلاوت واز هیچکس خلاف دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد وهیچ یکی از علما
درین حکم براه موافقت او نرفته الا الشعبی نیز میگویند که گاهی شعبی ... میرفت واشاره بسجده میکرد بغیر جهت قبله بی وضو میگذشت کذا قال الشیخ
وبعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سامع که اتفاقا بی قصد استماع بگوش رسیده واجب نگردد وبعض گویند که اگر قاری سجده
نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع واین از امام مالک نیز روایت کرده اند وبعض گفته اند که وجوب نسبت بقصد است
که قاری قصد قرائت کند نه بقصد قصه وحکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند ومذهب ما وجمهور ائمه برانند که واجب است بر قاری وبر سامع مطلقا
بشرائط صلوٰة وهو المختار + **الفصل الاول** + عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم سجده کرد آنحضرت بسوره نجم

آیت سجده وارد + وسجد معه المسلمون والمشرکون + وسجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران والجن والانس و جنیان و آدمیان مراد همین
جن وانس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکبیر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده
باشد + رواه البخاری + و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکرگزاری نعم عظیمه وی سبحانه که معدود اند
در اول سوره و سجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت و امتثال مر اتیان شکر و سجده مشرکان بجهت سماع اسمهای آلهه ایشان بود از لات و عزی
و منات یا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عزوجل چنانکه تاب طاقت اختیار باطل
شد و اتیه سجود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر آن کسیکه اشقی و اطغی قوم بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت این قدر
بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درینجا قصه ایست از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولع اند بذکر غرائب
و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح
ایشان کرد و گفت + شعر + تلک الغرانیق العلی + و ان شفاعتهن لترتجی + یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان باواز بلند
مشابه صوت شریف آنرا از پیش خود خوانده مشرکان را شنوانده و سجده مشرکان ازین جهت بود و گفتند اکنون محمد مدح آلهه کرد و ما را با وی نزاعی
نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق یکیست اینها شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این قصه عقلا و نقلا
بوجوه باطل و موضوع است و کلام درین بسیار است پاره از آن در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل + وعن ابی هریرة قال
سجدنا مع النبی + گفت ابو هریره سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرء باسم ربک + پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و
مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس
رضی الله عنهما بیاید + رواه مسلم + وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرء السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه ما نزد وی بودیم فیسجد ونسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت
و سجده میکردیم ما با وی فنزدحم پس انبوه میکردیم حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه تا آنکه نمی یافت یکی از ما برای پیشانی خود جائیکه سجده کند بران + متفق علیه + پوشیده نماند که
این همه مبالغه و تاکید اجماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودی این همه ازدحام بر آن چه کردندی + والله اعلم + وعن زید
ابن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها + گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورهٔ والنجم را پس سجده
نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم شد و دانسته
باشد آوردن آن + متفق علیه + وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود + ابن عباس گفت که سجده سورهٔ ص نیست از سجده های که امر کرده
شده باشد بدان و عزیمت در اصل قصد قلب شیء فی الصلاح عزم بالفتح والضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس از آن استعمال
کرده شد در امر حتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالنص + وقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها + و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در ان
گفته اند که سجده کردن آنحضرت در ان بجهت شکر نعمت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سجده کرد برادرم داود بجهت قبول توبه و ما سجده میکنیم شکر را + وفی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس اسجد فی ص مجاهد که از تابعین است و از
فقهای مکه و قراء ایشان است و از اعلام علما و شاگرد ایشان است و قرآن پیش ابن عباس عرض کرده بود مات سنة اربع و مائة گفت گفتم من ابن عباس را

را با سجده کنم در سوره ص فقرأ پس خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داؤد وسلیمان حتی اتی تا آنکه آمد ورسید باینجا که فرموده است حق تعالی ولم کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن وپیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم از جمله آن کسانی ست که امر کرده شده اند که اقتدا کند بایشان پس سزاوار بود که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد وآنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما را نیز باید کرد رواه البخاری اگر گوئی نسبت اقتدا وتبعیت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد وحال آنکه وی مقتدی ومتبوع وافضل واکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر وتاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت واکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع وعامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع وشامل کمالات همه بود وافضل واکمل همه گردد وهمه ذیت خوبی وناز وکرشمه حرکات وسکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری علیه افضل الصلوات والتسلیمات واتمها واکملها واین حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجده ص وآن نزد ما ونزد مالک ونزد احمد در روایتی واجب ست چنانچه سائر سجدات قرآنی واین حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب نهایت آنکه بیان کرد سبب سجده داؤد را که از جهت قبول توبه بود وسبب سجده خود را که از جهت شکر قبول توبه داؤد وموافقت وی بود وسجده بمتابعت آنحضرت واقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان ودر حقیقت همه عبادات از فرائض وواجبات بجهت شکر نعمت وامتثال امر واتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وقول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب آن از آن قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب که مذکور شد والله اعلم وامام احمد از ابوبکر بن عبد الله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص می نویسم وچون بآیت سجده رسیدم دوات وقلم وهرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد از آن سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بوجوب بران مشتمل سائر سجدات شد واستقرار یافت بران اگرچه در اوائل از عزائم بود وظاهر شد که این حدیث ابن عباس رضی بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام.

## الفصل الثانی

عن عمرو بن العاص قال اقرأه ودر بعض نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید ودانانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از انجمله سه سجده در مفصل که از سوره حجرات تا آخر قرآن بیان مفصل واختلاف در مبدأ آن در کتاب الصلوٰة گذشت وسه سجده در مفصل یکی در آخر سوره والنجم دوم در اذا السماء انشقت سوم در سوره اقرأ وفی سورة الحج سجدتین وخوانانید در سوره حج دو سجده یکی در آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الآیة ودوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابوداؤد وابن ماجة بدانکه ائمه اتفاق دارند که مجموع سجدات قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی ودر قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست وامام ابوحنیفه قائل است بسجده ص وقائل نیست بسجده دوم حج ومیگوید مراد بآن سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا وامام شافعی وامام احمد برعکس ودر روایتی از امام احمد پانزده است باثبات سجده ص ودوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست وگفته اند که حدیث عمرو بن عاص ضعیف است وصلاحیت احتجاج ندارد وبعضی از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبه بن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان فیها سجدتین فضیلت داده شده سوره حج باینکه در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم یسجدهما فلا یقرأها

وهرکه سجده نکند هر دو سجده را پس گویا نخوانده هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر + رواه ابوداود والترمذی + واین حدیث ضعیف است
چنانکه گفت + وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی + وگفت ترمذی این حدیثیست که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکی از راویان وی ابن لهیعه است ودر ضعیف
است اگرچه از ائمه حدیث ست ولیکن در آخر عمر خللی وخلطی بحفظ وی راه یافت که بسبب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت + وفی المصابیح فلا یقرأها
کما فی شرح السنة + وواقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأهما بضمیر تثنیه که راجع باین دو سجده است فلا یقرأها بوحدت ضمیر که عاید بسوره است
ودر شرح السنة نیز همچنین ست ودر اینجا مبالغه بیشتر ست که دلالت میکند بر آنکه هرکه هر دو سجده نکند گویا تمام سوره نخوانده وترک سجده مفوت ثواب
قرائت تمام سوره است وعن ابن عمر رضی ان النبی + وروایت است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای
رکعت نماز پیشین سجده تلاوت + ثم قام فرکع + پس برخاست ایستاد از سجده پس رکوع کرد + فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة + پس دانستند واعتقاد کردند صحابه
که آنحضرت خوانده سوره الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است واین اعتقاد نه از مجرد سجده کردن وی ایستادن برکوع رفتن حاصل شد بلکه
آیتی از سوره شنیده که بدان دانستند که این سوره خوانده وآنحضرت گاهی آیتی از سوره می شنوانید تا بدانند که فلان سوره خوانده یا بی اختیار
از جهت غایت شوق وحضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القرائة گذشت + رواه ابوداود + وظاهر حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن
وبرخاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت واین جائز ست ونیز جائز ست که باقی سوره بخواند بعد از ان برکوع برود وغایت آنکه بر تقدیر اول
قرائت بعض سوره لازم می آید وآن فی الجمله جائز ست واز اینجا لازم نمی آید که قیام برکوع مقام سجود قرائت جائز نباشد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه
است زیرا که آن نزد وی حسب [illegible] ست اگرچه بکند رواست فافهم وعنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر
بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را + فاذا مر بالسجدة کبر وسجد وسجدنا معه + پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت وسجده میکرد وسجده میکردیم
ما با وی این معلوم شد که سجده بر قاری وسامع هر دو واجبست + رواه ابوداود وعنه انه قال ان رسول الله + وهم از ابن عمرست که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قرأ عام الفتح سجدة + خواند در سال فتح آیت سجده را + فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه + منهم الراکب والساجد علی
الارض + بعضی از سجده کنندگان سوار بودند وبعضی سجده کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یده + تا آنکه سوار تحقیق سجده میکرد بر دست خود [illegible]
که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده باشند ولفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه بر دست سجده میکردند فافهم + رواه
ابوداود ودر این فتح جز آن واقع است که آنحضرت سوره والنجم خواند ومسلمانان وکافران همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که اسجاد در سال [illegible]
مشرکان یکی بود که کفی از خاک وسنگریزه گرفت وبر جبهه خود زد وگفت بس ست مرا این [illegible] در مقام فتح مشرکان سجود نبودند آن قصه در مکه پیشتر
[illegible] وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة + روایت است از ابن عباس که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سجده نکرد در چیزی از مفصل از ان باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از ان بمکه سجده کرده بود وتمام آمد میان از مسلمانان
وکافران [illegible] با وی سجده کردند + رواه ابوداود + واین حدیث مخالف حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در
اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک + واسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت وگفته اند که حدیث ابی هریره اصح وارجح است
[illegible] کرده اند سجده را در مفصل مثبت مقدم است بر نافی وعن عائشة رضی قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل

گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت ومیخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا را + سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره + سجده کرد روی من برای ذات
آنکسی که پیدا کرد او را وشگافت شنوایی او را وبینایی او یعنی گوش وچشم را که شگافها اند قوت سمع وبصر در اینجا نهاده + بحوله وقوته + سجده کرد بتقدیر
وتوانائی وتوفیق او وتقییدش بلیل اتفاقی ست که عائشه این دعا را از آنحضرت در شب شنیده وگفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق
سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب بلکه در روز نیز آمده وخواندن این دعا نیز مروی ست در سجده طلعت نفسی فاغفرلی وخواندن این تسبیح نیز آمده سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ صلوة کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوة افضل است
وچون در آنجا کفایت کند در اینجا بطریق اولی کند وباوجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از دعا خصوصا در سجدهٔ تلاوت
خواندن آن در وی اولی وانسب خواهد بود + رواه ابوداود والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * وعن ابن عباس قال جاء رجل
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال + گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه پس گفت + یا رسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی
خلف شجرة + دیدم من خود را امشب در حالی که من در خوابم گویا نماز میکنم در پس درختی + فسجدت + پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت + فسجدت الشجرة
لسجودی + پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من بجهت سجده کردن من + فسمعتها تقول + پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این
دعا را + اللهم اکتب لی بها عندک اجرا + خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را + وضع عنی بها وزرا + ودفع کن از من بسبب وی گرانی بزه را + و
اجعلها لی عندک ذخرا + وبگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره + وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود + وقبول کن از من چنانکه پذیرفته
سجده را از بندهٔ خود که داود است علیه السلام + قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة + گفت ابن عباس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب
از آن مرد آیت سجده را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وجهی دیگر که خواندن آیت اتفاق افتاده + ثم سجد + پس سجده کرد + فسمعته وهو یقول مثل
ما اخبره الرجل عن قول الشجرة + پس شنیدم آنحضرت را در حال آنکه وی میگفت مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت + رواه الترمذی وابن
ماجه الا ان ابن ماجه لم یذکر وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود + روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجه الا آنکه ابن ماجه ذکر نکرد [illegible] معلوم نمیشود که آن حضرت سورهٔ ص
خوانده یا سورهٔ دیگر [illegible] ذکر این لفظ [illegible] آیت سجده [illegible]
احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اول مطلق [illegible] آیات سجده [illegible] وقال الترمذی هذا
حدیث غریب + وترمذی گفته است که این حدیث [illegible] غریب * الفصل الثالث * عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم
قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه + روایت است از عبد الله ابن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد [illegible] وسجده کرد کسی که با وی بود
غیر ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا + مگر آنکه پیری از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک [illegible]
آنرا بسوی پیشانی خود وگفت بس است مرا همین مقدار از سجده [illegible] آنکه [illegible] سجده کردند + قال عبد الله
فلقد رأیته بعد قتل کافرا + گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر را بعد از این که کشته شد در حالتی که کافر [illegible] گفته اند که آن [illegible]
بود بفتح لام کشته شد روز بدر [illegible] برادر ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود در روز احد وبعضی گفته اند
که عقبه بن ربیعه بود وبعضی گفته اند ولید بن مغیره وبعضی گفته سعید بن العاص وقول اول اصح است واز این جا معلوم شد که این [illegible]

همین از قضیه فسخ مکه است از جهت عدم وجود این گفتگو در هنگام فتح * متفق علیه و زاد البخاری فی روایة وهو امیة بن خلف * این حدیث متفق
علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از سنگریزه یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیه بن خلف بود پس معلوم شد که معتمد و مختار
همین است چنانکه گفتیم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص و روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سوره ص
وقال سجدها داود توبة * و گفت آنحضرت که سجده سوره ص را داود یعنی در قضیه که در سوره ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را
بجهت توبه و استغفار از تقصیری که از وی واقع شده بود * ونسجدها شکرا و میکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگذاری قبول توبه داود زیرا که انبیا صلوات
الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حکم پدر مشفق دارد نسبت با ایشان پس بما
حاصل میگردد مراد ازین ذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور * رواه النسائی

## باب اوقات النهی

باب در بیان اوقاتی که نهی کرده
شده است از نماز گزاردن در آن و این شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استواست و دو وقت
دیگر هست مکروه است در آن که ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن سه وقت جائز نیست نماز نه ادا و
نه قضا اگر عصر یومه نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و و نماز جنازه وقتیکه حاضر گردد درین اوقات و در سجده تلاوت چون خوانده شود درینها واجب
هست و جائز است در وقت دیگر و شروع در نفل جائز است ولیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده بر آید و قطع افضل است
کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازه
چون حاضر گردد و تحیة المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید و تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جائز نبود
زیرا که این داخل تحری این اوقات است و این بحکم حدیث ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جائز است صلوة کسوف از جهت خوف فوات بخلاف رکعتین
بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز کراهت نزد ما شامل است تمام ازمنه و امکنه را نزد شافعی
و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جائز است و در مکه معظمه نیز جائز است در همه اوقات و نزد امام احمد جائز است رکعتین طواف بعد
از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وی در روایت است و امام مالک گفت در نیافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند
و میگذاردند نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح مر محرم راست والله اعلم

## الفصل الاول

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها * باید که طلب نکند
و قصد ننماید یکی از شما پس بگزارد نماز نزد بر آمدن آفتاب باید که نگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق
تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای نماز آن را سزاوارتر و لائق تر
پنداشته میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جائز نبود و اگر اتفاقا بود جائز است و ما میگوییم که مقصود
از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات مطلقا * وفی روایة قال * و در روایتی چنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت
اذا طلع حاجب الشمس * چون برآید ابروی آفتاب او وقت طلوع است که چون گوشه از آفتاب می برآید مشابه به ابرو می باشد و در قاموس گفته که
حاجب الشمس ناحیه از آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی * فدعوا الصلوة * پس بمانید نماز را و نگزارید آن را * حتی تبرز * تا آنکه پیدا شود

وبیرون آید تمام قرص آفتاب واگر تا بلند گشتن آفتاب بمقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید + واذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند
ونا پدید گردد کرانۂ آفتاب فدعوا الصلوٰة حتی تغیب پس بمانید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی + ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها + و نگاه ندارید
نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگزارید نماز در وقت
طلوع و غروب + فانها تطلع بین قرنی الشیطان + زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت
و ذکر غروب نکرد اکتفاءً و اختصاراً + متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن
سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در ان سه ساعت + او نقبر فیهن موتانا یا دفن کنیم درین سه ساعات مردهای
خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است و الا دفن کردن مرده ها را و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه
ساعت کدام ست + حین تطلع الشمس بازغة + یکی هنگام اول برآمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب در ابتدای برآمدن وی آید + حتی ترتفع +
تا آنکه بلند گردد بمقدار یک نیزه + وحین یقوم قائم الظهیرة + دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا آفتاب
حتی تمیل الشمس + تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال + وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب + سیوم هنگام میل کردن
آفتاب برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود + رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوٰة
بعد الصبح حتی ترتفع الشمس + نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب + ولا صلوٰة بعد العصر حتی تغیب الشمس و نیست نماز بعد از نماز
دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوٰة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام + متفق علیه وعن عمرو بن عبسة
بفتحات عین و سین مهملتین صحابی مشهور است احوال شریف وی و قصۂ ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است + قال قدم النبی صلی الله
علیه وسلم المدینة + قدوم آورد آنحضرت مدینه را + فقدمت المدینة فدخلت علیه فقلت اخبرنی عن الصلوٰة پس قدوم آوردم من نیز
پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب + فقال + پس گفت آنحضرت + صل صلوٰة الصبح + بگزار نماز بامداد
را ثم اقصر عن الصلوٰة حین تطلع الشمس حتی ترتفع + پس باز آی از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد + اقصر بفتح همزه امر است از
اقصار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت بران میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است ازان میگویند قصرت بی همزه این چنین است
استعمال عرب + فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان + زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتیکه طلوع میکند میان دو قرن شیطان + وحینئذ
یسجد لها الکفار + و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران + ثم صل + بعد ازان بگزار نماز نفل هرچه خواهی + فان الصلوٰة مشهودة + زیرا که نماز
درین وقت یا مطلق حاضر میشوند در او ملائکه یا گواهی میدهند بدان برای مصلی و قول او + محضورة + بضاد معجمه بمعنی اول تاکید و تکریر است
و در روایتی مشهودة مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند در او ملائکه و می نویسند در نامۂ اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است + حتی یستقل
الظل بالرمح + تا آنکه کم میشود سایه در نیزه که خلانیده میشود در زمین میرسد غایت قلت را چنانکه در وقت استوا میباشد و استقلال بمعنی ارتفاع نیز
آمده یعنی بلند میشود سایه بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده و مآل بمعنی هر دو عبارت یکیست یا محمول بر قلب
است + ثم اقصر عن الصلوٰة + پس باز آی از نماز + فان حینئذ تسجر جهنم + پس بدرستیکه درین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود

وتافته بشود دوزخ وتسجر بتخفیف وتشدید هر دو روایت آمده است + فاذا اقبل الفیئ فصل + پس چون پیش آید سایه زوال پس بگزار نماز ظهر و هرچه

خواهی از نوافل + فان الصلوة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر + تا آنکه بگزاری نماز دیگر را + ثم اقصر عن الصلوة حتی تغرب الشمس + پس باز آی از

نماز تا آنکه فرو رود آفتاب + فانها تغرب بین قرنی الشیطان + زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان + وحینئذ یسجد لها الکفار +

و درین هنگام سجده میکنند مر او را کافران + قال قلت گفت عمرو بن عبسه گفتم + یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه + ای پیغمبر خدا پس بیان کن

وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن + قال + گفت آنحضرت + ما منکم رجل یقرب وضوءه بفتح واو نیست هیچ مردی که نزدیک گرداند آب وضوی خود را

اشارتست باهتمام او در امر طهارت تا بنفس خود متعهد احضار و تهیئ آن میگردد و مشقت میکشد و غیری را در عبادت مولی شریک نمیگرداند

فیمضمض و یستنشق + پس آب در دهن و بینی میکند + فیستنثر + بثاء مثلثه بعد نون و تاء فوقانیه بعد سین استنثار برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل

بیتوتت شیطانست چنانکه در باب فصل وضو گذشت + الا خرت خطایا وجهه و فیه وخیاشیمه + مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او و بینی

باطن روی و دهان و بنهای بینی او و خرت بخای معجمه و تشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان نیز روایت است +

ثم اذا غسل وجهه کما امره الله + پس چون بشست ظاهر روی خود را بر آن وجهی که امر کرده است او را خداوند تعالی + الا خرت خطایا وجهه من اطراف

لحیته مع الماء + مگر آنکه می افتند گناهان روی وی از کرانهای ریش وی همراه آب + ثم یغسل یدیه الی المرفقین + پس میشوید هر دو دست

خود تا هر دو آرنج + الا خرت خطایا یدیه من انامله مع الماء + مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست وی از سر دست انگشتان وی همراه آب +

ثم یمسح راسه + پس مسح میکند سر خود را + الا خرت خطایا راسه من اطراف شعره مع الماء + مگر آنکه می افتد گناهان سر وی از کرانهای موی

همراه آب + ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء + پس میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه تا آنکه می افتد گناهان

هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب + فان هو قام فصلی + پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد + فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی هو له اهل + پس

ستود خدا را و ستایش کرد وی را و بزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آن است + وفرغ قلبه لله + و خالی گردانید دل خود را برای یاد خدا

گویا که درین جمل اشارتست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کهیئته یوم ولدته امه الا

+ الا انصرف من خطیئته کهیئته یوم ولدته امه + مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناه خود مانند هیئت و نهاد خود روز زائیدن مادر او او را + رواه مسلم

وعن کریب بضم کاف و فتح را + ان ابن عباس والمسور + بکسر میم و سکون سین مهمله بن مخرمة بفتح و سکون خاء معجمه و فتح را ابن اخت

عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیرست و بود ولادت وی بعد از هجرت بمکه و قدوم آورد بمدینه سنه ثمان و وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت از و تحدیث کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در شام و معاویه و بمکه و ست داد بیعت یزید را

تا آنکه فرستاد یزید لشکر را بمکه و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از حجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه + وعبد الرحمن بن ازهر بفتح الف

همزه و سکون زا نیز صحابی برادر زاده عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه

است که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة + فرستادند او را بسوی عائشه رضی الله عنها + فقالوا + پس گفتند این سه کس بکریب اقرأ علیها السلام

بخوان بر عائشه سلام را + وسلها عن الرکعتین بعد العصر + و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جائز است گزاردن آن یا نه و آنحضرت

گزارده ہست یا نہ گویا ایشان شنیده بودند گزاردن آنحضرت را این دو رکعت + قال + گفت کریب + فدخلت علی عائشة + پس درآمدم بر عائشه رضی الله عنها + فبلغتها ما ارسلونی + پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان یعنی سلام و که سوال از حکم رکعتین بعد العصر ست فقالت سل ام سلمة + پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که او عالم ست بدان کریب میگوید + فخرجت الیهم فردونی الی ام سلمة + پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و عبد الرحمن بن ازهر پس فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وی بپرسم و این غایت ادب و هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت + فقالت + پس گفت ام سلمه سمعت النبی + شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنهما + نهی میکرد از گزاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر + ثم رأیته یصلیهما + پس تر دیدم آنحضرت را که میگزارد این دو رکعت را + ثم دخل + پس تر درآمد آنحضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس از آن درآمد در خانه یا در صفه دار بود پس درآمد در درون خانه + فارسلت الیه الجاریة + پس فرستادم من بسوی آنحضرت داه را + فقلت قولی له + پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را + یقول + میگوید ام سلمه + یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین + شنیدم ترا که نهی میکردی از گزاردن آن دو رکعت و اراک تصلیهما + و اکنون می بینم ترا که میگزاری آنهارا + قال + گفت آنحضرت در جواب این سوال + یا ابنة ابی امیة + ای دختر امیه نام پدر ام سلمه سهل بن مغیره مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود + سألت عن الرکعتین بعد العصر + پرسیدی از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر + وانه اتانی ناس من عبد القیس + و شان این است که بحقیقتی که شان این است که آمدند مرا مردم از قبیله عبد القیس برای تعلم احکام دین + فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر + پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین ست + فهما هاتان + پس این دو رکعت که گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگزارده بودم بعد از پیشین + متفق علیه + و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق اهم و اقدم ست بر گزاردن نماز نافله اگرچه سنت موکده باشد و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد در وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد حنفیه در وقت می توان گزارد نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شروع کرده باشد در آن بجهت ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده از این جهت قضا کرده والله اعلم اگر گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با حادیث دیگر که از عائشه در صحیح بخاری آمده ہست دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران چه گزارد بلکه چنانکه گفت وی رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد وی دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکار او نهان گفت نیامد آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد من در روزی بعد از عصر مگر آنکه گزارد دو رکعت را جواب آنست آنکه با حادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه ست و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله عنه نهی میکرد از آن و میزد بران و لیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار ست پاره از آن در شرح گفته شده است و صواب آنست که گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بران از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از آن چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد از آن بعض گویند که نهی از صلوٰة بعد العصر بجهت آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب ولی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بران هم ازین جهت بود و بعض میگویند که مکروه نیست نماز بعد از صبح

و نہ بعد از عصر مگر در حق کسی کہ قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آن را چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ لا تحینوا الصلوۃ طلوع الشمس ولا غروبہا چنانکہ در اول باب گذشت و جمہور بر کراہت صلوۃ اند بعد از ہر دو وقت مطلقا نقل است کہ امام احمد را دیدند کہ درون خانہ پنہان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا از مردم پنہان میگزاری فرمود از ترس مردم ظاہر مذہب این امام اجل بر خلاف مذہب مردم بود و چون جمہور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد واللہ اعلم

الفصل الثانی ✢ عن محمد ابن ابراہیم عن قیس بن عمرو ✢ روایت است از محمد ابن ابراہیم کہ از صغار تابعین است از قیس بن عمرو کہ صحابی انصاری است ✢ قال رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی بعد صلوۃ الصبح رکعتین ✢ گفت دید آنحضرت مردی را کہ میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت ✢ فقال رسول اللہ ✢ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الصبح رکعتین رکعتین ✢ آیا میگزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت یا بدین طریق کہ میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکہ میدانی کہ بعد از وی نمازی نیست ✢ فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلہما ✢ پس گفت آن مرد بدرستیکہ من نگزاردہ بودم آن دو رکعت را کہ پیش از دو رکعت کہ فرض اند یعنی رکعتین سنت ✢ فصلیتہما الآن ✢ پس گزاردم آن دو رکعت را اکنون ✢ فسکت رسول اللہ ✢ پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ✢ و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد کہ اگر سنت فجر پیش از فرض گزاردہ نشود بعد از وی باید قضا کرد و ہمین است مذہب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نہ پیش از طلوع شمس نہ بعد از آن مگر آنکہ با فرض قضا شود چنانکہ در لیلۃ التعریس کردند و امام محمد گفتہ کہ دوست میدارم کہ قضا کردہ شود تا وقت زوال و شیخین گویند کہ اصل در سنن عدم قضاست و قضا مخصوص است بواجب حدیث وارد نشدہ است مگر در قضای آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل کہ عدم قضاست و حدیث محمد بن ابراہیم ضعیف است احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کردہ نشوند بعد از وقت تنہا و در قضای آن بتبعیت فرض اختلاف است کذا فی الہدایۃ و ترمذی گفتہ کہ قومی از علمای مکہ قائل شدہ اند بحدیث قیس و گفتہ اند کہ باکی نیست کہ بگزارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبہ پیش از طلوع آفتاب حدیثی دیگر نیز آوردہ اند از ابی ہریرہ من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلہما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیدہ است از عمل ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتہی ✢ رواہ ابوداود و روی الترمذی نحوہ وقال اسناد ہذا الحدیث لیس بمتصل ✢ و گفتہ است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست ✢ لان محمد بن ابراہیم لم یسمع من قیس بن عمرو ✢ زیرا کہ محمد ابن ابراہیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی ✢ و فی شرح السنۃ و نسخ المصابیح عن قیس بن قہد نحوہ و در شرح السنۃ و در نسخہای مصابیح از محمد بن ابراہیم از قیس بن قہد بفتح قاف و سکون ہا مانند این حدیث روایت کردہ شد و ترمذی روایت آوردہ از قیس بن عمرو و قیس بن قہد ہر دو آوردہ و گفتہ کہ صحیح نزد حفاظ قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذہبی قیس بن عمرو را ذکر کردہ نہ قیس بن قہد را و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قہد ہر دو مذکور اند و گفتہ اند کہ ہر دو از بنی نجار اند و گفتہ اند آنکہ محمد بن ابراہیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کردہ قیس ابن قہد است و بعض گفتہ اند قیس بن عمرو واللہ اعلم

و عن جبیر بن مطعم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ✢ روایت است از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آوردہ پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود کہ آنحضرت فرمود ✢ یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بہذا البیت ✢ ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز ندارید ہیچ یکی را کہ طواف کند باین خانہ یعنی کعبہ ✢ و صلی ایۃ ساعۃ شاء من لیل و نہار ✢ و نماز بگزارد ہر ساعتیکہ خواہد از شب و روز ✢ رواہ الترمذی و ابوداود و النسائی ✢

و طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه جز آن باشد خلافی نیست خلاف
در نماز ست نزد شافعی جائز ست هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا جز آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز ست رکعتین طواف خاصة
بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد ست در حرمت و کراهت از جهت عموم حدیث نهی و از جهت آنکه محرم راجح
ست و بعض گویند حکم نهی ناسخ ست والله اعلم **وعن ابی هريرة** ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوٰة نصف النهار حتی تزول الشمس
الا یوم الجمعة + روایت ست از ابی هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه + رواه الشافعی + و این مذهب
شافعی ست چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضه
بآن احادیث ندارد و آنکه محرم راجح ست بر مبیح نزد تعارض **وعن ابی الخليل** عن ابی قتادة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوٰة نصف
النهار حتی تزول الشمس + ابو الخلیل بخای معجمه که از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه ست که گفت بود که آن حضرت
که مکروه میداشت نماز را در نیم روز تا برگردد آفتاب + الا یوم الجمعة + مگر در روز جمعه + وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة + و گفت که دوزخ گرم کرده میشود
و تابانیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسجر به تخفیف و تشدید هر دو روایت ست + رواه ابو داؤد و قال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادة + روایت
کرد این حدیث را ابو داؤد و گفت ابو الخلیل ملاقات نکرده ست ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد والله اعلم **الفصل الثالث**
**عن عبد الله** بن الصنابحی + بضم صاد مهمله و کسر با و حای مهمله منسوب بصنابح بطنی ست از مر و صحابی ست و بعض ابو عبد الله صنابحی
گفته و صواب آنست که ابو عبد الله تابعی ست و ابو عبد الله صنابحی صحابی ست + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع و معها
قرن الشیطان + بدرستیکه آفتاب طلوع میکند و حال آنکه با وی قرن شیطان ست معنی قرن شیطان گذشت + فاذا ارتفعت فارقها + پس چون
بلند میگردد آفتاب جدائی میکند شیطان آفتاب را + ثم اذا استوت قارنها + باز چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را
فاذا زالت فارقها + پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد + فاذا دنت للغروب قارنها + پس چون نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد
او را + فاذا غربت فارقها + پس چون غروب میکند جدا میگردد + ونهی رسول الله + و نهی کرده ست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوٰة
فی تلک الساعات + از نماز گزاردن درین ساعتها + رواه مالک و احمد والنسائی + روایت کرده ست این حدیث را مالک و احمد و نسائی
و مالک با وجود آنکه روایت کرده ست این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوٰة وقت استوا و گفته که در یافتیم ما اهل فضل را مگر آنکه کوشش میکردند
و میگزاردند نماز در نیم روز **وعن ابی بصرة** بفتح موحده و سکون صاد مهمله + الغفاری + بکسر غین معجمه صحابی ست نام وی جمیل بضم حای
مهمله و فتح میم و بعض بفتح حا و کسر میم گفته و جمعی بفتح جیم نیز گفته اند و این وهم ست والله اعلم + قال صلی بنا رسول الله + گفت نماز گزارد
با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمخمص + بضم میم و فتح خای معجمه و تشدید میم مفتوحه در آخرش صاد مهمله نام جائیست + صلوٰة العصر + گزارد نماز دیگر را
فقال ان هذه صلوٰة عرضت علی من کان قبلکم + پس گفت که این نمازیست که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر کسانیکه پیش از شما بوده اند از امم سابقه
فضیعوها + پس ضائع کردند او را و بجای نیاوردند حق او را و مواظبت نکردند بران + فمن حافظ علیها کان له اجره مرتین + پس کسی که محافظت کند و مداومت
نماید بران باشد مر او را مزد وی دو بار و دو چندی یکی بجهت آنکه عملی ست و برهر عمل اجری هست و دیگر بجهت محافظت بران بر خلاف پیشینیان

+ ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد + و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد + والشاهد النجم + و شاهد ستاره است از جهت حضور او
در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب ست + رواه مسلم وعن معویة قال + روایت است از معاویه بن ابی سفیان که گفت + انکم
لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله + بدرستیکه شما میگزارید دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم فما رأیناه
یصلیها + پس ندیدیم ما آنحضرت را که میگزارد آنرا + ولقد نهی عنهما + و هر آینه بتحقیق نهی کرده است ازان + یعنی الرکعتین بعد العصر + مراد او بدانها
نماز دو رکعت بعد از عصر است که گزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود و تاویل آن در حدیث
کریب گذشت + رواه البخاری وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة + گفت ابوذر و حال آنکه بتحقیق برآمده بود بر پای زینه
کعبه بود و در کعبه بجهت بلندی در آمدن دری آن از چوب است بر شکل منبر که زینها دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند و هر دو طرف
پایها مثل پایهای عرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آرند او را کشیده متصل بباب سازند پس بر وی بر آیند و درون در آیند و چون فارغ
شوند باز در جای خود برش کشیده بیارند و احتمال دارد که دران زمان نیز اینچنین بود یا طور دیگر بود والله اعلم پس ابوذر رضی الله عنه بر زین درجه
برآمد و گفت + من عرفنی فقد عرفنی + کسی که میشناسد مرا پس شناسد مرا براستگوی و صدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان بر بنده
زمین راست گوتر از ابوذر + ومن لم یعرفنی فانا جندب + و کسیکه نمیشناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندبم تا قرار گیرد و اطمینان یابد دل وی
بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابوذر ست پس وی ایستاد
در حلقه باب رضی الله عنه و گفت + سمعت رسول الله + شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول + میگفت + لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس + نیست
نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس + و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب + الا بمکة الا بمکة الا بمکة
مگر بمکه سه بار مکرر فرمود و در بعض نسخ جز دو بار نیست + رواه احمد و رزین

## باب الجماعة وفضلها

+ اختلاف کرده اند که جماعت سنت است
یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین ست مگر بعذر و این قول امام احمد و داود و عطا و ابی ثور ست ایشان میگویند که منفرد
بانکه تنها گزارد نماز او درست نیست بعض گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه
ست و اکثر اصحاب برانند و نزد بعض سنت موکده است در حکم واجب و مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی این ست و شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر
مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست و تسمیه او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت ست و در بدائع گفته که واجب ست بر هر عاقل
و بالغ که قادر بود بر حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر در نیابد جماعت را واجب نیست گشتن در مساجد دیگر باتفاق و اگر بیابد نیکوست و اگر در مسجد
حی تنها گزارد هم نیکوست و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگزارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل
است یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزارده اند و شنیده که
مسجد ابعد را اگر در اقرب مسجد در آمده هست نزد وی اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط میگردد و از جمله اعذار مرض ست و بریده
دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعیفی که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابی حنیفه و بعض گفته اند باتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما و
صحیح تر روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود بهتر آنست که ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده که الا ابتلت النعال

فالصلوة فی الرحال ÷ الفصل الاول ÷ عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ ÷ نمازیکه بجماعت
بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بگزارند ÷ بسبع وعشرین درجة ÷ به بیست و هفت پایه و فذ بفتح فاء و تشدید ذال معجمه بمعنی فرد و تنها و در
روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی به بیست و پنج و گفته اند که در اکثر روایات بیست و پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است
شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال صلوة و مصلی است یا بیست و هفت در
جهریه است و بیست و پنج در سریه و بعض گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در آنکه این
فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع
است که جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند والله اعلم ÷ متفق علیه ÷ وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ÷ روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت ÷ والذی نفسی بیده ÷ سوگند بان کسی که بقای نفس من
در دست قدرت اوست ÷ لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب ÷ بتحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ÷ ثم آمر بالصلوة
فیوذن لها ÷ پس امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر او را ÷ ثم آمر رجلا فیوم الناس ÷ پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم را
پس امامت کند ایشان را ÷ ثم اخالف الی رجال ÷ پس بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز یا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست
که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة همراه مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان [illegible]
و فی روایة لا یشهدون الصلوة ÷ و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا یشهدون الصلوة مخالفت کنم بسوی مردانی که حاضر نمیشوند
نماز را و اگر مذکور نیست هم مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر حدیث
عام است ÷ فاحرق علیهم بیوتهم ÷ پس بسوزم بر ایشان بمبالغه خانهای ایشان را تا سوخته شوند ایشان در ان و در حدیث مبالغه است در اهتمام
بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه میگیرد و خود بتحریق آن جماعت
مقید میشود ÷ والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا ÷ و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی مییابد استخوان فربه را و عرق بفتح
عین و سکون را استخوانی که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عراق
گویند بضم عین ÷ او مرماتین ÷ بکسر میم و بفتح آن ÷ حسنتین ÷ یا می یابد دو سم گاو یا گوسفند را نیکو اند در نظر حرص طمع و دنائت همت و فی بعض
مرماتین [illegible] و گوشت پاره کرده اند ÷ لشهد العشاء ÷ هر آئینه حاضر میگردد نماز عشا را بیان دنائت همت وی میکند که برای این چیز حقیر و خسیس دنیا
حاضر می آید و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید بی همتی و بیخبری ÷ رواه البخاری و لمسلم نحوه ÷ وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه
وسلم رجل اعمی ÷ وهم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مرد نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض
روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گویند غیر اوست ÷ فقال ÷ پس گفت آن مرد ÷ یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد ÷ بدرستیکه شان اینست
که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس ÷ فسال رسول الله ÷ طلب
کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له ÷ که رخصت دهد مر او را و تکلیف نکند حضور مسجد را ÷ فیصلی فی بیته ÷ پس بگزارد آن مرد نماز در خانه خود

+ فرخص له + پس رخصت کرد آنحضرت مر او را + فلما ولی دعاه + پس هرگاه که بازگشت آن مرد خواند آنحضرت او را + فقال هل تسمع النداء بالصلوة
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را + قال نعم + گفت آری میشنوم اذان را + قال فاجب + فرمود پس اجابت کن
و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه هست در حضور مسجد از شنیدن اذان + رواه مسلم + **وعن ابن عمر** انه اذن للصلوة + بضم همزه و کسر
ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی آن میشود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجدی یا نزد وی برای نماز
و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث همدرین ست و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر تقدیر
اذانی واقع شد برای نماز + فی لیلة ذات برد و ریح + در شبی که خداوند سرما و باد بود + ثم قال + پس گفت موذن یا ابن عمر در اذان + الا صلوا فی الرحال
+ آگاه باشید و بدانید بگزارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و در
نیست که وقوع این قضیه در سفر باشد + ثم قال ان رسول الله + پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة
ذات برد و مطر یقول + بود آنحضرت که امر میکرد موذن را وقتیکه میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید + الا صلوا فی الرحال + ازینجا معلوم شد که باد و باران
و سرما از اعذار ترک حضور جماعت ست و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد که مفید رخصت ست و تواند که محمول بر ندب
بود از جهت غایت شفقت و تیسیر امت + متفق علیه + **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم و اقیمت الصلوة
+ چون نهاده شد طعام یکی از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر آورده شد + فابدؤا بالعشاء + پس آغاز کنید بطعام + ولا یعجل + بفتح یا و سکون عین
و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس سوی نماز + حتی یفرغ منه + تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن + عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان
بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی ست که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود ظاهر آنست که امر بابتدا
بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام ست یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد + وکان ابن عمر یوضع له الطعام و تقام الصلوة
و بود ابن عمر رضی الله عنهما که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر آورده میشد برای نماز + فلا یاتیها حتی یفرغ
منه + پس نمی‌آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از طعام + وانه لیسمع قراءة الامام + و بدرستیکه ابن عمر هر آینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب
منزل ایشان از مسجد و شریف ابن عمر موصوف ست بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین ست + متفق علیه
**وعن عائشة** رضی الله عنها + انها قالت سمعت رسول الله + روایت ست از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول + میگفت + لا صلوة بحضرة الطعام + نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام + ولا هو یدافعه الاخبثان + و نه در حالیکه وی
یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می‌آرند او را بول و غائط که موجب انتشار خاطر و شغل باطن ست و اگر تنگ شود وقت چنانکه اگر مشغول گردد
بدان فوت وقت شود نماز بگزارد چنانکه هست کذا قاله الطیبی + **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة
الا المکتوبة + چون اقامت کرده شد نماز پس هیچ نماز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کند یا نشسته باشد + رواه مسلم + و ازینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز
چون تکبیر آورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت و باین قائل ست شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت
بگزارد بیرون از صف یا بر در مسجد بگزارد نه در صف جماعت از جهت امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت در آید که

ثواب جماعت عظیم تر ست و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف
و بر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول ست از فقیه اسمٰعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از ان قطع کند آنرا تا بر وی
لازم گردد بشروع و واجب شود قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا امام سرخسی که این شروع ست در عبادت به قصد افساد و ابطال
عمل قصد امنهی عنه است اگرچه بقصد ادای آن بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم ست بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است
بر حنفیه در چهار نماز و بر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا گذاشته باشند
همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگزارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گزارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت
آن مقام شریف تردد و تذبذب بود تا ره فتاره عمل بیکی ازین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند مذهب بجود راه نه بسید و بر مذهب خود
مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست
مدهید ایشان را نهایة که قرار داده اند بس فرمود شیخ بر همین طریق الیقین دست داد و از تذبذب برآمد وعن ابن عمرؓ قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا استاذنت امرأة احدكم الى المسجد فلا يمنعها + وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آنرا
و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم برای زنی ست که مشتهات نیست و نمی برآید بطیب و زینت
مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زمان و نیز برآمدن زنان در زمان آن بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان
جهت تسویع انتها احکام شرعیه و تستر بحال زنان اولی ست + متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم + ترجمه از زینب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده است از وی زوج وی ابو سعید خدری و ابو هریره و عائشه گفت گفت
ما را آنحضرت + اذا شهدت احداكن المسجد فلا تمس طيبا + چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی خوشبو را + رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة + هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز
عشا را و بخور بفتح با و ضم خا گفتن دود طیب خته دانیع باتش نکار اورا بسوزند و دود آن را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد بعشای
آخره نماز عشا ست و قید آخره برای آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشای آخره بجهت آنست که وقت تاریکیست
و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیک تر ست نه برای تخصیص حکم و حصر آن در وی + رواه مسلم + الفصل الثانی + عن ابن عمرؓ قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا نساءكم المساجد وبيوتهن خير لهن + منع نکنید زنان خود را مساجد را یعنی زنان اگر به مسجد بیایند منع نکنید و لیکن اگر در
خانها بگذارند بهتر و خانهای ایشان بهتر ست مر ایشان را + رواه داود + وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من
صلوتها فی حجرتها + نماز زن در درون خانه اش فاضل تر ست از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی حیه و بمعنی خانه خرد آید و این جا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از
زین العرب منقول ست که مراد بحجره چیزیست که در های خانها بسوی اوست مصداق این معنی همان صحن خانه ست + وصلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها
و نماز زن در مخدعش افضل ست از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاهی ضم نیز رسیده و فتح دال خانه بیرون خانه که نهاده شود در وی امتعه نفیسه از خدع
بمعنی اخفا یعنی زن هر چند پنهان تر و در درون تر بگزارد بهتر و مناسب تر + رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم + گفت ابو هریره که من شنیدم

محبوب خود را که ابو القاسم ست و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب + صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت + لا تقبل صلوٰۃ لامرأۃ تطیبت للمسجد پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای در آمدن مسجد حتی تغتسل غسلہا للجنابۃ + تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن ست از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارت ست بآنکه طیب برای برآمدن رسید بر گاه که مهیج شهوت ست در حکم جماع ست و لهذا تفسیر کرده آنرا بزنا و طیبی گفته که این بر تقدیر یست که طیب تمام بدن را پوشیده باشد اما اگر موضع معین را پوشیده باشد همان موضع معین را بشوید + رواه ابو داؤد و روی احمد و النسائی نحوه + وعن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ + هر چشم که بنظر بنگرد و بشهوت در زن بیگانه نگاه کند زنا کننده است برای چشم + وان المرأۃ اذا استعطرت فمرت بالمجلس + و بدرستیکه زن چون خوشبوی بمالد پس بگذرد بمجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را بایشان بنماید بنظر شهوت + فهی کذا و کذا + پس آن زن چنین و چنین ست یعنی زانیه + رواه الترمذی ولابی داؤد والنسائی نحوه + وعن ابی بن کعب قال صلی بنا رسول اللہ + نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوما روزی + الصبح + نماز بامداد را + فلما سلم قال اشاہد فلان + پس هر گاه که سلام داد گفت آیا حاضرست فلان کس یعنی شخصی نام را برد + قالوا لا + گفتند حاضر نیست + قال + باز گفت اشاہد فلان + نام کسی دیگر را برد + قالوا لا + این بار نیز گفتند حاضر نیست + قال ان ہاتین الصلوٰتین اثقل الصلوات علی المنافقین + فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازهاست بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینه حال بود یا علم سابق بدان داشتند و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق والله اعلم + ولو تعلمون ما فیہما لاتیتموہما ولو حبوا علی الرکب + و اگر میدانستید ثوابی که در گزاردن این دو نمازست هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانوها روندہ یعنی افتان و خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانوها راه رفتن بعضی گفته اند بر دستها و شکم رفتن و فی الصراح حبو غیزیدن کودک + وان الصف الاول علی مثل صف الملائکۃ + و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست در فضل و شرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده می باشند + ولو علمتم ما فضیلتہ لابتدرتموہ + و اگر دانسته بودید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید و می شتافتید بیافتن آنرا و رسیدن بدان + وان صلوٰۃ الرجل مع الرجل ازکی من صلوٰتہ وحدہ + و بدرستیکه نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل ترست از گزاردن وی تنها + وصلوٰتہ مع الرجلین ازکی من صلوٰتہ مع الرجل + و نماز وی با دو مرد فاضل ترست از نماز وی با یک مرد + وما کثر فہو احب الی اللہ تعالیٰ + و هر چه بسیارست از جماعت پس آن دوست داشته شده ترست بسوی خدا و بهترست از روی ثواب + رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ثلثۃ فی قریۃ ولا بدو لا تقام فیہم الصلوٰۃ + نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت + الا قد استحوذ علیہم الشیطان + مگر آنکه چیره میگردد و غالب می آید بر ایشان شیطان + فعلیک بالجماعۃ + پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را + فانما یاکل الذئب القاصیۃ + زیرا که نمی خورد گرگ مگر شاتی را که دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعضی گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض کفایت فافهم + رواه احمد وابو داؤد والنسائی + وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سمع المنادی فلم یمنعہ من اتباعہ عذر

سجيبه ينشنود آنكه نماز را پس بايد اداى كرد و را از پيروى كردن آن در مسجد حاضر آمدن هيچ عذرى و بهانه * قالوا * گفتند و پرسيدند صحابه در ميان كلام آنحضرت
كه * وما العذر * وچيست عذر كه بوجود آن كسى را در حاضر شدن معذور ميتوان داشت * قال خوف * فرمود ترس هلاك يا زيان از دشمن يا درنده
وامثال آن * او مرض * يا بيمارى وضعف كه بوجود آن نمى تواند آمد * لم تقبل منه الصلوة التى صلى * قبول كرده نميشود از وى نمازى كه گزارده است
بى جماعت اگرچه در مسجد بود و اين حديث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضيت جماعت يا اين تاكيد و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم * رواه ابوداود
والدارقطنى * وعن عبد الله بن ارقم * صحابيست اسلام آورده سال فتح و كاتب وحى بود و كاتب ابوبكر و عمر بود و توليت بيت المال
ميكرد براى عثمان بى اجرت بعد از ان استعفا نمود از ان * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت
اذا اقيمت الصلوة ووجد احدكم الخلاء * وقتيكه برپا كرده شود نماز و تكبير آورده شود و يابد يكى از شما حاجت برفتن در جاى قضاى حاجت براى بول يا غائط يعنى يابد
مدافعت * فليبدأ بالخلاء * پس بايد كه آغاز كند برفتن بسوى خلا يعنى اگرچه فوت گردد جماعت چه امر طهارت و تحصيل آن اهم و اقدم است از جماعت
رواه الترمذى وروى مالك و ابوداود والنسائى نحوه * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث لا يحل لاحد ان يفعلهن
سه خصلت ست كه حلال نيست مر هيچ يكى را كه بكند آنها را * لا يؤمن رجل قوما فيخص نفسه بالدعاء دونهم * امامت نكند مردى گروهى را پس مخصوص
گرداند نفس خود را بدعا يعنى دعا بصيغه واحد كند كه مخصوص بوى گردد و بلفظ جمع نكند تا شامل قوم نيز گردد * فان فعل ذلك فقد خانهم * پس اگر چنين
كند پس بتحقيق كرد بى امانتى و بى ديانتى كرد ايشان را * ولا ينظر فى قعر بيت قبل ان يستأذن * و نگاه نكند در درون خانه پيش از انكه طلب اذن كند
براى درآمدن * فان فعل ذلك فقد خانهم * پس اگر بكند اين پس بتحقيق بى امانتى كرد مر ايشان را * ولا يصل وهو حقن حتى يتخفف * و بايد كه نماز
نگذارد در حال آنكه وى بازدارنده است بول را و حقن بنون بازداشتن بول و در حكم اوست بازدارنده غائط و او را حقب گويند بباى موحده تا آنكه
سبك شود * رواه ابوداود و للترمذى نحوه * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغيره * تاخير نكنيد
نماز را از جهت طعام نه از جهت غير طعام و گفته اند كه اين محمول ست بر اخراج نماز از وقت يا بر عدم حضور طعام و قرب حضور وآنكه در حديث سابق
ست بر تقدير حضور طعام ست و بعض گفته اند كه نهى در حقيقت راجع بعدم احضار طعام ست يعنى در وقت حضور نماز حاضر نمى بايد آورد طعام
را تا موجب تاخير نماز نگردد * رواه فى شرح السنة *

## الفصل الثالث

* عن عبد الله ابن مسعود قال لقد رأيتنا وما يتخلف عن الصلوة
الا منافق قد علم نفاقه * گفت ابن مسعود هر آئينه بتحقيق دانستيم خود را و صحابه ديگر را كه حكم ميكرديم بآنكه واپس نمى ماند از نماز بجماعت مگر منافقى كه
بتحقيق معلوم بود و ظاهر بود نفاق وى و آنكه پنهان بودى نفاق وى آن نيز تخلف ميكرد * او مريض * يا بيمارى كه اصلا طاقت و قدرت نداشت
كه به مسجد بيايد * ان كان المريض ليمشى بين رجلين * بتحقيق بود بيمار كه راه ميرفت ميان دو مرد و تكيه كرده بر ايشان * حتى ياتى الصلوة * تا آنكه مى آمد
در مسجد براى نماز و ظاهر اين كلام دلالت دارد بر وجوب جماعت * وقال ان رسول الله * و گفت ابن مسعود كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم علمنا سنن الهدى *
تعليم كرد ما را سنتها كه اخذ آن و عمل كردن بدان موجب هدايت و رسيدن بدرگاه قرب رضاى الهى تعالى ست و اكثر اطلاق اين لفظ بر سنن هدى كرده آيد و
غير هدى كه را سنن زوائد گويند * وان من سنن الهدى الصلوة فى المسجد الذى يؤذن فيه * و بدرستيكه از جمله سنن هدى ست نماز كردن در مسجديكه اذان
گفته شده است در وى و اين قول دلالت دارد بر انكه جماعت سنت ست نه واجب مگر سنت اينجا طريقه مسلوكه در دين مراد دارند يا آنكه بوجه اتم

بسنت ست * وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما * و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوشحال میگرداند او را و میخواهد که ملاقات
کند خدا را فردا و پیش آید مر او را مسلمان کامل * فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس * پس باید که نگاهبانی کند برین نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث
درین ست که مراد گزاردن آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد برین قول او * حیث ینادی بهن * یعنی بگذارد آنها را در جائیکه آواز داده میشود
و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد * فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی * پس بدرستیکه خدا تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر شما
طریقهای هدایت را * وانهن من سنن الهدی * و بدرستیکه گزاردن این نمازهای پنجگانه از جملهٔ آن طریقهاست * ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی
هذا المتخلف فی بیته * واگر ثابت شود که شما گزارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگزارد این شخص واپس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر ظاهرا
شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق نشان والله اعلم * لترکتم سنة نبیکم * هر آینه ترک کردید شما سنت پیغمبر
خود را * ولو ترکتم سنة نبیکم لضللتم * و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید * وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور * و نیست هیچ مردیکه طهارت کند از وضو
یا غسل پس نیکو کند و [illegible] شرائط و آداب [illegible] * ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد * پس قصد کند و برود بسوی مسجدی ازین مساجد
الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة * مگر آنکه نویسد خدا تعالی مر او را بهر گامی که میزند نیکی عظیم و ثوابی جزیل * ویرفعه بها درجة * و بلند گرداند بهر گامی پایه
از جنس [illegible] * ویحط عنه بها سیئة * و فرو و کم گرداند [illegible] او کفر گرداند [illegible] * و لقد رأیتنا وما یتخلف عنها الا منافق معلوم
النفاق * و بتحقیق دانسته ایم خود را [illegible] تخلف نمیکرد ازان مگر منافقی که معلوم بود نفاق وی * و لقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین
حتی یقام فی الصف * و بتحقیق بود مرد بیماری که آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد و میل میکرد از نهایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد
در صف نماز [illegible] چنانکه یکی بر یک جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر * رواه مسلم * وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لولا ما فی البیوت من النساء والذریة * گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه در خانهاست از زنان و خردان * اقمت صلوة العشاء وامرت فتیانی
یحرقون ما فی البیوت بالنار * بر پا میکردم نماز عشاء را و امر میکردم جوانان خود را که بمبالغه بسوزانند چیزیرا که در خانهاست از متاع بآتش بلکه مردانرا
که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند بآتش ازینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق ست و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است
مگر درینجا و در خیانت از غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید ست و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم * رواه احمد * وعنه قال امرنا
رسول الله * و هم از ابی هریره است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة * وقتیکه باشید شما در مسجد
پس اذان گفته شود برای نماز * فلا یخرج احدکم حتی یصلی * پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگزارد نماز را * رواه احمد * بدانکه درین باب احادیث
متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ کس بعد از نداء مگر منافق مگر آنکه بیرون آرد
او را حاجت و وی میخواهد رجوع را و این نهی در مذهب ما مقید است بآنکه منتظم نباشد بوجود وی امر جماعت مسجد دیگر و الا مکروه نیست زیراکه این در معنی تکمیل ست
اگرچه در صورت ترک ست و اگر پیش ازان گزارده است در عصر و مغرب و فجر برآید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم
مشروعیت نفل سه رکعت و در ظهر و عشا هم اگر برآید باکی نبود زیراکه وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مگر آنکه موذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر
نه برآید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گزارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح

ست از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم ست بر مبیح یا محمول ست بر ما قبل النهی از جهت جمع بین الادلة و در بعض احادیث استثنای
مذکور نیز هم وارد یافته است والله اعلم * وعن ابی الشعثاء * بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و بثاء مثلثه و مد * قال خرج رجل من المسجد بعد ما
اذن فیه * ابو الشعثاء که از ثقات تابعین ست گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال * پس گفت * ابو هریرة اما هذا
فقد عصی ابا القاسم * اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم * وعن عثمان بن عفان * رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد * کسی که دریابد او را بانگ نماز در مسجد * ثم خرج لم یخرج لحاجة * پس بیرون آید در حالی که
بیرون نیامده است برای کاری ضروری * وهو لا یرید الرجعة * و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد * فهو منافق * پس وی منافق ست و رجعت بفتح را و کسر
هر دو روایت ست * رواه ابن ماجه * وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له * کسی که بشنود اذان را
پس اجابت نکند و در مسجد بنماز نیاید پس نیست نماز مر او را * الا من عذر * مگر از جهت عذری از اعذار که سابقا شمرده شد * رواه الدارقطنی * وعن عبد الله
ابن ام مکتوم * صحابیست مشهور که اعمی بود * قال * گفت * یا رسول الله ان المدینة کثیرة الهوام والسباع * بدرستیکه مدینه بسیارست در وی گزندها
و درندها * وانا ضریر البصر * و من نابینا ام * فهل تجد لی من رخصة * پس آیا می یابی برای من رخصت در دین و آسانی که رواداری
برای من عدم حضور جماعت * قال هل تسمع حی علی الصلوة حی علی الفلاح * فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت
میدهند برستگاری و دریافت مقصود و غرض شنیدن اذانست و تخصیص حیعلتین باین جهت ست که گفته شد * قال نعم * گفت عبد الله آری میشنوم
قال گفت آنحضرت * فحی هلا * پس اجابت کن و بیا * ولم یرخص * و رخصت نکرد گفته اند حی هلا کلمه ایست که در مقام حث و استعجال استعمال کنند
نهاده شد بجای اجب و در حاشیه نوشته حیهل بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی ست مرکب از حی و هل و هر دو کلمهٔ تعجیل اند و چون وقف کنی حی
هلا گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته * رواه ابو داود والنسائی * وعن ام الدرداء
قالت * گفت ام درداء که زوجهٔ ابو الدرداء ست * دخل علی * در آمد بر من * ابو الدرداء وهو مغضب و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است
و خشمگین ست * فقلت ما اغضبک * پس گفتم من چه چیز در غضب آورده است ترا و باعث خشم تو چیست * قال گفت ابو الدرداء * والله ما
اعرف من امر امة محمد * بخدا سوگند نمی شناسم من از کارهای امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا * چیزی را * الا انهم یصلون جمیعا * مگر آنکه ایشان نماز میگذارند
بجماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند * رواه البخاری * وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه * قال ان عمر بن الخطاب * رضی الله عنه
فقد سلیمان ابن ابی حثمة فی صلوة الصبح * گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین ست و قرشی عدویست
در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشد وی برای جماعت نماز بامداد * وان عمر غدا الی السوق * و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب
بازار * ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق * و جای سکونت و خانهٔ سلیمان در میان مسجد و بازار بود * فمر علی الشفاء ام سلیمان * پس بگذشت
بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان ست و از مهاجرات اولی بود و از عقلای نسا و فضلا و غازیات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد وی می آمد و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بروی غالب آمده * فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح * پس گفت عمر شفا را
ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد * فقالت انه بات یصلی فغلبته عیناه * پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را

دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بروی * فقال * پس گفت * عمر لان اشهد صلوة الصبح فی جماعة احب الی ان اقوم لیلة * هر آینه حاضر شدن من نماز بامداد
را در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب وگزاردن نماز در شب و دیمن دلیل ستکه نماز صبح بجماعت گزاردن فاضل تر
از نماز شب و تهجد ست ولهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی ست * رواه مالک * وعن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة * دو کس وانچه بالای آنها و بیشتر از آنها ست جماعت ست اگر دو کس باشند
یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود * رواه ابن ماجة * وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله
بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب ست تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد * منع نکنید زنان را نصیب های ایشان را از مسجدها * اذا استاذنکم * وقتیکه طلب
اذن کنند زنان شما را برای رفتن مسجد * فقال بلال والله لنمنعهن * پس گفت بلال بخدا سوگند هر آینه منع میکنیم ما زنان را از رفتن بمسجد *
فقال له عبد الله * پس گفت بیه عبد الله مر او را بطریق زجر و شدت * اقول قال رسول الله * میگویم من که گفته است پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم وتقول انت لنمنعهن * و میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم ما * وفی روایة سالم عن ابیه قال * و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر
از پدرش آمده که گفت * فاقبل علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط * پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم
او را که دشنام کرده بود او را مانند آن * وقال اخبرک عن رسول الله * وگفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وتقول والله لنمنعهن * و میگوئی تو
والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی نشد و درین حدیث دلیل ست که رای
معارض نمیگردد نص را * رواه مسلم * وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یاتوا المساجد *
روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین ست از ابن عمر که آنحضرت گفت باید که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل
زوجه و ام واخت و غیر ایشان از آمدن ایشان به مسجدها * فقال ابن لعبد الله ابن عمر * پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال
باشد لیکن درین حدیث مبهم آورده و تعیین اسم نکرد * فانا نمنعهن * پس ما البته منع میکنیم ما و میگذاریم زنان را که بمساجد روند * فقال عبد الله احدثک
عن رسول الله * حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وتقول هذا * و میگوئی تو این سخن * فما کلمه عبد الله حتی مات * پس کلام نکرد
آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد عبد الله یا آن پسر و درین حدیث هجران ولد ست از جهت ترک سنت * رواه احمد * باب تسویة الصف مراد به تسویه
صف نست آنکه متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ
خطوط متوازیه که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر ست که ترک آن موجب اختلال احوال باطن ست کما قالوا الظاهر
عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود * الفصل الاول * عن النعمان
بضم نون * بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت ست و وی اول مولود ست در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول
مولود ست از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق صحیح میدارند سماع او را * قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا * بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز * حتی کانما یسوی بها القداح * تا آنکه گویا برابر میکرد بآن صفوف

قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل ست در راستی و همواری که چوبی تیر ها را راست و هموار گردانند و درینجا مبالغه است که صف ها را بمثابه راست و برابر میکرد که تیر ها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب ست و معنی آنست که گویا برابر میکند آنها را القداح * حتی رأی انا قد عقلنا عنه * تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما بتحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز * ثم خرج یوما فقام * پس تر بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس بایستاد * حتی کاد ان یکبر * تا آنکه نزدیک بود که تکبیر برآرد برای احرام * فرأی رجلا بادیا صدره من الصف * پس دید مردی را که ظاهر و بیرون ست سینهٔ آن مرد از صف فقال عباد الله لتسون صفوفکم * پس گفت ای بندگان خدا هر آینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را * او لیخالفن الله بین وجوهکم * یا آنکه بتحقیق مخالفت می اندازد خدا تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب آنست که در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر بعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و اثارت عداوت ست و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمهٔ دین و انحلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریان ظلمت و کدورت ست بر قلوب که سرایت میکند بظواهر با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و بعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند او را خدا تعالی بجانب اقفیها یا مسخ کند بر صورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر میدارد سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار * رواه مسلم * وعن انس قال اقیمت الصلوٰة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه * تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا * فقال * پس گفت * اقیموا صفوفکم وتراصوا * راست گردانید صفهای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشید و از ان غافل نشوید * فانی اراکم من وراء ظهری * پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز و در نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است * رواه البخاری * روایت کرد این را بخاری * وفی المتفق علیه * و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که * قال * گفت آنحضرت * اتموا الصفوف * تمام کنید صفها را * فانی اراکم من وراء ظهری * واتمام صفوف یا بمعنی تسویهٔ آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوٰة * برابر سازید صفهای خود را زیرا که تسویهٔ صفوف از جملهٔ اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوٰة و اقیموا الصلوٰة و المقیمین الصلوٰة و غیر آن و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوٰة و فاعل را با آن اقامت و اما اصل صلوٰة گاهی ذم بر آن نیز آمده مثل فویل للمصلین الذینهم عن صلوتهم ساهون * متفق علیه * این حدیث در بخاری و مسلم هر دو ست * الا ان عند مسلم * مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوٰة * من تمام الصلوٰة * واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکیست * وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوٰة * روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که مسح میکرد کتفهای ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را * ویقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم * برابر شوید و موافق باشید و اختلاف مکنید پس مختلف گردد

در بيابی شما شرح این گذشت * ليلني بحذف يا و تخفيف نون و در بعض نسخ ليليني به ثبوت يا و نون تاكيد و بعض رواة به ثبوت يا و سكون نون نيز روايت كرده اند و گفته اند كه اين غلط است و صواب آنست كه صحيح ست ليكن نادرست * منكم اولوا الاحلام والنهى * بيان ترتيب صفوف ميكند و ميفرمايد كه بايد كه متصل شوند مرا و در صف اول بايستند عقلا و خداوندان بلوغ و عقل و احلام جمع حلم بكسر حا بمعنى ثبات و وقار و حقيقت حلم حفظ النفس نزد هيجان غضب و بعض نيز تفسير كنند باعتبار لزوم و گاهی جمع حلم دارند بضم بمعنى خواب بالغ و نهى بضم نون و فتح ها جمع نهيه بمعنى عقل زيرا كه وى ناهى ست مرد را از كار ناشايسته و بر معنى اول از قبيل تاكيد و تفسير بود و حكمت در ايلاى اهل عقل و فضل آنست كه تا ياد گيرند كيفيت صلوة و احكام آن را و برسانند باست *

ثم الذين يلونهم * پستر آن كسانيكه قريب اند بايشان در رتبه چنانكه صبيان و آنهائيكه قريب بلوغ اند كه ايشان را مراهق خوانند * ثم الذين يلونهم * پستر آنكسانيكه نزديك و متصل اند بايشان چنانكه خناثى كه علامت مرد و زنى هر دو دارند و متعين ست كه بعد از وى صف نسا خواهد بود * قال گفت ابو مسعود * فانتم اليوم اشد اختلافا * پس شما امروز سخت تريد از روى اختلاف در كلمه و وقوع فتن و اين بسبب ترك تسويه صفوف و عدم امتثال امر شارع * رواه مسلم *

وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلني منكم اولوا الاحلام والنهى ثم الذين يلونهم ثلثا * درين حديث ثم الذين يلونهم را سه بار ذكر كرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حديث سابق مرتبه نسا ذكر نكرده از جهت تعين آن و ذكر كرده است در هدايه كه صف اول بر آن مردان ست بعد از وى صبيان بعد از وى نسا و ذكر نكرد صاحب هدايه خناثى را و شيخ ابن الهمام گفته است كه صف خناثى ميان صبيان و نسا ست و همچنين ست در وقايه و مذهب شافعيه نيز همين ست چنانچه در شرح شيخ مذكور ست * واياكم وهيشات الاسواق * و دور داريد خود را از بلند كردن آواز ها در مساجد چنانكه در بازار ها ميكنند يا مراد اختلاط بالغان با صبيان و ذكور با اناث ست چنانچه مختلط ميشوند در اسواق يا مراد آنست كه دور باشيد از بازار ها و اشتغال بكار هاى آن تا مانع آيد از سبقت كردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعض گفته اند معنى حديث آنست كه حذر كنيد از نماز گزاردن در بازار ها و در مواضع كه مانع آيد از حضور قلب بكثرت اصوات كذا سمعت و هيشات جمع هيشه است و هوشه بمعنى فتنه و تهيج و اضطراب و بمعنى جماعت مختلط نيز آيد * رواه مسلم *

وعن ابى سعيد الخدرى قال راى رسول الله صلى الله عليه وسلم فى اصحابه تاخرا * گفت ديد آنحضرت در ياران خود پس ماندنى را يعنى در صفوف صلوة يا در اخذ علم و طلب آن و بر وجه اول معنى قول وى * فقال لهم تقدموا * پس گفت مر ايشان را پيش آئيد و در صف سابق بايستيد * وائتموا بى * و اقتدا كنيد بمن يعنى بايستيد پس من متصل تا افعال مرا ديده بكنيد * وليأتم بكم من بعدكم * و بايد كه اقتدا كنند بشما بتبعيت شما نمايد شما را كسيكه پس شما ايستاده است زيرا كه صف پسين متابعت پيشين ميكند و افعال او را ديده ميكند و آنهائيكه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حركات و سكنات وى و ابق و اسرع اند در اتباع وى * ولا يزال قوم يتاخرون حتى يؤخرهم الله * هميشه اند قومى كه پس مى ايستند در صفوف تا آنكه پس مى افگند ايشان را خدا از عظيم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانى پيشتر نهيد قدم و مبادرت نمائيد در طلب علم و معرفت و اكتساب فضائل و كمالات و اقتدا كنيد درين باب بمن كه با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر چگونه مبالغه ميكنم در عمل و رياضت و طلب يا اين بيان تقدم و مزيد طلب ست يعنى تقدم و تبادر بمزيد طلب همين ست كه اتباع من كنيد قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و چون شما كامل شويد در دين تكميل ديگران ميكنيد و ديگران كه پس از شما بيايند متابعت شما كنند يا اين امر بديگران ست كه ايشان نيز در طلب و تعطش متابعت شما كنند و هر كه دور افتاد از طلب و سستى كرد در ان دور افتاد از مرتبه قرب و وصول * شعر تو راه نرفته از آن معذورى * ورنه كه زد اين در كه بر و

كه بر هم نگشوند ما هر قدر كه توانيد تقصير نكنيد * بيت اندرين ره گران پنهان مكني * دست و پايي بزن زيان نكني * وظاهر عبارت حديث در همين معنى است
وليكن بعض محدثان آنرا در باب تسويه صفوف آورده اند و آن نيز در طلب قرب و كمال است وليكن مخصوص نيست بآن والله اعلم * رواه مسلم

وعن جابر بن سمرة قال خرج علينا رسول الله * گفت جابر بن سمره كه صحابي عامري و ابن اخت سعد بن ابي وقاص است بيرون آمد بر ما پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فرآنا حلقا * پس ديد ما را حلقه حلقه نشسته هر چند كس با ياران و مخصوصان خود نشسته و حلق بكسر حا جمع حلقه بفتح حا و سكون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور اينست و بعض گفته اند جمع حاست مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نيز آمده و جمع حلق بفتحتين و بعضي از اهل لغت آنرا منكر اند * فقال مالي اراكم عزين * چيست مرا كه مي بينم شما را حلقه حلقه نشسته انكار است بر ايشان در نشستن بدين حالت كه علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباينت آنهاست و موجب و مؤثر در آنست و عزين جمع عزه بكسر و تخفيف گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بيايد كه اين تحليق روز جمعه بود در وقت خطبه يا پيش از نماز * ثم خرج علينا * پس بيرون آمد آنحضرت بر ما بار ديگر * فقال الا تصفون كما تصف الملائكة عند ربها * پس گفت آيا صف نمي بنديد چنانكه صف مي بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قيام براي طاعت و اين در نماز خواهد بود * فقلنا پس گفتيم ما * يا رسول الله وكيف تصف الملائكة عند ربها * چگونه صف مي بندند فرشتگان نزد پروردگار خود * قال يتمون الصفوف الاولى ويتراصون في الصف * گفت تمام ميكنند صفهاي نخستين را و پيوسته بيكديگر مي ايستند در صف اگر گوئي صف نخستين يكي خواهد بود جمع آوردن چه را مقتضي است جواب گفتيم آنكه ملائكه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمين صفها مي بندند و در هر جا صف نخستين را تمام ميكنند * رواه مسلم

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها وشرها آخرها * بهترين صفهاي مردان نخستين آنهاست و بدترين صفهاي مردان پسين آنهاست * وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها * و بهترين صفهاي زنان پسين آنهاست و بدترين صفهاي زنان پيشين آنهاست يعني مردان بايد كه در پيش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متأخر از مردان چنانكه در ترتيب صفوف گذشت * رواه مسلم

الفصل الثاني * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رصوا صفوفكم * پيوسته و استوار كنيد صفهاي خود را در رنگ استوار كردن بنا و پيوسته نهادن سنگ و خشت آن * وقاربوا بينها * و نزديكي كنيد ميان صفها و نزديك هم بايستيد يعني سست از قد حجر * وحاذوا بالاعناق * و برابر كنيد گردنها را يعني راست از پيش و پس ايستادن * فوالذي نفسي بيده اني لارى الشيطان يدخل من خلل الصف پس سوگند بخدائي كه بقاي ذات من در دست قدرت اوست بدرستيكه من هر آينه مي بينم شيطان را كه مي درآيد از كشادگي در جه صف كانها الحذف * گويا كه آن شياطين حذف اند بجاي حاء و دال مهمله مفتوحتين بزغاله گوسفندان سياه ريزه از گوسفندان حجاز و يمن كذا في شرح الشيخ و تفسير كرده است آنرا راوي در حديث ابي امامه بجاي ميش كه خرد اند و در روايتي كانها بنات حذف گويا كه آنها دختران حذف اند رواه ابو داود

وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتموا الصف المقدم * تمام كنيد صف پيش را * ثم الذي يليه * پس تر تمام كنيد صفي را كه متصل است و پيوند او است مراد از صف اولي است و ثاني * فما كان من نقص فليكن في الصف المؤخر * پس اگر باشد از روي نقصاني بايد كه باشد در صف پسين * رواه ابو داود

وعن البراء بن عازب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله وملائكته يصلون على الذين يلون الصفوف الاولى * بود آنحضرت كه ميگفت بدرستيكه خداي تعالى و فرشتگان وي درود مي فرستند

برکسانیکه متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز که متصل اوست که بعد از صف اول او را نیز فضل ست بر صفهای دیگر که پیشتر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاولی کسانیکه ایستاده اند دران ولیکن این خلاف ظاهر لفظ ست والله اعلم * ومامن خطوة احب الی الله من خطوة یمشیها یصل بها صفا * و نیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی خدا از گامی که برود بوی تا بپیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف فرجه باشد برود در انجا و بایستد وصف را پیوسته گرداند و تمشیها و تصل بتا خطاب نیز روایت کرده اند * رواه ابوداود * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته یصلون علی میامن الصفوف بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر جانب های دست راست صفوف یعنی برکسانیکه در جانب یمین ایستاده اند و گفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه دور باشد از وی فاضل ترست از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که این در غیر مسجد شریف ست و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضل ترست که قبر شریف دران جانب ست رحمهم الله تعالی * رواه ابوداود * وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوة * بود آنحضرت که برابر میکرد و درست میساخت صفهای ما را وقتی که می ایستادیم در نماز بامر باید ست چنانکه گذشت * فاذا استوینا کبر * پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر میگفت برای احرام * رواه ابوداود * وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول عن یمینه اعتدلوا سووا صفوفکم * بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را * وعن یساره اعتدلوا سووا صفوفکم * و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت اهتمام و احتیاط دران * رواه ابوداود * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوة بهترین شما کسانی اند که نرم ترست کتفهای ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقاد ترست مر کسی را که کتف او را که بیرون برآمده است از صف پیش و پس گشته تا برابر گردد صف بعض گفته اند که اگر کسی خواهد که در صف درآید منع نکند او را و بگذارد که درآید خصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن درآید و گویند که لین منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینه و وقار ست * رواه ابوداود *

## الفصل الثالث

* عن انس قال کان بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * استووا استووا استووا سه بار مکرر میگفت برابر و درست بایستید در صف نماز * فوالذی نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی * پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود * رواه ابوداود * وعن ابی امامة بضم همزه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول * قالوا * گفتند * یا رسول الله وعلی الثانی * و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را [illegible] میگویند که خطاب تلقین [illegible] که عطف کنند و این را نیز ذکر کنند * قال * گفت آنحضرت در برابر ایشان * ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول [illegible] * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله وعلی الثانی قال * باز گفت آنحضرت * ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول [illegible] بار سوم گفت وعلی الثانی تا آنکه بالتماس آنحضرت [illegible] شد باشتراک صف ثانی [illegible] * وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم * و گفت آنحضرت سووا صفوفکم برابر کنید [illegible] دست [illegible] برادران خود [illegible]

ترجمہ حدیث ابن عباس گفتہ شد مناسب تر ست ولینوا بتخفیف و تشدید ہر دو روایت کردہ اند و صواب تخفیف ست* وسدوا الخلل * و ببندید فرجہ ہای صف را * فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف * زیرا کہ بدرستیکہ شیطان مے در آید در میان شما برنگ حذف * یعنی اولاد الضان الصغار سیاہ بے دنب بجہای میش را گویند * رواہ احمد * وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات الشیطان * پس نگذارید فرجہ ہای شیطان * ومن وصل صفا وصلہ اللہ * وکسی کہ بہ پیوندد صف را و متصل دارد بہ پیوندد او را خدا بفضل و رحمت خود * ومن قطعہ قطعہ اللہ * وکسی کہ ببرد و رخنہ کند در آن ببرد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت * رواہ ابوداؤد * روایت کرد این حدیث را ابوداؤد * وروی النسائی منہ قولہ * و روایت کردہ است نسائی ازین حدیث قول او را * ومن وصل صفا الی آخرہ * و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت نکردہ * وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توسطوا الامام * بگردانید امام را میان خود چنانکہ بایستید پس وی راست و چپ * وسدوا الخلل * و ببندید فرجہ را * رواہ ابوداؤد * وعن عائشة قالت قال رسول اللہ * روایت ست از عائشہ رض کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال قوم یتأخرون عن الصف الاول * ہمیشہ بودند گروہی کہ پس افتادند از صف نخستین و طلب نمیکردند پیشی را در مقام فضل و ثواب * حتی یؤخرہم اللہ فی النار * تا آنکہ پس انداخت ایشان را و منحط گردانید مرتبہ ایشان را و انداخت در آتش دوزخ * رواہ ابوداؤد * وعن وابصة بکسر بای موحدہ و بعد از آن صاد مہملہ * بن معبد بفتح میم و سکون عین مر او را صحبت ست قدوم آورد در سنہ تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفہ را بعد از آن آمد بجزیرہ و مرد برقہ و قبر او در آنجاست * قال رأی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحدہ * دید آنحضرت مردی را کہ میگزارد نماز پس صف نخستین تنہا * فامرہ ان یعید الصلوٰة * پس بفرمود او را کہ باز گزارد نماز را بجہت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نہ از جہت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمہ دیگر باطل میگردد نماز تنہا گزارد پس صف با وجود امکان دخول در صف از جہت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اہل مذہب ایشان استثنا کردہ اند نماز جنازہ را وقتیکہ پنج کس باشند از برای تحصیل سہ صف کہ مستحب ست در آن بخلاف زن کہ پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوٰة نزد ایشان بر تقدیریست کہ تمام نماز خلف صف تنہا گزارد اما اگر احرام خلف صف ببندد بعد از آن بصف در آید فاسد نگردد چنانکہ در باب الموقف از حدیث ابی بکرہ معلوم گردد و ہم در مذہب امام احمد حکم نماز گزارد در پہلوی امام بر دست چپ ہمین ست * رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وقال الترمذی ہذا حدیث حسن * و ابن حبان و حاکم آنرا تصحیح نمودہ و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوٰة للذی خلف الصف و نزد ائمہ دیگر محمول بر نفی کمال ست * باب الموقف * باب در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز کہ پیش تر بایستد یا در پہلو جانب راست یا چپ

الفصل الاول * عن عبد اللہ بن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة * گفت ابن عباس شب کردم در خانہ خالہ خود میمونہ کہ یکی از ازواج مطہرات ست * فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی * پس برخاست آنحضرت کہ نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوی آنحضرت را مہیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم * فقمت عن یسارہ * پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب صلوٰة اللیل بیاید انشاء اللہ تعالیٰ * فاخذ بیدی من وراء ظہرہ * پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود * و در بعضی روایات ست کہ گرفت ہر دو گوش مرا * فعدلنی کذلک من وراء ظہرہ الی الشق الایمن * پس بگردانید مرا ہمچنین یعنی دست من گرفتہ از پس پشت خود بجانب راست یا دست مرا گرفت این لفظ تصویر کردہ یا تشبیہ

ونمودہ باشد گردانیدن را و بگذارد تا بشارت باین حالت ست چنانچہ عادت ست در امثال این حکایات خصوصا عرب را کہ لفظ با اقامت جمع کنند
فافہم * متفق علیہ * وعن جابر قال قام رسول اللہ * وروایت ست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیصلی تا بگذارد نماز را ظاہر
در نماز شب است چنانکہ در حدیث ابن عباس بود و احتمال نماز دیگر ہم دارد کہ گاہی بجماعت واقع میشد * فجئت حتی قمت عن یسارہ * پس آمدم
من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت * فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینہ * پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکہ
ایستادہ کرد مرا از جانب راست خود * ثم جاء جابر بن صخر * پس آمد جابر نشید بن صخر کہ از انصار بود و از جملہ ہفتاد تن بود کہ در لیلۃ العقبہ حاضر بودند *
فقام عن یسار رسول اللہ * پس بایستاد بجانب چپ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ بیدینا جمیعا * پس گرفت آنحضرت دست ہر دو ما را
فدفعنا * پس دور کرد و براند ہر دو ما را ہم مرا از جانب راست و ہم جابر را از جانب چپ * حتی اقامنا خلفہ * تا آنکہ ایستادہ گردانید ما را پس خود از اینجا
معلوم شد کہ مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیادہ اند خلف امام بایستند * رواہ مسلم * وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا
خلف النبی * گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی کہ در خانہ ما بود پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وام سلیم خلفنا * وام سلیم کہ نام مادر انس ست پس ما بود نیز چہ معلوم
شد ایستادن صبی با رجل در صف چہ یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفتہ اند کہ یتیم نام برادر انس ست کہ صبی بود پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن
صغیر با مرد و علماء گفتہ اند کہ چون نماز نفل بود مسامحہ رفتہ باشد و آن احکام سابق در نماز فرض ست واللہ اعلم * رواہ مسلم * وعنہ ان النبی * وہم
از انس ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہ وبامہ او خالتہ * نماز گزارد با وی و با مادر وی کہ ام سلیم ست یا با خالہ وی شک از وی ست * قال * گفت انس
فاقامنی عن یمینہ واقام المراۃ خلفنا * پس ایستادہ گردانید مرا جانب راست خود و ایستادہ گردانید زن را کہ مادر وی باشد پس ما در این حدیث ذکر یتیم نیست
رواہ مسلم * وعن ابی بکرۃ انہ انتہی الی النبی * روایت ست از ابی بکرہ تا کہ صحابی مشہور ست کہ وی رسید بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وہو راکع
و حال آنکہ آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکرہ و تحریمہ بست پیش از آنکہ بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت گردد و فضل تکبیر
اولی دریابد * فرکع قبل ان یصل الی الصف * پس رکوع کرد پیش از آنکہ برسد بصف * ثم مشی الی الصف * پس مشی کرد در رکوع بسوی صف * فذکر
ذلک للنبی * پس ذکر کردہ شد این فعل ابی بکرہ مر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال زادک اللہ حرصا * زیادہ گرداند ترا حق تعالی از برای طلب خیر و حصول
بمقام قرب * ولا تعد * و باز مگرد باین فعل کہ اقتدا منفردا باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول بصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر
بایستادن در موضعی کہ احرام بستہ پس این حدیث دلالت دارد کہ انفراد خلف صف مبطل صلوٰۃ نیست زیرا کہ امر باعادۂ صلوٰۃ نکرد
وبعض روات ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کردہ اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن کہ بدویدن برد
و اول صحیح ترست روایۃ و درایۃ * رواہ البخاری *

## الفصل الثانی

* عن سمرۃ بن جندب قال امرنا
رسول اللہ * امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا کنا ثلثۃ ان یتقدمنا احدنا * وقتیکہ باشیم ما سہ کس نماز
کہ پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس * رواہ الترمذی * وعن عمار انہ ام الناس
بالمدائن * روایت ست از عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ کہ وی صحابی مشہور ست و در صحبت امیر المومنین علی بود و در صفین کشتہ شد
در نظر ست و را فرمودہ بود تلک الفئۃ الباغیہ کہ وی امامت کرد مردم را بمدائن کہ نام شہری ست * وقام علی دکان یصلی والناس

اسفل منه * و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر از آن * فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه * پس پیش رفت حذیفه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود را بر وی * فاتبعه عمار * پس متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة * تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان * فلما فرغ عمار من صلوٰته * پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود * قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه * الم تسمع رسول الله * آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول * که میگفت * اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم * چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جای بلندتر از جای ایستادن این قوم * او نحو ذلک * یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود از آنجهت این شک کرد که با این لفظ گفت یا مانند این گفت * فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی * پس گفت عمار از آن جهت متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا و فرود آوردی

رواه ابو داؤد * ازینجا ظاهر میشود که عمار رسیده است این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر گفته شود که چون رسیده چرا که از اول ارتکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل علی خلاف اولی بود و صریح از دست نداشت پس از آن گفته حذیفه اختیار کرد اولی را و فضل ابدا مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میکردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد همچنین اگر قوم بر دکان باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایة از جهة عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهت آنکه در روی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و در اختلاف است در مقدار دکان و ارتفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه و بعضی گفته اند مقدار آنچه ممتاز گردد بدان امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است و شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبه خوار داشتن امام است تحقق میگردد و مقتصر نیست بر مقدار ذراع و معلوم نشده است مقدار دکان که عمار بن یاسر رضی الله عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی بجهت تنبیه بر آنکه تنها امام است و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه زیاده برانست یا گفته شود که کراهت بر تقدیریست که برای غرض صحیح نباشد یا از خصائص آنحضرت باشد والله اعلم انتهی * وعن سهل ابن سعد الساعدی انه سئل من ای شیء المنبر * سهل بن سعد ساعدی که از انصار است و آخر کسیست که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پیش ازین معلوم بوده الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت * فقال هو من اثل الغابة * پس گفت سهل آن یعنی منبر از اثل غابه بود اول ست و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفا بسکون را و مد که آنرا درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل درختیست مشابه طرفا عظیم تر از وی و غابه بتخفیف با بمعنی بیشه است و غالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل ست از مدینه * عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه وسلم * ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند میمون قول اول مشهور تر است و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشده و بعض گفته اند عائشه بعین بوال مهملتین و مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعض گفته از مهاجرات این غلام نجار بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه شبری و درازی

ذراع پس نهاده شد در مسجد * وقام علیه رسول الله * وایستاد بروی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم حین عمل و وضع * در هنگامی که ساخته شد و نهاده شد
فاستقبل القبلة * پس روی کرد آنحضرت بقبله * وکبر * وتکبیر گفت برای احرام * وقام الناس خلفه * وایستادند مردم پس آنحضرت * فقرأ ورکع
ورکع الناس خلفه * پس قراءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وی بودند * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر مبارک خود را از
رکوع * ثم رجع القهقری * پستر بازگشت بجانب پس * فسجد علی الارض * پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر * ثم عاد الی المنبر * پستر بعد از سجدتین
باز بر منبر رفت و ایستاد * ثم قرأ ثم رکع * پستر قراءت کرد و پستر رکوع کرد و در بعض نسخ ورکع بواو * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر خود را از رکوع *
ثم رجع القهقری * پس ترپرگشت بجانب پس * حتی سجد علی الارض * تا آنکه سجده کرد بر زمین * هذا لفظ البخاری * اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست
وفی المتفق علیه نحوه * و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ ست * وقال فی آخره * و گفته است بخاری
در آخر حدیث * فلما فرغ اقبل علی الناس * پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم * فقال * پس گفت * ایها الناس *
آگاه باشید ای مردمان * انما صنعت هذا لتأتموا بی * نکردم من این را که بر منبر برآمدم و بلند تر که نماز گزاردم مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت
کنید مرا * ولتعلموا صلوتی * و تا بدانید نماز مرا و در بعض النسخ لتعلّموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت ست گفتم و این از مواضعی ست که
از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی ست چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شده و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع
امام ست وقتیکه برای غرضی و حاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را مانند آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است
زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایه پایان
بود والله اعلم * وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة * گفت عائشه رض نماز
گزارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره * رواه ابو داود * گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی ست که گرفته بود آنحضرت در مسجد از
حصیر وقتیکه اراده اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نمازی ست که چند شب از رمضان گزارده و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد
تا مبادا فرض گردد چنانکه آنحدیث در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعض دیگر از امهات المؤمنین ست که در آنجا گزارده و مردم در مسجد
اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رویت ماموم امام را چنانچه نزد بعض علماست یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعض
دیگر شرط ست و این مفقود ست بظاهر درین صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

## الفصل الثالث

عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله * گفت ابو مالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و ابو مالک اشجعی نیز
گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر دهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة *
قال * گفت ابو مالک در بیان آن * اقام الصلوة * بر پا کرد آنحضرت نماز را * وصف الرجال خلفه * و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید
ایشان را پس خود * وصف خلفهم الغلمان * و ایستاده کرد پس مردان خردان را ذکر نساء نکرد شاید که در آنجا حاضر نبودند * ثم صلی بهم * پستر گزارد
نماز با ایشان * فذکر صلوته * پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را * ثم قال * پستر گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک بجانب آنحضرت * هکذا صلوة
همچنین ست نماز * قال * گفت * عبد الاعلی * که راوی حدیث ست از ابی مالک * لا احسبه الا قال * گمان نمیبرم ابو مالک را

مگر آنکه گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هٰذا صلوة امتی • رواه ابوداود • وعن قیس بن عباد • بضم عین و تخفیف موحده از طبقه
اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از خیار صالحین شیعی بود متاله و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام و روایت
کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج • قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم • گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی
رجل من خلفی جبذة • پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت • فنحانی وقام مقامی • پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن من • فوالله ما عقلت
صلوتی • پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه میگزارم که چند رکعت گزارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن
و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوی • فلما انصرف فاذا هو ابی بن کعب • پس هر گاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن
کعب است که از عظمای صحابه بود • فقال یا فتی لا یسوءک الله • پس گفت ای جوان اندوهناک نگرداند ترا خدای تعالی بسبب آنچه کردم من بتو • ان هذا عهد من النبی
بدرستیکه این عهدیست از پیغمبر صلی الله علیه و سلم الینا • بسوی ما که خداوندان اسلام و نهی و اهل فضل و علم ایم • ان نلیه • که پیوسته بایستیم ما بوی در صف اول پس
همچنین بعد از وی صلی الله علیه و سلم می ایستیم بحکم وی تعالی با ائمه • ثم استقبل القبلة • پستر روی آورد ابی بن کعب قبله را • فقال • پس گفت • هلک اهل العقد
ورب الکعبة • هلاک شدند اهل عقد یعنی امرا که رعایت امور مردم و اهتمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن در آن بدست ایشانست
ثلثا • سه بار گفت ابی این عبارت را که • ثم قال والله ما علیهم آسی • پستر گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم • ولکن آسی علی من اضلوا
ولکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا ایشانرا که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا را و میتوان گفت که معنی عبارت اینست که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند
امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر است
که حزن ابی بر کسانی باشد که می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیه و غیرهم و طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای عهد خود • انتهی مخفی نماند که موت
ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر است و مانا که شکایت از بعض امرا و احکام ایشان
باشد خصوصا امرای امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه والله اعلم • قلت • قیس بن عباد میگوید گفتم من یا ابی ابن کعب • یا ابا یعقوب • کنیت ابی بن کعبست
و ما تعنی باهل العقد • و چه میخواهی تو باهل عقد کرا میخواهی • قال الامراء • رواه النسائی •

باب الامامة • امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد
درینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند
که مستحق امامت و اولی و احق بآن کیست •

الفصل الاول • عن ابی مسعود • قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم • روایت از ابی مسعود انصاری
که گفت گفت آنحضرت • یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله • امامت میکند قوم را خواناتر مر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کننده قرآن و رعایت
کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن بعد از آن که عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام
حوادث و نوائب که حادث گردد در نماز • فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة • پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت
کند دانا ترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب میتواند خواند قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است
نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیایند و مذهب امام
ابو حنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم

در تمامهٔ ارکان و گویند احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرأ بجهت آنست که اقرأ در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند
قرآن را با احکام آن از جهت تقدیم کرده شده است اقرأ در حدیث و در زمان ما نه چنین ست پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود
پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة و برین تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت
مستلزم مساوات در علم ست جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر ست نه قطعی و کلی زیرا که مقرر ست که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود
اعلم پس متصور ست مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم که این را
بر حسب زمان ما فرمود کذا فی بعض شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بران
آنست که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند آنکه اعلم بسنت ست و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بران
بر تقدیر اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ از وی بود و نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ * فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة *
پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سابق
و متقدم شد وی بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون
وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا که موطن طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا
والذنوب * فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا * پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع شد برابر پس امامت کند کلان ترین قوم
در سن و سال در نیحدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل تر و شکیل تر بود امامت کند
و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامهٔ این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم ست
کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی ست یعنی برای مقیمان و در حاوی که در مذهب امام شافعی
ست بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة * ولا یؤمن * بفتح تحتیه
و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون * الرجل الرجل فی سلطانه * و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی
و در جائیکه مالک ست چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا ترتیبی که در ولاة است مثل امام اعظم و خلفا و حکام
وی خصوص در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد بشکست گردانیدن امر سلطنت
و عزت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که
وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود * ولا یقعد * بجزم دال و رفع آن * فی بیته علی تکرمته * و ننشیند
مرد در خانهٔ مرد دیگر بر تکرمهٔ وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و اصلش
از تکریم و اکرام ست و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول صواب تر ست * الا باذنه * مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم
ست که لا یؤمن و لا یقعد ست * رواه مسلم و فی روایة له ولا یؤمن الرجل الرجل فی اهله * و امامت نکند مرد مرد دیگر را در اهل خانه

وی درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده و بایجهت تفسیر کرده اند سلطان را بانچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد * وعن
ابی سعید قال قال رسول الله * گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم * وقتیکه
باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثه اتفاقی ست اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم همین ست - واحقهم
بالامامة اقرؤهم * وسزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست * رواه مسلم وذکر حدیث مالک بن الحویرث * بضم حاء مهمله
وفتح واو وکسر را * فی باب بعد باب فضل الاذان * ودروی امر ست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس
مؤلف ذکر این حدیث را در اینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است * الفصل الثانی * عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم * باید که اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست
ایشان ست پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید
که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند * ولیؤمکم قراؤکم * و باید که امامت کند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید
میکنند * رواه ابوداود * وعن ابی عطیة العقیلی قال * ابوعطیه عقیلی بضم عین وفتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین ست گفت کان
بود مالک ابن الحویرث * که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده * یاتینا الی مصلانا *
می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که تعیین ساخته بودند برای نماز * یتحدث * در حالتی که سخن میکرد
مالک با یاران و صحبت میداشت * فحضرت الصلوٰة یوما * پس رسید وقت نماز روزی * قال ابوعطیة فقلنا له تقدم فصله * پس گفتیم مالک را
پیش آ و امام شو پس بگزار نماز * قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم * گفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی را
از میان خود که بگزارد نماز با شما و امامت کند * وسأحدثکم لم لا اصلی بکم * و سر انجام ست که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگزارم با شما
و امامت نمیکنم شما را * سمعت رسول الله * شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من زار قوما فلا یؤمهم * کسیکه
زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را * ولیؤمهم رجل منهم * و باید که امامت کند ایشان را مردی از
ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بوند و نهی مقید بعدم اذن است اما مالک از راه اطلاق عمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید * رواه
ابوداود والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم * مگر آنست که ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما
الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر کرده * وعن
انس قال * گفت انس * استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو اعمی * خلیفه گردانید آنحضرت ابن ام مکتوم
را که از مشاهیر صحابه قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین ست و سبب نزول سورۂ عبس وتولی ست که امامت کند مردم را و حال آنکه ابن ام مکتوم نابینا
بود و گفته اند که آن سیزده بار بود یکبار از ان وقتیکه بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث بر خلافت
ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نباید * رواه ابوداود * و درین حدیث دلیل ست بر جواز
امامت اعمی بی کراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده اگر اعمی معتمد قومی باشد جائز ست امامت وی و بعضی گفته اند که اگر اعلم باشد پس

وی اولی ست کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین ست در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی که رفته بود
بصروی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی ازان و میسر نگشتم مر اسوال بجهت تادب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان
کنند خلاف سنت در روایت نخواهد بود پس یافتم دلیلی برین و چیزیکه حکم میکند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول با وجود افضل
که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذریکه مذکور شد* وعن ابی امامة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم اذانهم* سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمی گردد متلقی
بسمع رضای حق* العبد الآبق حتی یرجع* یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک* وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط* دوم زنیکه
شب گردد در حالتی که شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی ست بحق و اگر غضب بناحق باشد امر برعکس خواهد بود* وامام قوم وهم له کارهون
سوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی که در اوست* رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب* وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم* سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان
نماز ایشان* من تقدم قوما وهم له کارهون* کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند* ورجل اتی الصلوة
دبارا* دیگر مردی که بیاید نماز را آخر وقت* والدبار ان یأتیها بعد ان تفوته* دبار بکسر دال آمدن مرد ست نماز را بعد از در گذشتن وقت آن
یعنی وقت کامل مستحب* ورجل اعتبد محررة* دیگر مردیکه بنده گرفت نفس آزاد کرده شده را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وے
باکراه یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند حر را و مالک گردد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه* رواه ابوداود وابن ماجة*
وعن سلامة* بفتح سین و تخفیف لام* بنت الحر* بضم حای مهمله ازدیه و بعض گفته اسدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم* روایت ست از سلامه که گفت گفت آنحضرت* ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل
المسجد* بدرستیکه از علامتهای قیامت ست که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد و بیندازند بر دیگری* لا یجدون اماما یصلی بهم*
نیابند امامی را که بگزارد نماز با ایشان بجهت جهل و نا اهلیت ایشان امامت را کنایت ست از شیوع جهل و فسق در آخر زمان* رواه احمد وابوداود وابن ماجة*
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا* کارزار کردن با کافران فرض ست
بر شما همراه هر امیری که باشد نیکوکار یا باشد بدکار* وان عمل الکبائر* و اگر چه بکند گناهان کبیره را* والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او
فاجرا* و نماز واجب ست بر شما بجماعت پس هر مسلمانی برباشد یا فاجر* وان عمل الکبائر یعنی جائز ست که وی اقتدا کنند اگر چه مکروه ست یا واجب ست
اقتدا و جواز آن و بعض استدلال کرده اند باین بوجوب جماعت این بر تقدیریست که فرق ... نکنند ... مرد صالح حاضر نباشد و نیز صلوة
واجبة علی کل مسلم* و نماز جنازه واجب ست بر هر مسلمان* برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر* ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز نگزارد بر مدیون
که چیزی نگذاشته که بدان دین ادا کرده شود مقصود زجر و تشدید بود و همچنین بر مرده بد زنا و غیره والآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن تا ماند
گوید تکلیف نگزارد و دیگران بگزارند* رواه ابوداود* الفصل الثالث* عن عمرو بن سلمة* بکسر لام صحابی صغیر ست که اختلاف ست در
صحبت کن و سلمه هم صحابی بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمة و بنو سلمه که نام قبیله از انصار ست* قال کنا بماء ممر الناس* گفت بودیم ما ساکن بر

آبی که گذرگاه مردم بود * یمر بنا الرکبان * میگذشتند بما سواران و پیادها نیز میگذشته باشند لیکن ذکر نکرد * نسألهم ما للناس ما للناس * می پرسیدیم
سواران را چه چیز پیدا شده است مردم را و چه کار میکنند کنایت ست از ظهور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب ست * ما هذا الرجل * چیست صفت
و شان این مرد کنایت ست از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم * فیقولون * پس میگفتند مردم * یزعم * گمان می برد
میگوید این مرد * ان الله ارسله * که خدا فرستاده است او را * اوحی الیه اوحی الیه کذا وحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنین کنایت ست از قرآن
علیم ست میخواندند سوای وحی در تحت اشارت پیغام و چیزی در دل افگندن * فکنت احفظ ذلک الکلام * پس بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن
آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت * فکانما یغری فی صدری * پس گویا که می چسپید آن کلام در سینه من و یغری بفتح
غین معجمه و کسر آن بمد و قصر سر ریشیم * وکانت العرب تلوم باسلامهم الفتح * و بودند قبائل عرب که توقف میکردند و انتظار می بردند در اسلام خود فتح
مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه میدرآئیم در اسلام * فیقولون اترکوه و قومه * پس میگفتند عرب بگذارید آنحضرت را با قوم خود که قریش اند و بزرگترین
و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکه اند که عظیم ترین جاهای عرب بلکه عالم ست * فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق * پس بدرستیکه وی
اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گو ست * فلما کانت وقعة الفتح * پس هرگاه که شد واقعه فتح مکه در سال هشتم
از هجرت * بادر کل قوم باسلامهم * شتابی کردند هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سوره اذا جاء نصر الله والفتح * مخبر ست بدان * و
بادر ابی قومی باسلامهم * و شتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمه
همراه پدر آمده یا نه و هم ازینجا اختلاف ست در صحبت وی که صحابی ست یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول ست والله اعلم * فلما قدم *
پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود * قال جئتکم والله من عند النبی حقا * گفت بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق * فقال * پس
گفت پیغمبر * صلوا صلوة کذا فی حین کذا و صلوة کذا فی حین کذا * بگزارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها و تعیین
اوقات آن همه بیان نمود * فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا * پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی
از شما پس امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد از شما قرآن را * فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی * پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از
من از همه بیشتر یاد داشتم * لما کنت اتلقی من الرکبان * از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را یاد میگرفتم آنرا از سواران * فقدمونی بین ایدیهم
پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود * وانا ابن ست او سبع سنین * و حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله * وکانت علی بردة * کنت
اذا سجدت تقلصت عنی * و بود بر من گلیمی یا چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بدن من یعنی کشف میشد عورت از من * فقالت
امرأة من الحی * پس گفت زنی از محله * الا تغطون عنا است قارئکم * آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خوان خود را امام خود را * فاشتروا فقطعوا لی قمیصا * پس خریدند
جامه پس بریدند برای من پیراهنی را * فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص * پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن بسبب
غریب که هرگز نپوشیده بود هم از جهت خردی سن و اقتضای طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که بآن مرتبه رسانید * رواه البخاری * و باین حدیث استدلال
کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قرائت از جهت اختلاف علما در وی و این خلاف راجع میگردد
بخلاف در اقتدا مفترض بمتنفل و در بالا در باب القراءة کلام دران گذشت و در باب من صلی مرتین نیز بیاید انشاء الله تعالی * وعن ابن عمر

قال لما قدم المهاجرون الاولون المدینة گفت ابن عمر رضی الله عنه هنگامی که قدم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هجرت کردند مدینه را بحکم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود کان یؤمهم بود که امامت میکرد ایشان را سالم مولی ابی حذیفة که فارسی بود
از فضلای موالی و خیار صحابه و معدود بود از قراء و آنحضرت امر فرموده که بگیرید قرآن را از چهار کس و یکی ازین چهار کس سالم را شمرده وفیهم عمر و ابو سلمة
بن عبد الاسد و حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمه که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی یا از جهت آن بود که اقرأ بود یا برای
مصلحتی دیگر والله اعلم رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم فوق رؤسهم شبرا
سه کس اند که برداشته نمیشود مر ایشان را نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست رجل ام قوما وهم له کارهون مردی که امامت می کند
قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش دارند او را وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط و زنی که شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد واخوان
متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله تفصیلی ست مذکور
در موضع خود رواه ابن ماجة

## باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقی که بر امام ست مر مقتدیان را و اهم آنچه بر امام ست تخفیف ست
در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند بعدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد تخفیف و
عدم تطویل آن نیست که ترک کند سنت قراءت و تسبیحات را و نقصان کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد اکتفا
کند بقدر کفایت چنانکه بخواند مفصل باقسامی که مبین ست در فقه و اکتفا کند بسه بار گفتن تسبیح با داو رعایت قومه و جلسه
و اکثر آنچه مروی شده تخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قراءت ست

## الفصل الاول

عن انس قال ما صلیت
وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی روایت ست از انس که گفت نگزاردم نماز پس هیچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز وی
و تمامتر بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک می بود و با وجود آن تام و کامل می بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان
رسول الله صلعم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش اینست که تخفیف میکرد در قراءت و تمام میکرد رکوع و سجود و تعدیل را
و بعض گویند مراد نسبت کم تطویل آنحضرت در نماز نسبت بنماز دیگران رعایت قلت و خفت مینمود یعنی اگر دیگری چنین قراءت طویل میخواند گران مینمود و ملالت
می آورد بخلاف آنحضرت وی صلی الله علیه وسلم که استماع آن موجب ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجهت حسن صوت و جودت ادا و برکت انوار و ظهور
اسرار نیز و قراءت آنحضرت [illegible] بر لسان [illegible] لطیف کثیر [illegible] از قراءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سوره اعراف و غیر آن زیاده بران
خواند و بعض گویند تخفیف امر نسبی ست نسبت بطویل [illegible] نسبت به طول از خود قصیر و قصیر طویل بود و نسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل را و گفته
شده [illegible] حکایت [illegible] الحق [illegible] الدین [illegible] اگر تواند که [illegible] باشد که [illegible] احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابه در نماز تخفیف میکرد
[illegible] بران [illegible] انبساط حدیث که [illegible] تخفیف میکرد وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافة ان تفتتن امه تحقیق بود آنحضرت که
میشنید گریه کودک را پس سبک میکرد این نماز را از جهت ترس آنکه در فتنه افگنده شود مادر او بقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر متفق علیه وعن ابی قتادة
[illegible] مشهور و از فقهاء صحابه است و بعضی گفته اند [illegible] حاضر شد تمامه مشاهد را و در غزوه حدیبیه چشم وی از خانه خود بیرون شده بر دست او افتاده آنحضرت آن را بجای وی
نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت آن حضرت

بدرستیکه من میخواهم درآیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را + فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریه صبی را + فاتجوز فی صلاتی +
پس آسانی و مسامحه و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در قرارت و اذکار و اسراع در آن + مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه + از جهت آنچه میدانم و میدانم
از سختی حزن و تاثر مادر وی از گریه وی و این از غایت رحم و شفقت او ست بر امت و ضعفا که در چنان مقام عالی یاد میکنند رعایت مینماید صلی الله علیه وسلم
وجزاه عنا خیر الجزاء شعر خواجه این که نشیمن از بنده را یاد میکند بی نیاز + قاصد از زیر آید از چرخ بلند + تا شکسته پایگان روی آمند + رواه البخاری

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس + چون نماز بگزارد یکی از شما برای مردم یعنی امامت کند ایشان را
فلیخفف + پس باید که تخفیف کند و رعایت جانب ایشان نماید + فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر + زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان است
بحسب خلقت و پیر است + واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء + و چون نماز بگزارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند هر مقدار که خواهد

متفق علیه وعن قیس بن ابی حازم + بجای مهمله زای از کبار تابعین است که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته + قال اخبرنی ابو مسعود ان
رجلا قال + گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت + والله یا رسول الله انی لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدرستیکه من باز میمانم
پس میمانم از نماز بامداد و جماعت نمی آیم از جهت فلان نام شخصی را برد و گفته اند مراد ابی بن کعب است و بعض گفته اند که معاذ بن جبل قول اول صحیح
تر است + مما یطیل بنا + از جهت دراز کردن وی قرارت را با ما + فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم
من آنحضرت را در هیچ پندی دادنی سخت تر از روی غضب از خود که در آن روز بود + ثم قال ان منکم منفرین پس گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزانند
اند مردم را از جماعت نماز و حضور مردم بخیرات + فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز + پس هر کدام از شما که نماز بگزارد بمردم پس باید که تخفیف کند و چنان
تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد + فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة + پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان است و پیر است

که بسبب ضعف و پیری نمی تواند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری ضروری دارد + متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم + نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگزارند برای فائدهٔ شما است و فائدهٔ ایشان هم هست
ولیکن ذکر نکرد بجهت فهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابیح ولهم موجود است + وان اخطاوا فلکم + و اگر نا راست و نادرست میگزارند پس شما را
اجر است که درست گزاردید و نیت و قصد جماعت کردید + وعلیهم + و بر ایشان است وبال بجهت نقص و تقصیر که نمودند و این وصیت است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلاء و افتتان بملوک و امرا که بعد از وی پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام آن ادا
تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر منهج صواب ونه بهتر و الا شما را از آن ضرری نیست و شافعیه
باین حدیث تمسک نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و ظاهر اینجا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان والله اعلم
رواه البخاری وهذا الباب خال عن الفصل الثانی + و این باب خالی است از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد و مؤلف فصل
ثالث آورده و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص الثقفی صحابی است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر و دو سال
از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پسترین قوم اید در اسلام پس بیشترین مردم مباشید
در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود + قال آخر ما عهد الی رسول الله + گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوٰة

چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار ایشان نمازرا * رواه مسلم وفی روایة له ان رسول الله * ودر روایتی دیگر مسلم راست اینکه بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قال له * گفت عثمان بن ابی العاص را * ام قومک * امامت کن قوم خود را * قال قلت * گفت عثمان گفتم * یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا * بدرستیکه
من می یابم در نفس خود چیزی را از عجب وکبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت وشرائط آن یا وسوسه * قال ادنه * گفت آنحضرت نزدیک بیا * فاجلسنی
بین یدیه * پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود * ثم وضع کفه فی صدری بین ثدیی * پستر نهاد کف دست خود را درمیان سینه من میان دو پستان من *
ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی * پستر گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را درمیان پشت من میان دو شانه من یعنی برطرف
شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت وتصرف وی صلی الله علیه وسلم * ثم قال ام قومک * پستر گفت امامت کن قوم خود را
فمن ام قوما فلیخفف * پس کسیکه امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند * فان فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف وان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده
فلیصل کیف شاء * ترجمه این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد * وعن ابن عمر قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یامرنا بالتخفیف * امر میکرد ما را بسبک گزاردن نماز وتخفیف قرات * ویؤمنا بالصافات * وامامت میکرد ما را بسورة والصافات * مانند آن یعنی
تطویل میکرد وتطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجوهی که گفته شد * رواه النسائی * باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق * باب در بیان
چیزیکه بر مقتدی است از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در نیافته * الفصل الاول * عن البراء بن عازب *
بفتح عین مهمله وزای معجمه مشهور است اول مشاهد وی خندق است وپیش از وی او را صغیر داشتند وحاضر نشد وحاضر شد با امیر المومنین علی در جمل
وصفین ونهروان * قال کنا نصلی خلف النبی * گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال * پس چون میگفت آنحضرت سمع الله
لمن حمده لم یحن احد منا ظهره * خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را به سجده نمی افتاد * ولم یحن * بفتح یا وسکون حا وضم نون وکسر آن از نصر وضرب
یضرب * حتی یضع النبی * تا آنکه می نهاد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض * پیشانی خود را بر زمین که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از سر
برداشتن از رکوع ایستاده می ماندیم وچون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین می نهاد آنگاه می افتادیم * متفق علیه * وعن انس قال صلی بنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذات یوم * نماز گزارد با ما آنحضرت روزی * فلما قضی صلوة اقبل علینا بوجهه * پس گاهیکه تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آورد برما روی مبارک خود یعنی روی
بجانب ما کرده نشست * فقال ایها الناس انی امامکم * پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام وپیشوای شما ام * فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف *
پس پیشی مکنید مرا برکوع ونه بسجود ونه بایستادن از رکوع ونه بازبرگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع وسجود نروید وسر از
رکوع برندارید واز سجود برنخیزید ومراد بانصراف یا سلام است یا برخاستن از مکان نماز وبرآمدن از مسجد واول ظاهر تراست
وندانید که من خبر دار نیستم از احوال شما * فانی اراکم امامی ومن خلفی * زیرا که بدرستی من می بینم شما را از پیش خود وپس خود *
رواه مسلم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام * پیشی مکنید امام را وشتابی
مکنید * اذا کبر فکبروا * وقتیکه تکبیر برآرد امام از پس وی متصل تکبیر برآرید * واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین * وچون بگوید
امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین * واذا رکع فارکعوا * وچون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید * واذا قال
وچون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد * ازین جا معلوم شد که منصب امام تسمیع است

ومنصب ماموم حمیدی هر دو مقسوم ست میان ایشان وتحقیق این کلام سابقا گذشت + متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین
این حدیث را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که + اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین + و
عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع عنه + روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس
افگنده شد از پشت اسپ بر زمین وافعال طبعی بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشدند بطریق اعجاز فجحش شقه الایمن + پس خراشیده
شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند وجحش بتقدیم جیم است بر حا + فصلی صلوة من الصلوات وهو قاعد + پس گزارد
آنحضرت نمازی را از نمازها در حالی آنکه وی نشسته است + فصلینا وراءه قعودا پس بگزاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته + فلما انصرف
قال + پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز گفت + انما جعل الامام لیؤتم به + گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه
اقتدا واتباع کرده شود بوی + فاذا صلی قائما فصلوا قیاما + پس چون بگزارد امام ایستاده بگزارید شما نیز ایستاده + واذا
رکع فارکعوا + وچون برکوع رود امام پس برکوع روید + واذا رفع فارفعوا + وچون سر بردارد وی پس سر بردارید شما +
واذا قال + وچون بگوید امام + سمع الله لمن حمده فقولوا + پس بگوئید شما + ربنا لک الحمد + ودر بعض نسخه های مشکوة اینهم است
واذا سجد فاسجدوا + وچون بسجده رود پس بسجده روید شما ونوشته اند که در لفظ بخاری نیست + واذا صلی جالسا + وچون نماز
بگزارد امام نشسته + فصلوا جلوسا اجمعون + پس بگزارید شما نیز نشسته همه + قال الحمیدی + گفته است حمیدی که از شیوخ بخاری است
نه حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند که گفت + قوله + قول آنحضرت که فرمود +
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم + این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط از پشت
اسپ یا جز آن + ثم صلی بعد ذلک النبی + پستر بگزارد بعد از ان پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته + والناس خلفه قیام + ومردم
در پس وی ایستاده بودند + لم یامرهم بالقعود + امر نکرد ایشان را به نشستن + وانما یوخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی + وگرفته میشود
وعمل کرده میشود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ناسخ فعل اولست + هذا لفظ البخاری + این لفظ بخاریست واتفق
مسلم الی اجمعون + واتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون وقال الحمیدی الی آخره روایت نکرده + وزاد فی روایة
وزیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که + فلا تختلفوا علیه + پس اختلاف مکنید بر امام + واذا سجد فاسجدوا +
وچون سجده کند پس سجده کنید از ین عبارت معلوم میشود که آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر + وعن عائشة رض
قالت لما ثقل رسول الله + روایت است از عائشه که گفت هنگامیکه گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + یعنی سخت شد بیماری
وبنهایت رسید ضعف وی + جاء بلال یوذنه بالصلوة + آمد بلال در حالیکه می آگاهاند آنحضرت را به نماز وخبر دهد که وقت نماز
شده ومردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود که بعد از اذان چون در آمدن آنحضرت تاخیری راه مییافت بلال
بر در آمده خبر میکرد در ین حالت نیز آمده که خبر کند واستکشاف نماید که خود بوجود شریف بدر آمدن میگردانند وامامت کنند
یا کسی را از اصحاب امر می فرماید که امامت کند + فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس + پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من

ابو بکر را بگوئید که نماز کند بمردم و امامت کند ایشانرا + فصلی ابو بکر تلک الایام + پس نماز گزارد ابو بکر رضی الله عنه بامردم در ان روزها +
ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة + پس یافت آنحضرت در ذات شریف خود فی الجمله سبکی و تندرستی + فقام یهادی بین رجلین +
پس بایستاد آنحضرت درحالیکه میرود تکیه کرده میان دو مرد دست نهاده بر دوش این دو مرد نهاده آهسته و مائل + ورجلاه تخطان
فی الارض + و هر دو پای مبارک وی خط می کشیدند در زمین بجهت بی قوتی بر پای بر داشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیا را
صلوات الله وسلامه علیهم در عوارض بدنی و صفات جسمانی واقف بر حد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده
حق بندگی بجای آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی ظهور نموده خرق عادات مینماید و فی الجمله کمال ملکی ورای کمال بشری است
که مرتبه جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصرع یار ما این دارد و آن نیز هم + یارب مگر در وقت اظهار معجزه
قدرت کاملہ ظهور نموده خرق عادات می نماید آن دیگر است + حتی دخل المسجد + تا آنکه در آمد آنحضرت باین روش مسجد را + فلما سمع
ابو بکر حسه ذهب یتاخر + پس هرگاه که شنید ابو بکر آواز در آمدن آنحضرت را یا بجانب رفت و خواست که پس رود تا آنحضرت پیش آید
و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم + فاوماء الیه رسول الله + پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ایما اشارت
باعضا مثل سر و دست و چشم و ابرو + ان لایتاخر + که پس نرود و بجای خود ایستاده ماند + فجاء + پس آمد آنحضرت + حتی جلس عن یسار ابی بکر
تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر + وکان ابو بکر یصلی قائما + و بود ابو بکر که میگزارد نماز ایستاده + وکان رسول الله + و بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یصلی قاعدا + میگزارد نشسته + یقتدی ابو بکر بصلوة رسول الله + اقتدا میکرد ابو بکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والناس یقتدون
بصلوة ابی بکر + و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابی بکر را دیده نماز میکردند و الا امام در ان نماز آنحضرت بود و همه اقتدا بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم داشتند چون مردم که دور بودند و افعال آنحضرت را نمیدیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز
میکردند گویا اقتدا با بو بکر میکردند متفق علیه و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده یسمع ابو بکر الناس التکبیر + می شنوانید ابو بکر مردم
را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابو بکر نماند جوابش آنکه دلیل و محل امر کردن آنحضرت است ابو بکر را بامامت
و چندین ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این
ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکرد و کسی دیگر را میفرمود و امامت ابو بکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین
بود و یکبار دیگر آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود و چون وقت بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت
و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابو بکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که
برجای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد و در پس ابو بکر و نماز گزارد کذا فی صحیح البخاری + وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اما یخشی الذی یرفع راسه قبل الامام ان یحول الله راسه راس حمار + آیا نمی ترسد آنکسی که بر میدارد سر خود را پیش از امام ازین که بگرداند سر او را همچو
سر خر در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت و بی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را
که ایتمام و اتباع و اقتفاست یعنی از خریست که امام سازند و اتباع نکنند و گفته که متعین است این تاویل و الا مامی بینیم بحس که نگشته است

روی وی صورت وی روی حمار و صورت حمار تشبیه نمانند که ثابت خشیت تحویل است نه وقوع آن و طیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست
بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غیر جائز نیست درین امت و ممکن است که گفته شود مراد تحویل است در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست
در عدم وقوع مسخ درین امت والله اعلم متفق علیه. **الفصل الثانی** عن علی ومعاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال هر گاه که بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی است از احوال چنانچه قیام و رکوع و سجود و جز آن فلیصنع کما یصنع الامام
پس باید که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه ببندد و در آید در همان فعل لیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوة ونحن سجود فاسجدوا چون بیائید شما بسوی
نماز و حال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید ولا تعدوه شیئا و شمار مکنید آنرا چیزی از نماز و رکعتی از آن چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید ومن
ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة و کسی که دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی
کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را
با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در هدایه گفته است کسی که دریافت از ظهر رکعتی را و در نیافت سه رکعت را نگزارد ظهر را بجماعت یعنی
نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گزارده و لهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است
و اما در جمعه پس مذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بر وی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در
رکوع و اگر دریابد اقل از آن بنا کند بر وی ظهر و نزد شیخین بنا کند بر وی جمعه را اگرچه در تشهد یا سجود سهو دریافت. رواه ابوداود. وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسیکه نماز بگزارد و نماز خالص برای خدا چهل روز یعنی عوض چهل روز در جماعت
در حالیکه دریابد تکبیر اولی را و مراد بادراک تکبیر اولی آنست که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست
و نزد بعضی ادراک در رکعت اولی کافی است کتب له براءتان براءة من النار وبراءة من النفاق نوشته میشود برای او دو خط بیزاری
یک خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد به برات از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز
که در قرآن مجید صفات آن بمنافقان کرده اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامات
نفاق نوشته اند و تواند که در آخرت بود و بخلاصی از عذاب مخصوص بمنافقان. رواه الترمذی. روایت کرد این حدیث را ترمذی
لیکن سخن کرده است در آن. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه کسیکه
وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل ثم راح فوجد الناس قد
صلوا پس برفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گزارده اند و نیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من صلاها
وحضرها بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گزارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این بر تقدیر یست که تاخیر و تقصیر وی نبود
پس بحکم صدق نیت خود اجر آن بیابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرهای آنان
کسانیکه گزارده اند و حاضر شده چیزی را زیرا که ایشان اجر فعل خود یافته اند و وی اجر نیت خود. رواه ابوداود والنسائی

وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول الله آمد مردی وحال آنکه گزارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق
علی هذا پس گفت آنحضرت آیا نیست مردیکه تصدق کند و احسان نماید برین مرد که میخواهد تنها بگزارد نماز را فیصلی معه پس بگزارد نماز با وی
تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسانیست که این مرد با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگزارد
نماز با وی و گویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی وابو داؤد

## الفصل الثالث

عن عبید الله بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و
فقهای سبعه مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون و بود وی از معلم عمر بن عبد العزیز مر او راست شعر عند مات
سنة اثنین و تسعین و قیل سنة ثمان و تسعین و عبد الله بن عتبه نیز از کبار تابعین و بعضی او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رویت
نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفقه و الحدیث است مات سنة اربع و سبعین قال
دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله درآمدم بر عائشه پس گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بنماز برآمد و چگونه برآمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در
تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت اصلی الناس آیا نماز گزارده اند مردم فقلنا لا
پس گفتیم ما نگزارده اند یا رسول الله و هم ینتظرونک و ایشان چشم دارند آمدن ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید
برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت عائشه ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود
آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد
و بیهوشی بردی و اغما چون از جنس مرض است جائز است طریان آن بر انبیا علیهم السلام بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند
آنرا جمعی از شافعیه بغیر تطویل ثم افاق پس هوشیار شد و بهوش آمد فقال اصلی الناس پس گفت آیا نماز گزارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک
گفتیم نگزارده اند ایشان انتظاری برند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من آبی در مخضب قالت فقعد
فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک
یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس
عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظاری برند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است
از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز
بگزارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابوبکر را فرستادهٔ آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرک ان تصلی
بالناس میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم فقال ابوبکر وکان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگزار
نماز بمردم فقال له عمر انت احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوار تری بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر
برای وجوب است و در آخر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز

بگزارد ابوبکر در آن روزها که هفده روز بود + ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة + پس آنحضرت یافت از ذات خود و در
بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات خود سبکی + فخرج بین رجلین احدهما العباس رض + و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از آن دو مرد
عباس بود + لصلوة الظهر + برای نماز پیشین + وابوبکر یصلی بالناس + وحال آنکه ابوبکر نماز میگزارد بمردم + فلما رآه ابوبکر ذهب لیتاخر
پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود + فاومأ الیه النبی + پس اشارت کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لایتاخر
بآنکه پس نرود و بجای خود باشد + قال + گفت آنحضرت بآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود + اجلسانی الی جنبه + بنشانید مرا در پهلوی
ابوبکر + فاجلساه الی جنب ابی بکر + پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر + والنبی صلی الله علیه وسلم قاعد + وحال آنکه آنحضرت
نشسته است و ثابت مستمر است بر آن + فقال + پس گفت عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه + فدخلت علی عبد الله بن عباس +
پس درآمدم بر عبد الله بن عباس + فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله + پس گفتم مر ابن عباس را آیا عرض نکنم بر تو چیزی
را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هات + پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت علیه
حدیثها + پس عرض کردم بر وی حدیث عائشه را + فما انکر منه شیئا + پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را + غیر انه قال + جز آنکه گفت
اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس + آیا نام برد عائشه برای تو آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را در آمدن بمسجد + قلت لا + گفتم
نبرد آن مرد را نام + قال هو علی + گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن در آنست که چه بود سبب در نام
نبردن عائشه رض علی را با عباس رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی تراکتی بود از هنگام قضیه افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تبرئه
عائشه رض از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی
را در مواضع کثیره و مدح کرده او را بعد از این قضیه حاشا که سبب آن باشد و نرنجت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته
اند که در روایتی دیگر در این حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب نام نبردن بجهت آنست که در جانب دیگر مردی
متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بود گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر
آمده است که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم + متفق علیه + وعن
ابی هریرة رض انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة + کسی که دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی
رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده و از جهت تمامی رکعت بوی + ومن فاتته قراءة ام القرآن + و کسی که فوت شد او را فاتحة الکتاب یعنی خواندن
او + فقد فاته خیر کثیر + پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار + ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد
آنست که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف بوده و فاتحه نخوانده مقصود
ترغیب و تاکید است بر ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچه با دراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از وی ثواب
کثیر بفوت قراءت ام القرآن + رواه مالک + وعنه قال الذی یرفع رأسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید شیطان + کسیکه بردارد سر
خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را بر خلاف شریعت و سنت + رواه مالک +

**باب من صلی صلوة مرتین** ✦ باب در بیان حال کسیکه نماز گزارد دو بار واین شامل صورتهای مختلف ست ومقصود از ان
اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گزارد فرض یکبار پس ازان آمد مسجد جماعت را بگزارد بجماعت بر تفصیلے که مذکور ست
در فقه واختلافی که واقع ست میان ائمه چنانچه پارهٔ ازان در باب اوقات منهی عنها گذشت واگر گزارده با امام یکبار بعد ازان امامت
کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید واین موسوم ست نزد شافعیه بتکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض ست بلکه دوم نفل ست
غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان ولازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل واین جائز ست نزد ایشان ✦

**الفصل الاول** ✦ **عن جابر** قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی ✦ گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم ✦ پس تر می آمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوة یعنی میگزارد همان نماز را
که همراه آنحضرت گزارده بود ودر لفظ بخاری الصلوة المکتوبة یعنی میگزارد نماز فرض را که گزارده بود ✦ متفق علیه ✦ **وعنه** قال کان معاذ
یصلی مع النبی ✦ وهم از جابر ست گفت بود معاذ که میگزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم العشاء ✦ نماز عشا را ✦ ثم یرجع الی قومه فیصلی
بهم العشاء ✦ پس تر باز میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان عشا را ✦ وهی له نافلة ✦ و آن نماز که معاذ با قوم میگزارد
برای وی نفل بود و ایشان فرض میگزاردند پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد ✦ رواه البیهقی والدارقطنی ✦ وگفته اند که وهی
نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق وشافعی وطحاوی آنرا روایت کرده اند وبعض گفته اند این زیادت از کلام
شافعیست بنابر اجتهاد وی ولهذا از غیر جهت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوة اینجا بیاض ست پس مؤلف نیافته
در طریقی از سنن و تورپشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهی له نافلة غیر محفوظ ست در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بمعاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود ازینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگزارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین
تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نه واین حدیث منافی این زیادت ست وقصهٔ نماز معاذ در باب قرأت بتفصیل
گذشته ست فلینظر ثم ✦ **الفصل الثانی** ✦ **عن یزید** ابن الاسود ✦ مراد او صحبت ست و عداد او از اهل طائف ست حدیث او در
کوفیین ست وبعض یزید بن ابی الاسود گفته اند ✦ قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجته ✦ گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا
حجة الوداع گویند وگزاردم با وی حج ✦ فصلیت معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف ✦ پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در منا ست خیف
پستی که در پیچ کوه باشد واین مسجد درانجا ست فلما قضی صلوته وانحرف ✦ پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت ✦ فاذا هو برجلین فی آخر القوم
پس ناگاه آنحضرت ملابس و مقارن ست با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم ✦ لم یصلیا معه ✦ نگزاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد ✦ فقال علی بهما ✦ گفت
آنحضرت بر من بطلبید این دو کس ✦ فجئ بهما ترعد فرائصهما ✦ پس آورده شد برای حضرت آن دو کس در حالیکه میلرزد گوشتهای شانهای ایشان از خوف وهیبت
رسول خدا از غضب وجلال وی که وی بجای خود بی ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پارهٔ ست میان پهلو وشانه که میلرزد نزد خوف
وگاهی شاید معنی یجتمعان حال ازانکه دو مرد اند ✦ فقال ما منعکما ان تصلیا معنا ✦ پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن با ما ✦ فقالا ✦
پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله انا کنا قد صلینا فی رحالنا ✦ بدرستیکه ما بودیم که گزارده ایم در منزلهای خود ✦ قال فلا تفعلا ✦ گفت آنحضرت پس مکنید

يا چنین یعنی که در وقت حضور جماعت دران داخل نگردید + اذا صليتما فی رحالكما + چون بگزارید نماز در منزلهای خود + ثم اتيتما مسجد جماعة
پستر بیائید مسجد را که در وی جماعت میکنند + فصليا معهم + پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند + فانها لكما نافلة + پس بدستیکه آن
نماز که با جماعت میگزارید مر شمارا نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت + رواه الترمذی وابو داود والنسائی
**الفصل الثالث** + **عن بسر** بضم موحده وسکون مهمله بن محجن بکسر میم وسکون حای مهمله وفتح جیم تابعی است بر قول صحیح وپدر او
محجن صحابی است + عن ابيه + روایت میکند از پدر خود + انه كان فی مجلس مع رسول الله + که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذن
بالصلوة + پس اذان گفته شد برای نماز + فقام رسول الله + پس بایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلى ورجع + پس نماز گزارد و بازگشت +
ومحجن فی مجلسه + وحال آنکه محجن در جای نشست خود ثابت ماند ونگزارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب ونگفت من نشسته ماندم
در جای خود از جهت تحاشی از نسبت این منقصت بخود صریحا ودور انداختن نفس خود را از مقام حضور + فقال له رسول الله + پس گفت محجن را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس + چه باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم + الست برجل مسلم + آیا نیستی تو مرد مسلمان +
فقال بلى + پس گفت محجن آری مسلمانم + یا رسول الله ولكنی كنت قد صليت فی اهلی + ولکن هستم من که بتحقیق گزارده ام نماز در اهل خانه خود +
فقال له رسول الله + پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جئت المسجد وكنت قد صليت فاقيمت الصلوة + چون بیائی تو مسجد را
وباشی تو که گزارده نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شود نماز و تکبیر بر آورده شود برای وی + فصل مع الناس + پس بگزار نماز با مردم + وان
كنت قد صليت + واگر چه هستی تو که بتحقیق گزارده نماز را + رواه مالك والنسائی + **وعن رجل** من بنی اسد بن خزیمه + روایت است از مردی از قبیله
بنی اسد بر لفظ حیوان مشهور واسد نام پدر قبیله است از مضر و هی اسد بن خزیمة بن مدركة بن الیاس بن مضر + انه سأل ابا ایوب الانصاری
که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آن حضرت را ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت
ونزول فرمود + فقال + گفت آن مرد سائل يصلی احدنا فی منزله الصلوة ثم یأتی المسجد + نماز میگزارد یکی از ما در منزل خود پس میآید مسجد
کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم + وتقام الصلوة + و برپا کرده میشود در مسجد نماز + فاصلی معهم + پس میگزارم نماز با ایشان
فاجد فی نفسی شیئا + پس می یابم در نفس خود چیزی از خدشه و کراهت + من ذلك + از جهت مکرر گزاردن من نماز را و از جهت
مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است + فقال + پس گفت + ابو ایوب
سألنا عن ذلك النبی + پرسیده ایم ما ازین حال که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم + که این چیست و از کجاست + فقال + پس گفت
آنحضرت در جواب سوال ما + فذلك له سهم جمع + پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد
یا حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت و نورانیت
است + رواه مالك وابو داود + **وعن یزید** + بتحتانیه وزای + بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة
روایت است از یزید بن عامر که صحابی است حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه
وی در نماز بود با مردم + فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة + پس نشستم من و در نیامدم با ایشان در نماز + فلما انصرف رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم واتی جالسا + پس ہر گاہ کہ برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشستہ + فقال الم تسلم + پس گفت آیا اسلام نیاوردہ
و مسلمان نیستی بیا نزید کہ نماز نمیکنی فقلت بلی گفتم بلی + یا رسول اللہ قد اسلمت بتحقیق اسلام آوردہ ام + قال و ما منعک ان تدخل مع الناس
فی صلوتہم + گفت آنحضرت وچہ باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان + قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی + گفتم بدرستیکہ من بودم
کہ تحقیق نماز گزاردم من در منزل خود + احسب ان قد صلیتم + در حالیکہ گمان می بردم کہ تحقیق گزاردہ اید شما + فقال اذا جئت الصلوٰۃ فوجدت
الناس فصل معہم + پس گفت آنحضرت وقتی کہ بیائی تو بنماز پس بیابی تو مردم را کہ گزاردہ اند نماز پس بگزار نماز با ایشان + وان کنت قد صلیت + واگرچہ ہستی
تو کہ تحقیق نماز گزاردہ + تکن لک نافلۃ + باشد نمازی کہ دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا وہذہ مکتوبۃ + و باشد این نماز کہ نخست گزاردہ فرض را
و این معنی موافق ہست بظاہر احادیث کہ دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جہت سقوط ذمہ باداء اولی و طیبی گفتہ کہ ضمیر تکن راجع است
بنمازی کہ گزاردہ ہست نخست و اشارت بہذہ بنماز یست کہ گزاردہ ہست با جماعت و گفتہ کرد خبر شد نماز یکہ واقع ہست در وقت و ساقط
مر قضا را نافلہ و نماز یکہ با جماعت ہست و غیر مسقط ہست مر قضا را فریضہ انتہی و دلالت بر آنکہ اصل در نماز آنست کہ گزاردہ شود با جماعت
وانچہ نہ بجماعت گزاردہ شدہ ہست اعتبار و اعتدا د بدان نیست فتدبر + رواہ ابو داؤد + **وعن ابن عمر** ان رجلا سالہ فقال انی اصلی
فی بیتی + مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را کہ من نماز میگزارم در خانۂ خود + ثم ادرک الصلوٰۃ فی المسجد مع الامام + پس میابم
نماز را در مسجد با امام + افاصلی معہ + آیا پس بگزارم نماز با امام + قال نعم + گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام + قال الرجل
ایتہما اجعل صلوتی + گفت آن مرد کدام یکی را از این دو نماز نخست یا دوم بگیرد انم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز ہست + قال ابن عمر
وذلک الیک + گفت ابن عمر آیا بطریق استفہام انکار و این گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعض نسخہ واو ذلک
الیک بکلمہ نفی + انما ذلک الی اللہ نیست آن مگر بسوی خدای + عزوجل یجعل ایتہما شاء + میگرداند ہر کدام ازین دو نماز کہ میخواہد نماز فرض و این
تائید ہست مر چیزیرا کہ رفتہ اند بدان بعض شافعیہ و اختیار کردہ آنرا غزالی کہ فرض یکی از آن دو نماز ہست لا بعینہا ولکن آنچہ احادیث
صحیح اند کہ ثانی نافلہ و فرض اولی و این معنی موافق قیاس ہست زیرا کہ تحقیق بری شدہ باداء اولی پس فرض ہمان باشد واللہ اعلم
رواہ مالک + **وعن سلیمان** مولی میمونۃ قال اتینا ابن عمر علی البلاط + گفت سلیمان کہ آزاد کردۂ ام المومنین میمونہ ہست از کبار تابعین است فقیہ و فاضل ثقہ
عابد و رع حجت و یکی از فقہای سبعہ و سلیمان بن یسار نیز ہمو را گویند و بعض گفتہ اند کہ سلیمان مولای میمونہ سلیمان بن یسار نیست
وفیہ نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحدہ و تخفیف لام کہ نام موضعیست بمدینہ مطہرہ کہ امیر المومنین آنرا بیرون مسجد ساختہ بود برای
مردم تا اگر خواہند بیاید یگر حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی ہست از سنگ کذا فی بعض
الشروح و فی الصراح بلاط سنگہا کہ در صحن سرای گستردہ باشند + وہم یصلون + آمدیم ما درین موضع و حال آنکہ مردم نماز میکردند یعنی در مسجد
فقلت الا تصلی معہم + پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگزاری تو با ایشان + قال قد صلیت + گفت ابن عمر بتحقیق نماز گزاردہ ام من + وانی
سمعت رسول اللہ + و بدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول + میگفت + لا تصلوا صلوٰۃ فی یوم مرتین + نگزارید یک نماز
در یک روز دو بار + رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی + و این حدیث بظاہر مخالف ہست مر احادیث سابقہ را و انچہ گذشت از اثر ابن عمر

یکی

و تطبیق میان احادیث آنست که این حدیث در باب کسی است که گزارده است نماز را بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها
گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسی که بخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح
نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که در جماعت باشد پس اقتصار کرده شود
بران کذا قال الشیخ و این تاویل منافی است بقول قوم الا نصلی معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که عن در صحت این حدیث و حسن
اوست و احادیث داله بر خلاف آن صحیح اند یا صحیح اند از آن و توریشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دو بار
بهیئت او و اشتباه آیا بر اعاده صلوة بعد از آنکه گزارده شده است بجماعت و تحقیق زعم کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود
ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که این قول غیر سدید است
زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد
از یزید بن الاسود پس حکم بر نسخ نتوان کرد والله اعلم تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نمازها لیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت
نماز در بعض اوقات وارد شده اند آنها را تخصیص کرده اند چنانکه این حدیث آینده تخصیص کرده * وعن نافع قال ان عبدالله بن عمر
كان يقول * روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکهما مع الامام
فلا یعد لهما * کسی که گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس تر دریافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند مر آنها را و نگزارد با امام و یعد بفتح تحتانیه
و ضم عین این حدیث بظاهر موقوف است بر ابن عمر و اگر مراد آنست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود و این موید مذهب مالک است
که گوید در این دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایمائی است بآنکه سابقا
بجماعت نگزارده است * رواه مالک *

## باب السنن وفضائلها

* مراد نماز هائیکه ادا کرده میشوند با فرائض در روز و شب و آنحضرت
بران مواظبت میفرمود بتاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر قسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق
از آن است و ممکن است که رواتب اعم از موکده باشد والله اعلم *

## الفصل الاول

* عن ام حبیبة رض قالت قال رسول الله
روایت است از ام حبیبه که از امهات المومنین است و خواهر معاویه بن ابی سفیان رض است گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من صلی
فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة * کسی که بگزارد در روز و شب دوازده رکعت برآورده شود برای وی خانه در بهشت * اربعا قبل
الظهر * چهار رکعت پیش از نماز پیشین * ورکعتین بعدها * و دو رکعت پس از وی * ورکعتین بعد المغرب * و دو رکعت بعد از نماز شام *
ورکعتین بعد العشاء * و دو رکعت پس از نماز خفتن ورکعتین قبل صلوة الفجر * و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت
آنکه وی اول نماز یست که جبریل برای تعلیم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گزارد و لهذا او را صلوة الاولی نام کنند و ترجمه وی بفارسی نماز پیشین است
رواه الترمذی * روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث شیخین * وفی روایة لمسلم
و در روایتی مر مسلم را از شیخین آمده که انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم * ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که یقول * میگفت ما من عبد مسلم
یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة تطوعا غیر فریضة * نیست هیچ بنده مسلمان که بگزارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض

مراد بیوم اینجا شامل روز و شب ست و غیر فریضه تاکید تطوع ست الا بنی الله له بیتا فی الجنة مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن شخص
خانه در بهشت او یا این لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانه در بهشت و عن ابن عمر قال صلیت
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر
و این حدیث متمسک شافعی ست که سنت نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت ست و این حدیث ابن عمر در کتب آمده با اختلاف الفاظ
و نزد ما چهار رکعت ست و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و من بعدهم و همین ست قول سفیان و ابن المبارک و اسحٰق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن به و سلام
و ما آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگزارد و گاهی دو و هرکسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگزارد و ازواج
مطهره آنرا روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگزارد و ابن عمر آنرا سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت
ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگزارد صلوٰة فی الزوال بود چنانکه بیاید و رکعتین بعد المغرب فی بیته و میگوید ابن عمر گزاردم با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مراد حجره حفصه است که خواهر ابن عمر ست و رکعتین بعد العشاء فی بیته و گزاردم
دو رکعت بعد از عشا در خانه وی قال و حدثتنی حفصة ان رسول الله و خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین
خفیفتین حین یطلع الفجر بود که میگزارد دو رکعت سبک را هنگامیکه می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود
از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت که در نمی آمدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که این دو رکعت
نیز در خانه می بود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوٰة اللیل بیاید متفق علیه و عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یصلی
بعد الجمعة حتی ینصرف بود آنحضرت که نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می در آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس
میگزارد دو رکعت در خانه خود متفق علیه و عن عبد الله بن شقیق روایت است از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات
ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عائشه و ابی ذر و دیگر صحابه کبار مات سنة ثمان و مائة قال سألت عائشة عن صلوٰة رسول الله
گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا
پس گفت عائشه بود آنحضرت که میگزارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس پس بیرون می آمد پس میگزارد با مردم
یعنی فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس می در آمد یعنی در خانه پس میگزارد دو رکعت را و کان یصلی بالناس المغرب و بود که میگزارد
با مردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس می در آمد پس میگزارد دو رکعت ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتی فیصلی رکعتین
پس میگزارد با مردم نماز عشا را و در می آمد خانه مرا پس میگزارد دو رکعت و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر و بود که میگزارد
از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود و یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش و هفت و نه و ده
و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل می نمود و تحقیق آن در باب شب بیاید و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا و بود که می گزارد آنحضرت زمانی
دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته و کان اذا قرأ و هو قائم رکع و سجد و هو قائم و بود چون قرأت میکرد ایستاده رکوع و سجود

هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت + وکان اذا قرأ قاعدا رکع وسجد وهو قاعد + و بود
چون میخواند نشسته میکرد رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قرات میکرد نشسته بیشتر
می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قرات ایستاده یا بی آن اما در صورت اولی بیعبود که بنشیند و برکوع و سجود برود پس
بود نماز آنحضرت برسه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرات میکرد نشسته پس از ان می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آنچنان نبود
که قرات ایستاده کند پس از ان نشیند و برکوع و سجود رود + وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین + و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق
میگذارد دو رکعت که سنت فجر باشد + رواه مسلم وزاد ابوداود + و زیاده کرده است ابوداود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی بالناس صلوة

الفجر + پستر بیرون می آمد پس میگذارد بمردم نماز فجر را + وعن عائشة رضی الله عنها قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شئی من النوافل
اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر + گفت عائشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت چنانکه محافظت و مداومت مینمود بر دو رکعت فجر که
مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آنرا ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گزاردن
آن نشسته بی عذر + متفق علیه + وعنها قالت قال رسول الله + و هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر
خیر من الدنیا وما فیها + دو رکعت سنت فجر بهتر است ازین عالم سفلی و هرچه در وست از متاع آن اگرچه آنرا در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن
ذکر کرده است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتری راست و درست می آید که انفاق در راه خدا است و لیکن سنت فجر بهتر
از ان است اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از ان گویند و توجیهش آن میکنند که این
بر زعم و اعتقاد اهل دنیا است که متاع دنیا را بهی دانند پس فرمود بر تقدیر یکه آن به باشد چنانکه شما گمان می برید این عبارت بهتر از ان است فافهم
رواه مسلم + و گفته اند که اقوی واوکد سنن سنت فجر است پس از ان سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از ان سنت عشا و بعد از همه
سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه کذا ذکر الشمنی + وعن عبد الله مغفل + بضم میم و فتح
فای مشدده بعد از غین معجمه صحابی است از اصحاب شجره سکونت کرد مدینه را پس از ان بصره و حسن بصری و غیر وی شنیده اند از وی حدیث +

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب + نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود + قال فی
الثالثة + گفت در بار سوم لمن شاء + یعنی امر کرده و گفته ام برای کسی که بخواهد + کراهیة ان یتخذها الناس سنة + تعلق بمشیت ساختم این را از جهت
مکروه پنداشتن آنکه بگیرند این نماز را مردم سنت موکده و شریعت لازمه مستمره غایت آنکه مستحب گردانیده ام آنرا تا هر که خواهد که ثواب آن
دریابد بگزارد و اکثر سلف و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقهاء بر خلاف این اند و کلام برین در باب فضل اذان گذشت در شرح حدیث

بین کل اذانین صلوة و در فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید + متفق علیه + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم
مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا + کسی که هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس باید که بگزارد چهار رکعت + رواه مسلم + وفی اخری له + و در روایت دیگر مر مسلم
را آمده است + قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا + گفت چون بگزارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگزارد بعد از وی چهار رکعت و در حدیث ابن عمر
گذشت که میگزارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش رکعت میگزارد و تحقیق این مقام در باب الجمعه

بیاید انشاء اللہ تعالی **الفصل الثانی عن ام حبیبة** قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی
اربع رکعات قبل الظہر واربع بعدہا میگفت کسیکہ محافظت کند و مداومت نماید بر چہار رکعت پیش از ظہر و چہار بعد از وی حرمہ اللہ علی النار
حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة و در بعض روایات آمدہ کہ بگزارد آنرا
بدو سلام و تخریج ران ہست کہ اینہا یا رکعتین سنت اند یا ورای آن و انظاہر الثانی **وعن ابی ایوب الانصاری** قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اربع قبل الظہر لیس فیہن تسلیم تفتح لہن ابواب السماء فرمود چہار رکعت ہست پیش از نماز پیشین کہ نیست در آنہا سلام و اون
کشادہ میشود برای آنہا درہای آسمان و میرسند بمحل قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنہا انوار رحمت و وصول رواہ ابو داؤد
وابن ماجة و دریں جا نیز اختلاف ہست کہ مراد باین چہار رکعت راتبہ ظہر ہست یا این نمازی دیگر ہست مستقل کہ گزاردہ میشود دریں وقت
و نامیدہ میشود آنرا صلوة فی الزوال پس آنہا کہ قائل اند بآن کہ راتبہ قبل ظہر دو رکعت ہست جزم دارند باین و آنہا کہ قائلند باربع متردد اند
دران و ثبوت این فضیلت منافات ندارد ببودن از راتبہ تنہا آنست کہ غیر راتبہ باشد **وعن عبد اللہ بن السائب** صحابی ہست
خواند قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت از وی مجاہد و اہل مکہ و عبد اللہ بن السائب تابعی ہم ہست و ظاہر نیست کہ مراد اینجا صحابی ہست قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظہر بود آنحضرت میگزارد چہار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظہر وقال انہا
ساعة تفتح فیہا ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیہا عمل صالح وگفت آنحضرت این ساعتی ہست کہ کشادہ میشود درہای آسمان پس
دوست میدارم کہ بالا رود برای من دریں ساعت کار نیک رواہ الترمذی از ین حدیث معلوم میشود کہ این ساعت اجابت قبول ہست ہر عمل نیک
کہ دریں وقت بکنند مقبول ہست و چون وقت نماز کہ افضل اعمال ہست نماز گزاردن ارجح و افضل باشد و حدیث اول کہ فرمود کہ کشادہ میشود
برای این رکعات درہای آسمان نیز محمول برین معنی ہست **وعن ابن عمر** قال قال رسول اللہ گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
رحم اللہ امرء ا صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالی مردی را کہ بگزارد پیش از نماز دیگر چہار رکعت و در عبارت رحم اللہ اشارت ہست باستحباب آن
رواہ احمد والترمذی وابو داؤد وگفتہ ہست ترمذی این حدیث حسن غریب و ابن خزیمہ و ابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کردہ و ابن حبان تصحیح نمودہ ہست
**وعن علی** رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات روایت ہست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ
گفت بود آنحضرت میگزارد پیش از نماز عصر چہار رکعت یفصل بینہن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعہم من المسلمین والمومنین جدائی
میکرد میان این چہار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنہا کہ تابع ایشانند در وجود و در ذکر از مسلمانان و مومنان یعنی سلام
کہ در نماز می دہند نیت فرشتگان و حاضران جماعت میکنند رواہ الترمذی و ازینجا معلوم میشود کہ تسلیم در چہار رکعت کہ پیش از عصر بگزارند
مستحب ہست و بعض اربع قبل الظہر را نیز بران قیاس کنند و بغوی گفتہ کہ مراد بہ تسلیم اینجا تشہد ہست نام کرد آنرا تسلیم بجہت اشتمال وی
بران **وعنہ** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر رکعتین و ہم از علی رضی اللہ عنہ روایت ہست کہ
آنحضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر ہر دو روایت آمدہ ہست چہار و دو و مصلی مخیر ہست دران و چہار افضل ہست رواہ
ابو داؤد **وعن ابی ہریرة** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینہن بسوء کسیکہ بگزارد بعد نماز

شش رکعت که سخن نکند در میان آنها بدی یعنی سخن بد که دران اثمی باشد نگوید و بذکر و تسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی
عشرة سنة برابر کرده میشود این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر ابن ابی خثعم و گفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عمر بن ابی خثعم و سمعت محمد
بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است و معنی حدیث
منکر در مقدمه معلوم شد وضعفه جدا و ضعیف گردانیده است بخاری او را البته و در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم
روایت میکند موضوعات را و آورده است ذکر وی مگر بسبیل قدح و انکار روایت کرده است وی از یحیی از ابی سلمه از ابی هریرة من صلی بعد المغرب
الحدیث و مردم این شش رکعت را صلوة الاوابین گویند و در حدیث این نام یافته نشده است و اگر یافته شده است در باب صلوة الضحی است
چنانکه در کتاب شمائل آمده **وعن عائشة** رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة
کسیکه بگزارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدای تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی اما تعلیق
تعلیق کرده و در بعض شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسندا و محدثان این را تضعیف کرده اند و گفته اند که در اسناد او یعقوب
بن الولید است و وی کذاب و وضاع است چنانکه امام احمد و غیر ایشان گفته اند والله اعلم **وعنها** قالت ما صلی رسول الله و هم از عائشة
که گفت نگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی پس درآمد بر من الا صلی اربع رکعات او ست رکعات مگر آنکه
او گزارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشاء دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت
جز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که مراد بعشاء اینجا مغرب است گویا باعث برین قول حدیث ترمذی است که در باب
شش رکعت بعد از مغرب آمده یا تردد دران که آنها با رکعتین سنت اند یا وراء آن و اقوم اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشاء چنانکه در
کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر نرسیده و اهل حرمین میگزارند بلکه نمی شناسند کذا فی سفر السعادة رواه ابو داود **وعن ابن عباس**
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر و ادبار السجود الرکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبیح ادبار النجوم
بکسر همزه که در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبوبت کواکب میگزارند و به تسبیح ادبار
السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت مغرب است و از سجود فریضه مغرب رواه الترمذی و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد
بادبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گزارده میشود و بعض گفته اند و تر بعد از عشاء و گفته اند که ادبار در سوره ق جمع دبر و نافع و ابن
کثیر و خلف و حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده شده است در قرات شاذه **الفصل الثالث**
**عن عمر** رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روایت است از امیر المومنین عمر گفت
شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و سنت زوال را تحسب بمثلهن فی
صلوة السحر حساب کرده میشوند و برابر داشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در صلوة سحر گزارده شوند که وقت
مشهود و بفضل عظیم مست ملتبس نماز گزاردن درین وقت مشابه نماز گزاردن در وقت سحر است و تلقیب صلوة سحر را

بر سنت و فرض فجر حمل کرده و شک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما ناکه باعث بر حمل نماز ظهر اربع رکعت
است و صلوة تهجد هشت رکعت است و در سفر السعادة آورده که عبد الله بن مسعود میگزارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این
رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست
کما تقرر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود محمل صلوة سحر بر قیام لیل استیناسی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت
رکعت مجموع فی الزوال و سنت ظهر باشد و بعض مشایخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول
قربت اند زیرا که گشاده میشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول میکند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث
آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز در هر دو نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر شب اظهر و اشهر بود
نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود و ما من شیء الا یسبح بحمد
تلک الساعة و نیست هیچ چیزی مگر آنکه وی بپاکی یاد میکند خدا را دران ساعت ثم اقرأ پس تر خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین
وقت این آیت را که یتفیؤ ظلاله عن الیمین و الشمائل میل میکند و میگردد سایها از جانب راست و چپ سجدا لله و هم داخرون
در حالیکه سجده کنندگانند مر خدا را و حال آنکه ایشان خرد و خوار اند اول آیت این است که اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ای آیا نمی بینند
و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیاد نمی نمایند امر پروردگار را و عبادت نمیکنند مر او را بسوی مخلوقات که مر آنرا سایها است میل کنند
و برگردنده سایهای ایشان و تمایل ایشان سجده کنند و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقیاد و استسلام است خواه بطبع بود و یا باختیار و همه
منقاد و فرمانبردار وی اند و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شانه رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و عن عائشة
قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم رکعتین بعد العصر عندی قط گفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز
عصر نزد من هرگز متفق علیه و فی روایة للبخاری قالت و الذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله و در روایتی مر بخاری راست گفت
عائشه سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم و در باب اوقات نهی
سخن درین گذشته است محمل آنکه بعض گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال وافدان فوت شده بود که الآن قضا کرد
و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بر آن مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعض میگویند که این دو رکعت پیش
از نماز مغرب بود بعد از اذان و می و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گزاردن
دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مروی نیست و بعضی از اصحاب میگزاردند پیش امر کرد ایشان را بدان و نه نهی
کرد از ان چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود و بسبب عارضی نبوده
انجا اخبار و آثار در نهی از صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور هم برانند پس حسن آنست که گفته شود که گزاردن دو رکعت بعد از عصر از
خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم کما ذکره بعض المتاخرین و الله اعلم و عن المختار بن فلفل بضم فائین و سکون لام اول مخزومی کوفی تابعی ثقه
است شنیده از انس و روایت کرده از وی ثوری و غیر وی قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن

بعد عصر + فقال كان عمر يضرب الايدي على صلوة بعد العصر + پس گفت انس بود عمر ميزد دستهاى كسى را كه عقد مى بست اين نماز را و برمى بست
دستها را بتكبير بعد عصر يعنى منع مى كرد از ان + و كنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد غروب الشمس قبل صلوة
المغرب + و بوديم ما كه ميگزارديم در زمان آنحضرت دو ركعت بعد از فرو نشستن آفتاب پيش از گزاردن نماز مغرب + فقلت له اكان رسول الله
مختار ميگويد پس گفتم مر انس را آيا بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يصليهما + كه ميگزارد اين دو ركعت را بعد از غروب آفتاب پيش از نماز مغرب
قال كان يرانا نصليها فلم يامرنا ولم ينهنا + گفت انس بود آنحضرت كه ميديد ما را كه ميگزارديم اين دو ركعت پس نه امر ميكرد ما را بآن و نه نهى
ميكرد ما را از ان پس بتقرير آنحضرت مشروعيت نماز بعد از عصر ثابت شد + رواه مسلم + اينجا گفته اند كه مگر عمر رضى الله عنه از قول عائشه كه گفت
ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف نبوده نه از قول انس كنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعض گفته اند كه سبب ضرب عمر
مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز ست وقت غروب و بى آن مكروه نيست و اين مذهب عمر است و مذهب غير وى كراهت است مطلقا و
بالجمله مسئله كراهت نماز بعد از عصر و حديث آن خالى از اختلافى و اضطرابى نيست والله اعلم + وعن انس قال كنا بالمدينة + گفت انس بوديم ما
بمدينه + فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب + پس چون اذان ميداد مؤذن مر نماز مغرب را + ابتدروا السوارى + مى شتافتند و ميرفتند صحابه بسوى
ستونهاى مسجد و مى ايستادند پس ستونها فركعوا ركعتين + پس ميگزاردند دو ركعت + حتى ان الرجل الغريب ليدخل المسجد + تا آنكه مردى
غريب مسافر هر آئينه مى در آمد مسجد را + فيحسب ان الصلوة قد صليت + پس گمان مى برد آن مرد غريب كه نماز فرض بتحقيق گزارده شده است
و اين مردم نماز سنت بعد از مغرب ميگزارند + من كثرة من يصليهما + از بسيارى كسانيكه ميگزاردند اين نماز را گويا ايشان نهى از صلوة قبل
الغروب نشنيده بودند بعد از آن + رواه مسلم + وعن مرثد بضم ميم و سكون را و فتح مثلثه + بن عبد الله + تابعى است مفتى اهل مصر بود و عبد العزيز
بن مروان برادر عبد الملك بن مروان او را حاضر ميكرد و براى فتوى پيش خود مينشاند ابن حبان او را در ثقات ذكر كرده است + قال اتيت عقبة
الجهنى + گفت آمدم عقبه بضم عين و سكون قاف ابن عامر جهنى را بضم جيم و فتح ها كه از صحابه است + فقلت الا اعجبك من ابى تميم + پس گفتم آيا تعجب
نكنم و در عجب نيندازم ترا از ابى تميم كه تابعى كبير بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده + يركع ركعتين قبل صلوة المغرب + ميگزارد دو ركعت را
پيش از نماز مغرب + فقال عقبة انا كنا نفعله على عهد رسول الله + گفت عقبه بدرستيكه بوديم ما كه ميكرديم اين فعل را در زمان پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم قلت فما يمنعك الآن + گفتم پس چه باز ميدارد ترا اكنون و چه منع ميكند + فقال الشغل + بضم شين گفت باز ميدارد كارهاى ديگر و نيز سنت
مؤكده نيست و نووى گفته است كه مختار استحباب آنهاست از جهت احاديث صحيحه صريحه در ان + رواه البخارى + وعن كعب بن عجرة
بضم عين و فتح جيم صحابى است از اصحاب شجره و احوال وى در مواضع ديگر ذكر كرده شده + قال ان النبى صلى الله عليه وسلم اتى مسجد
بنى عبد الاشهل فصلى فيه المغرب + گفت آنحضرت آمد بمسجد بنى عبد الاشهل كه نام قبيله ايست پس بگزارد در وى نماز مغرب را + فلما قضوا صلوتهم
رآهم يسبحون بعدها + پس هرگاه كه تمام كردند مردم نماز فرض را ديد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايشان را كه نماز نفل ميگزارند كه مراد وى سنت مغرب
است بعد از فرض يعنى در مسجد + فقال هذه صلوة البيوت + پس گفت آنحضرت اين يعنى سنت مغرب يا مطلق نماز نفل نماز خانهاست كه در
خانها بايد گزارد نه در مسجد + رواه ابو داود و فى رواية الترمذى و النسائى قام ناس يتنفلون فقال النبى + ايستادند مردم در حاليكه نفل ميگزاردند پس گفت پيغمبر صلى الله عليه

وسلم علیکم بهذه الصلوٰة فی البیوت، لازم گیرید بر خود گزاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگزارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی یا عذری خصوصاً سنت مغرب که هرگز در مسجد نگزارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است وجمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد و اگر میترسد که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگزارد و اگر رفتن بخانه میسر نباید بر در مسجد بگزارد و اگر این هم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگزارد و اگر امام در داخل گزارده است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخلی بگزارد و اگر مسجد یکیست که داخل و خارج ندارد به پهلوی ستونی یا در گوشه بگزارد

وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب، گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد قراءت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد، تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون می رفتند، رواه ابوداؤد این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد میگزارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیراکه خانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل مسجد بود و در میان حجره و دیوار نبود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قراءت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیراکه ثابت شده است که آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده، وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین، روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار و ثقات ایشانست میرساند حدیث را بآنحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسی که بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت، وفی روایة اربع رکعات، و در روایتی آمده که بگزارد چهار رکعت، رفعت صلوٰته فی علیین، برداشته میشود نماز او در علیین که مقامی است بالای هفتم آسمان و بعض گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی امکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت جل و علا، مرسلا، روایت کرده است مکحول بطریق ارسال و بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال، وعن حذیفة نحوه، و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این حدیث، و زاد، و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را که و کان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب، پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب اند و متصل بفرض بگزارید، فانهما ترفعان مع المکتوبة، زیراکه این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زودتر بگزارید تا متصل با او باشد تا ملائکه همراه برند و اعمال را متفرق ناشند و ظاهر آنست که قراءت دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است و در آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت نیست که اینجا مراد است و سابقاً در باب الذکر بعد از صلوٰة مثل این سخن گذشته است ولیکن در دل می خلد که فضیلت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد مخل باستعجال چه کار کند در تعارض دو جهت اولی آنست که سنت اختیار کند که تاکید بسیار وارد شده، والله اعلم، رواهما رزین، روایت کرده این هر دو حدیث را رزین، وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها، و روایت کرده بیهقی همین زیادت

را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان + وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب + روایت است از عمر بن عطاء
که از تابعین است گفت که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابی است + یسأله عن
شیء رآه منه معوية فی الصلوة + در حالیکه سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دید آنرا از سائب معاویه و نهی کرد از آن در نماز +
فقال نعم + پس گفت سائب آری + صلیت معه الجمعة فی المقصورة + گزاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشود
در تکبیر گویندگان را و امرا را از قصر یعنی کوشک + فلما سلم الامام قمت فی مقامی + پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده
بودم بر نماز + فصلیت + پس نماز گزاردم + فلما دخل ارسل الی + پس هرگاه که در آمد معاویه خانه خود را کس فرستاد بسوی من + فقال لا تعد
لما فعلت + پس گفت باز مگرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض + اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة + چون بگزاری
تو نماز جمعه را پس وصل مکن آنرا بنماز + حتی تکلم او تخرج + تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی + فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا
بذلک + امر کرده است ما را بآن + ان لا توصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج + آن چیز این است که وصل نکنیم نماز را به نماز دیگر تا آنکه سخن
کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل نکنیم جمعه را به نمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم + رواه
مسلم + **وعن عطاء** + نام چند کس است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم + بود ابن عمر چون میگزارد نماز جمعه را بمکه پیش
میرفت از جای که میگزارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معاویه + فصلی رکعتین +
پس میگزارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت + ثم یتقدم + پستر پیش میرفت ازین مکان نیز + فیصلی اربعا + پس میگزارد چهار رکعت دیگر پس
مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگزارد در مکه این چنین میکرد + واذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع الی بیته + و چون می بود
بمدینه میگزارد جمعه را پستر برمیگشت بسوی خانه خود + فصلی رکعتین + پس میگزارد دو رکعت + ولم یصل فی المسجد + و نمی گزارد در مسجد + فقیل له
پس گفته شد مر ابن عمر را که چرا در خانه گزاری نه در مسجد + فقال کان رسول الله + پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله
میکرد آنرا + رواه ابو داؤد و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل
بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت صلوة در مکه تا شش رکعت
از جهت مضاعفت ثواب در وست و ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که وی امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعه و پس ازین بچهار و
مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته + وفی روایة الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا
گفت عطا دیدم ابن عمر را که گزارد بعد از جمعه دو رکعت پستر گزارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المومنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از
جمعه چهار است و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا
انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد
کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعه ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فانظر ثمه + باب

**صلوة اللیل** بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بنوعی گزارده و متعبد مخیر است در آن بهر نوعی که تمسک

کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از ان وست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر نبود و پس بعض با سنت فجر گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوب ست و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی رکعت و در بعض روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت و در بعض سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که اختیار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری شد اختیار میکرد بهفت و در حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد شده است که نماز مغرب وتر روز ست و کلام در آنکه نماز تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه امت بعد از ان منسوخ شد مشهورست و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه +

## الفصل الاول

+ عن عائشة رضی قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة + روایت ست از عائشه رضی گفت بود آنحضرت که میگزارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت + یسلم من کل رکعتین + سلام میداد بعد از هر دو رکعت + و یوتر بواحدة + و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة + پس سجده میکرد از ان وتر مقدار آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت قبل ان یرفع رأسه + پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را و شرح این عبارت توجیهها کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجدهٔ از سجدات وتر را یا همه سجده های او را طویل آنقدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شافعیه بران حمل کرده اند که مراد سجدهٔ شکر است که میکرد شکرانهٔ وقوع این فعل از وی و توفیق صدور عبادت و در جواز سجدهٔ منفرده خارج از صلوة خلاف ست چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده میکنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد از اخبار و آثار و وارد نشده است بآن روایت و تمیمه مختار و عمل نیست بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب حدیثی درین باب روایت کرده نشده است که حکم کرده اند بدان بوضع و آثار وضع بران لائح ست و نرفته است هیچ یکی از ائمه مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه دیار عرب آنرا نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آنرا کذا قالوا + فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر + در اکثر روایات سکت بتاء فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بباء موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشها + و تبین له الفجر + و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارت ست بآنکه آنحضرت اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را + قام + می ایستاد آنحضرت + فرکع رکعتین خفیفتین + پس میگزارد دو رکعت سبک چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در ان میخواند + ثم اضطجع علی شقه الایمن + پس تکیه میکرد بر پهلوی راست شرح این حدیث ثالث بگنیم + حتی یأتیه المؤذن للاقامة + تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز و اعلام می نمود بحضور جماعت + فیخرج + پس بیرون می آمد آنحضرت + متفق علیه + و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر + گفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را + فان کنت مستیقظة حدثنی +

پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من، و الا اضطجع، و اگر نه می خفت، رواه مسلم، و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین و لم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشہ درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له الی حاجة کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از آن و همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشہ فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یا رب مگر بجهت ندرت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا، **وعنها** قالت کان النبی، بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر، چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن، خواب میکرد بر پهلوی راست خود، متفق علیه، بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آنرا بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن وی بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس یا گویند بود و بعد از ان منسوخ گشت یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات در وی و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گزارد دو رکعت پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و اما ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکو است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت در ان آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبری است در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر بخسپد قرار میگیرد قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق میگردد در نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت و مستغرق نمیگردد در نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هرچند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام افزونتر و صاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تیسر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از ان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد از ان برمیخاست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عینای و لا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین است و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر، **وعنها** قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة، گفت عائشه بود آنحضرت میگزارد از شب سیزده رکعت، منها الوتر، از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت، و رکعتا الفجر، و از انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز در ان شمرده اند از جهت قرب اتصال و انتهای آن بدان اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات

دیگر آمده است و صاحب سفر السعادت گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود اما وتر داخل است دران رواه مسلم
وعن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است
او را در خردی دزدیده بودند از جهت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه
سبع وتسع واحدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر و ورای دو رکعت سنت
فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشرة است و دروی اشارت است بآنکه روایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری
وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخاست از شب برای آنکه نماز کند
افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگزارد و تخفیف در وی
مستحب است و روایات بتخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع کند بدو رکعت
سبک رواه مسلم وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المؤمنین میمونه
است شبی و بود وی رضی الله عنه دران زمان خرد والنبی صلی الله علیه وسلم عندها و بود آنحضرت نزد میمونه در نوبت او فتحدث
رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی درینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد
از عشا اگر مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس در بستر خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر
پس هنگامی که باقی ماند بعضی از ثلث اخیر از شب او بعضه یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد قعد بیدار شد و نشست
فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ
لِاُولِی الْاَلْبَابِ حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعض روایات پنج آیت تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز
خواندن این آیت بعد از ایستادن و نظر کردن باسمان و در بعض روایات نیز مسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس برخاست
آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که آنجا بود و قربه بکسر قاف و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بکشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون
و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را بندند ثم صب فی الجفنة پس ریخت آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ
ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضوء یعنی متوسط میان سرف و تقتیر بسیار آب نریخت که بسر حد اسراف کشد و نه
چندان کم که اعضا تر نماند و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر وقد ابلغ بسیار نکرد در ریختن آب و بتحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید و نیکو رسانید فقام
فصلی پس شروع کرد در نماز و ایستاد بنماز فقمت فتوضأت فقمت عن یساره پس خاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ
آنحضرت فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاده کرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة رکعة پس تمام شد و کامل
شد نماز آنحضرت سیزده رکعت و این سیزده با وتر خواهد بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج ازینست پس این مخالف است بحدیث عائشه که گفت رکعتان فجر داخل آن
سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین مدار تطبیق احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است

ثم اضطجع، و بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلو، فنام پس خواب کرد، حتی نفخ تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد، وکان اذا نام نفخ، و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشادگی مجاری نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است، فآذنه بلال بالصلوٰة، پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال ورای اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت و امتدادی میشد در خواب، فصلی، پس نماز خواست آنحضرت از خواب و گزارد نماز سنت را، ولم یتوضأ، و وضوی دیگر نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آنحضرت چنانکه معلوم شد، وکان فی دعائه، و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل اکثر مشایخ برین است و خواندن این دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بران و این دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه نزد وی برکتی و نورانیتی هست و این دعا دراز است و در آخر وی این کلمات است که اللهم اجعل فی قلبی نورا، خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور، وفی بصری نورا، و بگردان در بینائی من نور، وفی سمعی نورا، و بگردان در شنوائی من نور، وعن یمینی نورا، و بگردان در جانب راست من نور، وعن یساری نورا، و بگردان در جانب چپ من نور، وفوقی نورا، و بگردان در زبر من نور، وتحتی نورا، و بگردان در زیر من نور، وامامی نورا، و پیش من نور، وخلفی نورا، و پس من نور تا از هر شش جهت نور ایمان و معیت شمول در گیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند، واجعل لی نورا، و بگردان و پیدا کن برای من نور بیرون از دائره جهات، و زاد بعضهم وفی لسانی نورا، و زیاده کرده اند بعضی از راویان این که وفی لسانی نورا و پیدا کن در زبان من نور تا بدیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الهام فی شوب شبهه اکاذیب وهم براه راست هدایت کنم، و ذکر، و ذکر کرده است آن بعض وعصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری، و پی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را بعضی گفته واجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و بشری نورا، متفق علیه وفی روایة لهما، و در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده واجعل فی نفسی نورا، و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت، واعظم لی نورا، و عظیم و بزرگ گردان برای من نور را، وفی اخری لمسلم، و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا، خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره است یعنی از نور بهشت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد تا چنان شوم که گفته است شعر از در و نم نمی روی بیرون، و در گرفتی درون و بیرون را، و چون نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست و روشنی حاصل این دعا این مصرع خوانده است که ع سرتا پایم فدای سرتاپایت، انه بکل شیء محیط، وعنه انه رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم، و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت نیز خواب کرد، فاستیقظ، پس بیدار شد آنحضرت فتسوک وتوضأ، پس مسواک کرد و وضو ساخت، وهو یقول، و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیت را، ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة، تا آنکه ختم کرد سوره را، ثم قام، پس بر ایستاد برای نماز، فصلی رکعتین، پس گزارد دو رکعت، اطال فیهما القیام والرکوع والسجود،

دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثم انصرف فنام حتی نفخ پس بر گشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک ثلث مرات پس کرد مجموع آنرا سه بار پس شش رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد کل ذلک یستاک و یتوضأ و یقرأ هؤلاء الآیات در هر بار ازان مسواک میکرد و وضو می ساخت و میخواند این آیتها را ثم اوتر بثلث بعد ازان وتر کرد به سه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل است بر مشروعیت وتر به سه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بثلث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحه دران آمده و حق آنست که ایتار به سه رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و الا خلاف نیست هیچ کس را در ایتار بثلث وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها انه قال لارمقن صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة تتوات است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرد ازوی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفة سنة ثمان و سبعین که وی با خود گفت هر آینه نگاه کنم بتامل در نگرم نماز آنحضرت را امشب که چگونه میگزارد فصلی رکعتین خفیفتین پس رفت باین قصد پس دید که گزارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین بعد ازان بگزارد دو رکعت دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما پس گزارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت فرو دو این دو رکعت بودند که پیش گزارد ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما پس گزارد دو رکعت و آن دو رکعت فرو دان دو رکعت بودند که پیش گزارد ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما پس گزارد دو رکعت همین صفت که دون دو رکعت پیش بودند ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متاخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثم اوتر پس وتر خواند فذلک ثلث عشرة رکعة پس آن سیزده رکعت است اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز ندارند پس این مبنی است بر ایتار به سه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بر کعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است نه نماز شب رواه مسلم و گفت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما اربع مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول گزارده ده رکعت گردد هکذا فی صحیح المسلم و همچنین است در صحیح مسلم و افراده من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است ببخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطأ مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول و همچنین است در موطأ که کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و جامع الاصول که جمع میان صحاح ستة کرده است و این کلام باین مبالغه رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین طویلتین طویلتین سه بار محمول است بر شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و وتر بیک رکعت پس مجموع باین توجیه سیزده رکعت باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر آنست که تکریر طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم وعن

عائشة رضی الله عنها قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثقل هر گاه که مسن و معمر و تن دار شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهت ضعف پیری و کان اکثر

صلوته جالسا بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه بدانکه بدین حدیث حنفیه قائل شده اند آن روایت کرده اند از
بدّنت بمعنی فربهی و ثقالت و بفتح دال و تشدید آن نیز روایت است از بدّن تبدینا کبر سنّ بعض علما این روایت را مرضی تر داشته اند
زیرا که در حلیهٔ شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اول نموده اند بحدیث
عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسنّ و اخذه اللحم و اخذ اللحم بر وجه اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک بدن نیست والله اعلم ○ وعن عبد الله بن مسعود
قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام سورتها را که نظیر و مثل یکدیگر اند
در قدر و منزلت و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد
ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءة معلوم شد که بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است تا آخر
اما این سور که نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بودند
چنانکه ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و میگویند که امیر المؤمنین علی رض نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ ازان معلوم میشد
اما بعد ازان که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبریل در وقت انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان
سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بران انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته
شد دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد که قرأت میکرد سورتین فی رکعة یعنی دو
سوره در یک رکعت آخرهن آخر آن بیست سوره این دو سوره بود حم الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره را ذکر کرده بترتیب بعضی
مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است والله اعلم متفق علیه ○ **الفصل الثانی** ○ عن حذیفة انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل
روایت است از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز میگزارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت که میگفت الله اکبر ثلاثا سه بار
و میگفت ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة ملکوت مبالغه ملک است و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار
می آید مثل رحموت و رغبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک بهم اند و اگر یکی را بر ذات حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی دارد ثم استفتح پستر میخواند
دعای استفتاح را و ادعیه استفتاح سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشته است فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه ثم رکع
پستر رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع وی مانندی از قیام وی در تطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل
قراءت رکوع را نیز از مقدار معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام در رکوع برابر بود و نزدیک بیکدیگر بودند که اقوال و گاهی
هر دو برابر نیز می بودند چنانکه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم وکان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت
که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع رأسه من الرکوع پستر برداشت سر خود را از رکوع
فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی در تطویل بر وجهی که معلوم شد فیقول میگفت
در قومه لربی الحمد مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین را مکرر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است ثم سجد فکان سجوده
نحوا من قیامه پستر سجده کرد پس بود سجده وی مانندی از قومه او فکان یقول فی سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی

و این کار و دعیه نیز آمده ثم رفع راسه من السجود وکان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود که می نشست در میان دو سجده
مانند وی از سجده خود وکان یقول رب اغفرلی رب اغفرلی مکرر و در بعض روایات زیاده بران کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب
سجده گذشت فصلی اربع رکعات پس بگزارد چهار رکعت قرأ فیهن خواند درین چهار رکعت این چهار سوره را البقرة وآل عمران
والنساء والمائدة او الانعام شک شک کرده است شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سورهٔ مائده خواند یا سورهٔ
انعام رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام بعشر آيات لم يكتب من الغافلين
کسیکه قیام میل کند یعنی نماز شب بگزارد و بده آیت که بخواند آنرا در رکعت یا زیاده و ظاهر آنست که مراد غیر فاتحه است نوشته
نشود آنکس از جملهٔ غافلان یعنی همین مقدار شب خاستن وقرآن خواندن این فائده کند که یاری نام غفلت از فاعل آن بردارند و او
بغفلت موسوم ندارند و از حضیض غفلت برآرند و این ادنی درجات است ومن قام بمائة آية كتب من القانتين و کسیکه قیام نماید بصد آیت
نوشته میشود از جملهٔ قانتان و مطیعان و بامر الهی قیام کنندگان و نماز گزارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت
وطول قیام و خشوع و خضوع آید ومن قام بالف آية كتب من المقنطرين و کسیکه قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار گرد کنندگان
ثواب را مانند آنهایی که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند گویند که اقل آن هشتاد هزار دینار است و این اعلی مقامات است و
فوق آن مراتب مقامات بسیار است رزقنا الله رواه ابو داود وعن ابي هريرة قال كانت قراءة النبي صلى الله عليه وسلم بالليل گفت
ابوهریره بود قرأت آنحضرت در نماز شب بر عادت مختلفه یرفع طورا بلند میخواند گاهی ویخفض طورا و پست میخواند گاهی بر طبق که وقت اقتضا میکرد
وگفته اند که اگر تنها می بود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند رواه ابو داود وعن ابن عباس قال كانت قراءة النبي
صلى الله عليه وسلم على قدر ما يسمعه من في الحجرة وهو في البيت گفت ابن عباس بود قرأت آنحضرت بر اندازه آنکه می شنید آنرا کسی که در
صحن خانه می بود و حال آنکه آنحضرت در درون خانه می بود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که
مراد بیت و حجره یکی است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بعض روایات آمده است که چون آنحضرت در نماز
بمسجد میخواند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود رواه ابو داود وعن ابي قتادة قال ان رسول الله روایت است از ابی قتاده گفت
بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خرج ليلة فاذا هو بابي بكر يصلي بیرون آمد شبی پس ناگاه که وی ملاقی است با ابوبکر که نماز میگزارد
يخفض من صوته و حال آنکه ابوبکر پست میکرد چیزی از آواز خود را ومر بعمر وهو يصلي رافعا صوته و گذشت آنحضرت بعمر و عمر نماز میگزارد
بلند کننده آواز خود را قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبي پس هنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر صلى الله عليه وسلم
قال گفت آنحضرت يا ابابكر مررت بك وانت تصلي تخفض صوتك ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالیکه پست میکردی آواز خود را سبب
پست کردن آواز چیست قال گفت ابوبکر قد اسمعت من ناجيت تحقيق می شنوانیدم کسی را که مناجات میکردم او را و راز گفتم با او
یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی وقال لعمر مررت بك وانت تصلي رافعا صوتك و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز
خود را سبب بلند کردن آواز چه بود فقال پس گفت عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار میکنم خوابناکان را از غافلان که در وقت عبادت بیدار نیستند میخوانند

بیدار باشند ولیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگزارد که بیدار شوند، و اطرد الشیطان و می رغم شیطان را تا بشنیدن قرآن
بگریزد و گرد دائرهٔ وسواس نگردد و خود شیطان از سایهٔ عمر میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و هر یکی ازین دو بزرگیست
خود را بیان کرد و هر دو صحیح است. آمدیم آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول
عمر او قظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتی بجواب ازین سخن کرده شده و نه آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه
مقصود تنبیه غافلان است و از بعض مشائخ شنیده ام که هر که نماز میکند و بجد است او را بیدار باید کرد و هر که نه چنین باشد نباید کرد تا
در ان یک ساعت مکلف نباشد و خود اهل آن زمان همه نماز گزار و بجد و در کار بودند، فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئاً
بلند کن آواز خود چیزی و این همه پست مخوان، وقال لعمر اخفض من صوتک شیئاً گفت عمر را پست کن آواز خود چیزی و این بجهت
است بطریق وسط و اعتدال و تصرف است تغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرف ایشان است. رواه ابوداود و
روی الترمذی نحوه، وعن ابی ذر قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اصبح بآیة، قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی
همین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار فاتحه در قیام واحد مبطل صلوة است
و تکرار سوره مضر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط آنحضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط تا آخر سوره ذوقی بهم آید
ذوقی می بخشد چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض نباید کرد و در نماز نفل مختار اید، والآیة، و آن آیت که آنحضرت تمام شب تا صبح خواندند این
آیت است ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم، و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه
حق گفت اگر عذاب کنی ایشانرا پس ایشان بندگان تواند چه چاره دارند و به تقصیرات خود مستحق آن شدند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] و استحقاق عذاب [illegible] کسی را مجال نیست [illegible] تو حکیمی [illegible] گویا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حال امت خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست، رواه النسائی و ابن ماجة، وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه، چون بگزارد یکی از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب
دست راست خود و شرح این گذشته در حدیث اول و واقع شده بفعل آن و اینجا است که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند، رواه
الترمذی و ابو داود، الفصل الثالث، عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت
مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها
نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملی بود که مواظبت کنند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن عمل قلیل بود، قلت فای حین
کان یقوم من اللیل گفتم پس کدام هنگام برمیخاست از شب، قالت گفت عائشه کان یقوم اذا سمع الصارخ بود آنحضرت که
برمیخاست وقتی که می شنید آواز کننده را، مراد مرغ سحر است که آواز میکند در ان وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب
میباشد یا نزدیک بآن و این امر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد وی در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر می باشد، متفق علیه،
وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا الا رایناه گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را در شب نماز گزارنده

مگر آنکه میدیدیم او را نماز گزارنده + ولا نشاء ان نراه نائما الا رایناه + و نبودیم ما که می خواستیم که ببینیم آن حضرت را خواب کننده مگر آنکه
می دیدیم او را خواب کننده یعنی در شب منام هم میکرد و قیام هم مینمود نه تمام شب بیداری بود نه تمام شب خواب میکرد پس هر دو حالت
می دیدیم او را و هم بیداری دیدیم + رواه النسائی + وعن حمید بضم حا بن عبد الرحمن بن عوف + از کبار تابعین است + قال گفت
ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال قلت و انا فی سفر مع رسول الله + یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار
دادم در حالی که بودم من در سفری با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والله لارقبن رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلوة + بخدا سوگند هر آینه
نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای نماز یعنی میخواهم که نماز آنحضرت را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم + حتی
اری فعله + تا ببینم فعل او را که چه طور می کند + فلما صلی صلوة العشاء + پس هر گاه که گزارد آنحضرت نماز عشا را + وهی العتمة + و آن نماز
عشا که او را عتمه میخوانند احتراز است از نماز شام که او را هم عشا میگویند و در اول اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه یعنی
تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوة گذشته است + اضطجع هویا من اللیل + پهلو نهاد وقت
آنحضرت زمانی دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعضی گفته اند که مخصوص است بشب + ثم استیقظ + پس
بیدار شد + فنظر فی الافق + پس نگاه کرد در کرانهای آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر افق درین روایت
بجهت آنست که ستارها در افق نزدیک آن روشن تر و تابان تر می باشند + فقال + پس خواند این آیت را + ربنا ما خلقت هذا باطلا
حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد + تا این آیت و در روایات دیگر آمده که ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره یا تا انک لا تخلف المیعاد
است + ثم اهوی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا + پس میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس بکشید
از جامه خواب مسواک را سل کشیدن چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام + ثم افرغ فی قدح من اداوة عنده ماء + پس بریخت در قدحی از
مطهره که نزد وی بود آب را + فاستن + پس مسواک کرد + ثم قام فصلی + پس بر خاست پس نماز گزارد + حتی قلت قد صلی قدر ما نام + تا آنکه
گفتم من بتحقیق نماز گزارد مقدار آنچه خواب کرد + ثم اضطجع + باز خسپید + حتی قلت قد نام قدر ما صلی + تا آنکه گفتم بتحقیق خواب کرد مقدار آنچه نماز
بگزارد + ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرة + پس بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار + وقال مثل ما قال + و گفت مانند آنچه گفت اول بار از ادعیه و اذکار +
ففعل رسول الله + پس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث مرات قبل الفجر + سه بار پیش از فجر + رواه النسائی + وعن یعلی + بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح لام بن مملک
بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام ... تابعی است + انه سال ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم + که پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عن
قراءة النبی + از قرائت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صلوته + و از نماز وی که چه کیفیت میداشت قرائت او و چه طریق میگزارد نماز را + فقالت + پس گفت ام سلمه + ومالکم و صلوته
چه کار است شما را با نماز او و چه می رسید از آن شما کجا می توانید کرد مانند آن و بعضی شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تلهف است از تذکر احوال آنحضرت بحالیان
ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس نخست ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود که اهم و اصل است پس گفت + کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی + بود آنحضرت
که بر میخاست و نماز میکرد و پس تر خواب میکرد اندازه آنچه نماز میکرد + ثم یصلی قدر ما نام + پس تر بر می خاست و نماز میکرد اندازه
آنچه خواب کرد + ثم ینام قدر ما صلی + پس تر خواب میکرد اندازه آنچه نماز گزارد + حتی یصبح + تا آنکه صبح میکرد + ثم نعتت

قراءتہ پس وصف کرد ام سلمہ قراءت آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آنرا۔ فاذا ہی تنعت قراءۃ مفسرۃ حرفا حرفا۔ پس ناگاہ ام سلمہ نعت میکند قراءتی را کہ مفسر است یعنی بیان کردہ شدہ حرفا بعد حرف جدا جدا۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی۔

## باب ما یقول اذا قام من اللیل

این ذکر و دعا از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دائم و مستمر بود در جمیع اوقات و احوال خصوصا در قیام لیل کہ افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظہور آثار قربت و اجابت و بروز نور و حضور است۔

## الفصل الاول

عن ابن عباس رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل یتہجد قال۔ گفت ابن عباس بود آنحضرت چون بر میخاست بعضی از شب کہ نماز تہجد کند و تہجد۔ و تہجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ ہر دو آید و بعد ازان غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گویند تہجد بمعنی ترک ہجود است چنانکہ تاثم بمعنی ترک اثم میگویند کہ چون آنحضرت برای نماز تہجد بر میخاست میخواند این دعا را۔ اللہم لک الحمد انت قیم السموات والارض۔ خداوندا تراست حمد توئی برپا دارندہ آسمانہا و زمین۔ و من فیہن۔ و برپا دارندہ کسانیکہ در آسمان و زمین اند از ملائکہ و جن و انس یعنی توئی قائم بحفظ خلق و تدبیر امور ایشان و برپا دارندہ ایشان علی الدوام کہ اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد ہمہ از پا درافتند بیت گر نرسد قافلہ بر قافلہ فیض تو برہم شکند این سلسلہ و تخصیص قیومیت بعقلا کہ کلمہ من مفید آنست بجہت شرف و اہتمام بذکر قیومیت مر ایشان را چہ وجود عقل موہم قیام بنفس و استبداد بتدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام ہمہ صیغہ مبالغہ اند و در روایت ہر سہ لفظ آمدہ و مناسب است ذکر آن در مقام قیام لیل باز میفرماید۔ و لک الحمد انت نور السموات والارض و من فیہن۔ و مر تراست حمد توئی روشن کنندہ و موجود گردانندہ آسمان و زمین و ہر کسی کہ در آسمان و زمین است کنایت است از ایجاد خلق و نور در اصطلاح قوم ظاہر بذات خود و ظاہر گردانندہ غیر خود باشد و تحقیق این معنی از تفسیر کریمۂ اللّٰہُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ باید جست و کاتب حروف نیز بذکر آن در رسالہ مفردہ توفیق یافتہ است و وجہ ذکر نور درین مقام روشن است۔ و لک الحمد انت ملک السموات والارض و من فیہن۔ و توئی بادشاہ آسمان و زمین و ہر کہ در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز درینجا مناسب است کہ یاد از ملکت نیم شب می دہد کہ بادشاہ بادشاہان بحکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوی خود عطا مینماید چنانکہ یکی از اعاظم اولیا گفتہ است بیت زانگہ کہ یافتم خبر از ملک نیم شب۔ صد ملک نیم روز بیک جو نمی خرم۔ و لک الحمد انت الحق۔ و مر تراست ستایش ہمہ کمالات و توئی موجود و ثابت محقق کہ نمی توہم عدم و بطلان و ہر چہ غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیہ ثبوت و وجود عاریت است [illegible]۔ و وعدک الحق۔ و وعدہ تو کہ بندگان خاص بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت دیدار کردہ حق است [illegible] اگرچہ بسبب [illegible] مر امید وصال تو نیز [illegible] و لقاؤک حق۔ و در گذشتن [illegible] از آخرت [illegible] بدرگاہ عزت کبریای تو و دیدار تو حق است۔ و قولک حق۔ و کلام تو صادق ہر چہ بدان خبر دادہ حق است این مجمل است و تفصیلش آنست کہ فرمودہ الجنۃ حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق والساعۃ حق۔ اللہم لک اسلمت۔ خداوندا مر ترا انقیاد کردم و فرود نہادم [illegible] تسلیم کردم۔ و بک آمنت و بتو ایمان آوردم و علیک توکلت و بر تو [illegible] و الیک انبت و بسوی تو [illegible] و بک خاصمت [illegible] و بحجت تو [illegible] و الیک حاکمت و بسوی تو [illegible] تراست قاضی و حکم میان خود

میان کسی که مخالفت میکنند مراد دین و دنیا و حاکمه برفع امر بسوی تو فاغفر لی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا گناهان که پیش
فرستاده ام و پس نخواهم کرد وما اسررت وما اعلنت و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان وما انت اعلم به منی و گناهان
که تو دانا تری بدان از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده و پس کننده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر
تو ولا اله غیرک و نیست اله جز تو این تاکید و تصریح ست بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه متفق علیه **وعن
عائشة** رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون
برمیخاست بشب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللهم رب ای خدای پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض
ای پیدا کننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمین عالم الغیب والشهادة ای دانای آنچه ناپیدا است بر خلق و آنچه پیداست برایشان
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند دران اهدنی
لما اختلف فیه من الحق راه نما مرا بچیزیکه اختلاف کرده شده است در وی از حق و ثابت دار بران و زیاده کن دران به مقامات قرب و انوار تجلی
بی حد و بی نهایت است و لهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگفتن رب زدنی علما باذنک بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو انک
تهدی من تشاء الی صراط مستقیم بدرستیکه تو راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم **وعن عبادة** بضم عین و تخفیف موحده
بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را بود رجل طویل جسیم جمیل
قال گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار من اللیل کسی که بیدار شود و از پهلو به پهلو گردد و غالب در اعتبار اشتقاق میاید
که با وی آوازی ست چنانچه عادت ست در وقت بیدار شدن مشتق ست از تعار که نام آواز شتر مرغ ست فقال پس بگوید در وقت بیدار
شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم
قال پس بگوید رب اغفر لی او قال یا گفت ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص این دعا که اللهم اغفر لی است فرمود یا مطلق دعا
فرمود هر کسیکه هرچه خواهد استجیب له قبول کرده میشود از آن کس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در حکم اسم اعظم است
چنانچه کسی در کیسه خود در حرم دارد هر وقت که میخواهد طلب است همچنین این دعا اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته
این دعا خود بالفعل باستجابت رسیده پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری **الفصل الثانی**
**عن عائشة** قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد
از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لائق است بجناب قدس تو ای خدا و تعریف
میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را واسألک رحمتک و سوال میکنم ترا رحمت
خاص ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن مرا علم را که مراتب آنرا نهایت نیست و خود چون صفات و افعال
الهی را نهایت نیست و تجلیات وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات ست همیشه در زیادتی خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد
اذ هدیتنی و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق بباطل پس از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من

لذلک رحمة بخشش از نزد خود و قائم بر خاص حق در حمی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشندهٔ کاملی که غایت پایان نیست انعام و جود و بخشش تست رواه ابوداود +
وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد یعنی خواب کند بر ذکری از اذکار طاهرا و در حالتی که پاک است یعنی
با وضوست کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی آن نیکی را
رواه احمد وابوداود + وعن شریق بفتح شین معجمه وکسر را وبقاف الهوزنی بفتح ها وسکون واو وفتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی عائشة
گفت در آمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم او را بچه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب فقالت
سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسیدی مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون
بیدار میشد از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا والحمد لله میگفت ده بار وقال و میگفت سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا
و میگفت استغفر الله ده بار وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی
دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را و این ورد را مسبعات عشر میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام وردی مشهور است آنجا هفت چیز است
که هریک را هفت بار میخوانند و اینجا هفت چیز است که هریک را ده بار میگویند رواه ابوداود + **الفصل الثالث** عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه بر میخاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک و بزرگ است نام تو وتعالی
جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدای جز تو ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه
از وسوسه وی ونفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را در آن و برباد میسازد ونفثه و دمیدن وی مراد بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی وابوداود
والنسائی وزاد ابوداود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابوداود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث
و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع میکرد در قرائت + وعن ربیعة بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه
اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بودم شب میکردم نزد حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که می شنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان را
الهوی میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح ها و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمان طویل رواه النسائی وللترمذی
نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح +

## باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت برانگیختن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام
لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آنست و فضائل قیام لیل بسیار است و عمدهٔ آن نزول رحمت حق بر بندگان
و اقبال بر ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای مسؤل و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده کرده است حق جل وعلا حبیب خود را بر تهجد بر انگیختن وی صلی الله
علیه وسلم در مقام محمود و لا بد امتان وی را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشائخ گفته اند که درین دنیا نمونهٔ لذت بهشت لذتی و آرامی است
که در وقت سحر بجهت تعلق در مناجات حاصل میگردد شعر هر بر دولتی شین کان دلبر خبر گاهی وقت سحری آید یا نیم شبی باشد **الفصل الاول** عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از
شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است در تصویر و تمثیل است یا که هر که

میخواهد که کسی محکم بندد و سه بندی بندد تا نجنبد و نگریزد دیگر بعد از گشادن آن بندها مقصود و همت گردانیدن شیطان است خواب را در نائم و آراستن وی آرام

و راحت را بروی و تنگ گردانیدن مجال حرکت بروی یضرب علی کل عقدة میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است

فارقد پس بخواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را میکشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند

میکشاید گره دیگر فان صلی انحلت عقدة پس اگر نماز بگزارد میکشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده درینجا بلفظ جمع است یعنی میکشاید همه گره های وی

فاصبح نشیطا طیب النفس پس صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند

پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه روایت میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد

آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر پس گفته شد آنحضرت را برای چه میکنی این همه

ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس آمده قال افلا اکون عبدا شکورا گفت اگر گناهان همه بخشیده

باشد آیا پس نباشم من بنده شاکر گوینده نعمتهای حق … [illegible] … در موضع دیگر کرده شده است متفق علیه

وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی فقیل ما زال نائما حتی اصبح پس گفته شد همیشه بود

آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نه ایستاد برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردی است که شاشه کرده

شیطان در گوش وی او قال فی اذنیه شک از راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بدانکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع

و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل میکنند

بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز مؤذن را و تشبیه داده

بحال کسی که افتاده است بول در گوش وی پس گران شده بسبب آن شنوائی او … [illegible] … آنست که پر کرده است شیطان گوش او را

بکلام باطل و باحادیث لغو و جاهلیت شده بسبب آن گرانی در سمع … [illegible] … برای نماز صبح … اذان آن نشنید

و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این کنایت است … [illegible] … کند چیزی را بول کند بروی و بعض گفته اند

که کنایت است از ضرب لوم بر وجود وی و تخصیص اذن بجهت آنست که حاسه انتباه است والله اعلم وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله گفت ام سلمه بیدار شد

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا … [illegible] … یقول سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن

پاکی خدا را چه چیزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت وماذا انزل من الفتن و چه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات

کیست که بیدار کند زنان را که صاحب حجره هااند … [illegible] … آنحضرت … لکی یصلین تا نماز بگزارند رب کاسیة

فی الدنیا عاریة فی الآخرة بسا زن … صاحب کسوت … پوشانیده … [illegible] … جامه … یعنی

بمعنی لابسه باشد صیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی در دنیا و دیگر … برهنه است رواه البخاری وعن

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرود می آید … یعنی رحمت خاص و فضل …

آسمان نزدیک … [illegible] …

یعنی تجلی میکند وی تعالی با عنایت در وقت سحر تا آنکه باقی ماند ثلث اللیل الآخر هنگامیکه باقی میماند سوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی تعالی
من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و طلب کند از من تا بدهم آنچه میخواهد و مطلب
بدانکه دعا خواندن است چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن عطای
مطلوب است چنانچه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده شود و چون سوال کرده شود داده شود و گاهی دعا و سوال
بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد از من تا بیامرزم او را متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادت آمده است
ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را و یقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه
فقیر است که مال نداشته باشد تا از قرض ادا کند و نه ظالم که با وجود تمول مطل کند حق کسی را و بازماند از ادای قرض همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو
منزه است حتی ینفجر الفجر تا آنکه بدمد صبح یعنی کنایه از بیان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر وی را اندر وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان فی اللیل
لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله فیها خیرا من امر الدنیا والآخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه در شب ساعتی و
زمانی لطیف است که موافق نیفتد در یابد آنرا مرد مسلمان در حالیکه سوال میکند چیزی را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میدهد وی تعالی مر او را آن نیکی را وذلک
کل لیلة و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن تا آنکه آن ساعت متعین یا مبهم بعض میگویند که مبهم است مثل شب قدر
و ساعت جمعه و در بعض روایات آمده است که آن ساعت در میانه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة
داود و دوست داشته شده ترین نمازها بسوی خدا نماز داود پیغمبر است علیه السلام واحب الصیام الی الله تعالی صیام داود و دوست داشته ترین روزه ها بسوی خدا روزه
داود پیغمبر است وکان ینام نصف اللیل و بود داود که خواب میکرد نصف شب ویقوم ثلثه و برمیخاست و نماز میکرد ثلث آن شب وینام سدسه و باز خواب
میکرد یک دانگ تمام شب وی علیه السلام تقسیم بود باین قسمت که اول شب تا نیمه خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و بعد از باز خواب میکرد پس دو حصه شب
خواب میکرد و یک حصه نماز ویصوم یوما و روزه میداشت یک روز ویفطر یوما و روزه میگشاد روز دیگر متفق علیه مشکل در اینجا آنست که عمل سید انبیا
صلی الله علیه وسلم اتم و بهترین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت تمسک باین کند جواب آنکه حیثیت عمل مذکور از بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از
بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و همت آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت و ملال و عدم فتور در عبادت از صفرت لون و شکستگی ... این در
نماز است و در صوم داود در باب صیام باید شناخت الله تعالی و عمل سید انبیا علیه من الصلوة اکملها و اکملها بر مقتضیات وقت و احوال بر اطوار مختلفه بود
و متضمن حکم و مصالح لا یعد ولا یحصی که راجع بنفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فافهم وبالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کان میگفت عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره و خواب میکرد آنحضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار
می بود در وی و از بیداری تعبیر بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات نمازی عبادت کرد نیست در وی و زمانیکه در وی عبادت واقع نشود گویا مرده است
یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی
اول ظاهر تر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم و ماند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر در مناصفه است
و گفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگر چه خواب و بیداری تاره تاره میبود ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر می بود مر آنحضرت را

حاجتی بسوی زنان خود پرداخت حاجت خود را ثم ینام پس خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طہارت نوم ست فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر بود نزدیک بانگ نخستین جنب بتقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیہ الماء برجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بندای اول اذان ست و اولیت یا بنسبت اقامت ست یا بنسبت اذان و اعلام که مؤذن در آنحضرت آمده هم میکرد وان لم یکن جنبا توضأ للصلوٰۃ ثم صلی رکعتین و اگر نمی بود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگزارد دو رکعت سنت فجر متفق علیہ

## الفصل الثانی

عن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد برخاستن شب برای نماز فانہ داب الصالحین قبلکم پس بدرستیکہ قیام لیل عادت کار نیکوکاران ست که پیش از شما بوده اند وہو قربۃ لکم الی ربکم وقیام لیل سبب نزدیکی ست مر شما را بسوی پروردگار شما ومکفرۃ للسیئات و سبب پوشیدن ست مر بدیہا را المکفرۃ بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناہان که میگویند ہم بایں معنی ست ومنہاۃ بفتح میم و سکون نون عن الاثم و باز دارنده ست از گناہان و حسنات ہمہ کفارات سیئات اند وصلوٰۃ مطلق ناہی ست از فحشاء و منکر و صلوٰۃ لیل بجہت زیادت فضلے که دارد اتم و اکمل ست دران رواہ الترمذی

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ یضحک اللہ الیہم سہ کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایت ست از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن بحضرت رب العزت در احادیث آمده ست و از جملہ متشابہات ست الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از ان سہ کس مردیست چون خیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوٰۃ دوم قوم چون صف ببندند در نماز و متوجہ شوند درو و آن بجناب قدس وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو سوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و ہمت بندند بر نثار کردن روح بہ محبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواہ فی شرح السنۃ

وعن عمرو بن عبسۃ بفتحات قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیک ترین بودن پروردگار تعالی از بنده در میان شب ست در جانب آخر که بعد از نیم شب ست و این قرب اتم و اکمل ست از قربی که اشارت ست بسوی قول وی صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون العبد من ربہ وہو ساجد نزدیک تر بودن بنده از پروردگار وقتی ست که بنده ساجد ست آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده و صلوٰۃ لیل جامع قربین ست فان استطعت ان تکون ممن یذکر اللہ فی تلک الساعۃ فکن فرمود آنحضرت پس اگر بتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسہ از آنکسانیکه یاد می کنند خدای را دران ساعت و مشاہد اند حضور و نزول قرب را پس باش تو از ان کسان و عمرو بن عبسہ از مقربان حضرت و محبوبان درگاه ست در مبدا ظہور نبوت که آنحضرت در مکه بوده و دعوت در خفیه بوده و در دل وی یکایک نور توحید کرامت بت پرستی و شرک نداشت شنید که در مکه مردی پیدا شده ست که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت پرسید آنحضرت در ان وقت بحکم الہی تعالی از نظرہای اعدای دین مختفی بود پرسید که در میان شما النبی پیدا شده ست که از راه و روش شما برآمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریقه آبا و اجداد گذاشته رسمی در میان آورده ست شعر دیوانه کنی هر دو جہانش بخشی دیوانه تو هر دو جہان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که برآید و گرد این خانه بگردد عمرو بن عبسہ نیم شبی برآمد و در استار کعبه پنہان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چنان دید که همه مردان خاک آستان وی اند که لا الہ الا اللہ میگوید و گرد خانه میگردد عمرو بن عبسہ آمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا الہ الا اللہ ست عمرو بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و وی سوم یا چہارم ست در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت پروردگار من با من عہد کرده ست چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسہ بمدینه آمد و صحبت آنحضرت بکمال رسید و در وی این حدیث بر وفق ست رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ رجلا قام من اللیل فصلی وایقظ امراتہ رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخاست بنماز شب پس گزارد نماز

راو بیدار کردن خود را فصلت پس نماز بگزارد آن زن نیز فان ابت نضحت فی وجهها الماء پس اگر کاهلی کند و سر باز زند زن از برخاستن بپاشید در روی وی آب

رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدای تعالی زنی را که برخاست نماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد

مرد خود را پس گزارد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید که مددگار و معاون یکدیگر باشند بر طاعت و عبادت همچنین یاران

و رفیقان اند رواه ابوداود والنسائی وعن ابی امامة قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است یعنی بسمع اجابت

و قبول قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعای که در جوف شب کنند یعنی نیمه آخر آن که وقت مستجاب است و عبادت وی

گفت وقت درون شب و دبر الصلوات المکتوبات و پس نمازهای فرض شامل است عادة آخر تشهد و آخر نماز را میخوانند در آن دعای که ماثور است و این

حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشته است رواه الترمذی وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری

ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها بدرستیکه در بهشت غرفه هاست که دیده میشود آنچه بیرون آنهاست از درون آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست

از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه اعدها الله لمن لان الکلام مهیا

و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند با مردم بخوبی و نیک زندگانی کند و اطعم الطعام و بخوراند طعام را و غم خواری کند

گرسنگان و صالحان را و تابع الصیام و پیاپی دارد روزه را مراد کثرت صیام است نه دوام آن وصلی باللیل والناس نیام و نماز بگزارد در شب و حال آنکه مردم

در خواب باشند که این وقت اقرب است بصدق عبودیت و اخلاص عمل اشارت است باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت بهیئت شرف مرد بجود است و کرامت

بسجود و هر که این دو ندارد عدم به از وجود رزقنا الله تعالی رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی الله عنه نحوه وفی روایته و در روایت ترمذی بجای لمن

الان الکلام لمن اطاب الکلام آمده و مراد از طیب کلام و لین کلام یکیست الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله

علیه وسلم روایت است از عبدالله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت یا عبدالله لا تکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را نبرده باشد و شیخ در مقدمه فتح الباری میگوید که واقف

نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل بود که بر میخاست آن فلان نماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه

عبدالله بن عمرو است بر منع و از گذاشتن قیام لیل و افراط در آن که موجب ملالت و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب

قیام مینمود و قطع خواب میکرد و پدرش از آن منع میکرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم متفق علیه

وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کان لداود علیه السلام من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت

بود مر داود پیغمبر را از شب ساعتی که بیدار میکرد در آن ساعت اهل و عیال خود را یقول میگفت داود علیه السلام یا آل داود قوموا فصلوا برخیزید پس نماز کنید فان

هذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء زیرا که بدرستیکه این ساعتیست که قبول میکند خدای تعالی دروی دعا را الا لساحر او عشار مگر ساحر را و عشر ستاننده

را از اموال ناس و این عشاران عشر ظلمی می باشند نه مباح اموال و اشیائی که امیر باید و در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب

می آمرزند الا العشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار را رواه احمد وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره

شنیدم آنحضرت را که میگفت افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل فروتر از نماز فرض در ثواب بزرگتر است در ثواب این عبارت و نماز در جوف شب افضل است باعتبار

مکان سیدالطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه از بعد از وفات وی در خواب دید که چه حال است گفت طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا

الا رکیعات تصلینها فی جوف اللیل سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میگفتیم و فانی شد آن اشارتها که میکردیم و سود نکرد
ما را جز آن رکعت چند که میان شب میکردیم ترغیب کرد مر طالبان را باهتمام و جد بعبادت و ریاضت و عدم اعتبار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفیه
کار کن کار بگذر از گفتار که اندرین راه کار دارد کار رواه احمد **وعنه** قال جاء رجل الی النبی و هم از ابی هریره است که گفت آمد مردی نزدیک پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند بشب و چون صبح میکند دزدی میکند فقال انه سینهاه ما تقول
پس گفت آنحضرت بدرستیکه نزدیک باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبه و سرایت نورانیت و برکت نماز در وی چنانچه در
قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان **وعن ابی هریرة** وابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ایقظ
الرجل اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابو هریره و ابو سعید هر دو روایت میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار گرداند مرد زن خود را پاره از شب پس بگزارند
دو رکعت هر دو او صلی شک راوی است که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت بلفظ افراد و مراد هر دو است کتبا فی الذاکرین والذاکرات نوشته میشوند هر دو در ذکر
گویندگان از مردان ذکر گوینده و زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و ایقاظ رواه ابو داود و ابن ماجه
**وعن ابن عباس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشرف امتی حملة القرآن بزرگ قدران امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان
و شب خیزندگان آن در نماز و غیره نماز چنانکه فرمود واصحاب اللیل و آنهائیکه ملازم اند و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی رواه البیهقی فی شعب الایمان
**وعن ابن عمر** ان اباه عمر بن الخطاب رضی الله عنهما کان یصلی من اللیل ما شاء الله روایت است از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب
و عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب یقول لهم الصلوة میگفت عمر رض اهل خود را وقت
نماز است بگزارید نماز را ثم یتلو هذه الآیة پس میخواند عمر این آیت را که وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و امر کن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز لا نسئلک رزقا
طلب نمیکنیم ما که پروردگار عالمیم از تو رزق برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق و وجه معیشت سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک والعاقبة للتقوی
ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست رواه مالک

## باب القصد فی العمل

قصد و اقتصاد توسط میان افراط و تفریط و در
الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید نه تقتیر و قصد در عمل محمود است بجهت آنکه موجب ادامت و اسلم است
از عروض ملال که مفضی بترک گردد و اخلال است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است

## الفصل الاول

**عن انس** قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یفطر من الشهر حتی نظن ان لا یصوم منه شیئا بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده می شد که وی روزه نخواهد داشت
از ان ماه چیزی را از بس که افطار میکرد و یصوم حتی نظن ان لا یفطر منه شیئا و گاهی روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد که وی افطار نخواهد کرد از ماه چیزی را از بسکه
روزه داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دایم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و نظن بضم مثناة
تحتانیه و فتح ظا است چنانکه ترجمه کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم ظا نیز روایت است یعنی گمان می بردیم ما وکان لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا
الا رأیته و بود آنحضرت باین حال که نمی خواستی تو ای مخاطب که ببینی تو او را از شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدی نماز گزارنده ولا نائما الا رأیته و نمی خواستی تو که
ببینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگزارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل
آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل گذشت رواه البخاری **وعن عائشة** رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

احب الاعمال الى الله ادومها وان قل + فرموده دوست داشته شده ترین عملها بسوى خداى تعالى همیشه ترین آنها بود اگرچه کم بود چه عمل قلیل
که دائم باشد موثرتر در کار گرى تر است از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکیده رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد + متفق علیه + وعنها
قالت قال رسول الله صلى الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون + وهم از عائشه رضى الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از
عملها چیزى را که طاقت دارید وآسان باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردد بدوام آن ثواب آن + فان الله لا یمل حتى تملوا + زیرا که خداى تعالى
ملول نمیگردد از ثواب دادن وقطع نمیکند ثواب را تا آنکه شما ملول گردید از عمل وقطع کنید عمل را وملال استثقال شیئ ونفور نفس از وى بعد از محبت
ومیل بدان ویحتمل بفارسى بستوه آمدن یمل بفتح تحتیه وتملوا بالفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است + متفق علیه + وعن انس قال قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه + باید که نماز بگزارد یکى از شما تا مدت خوش داشتن آن وذوق گرفتن بدان ونشاط بفتح نون شادمانى نمودن + فاذا فتر
بفتحتا + فلیقعد + وچون سست گردد ومانده شود پس باید که بنشیند وترک دهد نماز را ودرامر بقعود ضطجاع ایمائى هست بآن که باید که منتظر نشیند شاید
که شوق ونشاط باز حادث گردد وباعث عمل پیدا آید وتمام فارغ شده نخسپد تا آنکه در تنشیط وترقیه نفس بعمل وترک آن نزد کسل وملال احادیث بسیار واقع
شده وگرانى عمل بنفس آخر سبب ترک عمل ونقصان آن گردد لیکن طالب را باید که کوشش کند ونفس را بر کثرت عمل معتاد گرداند وبمشقت وریاضت خوگیر
نماید تا سبب سستى واستراحت نباشد که باشد که عمل ثقیل بر جان آید وشوند وبگزارند وبسا باشد که با عبادت صد رکعت نماز ودو جزو از قرآن در زمان قلیل آسان شود
ونشاط افزا گردد وبعد از آنکه دو رکعت گزاردن ویک جزو خواندن گران میشود وملالت می افزود وبالله التوفیق + متفق علیه + وعن عائشه رضى قالت قال
رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلى فلیرقد + چون خواب کند ونزدیکى بخواب رسد در حالیکه نماز میکند پس باید که بخوابد ودفع سستى کند نماز
را تمام گرداند حتى یذهب عنه النوم + تا آنکه برود ازوى غلبه خواب نعاس بضم نون گرانى خواب اول آن از روسن تحریک سنه میگویند قوله تعالى
لا تاخذه سنة ولا نوم و ان بادى خفیف است که از جانب دماغ می آید وچشم را مى پوشاند وبدل نمیرسد وچون بدل رسد آن را نوم گویند ورقود ورقاد بضم
بمعنى نوم است واگر چیزى دو کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود که آن نوم غالب باشد دفع آن مبالغ زیان کند موجب ثقل بدن گردد واین اختلاف
اوقات واحوال معلوم میگردد + فان احدکم اذا صلى وهو ناعس + پس بدرستیکه یکى از شما چون نماز گزارد در حالیکه وى نعاس کنند است +
لا یدرى لعله یستغفر فیسب نفسه + در نمى یابد که چه میکند وچه میگوید از افعال واقوال نماز شاید که در دعا استغفار وطلب آمرزش غلط کند وبغلط دشنام کند
نفس خود را وبجاى اللهم اغفرلى یا اللهم ارحمنى اللهم عذبنى ولعنى مثلا بر زبان آورد + متفق علیه + وعن ابى هریرة قال قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم ان الدین یسر + بدرستیکه دین مسلمانى مبنى بر آسانى است بس سخت نگیرید آن را بر نفوس خود بطریقه رهبانیت + ولن یشاد بضم یاء وتشدید
دال + الدین احد الا غلبه + وسخت نگیرد دین را هیچ یکى وقصد غلبه نکند بروى مگر آنکه چیره گردد دین بروى وعاجز آید وى از عمل بدان واداى حق
آن چنانکه دین رهبان فرمود فما رعوها حق رعایتها + فسددوا + پس چون دانستید که این دین متانت نمیتوانید که در تمام حق آن نمیتوانید
بجاى آورد وآن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را وقصد وعدل واعتدال را بى افراط وتفریط + وقاربوا + تاکید سددوا است
ومقاربت بمعنى سداد واقتصاد آید فى الصراح سداد بالفتح درستى وراستى کردار وگفتار وتسدید توفیق سداد یافتن وبعضى گویند معنى آنست
که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید وگویند قاربوا بمعنى طلب کنید قربت خدا را وقربوا بتشدید نیز روایت است یعنى نزدیک گردانید

دیگران را بدرگاه حق + وابشروا + وشاد شوید دمژدگانی دهید نفسهای خود را بخیر وخوبی + واستعینوا بالغدوة والروحة + ویاری جوئید بسیر وسلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز + وشیء من الدلجة + وسیر در پاره از تاریکی اگرچه اندک باشد وغدوه روایت کرده شده است بضم وافتح وبفتح بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب وغداة نیز گویند بفتح وبمعنی سیر در اول نهار واین روایت اظهر است در معنی وروحه بفتح سیر بعد از زوال ودلجه بفتح دال وضم آن اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب وحمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل ونماز تهجد گردد واین سه وقت خوشترین اوقات مسافر است ومراد آنست که بسیار مبالغه وافراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط وخوشی را که اول روز وآخر اوست وبعضی از شب ودر میان اینها رفق و نرمی کنید تا نفس منقطع نگردد وسیر درمانده نشوید وبراحت وخوشی بمقصد رسید ومسافر چون شب وروز متصل راه رود مانده شود واز وصول بمقصد عاجز آید ومنقطع گردد وعنایتی دیگر از حکیم مطلق بنگر که عبادات وطاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد هر ساعت بنده خود را بنکه کار دیگر بایستی و در هر عملی نور ذوقی خاص نهاد وتجلی مخصوص انداخت تا غذای روح سالک گردد تعالی شانه وجل سلطانه + رواه البخاری + وعن عمر رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه + کسی که بخواب کند وغافل گردد از ورد شب خود وحزب بکسر حا وسکون زای در اصل نوبت ورود آب چنانکه در نفیر است یعنی آمدنی نامبرده وشب آن آنچه بنفس خود گرفته است بنده از نماز یا قرائت یا ذکر که هر وقت بران می آید چنانچه برای خوردن آب بحوضی یا نهری میرسد وحزب بمعنی طائفه وجماعه از آدمیان نیز آمده ومناسبت این معنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که شب بجای می آورد وفوت شد + فقرأه فیما بین صلوة الفجر وصلوة الظهر + پس بخواند آن ورد یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد ونماز پیشین است یعنی پیش از زوال وتخصیص بقرائت بجهت آنست که در ادای اکثر قیل وقوت است از قرآن یا دعا یا ذکر + کتب له کانما قرأه من اللیل + نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خواند گویا خوانده است از شب وحکم ورد روز که فوت شود در شب خواند نیز همین است ورروز وشب خلیفه یکدیگر اند وتخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است واشارتست بقیام لیل ونماز شب که از جهت این حدیث او را درین باب آورده + رواه مسلم + وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما + بگزار نماز ایستاده + فان لم تستطع فقاعدا + پس اگر نتوانی گزار دایستاده بگزار نشسته + فان لم تستطع فعلی جنب + پس اگر نمی توانی گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است واگر مراد نماز نافله اند بیان فضل واکمل است چنانکه در حدیث آیند وبنابر این قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها وقول دیگر استلقاست متوجه قبله + رواه البخاری + وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا + وهم از عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته + قال ان صلی قائما فهو افضل + گفت اگر بگزارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب + ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم + وکسیکه بگزارد نماز نشسته پس مر او راست نصف اجر ایستاده نماز گزارنده + ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد + وکسیکه بگزارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بی عذر باشد درست نیست پس حکم کرده نشود بادای آن ادای ایستاده گزاردن افضل است واگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود وقاعد را نصف اجر قائم نباشد واین حدیث دلالت دارد بر جواز

صلوٰۃ نفل ناتمام با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفتہ اند و امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہم باینست کذا نقل الطیبی + رواہ

البخاری + **الفصل الثانی** + عن ابی امامۃ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول من اوی الی فراشہ طاہرا + کسیکہ پناہ آورد

و شب باز گشت کند بسوی جامہ خواب خود در حالیکہ پاک ست و با وضو ست و آدمی بد و بلی بد و آمدہ ست بلی شہر ست و فراش بالکسر

و فرش بساط افگندہ + وذکر اللہ + و یاد کند خدا را + حتی یدرکہ النعاس + تا آنکہ دریابد او را خواب + لم یتقلب ساعۃ من اللیل + برنگردد

از پہلو بہ پہلو در ہیچ ساعتی از شب + یسأل اللہ فیہا خیرا من خیر الدنیا والآخرۃ + در حالیکہ میخواہد از خدا در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا

و آخرت + الا اعطاہ ایاہ + مگر آنکہ بدہد خدا تعالیٰ او را آن نیکی + ذکرہ النووی فی کتاب الاذکار بروایۃ ابن السنی + وعن عبد اللہ

ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجب ربنا من رجلین + عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر است آن دو مرد نزد وی

و بعض گفتہ اند مرضی و مثاب اند + رجل ثار عن وطائہ و لحافہ من بین حبہ و اہلہ الی صلوتہ + مردی کہ بجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود کہ بر وی

خفتہ ست و از لحاف خود کہ خود را بدان پوشیدہ ست و وطا بکسر واو و فتح آن و لحاف بکسر لام ست + من بین حبہ و اہلہ + برجست از میان

محبوب خود و اہل خود + الی صلوتہ + بسوی نماز خود و حب بکسر حاء بمعنی محبوب + فیقول اللہ لملائکتہ + پس میگوید خدا تعالیٰ مر فرشتگان

خود را + انظروا الی عبدی ثار عن فراشہ و وطائہ من بین حبہ و اہلہ الی صلوتہ + نگاہ کنید بسوی بندہ من کہ برجست از فراش خود و وطای

خود از میان محبوب خود و اہل خود بسوی نماز خود + رغبۃ فیما عندی و شفقۃ مما عندی + از جہت میل و خواہش نمودن در چیزیکہ نزد من ست

از ثواب و از جہت خوف و ہراس از چیزیکہ نزد من ست از عقاب + ورجل غزا فی سبیل اللہ + و مردی دوم از آن دو مرد

مردیست کہ جنگ کرد با کافران در راہ خدا + فانہزم مع اصحابہ + پس شکست خورد یعنی با یاران خود کہ در جنگ با وی بودند + فعلم ما علیہ فی الانہزام

و ما لہ فی الرجوع + پس دانست آن مرد اثم و ضرریکہ بر وی ست در شکست خوردن و گریختن و فضل و نفعی کہ مر او راست در بازگشتن

+ فرجع حتی ہریق دمہ + پس باز گشت و جنگ کرد تا آنکہ ریختہ شد خون وی + فیقول اللہ لملائکتہ انظروا الی عبدی رجع رغبۃ فیما عندی و

شفقۃ مما عندی حتی ہریق دمہ + پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندہ من کہ برگشت بجہت رغبت در ثوابی کہ نزد من ست و از

جہت ترسیدن از عقابی کہ نزد من ست تا آنکہ ریختہ شد خون وی + رواہ فی شرح السنۃ + **الفصل الثالث** + عن عبد اللہ

بن عمرو قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال + روایت ست از عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت حدیث کردہ شدم من

کہ آن حضرت گفت + صلوۃ الرجل قاعدا نصف الصلوۃ + نماز مرد نشستہ ثواب آن نصف ثواب صلوٰۃ ست یعنی کہ ایستادہ گزارد +

قال فاتیتہ فوجدتہ یصلی جالسا + پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را کہ میگزارد نشستہ + فوضعت یدی علی رأسہ + پس نہادم دست خود را

بر سر مبارک آنحضرت گفتہ اند کہ این بر عادت عرب ست در جاہلیت کہ عادت داشتند استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست کہ بعض اعراب

لحیہ شریف او را می بوسیدند شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و ہراس ست و بعض گفتہ اند شاید کہ این فعل از عبد اللہ

بن عمرو یکایک بی قصد واقع شد از جہت تعجب و استغراب و گفتہ کہ ظاہر آنست کہ این واقع شد از فراغ آنحضرت از نماز کردہ باشد نہ در عین نماز

واللہ اعلم + فقال + پس گفت آنحضرت + مالک + چہ شدہ است ترا و چہ میکنی تو + یا عبد اللہ بن عمرو + گویا کہ آنحضرت را نیز غریب نمود

این فعل و تعجب کرد + قال حدثت + گفت عبد الله خبر داده شده ام من + یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة + گفته تو
گفته نماز مرد نشسته واقع ست بر نصف صلوة مرد + وانت تصلی قاعدا + وحال آنکه تو میگذاری نشسته ترک افضل اکمل از تو که افضلی و اکمل فاضلان
و کاملانی + قال اجل + گفت آری همچنین ست + ولکنی لست کاحد منکم +
ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارج ام ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده
از جهت فضل و لطف و کرم که با من دارد یا این مخصوص من ست از جهت غایت توجه و حضور و معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید
و دیگران را بمن + رواه مسلم + وعن سالم بن ابی الجعد + بفتح جیم و سکون عین مهملة از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان ست در عهد عمر
بن عبد العزیز وفات یافت + قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت + گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیله خزاعه بود گفت
کاشکی نماز میکردم پس راحت می یافتم + فکانهم عابوا ذلک علیه + پس گویا که مردم دیگر از صحابه و غیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر این مرد که گران آمد
بر فهم ایشان + فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول + پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت
را میگفت + اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها + ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر بر آ تا نماز بگزاریم و راحت یابیم + رواه ابوداؤد + بدانکه در معنی قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوای بلال تا نماز کنیم و باداء آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم
آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و باداء آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود جعلت
قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرق ست یا آنکه راحت در اول یا برای ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل تعلق قلب
باوست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود یکه حاصل میشد در ان و شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق ست بمقام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر بمعنی اول ست و لهذا عیب گرفتند بر وی و ممکن ست که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم
واستراحت یابیم بوی از اشتغال بماسوی الله فافهم و بالله التوفیق + باب الوتر + اختلاف در وتر میان علما از دو وجه ست اول آنکه سنت ست
یا واجب اکثر ائمه و ابویوسف و محمد از اصحاب ما برانند که سنت ست و نزد امام ابوحنیفه واجب ست نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض
و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول ست و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب ست و اختلاف ثانی آنکه و … رکعت ست
یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده ست نزد اکثر ائمه یک رکعت ست و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند
دو رکعت پیش از وی بگزارند و سلام دهند و اگر نگزارند مکروه ست از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است
و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف
قول سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده ست و کلام درین باب در وتر بسیار ست و دلائل وجوب آن و بودن او یک
رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت بتفصیل مذکور ست + الفصل الاول + عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی + نماز شب دوگان دوگانست + فاذا خشی احدکم الصبح + پس چون بترسد یکی از شما طلوع
صبح را + صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی + بگزارد یک رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزیرا که بتحقیق گزارده است

از نماز شب وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است همه جفت واقع میشود یک رکعت که بادی ضم کند وتر میگردد و در
حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر اینست و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است
و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا ادای وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم +

متفق علیه + وعنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل + وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت
پیش از وی بگزارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگزارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر ثلثه
رکعت دارد نیز بیاید و قول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید + رواه مسلم + وعن
عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة + بود آنحضرت که میگزارد از شب سیزده رکعت + یوتر من
ذلک بخمس + وتر میکرد از میان سیزده رکعت بپنج رکعت متصل + لا یجلس فی شیء الا فی آخرها + نمی نشست در هیچ یعنی برای تشهد از آن پنج رکعت
مگر در آخر آن + تحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه اینست که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان
بیک سلام و پنج رکعت میگزارد متصل بنیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه
است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمی داد
مگر در آخر و در بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جایز است باتفاق و نزد ما جایز است تا هشت
رکعت + متفق علیه + وعن سعد بن هشام + الانصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود
مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است + قال انطلقت الی عائشة رضی الله عنها فقلت +
گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم + یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله + ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن + گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را + قال بلی گفت آری میخوانم قرآن را + قالت فان خلق
نبی الله + گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن + بود قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده
مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعضی گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه و انک لعلی خلق عظیم +
قلت + گفتم + یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول الله + بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + و کیفیت آن و عدد
آن + فقالت + پس گفت عائشه + کنا نعد له سواکه و طهوره + بودیم ما که اهل خانه آنحضرت ایم مهیا و طیاری داشتیم برای وی مسواک او را
و آب وضوی او را و طهور بفتح طا آب است + فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل + پس بر میانگیخت و بیدار میگردانید آنحضرت را خدای تعالی
آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب + فیتسوک و یتوضأ و یصلی تسع رکعات + پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را + لا یجلس
فیها الا فی الثامنة + نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم + فیذکر الله و یحمده و یدعوه + پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد
او را یعنی تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است + ثم ینهض و لا یسلم + پس بر میخاست و سلام نمیداد + فیصلی التاسعة + پس میگزارد
رکعت نهم را + ثم یقعد + پس می نشست برای تشهد + فیذکر الله و یحمده و یدعوه + این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق

متعین است لا الا جلاس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا بجلوس استثنا لازم آید که در تامنہ سلام می داد و بتحقیق تصریح کرده که در روی
می نشست و سلام می داد + ثم یسلم تسلیما یسمعنا + پسته سلام میداد سلام دادنی که میشنوانید ما را + ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و هو قاعد +
پسته میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است + فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی + پس آن یازده رکعت است ای
پسرک من + فلما اسن + پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخذ اللحم + و گرفت گوشت او تن دار شد و ضعیف شد
در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفته که پیش از رحلت بیک سال + اوتر بسبع + و تر کرد بهفت رکعت + و صنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی + و کرد در دو رکعت
مانند فعل وی در صورت نخستین + فتلک تسع یا بنی + پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود + و کان نبی الله
صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان یداوم علیها + و بود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بران و اکثر
میگزارد آنرا از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد بانکه گفته اند که فعل نوافل از ان حضرت تازه فتاده بود و لازم نمیگرفت
تا بر امت واجب نگردد + و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة + و بود آنحضرت چون غلبه میکرد او را خواب
یا دردی و بیماری و مانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگزارد در پارهٔ از روز دوازده رکعت و در روز بآن تفصیل نبود که گاهی سیزده میگزارد
و گاهی یازده یا نه یا هفت + و لا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة + و نمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب + و لا صلی
لیلة الی الصبح + و نمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح + و لا صام شهرا کاملا غیر رمضان + و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز
رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم +
رواه مسلم + تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است و لیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر معارض
می افتد و بتحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث
و امام احمد گفته من نمیگزارم این دو رکعت را و منع نیز نمیکنم کسی را از ان و جماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه و میگویند
که آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است
که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر برگزاردن وتر است در اول لیل
و این هر دو حدیث در آخر باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این
دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا بر قول کسی که قائل است بوجوب آن و چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع
است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از ان بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول لیل چنانکه بعض مردم میکنند بگزارانیدن
دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و نا قص و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر
وتر اول شب بگزارند بعد از ان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگزارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام
بتحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر + و عن ابن عمر رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا (متفق علیه)

بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد + رواہ مسلم + وگفتہ اند که بخاری نیز در باب وتر این
روایت کردہ ست + وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال بادروا الصبح بالوتر + شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگزارید وتر را
پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی آمدہ ست وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمدہ ست که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب
پس بگزارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمدہ ست که نیست وتر بعد صلوٰة صبح و مراد ادای آن خواہد بود والا قضا جائز ست در وقت صبح چنانکه
در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز ست در ہر وقت که باشد بارعایت ترتیب + رواہ مسلم + وعن جابر قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اولہ + کسیکه میترسد که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگزارد
وتر اول شب و بخسپد + ومن طمع ان یقوم آخرہ فلیوتر آخر اللیل + وکسیکه امید دارد که می تواند برخاست آخر شب اعتماد دارد بر بیدار شدن
پس باید که وتر کند آخر شب + فان صلوٰة آخر اللیل مشهودة + زیراکه بدرستیکه نماز آخر شب گواہی دادہ شدہ ست بفضل وکرامت وی وحاضر
میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة + وذلک افضل + و وتر در آخر شب فاضلتر ست از وتر اول شب از جہت
کہ مذکور شد که مشهود ست وتواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال باشد و در حدیث
ابی داؤد از ابی قتادہ آمدہ ست که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را
تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحذر و گفت مر عمر را گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابوہریرہ را که وتر اول
شب بگزارد و بخسپد زیراکه اول شب بیدار می بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت + رواہ مسلم + وعن عائشة رض قالت
من کل اللیل اوتر رسول اللہ + گفت عائشہ رض از ہمه شب وتر کردہ ست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اولہ واوسطہ وآخرہ + اول شب و
میانه شب و آخر شب + وانتہی وترہ الی السحر + ومنتہی گشت و ثابت و مستقر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب + متفق علیہ + وعن
ابی ہریرة قال اوصانی خلیلی + گفت ابوہریرہ اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت وی در درون دل من جای گرفته ست +
صلی اللہ علیہ وسلم بثلث + بسه خصلت + صیام ثلثة ایام من کل شہر + یکی روزہ داشتن سه روز از ہر ماہ ہر سه روز که باشد و در اکثر روایات
از میانه شہر واقع شدہ که آنرا ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید + ورکعتی الضحی + دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن
وی و در باب صلوٰة الضحی بیاید که این اقل صلوٰة الضحی ست و اکثرش تا دوازدہ ست گویا که این مخصوص بابی ہریرہ بود + وان اوتر
قبل ان انام + سوم آنکه بگزارم وتر پیش از آنکه خواب کنم وگفته اند که سببش آنست که وی رضی اللہ عنہ مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابہ دیگر بہت وجز و کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب بآن متعسر
بود و ہمین ست سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیادہ و از اینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دینی افضل ست از عبادت + حکایت یاد دارم
از بعض اساتذہ خود که میفرمود در بعضی از روایات فقهیه آمدہ ست که مستحب ست مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگزارد اول شب و ظاہر
نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث اطلاع افتاد ظاہر شد وجه آن زیراکه طالب علم در اول شب مشغول
است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابوہریرہ بود و این دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید + متفق علیہ +

الفصل الثانی + عن غضیف + بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا + بن الحارث + زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که بودم در عهد آنحضرت و بیعت کردم باوی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر و ابی
ذر و عائشه رض + قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره + آیا دیدی
تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز
تهجد برمیخاست غسل میکرد + قالت + گفت عائشه + ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخره + گفت عائشه بسا بودی
که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب + قلت + غضیف میگوید گفتم من + الله اکبر + خدا بزرگ است از آنکه
گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود + الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة + سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین
کشاده فراخی را + قلت کان یوتر اول اللیل ام فی آخره + گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن + قالت ربما اوتر فی اول اللیل
و ربما اوتر فی آخره + گفت عائشه بسا بودی که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر شب + قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر
سعة + قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت + گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق + قالت ربما جهر به و ربما خفت +
گفت عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند و خفت آرامیدن آواز و نهان گفتن راز + قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل
فی الامر سعة + تنبیه که در آن که سعت امر در تکالیف نعمتی عظیم و رحمتی واسع است که واجب است بر بندگان شکر آن گفتن چنانکه در حدیث
اختلاف امتی رحمة در اختلاف اقوال و تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم تضمن وی شفقت بر امت و توسیع امر بر ایشان
و از اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف احمال و آصار است + رواه
ابو داود و روی ابن ماجة الفصل الاخیر + روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق
است بقراءت + و عن عبد الله بن ابی قیس + نام ابو موسی اشعری است غالب آمده بروی کنیت + قال سألت عائشة
بکم کان رسول الله + گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر + وتر میکرد + قالت + گفت عائشه رض + کان
یوتر باربع و ثلث + بود آنحضرت وتر میکرد بچهار و سه یعنی چهار رکعت میگزارد و بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت
باشد + و ست و ثلث + و وتر میکرد بشش و سه که مجموع وی نه باشد + و ثمان و ثلث + و بهشت و سه که یازده باشد + و عشر و ثلث +
و بده و سه که سیزده + و لم یکن یوتر بانقص من سبع + و نبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار و سه است + و لا باکثر من ثلث عشرة + و نمیگزارد
بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است در وتر به سه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است +
رواه ابو داود + و عن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم + وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان +
فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل + پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی
از ائمه دیگر + و من احب ان یوتر بثلث فلیفعل + و کسی که دوست دارد که وتر کند به سه پس باید که بکند و این مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب وی است +
و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل + و کسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیگر ائمه است + رواه ابو داود

والنسائی وابن ماجه + وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر + خدا وتر ست دوست
میدارد وتر را + فاوتروا یا اهل القرآن + پس وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان
آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان بقبول حفظ و تلاوت او شاید تخصیص ست بدلالت بر قیام لیل و تلاوت قرآن دران چنانکه امر فرموده حق سبحانه
و تعالی مر حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا یا از آنکه وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی فرد را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد
در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را و در صفات بمعنی بی‌همتا باشد و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس در روی سبحانه بمعنی وتریت
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بدان اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آنرا و این را
امثله بسیار ست در شرع کما لا یخفی علی المتتبع + رواه الترمذی وابو داود والنسائی + وعن خارجة + بخای معجمه و جیم + بن حذافة + صحابی
قرشی عدوی ست معدود ست در فرسان قریش و او را بهزار سوار برابر مینهادند یکباری عمرو بن عاص از امیر المومنین عمر سه هزار سوار کمک
طلبید پس عمر کس فرستاد خارجه بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را + قال خرج علینا رسول الله + گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال + گفت + ان الله امدکم بصلوة + بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده ست شما را بنمازی یعنی زیاده کرده ست بر نماز پنجگانه
نماز دیگر را و امداد در اصل فرستادن یکی از پی دیگری برای تقویت و تاکید در بعض روایتی زادکم آمده و در بعض امرکم + هی خیر لکم من حمر النعم + این نمازی
که بهتر ست شما را از چهارپایان سرخ مراد شتران سرخ ست که اعز و انفس اموال ست نزد عرب یعنی بهتر ست از متاع دنیا و زینت آن که عزیز ست
نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و بضم میم جمع حمار ست + الوتر + آن نماز کدام ست وتر ست + جعله الله لکم فیما بین صلوة العشاء الی ان
یطلع الفجر + گردانیده و مشروع ساخته ست آنرا خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشاست تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال
کرده اند بر وجوب وتر + رواه الترمذی وابو داود + وعن زید بن اسلم + از اکابر تابعین ست مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد که نشستند در
مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی ازوی روایت کرده اند و امام علی زین العابدین
پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضل ترین ایشان هاشمی و نزد زید بن اسلم که از موالی ست
میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح + کسیکه خواب کرد و غافل
شد از وتر خود پس باید که بگزارد وتر را و قضا کند آنرا وقتی که صبح کند + رواه الترمذی مرسلا + وعن عبد العزیز بن جریج + بضم جیم اول
و فتح را و سکون یا + قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله + گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قالت کان یقرأ فی الاولی + گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین + بسبح اسم ربک الاعلی و فی الثانیة + و میخواند در رکعت
دوم + بقل یا ایها الکافرون و فی الثالثة + و در رکعت سوم + بقل هو الله احد والمعوذتین + بکسر واو مشدد و دو نام قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس ست + رواه الترمذی وابو داود و رواه النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی + بفتح همزه و سکون موحده و زای
صحابی صغیر ست و والی خراسان بود از جانب امیر المومنین علی رضی الله عنه + و رواه احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس
و لم یذکر المعوذتین + و ذکر نکرده اند احمد و دارمی معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر اهل علم از صحابه و من بعدهم برین ست که تنها

قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعض مردم از اول یاد در رکعت اول سوره
انا انزلناه میخوانند آنرا روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعض روایات فقهیه آمده است + وعن الحسن بن علی + روایت
است از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال + گفت حسن + علمنی رسول الله + تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت
الوتر + دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آنرا در قنوت وتر بخوانند و احتمال دارد
که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر در همین معنی است و لیکن میگویند
که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعلها فی وترک و این روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در فجر
و نزد ما اللهم انا نستعینک است و گفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند و در باب قنوت تفصیل بیاید + اللهم اهدنی فیمن هدیت + خدایا
راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده + و عافنی فیمن عافیت + و عافیت ده مرا در ضمن آن کسانیکه عافیت داده ایشانرا
و مراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت + و تولنی فیمن تولیت + و دوست دار مرا و متولی امر من باش و بر ذمه لطف
و کرم خود گیر کارهای مرا + و بارک لی فیما اعطیت + و برکت و زیادتی ده مرا در چیزیکه داده از نعمتها + و قنی شر ما قضیت + و نگاهدار مرا از بدی
آنچه قضا کرده و تقدیر نموده طلب وقایت از بدی قضا باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لایزال محو و اثبات در آن جاری است +
فانک تقضی ولا یقضی علیک + پس بدرستیکه تو حکم میکنی بهر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو + انه لا یذل من والیت + بدرستیکه شان
اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را + ولا یعز من عادیت + و گرامی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را + تبارکت
ربنا و تعالیت + بزرگی تو ای پروردگار او بلندی تو و نسائی این کلمات را نیز زیاده کرده و فلک الحمد علی ما قضیت استغفرک اللهم و اتوب الیک
رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و در روایات نسائی بدرود نیز آمده است بصیغه و صلی الله علی النبی محمد و آله و سلم + رواه الترمذی
و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی + وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم فی الوتر قال + بود آنحضرت
چون سلام میداد در وتر میگفت + سبحان الملک القدوس رواه ابو داؤد و النسائی و زاد + و زیاده کرده است نسائی این لفظ را که +
ثلث مرات یطیل + یعنی میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالیکه دراز میکرد و بلند میکرد آواز خود را یعنی در بار سوم چنانکه بیان میکند
آنرا در روایت دیگر که میگوید + وفی روایة للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا و یرفع
صوته بالثالثة + سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرت ثالثه یا بکلمه ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و قرآن ثابت است
[illegible] لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر + وعن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره
روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قائل است بعض گفته اند
مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجده + اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک
و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک + ترجمه این در باب سجود و فضل وی گذشته است + رواه ابو داؤد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه + الفصل الثالث + عن ابن عباس قیل له + گفته شد مر ابن عباس را + هل لک فی امیر المؤمنین معاویة

آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معاویه باوجود معه در این فعل نامشروع ازوی که + ما اوتر الا بواحدة + وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاهر این
قال نمیدانست که وتر بیک رکعت مشروع است + قال + گفت ابن عباس + اصاب + صواب کرده است معاویه و راست رفته است + انه فقیه +
بدرستیکه وی فقیه و عالم است بشریعت + وفی روایة + و در روایتی آنچنین آمده است که + قال ابن ابی ملیکة + بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که
تابعی ثقه است + اوتر معاویة بعد العشاء برکعة + وتر گزارد معاویه بعد نماز عشا بیک رکعت + وعنده مولی لابن عباس + و نزد معاویه مولی بود
مر ابن عباس را + فاتی ابن عباس + پس آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس + فاخبره + پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از
معاویه از گزاردن وی وتر بیک رکعت + فقال دعه فانه قد صحب النبی + پس گفت ابن عباس بگذار معاویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را
زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری + بدانکه این یک رکعت واحده مستقل بود یا تقدیم شفع بر وی پس بیشک
محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است بالاتفاق یا بتقدیم شفع است چنانچه علماء ائمه بآن قائل اند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از تصویب
ابن عباس معاویه را بجهت صحبت وی با حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول
باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت [illegible] ممکن است که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد
و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم ازوی کرده و باوجود آن مراعات جانب معاویه می نمود و مدارات میکرد با وی تا آنکه در وقت
نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدی داشتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نزاع و خلاف چه لایق است
چنانچه بشارت داده اند با انجلاف [illegible] و منتظر [illegible] تا وقت در رسد والله اعلم و ازین حدیث مفهوم میشود که متعارف
در آن زمان در مردم وتر بسه رکعت بوده + وعن بریدة قال سمعت رسول الله + گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول + میگفت + الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا + وتر حق است و ثابت پس کسی که وتر نکند پس نیست از کسانی که تابعان ما و بر طریقه ما + الوتر
حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا + سه بار تکرار فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب وی + رواه ابو داؤد
وعن ابی سعید قال قال رسول الله + گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه + کسی که خواب کرد
از وتر یا فراموش کرد آنرا + فلیصل اذا ذکر او اذا استیقظ + پس باید که بگزارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد + رواه الترمذی وابو داؤد
و ابن ماجة + این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد و اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و اینقدر کافی است در ثبوت وجوب بمعنی
مقابل فرض + وعن مالک بلغه ان رجلا سأل [illegible] عن الوتر اواجب هو [illegible] مالک که رسیده است او را که مردی سوال
کرد از عبد الله بن عمر از وتر اواجب است آن + فقال عبد الله قد اوتر رسول الله + پس گفت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و اوتر المسلمون + و وتر کرده اند مسلمانان [illegible] فجعل الرجل یردد علیه + پس [illegible] مرد تکرار میکند این سوال را با ابن عمر
و عبد الله یقول [illegible] اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون رواه فی الموطا + روایت کرده است
مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث [illegible] عدم وجوب [illegible] آنچه ثابت شده است فعل آن است و آن احتمال وجوب
و سنیت هر دو دارد [illegible] والله اعلم وعن علی

رضی اللہ عنہ + قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلث + گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود آنحضرت کہ وتر میکرد بسہ رکعت + یقرأ
فیهن بتسع سور من المفصل + میخواند دران سہ رکعت نہ سورہ از مفصل + یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو اللہ احد میخواند در ہر رکعت سہ
سورہ آخر این ہمہ سورتہا قل ہو اللہ احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل بدین طریق آمدہ کہ میخواند در رکعت اولی القدر و الهکم و زلزلت
و در ثانیہ والعصر والنصر والکوثر و در ثالثہ الکافرون و تبت و اخلاص + رواہ الترمذی + وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغیمة + گفت
نافع بودم من با ابن عمر بمکہ و حال آنکہ در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوہ متعددہ روایت کردہ اند مغماة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح
غین و تشدید میم و مغیمة بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمة بضم میم و کسر غین و سکون یا + فخشی الصبح + پس ترسید طلوع صبح را بجہت اشتباہ + فاوتر
بواحدة + پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت + ثم انکشف فرای ان علیہ لیلا + پستر کشادہ ابر پس دید ابن عمر کہ باقی است بروی شب + فشفع بواحدة
پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتریت برآورد + ثم صلی رکعتین رکعتین + پستر بگزارد دو رکعت دو رکعت + فلما خشی الصبح اوتر
بواحدة + پس ہرگاہ ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت + رواہ مالک + وعن عائشة + رضی اللہ عنہا + ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی جالسا
فیقرأ وہو جالس + روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ نماز میگزارد نشستہ پس قراءت میکرد و حال آنکہ وی نشستہ است + فاذا بقی من قراءتہ
قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة + پس چون باقی می ماند از قراءت او اندازہ آنکہ میبود سی یا چہل آیت + قام فقرأ وہو قائم + می ایستاد آنحضرت و
میخواند و حال آنکہ وی ایستادہ است + ثم رکع ثم سجد + پستر برکوع می رفت و سجود میکرد + ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک + پستر میکرد در رکعت دوم مانند
آن و عکس این حال مروی نیست کہ ایستادہ نماز میکردہ باشد بعد ازان بنشیند و قراءت کند پس نشستہ برکوع رود و شبہہ نیست در اصل جواز آن اگرچہ
خالی از کراہتی نبود اگر بی عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد اللہ بن شقیق گذشتہ است + رواہ مسلم + وعن ام سلمة + رضی اللہ
عنہا + ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین + روایت است از ام سلمہ کہ آنحضرت میگزارد پس از وتر دو رکعت + رواہ الترمذی + روایت
کردہ است این حدیث را ترمذی + وزاد ابن ماجة + و زیادہ کردہ است ابن ماجہ این لفظ را کہ + خفیفتین وہو جالس + یعنی میگزارد دو رکعت سبک و حال
آنکہ وی نشستہ است شرح این در اول باب بحدیث سعد بن ہشام گذشت + وعن عائشة رضی اللہ عنہا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بواحدة
ثم یرکع رکعتین یقرأ فیہما وہو جالس + گفت عائشہ بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پستر میگزارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت و حال آنکہ وی نشستہ است +
فاذا اراد ان یرکع قام فرکع + پس چون میخواست کہ رکوع کند می استاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت + رواہ ابن ماجة + وعن ثوبان
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان ہذا السہر جہد وثقل + فرمود این بیخوابی مشقت است و گرانی است سہر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جہد بفتح جیم و سکون ہا مشقت
و بضم جیم نیز آمدہ است + فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین + پس چون وتر کند یکی از شما پس باید کہ بگزارد دو رکعت + فان قام من اللیل والا کانتا لہ + پس اگر برخاست یکی
از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر برنخاست می باشند این دو رکعت مر او را بسندہ از نماز شب در حصول اصل ثواب آن + رواہ الدارمی + وعن ابی امامة
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلیہما بعد الوتر وہو جالس + روایت است از ابی امامہ کہ آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال آنکہ وی نشستہ است
یقرأ فیہما + میخواند درین دو رکعت + اذا زلزلت و قل یا ایہا الکافرون + رواہ احمد + باب القنوت + قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوٰة آمدہ
و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام احمد نیز روایت کردہ اند کہ دعائی در قنوت و جز وی معین نیست و گویند کہ بہتر آنست کہ قنوت موقت باشد

و اکثر بر توقیت و تعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در جای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از آن اللّٰهم انا نستعینک و اللّٰهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللّٰهم انا نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بران و اولی آنست که اللّٰهم اهدنا فیمن هدیت نیز باوی بخوانند و ثمنی از ابی اللیث اللّٰهم اغفرلی سه بار نیز آورده و بعض گفته رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ نیز بخوانند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللّٰهم اغفرلی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند باللّٰهم اهدنا و اللّٰهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروف نیست و لیکن علمای ما اثبات کرده اند آنرا بطرق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست هر کرا وی تعالی لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللّٰهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة این را آورده با اختلاف الفاظی انجا که در روایات آمده است و آختلافاتی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب ما شق اول ازین تردیدات است فتدبر

## الفصل الاول

عن ابی هریرة ان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد + بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی + قنت بعد الرکوع + دعا میکرد بعد از رکوع + فربما قال اذا قال + پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت + سمع اللّٰه لمن حمده ربنا لک الحمد + بر آنچه بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک بعض قبائل و احیای عرب + اللّٰهم انج الولید بن الولید + خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را عبد اللّٰه بن جحش بروز بدر کافر بود پیش قدوم آورد و دو برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار هزار درم و چون فدیه دادند او را بمکه بردند اسلام آورد گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که بر اسیری صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادران او را در مکه حبس کردند و ایذا می نمودند پس آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص از دست آن ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی اللّٰه علیه وسلم + و سلمة بن هشام + و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیرة مخزومی را که برادر ابوجهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلای ایشان بود و او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان بگریخت و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی اللّٰه عنه در جهاد روم شهید شد + و عیاش بن ربیعة + و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابوجهل بود و لیکن از مادر قدیم الاسلام بود و پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی اللّٰه عنه پس ابوجهل که برادر وی بود بمدینه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس بهر مادر همراه ایشان بمکه آمد پس ابوجهل ورا ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مؤمنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود + اللّٰهم اشدد وطأتک علی مضر +

خداوندا سخت گردان پایمال گردان و هلاک گردانیدن ترا بر مضر بن نزار که نام قبیلهٔ ایشانست + واجعلها سنین کسنی یوسف + و بگردان وطأت را و ایامی را که ایشان در وی کفر میکنند و عناد میورزند قحطی مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمده بر قحط سال و اهل مکه بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الٰهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آنمدت استخوانها و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله + یجهر بذلک + جهر میکرد و بآواز بلند میخواند آن حضرت این دعا را در قنوت + وکان یقول فی بعض صلوته + و میبود آنحضرت که میگفت در بعض احیان در نماز خود + اللهم العن فلانا و فلانا + خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان فلان قبیله را + لاحیاء من العرب + میگفت این را برای قبیلها از عرب که کافر و معاند حق بودند + حتی انزل الله + تا آنکه فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را که + لیس لک من الامر شیء الآیة + تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون میفرماید نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کارخانهٔ خداوندی و اعتراضی بر کارهای جلال و علا تصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و اوست مالک الامر ایشان که هلاک گرداند طائفه را از ایشان و گرفتار گرداند بقهر و غضب خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود بمانند نیستی تو مگر بنده مامور بانذار و جهاد آنچه مأمور شده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هرچه ما دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و آنچه بر آنند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامی که سر مبارک آنحضرت مجروح شد و میخ مغفر در رخسارهٔ شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیت و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بر آن نمیگذاشت در جمیع اوقات و احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن بآن معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بیشتر ازین شرح کرده شده است والله اعلم + متفق علیه + وعن عاصم الاحول قال سألت انس بن مالک عن القنوت فی الصلوٰة + روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز + کان قبل الرکوع او بعده + بود پیش از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن از آن + قال + گفت انس + قبله + قنوت پیش از رکوع بود + انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا + قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماه + انه کان بعث اناسا یقال لهم القراء + بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده میشدند ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی تعالی مشغول می بودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل خانه خود میخریدند و در شب مدارست قرآن میکردند رضی الله عنهم + سبعون رجلا + هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل تن و بروایتی سی + فاصیبوا + پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه کشته شدن ایشان از غرائب و قصات

واعاجيب قصص ست در شرح مذكورست و در شان ايشان نازل ست ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين الآيه + فقنت رسول الله + پس قنوت خواند پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد الركوع شهرا + بعد از سر برداشتن از ركوع يكماه + يدعو عليهم + در حاليكه دعا ميكرد بر كشندگان قراء و در روايتي ثلثين صباحا يا اربعين صباحا از ينجا معلوم شد كه خواندن اين قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح كه قنوت خوانده اند درهمين قضيه بود نه آنكه دائمي بود چنانكه شافعيه ميكنند متفق عليه +

**الفصل الثاني** + **عن ابن عباس** قال قنت رسول الله + گفت قنوت خواند پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شهرا متتابعا + يك ماه پي در پي يعني هر روز + في الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الصبح + در هر پنج وقت + اذا قال + وقتي كه ميگفت + سمع الله لمن حمده من الركعة الاخيرة + از ركعت پسين و در بعض نسخ الآخرة + يدعو على احياء من بني سليم + دعا ميكرد بر چند قبيله از بني سليم + على رعل + بكسر را و سكون عين + وذكوان + بفتح ذال معجمه و سكون كاف + وعصية + بضم عين و فتح صاد و تشديد يا و اينها همه قبائل بني سليم اند كه بر ايشان دعا ميكرد آنحضرت + ويؤمن من خلفه + و آمين ميگفتند آن كسانيكه پس او بودند از مقتديان + رواه ابوداؤد + **وعن انس** ان النبي + روايت ست از انس كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم قنت شهرا ثم تركه + قنوت خواند يكماه بعد از ان بگذاشت قنوت را و نخواند چنانكه گذشت و اكثر اهل علم برانند كه نيست قنوت نه در نماز صبح و نه در غير آن جز وتر و مالك و شافعي ميگويند كه قنوت كند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع شود واقعه + رواه ابوداؤد والنسائي + **وعن ابي مالك** الاشجعي قال قلت لابي يا ابت انك قد صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وعلي + رضي الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را اي پدر من بدرستيكه تو بتحقيق نماز كرده پس آنحضرت و پس خلفاي اربعه + ههنا بالكوفة + اينجا يعني بكوفه اين متعلق بعلي ست رضي الله عنه زيرا كه نماز بكوفه پس علي بود نه خلفاي ثلثه + نحوا من خمس سنين + يعني نزديك به پنج سال + اكانوا يقنتون + آيا بودند ايشان يعني آنحضرت و خلفاي اربعه قنوت ميخواندند يعني در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانه چنانكه حالا ميخوانند بعض مردم + قال اي بني محدث + گفت پدر من اي پسرك من اينكه ميخوانند و مواظبت بران مينمايند بدعت ست نو پيدا آمده در دين و خواندن آنحضرت نبود جز يكماه كه در وقت صبح خواند بعد از ان ترك كرد چنانكه گذشت + رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة + و اين حديث اول دليل ست بر مذهب حنفيه و شيخ ابن حجر در شرح خود ميگويد كه جواب داده اند ازين ائمه ما كه آن كسانيكه احاديث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن كرده علما اند و بسيار اند و واجب ست تقديم ايشان بر خبر كسانيكه نفي كرده اند و ميگويند حديثي كه از ابن مسعود روايت كرده اند كه قنوت نخواند آنحضرت در هيچ نمازي ضعيف ست و همچنين آنچه روايت كرده شده است از ابن عباس كه گفته بدعت ست و همچنين آنچه روايت كرده شده است از ام سلمه كه آنحضرت نهي كرده از قنوت اين احاديث همه ضعيف اند و اين كلام خالي از تكلف نيست والله اعلم +

**الفصل الثالث** + **عن الحسن** ان عمر بن الخطاب جمع الناس على ابي ابن كعب + روايت ست از حسن بصري كه عمر رض گرد آورد مردم را بر ابي بن كعب كه يكي از انها بود كه حفظ كرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرا صحابه بود و او را سيد القراء ميگفتند يعني فرمود كه وي امام شود و مردم همه پس او اقتدا كنند و اين در قيام رمضان بود + فكان يصلي لهم عشرين ليلة + پس بود ابي بن كعب كه نماز ميگزارد براي مردم و امامت ميكرد ايشان را بيست شب + ولا يقنت بهم الا في النصف الباقي + و قنوت نميخواند براي ايشان مگر در نصف اخير

از رمضان + فاذا کانت العشر الاواخر + پس هرگاه که شد ده شب اخیر یعنی عشرهٔ اخیر + تخلف فصلی فی بیته + تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد نماز گذاردن با مردم و گذارد در خانهٔ خود تخلف پس آن بدن از کسی + فکانوا یقولون ابق ابی + پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی + رواه ابو داود + وسئل انس بن مالک عن القنوت + و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع + فقال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع + پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع + وفی روایة قبل الرکوع وبعده + و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع + رواه ابن ماجة + این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشائخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان بسیار آمده و تر خود دائمی است مخصوص برمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن آن بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوئیم که احادیث در قنوت قبل از رکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم + **باب قیام شهر رمضان** + مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن تراویح آنست که مردم که در اول اجتماع میگذاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میگرفتند ازین جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیار است و جمله از آن در رسالهٔ مسمی بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی چند بگذارد و چون مردم بسیار اجتماع نمازد جماعت شدند ترک کرد از جهت شفقت بر است که مبادا فرض گردد و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گذارد بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بران نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگذارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگذاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگذاردند اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند و الآن نیز درین مقام شریف متعارف است و آنرا ست عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن تراویح که در اول شب میگذارند از خانهای آمده میگذارند + **الفصل الاول** + عن زید ابن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر + روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است و نائم بود و هم از پنش و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در آمدن و در روایتی حجزه نیز آمده برای و حجز نیز بمعنی باز داشتن است + فصلی فیها لیالی + پس نماز گذارد آنحضرت دران حجره چند شب + حتی اجتمع علیه ناس + تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار + ثم فقدوا صوته لیلة + پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی + وظنوا انه قد نام + و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد + فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم + پس گشتند بعضی که بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان + فقال ما زال بکم الذی رایت من صنیعکم + پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست برا قامت نماز شب با جماعت + حتی خشیت ان یکتب علیکم + تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق تعالی جل وعلا وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی بدین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت

اتفاقا چنانکه در بعض عبادتها بسیار مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعضی میگویند که عادت الله جاری بود بران که هرچه
آنحضرت بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آن حضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد
ولو کتب علیکم ما قمتم به + و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمی توانستید کرد آنرا + فصلوا ایها الناس فی بیوتکم + پس بگزارید ای مردمان در خانهای خود + فان
افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة + زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش + متفق علیه + وعن ابی هریرة قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان + بود آنحضرت که ترغیب می نمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان + من غیر ان یامرهم
فیه بعزیمة + بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب + فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا + پس میگفت کسی که قیام
کند رمضان را بجهت ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه + غفر له ما تقدم من ذنبه + آمرزیده شود مراد او چیزی که پیش
رفته است از گناهان صغیره وی + فتوفی رسول الله + پس قبض کرده شده روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک + وحال
آنکه شان کار قیام رمضان همچنین بود که هرکه میخواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگزارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود + ثم کان الامر
علی ذلک فی خلافة ابی بکر + بعد از آن بود امر همچنین روش در زمان خلافت ابوبکر + و صدرا من خلافة عمر علی ذلک + و بود امر در زمان اول
از خلافت عمر رض نیز بران بعد از ان اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن امر و کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت چنانکه در حدیث بیاید +
رواه مسلم + وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده + چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود +
فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته + پس باید که بگرداند مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگزارد نماز نفل دران + فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا +
بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث درین باب گویا اشارتست بآنکه در رمضان نیز چیزی از
نماز در خانه باید گزارد + رواه مسلم + الفصل الثانی + عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله + گفت ابوذر روزه داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر + پس قیام نمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض + حتی بقی سبع + تا آنکه باقی
ماند هفت شب + فقام بنا + پس قیام نمود با ما + حتی ذهب ثلث اللیل + تا آنکه رفت سوم حصه از شب + فلما کانت السادسة + پس هر گاه که شد
شب ششم یعنی باقی ماند شش شب + لم یقم بنا + قیام ننمود با ما + فلما کانت الخامسة + پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب + قام بنا + قیام
نمود با ما + حتی ذهب شطر اللیل + تا آنکه رفت نصف شب + فقلت + ابوذر میگوید پس گفتم من + یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة +
کاشکی زیاده میکردی ما را قیام این شب را + فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام + پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگزارد نماز را با امام +
حتی ینصرف + تا آنکه برگردد از نماز + حسب له قیام لیلة + حساب کرده میشود مر او را برخاستن شب تمام در ثواب + فلما کانت الرابعة لم یقم بنا + پس
هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما + حتی بقی ثلث اللیل + تا آنکه باقی ماند سوم حصه شب + فلما کانت الثالثة جمع اهله و نساءه والناس + پس هرگاه
که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را + فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح + پس قیام نمود با ما تا آنکه
ترسیدیم ما که فوت گردد ما را فلاح راوی بابوذر میگوید + قلت وما الفلاح + گفتم من بابی ذر چیست مراد بفلاح + قال السحور + گفت ابوذر مراد بفلاح طعام
سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح در انست + ثم لم یقم بنا بقیة الشهر + بعد از قیام

نمود با باقی شهر + رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه الا ان الترمذی لم یذکر + لیکن انیست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت
را که فلم یقم بنا بقیة الشهر + وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة + گفت عائشه گم کردم ونیافتم نزد خود
روز نوبت خود آنحضرت را در شبی + فاذا هو بالبقیع + پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است + فقال أکنت تخافین ان
یحیف الله علیک ورسوله + پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که می ترسیدی که جور وستم میکند خدای تعالی بر تو وپیغمبر وی وگمان بردی که نوبت ترا غیر
ترا بدهم + قالت + عائشه میگوید گفتم من + یا رسول الله انی ظننت انک اتیت بعض نسائک + من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را
این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت أکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینهٔ حال از وی فهمیده وشاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت
اعتذار واظهار ما فی الضمیر + فقال + پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه + ان الله تعالی ینزل لیلة النصف
من شعبان الی السماء الدنیا + بدرستیکه خدای تعالی نزول میکند بفضل ورحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانهاست +
فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم کلب + پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که
قیام این شب کنم وببقیع روم ومرده ها را استغفار کنم واین محل [illegible] آنرا تفصیل در شرح ذکر کرده شده است وذکر این حدیث درین باب
بمناسبت قیام رمضان است + رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین + وزیادت کرده است رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که +
ممن استحق النار + یعنی می آمرزد مردم را از انهای که مستحق نار وعذاب شده اند + وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری + وگفت ترمذی شنیدم
محمد را یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث + ضعیف میگفت این حدیث را + وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوٰة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا + نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی
برابر هزار نماز است در غیر وی + الا المکتوبة + مگر نماز فرض که وی در مسجد افضل است این را در آنجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد
از ان ترک کرد واعتذار نمود پس فرمود که بهتر است در خانهای خود مشغول باشید ونماز کنید وتمسک کردند مالک وابو یوسف وبعض شافعیه وغیر ایشان
که افضل در صلوٰة تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها [illegible] آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود واز جهت آنکه معتکف بود وابو حنیفه وشافعی
وجمهور اصحاب وی وبعض مالکیه وغیر ایشان برآنند که افضل صلوٰة است بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب [illegible]
عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است ومشابه نماز عید است [illegible] مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز [illegible]
[illegible] است که اگر مردی باشد [illegible] سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد واگر چنین نیست [illegible] است
[illegible] + الفصل الثالث + عن عبد الرحمن بن عبد القاری [illegible]
[illegible] رسالت پناه است ولیکن
[illegible] تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال + قال
[illegible] عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد + گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد + فاذا الناس
اوزاع متفرقون + پس ناگاه مردم پریشان وجدا جدا نشسته اند + یصلی الرجل لنفسه + نماز میگزارد مردی برای نفس خود یعنی تنها + ویصلی الرجل

یصلوة الرهط + و نماز میگزارد مردی و میگزارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت کم از ده + فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی
قارئ واحد لکان امثل + پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد فاضل‌تر قاری احب
بهتر است + ثم عزم + پس‌تر چون عمر رض را این رای و این نیت دست داد قصد بجا کرد + فجمعهم علی ابی بن کعب + پس جمع کرد مردم را بر ابی
ابن کعب و او را امام قوم ساخت + قال + گفت عبد الرحمن بن عبد القاری + ثم خرجت معه لیلة اخری + پس بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر +
والناس یصلون بصلوة قارئهم + و حال آنکه مردم نماز میگزارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است + قال عمر نعمت البدعة هذه + گفت عمر نیکو بدعتی است این
بدعت بدعت گفتن آنرا باعتبار صدر و شان این هیئت و جماعت است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت چند بار بجماعت
گزارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث + والتی تنامون
عنها افضل من التی تقومون یرید آخر اللیل + و آن صلوتی که از خواب میکنید و غفلت می ورزید شما از ان فاضلتر است از آنچه قیام میکنید
میخواهد عمر رض آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضلتر است از ان نماز که قیام میکنید در اول لیل اشارت است با فضلیت قیام
تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و اوفق است بقول وی که یرید آخر اللیل و اما قول
طیبی که بتحقیق اخذ کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگزارند تراویح را بعد از نوم این که عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما آنان
خود در اول شب میگزارند و تمام شب بنده میدارند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که
آن نماز که فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از ان بهتر است از آنچه برخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل است
و آن باعتبار احتیاط تا فوت نگردد و برین معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعضی فرق کرده اند میان کسی که وثوق دارد بانتباه
و استیقاظ و کسی که ندارد چنانکه در افضلیت ایتار اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی + وکان الناس یقومون اوله + و بودند مردم که
قیام میکردند در اول شب + رواه البخاری + وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان
باحدی عشرة رکعة + امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو
صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام میفرمود و گفته اند که این [illegible]
زیرا که صحیح است که قیام میکردند در زمان عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و توان که در بعضی اوقات گاهی
بیست میکرده باشند و گاهی یازده و بعضی گفته اند که توان که در بعضی لیالی قصد تشبه با آنحضرت صلعم میکرده باشند و بعد از ان قرار بر بیست
یافته باشد چنانکه از ان حضرت هم بیست آمده است در روایتی بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است + وکان القاری یقرأ بالمئین
جمع مائة و بود امام میخواند سورها که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است + حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام + تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم
بر عصا از جهت درازی ایستادن و اعتماد در نماز نفل درست است خصوصا از ضعف و عدم طاقت + فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر + و پس
نبودیم ما که بر میگشتیم از نماز مگر در اوائل فجر و اعالی آن فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر و در حدیث آمده است که آنحضرت
دستارها را تا فرع اذنین یعنی اعلای گوشها + رواه مالک + وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان

روایت ست از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشانست که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند
کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهت تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده ست آنرا حق سبحانه و عدم اهتدا بچیزیکه
فرستاده ست در وی از قرآن + وکان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات + و بود قاری که امام بود میخواند سورهٔ بقره را در هشت
رکعت + فاذا قام بها فی ثنتی عشرة رکعة + پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آنرا در دوازده رکعت + رای الناس انه قد خفف +
اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرده در قراءت + رواه مالک + وعن عبد الله ابن ابی بکر + از اکابر اولاد صدیق ست و قدیم
الاسلام ست + قال سمعت ابیا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام + گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما که برمیگشتیم در رمضان
از قیام شب + فنستعجل الخدم بالطعام + پس شتابی میکردیم خادمان را بجا آوردن طعام + مخافة فوت السحور + از جهت ترس در گذشتن
وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر + وفی اخری مخافة الفجر + و در روایت دیگر بجای مخافة فوت السحور این لفظ واقع شده ست که مخافة الفجر یعنی بجهت
ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکی ست + رواه مالک + وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال + روایت ست از عائشه که روایت
کرد آنحضرت که گفت + هل تدرین ما فی هذه اللیلة + ایا در می یابی تو ای عائشه که چه چیز ست درین شب از برکات و غرائب امور + یعنی لیلة النصف
من شعبان + بیان هذه اللیلة ست + قالت ما فیها + گفت عائشه چه چیز ست درین شب + یا رسول الله فقال فیها ان یکتب
کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة + پس گفت آنحضرت درین شب یکی این ست که نوشته میشود هر که زائیده میشود از اولاد آدم
درین سال + وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة + و دیگر درین شب اینست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود
و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال + وفیها ترفع اعمالهم + و دیگر درین شب انیست که برداشته میشود کردارهای اولاد آدم طیبی
گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن
درین شب ست و برداشتن در ایام تمام سال و اینمعنی از عبارت دور ست زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته
میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند
از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم آلهی بدان والله اعلم + وفیها تنزل ارزاقهم + و درین شب
فرو فرستاده میشوند رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق ست چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده ست
نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت
و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آنرا میکنند
فهمید که پس در آمدن جنت بتقدیر آلهی ست و بتفضل وی نه تنها بعمل + فقالت + پس گفت عائشه +
یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی + ایا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت
خدای تعالی + فقال + پس گفت آنحضرت + ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی + نیست
هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالی + ثلثا + یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب

آنحضرت هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست + قلت ولا انت + عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب
اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی فوضع یده علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بسر
مبارک خود فقال ولا انا پس گفت آنحضرت و نه من هم در نیایم الا ان یتغمدنی الله منه برحمته + مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت
خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خویش یقولها ثلث
مرات در حالتیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه جل و علا اشارت بشمول
رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت و هامه بتخفیف میم بمعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن
ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان فرمود بدرستیکه خدای تعالی هر آئنه
مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بمعنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت
از طلوع و مراد بدان نزول است که در حدیث تهجد واقع شده که ینزل ربنا و درین حدیث نیز در روایت بیهقی ینزل واقع شده که در
حدیث تهجد است یا زیادت آنکه نزول درین شب از وقت غروب است چنانکه در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت
و مغفرت است فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد مر تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر کافر را و دشمن دارنده را و کینه ورزنده
مسلمان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه ورواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص وفی روایته و در روایت احمد آمده
واقع شده الا اثنین مشاحن وقاتل نفس + می بخشد همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشنده نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض
احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و ساحر و کاهن و عریف و صاحب
کوبه یا عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت
لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها وصوموا یومها + چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا
و روزه دارید روز آنرا + فان الله ینزل فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا که خدای تعالی نزول میکند برحمت درین شب از
وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر له + پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم او را
الا مسترزق فارزقه آیا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلی فاعافیه آیا نیست بلا رسیده پس عافیت دهم او را الا کذا الا کذا
کنایت است از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچه آیا نیست گناهگاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست
کذا و کذا حتی یطلع الفجر میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه باب صلوة الضحی ضحو و ضحوت بلند شدن روز
و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس وضحیها و متعارف میان مردم در اول
روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه و آنرا نماز اشراق خوانند و دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز
و آنرا صلوة ضحی گویند و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوة اشراق
نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نماز یکه

در بیت ام هانی گزارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق در وقتیکه روشن گردد
آفتاب صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول و نیز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده
پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بتحقیق یک وقت ست و یک نماز اول وقت
آن بر آمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت گزارده شده گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو
نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری را نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب وی اند و مختار نیز همین قول
است و مذاهب اند نیز میگویند که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد
بن جریر الطبری که اخبار درین باب در حد تواتر معنوی رسیده است و ابن عقیل و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین
است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و از ابن النجار از حدیث ثوبان
آورده که صلوة ضحی صلوتی است که محافظت میکردند بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی
آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت و زمان خلفای
راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت و بجهت مواظبت بران و در مسا جد ست و آنحضرت آنرا گاه گاه گزارده و
در خانه گزارده و سلف را نیز همین عمل بود و این اختلاف در نمازیست که بعد از ربع نهار گزارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و
بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضی از موکدات گفته اند والله اعلم و روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد
اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار دران اکثر است **الفصل الاول عن ام هانی قالت ان النبی صلی الله علیه**
**وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة** روایت از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المومنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند هاتکه گفت که
آنحضرت در آمد در خانه او روز فتح مکه **فاغتسل وصلی ثمانی رکعات** پس غسل کرد آنحضرت و بگزارد هشت رکعت **فلم ار صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع**
**والسجود** پس ندیدم من هیچ نمازی را هرگز سبکتر ازان و هیچ یکی از ارکان آنرا بر وفق معهود معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را **وقالت**
**فی روایة اخری** و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که **وذلک ضحی** و آن نماز در وقت چاشت بود **متفق علیه** بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة
ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه
وی بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگزاردند و بعض گویند که آن قضای حزبی
بود که از آنحضرت دران شب بجهت اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابوداود و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحی
روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که
ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این چه نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود **وعن معاذة** بضم میم عدویه بصریه تابعیه ثقه از
طبقه ثالثه **قالت سألت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی** گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد آنحضرت نماز چاشت را
**قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله** گفت عائشه میگزارد چهار رکعت را و زیاده میکرد هر چیز را که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده

۲۱۵

رواه مسلم **عن ابی ذر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت میگردد بر هر استخوان اندام یکی از شما
صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو است و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کند بدان آدمی
نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان ست چنانکه در حدیث بدیده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از بدنے
صدقه یعنی هر عضو و هر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که
حقیقت آن صرف عبد ست هر چیز را که داده شده است بوی بسوی چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار ست گردانید وی
سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب ست
بروی در مقابله هر سلامی و فرمود فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن
و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانه آن نعمت میگردد و امر بالمعروف صدقة و امر کردن
کسی را بکار مشروع صدقه است و نهی عن المنکر صدقة و باز داشتن کسی را از نامشروع صدقه است و یجزئ من ذلک رکعتان یرکعهما
من الضحی و بندگی میکند یا جزا میدهد از شکرانه تمام سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت از ضحی او فی التحقیق نماز شکرانه
تمامه نعمتهای ظاهر و باطن ست زیرا که هر عضو و هر جزو از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است و مخصوص گردانیده شد
باین فضیلت صلوٰة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدء و وقت نعم است و یجزئ بضم تحتانیه بهمزه و بفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول از
اجزاست بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش رواه مسلم **و عن زید بن** ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی روایت است از زید بن ارقم
از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شده و از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه که وی دید گروهی را که میگزارند نماز ضحی را فقال
پس گفت لقد علموا ان الصلوٰة فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه تحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در غیر این ساعت زیاده تر ست
از روی ثواب ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است صلوٰة الاوابین حین ترمض الفصال نماز آن جماعة
که رجوع کنندگانند بتوبه و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند بچهای گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض محرک سخت
افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پای از زمین گرم و فضیلت نماز درین وقت بجهت آنست که این وقت
میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکنند درین وقت مگر کسی که رجوع دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرند بذکر وی جل و علا چنانکه در میانه شب
رواه مسلم **الفصل الثانی عن ابی الدرداء** و ابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک و تعالی انه قال ابو الدرداء و ابو ذر رضی الله
عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار
اکفک آخره ای آدمی بگذار برای من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده میشوم و کارگزاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو و
دفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است به تعیان و متوکلان رواه الترمذی
روایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابو الدرداء و ابو ذر و رواه ابو داود و الدارمی عن نعیم و روایت کرده اند آنرا ابو داود و دارمی از نعیم بن
ابن همار بفتح ها و تشدید میم و راء و در اکثر نسخ مشکوٰة ای است صحابی شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است و در شرح ذکر کرده ایم الغطفانی

بفتح غین معجمه و فتح طای مهمله و قاف نسبت ست بغطفان نام پدر قبیله و احمد عنهم در روایت کرده است امام احمد از هر سه وعن بریدة بضم با و فتح را
صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بر قول مشهور و او را مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای
راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود زیارت و تبرک به قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
فی الانسان ثلثمائة وستون مفصلا در آدمی سه صد و شصت بند است فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندی
از خود بصدقه قالوا ومن یطیق ذلک گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین کیست که طاقت دارد آنرا که از هر بند صدقه دهد خبر کنید یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها گفت
آنحضرت آب بینی حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آنرا والشیء تنحیه عن الطریق و چیزی از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی
آنرا از راه مردم و تنحیه بکسر حای مهمله مشدده است فان لم تجد فرکعتا الضحی تجزئک پس اگر نیابی و نکنی آنرا پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا این هر چیز
از صدقه و شکرانه سه صد و شصت بند که کار میکرد آنها را در چیزیکه در وی تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذا از امام است اگرچه از فی چیز باشد و در حدیث دلالت کرد که دفن
تنخیه کردن بافضل رکعتین ست که متضمن تعظیم مسجد و دفع ایذا از خلق خداست زیرا که نماز گزاردن نفس آسانست از این کارها چنانچه بتجربه پیداست رواه ابوداود وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی اثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة کسی که بگزارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنا کند خدا تعالی
برای وی کوشکی از طلا در بهشت و این اکثر عددیست که در صلوة ضحی آمده رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من
هذا الوجه و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم ما او را مگر از همین وجه یعنی اسنادی که ذکر کرده است آنرا ترمذی در تاریخ وعن معاذ بن
انس الجهنی بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح کسی که بنشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی در جائیکه نماز کرده است چون برگردد و فارغ شود
از نماز بامداد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگزارد دو رکعت ضحی را لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک او چیزیکه در ان ثواب آخرت از ذکر و تلاوت
و مانند آن و اگر سخنی گوید که در ان نفع مسلمانی ست نیز حکم آن دارد غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او وان کانت اکثر من زبد البحر
و اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابوداود اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق ست و در احادیث دیگر اطلاق اشراق و چاشت
هر دو وارد ماند آنکه ظاهر حدیث دال است که این ثواب مترتب بنشستن در جای نماز ست و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این
ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعا میکنند او را فرشتگان برحمت
و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور ست که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یار یا راه یابد در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعض میگویند
که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما اجرای صبر و حمل نفس بران دیگر ست و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست
ندهد و اگر خواب آید هم پس یا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای هم آن در دنیا فی الحال نقد
در انوار نیت باطن یافته میشود این عمل ست کاتب حروف گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید
و بسیط زمین را روشن میگرداند همچنین آفتاب ذکر و حضور در انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن میگرداند و این معنی نزد و یافت
محسوس و مشهود است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی کسی که محافظت

کنند پرتو رکعت ضحی غفرت لہ ذنوبہ و ان کانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود مراد را گناهان او و اگرچه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح
نیز آمده و هر دو روایت ست از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی
رکعات روایت است از عائشه که وی میگزارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول بعد میگفت لو نشر لی ابوای ما ترکتها اگر زنده
گردانیده شوند برای من پدر و مادر من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را با آن لذت
از دست نمی دهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول
لا یصلیها بود آنحضرت میگزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آنرا و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز
نخواهد گزارد و چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت است تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند
و حکم بفرضیت آن نازل نگردد و این حکم فعل آنحضرت ست و اگر امت الآن التزام نمایند مستحب ست و بعض علما میگویند که هنوز سنت
در نماز چاشت گاه گاه گزاردن ست رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر راء مشدده و در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون
جیم منسوب بعجل بن اللجیم تابعی بصری ثقة عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را قال لا
گفت ابن عمر نمیگزارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد قال لا گفت ابن عمر نمیگزارد عمر قلت فابو بکر قال لا
گفتم پس ابو بکر میگزارد گفت نمیگزارد قلت فالنبی گفتم پس میگزارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگزارد
آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگزارده باشد اما در ابو بکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت در مسجد
گزاردن ست و اصل گزاردن صحیح و ثابت ست بی شبهه ولا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح ست رواه البخاری

باب التطوع

از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند
و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل یا برای تکلف ست یا برای مبالغه که بنده بی تکلف شارع آنرا بجای می آرد و مبالغه
در طاعت و فرمان برداری مینماید

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر
روایت است از ابی هریره گفت گفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر
ده بعملی که امیدداشته شده تر است ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنی بگو بمن که کدام عملی ست
نزد تو که امید بر آن بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود
در بهشت دف بدال مهمله و فاء مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن و سبک رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها
در حالیکه پایهای او بر زمین باشد و یدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این امری است که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا
در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آنحضرت را بوده والله اعلم قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم
اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من بهیچ عملی که امیدداشته شده تر است نزد من از این عمل که من
نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضوء و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گزاردم با آن طهارت

چیزیکه نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب گردانیده شده بر من یا واجب گردانیدن من آنرا بر نفس خود بمواظبت
والتزام بر خود که بآن رام آنرا درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق آنست که
نیت مطلق اتفاق کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست متفق علیه **وعن جابر** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة
فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آنرا چنانکه تعلیم میکرد ما را سورة از قرآن
یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما بکاری یعنی کاری که نادر باشد و بوجود آن اعتنای باشد بحصول آن مثل
سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد
استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگزارد دو رکعت از غیر فریضه یعنی دو رکعت نماز فرض
چنانکه نماز بامداد یا جز آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده به نیت استخاره بگزارد بهتر و
در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور
از سلف نیز همین است ثم لیقل پس تر باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت
علم تو واستقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو واسالک من فضلک العظیم و سوال میکنم
از تو چیزی از فضل تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر ولا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم و تعلم
ولا اعلم و تو میدانی و من نمی دانم وانت علام الغیوب و تو داننده غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی
که این کار که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من و پایان
کار من او قال شک راوی است یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله
درین جهان و دران جهان فاقدره لی و یسره لی پس تقدیر کن آنرا برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار
فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از قدر ثم بارک لی فیه پس تر برکت ده و افزونی ده مرا دران کار وان کنت و در بعض
نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بدست مرا فی دینی و معاشی و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه
عنی واصرفنی عنه پس بگردان آنرا از من و بر گردان مرا از وی واقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی به
پس تر راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید ضاد و بی همزه نیز روایت است قال و یسمی
حاجته گفت آن حضرت یا راوی و نام برد حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجت است بطریق عموم در
عبارت مستخیر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة و نحو ذلک و است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا بعد ذکر حاجت
خود والله اعلم رواه البخاری **الفصل الثانی عن علی** رضی الله عنه قال حدثنی ابو بکر رضی الله عنه وصدق ابو بکر روایت است از علی که گفت حدیث
کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا میگفت نیست هیچ
مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله پستر برخیزد پس طهارت کند پستر نماز بگزارد پستر آمرزش خواهد از خدا

آن گناه را الا غفر الله له مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را و این را صلوة الاستغفار گویند ثم قرأ پس تر خواند آن حضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجه الا ان ابن ماجه لم یذکر الآیة ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آن حضرت این آیت را وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا حزبه امر صلی گفت حذیفه بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بر وی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بآن در گشاد کار و خلاصی از غم و هم جهت امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة + رواه ابوداود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و جدا آن پس متوحش نمیکرد دنیا آن و شاد نمیشود بیافتن آن چنانکه گفته اند اگر هست عیشم نیست اگر نیست غم نیست بعض گفته اند که چون فرو آید به بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی مجبوب گردان بر من عبادت خود را و مراد مراد بده یا مده و شاد و خوار یاد و محنت انداز میتوان گفت که نور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میکند که ظلمت غم و هم را می زداید و تنگی را میبرد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفسح القلب وعن بریدة قال اصبح رسول الله صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بما سبقتنی الی الجنة پس گفت بلال ای بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو بمن بسوی بهشت و پیشتر از من برفتی در آن موطن ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بهشت را مگر آنکه شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه گزاردم دو رکعت بعد از اذان و ما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده و نه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن و در روایت ان الله علی رکعتین و دانستم و اعتقاد کردم که مر خدا راست بر من دو رکعت کنایت است از التزام و ادامت و مواظبت وی بر آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت یا بآن دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را رواه الترمذی وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابی است او را و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیه او خیبر او ما بعد آنرا از مشاهد بعد از آن بکوفه آمد و همانجا رفت از عالم و وی آخر کسی است که مرد بکوفه از صحابه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم کسیکه باشد مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آنرا ثم لیصل رکعتین پستر باید که بگزارد دو رکعت را ثم لیثن علی الله پستر باید که ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید که درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل پستر گوید لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسالک موجبات رحمتک سوال میکنم ترا عملها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند وعزائم مغفرتک و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل گردد و متاکد شود بآن آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بر آن والغنیمة من کل بر و سوال میکنم ترا حاصل از هر نیکی و غنیمت در اصل مال که از حرب کفار حاصل شود والسلامة من کل اثم و سوال میکنم بی گزندی از هر بزه لا تدع لی ذنبا الا غفرته مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آنرا ولا هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه بکشائی و برداری آنرا ولا حاجة هی لک رضا الا قضیتها

و مگذار ہیچ حاجتی را کہ آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکہ بپردازی آن حاجت را و بدہی آنرا یا ارحم الراحمین ای مہربان ترین از مہربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و گفتہ اند کہ در اسناد وی سخن است واللہ اعلم **صلوة التسبیح** **عن ابن عباس** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماہ الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من آیا ندہم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندہم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا نکنم بتو دہ خصلت یعنی چیزیکہ بکفر دہ خصلت ست یعنی بیاموزم ترا چیزیکہ کفارت دہ نوع از ذنوب گردد کہ اولہ و آخرہ الی آخرہ بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجہ انواع ذنوب باشد کہ معدود اند و بعضی گفتہ اند کہ مراد بعشر خصال تسبیحات ست و آن در غیر قیام دہ دہ بار ست اذا انت فعلت ذلک غفر اللہ لک ذنبک وقتی کہ تو بکنی آنرا بیامرزد خدا ترا گناہان ترا اولہ و آخرہ گناہان را کہ پیش ازین کردہ و گناہان کہ پس ازین خواہی کرد یا ہمہ گناہان کہ پیش و پس یکدیگر کردہ قدیمہ و حدیثہ گناہان کہنہ و نو خطاہ و عمدہ و گناہان کہ بی قصد و نا دیدہ و نا دانستہ کردہ و گناہان کہ بقصد کردہ صغیرہ و کبیرہ گناہان خرد و کلان سرہ و علانیتہ گناہان پوشیدہ و آشکارا ان تصلی اربع رکعات و آن این است کہ بگذاری چہار رکعت را تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب و سورة میخوانی در ہر رکعت فاتحہ و سورۂ از قرآن را ہر سورہ کہ باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفتہ کہ بخواند در وے الہکم التکاثر و العصر و الکافرون و الاخلاص فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة و انت قائم قلت پس چون فارغ شوی از قرأت در رکعت اولی و حال آنکہ تو ایستادہ میگوئی سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ واللہ اکبر خمس عشرة مرة پانزدہ بار و در روایتی لا حول و لا قوة الا باللہ زیادہ آمدہ ثم ترکع پستر رکوع میکنی فتقولہا و انت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکورہ را و حال آنکہ تو رکوع کنندہ دہ بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولہا عشرا پستر برمیداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را دہ بار بعد از سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد ثم تہوی ساجدا پستر پایان میافتی برای سجدہ فتقولہا و انت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را در سجدہ دہ بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع راسک من السجود فتقولہا عشرا پستر برمیداری سر خود را از سجدہ پس میگوئی آنرا دہ بار ثم تسجد فتقولہا عشرا پستر سجدہ میکنی پس میگوئی آنرا دہ بار ثم ترفع راسک فتقولہا عشرا پستر برمیداری سر خود را پس میگوئی آنرا دہ بار بعد از ہر دو سجدہ فذلک خمس و سبعون فی کل رکعة پس مجموع آن ہفتاد و پنج بار میشود در ہر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میکنی آنرا در چہار رکعت در تشہد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمدہ است اللہم انی اسألک توفیق اہل الہدی و اعمال اہل الیقین و مناصحة اہل التوبة و عزم اہل الصبر و جد اہل الخشیة و طلب اہل الرغبة و تعبد اہل الورع و عرفان اہل العلم حتی اخافک اللہم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق بہ رضاک و حتی اناصحک بالتوبة خوفا منک و حتی اخلص لک النصیحة حیاء منک و حتی اتوکل علیک فی الامور حسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیہا فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی کہ بگذاری این نماز را در ہر روز یکبار پس بکن آنرا فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو در ہر روز پس بکن در ہر ہفتہ یکبار فان لم تفعل ففی کل شہر مرة پس اگر نکنی تو در ہر جمعہ پس بکن در ہر ماہ یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در ہر ماہ یکبار پس بکن در ہر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در ہر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواہ ابو داود و ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر

وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه و آنکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریقه است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن المبارک
پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قراءت تا آخر ارکان و بعد از سجده ثانیه تسبیح نیست و مخیر است که بیک سلام گزارد یا بدو سلام
و موافق مذهب امام اعظم بیک سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهاده
در هر سال یکبار و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و صاحب مشکوة بلفظ مذکور از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین رمز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان
ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از استعجال نسبت آنرا در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن
ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آنرا تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده
و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت و اثبات آن مبالغه نموده و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا این مقدار
کافی است والله الموفق **وعن ابی هریرة** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة من عمله
صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده شود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز اوست فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیکو بود
نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بنده و برآمد حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید
و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیء پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از شرایط و آداب قال الرب تبارک و تعالی انظروا
هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده شود
بآن چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سائر عمله کذلک پس تر میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوة و صیام و غیر آن برین وجه که اگر
چیزی از کمالات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل و فی روایة و در روایتی چنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک پس تر زکوة مانند نماز است در تکمیل بنوافل
ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک پس تر گرفته میشوند تمامه عملها باندازه آن و درین روایت ذکر زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از آن ذکر باقی
اعمال علی العموم کرده رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را از ابو هریره ابوداود و رواه احمد عن رجل و روایت کرد آنرا امام احمد از مرد
غیر معین از اصحاب مخصوص از ابی هریره چنانکه **وعن ابی امامة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من
رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی و اقبال نمیکند برحمت و رأفت مر بنده را در عملی فاضل تر از دو رکعت که میگذارد آنها را یعنی نماز فاضل تر
از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت حق تعالی به بنده در وی بیشتر از عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهت آنست که عمده
در نماز و فاضلترین ارکان او و اذکار وی قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم است و ان البر لیذر علی رأس العبد ما دام فی صلوته و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار
کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض در روایت لیدر بدال مهمله خوانده اند بمعنی ریختن آب و مثیر و مانند آن اگرچه معنی تناثر
اما چون مخصوص بمایعات است نه بچیزهای که سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است
و صحیح بذال معجمه است و ما تقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزدیکی نجسته بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده
از وی سبحانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که
بزبان وی میرود بقراءت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی

**باب صلوة السفر** بدانکه خلاف نیست مر هیچ یکی از ائمه و علمای امت را در جواز قصر مر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجب است و عزیمت
فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد در قعده اولی نشیند
مگر آنکه در قعده اولی نشیند زیراکه آن در حقیقت قعده اخیره است اگرچه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن
ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است
و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشند و خلفای
اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از خلافت وی در منا چهار رکعت گزارد و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب
و دلائل طرفین طویل است در شرح آنرا ذکر کرده ایم **الفصل الاول عن انس** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا روایت است
از انس که آنحضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گزارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت و ذوالحلیفه بضم
حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم حج پس نماز ظهر
بمدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه
وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از یک مادر برادر اخیافی است
روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المومنین قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنا رکعتین گفت گزارد با ما
آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد کافران بمنا دو رکعت و آمنه بفتحات
جمع امن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران از حد حصر و احصا خارج بود و این
دلیل این گفت که شرعیت قصر موصوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت میکند بران نیست چنانکه در حدیث آینده بتصریح
واقع شده است متفق علیه **وعن یعلی** بفتح مثناة و سکون عین بن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد
روز فتح و حاضر شده حنین را و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی رض قال قلت
لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا من الصلوة روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که اینست جز این
نیست که گفته است خدای تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا قصر کنید اگر میترسید شما که فتنه
و فساد می اندازند شما را آنکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه
عجبت مما عجبت منه گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آن حضرت از آنچه عجب کردی تو فسالت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق الله بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق
کرده است خدای تعالی بآن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب بمقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است
بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده و بافطار تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید

وعزیمت می شمارید افطار را محض رخصت می انگارید چنانکه اینجا چهار رکعت گزاردن عزیمت و سخت گرفتن است بر خود و آنجا نیز روزه داشتن همین حال است پس فرق است میان نماز مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که بر غالب حال مسافران خوف است خصوصا در آن زمان که کافران در هر جا بودند و اهلاک مسلمان بوده اند رواه مسلم + وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مكة + گفت انس بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود + فكان يصلي ركعتين ركعتين + پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت + حتى رجعنا الى المدينة + تا آنکه باز برگشتیم با مدینه + قيل له اقمتم بمكة شيئا + گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی + قال اقمنا بها عشرا + گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوند و نماز چهارگانی نمیگزارند + متفق علیه + وعن ابن عباس قال سافر النبي صلى الله عليه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر يوما يصلي ركعتين ركعتين + گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت کرد نوزده روز میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت + قال ابن عباس فنحن نصلي فيما بيننا وبين مكة تسعة عشر ركعتين ركعتين + گفت ابن عباس پس ما میگزاریم در یابنده منزلی که میان ما و میان مکه است نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلی که میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوه فتح بود یا مراد آنست که چون سفری میکردیم دراز چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست + فاذا اقمنا اكثر من ذلك صلينا اربعا + پس چون اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت + رواه البخاری بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماهها و سالها بایستد قصر کند و این تقدیر مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آن را نقل کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا برآید و نماز مسافرانه میگزارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آنست که اگر به نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکنند نماز را و ایشان تقدیر باربعه را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بالقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکشد و اعتبار نوزده روز منافی است بآنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانية عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم + وعن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجله تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است + قال صحبت ابن عمر في طريق مكة فصلى لنا الظهر ركعتين + گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت + ثم جاء رحله وجلس + پس آمد ابن عمر

وجای باش خود را + فرای ناسا قیاما + پس دید مردم را ایستاده + فقال ما یصنع هولاء + پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان + قلت
یسبحون + گفتم نماز های نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و غیر آن هر دو دارد + قال لو کنت مسبحا + گفت ابن عمر اگر می بودم من
گزارنده نفل میکردم + اتممت صلوتی تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که
فریضه قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل + صحبت رسول الله + صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم + فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین + پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمی گزارد نوافل را + وابابکر و عمر و عثمان
کذلک + و صحبت داشتم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیاده نمیکردند در سفر بر دو رکعت + متفق علیه + بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را
در سفر و عدم منع و انکار نیز ازوی منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را دید که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم
رضی الله عنهم بر جواز اند و بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند
آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه انچه پیش از
نماز است مفصولست از وی پس گمان برده نمی شود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب بخلاف انچه بعد از نماز است
متصل است بوی صورةً و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گزارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گزارده و طیبی گفته که
شاید که آنحضرت میگزارد رواتب را در جای رحت و جای باش خود و ابن عمر آنرا ندیده و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم
جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنفیه در سنن سه قول است
اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است + وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا
کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب والعشاء + گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که می بود
بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است
جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگزارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر و نماز مغرب را در وقت
عشا بگزارد چنانکه در احادیث آینده بیاید + رواه البخاری + وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر
علی راحلته حیث توجهت به + بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود هر سو که روی می آورد شتر و لیکن روی می آورد به قبله
تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده + یومی ایماء + اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از
رکوع میکرد + صلوة اللیل + میگزارد نماز شب را + الا الفرائض + میگزارد همه نماز ها را مگر نماز های فرض را + ویوتر علی راحلته + و وتر میگزارد
بر راحله خود + متفق علیه + درین حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل وتر
نیز است و درین حدیث تخصیص ذکر صلوة اللیل واقع شده و در احادیث دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از
امام ابو حنیفه آنست که مستحب نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب لهذا جائز نیست گزاردن آن نشسته بی عذر اما گزاردن فرض
بر دابه جائز نیست مگر بعذر چنانکه در باب بیاید که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن

را نيابد به سر كش باشد كه ميسر نگردد بروى سوارى بعد از فرود آمدن يا مصلى پير وضعيف باشد كه سوار نتواند شد وكسى را نيابد كه برداشته
وسوار سازد يا گل ولاى چنان باشد كه نماز بران ممكن نباشد وبعذر مطر نيز جائز است وضرورات مستثنى اند از قواعد شرع
كذا في شروح الهداية وآورده است امام محمد در موطاى خود آثار كثيره از صحابه وتابعين كه ايشان نزول ميكردند براى وتر وروى از
آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيز همچنين است وشمنى گفته كه نماز جنازه ومنذور وسجدهٔ تلاوت كه بر زمين خوانده نيز جائز نيست حكم ديگر
جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است وجمهور ائمه برين اند ودر روايتى ابى حنيفه وابى يوسف نيز همچنين است وصحيح از مذهب ابى حنيفه شرط بودن
مصلى است خارج مصر مسافر باشد يا نه ومسافر اگر داخل مصر باشد جائز نيست مراورا تنفل بر دابه نزد ابى حنيفه ونزد محمد جائز است اما مكروه
وابو يوسف گفته لا باس به بعد ازان اختلاف كرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو فرسخ وبعض سه
فرسخ ونزد بعض بقدر ميل بس است وصحيح آنست كه جائز است بعد از مفارقت بيوت مصر چنانچه در جواز قصر

## الفصل الثاني

عن عائشة قالت كل ذلك قد فعل رسول الله ﷺ همه آنرا كرده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قصر الصلوة واتم * قصر كرده است نماز
را وتمام نيز كرده است يعني هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر وهم تمام صاحب سفر السعادة گفته است كه اين حديث
بصحت نرسيده است واز آنحضرت اتمام بوجود نيامده است ودارقطنى صحت اين حديث را ادعا كرده است وحديثى ديگر
آورده است از ابن عمر رضي وحكم بحسن آن كرده والله اعلم * رواه في شرح السنة * وعن عمران بن حصين قال غزوت
مع النبي * گفت غزا كردم با پيغمبر صلى الله عليه وسلم وشهدت معه الفتح * وحاضر شدم با آنحضرت فتح مكه را * فاقام بمكة ثماني
عشرة ليلة * پس اقامت كرد در مكه هژده شب * لا يصلي الا ركعتين * نميگزارد مگر دو ركعت * يقول يا اهل البلد صلوا اربعا
ميگفت اى اهل مكه بگزاريد چهار ركعت * فانا سفر * زيرا كه ما مسافرانيم دلالت كرد اين حديث بر آنكه چون مقيم اقتدا بمسافر
كند چهار ركعت كند ودو ركعت نكند ومتابعت نكند او را اما مسافر چون اقتدا بمقيم كند متابعت كند وچهار ركعت بگزارد وسفر بفتح سين
وسكون فا جمع سافر مثل ركب راكب واصل سافر است ومسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق ميكنند كه سفر اكثر با يكديگر مى باشد
* رواه ابو داود * وعن ابن عمر رضي قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم الظهر في السفر ركعتين وبعدها ركعتين * گفت ابن عمر
كه گزاردم با آنحضرت نماز پيشين را در سفر دو ركعت فرض وبعد از وى دو ركعت سنت * وفي رواية قال صليت مع النبي * گفت
نماز گزاردم با پيغمبر صلى الله عليه وسلم في الحضر والسفر * در حضر وسفر فصليت معه في الحضر الظهر اربعا وبعدها ركعتين * پس گزاردم با وى در حضر
ظهر را چهار ركعت وپس از وى دو ركعت * وصليت معه في السفر الظهر ركعتين وبعدها ركعتين * وگزاردم با وى در سفر ظهر را دو ركعت وپس از وى دو ركعت
والعصر ركعتين ولم يصل بعدها شيئا * وگزاردم در سفر عصر را دو ركعت ونگزارد آنحضرت پس از وى چيزى [illegible] والمغرب
في الحضر والسفر سواء ثلث ركعات * وگزاردم نماز مغرب را در حضر وسفر برابر سه ركعت * ولا ينقص في حضر ولا سفر * وكم نميشود نماز مغرب در
حضر ونه در سفر ولا ينقص بفتح تحتانيه وضم قاف تصحيح كرده اند پس معلوم شد كه قصر مخصوص برباعى است * وهي وتر النهار *
ونماز مغرب وتر روز است چنانكه نماز عشاء وتر شب است [illegible] وبعدها ركعتين *

وگزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت + رواه الترمذی + وازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گزاردن سنن وارد
در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهر غالب احوال آن بود که نمیگزارد و گاهی میگزارد و ابن عمر از این عدم
و اجتهاد وی در گزاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام بسیار از این واقع شده است والله اعلم **وعن معاذ بن جبل قال**
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك اذا زاغت الشمس قبل ان يرتحل جمع بين الظهر والعصر + بود آنحضرت در غزوه تبوک که
آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد ظهر و عصر و عصر را در وقت ظهر میگزارد و این جمع
تقدیم است + وان ارتحل قبل ان تزيغ الشمس + و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب برگشتن وی + اخر الظهر حتى ينزل للعصر + تاخیر
میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع تاخیر است + وفي المغرب مثل ذلك + و میکرد در مغرب مانند
آن یعنی + اذا غابت الشمس قبل ان يرتحل جمع بين المغرب والعشاء + چون ناپدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد
میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگزارد + وان ارتحل قبل ان تغيب الشمس اخر المغرب حتى ينزل للعشاء ثم يجمع بينهما + و اگر کوچ میکرد
پیش از غایب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث
صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض بتعجیل سیر و از انجا
اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع على الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر
و نزول بعض مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة
گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست
و تخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است
بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و می گوییم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه
و بالله التوفیق که تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت
از جمله کبائر و امام محمد در موطای خود گفته است که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب رض بجانب حکام خود در آفاق مینوشت و نهی میکرد ایشان را
از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات
صلوات قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری
و مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع
کرد میان آنها در مزدلفه و بتحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی
نبود بلکه بعضی روایت کرده اند از آن در وقایع شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز در غزوه تبوک و ثابت نشده در آن غزوه نیز دوام و بتحقیق آنست که
[illegible] از حدیث ابی داود از ابن عمر رضی الله عنه که گفت جمع نکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
هرگز میان مغرب و عشا در سفر مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید را

پس بیرون آمد سوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر را یا جمع
میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و حسان آمده و روایات بخاری
در آن و لهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین
آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعض این را جمع صوری
و این جمع در جمع صوری ظاهر است و در معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث
حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات اینچنین آمده که جمع کرد و گزارد ظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این
روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی
رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از آن طعام می طلبید و می خورد پس میگزارد
عشا را و کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی
میگزارد مغرب را در آخر وقتش تا قبیل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از
نافع و عبد الله بن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد و گزارد مغرب
را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را و گفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه در شتابی می آورد وی
کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات است که ناظر است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه
اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع
بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع
افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بود اینست که میسر شد ما را از کلام
درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتیم هیچ یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع
بین الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مر مقیم را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و احمد و اسحق
بدان قائل شده و بعض بجمع از جهت مطر نیز رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و اسحق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت
کسیکه جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر را و عمل برین است نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر
یا بعرفه این عبارت ترمذی است و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت و صحیح شود تاویلش همانست که گفته شد والله اعلم

**وعن انس** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر و اراد ان یتطوع + بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل گزارد
استقبل القبلة بناقته فکبر + روی می آورد بقبله با شتر ماده خود پس تکبیر میگفت + ثم صلی حیث وجهه رکابه + پس تر نماز میگزارد و بهر سو که متوجه میکرد
او را مرکب سواری او هر کجا سو که ببرد اشتر + رواه ابو داود + **وعن جابر** قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة + گفت جابر فرستاد مرا
آنحضرت در کاری + فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق + پس آمدم من و حال آنکه آنحضرت میگزارد نماز بجانب مشرق + ویجعل السجود

انخفض من الرکوع + و میگردانید سجده را پست تر از رکوع + رواه ابوداود + **الفصل الثالث** + **عن ابن عمر قال**
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین + گفت ابن عمر گزارد آنحضرت بمنی دو رکعت را + وابوبکر بعده وعمر بعد ابی بکر + و گزارد ابوبکر بعد از آنحضرت
و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتیکه آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنی رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند + وعثمان صدرا من
خلافته + و بگزارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمنی دو رکعت + ثم ان عثمان صلی بعد اربعا + پستر بدرستی
عثمان بگزارد بعد از آن بمنی چهار رکعت + فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا + پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی با عثمان
رضی الله عنه میگزارد چهار رکعت + واذا صلی وحده صلی رکعتین + و چون میگزارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگزارد دو رکعت +
متفق علیه + و در سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم
حج مردم بسیار از اعراب و اهل بدو و غیرهم که علم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس ایهامی نمود که فرض صلوة چهار است و اگر دو میگزارد
شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمی دانستند که آن بسبب سفر است و بعضی گفته اند که شاید مذهب عثمان رض آن بود که اگر
مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان رض آخر موافق عائشه رض شد که قصر و اتمام
هر دو جائز است و قصر رخصت است و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت + **وعن عائشة** + رضی الله عنها قالت
فرضت الصلوة رکعتین + گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در سفر و حضر + ثم هاجر رسول الله صلی الله
علیه وسلم ففرضت اربعا + پستر هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت + وترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی + و گذاشته
شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایت مسلم آمده که زید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز
حضر و از این حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت
باشد نه رخصت و این مؤید مذهب حنفی است + قال الزهری فقلت لعروة + گفت زهری گفتم مر عروه را + ما بال عائشة تتم + چیست حال عائشه
که تمام میکرد و چهار رکعت میگزارد در سفر + قال تأولت کما تأول عثمان + گفت تاویل کرد عائشه چنانکه تاویل کرد عثمان در گزاردن چهار
رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدد است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان رض آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته
شد + متفق علیه + **وعن ابن عباس** رض **قال** فرض الله الصلوة علی لسان نبیکم صلی الله علیه وسلم فی الحضر اربعا + گفت ابن عباس فرض کرد
خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت + وفی السفر رکعتین + و فرض گردانید در سفر دو رکعت + وفی الخوف رکعة + و در حالت خوف
یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این طائفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده میشود بهمان اعتبار کرد و فرمود فرض
و دری یک رکعت است و ثمره خلاف درانجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است
زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگزارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید + رواه مسلم + **وعنه وعن ابن عمر**
روایت است از ابن عباس و از ابن عمر + قالا + گفتند + سن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر رکعتین + سنت کرد و شریعت نهاد
آنحضرت نماز سفر را دو رکعت + وهما تمام غیر قصر + و آن دو رکعت تمام است نه قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است

نه آنکه چهار بود ویرا دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق ست بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بران اطلاق یافته + والوتر
فی السفر سنة + و وتر در سفر سنت ست یعنی طریقهٔ مسلوکه در دین ست ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل و الا وتر اگرچه واجب
هست سنت نیست واگر سنت ست در سفر و حضر سنت ست تخصیص بسفر چیست + رواه ابن ماجة **وعن مالک** بلغه ان ابن عباس کان
یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف + روایت کرد مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتیکه
میان مکه و طائف ست مراد طریق قریب ست که سیر میکنند در وی اهل و اما طریق وادی نعمان که راه کوه ست قریب است + وفی مثل ما بین مکة و
عسفان + و قصر میکرد در مانند مسافتیکه میان مکه و عسفان ست و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله موضعی ست در راه مکه و مدینه
قریب مکه + وفی مثل ما بین مکة وجدة + بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده ست + قال مالک وذلک اربعة برد + بضمتین گفته است مالک
و آن مسافت چهار برید ست که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل تا آنجا که نظر کار کند و بعض گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بر
شخصی افگند و در نیابد که مرد ست یا زن میرود یا می آید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت
بر پهن و بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری ظاهر این حدیث در آنست که این مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما
واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف از ان کمتر ست از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه و جده است + رواه فی الموطا + بعد ازان
بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب نه در سنت مسافت حد سفر بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر ست و مسافرت است و سفر آنکه
واقع شده است در وی قصر متفاوت ست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب و صحابه و تابعین و من بعدهم در تعیین آن
اجتهادها نموده و استنباطها کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز در روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است و در جامع و
که در مذهب ایشانست تعیین بشانزده فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد نیست زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ ست
و لیکن در صحت این احادیث سخن ست و امام ابوحنیفه بمسافت سه شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز
و اکثر روز سوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط ست و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا
کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم + **وعن البراء** قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا + براء بن عازب
گفت صحبت داشتم با آنحضرت در هژده سفر + فما رأیته ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر + پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد
دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جهت
اختلاف روایات و اضطراب آن از وی و تواند که آنحضرت گاهی میگزارد و گاهی نی پس براء بن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد و از
ابن عمر ناگزاردن و بعض فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود نه رواتب و
این قول بعید ست و بالجمله روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم + رواه ابوداود والترمذی وقال هذا حدیث غریب +
**وعن نافع** قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه + گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله نام داشت که نماز
نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی سابقا گذشت که ابن عمر گروهی را دید که نفل میگزاردند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر نزد وی رضی الله عنه در سفر جائز بود در مقامی انکار

مصلحت دید و در مقامی تعلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم + رواه مالک + **باب الجمعة** + مشهور در جمعه ضم جیم و میم ست
و بسکون میم نیز آمده و آن قراءت اعمش ست و از فرا بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین
و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام
و اسامی آن پیش از پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالی از اشکالی نیست فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز
یا بجهت اجتماع امور عظام درو از پیدا شدن آدم و افتادن وی بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب
ابن لؤی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن نبی آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که
قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس ست درو برای نماز و این اسم اسلامی ست و نام وی در جاهلیت عروبه بود و تحقیق
آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی ست و هم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته او و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون
جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بوده و در دور اسلام بزیادت شرف و فضائل و
خواص و کرامات مخصوص شد + **الفصل الاول** + **عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون + ما پسینانیم در
دنیا باعتبار زمان و خلقت + السابقون یوم القیامة + پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت و سبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن
بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه + بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا + جز اینکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند یعنی انبیای ایشان را کتاب
پیش از ما + و اوتیناه من بعدهم + و داده شده ست ما را کتاب پس از ایشان و بحقیقت این نیز موجب فضل است چه کتاب متأخر ناسخ متقدم ست
و باین ظاهر شد که قول او و نحن الآخرون نیز برای بیان فضل ست نه مجرد توطیه ذکر قرین او ست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و مید بمیم بمعنی ست
درو + ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم + پس این روز یهود و نصاری ست که فرض کرده شد بر ایشان + یعنی یوم الجمعة + مراد باین روز روز جمعه
فاختلفوا فیه + پس اختلاف کردند ایشان درو بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه
بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در ان بعض گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه و امر کرد
ایشان را باجتماع درو برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث ست پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند در ان چنانکه عادت
ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بانکه این روز انتهای آفرینش عالم ست و نصاری یوم الاحد را که روز
ابتدای آفرینش ست و اکثر برآنند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشانست باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برأی و اجتهاد
گفته شد مر ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده ست بر شما در علم خود روزی را که فارغ شوید درو برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آنرا باجتهاد
خود و این ابتلائی ست از حق سبحانه مر ایشان را که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار
تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال
دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد درو آفرینش را
پس این روز مبدأ کمالات و نعم ست و روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق بافاضه و انعام پس وی احق ست بتعظیم و عبادت و شکرگزاری

نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت + فهدانا الله له + پس راه نمود و هدایت کرد
ما را الله تعالی مر آن روز را نیز چنانچه در وجه بیان کرده اند و اول ظاهرتر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعه
بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراه نگردانید با تردد
و تعلل چنانکه عادت این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم را و گفتند که چون یهود را روزیست که جمع میشوند در وی برای عبادت و همچنین
نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم دران برای عبادت پس گردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن
این مضمون حدیثی ست که شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و
خلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت آنکه پروردگار پیدا کرد در سائر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان
انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم و احری ست از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم +
والناس لنا فیه تبع + و مردم یعنی یهود و نصاری ما را در روز جمعه تابع اند + الیهود غدا والنصاری بعد غد + یهود فردای جمعه که شنبه است و
نصاری پس فردا که یکشنبه است تبعیت آنجا باعتبار فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم و بعض گفته اند که این حدیث
دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا و لیکن زبان زد عرف برخلاف آن شده است و دلالت میکند بران تسمیه اسبوع بجمعه
چنانکه یهود نام میکنند هفته را بسبت + سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد باشد لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر
آنکه جمعه سابق باشد فافهم + متفق علیه فی روایة لمسلم + و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره این چنین آمده که + قال نحن الآخرون الاولون یوم القیامة +
بجای السابقون الاولون خبر کرده و دیگر این زیادتست که + و نحن اول من یدخل الجنة + و ما اول کسانیم که می درآیند بهشت را + بید انهم +
جز آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شدند کتاب را پیش از ما + و ذکر نحوه الی آخره + و ذکر کرد در این روایت مانند آنچه مذکور شد در حدیث متفق
علیه با خلاف در بعض الفاظ تا آخر آن + و فی اخری له عنه و عن حذیفة + و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره از حذیفه همچنین آمده + قالا
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث + گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد + نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیامة
المقضی لهم قبل الخلائق + آن کسانیم که حکم کرده شده است آن کسان را بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین روایت معنی سبقت در
روز قیامت مبین شده + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة + بهترین روزیکه
برآمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست
که آفتاب بران نتافته + فیه خلق آدم علیه السلام + درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی + و فیه ادخل الجنة + و در روز
جمعه درآورده شد آدم در بهشت + و فیه اخرج منها + و در روز جمعه برآورده شد آدم از آن در روایات آمده است که آدم صباح جمعه
پیدا شد و وقت چاشت در بهشت درآورده شد و وقت دیگر برآورده شد از آن + ولا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة + و برپا نمیشود قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخه اولی است
که برای صعق و هلاک است یا نفخه ثانیه که برای بعث و نشور است هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید + رواه مسلم + پوشیده نماند که بیان فضیلت روز جمعه

بہ پیدا کردن آدم در روز جمعہ و در آوردن وی در بہشت ظاہر ست اما بیرون آوردن وی از بہشت از جہت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیاست و تضمن وی حکمتہا و برکتہا را کہ از شمار بیرونست و ہمچنین موت آدم در روز جمعہ کہ سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لہذا ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام در مقام امتنان از نعم الہی سبحانہ و تعالی فرمود + والذی یمیتنی ثم یحیین و ہمچنین قیام ساعۃ سبب دخول جنت و ظہور مواعید حق ستار مستقیا نرا یا مقصود بیان امور عظام ست کہ واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضیلت جمعہ از روز عرفہ و بعض گویند عرفہ افضل ست و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید کہ جمعہ از جملہ افضل ایام ست و برین تقدیر احتمال دارد کہ روز عرفہ افضل باشد از جمعہ یا مساوی یا ادنی واللہ اعلم **وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجمعۃ لساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم یسأل اللہ فیہا خیرا** + بدرستیکہ در روز جمعہ ساعتیست کہ موافق نیفتد اورا یعنی در نیابد او را بندہ مسلمان در حالتیکہ سوال میکند خدا را دران ساعت نیکی را و چیزیرا کہ حرام و ناخوش نباشد + الا اعطاہ ایاہ + مگر آنکہ بدہد خدا تعالی آن بندہ را آن نیکی را یعنی دعا دران ساعت البتہ مستجابست + متفق علیہ و زاد مسلم + و زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را کہ + قال + گفت آنحضرت + وہی ساعۃ خفیفۃ + و آن ساعتی سبک ست یعنی کوتاہ ست و دراز نیست + وفی روایۃ لہما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمدہ است + قال + گفت + ان فی الجمعۃ لساعۃ لا یوافقہا مسلم قائم یصلی + در جمعہ ساعتیست کہ در نیابد او را مسلمانی کہ ایستادہ است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوۃ نماز ست یا دعا + یسأل اللہ خیرا + سوال میکند خدا را نیکی را + الا اعطاہ ایاہ + مگر آنکہ میدہد خدا او را آن خیر را + **وعن ابی بردۃ** + بضم با و سکون را + بن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول اللہ + گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی شان ساعۃ الجمعۃ ہی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوۃ + میگفت آنحضرت در شان ساعۃ الجمعۃ کہ آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گزاردن نماز یعنی از جلوس نشستن میان دو خطبہ مراد داشتہ و احتمال دارد کہ نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد واللہ اعلم + رواہ مسلم + بدانکہ اقوال در تعیین این ساعت بسیار ست تا قریب بچہل میرسد در شرح سفر السعادۃ آنرا نقل کردہ ایم و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول ست یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباری گفتہ کہ ہر قولیکہ جز این دو قول ست یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد ست یا مستند باجتہاد قائل ست بی سماع و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درینجانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد اللہ بن سلام ست و ترجیح کردہ اند بعد از اکثر ائمہ و نص کردہ شدہ است بران و حدیث ابی موسی اگرچہ در صحیح مسلم مذکور ست و لیکن در اسناد وی سخن است و این از جملہ آن ساعتی است کہ در بعض احادیث مسلم واقع شدہ است گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ بتحقیق بصحت رسیدہ است از حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و علی سائر اہل بیت النبوۃ کہ وی میگماشت خادمہ خود را تا انتظار کند و نگاہبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعہ و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی واللہ اعلم و بعض گفتہ اند کہ این ساعت در زمان حضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس از ان برداشتہ شد یعنی برطرف کردہ شد خاصیت وی نقل کردہ است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کردہ و صحیح آنست کہ باقیست و لیکن مبہم ست مثل لیلۃ القدر **الفصل الثانی** + **عن ابی ہریرۃ قال خرجت الی الطور** + گفت ابو ہریرہ بیرون آمدم بسوے کوہ طور + **فلقیت کعب الاحبار** + پس دریافتم کعب احبار را کہ از دانشمندان یہود بود

قال یعنی

و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمان عثمان بن عفان از عالم در گذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن
دانشمند یهود + فجلست معه + پس نشستم و صحبت داشتم با وی + فحدثنی عن التوریة + پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریت + وحدثته
عن رسول الله + و حدیث کردم من ورا از پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته + پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من ورا +
ان قلت + اینکه گفتم + قال رسول الله + گفت پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم + بهترین روزیکه
تافته است بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شده آدم + وفیه اهبط + و درین روز فرود آورده شده آدم از بهشت ذکر دخول جنت
نکرد از جهت شهرت و استلزام هبوط مر آنرا + وفیه تیب علیه + و درین روز توبه رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز
هبوط شد یا در جمعه دیگر و روایت موافق اول است + وفیه مات + و در روز جمعه مرد آدم علیه السلام این خود متعین است که در روز هبوط نیست
و اگر روز آن عالم گیرند که + و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون + اشارة باوست همه ریکی روز گنجایش دارد فافهم والله اعلم
وفیه تقوم الساعة + و درین روز برپا میشود قیامت + و ما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس + و نیست هیچ
جنبنده بر زمین مگر آنکه وی گوش نهنده است از جهت انتظار برپا شدن قیامت در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه برمی آید آفتاب مصیخة بضم میم و
کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و مستمعا و مسیخة بسین بجای صاد روایتی است و هر دو بیک معنی است + شفقا من الساعة + گوش
می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند باحتمال
آنکه شاید درین جمعه قائم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و ادراک دهشت و عظمت و شدت هول
آن این معنی در باطن آن نهاده است و مقصور شده است یا ادنی و تعالی احداث میکند در روز جمعه خوفی از خطائم امور و جلائل آن که سبب آن می
می افزود دیگر و دو دواب آنرا امید باشند و بهوش میگردند + الا الجن والانس + مگر پریان و آدمیان که ایشانرا غافل و ذاهل ازان ساخته اند
و بر ایشان مکشوف نگردانیده اند تا قاعده تکلیف باطل نشود و مقصد از ایمان بغیب باشد + وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله
شیأ الا اعطاه ایاه + ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیأ بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن + قال کعب
ذلک فی کل سنة یوم + و گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در یک روز از روزها جمعه است + فقلت بل فی کل جمعة + ابو هریره میگوید گفتم
من مر کعب را که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است + فقرأ کعب التوریة + پس خواند کعب توریت را که ناطق است ببودن
آن ساعت در هر روز جمعه + فقال + پس گفت کعب + صدق رسول الله + راست گفته است پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم + که آن ساعت در
هر روز جمعه است + قال ابو هریرة لقیت عبد الله بن سلام + گفت ابو هریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای
یهود بود + فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار + پس خبر دادم ورا بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود + وما حدثته فی یوم الجمعة + و خبر دادم بچیزیکه حدیث کردم
کعب الاحبار را در روز جمعه + فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة + پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است +
قال عبد الله بن سلام کذب کعب + دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است + فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة
پس گفتم مر عبد الله را که پس تر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است + فقال عبد الله بن سلام صدق کعب + پس گفت

عبد اللہ بن سلام راست گفت کعب + ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت ایۃ ساعۃ ہی + بتحقیق دانستہ ام من بسماع از حضرت یا قرات از تورات
و ظاہر اول ست کہ کدام ساعتست آن ساعت + قال ابو ہریرۃ فقلت اخبرنی بہا ولا تضن علی + پس گفتم من بعبد اللہ خبر دہ مرا بآن ساعت و بخل
مکن بر من + فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعۃ فی یوم الجمعۃ + آن ساعت آخر ساعتیست در روز جمعہ + قال ابو ہریرۃ فقلت کیف تکون آخر
ساعۃ فی یوم الجمعۃ وقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصادفہا عبد مسلم وہو یصلی فیہا + گفت ابو ہریرہ پس گفتم بعبد اللہ بن سلام چگونہ
باشد آخر ساعت در روز جمعہ حال آنکہ بتحقیق گفتہ است آنحضرت در نیابد او را بندہ مسلمان و حال آنکہ وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز
نمیباشد زیرا کہ نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروہ ست + فقال عبد اللہ بن سلام الم یقل رسول اللہ + آیا نگفتہ است پیغمبر خدا + صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا
ینتظر الصلوٰۃ فہو فی صلوٰۃ حتی یصلی + کسیکہ بنشیند بنشستنی یا در نشستگاہی کہ انتظار میبرد نماز را پس آنکس در نماز ست تا وقتیکہ بگزارد نماز را
کہ منتظر نشستہ بود برای وی + قال ابو ہریرۃ فقلت بلی + گفت ابو ہریرہ پس گفتم من آری گفتہ است این را آنحضرت + قال فہو ذلک +
گفت عبد اللہ بن سلام پس آنچہ گفتہ است آنحضرت وہو یصلی ہمان معنی ست کہ منتظر نماز نشستہ است و این در آخر روز نمیباشد پس اگر در ینوقت
دعا کند مستجاب است و بعضی گفتہ اند کہ مراد بصلوٰۃ دعاست + رواہ مالک و ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی احمد الی قولہ صدق کعب + و
روایت کردہ است احمد تا قول و صدق کعب و قول وی ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکردہ + وعن انس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التمسوا الساعۃ التی ترجی فی یوم الجمعۃ + طلب کنید ساعتی را کہ امید داشتہ میشود اجابت دعا در وی در
روز جمعہ + بعد العصر الی غیبوبۃ الشمس + بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب غروب آن از ظاہر این حدیث مفہوم میشود کہ نماز دیگر در آخر
روز ست چنانکہ ائمہ دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثلین کہ ربع نہار باقی ماند چہ در حدیث دیگر واقع شدہ است کہ وی آخر ساعتیست از روز
جمعہ فافہم + رواہ الترمذی + وعن اوس + بفتح ہمزہ و سکون واو + بن اوس + صحابی ست کہ در دمشق سکونت داشت و ہم در انجا
از عالم رفت + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعۃ + بدرستیکہ از فاضلترین روزہای شما روز جمعہ است
فیہ خلق آدم وفیہ قبض + در وی پیدا کردہ شد آدم و در وی قبض کردہ شد روح وی + وفیہ النفخۃ وفیہ الصعقۃ + و در وی روز ست نفخہ و در وی روز
صعقہ و صعقہ بمعنی ہلاک ست و اشارتست بقول وی سبحانہ + ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض + پس مراد
بنفخہ کہ در مقابلہ این مذکور ست نفخہ ثانیہ باشد کہ برای احیا و بیرون آمدن مردہا ست از قبور چنانکہ فرمود + ونفخ فی الصور فاذا ہم قیام
ینظرون و نفخہ دیگر ست کہ سبب فزع و اہوال و ترس ست چنانکہ فرمود + ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض + و این مقدم ست بر نفخہ
صعق ست پس دو نفخہ باشد و بعضی قائل بسہ نفخہ شدہ اند ولیکن مشہور دو نفخہ است یکی برای اہلاک و دیگری برای احیا + فاکثروا علی من الصلوٰۃ فیہ + و
چون روز جمعہ روزی فاضل و عظیم الشانست بسیار بگوئید بر من درود در ین روز + فان صلوتکم معروضۃ علی + زیرا کہ بدرستیکہ درود شما عرض کردہ میشود
بر من بدست ملائکہ سیاحین چنانکہ در حدیث آمدہ است + قالوا + گفتند صحابہ + یا رسول اللہ وکیف تعرض صلوتنا علیک وقد ارمت + و چگونہ عرض کردہ
شود درود ما بر تو حال آنکہ بتحقیق استخوان بوسیدہ شدی تو کنایت ست از موت و زوال ادراک + قال یقولون بلیت + این قول راوی ست
یعنی میگویند صحابہ میخواہند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح تا یعنی کہنہ شدی و پوسیدہ شدی در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن

اختلاف بسیار ست وآنچه اکثر نسخ مصححه مشکوة ضبط کرده اند دو وجه ست یکی ارمت بفتح همزه وکسر راو اسکان میم وفتح تای مخففه بلفظ
معلوم دیگر ارمت بضم همزه وکسر راو فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی وتفسیر به بلیت موافق وجه اول ست مگر آنکه بلیت بلفظ
مجهول باسکون تا خوانند + قال ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء + گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده ست بر زمین تنهای
پیغمبران ازاکنایت ست از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدردا بیاید وحیات انبیا متفق علیه ست هیچکس را درو خلافی نیست
حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست ودرین حدیث که فرمود ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء
اشارتست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوٰة وحصول علم وادراک ست حیات روحانی نیز کافیست ولیکن مذهب همانست که گفته شد و
تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده ست از آنجا باید جست + رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمي

والبيهقي في الدعوات الكبير + عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم الموعود يوم القيامة واليوم المشهود يوم عرفة
والشاهد يوم الجمعة + در قرآن مجید میفرماید واليوم الموعود وشاهد ومشهود وآنحضرت میفرماید که مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق سبحانه
تعالی خبر داده ست بآمدن آن ووعده کرده ست مومنان را بعد از آمدن آن ببهشت ومراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مومنان حاضر میشوند در آن
از آفاق وحاضر میشوند ملائکه ومشهود بمعنی حضور ست ومراد بشاهد روز جمعه ست که حاضر میشود برخلق ومی آید وگویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و
روز جمعه بشاهد بجهت آنست که خلائق میروند بسوی عرفه وحاضر میشوند در مکانیکه نسبت با آن روز دارد پس وی مشهود باشد و روز جمعه می آید بجانب
خود اند ویوم حاضر می آید برایشان پس وی شاهد باشد ومفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت ومشهود را بچیزی که
مشاهده کرده میشود در وی از عجائب امور یا مراد بشاهد پیغمبر ست وبمشهود امت خصوصا وعموما یا شاهد این امت ست ومشهود امم دیگر یا خالق
وخلق یا عکس زیرا که خالق مطلع ست براحوال مخلوقات ومخلوقات شاهد اند بر وجود وی وصفات وی یا یوم عرفه وحجاج یا روز جمعه و
اهل آن یا هر یوم واهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی وظاهر نیست که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن ست حمل آن بر آن نه تفسیری
که مستند ست بآن حضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم + وما طلعت الشمس ولا غربت على يوم افضل منه + وطلوع نکرده
آفتاب ونه غروب کرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد + فيه ساعة لا يوافقها عبد مؤمن يدعو الله بخير الا استجاب الله له + در روز جمعه
ساعتیست که موافق نیفتد ودر نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعای او را + ولا يستعيذ من شيء الا اعاذه
وپناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالی ونگاهدارد او را از آن شر + رواه احمد والترمذي وقال + وگفت ترمذی + هذا حديث غريب

لا يعرف الا من حديث موسى بن عبيدة + شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده بضم عین وفتح با + وهو يضعف + واین
موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود ونسبت بضعف کرده میشود او را در حدیث او را اما تحقیق آنست که در وی اختلافست نسائی وغیره
گفته اند که وی ضعیف ست وابن سعد گفته ست که وی ثقه ست اما حدیث او حجت نیست بجهت بعضی از رواة وی حدیث او را ترمذی وابن ماجه
روایت کرده اند وفات وی سنة اثنین وخمسین ومائة وگفته اند که از قبر وی بوی مشک عنبر فائح بود در ربذه که بلد وی بود در آن وقت مسلمان شده
الفصل الثالث عن ابي لبابة بضم لام وتخفیف بای موحده اول نام او رفاعه بکسر را بن عبد المنذر صحابی مشهورست احوال او در آخر در ذکر اهل بدر

پارهٔ ذکر کنیم ان شاء الله تعالی + قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله + بدرستیکه روز جمعه مهتر
روزها و بزرگتر آنهاست نزد خدا + و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر + و روز جمعه بزرگترست نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان
این حدیث صریح ست در فضیلت یوم الجمعه بر سائر ایام ولیکن تصریح بیوم عرفه نکرد گویا ذکر یوم ضحی متضمن ذکر اوست یا یوم اضحی را افضل از عرفه دانیم
والله اعلم + فیها خمس خلال + و در روز جمعه پنج خصلت ست + خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه توفی الله آدم + در روز جمعه
پیدا کرد خدا آدم را و فرود افکند در وی آدم را و در وی بمیرانید خدا آدم را + و فیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه + و در روز جمعه ساعتی ست که نطلبد بنده در آن ساعت
چیزی را مگر آنکه بدهد او را + مالم یسأل حراما + مادام که نطلبد چیزی را که حرام ست و نامرضی حق ست + و فیه تقوم الساعة + و در روز جمعه برپا میشود قیامت
مامن ملک مقرب + نیست هیچ فرشته نزدیک گردانیده شده بجناب حق + و لا سماء و لا ارض + و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی + و لا ریاح
و لا جبال و لا بحر + و نه بادی و نه کوهی و نه دریایی + الا هو مشفق من یوم الجمعة + مگر آنکه آن ترسنده هست از روز جمعه یعنی از ناگهان برپا شدن قیامت
در وی و ازینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و همه علم و ادراک دارند و میت
خاک و آب و باد و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند + رواه ابن ماجة و روی احمد عن سعد بن معاذ + روایت کرد این حدیث را ابن ابی لبابه.
ابن ماجة و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ همچنین که + ان رجلا من الانصار اتی النبی + که مردی از انصار آمد پیغمبر را + صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا
عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر + پس گفت آنمرد خبر ده ما را از روز جمعه که چه چیزست در وی از خیر و خوبی + قال فیه خمس خلال و ساق الی آخر الحدیث
گفت آنحضرت در وی پنج خصلت ست و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد + وعن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء
سمی یوم الجمعة + گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه + قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم +
گفت آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد گل پدر تو آدم و سرشته شد یعنی خلقت وی و گفته اند
که مراد بطبع طینت آدم راست کردن و برابر گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبارکه + و فیها الصعقة و البعثة + و در روز جمعه
هلاک شدن و مردن جانوران ست و برانگیختن ایشان بعد از مردن ازینجا معلوم میشود که مراد بنفخه که در حدیث اوس بصعقه مذکور
شد بعث و احیاست + و فیه البطشة + و در روز جمعه است بطشه و گفته اند که مراد بآن روز قیامت ست چنانکه فرمود + یوم نبطش البطشة
الکبری + و ذکر این بعد از صعقه و بعثه برای تاکید ست و بطش بمعنی اخذ قوی شدید و اگر مراد بآن اخذ و بطش الهی تعالی
مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است در روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود
و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة + و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی ست که + من دعی الله فیها استجیب له + کسیکه دعا کند
خدای تعالی را در آن ساعت قبول کرده میشود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده آنرا جمعه
خوانند + رواه احمد + وعن ابی الدرداء + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة + بسیار
گوئید درود بر من در روز جمعه + فانه مشهود تشهده الملائکة + زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند در وی فرشتگان برحمت و برکت +
وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته + و بدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه عرض کرده میشود و ظاهر گردانیده میشود بر من درود آنکس

همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام ست بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بر وجه کمال بوده
این مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم + حتی یفرغ منها + تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستند و چندانکه میفرستند
عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود و ترک کند + قال + گفت ابو الدرداء + قلت وبعد الموت + گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از
موت عرض میکنند + قال + گفت آنحضرت + ان الله تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء + بدرستیکه خدای تعالی حرام
گردانیده است بر زمین خوردن وی تنهای پیغمبران را + فنبی الله حی یرزق + پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی
تا آنکه روزی داده میشود روزی می این تتمه کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت
حیات و برای ترغیب صلوات بر آنحضرت و اکثار آن + رواه احمد + وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة + شک راوی است یا برای تنویع ست و این اظهر ست میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه
یا شب جمعه + الا وقاه الله فتنة القبر + مگر آنکه نگاه دارد او را خدای تعالی از عذاب قبر + رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب
ولیس اسناده بمتصل + و این اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و از شیرازی در القاب از ابن عمرو و از ابی نعیم در حلیه
از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بروست مهر شهیدان +
وعن ابن عباس انه قرأ + روایت است از ابن عباس که وی خواند این آیت را + الیوم اکملت لکم دینکم الآیة + که در روز
عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را
این آیت را ابن عباس خواند + وعنده یهودی + و نزد ابن عباس یهودی بود + فقال لو نزلت هذه الآیة علینا لاتخذناها عیدا + پس گفت
یهودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما هر آئینه میگرفتیم ما نزول این آیت و آن روز را که فرود می آمد در آن روز عید از جهت غایت سرور و شکر این
نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اید آنرا + فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین + پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آنرا عید زیرا که
این آیت فرود آمده است ما را در روز دو عید یعنی در روزیکه در آن دو عید است + فی یوم جمعة و یوم عرفة + در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع
در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد دو عید گرفته ایم یا مراد آنست که بگرفتن عید حاجت نداریم با آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه و عرفه است
فافهم + رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب + وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال + بود آنحضرت چون در آمدی
ماه رجب میگفت + اللهم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلغنا رمضان + خداوندا افزونی ده ما را در خیر و رحمت ماه رجب و شعبان و برسان ما را به رمضان
قال + گفت انس + وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر و یوم الجمعة یوم ازهر + و بود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی ست سفید و روز جمعه روزیست سفید
روز روشن و از امام احمد منقول ست که گفت شب جمعه فاضلتر ست از شب قدر زیرا که در وی علوق آنحضرت در رحم آمنه فرود آمده موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت
که از حد و حصر خارج ست گشته + رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر + باب وجوبها + جمعه فریضه محکمه است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد
بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر است
که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل ست و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را

بمدینه فرستاد و حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة **الفصل الاول** + عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا سمعنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره + روایت ست از ابن عمر وابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آنحضرت را
که میگفت بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهراً جهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف
نبود در ایشان جز چوبی چند برهم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت + لینتهین اقوام عن
ودعهم الجمعات + باید که البته باز آیند گروه ها مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن به ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد
واکثر آن ترک سه جمع ست چنانکه در احادیث بیاید + او لیختمن الله علی قلوبهم + یا بتحقیق مهر میکند خدا تعالی بر دلهای ایشان + ثم لیکونن
من الغافلین + بعد از ان هر آئینه بباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهور و محکوم بدان و دائم بران یعنی از دو امر البته ثابت و
واقع ست یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر
دل کنایت ست از نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت + رواه مسلم + **الفصل الثانی** + عن ابی الجعد
بفتح جیم وسکون عین مهمله + الضمیری + بضم ضاد معجمه و فتح میم و سکون یا همچنین ست در نسخ مشکوة و صواب ضمری ست بفتح ضاد و سکون
میم نسبت بضمره بن بکر بن عبد مناة له صحبة کذا فی جامع الاصول + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها
کسیکه ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خرد و حقیر پنداشتن آنرا و ظاهر امراد تهاون اینجا تکاسل و عدم جد در اداء اوست نه اهانت
واستخفاف چه آن کفر ست بیشک و مراد اینجا بیان بودن وی ست معصیت عظیم که مفضی بطبع و رین و کفر ست + طبع الله علی قلوبه + مهر کند
خدا تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزار میشود خدا تعالی از وی و از ابن عباس آمده که هر که ترک کند
جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود + رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک عن صفوان
بن سلیم + بضم سین صحابی مشهور ست + واحمد عن ابی قتادة + که تابعی جلیل القدر ست از اهل مدینه مشهور ست بعبادت از خیار بندگان
صالح امام و مقتدا کسیکه استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد
جائزه سلطان را و گویند که وی سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین ننهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت
که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک ست ننهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فبنصف دینار + کسیکه ترک کند جمعه را یعنی اکتفا
کند بظهر از ان بعید از ان اعذار که ساقط میگردد بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند
بنصف دینار + رواه احمد وابوداود وابن ماجة + اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکلف نمیگردد بتصدق جوابش
آنکه جمعه فرض ست و اصل فرض ظهر ست لیکن ما مأموریم باسقاط وی از ذمه باداء جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب و اکتفا بظهر از
جمعه حرام ست و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام ست و تقصیر در اداء مأمور با وجود اداء فرض فی الجملة فافهم وعن عبدالله بن عمرو
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء + جمعه فرض ست بر کسیکه بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه

واجبست در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان اولست یا اذان خطبه مختار اولست و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان

آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید + رواه ابو داود + وعن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من آواه اللیل الی اهله + جمعه فرض است بر کسیکه جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی یعنی جمعه واجبست
بر کسیکه باشد میان وطن او و میان جائیکه گزارده میشود جمعه اینقدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود و پیش از شب رجوع تواند کرد
و میتواند باز آمد و شب در خانه خود کرد و این مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طیبی گفته که باین
قائلست امام ابو حنیفه و اصحاب وی و بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او خارج دیوان بیگر باشد غیر
این مصر واجب نگردد آمدن + رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف + و گفته است ترمذی که این حدیثیست که اسناد وی ضعیف است
وعن طارق بن شهاب + احمسی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم مگر نادر و غزا کرد در خلافت
ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه و روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما مات سنة اثنین و ثمانین و قیل ثلث
و ثمانین + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة + جمعه حق واجبست بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه
فرضست و جمعه بی جماعت درست نیست + الا علی اربعة + مگر بر چهار گروه واجب نیست + عبد مملوک + یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری
باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط گردانیدند + او امرأة + دوم زن بجهت حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آنحضرت
برای نماز جماعت می آمدند و لیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند از جهت کثرت ازدحام مردم + او صبی + سوم کودک نابالغ از جهت عدم
تکلیف بروی + او مریض + چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر

واقع شده است ظاهر اسقاط فرضیت ازین طوائف بتدریج و ترتیب واقع شده + رواه ابو داود و فی شرح السنة بلفظ المصابیح عن رجل من
بنی وائل + روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصابیح است یا آن لفظ مذکورست از مردی از بنی وائل که بخصوص
نام او را ذکر نکرده + الفصل الثالث + عن ابن مسعود + ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة + روایتست
از عبد الله بن مسعود که آنحضرت گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند آنرا + لقد هممت ان آمر رجلا یصلی بالناس + هر آئینه
بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگزارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشانرا + ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم +
پس من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر نمیشوند جمعه را خانه های ایشانرا و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا
نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت آمده + رواه مسلم + و درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد

که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه درج در سال اول فرضیت آن کردند وعن ابن عباس رض

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا + کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان
و داشته شود در حکم ایشان + فی کتاب لا یمحی ولا یبدل + نوشته میشود در کتابی که شسته نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم نفاق وی
همیشه ثابت و دائم است تا جزاء آن دهد یا بیامرزد وی سبحانه + وفی بعض الروایات ثلثا + و در بعض روایات ثلثا واقع شده

یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت + رواه الشافعی + وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
فعلیه الجمعة یوم الجمعة + کسیکه ایمان آرد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که مراد بدان روز قیامت ست پس فرض ست بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد
که لازم گیرد در روز جمعه و ترک نکند آنرا + الا مریض و مسافر او امرأة او صبی او مملوک فمن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه + پس کسیکه بی نیاز شود
از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدایتعالی و عنایت نمیکند و نمیخواهد او را + والله
غنی حمید + و خدایتعالی بی نیاز ست از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیگردد بسوی وی سود از آن و ثنا گوینده است وی تعالی مر کسی را
که بندگی میکند و شکر میگوید او را + رواه الدارقطنی + باب التنظیف والتبکیر + نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک
کردن بدن ست بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط
یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوی خوش و مانند آن که این همه برای جمعه سنت ست و تفصیل آن در اول کتاب در بیان
فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد
چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا همین ست که در اول وقت نماز جمعه برسد از سهل بن سعد رضی الله عنه منقول ست که میگفت طعام چاشت
نمیخوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گزاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر جمعه و اول هر چیز را باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره
گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت ست بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت ست
چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند از جهت آنست که تبکیر بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت ست و ایشان مبالغه در آن مینمودند و در وقت بامداد می آمدند
فافهم و عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آنست که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجاده ها میگسترانند و میروند و می نشینند
و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و گفته اند که این تنگ گردانیدن جای ست بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب و الا مجرد احراز
مکان که مستلزم تضییق ست غیر مستحسن ست الفصل الاول + عن سلمان + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل
یوم الجمعة + غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه + ویتطهر ما استطاع من طهر + و مبالغه نکند در پاکی آنقدر که تواند نه باکی بی آنکه بدرجه
وسواس و اسراف برسد + ویدهن + بتشدید دال + من دهنه + و روغن مالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در خانه بی تکلف و دهن
بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارت ست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و
بآنکه مستحسن ست استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر + او یمس من طیب بیته + و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هر چه در
خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو ست یا شک راوی ست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابو حنیفه روغن بنجد داخل طیب ست حتی که جائز نیست
مس آن محرم را + ثم یخرج + بعد از آن بیرون آید بسوی مسجد + فلا یفرق بین اثنین + و چون در آید در مسجد جدا نیفگند میان دو
کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و باید که نشیند یا مراد تفریق بگام زدن و گذشتن از آنجا و رفتن بالا ست بلکه هر جا که برسد بنشیند خالی
بنشیند اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف اول نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر ست و حقیقت این اشارت ست بتبکیر آمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد

ثم یصلی ما کتب له + پس بگزارد نماز آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت
قبل الجمعه سخن است و قومی آنرا منکر شده اند و گفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و
در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادت آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی
بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اعلی بالتطوع گذشت +
ثم ینصت اذا تکلم الامام + پس خاموش نشیند و گوش دارد وقتیکه تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و
فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم + الا غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری
این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان او ست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد +
رواه البخاری + وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ
من خطبته ثم یصلی معه + هر که غسل کند پس بیاید جمعه را پس بگزارد نمازیکه تقدیر کرده شده است برای او پس انصات کند تا آنکه فارغ گردد
امام از خطبه خود پس نماز جمعه بگزارد با امام + غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری + آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان
وفضل ثلثة ایام + با زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند او ست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر می افزایند
ده میشود و فضل برفع و نصب هر دو روایت است + رواه مسلم + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء +
کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را + ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت + پس بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه وبین الجمعة
وزیادة ثلثة ایام + آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز + ومن مس الحصی فقد لغی + و کسیکه مساس کند و بساید
سنگریزه را پس تحقیق لغو کرد و لغو سخن لا یعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن
از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد مس حصی بازی کردنست بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنهاست بر زمین بی ضرورت
تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزه ها و شمار کردن تسبیح است بدان و این انست بنهی از تکلم نزد خطبه + رواه مسلم +
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول + چون میباشد
روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب + ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة + و قصه و حال مهجر یعنی
حال کسیست که میفرستد شتر را بمکه برای قربانی که از همه فاضلتر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه نیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت و
که بر آینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن بضمتین + ثم کالذی یهدی بقرة + پس حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسیست
که میفرستد گاو را و بدنه نزد جماعة از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است و این حدیث موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده شده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از
فقها و ابو حنیفه از ایشانست شامل است شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره ایست که ذبح کرده میشود بمکه بدنه بجهت آن میگویند که فربه
میسازند و تن آور میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابله به بقره + ثم کبشا + بعد از ان هر که پس تر از ان می آید حال وی همچو کسیست که میفرستد قچقار را یعنی شاة را
و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة + ثم دجاجة + پس آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بضم

بضم نیز گویند و فتح افصح ست + ثم بیضة + پستر آنکه تصدق میکند بیضه را + فاذا خرج الامام + پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و یستمعون الذکر + می پیچند فرشتگان نامهٔ خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر تا ابتدای طی نزد خروج ست و انتهای وی نزد جلوس و درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیارست در شرح ذکر کرده شده ست + متفق علیه +

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت و الامام یخطب فقد لغوت + وقتیکه بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است در جمعه خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند بسکوت نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است و ازینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع ست اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافیست و تکلم عبث ست + متفق علیه + و ازینجا معلوم میشود که انصات واجبست و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجبست نزد اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست و نزد بعض مستحبست و امام شافعی از ایشانست و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول ست و همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریبست انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراهت اند و بعض تجویز کرده اند در ان انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام ست اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باکی نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر حرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بوده و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی ست که وارد شده ست در شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده اذا خرج الامام فلا صلوة و لا کلام و اقوال صحابه نیز برین ست و قول صحابی حجت ست نزد ما و واجبست تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل ست و قضای فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسیکه دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود و مختار وجوب سکوت ست و بعض گفته اند احسن آنست که مشغول گردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه ست تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که اینها فرض اند در جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذن در انها و ورود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمد نزد عطسه و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی

وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه + باید که بر نخیزاند یکی از شما برادر خود را روز جمعه پستر قصد کند و بیاید بسوی نشستگاه وی پس بنشیند در وی +

ولکن یقول افسحوا + ولیکن بگوید گشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع ست + رواه مسلم +

الفصل الثانی + عن ابی سعید و ابی هریرة + قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اغتسل یوم الجمعة + کسیکه

غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکنند و بعض گفته اند که این اشارتست باستحباب جماع درین روز از برای تخلیهٔ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر حرام و مؤید اینست روایت غسل بتشدید در حدیث آینده + ولبس من احسن ثیابه + و بپوشد از نیکترین جامه های خود ظاهر آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد و بعض گویند که مراد جامهٔ سفید ست که محبوب ترین جامه ها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم + ومس من طیب ان کان عنده + و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی + ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس + پس بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهای مردم را و پامال نکند آنرا + ثم صلی ما کتب الله له + پس نماز بگزارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل و سنت + ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته + پس خاموش شود و گوش دارد وقتیکه بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود + کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها + باشند این اعمال پوشنده مر گناهانرا که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود + رواه ابو داود + وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی ست نزول کرد شام را و مرد در وی روایت کرد از آنحضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة + بتشدید و تخفیف هر دو در روایتست و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل بر بعث مرأة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او + واغتسل + یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن سر است بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن تکلفی ست و باغتسال شستن تمام بدن و بکر + بتشدید + وابتکر + و بیاید نماز را در اول وقت و ادراک کند اول خطبه را یا تکرار برای تاکید بعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از برامدن بچیزی و گفته اند بکر بمعنی رغبت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعض گفته اند بکر یعنی دیگر مر رجال را و باعث شد بر بامداد بیرون آمدن + ومشی ولم یرکب + و پیاده رفت و سوار نشد + ودنا من الامام + و نزدیک شد از امام بی تخطی رقاب + فاستمع + پس شنید خطبه را + ولم یلغ + و لغو نکرد و سخن لایعنی نگفت یعنی انصات کرد + کان له بکل خطوة عمل سنة + باشد او را بهر گام ثواب عبادت یکساله + اجر صیامها وقیامها + پاداش روزهٔ یکساله و نماز شب یکساله یعنی اینچنین عمل که صیام دهر و قیام لیل ست و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است با این شرائط که مذکور شد و در در آمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتابت حسنه و محو سیئه است اما در جمعه بهر گام اجر و ثواب یکساله قیام لیل و صیام نهار ست و در کتاب سفر السعادت خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است بازیادهٔ تیماها دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید + رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة + وعن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة + نیست باکی بر یکی از شما و نقصی اگر بیابد و میسر گردد که بگیرد و بسازد دو جامه برای روز جمعه + سوی ثوبی مهنته + ورای دو جامهٔ خدمت خود و مهنة بفتح میم و کسر آن و سکون ها بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامه است که میباشد بروی همیشه در خانه که با آن خدمت خانه و کارهای آن میکنند و درین دلیل ست بر آنکه اگر بهمی چیز زائد بر حاجت بگیرد برای غرضی صحیح باکی نیست و منافی و مخل زهد نبود و آنحضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی + رواه ابو داود وابن ماجة ورواه مالک عن یحیی ابن سعید + روایت کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی + وعن سمرة بن جندب + بفتح سین و ضم میم و جندب

بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهورست وکثیر الحدیث است روایت میکنند ازوی حسن وابن سیرین مات بالبصرۃ سنۃ تسع وخمسین وقیل سنۃ ستین ووالی بود برآن از جانب معاویہ + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احضروا الذکر + حاضر شوید ذکر را یعنی خطبہ را + وادنوا من الامام + ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول ونزدیک آن + فان الرجل لا یزال یتباعد حتی یؤخر فی الجنۃ وان دخلها + زیرا کہ مرد همیشہ دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکہ پس افگندہ میشود در بهشت از اعالی درجات اگرچہ در آید بهشت را + رواہ ابو داؤد + ودرین تحریض وترغیب است بر طلب اعالی امور وزجر است از سکون وآرام بادنی آن + بیت همت بلند دار کہ نزد خدا وخلق + باشد بقدر همت تو اعتبار تو + تراز کنگرۂ عرش میزنند صفیر + ندانمت کہ درین دامگہ چہ افتاد است + وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیہ اینچنین واقع شدہ است در نسخ مشکوٰۃ وصواب آنست کہ گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا کہ معاذ صحابی است وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیہ درست نباشد اما سهل بن معاذ تابعی ست روایت از پدر خود دارد وگفتہ اند کہ سهل بن معاذ لین الحدیث است واحادیث او حسان اند در فضائل ورغائب + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعۃ اتخذ جسرا الی جهنم + کسیکہ میگذرد بر گردنهای مردم روز جمعہ گرفتہ میشود آنکس پل بسوی دوزخ ودرین مجازات بمثل است چنانکہ وی مردم را گذرگاہ خود گرفت او را نیز گذرگاہ مردم ساختند واتخذ بلفظ معلوم ومجهول هر دو روایت است ومعنی مجهول ظاهرتر است اگرچہ روایت معلوم قوی تر است + رواہ الترمذی وقال هذا حدیث غریب + وعن معاذ بن انس + ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نهی عن الحبوۃ یوم الجمعۃ والامام یخطب + نهی کرد آنحضرت از احتبا روز جمعہ وحال آنکہ امام خطبہ میخواند واحتبا نوعی از جلوس است وآن جمع کردن پشت وساقهاست بسوی شکم بدست یا بجامہ یعنی متکا زدہ نشستن چنانکہ عادت عرب است والآن در اهل حرمین متعارف است وحبوہ بفتح حا وضم وکسر نیز آمدہ اسم است از ان وآنحضرت نیز باین جلسہ در حرم پیش کعبہ نشستہ است ولیکن در وقت خطبہ از ان نهی فرمودہ زیرا کہ خواب می آرد واز استماع خطبہ باز میدارد یا نقض وضو میکند + رواہ الترمذی وابو داؤد + وعن ابن عمر + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعۃ فلیتحول من مجلسہ ذلک + چون پنکی زند یکی از شما روز جمعہ پس باید کہ بگردد وبرخیزد از نشستگاہ خود کہ در آنجا نشستہ است وبنشیند بجای دیگر برای دفع غلبۂ خواب + رواہ الترمذی + الفصل الثالث + عن نافع + قال سمعت ابن عمر یقول + روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را کہ میگفت + نهی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعدہ ویجلس فیہ + نهی کرد آنحضرت از برخیزانیدن مرد مردی دیگر را از جای نشست ونشستن در جای وی + قیل لنافع فی الجمعۃ + گفتہ شد مر نافع را این نهی روز جمعہ است چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است + قال فی الجمعۃ وغیرها + گفت نافع نهی کردہ است از ان در جمعہ وغیر جمعہ چہ موجب نهی ایذاست تخصیص بجمعہ ندارد + متفق علیہ + وعن عبد اللہ بن عمرو + قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحضر الجمعۃ ثلثۃ نفر + حاضر میشود جمعہ را سہ مرد + فرجل حضرها یلغو + پس مردیست کہ حاضر میشود جمعہ را بلغو یعنی بسخن لایعنی وکلام باطل وآنچہ در حکم آنست + فذلک حظہ منها + پس آن لغو نصیب اوست از جمعہ واز ثواب جمعہ واز کمال آن محروم است + ورجل حضرها بدعاء + ومردی دیگرست کہ حاضر میشود جمعہ را بدعا وسوال مطالب ومقاصد از درگاہ حق + فهو رجل دعا اللہ ان شاء اعطاہ وان شاء منعہ + پس آن مردیست کہ دعا کردہ است خدا را سبحانہ اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را واگر خواهد منع میکند ونمیدهد پس امر او متردد است میان رد وقبول + ورجل حضرها بانصات وسکوت + ومردیست حاضر شدہ جمعہ را باستماع خاموشی + ولم یتخط رقبۃ مسلم + ولم یؤذ

احدا

نکرده است گردن مسلمانی را + ولم یوذ احدا + و ایذا نکرده است هیچ یکی را بتخطی و اقامت از جای آن + فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها و زیادة ثلثة ایام
پس این جمعه با این خصال کفارتست از این جمعه تا جمعه که متصل است و با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که مکفر از این جمعه
تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر است فافهم + و ذلک بان الله یقول +
و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز بسبب آنست که خدای تعالی میگوید + من جاء بالحسنة فله عشر امثالها + کسیکه بیارد نیکی پس مر اوراست
ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن خود مکروه است
یا حرام پس منع در وی غالب است پس در اول بد کار است جزا و دوم متردد است در نیکی و بدی مر سوم طالب رضای حق است و منقطع است از
ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقیناً و احتمال دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم + رواه ابوداود +
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا + کسیکه سخن کند و حال آنکه
امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت
در تحصیل آن + والذی یقول له انصت لیس له جمعة + و آن کسیکه میگوید مر او را انصت و امر میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت
وجود لغو و ارتکاب منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره گذشت + رواه احمد + وعن عبید بن السباق + بفتح سین و تشدید با + مرسلا +
روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق ارسال + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع + گفت آنحضرت
در جمعه از جمعه ها + یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا + ای گروه مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و
اجتماع و سرور + فاغتسلوا + پس غسل برآرید + ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه + و کسیکه باشد نزد وی بوی خوش پس
زیان ندارد او را که مساس کند از آن و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم نکند که طیب عادت زنان است مرد را نشاید
استعمال آن کرد کذا قیل + وعلیکم بالسواک + و بر شما باد که مسواک کنید درین روز + رواه مالک و رواه ابن ماجة عنه وهو عن
ابن عباس متصلا + روایت کرد این حدیث را مالک از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس این مرسلی است که معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعاً + وعن البراء قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة + حق و ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه + ولیمس احدهم من طیب
اهله + و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجه خود و این را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارتست بآنکه اگر خود ندارد
از زن بطلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و تواند که تمام اهل بیت مراد باشند + فان لم یجد فالماء له طیب + پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی
طیبست که سبب نظافت است و میبرد بوی بد را + رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن + باب الخطبة والصلوة + خطبه بضم مصدر است
اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه
شرطست در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید از جهت قول
حق تعالی فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر که آنرا خطبه نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد

لیکن با تواتر از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر مسمی بخطبه است و مواظبت بران است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکند و صاحبین میگویند که لابدست از ذکر طویل که آنرا خطبه میگویند در عرف و تسبیحه و تحمیده را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخواند دو خطبه و از امیر المومنین عثمان بن عفان آورده اند که چون بخطبه ایستاد گفت الحمد لله دیگر بسته شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود بر خاست و بر منبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابوبکر و عمر رض برای این مقام را مقالی مهیا میساختند و شما بامام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که بیاید شما را خطبه ها بعد خطبه ها و بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم

**الفصل الاول** عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس + بود آنحضرت که میگزارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آنست که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرده است او را درین قول + رواه البخاری +

وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة + روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر کسیکه وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه او است سنه احدی وتسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و ازهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین است و این حدیث فی الجملة تائید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه و تبکیر بدان است تا اول وقت بدان برسند + متفق علیه +

وعن انس + قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة + بود آنحضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میکرد + یعنی الجمعة + میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث در نماز جمعه وارد شده است و الا حکم ظهر نیز همین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت + رواه البخاری +

وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین وقیل ست و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول + قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله + گفت بود اذان روز جمعه اول وی وقتیکه می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر فلما کان عثمان وکثر الناس + پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم + زاد النداء الثالث علی الزوراء + زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جای بلند است در بازار مدینه نزدیک مسجد شریف + رواه البخاری + بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المومنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود

و در زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمت تشریف حاضر میبودند استحسان نمودند که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشتابند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلافست فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که اوست اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند صحیح آنست که همین معتبرست زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول ست باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی ست و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیهٔ اقامت باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان ست و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان امیر المومنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المومنین عثمان استمرار یافته ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث ست که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد ازان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی ست که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد ازوی که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بران اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که از کی باز حادث شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلاة الصلوة سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافیست و عن جابر ابن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما + بود مر آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آنمقدار که قرار میافت هر عضوی بجای خود و بصحت رسیده است در وی دعای از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت ست نه واجب و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و ننشست + یقرأ القرآن ویذکر الناس + میخواند قرآن در خطبه ها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب + فکانت صلوته قصدا وخطبته قصدا + پس بود نماز آنحضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسیار دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید + رواه مسلم +

وعن عمار + روایت ست از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید + قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه + میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی ست ازان و بعض تفسیر مئنه بمظنه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است + فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة + پس دراز گزارید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل ست و خطبه فرع ست و از جملهٔ قضایای فقهیه است که اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید جهت قصر خطبه آنست که کفایت ست در اتعاظ یک کلمه خصوصا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود ع در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست + و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و

عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد امت را بآن قولا و فعلا + فان + و در روایتی
وان + من البیان سحرا + زیراکه بدرستیکه از جمله بیان سحرست این قول مناسب ست باین معنی که گفتیم گویا این دلیل ست بر قصر خطبه یعنی خطبه
باید که بالفاظ وجیزه و قلیله داله بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و زیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لاطائل که
مذموم ست گردد و این قول هم متضمن مدح بیان ست و هم مفید ذم زیراکه بیان را تاثیر عظیم ست در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر
است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و کشاده گفتن و تفصیل کلام در دیگر ابواب
بیان و شعر بیاید انشاء الله تعالی + رواه مسلم + وعن جابر + قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب احمرت عیناه + بود آنحضرت
چون خطبه میخواند بار اسرخ میشد سرخ چشم وی + وعلا صوته + و بلند میشد آواز وی + واشتد غضبه + و سخت میگشت خشم وی بسبب آنچه
تجلی میکرد برسر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار + حتی کانه منذر جیش + و حالت آنحضرت در خطبه چنان میشد گویا
کسی که خبر دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را به نزول آن بر ایشان + یقول صبحکم و مساکم + میگوید آن منذر
جیش مر القوم را صبح کرد شمار او شام کرد شمار آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید غارت کند و دمار از روزگار
شما بر آرد + و یقول + و میگفت آنحضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت + بعثت انا والساعة کهاتین + برانگیخته شده ام و فرستاده
شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت + و یقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی + و می پیوست آنحضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که
انگشت شهادت است و انگشت میانه و معنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض
گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت ببعث وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان
بعث و ساعت است مقدار دوری ست که میان سبابه و وسطی ست یعنی وسطی از سبابه اندکی پیشتر رفته است و سبابه عقب وست اندکی پستر
همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر بمعنی اول ست زیراکه بعد میان سبابه و
وسطی ثابت است پیوسته کنند یا نکنند جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد وجود بعد و در کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم + رواه مسلم +
وعن یعلی بن امیة + بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیة نیز گویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است
اسلام آورده روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز + قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر + میخواند آنحضرت بر منبر این آیت را + ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک + و فریاد میکنند و بانگ
میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن دوزخ ست بگو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را
تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل ست شما درنگ کننده گانید
در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از برای انذار + متفق علیه +
وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله روایت است از ام هشام
که صحابیه انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورة ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها کل جمعة علی المنبر ۱۰

اذا خطب الناس + میخواند آنحضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه
خواه بود که این امرأة حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را
در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم + رواه مسلم + **وعن عمرو**
ابن حریث + بضم حای مهمله و فتح را + ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب و علیه عمامة سوداء + روایت ست از عمرو بن حریث که صحابی قرشی
است که آنحضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آنحضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و دعا به برکت کرده و
در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آنحضرت خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود + قد ارخی طرفیها بین کتفیه +
در حالیکه بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی
و کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین ست در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر ست روایة
و درایة + یوم الجمعة + این حال در روز جمعه بود + رواه مسلم **وعن جابر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یخطب +
گفت جابر گفت آنحضرت و حال آنکه وی خطبه میخواند + اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب + چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد در روز
جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند + فلیرکع رکعتین + پس باید که بگزارد دو رکعت + و لیتجوز فیهما + و باید که تخفیف کند درین دو رکعت
شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب ست اگرچه نزد خطبه باشد و همچنین نزد امام احمد و باین حدیث استدلال میکنند
بر تاکد وجوب آن که در وقت خطبه نیز بآن امر فرموده و نزد حنفیه هرگاه که تحیة المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه
بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین ست مذهب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل این حدیث
نزد ایشان آنست که مراد بخطبه ارادهٔ خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت
صلوٰة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث جابر بطرق متعدده آمده که مردی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت
آنحضرت آیا نماز کرده یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در انها و تاویل کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع
صلوٰة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گویند این قضیه پیش از ان بود که آنحضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این
نه در خطبه جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث با احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آنحضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده
آنمرد از نماز و واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مرا و را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آنحضرت امساک
کرد از خطبه تا فارغ گشت آنمرد از نماز و سخن درینجا بسیار ست جمله از ان در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری ست فلینظر ثم + رواه مسلم +
**وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوٰة مع الامام فقد ادرک الصلوٰة + کسیکه دریافت یک رکعت
را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام ست شامل جمیع صلوٰة تخصیص بجمعه ندارد و لیکن ایشان تقیید کرده اند آنرا بجمعه
بقرینه حدیث آینده در آخر باب + متفق علیه + و در هدایه گفته است کسیکه دریافت امام را در جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی
جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا + هرچه دریابید یعنی با امام بگزارید آنچه فوت شد قضا کنید آنرا و اگر دریافت

امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بر دو رکعت جمعه نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بر دو رکعت جمعه را
و اگر دریافت اقل آنرا بنا کند بر چهار رکعت ظهر را انتهی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک اوست در رکوع نه بعد از برداشتن سر از ان و شیخ ابن الهمام گفته
که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور ست و انچه روایت کرده شده است که کسیکه دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بگزارد
چهار رکعت ثابت نشده + الفصل الثانی + عن ابن عمر + قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس
اذا صعد المنبر حتی یفرغ + بود آنحضرت خطبه میخواند دو خطبه بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد + اراه المؤذن این قول
راوی ابن عمر است که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن + ثم یقوم
پس بر می خاست + فیخطب + پس خطبه میخواند + ثم یجلس پس می نشست + ولا یتکلم + و تکلم نمیکرد نه به دعا و نه بغیر آن + ثم یقوم پس
می ایستاد + فیخطب + پس خطبه میخواند خطبه دوم را + رواه ابو داود + وعن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا + بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم
متوجه بجانب امام بنشینند و خطبه را استماع نمایند و ازینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت به قبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند
نیز درست ست و لیکن انچه ذکر کردیم نیز مطلب صحیح ست + رواه الترمذی و قال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد بن الفضل + روایت
کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی ست که نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث محمد بن فضل + وهو ضعیف ذاهب الحدیث + و وی ضعیف ست
رونده است حدیث وی کنایت ست از سوء حفظ وی + الفصل الثالث + عن جابر بن سمرة و وی و پدر وی هر دو صحابی اند
و وی خواهرزاده سعد ابن ابی وقاص ست و مادر وی خاله دختر ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم +
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما + بود آنحضرت که خطبه میخواند ایستاده پس بر می نشست پس بر
می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده + فمن نبأك انه كان یخطب جالسا فقد كذب + پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس
بتحقیق دروغ میگوید + فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة + پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز
انچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک به پانصد جمعه چه اول جمعه که گزارد
بعد از قدوم بمدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست
با آنحضرت + رواه مسلم + وعن کعب بن عجرة + بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار ست و از اصحاب شجره است
آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عباده بن الصامت یار او بود روزی درون خانه او در آمد و بت را شکست و
بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس تفکر در رفت با خود گفت که اگر این بت فائده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن
پس باز گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه + انه دخل المسجد + روایت میکند کعب که وی در آمد مسجد را + وعبد الرحمن ابن ام الحکم +
که از بنی امیه و اتباع ایشان است + یخطب قاعدا + خطبه میخواند نشسته + فقال انظروا الی هذا الخبیث + پس گفت کعب ابن عجره نگاه کنید سوی
این پلید + یخطب قاعدا + خطبه میخواند نشسته + وقد قال الله تعالی + و حال آنکه بتحقیق گفته است خدا تعالی + واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها

وترکوک قائماً + چون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را میروند و ریز میکنند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند و برای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک دوازده
کس پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم میشود که آنحضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد
شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را که قدرت ندارد چنانکه نماز را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اول
کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود وقتی که بسیار شد پیه شکم وی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان
چون شاق شد برو ایستاده میخواند و چون مانده میشد می نشست و خاموش میبود باز برمیخاست و میخواند و معاویه خطبهٔ اولی نشسته میخواند
و خطبهٔ دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکر الشیخ + رواه مسلم + و درین
حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزیکه مداومت کرده بران پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بضرورت مبنی از خبث باطن است + وعن عمارة + بضم عین و تخفیف میم + بن رویبة + بضم را و فتح واو و سکون یا +
انه رأی بشر بن مروان علی المنبر رافعاً یدیه + روایت است از عمارة که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بردارنده بر دو دست
نزد خطبه خواندن چنانکه داب بعض جهله وعاظ و خطباست + فقال + پس گفت عمارة + قبح الله هاتین الیدین + زشت گرداند خدایتعالی
این دو دست را + لقد رأیت رسول الله + هرآئینه دیدم پیغمبر خدا را + صلی الله علیه وسلم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا + زیاده نمیکرد
آنحضرت بر آنکه اشارت میکرد بدست خود همچنین + واشار باصبعه المسبحة + و اشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه است برای نمودن صورت
اشارت کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و
تنبیه میکرد ایشانرا بر استماع و تامل در آنچه ذکر میکرد + رواه مسلم + وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة
علی المنبر قال اجلسوا + روایت است از جابر گفت هنگامیکه نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مر مردم را بنشینید گویا که مردم
به برآمدن آنحضرت بایستادند فافهم + فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد + پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود
و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع + فراه رسول الله + پس دید او را پیغمبر خدا + صلی الله علیه وسلم فقال تعال +
پس گفت آنحضرت پیش آی + یا عبدالله بن مسعود + از نهایت شفقت و مرحمت بجهت مبادرت و بامتثال و بحقیقت هر که امتثال امر کند
محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت هر که او در عشق صادق آمده است + بر سرش معشوق عاشق آمده است +
رواه ابوداود + و درین حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر یا این قبل از شروع در خطبه بود یا آنحضرت اشارت کرد و راوی از آن تعبیر کرد
بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر معروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در
وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد
می درآمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری + کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند بآن رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند + ومن فاتته الرکعتان

فليصل اربعا + وکسیکه فوت گردد او را دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت + او قال الظهر + یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر +
یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول هم در حدیث ابی هریره کلام در ینمعنی گذشت + رواه الدار قطنی +

## باب صلوة الخوف

+ صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از
شافعیه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت تعذر احراز فضیلت صلوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر
مفهوم آیه کریمه فَاِذَا کُنْتَ فِیْهِمْ نیز همین ست و مختار نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی
و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشانست و بعض گفته اند که
صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم ست که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را
و بگزارد بطائفه دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص ست بحالت سفر و نزد ما جائز ست در سفر و حضر و صلوة خوف روایت
کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر انچه مصلحت بیند امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را
اختیار کرده و امام ابو حنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثابت ست در کتب ستة و شمنی گفته که صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بوده
ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم +

## الفصل الاول

+ عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه + سالم بن عبد الله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما
و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشتگان در فضل و زهد و زندگانی درشت سلیمان بن عبد الملک او را
در کعبه دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم بن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت باد او را که او را سالم
نام کرد + قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد + گفت ابن عمر غزا کردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهریست
اعلای آن تهامه و یمن و اسفل تا عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و رواه وشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است
نه نجد یمن + فوازینا العدو + پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنانرا + فصاففنا لهم + پس صف ها بستیم ما برای جنگ دشمنان + فقام رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلی لنا + پس ایستاد آنحضرت در حالیکه نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را + فقامت طائفة معه و اقبلت طائفة علی العدو + پس ایستادند
گروهی با آنحضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان + و رکع رسول الله + و رکوع گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بمن معه + با گروهی که با وی بودند + و سجد سجدتین + و سجده کرد آنحضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت + ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل + پس
برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گزارده بودند بجای آنگروه که نگزارده بودند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو + فجاءوا + پس آمدند آن گروه +
فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة + پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع + و سجد سجدتین + و سجده کرد دو سجده + ثم سلم +
پس سلام داد آنحضرت + فقام کل واحد منهم + پس ایستاد هر یکی از قوم + فرکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین + پس رکوع کرد برای خود
یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گزاردند برای
خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن فتدبر پوشیده نماند که سبیل نیست با آنکه

وما

هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حرب و تفویت مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بگزارد
پس گفت اشهب که صاحب مالک ست طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم ست از کثرت مخالفت و حدیث آینده بر آن دلالت دارد و امام
ابو حنیفه گفت طائفه اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم ست از ابن عمر + وروی نافع نحوه + و روایت کرد نافع
از ابن عمر مانند آن + وزاد + و زیاده کرده است نافع این را که + فان کان خوف هو اشد من ذلک + پس اگر یافته شود ترس از دشمنان
که آن سخت تر ست از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور + صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم + بگزارند پیاده ایستاده بر
پایهای خود اگر توانند پیاده ایستاده + او رکبانا + یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده شد + مستقبلی القبلة + روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن
باشد استقبال + او غیر مستقبلیها + یا بگزارند نه استقبال کنند قبله را اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز از دست ندهد
بیت برون افتم از خود به پراگندگی + نه افتم برون با تو از بندگی + لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب + سوی او می خیز و او را می طلب
قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک الا عن رسول الله + گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری + وعن یزید بن رومان + بضم را و سکون واو که تابعی ست و ثقه کثیر الحدیث + عن صالح
ابن خوات + بفتح خای معجمه و تشدید واو و تای فوقانیه نیز تابعی ثقه است عزیز الحدیث و خوات صحابی ست جلیل اول مشاهد او احد ست
عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف + صالح روایت میکند از کسیکه نماز گزارده است با آنحضرت
در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آنحضرت کفار را
و گزارد این نماز را و بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان را پا برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان
پای افتاده پس جامه پاره ها بر پاها پیچیده بودند مشهور این وجه است و بعض گویند که در آنجا کوهی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سپید و پاره او
سیاه و پاره او زرد بود در رنگ برنگ گویا رقعه هاست بر هم دوخته بعد از آن بیان صلوة آنحضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند
بقول خود + ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو + گروهی صف بستند با آنحضرت و گروهی صف بستند و ایستاده شدند در مقابله دشمنان
و وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتا + فصلی بالتی معه رکعة + پس گزارد آنحضرت با آن طائفه که با او بودند یک رکعت + ثم ثبت قائما +
پستر بر جای خود ماند آنحضرت ایستاده + واتموا لانفسهم + و تمام کردند ایشان نماز را برای خود + ثم انصرفوا + پستر نماز کرده برگشتند و برفتند + فصفوا
وجاه العدو + پس صف بستند در مقابله دشمنان + وجاءت الطائفة الاخری + و آمد طائفه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بود
فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته + پس گزارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی + ثم ثبت جالسا + پستر بر جای خود ماند آنحضرت نشسته
واتموا لانفسهم + و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود + ثم سلم بهم + پستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه واخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم + و بیرون آورده
و روایت کرده است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رض + عن صالح بن خوات عن سهل + بفتح سین و سکون ها + بن ابی حثمه +
بفتح حای مهمله و سکون مثلثه صحابی صغیر ست در سال سوم از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند اینجا پدرش را مراد داشته که خوات است و وی صحابی ست + عن النبی صلی الله علیه وسلم این وجه دیگر ست از وجوه

صلوۃ الخوف در غزوہ نجد نیز ہر یک طائفہ یک رکعت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزاردند و رکعتی دیگر تنہا و لیکن در وقت صلوۃ آنحضرت قضای آن بعد
اتمام صلوۃ وی صلی اللہ علیہ وسلم و باین اخذ کردہ اند مالک و شافعی وعن جابر قال اقبلنا مع رسول اللہ + پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع + تا آنکہ بودیم بذات رقاع + قال کنا اذا اتینا علی شجرۃ ظلیلۃ + گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر
درخت سایہ دار کہ خوب باشد سایۂ او + ترکنا ہا لرسول اللہ + میگذاشتیم ما آن درخت سایہ دار را برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم + تا استراحت
کند و از آفتاب نخورد + فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول اللہ + پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکہ شمشیر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم معلق
بشجرۃ + آویزان بود بدرختی + فاخذ سیف النبی + پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخترطہ + پس برکشید آن مرد شمشیر را
از نیام + فقال لرسول اللہ + پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اتخافنی + آیا میترسی از من + قال لا + گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نمیترسم + قال فمن یمنعک منی + گفت آن مرد پس کہ باز میدارد ترا از من + قال اللہ یمنعنی منک + گفت آنحضرت خدا باز میدارد مرا از تو
قال + گفت جابر + فتہددہ اصحاب رسول اللہ + پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فغمد السیف وعلقہ + پس گردانید
شمشیر را در نیام و آویخت او را بران درخت چنانچہ بود + قال فنودی بالصلوۃ + گفت جابر پس آواز دادہ شد و اذان گفتہ شد برای نماز +
فصلی بطائفۃ رکعتین + پس گزارد بیک طائفہ دو رکعت + ثم تاخروا + پستر پس رفتند این طائفہ + وصلی بالطائفۃ الاخری رکعتین + و گزارد
آنحضرت بطائفہ دیگر دو رکعت + قال فکانت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع رکعات + گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چہار رکعت
وللقوم رکعتان + و مر قوم ہر کدام را دو رکعت + متفق علیہ و اختلاف کردہ اند در توجیہ گزاردن آنحضرت چہار رکعت را پس بعض گفتہ اند کہ قصر
رخصت ست چنانکہ مذہب بعض ائمہ است و درینجا چہار رکعت گزارد لیکن این سخن مخالف ست بانچہ ذکر کردہ اند بعض محققین کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در سفر چہار رکعت نگزاردہ واللہ اعلم و بعض گفتہ اند کہ این از خصائص صلوۃ الخوف ست تا ہر طائفہ پس آنحضرت
تمام نماز بگزارند و شاید کہ این اتفاق شدہ باشد در یک وقت نہ در اوقات دیگر و بعض گفتہ اند این از جہت تکرار صلوۃ است چنانکہ شافعیہ بدان
قائل اند و صحیح ست اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعض گفتہ اند کہ این صلوۃ درینحالت در حضر بود و اقتصار قوم بدو رکعت از خصائص
ضرورت خوف بود و در روایتی مر ابی داؤد و نسائی را آمدہ است کہ آنحضرت در بعض احیان با ہر طائفہ یک رکعت میگزارد و قوم اکتفا
بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد کہ حالت خوف خواص دارد کہ در غیر آن نیست واللہ اعلم وعنہ قال صلی بنا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الخوف فصففنا خلفہ صفین + و ہم از جابر روایت ست گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی
دو صف پس و پیش + والعدو بیننا وبین القبلۃ + و دشمنان میان ما و میان قبلہ بودند فائدہ این قید معلوم خواہد شد + فکبر النبی + پس تکبیر برآورد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم وکبرنا + و تکبیر برآوردیم ما نیز + جمیعا + ہمہ یعنی ہر دو صف + ثم رکع ورکعنا جمیعا + پستر رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما ہمہ + ثم رفع راسہ
من الرکوع ورفعنا جمیعا + پستر برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز ہمہ تا اینجا آنحضرت و ما ہم موافق بودیم + ثم انحدر بالسجود والصف
الذی یلیہ + پستر فرو رفت بہ نشیب آنحضرت برای سجدہ و صف پیشین کہ متصل بود او را + وقام الصف المؤخر فی نحر العدو + و ایستادہ ماند
صف پایان در مقابلہ دشمنان و در برابر ایشان + فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السجود وقام الصف الذی یلیہ + پس ہرگاہ کہ تمام

کرد آنحضرت صلعم سجده را و ایستاده صفی کہ متصل بود بآنحضرت یعنی سر برداشتند از سجده + انحدر الصف المؤخر بالسجود + پایان رفتند صف
پسین برای سجده + ثم قاموا + پستر برخاستند از سجده + ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم + پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف
پیشین + ثم ركع النبي صلى الله عليه وسلم وركعنا جميعا + پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم باہمہ + ثم رفع رأسه من
الركوع ورفعنا جميعا + پستر برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم با نیز ہمہ + ثم انحدر بالسجود والصف الذي
يليه الذي كان مؤخرا في الركعة الأولى + پستر انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی کہ متصل بود آنحضرت را آن صفی کہ مؤخر بود در رکعت
اولی + وقام الصف المؤخر في نحو العدو + و ایستاده ماند صف پسین در مقابلہ دشمنان + فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود
والصف الذي يليه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبي صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعا + پستر سلام داد آنحضرت صلعم و سلام
دادیم باہمہ + رواه مسلم + این طریق دیگر ست مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاہداشت از عدو و چون عدو اینجا در
مقابل بود بجانب قبلہ ہمہ یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع ہمہ اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفہ ایستاده ماند و دیگری
بسجده رفت چنانچہ تقریر یافت و چون عدو بجانب دیگر غیر قبلہ بود احتیاج بفرستادن جماعة بآنطرف نشد

## الفصل الثاني +

عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي بالناس صلوة الظهر في الخوف ببطن نخل فصلى بطائفة ركعتين ثم سلم + گفت جابر
بود آنحضرت صلعم کہ میگزارد نماز ظہر در حالت خوف ببطن نخل کہ نام موضعی ست میان مکہ و طائف پس بگزارد بطائفہ دو رکعت
پستر سلام میداد + ثم جاء طائفة اخرى فصلى بهم ركعتين ثم سلم + پستر آمد طائفۂ دیگر پس بگزارد با ایشان هم دو رکعت پستر سلام داد
رواه في شرح السنة + درین صورت سلام بہر دو طائفہ جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکہ
در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت چنانکہ مولف آورده و در سفر السعادت میگوید کہ آنحضرت
توقف کرد در تشہد تا آنکہ گزارد طائفۂ دوم پس سلام داد آنحضرت صلعم و قوم باتفاق

## الفصل الثالث +

عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم نزل بين ضجنان + بفتح ضاد معجمہ و سکون جیم و نونین نام موضعی یا کوہی ست قریب مکہ + وعسفان + بضم عین مہملہ و سکون سین نام جای مشہور
ست بر دو مرحلہ از مکہ شرفہا اللہ + فقال المشركون لهؤلاء صلوة هي احب اليهم من آبائهم وابنائهم + پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آنحضرت و صحابہ او را
نمازیست کہ وی محبوب ست بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من بناتهم واموالهم + وهي العصر + و آن نماز کہ محبوب ست ایشان را نزدیک
نماز عصر ست + فاجمعوا + بفتح ہمزه و سکون جیم و کسر میم + امركم + پس اجماع کنید در امر خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید + فتميلوا عليهم ميلة واحدة
پس حملہ کنید بر ایشان یک حملہ کردن یکبارگی بر ایشان بریزید ہلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند + وان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه وسلم
فامره ان يقسم اصحابه شطرين + و بدرستیکہ جبرئیل آمد نزد آنحضرت صلعم پس بیاموخت تدبیر دفع شر مشرکان امر کرد آنحضرت را کہ قسمت کند یاران خود را دو
طائفہ + فيصلي بهم + پس نماز بگزارد بیک طائفہ + وتقوم طائفة اخرى ورائهم + و بایستد طائفۂ دیگر پس ایشان یعنی پیش ایشان یعنی در جای
مقابل دشمن و مر ایشان را یعنی پس پشت ایشان هر دو آید + وليأخذوا حذرهم واسلحتهم + و باید کہ بگیرند پرہیز خود را یعنی چیزی کہ بدان پرہیز و حذر از کشتہ شدن کنند و سلاحہای
خود را الحذر بکسر حای مہملہ و سکون ذال پرہیز کردن و سلاح بکسر سین آلہ حرب + فتكون لهم ركعة + پس باشد مر قوم را یک رکعت + ولرسول الله صلى

علیه و سلم رکعتان + و مراد آنحضرت را دو رکعت مراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعضی بظاهر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت و الله اعلم + رواه الترمذی و النسائی +

## باب صلوة العیدین

گفته اند عید را بجهت آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق ست بر همه مواسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردند بعضی قید دیگر را گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام ست و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان حج ست چنانکه وارد شده ست الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کرد شکر نعمت هر طاعت عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لأزیدنکم و اما زکوة هر گاه که ادای آنرا وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آنرا عیدی مناسب آن کذا قالوا و بعضی گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاؤل شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع ست یعنی بازگردد و بیاید و صلوة عیدین فرض ست بر قول امام ابو حنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب ست و تسمیه او بسنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت ست و نزد شافعی نفل ست و گردانیده اند ورا افضل نوافل و در قولی سنت مؤکده ست و مالک گفته ست که سنت واجبه ست و شاید که وجوب بمعنی تاکید ست و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه مذهب ابو حنیفه ست و صحیح نزد وی فرض کفایت ست مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابو حنیفه نیز همچنین آمده و الله اعلم +

## الفصل الاول

+ عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یخرج یوم الفطر و الاضحی الی المصلی + بود آنحضرت که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهورست در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارند و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجرهٔ شریف تا آنجا هزار قدم ست و نماز عید در مسجد شریف میگزارند + فاول شیء یبدأ به الصلوة + پس نخست چیزیکه آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد + ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس + پس تر برمیگشت از نماز پس می ایستاد در روبروی مردم بی آنکه بر منبر بایستد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود + و الناس جلوس علی صفوفهم + و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای خود + فیعظهم و یوصیهم و یأمرهم + پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشانرا بخیر و امر میکرد ایشانرا این معانی نزدیک بهم اند بطریق تاکید تقریر کرده شد و طیبی گفته است یعظهم یعنی اندرز میکرد و تخویف مینمود و یوصیهم یعنی در حق غیر تا ناصح و خیر خواه مردم باشند و یأمرهم یعنی امر میکرد ایشانرا بحلال و نهی میکرد از حرام + و ان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه + و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا + او یأمر بشیء امر به + یا اگر میخواست که بفرماید کاری را امر میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص ست شامل قطع بعث و غیر آن + ثم ینصرف + پس تر برمیگشت از وعظ و توصیت و غیر آن بسوی خانه + متفق علیه + و عن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم العیدین غیر مرة و لا مرتین بغیر اذان و لا اقامة + گفت جابر گزاردم با آنحضرت هر دو عید نه یکبار و نه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برای نماز عید اذان و اقامت نبود چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد + رواه مسلم + و زیاده کرده ست در روایتی و لا الصلوة جامعة یعنی و این هم نبود که گویند الصلوة جامعة + و عن ابن عمر رض قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر رض یصلون العیدین قبل الخطبة + میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه و تخصیص ابو بکر و عمر از برای

تاکید سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابو بکر و عمر است
رضی الله عنهما و میگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را و برسند بآن و تمام
کلام درین بیاید + متفق علیه + وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید + و پرسیده شد ابن عباس را
آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را + قال نعم + گفت ابن عباس آری حاضر شده ام + خرج رسول الله + بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فصلی ثم خطب + پس بگزارد نماز عید را پس خطبه خواند + ولم یذکر اذانا ولا اقامة + و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نه اقامت را + ثم اتی
النساء فوعظهن و ذکرهن بعد از آن آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا
احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب + وامرهن بالصدقة + و امر کرد زنانرا بتصدق کردن + فرأیتهن یهوین الی آذانهن و حلوقهن +
پس دیدم زنانرا که دراز میکردند دستها خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور + یدفعن الی بلال +
می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی + یهوین بضم یا و فتح آن هر دو روایت است + ثم ارتفع هو و بلال الی بیته + پس رفت و شتابی کرد
آنحضرت و بلال بسوی خانه آنحضرت فی الصراح رفع شتابی و مبالغه کردن ستور در رفتن + متفق علیه + وعن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین + روایت میکند ابن عباس که آنحضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت + لم یصل قبلها ولا بعدها
نگزارد آنحضرت پیش از آن هیچ رکعت و نه بعد از آن + متفق علیه + این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست
ترمذی گفته است که درین باب حدیثها از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن
صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز عیدین و
پیش از آن و قول اول اصح است و زهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علما که ذکر کرده باشد از سلف این امت که گزارده باشد پیش از نماز عید
و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نگزارده با کمال حرص وی بر نماز پس بعض گفته اند
که کراهت در مصلی است خاصة و بعض گفته اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آنحضرت نگزارده انتهی و در بعض شروح هدایه گفته که اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش از
خروج بمصلی مکروه نیست و در فتح الباری گفته کوفیان میگویند که بگزارد بعد از آن و نه پیش از آن و بصریان میگویند بگزارد پیش از آن نه بعد از آن
و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس و باول قائل است اوزاعی و ثوری و حنفیه و بثانی قائل است حسن بصری و جماعت و بثالث زهری و ابن جریج
و احمد و شافعی و جماعه از سلف گفته اند کراهت نیست در نماز نه قبل و نه بعد و بعد از آن اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود
یا نه و ظاهر مذهب آنست که چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت ساخته نشده است بودن وی عبادت مگر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود
آن شرائط بمنفرد کذا فی الهدایة و در بعض شروح مذکور است که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سایر ایام گزارده میشود و نقل کرده از
محیط و قاضیخان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز را و اگر خواهد بگزارد
و بر گردد و افضل آنست که چهار رکعت بگزارد تا ثواب حاصل گردد او را نماز ضحی و همچنین است مذهب احمد + وعن ام عطیة
قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین + ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نساء است همراه آنحضرت غزا ها کرده

بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است
و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند
و پوشیده نماند که اگر قصد این میبود مکرر نمیکرد آنرا زیرا که برین تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق
در رجوع و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه داناترست باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول
خلق قاصرست از ادراک آن و احاطه بدان ۔ وعن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان
نصلی ثم نرجع فننحر + روایت است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه
آغاز کنیم بوی درین روز ما که این روزست که نماز کنیم پستر باز گردیم پس نحر کنیم + فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت
سنت مارا + ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله + وکسیکه ذبح کرد پیش از آنکه نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب
کرده است از برای اهل خانه خود + لیس من النسک فی شیء + نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک
عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع نسک بفتح سین و کسر آن بجا قربان + متفق علیه + وعن جندب بن عبد الله البجلی + بفتح با موحده
و جیم صحابی ست و اورا جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین + قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکانها اخری + کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را + ومن لم
حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله + وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است
از عبادت + متفق علیه + وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه + کسیکه ذبح میکند پیش از
نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی ست که برای خود حاصل کرده و برای خدا نیست و داخل عبادت نه + ومن ذبح بعد الصلوة + وکسیکه
ذبح کرد بعد از نماز + فقد تم نسکه واصاب سنة المسلمین + پس بتحقیق تمام شد عبادت او و دریافت سنت و طریق مسلمانانرا + متفق علیه + وعن
ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی + بود آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی + ذبح در گاو و گوسپند است
و صورت آن معلوم ست و نحر مخصوص بشترست و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پا پیش او میزنند تا خون از وی برود
بر زمین میافتد و ذبح در شتر نیز جائزست اما نحر افضل ست در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است + رواه البخاری

الفصل الثانی + عن انس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما + قدوم آورد آنحضرت مدینه را و
هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران و در روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود و بعض گفته اند که این دو
روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول با آنکه نیروز و مهرجان از عادات فرس و خصائص ایشان است والله اعلم
فقال + پس گفت آنحضرت صلعم + ما هذان الیومان + چه چیز ست این دو روز که شما مقید آیید بانها و بازی میکنید دران + قالوا
کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة + گفتند چیزی نیست کرا ما حقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما
بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت مینمایند

که از امور جاهلیت است محل تعبد وجد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم + فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی ویوم الفطر + بتحقیق بدل گردانیده است شما را خدای تعالی بآن دو روز که شما
داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز آن دو روز که بدل گردانیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر می فرماید که
عید حقیقی و فرح و سرور مر مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو ولعب با اشارت خفی بجواز چیزی از آن در روز عیدین
از انچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و مراسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن
تا آنکه بعضی از علما براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرائع و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری فافهم + رواه ابو داود
وعن بریدة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم + روایت است از بریده اسلمی که صحابی مشهور است و احوال او
در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی + ولا یطعم یوم الاضحی
حتی یصلی + ونمیخورد روز عید اضحی تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم
دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هرچه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی
سیر میخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوصیت
بهر یک و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمدن و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزارد و ذبح کرده
تصدق نمود و بخورد + رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی + وعن کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده + روایت است از کثیر بن عبد الله
از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی است وکثیر ضعیف الحدیث است و بعض گفته اند لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن او
کرده اند + ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة وفی الآخرة خمسا قبل القراءة + که آنحضرت تکبیر گفت در نماز
عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرات و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرات + رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی +
وعن جعفر بن محمد مرسلا + روایتیست از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال + ان النبی صلی الله
علیه وسلم وابا بکر وعمر کبروا فی العیدین والاستسقاء سبعا وخمسا که آنحضرت و ابوبکر رض و عمر رض تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت
تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه + وصلوا قبل الخطبة + ونماز گزاردند پیش از خطبه + وجهروا بالقراءة + وبلند خواندند قرات را +
رواه الشافعی + وعن سعید بن العاص + روایتیست از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود و جامع میان سخاوت و فصاحت
و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عکة العسل لقب او ست
ولادت او در سال هجرت است و بعض گفته اند بعد از و پیش از بدر + قال سألت ابا موسی وحذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یکبر فی الاضحی والفطر + گفت پرسیدم ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان را چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر فقال
ابو موسی + پس گفت ابو موسی + کان یکبر اربعا + بود آنحضرت که میگفت چهار تکبیر + تکبیرة علی الجنائز + مانند تکبیر گفتن او بر جنازه ها +
فقال حذیفة صدق + پس گفت حذیفه راست گفت ابو موسی + رواه ابو داود + بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف آمده و از این جهت مختلف

آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر ست در رکعت اولی و پنج ست در رکعت ثانیه لیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود تا هفت تکبیرهٔ احرام و شمار کرده نمیشود با پنج تکبیرهٔ قیام و نزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی از آن نه تکبیرهٔ احرام و نه تکبیرهٔ قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زائد بر تکبیرهٔ افتتاح و قیام این مذهب ابن مسعود ست و آنچه رفته است با آن شافعی مذهب ابن عباس و کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها بسیار ست جمله از آن در شرح مذکور ست و مشائخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ با قل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود ست پس اخذ با قل اولی باشد کذا فی الهدایة بعد از آن بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه بر ابن عباس ست و سببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام و ولاة روی زمین که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس ست و شرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین و در بلدهٔ ما حضرت دهلی عمرها الله و عصمها و اهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود ست و در نواحی آن و سائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس و الله اعلم + **وعن البراء** ان النبی صلی الله علیه وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه + روایت است از براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست شریف وی در روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان + رواه ابو داود + و در بعض کتب فقه مذکور ست که اتکا بر قوس و عصا مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شده بقهر و غلبه و محاربه تکیه کرده شود در آن بلده بسلاح و آنکه فتح کرده شده بی آن تکیه کرده شود در آن بعصا و لهذا تکیه میکنند شافعیه بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است و نزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح ست اما در مدینهٔ مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست + **وعن عطاء** ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا + روایت است از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزهٔ خود تکیه کردنی + و عنزه بفتح عین و نون و زای نیزهٔ خرد که آنحضرت را بود که خادمان می برداشتند و بدان ستره میکرد چنانکه در احادیث آمده است + رواه الشافعی + **وعن جابر** قال شهدت الصلوة مع النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان و لا اقامة + گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس نماز کرد نماز پیش از خطبه بی اذان و اقامت + فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال + پس هر گاه که تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی بر خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله و اثنی علیه + پس حمد گفت خدا را و ستائش کرد وی را تبارک و تعالی و تقدس + و وعظ الناس + و پند کرد مردم را و وعظ منع و زجر بتخویف + و ذکرهم + و تذکیر کرد ایشان را و یاد دهانید ثواب و عقاب آخرت را + و حثهم علی طاعته + و بر انگیخت ایشان را بر فرمانبرداری وی سبحانه و مضی الی النساء و معه بلال + و گذشت و برفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند و حال آنکه بود با وی بلال + فامرهن بتقوی الله و وعظهن و ذکرهن + پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر کرد + رواه النسائی + **وعن ابی هریرة** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره + بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار و حکم در آن در فصل اول + رواه الترمذی و الدارمی + **وعنه** انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید فی المسجد + و هم از ابی هریره روایت است که ایشان را رسید مر ایشان را بارانی در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین

عبارت آنست کہ نماز اعیاد در جبانہ افضل ست از نماز در مسجد مگر بعذری و الآن جاری شدہ ست عادت اہل مدینہ طیبہ و ہمچنین مکہ معظمہ
بنماز گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف + رواہ ابو داود و ابن ماجۃ + وعن ابی الحویرث بضم حا و فتح واو و سکون تحتانیہ و کسر را و در آخر ثای مثلثہ +
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کتب الی عمرو بن حزم وہو بنجران + ابو الحویرث کہ از تابعین ست روایت کردہ است کہ آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن
حزم بفتح حای مہملہ و سکون زای کہ صحابی انصاریست اول مشاہد وی خندق ست و وی دران زمان پانزدہ سالہ بود و عامل گردانید ورا آنحضرت
در نجران بفتح نون و سکون جیم نام شہریست بہ یمن و بود وی دران زمان ہفتدہ سالہ و کتابی نوشتہ بوی سپرد کہ در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت
عجل الاضحی شتابی کن نماز عید اضحی را + واخر الفطر + و دیر کن نماز عید فطر را + وذکر الناس + و تذکیر کن مردم را و گفتہ اند شاید کہ حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر
فطر آنست کہ ہرگاہ کہ ادا کردہ شد صدقہ فطر و خوردہ شد طعامی باقی نماند ہیچ مہمی تا تاخیر موجب کثرت جماعت خواہد شد یا آنکہ ضعفی و فتوری بصوم راہ
یافتہ است کہ مانع میشود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی کہ بعد از صلوة تصدق و اکل است پس استعجال مناسب آن باشد + رواہ الشافعی + و
عن ابی عمیر بضم عین + ابن انس عن عمومۃ لہ من اصحاب النبی + روایت است از ابی عمیر بن انس از اعمام کہ مر او را اند از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشہدون انہم راوا الہلال بالامس + بدرستیکہ سوارانی چند آمدند نزد آنحضرت در حالیکہ گواہی
میدادند آن سواران کہ ایشان دیدہ اند ہلال عید را دیروز + فامرہم ان یفطروا + پس امر کرد آنحضرت اصحاب را کہ افطار کنند + واذا اصبحوا ان
یغدوا الی مصلاہم + و امر کرد کہ چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود
و در روایت ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمدہ است کہ قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی ہمچنین آمدہ است کہ صحابہ گفتند کہ
پوشیدہ شد بر ما ہلال شوال پس خواستیم بار روزہ دار پس آمدند سواران در آخر نہار پس گواہی دادند نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ما دیدیم
ہلال را دیشب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذہب شافعی ما ہمین ست چنانچہ در ہدایہ گفتہ ست + رواہ ابو داود والنسائی +

## الفصل الثالث

عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیہ و در روایت جریج بجیم و حای مہملہ بفتح جیم و نہ بضم آن اصلا نیست و ابن جریج
نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیہ مکی قرشی مولا قریش و در اصل رومی ست یکی از اعلام ائمہ مشہور معدود و وی اول کسی ست
کہ تصنیف کرد در اسلام در قولی و گفتہ اند کہ وی ثابت تر و قوی ترست از امام مالک روایت کردند از وی ثوری و جزوی و گویند کہ
متعہ را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکۃ سنۃ خمسین و مائۃ و پدرش عبد العزیز تابعی مشہورست اما وی افقہ و اوثق از پدر ست +
قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد اللہ قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی + گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن
عباس و از جابر گفتند این ہر دو صحابی نبود کہ اذان گفتہ شود در روز عید فطر و نہ روز عید اضحی + ثم سألتہ یعنی عطا بعد حین عن ذلک +
جریج میگوید کہ بعد از ان سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از ان مسئلہ مذکورہ + فاخبرنی + پس خبر داد مرا عطا + قال + گفت عطا +
اخبرنی جابر بن عبد اللہ ان لا اذان للصلوة یوم الفطر + خبر داد مرا جابر کہ نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد در روایت از جابر بن عبد اللہ
و ہمین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزہای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت + حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج + ہنگامیکہ بیرون آید امام برای نماز و نہ بعد از
بیرون آمدن برای خطبہ + ولا اقامۃ ولا نداء ولا شیء + و نہ بود اقامت و نہ آواز دادن چنانکہ گویند الصلوة الصلوة و مانند آن نہ بود چیزی

تاکیدست برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید + لا نداء یومئذ ولا اقامة + نبود آواز دران روز و نه اقامت + رواه مسلم + **وعن ابی سعید الخدری** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی ویوم الفطر + بود آنحضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر + فیبدأ بالصلوة + پس آغاز میکرد بنماز + فاذا صلی صلوته + پس چون میگذارد آنحضرت نماز خود را و فارغ میشد از ان + قام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم + می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود + فان کانت له حاجة ببعث ذکره للناس + پس اگر میبود آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکری بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد + او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم بها + یا میبود آنحضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار + وکان یقول + و بود آنحضرت که میگفت + تصدقوا تصدقوا تصدقوا + صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار + وکان اکثر من یتصدق النساء + و بودند بیشتر کسیکه تصدق میکرد بفرموده آنحضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان + ثم ینصرف + پستر بر میگشت آنحضرت بمنزل خود + فلم یزل کذلک + پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان + حتی کان مروان بن الحکم + تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان + فخرجت مخاصرا مروان + میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را و مخاصرت بخای معجمه دستها یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیراکه درینحالت دست یکی بر خاصره دیگری میباشد + حتی اتینا المصلی + تا آنکه آمدم من و مروان هر دو مصلی را + فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن + پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و لبن بروزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول و را در صحابه باین بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی ست و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونه مالک نقل کرده اند که اول کسیکه خطبه در مصلی خطبه بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید + فاذا مروان ینازعنی یده + پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود + کانه یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة + گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشیم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت ست + فلما رأیت ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوة + پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود + فقال لا یا ابا سعید + پس گفت مروان نزاع مکن و منبا بای ابو سعید + قد ترک ما تعلم + بتحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا بالخطبة یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتیکه دیدم و آن اینست که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمیبرند + قلت کلا والذی نفسی بیده لا تاتون بخیر مما اعلم + ابو سعید میگوید گفتم من چنین نیست سوگند بخدای که بقا و ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از انچه میدانم من + ثلث مرار + گفتم این کلمه را سه بار + ثم انصرف + پستر برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی یحتمل که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز بیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی از روی عبارت ظاهر ترست والله اعلم + رواه مسلم + بدانکه سنت در عیدین گزاردن

نماز ست پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه و عمل کرد
ابوبکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم
بود در وقتیکه امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود
بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است این
علت غیر علتیست که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت و قصد مروان اسماع خطبه بود و مردم
ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند آنرا و افراط در مدح بعض مردم و احتمال
دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا آنرا بجهت مصلحت صحیح که دید کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض
گفته اند که اول کسیکه تغییر داد معاویه بود و مروان در مدینه و زیاد به بصره که عمال وی بودند متابعت و مطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی
کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترکت محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم + **باب الاضحیة** + اضحیة بضم همزه
و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص
که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحوه است بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین ست
و ضحیه هم ازوست که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی
از ابی یوسف سنت مؤکده است مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت ست بر فقیر و در رساله ابن ابی زید
که در مذهب مالک ست گفته که وی سنت واجبه است بر کسیکه استطاعت دارد آنرا اما مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین ست یا مراد بوجوب تاکد
ست و معنی اول قریب تر ست دلیل وجوب احادیثی ست که روایت کرده است آنرا ترمذی و ابوداؤد و نسائی که روایت کرده اند از مخنف بضم میم
و فتح حای مهمله و تشدید بای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که می گفت
بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه بیابد سعت و تضحیه نکند باید که
قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة + **الفصل الاول** + **عن انس**
**قال ضحی رسول الله** + روایت است از انس گفت قربانی کرد پیغمبر خدا + **صلی الله علیه وسلم بکبشین** + بدو کبش بفتح کاف و سکون با
گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار + **املحین** + املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته اند که بیاض وی بیشتر از سواد وی باشد
و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد + **اقرنین** + شاخدار یعنی دراز شاخ و الا هر کبش شاخدار ست یا مراد سالم القرنین
است + **ذبحهما بیده** + ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود + **وسمی وکبر** + و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن
چنانکه شرط ذبح ست + **قال رایته واضعا قدمه علی صفاحهما** + گفت انس دیدم آنحضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی هر یکی از دو
وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون بمعنی پهلو و جانب روی و پهنای روی + **ویقول** + و میگفت + **بسم الله والله اکبر** + **متفق علیه** + **وعن**
**عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن** + روایت است از عائشه که آنحضرت فرمود بآوردن قچقار شاخدار + **یطأ فی سواد**

که پای سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد + ویبرک فی سواد + و میخسپد در سیاهی + یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر ست + وینظر فی سواد + و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود + فاتی به لیضحی به + پس آورده شد آنحضرت کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان + قال یا عائشة هلمی المدیة + گفت آنحضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه بتثلیث المیم ست + ثم قال اشحذیها بحجر + پس گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن و مشحذ فسان + ففعلت + عائشه میگوید پس تیز کردم + ثم اخذها + پس گرفت آنحضرت کارد را + واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه + و گرفت آنحضرت کبش را و بر پهلو خوابانید آنرا پس تر ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند + ثم قال + پس تر گفت + بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد + خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد + ومن امة محمد + و از سائر امت محمد از اینجا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز نیست چه آنحضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف ست زیرا که مراد اشتراک در ثواب ست و این فضل و کرم آنحضرت ست با امت که شریک میگرداند ایشانرا در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبینا عن امته + ثم ضحی به + پس تر طعام چاشت خورانید بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن ست بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده اینجا باین معنی ست + رواه مسلم + وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة + بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را + الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن + مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال + رواه مسلم + شرح این حدیث تفصیلی دارد آنرا موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب اربعه کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه از ذبائح و غنم دو صنف ست معز که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاومیش ست نوعی از بقر ست و جائز ست از جمیع این اقسام ثنی بتای مثلثه و همین مراد ست بمسنه که در حدیث مذکور ست و آن از ابل آنچه تمام کرده پنجسال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بر وی چهار سال و از بقر آنچه استکمال کرده دو سال را و از غنم خواه ضأن باشد یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما ست و وجه تسمیه مسنه آنست که وی می اندازد دو دندان پیش را که آنرا اثنایا گویند درین عمر و مسنه از سن ست بمعنی دندان یا بمعنی سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط ست مگر از ضأن که جذعه هم درست ست و در هدایه گفته ست که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد بر وی شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیر یکه عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی مشتبه گردد بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه و درست نیست جذعه از معز + وعن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا + روایت ست از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آنحضرت داد او را گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابه آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد + فبقی عتود + پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تای مثناة یکساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بر وی اکثر حول و در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بر وی اکثر سال + فذکره لرسول الله + پس ذکر کرد عقبه این عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و گفت

نغنم همه قسمت یافت عتود وی باقی مانده است چه حکم میشود فقال ضح به انت پس گفت آنحضرت قربانی کن بدان عتود تو وفی روایة
و در روایتی چنین آمده است که قلت گفتم یا رسول الله اصابنی جذع رسید مرا جذع یعنی از معز قال ضح به گفت آنحضرت تضحیه کن تو
بدان اگر عتود نام بزیکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر است چنانکه
در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند از هیچ یکی مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص کند بعض احکام را
به بعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی بود
آنحضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و در سابق معلوم شد که نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است
از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری وظاهر اینست که
همین جا ذکر میکرد نه آنجا وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از هفت کس که
شریک شوند در ان والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از هفت کس رواه مسلم وابو داود واللفظ له و این لفظ حدیث
ابی داود است و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث ابی داود است مناسب آنست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن
ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که
قربانی کند فلا یمس من شعره وبشره شیئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آنکس از موی خود و از پوست خود چیزی را وفی روایة فلا یاخذن
شعرا ولا یقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی و نچیند ناخن را ولا یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایتست از تقلیم و قلم هر دو بیک معنی است وفی
روایة من رای هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یاخذ من شعره ولا من اظفاره کسیکه به بیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند پس باید که
نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی که گرفتن موی و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که معنی پوست است که زیر
موی است چه معنی دارد جواب آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد شیخ در شرح میگوید تعرض
کرده اند ائمه بمعنی وی میگوید که شارح مطالع نگشت بر معنی وی پس گفت که مراد به بشره اینجا ظفر است بقرینه روایت دیگر گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن
موی و ناخن یا تشبیه است بحجاج بیت الله که محرم اند در ترک تعریف که نزد بعض مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از هر جزو حتی موی و ناخن واقع
شود و اما ذبح قبل حلق است در روز نحر بمنا و موید این معنی است که اگر مقصود تشبه بحجاج بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط
و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعة و در جامع الاصول از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار اللیثی آورده
که گفت بودیم ما در حمام نزدیک عید اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما ازین پس چون ملاقات کردم سعید
ابن المسیب را ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند
آنرا حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم هلال ذی الحجة الحدیث

وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذه الایام العشر
نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا ازین ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد

فی سبیل الله + و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود + قال + گفت آنحضرت + ولا الجهاد فی سبیل الله + و نه کارزار
کردن در راه خدا آن نیز برابر عملهای نیک نیست که درین روزها کنند اگرچه عملهای قلیل و آسان باشد + الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من
ذلک بشیء + مگر جهاد از مردیکه بیرون آید بنفس خود و پس باز نگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی اگر باین سر حد که برسد آن خیر دیگر است

و این فضل شهادتست + رواه البخاری + الفصل الثانی + عن جابر قال ذبح النبی صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین
املحین اقرنین + ذبح کرد آنحضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد + موجوئین + کوفته شده کهای
خصیتین آنها یعنی خصی اگرچه خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصان است کمی بعض اجزا
و هرگاه گوش و شاخ شکسته درست نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن
کمال است در معنی که لحم خصی طیب و الذ است و قیمت وی اعلی و اغلی است + فلما وجههما قال + پس هرگاه که روی بقبله گردانید آن دو
کبش را برای ذبح گفت + انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم حنیفا + بدرستیکه من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی
آن کسیکه بشگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم و کیش
اوست + وما انا من المشرکین + و نیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند +
ان صلوتی ونسکی + بدرستیکه نماز من و همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است + ومحیای
ومماتی + و زیستن من و مردن من + لله رب العالمین + مر خدای راست که پروردگار جهانیانست + لا شریک له + نیست هیچ انباز مر او را + وبذلک امرت
و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من + وانا من المسلمین + و من از جمله اسلام آرندگان اعراض و تسلیم کننده قضا و قدر اویم و
گاهی میگفت وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این است ام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت بامت خود بلکه اول تمامه مسلمانانم علی الاطلاق
بحسب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر گذشته است + اللهم منک + خداوندا این قربانی از عطای تو و فضل تست
ولک + و مر تراست و برای ثواب تو و رضای تو میکنیم + عن محمد وامته + قبول کن از محمد و امت وی و درینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند

وگفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح + پس ذبح کرد یعنی دو کلمه در ذبح کافیست باقی فضیلت است + رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة والدارمی و فی روایة
لاحمد وابی داود والترمذی ذبح بیده + آمده بزیادت لفظ بیده این نیز آمده که + وقال + وگفت آنحضرت + بسم الله والله اکبر اللهم هذا عنی وعمن
لم یضح من امتی + خداوندا این قربانی از من است و از کسیکه قربانی نکرده از میان امت من + وعن حنش بجای مهمله و نون مفتوحتین و
شین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المومنین علی و در احادیث وی سخن است و ابو داود میگوید ثقه است + قال رأیت علیا
یضحی بکبشین + گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش + فقلت له ما هذا + پس گفتم مر او را چیست اینکه بدو کبش قربانی

میکنی و تنها یک کبش کفایت است + فقال + پس گفت علی رضی الله عنه + ان رسول الله + بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اوصانی ان
اضحی عنه + وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی + فانا اضحی عنه + پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما چیست که آنحضرت فرموده بود
که یکباری از من تضحیه کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد وصیت آنحضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه

میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب ایشان تضحیه میکرد و ظاهر لفظ حدیث ناظر بدین معنی ست والله اعلم و ازینجا معلوم میشود
که تضحیه از میت جائز ست و بعض علما جائز نمیدارند تضحیه از میت و از ابن المبارک نقل میکنند که گفت محبوب تر نزد من آنست که تصدق کنند تضحیه و
اگر تضحیه کنند خود از وی چیزی نخورند و همه تصدق کنند رواه ابوداؤد و روی الترمذی نحوه + **وعن علی** رضی الله عنه قال امرنا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن + امر کرد مرا آنحضرت که تامل کنیم و نیک در نگریم از اضحیه چشم او و گوش او که در ان نقصانی نباشد
که بدان تضحیه نتوان کرد + وان لانضحی بمقابلة + و امر کرد ما را باآنکه تضحیه نکنیم بمقابله بفتح باآنکه بریده شده است از بالای گوش وی + ولا مدابرة
و نه تضحیه کنیم بمدابره نیز بفتح باآنکه بریده شده است از پایان گوش وی + ولا شرقاء + بفتح شین و سکون را بر وزن حمراء آنکه شگاف دارد گوش و
دراز + ولا خرقاء + و آنکه شگاف دارد گوش وی گرد + رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی و ابن ماجه و انتهت روایته + و منتهی شده است
روایت ابن ماجه + الی قوله والاذن + تا قول وی والاذن + و ان لانضحی تا آخر در حدیث وی نیست + **وعنه قال** + و هم از علی
رضی الله عنه که گفت + نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نضحی باعضب القرن والاذن + نهی کرد آنحضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ و
بشکسته شده گوش و عضب بعین مهمله و ضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن شاخ و عضباء گوسپند شاخ شکسته و اکثر استعمال عضب در شاخ ست
و گاهی در گوش نیز استعمال یابد چنانکه درین حدیث آمده است و مراد بآن قطع اذن ست + رواه ابن ماجه + **وعن البراء بن عازب** ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا + پرسیده شد آنحضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی کدام هاست
که بآن تضحیه نتوان کرد + فاشار بیده فقال اربعا + پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را + العرجاء البین
ظلعها + لنگ که پیداست لنگی او + و العوراء البین عورها + و یک چشم کور که پیداست کوری او و کل یا اکثر + والمریضة البین مرضها +
و بیمار که پیداست بیماری او چنانکه امید صحت او نماند + و العجفاء التی لاتنقی + و لاغر که مغز در استخوان ندارد تنقی بضم تا و سکون نون
و کسر قاف + رواه مالک و احمد و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی + **وعن ابی سعید** قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل + گفت ابوسعید خدری بود آنحضرت که قربانی میکرد بقچقار شاخدار قوی هیکل گوشتدار فحیل بر وزن کریم
اینجا بامعنی است و اصل معنی وی نر است قوی بر جهنده بر ماده و گفته اند که اولی ترک نری است که بسیاری جهد بر ماده و مراد اینجا
قوی و بزرگ است + ینظر فی سواد + سیاه چشم + و یاکل فی سواد + سیاه دهان + و یمشی فی سواد + سیاه پای + رواه الترمذی و ابوداؤد
و النسائی و ابن ماجه **وعن مجاشع** بضم میم و جیم و شین معجمه مکسوره + من بنی سلیم + بضم سین و فتح لام + ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منه الثنی + روایت است از مجاشع که صحابی ست و از قبیله بنی سلیم است و از مهاجرین ست
که بود آنحضرت میگفت که جذع بفتح جیم و ذال تمام میکند حق را از چیزیکه تمام میکند از آن چیز ثنی و مراد از جذع ضان است چنانکه در اول
باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند بانچه تمام شده مراد از یک سال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یکساله را گویند و یوفی بتشدید است از توفیه
رواه ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه **وعن ابی هریرة** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع من الضان + میگفت آنحضرت
نیکو اضحیه است جذع از ضان یعنی جائز ست بخلاف جذع از معز + رواه الترمذی **وعن ابن عباس** قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فحضر الاضحی

گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی + فاشترکنا فی البقرة سبعة وفی البعیر عشرة + پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس و در شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علماست وجمهور بر آنند که این منسوخ ست و گاو و شتر یک حکم دارند + رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب + و در کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم او نزد جمهور نیز همین ست که گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم + نکرد آدمی هیچ کاری روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با ضحیه نرسد اما در یوم غیر تضحیه افضل از تصدق ست هرچند گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق بثلث مستحب ست و این چنان که آفاقی را در مکه طواف افضل ست از نماز + وانه لیأتی یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها + وبدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید با شاخهای شان و موهای شان و سمهای شان و ظلف سم شگافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران میگرداند میزان را + وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض + وبدرستیکه خون هر آئینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین + فطیبوا بها نفسا + پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید و تخفیف از تطییب و طیب هر دو روایت ست معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة + نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را در آن روزها از دهه ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده محبوب تر ست از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا تضحیه که فاضلتر و محبوب تر از عملهای دیگر ست + یعدل صیام کل یوم فیها بصیام سنة + برابر ست روزه هر روز در آن روزها بروزه یکسال + وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر + و برابر ست برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف ست در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضلست از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای عشره رمضان افضلست بسبب وجود شب قدر در ان فتدبر + رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف + وگفته است ترمذی اسناد این ضعیف ست

الفصل الثالث + عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی ست کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی و او را بجلی و علقی و سلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار سال از ان عالم رفت و روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما + قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم + گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر ست با آنحضرت + فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم + پس تجاوز نکرد یا باز نگشت آنحضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته + ناگاه آنحضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود + فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی + پس گفت آنحضرت کسیکه ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز گزارد آنحضرت یا پیش از آنکه ما نماز گزاریم شک راوی ست که یصلی بیاست مجهولا او معلوما یا نصلی بنون + فلیذبح مکانها اخری + پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را + وفی روایة + و در روایتی چنین آمده + قال + گفت + صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح + نماز گزارد آنحضرت روز نحر است خطبه

خوانده بیشتر ذبح کرد * وقال * وگفت * من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله
وکسیکه ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست ست ذبح وی که بکند * متفق علیه * وعن نافع ان
ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی * قربانیها دو روز ست بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت ست در اضحیه پس
تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یازدهم و دوازدهم این مذهب ماست و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی
سه روز ست بعد از روز عید و اینکه گفته است که دلیل ست ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم
که ایشان گفته اند ایام نحر سه ست افضل آن روز نخستین ست و بیشک آنرا از حضرت شنیده گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را
در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اخذ با اقل کردیم از جهت احتیاط * رواه مالک * وقال بلغنی
عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله * وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی *
اقامت کرد آنحضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد و ظاهر ازین عبارت آنست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر ذکر کرده اند
که شرعیت اضحی در سنه ثانیه است فتدبر * رواه الترمذی * وعن زید بن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم *
گفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت * یا رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست
اصل آن * قال * گفت آنحضرت * سنة ابیکم ابراهیم * این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم ست علیه السلام * قالوا فما لنا فیها * گفتند
صحابه پس چیست ما را در آن از اجر و ثواب * یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة * گفت در مقابل هر موی نیکی ست و این در معز و بقر ست
که موی دارند * قالوا فالصوف * گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست * یا رسول الله قال بکل شعرة
من الصوف حسنة * گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است ازینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند * رواه احمد و ابن ماجة

**باب العتیرة** * عتیره بکسر عین بر وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت ست که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز
میکردند بعد از ان منسوخ شد تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را مکروه پنداشته اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریره
که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص است بصنع جاهلیت که برای
بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند تنگ نیست کار بروی و دلالت میکنند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آنرا ابوداود که
گفت مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد * انتهی * **الفصل الاول**
عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع * نیست فرع بفتح فا و را * ولا عتیرة * و نیست عتیره * قال * گفت راوی * والفرع
اول نتاج کان ینتج لهم * فرع اول ولدی که زائیده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان * کانوا یذبحونه لطواغیتهم * بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا
برای بتان خود * والعتیرة فی رجب * و عتیره آنچه ذبح میکنند در رجب * متفق علیه * این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره ست * **الفصل الثانی** * عن مخنف
بکسر میم و سکون خای معجمه و نون و فا * بن سلیم بضم سین و فتح لام صحابیست والی گردانیده بود او را امیر المومنین علی رضی الله عنه بر اصفهان و روایت
کرده است از ان حضرت حدیث در اضحیه و عتیره * قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفة فسمعته یقول * گفت بودیم ما وقوف کننده

با آنحضرت در روز عرفه پس شنیدم من آنحضرت را که میگوید ✦ یا ایها الناس ان علی کل اہل بیت فی کل عام اضحیة و عتیرة ✦ ای مردمان
بدرستیکه بر اہل خانه در ہر سال اضحیه و عتیره ہست ہل تدرون ما العتیرة ✦ آیا می دریابید که چیست عتیره ✦ ہی التی تسمونہا الرجبیة ✦
عتیره آنست که می نامید شما آنرا برجبیه بجہت ذبح او در ماه رجب ✦ رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی
ہذا حدیث غریب ضعیف الاسناد وقال ابوداؤد والعتیرة منسوخة ✦ وگفته است ابوداؤد که عتیره منسوخ ست و توربشتی در فسخ وی
سخن کرده است که خطبۂ آنحضرت بعرفه در حجة الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نہی را بعد ازان
واللہ اعلم **الفصل الثالث** ✦ عن عبد اللہ ابن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعله اللہ
ہذه الامة ✦ گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عیدی ست که گردانیده ست آنرا خدا تعالی برای این امت قال له رجل
گفت مر آنحضرت را مردی ✦ یا رسول اللہ ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی ✦ خبر ده مرا که اگر نیابیم من مگر منیحه که انثی ست ✦ افاضحی بہا ✦
آیا پس قربانی کنم بوی و منیحه بجای مہمله بروزن کریمه از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود که ناقۂ شیردار یا غنم شیردار را بمحتاجان
میدادند که بشیر وی و بپشم وی و ولد وی تا مدتی که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت بازگردانیده بدہند و از تقیید
بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند و تای او مثل تای حمامه خواہد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند یا این قید اتفاقی ست برای تاکید آورده
یعنی که انتفاع در وی بیشتر ست پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را ہم تضحیه کنم ✦ قال لا ✦ فرمود آنحضرت مکن ✦ ولکن خذ من شعرک
واظفارک ✦ ولیکن بگیر از موی خود و ناخنان خود ✦ وتقص شاربک ✦ و می بری و کوتاه میکنی بروتہای خود را ✦ وتحلق عانتک ✦ و می ستری
موی زہار خود را ✦ فذلک تمام اضحیتک عند اللہ تعالی ✦ پس آن تمام افعال قربانی تست و در حکم قربانی ست در اجر و ثواب نزدیک خدای تعالی
رواه ابوداؤد والنسائی ✦ **باب صلوة الخسوف** ✦ مشہور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس ست و رواة حدیث بعض بکاف روایت
کرده اند در ہر دو و بعض بخا در ہر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور ست درین باب مخبر ست از فعل آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم
ہمه در کسوف شمس ست جز حدیث ثانی که محتمل ست و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس
والقمر آیتان من آیات اللہ فاذا رأیتم ذلک فاذکروا اللہ و در حدیث عائشه فادعوا اللہ وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت درین دو حدیث معلوم نشده
و شیخ ابن الہمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر میگذارد ہشت رکعات در چہار سجدات و از حدیث عائشه نیز آورده
که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چہار رکعات و چہار سجدات ولیکن در اسناد این ہر دو حدیث مقال ست واللہ اعلم و مذہب ما آنکه نزد ما صلوة کسوف
شمس دو رکعت ہست بجماعت بصورت نفل در ہر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد ست و نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست ہر یکی بنفس خود تنہا
میگزارد و نزد شافعی برای ہر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در ہر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و ہمچنین نزد امام احمد و مشہور از مذہب
وی و جایز است نزد اکثر اصحاب وی تنہا نیز و بر رکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر ست که ناطق ست بانچه
مذہب ماست و حال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء و صبیان که موقف ایشان
صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الہدایة و شیخ ابن الہمام احادیث آورده بروایات

صحیحه وحسنه که مثبت مذهب حنفیه اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده اند و بعض سه و بعض چهار و بعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود است و موافق است مر روایات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشائخ ما که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده ظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد وقوع آن روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید خلاف عادت است ولیکن قول صاحب هدایه که حال کشف است مر حال را بر تقدیر تعدد تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال + الفصل الاول + عن عائشة + رضی الله عنها + قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم + گفت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آنحضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث منادیا پس برانگیخت ندا کننده و آواز دهنده را که فریاد کرد + الصلوة جامعة + پس جمع شدند مردم + فتقدم + پس پیش رفت آنحضرت برای امامت + فصلی اربع رکعات فی رکعتین + پس بگزارد آنحضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعتی دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد + واربع سجدات + چنانکه معهود است + قالت عائشة ما رکعت رکوعا قط و لا سجدت سجودا قط کان اطول منه + گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز و سجده نکردم هیچ سجده را هرگز که دراز تر باشد از این رکوع و سجود که در نماز خسوف کردم که این همه را دراز تر بود + متفق علیه + وعنها قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراءته + گفت عائشه بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحه و گویا که ثابت شده است روایت آن و الا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم + متفق علیه + وعن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه + گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آنحضرت همچنین است در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آنحضرت و نماز گزاردند مردم با وی یعنی آنحضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند بوی + فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة + پس قیام کرد آنحضرت قیام را نزدیک بر قراءة سوره بقره یعنی آنمقدار از زمان که در سوره بقره بخوانند و از اینجا بیقین معلوم نمیشود که سوره بقره خوانده باشد والله اعلم + ثم رکع رکوعا طویلا + پس رکوع کرد رکوعی را دراز و در بعض روایات آمده که مانند از قیام + ثم رفع + پس برداشت سر از رکوع + فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول + پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز آمده از این حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم + ثم رکع رکوعا طویلا + بعد از آن باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز + وهو دون الرکوع الاول + و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود + ثم رفع راسه + پس برداشت سر از رکوع دوم + ثم سجد + پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده و جلسه اینجا بیان طویل نکرد + ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول + پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود + ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول + پس رکوع کرد در رکعت دوم رکوع دراز و این رکوع فرود رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود + ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول + پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن ایستادنی بود که در رکعت ثانیه کرده بود + ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول + پس رکوع کرد رکوع طویل دون رکوع اول

بود که درین رکعت کرده بود + ثم رفع ثم سجد + پستر برداشت سر پستر دو سجده کرد + ثم انصرف + پستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد
و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور + وقد تجلت الشمس + و حال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شد آفتاب + فقال ان الشمس والقمر آیتان من
آیات الله + پس گفت آنحضرت که آفتاب و ماه دو نشان اند از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت
و سلطنت باری تعالیٰ و سبب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و بهجت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادرست وی تعالیٰ
و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان بکشد کند و تاریک گرداند + لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته + نمی‌گیرند از جهت حیات کسی نه از جهت
ممات کسی این دفع ست مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثهٔ عظیم مانند موت شخصی بزرگ و ضرر عامی باشد و در آن روز
موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بسبب آن باشد و ازینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت
در موت عظیم و ضرر عام بود و پس ذکر حیات بار بجهت استتباع و استطراد موت باشد والله اعلم + فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله + پس چون
به بینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را قالوا + گفتند صحابه یا رسول الله رأیناک تناولت شیئا فی مقامک هذا + و دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد
گرفتن آن کردی در جای ایستادن تو که اینست یعنی در جائیکه نماز میگزاردی یا در جائیکه نصیحت میکردی ما را زیرا که آنحضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند
چنانکه در احادیث آمده است + ثم رأیناک تکعکعت + پستر دیدیم که باز ایستادی و پس آمدی + فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا + پس گفت
آنحضرت بدرستیکه که دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشه انگور و ظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینه
قول وی صلی الله علیه وسلم ولو اخذته لاکلتم منه مابقیت الدنیا + و اگر میگرفتم آنرا هر آئینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که
گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از ان همیشه باین طور که هر دانه که از ان میخوردید دانه دیگر بجای آن پیدا
میشد چنانکه خاصیت میوهای بهشت است و مانند زیادت طعام و تمر و روغن بمعجزهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم + و رأیت النار فلم ار کالیوم
منظرا قط افظع + و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را مثل منظری که امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر + و رأیت اکثر اهلها النساء + و
دیدم بیشترین اهل آتش زنان را قالوا بم + پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند + یا رسول الله قال بکفرهن + گفت
آنحضرت بسبب کفر ایشان + قیل یکفرن بالله + گفته شد آیا بسبب آنکه کفر می‌ورزند بخدا + قال + گفت + یکفرن العشیر + کفران نعمت
میکنند زوج را + و یکفرن الاحسان + و کفران میکنند نیکی را از هر که باشد + لو احسنت الی احداهن الدهر + اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از زنان تمام روزگار ثم رأت
منک شیئا + پستر به بیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی + قالت ما رأیت منک خیرا قط + میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه + وعن
عائشة نحو حدیث ابن عباس + روایت ست از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس + وقالت + و گفته است عائشه + ثم سجد + پستر سجده کرد آنحضرت
و زیادت کرده است عائشه بران این عبارت را که + فاطال السجود + پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوٰة و
تصدق و زیادت دیگر را که بیاید + ثم انصرف وقد انجلت الشمس + پس برگشت آنحضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب + فخطب
الناس + پس خطبه کرد آنحضرت مردم را + فحمد الله واثنی علیه + پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بروی + ثم قال + پستر گفت + ان الشمس والقمر
آیتان من آیات الله لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته واذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا + پس چون به بینید آنرا پس دعا کنید خدا را

و به بزرگی یاد کنید وصلوا وتصدقوا و نماز بگذارید و تصدق کنید ثم قال پس گفت یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله
ان یزنی عبده او تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرت ناکتر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی
یعنی غیرت کراهت شخص ست اشتراک غیر وی را در چیزی که حق او ست و مراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر و نهی وی و غیرت وی اعلی
در همه معاصی ست و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و تخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت ست در وی یا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا
ولبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر میدانستید شما آنچه میدانم از احوال آخرت واهوال قیامت وصفات جلالیه حق در احکام
قهریه وی تعالی و تقدس هر آئینه کم میخندید و بسیار میگریستید متفق علیه وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم
فزعا گفت ابو موسی اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان یخشی ان تکون الساعة در حالی که میترسید از پیدا شدن قیامت
یعنی چنان ترسید که گویا که قیامت برپا خواهد شد و این از تخییل راوی ست و تمثیل ست والا آنحضرت عالم ست باآنکه تا وی در میان مردم ست
قیامت قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه با وی کرده تمام کرده نشده فاتی المسجد پس آمد آنحضرت در مسجد فصلی باطول قیام
ورکوع وسجود ما رایته قط یفعله پس نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز میکرد آنرا وقال هذه الآیات التی یرسل الله
لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده وگفت این نشانها که می فرستد الله تعالی نمی باشد از جهت موت هیچ کسی و نه از جهت حیات
وی ولیکن میترساند خدا تعالی بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت اعاذنا الله چنانچه سابقا تقریر کردیم فاذا رایتم
شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره پس چون ببینید شما چیزی را از آن پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار
وی و فی الصلاح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از
ماریه قبطیه که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست
فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود
ست رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین دست مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب
نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین ست و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این سه روز محال ست این سخن باطل ست
ان الله علی کل شیء قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد آنحضرت هنگام
گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی مثل ذلک و از امیر المومنین علی
رضی الله عنه نیز مانند این مرویست یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین
گزارد رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن عبد مناف ست و کنیت وی ابو سعید عبشی گویند نسبت
بعبد شمس نام اصلی وی عبد الکعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد روز فتح و بود از طلقا و فتح کرد سجستان
و کابل را بر امر عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهمی بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم

میکردم بر تیرها ای که بودمرا بمدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب + فنبذتهن + پس انداختم تیرها را
از دست + فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله + پس گفتم بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و به بینم حالیکه نو پیدا شده مر پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی به بینم که آنحضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت + قال گفت عبدالرحمن بن سمرة فاتیته
وهو قائم فی الصلوة + پس آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز + رافع یدیه + بردارنده است هر دو دست خود را فجعل
یسبح ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو + پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها + تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد از آفتاب کسوف
فلما حسر عنها + پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف + قرأ سورتین + خواند آنحضرت دو سوره را و صلی رکعتین + وگزارد دو رکعت
و تمام کرد آنرا صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست که در آمد آنحضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول تطویل کرد بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید
و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد پس باز ایستاد در رکعت ثانیه و خواند دروی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد
خواند و سلام داد فافهم رواه مسلم فی صحیحه عن عبدالرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة + اگرچه صاحب
مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمره کرده است و مؤلف از عبدالرحمن بن سمره آورد و تائید کرد آنرا بروایت مسلم و شرح السنة
که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگرنه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی
وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس + بتحقیق امر کرد آنحضرت
بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب + عتاقة بفتح عین بمعنی اعتاق است + رواه البخاری + الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال
صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا + گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالیکه
نمی شنودیم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قرائت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای قرائت است در صلوة کسوف الشمس از
جهت بودن وی نهاریه انتهی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن قمر که گفت جهر کرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قرائت را و همین است قول ابی حنیفة و نزد صاحبیه جهر است بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آنرا
بر هیئت نوافل میگزارند چنانکه گذشت + رواه الترمذی و ابوداود والنسائی وابن ماجة وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت فلانة
بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم + عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و از تابعین است و بعضی گفته اند هیچ یکی ندیدیم که اعلم بود
بکتاب الله از عکرمه و اصل وی از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آنحضرت است و مراد ازین
فلانه صفیه است رضی الله عنها + فخر ساجدا + پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان + فقیل له تسجد فی هذه الساعة
پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است
کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه
بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم + فقال + پس گفت ابن عباس + قال رسول الله + گفته است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا + وقتیکه ببینید شما نشانه از نشانهای نزول بلایا و محن که بترساند

خدای تعالی بندگان را بلایا پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استعطاف و ای آیة اعظم است در باب ازواج النبی کدام آیت
است بزرگتر و شدید تر و ترساننده تر از رفتن ازواج مطهرات پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را فضل صحبت است با فضل
خاص در صحبت و اختلاط و استفاده که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان در باب برکت خیر کثیر باشد یا آنکه در رفتن ایشان
رفتن علمی است که مستفید بودند ایشان بدان از علم با حوال در دنیای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والترمذی +

**الفصل الثالث**

عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ بسورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند
سورهٔ را از سورهای دراز طول بضم طا و فتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مونث اطول کذا فی القاموس در بعض نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن
ظاهر نیست و رکع خمس رکعات و در رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت + وسجد سجدتین + و سجده کرد دو سجده چنانکه معهود است + ثم قام الی الثانیة
پس برخاست بسوی رکعت ثانیه + فقرأ + پس خواند به سورة من الطول ثم رکع خمس رکعات + پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز + وسجد سجدتین
و سجده کرد دو سجده + ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو + پس نشسته ماند بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالیکه دعا میکند + حتی انجلی
کسوفها + تا آنکه آشکارا شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب + رواه ابوداود + وعن نعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین + پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون
تجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد + ویسأل عنها + و سؤال میکند از آفتاب و کسوف وی از مردم یا دعا و سؤال میکند از پروردگار تعالی
حتی انجلت الشمس + تا آنکه روشن شد آفتاب + رواه ابوداود وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا
یرکع ویسجد + آنحضرت گزارد هنگامیکه گرفت آفتاب مانند نماز ما که رکوع میکنند و سجود میکنند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیه است
و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است + وله فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد
وقد انکسفت الشمس + و مر نسائی را در روایت دیگر نیست که آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان بسوی مسجد حال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب +
فصلی حتی انجلت + پس بگزارد نماز تا آنکه بکشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار
آن + ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض + پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند
که آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین + وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته + و این چنین نیست که اهل جاهلیت
میگویند + ولکنهما خلیقتان من خلقه + بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوق اند از پیدایش حق تعالی + یحدث الله فی خلقه ما یشاء + نو پدید می آرد خدای تعالی
در مخلوقات خود هر چه میخواهد + فایهما انخسف فصلوا + پس هر کدام از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید + حتی ینجلی او یحدث
الله امرا + تا آنکه روشن گردد و هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی عذابی را یا قیامت را +

**باب فی سجود الشکر +**

وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث + اختلاف کرده اند علما در سجدهٔ تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی
است یا نه بعض گفته اند که آن بدعت است و حرام و در شرع آن را اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز
و مشروع با کراهت و تفصیل کلام آنست که سجده خارج صلوة چند قسم است یکی سجدهٔ سهو و آن در حکم سجدهٔ صلوة است دوم سجدهٔ تلاوت

و در اینجا اختلافی نیست سوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجده شکر بر حصول نعمت و دفع
بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و در وی احادیث و آثار وارد شده بسیار
و نزد امام ابی حنیفه و مالک مکروه است و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لا تعد و لا تحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان
اگرچه بطریق سنیت و استحباب باشد مؤدی بتکلیف ما لا یطاق است ولیکن آنها که قائل اند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا
در وقت حیثیت در اثنا و تا ناشی عجز و توابع و لوازم آن و از آنحضرت مرویست که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده کرد و ابوبکر صدیق
رضی الله عنه بقتل مسیلمه کذاب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبه او از تخلف غزوه تبوک و قصه وی
از احادیث مشهور است در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجده تحیت گویند و رخصتی در ان در بعض روایات
فقهیه آمده است و الله اعلم الفصل الثانی * عن ابی بکرة ابوبکره تیار آخر که صحابی مشهور است و احوال وی و وجه تسمیه وی بابی بکره
در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاءه امر سرور به گفت بود آنحضرت چون می آمد او را امری
از امور که موجب سرور و شادی است او یسر به بهتنک راویست که بجای سرور او یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی امر که خوشحال و شاد کرده شد
میشد آنحضرت را آن امر خر ساجدا شکرا لله تعالی * بر روی افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را * رواه ابو داود
والترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب * و عن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رای رجلا من النغاشین آنحضرت دید مردی را
از نغاشیان فخر ساجدا * پس بر روی افتاد سجده کنان نغاش نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه قامت ضعیف
حرکت ناقص خلقت پس الف بیایست یا نون جمع است در آخر وی و اگر یاست یا محذوف شده و در بعض نسخ نغاشین بتشدید غین و
و تشدید یای آخر نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین است یا و بیاست و از سنت است که چون مبتلائی را به بیند از خدا عافیت
خواهد گوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را به بیند مانند مرض و زشتی روی آهسته بگوید چنانکه
نشنود تا ایذا نکشد و شکسته دل نگردد و اگر فاسقی را به بیند آشکارا گوید تا بشنود و توبه کند و باز آید * رواه الدار قطنی مرسلا و فی
شرح السنة لفظ المصابیح * و در شرح السنة لفظ مصابیح است یعنی این حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است معنا و بعبارت
لفظیکه مذکور شد و اراده * و عن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکة نرید المدینة گفت
سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است بیرون آمدیم با آن حضرت از مکه در حالی که میخواهیم مدینه را میرویم بسوی آن * فلما کنا قریبا
من عزوراء نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس چون گشتیم نزدیک بعزوراء بفتح عین مهمله و سکون زای اولی و فتح واو و زای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام
موضعی است میان مکه و مدینه فرود آمد آنحضرت یعنی از ناقه یا شتر پس برداشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی * ثم خر ساجدا فمکث طویلا پس
بر روی افتاد سجده کنان پس درنگ کرد در سجده دراز * ثم قام * پس برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی * ثم خر ساجدا
پس بر روی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخاست و برداشت دستها را و دعا کرد و ظاهر آنست
که سجده شکر بود [illegible] قال انی سالت ربی و شفعت لامتی [illegible] خواستم از پروردگار خود و [illegible]

است خود را + فاعطانی ثلث امتی + پس داد مرا سه یک امت مرا تا شفاعت کنم ایشان را + فخررت ساجدا لربی شکرا + پس افتادم سجده کنان
مر پروردگار خود را جهت شکرگزاری این نعمت + ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی + پس برداشتم سر خود را پس سوال
کردم پروردگار خود را از برای امت من پس داد مرا سه یک دیگر امت من + فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی
لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا سه یک دیگر را ثالث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند + فخررت ساجدا لربی شکرا
این جود و سه بار دست برداشتن و سجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان + چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح
کشتیبان + و اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید گناهکاران وارد شده است که قطعا بعضی از ایشان معذب خواهند بود و وقوع خواهد آمد
و جواب میگویند که مراد بآن بخشش شفاعت است و اعطای امر ایشان بشفاعت و نجات دادن است از عذاب ابدی تا که بعضی از ایشان را که واقع شده عذاب آخرت
و بعضی گویند که مراد این بار دعا و ندبه است و مراد از شفاعت آنحضرت ایشان را خروج از نار بود و احمد و ابو داود روایت کرده اند باب الاستسقاء
استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران از خدای تعالی در وقت قحط و تنگی بطریق مخصوص نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است
و امام ابو حنیفه استسقاء دعا و استغفار منقول است در شرع است از جناب کریم نزول باران در باب استسقا بحکم نص قرآن سبب در ارسال قطرات
و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از نبی در استسقا و اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست که مذکور است احادیث آن نیز بتحقیق
بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است هم آن است و تحقیق بصحت رسیده تا که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار
و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در غایت بعد ترک وی با وجود
علم بدان بعیدست با وجود آنکه این بحضور صحابه بود و تنبیه نا کردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابو حنیفه
لا صلوة فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر درو سنت نیست و شرط نه و اگر هر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع
و سوال باران و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیار از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن
مذکور است خالی از ضعف نیست بنا بر این امام ابو حنیفه خلاصه و مقصود اصلی آن اخذ کرده اخذا بالمتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین
باب و بعضی گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از جهت نقل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و عدم دلیل اختصاص آن بآنحضرت و الله اعلم + الفصل الاول عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
بالناس الی المصلی یستسقی + روایت است از عبد الله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی با در و پدر و برادر وی صحابی اند گفت
بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلی و حال آنکه قصد میکرد استسقا را فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة + پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن
دو رکعت بقرائت + واستقبل القبلة یدعو + و روی آورد بقبله در حالیکه دعا میکند و رفع یدیه + و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه چنانکه
در حدیث آمده و بایدید ... [illegible]
او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست و دیگر ... [illegible] ... گرفت بدست راست خود گوشه پایان
ردا را از جانب چپ ... [illegible] ... گرفته شده است

بدست راست برگشته و اعلا از جانب یمین باشد و نیز گرفته شده دست بدست چپ بر کتف اعلا از جانب لیسار و گفته اند که این تحویل و
تقلیب از برای تفاؤل است بتبدل حال مسائل باسطار و تنگی بفراخی و بعض گفته اند که این امتثال امر پروردگار است که امر کرده آنحضرت را که بکند
تا متبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه بجهت تفاؤل زیراکه تفاؤل بقصد و اختیار نمی باشد بلکه چیزی که دیده میشود
در خارج نه باین قصد پس تفاؤل گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاؤل اینجا همین است که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت
کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد بران یا آنکه بودن تفاؤل البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه وعن انس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم لایرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء گفت انس بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعا خود
مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالا تر از مقابل سینه و روی فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه برمیداشت یعنی در استسقا
تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه بر بدن شریف نمی بود یا بود لیکن فراخ می بود غیر ساتر آن موضع یا مراد در دو
موضع بیاض ابطیه سپیدی است اگر پیراهنی بر بدن شریف می بود و ابط بکسر همزه و سکون با و بکسر با نیز آمده باطن دوش را گفته اند که واقعه هر چند
نصیب تر و مطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و بالا تر متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء و
روایت انس ست که آنحضرت استسقا کرد و پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که بطن کف
دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سؤال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان
و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه
آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل است بتقلب و تبدل حال مثل صنع وی در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون سحاب
بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وست از امطار والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا رأی المطر قال گفت عائشه بود آنحضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت اللهم صیبا نافعا
خداوندا بفرست باران تیز ان لیکن سود مند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صیبا بموحده مشدده روایت کرده اند یعنی بگذار
و راه ده آنرا بیکبار وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید بارا و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم
باران قال گفت انس فحسر رسول الله پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه جامه خود را از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون
سین مهملتین و در کردن برداشتن جامه از بعض بدن حتی اصابه من المطر تا آنکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله
لم صنعت هذا چرا این کردی این اگر در برداشتن جامه و رسانیدن باران ببدن حکمت است قال لانه حدیث عهد بربه فرمود
زیراکه باران نو رسیده است از نزد پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است با اجزای این عالم کثیف
بیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا و حکمت در دوست داشتن آنحضرت خوش کردن نو باده ها نیز همین بود که قریب العهد
است از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی
بیرون آمد آنحضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد وحول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را هنگام استقبال

قلبه + فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر + پس راست گردانید جانب دست راست ردای خود را بر دوش چپ خود + وجعل عطافه الایسر علی عاتقه
الایمن + و گردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین بمعنی رداست و اینجا جانب ردا مراد است + ثم دعا الله
بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را + رواه ابوداود + وعنه قال استسقی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء + استسقا کرد آنحضرت و
بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه وکسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم ست از دو طرف و بعض گفته اند
جامه از خز یا صوف + فاراد ان یاخذ اسفلها فیجعله اعلاها + پس خواست آنحضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آنرا بالای آن چنانکه معهود
بود در تحویل ردا + فلما ثقلت قلبها علی عاتقه + پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آنرا
بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت ست + رواه احمد و ابوداود + وعن عمیر مولی آبی اللحم + آبی اللحم مرویست
از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد مسمی با بی اللحم گشت و بعض گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح
میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وی بود وی نیز صحابیست و در فتح خیبر حاضر بود پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند انه رای النبی
صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت + که دید آنحضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت الموضع را احجار الزیت بجهت آن نام کردند که آنجا سنگهای سیاه
که زیت کرده و عن زیتون ست طلا کرده اند + قریبا من الزوراء + نزدیک زورا بفتح زای و سکون واو که آن نیز نام موضعی ست در میان بازار مدینه نزدیک باب
مسجد و در اوان جمعه گذشت + قائما یدعو یستسقی + ایستاده دعا میکرد در حالیکه استسقا مینمود + رافعا یدیه قبل وجهه + بردارنده هر دو دست خود را مقابل روی
خود + لا یجاوز بهما راسه + در نمی گذراند دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف ست در دعا و گاهی در برداشتن دستها مبالغه میکرد و از بالای سر میگذراند
چنانکه گذشت و اگر مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت هنوز متضمن نوعی از مبالغه میباشد چه معتاد در دعا برداشتن دستهاست
تا سینه و دوش + رواه ابوداود والترمذی والنسائی نحوه + وعن ابن عباس قال خرج رسول الله + بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی فی
الاستسقاء + چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقاست + متبذلا + ترک کننده زینت را در جامه و ثیاب
بذله بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه میپوشند زیب و زینت درکار نمیکنند و آنرا ثوب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند
چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد تواضع و اظهار رغبت و مسکنت بود چنانکه گفت + متواضعا + فروتنی
و نرم گردنی کننده + متخشعا + فروتنی کننده چشم فرو خوابانده و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی
را به باطن + متضرعا + زاری کننده + رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه + وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استسقی قال + بود آنحضرت وقتیکه استسقا میکرد میگفت + اللهم اسق عبادک + خداوندا
آب ده بندگان خود را + وبهیمتک + و چارپایهای خود را + وانشر رحمتک + و پراگنده کن رحمت خود را بتر و تازه ساختن
نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران + واحی بلدک المیت + و زنده گردان این مرده خود را یعنی
زمین را + رواه مالک وابوداود + وعن جابر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکئ + بهمزه یعنی بر میداشت دستها را و دراز میکرد تا خود
از تکا بر عصا + فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا + پس گفت خداوندا آب ده ما را و بنوشان ما را باران سیر گرداننده و فریاد دهنده

از شدت ومغیث در حقیقت باریتعالی ست و باران سبب آنست + مریئا + بفتح میم وکسر رای مدود گوارا یعنی زیان نکننده + مریعا + بضم
بفتح میم حاصل زمین را پدید کننده و فراخی سال پیدا آرنده + نافعا غیر ضار + سودمند زیان نکننده + عاجلا غیر آجل + زود آینده دیر نکننده
قال + گفت راوی + فاطبقت علیهم السماء + پس عام شد و درگرفت ایشان را باران طبق یعنی باران عام را گویند و مراد بسما سحاب ست و
اطبقت بلفظ مجهول + رواه ابو داود + الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها + قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
قحوط المطر + گفت عائشه گله کردند مردم بسوی آنحضرت از بازایستادن باران را + فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس
نهاده شد منبر برای وی بمصلی که بیرون مدینه است + ووعد الناس یوما یخرجون فیه + ووعده داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز + قالت
عائشة فخرج رسول الله + گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس + وقتیکه ظاهر شد یا آغاز کرد در برآمدن کرانهٔ آفتاب
و بدا بالف و بهمزه هر دو روایت ست و اول ظاهر ترست + فقعد علی المنبر + پس نشست آن حضرت بر منبر + فکبر وحمد الله + پس تکبیر گفت و ستایش
کرد خدا را + ثم قال + پس گفت + انکم شکوتم جدب دیارکم + بدرستیکه شما گله کردید قحط شهرها و دیارهای خود را و دیار جمع دارست بمعنی سرای + واستئخار
المطر عن ابان زمانه عنکم + وگله کردید پس ماندن باران از وقت معین ومعهود که برای اوست از شما و ابان بکسر همزه وتشدید موحده بمعنی وقت معین
ومعهود هر چیز برای وی + وقد امرکم الله ان تدعوه + وبتحقیق فرموده است خدایتعالی شمارا که بخوانید او را و درخواهید از وی + ووعدکم ان یستجیب
لکم + ووعده داده است شمارا که قبول کند دعا و سوال برای شما + ثم قال + پس گفت آنحضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
جمیع سپاس وستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست و مهربان ست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله
یفعل ما یرید + نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد + اللهم انت الله لا اله الا انت + خداوندا توئی معبود برحق نیست اله برحق مگر تو +
الغنی + توئی بی نیاز + ونحن الفقراء + و ما نیازمندانیم و محتاجیم + انزل علینا الغیث + فرود فرست بر ما باران را + واجعل ما انزلت
لنا قوة وبلاغا الی حین + وبگردان چیزی را که فرود فرستادهٔ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی بر سیم عطا
خود و کمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزیکه بوی بمطلوب برسند + ثم رفع یدیه + پس برداشت آنحضرت هر دو دست
خود را + فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه + پس نماند و نگذاشت برداشتن را و برداشته می برد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی
هر دو بغل آنحضرت + ثم حول الی الناس ظهره + پس بگردانید بجانب مردم پشت خود را + وقلب او حول رداءه + و گردانید ردای
خود را و قول وحول شک راوی ست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی ست + وهو رافع یدیه + درحالیکه آنحضرت بردارنده بود
هر دو دست خود را + ثم اقبل علی الناس ونزل + پس رو آورد بر مردم و فرود آمد + فصلی رکعتین + پس بگزارد دو رکعت + فانشا الله
سحابة + پس پیدا کرد خداوند تعالی یک ابری را + فرعدت + پس غرید آن ابر + وبرقت + و درخشید بفتح را و کسر آن هر دو + ثم امطرت
باذن الله + پس بیارید آن ابر بدستور خدا و امر وی + فلم یات مسجده حتی سالت السیول + پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد
سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن + فلما رأی سرعتهم الی الکن + پس هر گاه که دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانهها
و بناها + ضحک حتی بدت نواجذه + خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید نون

پوشش زیر خانه وانچه دفع کند گرمی وسردی را از ابنیه ومساکن و نواجذ جمع ناجذه و دندانهای پسین و آن نام چهار دندان ست که منتهای
دندانست که آنرا اضراس العقل واضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ وکمال عقل بر آید و ظهور این دندانها در خنده نهایت بعید ست و لهذا این را
بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند که نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم فقال + پس گفت آنحضرت چون
مشاهده ظهور اثر اجابت دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبد الله ورسوله + گواهی میدهم که خدا بر همه چیز قادر ست و گواهی
میدهم که من بنده خدا و فرستاده اویم + رواه ابو داود + وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن
عبد المطلب + بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم یعنی امساک باران میشد استسقا میکرد بوسیله عباس عم رسول الله صلی الله علیه وسلم + فقال
پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا + خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو به پیغمبر ما پس آب میدادی تو ما را و تسقینا بفتح تا وضم
آن هر دو روایت ست و معنی یکی ست وسقی و اسقی هر دو لغت ست + وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا + و بدرستیکه اکنون وسیله میجوییم بعم پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم پس آب ده ما را قال + گفت انس فیسقون + پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه وصحابه که با وی بودند
دست تمسک و توسل بعباس میزدند عباس میگفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا درین پیری
مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد + رواه البخاری + وعن ابی هریرة + قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول + گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میگفت خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی + بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا
کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر ست علیه السلام + فاذا هو بنملة رافعة بعض قوائمها الی السماء + پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته
پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهر مراد ببعض قوائم قوائم پیش باشد که بمنزله دستهاست + فقال ارجعوا فقد استجیب لکم + پس گفت آن پیغمبر
مردم را باز گردید پس بتحقیق قبول کرده شد دعا برای شما + من اجل هذه النملة + از جهت این مورچه + رواه الدارقطنی + باب + این چنین واقع
شده است در بعض نسخ مطلق بی تقیید بترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و تتمات باب سابق و در بعض باب ریح
هست یعنی باب در بیان باد که بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض فی السحب و ابرها + الفصل الاول + عن
ابن عباس + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا + یاری داده شده ام من بباد صبا + واهلکت عاد بالدبور + و هلاک کرده
شدند عاد که نام قوم هود ست بدبور بفتح دال صبا بادیکه بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آنست بعبارت
دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب ایستد بادیکه از مقابل روی آید صباست وانچه از پس پشت آید دبور ست وانچه از جانب دست راست
آید جنوب وانچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور اینست و در قاموس گفته است که صبا ریحیست که مهب وی مطلع ثریا تا بنات النعش
است و دبور مقابل صباست و فرق ست میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب ست بتمام و ثانی
در ناحیه ایست از وی و نصرت آنحضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا غزوه احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور ست و قرآن مجید
بدان ناطق ست و قصه اهلاک عاد بریح صرصر مشهور ست و مقصود یا ترجیح و تفضیل صباست بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الهی ست
گاهی برای نصرت قومیست و گاهی برای اهلاک گروهی + متفق علیه + وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله

صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی اری منه لهواته + گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را خندان تا آنکه ببینم من لهوات او در القاموس لام
و با جیم لهاة نام گوشت زائد که در سقف نهایت فم ست و بعض گفته اند که آنچه مابین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعض گفته اند
قعر و ثان در صراح گفته لهاة کام + انما کان یتبسم + بود آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و در قاموس گفته که تبسم اقل ضحک و مشهور است
که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفته دندان شیرین کردن + وکان اذا رای غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه + پس و چون میدید آنحضرت
ابر یا باد را اندوهگین میشد و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهت خوف آنکه مبادا از آن بلائی رسد یا مردم برسد مقصود آنست که
آنحضرت در شهود جلال حق دائم خائف اند و هرگز بی غم و فارغ نبود و چون باد و باران میدید اندوهگین تر و غمگین تر میشد متفق علیه
وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا عصفت الریح قال + بود آنحضرت چون سخت میوزید باد میگفت + اللهم انی
اسالک خیرها وخیر ما فیها + خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات اوست و نیکی آنچه در وست از آثار و منافع + وخیر ما ارسلت به
و نیکی چیزی که فرستاده شده است این باد برای آن چیز + واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به + و پناه میجویم بتو از بدی
این باد و چیزی که در وست و بدی چیزی که فرستاده شده است این باد برای آن چیز و ارسلت بصیغه مجهول غائب ست و بلفظ معلوم مخاطب نیز روایت
ست + واذا تخیلت السماء تغیر لونه + و چون ظاهر میشد در آسمان ابر آماده میشد برای باران متغیر میشد رنگ آنحضرت و تخیله ابر باران را گویند
زیرا که محل تخیل و مظنه است + وخرج ودخل واقبل وادبر + و بیرون آمد آنحضرت و درون میرفت و پیش می آمد و پس میرفت + فاذا مطرت سری عنه
پس چون می بارید و بخیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف و سری بلفظ مجهول بتخفیف و تشدید هر دو روایت
ست و به تشدید برای مبالغه است + فعرفت ذلک عائشة + پس شناخت این حالت را عائشه و دانست که باید باران آمدن تغییر رنگ
پیدا می آید و چون بخیر میگذرد خوشحال میگردد + فسالته + پس پرسید عائشه آنحضرت را از علت آن + فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد
پس گفت آنحضرت شاید که این ابر و باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعه عاد در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی
از حال ایشان + فلما راوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا + پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشان
است ابری را که ظاهر شد در کناره آسمان گفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما و آخر آیت اینست که بل هو ما استعجلتم
به ریح فیها عذاب الیم + این ابر بارنده نیست بلکه این عذابیست که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است
وفی روایة + و در روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است که + ویقول اذا رای المطر رحمة + و عادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت
وقتیکه میدید باران را خداوندا بگردان او را رحمت و برین وجه رحمت منصوب ست یا معنی آنست که چون ابر میدید متیسر میشد چون بعد از وی باران آمد
میگفت این رحمتیست از خدای تعالی و برین وجه رحمت مرفوع ست + متفق علیه وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس +
خزائن غیب پنج علم ست که نمیداند آنرا جز خدا و گفته اند که مفاتح جمع مفتح ست بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید
یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات و طیبی گفته که مفاتیح و مفاتح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید + ثم قرأ + پس خواند آنحضرت برای بیان
پنج علم این آیت را + ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الایة رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا

نیست قحط باین که باران داده نشوید شما + ولکن السنة ان تمطروا ولا تنبت الارض شیئا + ولکن قحط بآنست که باران داده شوید یعنی
بسیار بارد و نروید از زمین چیزی یعنی گمان نبرید که رزق و برکت و روئیدن از باران ست بلکه از جناب حق ست و بقدرت اوست
تعالی و تواند که باران بیارد و چیزی نروید و قحط بوجود آید شعر نبارد هوا تا نگوئی ببار + زمین ناورد تا نگوئی بیار + و سنة بمعنی سال است
غالب آمده در قحط سال و مراد در حدیث این معنی ست + رواه مسلم + الفصل الثانی + عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول الریح من روح الله + گفت آنحضرت باد از رحمت الهی ست یعنی غالب آنست که رحمت ست و عذاب کافران نیز رحمت ست
بر مومنان یا مراد آنست که رحمت ست بنسبت بیک قومی و عذاب ست بنسبت قوم دیگر و در کلام حذف و اختصار ست ای من رحمة الله و من عذابه
چنانکه گفت + تأتی بالرحمة و بالعذاب + می آرد گاهی رحمت را و گاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت و ارادت اوست + فلا تسبوها +
پس دشنام مکنید آنرا + و سلوا الله من خیرها و تعوذوا به من شرها + و سوال کنید خدا را از نیکی باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی بنده باید
که راضی باشد بقضا و قدر الهی اگرچه بنسبت بوی بد باشد و لیکن از خدا نیکی خواهد بآنکه حاکم ست هرچه میخواهد میکند و میدهد + رواه الشافعی
و ابو داؤد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر + و عن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی الله علیه وسلم + مردی لعنت و نفرین کرد
و بد گفت و دشنام داد باد را و اظهار کراهت کرد ازوی + فقال لا تلعنوا الریح + پس گفت آنحضرت لعنت مکنید او را + فانها مامورة +
زیرا که بدرستیکه باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست + و انه من لعن شیئا لیس له باهل رجعت اللعنة علیه + و بدرستی که کسیکه لعنت کند چیزی را که نیست آن چیز
مر لعنت را سزاوار باز میگردد لعنت بر آن کس + رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب + و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تسبوا الریح + و دشنام مکنید باد را + فاذا رأیتم ما تکرهون فقولوا + پس چون به بینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بگوئید اللهم انا
نسألک من خیر هذه الریح + خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد + و خیر ما فیها + و نیکی چیزیکه در وست و خیر ما امرت به + و نیکی چیزیکه
امر کرده شده است این باد بدان چیز + و نعوذ بک من شر هذه الریح و شر ما فیها و شر ما امرت به + رواه الترمذی + و عن ابن عباس
قال ما هبت ریح قط الا جثا النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه + گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانوی
خود + و قال + و گفت + اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا + خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را باد عذاب + اللهم
اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا + خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح + قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی + گفت ابن عباس
که در کتاب خدا واقع شده است + انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا + بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت + و ارسلنا علیهم الریح
العقیم + و فرستادیم برایشان باد نازاینده که بارور نمیگرداند درختان را + و ارسلنا الریاح لواقح + و فرستادیم بادها آبستنی که درختان بارور
میشوند + و ان یرسل الریاح مبشرات + و از آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت دهنده بباران + رواه الشافعی و البیهقی فی
الدعوات الکبیر + بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد چنانکه در روایت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعا مذکور که
در روایت ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس را که مذکور شد نیز موید آن ساخته اند و حضرت شیخ توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها پدید آرد
و امطار بسیار آید و زروع و ثمار رسیده گردد و چون یکی باشد ریح عقیم [illegible]

وحسین هم بریح طیبة و آنچه در بعض احادیث آمده از استعمال لفظ در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریرة گذشت الریح من روح الله تاتی
بالرحمة والعذاب و قول آنحضرت انا نسألک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و حدیث عائشة که مذکور شده گفته اند که این حدیث که از ابن عباس
مذکور شده ضعیف ست مقاومت با آن احادیث صحاح نتواند کرد طیبی گفته غالبا ریح در رایج چون مطلق واقع شود این حکم و از بجانب
آنکه مقید بوصف گردد و درین جا سخن بسیارست در شرح مذکور شده است وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ابصر ناشئا فی
السماء بود آنحضرت چون میدید ابری که پیدا میشد از آسمان یعنی السحاب میخواهد ناشئ ابر را و ابر را ناشئ از آن گویند که پیدا
میگردد از میان زمین و آسمان و در صراح گفته ناشئ نخست ابر که پیدا میشود از ابر ترک عمله میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بجهت عروض
خوف و خشیت واستقبله و روی می آورد بآن ابر وقال و میگفت اللهم انی اعوذ بک من شرها خداوندا من پناه میجویم بتو از شر
چیزی که درین ابرست فان کشفه الله حمد الله پس اگر گشاد خدا تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را وان مطرت و اگر بارید قال اللهم
سقیا نافعا گفت خداوندا بده آب سود دهنده را و سقیا بفتح سین و سکون قاف و تنوین بمعنی آب نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت
ست و آن اسم ست از استقاء بمعنی آب نوشیدن رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة والشافعی واللفظ له وعن ابن عمر ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن ابر و آواز آتش که از آسمان بارد میگفت اللهم
لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت ده و سلامت بخش ما را
پیش از آن رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن عبد الله بن الزبیر انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث از عبد الله
ابن الزبیر آمده است که بود وی چون میشنید رعد را میگذاشت سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت وقال و میگفت سبحان الذی یسبح الرعد بحمده
والملائکة من خیفته پاکی آن خدای را که بپاکی یاد میکند رعد بستایش وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد تسبیح او مجازست از آنکه
چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته است بحقیقت است والله اعلم رواه مالک کتاب الجنائز جمع جنازه
بفتح و کسر تخت که مرده را بر وی بردارند و آنچه مرده بر وی باشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و
بعض گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر باب عیادة المریض و ثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین
بیمار پرسی کردن و عواد بضم نیز آمده مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است
الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع طعام دهید گرسنه را و طعام دادن گرسنه را سنت است
اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار کشیده فرض کفایت اگر متعین نگردد دیگری و فرض عین اگر متعین گردد وعودوا المریض
و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود و عودوا بضم عین و سکون او وفکوا العانی
و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا ظلم کرده باشند اسیر لفظا یعنی سربها او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز از هم رشته
از یکدیگر رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج است
رد السلام جواب سلام دادن سلام و دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص این پنج بجهت اهتمام

ست که فرض ست بر وجه کفایت و عیادة المریض ، و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام ست نه حق صحبت
و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت ست و لهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام نیز در حقوق اسلام
ایراد کرده ، و اول مسامحه ست بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند - واتباع الجنائز و پیروی کردن
جنازه یا در دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل اینست و فرض کفایت ست و ذکر اتباع بجهت اهتمام ست و اشارت تا که نمی باید
که توقف کند بعد از نماز و پیروی کند هر قدر که تواند و توقف تا دفن افضل ست ، و اجابة الدعوة و قبول کردن خواندن الطعام اگر دعوتی
از ملاهی و مناهی در آن جا نباشد و اما عرائس گفته طعام که بجهت مفاخرت و مباهات پزند و برای نام و آوازه بسازند نیز مانع از اجابت دعوت
و سلف مکروه می بیند و شنعت آن را ، و تشمیت العاطس ، بجیم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را به یرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله
تشمیت بشین معجمه و مهمله و اول فصیح تر ست و مشتق ست از آنچه مشتق ست شوامت بمعنی قوائم دابه وگویا دعاست مر عاطس را به ثبات قدم بر طاعت
یا از شماتت بمعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعاست با زاله شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت بمعنی هدی و سیرت نیک و تشمیت سنت عین ست
بر واحد و سنت کفایت ست بر جمع و کلام برین در باب عطاس و تثاؤب از کتاب الآداب بیاید انشاء الله تعالی ، متفق علیه ، و عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست ، حق مسلمان بر مسلمان شش ست قیل ما هن ، گفته شد چه چیز ست و کدام ست آن شش ،
یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه ، گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بر وی و سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام گفت و کفا
کرد به ذکر سلام ، و اذا دعاک فاجبه ، و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را ، و اذا استنصحک فانصح له ، و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن
مر او را نصیحت در لغت خالص ست عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواهی و حق گزاری مسلمانان ست و این سنت
و نزد استنصاح واجب ، و اذا عطس فحمد الله فشمته ، و چون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمک الله بگو
و اذا مرض فعده ، و چون بیمار شود پس عیادت کن او را ، و اذا مات فاتبعه ، و چون بمیرد پیروی کن جنازه او را بعد از نماز گزاردن بر وی
نصیحت درین حدیث زیاده کرد و مراد حصر نیست و حقوق مسلمان بسیار ست و در هر مقام چیزی از آن بیان کرد و تواند که نزول وحی بران
بتدریج باشد ، رواه مسلم ، و عن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع و نهانا عن سبع ، امر کرد ما را آنحضرت بهفت چیز و نهی
کرد ما را از هفت چیز ، امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز و تشمیت العاطس و رد السلام و اجابة الداعی ، و معانی این همه لفظ معلوم شد و ابرار
المقسم ، و امر کرد ما را براست گردانیدن سوگند خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففه و ابرار القسم بفتح قاف و سین بمعنی
سوگند نیز روایت ست یعنی شخصی سوگند خورد در فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آن را تا سوگند وی راست گردد و حانث نشود یا سوگند خورد
بر فعل خود که البته این کار کنم پس باید که سعی کنی در تیسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعض گفته اند که معنی آن آنست که اگر
یکی دیگری را سوگند دهد و گوید بخدا سوگند بر تو که این کار بکن مستحب ست بر وی که بکند بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست و در وجه
سابق بجهت برآوردن مسلمانان است از حیثیت که حنث ست ، و نصر المظلوم ، و امر کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسی که بر وی ستم کرده شد
مسلمان باشد یا کافر ذمی و مستامن ، و نهانا عن خاتم الذهب ، و نهی کرد ما را از انگشتری طلا ، و عن الحریر ، و از پوشیدن حریر

ابریشمی * والاستبرق والدیباج * بکسر دال واز پوشیدن استبرق و دیباج * و در صراح گفته استبرق دیباے سطبر و دیباج فارسی معرب دیبا و این همه
اسام حریرست * والمیثرة الحمراء * و منع کرد ما را از میثرہ سرخ و میثرہ بکسر میم و سکون یا و فتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین
بنهند و بر آن نشینند * و آن را اهل زین گویند و این از عادات عجم ست که بر سم تکبر و رعونت از حریر و دیبا و جز آن بسازند و قید بحمرا ظاهر دران ست
که اگر سرخ نباشد حرام نیست * و اگر بے قصد رعونت و بجهت ضعف و آسودگی بود نیز حرام نیست * والقسی * و منع کرد از قسی بفتح قاف و تشدید
سین مهمله نام جامه منسوب بقس که قریه ایست از مصر از کتان مخلوط بحریر و بعض گفته اند قسی بمعنی قزی براے نسبت بقز بمعنی ابریشم و زا را بسین بدل
میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس بتفصیل بیاید * وآنیة الفضة * و منع کرد از آوندهاے نقره * وفی روایة عن الشرب فی الفضة *
و در روایتے آمده که منع کرد از نوشیدن در آوند نقره و خوردن نیز همین حکم دارد * فانه من شرب فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة *
پس بدرستیکه شان اینست که کسیکه بنوشد در آوند نقره در دنیا ننوشد در ان در آخرت و این محروم گردانیده شود از ان همیشه یا مدت طویل
بجهت معاقبت بدین خطیه و آنیه ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص بفضه بجهت جریان عادت ست بشرب در ان یا این چون ادنے
است حرمت ذهب بطریق اولی خواهد بود و این منهیات مذکوره مخصوص بمردان ست الا آنیه فضه که حرام ست بر مردان و بر زنان * متفق علیه *
وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع * بدرستیکه مسلمان چون
عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه می باشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خا و سکون را آنچه
چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بفتح میم و کسر را و فتح آن بستان و گاهے از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهے بمعنی کوچه میان دو رسته
نخیل آید و طیبی گفته که مناسب بنجا حمل برین معنی ست بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی از بستان بهشت ست و طریق که
موصل ست بدان فانهم * رواه مسلم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم
مرضت فلم تعدنی * بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت اے آدمی بیمار شدم من پس تو بپرسش نکردی مرا * قال یا رب کیف
اعودک وانت رب العالمین * گوید آدمی اے پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا و تو پروردگار جهانیانے و منزهی از بیماری * قال اما علمت
ان عبدی فلانا مرض فلم تعده * گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو اے آدمی که بنده خاص من فلانے بیمار شد پس نپرسیدی او را * اما علمت
انک لو عدته لوجدتنی عنده * آیا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضاے مرا نزد وی
یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی * میگوید پروردگار روز قیامت اے پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا * قال یا رب کیف
اطعمک وانت رب العالمین * گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار عالمیانے و پاک و منزهی از گرسنگی و از
خوردن * قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه * گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام
ندادی تو او را * اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی * آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را مے یافتے تو ثواب
و جزاے آن طعام را نزد من * قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی * میگوید پروردگار تعالی روز قیامت اے ابن آدم آب
طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا * قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین * گوید آدمے چگونه آب دهم ترا و

تو رب العالمین هستی و مبرا از تشنگی و احتیاج آب + قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه + بگوید حق تعالی آب طلبید از تو بنده من فلان
پس آب ندادی تو او را + اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی + آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و قوله
نسخ اما علمت انک چنانکه در قرائن دیگر است و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی
می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت می یافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از اطعام و سقی
کما لا یخفی و همین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است **مثنوی** آمد از حق نزد موسی این عتیب + کای طلوع نور تو کرده ز جیب + مشرقت
کردم منور ایزدی + من حقم رنجور گشتم نامدی + گفت سبحانا که پاکی از زیان + این چه رمزست این بکن یارب عیان + باز فرمودش که من
رنجور بیم + چون نپرسیدی تو از روی کرم + گفت یارب نیست نقصانی ترا + عقل گم شد این گره را برگشا + گفت مارا بنده خاص گزین گشت
رنجور او منم نیکو ببین + هست رنجوریش رنجوری من + هست معذوریش معذوری من + هرکه خواهد همنشینی با خدا + گو نشیند در حضور اولیا +
رواه مسلم + **وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعوده** + روایت است از ابن عباس که آنحضرت در آمد
بر اعرابی در حالیکه عیادت میکرد او را + و کان اذا دخل علی مریض یعوده + و بود عادت شریف آنحضرت که چون در می آمد بر مریض که عیادت
میکرد او را + قال له + میگفت آنحضرت مر آن مریض را لا باس طهور ان شاء الله + نیست باک یعنی غم مخور و اندوهگین مباش ما بجزی می یابی
از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناهان را و دور کننده است آنها را بلکه تنقیه و اصلاح کننده است مر بدن را نیز از اخلاط ردیه
و اجزای کثیفه + فقال له لا باس طهور ان شاء الله + پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را همین کلمه + قال + گفت اعرابی کلا + نه این چنین نیست
بل حمی تفور + بلکه تبی است که بجوش شد چنانکه دیگ بجوش شود و فوران جوشیدن دیگ + علی شیخ کبیر + بر پیر بزرگ سال + تزیره القبور +
زیارت میکناند این تب آن پیر را گور ها را + فقال النبی صلی الله علیه وسلم + پس گفت نبی صلی الله علیه وسلم فنعم اذن + پس آری همچنین باشد اکنون که تو
همچو میگوئی غضب کرد آن حضرت بروی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت
از حد اعتدال براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفاة اعراب اجلاف ایشان بود که
ارشاد مرجع آن سبیل حق گردد ولی تابی نمود و با وجود آن تکلف کرد در سجع که نه مقام آن بود در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بفال بد
و شوم که بر نفس خود کرد + رواه البخاری **وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحه
بیمینه** + بود آنحضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود و مسح میکرد او را بدست مبارک خود و شکا
یعنی مرض و درد می آید و شاکی و شکو میگویند و دردناک را که دردش بسیار باشد و اصل معنی راجع بشکایت است یعنی گله کردن + ثم قال + پس میگفت
آنحضرت و می خواند این دعا را + اذهب الباس رب الناس + ببر این رنج را ای پروردگار آدمیان و باس در اصل یعنی عذاب و سختی و حرب
سخت شدن آید و اشف انت الشافی + و تندرستی ده توئی تندرستی دهنده + لا شفاء الا شفاؤک + نیست شفا مگر شفای تو + شفاء
لا یغادر سقما + شفائیکه نگذارد هیچ بیماری را + سقم بفتحتین و بالضم و سکون هر دو لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین است + متفق علیه
**وعنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه** + بود و چنانکه شکایت میکرد آدمی چیزی را یا عضوی خود را از خود + او کانت به قرحة

او جرح + یا ریش بود . یا دمی یعنی یا خستگی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف و سکون را چیزیست که بیرون می آید از اعضا مثل دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو آمده قال النبی صلی الله علیه وسلم باصبعه میگفت آنحضرت در حالیکه میگذاشت انگشت را بر جای درد و گفته است راوی که میگرفت آنحضرت آب دهن مبارک خود را بر اصبع خود و مینهاد آنرا بر خاک بعد از آن مینهاد انگشت خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آنرا بدان و میگفت بسم الله بنام خدا تربة ارضنا بریقة بعضنا + خاک زمین ما آمیخته با آب دهن بعضی از ما لیشفی سقیمنا + کردیم این فعل را تا شفا داده شود بیمار ما باذن ربنا + بدستوری پروردگار ما و امر وی و این سریست از اسرار در علاج قروح و جروح آنچه میرسد در وی یاد آنرا عقول و افهام در رقیه ها و افسونها آثار عجیبه است که ظاهر میگردد و اسرار آن مر افعال آنحضرت را اسرار غامضه هست که و کوه تعلیم اوست افهام و عقول قاصر اند از ادراک آن راه نیست و گرفتاران تنگنای طبیعت و تفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پا زنند و بدان راه نیابند و آنچه در تمام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از گرفتاران این بندست گفته که تحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را نیز تاثیر است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید که خاک از جای وطن خود با خود بردارد و پاره از آن در ظرف آب بیندازد و از آن آب میخورد تا باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج و توربشتی گفت که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث آنست که تربت ارضنا اشارت است بفطرت آدم و ریقة بعضنا اشاره بنطفه که پیدا گردد ازو آدمی پس گویا تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگارا توئی که ابداع کردی اصل اول را از خاک و بعد از آن پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر پس آسان است بر تو شفا دادن کسیکه شان وی اینست انتهی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارضنا ارض مدینه است که ثابت شده است مر آنرا خاصیت در شفای مرض و مراد ببعض ذات کریم اوست صلعم و این وجه اخیر توجیهی دارد و نزدیک است و حقیقت حال همانست که گفته شد والله اعلم * متفق علیه * وعنها

قالت + کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده + عائشه گفت بود آنحضرت وقتیکه بیمار میشد میدمید بر بدن مبارک خود معوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است دو سوره آخر قرآن یا با سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنست که متضمن معنی تعوذ و تعویذ اند و دور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که میرسید میگذرانید و میسود + فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه + پس آنگاه که بیمار شد آنحضرت بآن درد وی که وفات یافت در آن کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث + بودم من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود + وامسح بید النبی + و مسح میکردم و سه مالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که پف میزدم و دستهای آنحضرت را میگرفتم و در روی وی میدمیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میکردم * متفق علیه * و در روایتی مسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات + گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانه وی میدمید بروی معوذات را + وعن عثمان بن ابی العاص صحابیست عامل گردانید ورا آنحضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب و غیر ایشان + انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده + روایت است از عثمان که شکایت کرد وی آن حضرت درد وی را که می یافت آنرا در تن خود + فقال له رسول الله + پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی یالم من جسدک + بنه دست خود را بر آنجائیکه درد میکند از تن تو + وقل + و بگو + بسم الله ثلثا + سه بار

و قل سبع مرات + و بگو هفت بار + اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر + پناه میبرم بعزت و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی آنچه
مے یابم از درد حالا و می ترسم از زیادت در آینده + قال + گفت عثمان + ففعلت + پس کردم + فاذهب الله ما کان بی + پس کردم
آنچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد + رواه مسلم + وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه
وسلم فقال یا محمد اشتکیت + روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت را پس گفت ای محمد آیا بیمار شدی فقال + پس گفت آنحضرت
نعم + آری بیمار شدم + قال + گفت جبرئیل و خواند این دعا را برای علاج آنحضرت + بسم الله ارقیک + بنام خدا افسون میکنم ترا + من کل شیء
یوذیک + از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا + من شر کل نفس + از بدی هر ذات + او عین حاسد + از شر هر چشم حاسد و کلمهٔ او بمعنی واو است
و احتمال دارد که برای شک راوی باشد + الله یشفیک + خدا تندرستی دهد ترا + بسم الله ارقیک + بنام خدا افسون میکنم ترا + رواه مسلم +
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن و الحسین + بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما
و عن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که + اعیذکما بکلمات الله التامة + در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان راه نیابد
عزو اجلال آنها را و نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله + من کل شیطان + از هر
شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب + و هامة + و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهر دار کشنده
چنانچه مار و آنچه کشنده آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهے دواب را که بجنبند بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز
هوام گویند + و من کل عین لامة + و از هر چشم خداوند لمم که فرود آید برآنچه برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر
و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند + و یقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل و اسحق + و میگفت آنحضرت خطاب با این
کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را + رواه البخاری + و در بعضے کان یعوذ بها است
بضمیر مفرد + و فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة + و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع بدو کلمه که مدخول من اند
یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آنست که این سهو قلم است والله اعلم + و عن ابی هریرة
رضی + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه + کسیکه بخواهد خدای تعالی با آن کس نیکی را گرفته میشود یا میگیرد
حق تعالی از وے یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد و مے مصیبت همیشه از قهر نیست
کاہی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبر میکند و برو شکر کند دال لطف است اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش ترین طبیعت
آدمی که برسد و بگیرد او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانچه در ترجمه اشارت بدان کرده شد + رواه البخاری
و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب + نمی رسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و درماندگی + و لا وصب + و نه رسد درد و رنجوری
و بعضی گفته اند و صب بیماری دائم + و لا هم + و نه اندوه که لاحق میشود از برای آینده + و لا حزن + و نه غم و اندوه بر فوات مرغوب + و لا اذی + و نه آزار و رنجش + و لا غم + و نه اندوه
و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم مستقبل را باشد چنانکه کاری
در پیش دارد و قصد کردن آن رنج میکشد و غم در آنچه بود و گذشت و ناخوشی بدل رسیده است که بجهت آن شکسته و بسته دل گشته است که اینجا سبب دل آزاری و بالجمله هر

بر مسلمانان از غم ومحنت وآزار میرسد + حتی الشوکة یشاکها + تا آنکه خاریکه خلانیده میشود آدمی آنرا + الا کفر الله بها من خطایاه + مگر آنکه می پوشد
ومی بخشد خدای تعالی باین مکروهات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر است متفق علیه + وعن عبد الله بن مسعود
قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک + گفت ابن مسعود در آمدم بر آنحضرت وحال آنکه وی تب زده شده بود ووعک حرارت
تب وتیزی وی + فمسسته بیدی + پس بسودم آنحضرت را بدست خود + فقلت + پس گفتم + یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا + بدرستیکه
تو هر آئینه که تب زده میشوی تب زده شدن سخت + فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان
منکم + آری من تپ زده میشوم چنانکه تب زده میشوند دو مرد از شما + قال فقلت ذلک لان لک اجرین + ابن مسعود میگوید پس گفتم
من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آنست که مر ترا دو اجر است بر هر عمل مضاعف است اجر وثواب تو + فقال اجل
پس گفت آنحضرت آری بسبب اینست + ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه + پس گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمانی که برسد او را آزاری
از بیماری پس چیزیکه جز بیماریست + الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها + مگر آنکه فرو می افگند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه فرو می افگند
درخت برگهای خود را + متفق علیه + وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله + ندیدم من هیچ یکی را که درد
بر وی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم + از جهت صفای جوهر وقوت حواس وی ودرین رفع درجات ومضاعفت اجر وحکمتهای دیگر است که
جز علام الغیوب آنرا نداند + متفق علیه + وعنها قالت مات النبی صلی الله علیه وسلم بین حاقنتی وذاقنتی + گفت عائشه رحلت کرد آنحضرت در میان سینه من
وحاقنه مغاک در میان چنبر گردن وکتف + وذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من ومطلع بودم شدت موت وی را + فلا اکره
شدة الموت لاحد ابدا بعد النبی + پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم + پوشیده نماند که
شدت موت که نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست وتبادر در اذهان چنان میدر آید که آنحضرت را اصلا
کلفتی در موت نمی بود وغایت شدت آن بود که حرارتی بود در آب بر روی مبارک میپاشید ومیفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی
بیاید + رواه البخاری + وعن کعب بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح + قصه و
حال مسلمان همچو قصه وحال شاخ تر ونرم از کشت است که مائل راجع میگردانند آنرا بادها وخامه بخای معجمه وتخفیف میم گیاه تازه وتر وتفئ بضم تا
وفتح فا وکسر یای مشدده وهمزه + تصرعها مرة وتعدلها مرة اخری + می افگنند ومی اندازند بادها آنرا یکبار وراست وبرابر میگردانند بار دیگر
همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثه ضعف وبیماری وگاهی راست ودرست میگرداند صحت وتندرستی + حتی یأتیه اجله + تا آنکه آید
او را وقت موت وتمام میگردد مدت حیات او + ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة + وحال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و
ثابت وبرپاست + التی لا یصیبها شیء + آن درختیکه نمیرسد آنرا چیزی از بادها وآفتها ارزه بفتح همزه وسکون را درخت صنوبر همچنین است روایت و
وابو عبید گفته که وی آرزه است بمد وکسر را وبفتح آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ وی در زمین ومجذیه بضم میم وسکون جیم وکسر ذال معجمه
جذیه یکسر بیخ درخت را گویند + حتی یکون انجعافها مرة واحدة + تا آنکه میباشد افتادن آن درخت بزمین یکبارگی ومنافق همیشه توانا وتندرست
بی ضعف وبیماری تا ناگاه یکبارگی می افتد ومیمیرد + متفق علیه + وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله +

حال مؤمن همچو حال کشت ست که همیشه باد مائل میگرداند و می جنباند او را ولا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه هست مؤمن که میرسد او را بلاء
ومثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصد و حال منافق همچو حال درخت صنوبرست که نمی جنبد تا آنکه درو کرده نشود و بریده نگردد متفق
علیه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی ام السائب برام سائب که صحابیه است و آنحضرت به عیادت
وی می آمد در خانه او وی درآمد فقال مالک تزفزفین پس گفت آنحضرت بام السائب که تب لرزه داشت چه شده است ترا که می لرزی
تزفزفین ماخوذ ست از زفیف الطائر وقتیکه فراخ میکند هر دو بازوی خود را و میجنباند برای در راه رود و آمده است قالت الحمی لا بارک الله
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نکند خدای در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال
پس گفت آنحضرت لا تسبی الحمی فانها تذهب خطایا بنی آدم و دشنام مکن تب لرزه را که بدرستیکه تب می برد گناهان فرزندان آدم را
کما یذهب الکیر خبث الحدید چنانکه می برد دمه آهنگری چرک و پلیدی آهن را رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا وقتیکه بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات و اوراد که
در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالیکه مقیم و تندرست بود رواه البخاری
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان ست یعنی هر که در طاعون
صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه خلیل گفته است که طاعون وباست و ابن اثیر گفته طاعون مرض
عام و وبا که فاسد میگرداند هوا پس فاسد میگردد بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابوبکر بن عربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای
روح میکند تشبیه کرده شد بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و وبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون
را بورم مجهول سیاه سوزنده زهردار و با بچه برآید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و میان میگردانند
گرد خود را و گاهی سبز و سرخ می باشد و فاسد میگرداند عضو را الا آنچه در احادیث مذکور شده و در گریختن از آن از بیرون رفتن از
شهری که واقع شده باشد در آن نهی کرده و وعید نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد وبا
و موت عام مرض عام ست و مخصوص بانچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شده و اگرچه
بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وباست و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن عنصر از سلاح
داشته و اگر بنا بر همین معنی محمول باشد فرد نیز در وبا خواهد بود به مخصوص آن و این قائل آن احادیث را که در وی لفظ وبا و موت عام
واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان
پنج قسم اند المطعون یکی آنکه بعلت طاعون مرده به صبر بر آن جان سپرده و المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا
و انتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق علت بطن را از درد قولنج و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد بمبطون کسی ست که نگاه داشته بطن را
از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده چنانچه از که مراد با گرسنه باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده و الله اعلم و الغریق
سوم آنکه در آب غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آنکه جهد بجا آورده اند تعلل نفس و تهلکه نکرده و صاحب الهدم و چهارم آنکه در زیر دیوار و بنائی که افتاده بمیرد

بشرط مذکور و هدم بسکون دال ویران کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال جامه کهنه * والشهید فی سبیل الله یعنی کشته شده
در راه خدا در جنگ اعدای دین قتیلکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل اوست و شهید حقیقی کامل همین ست و اقسام دیگر در حکم اویند و شریک اند
در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت الشهید فی سبیل الله یعنی قتیل و مانند آن یعنی دیگر آن قسم که مشهور و متعارف ست باسم شهید
فانهم * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت عائشه پرسیدم من از آنحضرت از
حقیقت طاعون و حکم آن * فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء * پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون عذابی ست که می فرستد آنرا پروردگار تعالی
بر هر که میخواهد از امم سابقه و لاحقه * فان الله جعله رحمة للمؤمنین * و خبر داد که خدا تعالی گردانیده ست طاعون را رحمت بر مسلمانان اگر صبر کنند
و شکر نمایند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرموده لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا * نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون
[illegible] پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده ست مر اجر و ثواب * یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له * در حالیکه
میداند به یقین [illegible] الا کان له مثل اجر شهید * مگر آنکه
باشد مر او را مانند [illegible] * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی
طائفة من بنی اسرائیل [illegible] یعنی بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم و در آخر زای عذاب و گاهی
[illegible] علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود او علی من کان قبلکم *
[illegible] را در زمینی و شهری یا جز شهری که شما در آنجا نیستید پس قدوم نیارید بر آن
[illegible] و در بعض روایات فلا تقدموا علیه بتا و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و
[illegible] لازم نیاید * واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه * و چون بیفتد
[illegible] در حالیکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن از طاعون * متفق علیه *
[illegible] باشند نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شد یا
آتش گرفته یا [illegible] سده نزد عقلیه ظن هلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نباید و گریختن تجویز نیافته و قیاس این
[illegible] فاسد ست که آنها از قبیل اسباب عادیه اند و این از اسباب نیست و بهر تقدیر گریختن از آنجا جایز نیست و هیچ جا وارد نشده هر که بگریزد
[illegible] مرتکب کبیره و مردود ست نسأل الله العافیة * وعن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آنحضرت را
میگفت * قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر * میگوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی
نابینا سازم چشمان وی را کور سازم او را پس صبر کند آن بنده در این ابتلا و در ظاهر و باطن ناشکر نشود و گوید و بداند که ابتلای الهی از سخط و غضب الهی
نیست بلکه از برای دفع مکروهی ست که بدو مترتب میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات ست و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شدند میفرمودند
که معلوم که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شد * عوضته منهما الجنة * عوض دهم آن بنده را از این دو بینایی بهشت را مراد بحبیبتیه عینیه چشمهای
او چشمان بنده و چشم نیست اگر این کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم ضمیر بعینیه عاید بحضرت عزت ست جل جلاله و اگر کلام راوی ست ضمیر بحضرت رسول الله

صلى الله عليه وسلم است * رواه البخاري ** الفصل الثاني * عن علي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من مسلم يعود
مسلما غدوة * گفت علی مرتضی رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد از بامداد پیش از
زوال است و غدوه بضم بامداد و بفتح یکبار رفتن در وقت بامداد الا صلى عليه سبعون الف ملك حتى يمسي مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا رحمت کنند بروی
هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند * وان عاده عشية الا صلى عليه سبعون الف ملك حتى يصبح * و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال
مگر آنکه صلوة بفرستند بروی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند * وكان له خريف في الجنة * و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی
آنچه چیده شود از میوه های بهشت * رواه الترمذي وابو داود * وعن زيد بن ارقم قال عادني النبي صلى الله عليه وسلم من وجع كان بعيني * زید بن ارقم
انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص علی ابن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده سوره
منافقون ان المنافقين لكاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلى الله عليه وسلم از جهت دردی که بود بدو چشم من و در روایتی
بعینی بلفظ افراد * رواه احمد وابو داود * و از ینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آنکسیکه گوید که در درد چشم عیادت
نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست درد عین
وضرس صحیح آنست که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله اعلم * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا هر کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد ثواب اتباع
سنت * بوعد من جهنم مسيرة ستين خريفا * دور کرده میشود از دوزخ بمقدار رفتن شصت سال خریف سال است اگر چه در اصل
تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که پرسیده شد یا ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتداء تاریخ سال
از خریف اعتبار کنند که اول رسیدن خرما و انگور و رسیدن غلات ایشان در خریف است * رواه ابو داود * وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يعود مسلما فيقول سبع مرات هیچ مسلمانی نیست که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اکثر عدد
تکریر و مناسب است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از هفت اعضا باشد
والله اعلم * اسأل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيك * سؤال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا
الا شفي * مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا ان يكون قد حضر اجله * مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت مرگ و تمام شده مدت حیات وی که آنرا
علاج نیست * رواه ابو داود والترمذي * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم من الحمى ومن الاوجاع كلها ان يقولوا * و هم از ابن عباس است که آنحضرت
بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه گویند بسم الله الكبير بنام خدای بزرگ اعوذ بالله العظيم پناه میجویم بخدای بزرگ من شر
كل عرق نعار ومن شر حر النار * از شر هر رگی پر شده از خون یا برجهنده خون از وی و از شر گرمی آتش * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب لا يعرف
الا من حديث ابراهيم بن اسمعيل وهو يضعف في الحديث * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر
حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث * وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من
اشتکی منکم شیئا میفرمود آنحضرت کسی که شکایت کند از شما چیزی را ... یا شکایت کند برادر وی ... مسلمانی ...

پس باید کہ بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برای دیگری + ربنا اللہ الذی فی السماء + پروردگار ما خدای ست کہ در آسمان ست مقصود تبری ست از خدایان زمین کہ بتان اند و لہذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی کہ پرسیده شد از وی خدا کجا ست گفت در آسمان تاویل این حالت کہ تاویل قول حق سبحانہ و ہو اللہ فی السموات و فی الارض و قول وی و ہو الذی فی السماء الہ و فی الارض الہ گفتہ اند + تقدس اسمک + پاک ست نام تو ای پروردگار از تہمت نقصان و عدم تاثیر + امرک فی السماء و الارض + امر تو در آسمان و زمین ست کہ تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکہ فرمود و اوحی فی کل سماء امرہا و فرمود و ینزل الامر بینہن + کما رحمتک فی السماء + چنانکہ رحمت تو در آسمان ست و عام و شامل ست اہل آنرا کہ ہمہ محل رحمت اند بخلاف زمین و اہل وی کہ رحمت خاص مختص ست ببعض دون بعض کہ مومنان اند نہ کافران اگرچہ رحمت عام کہ افاضۂ وجود و لوازم است شامل ست ہمہ را لقولہ تعالیٰ و رحمتی وسعت کل شیء + فاجعل رحمتک فی الارض + پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین + اغفر لنا حوبنا + بیامرز ما را گناه ما را و حوب بضم حا و فتح آن بمعنی اثم ست و بعض گفتہ اند کہ فتح لغت اہل حجاز ست و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و وحشت و جہد و وجع و ہلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند کہ ہمہ این معانی صالح اراده اند و موجب حوب و اسباب آنست + و خطایانا + و بیامرز گناہان ما را و خطایا گناہانی کہ بطریق خطا بوجود آیند و گاہے بر مطلق گناہان نیز اطلاق یابد + انت رب الطیبین + تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناہانست یعنی بیامرز ما را تا از گناہان پاک شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم + انزل رحمۃ من رحمتک + و فرود فرست رحمتے خاص عظیم را از جنس رحمتہای تو + و شفاء من شفائک + و بفرست شفائی از شفاہای تو + علی ہذا الوجع + برین درد مندی و رنجوری + فیبرأ + پس بہ شود و دور گردد این وجع + رواه ابو داؤد + وعن عبد اللہ ابن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل + چون بیاید مرد در حالیکہ پرسش میکند بیمار را پس باید کہ بگوید + اللہم اشف عبدک + خدایا شفا ده و تندرستی ده بندهٔ خود را + ینکأ لک عدوا + تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمۂ تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن ست و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام و ایجاع نیز آمده ست بہمزه و بغیر ہمزه ہر دو آمده و بہمزه بمعنی پوست باز کردن از زخم بعد از بہتر شدن و بغیر ہمزه بمعنی جراحت کردن نیز آمده + او یمشی لک الی جنازۃ + یا برپای رود برای رضای تو و ادای حق دین تو بسوی جنازہ و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سائر افعال بنا بر مناسبت آنست کہ چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از ان ذکر کرد آنچہ متعلق بموت ست از اماتت اعدا در دعا و لہذا موالی و مطیبے گفتہ کہ جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجہت آنست کہ در اول انزال عقاب ست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمت ست بر دوستان وے + رواه ابو داؤد + وعن علی بن زید + روایت ست از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری کہ از تابعین بصره است + عن امیۃ + بضم ہمزه و فتح میم و تشدید تحتانیہ تابعیہ است روایت دارد از عائشہ + انہا سألت عائشۃ عن قول اللہ عز وجل + کہ امیہ پرسید از عائشہ از حقیقت معنے قول حق جل و علا کہ این آیت ست + ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم بہ اللہ + اگر پیدا کنید چیزی را کہ در ذاتہای شماست یا پنہان دارید آن را حساب میکند شما را بآن خدا تعالیٰ + و عن قولہ + و پرسید از قول وی تعالیٰ + من یعمل سوءا یجز بہ + ہر کہ بکند بدے را بپاداش داده میشود بوی باعث بر پرسیدن معنے این دو آیت آنست کہ آیت نخستین دلالت دارد کہ بندگان حساب کرده میشوند بد آنچہ مضمر دارند در نفس خود از خطرات ذنوب و اندیشہہاے بد و آیت دوم حکم میکند کہ آدمیان جزا داده میشوند بر ہر عمل بد

تقلیل یا تکثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از ان + فقالت عائشة ما سألنی عنها احد منذ سألت
رسول الله + پس گفت عائشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه و مجازات هیچ کس یا از ان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم + از تفسیر
این دو آیت + فقال + پس گفت آنحضرت + هذه معاتبة الله العبد + این محاسبه که مذکورست درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را + بما یصیبه من
الحمی + بانچه میرسد بنده را از تپ و بیماری + والنکبة + و از نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و پیدا کردن و دست بر دست خشم را
از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بروی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکبت انچه برسد
آدمی را از حوادث و رنجها + حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه + تا این مصیبت که پاره از مال نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت است از آستین
و عادت ست بر نهادن پاره مال در ان + فیفقدها + پس گم میکند وی آن بضاعت را + فیفزع لها + پس میترسد و متغیر میگردد و فریاد میکند و
می طلبد آن بضاعت گم شده یعنی این محاسبه جزا و مواخذه خشم و عتاب ست در دنیا نه مواخذه عذاب و عقاب ست در آخرت پس باید که بنده دل
بد نکند مانده و غمگین نگردد بلکه خوش حال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات ست نظم من ترا غمگین و گریان زان کنم + تا کت از
چشم بدان پنهان کنم + زان بخواهم که مکروهی + بلکه تا گیری لو ذوق چاشنی + زان حدیث تلخ میگویم ترا + تا ز تلخیها فرو شویم ترا + تو ز
تلخی چون همه پر خون شوی + پس ز تلخیها همه بیرون شوی + حتی ان العبد لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر + تا آنکه بنده هر آینه بیرون
می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر شکسته زر و نقره و یا انچه از کان می آید پیش از ریختن در کالبد
و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش از ان که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وی عین ست + رواه الترمذی + وعن
ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یصیب عبدا نکبة + نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل و حقیر + فما فوقها او دونها + پس انچه
بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس اول ظاهرترست + الا بذنب + مگر بسبب گناهی
که کرده است و خطای که از وی رفته است و ریشی زنند نعلین موسی بر پای وی نالید و میگفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام +
وما یعفو الله عنه اکثر + وانچه عفو و محو میکند و در میگذراند خدا تعالی از وی بیشترست + وقرأ + و خواند آنحضرت موافق این حال این آیت را که
وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر + و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی ست که کرده است آنرا دستهای شما یعنی آنهای
شما و عفو میکند خدا تعالی از بسیاری از ان + رواه الترمذی + وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد
اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض + بدرستیکه بنده چون می باشد بر حالت نیک از عبادت بستر بیمار شود + قیل للملک الموکل به + گفته
میشود مر فرشته را که گماشته شده است بر وی + اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا + بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتیکه بود رها غیر مقید باین
بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد + حتی اطلقه + تا آنکه رها کنم او را و تندرست گردانم او را + او اکفته الی + یا جمع کنم او را و گردانم او را
بسوی خود یعنی بمیرانم + وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک + چون مبتلا کرده شود
مسلمان و آزموده میشود ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را + اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل + بنویس برای وی عملی که بود
که میکرد پیش از ابتلا + فان شفاه غسله وطهره + پس اگر شفا میدهد میشوید او را خدا تعالی از گناهان و پاک میگرداند او را

متینه عنقره ورحمه الله اگر قبض میکند ورا روح میرا ندی مرزد مرا و را و رحمت میکند ورا رواها روایت کرده است این هر دو حدیث را بغوی شرح السنة وعن جابر بن عتیک پسر ان کریم انصاری صحابی ست منسوب ست بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را و مشاهد را که بعد ازوست ودر تقریب گفته صحابی جلیل ست وخلاف کرده شد در شهود وی بدر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت هفت قسم ست جز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف ست ازان المطعون شهید آنکه مرد بطاعون شهید ست والغریق شهید وصاحب ذات الجنب شهید وخداوند ذات الجنب که بیماری مشهورست وآن قرحه ست که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بدل سینه ونشان او تنگی نفس وتپ ست واورا اقسام واحکام واسباب وعلامات ست که در کتب طب مذکورست ودر شرح سفر السعادة جملی ازان ذکر کرده شده ست والمبطون شهید یعنی مبطون معلوم شده وصاحب الحریق شهید وخداوند آتش که بنا گهان در آتش افتد و بسوزد والذی یموت تحت الهدم شهید وآنکه بمیرد در زیر بنای افتاده که بیفتد بر وی وسابقا فرق میان هدم بالسکون دال وفتح آن معلوم شد اینجا بفتح مناسب ترست والمرأة تموت بجمع شهید وزن که بمیرد بجمع بضم جیم وبعضی بکسر جیم گفته اند وسکون میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد در زمان ولادت وبیرون نیاید ولد وی وآنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد وبعضی تفسیر کرده اند ببکر زیرا که بکارت مجموع ست در وی مثل ولد ودر حدیث دیگر آمده است وهر زنیکه بجمع مرد وبرده نشد دختری او وی آید در بهشت رواه مالک وابوداود والنسائی وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت ست از سعد بن ابی وقاص که پرسیده شد آنحضرت ای الناس اشد بلاء کدام از آدمیان سخت ترست از روی بلا وآزمایش قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس هر که فاضل تر مرتبه مرتبه چنانکه اولیا وعلما وصلحا وتفاوت مراتب ودرجات یبتلی الرجل علی حسب دینه مبتلا گردانیده میشود مرد باندازه دین وی فان کان فی دینه صلبا پس اگر باشد مرد در دین خود درشت وسخت اشتد بلاؤه سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین ست پس صبر میکند بران ومیداند که مبتلی حق ست وآنجا الطاف خفیه ست پس کامل میگردد ایمان وی وقوی میگردد محبت وی وتکفیر میگردد سیئات وی وبلند میگردد درجات وی وان کان فی دینه رقة واگر باشد در دین وی نرمی وتنگی هون علیه آسان وسبک کرده میشود بر وی تا بیصبری نکند وبیرون نیاید از قبضه دین از جهت عدم قوت ایمان ویقین پس تسلیت قلب وی میکند بنعمت وقول وی فما زال کذلک پس همیشه ست امر چنین وهمین حال حتی یمشی علی الارض ما له ذنب تا آنکه میرود بر زمین وحال آنکه نیست مراورا گناهی بیان حال مرد است که صلب ست در دین رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی وسبکی مردن بعد ازانچه دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که بآسانی میمیرد وبعد ازانکه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رشک بر کسی بآسانی موت نبردم واعتقاد کردم که خیریت در سختی موت ست نه آسانی رواه الترمذی والنسائی وبیان سختی در حدیث آینده بیاید وعنها قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء گفت عائشه دیدم آنحضرت را وحال آنکه آنحضرت در حالت موت بود ونزد وی قدحی بود که در وی آب ست وهو یدخل یده فی القدح وآنحضرت

وآنحضرت می درآورد دست خود را در قدح پس مسح میکرد بهر دو دست مبارک روی مبارک خود را و می برآورد دست تر را برروی از جهت حرارت که می یافت پس می گفت اللهم اعنی علی منکرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر حالتهای سخت مرگ و او علی سکرات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست و سکرات جمع سکره بسکون کاف و این نیز بمعنی سختی و محنت و بی هوشی ست و تسکیر بمعنی خفه کردن آمده رواه الترمذی وابن ماجه و شیخ ما اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وجوه متعدده ابراز نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود و پس احساس وی تالم اکثر و در یافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود انی لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسد لطیف وی و تعشق وی بوی اقوی و اوفی بود و پس تالم وی بمفارقت وی بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه امت است که چون ببینند که نقل روح پاک وی باین صعوبت است آسان گردد و بر ایشان حال نفس و دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود و پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامه ارواح است از تمامه اجساد دیگر آنکه آنحضرت متولی امور مملکت الهیه و گماشته درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و سکان بوی مفوض بود و کدام دائره مملکت واسع تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت مستمره گماشتگان ست که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب همی و هراسی بحال شان راه یابد که چه طور برآید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنند اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت ست دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی در آن وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکمل آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات می نمود و این وجه وجود است و او فوق بمقام و حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و استقامت و عبودیت در حضرات قرب چنانچه فرموده انا اعلمکم بالله و اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان تر از این جهت ظاهر شد بروی آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق تا آن لقاء روحی طبیعت حامل بود بر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود برآید و بپرد و بسرعت در جنت آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم از تمامه علاقه محبتی آنحضرت علیه صلوات الله و مثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع تر و صاف تر از همه مرایاست پس ظاهر شد از آنجا قلق و التهابی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار جل و علا جبار گردانید باقی و داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر وصف عبودیت که اشرف اوصاف و اجل نعمات وی ست و این کمالی ست خاص آنحضرت را و مقتضای معراج مقام عبودیت منازله مکاره و معانات مقاسات شدائد ست والله گفت زد مولای شریف نوری اتم العین تدمع والقلب یحزن انا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم هی الست آنچه گفته اند و امثال این نیز میتوان گفت و در کنه حقیقت حال شریف وی جل و اعلی و ارفع از آنکه بعقول و افهام و علوم و معارف عقلاء و علما و خود را حاصر و ضابط و حاوی آن تواند بود و بعبارت دیگر تر از آن ست که آید بخیال و هر چه گویند بجز علم تأویل تشابه ولا یعلم تاویله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بنده خود

راشتاب دهد مراورا نسزای گناهان اورا در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل ست و مدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد میگذرد + واذا اراد الله بعبده

الشر امسک عنه بذنبه + وچون خواهد خدا ببنده خود بدی نگاه میدارد ازوی عقوبت را و میگذارد اورا بگناه وی حتی یوافیه یوم القیمة

تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق ست آنرا از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگویند اوفی فلانا حقه یعنی داد حق ویرا

تمام و وافی + رواه الترمذی و عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء + بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی

بلاست هرچند بلا بیشتر و سخت تر جزا تمام تر و افزون تر و عظم بضم عین و سکون ظا اسم ست از تعظیم + وان الله + و بدرستیکه خدای عز و جل

اذا احب قوما ابتلاهم + چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میگرداند و آزمایش میکند ایشانرا بمحنتها چون دشمن میدارد گروهی را مبتلا

میگرداند ایشانرا و این شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت + فمن رضی فله الرضی + پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی

در بلا پس مراو راست خوشنودی از وی تعالی + ومن سخط فله السخط + و کسیکه خشم گیرد در آن و نگرود دلیل ورا خشم وبی رضائی ست پس رضا

وسخط بنده سبب علامت رضا و سخط پروردگار و محبت عداوت اوست صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا و سخط الٰهی

از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی ست خدا نیز از بنده راضی ست و اگر ساخط ست ساخط + رواه الترمذی و ابن ماجة وعن ابی هریرة

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایزال البلاء بالمؤمن والمؤمنة + همیشه می باشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان + فی نفسه +

در ذات هریکی با آلام و امراض و اذایا + وماله + و در مال هریکی بهلاک و نقصان + وولده + و در اولاد بمرض و موت و اینها همه سبب کفارت

ذنوب و محو خطایای وی میشوند + حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة + تا آنکه پیش آید وی خدایرا در روز جزا و حال آنکه نیست بروی هیچ گناهی

رواه الترمذی + وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن محمد ابن خالد السلمی + بضم سین و تخفیف لام مفتوحه + عن ابیه

عن جده + از پدرش از جد ش و جد و صحابی ست + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة

لم یبلغها بالعمل + بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی

تواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود + ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده + مبتلا میگرداند او را خدا تعالی در تن وی

یا در مال وی یا در اولاد وی + ثم صبره علی ذلک + پس شکیبا میگرداند او را بر آن بلا + حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله + تا آنکه

میرساند این بلا و صبر کردن بر آن یا میرساند خدا تعالی بسبب این بلا و صبر آن بنده را بمرتبه که در گذشته است مراورا از خدا + رواه

احمد و ابو داؤد + از ینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامے میرسد که بطاعت و عبادت نمی رسد شیخ امام اجل

ابو عبد الله محمد ابن علی حکیم ترمذی رحمه الله قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت و چون شفا داد مرا الله تعالی

تفکر کردم و اندازه کردم بنفس خود آنچه دیر کرد مرا و بهانه شد از بن علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین در مدت پس گفتم با خود اگر

مخیر گردانیده شدمی من در بدل این علت و مدار آنکه مرا عبادت ثقلین بود درین مدت بکدام ازین و میل میکردم و کدام یکی را اختیار میکردم پس صحیح

شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثرست از روی شرف و اعظم ست از روی اجر و انفع از روی

عاقبت و آن علت و مرضی که تدبیر کرد بلطف پروردگار تعالی برای من بندگی است خالص از شائبه عجب و ریا و دانستم که این قول که بلا را اختیار کرد اند بچه سبب و این مسئله را در رساله

تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است + **وعن عبد الله بن الشخیر** + بکسر شین معجمه وتشدید خای معجمه مکسوره در آخر را
صحابی است در بصره نزول کرده + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل + بضم میم وکسر مثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا
کرده شد + ابن آدم + آدمی زاد + والی جنبه تسع وتسعون منیة + وحال آنکه بجانب پهلوی او است یعنی نزدیک باو ومتصل باوست نود ونه مرگ سبب
یعنی آفات وبلایا که اسباب مرگ وهلاک اند + ان اخطاته المنایا وقع فی الهرم حتی یموت + اگر خطا کند او را ونمیرسد بوی مرگها واسباب
آن می افتد در پیری تا آنکه بمیرد یعنی آدمی مشمول ومحاط است ببلایا ومصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از آنها واگر یابد از آنها خلاص یافت از آن هیچ افتد
در پیری که دردی بی دوا وبلای بی منتهاست ودر وی از مردن چاره نیست والبته می باید مرد + رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب + **وعن**
**جابر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیامة حین یعطی اهل البلاء الثواب + دوست میدارند وآرزو میبرند اهل عافیت
که در دنیا از بلایا ومصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که + لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا
بالمقاریض + کاشکی پوستهای ایشان بریده وپاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها + رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب + **وعن**
**عامر الرام** + مخفف رامی یعنی تیر انداز وعامر ابن الرام نیز میگویند وصحیح اول است صحابی ست که یک حدیث دارد واین نیز مجهول مروی است
قال ذکر رسول الله + گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الاسقام + بیماریها را + فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله + پس گفت
که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشد او را خدای تعالی + کان کفارة لما مضی من ذنوبه + میباشد بیماری پوشنده مر چیزی را که گذشت از
گناهان وی + وموعظة له فیما یستقبل + ومی باشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان + وان المنافق اذا مرض ثم اعفی + وبدرستیکه منافق چون
بیمار شود پس عافیت داده شود + کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه + می باشد مانند شتر که ببندند او را کسان او پس رها کنند او را فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه
پس در نمییافت آن شتر بسبب عدم تمیز که چرا ببستند او را وچرا کشادند او را همچنین منافق بخلاف مؤمن که می دریابد که بیمار کردن وی
برای تادیب وتهذیب وی بود وعافیت برای پندپذیر شدن وشکرگذاردن وقدر نعمت شناختن است + فقال رجل + پس گفت
مردی یا رسول الله وما الاسقام + چه چیز است بیماریها وکدام است من نمی شناسم آنرا + والله ما مرضت قط + بخدا سوگند بیمار نشده ام من
هرگز + فقال قم عنا + پس گفت آنحضرت برخیز ودور شو از پیش ما + فلست منا + پس نیستی تو از ما ظاهر است که آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ
والا باین شدت وعید نمی فرمود + رواه ابوداود + **وعن ابی سعید** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له
فی اجله + چون در آیید شما بر بیمار برای پرسش وی پس کشاده گردانید او را وببرید غم او را در درازی مدت حیات او چنانکه گویید غم مخور باکی نیست شفا
خواهی یافت ودراز خواهد بود عمر تو فی الصحاح تنفیس آسایش دادن ورهایش دادن از غم + فان ذلک لا یرد شیئا ویطیب بنفسه + زیرا که بدرستیکه تنفیس
باز نمی گرداند چیزی را که مقدر است وخوش میگرداند نفس وی ویطیب بتخفیف است وباء زائده است ودر بعضی نسخ یطیب نفسه بتشدید یا بدون باء یعنی
خوش میگرداند نفس او را + رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب + **وعن سلیمان بن صرد** + بضم صاد وفتح
را صحابی ست خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته واز کشندگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده وشهید گشته
وعمر وی نود وسه بوده رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه + کسی که کشت او را شکم وی یعنی

در تفسیر سیطون در فصل اول معلوم شد * لم یعذب فی قبره * عذاب کرده نشود او را در گور وی * رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب
الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی * بود پسری از قوم یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شیخ ابن حجر
گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود * فمرض فاتاه النبی * پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یعوده * در حالتیکه عیادت میکند آنحضرت او را * فقعد عند راسه * پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام * فقال له اسلم * پس گفت مر او را مسلمان شو
فنظر الی ابیه وهو عنده * پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود * فقال * پس گفت پدر * اطع ابا القاسم * فرمانبرداری کن
ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آنحضرت است و یهود بیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد میکردند تا ملزم
نشوند بذکر این اسم شریف در توریت * فاسلم * پس مسلمان شد آن غلام * فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه من النار
پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی میگوید شکر مر خدای را که برهانید او را از آتش دوزخ * رواه البخاری * و درین حدیث جواز استخدام کافر است و
جواز عیادت وی با امیدواری اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من عاد مریضا نادی مناد من السماء * کسیکه عیادت میکند بیماری را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته * طبت وطاب ممشاک *
خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد برای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا هر دو در دنیا یا هر دو در آخرت * درینجا اشارتست بافضلیت عیادت پیاده
وتبوأت من الجنة منزلا * و بگیری تو از بهشت منزل را و تواند که این هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی از حال عیادت کننده * رواه ابن
ماجه * وعن ابن عباس ان علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه * روایت است از ابن عباس که علی
برآمد از نزد آنحضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آنحضرت دران درد * فقال الناس * پس گفتند مردم * یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله
چگونه صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا * گفت صبح کرد بشکر خدا بهشونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب
آنست که چون از حال بیمار پرسند جواب به بهی و خوبی گویند * رواه البخاری * وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی یکی از اعلام
علما و اجله فقها امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از انها که دیدم فاضلتر از وی و بود اسود اعور افطس اشل اعرج بعد ازان اعمی شد روزی که فوت کرد
اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض * قال قال لی ابن عباس * گفت عطا گفت مرا ابن عباس * الا اریک امرأة من اهل الجنة * آیا ننمایم ترا زنی از اهل بهشت
قلت بلی * گفتم بلی بنما * قال هذه المرأة السوداء * گفت این زن سیاه در نام وی اختلافست بعضی سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره
و سکیره و بقاف و کاف بدل عین و بعض ماشطه و بعض خدیجه والله اعلم * اتت النبی * آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقالت *
پس گفت یا رسول الله * انی اصرع * بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور * وانی اتکشف * بتای فوقانیه و بدرستی که من برهنه
میشوم یا میترسم و ملاحظه میکنم از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تأثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم * فادع الله لی
پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد * فقال ان شئت صبرت ولک الجنة * پس گفت آنحضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت
وان شئت دعوت الله ان یعافیک * و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا * فقالت اصبر * پس گفت آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم
فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف * پس گفت من برهنه میشوم و می ترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم * فدعا لها

پس دعا کرد مر آن زن را + متفق علیه + و درین حدیث دلیل ست بر جواز ترک تداوی با مید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق
وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم + روایت ست از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین ست
روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدما که گفت که مردی آمد او را موت در زمان آنحضرت + فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض +
گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری + فقال رسول الله + پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویحک + وای تو عجب از تو
ما یدریک + چه دانانید ترا + لو ان الله ابتلاه بمرض یکفر عنه من سیئاته + اگر بودی این که خدا تعالی می میراند وی آزمایید او را به بیماری
پس کفارت میکرد از وی از بدیهای وی بهتر می بود مر او را + رواه مالک مرسلا + وعن شداد بن اوس + صحابیست وی و پدر وی +
والصنابحی + بضم صاد نسبت ست بصنابح بن زاهر نام او عبد الله ست اختلافست که صحابیست یا تابعی روایت ست ازین دو کس + انهما
که ایشان + دخلا علی رجل مریض یعودانه + در آمدند بر مردی در حالیکه عیادت میکنند آن مرد را + فقالا له + پس گفتند مر آن مرد را + کیف اصبحت +
چگونه صبح کردی و چه حال داری + قال اصبحت بنعمة + گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم + قال شداد ابشر
بکفارات السیئات + خوش خبر و خوشحال باش بخصلتهائیکه پوشنده بدیهاست + وحط الخطایا + و بفرو د افگندن گناهان + فانی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز و جل یقول + زیرا که من شنیده ام آنحضرت را که میگفت که خدا تعالی میگوید + اذا انا ابتلیت
عبدا من عبادی مؤمنا + وقتیکه من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مؤمن ست + فحمدنی علی ما ابتلیته + پس ثنا کند
آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را + فانه یقوم من مضجعه ذلک + پس بدرستی که آن بنده برمیخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است
کیوم ولدته امه من الخطایا + همچو روز زائیدن مادر او او را یعنی پاک و منزه از گناهان + ویقول الرب + و میگوید پروردگار + تبارک و تعالی +
بملائکه که کاتب اعمال اند + انا قیدت عبدی وابتلیته + من بند کردم بنده خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش کردم او را +
فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو صحیح + پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکه میبودید که می نوشتید و اجرا
میکردید برای وی در حالیکه تندرست بود + اجروا بفتح همزه و سکون جیم امرست از اجرا بمعنی راندن و مجری دادن وظیفه و نحو آن + رواه احمد +
وعن عائشة رض + قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل + چون بسیار میگردد
گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد بزه آنها را + ابتلاه الله بالحزن لیکفرها عنه + مبتلا میگرداند
آن بنده را خدا تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده + رواه احمد + وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد
مریضا لم یزل یخوض الرحمة + کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می درآید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد دران خوض بآب در آمدن
حتی یجلس + تا آنکه می نشیند + فاذا جلس اغتمس فیها + پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت و غرق میگردد دران + رواه
مالک و احمد + وعن ثوبان مولای آنحضرت ست و همیشه در خدمت میبود در سفر و حضر + ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا
اصاب احدکم الحمی + روایت میکند که آنحضرت گفت وقتیکه برسد یکی از شما را تپ + فان الحمی قطعة من النار + پس بدرستی که تپ
پاره ایست از آتش + فلیطفئها عنه بالماء + پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص ست ببعض انواع

که حادث ست از حرارت چنانکه متعارف اهل حجاز ست و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را بتبع و طفیل ست و مقصود اصلی از منصب نبوت
بیان علاج روحانیست استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و اغلب ست و وقوع آن دران بلاد و الله اعلم
و تحقیق این در کتاب طب و رقی بیاید در شرح قول آنحضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم دران
کتاب ذکر میکرد زیرا که درین حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد ازان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی
نهر جار + پس باید که بیفتد در جوی روان + و لیستقبل جریته + و باید که پیش آید روان شد جوی را یعنی همان جانب بیفتد که آب میرود
جریته بفتح جیم و کسر آن + فیقول + پس بگوید + بسم الله + بنام خدا افتادم درین جوی + اللهم اشف عبدک + خداوندا شفا بده بنده خود را
و صدق رسولک + و راست گو گردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است و خبر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد + بعد صلوة
الصبح قبل طلوع الشمس + بکند این فعل را بعد از نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب + و لینغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام + و باید که غوطه
زند در وی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع و ایضاح اوست و این عبارت احتمال دارد که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه
و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد + فان لم یبرأ فی ثلث فخمس + پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز ست علاج آن + فان لم یبرأ فی
خمس فسبع + پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز + فان لم یبرأ فی سبع فتسع + پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز + فانها لا تکاد تجاوز
تسعا باذن الله + پس بدرستیکه آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدای عز و جل رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
و عن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله + گفت ابو هریره ذکر کرده شد تپ را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فسبها رجل +
پس دشنام کرد آنرا مردی + فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب + دشنام مکن تپ را زیرا که وی دور میکند گناهان را
کما تنفی النار خبث الحدید + چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را گداختن و مقتضای این شکر گزاریست بران و لهذا مشائخ گفته اند
که وظیفه در بلا شکر ست چنانکه در نعمت از جهت تضمن او الطاف خفیه او لیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر
ساختند + رواه ابن ماجه + و عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول + و هم از ابی هریره است
گفت که آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تپ داشت پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدا تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی
المؤمن فی الدنیا + تپ آتش منست که مسلط میگردانم آنرا بر بنده من که مؤمن ست در دنیا + لیکون حظه من النار یوم القیمة + تا باشد تپ بخش آن بنده
از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن + رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال ان الرب سبحانه و تعالی یقول + روایت ست از انس که آنحضرت گفت که پروردگار تعالی میگوید + و عزتی و جلالی + سوگند بعزت ذات من و
جلال صفات من + لا اخرج احدا من الدنیا + بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا + ارید اغفر له + که میخواهم بیامرزم مر او را + حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه
تا آنکه تمام میگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست + بسقم فی بدنه و اقتار فی رزقه + بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی و سقم بضم سین
و بفتحتین و اقتار بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که ازوی بوجود آمده جزای آنرا هم در دنیا به بیماری و فقر میدهم پس مغفور میگردد و
از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری و بلا کفر ذنوب اند + رواه رزین + و عن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه + شقیق گفت

از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین ست و زمان شریف آنحضرت را دریافته اما بشرف رویت مشرف نشده و از یاران مخصوص ابن
مسعود ست گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را • فجعل یبکی • پس گریستن گرفت ابن مسعود و شروع کرد دران • فعوتب •
پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بروی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا میگرید • فقال انی لا ابکی لاجل المرض •
پس گفت ابن مسعود نمیگریم از بهر بیماری • لانی • زیراکه من و در بعض نسخ انی بی لام بدرستیکه من • سمعت رسول الله • شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول • میگفت • المرض کفارة • بیماری کفارتست گناهان را • وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة • و نمیگریم مگر از جهت آنکه رسید
بیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیریست فترت بفتح فا و سکون تا سستی • ولم یصبنی فی حال اجتهاد • و نرسید مرا مرض در حال قوت و
کوشش که وقت جوانی بود • لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض • زیراکه نوشته میشود مر بنده را از مزد وقتیکه بیمار میشود • ما کان یکتب له قبل ان
یمرض • چیزیکه بود که نوشته میشد مر او را پیش از آنکه بیمار گردد • فمنعه منه المرض • پس باز داشت بنده را از ان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی
و قوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیاری نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم ست کم می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدم
که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون در مرض همان عمل نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه
باشد جوابش آنکه تمنی میکند کتابت عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل میبود نوشته میشد عمل کثیر
بی تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالیست از شائبه ریا و سمعه و عجب فافهم • رواه رزین • وعن انس قال کان النبی
روایت ست از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث • عیادت نمیکرد بیماری را مگر پس از سه شب • رواه
ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان • بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع ست و سنت نزد ایشان عیادتست در اول مرض
نه بعد از گذشتن سه و ذکره فی شرح الشیخ و جمهور علما بر آنند که عیادت مقید بزمانی نیست زیراکه امر بوی مطلق ست هر وقت که کند خواه اول
خواه آخر و گفته اند که این حدیث ضعیف ست جدا و راوی او که مسلمه بن علی ست متروک ست و ابو حاتم گفته که این حدیث باطل ست و در
احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض مگر بعد از سه و در باب این حدیث و گفته که در استعجال شماتت ست و فیه ما فیه • وعن عمر بن الخطاب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لک • چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا • فان دعاءه
کدعاء الملائکة • زیراکه بدرستی دعای بیمار مانند دعای فرشتگانست و شاید که این جهت آنست که بنده در مرض قریب ست از درگاه حق و
مبراست از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن بریاضت نفس و توجه بعالم غیب والله اعلم • رواه ابن ماجه • وعن
ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض • گفت ابن عباس از سنت ست سبکی کردن نشستن و کم کردن
بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین سختی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین هم صحاح
هر دو لغت ست بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات • قال • گفت ابن عباس در استدلال بر این سنت • قال رسول الله • گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم و اختلافهم • هرگاه که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان • قوموا عنی • برخیزید و دور شوید از پیش من پس
معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه ست اللغط بتحریک اللام و الغین معجمه و طای مهمله صوت یا اصوات مبهمه که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث

در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی • رواه رزین • وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة فواق
ناقة • بیمار پرسی مقدار زمانی ست که میان دو دوشیدن شتر داده است و مراد بود دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی صبر میکنند
چنانکه پستانهای ناقه را مساس میکنند و بدست میزنند یا بچه را میمکانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا و فتح نیز روایت است • وفی روایة سعید
بن المسیب مرسلا • و در روایت سعید ابن المسیب که از کبار تابعین ست بطریق ارسال آمده ست • افضل العیادة سرعة القیام • فاضل‌ترین
عیادتها شتابی خاستن ست و سبب وی خوف ملال و کوفت بیمار ست و اگر کسی دوست اوست و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر ست
این افضل عیادت نیست بلکه مستحبی ست که با وی میدارد حق عیادت علی العموم همان قدر ست فافهم • رواه البیهقی فی شعب الایمان • وعن ابن عباس رضی
ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی • روایت ست از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام • قال اشتهی خبز بر • گفت میخواهم نان گندم را • قال النبی • گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه • کسیکه باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود • ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه • وقتیکه بخواهد و میل کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد اشتهای صادق ست و آن
نشان صحت ست و نیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد
ولیکن چیزیکه ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی ست و طیبی گفته که این مبنی ست بر توکل یا نومیدی از حیات
و در حدیث آمده ست که بزور نخورانید بیماران خود را الطعام و شراب زیرا که خدا تعالی میخوراند و می نوشاند ایشان را • رواه ابن ماجة • وعن عبد الله
ابن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها • گفت مرد مردی بمدینه از آن کسانیکه زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائید و هم در مدینه مرد
فصلی علیه النبی • پس نماز گزارد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال • پس گفت آنحضرت یا لیته مات بغیر مولده • ای کاش می مرد این مرد
در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد • قالوا ولم ذلک • گفتند صحابه و چرا ست این حکم و این آرزو • یا رسول الله قال • گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره • بدرستیکه مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده
شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده است سفر وی و مرده ست و طیبی گفته که مراد باثر مدت حیات ست یعنی تا موضع قطع اجل وی
و معنی اول که ما گفتیم ظاهر تر ست و قال یعنی هم بدان ست • فی الجنة • اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر بفهم این می در آید که بقدر
این مسافت او را در بهشت جای میدهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنت سعت جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده ست
که جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیاست اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملیست که کرده میشد در مقدار این مسافت
و مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده و طیبی گفته که مراد آنست که گشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی و مولد وی و گشاده میشود دری
بسوی بهشت فافهم • رواه النسائی وابن ماجة • وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة • مردن در غربت حکم
شهادت دارد و فی الصراح غربت دوری از جای خود و اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم ست غربت بجسم و غربت بدل که مشار الیه ست بقول وی
صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور • و این حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی

و ترک تعلق بما سوی الله و تفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبدالوهاب متقی که در فصل غربت و عزلت نوشته مذکور است، رواه ابن ماجه

**وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا، تحقیق واقع شده در نسخ و تغییر داده اند آن را بعض بمن مات غریبا و بعض گفته اند که الصواب مرابطا و نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده و مرابط آنکه در سرحد اسلام برای جزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کافران نشستن، ووقی فتنة القبر، و نگاه داشته میشود از فتنهٔ قبر و عذاب وی و در بعض نسخ او وقی و کلمهٔ او یا بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است، وغدی وریح علیه برزقه من الجنة و داده میشود و برده میشود و آورده میشود بر وی روزی وی از بهشت و مراد دوام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا، رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان،

**وعن العرباض** بکسر عین و بای موحده و ضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله و راء و یای تحتانیه از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان رسول الله، روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان و آنها که میرانیده شده اند بر فرشهای و بساطهای خود یعنی آنها که در خانهٔ خود مرده اند و شهید نشده، الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عزوجل فی الذین یتوفون من الطاعون، در کسانیکه میرانیده شده اند از طاعون، فیقول الشهداء من اخواننا، پس میگویند شهیدان اینکه بطاعون مردگان از جمله برادران مااند و از مااند، قتلوا کما قتلنا، کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست جن خورده اند و میگویند که اهل طاعون گاهی می دریابند که کسی ایشان را بنیزه زده است و لهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا حمل طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب تر مینماید فافهم، ویقول المتوفون اخواننا، و میگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران مااند، ماتوا علی فرشهم کما متنا مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما، فیقول ربنا، پس میگوید پروردگار ما تبارک و تعالی، انظروا الی جراحتهم نگاه کنید بریشهای مرده شدگان بطاعون، فان اشبه جراحهم جراح المقتولین پس اگر مانند است ریشهای ایشان ریشهای کشته شدگان را، فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه، فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم، پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان و با شهیدانست، رواه احمد والنسائی،

**وعن جابر** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف، روایت است از جابر که آنحضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافرانست و زحف در اصل بمعنی غیژیدن کودک است و نام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجهت ازدحام و هجوم غیژنده میروند، والصابر فیه له اجر شهید، و صبر کننده در طاعون و نگریزنده از آن مر او را اجر شهید است ازین حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر بگریزد بسلامت می ماند آن خود کفر است و ظاهر حدیث و رانست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگرچه نمیرد، رواه احمد،

**باب تمنی الموت وذکره**، باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بیصبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از انست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال اوست و همچنین

نکرودنیست از جہت خوف ضرر دنیا و ذکر موت کنایت ست از خوف وخشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبہ و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع دار
آخرت والا ذکر موت و یاد داشتن آن بعمل چیزی نیست بلکہ تواند کہ سبب قساوت قلب گردد چنانکہ ذکر حق سبحانہ تعالی بغفلت نسال اللہ العافیۃ۔

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایتمنی احدکم الموت ۔ آرزو نکند یکی از شما مرگ را ۔ اما محسنا ۔ یا آنکہ بیاشد
آن یکی نیکوکار فلعلہ ان یزداد خیرا ۔ پس شاید کہ ۔ یادہ کند نیکی بزیادت حیات ۔ واما مسیئا ۔ یا آنکہ بیاشد بدکار فلعلہ ان یستعتب ۔ پس شاید کہ
وی طلب کند رضای خدای تعالی بتوبہ و تلافی این حاصل معنی عبارت ست و تحقیق الفاظ آن در شرح کردہ شدہ ست ۔ رواہ البخاری ۔ وعنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایتمنی احدکم الموت ولا یدع بہ من قبل ان یاتیہ ۔ آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکہ
بیاید موت او را ۔ انہ اذا مات انقطع املہ ۔ بدرستیکہ وی وقتیکہ می میرد بریدہ میشود امید و طمع وی از ثواب ۔ و در بعض روایات عملہ و این
ظاہر ترست و مآل ہر دو یکی ست زیرا کہ مراد با مل اینجا طمع ثواب عمل ست و امل مذموم آنست کہ باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد ۔ وانہ لا یزید المؤمن
عمرہ الا خیرا ۔ و بدرستیکہ شان اینست کہ زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را ۔ رواہ مسلم وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لایتمنین احدکم الموت من ضر اصابہ ۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزند دنیاوی کہ برسد او را ۔ فان کان لابد فاعلا فلیقل ۔ پس اگر ہست
البتہ آرزو کنندہ موت را پس باید کہ بگوید ۔ اللہم احینی ما کانت الحیوۃ خیرا لی ۔ خداوندا زندہ دار مرا مادامیکہ باشد زندگی بہتر مرا ۔ وتوفنی اذا کانت
الوفاۃ خیرا لی ۔ و بمیران مرا وقتیکہ باشد مردن بہتر مرا ۔ متفق علیہ وعن عبادۃ بن الصامت بضم عین و فتح موحدہ صحابی مشہور ست از انصار
و احوال او مکرر نوشتہ شدہ ست ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ ۔ کسیکہ دوست دارد لقای خدا را دوست
دارد خدای تعالی لقای وی را ومن کرہ لقاءہ کرہ اللہ لقاءہ ۔ وکسیکہ ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را مشہور آنست کہ
مراد بلقای خدا موت ست و تحقیق آنست کہ مراد بلقای خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچہ نزد اوست تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات
دنیا و اطمینان بدان نہ موت اگرچہ قول عائشہ رضی اللہ عنہا وانا لنکرہ الموت موہم آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد
کہ وسیلہ اوست ۔ فقالت عائشۃ ۔ پس گفت عائشہ ۔ او بعض ازواجہ ۔ یا گفت بعض ازواج مطہرہ آنحضرت شک راوی ست ۔ انا لنکرہ الموت ۔
بدرستیکہ ما ہر آینہ مکروہ و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت ۔ قال لیس ذلک ۔ گفت آنحضرت نیست مراد آنچہ تو فہمیدی کہ مراد با لقای اللہ موت ست
و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکہ ہر کہ طالب رضای حق و مشتاق لقای اوست تعالی شانہ محبت موت ہمیشہ بملاحظہ توسل
و وساطت محبت ارادی اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میگردد چنانکہ فرمود ولکن المؤمن اذا حضرہ الموت بشر
برضوان اللہ وکرامتہ ۔ ولیکن مسلمان وقتیکہ نزدیک شود او را موت بشارت دادہ میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی
او را چنانکہ کریمہ ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا تتنزل علیہم الملائکۃ الآیۃ ناظر بدان ست ۔ فلیس شیء احب الیہ مما امامہ ۔ پس نیست
ہیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی کہ پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم ۔ فاحب لقاء اللہ واحب اللہ لقاءہ ۔ پس دوست میدارد مومن
لقای خدا را و دوست میدارد خدای تعالی لقای او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود ۔ وان الکافر اذا حضر ۔ بلفظ مجہول و بدرستیکہ
کافر وقتیکہ حاضر کردہ میشود یعنی حاضر میشود او را موت ۔ بشر بعذاب اللہ وعقوبتہ ۔ خبر دادہ میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را ۔

فلیس علیه شیء اکره الیه مما امامه . پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی وی از چیزیکه پیش اوست فکره لقاء الله وکره الله لقاءه . پس ناخوش
میدارد کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای وی را پس مکروه و ممقوت و مغضوب و مبغوض آن جهان میرود . متفق علیه و
فی روایة عائشة . رضی الله عنها . والموت قبل لقاء الله . و موت پیش از لقای خداست و وسیله و مقدمه اوست و ازین کلام معلوم
میشود که موت غیر لقای الله است چنانکه گفتیم وعن ابی قتادة انصاری ست از فضلای صحابه و از اهل بدر ست آورده اند که چشم او روز بدر
یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد پس آنحضرت باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود . انه کان یحدث ان رسول الله . روایت
از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر علیه بجنازة . گذرانیده شد بروی جنازه مر بضم میم فقال مستریح او مستراح منه
پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است از وی . فقالوا . پس گفتند صحابه . یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه چیست
معنی مستریح و مستراح منه و کدام اند اینها . فقال . پس گفت آنحضرت العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله . بنده مؤمن صالح راحت
می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا . والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب .
و بنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی استراحت عباد خود ظاهر ست که
بایشان از وی آزار میرسید اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اختلال در ارکان
اجزای آن فاجر و مبغوض میدارد الله تعالی او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین هر که و هر چه بر زمین ست و نیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی
باران را و چون می میرد می بارد و زنده میگردد زمین هر که و هر چه در زمین ست . متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله
علیه وسلم بمنکبی . گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعض نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا . فقال . پس گفت .
کن فی الدنیا کانک غریب . باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور افتاده . او عابر سبیل . بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر ست
زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد دران . وکان ابن عمر یقول . و بود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر الصباح .
چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود . واذا اصبحت فلا تنتظر المساء . و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که
تا وقت شام زنده خواهم ماند بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه . که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند . وخذ من صحتک لمرضک . و بگیر از تندرستی
تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن دران . بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را . نه پنداری که ایام
جوانی جاودان باشد . ومن حیوتک لموتک . و بگیر از زندگانی خود توشه برای مرگ خود . رواه البخاری وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم قبل موته بثلثة ایام یقول . گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی به سه روز میگفت . لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله .
می باید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امیدوار کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده کرم وی . رواه مسلم . گفته اند که
نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پدید آید و گفته اند که مراد به نیک اندیشیدن گمان نیک
کردن اعمال ست یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت چه کسیکه بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او
نزد موت و نیز گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد اما امید و رنج که باز دارد صاحبش را

از اینچه می ترسد از مواخذه و عقاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بجزا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود یا
آنکه آمرزا از جهت نهایت ادب گذرانیدهم * رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید * آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت ست و مطلع بضم میم
و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع و از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد
بنده از احوال آخرت و در موقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی فائده در آرزوی موت نیست مگر آرزوی شدائد
و آلام و از شان عاقل آنست که تمنی نکند چیزیرا که واقع شود به سبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنیست و طیبی گفته که مراد بهول مطلع
چیزیست که مشرف میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنای وی
واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بیصبری و تنگدلی
است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر ست * وان من السعادة ان یطول عمر العبد ویرزقه الله عزوجل الانابة * و بدرستی
از نیک بختی ست که دراز شود عمر بنده و روزی گرداند او را خدای تعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر ست از برای نهی از تمنی
موت یعنی متوقع آدمی ست چندروزه دنیا بودن و کار کردن و توشهٔ راه آخرت بدست آوردن غنیمت ست که الدنیا مزرعة الآخرة * رواه احمد
وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله * گفت ابو امامه باهلی نشستیم روی آورده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرنا * پس تذکیر
کرد آنحضرت ما را و یاد داد ما را احوال آخرت و احوال قیامت را * ورققنا * و نرم و تنگ گردانید دلهای ما را * فبکی * پس گریه کرد سعد بن ابی وقاص
فاکثر البکاء * پس بسیار کرد گریه را * فقال یا لیتنی مت * پس گفت ای کاشکی بمیرم من از محنت و شدت دنیا خلاص شوم * فقال النبی *
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا سعد أعندی تتمنی الموت * یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را * فردد ذلک ثلث مرات * پس
باز گردانید و تکرار کرد آنحضرت این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه و نامرضی حق ست پس در حضور من آنرا چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت
من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهدهٔ جمال من و شرف صحبت من بهتر ست از هر نعمتی که تصور توان کرد اگر چه حاصل گردد
ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه بانظر بوجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد ست درویشی را برسید ندکه مومن را حیات
بهتر ست یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر ست * ثم قال * پس تر گفت آنحضرت * یا سعد ان کنت خلقت للجنة *
اگر هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت * فما طال عمرک وحسن من عملک فهو خیر لک * پس آنچه دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن
بهتر ست مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب و درجات آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمهٔ ان در عرف کلام عرب از برای شک و تردد ست
و سعد بن ابی وقاص از عشرهٔ مبشره ست پس وجه قول ان کنت خلقت للجنة چه باشد جواب اینست آنکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت
باشد یا دخول کلمهٔ تردد از شان ست بتعلیم شان این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد * رواه احمد * وعن حارثة بن مضرب بضم میم
و فتح ضاد معجمه و کسر رای مشدده تابعی مشهور ست * قال * میگوید * دخلت علی خباب * در آمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحده اول
که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدری ست نزول کرد بکوفه و وفات او در سنه سبع و ثلثین و نماز گزارد بر وی علی بن ابی طالب

وقد اکتوی سبعا ۔ وحال آنکہ داغ سوختہ بود خباب را بر ہفت جای از بدن خود ۔ فقال پس گفت خباب ۔ لولا انی سمعت رسول اللہ ۔ اگر نبی بود کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت ۔ لایتمنین احدکم الموت ۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را ۔ لتمنیتہ ہر آئینہ آرزو میکردم آنرا تا اینکہ دی رضی اللہ عنہ مضطر گشت تا آرزوی موت نہ از سبب ضرر دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ داغ بسبب آن کردہ و در شرعیت و کراہت آن اختلافی ہست چنانکہ تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جہت توانگری و مالداری کہ ترسید از سوء عاقبت آن ولہذا گفت ۔ ولقد رأیتنی مع رسول اللہ ۔ و بتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما املک درہما ۔ کہ مالک نبودم یک درہم را ۔ وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درہم ۔ و بدرستیکہ در گوشہ خانہ من اکنون چہل ہزار درہم است ۔ قال گفت حارثہ کہ راوی این حدیث ست ۔ ثم اتی بکفنہ ۔ بعد ازان آوردہ شد نزد خباب کفن او را کہ قماش نفیس بود ۔ فلما راہ بکی وقال پس ہرگاہ کہ دید کفن را بگریست و گفت اگرچہ جائز ست در شرع ۔ لکن حمزۃ لم یوجد لہ کفن ۔ لیکن حمزہ بن عبد المطلب کہ سید الشہداء و عم رسول خدا بود صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہ یافتہ نشد برای او کفن ۔ الا بردۃ ملحاء ۔ مگر چادر زبون کہ دروی خطہای سیاہ و سپید بود و آن ہم کفن تمام و درست نبود بلکہ ۔ اذا جعلت علی راسہ قلصت عن قدمیہ واذا جعلت علی قدمیہ قلصت عن راسہ چون گردانیدہ میشد آن بردہ کہ مر کفن حمزہ بود بالای سر وی کوتاہ می آمد از پاہای وی و چون گردانیدہ میشد بر پاہای او کوتاہی آمد از سر وی ۔ حتی مدت علی راسہ وجعل علی قدمیہ الاذخر ۔ تا آنکہ کشیدہ شد آن بردہ بر سر حمزہ و گردانیدہ شد بر پاہای او اذخر بکسر ہمزہ و سکون ذال معجمہ و کسر خای معجمہ گیاہیست مشہور کہ بوی سقف خانہ ہیسازند و در قبرہا بکار برند ۔ رواہ احمد والترمذی الا انہ لم یذکر ثم اتی بکفنہ ۔ روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را کہ ثم اتی بکفنہ تا آخر حدیث ۔ والبیہقی فی شعب الایمان

## باب ما یقال عند من حضرہ الموت

باب در بیان چیزیکہ گفتہ میشود نزد کسیکہ حاضر شدہ او را موت و نزدیک رسیدہ چنانکہ بحکم عادت یقین گردد کہ می میرد و گفتہ اند علامت احتضار آنست کہ سست شدن پاہای ست کہ اگر ایستادہ کنند پاہا را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغہا یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام ترست از تلقین لا الہ الا اللہ و استرجاع با انا للہ و انا الیہ راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یس و آنچہ میگویند ملائکہ برای مؤمن و کافر در وقت انزاق روح و امثال آن چنانکہ در احادیث بیاید

## الفصل الاول

عن ابی سعید و ابی ہریرۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم لا الہ الا اللہ ۔ تلقین کنید مردہ ہای خود را یعنی آنہا کہ نزدیک بمردن رسیدہ اند کلمہ طیبہ را و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فہم و تلقین فہمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمہ ہست در حضور کسیکہ حاضر شدہ ست او را موت بی آنکہ تکلیف کنند او را بخواندن آن ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ام سلمۃ رض قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضرتم المریض ۔ وقتیکہ حاضر شوید شما بیمار را ۔ او المیت ۔ یا میت را یعنی آنکہ نزدیک بموت رسیدہ و کلمہ او برای شک راوی ست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود ۔ فقولوا خیرا ۔ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت ۔ فان الملائکۃ یؤمنون علی ما تقولون ۔ زیرا کہ فرشتگان آمین میگویند بر آنچہ میگوئید شما و دعا میکنید ۔ رواہ مسلم ۔ وعنہا قالت قال رسول اللہ ۔ و ہم از ام سلمہ ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم

تصیبه مصیبة • نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی • فیقول ما امره الله • پس بگوید چیزی را که
امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است • انا لله وانا الیه راجعون •
بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای ست و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی بازگردندگانیم
اللهم اجرنی • این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکیست یعنی اجر ده مرا
فی مصیبتی • در مصیبت من • واخلف لی خیرا منها • و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت
واخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدل از جنس آنچه
فوت شده چنانکه ... الا اخلف الله له خیرا منها • مگر آنکه خلیفه و بدل
میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده • قالت فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ... که من پیش
ازان حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که شوی من بود پیش آن حضرت و بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم
بازدر دل خود اندیشیدم که کدام کس از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد ازان فضیلت
ابی سلمة بگوید • اول بیت هاجر الی رسول الله • اول صاحب خانه و اول کسیکه هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وگفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیراکه وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر ازان از حبشه بمدینه و ام سلمه
با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آنحضرت بود • بره بنت عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود • ثم انی قلتها • پس بدرستیکه
من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره • فاخلف الله لی رسول الله • پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی
برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهرهٔ وی گشتم • رواه مسلم • وعنها قالت
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره • در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم
ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار میباشد • و شق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر مختار است • فاغمضه • پس فرو خوابانید
آنحضرت بصر او را • ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر • پس گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پیروی میکند او را بصر و نگاه میکند
بجانب وی باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد • فضج ناس من اهله • پس بانگ و فریاد کردند مردمان از
اهل خانه ابی سلمه • فقال • پس گفت آنحضرت • لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر • دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر به نیکی و مگوئید واویلا و مانند آن • فان الملائکة
یؤمنون علی ما تقولون • زیراکه فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما و دعا میکنید • ثم قال • پس گفت آنحضرت • اللهم اغفر لابی سلمة
خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را • وارفع درجته فی المهدیین • و بلند گردان پایهٔ او را در کسانیکه راه راست نموده شده اند • واخلفه فی عقبه
فی الغابرین • و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین بیان
فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که ایشان باقی اند در مردم باقی مانده ... فی الغابرین صفت عقبه است
واخلفه ... همزه و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب ... واغفر لنا وله یا رب العالمین و بیامرز ما را و مر

الٰهی پروردگار جهانیان + وافسح له فی قبره + و فراخی کن مر او را در قبر او + و نوّر له فیه + و روشن گردان مر او را در قبر وی + رواه مسلم + وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین توفی سجی ببرد حبرة + گفت عائشه که آنحضرت وقتیکه وفات یافت پوشیده شد بجامهٔ حبره بکسر حا و فتح موحده + بردیمانی مخطط + متفق علیه +

## الفصل الثانی

عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه + کسیکه باشد آخر سخن وی + لا اله الا الله دخل الجنة + می در آید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن نیست فافهم + رواه ابوداود + وعن معقل + بفتح میم و سکون عین و کسر قاف + بن یسار + بتحتانیه و سین مهمله صحابی ست از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره هست منسوب باوست روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة یٰس علی موتاکم + بخوانید سورهٔ یٰس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد و محل نیز هم برین ست و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت ست و اشتمال وی باصول دین و تعلیم گفته شده که هست بیان توحید و سوره دیگر نیز ما ظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سوره هست که متضمن تصدیق رسالت ست بانکه حق و خاتمه وی که مشتمل هست بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال ست که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون + ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمیدانستم که اینهمه فضل این سوره که وارد شده چیست آخر دریافتم که بجهت این آیت ست

رواه احمد و ابوداود و ابن ماجة + وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبّل عثمان بن مظعون وهو میت + گفت عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بظای معجمه و حال آنکه وی مرده بود + وهو یبکی + و آنحضرت گریه میکرد + حتی سال دموع النبی + تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی وجه عثمان + بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رضی اول کسی ست که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسیکه در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل ست بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید + رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجة + وعنها قالت ان ابابکر قبّل النبی + و هم از عائشه ست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت + و حال آنکه آنحضرت رحلت کرده بود + رواه الترمذی و ابن ماجة + وعن حصین + بضم حا و فتح صاد مهملتین + بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب ست و سکون حای مهمله اولی صحابی انصاری ست معدود در اهل مدینه او را همین یک حدیث ست + ان طلحة بن البراء مرض + روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی انصاری ست معدود در اهل حجاز بیمار شد + فاتاه النبی + پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده + در حالیکه عیادت میکند او را + فقال + پس گفت آن حضرت + انی لا اری طلحة الا قد حدث به الموت بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق که پیدا شده است بوی مرگ + فآذنونی به + بضم همزه بمعنی اعلمونی آید + پس مرا دانا کنید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بر وی + وعجلوا + و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی + فانه لا ینبغی لجیفة مسلم ان تحبس بین ظهرانی اهله + پس بدرستیکه شان اینست که نمی باید و سزاوار نیست مر مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گنده شود

و مکروہ و پلید شمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم ست نزد خدا و لهذا تعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار ست یعنی تواند که جیفه گردد و گندہ شود
و جیفه جثه میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ طبرانی متقدم ست و تحقیق این و شرح کرده شده ست و طلحه بن البراء انصاری از کبار صحابه ست
و چون مروی گفت آنحضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالیکه خنده میکنی تو بسوی آن و در روایتی
زیاده کرده و یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو • رواه ابو داود • الفصل الثالث • عن عبد الله ابن جعفر •
عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی ست جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر السخو میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی
سخی تر نبوده • قال قال رسول الله صلی الله علیه لقنوا موتاکم • تلقین کنید و بفهمانید مرده های شما را این کلمه لا اله الا الله الحلیم الکریم • توصیف
باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الهی ست تا امیدوار جان دهد • سبحان الله رب العرش العظیم • اشارت بعظمت و کبریای حق ست تا شوق
حضور درگاه و منعمت عزت و عظمت برود • والحمد لله رب العالمین • بر رفتن ازین محنت آباد شاکر و راضی باشد تا بشعور حضور معنی ربوبیت
مستعد فیض و فضل حق گردد • قالوا • گفتند صحابه • یا رسول الله کیف للاحیاء • چگونه ست این اذکار مر زندگان را اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم
قال اجود و اجود • گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفای قلب و جلای روح اوست و حضار این صفات و معانی
مورث ذوق و حیات جاودانی ست • ع • مرده و زنده من در قدمت خواهد بود • رواه ابن ماجة • و عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائکة • شخصیکه می میرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان • فاذا کان الرجل صالحا قالوا • پس
چون نیک باشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده • اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب • بیرون
آی ای جان پاک که بوده ست در تن پاک • اخرجی حمیدة • بیرون آی ستوده نزد خدا و خلق • وابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان
و خوش شو بخبر راحت و رزق پاک در بهشت یا در برزخ نیز و بپروردگار خشم نکننده • فلا یزال یقال لها ذلک حتی تخرج • پس همیشه ست
آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مدح و بشارت تا آنکه بیرون می آید • ثم یعرج بها الی السماء • پس بر برداشته میشود او را
بسوی آسمان • فیفتح لها • پس گشاده میشود برای وی در آسمان • فیقال من هذا • پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این
فیقولون • پس میگویند فرشتگان که برده اند او را • فلان • این فلانی ست یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه میشناسند او را • فیقال
مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب • فراخی جای بجان پاک که بود در تن پاک • ادخلی حمیدة وابشری بروح و ریحان و رب
غیر غضبان • در آی ستوده و خوش باش براحت و رزق و بپروردگار خشم نکننده • فلا یزال یقال لها ذلک • پس همیشه ست آن نفس که
گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود از آسمانی بآسمان دیگر • حتی ینتهی الی السماء التی فیها الله • تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست
یعنی قدرت و رحمت خاص وی • فاذا کان الرجل السوء • پس چون باشد مرد بد • قال • میگوید یکی از فرشتگان حاضر • اخرجی ایتها
النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث • بیرون آی ای جان پلید که بود در تن پلید • اخرجی ذمیمة • بیرون آی نکوهیده • وابشری بحمیم
و غساق • و خوش شو بآب گرم و زرداب که میچکد از تن دوزخیان و روان میگردد • و غساق بتشدید و تخفیف هر دو آمده ست و در صراح گفته
غساق آب سرد گندہ • و آخر من شکله ازواج • و بعذاب دیگر مشابه بعذاب مذکور چند جنس بعذاب یا نوع و قات دیگر از جنس غساق چند جنس

فما تزال یقال لها ذلک حتی تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من ہذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة کانت فی الجسد
الخبیث ارجعی ذمیمة، برگرد نکوہیده، فانها لا تفتح لک ابواب السماء، زیرا که گشاده نمیشود برای تو درہای آسمان، فترسل من السماء
پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان بزمین، ثم تصیر الی القبر، پستر میگردد بسوی قبر، رواه ابن ماجة، وعنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها، چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند او را دو فرشته که بالا
میبرند آنرا، قال، گفت، حماد، که راوی حدیث ست از ابی ہریره، فذکر من طیب ریحها، وذکر المسک، پس ذکر کرد ابو ہریره یا آن حضرت
از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و این عبارت برای آنست که راوی خصوص لفظی شنیده
یاد ندارد، قال، گفت ابو ہریره یا آنحضرت، ویقول اہل السماء، ومیگویند آسمانیان، روح طیبة، جانی پاک ست، جاءت من قبل الارض،
که آمده است از جانب زمین بعد از ان بروح خطاب کرده میگویند، صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه، درود فرستد خدای تعالی بر تو و
بر تنی که آباد ان و زنده میداشتی تو آن تن را، فینطلق به الی ربه، پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی، ثم یقول انطلقوا به الی
آخر الاجل، پستر میگوید ببرید او را بسوی آخر مدت که مراد بآن قیامت ست یعنی منزلی که روز قیامت برای وی نهاده شده است مراد بدان
برزخ ست یعنی ببرید او را بمکانیکه آماده کرده شده ست برای وی تا روز حشر و ازینجا معلوم میشود که ہر کس را دو اجل ست اول و آخر
اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کریمه ثُمَّ قَضٰى اَجَلًا وَّاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهٗ محتمل ہر دو ست، قال، گفت آنحضرت، وان الکافر اذا خرجت
روحه، و بدرستیکه چون کافر بیرون می آید روح او، قال حماد وذکر من نتنها، وذکر کرد ابو ہریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح، وذکر لعنا
وذکر کرد لعنت را، ویقول اہل السماء روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو ہریرة فرد رسول الله
گفت ابو ہریره پس باز گردانید و نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ریطة کانت علیه علی انفه، چادری را که بود بر وی بینی خود فی الصراح
ریطه بفتح چادر یک لخت که زنان بسر افگنند، ہکذا، ہمچنین اشارتست بفعلیکه ابو ہریره کرد و چادر خود بر بینی نهاد برای نمودن صورت
نهادن آنحضرت ریطه را بر انف، رواه مسلم، وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احضر المؤمن، وقتیکه حضور کرده میشود مومن
یعنی حاضر میشود او را موت، اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء، می آیند فرشتگان رحمت با فرنشیم پاره سپید، فیقولون اخرجی راضیة
مرضیا عنک الی روح الله، پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از
جانب خدا است، وریحان، وبسوی رزق روحانی از رحمت و عنایت تو اند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت ست، ورب
غیر غضبان، و پروردگار خشم نکننده، فتخرج کاطیب ریح المسک، پس بیرون می آید روح میت بمچو بهترین بوی مشک یعنی می بر آید روح با این
بوی خوش، حتی انه لیناوله بعضهم بعضا، تا آنکه ہر آئینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعض را یعنی دست بدست می برند، حتی یاتوا به
ابواب السماء، تا آنکه می آرند او را نزد درہای آسمان، فیقولون، پس میگویند فرشتگان، ما اطیب ہذه الریح التی جاءتکم من الارض، چه عجب خوش ست
این بوی که آمده است شما را از زمین، فیاتون به ارواح المؤمنین، پس می آرند او را نزد ارواح مومنان، فلهم اشد فرحا به، پس ہر آئینه
ارواح مومنان سخت تر اند از روی شادمانی و خوشحالی بآمدن این روح، من احدکم بغائبه یقدم علیه، از یکی از شما که خوشحال میشود

بغائب خود کہ باز می آید از سفر بروی ۔ فیسألونہ ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان ۔ پس می پرسند او را چہ کرد فلان یعنی چہ حال دارد
وچگونہ ست فلان وفلان ، مہا ہی آشنایان کہ در دنیا گذاشتہ رفتہ اند آنہا را نام می برند واحوال ایشان می پرسند ۔ فیقولون دعوہ فانہ کان
فی غم الدنیا ۔ پس میگویند بگذارید او را بپرسید و در تعب جواب نیندازید زیرا کہ وی بود در غم دنیا و از آنجا غمزدہ می آید تا راحت یابد و بحال خود
بیاید آنگاہ بپرسید ۔ فیقول قد مات اما اتاکم ۔ پس میگوید بعد از آنکہ بحال خود می آید بتحقیق مردہ است آن فلان کہ شما از احوال وی می پرسید
آیا نیامدہ است پیش شما ۔ فیقولون ۔ پس چون خبر رسید بہ کہ وی مردہ است در میان خود و از انجا نمی بینند میگویند ارواح مؤمنان بیک دیگر
قد ذہب بہ الی امہ الہاویۃ ۔ بتحقیق بردہ شد او را بسوی مادر وی کہ آتش دوزخ ست آتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خواندہ ست
کہ فرمودہ فامہ ہاویۃ باعتبار احاطہ واشتمال قرب واتصال ۔ وان الکافر اذا احتضر ۔ و بدرستی کہ کافر وقتیکہ احتضار کردہ میشود وحاضر میشود
او را موت ۔ اتتہ ملائکۃ العذاب بمسح ۔ می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکہ برای مؤمن حریر سپید می آرند مسح بکسر میم وسکون سین
پلاس ۔ فیقولون اخرجی ساخطۃ مسخوطا علیک الی عذاب اللہ ۔ پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی ناخشنود و ناخشنودی کردہ شدہ
بر تو بسوی عذاب خدای عزوجل ۔ فتخرج کانتن ریح جیفۃ ۔ پس بیرون می آید روح بوی ناخوش ہمچو گندہ ترین بوی مردار بوی گرفتہ حتی
یاتون بہ باب الارض ۔ تا آنکہ می آرند او را نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکہ دلالت کرد بران حدیث سابق و احتمال دارد کہ
از آسمان بزمین باسفل سافلین آوردہ باشند کذا قال الطیبی ۔ فیقولون ما انتن ہذہ الریح ۔ پس میگویند چہ عجب گندہ است این بو
حتی یاتون بہ ارواح الکفار ۔ تا آنکہ می آرند او را نزد ارواح کافران ۔ رواہ احمد والنسائی وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار ۔ گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازہ مردی از انصار ۔ فانتہینا الی القبر ولما یلحد ۔ پس آخر رسیدیم
تا قبر و ہنوز در لحد کردہ نشدہ یعنی دفن کردہ نشدہ ۔ فجلس رسول اللہ ۔ پس نشست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وجلسنا حولہ ۔ ونشستیم ما گرد آنحضرت
کان علی رؤسنا الطیر ۔ باین ہیئت و ادب و وقار سر فرو افگندہ و ساکن کہ گویا کہ بر سرہای ما پرندہ ہا نشستہ اند کہ اگر سر بجنبانیم بجہند و پرا ست
بنگریم آن پرندہ ہا می پرند و این ہیئت در نشستن صحابہ در حضرت رسول صلعم در احادیث بسیار آمدہ و مذکور ست ۔ وفی یدہ عود ینکت بہ
فی الارض ۔ و در دست آنحضرت چوبی بود کہ بآن می کاوید و خط میکشید بآن چوب بر زمین چنانکہ عادت متفکر و غمگین میباشد ۔ فرفع راسہ ۔ پس برداشت
سر مبارک خود را ۔ فقال استعیذوا باللہ من عذاب القبر ۔ پس گفت آنحضرت پناہ جوئید بخدا از عذاب قبر ۔ مرتین ۔ دو بار گفت این سخن را
او ثلثا ۔ یا سہ بار ۔ ثم قال ۔ پستر گفت آنحضرت صلعم ۔ ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ ۔ بدرستیکہ بندہ مسلمان
وقتیکہ میباشد در بریدگی از دنیا و میباشد در رو آوردن بآخرت ۔ نزل الیہ ملائکۃ من السماء بیض الوجوہ ۔ فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان کہ
رویہای ایشان سپید ست ۔ کان وجوہہم الشمس ۔ گویا کہ رویہای ایشان آفتاب ست ۔ معہم کفن من اکفان الجنۃ ۔ با ایشان کفنیست از کفنہای بہشت
وحنوط من حنوط الجنۃ ۔ و حنوط ست از حنوط بہشت حنوط بفتح حا طیب ست کہ کفن و تن او را بدان خلط کنند ۔ حتی یجلسوا منہ مد البصر ۔ تا آنکہ می نشینند
این فرشتگان از میت دور تا درازی بصر ۔ ثم یجیٔ ملک الموت علیہ السلام ۔ پستر می آید فرشتہ موت کہ عزرائیل ست بران میت ۔ حتی یجلس عند راسہ
تا آنکہ می نشیند نزد سر میت ۔ فیقول ایتہا النفس الطیبۃ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ ورضوان ۔ پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آی

بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی . قال گفت آنحضرت . فتخرج تسیل کما تسیل القطرة من فی السقاء . پس بیرون می آید روح در حالیکه روان
میشود چنانکه روان میگردد آب از مشک سقا بکسر سین مشک . فیأخذها . پس میگیرد ملک الموت آنرا . فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین . پس
چون میگیرد ملک الموت آنرا نمیگذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد
باعوان خود که در دست ایشان کفن بود میسپارد . حتی یأخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط . پس میگیرند فرشتگان روح را و در آن کفن
و در آن حنوط . ویخرج منها کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض . بیرون می آید از آن روح رائحه همچو خوشبوترین دمیدن بوی مشک که
یافته شده است بر روی زمین . قال گفت آنحضرت . فیصعدون بها . پس بالا می برند فرشتگان آنرا . فلا یمرون یعنی بها علی ملأ من الملائکة .
پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان . الا قالوا ما هذا الروح الطیب . مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک و کیست
صاحب او . فیقولون فلان بن فلان . پس میگویند فلان بن فلان است . باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا . میخوانند او را به نیکوترین
نامهایی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانکه لقبها که دلالت بر مدح دارد . حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا . تا آنکه میرسند بان روح تا آسمان که
فروترین آسمانهاست . فیستفتحون له . پس طلب در گشادن میکنند فرشتگان برای وی . فیفتح لهم . پس گشاده میشود در برای ایشان . فیشیعه
من کل سماء مقربوها . پس مشایعت میکنند او را و در پی او میروند از هر آسمان مقربان درگاه حق که در آن آسمان اند . الی السماء التی تلیها . تا آسمانی
که متصل است آن آسمان را . حتی ینتهی بها الی السماء السابعة . تا آنکه باخر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم . فیقول الله . پس میگوید خدای عز و جل
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین . بنویسید نامه بنده مرا در علیین که نام موضعیست در آسمان هفتم . واعیدوه الی الارض . و باز گردانید او را بسوی
زمین یعنی بسوی بدن وی که مدفون است در زمین . فانی منها خلقتهم . زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را . وفیها اعیدهم . و در زمین
باز میگردانم ایشان را . ومنها اخرجهم تارة اخری . و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکه نخستین بار برآورده بودم از آن . قال
گفت آنحضرت . فتعاد روحه فی جسده . پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی . فیأتیه ملکان . پس می آیند میت را دو فرشته . فیجلسانه
فیقولان له . پس می نشانند او را پس میگویند او را . من ربک کیست پروردگار تو . فیقول ربی الله . پس میگوید وی پروردگار من خداست
فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو . فیقول دینی الاسلام . پس میگوید دین من اسلام است . فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم
پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در شما و فرستاده شده است بسوی شما کنایت از ذات شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
فیقول هو رسول الله . پس میگوید وی پیغمبر خداست و فرستاده اوست بحق . فیقولان له وما علمک پس میگویند آن دو فرشته مر او را چیست دلیل تو
تو رسالت وی مرا و از کجا میگوئی و بچه حجت میگوئی . فیقول قرأت کتاب الله . پس میگوید خواندم کتاب خدا را که قرآن است و معجز است . فآمنت به
وصدقت . پس ایمان آوردم بوی و راست گو دانستم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم
دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است . فینادی مناد من السماء . پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان
ان صدق عبدی . که راست گفت بنده من . فافرشوه من الجنة . پس فرش گردانید بنده مرا یعنی بگسترانید برای وی فرشی از بهشت و افرشوه بقطع همزه
وقطع وصل فرش افگندنی . والبسوه من الجنة . و بپوشانید او را لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع اوست . وافتحوا له بابا الی الجنة . و بگشائید

بزای دری بسوی بهشت + قال گفت آنحضرت + فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له فی قبره
مد بصره + پس گشاده کرده میشود برای وی در گور وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند + قال گفت آنحضرت ویأتیه رجل حسن الوجه
ومی آید او را مردی نیکو روی + حسن الثیاب نیکو جامها + طیب الریح + خوشبوی + فیقول ابشر بالذی یسرک + پس میگوید آن مرد مژده باد ترا
بآنچه شادمان گرداند ترا و ابشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده + هذا یومک الذی کنت توعد + این روز تست که وعده کرده میشدی
+ فیقول له + پس میگوید میت مر او را + من انت + کیستی تو + فوجهک الوجه + پس روی تو روی کامل در حسن و جمال و کمال ست + یجیٔ بالخیر +
می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و می سزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان + فیقول + پس میگوید آن مرد +
انا عملک الصالح + من عمل نیک توام که متمثل کرده ام باین صورت + فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة + پس میگوید میت پروردگارا
بپاکن قیامت را + حتی ارجع الی اهلی ومالی + تا آنکه باز گردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا
و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را ولیکن چون دانست که احیا بعد از موت نیست مگر ببعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را
کنایه از احیا فذاکا لواو احتمال دارد که قول و حتی ارجع الی اهلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزو کند رجوع بسوی ایشان
تا خبر دهد ایشان را بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم + قال گفت آنحضرت + وان العبد الکافر
اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة + و بدرستی که بنده کافر وقتیکه میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت + نزل الیه
من السماء ملائکة سود الوجوه + فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی + معهم المسوح + با ایشان پلاسهاست + فیجلسون منه مد البصر +
پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند + ثم یجیٔ ملک الموت حتی یجلس عند رأسه + فیقول + پس تر می آید فرشته مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی
پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله + ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا + قال گفت آنحضرت
فتفرق فی جسده + پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراگنده میگردد و در سیر و دور اعماق آن و ناخوش میدارد برآمدن را و نمیخواهد که برآید از
جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف روح مومن که میخواهد زود برآید بنشاط و سرور و خوشی بمشاهده انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها +
پس میکشد ملک الموت آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول + چنانکه کشیده میشود سیخ گرم از پشم ترکه تر و کشیدن چیزی ازان پشم
بوی میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی ازان عروق چنانکه در روایت آمده
بیاید و درین غایت ایلام و ازعاج ست و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بر وزن تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی می ماند با وی
بقیه از گوشت سوخته و چون او را از پشم تر شده بکشند لابد چیزی ازان خواهد چسپید + فیأخذها + پس میگیرد ملک الموت روح کافر را + فاذا اخذها
لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلک المسوح ویخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملأ من
الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به الی السماء الدنیا فیستفتح له
فلا یفتح له + ترجمه این عبارت ازانچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر بر عکس حال مومن ست مگر آنجا فیجعلوها فی ذلک الکفن بود و اینجا
حتی یجعلوها فی تلک المسوح یعنی میگردانند آنرا در آن پلاسها آنجا کالطیب نفحة مسک بود و اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود

آنچه را می‌بود از روح خبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا باقبح اسمائه ثم قرء رسول الله پس برخواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را
لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة گشاده نمیشود مر کافران را درهای آسمان و درنمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه درآید
شتر یا ریسمان ستبر در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در
سجین که نام جایی ست در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علیین که بر آسمان هفتم ست فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود
روح وی انداختنی سخت ثم قرء پس برخواند آنحضرت این آیت را ومن یشرک بالله وکسیکه شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا
بر روی افتاد از آسمان یعنی جایی بلند در نهایت بلندی که اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند
او را پرندگان یعنی هلاک میگردانند تمثیل ست اهوای هر دیه را که پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی ضلال او تهوی به الریح
یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جایی دور اشارت ست باندا ختن شیطان او را در ضلالت در افتادن از مقام قرب و وصول در
تمثیل اول بمحض فنا و هلاک ست و در ثانی ابعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست
و جماعه دیگر آنانند که ممکن ست خلاص ایشان بتوبه لیکن بعید ست کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویاتیه ملکان فیجلسانه
فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه
هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف
فیه اضلاعه ویاتیه رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه
یجیء بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة ترجمه این عبارت بر وجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مومن
مذکور شد ظاهر میگردد و هاه هاه کلمه تحسر و تحیر ست و در حال مومن ان صدق عبدی بود و اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحها
وطیبها بود و اینجا من حرها وسمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا که در هم شکنند
اضلاع وی و توعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزا و تهکم چنانکه ابشر و فی روایة نحوه
و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شده چنانکه معنی یکی ست و لفظ دیگر وزاد فیه و زیاده کرده است در وی در مومن این را که اذا خرج روحه
صلی علیه کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء چون بیرون می آید روح مومن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان
و زمین ست و هر فرشته که در آسمان ست وفتحت ابواب السماء و گشاده میشود و در بعض نسخ له یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان
لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم نیستند هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای آسمان مگر آنکه ایشان میخوانند
خدا را و دعا میکنند که برده شود روح وی از جانب ایشان وتنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر
با رگهای وی چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلعنه پس لعنت میکنند او را کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء وتغلق ابواب السماء
و بسته میشود درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن عبد الرحمن بن کعب
روایت ست از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین ست و در زمان آنحضرت ولادت یافته عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک ست از مشاهیر صحابه

و شعرای اسلام وقصۂ توبۂ او در تخلف از غزوۂ تبوک مشهور ودر نص قرآن مذکور ست ❊ قال ❊ گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا الوفاة ❊ هنگامیکه
حاضر شد کعب را وفات ❊ اتته ❊ آمد او را ❊ ام بشر بنت البراء بن معرور فقالت ❊ پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح میم وسکون عین وبضم رای
اولی که از انصار ست اول کسیکه بیعت کرده در لیلة العقبہ وپیش از قدوم آنحضرت بمدینہ فوت کرده ودر صحبت ام بشر خلاف ست ❊ یا ابا عبد الرحمن
کنیت کعب بن مالک ست ❊ ان لقیت فلانا فاقرء علیه منی السلام ❊ اگر ملاقات کنی فلان را در ان عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بروی
از من سلام ❊ فقال ❊ پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام بشر ❊ بیامرزد ترا خدا تعالی ای ام بشر این عبارت را در جای میگویند که قائل
چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخنست که تو میگوئی ❊ نحن اشغل من ذلک ❊ ما مشغول تریم از ینکه آنجا کسی را بشناسیم وسلام وپیام کسی برسانیم
یعنی ما را کار ها وشغلها از عجز ودر ماندگی وگرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران واین شامل حال آن کسانیکه
بایشان سلام برسانند نیز هست یعنی آنجا کجا کسی را از خود خبر ست که سلام بوی برساند وباز وی جواب سلام بگوید ❊ فقالت ❊ پس گفت ام بشر ❊
یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ❊ آیا نشنیده تو آنحضرت را که میگفت ❊ ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة ❊
بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که می چرند در درختان بهشت را وعلق بالقاف میچرید بدین شتر سبزه ها را وتعلق بضم لام ست
قال بلی ❊ گفت کعب بن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را ❊ قالت ❊ گفت ام بشر ❊ فهو ذلک ❊ پس این آن فضل وکرامتی ست که امید
داشته میشود ترا وتو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور وحبور خواهی بود نه مشغول ومخذول ❊ رواه ابن ماجة والبیهقی فی کتاب البعث والنشور ❊
وعنه عن ابیه ❊ ووهم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش ❊ انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة ❊
نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که می چرد در درختان بهشت ونسمه بفتحات انسان گاهی اطلاق کرده میشود بر جسد وگاهی بر روح واینجا مراد
روح ست ❊ حتی یرجعه الله فی جسده ❊ تا آنکه باز میگرداند خدای عز وجل او را در تن وی ❊ یوم یبعثه ❊ روزی که بر انگیزد او را از خاک ❊ رواه مالک والنسائی
والبیهقی فی کتاب البعث والنشور ❊ بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده ودر روایتی فی طیر آمده ودر روایتی فی حواصل طیر ودر روایتی فی جوف
طیر خضر ودر روایتی کطیر ودر روایتی فی صورة طیر ودر روایتی طیر واین محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود ودر اکثر روایات اخضر یا خضر ست
ودر روایتی طیر ابیض آمده وبر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید ست وقدرت حق شامل ست همه چیز ها را وتعلق روح بطیر نه بطریق تعلق روح ست
ببدن وتدبیر وتصرف در ان تا قلب حقیقت لازم آید وتنزل مرتبۂ ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند واز عدم صلاحیت بدن حیوانی
برای تعلق وتصرف روح انسانی در ان بلکه ابداع جوهر روح ست در ان مثل وضع جواهر در صنادیق ونگاهداشت آن در اوج این نوع تکریم وتنعیم ست
مر ایشان را ونیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند وبعض عام دارند تمامۂ مؤمنان را وظاهر احادیث همین ست ودرین احادیث دلیل ست بر بقای
ارواح وتنعیم وتعذیب آن والله اعلم ❊ وعن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو یموت ❊ محمد بن المنکدر بضم میم وسکون نون
وکسر دال که از تابعین ست گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه ست در حال آنکه وی می میرد ❊ فقلت اقرء علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
السلام ❊ پس گفتم من بخوان بر آنحضرت یعنی از جانب من سلام ❊ رواه ابن ماجة ❊

## باب غسل المیت وتکفینه

باب در بیان غسل میت ودر کفن
در آوردن وی ❊ بدانکه غسل میت فرض ست باجماع ونیز اجماع ست بر آنکه ایجاب غسل بجهت ادای حق میت ست واز این جهت فرض کفایت شد

که در ادای حق وی فعل بعض کافی ست و اختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر برانند که غسل میت نه از جهت نجاست ست که حلول
میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست زیرا که انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی ولیکن در حی
اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که بسبب حدث تکرر ست از وی در هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد
باصل که شستن تمام بدن ست و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا که آدمی حیوان دموی ست متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات
و لهذا اگر کسی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث نهایت آنکه آدمی
مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست بسبب تهیه افسن بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی
از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول با آنکه سبب وجوب غسل میت
حدث ست و خلاف ست در غسل میت که نیت شرط ست یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت نیست
نزد امام ابوحنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف رستن و کفن بفتحتین جامه مرده

**الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته** روایت ست از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات
ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوا میکرد و بیماران را تیمار میکرد گفت در آمد برما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجه ابی العاص
بن ربیع یا ام کلثوم زوجه عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر ست **فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک** پس گفت آنحضرت غسل دهید
او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که هفت باشد چنانکه در روایات آمده ست **ان رأیتن ذلک** اگر مصلحت می بینید شما و نیک دانید احتیاج
باشد بدان با سراف نکشد **بماء و سدر** بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب بجوشانید که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف **واجعلن
فی الاخرة کافورا** و دیگر دانید در مرة اخری کافور را **او شیئا من کافور** یا چیزی از کافور شک از راوی ست در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ
گفته که مراد گردانیدن کافورست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و گفته اند
که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن
پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم و این قول احمد و اسحق ست و بعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت **فاذا
فرغتن فآذنّنی** پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید **فلما فرغنا آذناه** پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را
**فالقی الینا حقوه** پس انداخت آنحضرت بسوی ما ته بند خود را حقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هر دو آمده
و مراد اینجا ازار ست **فقال اشعرنها ایاه** و گفت آنحضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن وی بکنید تا برکت آن بوی برسد و
شعار جامه که در درون جامها بپوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و در اینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت
در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده **و فی روایة** و در روایتی همچنین آمده که **اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا** بشوئید او را طاق سه بار
یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیاید اگر بکنند مکروه ست و اسراف **وابدأن بمیامنها** و آغاز کنید در غسل اعضا از جانبهای
راست وی **و مواضع الوضوء منها** و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی **و قالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون** و گفت ام عطیه

پس یافتیم با موی او را سه گیسو. فالقیناها خلفها. پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز باجازت آنحضرت یا اذن وی بوده باشد
صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی با وی وتشریع والله اعلم. متفق علیه. وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن
فی ثلثة اثواب. گفت عائشه که آنحضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است. یمانیة بتخفیف یا منسوب بیمن. بیض جامه های
جمع ابیض. سحولیة بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه ایست از یمن و بعض سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامها
و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک است از پنبه یا النسبت بجمع شاذ است و بعض گفته که بضم نیز نام قریه است. من کرسف. از پنبه بودند
آن جامه ها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه. لیس فیها قمیص ولا عمامة. نبود در ان سه جامه پیراهن و نه دستار ظاهر این
عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت نبود و بعض تاویل میکنند بآنکه مراد آنست که قمیص و عمامه در ان سه جامه نبود بلکه خارج ازان
سه جامه بودند پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده
شافعی نزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است ازان در هدایه قمیص و عمامه و استحسان کرده اند آن را بعض متاخرین برای اشراف
و گفته اند که دم عمامه بجانب وی انداز ند به پشت چنانکه در حالت حیات و مراد ثلثة لفائف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب
فقه است. متفق علیه. وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه. چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس
باید که نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد و نظیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نوشته در ان برابر است اما آنچه مسرفان کنند برای
تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت. رواه مسلم. وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی. گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم. پس انداخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود. فمات. پس مرد آن مرد. فقال
رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر. بشوئید او را بآب و برگ کنار. وکفنوه فی ثوبیه. و تکفین کنید او را در دو جامه
که در احرام پوشیده بود. ولا تمسوه بطیب. و نسائید او را بوی خوش. ولا تخمروا رأسه. و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است. فانه یبعث یوم القیمة
ملبیا. پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان. متفق علیه. وازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد
و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد
بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر راس مخصوص وی بود و آن را امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم.
و شاید که حدیث خباب و باشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه و تشدید موحده که در ان حدیث اینست که قتل مصعب بن عمیر فی باب
جامع المناقب. که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است. ان شاء الله تعالی.

**الفصل الثانی** عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض. بپوشید از جامه های خود سپید را. فانها من خیر ثیابکم. زیرا که جامه های سفید از جمله بهترین جامه های شما اند.
وکفنوا فیها موتاکم. و تکفین کنید در ان مرده های خود را. ومن خیر اکحالکم الاثمد. و از بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه و میم سنگ سرمه
. فانه ینبت الشعر. زیرا که وی میرویاند موی مژگان را. ویجلو البصر. و روشن میکند بینائی را. رواه ابو داود والترمذی وروی ابن ماجة
الی موتاکم روایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم و ذکر کحل و اثمد نکرده است. وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا تغالوا بفتح تا و لام فی الکفن گران بہا مکنید در کفن فانہ یسلب سلبا سریعا پس بدرستیکہ کفن ربودہ میشود یعنی کہنہ میگردد در گور بزودی
شتاب یعنی زود کہنہ و خراب میشود پس چہ حاجت نفاست و گرانی بہاست مقصود نہی از تبذیر و اسراف در کفن ست رواہ ابو داؤد و از
ابوبکر صدیق رض آوردہ اند کہ وصیت کرد بتکفین وی در دو جامہ کہ پوشیدہ بود و گفت کہ بشوئید اینہا را و تکفین کنید مرا دران زیرا کہ زندہ محتاج
ترست بجامہ نو و گفت اینہا برای ریم و زرداب و تراب اند **وعن ابی سعید الخدری** انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد فلبسہا و
از ابی سعید خدری آمدہ ست کہ ہنگامیکہ حاضر شد او را موت طلبید جامہ ہای نو را پس پوشید آنہا را ثم قال سمعت رسول اللہ پس تر گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت المیت یبعث فی ثیابہ التی یموت فیہا مردہ برانگیختہ میشود در جامہ ہای وی کہ
می میرد در وی رواہ ابو داؤد و ظاہر این حدیث آنست کہ ابو سعید کہ جامہ ہای نو پوشید بجہت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد
باین حدیث ظاہر او ست کہ بعث در جامہ میباشد و این مشکل ست زیرا کہ در حدیث صحیح وارد شدہ ست کہ حشر کردہ میشوند مردم برہنہ تن و
برہنہ پا و کلام درین باب بسیارست و جملہ ازان در شرح مذکورست و غایت انچہ درین مقام توان گفت آنست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب
در حدیث اعمال ست کہ میمیرد میت بران اعمال و عرب کنایت میکند از اعمال بہ ثیاب از جہت ملابست مرد با اعمال چنانکہ بہ ثیاب و در تاویل
قول حق سبحانہ و ثیابک فطہر گفتہ اند ای اعمالک فاصلح و ابو سعید رضی اللہ عنہ جامہ ہای نو کہ پوشید از برای نظافت و طہارت پوشید و
درین میان ناگہان این حدیث او را خطور کرد کہ ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود و تاویل حدیث ہمانست کہ کردہ اند کہ ثیاب
کنایہ از اعمال ست نہ آنکہ بجہت استشہاد و لبس ثیاب جدید آورد و مقصود ابی سعید ایہام حمل بر ظاہر نیز می تواند بود بجہت کمال حرص بر امتثال
ظواہر اگرچہ حقیقۃ مراد دیگر ست فافہم واللہ اعلم **وعن عبادۃ** بن الصامت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر الکفن الحلۃ بہترین کفن حلہ است
کہ عبارت از ردا و ازارست از برد یمن و ظاہر مراد آنست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد و دو جامہ بہتر اند و اگر سہ جامہ کنند آن سنت ست
و مرتبہ کمال و تمام ست و خیر الاضحیۃ الکبش الاقرن و بہترین قربانی کبش شاخدار کہ آنرا قچقار گویند زیرا کہ جثہ وی عظیم میباشد و در اغلب
فربہ میباشد و در روایات آمدہ ست کہ فدای ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود و ظاہر اسوال و مجلس در کفن و اضحیہ تقریب افتادہ باشد
ازین جہت جواب ہر دو گفت و حاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دو فقرہ کنند چنانچہ تکلف کردہ اند واللہ اعلم رواہ ابو داؤد
والترمذی و ابن ماجۃ عن ابی امامۃ **وعن ابن عباس** قال امر رسول اللہ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی احد
ان ینزع عنہم الحدید والجلود بکشتگان غزوۂ احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن و پوششہا کہ از جنس پوست باشد وان یدفنوا بدمائہم
و ثیابہم و امر کرد کہ دفن کردہ شوند بخونہای ایشان و جامہ ہای ایشان رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ **الفصل الثالث** عن سعد بن ابراہیم
عن ابیہ ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما روایت ست از سعد ابن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف کہ عبد الرحمن
بن عوف آوردہ شد نزد وی طعامی و بود وی روزہ دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب ابن عمیر وہو خیر منی کشتہ شد مصعب بن عمیر
در غزوۂ احد و حال آنکہ وی بہتر بود از من کفن فی بردۃ تکفین کردہ شد در یک چادری کوتاہی کہ ان غطی راسہ بدت رجلاہ اگر
پوشیدہ میشد سر وی پیدا میشد ہر دو پای وی وان غطی رجلاہ بدا راسہ و اگر پوشیدہ میشد ہر دو پای وی پیدا میشد سر وی و اراہ قال

وگمان میبرم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت این را نیز۔ وقتل حمزة وهو خیر منی۔ وکشته شد حمزه بن عبد المطلب حال آنکه وی بهتر بود
از من کفن وی نیز با ین حالت بود تا آنکه بسته شد بر پایهای او کاه پوشیده شد بدان چنانکه در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث
حارثه بن مضرب گذشت۔ ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط۔ پس فراخ کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن
بن عوف رض مشهور ست۔ او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا۔ یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک راوی ست در عبارت۔ ولقد
خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا۔ وبتحقیق ترسیدیم ما که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما را
چیزی نباشد۔ ثم جعل یبکی۔ پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگریست حتی ترک الطعام۔ تا بماند طعام را و نخورد یا آنکه روزه دار بود۔
رواه البخاری۔ و درین حدیث دلیل ست بر آنکه نزد ضرورت هرچه از کفن میسر گردد سنت همان ست و مصعب بن عمیر رضی الله عنه از اجلهٔ
صحابه و فضلای ایشان بود و از اهل بدر بود و از شهدای احد ست و در جاهلیت از متنعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد
بغایت زهد و رزید و فقر اختیار کرد در روایتی ست که یکبار سے نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوست گوسپند در کمر بسته پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با صحابه بنظر کنید باین مرد که روشن گردانیده ست خدا تعالی دل او را با یمان دیدم او را بمکه که مادر و پدر وی او را از خوشترین
طعام میخورانیدند و بروی حله میدیدم که بدویست درهم می ارزید محبت خدا و رسول خدا او را باین حال گردانیده و حمزه بن عبد المطلب عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند نیز از اهل بدر و شهدای احد ست رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف
هر دو را بهتر از خود خواند و گفت که آنها باین حال از دنیا رفتند و ما این چنین تنعم میکنیم و این یا ترحم ست بر حال ایشان یا حسرت
بر حال خود فافهم و درینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشرهٔ مبشره ست که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر
از خود خواند و جواب میگویند که این تواضع ست از عبد الرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عام تر از فضیلت ست چنانکه بعض گفته
اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این قرار داد که عشرهٔ مبشره افضل اند نسبت بکسے باشد که شهید نشده در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم والله اعلم۔ وعن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته۔ روایت ست از جابر گفت آمد آنحضرت
عبد الله ابن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکه در آورده شد این منافق در گوی که برای وی کنده بود ند عبارت از قبر ست و قبر
نگفت از برای اهانت وی۔ فامر به۔ پس امر کرد آنحضرت به بر آوردن او از حفره۔ فاخرج۔ پس بیرون آورده شد۔ فوضعه علی رکبتیه۔
پس نهاد آنحضرت او را بر دو زانوی خود۔ فنفث فیه من ریقه۔ پس دمید آنحضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود۔ والبسه قمیصه۔
و پوشانید او را پیراهن خود۔ قال وکان کسا عباسا قمیصا۔ و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله وسلم بود پیراهنی را
از خود در وقتیکه عباس را از بدر بند کرده آوردند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتی که داشت و عبد الله ابن ابی
نیز طویل القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آنحضرت پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی
نماند مکافات ناکرده۔ متفق علیه۔ و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکه
قرآن مجید فرماید و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده ست و مایست بر قبر وی جواب

میگویند که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیت بوده وبعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی وفیه ما فیه وبعض گفته اند که این ادا
از برای تالیف قلب پسر وی واکرام وی کرد که از مؤمنان مخلص بود وبسر گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود ولیکن حکم خدا نافذ
و ماضی ست وبعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از ان حضرت پس آنحضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آنحضرت را
کشید وگفت آیا خدا نهی کرده ست ترا از ان پس آنحضرت گفت مرا مخیر ساخته اند در ان که استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی
ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الآیة وگویا که عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح ودر کتب سیر آمده ست که چون آنحضرت
این را کرد ایمان آوردند از قوم وی هزار کس والله اعلم

## باب المشی بالجنازة والصلوٰة علیها

بدانکه پیاده رفتن وسواره رفتن همراه جنازه
هر دو جائز ست ومشی افضل ست وسوار را باید که پس جنازه رود وپیاده را پیش وپس رفتن هر دو روا وپس رفتن افضل ست ونماز جنازه فرض کفایت ست زیرا که
غرض از نماز که ادای حق میت ست حاصل میگردد بفعل بعض وشرط صحت نماز اسلام میت وطهارت اوست ونهادن جنازه پیش مصلی پس
باین قید جائز نیست بر غائب ونه بر حاضر محمول بر دابه ونه موضوع بر خلف مصلی وچون دفن کرده شد بی غسل وممکن نیست بیرون آوردن وی
بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت ونماز گزارده میشود بر قبر بی غسل واگر بر آوردن بی آن ممکن ست بر آرند وغسل دهند ونماز کنند واگر نماز داده
بی غسل نماز کردند وبی قبر کندن بر آورده غسل دادند اعاده کنند نماز را ونماز بر غائب جائز ست نزد شافعی وکلام در ان بیاید در نماز گزاردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی

## الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید
بجنازه یعنی بر داشتن او بسوی قبر واین مستلزم بود به رفتن نیست وبعضے گفته اند مراد شتابی به تجهیز وتکفین ست وسیاق حدیث ناظر در اول ست
چنانکه فرمود فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن وزود بقبر رسانیدن آنرا
نیکی ست که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم واگر هست جنازه غیر صالح پس زود
بردن سبب دفع شری ست که می نهید آنرا از گردن خود متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة
فاحتملها الرجال علی اعناقهم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت
قدمونی پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام واسناد قول بجنازه که جثه میت ست مجاز
وقائل روح ست وتواند که روح را در ان حال بجثه میفرستاده باشند والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها
واگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که بر میدارند او را ای وای کجا میبرید او را ظاهر آن بود که گوید یا ویلی کجا میبرید مرا ولیکن چون
نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست وتواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود وویل بمعنی وای وسختی
ونام وادیست در جهنم آید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات وجمادات نیز مگر آدمی که بقضیهٔ تکلیف
ستر وکتمان آن از وی مطلوب ست تا ایمان بغیب باشد ونیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصعق واگر بشنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهت فضاعت
و وحشت رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة چون ببینید جنازه را که بیرون می آرند از درون یا احتمال دارد
که مراد رؤیت جنازه باشد در وقتیکه نشسته باشید وجنازه در نظر افتد وظاهر سیاق این حدیث در اول ست فافهم فقوموا پس بایستید از برای

ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد ومن تبعها فلا یقعد حتی توضع پس
کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که ننشینند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست با حادیث
متفق علیه وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه گفت جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس ایستاد برای او
آنحضرت و ایستادیم ما نیز با آنحضرت فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله انها یهودیة بدرستیکه این جنازهٔ زن یهودیه ست نه مسلمان که برای تکریم و
تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع بفتح زای پس گفت آنحضرت که مرگ جای ترس و دهشت ست فاذا رأیتم الجنازة فقوموا
پس چون ببینید شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازهٔ کافر باشد متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی الجنازة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دیدیم ما آنحضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز
بمتابعت وی و دیدیم وی را که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی ست یکی آنکه ایستاد آنحضرت بر دیدن جنازه ما نیز ایستادیم و چون گذشت و
دور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آنحضرت چندگاه بایستاد و بعد ازان نشست نمی ایستاد پس ایستادن امری واجب نبود یا واجب
بود معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر رواه مسلم وفی روایة مالک و ابی داؤد قام فی الجنازة ثم قعد بعده ایستاد آنحضرت بجهت دیدن جنازه
بعد ازان نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی ست و ظاهر ثانی ست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتبع بتشدید و در بعض
من تبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا کسیکه پس روی کند جنازهٔ مسلمانی را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب وکان معه حتی
یصلی علیها و باشد با وی تا آنکه بگزارد نماز بر وی و بفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بر وی و اول قوی و اظهر ست ویفرغ
من دفنها و تا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستیکه وی بازمیگردد بدو قیراط از اجر یعنی
اجر او مضاعف ست و قیراط دوازدهم حصهٔ دینار باین حساب نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دینار ست و بعض میگویند چهارم حصه از دینار گفته اند
پس ربع دانق باشد کل قیراط مثل احد هر قیراط آن چنان مانند کوه احد ست این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل و ثواب آن ومن صلی علیها ثم
رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط و کسیکه نماز گزارد پس باز گردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه وی برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر
وی نصف اجر اول ست متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی الیوم الذی مات فیه و هم از ابی هریره ست که آنحضرت خبر داد
مردم را بمرگ نجاشی که بادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورده بحضرت و هجرت کردند صحابه نزد وی و خدمتها کرد ایشان را و نجاشی لقب
بادشاه حبشه ست و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشه مرد آنحضرت بمردم خبر داد از
مردن وی همان روزی که مرد نجاشی دران روز وخرج بهم الی المصلی و بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلای عید فصف بهم پس صف بست بمردم
وکبر اربع تکبیرات و تکبیر برآورد چهار تکبیر متفق علیه و این حدیث متمسک شافعی ست در جواز صلوٰة جنازه بر غائب و ما میگوییم که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وی و رؤیت امام کافیست و از آن حضرت
در غیر نجاشی مثل معاویهٔ مزنی که در مدینه مرد و آنحضرت بتبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر ابن ابی طالب که در غزوهٔ موته شهید شدند
نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن ست و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله

عليه وسلم والآن در حرمين شريفين زادهما الله تشريفاً وتعظيماً متعارف ست وبعض حنفيه نيز ميكنند + وعن عبد الرحمن ابن ابی ليلی + از اكابر تابعين ست صد وبيست از صحابه را دريافته روايت ميكند از علی ابن ابی طالب وعثمان بن عفان وغير ايشان و وی از تابعين كوفه ست وبی نظير وقت بود + قال گفت + كان زيد بن ارقم يكبر علی جنائزنا اربعا + بود زيد بن ارقم كه از مشاهير صحابه ست تكبير ميگفت بر جنازه هاي ما چهار تكبير + وانه كبر علی جنازة خمسا + وبدرستيكه وی تكبير گفت بر يك جنازه پنج تكبير + فسالناه + پس پرسيديم او را كه تو هميشه چهار تكبير ميگفتی امروز چرا پنج تكبير گفتی + فقال كان رسول الله + پس گفت زيد ابن ارقم بود پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم يكبرها + ميگفت پنج تكبير يعنی احيانا پنج هم ميگفت و ائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار تكبير واز حضرت رسول الله صلعم واصحاب وی زياده ازان مروی و ماثور ست وگفته اند كه آنچه ثابت شده ست از آنحضرت آخر الامر چهار ست وبرهمين ست قرار وددر شرح زياده ازين كلام كرده شده ست + رواه مسلم +

وعن طلحة ابن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس علی جنازة فقرا فاتحة الكتاب + روايت ست از طلحة بن عبد الله بن عوف كه از مشاهير تابعين ست وبرادرزاده عبد الرحمن بن عوف ست گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الكتاب را + فقال + پس گفت ابن عباس + لتعلموا انها سنة + يعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانيد كه آن سنت ست + رواه البخاری + بدانكه علماي حنفيه رحمهم الله تعالی گفته اند كه در صلوة جنازه قراءت فاتحه نيست مگر آنكه به نيت ثنا ودعا بخواند وميگويند كه ثابت نشده ست از پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم خواندن آن واين مذهب ابی حنيفه ومالك وثوری ست وعمل صحابه دران مختلف آمده وطحاوی گفته شايد كه خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطريق ثنا ودعا بوده نه بر وجه قراءت ونزد شافعی بخواند فاتحه را واز كلام فتح الباری ظاهر ميشود كه مراد وی باين مشروعيت قراءت ست نه وجوب آن وكرمانی گفته ست كه واجب ست وهر اد سنت در كلام ابن عباس طريقه مسلوكه در دين ست وطيبی نيز همچنين گفته والله اعلم + وعن عوف ابن مالك قال صلی رسول الله صلی الله عليه وسلم علی جنازة + گفت عوف بن مالك اشجعی كه صحابی ست واول مشاهد او خيبر ست نماز گزارد آنحضرت بر جنازه + فحفظت من دعائه + پس ياد گرفتم من چيزی از دعای آنحضرت + وهو يقول + آنحضرت ميگفت وميخواند اين دعا را + اللهم اغفر له وارحمه + خداوندا بيامرز او را ورحمت كن او را + وعافه واعف عنه + وعافيت ده وسلامت بخش او را وعفو كن از وی + واكرم نزله + وگرامی دار مهمانی او را ونزل بضم نون وسكون زای وبضم زای نيز آمده آنچه پيش مهمان فرود آرند وبنهند از طعام + ووسع مدخله + وفراخ گردان جای در آمدن او را كه قبر اوست + واغسله بالماء والثلج والبرد + وبشوی او را باب وبرف وژاله يعنی بانواع مطهرات كنايت ست از كمال مغفرت وتمام آن + ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس + وپاكيزه گردان او را از گناهان چنانكه پاكيزه گردانيده جامه سپيد را از چرك وريمناكی + وابدله دارا خيرا من داره + وبدل كن او را سرای در ان عالم بهتر از سرای او در ين جهان + واهلا خيرا من اهله + واهل خانه بهتر از اهل خانه وی نی الصراح اهل كسان كسان سرای وجای + وزوجا خيرا من زوجه + وجفتی بهتر از جفت وی وزوج بر مرد وزن هر دو اطلاق كنند + وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر + ودر آر او را در بهشت وپناه ده او را از عذاب قبر + او من عذاب النار + او برای شك ست يا بمعنی واو + وفی رواية وقه فتنة القبر وعذاب النار + وبپرهيزان او را از فتنه وابتلای قبر واز عذاب آتش اين روايت دلالت دارد برين كه كلمه او در روايت سابق بمعنی واو ست + قال حتی تمنيت ان اكون انا ذلك الميت + راوی حديث كه عوف بن مالك ست ميگويد كه

چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بر وی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آنحضرت این دعا در حق من میکرد

رواه مسلم **وعن ابی سلمة** بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص و نزد عائشه رضی الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه درآرید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بر وی چون مسجد نزدیک حجره وی رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد درآرید تا من نیز هم بر وی نماز گزارم فانکر ذلک علیها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد گزاریم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار ایشان والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر آئینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنی که نامش بیضاست در مسجد سهیل واخیه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که اسمش سهل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت را صلعم رواه مسلم بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد مالک مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آنست که کراهت از جهت خوف تلویث مسجد است و اول موافق تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جائز است بی کراهت و مذهب مالک موافق ماست و از امام احمد نصی نیافتیم و ظاهر آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و متمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز بگزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این یکباری کرده و توانند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود و از ینجهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بوده و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهای ازواج مطهره ایضا مبنی بر آنست و ظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جائز است در وی بی کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آن که امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک و نسخ و از ینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم

و در شرح در اینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه **وعن سمرة** بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه زنیکه مرد در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهوره بتحریک سین است و بسکون نیز روایت و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد و از جائی بجائی نمیرود و ساکن متحرک است که می جنبد و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است

که میگوید که مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که
این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط ست باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی بطن و رانها
و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجیزه و راوی گمان برد که مقابل عجیزه ایستاد از جهت تقارب هر دو
محل و شمنی گفته که روایت ست از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجیزه چنانکه مذهب جماعت ست متفق علیه
**وعن ابن عباس** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن لیلا روایت ست از ابن عباس که آنحضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده
بود مرده در وی در شب فقال متی دفن هذا پس پرسید و گفت آنحضرت کی دفن کرده شد این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب
قال افلا آذنتمونی گفت آنحضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وی تا شتاب میکردم بجنازهٔ وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل گفتند
دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظک پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آنحضرت فصففنا خلفه پس صف
بستیم ما پس آنحضرت فصلی علیه پس نماز گزارد بر قبر بعد از آن که مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند متفق علیه **وعن ابی هریرة** ان امرأة
سوداء کانت تقم المسجد روایت ست از ابی هریره که زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آنحضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف
و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاک روبه او شاب شک راوی ست که زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد
ففقدها و در بعض ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسأل عنها
او عنه پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد وی قال افلا کنتم آذنتمونی گفت
آیا پس چرا خبر نکردید مرا قال فکأنهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابوهریره گویا که صحابه خرد میداشتند
شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر میداشتند او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت
ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی قبره پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت
یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گزارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوءة ظلمة علی اهلها
پس گفت آنحضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده اند وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم و بدرستی که حق تعالی روشن میگرداند
آن قبرها را بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیه و لفظه لمسلم بدانکه اختلاف ست در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما برانند که مشروع ست خواه گزارده
شده باشد پیش از آن یا نه و ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک برانند که اگر پیش از این گزارده اند درست نیست و در روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی
از مالک آمده است که آن کس که گزارده است یکبار نگزارد و تنها که نگزارده اند اگر بگزارند رواست و نیز امام ابوحنیفه گفته که درست نیست بر تقدیری که
ریزیده نشده است میت در قبر و تقدیر کرده اند بعض بسه روز و در سؤال آنحضرت نمود متی دفن اشارتی باین معنی میتوان یافت و امام ابوحنیفه و امام
ابویوسف می گویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار ست و لهذا ذکر کرده نشده است در بعض
روایات تکبیرات و آن روایت که ذکر کرده شده است در ان تکبیرات صحیح نیست و چنانکه روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز گزارد بر شهداء احد
بعد از هشت سال و آن بطریق تودیع بود نه نماز یا آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم [illegible]

مطلقا از خصائص حضرت نبوت ست صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد + وعن کریب
مولی ابن عباس عن عبدالله بن عباس انه مات له ابن بقدید او بعسفان + وهیت ست از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه که مولای ابن عباس
واز تابعین ست از عبدالله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعیست یا بعسفان بضم عین
وسکون سین مهمله وبفا نیز نام موضعیست قریب تر از مکه نسبت بقدید + فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من الناس پس گفت ابن عباس ای کریب
نگاه کن انچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی + قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم من پس ناگاه مردمان بتحقیق جمع
شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود + فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند + فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی
تو که ایشان چهل اند + قال گفت کریب وظاهر آن بود که گوید فقلت + نعم آری چهل کس باشند + قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازه
آن پسر را + قال فانی سمعت رسول الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته
اربعون رجلا + نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازه وی چهل مرد ودرین اشارت ست که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه ودعای
ایشان موثر ست واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود + لا یشرکون بالله شیئا + که شریک نمیگردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را
+ الا شفعهم الله فیه + مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی + رواه مسلم + وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت
تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة + نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود
گویا چهل اقل عددی ست که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتورپشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد در ورود
از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود + کلهم یشفعون له + همه ایشان شفاعت کنند ودعا کنند مر او را بالمغفرت + الا شفعوا فیه + مگر
آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در حق وی + رواه مسلم + وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا + گفت انس گذشتند جماعه از
مردم بجنازه پس ثنا کردند بر وی نیکی را + فقال النبی + پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وجبت + واجب شد + ثم مروا باخری فاثنوا
علیها شرا + پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بر وی بدی را + فقال وجبت + پس گفت آنحضرت واجب شد + فقال عمر پس گفت
عمر رض + ما وجبت + چه چیز واجب شد + فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة + پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید او را به نیکی
پس واجب شد برای وی بهشت + وهذا اثنیتم علیه شرا + واین میت دیگر که یاد کردید او را به بدی + فوجبت له النار + پس واجب
شد مر او را آتش + انتم شهداء الله فی الارض + شما گواهان خدائید در زمین برای هرکه گواهی دهید به بهشت بهشتی ست وبرای هرکه
گواهی دهید بدوزخ دوزخی ست + متفق علیه + وفی روایة المؤمنون شهداء الله فی الارض + مسلمانان گواه خدا اند در زمین باید دانست
که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی ست که آن علامت بودن مرد ست از اهل جنت والا اگر بعضی از
فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب
جنت ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم + وعن عمر رضی الله عنه + قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له
اربعة بخیر ادخله الله الجنة + هر مسلمانیکه گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی ومسلمانی میدرآرد او را خدای تعالی به بهشت + قلنا وثلثة + گفتیم

ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آنحضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر می درآرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا
واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم لم نسأله عن الواحد پس نپرسیدیم ما
آنحضرت را از یک کس و شاید که مگر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد و این خبر و بشارت ست از آنحضرت
بکمال سعت رحمت حق و رجا و فضل و کرامت وی تعالی بر بندگان و توقع بندگان از درگاه رحمت و ما ناکه در وقتیکه ایشان التماس میکردند
آنحضرت توجه والتماس بجناب حق کرده و وحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من و آنحضرت صلی الله علیه وسلم راضی و مرضی جناب عزت
و محب و محبوب آن درگاه است و کریمه ولسوف یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات دشنام مکنید و بد مگوئید مردهارا فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق
رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیر است بدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که بخشند واگر نه بخشند
ذکر کردن شما آنرا وقوع در بلا بی معنی ست رواه البخاری وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی
احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوه احد در یک جامه و بعض گفته اند
که مراد بثوب واحد قبر واحد ست زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بشره هر دو و خطابی گفته جائزست بحکم ضرورت
جمع کردن در یک جامه چنانکه در یک قبر ثم یقول بعد از ان میگفت و می پرسید آنحضرت ایهما اکثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر
از روی گرفتن مر قرآن را یاد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده میشد مر آنحضرت را بسوی یکی
از ان دو که بیشتر ست اخذ وی مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبله گویا وی امام ست از جهت بودن او اقرأ وقال انا
شهید علی هؤلاء یوم القیمة و فرمود من گواهم برینها روز قیامت که در راه خدا کشته شده اند وامر بدفنهم بدمائهم و امر کرد آنحضرت
بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم و نماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا و غسل داده نشدند رواه البخاری پس ازین حدیث
معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلافست و نزد ما بر شهید نماز میگزارند
و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة ست و بقولی مخیر است بگزاردن
و ناگزاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست
یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب ست نه واجب و تمسک این ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکورست
و دلیل امام ابو حنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصه احد و میگویند که آن احادیث مثبت ست و حدیث
جابر نافی و مثبت مقدم ست بر نافی و گویند که جابر در ان روز مشغول بود با آنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیری کند
و ایشانرا بمدینه برداشته آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند فعل آنحضرت را مشاهده کرده اند اثبات آورده اند و
گویند که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فرمود تا بپوشند
و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس نماز گزارد بر شهدا و نهاده میشدند

ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد برایشان پس برداشته میشدند بجای خود وگذاشته شد حمزه تا گذارد نماز بر همه شهیدان و گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وی صحیح الاسناد ست و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر ست والله اعلم * **وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بفرس معرور** گفت جابر بن سمرة که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آنحضرت اسپ بی زین * **فرکبه حین انصرف من جنازة ابن الدحداح** پس سوار شد آنحضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازه ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرموده ملائکه پیاده میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد * **ونحن نمشی حوله** * وحال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آنحضرت * رواه مسلم *

## الفصل الثانی

**عن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها** * کسیکه سوار ست میرود پس جنازه و آنکه پیاده ست میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود و جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی * **والسقط یصلی علیه** * و بچه ناتمام که از شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وی سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده **ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة** * و دعا کرده میشود در نماز برای مادر و پدر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بتقدیری است که آواز کند و ظاهر گردد از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بن حنبل که علامت حیات نیز گزارده شود و از جهت این حدیث که مطلق ست از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که در همین آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت خروج زنده بر آید نماز کرده شود بر وی زیرا که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی مرده بر آمده نماز جنازه بر مرده می باشد و ائمه دیگر میگویند که در عرف مرده آنرا میگویند که زنده از شکم بر آید بعد از آن بمیرد * رواه ابوداود و فی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه بلفظ حدیث همچنین واقع شده * **قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه** * سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر مراد همان سقط است و اطلاق نماز گزاردن بر طفل صحیح نیست و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و مغفور ست نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم * **وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد** * و در مصابیح روایت کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف ست و در یافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمی شود مغیره بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث مرویست از مغیره بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ در ان خبط کرده و بعد از آن اقتدا کرده بوی کسیکه اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی والله اعلم *

**وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة** * روایت است از زهری از سالم از پدرش که ابن عمر ست گفت دیدم آنحضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه * رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة **قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا** * گفت ترمذی و محدثان گویا که می دیدند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است یا سالم که از تابعین اند اما در نقل این حدیث مرفوع ست که از ابن عمر ست که صحابی ست * **وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**

الجنازة متبوعة، جنازه پس روی کرده شده است که مردم در پس وی روند ولا تتبع، و جنازه پس رو نمی‌کنند این تاکید است در رفتن پس جنازه بار تاکید
دیگر میکند و میفرماید لیس معها من تقدمها نیست همراه جنازه و نمی‌یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را، رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه
قال الترمذی و ابو ماجد الراوی رجل مجهول، ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجهول است که کسی وی را نمی‌شناسد
و مجهول دو قسم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف
است و حدیث وی در مشی مع الجنازة است بدانکه علما اختلاف کرده‌اند در مشی مع الجنازة و امام ابوحنیفه و اوزاعی برآنند که مشی پس جنازه احب است
و ثوری و طائفه دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن
احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است بمعاونت نزد احتیاج بدان
و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبدالرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رض پس جنازه
میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو
فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمه
ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و نیز می‌گویند که قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته
می‌برد و آنها که پس و پیش هر دو برابر میدارند می‌گویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد و حدیث مغیره بن شعبه نیز حکم بتسویه می‌کند
در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باکی نیست برفتن پیش
از جنازه و چپ و راست وی. **و عن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار، کسی که
پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه بار فقد قضی ما علیه من حقها پس بتحقیق بپرداخت چیزی را که بر وست از حق جنازه، رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وقد روی فی شرح السنة ان النبی، و بتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حمل جنازة
سعد بن معاذ بین العمودین، برداشت جنازه سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت اند از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی
این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را که عریض است بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست
و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط خشبتین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد و نظر بر راه نمی‌افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند
و گفته‌اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بپنج کس میگردد همچنین گفته است در حاوی و شرح
وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آنست که بردارند جنازه را دو کس می‌نهد آنرا سابق بر اصل عنق خود و تالی
بر اعلای سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این نگه قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن
جنازه است از زمین بعد از ان باکی نیست اگر معاونت کنند هرکه خواهد و سنت نزد ما آنست که بردارند آن را چهار کس زیرا که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی حنیفه بسند وی
تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابوداود طیالسی و ابن ابی شیبه و عبدالرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین

آثار از صحابه وحدیثی مرفوع که تضعیف کرده آنرا و در حمل بجوانب اربع آثار واحادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است
احتمال دارد که از جهت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت
حاملین والله اعلم ◦ **وعن ثوبان** قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة ◦ روایت است از ثوبان که مولای آنحضرت بود در
سفر و حضر در خدمت وی بود گفت بیرون آمدیم با آنحضرت بجهت مشایعت جنازه ◦ فرأی ناسا رکبانا ◦ پس دید آنحضرت بعض مردم
سوار ◦ فقال الا تستحیون ان ملائکة الله علی اقدامهم ◦ پس گفت آنحضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند ◦ وانتم
علی ظهور الدواب ◦ و شما بر پشتهای چارپایها میروید ◦ در حواشی نوشته که سواران از نزدیک بجنازه دید یعنی اگر سواران دورتر از جنازه
روند باکی نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جایز است بی کراهت ◦ رواه الترمذی وابن ماجه وروی
ابوداود نحوه ◦ قال الترمذی وقد روی عن ثوبان موقوفا ◦ گفته است ترمذی و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف
یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معنی مرفوع است چه برفتن ملائکه پیاده نا شنیده
از حضرت نبوت خبر نتواند داد ◦ **وعن ابن عباس** ان النبی ◦ روایت است از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة
بفاتحة الکتاب ◦ ظاهر آنست که مراد قرائت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت واحتمال دارد که
بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم ◦ رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه ◦ ترمذی
گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است وآنچه ثابت شده است قول ابن عباس
است که قرائت فاتحه سنت است و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت ◦ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء ◦ چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص در دعا
کردن یعنی بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را ◦ رواه ابوداود وابن ماجه ◦ **وعنه** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی الجنازة قال
و هم از ابی هریره است گفت بود آنحضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت ◦ اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان ◦ خداوندا کسیکه زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه
بمیرانی او را پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است وآن در حالت حیات است و در حالت
موت جز تصدیق قلبی همراه نیست ◦ اللهم لا تحرمنا اجره ◦ خداوندا محروم مگردان ما را از اجر او یعنی اجر آنکه بمصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح التاء وضمها
هر دو در روایت است ◦ حرم و احرام نومید کردن از چیزی ◦ ولا تفتنا بعده ◦ و در فتنه میفکن ما را پس از وی ◦ رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجه
ورواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه ◦ ابو ابراهیم الاشهلی انصاری را مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و ترمذی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم
پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو مجهول اند ◦ وانتهت روایته عند قوله ◦ و تمام شده است روایت نسائی نزد قول او ◦ وانثانا و
اللهم من احییته منا الی آخره در روایت وی نیست ◦ وفی روایة ابی داود فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام ◦ یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در ممات
اسلام یعنی بر عکس آنچه در روایت اولی ذکر کرده و وجه مناسبت در آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکیست هر دو درست است ◦

وفی آخره. ودر آخر حدیث ابی داود: ولا تفتنّا بعده، وگمراه مگردان مارا بعد وی. وعن واثلة بفتح مثلثه بن الاسقع بفتح همزه وسکون سین
مهمله وفتح قاف. قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین، گفت نماز گزارد با ما آنحضرت بر مردی از مسلمانان، فسمعته یقول
پس شنیدم من آنحضرت را که می‌گفت: اللهم ان فلان بن فلان، خداوندا فلان ابن فلان نام او ونام پدر او را گرفت. فی ذمتک، در عهد
وامان ونگهداشت تست. وحبل جوارک، ودر عهد همسایگی تست. حبل در اصل معنی رسن، ومراد اینجا عهد وپیوند ست. فقه من فتنة القبر، پس نگاه دار او را
از ابتلای گور. وعذاب النار، واز عذاب آتش دوزخ. وانت اهل الوفاء والحق، وتو خداوند وفائی که هر عهد ووعده که به بندگان خود کرده وفا کنی، یا
وفا بسر بردن دوستی وعهد وسخن. وتو خداوند حقی که هرچه میگوئی ومیکنی حق ست. اللهم اغفر له وارحمه، خداوندا بیامرز مر او را ومهربانی کن او را
بروی. انک انت الغفور الرحیم، بدرستیکه تو بسیار آمرزنده وبسیار مهربانی. رواه ابوداود وابن ماجه. وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم: اذکروا محاسن موتاکم، یاد کنید وگوئید نیکیهای مردهای خود را. وکفوا عن مساویهم، وباز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان. این مخصوص
ست بمسلمانان وصالحان، وآنکه آشکارا فسق نکنند وظلم نکنند. رواه ابوداود والترمذی. وعن نافع ابی غالب، روایت ست
از نافع که او را ابوغالب گویند واز تابعین ست، نه نافع که مولای ابن عمر ست. قال صلیت مع انس بن مالک علی جنازة رجل فقام حیال
رأسه، گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی، پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد. ثم جاؤا بجنازة امرأة من قریش
پس آوردند جنازه زنی را از قریش. فقالوا، پس گفتند: یا ابا حمزة، کنیت انس ست، صل علیها، نماز گزار بر جنازه این زن. فقام حیال وسط السریر
پس بایستاد انس مقابل میانه سریر. فقال له العلاء بن زیاد، پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین ست: هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم قام علی الجنازة، آیا همچنین دیده تو آنحضرت را که ایستاد بر جنازه. مقامک منها، در جای ایستادن تو از زن. ومن الرجل مقامک منه، وایستاد
از مرد جای ایستادن تو از مرد، یعنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد در جنازه مقابل سر مرد ومقابل وسط سریر زن. قال نعم، گفت انس
آری همچنین ایستاد آنحضرت هم. رواه الترمذی وابن ماجه. وفی روایة ابی داود نحوه مع زیادة، ودر روایت ابی داود مانند این ست با زیادت.
وفیه، ودر حدیث ابی داود زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حیال وسط السریر این قول را که: فقام عند عجیزة المرأة، پس ایستاد انس نزد
سرین زن. وعجیزه مخصوص بزن ست وعجز بفتح عین وضم جیم آخر چیزی. وسخن در این در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز گذشت.

## الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی، از کبار تابعین ست واز طبقه اولی از تابعین کوفه است، معظم ومبجل ست نزد ایشان. روایت میکند از پدر خود واز
علی وعثمان وابوایوب انصاری وغیر ایشان. گفت صد وبیست از صحابه دریافتم که همه از انصار بوده‌اند. عبدالله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل
وی زائیده باشند. ولادت وی در زمان عمر ست که شش سال از خلافت مانده بوده، ودر سماع او از عمر خلاف ست، صحیح عدم سماع ست. قال کان سهل بن حنیف
بضم حاء مهمله وقیس بن سعد قاعدین بالقادسیة، بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف وتشدید یا که نام موضعیست بر پانزده میل از کوفه. فمرّ علیهما
بجنازة، پس گذشته شد بر ایشان بجنازه. فقاما، پس بایستادند برای دیدن جنازه. فقیل لهما انها من اهل الارض، پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه
از زمینداران ست، ای من اهل الذمة، یعنی مراد از اهل ارض اهل ذمه اند. ایشان را اهل ارض بجهت سفالت ورذالت ایشان گفتند که اهل زرع بر زمین نشستند
یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین وخراج. فقالا ان رسول الله، پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرّت به

جنازة فقام فقيل انها جنازة يهودي بس باستاد فقيل له انها جنازة يهودي پس گفته شد مر آنحضرت را كه اين جنازه يهودي ست فقال پس
گفت آنحضرت آيا نيست نفسا آيا نيست جان آن كه بوده هست اين ديگر بعنوان تعبير و عبرت گرفت متفق عليه وعن عبادة بن الصامت قال كان
رسول الله پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا اتبع جنازة لم يقعد حتى توضع في اللحد بود چون ميرفت در پي جنازه نمي نشست تا آنكه نهاده ميشد در لحد
فعرض له حبر پس پيش آمد مر آنحضرت را دانشمندي از يهود فقال له پس گفت آن حبر مر آنحضرت را انا هكذا نصنع بدرستي كه ما چنين
ميكنيم يا محمد يعني ايستاده مي باشيم و نمي نشينيم تا نهادن ميت در لحد قال گفت راوي فجلس رسول الله پس نشست پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم يعني بعد از اين و نه ايستاد تا لحد كردن وقال خالفوهم گفت مخالفت كنيد يهود را ظاهر اوحي آمد كه بنشيند و الا آنحضرت دوست
ميداشت موافقت اهل كتاب را در آنچه وحي كرده نشده است بسوي وي فاهم پس اين ناسخ گشت حكم سابق را رواه الترمذي وابو داود
وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب وبشر بن رافع الراوي ليس بالقوي وگفت ترمذي اين حديث غريب است وبشر بن رافع
كه راوي اين حديث است قوي نيست وعن علي رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم امرنا بالقيام في الجنازة بود آنحضرت
كه امر ميكرد ما را بايستادن نزد ديدن جنازه ثم جلس بعد ذلك وامرنا بالجلوس پس نشست بعد از آن و امر كرد ما را بنشستن رواه احمد
وعن محمد بن سيرين قال ان جنازة مرت بالحسن بن علي وابن عباس روايت است از محمد بن سيرين كه از مشاهير تابعين است گفت جنازه
گذشت با امام حسن بن علي و ابن عباس رضي الله عنهم فقام الحسن ولم يقم ابن عباس پس ايستاد امام حسن و نه ايستاد ابن عباس فقال الحسن
اليس قد قام رسول الله پس گفت حسن بطريق اعتراض بر ابن عباس آيا نيست كه بتحقيق ايستاد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بجنازه يهودي
در جنازه را با وجود آنكه جنازه يهودي بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آري مي ايستاد و پس تر مي نشست يعني نخست آنچنان بود كه آنحضرت
بديدن جنازه مي ايستاد بعد از آن نشسته مي ماند و بر نمي خاست پس حكم سابق منسوخ شد و اين نسخ در جنازه يهود باشد يا مطلق والله اعلم
و ظاهر ثاني است رواه النسائي وعن جعفر بن محمد عن ابيه روايت است از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر ان الحسن بن علي
كان جالسا فمر عليه بجنازة كه امام حسن بن علي نشسته بود پس گذشته شد بروي بجنازه فقام الناس حتى جاوزت الجنازة پس بايستادند مردم
تا در گذشت جنازه از پيش ايشان فقال الحسن انما مر بجنازة يهودي پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازه يهودي يعني پس نخيزيد
وكان رسول الله و بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على طريقها جالسا بر راه جنازه نشسته وكره ان تعلو رأسه جنازة يهودي
فقام و ناخوش داشت كه بلند شود سر مبارك آنحضرت را جنازه يهودي پس بايستاد آنحضرت يعني آن حضرت كه بديدن جنازه
يهودي بايستاد بجهت آن بود كه نخواست كه سر شريف او را جنازه يهودي بلند گردد و اين بعد از علم امام حسن بود بعدم قيام بر جنازه
و نسخ حكم بقيام بازكر توجيه براي قيام كه از آنحضرت صادر شده اين حديث منقطع است زيرا كه امام محمد در نيافته است امام حسن را رضي الله
عنهم اجمعين رواه النسائي وعن ابي موسى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مرت بك جنازة
يهودي او نصراني او مسلم گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازه هركه باشد يهودي يا نصراني يا مسلمان و در بعض نسخ
بكم چون بگذرد بشما و اين انسب است بقول وي فقوموا لها پس بايستيد براي آن جنازه فلستم لها تقومون پس نيستيد

شما که می‌ایستید بحقیقت برای جنازه + انما تقومون لمن معها من الملائکة + می‌ایستید شما مگر برای کسانی که همراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان
رحمت اگر جنازهٔ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازهٔ کافرست پس اسباب قیام مختلف آمد گاهی بجهت فزع و عبرت بجنازه برخاست
و گاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند و گاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم و گاهی اعتبار نکرد هیچ یکی
را بجهت اختلاف مقامات و حالات و اگر ثابت گردد که آخر امر عدم قیام بود هر چه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم + رواه احمد وعن
مالک بن هبیرة بضم ها و فتح با و سکون یا صحابی ست و امیر معاویه بود بر لشکرهای وی و در زمان مروان از عالم رفت + قال سمعت رسول الله
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول + می‌گفت + ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلثة صفوف من المسلمین + نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس
نماز بگزارد بر وی سه صف از مسلمانان + الا اوجب + مگر آنکه واجب گرداند یعنی خدای تعالی باین فعل برای وی بهشت و مغفرت را + فکان مالک
اذا استقل اهل الجنازة + پس بود مالک بن هبیره وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند + جزأهم ثلثة صفوف + بخش
میکرد و قسمت میکرد ایشان را و میساخت سه صف + لهذا الحدیث + از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابوداود وفی روایة الترمذی
قال + گفت راوی + کان مالک بن هبیرة اذا صلی علی جنازة فتقال الناس علیها + بود مالک ابن هبیره چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم
می‌پنداشت مردم را بر جنازه + جزأهم ثلثة اجزاء + میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف + ثم قال + پس تر می‌گفت + قال رسول الله + گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی علیه ثلثة صفوف اوجب + کسیکه نماز گزارد بر وی سه صف واجب میگرداند بهشت را + وروی ابن ماجة نحوه
وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الصلوة علی الجنازة + روایت میکند ابوهریره از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت
بر جنازه که میخواند این دعا را + اللهم انت ربها + خداوندا توئی پروردگار او + وانت خلقتها + و تو پیدا کردی او را + وانت هدیتها الی الاسلام
و تو راه نمودی او را باین اسلام + وانت قبضت روحها + و تو قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن بنجه + وانت اعلم بسرها وعلانیتها +
و تو داناتری بپنهان وی و آشکار وی + جئنا شفعاء فاغفر له + آمده‌ایم ما خواهش گران برای آمرزیدن گناه وی پس بیامرز مر او را + رواه
ابوداود + وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة علی صبی لم یعمل خطیئة قط + گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر کودکی
که نکرده بود هیچ گناهی را هرگز یعنی چون صبی بود و غیر مکلف + فسمعته یقول + پس شنیدم ابوهریره را که می‌گفت در دعا + اللهم اعذه من عذاب القبر + الٰهی
پناه ده او را از عذاب گور + از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودکان را در گور سوالی ست و عذابی و علما را اختلاف ست در سوال صبیان اما
عذاب غیر مکلف مخالف قاعدهٔ شرع ست و توجیهات این در باب الایمان بالقدر گذشت + رواه مالک + وعن البخاری تعلیقا
و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه بابی گفته ست + قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب + میخواند حسن بصری بر طفل در
نماز جنازه سورهٔ فاتحه را + ویقول + و میگفت + اللهم اجعله لنا + خداوندا بگردان او را برای ما + سلفا و فرطا و ذخرا و اجرا + سلفا بتحریک آنکه
پیش گذشته در موت و فرط نیز بتحریک آنکه پیش رود تا اسباب آبخور و دلو و رسن و پاک کردن چاه و جز آن راست کند و ذخر بضم ذال و سکون خای
معجمتین بالیکه ذخیره کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید واجر مزد + وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطفل لا یصلی علیه + طفل
یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بر وی + ولا یرث + و وارث نشود از غیر + ولا یورث + و وارث گردانیده نشود دیگری از وی + حتی یستهل

تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت * رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث
لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را * **وعن ابی مسعود الانصاری** صحابی مشهور است وبعضی او را از اهل بدر شمرده اند
وتحقیق آنست که نسبت او به بدر بجهت سکونت اوست در آنجا نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه * نهی کرد آنحضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنها بالای چیزی وبایستند مردم پس او
یعنی پایان تر از وی واین حکم در همه نماز هاست خصوصیت بنماز جنازه ندارد ولفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بروی کرده درین باب
آورده اند گویا که ورود حدیث در وی بود وشاید که مردم را عادت بران بود که در نماز جنازه این چنین میکردند پس نهی کرده شدند از ان والله
اعلم * رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز * **باب دفن المیت** * دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در
زمین وقبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن یعنی قبر مخصوص بدفن انسان است ومقبره موضع قبور بفتح المیم ومثلث البا
بکسر میم با فتح با نیز آمده * ونخست کسیکه دفن کرده شد در زمین هابیل است از جهت بودن وی اول کسیکه مرد وقبر دو نوع است لحد وشق
هر دو مشروع است لیکن لحد افضل است واوفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید * **الفصل الاول عن عامر بن سعد**
بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی مرضه الذی هلک فیه * روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است که
پدر وی سعد ابن ابی وقاص گفت در بیماری که مرد در ان بیماری * الحدوا لی لحدا * بسازید برای دفن من لحد ساختنی ولحد بفتح لام وضم نیز
داده میشود وبسکون حا در لغت بمعنی میل ودر شرع شگافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحدوا بکسر همزه وفتح حا وفتح همزه وکسر حا هر دو روا
است * وانصبوا علی اللبن نصبا * وایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی * کما صنع برسول الله * چنانچه ساخته شد وکرده شد به پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ولبن بفتح لام وکسر با بر وزن کتف وواحد وی لبنة بر وزن کلمه ولبن بکسرتین نیز آمده * رواه مسلم * **وعن ابن عباس**
قال جعل فی قبر رسول الله * گردانیده شد ونهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * قطیفة حمراء * قطیفه سرخ وقطیفه کسائی که او را ریشه وریزه باشد
وآنرا خمیله نیز گویند ومخمل هم باین معنی است وسبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم شین وسکون قاف که مولای آنحضرت
بود وی بی رضای صحابه ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آنحضرت نپوشد وعلما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع واسراف است و
بعضی میگویند که آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم * **وعن سفیان التمار** بفتح فوقانیه وتشدید میم
از کبار علما است که زمان صحابه را دریافته اما روایت از ایشان ندارد * انه رای قبر النبی * روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
مسنما * مسنم یعنی بشکل کوهان شتر * رواه البخاری * ودر مصنف ابن ابی شیبه می آرد که گفت سفیان تمار درآمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وقبر ابوبکر وعمر بود رضی الله عنهما ودیدم قبور ایشانرا مسنم وسنت در قبر تسنیم است واخبار وآثار صحیحه در وی آمده وافضل آنست که بلندی قبر مقدار شبری بود
وگفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است ودر قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است ودرین دیارها اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای آن مسنم صغیر
میسازند از جهت رعایت سنت ونزد شافعی مسطح ساخته میشود ودر حاوی که مذهب ایشانست گفته که تسطیح اولی است از تسنیم در شرح وی گفته زیرا که آنحضرت
مسطح گردانید قبر پسر خود ابراهیم است واز قاسم بن محمد آورده که دید آن قبور ثلثه را مسطح * وشیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین وصحابه آورده که مسنم اند

وهو الصحیح والله اعلم وعن ابی الهیاج بفتح ها و تشدید تحتانیه و در آخر جیم الاسدی از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست قال قال لی علی رضی الله عنه
گفت مرا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله آیا بر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برانگیخت و بفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان
لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار اینست که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و ناپدید کنی آنرا در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا
الا سویته و نگذاری گور بلند را مگر آنکه بزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود بمقدار یک شبر
چنانکه سنت ست رواه مسلم وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آنحضرت از گچ کردن گور و گفته اند
که اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست وان یبنی علیه و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند که مراد بنا کردن ست بسنگ مانند
آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آنست که آن نیز مکروه و منهی عنه ست وان یقعد علیه و نهی کرد از آنکه نشسته شود بر قبر که آن منافی
عبرت و اکرام مؤمن ست و بعض گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست والله اعلم رواه مسلم
وعن ابی مرثد بفتح میم و سکون را و فتح ثای مثلثه الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور نه نشینید بر گورها ولا تصلوا الیها و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین تفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته ست
رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هر آئینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان
فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامه های او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص رسیدن بچیزی و تخلص
بضم لام ست خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر ست مر او را از نشستن وی بر قبر رواه مسلم الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر قال
کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد بودند در مدینه دو مرد که حفر قبر میکردند یکی از آن دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحه انصاری بود والآخر لا یلحد
و دیگری لحد نمیکرد بلکه شق میکرد در میانه قبر و آن ابو عبیدة بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع
می بود ابو عبیدة بن الجراح چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد از آنکه اختلاف کردند که آنحضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اول
عمل عمله هر کدام یکی از این دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد پس آمد آن کسی که لحد میکرد فلحد لرسول الله پس لحد کرد
برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا
لحد بسکون حا برای ماست و شق بفتح شین برای غیر ماست و اگر مراد بلنا مسلمان اند و بغیرنا یهود و نصاری پس شک نیست که
این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وی اشعاری بافضلیت هست و بر
هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نی و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده آنرا نکردی و ظاهر آن ست که آن بامر آنحضرت
یا بتقریر وی صلی الله علیه وسلم بوده و ایضا اتفاق دارند بر آن که هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس اینکه
فرمودند اللحد لنا از جمله اختیارات ست نه سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفته اند که مراد بغیرنا غیر
اهل مدینه اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم ست و قابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع ست که
همچنین خواهد شد پس از معجزات ست رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة ورواه احمد عن جریر بن عبد الله وعن هشام بن عامر

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد، روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را صحبت است و حدیث او در بصریین است روایت می کند
از وی حسن بصری و غیر وی که آنحضرت گفت روز غزوهٔ احد که جماعه از صحابه شهید شدند احفروا واوسعوا، بکنید قبرها را و فراخ کنید، واعمقوا، و
مغاک کنید و از اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت ست زیرا که در وی صیانت میت ست از ضیاع و مروی از امام محمد آنست که مقدار اعماق
تا سینهٔ مرد میانه بالا است و هرچه زیاده بران کنند افضل ست و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن ست کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن المحیط +
واحسنوا، و نیک کنید عمل در هموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته اند که احسان کنید بسوی میت بمبالغه در رفق در
شستن وی و تجهیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ + وادفنوا الاثنین والثلثة فی قبر واحد + و دفن کنید دو کس
و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت ست و بی ضرورت درست نیست + وقدموا اکثرهم قرآنا + و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر
ست قرآن وی + رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی وروی ابن ماجه الی قوله + و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی + واحسنوا + وعن
جابر قال لما کان یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا + گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و کشته شدند در وی بعض مسلمانان و پدر من
هم در میان کشتگان بود آورد عمهٔ من مردهٔ پدر مرا تا گور کنند در گورستان ما که در بقیع بود + فنادی منادی رسول الله پس آواز داد آواز دهندهٔ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم + باز گردانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجایی که در انجا کشته اند و همانجا دفن کنید
+ رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی ولفظه للترمذی + و درین حدیث دلیل ست بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای
دیگر نقل نکنند و از خصوص قصهٔ جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد با وردن عمهٔ جابر پدر جابر
را اراده آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورده دفن کرد و طیبی گفته ظاهر آنست که
اگر ضرورتی باشد جایز ست و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی ست مر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از
دفن [illegible] باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که
که مرده است در وی و عائشه رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرد برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وی در یک
مرحله از مکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر می بودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن می کردم در همانجا که مرده بودی و بعد
از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیره و طویله مگر بعذر و عذر آنست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و
چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از انجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را
زیرا که حق مرده در باطن ست نه در ظاهر و از جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق ست کلمهٔ مشایخ
در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود و وی غائب بود و نمی صبری می کند و میخواهد نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز
بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود در آن زیرا که
آن خاصهٔ انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی
وعن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل رأسه + کشیده شد آنحضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و در لغت

کشیدن چیزی وبیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر وکارد وجز آن از نیام وکشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود
جنازه در پایان قبر پس بیرون آورده شود از جانب سر ودر آورده شود در قبر ومذهب شافعی این ست وسنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه
بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر وسر وی بجانب سر قبر وبرداشته شود میت ونهاده شود در قبر وهمچنین می در آورد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید ودر حجرهٔ آنحضرت اقدس ممکن نبود که از جانب قبله در آورده شود زیرا که قبر شریف
ملصق بجدار است + رواه الشافعی **وعنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبرا لیلا + وهم از ابن عباس ست که آنحضرت در آمد قبری را در شب
گویند که آن قبر عبدالله ذوالبجادین ست که از اصحاب صفه است واسلام او را قصهٔ غریبی ست که از قوم خود گریخته آمد وایمان آورد + فاسرج له
بسراج + پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی + فاخذه من قبل القبلة + پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله + وقال + وگفت + رحمک الله
رحمت کند ترا خدای تعالی ان کنت لاواها تلاء للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خوانندهٔ قرآن اواه یعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مهربان
نرم دل اندوهگین دردمند + رواه الترمذی وقال فی شرح السنة اسناده ضعیف + وترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر ویزید بن ثابت
که برادر زید بن ثابت ست آمده وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست وازین حدیث معلوم میشود که دفن در شب درست ست وبعض مکروه
پنداشته اند + **وعن ابن عمر** ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا ادخل المیت القبر + بود آنحضرت چون در آورده میشد میت یا چون می نهاد
میت را در قبر ادخال مصدر مجهول ومعلوم هر دو روایت است + قال + میگفت این کلمات را + بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله وفی روایة + وعلی
سنة رسول الله + بذکر سنت بجای ملت + رواه احمد والترمذی وابن ماجه + روایت کرده اند این جماعة این حدیث را باین دو روایت + وروی
ابوداود الثانیة + وروایت کرد ابوداود روایت ثانیه را + **وعن جعفر** بن محمد عن ابیه مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم حثی علی المیت ثلث
حثیات + روایت ست از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آنحضرت خاک انداخت بر میت سه انداختن + بیدیه جمیعا + بهر دو
دست وحثو خاک زدن بر روی کسی وحثی بروزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند + وانه رش علی قبر ابنه ابراهیم + وروایت کرد که وی صلی الله
علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است + ووضع علیه حصباء + ونهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزه های خورد را
+ رواه فی شرح السنة وروی الشافعی من قوله + وروایت کرده است شافعی از قول وی + رش + یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر
ابنه است تا آخر واول حدیث که حثی علی المیت ست تا آخر در روایت شافعی نیست + **وعن جابر** قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
یجصص القبور + نهی کرد آنحضرت از آنکه گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در وست از تکلف وتزیین وروا داشته است حسن بصری گل کردن وشافعی گفته
مستحب ست گل کردن ودر خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین + وان یکتب علیها + ونهی کرد از آنکه نوشته شود
بر قبور یعنی نام خدای تعالی یا قرآن ونام رسول تا خوار ویا پایمال نگردد وبول نکند بروی حیوان ونیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که بیفائده است
مگر آنکه دران غرض صحیح باشد + وان توطأ + ونهی کرد از آنکه پایمال کرده شود قبور ونیز مستحب ست که در قبور برهنه پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام + رواه الترمذی
**وعنه** قال رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم + وهم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آنحضرت + وکان الذی رش الماء علی قبره بلال بن رباح + وبود آنکس
که پاشید آب بر قبر آنحضرت بلال بن رباح بفتح را + بقربة + پاشید آب بمشک + بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه + شروع کرد از جانب سر آنحضرت

تا آنکه رسید بسوی هر دو پای او + رواه البیهقی فی دلائل النبوة + وعن عبد المطلب بن ابی وداعة بفتح واو صحابی ست اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جهت عدم حضور او دران وقت + قال لما مات عثمان بن مظعون وخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظاء معجمه وی اول کسی ست که مرد از مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازهٔ او پس دفن کرده شد + امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر + امر کرد آنحضرت صلعم مردی را که بیارد او را سنگی را + فلم یستطع حملها + پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را + فقام الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برخاست آنحضرت و رفت بجانب آن سنگ + وحسر عن ذراعیه + و برداشت آستینهای خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن + قال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که + قال الذی یخبرنی عن رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله + گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما + هنگامیکه کشاد دستها را از آستین + ثم حملها فوضعها عند رأسه + پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آنرا نزد سر عثمان ابن مظعون + وقال اعلم بها قبر اخی + و گفت آنحضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد + وادفن الیه من مات من اهلی + و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آنحضرت فرمود الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون + رواه ابو داؤد + وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعه مدینه ست گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من بکشا و پرده بردار برای من از قبر آنحضرت و هر دو یار وی که ابو بکر و عمر ست رضی الله عنهما این قبور در حجرهٔ عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و می درآمدند + فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة + پس پرده برداشت عائشه برای من از سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین و گفته اند که بلندی آنها یک شبر بود + مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء + سنگ ریزه چیده شده بر وی بسنگ ریزهای سرخ عرصه و بطحا رود فراخ که در وی سنگ ریزهای خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزهاست و عرصه در اصل صحن سرای و اطلاق کرده میشود بر هر موضع فراخ بعد از ان غالب آمده بر جای مخصوص که در حوالی مدینه مطهره ست + رواه ابو داؤد + وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار + گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازهٔ مردی از انصار + فانتهینا الی القبر + پس رسیدیم ما تا قبر + ولما یلحد بعد + و دفن کرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده نشده + فجلس النبی + پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه + و نشستیم ما با وی + رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجه وزاد فی آخره + و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را + کان علی رؤسنا الطیر + گویا که بر سرهای ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتیهای دیگر که در آنجا مذکور ست و ازین حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن سنت ست + وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا + شکستن استخوان مرده

همچو شکستن استخوان اوست در حالت حیات ابن عبد البر گفته است که ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد بدان حی و لازم این است که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی رواه مالک و ابو داؤد و ابن ماجه

## الفصل الثالث

**عن انس** قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک میریختند فقال پس گفت آنحضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که گناهی نکرده است یا جماع نکرده است با زن امشب اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی و ارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان درین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آنحضرت تعریض نمود کرده در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که عذر عثمان در آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بیطاقت شده کرد و چون آنحضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام امشب قال گفت آنحضرت فانزل فی قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل میشود این حدیث بآنچه گفته اند که زوج و محارم اولی اند از صاحبان بیگانه از جهت احتمال آنکه آنحضرت و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر بجهت ضعیفی گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این یافته میشود که اگر یکی بعید العهد از جماع بود اولی است فلیفهم رواه البخاری

**وعن عمرو بن العاص** قال لابنه وهو فی سیاق الموت روایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم باید که همراه نشود مرا زنی نوحه گر و نه آتش عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برای بخور و جز آن بکار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس بنرمی و بسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و درین اشارت است بآنکه میت احساس میکند و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل بمعنی آب پراگنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور پس بایستید گرد گور من باندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر کشتنی ویقسم لحمها و بخش کرده شود گوشت آن حتی استانس بکم تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصحاح انس بی بمعنی آرام یافتن و اعلم ماذا راجع به رسل ربی و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند و می پرسند رواه مسلم

**وعن عبد الله بن عمر** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه میگفت آنحضرت چون بمیرد یکی از شما پس وا مدارید و نگاه مدارید او را در خانه واسرعوا به الی قبره و شتاب برید او را بسوی قبر وی ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سوره بقره که از الم تا هم المفلحون است و عند رجلیه بخاتمة البقرة و نزد پایهای وی خاتمه بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرائت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بوی و صحیح وصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام

در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد و دریافتیم که میرسد و مکروه نیست
قراءت قرآن بر قبر وهو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام رواه البیهقی فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان
وقال الصحیح انه موقوف علیه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول اوست وعن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون
تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال گفت لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر بالحبشی وهو موضع هرگاه که
وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حاء و سکون باء موحده و شین معجمه و یاء مشدده موضعی است در اسفل مکه قریب کوی
و بعض گفته اند بر یک برید فحمل الی مکة پس برداشته و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شد بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن
ابن ابی بکر پس هرگاه که قدم آورد عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود و مادر ایشان ام رومان بود فقالت پس گفت
عائشه و خواند این دو بیت را که متمم بن نویره راست در مرثیه برادر خود مالک بن نویره در وقتیکه کشته شد او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق رضی
بجهت قول او عن النبی صلی الله علیه و سلم شعر و کنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمة بجیم مفتوحه و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرر و تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال
چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیره عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک و عقیل که تا مدت چهل سال
ندیم و جلیس وی بودند و ایشان را النعمان کشت و در قتل ایشان قصه عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حاء و سکون
قاف مدتی از زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول سبحانه
او امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا میگوید بودیم ما مانند دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یکدیگر مدتها مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا
تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا کانی و مالکا پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک لطول اجتماع لم نبت لیلة معا بعد از درازی
اجتماع و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت
بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است ولو شهدتک
ما زرتک و اگر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمی کردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند
که باید ملازم مساکن بیوت خود باشند و جز در مهم ضروری و حاجت مانند حج و غیره نه برآیند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نسا است از زیارت اگر چه
مادل و منسوخ بید از شد و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است ولیکن چون لقای تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام
لقا باشد و الا اولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه و سلم سعدا کشید آن حضرت سعد بن معاذ را
یعنی از جنازه وی در آورد در قبر و رش علی قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی رواه ابن ماجة وعن
ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل رأسه ثلثا روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز
گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم بفتح حاء مهمله
و سکون زای صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد در عام خندق و هفده ساله بود که آن حضرت او را عامل یمن بر نجران فرستاد قال رآنی
النبی صلی الله علیه و سلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری وی فقال پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر

آزار مکن صاحب این قبر را و لا تؤذه شاید وی است که لا تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورده باشد که
مراد آنست که روح وی ناخوش میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد

**باب البکاء علی المیت** گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس به است و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را با فراط
شبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر مقابر
و مستحب است تعزیت پیشتر از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه است
نشستن بر در روز نزد بعض مشائخ مکروه نیست و نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بران مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و از عطای
خراسانی که از تابعین است اجتماع بر صاحب میت مکروه است که بنشینند بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هر گاه از دفن فارغ
شوند بر گردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد
بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که
آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه
مردم درین زمان از تکلفات کنند همه بدعت و شنیع و نا مشروع است و اگر صغری گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعض گفته اند
که کفر است و بعض گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعض فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او کاست در جان تو
زیاده باد بیم کفر ست و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذکر هذا کله فی مطالب المؤمنین

**الفصل الاول** ۞ عن انس
قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین گفت انس در آمدیم ما همراه آن حضرت برای سیف آهنگر و کان ظئرا لابراهیم
و بود وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و مرضعه وی و نام وی براء بن اوس بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت
مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله و شمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد
او را ثم دخلنا علیه بعد ذلک پس تر در آمدیم ما بر وی بعد از آن یعنی همراه آن حضرت و ابراهیم یجود بنفسه و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد
بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله و بعض گفته اند شانزده ماهه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه
و شش روزه و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عینا رسول الله پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تذرفان
که روان شد اشکها از ان ذرف ندا الدمع یذرف رفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را عبدالرحمن بن عوف و انت و تو گریه میکنی
و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت
و رقت است بر مقبوض بمشاهده حالی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بیصبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده
ثم اتبعها باخری پس تر پس گردانید آن اشکها را باشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت ان العین تدمع والقلب یحزن بدرستیکه
چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد و لا نقول الا ما یرضی ربنا و نمیگوئیم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون
و بدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگینانیم متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آن حضرت کمال بشری است علی الاطلاق

که شامل تمامه لطائف وقوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح ونفس وطبیعت است برخلاف حال ملائکه
و بود آن حضرت که مبدأ ظهر خیر از حق وی ومظاهر شیدا از وی آثار تمامه حواس وقوی پس انچه مقصود و ربود صادر میشد بقدرت واختیار وانچه مقدور نبود
صادر میشد بحکم طبیعت واضطرار واگرنه این چنین باشد نقصان لازم آید وهمه موافق حق وحکمت است واین دلیل سلامت حواس وقوی است
پس مر آن حضرت شدادر هر مرتبه تمام وکمال است واین یکی از وجوه وجود سکرات موت است درحق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند
که تمامه لطائف از طبیعت ونفس وقلب وروح وسر در ارباب تمکین جدا جدا بی مزج وخلط میان این لطائف در عمل وکار خود اند وآثار ونتائج
هر یکی بران مترتب وصادر سر بذات حق تعالی وتقدس متصل وروح در محبت وی تعالی مستغرق وقلب بذکر وی مشغول ونفس بخدمت وی عامل
وطبیعت بحظوظی که سبب قوام بدن است اخذ وهمه مطیع ومنقاد حق اند درانچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم **وعن اسامة بن زید**
قال ارسلت ابنة النبی صلی الله علیه وسلم الیه گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی
آن حضرت ان ابنا لی قبض که پسری است مرا که در حالت نزع است ونزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا مارا و پرسش حال ما
کن وفریاد ما رس وببین که چه حال داریم فارسل یقرئ السلام ویقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی درحالتیکه میخواناند سلام را و میگوید
آن حضرت ان لله ما اخذ وله ما اعطی بدرستیکه مر خدا راست چیزیکه گرفت ومر او راست چیزی که داد وکل عنده باجل مسمی وهمه نزد او بمدت معین
است وحیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند وطالب ثواب وی گردد فارسلت الیه تقسم علیه لیاتینها پس
باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت درحالتیکه سوگند میخورد بروی که البته باید آن حضرت او را فقام ومعه پس برخاست آن حضرت وحال آنکه
با وی بود سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابی ابن کعب وزید بن ثابت ورجال ومردان دیگر از صحابه فرفع الی رسول الله پس برداشته آورده شد
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبی آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع وحال آنکه جان وی حرکت میکرد وی لرزید وقعقعه حکایت
آواز سلاح وآواز دندان از جهت سخت واقع شدن ودر اکل وجنبانیدن چیزی خشک باواز کذا فی القاموس ودر صراح گفته آواز سلاح
ورفتن در زمین ففاضت عیناه پس اشک بسیار میریخت هر دو چشم آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا
چیست این گریستن از تو و اشک ریختن که تو با آن قوت وکمال احوال میگریی فقال پس گفت آن حضرت هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده
این اثر مهربانی ونرمی است که گردانیده ونهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء پس رحمت
ومهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان ومهربانان را متفق علیه **وعن عبد الله** بن عمر رضی الله عنهما قال اشتکی
سعد بن عبادة شکوی له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عبادة بیماری که مر او را بود مشخص نیست نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد
او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده درحالی که عیادت میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد الله
بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که در آمد آن حضرت بر سعد بن عبادة وجده فی غاشیة یافت او را درحادثه که پوشیده واحاطه کرده بود
او را کنایت از شدت مرض واندوه ودرد ست وغاشیه کار سخت ودشوار که احاطه کند ودر گیرد مرد را از مرض وغیره واز این جهت قیامت را
غاشیه گفته اند ودر صراح گفته غاشیه قیامت ودرد وبیماری شکم وبعض گفته اند که مراد بغاشیه درحدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را

وگرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بمشاهدهٔ سختی حال وی یا بطریق استفهام قد قضی بتحقیق بسر انجام رسیده شد و پرداخته شد
کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در کریمه وقضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا
نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از ان حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس
بگریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بکوا بگریستند ایشان
نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالے
عذاب نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولکن یعذب بهذا ولیکن عذاب میکند بفعل این واشار الی لسانه و اشارت
کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الٰهی و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب
یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد مستوجب رحمت ثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
و بدرستی که مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بروی تحقیق این در شرح حدیث عائشه رضی بیاید متفق علیه وعن عبد الله
ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی الجاهلیة نیست از اهل طریقه ما
کسیکه بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه وعن ابی بردة
بضم با و سکون را پسر ابوموسی اشعری است از تابعین قال غمی علی ابی موسی گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر او ست غمی بفتح و قصر
بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن غمی علیه و اغمی علیه بچنین استعمال کرده میشوند بلفظ مجهول فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة پس
پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه آواز میکند بگاء و رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع است یعنی
گردانیدن آواز در حلق ثم افاق پس از بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابوموسی مر زن را آیا نمیدانی تو و کان یحدثها ان رسول الله
و بود ابوموسی که تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است انا بریء ممن حلق و صلق و خرق من بیزارم
از کسیکه بسترد موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند گریبان را متفق علیه و لفظه لمسلم وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که
نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمارد مرد از صفات و خصال و شرف و مجد که
در وی و در پدران او ست والطعن فی الانساب دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تکاثر بنسبت خود میکنند
و حاصل این هر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است بکر باسلام و کفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستاره ها
یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند وقتیکه کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است
مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم نوحه کردن بر ماتم وقال و گفت آن حضرت
النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بتوبه نرود ایستاده کرده میشود در روز
قیامت یعنی در موقف یا برانگیخته میشود و علیها سربال من قطران و حال آنکه بر آن زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون آن نیز آمده

روغنی است که در شیشه و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از آن پخته میشود و سوخته میشود و چراغ و طلا کرده میشود بدان شتران
گرگین را و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق و درع من جرب و درع پیراهن است پیراهن از جرب بفتح جیم و راکه نام مرضی است مشهور
که آنرا گر گویند درع پیراهن زن و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود بر تن وی گر و خارش پس از آن طلا
میکنند بقطران تا زیاده گردد الم و سوزش و بعضی در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نائحه خراش
میکند روی را و پاره میکند جامه را ابتلا گردانیده شد بچیزی که میسر نمیتواند کرد بر آن بجز خراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد دلهای
رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد درونهای ایشان را پس عقاب کرده شود بانچه مناسب آن باشد
والله اعلم رواه مسلم وعن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بامرأة تبكي عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آنحضرت
بزنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آن حضرت بآن زن اتقي الله واصبري پرهیز کن ای زن از نافرموده خدا و شکیبائی
کن قالت گفت آن زن بآن حضرت الیك عني فانك لم تصب بمصيبتي یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من
ولم تعرفه و نشناخت آن زن آن حضرت را فقيل لها انه النبي پس گفته شد مر آن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم
فاتت باب النبي پس آمد آن زن بر در پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابين پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را
چنانکه بر در ملوک و امرا می باشند و مانع میافت از درآمدن گویا در نفس خود خوفی و هیبتی یافته بود و گمان برد که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال درآمدن بروی نخواهد بود تا درآید و اعتذار نماید فقالت لم اعرفك پس گفت آن زن
و عذر خواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمی‌نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما
الصبر عند الصدمة الاولى معتبر و محمود نیست صبر مگر نزدیک کوفت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد از
گذشتن آنوقت خود بضرورت صبر میکنند و صدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت که سخت ست
بر دل که وی نیز سخت ست و در تحمل شدائد و بلایا پس میزنند بروی و می شکنند آنرا و صدم بمعنی رسیدن امری نیز آید چنانکه
رسیدن بلا و این معنی اظهر ست و لیکن معنی اول ابلغ است متفق علیه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لا يموت لمسلم ثلثة من الولد فيلج النار نمی میرد مر مسلمانی را سه کس از فرزندان پس درآید آتش دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای
حلال گردانیدن و گشادن سوگند که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید بر درآیندگان آتش را یاد کرده و فرموده که وان منكم
الا واردها و هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه درآید دوزخ را اگرچه درآئی باشد مثل برق جهنده و باد پرنده و عرب میگویند که کردم
این کار بجهت تحلة القسم یعنی بهمان قدر کردم که بیرون آمدم از عهده سوگند برابر و در روی ادنی فعل که یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد
پس هر که سه فرزند از وی مرده و در دوزخ نمی درآید مگر بهمان قدر که سوگند راست گردد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لنسوة من الانصار و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیله انصار لا يموت
لاحداكن ثلثة من الولد فتحتسبه نمی میرد مر یکی از شما را سه کس از اولاد پس صبر کنند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة مگر آنکه درآید بهشت را

فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا دو کس هم بمیرند پاره رسول الله یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس
مخصوص بسه کس است قال گفت آن حضرت او اثنان یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد بتوجه
آن حضرت بدرگاه صمدیت حق یا آن حضرت دعا کرده باشد و موقوف اجابت رسیده رواه مسلم و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری
و مسلم را این چنین آمده که ثلثة لم یبلغوا الحنث بمیرند سه کس که نرسیده اند بحد گناه را یعنی بالغ نشده اند که فعل آنها گناه باشد و بران ثمره
مترتب گردد و صغیر بمیرند زیرا که زنان با اطفال مهر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملصق اند بایشان بخلاف
کبار و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول الله
ما لعبدی المؤمن عندی جزاء میگوید خدای تعالی نیست مر بنده مسلمان را نزد من پاداش اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا چون
قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که بی شائبه تکلف او را دوست میدارد چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت
باشد ثم احتسبه پس تر صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت را رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری
قال لعن رسول الله گفت لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم النائحة زن نوحه کننده را والمستمعة و گوش دارنده بنوحه
و شنونده که آنرا بوجه رضا و لفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد جماعه نائحه و نفس نائحه است تا مردان را نیز
شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است رواه ابو داود و عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن
ان اصابه خیر حمد الله و شکر کاری شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را
و سپاس میگوید او را و ان اصابته مصیبة حمد الله و صبر و اگر برسد او را سختی و اندوه ثنا میگوید و شکیبائی میورزد بشهود صفات جمال و
جلال و لطف و قهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل و حوادث بر بنده تعرف است و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آمد است
فالمؤمن یوجر فی کل امره پس مسلمان مزد داده میشود در همه کار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة
یرفعها الی فی امرأته تا آنکه در لقمه که بر میدارد و می نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت باد اتفقه واجبه اگر چه بظاهر از قسم شهوت
و حظ نفس است و لیکن در حقیقت ادای حق است و لهذا فرمودند لزوجتک علیک حقا قول مشائخ شاذلیه هست المقصود موافقة الحق لا مخالفة
النفس و درین اشارت بتاکید و تائید ثبوت اجر است در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار تضمن وی نیت را
چه مباحات اگر چه در ظاهر از قبیل شهوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات
میگردند رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ
مسلمانی مگر آنکه او را دو در است باب یصعد منه عمله دری است که بالا میرود از راه آن عمل او در محل کتابت او در آسمان بعد از
نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه رزقه و دری است که فرود می آید از آن در رزق و روزی وی و میرسد بمستقر ارزاق از زمین
فاذا مات بکیا علیه پس چون می میرد مرد مسلمان میگریند آن هر دو در بر وی بحقیقت یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت
و حدیث در معنی اول است والله اعلم اما بکای باب صعود از جهت آنکه مشرف میشد بدان و گریه در رزق بسبب آنکه رزق عون بود در عمل صالح

پس هر دو میگریند بجهت حرمان ازین سعادت و فقدان این نعمت فذلک قوله تعالی پس این گریه در صعود و رزق بر مومن مراد است
بقول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بکت علیهم السماء والارض پس نه گریست بر ایشان آسمان و زمین این شان در
کافران است و در مقابل وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد اگر گفته شود که در صعود و در رزق هر دو در آسمان اند
پس گریهٔ زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق ست می گرید
چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه الترمذی **وعن ابن عباس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له
فرطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو فرط از امت من می در آرد او را خدای تعالی بسبب آن دو فرط و جزای
مصیبت و بشفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده بآب خور از برای اصلاح حوض و دولها و پیش رونده از قافله
تا طیار سازد آب را و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسیکه بمیرد گویا پیشتر میرود و کار او را دران جهان
در بهشت آماده میگرداند فقالت پس گفت عائشة رضی الله عنها فمن کان له فرط من امتک پس کسیکه باشد مر او را یک فرط از امت
تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است و شما این بشارت را بر دو فرط داده اید قال فمن کان له فرط گفت آنحضرت
پس کسیکه باشد او را یک فرط نیز مے در آرد او را در بهشت ما دو گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد
یکی را نیز حکم شد یا موفقة ای توفیق داده شده بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از آن ندا ست بعائشة و تشریف است
مر او را باین لقب جامع فضائل و کمالات و عائشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال و علم شرائع بود که هیچ یکی از ازواج
مطهره را نبود و چون آن حضرت او را برین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود زیاده کرد در سوال باظهار تحسر و تاسف بر فوت این نعمت
که وجود فرط ست از وی رضی الله عنها فقالت پس گفت عائشة فمن لم یکن له فرط من امتک پس کسیکه نباشد برای او فرطے
از امت تو چه کار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم و کارسازی ایشان دران جهان
میکنم و این جزا و ثواب ایشان را که بمردن فرزند است بجهت درد و مصیبت است که بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز
مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم نزد ایشان از پدران و پسران و از هر چه تعلق
دارند بدان رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب **وعن ابی موسی الاشعری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات
ولد العبد قال الله تعالی لملائکته چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را و می پرسد از ایشان قبضتم ولد
عبدی قبض کردید شما روح فرزند بندهٔ مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بر بندهٔ خود
فیقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده قبض کردید میوهٔ دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را فیقولون نعم پس میگویند آری کردیم
فیقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بندهٔ من در وقت قبض روح فرزند وی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدک
واسترجع حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میگوید خدای تعالی ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة بر آرید
برای بندهٔ من خانه در بهشت که چون درین جهان بمردن پسر وی بمصیبت و محنت غمگین شده است دران جهان به نعم بهشت و حور و غلمان آن

شاد گرد و چون بمردن فرزند خانہ جمعیت و سرور وی ویران شده است خانہ بهتر ازین در بهشت بنا کنید اینهمه ظهور صفت جلال و جمال اوست تعالی وتقدس میزیاند و میمیراند و میگریاند و می خنداند بیت گهی میزند تا شود دردناک ٭ گهی میکند آبش از دیده پاک گه بلطفم می نوازد گه بنازم می کشد ٭ زنده می سازد مرا آن شوخ بازم می کشد ٭ و سموه بیت الحمد و می فرماید وی سبحانہ تعالی بفرشتگان که برای آن بنده خانہ بنا کنید و نام نهید آن خانہ را خانہ حمد که این جزای حمد در رضا و تسلیم وست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذی

وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی که تعزیت کند و صبر فرماید و تسلی دهد مصیبت زده را پس مر اوراست مانند اجر وی بر مصیبت و صبر بران رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی وگفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است و در کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد موقوفا وگفت ترمذی و روایت کرده اند آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقه بضم سین مهمله و سکون واو و بقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود و گفته اند که محمد بن سوقه ثقه و مرضی است

وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده و سکون را و بزای اسلمی که از صحابه است و همیشه همراه آن حضرت در غزا بود قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة کسی که تعزیت کند و صبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مر او را جامه در بهشت و ثکلی بفتح مثلثه و سکون کاف زنی که فرزندش مرده و در قاموس گفته که ثکل بضم موت و هلاک و فقد حبیب یا ولد و مرد را ثاکل و ثکلان گویند و زن را ثکلی و ثکلانه و ثکلاء قلیل است و برد بضم ثوب مخطط و آن معروف است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب

وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که در غزوه موته شهید شد و نعی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نعی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده و اول ظاهر تر است قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزی که باز میدارد ایشان را از طعام پختن که خبر موت او باشد رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة و درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشان و همسایگان و دوستان را تهیه طعام اهل میت را و بعض گفته اند که فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول خیر کرده است از جهت شغل تجهیز میت و در روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم و عدوان و استثنا کرده اند از کل غیر اهل مصیبت آن طعام را ابو القاسم گفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بتهاره کذا فی مطالب المومنین

الفصل الثالث ٭ عن المغیرة ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیمة گفت مغیره شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که نوحه کرده شود بر وی پس بدرستیکه آنکس عذاب کرده میشود بچیزے که نوحه کرده میشود بر وی روز قیامت و مراد بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی آن معنی است که میگوید آنرا نائحه برای میت و گفته میشود بوی بطریق استهزا و سخریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا

وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محل جرح و توبیخ باشد متفق علیه وعن عمرة بفتح عین مهمله
وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة که از صحابیه
است و در کنار عائشه ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبد الله
بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه وحال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن
زنده بروی تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است و این کلمه در جای
میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما انه لم یکذب آگاه باشید بدرستیکه وی یعنی
ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از آن ولکنه نسی ولیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده
او اخطأ یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود انما مر رسول الله این است و جز این نیست
که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود گریسته میشد بروی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت
آن حضرت بدرستیکه ایشان میگریند بروی وانها لتعذب فی قبرها وحال آنکه بتحقیق وی هر آئینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آن حضرت خصوص
یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود در خصوص وی هم نگفت که وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است
چنانکه شان کافران است و ایشان میگریند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است از اینجا ابن عمر فهمید که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریه زندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید
متفق علیه وعن عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت لعثمان بن
عفان رضی الله عنه بمکة مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه وجئنا لنشهدها پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازه او را وحضرها وحاضر شد او را
ابن عمر وابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدرستیکه من هر آئینه نشسته ام میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری
نیز همچنین است و این اظهر است در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را که نام او عمرو است
وحال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمیداری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستیکه مرده هر آئینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بروی فقال ابن عباس قد کان
عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید
در عبادت کم و بیش واقع شده باشد یا عمر این چنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس حدیث کرد ابن عباس
فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وی از مکه بسوی مدینه و این در آن سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد
حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما به بیداء بروزن صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة
پس ناگاه عمر ملابس و ملاقی است بسواران در زیر سایه درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم میم فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب
پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس ببین کیستند این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه آن صهیب است رضی الله

سواران

وسواران دیگر نیز همراه او نیند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب فرجعت
الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن ازینجا پس برس در یاب امیر المؤمنین یعنی عمر را رضی الله عنه
فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه که بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب در حالی که میگوید بر مصیبت عمر یقول میگوید وا اخاه
واصاحباه وای برادر وای یار فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من وقد قال رسول الله
و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است
که باند و بجزع و جزع بود یا مراد آنست که بکا مظنه تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت
ذلک لعائشة پس گفت ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آنرا یعنی گفت وگوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مر عائشه
را فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت کند خدای تعالی عمر را چنانکه با ابن عمر گفته بود یغفر الله اینجا ذکر مغفرت نکرد که مبنی از سبق گناه است
بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدث رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت
لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بر آن وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب
بکاست مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در باره کافر ست و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب مقارن گریه است پس عذاب
با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر بزبان علم ادا کنند واضح تر می گردد که کلمه با نزد ابن عمر برای سببیت است و نزد عائشه برای ملابست است
و اگر فرضا مسلمانی را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که ورود این حدیث در کافر است و این است معنی قول
عائشه که گفت ولکن ان الله تعالی یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه ولیکن بدرستیکه خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب با بکای اهل وی بروی
و این عبارت دلالت میکند که در باره کافر گریه نیز سبب افزونی عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعض وصیت میکردند
بگریه و نوحه و نامشروعات دیگر سببیت گریه مر عذاب را بجهت این است و بعض همین توجیه میکنند که عذاب بسبب گریه در انجا است که میت وصیت
کرده باشد بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از آن عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت گریه اهل میت مر عذاب
او را چنانکه میفرماید وقالت عائشة رضی الله عنها حسبکم القرآن بس است شما را قرآن که میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و بر نمیدارد هیچ نفس
بار بردارنده بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند وی چه گناه کرده است
که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله اضحک وابکی و خدا می خنداند و میگریاند
و این تقریری است برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود ببکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و اندوه و شادی وی از خداست
که پیدا میکند و ظاهر میگرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد بود که ضحک و بکا بی اختیاری باشد بتکلف و اختیار او
در آن اصلا مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول
کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگر چه بزرگتر و عالی شان تر
از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نگردد وعن عائشة رضی الله عنها

قالت لما جاء النبي صلى الله عليه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه وجعفر ابن ابی طالب وعبد الله ابن رواحه در غزوهٔ موته چنانکه قصهٔ آن در احادیث وکتب سیر مذکور ومسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود در آن حضرت غم واندوه وانا انظر من صائر الباب ومن نگاه میکردم از شگاف در چنانکه تفسیر کرده است او راوی بقوله تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب شگاف باب را نه سر آن نزد آن حضرت در آن وقت کسی بیگانه نبود فاتاه رجل پس آمد آنحضرت را مردی فقال پس گفت ان نساء جعفر بدرستیکه زنان جعفر وذکر بکاءهن وذکر کرد آن مرد گریهٔ زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه الثانیة پستر آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه بگفته او فقال انههن پس باز گفت بآن مرد که برو و باز دار ایشان را از گریه فاتاه الثالثة پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سوم بار قال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را یا رسول الله فزعمت پس گمان برد عائشه و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بر آن عائشه میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد ارغم الله انفک بخاک بمالد خدای تعالی بینی ترا کنایت است از خواری واهانت لم تفعل ما امرك رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنان است از گریه ولم تترك رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء وخلاص نکردی آن حضرت را از رنج ومشقت کشیدن در امر منع مکرر که هر بار آمدی و گفتی که آنها باز نمی آیند تا بار دیگر امر کردی آن حضرت و تعب کشید متفق علیه

وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه چون مرد ابو سلمه که زوج اول می بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتم من غریب فی ارض غربة غریب است ابو سلمه در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با هیچکس گفت و گوی نداشت لابکینه بکاء یتحدث عنه البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد که هیچکس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابو سلمه خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواهد آن زن که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا می خواهی تو ای زن که در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است او را خدای تعالی از آن خانه دو بار یکبار به بر آمدن در اسلام و بار دیگر بهجرت یا یکبار بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بقال باشد فکففت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از آن رواه مسلم

وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی عبد الله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبد الله بن رواحه در وقتیکه بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده اگر چه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد در غزوهٔ موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و می گفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین فعدد علیه

در حالتیکه میشمارد برو اوصاف وی چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع فقال پس گفت عبد الله بن رواحه یعنی با عمره حین افاق هنگامیکه
بهوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی کذلک یعنی نگفتی تو هیچ چیزی از آن اوصاف مگر آنکه گفته شد مرا بطریق سخریت و ایذا همچنانکه تو گفتی زاد فی روایة زیاده
کرده است در روایتی این عبارت را که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره برو و نوحه نکرد و این یکی توجیه است که در قول عمر
ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه گفته اند رواه البخاری **وعن ابی موسی** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ما من میت یموت گفت ابوموسی شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کننده قوم فیقول
پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه او نحو ذلک یا مانند آن الفاظ دیگر چه در ندبه و تفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد
خدای تعالی بروی دو فرشته را و می سپارد کار او را با ایشان یلهزانه که می جنبانند و دفع میکنند آن میت را و لهز مشت بر سینه زدن از باب فتح الفتح
ویقولان و میگویند بطریق ایذا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن **وعن
ابی هریرة** قال مات میت من آل رسول الله مرد میرنده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان
در حالتیکه گریه میکنند بران میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن در حالیکه باز میدارد این زنان را و میراند
ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است
والقلب مصاب و دل مصیبت زده و اندوهگین است والعهد قریب و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و مانا که گریه آن زنان بی نوحه و
بی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران و عمر رضی الله عنه گریه را مطلق مکروه میداشت و این زنان بزور و غلبه گریه میکردند
رواه احمد والنسائی **وعن ابن عباس** قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن
ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس در ایستاد عمر که میزد ایشان را بتازیانه خود فاخره رسول الله پس
افگند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست خود وقال و گفت آن حضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پس گفت آنحضرت مر زنان را
ایاکن ونعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و شبان مر گوسپندان را
ثم قال پس گفت آنحضرت انه مهما کان من العین ومن القلب فمن الله ومن الرحمة بتحقیق شان این است که هرچه باشد از چشم که گریه است و از دل که
غم و اندوه است پس از خداست عز وجل یعنی راضی است از آن خدا ومن الرحمة و از مهربانی است وما کان من الید ومن اللسان و چیزی که
باشد از دست و از زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که از معصیت میکند آدمی از آن رواه احمد **وعن
البخاری** تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را
حسن مثنی گویند معنی تعلیق در مقدمه معلوم شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه بر قبر وی یکسال که در ان یکسال
بر سر گور وی نشست و درد و مصیبت و اندوه و فراق وی را هر روز تازه میداشت ثم رفعت بعد از یک سال چون درد فرو نشست برداشت خیمه را فسمعت
صائحا یقول پس شنید آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا آگاه باشید آیا یافتند چیزی را که گم کردند فاجابه آخر پس اجابت داد
این آواز کننده را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شهر و عوضت اجر این فقید فلا تکن ...

وعن عمران بن حصين وابی برزة بتقديم راء بر زاء معجمه قالا روایت است ازین دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فی جنازة در متابعت جنازه فرای قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آن حضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق انداخته اند رداهای
خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهن ها بی ردا و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردائی نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی بال
و بی سروسامانی حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم أبفعل الجاهلیة تأخذون آیا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید او بصنیع الجاهلیة
تشبهون یا بکار و پیشه جاهلیت مانند می شوید یا مانند میکنید خود را و کلمه او یا برای شک راوی است یا برای تنویع و تشبهون بفتح تا و تشدید موحده
و بضم تا و کسر موحده نیز روایت است لقد هممت ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کردم که دعا بد کنم بر شما دعوة ترجعون فی غیر صورکم این چنین دعائی که
برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قرده شوید یا برگردید بسوی خانه های خود حالی که در غیر صورت خود باید یعنی چون
وضع و لباس خود را بجهت حق تغییر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شما است نیز برگردد قال فأخذوا اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی
پس گرفتند رداهای خود را و باز برنگشتند با آن فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تتبع
جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت ازان که پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است ولیکن
ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی و منکرات رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة
ان رجلا قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مرا او را مرد پسری که مرا بود پسری اند و هگین شدم بر مردن وی هل سمعت
من خلیلک آیا شنیده تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه درودهای خدا و سلام بر وی باد شیئا یطیب بانفسنا عن
موتانا چیزی که خوش سازد نفسهای ما را از جانب مرده های ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال
گفت ابو هریره آری شنیده ام آنحضرت را که گفته است صغارهم دعامیص الجنة خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند و دعامیص
جمع دعموص است بضم دال و آن کرمکی است که غوطه میزند در آب و می برآید و نیز بمعنی شخصی که دخال است در امور و پیش آینده است
ملوک و امرا نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بهشت و می در آیند هر جا که میخواهند و دخل میکنند در هر کار که باشد چنانکه حال صبیان است
در دنیا یلقی احدهم اباه پیش می آید یکی ازین خردان پدر خود را فیأخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره جامه پدر را پس جدا نمی شود از وی
حتی یدخله الجنة تا آنکه همراه آرد او را در بهشت و تخصیص به پدر کرد یا ازان جهت است که وی اصل و متبوع است و ما در تابع و فرع اوست یا از جهت
آنکه صبر لازم مردان بیشتر می آید که از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شده و در بعض ها در پدر هر دو و ظاهر الجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است
و الله اعلم رواه مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت
آن زن یا رسول الله ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و گرفتند نصیبی تمام از مواعظ و نصائح تو
فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیه پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما ترا در ان روز تعلمنا مما علمک الله
تا بیاموزانی ما را ازان چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس گفت آن حضرت اجتمعن فی یوم کذا وکذا فراهم آئید از جماعت زنان
در روز چنین و چنین فی مکان کذا وکذا در جای چنین و چنین فاجتمعن فأتاهن رسول الله پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده بود او را خدای تعالی ثم قال پس گفت آن حضرت ما منکن امرأة تقدم بین یدیها
من ولدها ثلثة نیست از شما زنی که بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها حجابا من النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای
آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امرأة منهن پس گفت زنی ازین زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد
فاعادتها مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال پس گفت آن حضرت و اثنین و اثنین و اثنین مکرر سه بار
رواه البخاری وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة نیست هیچ دو مسلمان یعنی والدین که
بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی
مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله و رحمته یا هما آن هر دو را تاکید هما است فقالوا پس گفتند یا رسول الله او اثنان یا دو کس میرند قال
او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت آن حضرت والذی نفسی بیده سوگند آن خدای
که بقای ذات من در دست قدرت او ست ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة بدرستیکه بچه ناتمام افتاده از شکم هر آینه
می کشد مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت اذا احتسبته چون صبر کند بر وی و نگوید و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف
کودک اشارت است بعلاقه که میان او و مادر است گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد بدان او را بهشت رواه احمد وروی ابن ماجة من قوله
و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجة از قول وی والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده وعن
عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که
نرسیده اند حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت
اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت و اثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد می باشند پناه از آتش دوزخ قال ابی
ابن کعب ابو المنذر سید القراء گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است و در شان وی سید القراء واقع شده است یعنی بهتر قرآن خوانندگان
و آن حضرت او را سید الانصار گفته و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا پیش فرستاده ام من یکی را قال و واحدا گفت آن حضرت
یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابقا گذشته است که یا بتوجه آن حضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آن حضرت دعا کرد و قبول افتاد
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف و تشدید راء المزنی بضم میم و فتح زای و بنون از صحابه است
ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت
مر آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله احبک الله کما احبه دوست دارد
ترا خدای تعالی آنچنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فقال ما فعل ابن فلان پس گفت آنحضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات مرد آن پسر
گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود و لیکن خطاب که با وی کردند و لیکن او را نپرسید از جهت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما تحب ان لا تاتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرک آیا دوست نمیداری تو که

نیابی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و می درآرد ترا در بهشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اله خاصة ام
لکلنا مر او راست این بشارت یا همه ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه مر همه شما راست رواه احمد وعن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستیکه بچه افگنده هر آئینه حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت خشم
آوردن کسی را و مراد اینجا محاجه و مجادله است اذا ادخل ابویه النار وقتیکه در آرد پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فیقال ایها
السقط المراغم ربه پس گفته میشود ای سقط مراغمت کننده پروردگار خود را ادخل ابویک الجنة در آر پدر و مادر خود را در بهشت فیجرهما بسرره پس
می‌کشد آن سقط پدر و مادر خود را بسر رخود حتی یدخلهما الجنة پس می درآرد ایشان را در بهشت رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت و احتسبت عند الصدمة الاولی ای فرزند آدم
اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنة راضی نمیشوم برای تو از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته بهشت
می درآرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و نه زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را وان طال عهدها و اگرچه دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث
لذلک استرجاعا پس نو پدید میکند مر آن واقعه را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارک و تعالی له عند ذلک
مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع فاعطاه مثل اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی او را مانند اجری در روز یکه رسیده شد
آن مسلمان بآن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم
فلیسترجع وقتیکه بگسلد دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن
دوال نیز از مصیبتها است وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک
وتعالی قال گفت ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی گفت یا عیسی
یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستیکه من برانگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشان را
چیزی که دوست میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را وان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون برسد ایشان را چیزیکه ناخوش میدارند
آن را از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند ولا حلم ولا عقل و حال آنکه نیست ایشان را بردباری و آهستگی و عقل و تدبیر تاکید مفهوم احتسبوا وصبروا است
زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل اخلاص و طلب رضای حق تعالی باشد و حلم و عقل در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسی که او را حلم
و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا لهم ولا حلم ولا عقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب ایشان را
و حال آنکه نیست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی و علمی میدهم مر ایشان را از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن است
که گفته شود که معنی لا حلم ولا عقل آنست که مدهوش شدند و رفت عقل ایشان از جهت صدمه مصیبت و با وجود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند
و این عبارت از معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثمة [illegible] رواهما البیهقی فی شعب
الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب [illegible] فنای دنیا است

وخیر آن از فوائد عمده دران عام اموات را و استغفار برای ایشان است که باین امر ارشاد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت
و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها
و میگویند نیست زیارت مگر برای دعا مر موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشایخ
صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا را و حجة الاسلام
امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشائخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده
و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سید احمد بن مرزوق که از اعاظم فقها و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تراست و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس
شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و
سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف
در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند
در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود
و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر هیثمی مکی در شرح حدیث
لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این تقدیری است که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری
یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر
چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام گردد این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در قضیه قتلای بدر و الله اعلم و از جمله آداب زیارت است که روی بجانب
قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است و قرائت
قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشهید که یکی از مشائخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد
بن الفضل گفته که مکروه قرائت قرآن بجهر است و اما بمخافت لا باس به است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخوانند سوره تبارک الملک بلند یا پست و فرقی
نیست در میان جهر و مخافت و ظاهر روایت از جهت ورود اثر بیان و نقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن سعد که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن
سوره قل هو الله احد هفت بار و ببخشد ثواب آنرا برای میت و اصح آنست که میرسد بمیت و در بعض روایات آمده که بخوانند یازده بار قل هو الله احد و بعد از آن
ببخشند و زیارت روز جمعه فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و صحیح است متعارف در حرمین شریفین بیرون
می آیند در اول روز جمعه مصلی البقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود مر آنرا در روز جمعه بیشتر از آنچه داده میشود

در روزهای دیگر تا آنکه می‌شناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامهٔ ناس از منع زیارت روز جمعه اثری که در آن نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است پی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است در آن احادیث صحیحه خصوصا در آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد بمیت مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید بخانهٔ خود در شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه والله اعلم

## الفصل الاول

عن بریدة بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور فزوروها پس زیارت بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الآن پس تحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندهٔ قبور را و آنها که قائلند باباحت میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم و نهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز فامسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید آن تا وقتیکه ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بر آن و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم ضاحی زیاده بر سه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد از آن چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کردند که نگاه دارند تا آن وقت که خوش آید و نهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الآن از همه ظرفها چه مشک و چه غیر آن پس مراد با سقیه ظروف است و سبب نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیگردد نبیذ در آن و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که در آن افتند و بعد از آن که امر تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختار اند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از آن چنانکه فرمود ولا تشربوا مسکرا و منوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدا که ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد از آن و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز در آن ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آن است که خرما یا انگور کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد رواه مسلم و عن ابی هریرة قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی و ابکی من حوله زیارت کرد آنحضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه در آمدند فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزیدن کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته فی ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر مادر را فاذن لی پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس

زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث ومثال وی طریقه متقدمین است وبعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه وتعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی وقول وی سبحانه وتعالی ولا تسئل عن اصحاب الجحیم بر قرائت معلوم واما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آدم علیه السلام و ایشان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده در زمان فترت بوده ومردند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده گردانید خدای تعالی ایشان را بر دست آنحضرت وبدعا وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لکن تصحیح وتحسین کرده اند آنرا بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء بما یشاء من فضله وشیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده واز شبهه مخالفان جواب داده واگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد وهم درانجا باید نگریست والله اعلم **وعن بریدة قال کان رسول الله** صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره ها این کلمات السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین سلام بر شما ای اهل سرایها از مومنین ومسلمین وگفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم ورضا ودیار جمع دار است ودار نام بنائی که آنرا عرصه وفضائی باشد واستعمال او در منازل احیا آید ودر اموات نیز اطلاق کرده اند وانا ان شاء الله بکم للاحقون وما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم وپیوسته گانیم واستعمال ان شاء الله یا بجهت تبرک ورغبت است چنانکه بسیار را گوئیدان شاء الله یا بجهت صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت **بیت** گرنه قضا بود که با هم رویم * میرسد آن وقت که ما هم رویم * نسأل الله لنا ولکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت وسلامت از عذاب دنیا وآخرت رواه مسلم

## الفصل الثانی

**عن ابن عباس** قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة گذشت آنحضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پیش گذشتگان مائید وما در پی شمائیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب

## الفصل الثالث

**عن عائشة** رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه بود آنحضرت هرگاه که می بود شب نوبت عائشه از آنحضرت یخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده وقاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان واتاکم ما توعدون غدا مؤجلون وآمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده شده اید شما وانا ان شاء الله بکم لاحقون وما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد خدایا بیامرز مر اهل بقیع غرقد را وبقیع الغرقد بجهت آن گویند که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند وغرقد بفتحین معجمه وقاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم **وعنها قالت** کیف اقول وهم از عائشه است که گفت وپرسیده از آنحضرت چگونه گویم وچه گویم وچه خوانم یا رسول الله یعنی فی زیارة القبور میخواهد عائشه ازین پرسیدن که چه گویم در زیارت قبور واین دلالت دارد بر جواز زیارت مر نسا را و بر آنکه حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت آنحضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین منا والمتاخرین ورحمت کند خدای تعالی

پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را و انا ان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است
از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالتیکه میرساند حدیث را به پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت من زار قبر ابویه او احدهما فی کل
جمعة کسی که زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را هر هفته غفر له وکتب برا آمرزیده شود و هر آنکس را نوشته شود در دیوان اعمال
نیکی کننده به پدر و مادر و بر بکسر یا نیکی کردن به پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح همچنین بار نیکی کننده بایشان ضد عاق و در بعض روایات فقهیه
بوسه دادن بر قبر پدر و مادر را نیز آمده است رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال گفت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الآخرة پس بدرستیکه قبور و دیدن آنها بی رغبت میگردانند در دنیا
و فریفتگی نجسته از آن که چون عاقبت کار این ست این همه تعلق بدنیا چیست و یاد میدهد آخرت را که بعد این عالم عالمی دیگر هست که آنجا
باید رفت ازینجا معلوم میشود که در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاهل نباید بود بیت بر زمینی که همی میگذری ای کل رو
که عیونست و خطوطاست و خدودست و خدود همه این همه چشمه خورشید جهان افروزست که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعن زورات القبور روایت است از ابو هریره که آنحضرت
گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار میکنند رواه احمد والترمذی
وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وقال قد رای بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی گفت ترمذی که این حدیث
بود پیش از آن که رخصت کند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی زیارة القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال والنساء پس هرگاه
که رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضهم انما کره زیارة القبور للنساء و گفته اند بعضی از اهل علم که آنحضرت
مکروه میداشت زیارت قبور مر زنان را لقلة صبرهن وکثرة جزعهن از جهت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد
این بعض مخصوص بمردان خواهد بود و تمام کلام ترمذی و تا اینجا همه کلام او بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل
بیتی الذی فیه رسول الله گفت عائشه بودم من که میدر آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر نیز مدفون
شده بود در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده و افگنده بودم جامه خود را یعنی ردا را از بدن واقول انما هو زوجی وابی
و میگفتم بدل خود آیا از کسی میپوشید ندارد از کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و پدر من که ابوبکر است
رضی الله عنه فلما دفن عمر پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمدم
آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامه های من حیاء من عمر از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود رواه احمد و درین حدیث
دلیلی بود واضح ست بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب
ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ

تمت

خاتمة الطبع بحسن توفیقه تعالی جلد اول اشعة اللمعات در مطبع نامی منشی نولکشور واقع شهر لکهنو بماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ھ مطابق ماه مئی سنه ۱۸۸۲ع باتمام رسید